باسمه تعالی

این کتاب مسمی بتذکرة العارفین که در سنه ۱۲۳۷ تالیف شده مشتمل است بر مطالب
مفیده خصوصا برای اهل منبر بسیار نافع است و بطوریکه از مطالب آن هویداست
مؤلف ملا محمد جعفر بن علی عقدائی یزدی از بزرگان دانشمندان قرن
سیزدهم است که اطلاع درستی از وی نیست و بنظر نگارنده وی برادر ملا محمد تقی
ابن علی عقدائی صاحب خلاصة الاصول است که بنام محمد ولی میرزا فرزند
فتحعلیشاه قاجار نوشته و اهم از علماء گمنام است که ترجمه اش در جائی
دیده نشده است و کتابش نزد اینجانب است
و این کتاب شریف بچاپ نرسیده یک نسخه از آن در قم دیده ام و شاید
این نسخه یا نسخه قم همان است که در ذریعه فرموده اند در کتابخانه خوانساری
در نجف بوده منتقل شد بحقیر سید محمد جزائری ۱۰-ج ۲-۸۳

این کتاب مشتمل است بر کتب مجلس برای ماه مبارک رمضان نوشته شده

تذكرة العربي

١٠

تذكرة العربي

١٠

مجلس شورای ملی
کتابخانه

محمد الموسوی الجزائری

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی قصرت الالسن عن بلوغ ثنائه کما یلیق بجلاله وعجزت العقول عن ادراک کنهه وحقیقته
وهویته وانحسرت الابصار دون النظر الی سبحات وجهه وجماله وحارت الاذهان الثاقبة والافهام
الشامخة فی بیداء کبریائه وعظمته وانقادت السموات والارضون برمتها لهیبته وسطوته و
الخلائق والبرایا لشوکته وسلطنته ونشهد ان لا اله الا الله شهادة تبلغ سکان صقع ملکوته وتحمده
تحمیدة یستعظمها قطان قدس جبروته وصلوات الشارقة البارقة غواص بحار سرمدیته وسحائبه
الزاکیة النامیة علی بیاح مناهج عوالم ربوبیته الذی تدکدکت قواعد وصف الواصفین حقیقة
وصفه وانشق لشرافته ایوان کسری عند ولادته والشقت صخرة ابی لهب لما ارادوا وضعها علیه
بکفه سیدنا محمد الحجل بن بیته واشرف خلیقته وعلی من امتد بقاع الارض واقالیمها طناب سرادق
وشوکته وملاءه فی الاجرام السفلیة والاجسام العلویة ماثر فواضله وفضائله الذی اذعن بفضله
سیدنا وسید الکونین ابی الحسنین علی بن ابی طالب افضل خلیفته وعلی باقی ائمتنا الطاهرة واعلامنا
القاهرة سیما علی الامام التمام مشید ارکان الاسلام مبین مغلقات الاحکام معلم مشکلات القران ماحی
مراسم الکفر والطغیان سیدنا وامامنا صاحب العصر والزمان صلوات الله الملک المنان عجل الله فرجه
وسهل الله مخرجه واوسع الله منهجه واسئلک اللهم مجیئه وشید الله ارکانه واحیی الله به بلاده
حمد خدا و ثنا سزاست که قاصر است زبانها از ثنای او چنانکه لایق باشد بجلال او وعاجز است

صاحبان عقول از ادراک کنه ذات و حقیقت او و هویت او و کند است دیدها بی تند به نظر کردن بجهت
او و جمال وجه او و حیران شدند ذهنهای ثاقبه و افهام شامخه در بیابان کبریائی و عظمت او و انقیاد دارند
آسمانها بالتمام و اطراف زمینها بجهت هیبت و سطوت او و متضعضعند بجهت شوکت او و سلطنت او و شهادت
میدهیم که معبودی که سزاوار پرستش باشد نیست بجز او شهادتی که برسد بساکنان ملکوت او و حمد میکنیم
او را حمدی که عظیم شمرند پردگیان قدس جبروت او و صلوات شارقه بارقه بر غواص بحار سرمدیت او
و تحیات زاکیه نامیه بر سیاح مناهج عوالم ربوبیت او و آنکسیکه بر هم میشکند وصف کردن او غیر او را
و آنکسیکه ایوان کسری پادشاه عجم شکست برداشت نزد ولادت او و چسبید سنگ بر دست ابی لهب در
وقت انداختن سنگ بجانب او آقای ما و پیغمبر ما محمد که اجمل و اشرف اوست و بر کسیکه کشیده شده در
بقاع زمین و اقالیم آن طناب سرادق رفعت و عزت شده است اجرام سفلیه و اجسام علویه از مآثر
فضایل او آن کسیکه دشمنان شاهدند بر فضیلت او و سید ما و سید کونین علی بن ابیطالب علیه السلام که
افضل خلفا اوست و بر باقی ائمه طاهره ما و اعلام قاهره ما خصوص بر امام تمام مشید ارکان اسلام
و مبین مغلقات احکام معلم مشکلات قران ماحی مراسم کفر و طغیان سید ما و امام ما صاحب العصر و
الزمان علیه صلوات الله الملک المنان عجل الله فرجه و سهل الله مخرجه و احی الله به بلاده و عباده اما بعد
چنین گوید خادم علی و آل جعفر بن علی العقداقی الیزدی که چون مدة سرمایه عمر گرانمایه را صرف وعظ
و مراثی نموده جمعی خواهشمند شدند که بهمان نحو که ~~[illegible]~~ بذکر وعظ و تعزیه
داری مشغول شده میشدم کتابی مشتمل بر وقایع مزبوره تالیف کنم لهذا در این امر شروع شد تا
که اتمام پذیرد و چون طلب کنندگان و خواهشمندان اغلب ازین فن بودند مسمی شد به تذکرة الغافلین

و مشتمل شد بر سی محفل و خاتمه که در هر محفلی اول خطبه و بعد موعظه معنون باشد و در آخر موعظه قدری
از مصائب آل رسول صلی الله علیه و آله در مقام گریزی بطوری هر دو بهم مربوط باشند مذکور شود که در نزد خداوند
مستمعان پاکان ماجور و مثاب باشند **محفل اول** در بیان مدح روزه و بیان معنی آن و حقیقت
روزه باصطلاح فقها و عرفا و ادبا و آداب آن و ادله هر یک از انواع آن و مسائل متعلقه بآن و ادله
آن بوجه اجمال **محفل دویم** در فضیلت کلام الله و آنچه دلالت بر اعجاز آن دارد و فضیلت تلاوت
آن **محفل سیم** در ادله نیکی عقل و مذمت جهل و حمق و معنی هر یک از آن و آثار مترتبه بر آن و
حکایات غریبه مربوطه بآن **محفل چهارم** در بحث حق تعالی و معنی آن و اقسام آن و کیفیت آن
و ادله آن **محفل پنجم** در شکر نعم نامتناهی خدا و معنی شکر لغة و اصطلاحا و غرات مرتبه بر
ان و کفران و شرایط ان و آداب آن **محفل ششم** در ذکر توبه و ادله وجوب آن و شرایط آن و اقسام
آن و قبول و ناقبولی آن و وجوب و استحباب آن و ادله هر یک بر سبیل اجمال و معنی آن بطور
عرفا **محفل هفتم** در مذمت ظلم کردن بر رعایا و ادله آن و بدی آن و اقسام ظلم ظلمه و بیان هر یک از اقسام آن و ادله
هر یک از آن فی الجمله **محفل هشتم** در نیکی نماز و زکوة و ادله آن و باطن نماز و ظاهر آن و آثار مترتبه
بر آن در دنیا و عقبی و ثواب جماعت و فرادی **محفل نهم** در مدح ترحم بر یتامی و اطفال صغار و غربا
و ضعفا و بیوه زنان و اطعام طعام بایشان و غیر ایشان و افشاء سلام و ادله هر یک از آن بر سبیل
اجمال **محفل دهم** در ادله و براهین عقلیه اصول دین و بیان اعداد صفات ثبوتیه و سلبیه
و ادله بر سبیل اجمال بر وجه اتم از عقلیه و نقلیه آن **محفل یازدهم** در بیان معنی توکل و ادله دال بر حسن
توکل برای هر متوکل و مدح تجارت و مکاسب فی الجمله و اقسام توکل و آثار مترتبه بر آن و حکایات غریبه

محفل دوازدهم در مدح احسان و سخاوت و جود و مروت و معروف و صفت حقیقت و ماهیت احسان
و معنی برادر دینی بطور عرفان و ادله آنها بر سبیل اجمال فی المطالب **محفل سیزدهم** در مدح تربیت صوریه
و معنویه لباس تقوی و مدح عدالت و معنی آن بر سبیل اجمال **محفل چهاردهم** در بیان تطهیر از نجاسات ظاهریه
و باطنیه و انواع مطهرات باطنیه و براهین ساطعه عقلیه آن فی الجمله **محفل پانزدهم** در بیان گناهان کبیره
و صغیره و معنی آن و ادله هر یک از گناهان کبیره و بیان کبایر اجماعیه و مسئله متعلقه بآن و آنچه در
شرع در عقوبت ایشان وارد شده است **محفل شانزدهم** در معنی شرح صدر و آثار مترتبه بر آن و تمیز
میان انسانیت و حیوانیت و کیفیت معنی آن بر سبیل تصریح و تلویح و آثار آن **محفل هفدهم** در مدح جلیس
خیر و مذمت جلیس شر و مفاسد و منافع آن و ادله و برهان و حکایات غریبه و مذمت جماعت
صوفیه فی الجمله **محفل هجدهم** در بیان اعمال صالحه یعنی باقیات صالحات و مذمت دنیای دون
فی الجمله و ادله هر یک از آن در مقام اثبات آن **محفل نوزدهم** در فضیلت نافله شب و مدح سحرخیزان
و وقت سحر و فیضهای آن و ادله بر آن و حکایات بعضی از شب خیزان **محفل بیستم** در ذکر بهشت
و جحیم و نعمتها و غذاها ای گوناگون هر یک از آنها و ادله و آثار مترتبه بر طالبان و هاربان آن
محفل بیست و یکم در مذمت شیطان و معنی آن و اعمال بعضی از شیاطین انس و فریب آنها و ادله آن
محفل بیست و دویم در مذمت آن چهار نفری که در شب قدر آمرزیده نخواهند شد مگر توبه و ادله آن و سایر
خلق آمرزیده خواهند شد و ادله آن **محفل بیست و سیم** در بیان معاصی جوارح و اعضا هفتگانه و عبادات این اعضا
و ادله آنها فی الجمله و دانستن اینکه مراد از اعضای مزبوره چشم و گوش و زبان و دست و پا و فرج و شکم
است **محفل بیست و چهارم** در مذمت نفس اماره و معنی آن و موعظه آن و ثواب جهاد کردن با آن و ادله آن

محفل بیست و پنجم در بیان بسیاری از مستحبات و مکروهات و شواهد آن از کلمات علمای اعلام و اخبار ائمه اطهار
محفل بیست و ششم در ذکر کافه مردمان از نیکان و بدان و بازگشت همه ایشان و ادله آن محفل بیست و هفتم در
ذکر بعضی از صفات بندگان شایسته خدا و صلحا و اتقیا و استمرار صفات ایشان و ادله آن از کتاب
و سنت محفل بیست و هشتم در فضل دعا و کیفیت دعا و توسل بآن و در آنکه دعا بهترین عبادات است
محفل بیست و نهم در ذکر غنیمت دانستن تعبیه عمر گران بها و ضایع نساختن آن گوهر گرانبها بر است و ادله
آن محفل سی ام در شرایط قبولی روزه و مفاسد چند که فاسد میکنند روزه را بر وجه کمال و ادله
آنهاست خاتمه در ذکر اعیاد است و ادله بر مدح هر یک از آنها و وجه تسمیه آنهاست و به
نستعین و علیه توکل تم الفهرست

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی من علی عباده بانزال الکتب لمن لدنه و ارسال الرسل المرسلة من الادم الی الخاتم و عترته
الطاهرة المطهرة والصلوة علیه وعلی آله الغر الکرام البررة اما بعد چنین گوید خادم آثار ائمه
طاهرین و منتشر اخبار مخبرین صادقین محمد جعفر بن علی عفا الله عنهما که چون حشره الله مع
والدیه مع النبی و عترته الطاهرین که چون مدتی سرمایه عمر گرانبها را صرف نشر احادیث
ائمه اطهار و تعزیه اولاد حیدر کرار نموده و بعد امور معهوده را ترک نموده مشغول تحصیل
معاش شده و امر معاد را معوق داشته تا در شب بیست و یکم شهر جمادی الثانیه سنه دو بیست و
شش بعد از الفا از هجرت نبویه هفت شب از نوروز آن سال گذشته در عالم رؤیا دیدم که قابض
ارواح مشغول قبض روح من شد تا آنکه روح بحنجره رسید و وصیت مینمودم در باره عیال خود
بعد از کلمه توحید ناگاه جناب عقل کل و سید انبیا و رسل با دوازده نفر از ائمه هدی عم حاضر شدند
و جناب قبلة العارفین حضرت امیر المؤمنین عم فرمودند که ما از خداوند درخواست نموده ایم
که تا بیست سال دیگر مهلت دهد بنده بلا فاصله عرض کردم که قبول کردم بشرط آنکه خود را در اینمدت
مشغول نشر احادیث شما و ذکر مصایب اهل بیت شما سیما جناب سید الشهداء عم کردانم حضرت مسرور
فرمودند بلی بهمین شرط پس امر فرمودند بقابض ارواح که روح را بقالب بر گردان پس روح بقالب
بر گردانید و دوم مرتبه حیات بهم رسانیدم پس زنده شدم و زبان از دهانم بیرون آمده و لکنت بهم
رسانیده بود در آن عالم عالیجناب ملا ملک عفی عنه حاضر شده مرا بآن حال دیده احوال پرسید من گفتم
کفتم الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون بعد از تلاوت آیه شریفه لکنت
زبان بر طرف شد لهذا از دار العباد یزد مسافرت بسمت بلده محروسه دار السلطنه اصفهان که سواد اعظم بود

نمود در اینجا بعضی از احبا حقایق و اخلاء دقایق مجلد دار التمس نمودند که کتابی مشتمل بر وقایع مزبوره جمع و تالیف
نمایم چون اجابت مسئول بعضی از مخادیم واجب بود در بیست دویم شهر رمضان سنه دو بیست و سی و هفت
بعد از الف شروع در امر مرقوم نمودم امید که توفیق اتمام یابم و نظر بآنکه ملهم بندای غیبی و اشاره لاریبی
شده بودم و ماه رمضان سی روز است این رساله را بر سی محفل قرار دادم از آیات و احادیث که هر محفلی
در اثبات مطلبی که مشتمل باشد بمجموع محافل بر عقاید حقه و اصول عبادات و اکثر محاسن اخلاق و مکارم
عادات و مسائل متفرقه و متفرعه بر آنها با ذکر ادله آن از اخبار و آیات و قلیل از امثال و آیات و دقایق
و حقایق غریبه و حکایات آنچه مناسب مقامات بیانیه باشد بطور عربی و فارسی نزدیک بفهم عوام
که بوده باشد نفع آن عام و غرض از تحریر این رساله جلیل الفایده تذکره مرهاربین این فن بوده تا محتاج نشوند
بکتب بسیاری از مصنفین لهذا مسمی شد بتذکرة العارفین و فهرست این محافل در پشت کتاب نوشته شد تا پیدا
کردن هر مطلبی برای مبتدی این فن آسان باشد و سفارش مینمایم استکتاب کنندگان این رساله را که غلط ننویسند
و بی مقابله نخوانند اگر چه این سفارش لغو است زیرا که غلط مینویسند از سر تا پا و الفاظ عربیه آنرا اعراب
نه کردم تا نخوانندگان بی سواد هم غلط نخوانند تا مستمعین بی غیبت نشوند بشرط استکتاب کنندگان بی اعراب
ننویسند و در وقت خواندن این مؤلف را از دعا فراموش نفرمایند و بالله استعین و علیه التوکل
محفل اول در بیان مدح روزه و معنی روزه و حقیقت روزه باصطلاح فقها و عرف و لغت و ادله آن
و ادله هر یک از انواع آن و مسایل متعلقه بآن و ادله آن بر وجه اجمال بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی من علی عباده بارسال السفراء المقربین و نجاهم من الغباوة والغوایة بارشاد الانبیاء المکرمین
ثم فضلنا علی الامم الماضیة و القرون الخالیة بان جعلنا من امة سید المرسلین و فخر الاولین و الاخرین

وصیرنا من اشیاع امیر المؤمنین و یعسوب الدین و اتباع اولاده الغر المیامین و الائمة المنتجبین و اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له شهادة تبلغنا الی درجات الیقین و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
ارسله الی الناس اجمعین و رحمة للعالمین اللهم صل علی رسولک الذی جد فی تبلیغ الاوامر و النواهی و سعی
فی تبیین الاحکام کما هی و نصب نفسه لاعلاء کلمتک و جاهد فی سبیلک مع اولی القربی من احبتک
فتحمل من الامة الغویة ما تحمل من المصائب و المحن و نال من العصابة الردیة ما نال من النوائب و الفتن
فقوم منهم بالعلانیة علیه یهجمون و بعض باسنانه الشریفة یکسرون و هو مع ذلک یقول اللهم اهد
لقومی فانهم لا یعلمون و صل و سلم علیه و علی النجباء الاتقیاء الذین ثبت اقدامهم فی معارک الصبر
و البلاء و تمکنوا علی بساط التوکل و الرضاء عظم الله اجورنا بمصابنا بسید الکونین و ضیاء النیرین
فخر البطحاء و زمزم و حجة الله علی العرب و العجم محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم رزقنا الله شفاعته
العظمی یوم القیمة الکبری و جعلنا تحت لوائه الاعظم و من حزبه المعظم نحمدک یا من اعظم رزیتنا
علی ابی الائمة و سراج الامة سبط المصطفی و ابن المرتضی و شبل الزهراء و اخ الحسن المجتبی محبوب رسول
الله و بضعته الذی قتله عبیده و رعیته مولینا و مولی الخافقین ابی عبد الله الحسین و نقدسک
یا من اجل مصیبتنا بصاحب المصیبة الراتبة و اللمعة الساکبة المذبوح الطعین و المقطوع الوتین غریب
الغرباء و اسیر الکربلاء قتیل الظماء و جسمه غریق بالدماء الذبیح العطشان و السلیب العریان المعفر الخدین ابی عبد
الله الحسین بالهامس مصیبة من بکت علیه السماء بالدماء و ذبح بسیف الجفاء من العقاء المسلوب الرداء
و المسبی للنساء و المطروح بارض کربلاء و المحروق الخباء الشهید العریان و صاحب الاحزان باکی العینین ابی
عبد الله الحسین و واعجبا من رزیة من هو نحره مجروح و صدره مکسر و جسده علی التراب بغیر مستور

راسه على الرماح مشهود شيبته بدمه خضيب وخده على الارض تريب ورحله نهيب وهو بكربلاء شهيد
غريب دام الورى بدين ابي عبد الله الحسين والصلوة والسلام على الشهيد الغريب والسليب التريب الذي
دمه وشيبه غسله قطنه والتراب كافوره ونسج الرياح اكفانه وعيدان الرماح نعشه وقلوب محبيه
قبره المقتول في يوم الاثنين ابو عبد الله الحسين وبعد فقد قال الله تبارك وتعالى في محكم كتابه الكريم ومبرم
خطابه العظيم اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم يا ايها الذين امنوا كتب عليكم
الصيام كما كتب على الذين من قبلكم لعلكم تتقون ماحصل معنى بنابر تفسير مفسرين آنست كه اى آن جماعتى
كه ايمان آورده ايد نوشته شده وواجب كردانيده شده بر شما روزه چنانكه واجب كرده شده بود بر كسانيكه
پيش از شما بودند كه شايد شما تقوى بهم رسانيد بپرهيزكار شويد اين آيه در سوره بقره است وعلت
كه يهودى سؤال نمود از جناب رسالت مآب كه خدا چرا سى روز صوم بر امت تو واجب كردانيد فرمود
كه ان آدم لما اكل من الشجرة بقي في بطنه ثلثين يوما ففرض الله على ذريته الجوع والعطش ثلثين
يوما والذي يأكلونه بالليل تفضل منه تعالى وكذلك كان على آدم ففرض على امتي قال اليهودي صدقت
يا محمد قال ما فائدة الصوم قال له فوائد كثيرة اولها يذوب الحرام في جسده والثانية يقرب من رحمة
الله الثالثة فكانه كفر خطيئة آدم ابيه الرابعة يهون الله عليه سكرات الموت الخامسة امان
من الجوع والعطش يوم القيمة والسادسة يعطيه الله برائة من النار والسابعة يعطيه الله من
طيبات الجنة قال صدقت يا محمد يعنى بدرستى كه چون آدم از درخت بهشت خورد در شكم او تا سى
روز باقى ماند پس خدا واجب كردانيد بر فرزندان آدم كرسنكى وتشنكى را سى روز وانچه در شب ميخورند از
تفضل خدا است وچون بر آدم واجب بود بر امت من هم واجب فرمود يهودى كفت راست كفتى اى محمد پس

كفت

كفت يهودى چه ثواب دارد روزه حضرت فرمود فوايد صوم بسيار است اول آنكه حرام را از جسد
او ميكدازد دوم او را بخدا نزديك ميكرداند سيم آنكه كفاره كناهان پدر وى آدم ميشود چهارم
آنكه سكرات مرك را بر او آسان ميكرداند پنجم موجب امان از كرسنكى وتشنكى روز قيامت ميشود و
خدا برائت بيزارى را از آتش جهنم باو ميدهد ششم آنكه از طيبات بهشت خدا باو ميدهد يهودى
كفت كه راست كفتى يا محمد اى عزيز بدانكه روزه اعظم عبادات وسرآمد كل طاعات وركنى است از
اركان شريعت وراه راستى است از براى اهل حقيقت وستونى از استونهاى دين وعلامتى
از براى اهل يقين وطريقه صلحا وپيغمبرانست ومتشبه شدن بملائكه مقربان واز جمله تقوى است
وموجب خوشنودى حق تعالى نه همين بر اين امت واجب شده بلكه بر ساير امم نيز واجب بود لكن
نه در اين ماه با فوز وفلاح بلكه در ماههاى غير اين ماه اما بر پيغمبران ايشان واجب بوده در اين ماه بنا
على امت اين پيغمبر مثل آن پيغمبران مخلع باين خلعت ومتوج باين تاج بارفعت شده اند پس بايد قدر
اين ماه را دانست وشكر منعم را بجا آورد وحق عز وجل فرموده كل حسنة بعشر امثالها الى سبع
مائة الا الصوم فانه لي وانا اجزي به يعنى هر حسنه را ده برابر ثواب ميدهم وپيوسته زياد ميكنم
تا هفتصد برابر مكر روزه كه آن مختص من است واجر صاحبش بر من است يعنى اجرش بحساب در نمى
آيد ودر حديث است كه لكل شيء باب وباب العبادة الصوم يعنى هر چيزى را درى هست ودر عبادت
روزه است ثوابيكه بر روزه مترتب است بر هيچ عبادتى مترتب نيست كفته اند كه روزه قهر ابليس
است بواسطه آنكه وسيله شيطان انسانرا هواهاى نفس وآرزوهاى دل است واين آرزوها باكل
وشرب قوى مى شوند چون روزه دار اكل وشرب را سد ميكند شهوتها ضعيف ميشوند كار

شيطان ميشود ان الشيطان يجري من ابن آدم مجرى الدم فضيقوا مجاريه بالجوع والعطش الجوع طعام
الانبياء يعنى شيطان مثل خون جارى ميشود در ركهاى فرزندان آدم پس فرزندان تنك سازيد مجارى
شيطان را بجوع وعطش وكرسنكى شيوه مرضيه پيغمبران است وطعام ايشان وتشنه داريد جكرهاى
خود را وبسوزانيد آنها را بحرارت عطش وبپوشيد لباس اندوه وغم را ملازم خود سازيد كه
ان الله يحب كل قلب حزين يعنى خدا دوست ميدارد دل محزون شكسته را وروزه را فوايد بسيار است
اول آنكه تشبه است بروحانيين كه ايشانرا طعامى وشرابى نيست بجز تسبيح وتهليل وبحكم من تشبه بقوم
فهو منهم بعالم روحانيت اتصال كردد دوم قهر نفس اماره است زيرا كه روزه خلاف نفس است ونفس
خوردن وآشاميدن را طالب است وكسيكه مخالفت نفس كند مستحق بهشت شود كه اما من خاف مقام ربه
ونهى النفس عن الهوى فان الجنة هي المأوى سيم تحصيل مزدى خاص است كه الصوم لي وانا اجزي به
چهارم مزد بيحسابيست كه انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب ودر تفسير مجمع البيان وساير
تفاسير روزه در تفسير صبر وارد است كه واستعينوا بالصبر والصلوة اول جانرا از لوث نفسانيت
پاك شستن است زيرا كه اين معنى بجز از كرسنكى حاصل نشود كه قد افلح من زكيها دوم سبل غفلت از
چشم ودل دور كردن است چون شخص كرسنه از خواب غفلت بيدار شود انوار ملكوت بنظر او درآيد
اذا جاعت النفوس صارت الاجرام انوارا سيم پاك شدن از كناه است كه اوحى الله الى حفظة
الكرام البررة ان لا تكتبوا على صوام عبيدي بعد العصر سيئة يعنى وحى ميكند خدا بحافظان اعمال از ملائكه
كه ننويسيد بر روزه داران از بندكان من بعد از عصر كناهى را كه مرتكب ميشوند چهارم راههاى ورود
بر شيطان تنك كردن است كه فضيقوا مجاريه بالجوع والعطش پنجم سپريست از آتش كه الصوم جنة

من النار

من النار روزه سپريست براى دفع آتش جهنم ششم راه شيطان بستن است كه ان عبادي ليس
عليهم سلطان يعنى شيطانرا بر بندكان روزه دار من تسلطى نيست هفتم نام خود را در جريده
مخلصان ثبت كردن است وما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين له الدين يعنى مامور نشده اند بندكان من
آنكه عبادت نمايند مكر از روى اخلاص هشتم امانت كذاردن است نهم وفا بعهد كردن
است كه اوفوا بعهدي اوف بعهدكم دهم منصب دادن عقل است ومرتبت قرار دادن اعضا است
يازدهم از لهو ولعب باز رستن است دوازدهم از لقمه شبهه خلاص شدن است كه بايد بلقمه حلال
افطار كند سيزدهم خود را معين ساختن است كه استعينوا بالصبر والصلوة اين آيه در سوره بقره
است چهاردهم قناعت كردن پانزدهم مطلع از حال كرسنكان شدن است شانزدهم تندرستى حاصل كردن
است هفدهم در وقت افطار دو شادى حاصل كردن است كه فرحة عند الافطار وفرحة بلقاء
الجبار هجدهم شناختن شيطان است زيرا كه بى جوع شيطان شناخته نميشود در كتاب روضة
الواعظين از جناب سيد المرسلين منقولست كه لو علمتم ما في رمضان لزدتم لله شكرا واين حديث
مطول است ودر آخر اين حديث ميفرمايد فمن لم يغفر له في شهر رمضان ففي اي شهر يغفر له ولا حول
ولا قوة الا بالله كسيكه در اين ماه آمرزيده نشود پس در كدام ماه آمرزيده ميشود ورمضان علم
است از براى اين ماه باشتقاق است از رمض بسكون ميم واين معنى بارانيست كه در فصل خريف مى
آيد پاك ميكند غبار روى زمين را واين ماه را باين نام ناميده اند زيرا كه بدنها را پاك ميكند از چرك
هاى معصيت ووزرها يا مصدر است رمضان براى رمض يعنى محزون شدن وسوخته شدن است
زيرا كه مردم از حرارت كرسنكى وتشنكى ميسوزند وبعضى كفته اند اسميست از اسماء الله ومعصوم فرموده اند

نگویند رمضان آمد یا رفت بلکه بگویند شهر رمضان آمد یا رفت یا تمام شد و قرآن در این ماه نازل شد
و از جناب سید العارفین و قبلة الموحدین امیر المؤمنین منقولست که جناب عقل کل سید انبیا و رسل
خاتم انبیا در اواخر ماه شعبان خطبه خواندند از برای ما و فرمودند ایها الناس قد اقبل الیکم شهر الله
بالبرکة والرحمة والمغفرة یعنی ای مردمان بتحقیق که رو آورده بشما ماه خدا با برکت و رحمت و مغفرت یعنی
عزیز است که همه خیر و برکت است و نعمت و رحمت است و معنای آن شهر هو عند الله افضل الشهور
وایامه افضل الایام ولیالیه افضل اللیالی وساعاته افضل الساعات این ماهی است که نزد خدا
بهترین ماهها است و روزهای آن و شبهای آن بهترین روزها و شبها و ساعات است دعیتم فیه الی وساعات آن
ضیافة الله وجعلتم فیه من کرامة الله ماهی است که خوانده شده اید در آن بسوی مهمانی خدا و قرار
داده شده اید از اهل کرامت خدا انفاسکم فیه تسبیح ونومکم فیه عبادة نفسهای شما در این ماه ثواب تسبیح دارد و
خواب شما در این ماه عبادت است و عمل شما در این ماه مقبول است و دعای شما مستجاب است فاسئلوا
ربکم بنیات صادقة وقلوب طاهرة ان یوفقکم لصیامه وتلاوة کتابه پس سؤال کنید از خدا
خود بنیتهای درست و دلهای پاکیزه آنکه توفیق دهد شما را از برای روزه گرفتن این ماه و تلاوت
کتاب او فان الشقی من حرم عن غفران الله فی هذا الشهر العظیم ای عارف بعلم بلاغت ملتفت باش در این
فقره که از افصح فصحا و ابلغ بلغا سر زده بچه مبالغه و تاکید بیان شقاوت و محروم شدن از
رحمت خدا را در این ماه فرموده مصدر ساختن لفظ ان و الف و لام جنس و لفظ فعیل و عموم موصول
و جمله اسمیه که دلالت دارند بر مبالغات و تاکیدات بسیار که جا فرموده اند که شقاوت منحصر است بکسیکه در
این ماه از رحمت خدا محروم شود و غیر او شقی و بدبخت نیست مؤید این معنی خبریست که در بعضی کتب علمای

سلف

سلف مسطور است مضمون آن آنکه در بدو اسلام منبری نبود و جناب رسالتمآب پشت مبارک
خود را بستونی از چوب درخت خرمای خشکیده میداد و مردم را موعظه و نصیحت میکردند پس صحابه عرض
رسانیدند که اذن بدهید تا منبری بسازیم بعد از گرفتن اذن منبر سه پایه ساختند پس حضرت بمجلس آمد
و بر منبر برآمد از آن چوب خشک ناله برآمد چنانکه دلهای خون شد در مفارقت آن بزرگوار چون
شتری که بر بچه خود بنالد نالید پس حضرت از منبر فرود آمد و ستون را در بر گرفت تا ساکت شد فرمود
بحق آن خدای که مرا بحق به پیغمبری فرستاده که اگر او را در بر نمیگرفتم هر آینه تا روز قیامت از فراق من ناله
میکرد پس چون سید عالم پا بر پله اول گذاشت فرمود آمین و همچنین در پله دویم و سیم صحابه عرض
کردند که دعا کننده که بود که شما آمین گفتید فرمود جبرئیل عرض کردند چه دعا کرد فرمود قدم در پله
اول که گذاشتم گفت از رحمت خدا دور باد کسیکه نام ترا بشنود و بر تو صلوات نفرستد گفتم آمین و در پله
دویم گفت از رحمت خدا دور باد کسیکه پدر و مادر بپا زاده و سعی نکند در خدمت ایشان تا از او
خوشنود شوند گفتم آمین و بر پله سیم که بر آمدم گفت از رحمت خدا دور باد کسیکه ماه مبارک را درک
یابد و چندان در طاعت و عبادت نکوشد که آمرزیده شود گفتم آمین تتمه حدیث اول فرمودند که واذکروا
بجوعکم وعطشکم جوع یوم القیمة وعطشه یاد کنید بگرسنگی و تشنگی خود در این ماه بگرسنگی و تشنگی
روز قیامت را و تصدق بفقرا و مساکین خود وقروا کبارکم وارحموا صغارکم وصلوا ارحامکم یعنی
عزت بدارید پیران خود را یا علما و دانشمندان خود را و رحم کنید کودکان خود را یا کودکان جهل
ساله خود را یعنی جاهلان را بتعلیم دادن علوم و احکام و نوازش کنید خویشان خود را و حفظ کنید
زبان خود را از هر لغوی و از هر چه نگفتنی است وغضوا عما لا یحل النظر الیه ابصارکم وعما لا یحل الاستماع

الیه اسماعکم و بپوشید چشمهای خود را از آنکه نباید دید و گوشهای خود را از آنچه نباید شنید و مهربانی
کنید بایتام مردم تا بعد از شما مردم مهربانی کنند با یتیمان شما وتوبوا الی الله من ذنوبکم بازگشت کنید از
گناهان خود بسوی خدا و بلند کنید بدعا دستهای خود را در اوقات نمازهای خود که آن اوقات بهترین ساعات است
ینظر الله بالرحمة الی عباده نظر میکند خدا بنظر رحمت به بندگان خود ویجیبهم اذا ناجوه ویلبیهم اذا نادوه
و جواب میگوید هرگاه مناجات کنند و لبیک میگوید هرگاه او را ندا کنند و عطا میکند هرگاه سؤال کنند
و مستجاب میکند هرگاه دعا کنند ایها الناس ان انفسکم مرهونة باعمالکم ففکوها باستغفارکم ای معاشر
مردمان بدرستیکه جانهای شما در گرو اعمال شما است پس آزاد کنید بطلب آمرزش از خدا وظهورکم
ثقیلة من اوزارکم فخففوا عنها بطول سجودکم و پشتهای شما سنگین است از گناهان شما پس سبک کنید
بطول دادن سجدهای خود و قسم خورده است بعزت خود آنکه عذاب نکند نماز گذارندگان و سجده کنندگان را
ایها الناس من فطر منکم صائما مؤمنا فی هذا الشهر کان له بذلک عند الله عتق نسمة ومغفرة لما مضی
من ذنوبه و کسیکه افطار دهد روزه دار مؤمنی را در این ماه میباشد مثل کسیکه بنده آزاد کرده باشد
گناهان گذشته او آمرزیده میشود اگرچه بنصف دانه خرما باشد و اگرچه بشربت آبی باشد اگر قادر بر زیاده
از این نباشد چنانکه تتمه حدیث دلالت بر این دارد ایها الناس من حسن خلقه فی هذا الشهر کان له
جواز علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام هرکس در این ماه خلق خود را نیکو سازد از صراط بآسانی بگذرد
در روزی که قدمها می لغزد و هر که سبک کند در این ماه خدمات غلام و کنیز خود را حق تعالی حساب او را
آسان کند و هر که باز دارد در این ماه شر خود را از خلق حق تعالی غضب خود را از او باز دارد در قیامت
و هر که صله رحم کند در این ماه حق تعالی او را برحمت خود وصل کند و هر که قطع صله رحم کند خدا رحمت خود را

از او

از او قطع کند و هر که نماز سنتی کند در این ماه حق تعالی برات بیزاری از آتش جهنم برای او بنویسد
و هر که در این ماه صلوات بسیار بفرستد حق تعالی سنگین کند ترازوی اعمال او را در روز قیامت
و هر که تلاوت کند در این ماه آیه از قرآن را مثل کسی است که ختم کرده باشد قرآن را در غیر این ماه
ایها الناس ان ابواب الجنان فی هذا الشهر مفتحة فاسئلوا ربکم ان لا یغلقها علیکم درهای
بهشت در این ماه باز است پس سؤال کنید که بروی شما نبندد وابواب النیران مغلقة فا
سئلوه ان لا یفتح علیکم و درهای جهنم در این ماه بسته است سؤال کنید که نگشاید والشیاطین
مغلولة متمردان شیطان در قید میباشند چنانکه مستفاد است از حدیث دیگر که در غل و زنجیر ند
سؤال کنید بر شما مسلط نگرداند دلیل بر این مدعا آنکه مردم بسیار راغب میشوند در این ماه که در
غیر این ماه راغب نیستند پس حضرت امیر المؤمنین عم و قبلة العارفین از میان برخواستند
عرض کردند یا رسول الله ما افضل الاعمال فی هذا الشهر کدام عمل بهتر است در این ماه قال افضل الاعمال
فی هذا الشهر الورع عن محارم الله فرمود ورع و تقوی از محرمات الهی بهترین عملها است و سید
انبیا گریستند پس حضرت امیر المؤمنین عم عرض کردند ما یبکیک یا رسول الله سبب گریه تو چیست یا رسول
الله حضرت فرمودند آنچه بر تو واقع شود در این ماه گویا می بینم در حالتی که تو نماز میکنی جفت پی
کننده ناقه صالح برانگیخته شود و ضربتی بر سر تو زند که ریش تو بخون سرت خضاب شود پس حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام عرض کردند ذلک فی سلامة من دینی یعنی در این وقت دین من بسلامت است حضرت
فرمود بلی پس فرمود که یا علی من قتلک فقد قتلنی ومن ابغضک فقد ابغضنی هر که ترا بکشد مرا کشته است
و هر که ترا دشمن دارد مرا دشمن داشته است لانک منی کنفسی بجهة آنکه از من بمنزله منی و احادیث

از بیمقوله بسیار است و روزه از جملهٔ تقوی است و در لغت بمعنی کف است یعنی باز داشتن خود است
از جمیع آنچیزهائیکه روزه میشکند موافق مذهب علماء و فقها جامعین مر شرایط فتوی انار الله برهانهم
و نور الله مراقدهم از اول طلوع صبح صادق تا برطرف شدن سرخی از طرف شرق و گذشتن آن از سمت
الراس و میل کردن آن بجانب مغرب بنا بر مشهور بانیت قربت از آنجمله باز داشتن نفس است از خوردنیها
و آشامیدنیها چه معتادان مثل نان و گوشت و چه غیر معتادان مثل سنگ و خاك و از جملهٔ غیر معتاد
است بنا بر مذهب عارفان بمقتضای ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه مراد در برادر انسانی
خود را خوردن آیا نمی بینی که از غیبت نفس انسان چه لذتی میبرد و قوتی میگیرد و از اینجاست که حضرت رسول
فرموده اند الصائم فی عبادة و ان کان علی فراشه ما لم یغتب مسلما روزه دار در عبادت است مادام که
مشغول غیبت مسلمانی نشود و از اینجاست که فرموده اند من اغتاب امرا مسلما بطل صومه و نقض وضوءه
و جاء یوم القیمة یفوح من فیه رائحة انتن من الجیفة یتاذی به اهل الموقف یعنی کسیکه غیبت مسلمانی
کند روزه او باطل شود و وضوی او نقصان پذیرد بنا بر آنکه نقص بصاد مهمله خوانده شود و هرگاه بقاف
معجمه خوانده شود وضوی او بشکند یعنی که با وضو نکو فته چون روز قیامت بیاید بوئی از دهان وی
آید که بدبوتر باشد از مردار که متاذی شوند اهل موقف قیامت و در حدیث است که فی الصوم جوع
و فی الجوع رجوع در روزه گرسنگی و در گرسنگی باز گشتن است بنا علیه باید که در ماه از ماکول و مشروب
کم صرف شود نه چندانکه بخورد که در روز گرسنه نشود بلکه از سیری بمیرد و وقت غروب بوی ناخوش
از گلوی او برآید چون وقت افطار شود بطریق شب گذشته عمل نماید آیا نام این را روزه توان گذاشت
و مستعد شدن ماه مبارك رمضان که در حدیث وارد شده نه آنست که اسباب اکل و شرب را مهیا کنند اگر

ازبرای

از برای افطار دادن روزه داران عیب ندارد که بهتر از آنچه مهیا کرده است صرف کند بلکه
مستعد شدن آنست که در آخر ماه شعبان توبه و استغفار بسیار کنند که در دخول ماه رمضان خود را
از گناه پاك کرده باشد و رد کردن خود امانت و حق کسی را باقی نگذارند و از خدا بترسند و توکل بر خدا
کنند و مستعد شوند از برای گرفتن روزه و کردن نماز و افطار دادن روزه داران و علما و اعانت نمودن
ضعیفها و تمیز چیزهائیکه روزه را باطل میکند که باید روزه دار نفس خود را باز دارد و حواله بجای
دیگر است و در اینموضع از رساله مناسب ذکر آن نیست و در آخر این محفل ذکر آن میشود در ابتدای
اسلام مقاربت با زنان در شب و روز حرام بوده و خوردن و آشامیدن در شب بعد از خواب
رفتن حرام بود یکی از انصار که نام او خوات بن جبیر بود در خدمت جناب پیغمبر صلعم بکندن خندق
مشغول بود و روزه دار بود تا شب و در وقت افطار نزد عیال خود آمد و گفت هل عندکم طعام
یعنی طعامی موجود است قالوا لا انتم حتی لك نصلح گفتند در جواب او که خواب مرو تا از برای تو درست
کنیم آن بیچاره بخواب رفت تا صبح چون روز شد باز بکندن خندق مشغول شد چون پارهٔ از روز گذشت
از گرسنگی بیهوش شد چون پیغمبر صلعم او را بدان حال دید احوال پرسید کیفیت را بعرض او رسانیدند
مقارن اینحال آیهٔ نازل شد که در سوره بقره است کلوا و اشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض
من الخیط الاسود من الفجر ثم اتموا الصیام الی اللیل بخورید و بیاشامید از اول شب تا آخر آن اگرچه
بخواب رفته باشید تا وقتیکه جدا شود رشته سفید صبح از رشته سیاه شب پس حلال کرد خوردن
بعد از خوابیدن در شب و دیگر آنکه جمعی از جوانان مقاربت میکردند با زنان خود و در شبهای ماه مبارك
پنهان این آیه را نازل ساخت که در سوره بقره است احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم هن لباس

لکم و انتم لباس لهن علم الله انکم کنتم تختانون انفسکم فتاب علیکم و عفی عنکم حلال گردانیده است از
برای شما در شب روزه مجامعت کردن با زنان دانست که اگر حکم نماید خیانت میکنند حق تعالی عفو کرد از شما
حضرت فرمود خدا حلال کرده مقاربت را در شب و اینست معنی قول حق تعالی و عفی عنکم فالان باشروهن
و ابتغوا ما کتب الله لکم پس مومن باید شکر خدا کند بر این نعمت عظمی و چون اراده مقاربت دارد ملاحظه
شب کند که وقت باقیست که جماع و غسل هر دو بشود آن وقت مشغول شود و الا نکند که باقی ماندن بر
جنابت و ناپاك یافتن خود را در صبح معصیت است و هرگاه مقاربت با زنان در روز ماه مبارك اتفاق
افتاد کفاره علاوه بر قضای آن یا دو ماه پی در پی روزه گرفتن است یا یك بنده آزاد کردن است یا
شصت مسکین طعام دادن است اما روزه نه همان روزه تن بود بلکه روزه دل و جان بود و روزه
بر سه نوع است یکی آن روزه است که نیست از برای وی چیز بغیر گرسنگی و تشنگی و آن این است که
دهان را ببندی از خوردن و آشامیدن لکن بگوئی آنچه نباید گفت و بشنوی آنچه نباید شنید و ببینی
آنچه نباید دید و از اینجاست که فرموده اند رب صائم لیس من صیامه الا الجوع و العطش آیا نشنیده
که زنی فحش بجاریهٔ خود داد حضرت رسول فرمودند که طعام بخور گفت روزه دارم فرمود که روزه
داری و فحش میگوئی و نوع دیگر آنست که جوارح و اعضا خود باز داری از آنچه نهی کرده اند و بطاعت
حق تعالی مشغول گردانی آنگاه این روزه سپری باشد ترا از آتش جهنم از اینجاست که فرموده اند الصوم
جنة من النار و نوع دیگر آنست که خزینهٔ دل را از هر چیز غیر معبود خالی کنی و افطار نمائی بلقاء معبود
بر مائده قل الله ثم ذرهم باشد و بس از اینجاست که فرموده اند الصوم لی و انا اجزی به چون جناب موسی
از خدا درخواست که تورات بر او نازل سازد خدا فرمود که سی روز روزه بدار و بیا بکوه طور تا با تو سخن

کویم

گویم بعد از روزه گرفتن سی روز بکوه طور رفت و مسواك کرد بجهت آنکه شرم کرد که با دهان بدبوی سخن گوید
ملائکه گفتند که ما از دهان تو بوی مشك می شنیدیم چرا نمی شنویم از این مسواك پاك کردی که خلوف فم
الصائم اطیب من المسك خدا امر کرد که ده روز دیگر روزه بگیرد تا آن بوی بر گردد پس موسی عم امتثال
امر خدا کرده ده روز دیگر روزه گرفت و با خدا مناجات کرد تا تورات نازل شد هر کس این روزه را نه
تواند گرفت اما مردان خدا بوده اند که گرفته اند بعزیز روزه بگیر و اقتدا بچنین اشخاص کن دل را از همه
ریب و شك و شبهه پاك کن بی نور یقین حق را نتوان دید دلها یکتا کن که در دل دوتا او را نتوان
جای داد صوم القلب خیر من صیام اللسان و صوم اللسان خیر من صیام البطن و صوم النفس عن لذات
الدنیا انفع الصیام روزه دل بهتر از روزه زبان است و روزه زبان بهتر از روزه شکم است و
روزه نفس از لذات نافع تر از روزهاست و دیگر در مقدمه مادر عیسی معلوم میشود روزه همین
نخوردن و نیاشامیدن نیست نمی بینی که مریم روزه گرفت از خاموشی از غیر یاد خدا چنانچه خدا میفرماید
فاما ترین من البشر احدا فقولی انی نذرت للرحمن صوما فلن اکلم الیوم انسیا امام جعفر صادق ع
فرمود روزه همین امساك از اکل و شرب نیست و شاهد آورده اند مقدمهٔ مریم را و چون باصطلاح
عرفا دانستی حالا هم باصطلاح فقها بدان آن باطن شریعت است پس روزه یعنی صوم بنا بر اصطلاح
اهل شرع روزه عبارت است از امساك از اکل و شرب معتاد مثل نان و سایر میوها و غیر آن و از غیر
معتاد مثل سنگ ریزه و غیبت داخل غیر معتاد است الا آنکه این زمان داخل معتاد شمرده میشود کما
لا یخفی علی اللبیب و از جماع قبل زن باجماع علماء و دبر زن بنا بر اشهر و اظهر و احوط و در دبر پسر بنا بر
فتوی اکثر علماء اعلام و بعضی دعوی اجماع کرده اند و وطی بهیمه بنا بر مشهور و بعضی نفی خلاف کرده اند در آن

وارد اسمنا و انزال منی اگرچه بملاعبه و ملامسه باشد و اثر رسانیدن غبار غلیظ بحلق چنانکه جمعی گفته اند
وان بقاء بر جنابت تا طلوع صبح بنا بر مشهور و باقی ماندن حایض بر حیض و نفسا بر نفاس و مستحاضه
استحاضه تا صبح چنانکه جمعی [illegible] باشند واحوط است و معاودت خواب در حالت جنابت تا صبح خواه عازم
بر ترک غسل باشد یا نه الا آنکه در وجوب کفاره خلاف است و از کذب بر خدا و رسول بی آنکه خلاف باشد
و از حقنه بمایع پس هرگاه عمدا و اختیارا هر یک از اینها از روزه دار صادر شود روزه فاسد می شود
واما جاهل بحکم هرگاه چنین کند مثل ناسی است چنانکه جمعی گفته اند یا مکره معصیت در ترک تحصیل معرفت
با قضاء تنها بر اوست یا با کفاره چنانکه جمعی گفته اند خلافی است و این قول احوط است الا آنکه آقا سید علی
مرحوم که استاد حقیر بود قول ثانی که وجوب قضا باشد تقویت کرده بودند در شرح صغیر و کبیر
خود و اکل و شرب در صورت عمد بشئ معتاد موجب قضا و کفاره میشود باجماع علماء و هم چنین در
در [illegible] بنا بر مشهور و احوط و با استمناء [illegible] بملاعبه و ایصال غبار غلیظ بحلق بنا بر اشهر و احوط الا
آنکه قول با ایجاب قضا تنها و بعدم ایجاب قضا و کفاره هم دارد و در کذب بخدا و رسول و ائمه و در
ارتماس بنا بر اظهر و اشهر میان قدما از علما چنین که متاخرین معترفند و ابن زهره و سید مرتضی دعوی
اجماع اند و متاخرین قضا و کفاره واجب ندانسته اند و محقق در نافع نفی کفاره نموده و بر قضا و در
تعمد بقاء بر جنابت بنا بر مشهور و احوط موجب قضا و کفاره است اگرچه در روایتی دال بر عدم وجوب
هر دو وارد است و در خواب با نیت عدم غسل موجب قضا و کفاره است و هم چنین با غفلت نیت غسل
و عدم آن الا آنکه جمعی قایل بعدم وجوب کفاره شده اند و اول احوط است و کفاره در این مقام
مخیر است میان آزاد کردن یک بنده یا روزه گرفتن دو ماه پی در پی یا اطعام شصت مسکین و هرگاه

افطار

افطار بحرام کرد کفاره جمع باید بدهد میان هر سه فرد واجب چنانکه حدیثی وارد و جمعی فتوی بمضمون
این روایت داده اند واحوط عدم کفار جمع و عمل بمضمون این روایت است پس چون سابق بر این اشاره بان
شد که روزه گرفتن نفس از جمیع لذات دنیا نافع ترین روزها است [illegible] پس بنا بر این
پیشوایان دین خصوصا امیر المؤمنین ع چنین روزه گرفته اند تو هم دعوی تشیع میکنی اقتدا بایشان میکنی نقل
است که هرگز نان گندم نخورد و نان جو سیر نخورد و لباس نیکو نپوشید و جامه خود را وصله میکرد و پینه
میکرد و روزها روزه میگرفت و شبها لوای بندگی می افراشت و آنچه تحصیل میکرد بفقرا و مساکین
میداد چنانکه مروی است که آن بزرگ دین و شافع یوم الدین بعضی از روزها از راهی میرفت زنی را
دید خیک آبی بر دوش گرفته فرمود خیک را بده از جهت تو بردارم آن زن قبول کرد آنگاه آنجناب خیک را
بر دوش گرفته تا بموضعی که مقصود آن زن بود پس پرسید که تو کیستی و امر معاش خود را چگونه میگذرانی
آن زن گفت مرا شوهری بود که علی ع او را ببعضی از غزوات فرستاد کشته شد و چند طفل صغیر هم دارم و هیچ ندارم
و بضرورت خدمت مردم میکنم و قوتی بجهت اطفال تحصیل میکنم سر در پیش متغیر شد بخانه برگشت
و در آن شب هم و غم بود تا صبح شد طعامی تحصیل کرد و در زنبیلی گذاشت و روانه بجانب آن زن شد
یکی از اصحاب در بین راه باو عرض کرد بده زنبیل را برای شما بردارم فرمود من تحمل عنی وزری یوم
القیمة یعنی تو هرگاه این را از برای من برداری پس وزر و گناه مرا در قیامت که برمیدارد پس حضرت
بدر خانه آن زن آمد و در را کوبید آن زن گفت کیست که در را میکوبد حضرت فرمود منم مرد دیروز
که خیک آب بجهت تو برداشتم از برای اطفال تو قوت آورده ام آن زن آمد در را گشود گفت خدا از
تو راضی باد و میان من و علی حکم کناد پس آنحضرت داخل شد گفت میخواهم تحصیل ثوابی کنم یا تو متوجه

اطفال شو من آرد خمیر میکنم و نان طبخ میکنم یا من متوجه میباشم تو نان را طبخ کن زن گفت من در خمیر
کردن و نان طبخ کردن از تو ماهرترم تو متوجه اطفال شو پس حضرت متوجه اطفال شد و آنچه
باعث تسلی اطفال بود از حرکات و سکنات بعمل می آورد گوشت و خرما در دهان اطفال آن زن
میگذاشت و دست بر سر ایشان میکشید و میفرمود [illegible] علی را حلال کنید که در حق شما کوتاهی کرده
است مسلمانان علی دست بر سر یتیمان مردم میکشید و کافران در صحرای کربلا کعب نیزه بر سر اطفال
یتیم حسین میزدند علی گوشت و خرما بدهان اطفال میگذاشت و مردم کوفه نیز خرما و گردو بدست
اطفال الحسین میدادند چون اطفال گرسنه بودند بدهان میگذاشتند ام کلثوم آنها را از دست
و دهان اطفال میگرفت و می افکند و میفرمود یا اهل الکوفة ان الصدقة علی اهل بیت الرسالة محرمة
یعنی ای اهل کوفه تصدق بر ما اهل بیت حرام است غرض آنکه آن زن از خمیر کردن فارغ شد بحضرت
گفت ای بنده خدا آتش روشن کن پس حضرت بتعجیل آتش افروخت و تنور را مشتعل کرد و چون شعلهای
آتش صورت انور امیر را میسوزانید میفرمود ذق یا علی هذا جزاء من ضیع الارامل والیتامی یعنی بچش یا علی
حرارت آتش را که اینست جزای کسیکه بیوه زنان و یتیمان را ضایع گذارد و فریادرسی نکند کجا
بود علی در صحرای کربلا در وقتی که زنان و دختران امام حسین ع فریاد میکردند و کسی که بفریاد
ایشان نمیرسید میفرمودند وا جدا وا محمداه وا ابتاه وا علیاه وا اماما وا ناصراه و احسیناه آیا مسلمانی
در این گروه نیست که ما را یاری کند یا مؤمنی در میان این جماعت بهم نمیرسد که ما را پناه دهد غرض
در آن وقت زنی که حضرت را میشناخت داخل خانه آن زن شد چون نظرش بر آنجناب افتاد که خدمت
آن زن میکرد گفت ای ضعیفه این مرد کیست که خدمت ترا میکند گفت بنده ایست از بندگان خدا آن زن

گفت

گفت ویحک یا امیر المؤمنین صلوات الله علیه و اخو سید المرسلین و زوج سیدة نساء العالمین وای بر تو این امیر
مؤمنان است و مقتدای عالمیان و برادر سید پیغمبران و شوهر سیدة زنان عالمیان است آن زن که این را
شنید خود را بر روی پای مبارک آنحضرت انداخت و میگفت واحیائی منک یا امیر المؤمنین یا این
شرمساری که منم ای پادشاه مؤمنان پس حضرت فرمود بل واحیائی منک یا امة الله تو از من شرمسار مباش
من از تو شرمسارم که در حق تو تقصیر کرده ام و آن بزرگوار هرگز از طعام سیر نخورد و میفرمود
ءاشبع وادع بطونا جائعة حول الحجاز و مع ذلک سمی امیر المؤمنین آیا من سیر بخورم و حال
آنکه در حوالی حجاز شکمهای گرسنه بر بینم و با وجود این مرا امیر المؤمنین بگویند و این حدیث در بعضی
از کتب اصحاب نوشته اند که روزی حضرت امیر المؤمنین گفت یا فاطمه طعامی داری بخورم فاطمه گفت به
خدائی که پدرم را برسالت فرستاده سوگند که دو روز است که من و حسنین طعامی نخورده ایم
حضرت امیر فرمود یا فاطمه چرا مرا خبر نکردی که از جهت تو طعامی تحصیل کنم فاطمه گفت یا ابا الحسن شرم دارم
از خدا که ترا تکلیف بچیزی کنم که میدانم قادر نیستی پس حضرت با اعتقاد تمام و شوق ما لا کلام بیرون رفت که
[illegible] از خانه بیرون آمد و یک دینار قرض کرد و طعامی میخواست از برای عیال خود بگیرد ناگاه
در عرض راه بمقداد برخورد و او را مضطرب حال دید چون روز بسیار گرمی بود حرارت آفتاب متغیر
گردانید حضرت که مقداد را با آن حالت مشاهده نمود فرمود در این ساعت گرم از برای چه از خانه
بیرون آمدی گفت یا ابا الحسن از من درگذر و از حال من سؤال مکن حضرت فرمود ای برادر مرا جایز
نیست که از تو درگذرم تا بر حال تو اطلاع هم نرسانم با آنکه مقداد مضایقه کرد و حضرت مبالغه نمود مقداد
گفت یا ابا الحسن بخدائی که گرامی داشت محمد را به پیغمبری و ترا وصی او کرده که بیرون نیامدم از خانه مگر از شدت

کرسنکی عیال خود چون صدای کریه ایشانرا شنیدم تاب نیاوردم وایشانرا کرسنه در خانه کذاشتم و خود بیتاب
حال بیرون آمدم حضرت چون این سخنانرا از مقداد شنید کریان شد و آنقدر کریست که محاسن شریفش
تر شد و فرمود با خدائی که باو سوکند یاد کردی که من نیز از برای اینکار بیرون آمده ام و یکدینار قرض
کردم و ترا و عیال ترا بر خود و عیال خود اختیار میکنم پس دینار را بمقداد داد و روان شد مسلمانان امیر
المؤمنین کرسنکی عیال و اطفال دیکران نمیتوانست ببیند آیا در صحرای کربلا کجا بود که حسین نور دیده‌اش
و عیال او را کرسنه و تشنه ببیند که رویهای ایشان از کرسنکی و تشنکی زرد و چون مرده شده و لبهای ایشان
از تشنکی کبود شده و فریاد العطش العطش از ایشان بکیوان رسیده زنان تشنکان هنوز بعیوق میرسید
فریاد العطش ز بیابان کربلا غرض امیر المؤمنین از شرم بخانه نرفت بمسجد رفت و نماز ظهر و عصر را با
رسول خدا ادا کرد و در مسجد ماند و نماز مغرب را نیز بجای آورد چون حضرت رسول از نماز مغرب
فارغ شد علی را دید که در صف اول نشسته باو اشاره کرد که بیرون آید امیر المؤمنین از عقب پیغمبر
روان شد و بدر مسجد بآن حضرت رسید و سلام کرد حضرت اقدس نبوی صم بعد از رد سلام
کفت یا علی امشب میهمان توایم حضرت مرتضی علی ساکت شد و از شرم جوابی نکفت چون حضرت او را
ساکت یافت فرمودند یا علی چرا جواب نمیکوئی بکو نه تا باز کردم یا بکو آری تا بیایم حضرت امیر از شرم
عرض کرد از شرم جواب نمیتوانم کفت بیائید تا برویم چون بر پیغمبر وحی شده بود که امشب افطار در خانه
فاطمه کنند دست او را کرفتند روانه خانه فاطمه شدند حضرت امیر صم در راه با پیغمبر در کار خود در مانده
بود که پروردکارا تو چنین کن که در نزد پیغمبر تو خجالت نکشم و چون بخانه رسیدند دیدند فاطمه در
جای نماز خود نشسته چون صدای رسول را شنید از جای خود برخواست و بیرون آمد و بر آنحضرت
سلام

سلام کرد و جواب شنید و حضرت دست مبارک بر سر او کشیده فرمودند ای دختر چه حال شام کرده
خدا ترا رحمت کند پس فاطمه بعقب حجره رفت و دو رکعت نماز کرد و دعا کرد ناکاه کاسه مملو از
طعام بهشت نازل شد آنرا برداشت و نزد حضرت رسول صم و امیر المؤمنین صم بر زمین کذاشت چون
علی را نظر بر آن کاسه افتاد از روی تعجب نظر بفاطمه کرد که تو در قسم یاد کردی که ما دو روز است
طعام نخورده ایم پس این طعام از کجاست که من هرکز مثل این ندیده ام پس این طعام حضرت
پیغمبر صم و بروایتی حضرت فاطمه دست بر کتف علی کذاشت و از روی لطف فرمود کفت یا علی این
عوض آن دیناریست که در راه بمقداد دادی پس حضرت رسول صم کریان شده فرمود حمد خداوندرا
سزاست که مرا از دنیا بیرون نبرد که علی را بمنزله زکریا و دختر مرا بمنزله مریم عطا نمود مسلمانان
از برای فاطمه و علی مائده آسمانی فرود می‌آید و حسین نور دیده او را با شکم کرسنه میکشند قتل ابن
رسول الله جائعا و بالب تشنه ذبح میکنند قتل ابن رسول الله عطشانا واحسرتا ای فاطمه در کجا بودی
که حسین و اطفال او را کرسنه و تشنه با سرهای بریده و بدنهای پاره پاره و سینه‌های چاک چاک
بخون آغشته بر خاک افتاده ببینی اکر میدیدی چه آهها از جان سوزان بر آوردی جکر بر یکشیدی و علامه
مجلسی ذکر فرموده که روزی اعرابی بخدمت جناب رسول خدا صم از کرسنکی و تشنکی و برهنکی و پیادکی
شکایت کرد آن جناب قسم یاد کرد که از مال دنیا چیزی ندارم ولیکن ترا دلالت میکنم بخانه دخترم
فاطمه شاید که چیزی باشد یکی از اصحاب آن اعرابی را بخانه فاطمه دلالت کرد جناب فاطمه پوست کوسفندی
بسائل داد سائل کفت من از کرسنکی شکایت دادم تو پوست کوسفند بمن عطا میکنی آنجناب کردن بند از
کردن مبارک بیرون کرد و باعرابی داد و فرمود شاید بعوض این خدا برای تو میسر کرداند اعرابی

متوجه پیغمبر صم شد و بعرض حضرت رسانید آنچه شنیده بود حضرت کریست و فرمود چه طور از کردن بند
دختر رسول خدا چه میشود کیست که بخرد که اکر شریک شوند در خریدن این قلاده همه عالم خداوند
عالم همه را از آتش جهنم آزاد کرداند جابر بن عبدالله برخواست و بقیمتی که منظور اعرابی بود بیشتر
خرید پس اعرابی عرض کرد بخدمت حضرت پیغمبر صم که خدا بدختر تو عطا کند چیزی که هیچ کوشی نشنیده
و هیچ چشمی ندیده باشد پس جابر قلاده را بغلامی که از حصه خیبر خریده بود داد و کفت این غلام ترا
با قلاده به پیغمبر بخشیدم پس غلام قلاده بخدمت پیغمبر آورد و بعرض رسانید آنچه جابر عرض کرده بود
پس پیغمبر صم فرمود من این غلام را با قلاده بفاطمه بخشیدم پس فاطمه قلاده را کرفت و بکردن بیست
و بغلام کفت ترا آزاد کردم غلام تبسمی کرد فاطمه سبب تبسم را پرسید غلام عرض کرد تعجب دارم از برکت
این قلاده که برهنه را پوشانید و کرسنه را سیر کرد و پیاده را سوار کرد و بنده آزاد کرد و باز به
صاحبش بر کردید ای مسلمانان جناب فاطمه قلاده را بسائل داد و امتان جفا کار دیکر بعد از قلاده از
کردن دختران او زینب و ام کلثوم و دختران نور دیده اش حسین بغارت میبردند و کوشواره از
کوش و خلخال از پای ایشان بیرون میکردند از فاطمه دختر سید الشهدا مرویست که در وقتی که لشکر ابن
سعد خیمه‌های ما ریختند و آتش بخیمه‌ها زدند زنان و اطفال با سر و پای برهنه از خیمه‌ها بیرون دویدند
من در آن حال متفکر بودم که ما را خواهند کشت یا اسیر خواهند کرد ناکاه سواری نیزه در دست
داشت و به پشت زنان میزد و ایشان میکریختند و آنچه داشتند بغارت میبرد و ایشان فریاد
میکردند که وامحمداه و واعلیاه آیا خدا پرستی در میان این کروه نیست که ما را یاری کند من عمه‌های
خود را میجستم که بایشان پناه برم که ناکاه نظر آن ملعون بمن افتاد من کریختم و او از عقب من اسب تاخت
ناکاه

ناکاه سنان نیزه‌اش از کتف من آمد و من برو در افتادم آن لعین کوش مرا درید و کوشواره مرا بربود
و رفت من بیهوش افتادم چون بهوش آمدم عمه‌ام زینب را دیدم بر سر بالین من نشسته زار زار می
کرید و میکوید ای عمه جان برخیز برویم و ببینیم بر سر سایر دختران و برادران چه آمده کفتم چادری
ندارم که خود را از نامحرمان بپوشم عمه‌ام کفت ای دختر من مثل تو بی چادرم چون برخواستم در طلب
خواهران می‌کشتیم برادر بیمار مرا دیدیم که بر خاک افتاده کریه میکند پس عمه‌ام رو بمدینه کرد
و عرض کرد ای جد بزرکوار ببین چه ظلمها کشیده‌ایم و من این کودکان بی پدر را چکنم پس همه اهل بیت را
جمع کرده با [illegible] کرد و در آن وقت سرها را بقبایل عرب تقسیم کردند و بر سر نیزه‌ها کردند انا لله و
انا الیه راجعون مجلس دویم در فضیلت کلام الله و آنچه دلالت بر اعجاز آن دارد و فضیلت قرائت
آن فی الجمله بسم الله الرحمن الرحیم سبحانک اللهم و بحمدک یا من شرح صدورنا بحب رسوله
المصطفی خاتم النبیین و طهر قلوبنا بولایة ولیه المرتضی صالح المؤمنین و نور ضمائرنا باقتفاء
اولیائه الاکرمین و اصفیائه المکرمین و وسع سرائرنا باتباع احبائه المنتجبین سادات الخلق
اجمعین و نجوم سموات المعارف و الیقین و نصلی اللهم علی رسولک الذی عظم بلاؤه فی اداء امانته
و طال عناؤه فی ابلاغ رسالتک و جاهد فیک حق الجهاد و تحمل ما تحمل من اهل الجحود و العناد
فاتعب لارشاد الدهماء نفسه الزکیة و اذی فی سبیلک عترته الطاهرة العلیة فصل علیه افضل
ما صلیت علی احد من انبیائک المقربین و اصفیائک المکرمین و نصلی علی وصیه و خلیفته و صاحب علمه
و سر نبوته و کید البیت و الحرم و امیر العرب و العجم افضل المجاهدین و اشرف المناظرین صاحب الجود و الحلم
و باب مدینة مظهر العجائب و مظهر الغرائب امام المشارق و المغارب الذی حبه فرض علی الحاضر

وَالغائبِ ابی الحسنینِ علیِّ بنِ ابیطالبٍ وعلی زوجتِهِ المعصومةِ المظلومةِ المقهورةِ المحرومةِ ذاتِ الحسراتِ والاحزانِ والنوائبِ والاشجانِ امِّ السّاداتِ الشهداءِ ووالدةِ ساداتِ السّعداءِ بنتِ خیرِ الانبیاءِ حلیلةِ سیّدِ الاوصیاءِ البتولِ العذراءِ فاطمةَ الزهراءِ وعلی الامامَینِ الهمامَینِ السیّدَینِ السّندَینِ النّورَینِ النیّرَینِ الشمسَینِ القمرَینِ النجمَینِ الانورَینِ الکوکبَینِ الازهرَینِ العالمَینِ العاملَینِ الفاضلَینِ الکاملَینِ المظلومَینِ المعصومَینِ المحرومَینِ الشهیدَینِ الغریبَینِ القتیلَینِ للجنّةِ ریحانتَینِ وللعرشِ قرطَینِ وفی الحبِّ منبعَینِ ولعصاةِ الامّةِ شفیعَینِ وللمصطفی سبطَینِ وللمرتضی ولدَینِ وللزهراءِ قرّتَی عینَینِ ابی محمّدٍ الحسنِ وابی عبدِاللهِ الحسینِ وعلی باقی الائمّةِ المعصومینَ الانجبینَ ولعنةُ اللهِ علی اعدائهم اجمعینَ الی یومِ الدّینِ

اما بعد فقد قال الله تبارک وتعالی فی محکم کتابه الکریم ومعظم خطابه الجسیم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم قد جاءکم من الله نور وکتاب مبین یهدی به الله من اتبع رضوانه سبل السلام ویخرجهم من الظلمات الی النور باذنه ویهدیهم الی صراط مستقیم بنابر تفسیر مفسرین بعضی بتحقیق که آمده است شمارا از جانب خدا نور وکتاب بیان کننده که قران است هدایت میفرماید بحق تعالی بان قران کسی را که متابعت خوشنودی او کند راه سلامت از عذاب وبیرون میبرد ایشانرا از ظلمات کفر بسوی نور اسلام بتوفیق خود هدایت میفرماید ایشانرا بسوی راه راست ونزد بعضی مراد بنور حضرت محمّد است که مردمان با و مهتدی میشوند چنانکه بنور راه میروند وحدیث متواتر اوّل ما خلق الله نوری وانا وعلیّ من نور واحد وانا کالشمس وعلیّ کالقمر مصداق این قول است ودر بحر الحقایق آورده که وجه تسمیه آن حضرت بنور آنست که اوّل چیزی که حق تعالی بنور کرم از ظلمتکدهٔ عدم بفضای عالم آورد نور بود که اوّل ما خلق الله نوری وبعد از آن عالم را برای ظهور او موجود کرد چنانکه لولاک لما خلقت

الافلاک ودر جای دیگر است که یا ایها الناس قد جاءتکم موعظة من ربکم وشفاء لما فی الصدور وهدی ورحمة ودر جای دیگر است انه لتذکرة للمتقین ودر جای دیگر است قرانا عربیا بشیرا ونذیرا ودر جای دیگر است واعتصموا بحبل الله وباز فرموده هذا بیان للناس وروشن شدن چیزها است برای مردمان ودر آیه هجدهم سوره جاثیه است که هذا بصائر للناس واین بینائی بدلهای مردمان است وماهی الا ذکری للبشر ونیست این مگر پندی برای آدمیان ونزلنا علیک الذکر تبیانا لکل شیء یعنی قران همه چیزرا پیدا سازد واتبعوا النور الذی انزل معه روشنائی دل وجان است قران متابعت قران کنید ودر کتاب مستطاب نهج البلاغه از کلام الله الناطق وجه الله علی الخلایق امیر المؤمنین وقبلة العارفین ورئیس الموحدین وسید المتقین منقولست که فرموده علیکم بکتاب الله فانه الحبل المتین والنور المبین والشفاء النافع والری الناقع والعصمة للمتمسک والنجاة للمتعلق بر شما باد بکتاب خدا که آن ریسمان محکم خداست ونور هویداست وشفاء نفع دهنده وآب سیراب کننده است پناه از عذاب خداست برای کسیکه چنگ زند در آن ونجاتست برای کسیکه بیاویزد خود را بان کهنه نمیسازد او را تکرار بر زبان وخوردن بر گوش انسان ودر جای دیگر نهج است که واعلموا ان هذا القران هو الناصح الذی لا یغش والهادی الذی لا یضل والمحدث الذی لا یکذب وما جالس هذا القران احد الا قام عنه بزیادة او نقصان زیادة فی هدی ونقصان فی عمی واعلموا انه لیس علی احد بعد القران من فاقة ولا لاحد قبل القران من غنی فاستشفوه من ادوائکم واستعینوا به علی لاوائکم فان فیه شفاء من اکبر الداء وهو الکفر والنفاق والغی والضلال واسئلوا الله به وتوجهوا الیه بحبه ولا تسئلوا به خلقه انه ما توجه العباد الی الله بمثله

که غش نمیکند وهادی است که راه گم نمیکند وسخن گوئیست که دروغ نمیگوید وهر که با او نشست بعد از برخاستن هدایت او زیاده شده وکوری او کم گشته پس بناء علیه طلب دوا کنید از قرآن بجهت دردهای خود ویاری جوئید بقران برای سختیهای خود ودر این قران شفای بزرگ دردهاست که کفر ونفاق وضلالت وگمراهی است پس سؤال خدا را بجو قران ورو آورید بخدا بدوستی قران وسؤال نکنید بقران خلق را که قدر نمیدانند که بندگان روی نیاوردند بدرگاه خدا بچیزی قران واز اخبار ائمه دین بدین مضمون وارد شده است که یجیء القران فی احسن منظور الیه صورة که آید قران در قیامت با صورتی نیکو ومجلس مسلمانان میکند وایشانرا میگوید که فلان بن فلان قد اظمأت هواجره واسهرت لیلته فی دار الدنیا وفلان بن فلان لم اظمأ هواجره ولم اسهر لیلته فلان پسر فلان در هوای گرم بسبب خواندن من تشنگی خود را بسیاری بروز آورده وفلان پسر فلان از تشنگی ندادم او را در هوای وبیداری ندادم شب او را در دار دنیا پس جناب اقدس تعالی فرماید که ایشانرا داخل بهشت کنید پس قران میرود وآن جماعت بعقب او میروند پس بمؤمن میگوید اقرأ وارق بخوان وبالا رو ودر درجات بهشت پس میخواند وبالا میرود ودر حدیث دیگر وارد است که میگوید یا رب انا القران وهذا عبدک المؤمن قد یتعب نفسه بتلاوتی ای پروردگار من قرانم واین بنده مؤمن تست که در تعب می انداخت نفس خود را بسبب پاکیزه خواندن من ویطیل لیلته بترتیلی وبیخود دراز مینمود شب را بسبب پاکیزه خواندن من وتفیض عیناه اذا تهجد وجاری مینمود در سحرها اشک خود را در وقتی که مرا در نماز شب میخواند فارضه کما ارضانی پس راضی کن او را همچنانکه او مرا راضی کرده است پس خداوند عزیز جلیل میفرماید که عبدی

ابسط یمینک ای بنده من کن دست راست خود را پس حق تعالی پر کند دست راست او را از خوشنودی خود ٢ بهش م
و پر کند دست چپ او را از رحمت خود پس گفته میشود او را که این بهشت مباح است از برای تو پس بخوان وبالا رو فاذا قرأ آیة صعد درجة پس او چون آیه می خواند درجه بالا میرود واز حضرت رسول مرویست که فرموده اذا کان یوم القیمة وضعت منابر من نور عند کل منبر ناقة من نوق الجنة ثم ینادی منادٍ این من حمل کتاب الله اجلسوا علی هذه المنابر فلا روع علیکم ولا حزن حتی یفرغ الله مما بینه وبین العباد فاذا فرغ الله من حساب الخلق حملوا الی تلک النوق وزفوا الی الجنة یعنی روز قیامت که میشود منبرها از نور بیاورند ودر سایه عرش عظیم بگذارند ودر پهلوی هر منبری از ناقهای بهشت بازدارند که هفت هزار سال در مرغزار بهشت چریده باشند وآب حوض کوثر چشیده وبر نقش شش صد هزار پر از عنبر تر آفریده ورضوانش بجهت چنین روزی پرورده پس منادی ندا کند که کجایند حاملان قرآن مشعوف بیایند وبر که بهارا زدین قرار گیرید شمارا حزن واندوهی نیست همین جا باشید تا حضرت حق تعالی از حساب مردم فارغ شود وفرمان دهد که بر این ناقها سوار شوند وخرامان خرامان رو به بهشت روند واین کسان حافظان قرآنند از معانی آن یعنی بحکم قرآن عمل کنند کانند کلاما فی الدنیا ینقذکم من الغرق وفی الاخرة ینجیکم من الحرق هر که چنگ زند بقران در دنیا نجات یابد از غرق شدن ودر آخرت از سوختن ودر فضیلت قران است که القران افضل کل شیء دون الله فمن وقر القران وقر الله ومن استخف بحرمة الله قران فاضل ترین چیزهاست پس هر که قرآن را حرمت بدارد پس خدا را حرمت داشته است وهر که استخفاف کند بحرمت قرآن خدارا استخفاف کرده باشد وحرمت قران بر دو قسم است یکی در صورت ویکی در معنی ودر صورت بحکم

آیه و اذا قرئ القرآن فاستمعوا له و انصتوا هم تن گوش شود و در معنی با اوامر و نواهی دور نشود تا حرمت
بجای آورده باشد تا قرآن وی را شفاعت کند که القرآن شافع مشفع من جعله امامه قاده الی الجنة و من
جعله خلفه قاده الی النار یعنی قرآن شفاعت کننده ایست که شفاعت داده شده است هر که او را در پیش روی
خود دارد و پیروی او کند قرآن بکشد او را بسوی بهشت و هر که قرآن را پشت سر اندازد یعنی پیروی او
نکند بکشد او را بسوی جهنم از قرآن هم شفاعت حاصل است و هم خصومت هر که موافقت با قرآن کند
پس قرآن شفاعت وی کند و هر که با قرآن مخالفت کند قرآن با وی خصومت کند یعنی کم من شفعاؤه
خصمائه رب تال القرآن و القرآن یلعنه شاهد بر اینمعاست تبارک الذی نزل الفرقان قرآن فرق
کننده میان حق و باطل است عهدنامه ایست که محبت در او است که یحبهم و یحبونه یا ایها الناس قد
جائکم موعظة من ربکم و شفاء لما فی الصدور و حکمت بالغه است و از جمله کلام کلام الله الناطق
و پادشاه کل خلایق است و لکن ذلک التقوی و شعارک الهدی و سمیرک القرآن باید توشه
تو تقوی و شعار تو هدایت و هم زبان تو قرآن باشد زیرا که قرآن طبق لوح محفوظ است و طبق
عقل اول است بلکه طبق مشیت است و تاثیر در جمیع عوالم دارد و آسمانها و زمینها بیک حرف او
برپا ایستاده اند و جمیع کتابهای آسمانی در تحت یک آیه او مندرج است و بالجمله قرآن کاسه ایست که
از آن می آشامند عارفان و می خورند از آن شراب سرمدی چنان پس باید که راغب باشند بدان زاغبان
و عالمان و لذا مخصوص دانند بان و در نهج البلاغه است که جعله الله ریا لعطش العلماء و ربیعا
لقلوب الفقهاء از اینجاست که عارف مایل است بتلاوت قرآن و جمعی از اهل بطالت راغبند بخواندن
اشعار بیسامان مثل خواندن شنوی ثنوی و مایل نیستند بخواندن الفاظ مائده معنوی زیرا که مثل قران

مثل آینه بزرگی است که در آن نظر کنند خوبان اندر زشتان و چون ببینند زشتان صورت قبیح خود را در آن
لهذا میشوند منکر آن و در اول خلافت حضرت فرموده که ان الله انزل کتابا هادیا بین فیه الخیر و الشر فخذوا
نهج الخیر تهتدوا و بعضی از علما گفته اند قرآن مائده معنوی خداوند رحمن است چنانکه حضرت رسول
فرموده القرآن مائدة الرحمن و لهذا هیچ کس نیست که بهره نبرد از قران جمعی از راه کتابت الفاظش و غرق
دور راه ساختن مرکبش و گروهی از راه نوشتن و مزد دادن و مزد گرفتن و صاحبان هر علوم
چون هر حرفی از وجوه تصاریف و اشتقاقش استنباطی کنند و نحوی از انحائش ترکیبش استشهادی نمایند
و بیان از نکات غریبه اش فائده مند و اصحاب ادبیات از نکر عجائبش نوشتن و تلاوت منتفع می
شوند و ارباب مطالب دنیوی و اخروی با یاد و سود کام جو میشوند و ارباب تکبیر و اصحاب علائد
همه بقران راه برند و بالجمله از متکلم و فقیه و اصحاب ریاضی و صاحبان اخلاق و طبیبان و مفسران و شعرا
و ادباء و غیر ایشان از ظواهر و بواطن آن بهره مند میکردند و علماء العارفین از هر بطنی از بطون از حکم
و معارف نامتناهی و فواید و اسرار لا یتناهی می یابند و از اینجاست که جناب امیر المؤمنین و قبلة العارفین
میل کلی بخواندن قران و رغبت تمام بطی نمودن مراتب آن میداشتند که چون پای مبارک در رکاب میگذاشتند
تا پای دیگر در رکاب دیگر بگذارده باشند تمام میفرمودند ختم قرآن بلکه کتب همه سماویه از تورات
و انجیل و صحف و زبور میخواندند از اول تا باخر آن نظیر آن انکه ما تا یک ختم میکنیم آن بزرگوار هزار
ختم میکنند فلک محدد الجهات است که چون سایر افلاک یکدور را طی میکنند او هزار دور را طی میکند
تو یک گام بر میداری امیر المؤمنین ع هزار فرسنگ راه طی میکند بجهت لطافت جسم آن بزرگوار و کثافت جسم
ما و در حدیث است که قران عهد خدا است بسوی خلایق پس سزاوار است انکه نظر کنند در عهد خداوند عالمیان

و بخوانند هر روز پنجاه آیه از آن زیرا که درجات بهشت بعدد آیات قرائت وارد شده است که کسی
که بشود حروفی از کتاب خدا را از غیر خواندن آن نوشته شود از برای آن یک درجه حسنات و کسی که بچشم
بخواند نه بزبان مینویسند از برای او بهر حرفی یک حسنه و محو میکند از او یک سیئه و بلند میکند از برای
او یک درجه و کسیکه تعلیم کرد یک حرف ظاهری از آن نوشته شود از برای او ده حسنه و محو شود از او
ده سیئه و بلند شود از برای او ده درجه و کسیکه بخواند حرفی از قران در غیر نماز نشسته نوشته شود از
برای او پنجاه حسنه و محو شود از او پنجاه سیئه و بلند شود برای او پنجاه درجه و کسیکه بخواند حرفی
از آن در نماز ایستاده نوشته شود از برای او صد حسنه و محو شود از او صد سیئه بلند شود برای
او صد درجه و من ختمه کانت له دعوة مستجابة مؤخرة او معجلة کسیکه ختم قران کند یک دعای
مستجاب برای او خواهد بود یا در دنیا یا در آخرت و روایت است از سلمان که ان قرائته کفارة للذنوب
و ستر من النار و امان من العذاب و یکتب لمن یقرؤه بکل آیة ثواب مائة شهید و یعطی بکل
سورة ثواب نبی و تنزل علی صاحبه الرحمة و تستغفر له الملائکة و اشتاقت الیه الجنة و رضی
عنه المولی و ان المؤمن اذا قرء نظر الیه بالرحمة و اعطاه الله ثواب ثلثمائة و ثلثة عشر نبیا بلغوا رسالات
ربهم و کانما قرء کل کتاب انزل الله علی انبیائه و حرم الله علی جسده النار و لا یقوم عن مقامه حتی
یغفر الله له و لابویه و اعطاه الله بکل سورة من القرآن مدینة من در اخضر و فی کل مدینة الف الف دار
و فی کل دار مائة الف بیت و مائة الف ثوب هدیة من الله و علی رأس کل ثوب منها الاستبرق من الدنیا و ما فیها
و فی کل بیت مائة الف دکان من العنبر وسع کل دکان ما بین المشرق و المغرب و فوقه مائة الف سریر
علی کل سریر مائة الف فراش و کل فراش الف ذراع و فوق کل فراش حوراء عین عجزتها الف ذراع علیها الف حلة

حلة یری من ورائها الحلل و علی رأسها تاج من العنبر و فی اذنیها قرطان و فی عنقها الف قلادة من الجوهر
بین کل قلادة الی قلادة ذراع و بین کل حوریة الف خادم بید کل خادم کاس من ذهب فی کل کاس مائة
لون من الشراب و مائة الف قصعة مائة لون من الطعام لا یشبه بعضه بعضا یجد فیه الف لذة یعنی
بتحقیق خواندن قرآن کفاره گناهانست و ستری از برای آتش و امانیست از عذاب و نوشته میشود برای او
ثواب صد شهید و بهر سوره ثواب پیغمبری و نازل میشود برای او رحمت و استغفار میکنند برای او ملائکه
و مشتاق میشود باو بهشت و راضی میشود از او مولا و هر مؤمنی که بخواند خدا باو نظر میکند بنظر رحمت
و باو عطا میکند ثواب سیصد و سیزده پیغمبری که تبلیغ رسالت خدا کرده باشد و گویا خوانده است جمیع
کتابهای که خدا نازل ساخته بر انبیای خود و حرام میگرداند خدا بر جسد او آتش جهنم را مهلت از انکه از
جای خود برخیزد و الدین او را بیامرزد و عطا کند بهر سوره از قران شهری از در اخضر که در هر
شهری هزار خانه باشد و در هر خانه صد هزار جامه از هدیه خدا و بر سر هر جامه دستمالی باشد از استبرق
که بهتر از دنیا و ما فیها است و در هر حجره صد هزار دکان از عنبر باشد و وسعت ما بین مشرق و مغرب
باشد و فوق او صد هزار تخت باشد و بر تختی صد هزار فراش باشد و طول هر فرش هزار ذراع باشد و فوق
هر فرشی حور عینی بوده باشد عجزه او هزار ذراع بوده باشد و بر او هزار حله و مغز ساق پای او دیده
شود از عقب این حلها و بر سر آن تاجی میباشد از عنبر و در گوش او نهاده گوشواره باشد و در گردن
آنها هزار قلاده چندین ذرع باشد و پیش هر حوریه هزار خادم در دست هر خادمی کاسه از طلا و در
هر کاسه هزار لون از شراب و صد هزار در هر کاسه صد لون از طعام که بعضی شبیه بعضی نباشند یافته
شود در آن هزار لذت اینها ثواب و اجر یک سوره قران است از جمله سؤالات که از روح مبث میکنند آن

کرای تلاوت کلام خدا کردی باند و از جناب خاتم انبیا صلی منقول است که نوّروا بیوتکم بتلاوة القرآن
نورانی کنید خانهای خود را بتلاوت قرآن و خانهای خود را قبرستان قرار مدهید یعنی چون مردگان که شبها
که صدایی از ایشان ظاهر نشود عاری از حرف زدن نا دانی هم چنانکه یهود و نصاری عبادت را منحصر میدانند
بمعابد خود و در خانه خود هیچ عبادت نمیکنند فان البیت اذا کثر فیه تلاوة القرآن کثر خیره و اتسع
اهله خانه چون خوانده شود در آن قرآن بسیار شود خیر آن و وسعت داده میشود بر اهل آن یا اهل
وسعت بهم میرسانند یعنی بسیار میشوند و امثال این احادیث بسیار است و گنجایش زیاده بر این ندارد
در اینمقام لکن از خواندن قرآن بخط خوب و جلد خوب و فخر کردن باینکه قرآنی خوبی دارم و خط میرزا
احمد است یا خط فلان خوش نویس است نکنند بلکه بر خواندن و از خواندن لذت معانی و اسرار آن پی برد
و بمضمون آن عمل کند و آیاتش در هم نشکند و این قرآن از جمله معجزات ظاهره پیغمبر ماست حق تعالی بر دست هر
پیغمبری موافق حکمت و مصلحت هر قرنی و قومی یکنوع معجزه ظاهر میکردانید در عصر موسی عم بجهت کثرت
سحر عصا بموسی داد که اژدها شد و در عهد داود نغمهای دلکش بود چنان صدای خوشی بداود که
هر حیوانی که استماع مینمود بیهوش میشد و در عصر عیسی عم طبیبان حاذق بود ند که مرضهای مزمن معالجه
میکردند حق تعالی بر دست عیسی عم مرده زنده کردن را ظاهر میکرد و در عهد پیغمبر ما فصحا و بلغا که
شعر و قصیده را خوب میگفتند و خطبه را در نهایت فصاحت و بلاغت انشا مینمودند بسیار بود ند حق تعالی
قرآنرا که مشتمل بر کلمات فصیحه و بلیغه و محتوی بر حکم و اسرار و نکات در هر علمی بود بر پیغمبر ما داد تا همه را
عاجز کرد و ندا میکرد که بیاورید مثل این اگر راست گوئید تا آنکه جانهای خود را در معرض قتل و اهل
خود را باسیری دادند و نتوانستند که معارضه کنند با قرآن منقولست که هر که سخن فصیح میگفت به

کعبه

کعبه می آویخت برای فخر چون آیه یا ارض ابلعی ماءک و یا سماء اقلعی و غیض الماء و قضی الامر و استوت
علی الجودی و قیل بعدا للقوم الظالمین نازل گشت از بیم رسوائی سخنان خود را از کعبه برداشتند نقل
شده که ابن ابی العوجا و سه نفر از جماعت دهریه در مسجد الحرام در نزد کعبه اسمعیل اتفاق کردند که
طعن بقرآن زدند اتفاق کردند که هر یک تا سال دیگر ربع قرآن بیاورند قرآن را باطل کنند تا نبوت محمد
باطل شود بعد از تمام سال در مقام ابرهیم جمع شدند یکی از سه نفر گفت که قرآن کلام بشر نیست زیرا که
مایکسال است که فکر در این آیه میکنم و قیل یا ارض ابلعی الخ با حال در یافتن فصاحتش تمیرسیم دیگری گفت
من در این حیرانم تا بحال که یا ایها الناس ضرب لکم مثل فاستمعوا له ان الذین تدعون من دون الله
لن یخلقوا ذبابا و لو اجتمعوا له و ان یسلبهم الذباب شیئا لا یستنقذوه منه ضعف الطالب و المطلوب
قادر نیستم بآوردن مثل این آیه چه جای زیاده بر این که در سوره مبارکه حج مذکور است و سیمی گفت
من پیوسته فکر میکنم در این آیه که لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا تا آنکه یافتم که عاجزم و ابن ابی
العوجا گفت که من در این آیه حیرت دارم که فلما استیأسوا منه خلصوا نجیا هر چه در عرض سال فکر کردم ما یوس
شدم از معارضه آن بجهت آنکه فصاحت این آیه مرا باز داشت از معارضه با قرآن و آن اشقیا این
صحبت میداشتند که امام جعفر صادق عم بر ایشان گذشت روی بایشان کرد و فرمود که قل لئن اجتمعت
الجن و الانس علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا بگو یا محمد که
هر آینه اگر جن و انس جمع شوند که بیاورند مثل این قرآنرا نمی توانند آورد اگر چه بعضی معین بعضی شوند
چون آیه را از زبان امام عم شنیدند فبهت الذی کفر مبهوت شدند و متفرق گردیدند و اعتراف بعجز خود
نمودند بعرض قرآن عجیب و غریب است امام زین العابدین عم فرمود که اگر ما بین مشرق و مغرب بمیرند و قرآن

با من باشد وحشت بهم نمیرسانم و الحق که خدا پیش اوست وحشت بهم نمیرساند و او با خدا میکند مناجات
کند و هرگاه خطاب باو کند خود را از اهل آن خطاب داند لبیک در جواب عرض کند گاهی پیغمبران بعنوان
خود سخن گوید گویا خود را مخاطب بخطاب ایشان داند و هم چو داند که پیوسته از ایشان میشنود زیرا که خطاب
ایشان عمومی دارد بر ای عالمیان و اعجاز قرآن منحصر بفصاحت و بلاغت نیست بلکه از راه اشتمال او
باخبار غیبیه از غلبه نصاری و یهود چنانکه شاهد است این آیه وافی هدایه و جاعل الذین اتبعوک
فوق الذین کفروا الی یوم القیمة یعنی خدا قرار داده که متابعت کنندگان عیسی غالب باشند بر جمیع
کفار تا روز قیامت مطابق عیسی ما جماعت جمیع امم و بس و لهذا ایجاست که پادشاهی یهود بر طرف شد
و نصاری پادشاهی در میان ایشان هست و امت محمد که تابع عیسی شده اند بر یهود و نصاری غالبند تا
روز قیامت و غلبه اهل روم بعد از مغلوبی بر اهل فارس که شاهد است الم غلبت الروم فی ادنی الارض
و هم من بعد غلبهم سیغلبون است که وقوع بهم رسانید و کوچک ترین سورها انا اعطیناک الکوثر
است که مشتمل است بر خبر غیبی قطعا زیرا که ابراهیم فرزند پیغمبر صلعم که از ماریه داشت وفات نمود عمرو بن
عاص و حکم بن عاص در مسجد بود ند که پیغمبر آمد پس عمرو عاص زبان بریده گفت یا ابا الابتر و در جاهلیت
مرد بی عقب را ابتر مینامیدند غرض او آنکه محمد صلعم مثل پادشاهان دیگر چند روزی هایهوی دارد
چون بمیرد اسمی دارد و نه رسمی و نه نسلی حق تعالی برای تسلی قلب آن حضرت فرمود که انا اعطیناک الکوثر
ما دادیم بتو کوثر را یعنی نبوت و کتاب و علم و شرف دنیا و آخرت و ذریت طیبه بسیار و شفاعت و حوض که
و نهر کوثر را فصل لربک و انحر نماز کن از برای پروردگار خود و دستها را بلند کن در وقت تکبیر تا محاذی
صورت خود ان شانئک هو الابتر بدرستی که دشمن تو ابتر خواهد بود که نه نامی و نه نشانی ملاحظه

کن

کن که این سنه هزار و دویست و سی هفت از هجرت است نه از عمرو عاص و نه از حکم بن عاص و نه از غیر
آن نسناس خبری و اثری هست نه نسب ایشان مشهور و نه قبر ایشان معلوم و نه نسل ایشان مذکور اما
نسل پاک پیغمبر صلعم همه عالم را منور گردانیده و از شجره طیبه آن پاک گهر بیادن گلهای رنگارنگ جمیع اطراف
عالم را معطر گردانیده کدام کوره ده و جزیره که از ایشان خالی باشد مثل ایشان مثل گوسفند است
که عالم را فرو گرفته اند با وجود آنکه در روزی چندین هزار در عالم کشته میشود بر بیّن که نسل
پیغمبر چه قدر در زمان خلفای بنی امیه و بنی عباسی کشته شدند و هنوز بسیارند و مثل دشمنان
ایشان چون سگ است با کثرت توالد و تناسل بسیار کنند اگر چه بجهت آنست که لولاک زبده ایم لکن
از آن خوش است که بجهت اولاد امجاد او شرف کردید چونکه گل رفت و گلستان شد خراب بوی گل را
از که جوئیم از گلاب در کدام وقت نام ذو الجلال بلند و نام محمد با او مذکور نه کدام کلمه طیبه لا اله
الا الله است که بی محمد رسول الله صلعم تمام میشود چراغی که ایزد بر فروزد هر آنکس پف کند ریشش بسوزد
نصرانی در عهد پیغمبر بود هر وقت که میشنید که موذن میگوید اشهد ان محمدا رسول الله میگفت احرق الله
الکاذب یعنی خدا دروغگو را بسوزاند تا آنکه شبی از شبها خادم آن نصرانی داخل خانه شد با آتشی و هم
اهل او خوابیده بودند شراره از آن آتش پرواز کرد و در خانه افتاد و آن نصرانی با اهلش سوخت
و دعای او بحمد الله شد مستجاب عظم الجلال قرآن را عظیم دان و بی ادبی مکن که چون بسخن آن راخواهی بخوانی وضو بگیر و بی وضو دست
بخط آن مرسان بلکه بکاغذ بی خط آن هم چنانکه خدا فرموده در سوره واقعه که لا یمسه الا المطهرون بلکه جناب
امیر المؤمنین و قبلة العارفین فرموده که اگر قرآن را بی اینکه باشید نا قرا باشد اخوش نمی آید که مهار آن
ناقه را بی وضو بگیرم و قرآن از تقوی و جوارح قلب است و بهترین توشهای سفر آخرت در بارث تلاوت

آن آدابی در شریعت وارد شده است اول با طهارت بودن دویم رو بقبله نشستن سیم بدو زانو
نشستن چهارم در اول و آخر دعای ماثوره خواندن پنجم اعوذ بالله گفتن ششم تعظیم کردن و بوسیدن
هفتم بر سر و چشم گذاشتن مثل ارقام پادشاهان هشتم با حضور قلب خواندن قرآن هر چند حفظ
داشته باشند نهم در آیه ذکر بهشت است طلب آن کردن و آیه ذکر جهنم است پناه بردن بخدا دهم
بترتیل خواندن که حفظ وقوف و ادای حروف باشد و سایر آداب که در کتب علما مسطور است لکل شیء ربیع
و ربیع القرآن شهر رمضان از برای هر چیز بهاریست و بهار قرآن ماه رمضان است و تو نگوئی که چه فایده
بر او مترتب قرآنی که معنی آنرا نفهمی جواب گوئیم که قرآن از قبیل معجون است که کودک نادانی که بمرضی مبتلا است
بخورد البته خاصیت خود را خواهد داد و اگر چنین بود خدا عوام را مامور بنماز نمیکرد چرا که اغلب نفهمند
ظاهری آنرا و حال آنکه همه مامورند بآن و فقد کلام الله کلام الله تا ظهور مهدی اند در من وجود در روایتی
جناب علی بن ابیطالب ع بی وضو قرآن نمی نوشت فرمودی ترسم سایه دستم بر خط قرآن افتد در
حدیثی وارد شده که روزی حضرت پیغمبر ص بجناب فاطمه زهرا ع وارد شد از احوال هر یک حسنین را
حتی فضه را پرسید و از حال علی ع نپرسید حضرت فاطمه عرض کرد یا ابتا احوال هر یک از حسنین حتی فضه را
پرسید و از حال علی نپرسید مگر از شوهر من علی ملالی بهم رسانیده پیغمبر فرمود معاذ الله که از علی ع ملالی
رسانیده باشم الا آنکه وضو نداشتم نخواستم که اسم مبارک پسر عم علی را بی وضو مذکور نمایم ای قرآن اسم
مبارک علی که اشتقاق آن از اسم خداوند علی اعلی است پس تعظیم باسم علی راجع است باسم خداوند علی
اعلی و در بعضی از کتب مناقب مسطور است که روزی جناب پیغمبر ص از عمر جبرئیل سؤال نمود جبرئیل عرض
کرد یا رسول الله از عمر خود اینقدر دانم که ستاره هست در آسمان که هر سی هزار سال یک مرتبه طالع می

شود و من در عمر خود سی هزار بار او را دیده ام حضرت فرمود که اگر آن ستاره را ببینی میشناسی
عرض کرد چگونه نشناسم و حال آنکه سی هزار مرتبه او را برأی العین دیده ام که در آن وقت علی ابن
ابیطالب داخل شد حضرت فرمود یا علی پیش بیا چون حضرت پیش آمد حضرت رسول ص دست بر
پیشانی علی زد و عمامه را از پیشانی او دور کرد جبرئیل نظر کرد همان ستاره درخشان را در پیشانی
آن بزرگوار مشاهده نمود بیهوش افتاد مسلمانان در وقتی که ابن ملجم مرادی ضربت بر فرق آنحضرت
زد تا بالای این ستاره شکافته شد و خون بر محاسن شریفش جاری گردید و محاسن آنحضرت بخون
سرش خضاب شد و صدق سخن رسول خدا ظاهر شد و در بعضی از کتب اهل سنت را یا می که در بغداد
بودم در خانه بندگان ولی النعمی حاجی عبد الرحیم شاه بندر بغداد دیدم که ملا عمر نامی کتابی از کتب
مناقب چاریار آورده بود که بفروشد نوشته منقبتی که ما حصل آن این بود که وقتی جبرئیل عرض
کرد که پروردگارا اگر خواهم بدانم که منبع آبهای زمین در کجاست چکنم وحی رسید جبرئیل برو بر سر نهر
فرات و از دنبال آب فرات بالا رو تا بر تو ظاهر شود جبرئیل بفرموده عمل نمود تا آنکه رسید بباغی
عظیم عرض کرد پروردگارا بیش از این ندانستم که منبع آبهای زمین از این باغ است خطاب رسید که در
باغ داخل شو از عقب آن نهر رفت تا بر تختی رسید دید که مجموع آنها از آن تخت بیرون خطاب آمد که بر
تخت بالا رو تا بر تو ظاهر شود جبرئیل بر تخت بر آمد دید که شخصی خوابیده و قطیفه سفید نورانی بر سر
کشیده و مجموع آن آبها از ده انگشتان شخص جاری است عرض کرد که دانستم مجموع آبهای دنیا منبعش
انگشتان این بزرگوار است که بر روی این تخت خوابیده و قطیفه بر روی او کشیده اما میل دارم که این بزرگوار
کیست و چه نام دارد خطاب عزت در رسید که قطیفه را از روی او بردار تا او را بشناسی چون قطیفه را از روی

مبارکش بر گرفت دید که علی بن ابیطالب است مسلمانان علی بن ابیطالب کجا بود در صحرای کربلا در کنار
همان نهر فرات که منبع آن انگشتان مبارک او بود ببیند که هفده نفر از اولاد او را با لب تشنه و شکم
گرسنه چون گوسفندان قربانی سر بریدند و بدنهای نازنین ایشان را بر روی ریگهای گرم آن بیابان
چاک چاک بی غسل و کفن و برهنه و بی لباس و اساس افکنده و اطفال نور دیده اش حسین را تشنه
و گرسنه اسیر نموده بجای آنکه ایشان را آب بچشانند و طعام خورانند غارت نموده برهنه و بی لباس و
اساس بر شتران بی اسباب سوار کرده از راه قتلگاه گذرانیدند ناگاه چشم دختر زهرا در آن
میان بر پیکر شریف امام زمان افتاد بی اختیار نعره هذا حسین از او سر زد چنانکه آتش از او در جهان
فتاد چون نظر آن بیکسان بر ابدان مطهره پاره پاره افتاد خود را از شتران بزیر افکنده از آن جمله
زینب نعش برادر خود حسین را که زخمهای او کاری تر بود در بر گرفته بنوعی گریه و زاری سر کرد که
ساکنان عالم بالا را در خون جگر نشانید که ناگاه سکینه خاتون دختر حسین بن علی آمده و نعش
پدر را در بر کشید و از هوش رفت چون بهوش آمد ناگاه از حلقوم پدر آوازی شنید که ای سکینه چون
بعد از من بمدینه مراجعت کردی سلام مرا بدوستان و شیعیان برسان و بگو که پدرم میگوید شیعتی مهما
شربتم ماء عذب فاذکرونی او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی یعنی ای شیعیان من هر زمان که
آب شیرین سرد بنوشید یاد آورید لبهای تشنه مرا و هرگاه بشنوید که کسی بغریبی رفته یا از شما کسی شهید
شده یاد آورید بغریبی و شهادت مرا و گریه و زاری کنید بر من و انا السبط الذی من غیر جرم قتلونی
و بجرد الخیل بعد القتل عمدا سحقونی و بگو که منم جگر گوشه پیغمبر شما که بی جرم و تقصیر مرا کشتند و بعد از
کشتن چندان اسب بر بدنم دوانیدند که استخوان بدنم پایمال ستم ستوران کردند لیتکم فی یوم عاشورا

جمیعا تنظرونی کیف استسقی لطفلی فابوا ان یرحمونی فرموه سهم بغی عوض الماء المعین والزلال
فعلی هذا کان الحزن ای کاش همه شماها بودید در روز عاشورا در آن صحرا و نظر میکردید که
من چگونه آب از برای طفل بی شیر خود مطالبه و التماس می نمودم و آن طفل شیرخوار من در حجر من بود
تا آنکه تیر ظلم گلوی آن طفل را پاره کرد ندای وای وای از این مصیبت که ارکان خانه خدا را خراب کرد و بلکم
قد جرحوا قلب رسول الثقلین فالعنوهم ما استطعتم شیعتی فی کل حین وای بر آنها که دل رسول خدا را
مجروح کردند پس هر قدر بتوانید بر ایشان لعنت کنید الا لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس سیم
در ادله نیکی عقل و مذمت جهل و حمق و معنی هر یک از آن و آثار مترتبه بر آن و حکایات غریبه مربوطه
بآن بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی نور جمیع العالم بالحسین من صبح الازل وخلع تمام
الذرات بالحیوة بماء الوجود من علة العلل ودور اصول الکائنات من حرکاته قطعا بلا اجله
وصور آدم و نوحا و ابرهیم من شعاعه الذی هو آدم الاول وکشف الظلمة والضلالة بشمس
شهادته لاهل العقد والحل صلی الله علیه وعلی الشهداء لدیه وعلی شیعته و شعاعه الاول و امهل
اعدائه ممن حارب اولیائه لیزیدهم الاثم والخطل واشار الی سره بلسان ولیه ان من تجاوز العفو
بجعلها اللعنة الدائمة علی من لم یعاد من عاد الله وجعله فی الدرک الاسفل والجنیة الخاذلة علی من
فرط فی جنب الله فی اللیل الالیل ما دام فؤاد العارف فیه مهموما من هموم العقل الاول و مغموما من
غموم النفس الکلیة الطغیان الظالة علی النور من الجهل الاول حمد خدا و ثنا کرا منور فرمود جمیع عالم را
بحسین از صبح ازل و خلع نموده تمام ذرات را بخلعت حیات بآب وجود حسین که اوست علة العلل و مدور
نموده عقل اول و نفس کلی و طبیعت کلیه را از حرکات حسین نزد کسیکه عارف باوست بلا علت انکار

وجهل مستقر فرموده آدم و نوح و ابراهیم و سایر انبیا را از شعاع حسین که او ست آدم اول که برطرف کننده
ظلمات سقیفه و شبهات ابوحنیفه را بآفتاب شهادت او از برای اهل عقد و حل خدا صلوات فرستند بر حسین
و شیعیان و دوستان حسین و هم چنین بر پیغمبران و رسولان که ایشان از برای آنحضرت شد شعاع اول
و معلمی داد بر بدیان و این زیادتیها از برای آنکه گناه ایشان زیاد شود و اشاره فرمود بزبان
خود که ان من یخاف الفوت یعجل و لعنت خدا و نفرین رسول و ملئکه باد بر کسیکه این دشمنان خدا را دشمن
نداشته باشند و بکردانند خدا او را در درکات اسفل و حسرت دائمه باد بر کسیکه تفریط کند در حق خدا در خصوص
سید الشهدا که او بدولت اعداء ملعون مغرور شده و نکوردند مکو بدترین عمل لعنت بیان و حسرت بیشما
مادام که فواد عارفان اندوهناکست از اندوه عقل اول و مادام که سینهای عاشقان غمناکست
از غم نفس کلیه بنکبت ملان اول که اصل طینت آن ملعون است با آن دو مخنث شوم مشوم لعنهما الله
تعالی ذات جهل اول بعد فقد قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم و مبرم خطابه العظیم اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم کلوا وارعوا انعامکم ان فی ذلک لایات لاولی
النهی یعنی بخورید از نعمتهای خدا و بچرانید چهار پایان خود را از این نباتات عظیم که بحقیقتی که در این
آثار و قدرت هر آینه آیات و علامات است از برای اولی النهی یعنی صاحبان نهیه و خود و هو من لفظ
نهیه جمع است زیرا که نهیه او مفرد نهی است و مراد از آن عقل است که نهی کننده است انسان را از
نواهی و منع کننده است فرزندان آدم را از متابعت امور باطله و این کتاب خانج فصحه و این
اصطلاح اهل فصاحت و بلاغت از قبیل مجاز مرسل است و علاقه آن آنکه عقل مشتق از عقال است و
عقال در لغت عرب پای بند شتر را گویند و چون راعی شتر خود را بر پای بند بر بندد و آن شتر گم نمی شود
دربیابان

بعد

دربیابان و چون نفس اماره مانند بندکان شریر و سرکش است حق تعالی موافق قدرت کامله و حکمت
بالغه بپای بند عقل او را محکم بسته تا آنکه در بیابان و بیابان ضلالت و گمراهی و جهالت و غوایت گم
نگردد و هلاک نشود و در جای دیگر از کلام ساطع النور میفرماید ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف
اللیل و النهار لایات لاولی الالباب یعنی در آفرینش آسمانها و زمینها و اختلاف شب و روز بوجود صانع
هر آینه آیات و علامات است از برای صاحبان مغز یعنی عقل مغز فرموده و عقل را اراده نموده و جناب قبله
العارفین و سید الموحدین امیر المؤمنین ع فرموده است الا انما الانسان غد لعقله و لا خیر فی غد
اذا لم یکن نصل انسان غلاف عقل خود است و خیری در غلاف بی تیغ نمیباشد و یکی از شیعیان و بزرکان
فرموده است اذا لم یکن للمرء فعل یزینه و لم یک ذا عقل مبین و لا ادب و ما هو الا ذو قوائم اربع
و لو کان ذا مال کثیر و ذا حسب هرگاه نباشد از برای مرد فعلی که موجب زینت او باشد و عقل مبین و ادب
نداشته باشد هر آینه چوانیست چهار دست و پا اگرچه صاحب مال و جاه و حسب عالی تبار باشد جناب اقدس الهی
عقل را صد جزء نموده نود و نه جزء را بعقل کل و سید رسل محمد مصطفی ص داد و یک جزء به همه عالم از نبی و
وصی ایشان داده اما او صیا پیغمبر ما عقل ایشان از عقل پیغمبر ماست بلکه روح القدس که مراد عقل اول
است از شعاع ایشان نوری چشیده و خورده است چنانکه حضرت امام حسن عسکری ع در بعضی از
خطب فرموده که روح القدس فی جنان الصاقورة ذاق من حدائقنا الباکورة و اما عقل ما از شعاع اجساد
منوره محمد و آل محمد ع آفریده شده بلکه اجساد منوره آن بزرکان دنیا و دین هفتاد مرتبه از عقل ما صاف تر
و لطیف تر است و عقل ما در ساعتی همه عالم را از هندوستان و مکه و مدینه و مشرق و مغرب و دریا و صحرا
میرود و تماشا میکند و بر میگردد پس بنابیست تعجب نمود از جسدهای ایشان که هفتاد مرتبه از عقل ما لطیف تر است

بجمیع عوالم برود و برگردد پس بنابیست تعجب نمود از جسدهای ایشان که هفتاد مرتبه از عقل ما لطیف تر است
و از اینجاست که جناب محمد مصطفی ص در سه ساعت از شب از خانه ام هانی خواهر جناب امیر المؤمنین ع
باسمانها میرود و در جمیع حجابها و دریاها را طی نموده تا بمقام قرب رفته مدتی مدید مناجات کرده
بازا از انجا بر میگردد و از اینجاست که امام محمد تقی ع از یکطرفة العین بطوس میرود و از انجاست که سید الساجدین ع از راه
شام بکربلا میرود برای دفن پدر در هنگام سر کردانی جماعت بنی اسد و امیر المؤمنین ع میفرماید انا
الذی اجوز السموات السبع و الارضین السبع فی طرفة عین یعنی امیر المؤمنین ع در خطبه شقشقیه
باخطبه تنجیه میفرماید منم آنکسیکه هفت آسمان و زمین را بیک چشم برهم زدن طی میکنم منقول است
از جناب عقل کل و پیشوای اهل توکل و مامور بامر قل و سید انبیا و رسل آن بزرکواری که صلوات بر او
مثل تسبیح و تحمید و تقدیس خداست و جمیع کمالات انبیا و مرسلین نسبت بکمالات او مانند قطره
است در جنب دریا و آب روی او در نزد خدا بمرتبه ایست که اگر شفاعت ابلیس مطرود کند حق تعالی
قبول میفرماید چه جای شفاعت نمودن امثال خطاکاران یعنی جناب محمد ص حدیثی که کلینی در کتاب
مستطاب کافی از او نقل کرده که ملخص آن آنکه حق عز و جل خلق کرد عقل را از نور مخزون و مکنون
در سابق علم خود که نبی مرسل و ملک مقرب هیچیک بر او مطلع نبودند پس علم را نفس عقل و فهم را
روح آن و زهد را سر آن و حیا را دو چشم آن و حکمت را زبان آن و رافت را همت آن و رحمت را
دل آن قرار داد پس پر کرد عقل را و قوی کرد انید به ده چیز بیقین و ایمان و صدق و سکینه و اخلاص
و رفق و عطیه و قناعت و تسلیم و شکر پس خطاب فرمود باو که برو پس رفت پس فرمود بیا پس آمد
پس فرمود تکلم کن او گفت الحمد لله الذی لیس له ضد و لا ند و لا شبیه و لا کفو و لا عدیل و لا مثل
کل

که سید الساجدین ع

بعد

کل شیء لعظمته خاضع ذلیل پس خدا فرمود و عزتی و جلالی ما خلقت خلقا احسن منک و لا اطوع لی
منک و لا ارفع منک و لا اشرف منک و لا اعز منک قسم بعزت و جلال خودم که خلق نکردم خلقی نیکوتر و
فرمانبردارتر و شریف تر از تو بک اوحد و بک اعبد و بک ادعی و بک ارجی و بک ابتغی و بک اخاف و بک احذر و بک الثواب و بک العقاب
بسبب تو یگانگی یاد کرده میشوم و پرستیده میشوم و امیدوار شده میشوم و خوانده میشوم و ترسیده میشوم
و بسبب تو ثواب میدهم مطیعان را و بسبب تو عقاب میکنم عاصیان را پس خر العقل ساجدا لله و کان فی سجوده الف
عام پس عقل نزد شنیدن این کلام هزار سال بسجده افتاد پس حق تعالی فرمود ارفع راسک و سل تعط و اشفع
تشفع سر بردار و سوال کن که عطا کرده میشوی و شفاعت کن که شفاعت ترا قبول میکنم پس عقل عرض کرد که
شفاعتم را قبول کن در حق هر کسیکه مرا در او خلق کرده پس حق تعالی بملئکه فرمود که گواه باشید که من شفاعت
عقل را قبول کردم در حق آنکسانیکه ایشان را عقل داده ام و در همان کتاب از همان جناب منقول است که
حق تعالی بعد از خلقت عقل را از نور خود خلق کرد جهل را پس خلق نمود از دریای تلخ تاریک پس فرمود ادبر
فادبر برو و پس پس رفت فرمود اقبل فلم یقبل بیا پس نیامد پس فرمود تکبر کردی پس لعنت کرد او را
و همین دو حدیث صحیح در مدح عقل و مذمت جهل از برای صاحبان شعور و ادراک کافیست ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء عارفی گفته ای خدا هر کس که عقل دادی چه ندادی و هر کس که عقل ندادی چه دادی
نقل است که بعد از قبول کردن توبه آدم سه چیز برای آدم آوردند عقل و حیا و دین آدم عقل را قبول
کرد پس جبرئیل گفت ای حیا و دین برگردید و بجای خود بروید گفتند که ما را امر کرده که از عقل جدا نشویم و در
حدیث است که العقل نور فی البدن یفرق بین الحق و الباطل و بدانکه اصل حقیقت انسان که مخلوق خداست
مرکب است از وجود که و زیرش عقل است و ماهیت که وزیرش نفس اماره است که جهل صفت نفس اماره است

کہ جہل صفت نفس امّاره است و بعبارت روشن تر خدا دو حجّت ظاهر برای خلق فرستاده که پیغمبران باشند
و حجّتی باطن فرستاده که عقل باشد و اگر حجّت باطن نبود با ثبات نمیرسید حجّت حجّه ظاهر بهر حال در باطن
آدمی یک پیغمبر است که او را عقل گویند و یک ابوجهل است که او را نفس امّاره گویند بلکه در طرف راست
تو لشکریست از عساکر سعادت و نیکان که عساکر عقلند و در طرف چپ تو لشکریست از عساکر شقاوت و طغیان
که عساکر نفس امّاره است باهم نزاع دارند تا کدام غالب و دیگری مغلوب شوند سردار لشکر سعادت و نیکی
عقل است که بمنزله امیر المؤمنین است و سردار لشکر شقاوت اش یعنی نفس امّاره است که بمنزله معویه است و در
طرف دست راست حسین معنویست و در طرف چپ یزید معنوی است خدا یاری دهد یاری کنندهٔ حسین
معنوی را این یاری دهنده یزید معنوی عاره فرحرف زدم فهم سخن کن فهم سخن کر نکند مستمع قوت نطق
از متکلم مجوی پس عقل میان خدا و پیغمبر معنویست و حجّت بر آدمی است نیک و بد را از خدا باو میرساند
وحسن و قبح اشیا را باو میفهماند بعضی از این جزئیات میگوید این عمل خوب نیست و این عمل ظلم است و بیمروتی
است یا این فعل بی انصافیست یا خدا راضی نیست یا آن فعل شیطان است یا این رفتار دنیاپرستان است
و صاحبش بر او ظلم میکند باطاعت و در نمی یابد بلکه اطاعت ابوجهل نفس کرده لشکر کشی میکند و بجنگ پیغمبر
خاکدان این عالم می آید و با اطاعت معویه نفس میکند بجنگ حسین عقل میرود و حاضر میشود با اطاعت
یزید نفس میکند و بصحرای کربلای خاکی می آید و با حسین عقل را هلاک میکند بیت هزار حیف که در کربلای
عالم خاک حسین عقل تو شد از یزید نفس هلاک خلاصه کلام سعیدان کسیکه عقل خود و قوه عاقله
خود را در مملکت پادشاه و رئیس کند یا دقا عادل مملکت خود را و امر ... خود را اصلاح میکند اگر چه
نعوذ بالله سلطنت و غلبه از برای این قوه نباشد و از برای سایر قوا باشد پس اگر غلبه از برای قوه شهویه

بهیمیه باشد پس صاحب این قوه حیوانی خواهد بود و اگر غلبه از برای قوه غضبیه سبعیه باشد سبعی
خواهد بود در جلد انسان و اگر غلبه از برای قوه وهمیه ابلیسیه باشد پس شیطانی خواهد بود پس حیف است
بعد که دست از یاری چنین عالی یاری بر داشته باعانت چنان ناپاکی رو آورده که این عالی یار را
بدادن شراب بیهوش و گاهی یار تکاب قبایح او را بی نور کند ای سفیهی اسفه من شارب الخمر کلام
است که سفاهت او بیشتر از خوردن شراب است شارب الخمر کعابد الوثن خوردن شراب چون بت پرستی
است بلکه خوردن شراب از بت پرستی بدتر است و چه خاری از آن بدتر است که عقل که شریفترین
من چیزها است زایل شود و چون عقل با مؤمن باشد همه دنیا را بوی دهند که غیر خدا را سجده کن
نکند و ممکن باشد که در وقت مستی بکرا سجده کند و هر که مست شد شیطان با او قرین است که من با ت
سکرانا بات عروسا للشیطان یعنی کسیکه مست بخوابد شیطان با او دخل میکند و خوردن شراب دیوانه
میشود بلکه خوردن شراب قبل از خوردن شراب عقل خود را هلاک نموده دیوانگی این خود صادق
آورده که آن شراب تلخ نجس را مقدم میدارد بر غذاهای با حلاوت حلال طیب طاهر لطیف و تامل
نمیکند که بر بیند حجت خدا یعنی سخنش چه چیز است و بعد با او نزاع کند دفعه سخن یزید میشنود بالمرّه
دست از نماز و روزه بر میدارد بخوردن شراب تا آنکه لا یعقل میشود و از پیش عقل که حجت خداوند
است میرود تا آنکه مرتد میشود شاید که آنوقت با مادر خود یا خواهر زنا کند و یا پسر خود لواط
کند که عقل پی بداست و الحق جای آن دارد که جناب شارع او را در دفعه اوّل هشتاد تازیانه بزند
کند و حد زند و در دفعه دویم نیز چنین کند و در دفعه سیم نیز تادیب کند و در دفعه چهارم بنا
بر احوط چون ارتداد و اصرار در کفر او بر بینند که مسلمان نمیشود دست از یاری یزید بر نمیدارد

ورو یحسین بنیا مر داوری از شمشیر تادیب کند و دنیا را از لوث وجود آن ناپاک کرد انما شراب محبت
خدا که طهور است مر عاشق آشفته را سبب ظهور نور علی نور است شرابی میخور و جان تر زجانی
که خو خوش میکند صد مرده را حی ان الله شرابا لاولیائه اذا شربوا طربوا و اذا طربوا سکروا و اذا
سکروا شکروا و اذا شکروا طلبوا و اذا طلبوا وجدوا و اذا وجدوا تابوا و اذا تفضلوا اتصلوا و اذا اتصلوا
حصلوا یعنی دوستان خدا در بوستان لطف قدح فرح این شراب ناب میخورند در طرب می آیند و چون
در طرب آیند مست شوند یعنی در شعف آیند در شکر گذاری آیند و چون در شکر گذاری آیند در
طلب آیند و چون در طلب آیند بیابند و چون بیابند تائب شوند خالص شوند و چون خالص شوند
واصل گردند و چون واصل گردند خود را گم کنند و راحت یابند و چون او را دریابند حاصل شوند اگر
شراب میخوری این شراب نوش کن و الا مرگ که میخواهی بخور و در مذمت شراب نجس همین بس که اگر
قطره از آن در چاه بریزد همه آب چاه را باید کشید بنا بر مشهور میان علما اعلام و اگر شراب در
ظرفی باشد و در میان خانه باشد نماز در آن خانه مکروه است پس اگر در شکم باشد حال نمازش چگونه
است بلی در حدیث است من شرب الخمر لم یقبل صلوته اربعین لیلة کسیکه شراب بخورد تا چهل روز
نمازش قبول نمیشود و بعضی از فقها گفته اند تحریم الاکل من مائدة یکون علیه الخمر حرام الطعام خوردن
سفره که در آن شراب گذارده اند چنانکه در شرح لمعه و غیر آن تصریح شده با آن ملعون من جلس
علی مائدة یشرب علیها الخمر از این حدیث میرسد که نشستن بر چنین سفره حرام است شاعری گفته
رباعی اوّل ز شراب خانه ویرانه شدن دویم ز خدا و خلق بیگانه شدن سیم تو اگر یا اصل و فرعش نگری
زر دادن و گه خوردن و دیوانه شدن و از جمله مسائل فقهیه است که ظرفی که بشراب آلوده شد

هفت مرتبه شستن در کار است پس شکم شارب الخمر را چند مرتبه باید شست پاک نخواهد شد مگر بجلاب
آتش جهنم و بر خدا لازم است که بدمعه خورندگان شراب را از چرک و خون فرج زناکاران و در بعضی
از اخبار است که شراب ملعون است و آشامنده آن و ساقی آن و فشارنده آن و غرس کننده درخت آن
و بر دارنده آن و فروشنده آن و خورنده آن ملعون است و در نزد خدا بت پرست و مشرک است
و همین بس است که جناب سید الموحدین فرموده است که هرگاه قطره شرابی در دریائی بچکد و آن
دریا بخشکد و گیاه بروید و یکی از گوسفندان کله بخورد از آن گیاه دریا و بعد از آن گوسفند داخل
بکله شود و شنیده شود من گوشت تمام آن کله را نمیخورم و باز شنیده شد از تقیه که فرموده اند
هرگاه قطره شرابی در چاهی بچکد و آب آن چاه در گل بریزند و خشت بسازند و آن در بالای آن مناره و معاره بسازند
اذان نمیگویم آیا مسلمانان بر چنین کسی نماز میکنند نه نه نه ابدا ابدا ابدا و بالجمله عقل را
باید محافظت کرد و منا بعثت و پیروی آن نمود و خداوند عالم در آدمی قوه خلق کرده که صرف طاعت
میشود نام او عقل است و اگر او را صرف دنیا پرستی کردی نام او نکری و شیطنت است لکن گاه عقل
و شیطنت باهم مشتبه میشوند چنانکه معجزه و سحر مشتبه میشوند مردم گاهی شیطنت را عقل میگو
و مشعوفند از مثل عالم یا حاکم یا پادشاه یا عوام کالانعام یا عامل دیوان کرد در دنیا داری تدبیری
نیکو میکنند و مو اضع کافند در تحصیل دنیا یا نفس ناطقه خود را در پول پیدا کردن ضایع
کنند و در خانه و اسباب آن تضییع میکنند و از ممر حلال و حرام دینار را جمع میکنند یا اینکه
وارث صاحب پارچه ثانی باشد غرض پادشاه فلان اقلیم را بر نیکوئی بتصرف در آورد یا حاکم
فلان ده را بخوبی گرفت و مانند اینها عقل نیست اینها را نکری و شیطنت گویند نه عقل و عقل آن است

که کلینی در کتاب مستطاب کافی روایت کرده است که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردند که
ما العقل یعنی چه چیز است عقل حضرت فرمود العقل ما عبد به الرحمن واکتسب به الجنان یعنی عقل
آن چیزی است که خداوند رحمن بسبب آن عبادت کرده میشود و بهشت عنبر سرشت بان تحصیل کرده
میشود راوی عرض کرد که انچه در معویه بود که تدبیر سلطنت و جهان بانی را بر وجه نیکو میکرد چه
بود فرمود تلک النکراء و تلک الشیطنة یعنی زیرکی و شیطنت بود عقل نبود بدانکه علما گفته اند که
فهمیدن عقل موقوف است بر بیان ماهیت او و اختلاف آراء و مصطلحات و اگر چه عقل در معنی تعقل
اشیا است و در اصطلاح بر چند امر اطلاق میشود بعضی از معنا که موید است ذکر میکنیم اول انکه
قوه ایست که مدرک خیر و شر و ممیز میان این دو است و عقل باین معنی مناط تکلیف است و مناط
ثواب و عقاب است دوم ملکه ایست در نفس که میخواند نفس را بسوی اختیار خیر و اجتناب از شر
باین قوه قوی میشود نفس بر زجر دواعی شهوانیه و غضبیه و وساوس شیطانیه و احتمال میدهد
که این اکمل از اول یا انقص از آن یا غیر آن باشد از احوال مردم ظاهر میشود که این غیر از اول است
وانچه از برای ما ظاهر شده است از تتبع اخبار ائمه اطهار ع آنکه خلق کرده است خدا در هر شخصی از
مکلفین قوه و استعدادی از برای امور با اختلاف بسیار و اقل درجات آن مناط تکلیف است بهمین
قوه ممتاز میشود عاقل از مجانین و با اختلاف این قوه مختلف میشود تکالیف و هر کس که این قوه در
او اکمل است تکلیف او اشق و اصعب است و تکمیل این قوه در هر شخصی بحسب استعداد خودش بواسطه
علم و عمل است پس هر قدر که سعی میکند در تحصیل انچه که نفع دارد از علوم حقه و عمل میکند بان قوه
کامل میشود نظر بانکه علوم متفاوت است در مراتب نفس و کمال بناء علی هذا اکثر مردم اعلشان مبدا

ومعاد علم قصوری است و در بعضی تصدیق ظنی و در گروهی تصدیق اضطراری است و لهذا عمل نمیکنند با نچه
مدعی اند که میدانند پس چون کامل شد علم و رسانید صاحب خود را بدرجه یقین ظاهر میشود
آثار آن بر صاحبش در همه حین و مقام این تحقیق حواله بجای دیگر است وقتی که مردم استعمال میکنند
در نظام امر معاش هرگاه موافق قانون شرع باشد انرا عقل معاش و هرگاه استعمال کنند در امور باطله
و حیل و دسایس نامیده میشود بنکری و شیطنت چنانکه امام ع بیان فرموده و اعلام این عقل در استنطاق
و اقبال و ادبار که در حدیث خلقت عقل عاقریب ذکر شد اگر چه بر یکی از معانی مسطوره محتمل است که
حمل شود مثلا انکه چون این رساله خالی از نوع عصره فی نیست عرض میشود که چون ائمه هدی و سایل
میان حق تعالی و خلقند در ایصال جمیع رحمتها و کمالات بناء علی هذا مراد از عقل نور پیغمبر است که منشعب می
شود از او نور ائمه هدی پس استنطاق او بر حقیقت است نه مجاز و مراد از اقبال ترقی او است بمراتب
کمال و جذب او است باعلی مدارج کمال و این مستلزم تنزل از غایت مراتب قرب است بسبب معاشرت
خلق و اشاره باین دارد قول خدا که قد انزل الله الیکم ذکرا رسولا و محتمل است که مراد از اقبال بسوی
خلق باشد و از ادبار رجوع بعالم قدس باشد بعد از اتمام تبلیغ رسالت و موید این است انچه مقدم
ادبار بر اقبال در بعضی از اخبار و انکه خدا فرموده که خلقی از تو محبوب تر خلق نکرده ام هر یعنی که
تعلق بکیرد خطاب بنور روح ایشان است که اول ما خلق الله العقل و اول ما خلق الله نوری بنابر فرض
صحت سند اول بقسمی که اشاره بان شد و تحقیق این مقام محتاج است به بسط و اطناب مناسب این کتاب
مستطاب نمیدانم والله الموفق للصواب و از جناب عقل کل و سید انبیا و رسل پرسیدند که عقل چه چیز است
فرمودند العمل بطاعة الله و ان العمال بطاعة الله هم العقلاء یعنی عقل عمل کردن بطاعت خدا است و عمل کنندگان

بطاعت خدا صاحبان عقلند این حدیث شاهد بر اینمدعا است که در کتاب درر و غرر است که من عقل
تیقظ من غفلته و تاهب لرحلته و عمر دار اقامته یعنی کسیکه عقل دارد از خواب خود را بیدار میسازد
و مستعد میشود برای کوچ کردن از این عاریت سرا و تعمیر میکند خانه عقبی که همیشه در انجا خواهد بود
و دار بقا است پس کسی اختیار کند دنیا را بر آخرت او بیعقل است و فرمودند که الدنیا دار من لا دار له
دنیا خانه کسی است که در آخرت خانه ندارد و جمع میکند دنیا را کسیکه عقل نداشته باشد ینبغی للعاقل ان یحترز
من سکر المال و سکر القدرة و سکر العلم و سکر المدح و سکر الشباب فان لکل ذلک ریاحا خبیثة تسلب
العقل و تستخف الوقار یعنی سزاوار است از برای عاقل انکه احتراز کند از مستی مال که بدولت بی حیث
نکردی عمردی و از مستی حکومت و سلطنت و از مستی علم و از مستی مدح و از مستی ملح مواجب و از مستی جوانی
بدرستیکه از برای هر یک از اینها بادهای خبیثه است که میبرد عقل را و سبک میکرداند تمکین و وقار را
و مبتلا باین مستیها دور نیست هوشی می آید نا از مستی شراب چنانکه فرمودند که سکر الغرور ابعد افاقة
من سکر الخمور و فرمود ابو الحسن موسی بن جعفر که ای هشام الله تبارک و تعالی بشارت داده فرموده
بشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هداهم الله و اولئک هم اولوا الالباب
یعنی فرموده یا محمد بشارت ده بندکان مرا از کسانیکه میشنوند سخنان حق را پس پیروی میکنند بهتر از آن
قسمی که شنیده اند ایشانند که خدا ایشان را هدایت کرده و ایشان کسانند که صاحبان مغزند یعنی صاحبان
عقلند پس متذکر کرده صاحبان عقل را باحسن ذکر و متحلی ساخته ایشان را بر نیکوترین حلیه پس فرموده در
سوره بقره که یوتی الحکمة من یشاء و من یوت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و ما یذکر الا اولوا الالباب پس فرمود
میدهد یعنی عقل را خدا هر کس که میخواهد پس هر کس که داده شد بان حکمت یعنی عقل پس بتحقیق که داده شده

است خیر بسیار و متذکر نمیشوند مکر صاحبان عقل موافق تعبیر کردن حکمت را در آیه بعد بعقل قرینه است
بر انکه در این آیه مراد نیز عقل است ای هشام میفرماید خدا در کلام خود ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب
یعنی یاد آوردنست در این از برای کسیکه دل دارد یعنی عقل دارد و فرموده و لقد آتینا لقمن الحکمة ای
العقل یعنی بلقمن حکمت دادیم یعنی عقل دادیم ای هشام ان لله علی الناس حجتین حجة ظاهرة و حجة
باطنة فاما الظاهرة فالرسل و الانبیاء و الائمة و اما الباطنة فهو العقل یعنی خداوند از برای مردم
دو حجت فرستاده حجت ظاهر و حجت باطن و اما حجت ظاهر پیغمبران و ائمه هدی هستند و اما حجت
باطن عقل است ای هشام ان العاقل نظر الی الدنیا و الی اهلها فعلم انها لا تنال الا بالمشقة و نظر الی
الآخرة و اهلها انها لا تنال الا بالمشقة فطلب بالمشقة ابقاهما یعنی بدرستیکه عاقل نظر میکند بسوی دنیا
و اهل دنیا پس میداند که بمشقت حاصل نمیشود و نظر میکند بسوی آخرت پس میداند که بی مشقت حاصل
نمیشود پس اختیار میکند بمشقت انکه پاینده تر و باقی تر است ای هشام من اراد الغنی بلا مال و راحة
القلب من الحسد و السلامة فی الدین فلیتضرع الی الله فی مسئلته بان یکمل عقله فمن عقل قنع بما یکفیه
و من قنع بما یکفیه استغنی و من لم یقنع بما یکفیه لم یدرک الغنا ابدا یعنی هر کس بی مال بی نیازی میخواهد پس
باید تضرع کند بسوی خدا باین که عقلش را کامل کند عقل او قناعت میکند بقدر کفاف و هر کس قناعت کرد
بقدر کفاف مستغنی میشود از جمیع خلق و هر کس قناعت نکرد بقدر کفاف بی نیاز نمیشود هرگز ای اوصیای از
جناب امیر المومنین ع مرویست که ما عبد الله بشیء افضل من العقل و ما تم عقل امرء حتی یکون فیه خصال
شتی الکفر و الشر منه مامونان و الرشد و الخیر فیه مامولان و فضل ماله مبذول و فضل قوله مکفوف
یعنی عبادت کرده نمیشود خدا بچیزی که بهتر از عقل باشد و تمام نمیشود عقل مردی مکر انکه در او چند خصلت

ایمن میشود مردی که عقل او کامل است از کفر و شر و امید و ارشاد و خیر او داشته میشود و زیادتی مال را بدل
میکند و ضرر باید خود را نگاه میدارد و نصیبه من الدنیا القوت و از دنیا نصیب او ست قوتی و از علم سیر
نمیشود کثیرا یستکثر قلیل المعروف من غیره و یستقل کثیر المعروف من نفسه و یری الناس کلهم خیرا من نفسه
و انه شرهم فی نفسه و هو تمام الامر یعنی عمل کم مردم را بسیار میشمارد و عمل بسیار خود را کم میشمارد و همه کس را
بهتر از خود میداند و خود را از همه کس بدتر میداند و قلیل بودن نزد خدا و عزیز بودن نزد خدا محبوب
تر است از بزرگی این بود تمام عقل ای هشام علامة العقل ان یکون فیه ثلث خصال یجیب اذا سئل
و ینطق اذا عجز القوم عن الکلام و یشیر بالرای یکون فیه صلاح اهله فمن لم یکن فیه من هذه الخصال الثلث
فهو احمق یعنی نشانه عاقل آنکه در او سه خصلت است هرگاه سوال کرده شود تواند جواب گفته و هرگاه مردم
از سخن گفتن عاجز شوند او سخن تواند گفت و هرگاه او را طرف مشورت قرار دهند آنچه صلاح در آن
داند خیانت نکند پس هر که در او این سه خصلت نباشد او احمق است ان امیر المومنین قال لا یجلس فی
صدر المجلس الا رجل فیه هذه الخصال او واحدة منهن فمن لم یکن فیه شیء منهن فجلس فهو احمق
امیر المومنین فرمودند نمی نشیند در صدر مجلس الا مردی که در او این سه خصلت یا یکی از اینها باشد
و الا هرگاه چنین نباشد و در صدر مجلس بنشیند او احمق است روی عن اسحق بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال
قلت له جعلت فداک ان لی جارا کثیر الصلوة و کثیر الصدقة و کثیر الحج فقال یا ابا اسحق کیف عقله
قلت جعلت فداک لیس له عقل فقال لا یرتفع بذلک اسحق بن عمار از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسید
که فدای تو شوم همسایه دارم بسیار نماز میکند بسیار تصدق میدهد و بسیار حج میکند پس حضرت
فرمودند یا ابا اسحق چگونه است عقل او عرض کردم فدای تو شوم عقل ندارد حضرت فرمود با این علت مرتبه

از برای او حاصل نمیشود و در حدیث است که جناب رسول خدا صلعم گذارشان افتاد به دیوانه فرمود ما هذا
چیست این عرض کردند انه المجنون یعنی این دیوانه ایست حضرت فرمودند بلکه مصاب است یعنی عقل او رفته
است و دیوانه نیست دیوانه آنست که با وجود عقل دنیا را بر آخرت اختیار کند پس بنا علی هذا کل
عالم دیوانه اند مگر قلیلی و قول الجنون فنون لو عقل اهل الدنیا لخربت الدنیا اگر عاقل شوند اهل دنیا
هر آینه خراب میشود دنیا صاحب هوشی گفته یا دیوانه ام من یا کل عالم دیوانه اند و خدا نیز شهادت
داده که اکثرهم لا یعقلون پس اینهائی و اخبار دلالت کرد که عاقل آنست که تحصیل رضای خدا و حیات ابدی
و بهشت سرمدی و نعمتها و توشه اخروی کند و سفیه و دیوانه کسی است که آخرت او را گذارد و مال دنیا را
تحصیل کند ای آنکه اسلام بر خود بسته و لاف عقل و هوش و ایمان میزنی تا آخرت طلب کنی و از پی دنیا
همین بس کمال آن را اهل کبر و یهود و سلطنت آن را اهل فاسق و فاجر چون فرعون و نمرود و زند سرخ
دنیا را اهل ظلم و جهول و بزرگی آن را اهل دشمن خدا و رسول داده اند حکایت روزی عیسی علیه السلام دنیا را به
صورت پیره زنی پشت خم کرده و چادر رنگینی در سر کرده و دستی حنا بسته و دستی بخون آلوده ساخته
گفت ای ملعونه چرا پشت خود را خم کرده گفت برای آنکه مدت بسیار من گذشته ندیم فرعون بوده ام
و با نمرود نشسته ام از قارون خبر دارم و از حال شداد مطلعم گفت چنین پیر شده اینجا در رنگین چرا
سر کرده گفت دل جوانان را با این میفریبم گفت این دست نگار بسته چیست گفت حالی شوهر کرده ام
گفت این دست بخون آلوده چیست گفت حالا شوهری کشته ام عیسی علیه السلام متعجب شد گفت یا روح الله این عجب
است که پدر را میکشم و پسر طالب من میشود و پسر را میکشم پدر عاشق من میگردد ای عیسی عجب تر آنکه این قدر شوهر
کرده ام دست یکی بمن نرسیده و باکره ام بدان سبب که ایشان مرا خواستند من ایشان را نخواستم و هر که

مرد بود مرا نخواست خوشا بحال مردی که دست رد بر سینه آن پیره زال پر خط و خال گذارد و در دام خلاف
او گرفتار نشود الدنیا ما اشغلک عن الله یعنی دنیا آنست که ترا از یاد خدا باز دارد و الا پیغمبر صلعم فرموده که نعم
المال الصالح للرجل الصالح نیکو مالی است مال حلال برای مردی که مساعده کند و بمردم برساند و حقوق
الهی را بعمل آورده الدنیا قنطرة فاعبروها و لا تعمروها دنیا مثل پلی است عبور کن از آن و تعمیر مکن آنرا و خانه
بر سر پل مساز حب الدنیا راس کل خطیئة انما الدنیا لهو و لعب ای آنکه دعوی طلب آخرت کو زهد و ورع و
تقوی و کو طمع و سلامتی ... صبر ... تلاوت و علم و عمل و کو حرص ... و عبادت
و انفاق و معرفت و ریاضت و حضور مسجد و نماز جماعت و دل سردی از دنیا و میل با آخرت و اهتمام در
بندگی و ترک معصیت و استعداد برای ترک و توبه و تدارک ... تاجران بغیر پول تنزیلی و اشرفی بلجای
فکری و ذکری ندارند فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم و زارعان بغیر از بذر و دانه و تخم و نفقه
القوت و محصول صیفی و حاصل شتوی و آب و زمین و گاو و بیل تدبیر و تدبیری ندارند نسوا الله فانسیهم
و بازاریان بغیر از تغییر دادن کفش و کلاه و مغبون کردن خلق خدا و غش کردن و کم فروشی کردن و ضایع
نمودن ... و فحش دادن هر بازاری فکری و ذکری ندارند قل الله ثم ذرهم و حرام اهل رستاق بغیر از
چیز پیدا کردن و هفت روزه بیگار کردن کار و باری ندارند یاکلون کما یاکل الانعام فالنار مثوی
لهم پادشاهان و پیشگذادهای او یعنی شاهزادگان بغیر از زیاد شدن دفینه و مضاعف نمودن خزینه
و زیاد کردن مالیات و مصادرات و مقاطعات و گرفتن شهری و خراب کردن هر دیاری و ریختن خون
هر مسلمانی شغلی و عملی ندارند قال الله اعملوا ما شئتم و عاملان ... از ایشان
هستند غیر از شیطنت و چغلی کردن نزد هر ستمگر و راه پیدا کردن از برای هر ظالمی ...

فکر بودن و چیدن خانه هر پیره زن فکری ندارند و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو
له قرین و زنان نادان بغیر از رنگینی پالان و چرب بودن آخور و پر بودن کاهدان و متعدد بودن
پیراهن الجبر و کتان و جمع نمودن یاقوت و زمرد و مرجان و در رشت بودن اساس سر حمام و اصلاح نمودن
در بند دین و ایمان کار و باری ندارند ان کیدکن عظیم و قال علی بن ابیطالب علیه السلام شعر دع ذکرهن
فما لهن وفاء ریح الصبا و عهودهن سواء پس نمیدانم که عاقل در اینمقام کدام و کودکان بغیر از
شفتالو و خاک بازی و استخوان بازی و اینطرف و آن طرف دویدن بیجا و بی نیانی کار و باری
ندارند اعلموا انما الحیوة الدنیا لهو و لعب و تو ای نادان نکانی مکن که همین کودکان بیعقلند و تو
بر ایشان میخندی که طلا و نقره و جواهر و ملک و خانه و باغ را گذارده اند و بسنگ و چوب و خاک و گرد
و تخم که هیچ قیمت ندارد بازی میکنند و باز خورسند و وقت غروب بغیر از خستگی و تعب و واماندگی چیزی
از برای ایشان نماند بلکه کودکان چهل ساله و پنجاه ساله هم بی عقلند و بر ایشان اهل بصیرت میخندند
که نعمتهای بهشت از حور و قصور و غلمان و نهرهای جاری بهشت و عمارتهای بهشت که خشت طلا و نقره
دارد و سنگ ریزهای آن از جواهر و پادشاهی و حکومت از ابد الدهر میباشد ترک کرده اند و بمال و
منال و آب و خاک و حکومت این دنیای پوچ بی قیمت سریع الزوال بی اعتبار بازی میکنند و بمصداق
ذرهم ... شب و روز عمر را با آن خورسندند و وقت غروب عمر خود بغیر از تعب و واماندگی چیزی
از برای ایشان نیست و آن بیعقلان آنها را میگذارند و میروند و دیگران متصرف میشوند و خوشیها
میکنند و وبال آن بر آنها میماند طفلها که بر سر حصه شفتالو جنگها میکنند و چون غروب شد
همه را بر سر مزبله میریزند و دست خالی بخانه میروند و همچنین کودکان چهل ساله در وقت مردن

که وقت غروب عمر است همه صرف پرند بخانه قبر با دست خالی میروند بنابراین بلوغ دو بلوغ است بلوغ اطفال بیرون آمدن منی است از ایشان و بلوغ رجال بیرون آمدن ایشان است از منی و قاعده است که در وقتی که بالغ میشوند بعضی پراده‌ها بند دست تو را دست بر میدارند و بهتر و اختیار میکنند مثل طلا و نقره و باغ و ملک هم چنین باید کودک چهل ساله چون بالغ شود باید تمام دنیا و بزرگی دنیا و اسباب آن دنیا و زر و سرخ آن بر دارد و بتحصیل بهشت و نعمتها او آورد چنانچه حضرت عیسی ع چنان قدرتی داشت که طفلها کسی را میان روز و یک شب بتخت حکومت پادشاهی رساند و خود آنرا قبول نکرد و بجامه کهنه و نان جو قناعت کرد و بیخانه و آشیانه و بی غلام و کنیز و بی ملک و باغ و بی مال و منال و اثاث عمر میادیک کذرانید چرا که بهتر یافته بود و انتظار آنرا میکشید و چنین کسی را عاقل گویند پیغمبر ص فرمود اِذَا اَرَادَ اللّٰهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا زَهَّدَهُ اللّٰهُ فِي الدُّنْيَا وَرَغَّبَهُ فِي الْآخِرَةِ هرگاه خیر بنده خواهد او را تارک دنیا میکند و راغب آخرت میکند چنانکه دامن از حرام در می پیچد حرامش بعذاب و حلالش بعتاب بر زده و تَزَوَّدُوا فَاِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوٰى اعرض خود انصاف بده که آیا عیسی ع عقل داشت که ترک دنیا کرد یا قارون که در طلب دنیا از هر در راه و ناپذیر بر روی هم انداخت و عاقبت بانجا رسید که شنیده اید شعر از یکی در هم برفت عیسی بفلک وز دیگری برفت قارون بدرک از آنجمله شاعر گفته عقل و دولت قرین یکدیگرند هر که را عقل نیست دولت نیست مراد از دولت دولت دنیا نیست بلکه دولت آخرت است زیرا که از جمع کردن دنیا کمالی بهم نمیرسد بلکه در غالب صفات رذیله بخیلی و غرور و تکبر از او بهم میرسد و حق تعالی از این جهت است که علم بدوستان خود داده و مال را غالبا بدشمنان خود داده سید اهل عقل و علم علی ع فرمودند شعر رضینا قسمة الجبار فینا لنا علم و للاعداء مال پس مراد شاعر از دولت دولت آخرت است که تحصیل علم و اخلاق و عبادت باشد که آدمی

از برای آن خلق شده و آیه شریفه وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّا لِيَعْبُدُوْنَ شاهد است و پیغمبر ص فرمود وَبُعِثْتُ لِاُتَمِّمَ مَكَارِمَ الْاَخْلَاقِ مبعوث شده ام از برای آنکه تمام کنم مکارم اخلاق را و نفس ناطقه از تکامل اخلاق کمالی بهم میرساند و آن کمال موجب قرب و مجاورت روحانیین از انبیاء و مرسلین و ملائکه مقربین و موجب خلود بهشت میشود ابنیا دارد ثم دارا آیا بگوش تو نرسیده که پیغمبر ص فرمود که داخل شدن شتر در سوراخ سوزن آسان تر از داخل شدن غنی است در بهشت بلی مالداران عاقل ایشان کسی است که از ممر حلال تحصیل کنند و بدست خود انفاق کنند آنها را در راه خدا تا نفس ناطقه او ملکه جود و سخاوت بهم رساند و کامل شبیه گردد بدوستان خدا و الا آن دیوانه ایست که نام خود را عاقل گذارده و کسی از او قبول نمیکند که او عاقل است هر گاه رضا دعقلا را میخواهید بشنوید کتاب مستطاب کافی از امام محمد باقر ع منقول است اِنَّ خِيَارَكُمْ اُولُو النُّهٰى قِيْلَ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ مَنْ اُولُو النُّهٰى قَالَ اُولُو الْاَخْلَاقِ الْحَسَنَةِ وَالْاَحْلَامِ الرَّزِيْنَةِ فرمود بهترین شما کسانی اند که صاحبان عقلند عرض کردند که کیستند صاحبان عقل که ایشان صاحبان اخلاق حسنه و صفات مستحسنه و صاحبان صله و رحم و برو الدین و تفقد حال فقیران و همسایگان و یتیمان کنند و طعام میخورانند مساکین و منزل را و هر کس سلام میکنند و نماز میکنند و حال آنکه مردم در خوابند و در حدیثی امیر المومنین علیه السلام فرمودند لَا غِنٰى كَالْعَقْلِ وَلَا فَقْرَ كَالْجَهْلِ وَلَا مَالَ اَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ نیست دولتی مثل عقل و نه فقری مثل جهل و نه مالی پر نفع تر از عقل لَيْسَ لِلْعَاقِلِ اَنْ يَكُوْنَ شَاخِصًا اِلَّا فِيْ ثَلٰثٍ مَرَمَّةٍ لِمَعَاشٍ اَوْ خُطْوَةٍ فِيْ مَعَادٍ اَوْ لَذَّةٍ فِيْ غَيْرِ مُحَرَّمٍ نیست برای عاقل که حرکت مکند مگر در سه چیز مرمت کردن در امر معاش یا کام زدن در امر معاد یا لذت بودن در امری که حرام نباشد مَا اسْتَوْدَعَ اللّٰهُ الْعَقْلَ فِيْ امْرِءٍ اِلَّا

اسْتَنْقَذَهُ بِهِ يَوْمًا امیر ع فرموده است حق تعالی بمردی عقل را مگر آنکه نجات میدهد او را یک روزی بسبب عقل ای عزیز اول جوهری که از صدف غیب بساحل ظهور رسید عقل بود که اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللّٰهُ الْعَقْلُ بر فرض صحت سند این حدیث يَنْبَغِيْ لِلْعَاقِلِ اِذَا كَانَ عَاقِلًا اَنْ يَكُوْنَ لَهُ اَرْبَعُ سَاعَاتٍ مِنَ النَّهَارِ سزاوار است از برای عاقل اینکه بوده باشد از برای او چهار ساعات از روز سَاعَةٌ يُنَاجِيْ فِيْهَا رَبَّهُ وَسَاعَةٌ يُحَاسِبُ فِيْهَا نَفْسَهُ وَسَاعَةٌ يَاْتِيْ اَهْلَ الْعِلْمِ يُبَصِّرُوْنَهُ وَيَنْصَحُوْنَهُ وَسَاعَةٌ يُخَلِّيْ بَيْنَ نَفْسِهِ وَلَذَّاتِهَا مِنْ اَمْرِ الدُّنْيَا فِيْمَا يَحِلُّ بعضی ساعتی که مناجات کند در آن با پروردگار خود و ساعتی که بیاید نزد اهل علم تا بینا کنند او را بامر دین او و نصیحت کنند او را و ساعتی که نفس با استراحت اندازد یا بکند هاکند آنرا که لذة برد از چیزی که حلال است و در کتاب عقد الطیبه است که در ساعت مناجات الطفهای حضرت باری در باره خود ببین که ما میدانیم که پادشاهان دنیا مثل ما بندگانند و عاجز اند و قادر نیستند که دفع ضرر از خود بکنند و محتجبند از مردم در روزها بواسطه حاجبان و دربانان اما در شب بستن درها و نگاهبانان ببینا و احشا بجز نیز ایشان و تحفه بیشمار و اما و اوسط مردمان که داخل شدن برای ایشان میسر نمیشود و هرگاه بعضی مردی عرض کند فردا من ترا خواهم طلبید از دیدن خوشحال و جامهای نیکوی خود را میپوشد و ظاهر خود را زینت میدهد و کلمات لطیفه بتخیل خود در می آورد که هرگاه بگوید در نزد پادشاه مقرب شود و هرگاه بحضور نرفت تا آخر روز بی روز با مهیا حضور شد و آنکه خواهش داشت بلند اندوهی کسالت با جامهائیکه پوشیده دلالت میکند بر اعتنا نکردن او بشان پادشاه شکی نیست که او پر شد و سفیه است و بعقل و شکی نیست که پادشاه هم اعتنا باو نمیکند و حاجت او را برنمی آورد و او را ماذون نمیسازد که بحضور بیاید بعد از این معاد ایم که پادشاه پادشاه است با ما دره

همه اوقات و ناظر است بسوی ما پنهانی میشنود کلام ما را و میداند آنچه در ضمیر ما است نیست برای ما در گاه و نه حاجبی و در هر روز پنج نوبت بندای حی علی الصلوة و حی علی خیر العمل ما را بحضور میطلبد که بیا و حاجات خود را از من طلب کن و این خواستن حاجت را در تمام ادب قرار داده و ترک خواستن را از جمله تکبر شمرده بلکه سوال کردن ما از خودش را هر روز پنج نوبت بر ما واجب کرده و قرار داده بهای عظیم برای ما کرده که دنیا و آنچه در او است از کمترین آن ثوابها است پس وعده داده بر ترک سوال عذابها و تخویف نموده ما را بعذاب دردناک اینها دلیل است در مبالغه کرم و تفضل نسبت بما آیا کم عبرتی از این پادشاه میشود و آیا دیوانه و کم عقل تر از کسی که غافل شود از این پادشاه میشود که تا خبر کند عبادت را با حاضر شود بی حضور قلب یا قلبش مکدر و متغیر باشد از کثافات معنویه و محبت دنیای دنیه و حال آنکه حضرت باری میداند و مطلع است بر خفایای امور بندگان و هرگاه نسبت بر بنده چنین کند اعراض میکند از او یا نمی‌رسد که پادشاه پادشاهان و پروردگار عالمیان از او اعراض کند و او را از خدمت خود معزول کند از او آیا نمی ترسد او دور کند او را از مقامات رضا و او را از رحمت خود دور گرداند نابوده باشد از خاسرین دنیا و آخرت لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ و در حکمت آل داود است يَنْبَغِيْ لِلْعَاقِلِ اَنْ يَكُوْنَ عَارِفًا بِزَمَانِهِ حَافِظًا لِلِسَانِهِ مُقْبِلًا عَلٰى شَاْنِهِ مُسْتَوْحِشًا مِنْ اَوْثَقِ اِخْوَانِهِ مر او را است آنکه عاقل بینا باشد بزمان خود و اهل زمان خود نگاه دارنده باشد زبان خود را بسوی شئونات خود متوجه کار و بار خود باشد و از معتمدترین برادر خود در وحشت باشد و در کتاب روضة الواعظین از جناب سید المرسلین مرویست که مَنْ تَعَلَّمَ مَسْئَلَةً وَاحِدَةً قَلَّدَهُ اللّٰهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اَلْفَ قِلَادَةٍ مِنَ النُّوْرِ غَفَرَ اللّٰهُ لَهُ اَلْفَ ذَنْبٍ وَبَنٰى لَهُ اَلْفَ مَدِيْنَةٍ مِنْ ذَهَبٍ کسیکه یاد گیرد مسئله از دین

خود یکسال خواه واجب یا سنت حق تعالی بکردن او عنایت هزار قلاده از نور میپامرزد هزار گناه او را او بنا
کند برای او هزار شهر از طلا من اقتبس من فضول المقال شهدت بعقله الرجال ومن جالس الجهال فليستعد
للقيل والقال کسیکه باز دارد خود را از زیادتی سخن حرفهای بیمصرف گواهی دهند مردمان بعاقل بودن
او و کسیکه مجالست کند با نادانان مهیا شود از برای قیل و قال وارد شده است که مردی از انصار
بخدمت رسول مختار صلعم عرض نمود که یا رسول الله هرگاه حاضر شود جنازه مسلمانی و حاضر شود مجلس
از اهل علم حضور مجلس عالم بهتر است یا که تشییع جنازه حضرت فرمود که اگر کسی باشد بر تشییع جنازه
رود حضور مجلس عالم بهتر است از هزار تشییع جنازه و از عبادت هزار مریض و از عبادت هزار شب
و از روزه هزار روز و از تصدق کردن هزار درهم و از هزار حج سنت و از هزار جهاد سنت و هر را
جهاد کنی در راه خدا بمال و جان خود این يقع هذا المشاهد من شهد عالم کجا میرسد ثواب اینها بثواب
مجلس عالم اما علمت ان الله يطاع بالعلم ويعبد بالعلم آیا ندانسته که خدا اطاعت کرده میشود بعلم
و عبادت کرده میشود خدا بعلم و خیر دنیا و آخرت با علم است و شر دنیا و آخرت با جهل است و در حدیث
است که اصل الدين الورع ورأس الطاعة یعنی اصل پرهیز کردن از همه معاصی است و سر دین اطاعت
کردن و عمل کردن باوامر الهی است و حضرت امیر المؤمنین و قبلة الموحدین فرمود نشستن یک
ساعت با علما بهتر است نزد خدا از عبادت هزار سال و نظر کردن بعالم دوست تر نزد خدا از هفتاد طواف
در دور کعبه معظمه و فرموده اند بزرگان دین که با احادیث مصاحبت بدارید که موجبات دین و دست
نیکو کوشش دهید و چون فهمید بعمل کنید این بود رفتار عقلا و طریقه صاحبان هوش العاقل يكفيه
الاشارة والجاهل لا تغنيه العبارة هرگاه عالم بمیرد و در ترکه او یکورق نوشته بماند که در آن علم دین نوشته

باشد

باشد همان ورق سپری شود از برای دفع آتش جهنم و کرامت کند حق تعالی بهر حرفی شهری در بهشت هفت برابر
دنیا و هرکه با عالم بنشیند ندا آید از جانب خدا که یا دوست من همنشینی کردی دوست مرا بدم میکنم که ترا با آن
عالم داخل بهشت میکنم و پروا نکنم از کثرت گناهان شما و اگر از دل تنگی بفغان نمی آئی رفتار احمقان و سفیهان را
برای تو مثل زنم حضرت عیسی عم بعجز خود معترف شد که من مرده را زنده میکنم اما احمق را چاره نمیکنم
پرسیدند احمق چه طور کسی است فرمود آنست که اعمال خود را خوب میداند چاره آنرا نمیدانم که مثل
آن در دار العباده یزد یکی از عاملان دیوان در بازار مسلمانان حرکات بیزرگی میکرده بود و باو گفتند
شما هرچه میخواهید میکنید گفت آری سالی چهارده هزار تومان از کیسه مظلوم بیرون می آوریم و بکیسه
ظالم میکنیم که هرچه بخواهیم بکنیم آن در زمان سابق بود و بعد از آن بدو سال سال و یا تا شنیدیم که
آن مبلغ بسی هزار تومان رسید خدا ببرد دل رعیت مظلوم برسد اگرچه رعیت هم ظالمند هرچه از این
آب در شیر میکنند ظلمه آبش را بیرون میکنند و هرچه سنگ ریزه در گندم و نمک در برنج میکنند ظلمه
سنگ ریزه اش را برمیدارند و نمکش را بی نمک میکنند الغرض الجنون فنون هرکس بقسمی دیوانه است
وارد شده است که مردی انار و نان میدزدید و بفقرا میداد یکی از ائمه ما بر او اعتراض کرده در جواب
گفت که هر یک انار و نان که برداشتم معصیتی کردم و از تصدق آن ده حسنه حاصل نمودم چنانکه
خدا فرموده من جاء بالحسنة فله عشر امثالها بجهت از من و دو از صاحبش معصوم فرمود چهار گناه
کردی دو گناه از آنکه دزدیدی دو گناه که مال مردم را بغیر صاحبش دادی این آیه از برای کسیست
که مال خود را در راه خدا تصدق کند این زمان ما که همه انار و نان دزدند امثال پادشاه و شاه
زادگان و مشیر و وزیر و مستوفی و حکام و امیران لشکر مال مردم را بعنف میبرند و مع ذلک

بخشش کم میکنند و با آن خورسند اند و توقع مدح نیز دارند و اگر این مال حرام را بملای فقیری میدهند علی
رغم انف بکرات خانها و قریها حواله میکنند که آن ملا هم در گرفتن مال مردم شریک ظالم بدبخت شود
و مثل سفیهان که روضه بخوانند یا عمل مستحب دیگر بکنند یک روضه خوان بی سوادی پیدا میکنند که یک
شاهی کمترش بدهند چهار بیت از طبع یابس و دروغ و راستی بهم بربندد یا خوب غنا کند یا تصنیفات
بندند یا نیز اخوب بخواند و یا چون شغال و خر صدای یا حسین کند مردم را برقص آورد و یا موجب تحریک
شهوت زنان شود که فرصت بیرون رفتن از آن مجلس نشود و یا مرتکب چندین معصیت است و ترک
واجب کردن آن هم از برای خدا باشد یا برای ریا و شهرت و آوازه و دیگر از سفاهت غسل کردن مرد
جنبی است که در بیابان بحرام میکشند و غسل میکند که از راه آب بآتش جهنم میرود و از راه مسئله که
از ابلیس فرا گرفته یا مثل اصحاب سبت شدن و از ممر حرام پول پیدا کردن و خوش کنند اینکه روز جمعه
ترک عبادت کردن و نفس ناطقه را بصورت میمون منسلخ کردن و در آخر بعذاب آخرت رفتن زیرا
که حلال مثل قطره صاف بود و حرام مثل سیل و نقل آن بنی امیه که از خون کشته مسئله پرسیدند از خون
فرزند فاطمه باک نداشتن و نقل آن تاجر که میگفت هرکه پول دارد عقل دارد و حال آنکه هرکه علم
و عمل دارد عقل دارد و هرکه محبت دنیا دارد بی عقل است و از سفاهت است نقل امردی که روز
ظلم میکرد و شب عبادت میکرد و آنکه وسواس است در نیت و قراءت و طهارت و نجاست آیا نمی بینی
در خصوص امردی که در خدمت معصوم عرض کرد که مرد عاقلی است ولکن مبتلاست بوضو و نماز حضرت
فرمود ای عقل له وهو يطيع الشيطان یعنی عقل او از کجاست او اطاعت شیطان میکند و از اینمقوله رفتار
سفیهان بسیار است که اگر واقعا خواهم بنویسم بدفتر نگنجد چه جای این رساله و در کتاب درر و غرر منقول است

کرمن

که من انكر عيوب الناس ورضيها لنفسه فذلك الاحمق بعينه یعنی هرکس انکار عیبهای مردم را کند و بر
پسندد همان عیبها از برای خود پس او احمق است بی شک احمق الناس من ظن انه اعقل الناس احمق ترین
مردمان آنکس است که خود را عاقل ترین مردمان گمان کند لسان العاقل في قلبه وقلب الاحمق في فيه زبان
عاقل در دل او ست و دل احمق در دهان او ست که هرچه از شر بخواهد میگوید للاحمق مع كل قرين
خود مر احمق را دیده هر یک کلمه سه مرتبه بلفظ جلاله قسم یاد میکرد الحمق الاشتهار بالفضول و
مصاحبة الجهول احمق آنست که تلاش میکند که یکی از فضولی دنیا صاحب شهرت و آوازه شود یا
از مناصب شهوده صاحب اسم گردد و نامش همه جا مذکور شود و با قوم جهول نادان رفیق شود چنانکه
ما دیدیم ابنا از علما و سادات و تاجر و کاسب همه تلاش میکنند که با حاکم و سلطان و شاهزادگان و مستوفیان
از سلک لشکر و وزیر و منشی و ملاباشی بترتیب سلک او بهتر رفیق و صدیق شوند حشر غلامان
علی با علی حشر غلامان عمر با عمر پس عقل معنی دارد بغیر از آن معنی که مردم فهمیده اند چنانچه از
حسن بصری مرویست که در کوچه از کوچهای مدینه میگذشتم جمعی از کودکان را مشغول بازی دیدم
بجز جوانی که قدری خاک گرد آلوده بود و از زیر و زبر میگوید گفتم معلوم است که اینک بازی ندیده
و یا این سبب محزون و گریان است گفتم از او بپرسم که اگر به این سبب است آلات بازی بجهت او بخرم
کنم با خود گفتم سابقه در صباوت ما نیست جز آنکه بر او سلام کنم گفتم چگونه بر او سلام کنم که او جوانی
نیست گفتم پیغمبر فرمود بهر کس سلام کن پس باو سلام کردم او در جواب فرمود علیک السلام یا حسن گفتم
ای جوان از کجا اسم مرا دانستی فرمود یا حسن ان الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف وما
تناكر منها اختلف گفتم یا صبی ما الفرق بين العقل والنفس چه چیز است فرق میان عقل و نفس اماره

فرموده العقل ما امرك بالسلام والنفس ما نهاك عنه همان عقل بود که ترا امر بسلام کرد و نفس آن که
ترا نهی کرد از سلام پس حسن گفت ای کودک من انت تو کیستی فرمود نحن قوم مظلومون مطرودون ما
قوم ستم رسیده کانیم و ما غریبانیم از وطن رانده شده کانیم و یکی از بزرگان دین نقل کرده که در سالی از سالها
بحج خانه خدا میرفتم از قافله دور افتادم و بتوکل قطع مسافت مینمودم تا گاه در میان بیابان جوانی در سن
هشت سالگی بنظرم در آمد جامهای کوتاه پوشیده و نعلین عربی در پا کرده نه زادی و نه راحله با خود
گفتم سبحان الله یا سیدی بابین خونخواری چگونه بمقصد میرسد بنزد وی شدم گفتم یا صبی از کجا میآئی فرمود
من الله از پیش خدا می آیم گفتم بکجا میروی گفت الی الله بپیش خدا میروم گفتم چه جوئی گفت رضا الله تعالی
خدا میطلبم گفتم زاد و راحله ات کو گفت زادی تقوای و راحلتی رجلای و مرادی مولای توشه من تقوی
من است و راحله من هر دو پای من است و مقصود من آقای من است گفتم بیابانی باین خونخواری جوانی
باین خوردی چگونه بمقصد میرسی فرمود هیچکس بزیارت دوست رود که دوست وی را محروم کند از سخنان
وی در تعجب شدم گفتم بگو تو کیستی گفت یا شیخ از محنت زدگان روزگار چه میپرسی چون اصرار کردم فرمود
نحن قوم مقهورون و نحن قوم مظلومون و نحن قوم مقتولون ما قوم ستم رسیده کانیم و ما گروه از وطن
رانده شده کانیم و ما قوم بدست دشمن مانده کانیم ما قوم کشته شده کانیم گفتم بیان را زیاده کن که مفهوم
من نشد فرمود نحن على الحوض   ما آب دهندکانیم از حوض کوثر اینکه ترا اراده است ترا
مسرور میکردانیم فمن فاز لانا و من خاب من جنانا زاده هیچکس بر سکاری نیافت مکر بوسیله ما
هرکه دوستی ما توشه آخرت اوست هرگز تا ابد نشود و فرمود و من سرنا قال لنا السرور و من سائنا
سائه میلاده و هرکه ما را مسرور کند ما روزی او را مسرور خواهیم کرد و هرکه بدی ما کند از نطفه حلال از ما

متولد نشده است یعنی ولد الزنا است و من کان غاصبا حقنا فیوم القیمة میعاده و هرکه حق ما را غصب
کند روز قیامت وعده گاه ما او است اینرا فرمود و از نظرم غایب شد بسی تاسف خوردم که ندانستم که
بود چون بمکه رسیدم در مطاف جماعتی را دیدم که حاضر زده اند پیش رفتم که ببینم کیست دیدم همان کودک
بود که در مرد دوراو و اکرفته اند و از او مسایل حلال و حرام و مشکلات قران و دقایق احادیث سبیل نادر
از او سؤال میکنند و او بزبان فصیح و بیان بلیغ مشکلات ایشان را جواب میفرماید پرسیدم که این کودک
کیست مردی گفت سبحان الله تو این را نمی شناسی این کسی است که سنگ ریزهای بطحا او را میشناسند این
آدم آل عبا و قرة العین مصطفی و جگر گوشه علی مرتضی فرزند گلگون کفن عرصه کربلا و فرزند برگزیده
خدا یعنی جناب خامس آل عبا سید الشهدا است چون این سخنان را شنیدم گریان شدم و خود را ببقدم مبارکش
افکندم و گفتم یا ابن رسول الله این همه از مظلومی و محرومی خود فرمود یک زیاده میابین بود و ظلم و ستم
که بر شما شد بر هیچ آفریده نشد فرد بر هیچ آفریده جفائی چنین نرفت چگونه کسی باور نکند که هفتاد و دو تن
با چشم خود دید که هفده نفر از اولاد فاطمه در پیش رویش سر بریدند بعد از آن که زخمها بسیار از خنجر و
شمشیر و تیر بر بدن مطهر ایشان زده بودند و بعد همین کودک با عمها و خواهران و فرزندش امام محمد باقر
علیه السلام که کوچک تر بود در غل و زنجیر کشیدند و بر روی شتران برهنه و دیلم جانب شهر کوفه برای ابن زیاد
بی بنیاد ناقرجام یاد دستهای بعقب بسته و پاهای بزنجیر آهنین کشیده بزیر شکم شتر بسته میبردند که اگر
کافری و مخالف مذهب ایشان را بدان حال میدید رقت میکرد زیرا که زنان و دختران با سرهای بی چادر
و مقنعه و سرهای شهدا بر سر نیزهای جفا کاران از قفا در نزدیکی کوفه جناب زینب سر خود را بچوب محمل زد
که شکست خون از زیر مقنعه اش جاری شد و بر زمین ریخت و با آه و ناله فرمود که اخی یا اخی یا هلال

لاغاب بعد کماله فرق فقد اخی کهاری کلبلی ابداه ملال امامت که از جور شره روزان منخسف کردیده
وای خورشید سپهر رسالت که از تعدی سیاه روزان کسوف فرمودی و از رفتن تو روز من مانند شب تار
سیاه کردید اخی یا اخی زود سکینه نظرة نزهها یا بحرحی و ببت ای برادر ای برادر صبر کن که سکینه
از نظر کردن بروی تو شه از جمالت برادرهای بهتر بین مرد تا اخی یا اخی ای المصائب اشکی فراقک
ام هتکی و ذلی و غربتی ام الثوب مسلوبا ام الجسم عاریا ام النحر مخضوبا بشیب صقلة ای برادر ای
برادر ایا کدام یک از مصائب ترا ذکر کنم و بگریم و بنالم و بسوزم و بسازم فراق ترا بگویم یا خواری
غربی خود را بگویم یا برهنگی یا بی‌سامانی خود را بگویم یا جسم برهنه ترا بگویم یا حلوی ترا بگویم ام
الطهر موضوعا ام الشیب قانیا ام الدمع مصبوبا بکل ثنوبتر آیا استخوانهای شکسته ترا بگویم
یا ریش بخون آغشته ترا بگویم یا اشک چشم خود را بگویم که در هر بیابانی میریزد و یا سر بریده ترا
بگویم که بر سر نیزه در مقابل روی ما میبرند یا بیشرمی اهل کوفه را بگویم که بتماشای اسیران تو آمده اند آیا
غیرت حسینیه چه شد شمشیر خود را بردار و از صحرای کربلا بیا و دمار از روزگار این کافران بنی
امیه برآور ای مرد جاهلان کمان مبر که سر زینب هرگاه برهنه باشد مردم میتوانند که صورت او را ببینند
نکاه با آفتاب کن هرگاه آفتاب که از شعاع نور ائمه خلق شده باشد کسی دیده اش تاب ندارد که در سر بر
ببیند یقین بدان که صورت زینب هفتاد مرتبه از آفتاب نورانی تر است با چشمهای بی نور و ضیا نتوان دید
خدا ما را بفدای چنین بزرگواران کرداند که بر فرض محال که نوان صورت زینب و سایر زنان را دید
چه مضایقه از کشته شدن حسین که پاره تن پیغمبر است بالاتر نخواهد بود الا لعنة الله على القوم
الظالمين **محفل چهارم** در محبت حق تعالی و معنی آن و اقسام آن و کیفیت آن و ادله آن بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی زین مجالسنا بذکر مناقب الحسین و شیب محاسننا بفکر مصائب الحسین الذی
سرا ونا بإبكاء بكائه و نور ضمائرنا بإنشاء ثنائه واضاء هواجرنا بمحبة لقائه الذي كان ذاته مركز
العالم و قبره قبلة العارفين من بني آدم و اسمه الشريف المبارك ورد الادم الى الخاتم الذي
قال في حقه سيد الكونين حسين مني و انا من حسين احب الله من احب الحسين و قال في حقه
سيد البر و البحر امام السر و الجهر من ذكر الحسين عنده ففاض من عينيه و لو مثل راس الذباب غفر الله
له ذنوبه و لو مثل زبد البحر الذي كان محبه محب الله و عدوه عدو الله صلى الله عليه و على اهل بيته
المظلومين الذين هم آل الله و على الشيعتهم الذين لم يفرطوا في جنب الله و الخيبة و الخذلان على من
خذله و اللعنة و الخزان على من قتله سيما على البغي البدي الذي بن بد عذا بر و بر داد عذا بر
يناقش حسابه لعنا كثيرا و جزاؤه جهنم و ساءت مصيرا ما دامت العقول مهمومة من هموم الجبروت
و النفوس مغمومة من غموم الملكوت حمد خداوندی را سزاست که زینت داده است مجالس ما را
بذکر مناقب حسین عم و سفید کرده است محاسن ما را بفکر مصائب حسین آن حسینی که پاک کرده
است خدا باطن ما را با آب گریه او و روشن نموده قلبهای ما را بضیاء و ثنا گفتن او آن حسینی که
نشر کرده است حق تعالی ما را بلقاء او و مشتاق فرموده است بجمال عدیم المثال حسین آن حسینی
که ذات مقدس اوست مرکز عالم و قبر اوست قبله عارفان از پسران آدم آن حسینی که اسم مبارک
او ورد جمیع پیغمبران بود از آدم تا خاتم آن حسینی که سید عالم در حق او فرمود که حسین از
منست و من از حسینم خدا دوست بدارد هرکه دوست بدارد حسین را و نیز فرمود نزد هرکه
مذکور شود حسین نزد او و پس جاری شود اشک چشم او اگرچه بقدر سر مکسی بوده باشد حق

تعالی جمیع گناهان او را بیامرزد اگرچه بقدر کف دریاها باشد آن حسینی که دوست او دوست خدا و دشمن
او دشمن خداست خدا صلوات فرستد بر دوستان و گریه کنندگان او که ایشانند فی الجمله دوستان خدا
و خذلان خدا شامل آن اشقیا باد که او را در صحرای کربلا یاری نکردند و لعنت خدا بر آن بدبختان باد
که او را در زمین غاضریه تشنه شهید کردند خصوص بر آن حرامزادهٔ ولد الزنای کافر منافق که خدا اعدا
او را یاد کند و عقاب او را مضاعف گرداند و محاسبه روز محشر با او تنگ گیرد فرماید لعنت بسیار و عذاب
بیشمار مادام که عقلها غمناک کند از غم عقل اول که عقل پیغمبر است و نفسها اندوهناک کند از اندوه نفس
کلیه که نفس امیر المؤمنین است اما بعد فقد قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم و مبرم خطابه
العظیم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی
یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم والله غفور رحیم یعنی بگو یا احمد به بندگان من از فرزندان آدم
که اگر هستید شما دوست میدارید خدا را پس متابعت کنید مرا که پیغمبر شمایم تا دوست بدارد شما را
خدا و بیامرزد گناهان شما را و خدا آمرزنده و مهربانست این در سورهٔ آل عمران است و در حدیث است که
لا یؤمن العبد حتی اکون احب الیه من اهله و ماله والناس اجمعین یعنی ایمان نیاورده بنده مگر
آنکه باشم من که پیغمبرم محبوبتر بسوی او از اهل و مال او و همه مردم و در جای دیگر از کلام مجید فرموده
که والذین آمنوا اشد حبا لله یعنی آنانکه ایمان آورده اند و دوستی ایشان خدا بیشتر محبت ایشان نسبت
بخدا بیشتر است از همه چیز و از جناب خاتم انبیا محمد مصطفی صلعم روایتست که ابوذر بن عقیلی از آنجناب پرسید
که یا رسول الله صلعم ما الایمان یعنی ایمان چیست حضرت فرمود لا یؤمن احدکم حتی یکون الله و رسوله احب
الیه مما سواهما ایمان نیاورده است احدی از شما تا آنکه بوده باشد خدا و رسول دوست تر در نزد او از

جمیع ماسوای خدا و رسول و این حدیث در مجموعه ورام است محبت بخدا حاصل نمیشود مگر بمعرفت خدا
و علم بآن مولا و اصل معنی محبت میل قلب است بسوی امری که موافق او باشد و دوستی اعظم مقامات
و اهم مهمات و الذ لذات است و علم بخدا اشرف علوم است زیرا که شرف علم بشرف معلوم است و از اینجاست
که علم بمسائل دین اشرف است از علم به نجاری و خبازی و اما سبب محبت دو چیز است یکی که عمده آنست کمال
محبوب است طبعا و از این جهت است که دوست داشته میشود عالم و صالح و کلام بلیغ و کلمات فصیحه
دیگر از اسباب محبت احسان است و این از آنجهت باشد که انسان بندهٔ احسان است و نیست کمالی مگر از
برای ذات ذو الجلال که مستجمع جمیع صفات کمالات است و نیست احسانی مگر از برای خداوند قدیم الاحسان
و اعلای مراتب دوست داشتن محبوب است بکمال و احسان یعنی لذاته زیرا که جناب دوست دوستی فدا
بالذات دوست داشتنی است و ادنی مراتب محبت دوست داشتن محبوب است بجهت احسانهای او
و اوسطا و دوست محبوب است بجهت کمال او و اعلای او دوست داشتن محبوب است لذاته و اما آثار
محبت شوق است و اشتیاق و انس است و انبساط و قربست و اتصال پیغمبر فرمود المعرفة نور حار
یعنی معرفت نوریست سوزنده و نیست کننده و روشن کننده فرموده من عرف نفسه فقد عرف
ربه یعنی کسیکه خود را بفنا شدن شناخت خدا را بباقی بودن میشناسد و کسیکه خود را بلئیم شناخت
خدا را بکریم بودن میشناسد و کسیکه نفس خود را بجفا کردن شناخت خدا را بوفا کردن میشناسد
و کسیکه نفس خود را بجفا کردن شناخت خدا را بوفا کردن میشناسد و کسیکه نفس خود را بخطا کردن
شناخت خدا را بعطا کردن میشناسد و کسیکه نفس خود را بمعدوم بودن شناخت خدا را بقدیم بودن میشناسد
با آنکه کسی نفس خود را چنانچه باید نشناخت پس بتحقیق که خدا را هم میشناسد زیرا که شناختن او فرع شناختن خداست

با آنکه نفس خود را بکنه ها شناخت خدا را هم بکنهه میتواند شناخت یعنی چنانکه نفس ناطقه در چراغی نتوان
شناخت خدا را بکنهه نمیتوان شناخت چنانکه خدا را مکانی بخصوص نیست روح و نفس ناطقه را مکانی
بخصوص نیست چنانکه نفس ناطقه و روح در تمام مملکت بدن است خدا هم در همه جا هست مشهور است که
اعرابی بسفر میرفت در یکی از منازل وقت بار کردن احمال و اثقال آورد که بار کند شتر خود را دید که افتاده
پاهای او را دید صحیح است و دستهای و سایر اعضا او را صحیح یافت پس گفت سبحان الله آنکه بار بر
میداشت چه بود آنکه راه میرفت که بود و نمیدانست که روح آن حیوان چه بوده که هستی آن حیوان باو
وابسته بود هم چنان انسان زنده است همه کاری از دست او بر می آید چون روح انتقال بجای دیگر شد با
وجود صحت همه اعضا آنکه از انسان با روح می آمد حالا از انسان بی روح نمی آید و لکن این روح را
نمیشناخت چه بود که هستی آن حیوان بآن وابسته بود هم چنان انسان زنده است همه کاری از دست
او می آید چون روح از قالب تهی شد با وجود همه اعضا آنکه از انسان با روح می آمد حالا بی روح نمی
آید و لکن این روح را نمیشناخت چه بود و چه قدر بود و در چه جا بود بلکه در همه ملک بدن بود و در
هیچ جا نبود چنانچه پروردگار را هم نمیشناخت که چه چیز است و چه قدر است و در کدام مکان است
العاقل یکفیه الاشارة و الجاهل لا تغنیه العبارة والله اعلم غرض بر سبیل مثال بجهت توضیح مطلب عرض
نمودیم اگر چه این عبارات ظاهر است اما ارباب ذوق گویند که معرفت بر سه نوع است معرفت عام و
آن بر اسما و صفات و شواهد افعال است و معرفت خاص و آن بر حالات و مکاشفات و مقامات است و
معرفت اخص و آن آنست که بر حقیقت شاهد است و آن نظرات سحاب الفنا است که هر ساعت از بحر
قیومیت بر طالبان سر تجلی میبارد و طالبان سر تجلی را از غرامت قدم و بقا میرساند و در آن مرتبه حق را بحق

میشناسد چنانچه از علی ع پرسیدند بم عرفت ربک قال عرفت ربی بربی و لولا ربی ما عرفت ربی خوش
برون آی تو زجان و زجای تا شناسی خدای را بخدای مقدمات معرفت شش است که علما علوم
من بعد میخوانیم اول سکوت است از ما لا یعنی که دل را میمیراند من صمت نجی دویم جوع لکل شیء زکوة
و زکوة البدن الجوع از گرسنگی راه معرفت پیدا میشود و در برای معرفت گشاده میشود سیم عزلت
چهارم صدق یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین علیکم بالصدق فانه یهدی الی البر
و یهدی الی الجنة پنجم نظر کردن ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون تفکر ساعة خیر من عبادة ستین
سنة ششم خوف الرفیق ثم الطریق خوف عجب رفیقی است از برای سالک راه محبت ما قدری سلسله سخن را
طولانی میکنیم و علامت محبت بسیار است عمده آن دشمن داشتن دنیا است زیرا که محبت دنیا راس همه
خطاهاست و دشمنی دنیا مستلزم دوستی مرتبه است و دوستی لقا محبوبست زیرا که دوستی دنیای دنی با این
دنائت و پستی با محبت حق تعالی در یکدل جمع نمیشود چنانکه در سوره احزاب میفرماید که ما جعل الله لرجل من
قلبین فی جوفه شاهد بر اینمدعاست و آنکه منقول است که روزی سلیمان نظر کرد بسوی بساط و ملکت
خود از وحوش و طیور و جن و انس و دیو و پری بنظر محبت و عظمت پس فرستاد حق تعالی دو گنجشک را برای
تنبیه پیغمبر خود یکی نر و یکی ماده پس نر بماده گفت لای شیء تمنعین نفسک منی لو اردت ان آخذ قصر
سلیمان بمنقاری والقیته فی البحر لفعلت از برای چه منع میکنی خود را از من اگر بخواهم اینکه بگیرم قصر سلیمان را
بمنقار خود و بر بندازم در دریا میتوانم پس باد صدای ایشانرا بگوش سلیمان رسانید با حضار ایشان فرمان داد
پس بگنجشک نر گفت آنچه گفتی میتوانی گفت نه حضرت فرمود پس چرا این سخن را گفتی گفت که قاعده است که
مرد نزد جفت خود خود را بزرگ قرار دهد پس حضرت فرمود بگنجشک ماده که چرا خود را از او منع میکنی

که ترا دوست میدارد ماده گفت مرا دوست نمیدارد انه یحب معی غیری زیرا که با غیر من مرا دوست میدارد
و دو محبت در یک دل جمع نمیشود فظن انما سلیمان فتناه فاستغفر ربه وخر راکعا واناب پس سلیمان متنبه
شد که با غیر خدا دیگری را نباید دوست داشت پس استغفار کرد و بسجده افتاد و تضرع نمود و از لوازم دوستی
نداشتن دنیا است و دوست داشتن مرگ قال الله تعالی ان زعمتم انکم اولیاء لله من دون الناس فتمنوا
الموت ان کنتم صادقین رسول خدا فرمود من انس الله بقربه اعطاه الله اربع خصال عزا من غیر عشیرة
وعلما من غیر طلب وغنی من غیر مال وانسا من غیر اجتماع و هر که او را خدا انس داد بقرب خود او را بدهد چهار
خصلت عزت بی عشیره و قبیله و علم بی طلب کردن آن و غنا و توانگری بی آنکه مالی داشته باشد و انس بی جماعت و اصدقاء
امیر المؤمنین ع والله لابن ابی طالب آنس بالموت من الطفل بثدی امه بخدا قسم که انس پسر ابو طالب بمرگ
بیشتر است از انس طفل به پستان مادرش در وقت احتضار ابوذر غفاری نظرش بملک الموت افتاد گفت مرحبا
بدوستی که در هنگام آمده است که نهایت احتیاج دارم با او رستگار مباد کسیکه از دیدن تو نادم گردد
خدایا مرا آرزومند بجوار رحمت تو است مرا براحت خود برسان بحق تو قسم میخورم که میدانی که همیشه خواهان لقای
تو بوده ام و هرگز کاره مرگ نبوده ام و در خبر مشهور است که ابراهیم ع بملک الموت گفت هل رایت خلیلا
یمیت خلیله آیا دیده که دوست دوست خود را بمیراند خدا وحی کرد بسوی او که هل رایت محبا یکره
لقاء حبیبه آیا دیده که دوست خویش ندارد لقاء دوستش را پس ابراهیم بملک الموت گفت که الآن فاقبض
روحی یعنی حالا امر ابقبض روح کن و دیگر اخلاص داشتن با خدا و دوست از محبت کل ناس برداشتن از
لوازم قربیه او است اخلص من الریاء عملک البسک محبتی اقبل الی وتضرع للذکری اذکرک عند ملئکتی
اخلاص کن در عمل یعنی عمل خالص از برای خدا باشد نه از برای غرض دنیا و ریا تا بپوشانم ترا لباس محبت

خود روی بسوی من و تضرع کن بجهت یاد کردن من تا من یاد کنم ترا در نزد ملئکه وما امروا الا
لیعبدوا الله مخلصین له الدین عبادت با اخلاص نیت نکو است و گر نه چه آید ز مغز و ز پوست
کلید در دوزخ است آن نماز که در پیش مردم گذاری دراز خداوند فرموده ولا یشرک بعبادة ربه
احدا آورده اند که امیر المؤمنین ع غالب شد بر کافری چون بر روی آنحضرت افکند حضرت دست بر
داشت کافر گفت غالب شدی و دست برداشتی چرا فرمود غضب بر من مستولی شد بجهة عمل تو و من
این کار را برای خدا میکنم کار خالص نماند ترک کردم نیم بهر حق شد و نیمی هوا شرکت اندر کار حق
نبود روا کبر این بشنید نوری شد پدید در دل او تا کرنارش برید و از لوازم محبت حق تعالی
و دشمن داشتن دنیا است تسلیم نمودن از برای محبوب در جمیع احوال خصوصا در بلاها و محنتها که
آنها تازیانها خدا نیست که باید کشید نمی بینی که انبیا چه بلاها که از قوم خود کشیدند و نیز هر چه تعلق
بمحبوب دارد و اسباب او معاش است باید دوست داشت مثل شهر الله و بیت الله و کلام الله و من الله
و ولی الله بلکه دوست بدارد جمیع تمام دنیا را بجهة آنکه تعلق دارد آنها بدوست دوست دار تمام
عالم را بنوع الوهیت تمام منسوب است و از لوازم دوستی است که هر وقت نام دوست مذکور شود
جان او تازه شود و معطر شود لذت میبرد اعد ذکر نعمان لنا ان ذکره هو المسک ما کررته
یتضوع بلکه از ذکر محبوب لذت برد که سرآمد همه لذتها است هر یک نفس که بر زبان از من بیاد
دوست باآن کدام شاهی عالم برابر است و از لوازم دوستی است انس بمحبوب و وحشت داشتن از
ماسوای او بلکه همین است دوستی که با خالق مناجات کند منقول است که حب الله اذا اضاء علی
سر عبد اخلاه عن کل شاغل و کل ذکر سوی الله یعنی آفتاب جهانتاب محبت حق تعالی چون بتابد بر دل

خالی میگرداند دل را از شغلی و فکری که غیر خدا است در دعای سحر ماه مبارک رمضان است وتحشنی من
الناس وانس بی بالکرام حق تعالی فرمود واعبد ربک حتی یاتیک الیقین حضرت رسول ص فرمود که لو ازداد عیسی یقینا
مشی علی الماء لو ازداد یقینا لمشی علی الهواء حکایت از عیسی که بر روی آب راه میرفت صحابه تعجب میکردند
حضرت فرمود که اگر او را یقین زیاده میشد بر روی هوا راه میرفت و یقین ایمان آوردن بغیب است
لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا که امیر المؤمنین ع فرمودند شاهد بر این مدعا است فاستقم کما امرت
مقام استقامت اعلی و اعظم مقامات عرض کردند که یا رسول الله معنی استقامت چیست فرمود در وقت
معامله با خلق خود تقصیر کند و در مجاهده با نفس کامل شود و در عبادت هیچ تهمت نگذارد دنیا باید در
وقت شب که در شبها نمض بر روی غبار بستر است با محبوب مشغول صحبت شد و گاهی بزبان و دل و سایر
اعضا گفت و گاهی اعضا گوش شد و شنید کذب من زعم انه یحبنی واذا جنه اللیل نام عنی عجبا للمحب
کیف ینام کل نوم علی المحب حرام منکه منعت میکنم هستم بدردت مبتلا و از لوازم دوستی لذت بردن
است از عبادت چنانکه عارفی گفته گر لذتی از نماز داری شاید که عبادتش شماری و پیرامون
معصیت نگشتن و تخم معصیت در زمین دل نکشتن چنانکه معصوم فرموده تعصی الاله وانت
تظهر حبه هذا محال فی الفعال بدیع لو کان حبک صادقا لاطعته ان المحب لمن یحب مطیع و دیگر
از لوازم محبت صابر بودن در بلاست باید در بلاست باید صبر نمود وقتی عارفی محبت محبوب حقیقی
بر دلش استیلا یافت گفتند دیوانه است در بیمارستانش کردند جماعتی از اولیای او که منطقه ولای او
بر میانها بسته بودند بعیادت وی آمدند نعاره زد و بسوی ایشان نگریسته گفت شما کیستید گفتند احبا و اصدقای
تو ایم عارف سنگ چند بر ایشان انداخت جمله گریختند عارف آواز بر ایشان زد که دروغ گفتید اگر در دعوی محبت

صادق بودید پس چرا از بلای من صبر نکردید غرض اگر راست میگوئی که دوست خدائی در باب بلا جزع
و فزع مکن و از آن مگریز اگر میخواهی بحقیقت برسی طریقه اهل بیت پیغمبر ص را از دست مده ببین چگونه
بوده اند در بلا و غیرها و دیگر از لوازم دوستی قیام بوظایف تکلیفات دیگر از برای تکمیل نفس فرموده
و بر سر چشم گذارده و اندروی لذت عمل کردن با آنست در حدیث قدسی است که لا یزال العبد یتقرب
الی بالنوافل حتی احبه ولو احببته کنت له سمعا وبصرا وقلبا ویدا ورجلا یعنی پیوسته بنده
من تقرب میجوید بسوی من بنوافل تا آنکه دوست میدارم او را و چون دوست داشتم او را می شوم
برای او چشم او و گوش او و دست و پای او در اینمقام بسیار است مجال سخن تنگ است و معنی نازک
است و عقول قاصر است و هر که لذتی از مناجات یافته و از دریای محبت دعائی کرده است معنی خبر را
می فهمد ما حصل مختصر آنکه گوش نمیدهد مگر بچیزی که باید بشنید و رضای خدا در آنست و دست
خود را حرکت نمیدهد مگر برای رضای خدا و راه نمیرود مگر برضای خدا یعنی این اعضا او خدائی
میشود شعر یارب بمحبت گرفتارم ساز در بوته اخلاص دلم را بگداز و از رسول خدا ص مرویست
که چون خدا بنده را دوست داشت امر میفرماید بحضرت جبرئیل ع و اهل آسمانها که انی احببت
فلانا فاحبوه بجهتی که من دوست داشتم فلان کس را پس شما نیز دوست بدارید او را پس دوست
میدارند او را اهل آسمان پس میاندازد محبت او را بسوی اهل زمین پس نمی شاید تا برافراشتن
و بدی مگر آنکه دوست میدارند او را نیز فرموده یا محمد ان الخلایق لو انهم نظروا الی عجائب صنعی
ما عبدوا غیری اگر خلایق نظر کنند بسوی صنعتهای عجیبه من هر آینه عبادت نمیکنند غیر مرا ولو انهم
وجدوا حلاوة ذکری فی قلوبهم لزموا بابی و اگر بیابند در دلهای خود لذت ذکر مرا پیوسته ملازم

در خانهٔ من می شد چنانکه فرموده‌اند اذا کان الغالب علی عبدی ذکری فو کنت امورهُ و کنت جلیسهُ و
انیسهُ و محدثهُ و هر گاه دل بنده اکثر اوقات بذکر من مشغول شود کار او را بهیچ غیری حواله نکنم خود
متولی امر او میشوم و در هیچ مقام او را فرو نگذارم و همه مرادات او را بکرم خود بر او بر و آثار فضل
خود را همنشین او کردانم اگر در خلوت خانهٔ ما سخن کوید جواب او را هاتف غیبی باز دهم اعرابی
حضرت رسول صلعم عرض کرد که متی الساعة یعنی قیامت کی خواهد بود حضرت فرمود که ماذا اعددت
لها چه برای قیامت اماده کرده قال ما اعددت کثیر صلوة و لا صیام الا انی احب الله و رسوله کفت برای
قیامت نماز و روزهٔ بسیار اماده نکرده‌ام مگر آنکه خدا و رسول را دوست میدارم فقال صلعم المرء مع من
احب یعنی فرمود رسول صلعم که هر مردی با دوست خود محشور میشود اذکروا الله بذکر ما سواه دوست
کوید مرا یاد کن تا ترا یاد کنم فاذکرونی اذکرکم حق را یاد کنی بشرط آنکه کاینات را فراموش کنی یکی از بزرگان
کوید صیادی ماهی میکرد و دختر او ماهی را می افکند کفتم چرا چنین میکنی کفت تو تمام از ماهی است چون
امروز باتفاق پدر در آمدم هر ماهی را که صید میکند هاتفی آواز میدهد که ای ماهی اگر از ذکر خدا غافل
نمیشدی بدام صیاد گرفتار نمیکردیدی من میترسم که نسبت آورده‌ام تا اثر کند و مارا از ذکر خدا باز دارد و
بدست صیاد شیطان در دام افتیم الغرض بار خدا میفرماید و لو انهم نظروا الی لطائف بری ما اشتغلوا
بشیء سوایی و اکر نظر کند بسوی لطائف احسان تمام هر آینه مشغول نمیشوند بچیزی سوای من از جملهٔ
احسانهای خدا نسبت با امت مرحومه پیغمبر آخر الزمان عرض شود بموقع نخواهد بود در ضمن احادیث معتبره
بنظر احقر در آمد که حق تعالی در مقام قرب که پیغمبر صلعم و لا امقام را مخاطب ساخت که یا محمد مال امت ترا بسیار نکردم
عاسب ایشان را بطول نیانجامد و عمر ایشان را دراز نکردم تا دلهای ایشان محکم نشود و ایشان را بر آن مفاجات

هلاک نکردم تا از دنیا بی توبه نروند و ایشان را بعد از همه امتها قرار دادم تا انتظار آنها در قبر بسیار نباشد
یا محمد بهشت بر همه پیغمبران حرام است مادام که تو در آن در نیائی و بر همه امتان حرام است مادام
که امت تو در نیایند ای محمد سلام مرا بامت برسان و بکو خدا میفرماید که شما را آخر بیافریدم که
انکه اعمال شما را بر هیچ امت رسوا نکنم بلکه همه امتها در نزد شما رسوا سازم بعزت و جلال خود که
از امت تو بهانه میجویم که ایشان را بیامرزم و حق تعالی از دست امت من سر شکایت کرد و ای بر امت
یکی آنکه من فردا از ایشان نمیخواهم و ایشان روزی فردا را از من میخواهند و دیکر آنکه عزت
و ذلت بدست من است و ایشان آنرا از غیر من میجویند و من نام ایشان را در هیچ در که از درکات
جهنم ننوشتم ایشان سعی میکنند که خود را در جهنم اندازند و دیکر آنکه من روزی ایشان را یکی
دهم ایشان طاعت مرا یکی میدهند و روزی مرا میخورند و دیکری را شکر میکنند و من
دوست ایشانم و شیطان دشمن ایشان و ایشان شیطان را مقدم بر من میدارند و دوست را
آزرده میکنند و دشمن را شاد میکنند حضرت فرمود سه حاجت از خدا خواستم یکی عرض کردم که منا
میان اصحاب من را امین و الکذار اجابت آمد و دیکر عرض کردم که حساب کودکان کفار را که پیش از بلوغ
میمیرند بمن واگذار اجابت آمد و دیکر عرض کردم که حساب امت من واکذار فرمود یا محمد تو رسول رحمتی
و لکن ارحم الراحمین نمیخواهم اگر کناهان امت را ببینی و بر قبایح اعمال ایشان مطلع شوی بیزار کردی بکذار که
امت تو من مطلع باشم و بس حساب ایشان را چنان کنم که تو هم بر افعال قبیحه ایشان مطلع نشوی
پس هر کاه از تو پوشیده دارم که پیغمبر مشفق ایشانی از همه کائنات بطریق اولی یا محمد اگر تو برای ایشان
شفقت رسالت داری من رحمت خدائی دارم اگر تو پیغمبر ایشانی من خدای ایشانم اگر تو ایشان را امروز

ببینی من از ازل تا ابد عنایت دارم با ایشان و خواهم داشت عزیزان خاک عالم بر سر ما کر چنین خلاق را
معصیت میکنیم آه و اخزناه عصیت من لیس باهل ان یعصی وای بر ما معصیت کرده‌ایم که غیر از خدای
از او ندیده‌ایم استترت من الخلائق و بارزت عند المولی از خلق پوشیده‌ایم معصیتها خود را
و از خدا نپوشیده‌ایم و شرم نکرده‌ایم ای برادر چه قدری کوی بکن بر حال خود که کریه از خوف خدا کناها را
باطل میکنند بعد از هزار خانه از طلا در بهشت برای تو بنا کنند عجب اکبر است در تعزیر من کفتم برای
طلا میشود آورده اند که در بصره جوانی بود با فعال ناشایست مشغول بود چون وفات کرد کسی نماز
او رغبت نکرد تا زوجه اش مزدوری گرفت تا جنازه اش را بصحرا بردند و بنهادند تا اهل از کوه سار
بیامد که بر او نماز کند مردمان خبر شدند اعتراض کردند کفت مرا در خواب نموده اند که بر او نماز کنم مردم
رغبت کردند و بر او نماز کرده دفن نمودند بعد از دفن از زوجه اش پرسیدند که چه عمل داشت
زوجه اش کفت یک خصلت داشت که در شب برخواستی و فریاد کردی و کفتی خداوندا کناه کار را در
کدام وادی عذاب خواهی کرد خداوند میکنم و از عملهای نفس بر غیاثیم که بر بد تکنم آن زاهد کفت بسبب آب دیده
بود که برحمت خدا از سیل آب دیده عاصی قدری عظیم داد در نزد خدا پس که بر من کناهان پیغمبر صلعم چه
قدر بتو شفقت و مهربانی دارد الغرض لطف و شفقت پیغمبر بر تو ظاهر کنم تا قدر پیغمبر خود را بدانی
در بعضی از کتب غریبه بنظر رسید که عزرائیل بنظر رب جلیل در نزد یک حجر الاسود نشسته و دستی
بر بالای آسمانها نهاده و دستی در تحت زمینها و منتظر رسیدن صور اسرافیل است چون صور دمیده
شود ملک الموت قبض روح جمیع جن و انس کند که باقی نماند در آسمانها مکر جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
و عزرائیل و اینها استثنا شده اند این آیه میباشد یوم ینفخ فی الصور فصعق من فی السموات و الارض

الا من شاء الله پس حق تعالی فرماید ای عزرائیل که باقی مانده عرض کند بقیت انت الحی الذی لا تموت و بقی
جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و حملة العرش و انا العبد الضعیف الذلیل و الشیطان فی الارض خطاب
انطلق الی جبرئیل فاقبض روحه پس جبرئیل جان بار شد بدهد در حالتی که کوید خدایا آسان کن بر من سکرات
مرک را پس خطاب رسد که فانطلق الی اسرافیل فاقبض روحه پس متوجه او شود و کوید در چه امر
مشغولی پس جان تسلیم کند پس صیحه از عزرائیل برآید که حملهٔ عرش جان تسلیم کنند پس خطاب آید که جان
ابلیس پر تلبیس را قبض کند و هر اوشمر که را کما ینبغی با بلیس بچشان و سکرات اولین و آخرین
از جن و انس با او برسان اکنون بعد از هفتاد نبی با هفتاد هزار سلسله لظی بر دار و قبض
روح ان ملعون کن و بر وایتی هفتاد هزار کلب عقور از جهنم بدد برد ار و برو پس عزرائیل بطوری
که مامور است بر شکلی عجیب نزول نماید که اگر اهل آسمان و زمین می بودند و او را بدین شکل می
دیدند از مهابت او جان میدادند فلما رآها فهی میسا خست عزرائیل چون بزمین آید شیطان فرار کند
بجانب شرق ملک الموت را آنجا بیند بمغرب کریزد آنجا بیند بدریاها رود آنجا بیند بهر حال مضطر
شود عزرائیل خطاب کند که قف یا خبیث ابلیس در وسط دنیا نزد قبر آدم آید کوید بجهت تو بود که
طوق لعنت بکردنم افتاد پس کوید ای عزرائیل بکدام کاسه مرا بچشانی و بکدام عذاب روح مرا قبض
میکنی کوید بکاس لظی و سعیر پس ابلیس در خاک غلطیدن آغاز کند کاهی بکریزد و کاهی در ذیل
ناله و فریاد آویزد و کاهی بغبار ستیزد تا آنکه یکبار هجوم آورند و بکرزهای آتشین و برا فروزند
و جانش را در عالم تمام بدن قبض روح کنند و این روایت انکه ابدی زهر الریاض و ریاض الابرار و
روضة العلماء و در بعضی از روایات واقع شده که شدت نزع و سکرات اهل سموات و ارضین با

بعد از فرمان ملک منان شرف نفاذ یابد که ای عزرائیل جمیع بحار را فانی کن که مدت انهار بر آمد آنگاه
ملک الموت بحار خطاب نمود که منقضی شد مدت تو پس بحار مهلت طلبند و بروز کار خود بگریند
بجبال خطاب کند که مدت تو منقضی شد پس جبال مهلت طلبند چون مادون آغاز کنند بعد از آن
ملک الموت بر او صیحه زند که همه کوهها که اختر شوند چنانکه آهن که اخته میشود پس صیحه بر زمین زند
که از شدت آن جمیع حیطان و عمارات و درختان و آب بر زمین فرو رفته یکباره در روی هوا روی
و نابود شود پس بالا رود بجانب آسمان و صیحه بآسمان زند چنانکه شمس که منسوف و قمر منخسف کردد
و باقی نجوم را منکدر ساند و بعد از نفخه سیم بروایت دیگر این واقعات بظهور رسد غرض بعد از آن
خطاب حضرت رب الارباب بملک موت رسد که مَنْ بَقِيَ يا عِزرائيل فيقولُ اَنْتَ اِلٰهي الّذي لا تموت
وَاَنَا العَبْدُ الضَّعيف و در روایتی فوت جبرئیل و سایر ملئکه مقربین بعد از فانی شدن دریاها
و کوهها و زمینها و آسمانهاست پس خطاب رسد که یا عزرائیل آیا نشنیده قول مرا که کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْت
وَاَنْتَ مِنْ خَلْقي پس ملک الموت در میان بهشت و دوزخ صراطی بانجا رفته سر آستان بهشت و پای
بطرف دوزخ کند و بفریاد آید پس گوید اگر سکرات باین درد والم میدانستم چندان بر خلق خدا
میکردم مگر الطاف الهی امروز دستگیر من میشد پس گوید اَللّٰهُمَّ هَوِّنْ عَلَيَّ سَكَراتِ الْمَوْتِ بِحَقِّ
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطّاهِرين پس حق تعالی بزبان بی زبانی سه دفعه ندا کند که لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْم از هیچ مکان و
زمان جواب نیاید مرتبه سیم خود گوید لِلّٰهِ الْواحِدِ الْقَهّار پس از عالم غیبی ندای لاریب در رسد اَيَّتُهَا الدُّنْيا
اَلْخارِبَةُ الدَّنِيَّةُ اَيْنَ اَنْهارُكِ وَاَيْنَ اَشْجارُكِ وَاَيْنَ بِحارُكِ وَمَواشيكِ وَمَراعيكِ وَعُمّارُكِ اَيْنَ الْمُلوك
وَاَبْناءُ الْمُلوكِ وَاَيْنَ الْجَبابِرَةُ الَّذينَ كانوا يَأْكُلونَ اَرْزاقي وَيَعْبُدونَ غَيْري وَيَدْعونَ اَنَّ لي شَريك

فی ملکی پس بجا رفت نهرهای تو و درختان میوه دار تو و روندگان تو و شرفه و کنگرهای تو و کجا اند
پادشاهان و پیران ایشان که شب و روز بعیش و عشرت در شرب خمر و قمار مشغول و کجا شدند کفار و فجار
که عبده باطل و اعتنام عاطل داشتند که شریک برای من قرار میدادند پس فرماید کسی لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْم که
در سوره مؤمن است در آیه پانزدهم پس چون احدی جواب نتواند بگوید خود میفرماید لِلّٰهِ
الْواحِدِ الْقَهّار چون نفخه ثانیه مدت چهل سال بروایت مشهور بکذرد فرمان الهی در رسد که
آسمان چهل روز باران بیارد چنانکه از کتاب منهج الصادقین اخوند ملا فتح الله از حضرت قبله
العارفین جناب امیر المؤمنین عم روایت میکند که بحر مسجور دریائیست در زیر عرش عوآن
مقابل هفت آسمان و هفت زمین است و دران دریا آبی است که او را بحر الحیوان گویند در وقت
بعث حق تعالی امر کند تا چهل صباح در قبور ببارد در نفخه ثانیه همه خلایق در آن نفخه زنده شوند
و بروایت اول چهل از باریدن باران بامر کن فیکون گوشت و استخوان و جوارح و ارکان حیوانات
از انس و پری و مرغان و ماهیان و کافه مخلوقات از چرنده و پرنده در زیر آب مجتمع شوند امر باد
شود ابر را بحرکت در آورد تموج حاصل آید مجموع ذرات قالب آدم و هر فردی از حیوانات بیکدیگر
رساند که قالب همه آنها مجموع کامل شود بعد از آن این زمین را مبدل گردانند بزمینی که در روی
آن معصیت نشده باشد محل آتش دوزخ قرار دهند و زمینی از نقره خام بیضا بدید آورد و بهشت را
آنجا قرار دهند بعد پس در آن وقت خطاب آید یحیی حملة العرش فیحیون بامر الله اول اسرافیل زنده
شود و فرمان آید که صور را که بر عرش موضوع بود در دم گذاشته پس صور را که از نور مخلوق شده
بود در دم گذاشته منتظر امر خدا باشد و بقدرت خدا جبرئیل و میکائیل و عزرائیل نیز خلعت حیات پوشند

پس الهی در رسد که بروید ببهشت حور و قصور از زینت دهید برای محمد و آل محمد و امت او
از نیکان صالح من ناگاه ندا آید ای جبرئیل براق و لوای حمد با دو حله و تاج شفاعت بجهت سلطان
معراج ترتیب داده متوجه مرقد همایون حضرت شوید زین براق مرصع از یاقوت سرخ و لجام او از
زبرجد سبز و دو بال دارد که میپرد ما بین آسمان و زمین و صورت او مثل صورت انسان بلغت
عربی سخن گوید و رنگ او چون برف و گوشهای او از زبرجد سبز چشمانش مثل ستاره روشن و
پیشانیش از یاقوت حمراء و دُم او مثل دم گاو و مکلل بطلای سرخ و بدنش مثل بدن طاوس و بزرگ
تر است از حمار و کوچک تر است از استر و نامیده شده باین اسم بجهت بودن او سریع السیر مثل برق
پس بفرموده ملک جلیل روانه مرقد مطهر حضرت رسول صلعم شوند و چون روی زمین هموار بوده باشد
روضه مطهر آن حضرت ناپدید باشد هرچند سعی کنند نیابند حق تعالی عمودی از نور بر بالای مرقد
او نصب کند تا آنکه بآن علامت مشهد معطر آن سید انوار را ملاحظه کنند با هفتاد هزار نفر از ملائکه
مقربین و حمله عرش فرود آیند پس جبرئیل گریان شود ملئکه از سبب گریه او سؤال کردند جواب دهد
که چون جمال خورشید مثال حضرت پیغمبر جلوه کند و از من امت خواهد پرسید ندانم جواب آنحضرت را
چگویم پس خدا گوید با سرافیل برو و حضرت را بخوان و خاصیت نشر خلایق در ندای تست و اذن بجبرئیل
دهد که تو بخوان عقد اخوة و قواعد خلت در میان تو و آن حضرت بود جبرئیل گوید که مرا شرم می آید
که در چنین وقتی حضرت را بخوانم میکائیل گوید تو بخوان میکائیل گوید اَلسَّلامُ عَلَيْكَ اَيَّتُهَا الرّوحُ
الطَّيِّبَةُ ارْجِعي اِلَى الْبَدَنِ الطَّيِّبِ وَقومي لِفَصْلِ الْقَضاءِ هیچکس جواب نگوید تا سه مرتبه جواب نشود پس
همه گویند با سرافیل که تو باید نداکنی پس اسرافیل بهمان نحو ندا کند ناگاه قبر شکافته شود لکن ظاهر نشود اسرافیل

باز همان نحو ندا کند آنحضرت پهلو از بستر لحد برداشته نشسته زبان معجز نشان بکلمه اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ
الَّذي اَحْيانا بَعْدَما اَماتَنا وَاِلَيْهِ النُّشور برکشاید و غبار تراب از روی و سر افشاند و از جانب
از جانب سفلی گشوده شود هرچه در زمین و تحت الثری است ظاهر شود پس روی دیگر از جانب
علیا گشایند تا نظر انور بر بهشت و منازل خواص امت اندازد پس جبرئیل دو حله خضرا و یکی صفرا که
نور هر یک ما بین مکه و مدینه را فرو گیرد آنحضرت یکیرا ازار و دیگری را ردا کند پس تاج کرامت نوع
آنحضرت را و دندان تا جرا بر فرق مبارک نهد پس براق عزت را حاضر سازند بر آن سوار شود پس حضرت
بجبرئیل گوید که امروز چه روز است گوید یا محمد هٰذا يَوْمُ الْعَبْرَةِ وَيَوْمُ الْحَسْرَةِ وَالنَّدامَةِ وَالْمَلامَةِ یعنی این
روز قیامت و روز حسرت و ندامت و ملامت است در آن وقت حضرت فرماید ای جبرئیل مرا بشارت ده
تا خوشدل شوم جبرئیل گوید یا محمد لوای حمد را برای تو آورده ام گوید این را نمیطلبم بشارت دیگری
خواهم جبرئیل گوید ملئکه منتظر قدوم تو اند فرماید این سؤال نمیکنم انتظار امر دیگر دارم جبرئیل گوید
تو شافع روز قیامتی فرماید اینرا نمیخواهم اخبرني ما فَعَلَ الْجَوادُ الْكَريمُ بِاُمَّتي اِنَّما اَسْئَلُكَ عَنْ اُمَّتي الْمُذْنِبين
چه کرد خداوند با جود و احسان با امت گناهکار من شاید ایشان از پل صراط گذرانده باشد اسرافیل
گریان پیش آید و سوگند یاد کند که بعزت خدا که هنوز در صور ندمیده اند هنوز یک کس از قبر بیرون
نیامده اند و بروایت دیگر حضرت خاتم الانبیا چون بشنود که امت و هنوز در خاک اند روی بخاک نهد
و فرماید که من امت خود را در خاک گذارم و خود بیرون آیم حال ایشان در زیر زمین
و من در روی زمین روا ندارم و بفدای آن حضرت خاک بر سر امت نثار سد که ای حبیب من تو سه سالار
میدان عرصات امت ما توانا اول سپه سالار حاضر شود و بعد از آن حضرت از قبر بیرون آید چون خواهد

قلمه در رکابش گذارد براق اضطراب کند و گوید لا اَرکَبَنّی اِلّا النَّبِیُّ الاُمّیُّ التّهامیُّ القُرَشیُّ مُحمّدُ بنُ عبدِالله
صاحِبُ القرآن حضرت فرماید منم محمد آنگاه براق در مقام انقیاد در آید پس آن حضرت سوار گشته رو بجانب
عرش مجید کرده در حضور عزت را سجده کند بعد از آن روی نیاز بدرگاه بی نیاز آورده که مرا در باره امت و علی
داری خطاب در رسد که چندان گناهان امت را بتو ببخشم که از من خوشنود شوی بعد از آن فرمان
در رسد که ارواح را از اماکن ایشان بجسدهای ایشان و اجساد برسانند ارواح مؤمنان منور و ارواح کافران مکدر و ارواح
با ارواح سایر حیوانات در صور بر آورند بعد از آن خطاب باسرافیل رسد که صور را بدم دردم اسرافیل
مرتبه سیم که عبارت از نفخه بعث است در دمد و ندا در دهد که اَیَّتُها الاَرواحُ الخارِجَةُ والعِظامُ
النَّخِرَةُ اَیَّتُها الاَجسادُ البالِیَةُ اَیَّتُها الجُلودُ المُتَفَرِّقَةُ بیکبار همه ارواح در صور متمکن باشند از منافذ صور
خویش بیرون آیند و بطلب قالب خویش روی نهاکنان در دنیا آرند بر مثال زنبور عسل ما بین آسمان و
زمین از اولین و آخرین و تمامی روی زمین هوا را پر سازند پس از جانب خدا ندائی در رسد پس
تمامی از هم حیات در اجساد بهم پیوسته در آیند و هر چه از ابتدای کون عالم تا انقراض نسل بنی آدم روح
نقاب در تراب آورده باشند از وضیع و شریف و ضعیف و قوی و نیک و دانا از قرون ماضیه و قرون
غالبه همه بیکبار آن از زاویه لحد بیرون آورند در آن وقت جمیع پیغمبران و اولیا را بخوانند همه برهنه
متحیر مانند و هر کس از مردمان از زن خود نگاه کند و با خود بگویند که آیا مرا بهشت ببینند یا بدوزخ
هر کس هر آنچه کرده بگردنش آویخته کُلُّ اِنسانٍ اَلزَمناهُ طائِرَهُ فی عُنُقِهِ همه خلق برهنه لکن در خود
نگرند برهنه و در دیگران نگرند پوشیده بینند بفضل خدا با پای برهنه و تن برهنه و روها گرد آلود
از صعوبت شنیده بیکبار سر بر آورند با هزار ترس و بیم مدهوش و بیهوش تنها برهنه شکمها گرسنه زبانها

آواز صور چشمها فرو بسته و گوشها بر آواز مانده و بعد از آن که صدا گشت و بلاد ترفتید کشاده اولاد...

تشنه چشمها گشاده نظر بجانب آسمان افکنده خروشان و گریان و زاری کنان و بروایتی سیصد سال یکقدم
در محل و یک قدم در شفیر قبرها ایستاده که قدرت بیرون آمدن نداشته باشند از هیبت انبوه پادشاهی
با طبل و علم و کوس و دیگر فلکه مردمان چون مور با پایمال فقیران و وحوش در کوهها در میان صحرا بهم
آمیخته و از فزع آن روز و آواز صور از مردم متحیر گردیده پس بعد از سیصد سال و بروایتی چهل سال
آتش جهنم آید و مردم را بصحرا آورد و شیعیان علی علیه السلام از قبرها بیرون آیند بی عیب و نکال روهای
ایشان چون ماه شب چهارده درخشان بسهولت گذر کنند در آن وقت جهنم را بجوش و خروش آن
بصحرای محشر در آورند همه پیغمبران از کریمها جلال فرو ریزند از خوف جهنم همه و انفسی گویان تو پیغمبر
ما و امتی گویان گردد در آن وقت جناب رسول خدا ص فرماید ای جبرئیل برو بر سر قبر دختر م شفیعه روز
جزا بگو بیرون بیاید از قبر بیرون آی بروایتی جبرئیل با هفتاد هزار فرشته بر سر قبر فاطمه روند و
بر سر قبر او هفت قبه نور بزنند و بعد از آن اسرافیل برود و سه حله از حلهای بهشت که از نور
است برای فاطمه ببرد و اسرافیل گوید یا فاطمة قومی الی محشرک ای دختر پیغمبر برخیز و بعرصه محشر
خرامش پس فاطمه از قبر بیرون آید ده هزار طیلسان و حلهای بهشت را بپوشد پس ملکی که نام او ذوقابیل
است ناقه از نور برای فاطمه بیرد که زمام او از نور و او بدنور و بامحجاب پشت آن حقه از طلا پس بر او
سوار شود و ذوقابیل مهار ناقه را بکشد و در پیش روی هفتاد هزار ملک روان شوند و لواهای تسبیح
در دست چون راه روند هفتاد هزار حور العین باستقبال آیند همه تاجهای مرصع بر سر و بر دوش
هر یک مجمر از عود که آتش را بجهه عود و عنبر از آن ساطع است از جانب راست فاطمه روان شوند چون
قدری راه طی کنند مریم دختر عمران با هفتاد هزار حور العین باستقبال آیند و بر فاطمه سلام کنند

و از طرف راست او روان شوند و چون قدری دیگر راه بروند خدیجه مادرش با هفتاد هزار ملک که در
دست هر یک لوای تکبیر باشد باستقبال آیند و با فاطمه روان شوند چون بنزدیک محشر رسد حوا و آسیه بنت
مزاحم زن فرعون با هفتاد هزار حور العین باستقبال آیند و با فاطمه روان شوند و چون فاطمه بمحشر پا بنهد
که شنیدی بیاید از زیر عرش ندای رسد که یا اهل المحشر غُضّوا اَبصارَکُم حَتّی تَجوزَ فاطمةُ بنتُ محمّدٍ المصطفی
دیدها بپوشید از مردان و زنان که فاطمه صدیقه دختر سید انبیا و زوجه سید اوصیا میگذرد پس
همه کس دیده بپوشند با وجود که نامحرم نباشند زیرا که فاطمه بنوعی و هیئتی داخل صحرای محشر میشود که
احدی را تاب دیدن فاطمه نباشد پیراهن زهر آلود حسن را بر دوش راست و پیراهن پاره پاره
خون حسین را بر دوش چپ و عمامه پر خون شوهرش علی را بر سر و محسن در خون طپیده بر دست
جبرئیل و دندان شکسته پدرش بر کف دست با این هیئت بمحشر در آید فغان از اهل محشر بلند شود
عزیزان فاطمه داد در روز عاشورا بر شتر برهنه سوار کنند و سی هزار نامحرم حاضر باشند لعنت خدا
بر آن بدبختان بیحیا پس فاطمه بنزدیک عرش آید بمنبری از نور که هفت پایه دارد بر آید و ما
بین پایها فرشتها صف در صف کشیده و در دست علمها نور گرفته و از یمین و یسار منبر حور
العین صف زده و حوا و آسیه از طرف چپ و چون بر بالای منبر قرار گیرد ندا آید یا فاطمه حاجت
خود را طلب کن فاطمه عرض کند اَرِنی الحَسَنَ وَالحُسَینَ و اصحابش حسین و اصحابش را بآن طوری که در
کربلا رو داد ناگاه نظر رسد که بسمت راست نگاه کن چون فاطمه نظر کند حسین را با سر بریده
بالحالی چون بچنان با آیت حقی گویان داخل صحرای محشر شود فاطمه صیحه زند که در یا غضب الهی را
بجوش آورد ملائکه همگی بناله و صدا در آیند و جهنم بخروش آید آتش همه بلرزد و گرد جبرئیل بنزد پیغمبر آید

و عرض کند که در باب فاطمه را که امت تو هلاک میشوند پس جناب رسول خدا آید و فاطمه را در بر کرده
و فرماید ای نور دیده امروز روز نواختن است امروز گداختن نگاه کن که چندین هزار از گناه
کاران امت پدرت و شیعیان شوهرت علی ع در انتظار شفاعت مادر مقام حیرت ایستاده اند یا
من و تو پدر و مادر این امت شویم پس فاطمه باتفاق پدر با نور دیده اش حسین و علی اکبر پاره
پاره و عباس دستان از تن جدا و قاسم نو داماد و سایر شهدا بنزد عرش بیایند پس فاطمه سر بریده
حسین را بر کف دست گرفته و سر خود را برهنه و گیسوان را بر سر پریشان کرده و جناب پیغمبر ص تاج را
از سر برداشته دعا کند و گوید خدایا بخون ناحق ریخته حسین تو را قسم میدهم که از سر تقصیر امت گناهکار
و شیعه پسر عم علی در گذری فاطمه عرض کند پروردگارا در گذر از گناهان امت پدرم و شیعیان شوهرم
علی در گذر پس خطاب رب العزت در رسد که ای فاطمه ما امروز تو را در میان خلق حاکم نمودیم هر که را
که خواهی داخل بهشت کن پس فاطمه دوستان خود و دوستان فرزندان خود را داخل بهشت کند پس
آتش جهنم دشمنان ایشان و قاتلان ایشان حسین و فرزندان قاتلان ایشان را برچیند الا
لعنة الله علی القوم الظالمین **مجلس پنجم** در شکر نعمت نامتناهی خدا و معنی شکر در لغت و اصطلاح
و ثمرات مترتبه بر آن و کفران و ثمرات و شرایط آن و آداب آن بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ
الحمد لله الذی ستنقذنا بالحسین من الهلکة و هدانا به من الضلالة و نوّرنا به من الظلمة الذی
قال فی حقه سید الائمة و والد الائمة من بکی علی الحسین او ابکی او تباکی وجبت له الجنة و قال فی حقه
سید الکاینات ان الحسین مصباح الهدی و سفینة النجاة و قال فی حقه الامام المعصوم موسی بن جعفر
من زار قبر الحسین عارفا بحقه غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تاخر فجزاه الله من امام افضل ما جزا

اما ما عن رعیته واعطانا بمصیبته افضل ما اعطی مصابا بمصیبة والصلوة والسلام علیه وعلی اهل بیته
وعترته وعلی من بکی لحزنه واغتم لاجله وسلک سبیل زیارته واللعن الشدید والغضب العتید من الله علی
علقه یزید وعلی آل الشجرة الملعونة فی القرآن وعلی من رضی بقتله وکم تبک لاجله من اهل الشقاء
والطغیان ما دام تبکی سماء المشیة غمام الوجود علی ارض الامکان وما بقی من هذه المصیبة شیء
فی الارض والسماء بین الجان حمد خداوندی را که نجات داد ما را بحسین از هلاک شدن وهدایت نمود
ما را بحسین از ضلالت وکرامی کرد ما را وعنوتر فرمود ما را بآن امام آفاق از ظلمت کفر و تاریکی نفاق
کدام حسین آن حسینی که سید کونین در حق او فرموده که حسین چراغ هدایت وکشتی نجاة و موسی بن
جعفر در حق او فرموده که هر که زیارت کند قبر مبارک حسین را واو را امام مفترض الطاعة بداند حق تعالی
جمیع گناهان گذشته وآینده او را بیامرزد پس خدا جزا دهد حسین را از ما بهترین جزای کرامید
ما را از جانب رعیتش وعطا فرماید ما را بمصیبت آن سید مظلوم اجر عطائی که مثل مصیبت نزد
بمصیبتش خدا صلوات فرستد بر حسین واهل بیت او وعترت او و بر کسی که او را یاری کند وخدا صلوات
فرستد بر کسی که از غم او بگرید واز ماتم او اندوهناک گردد و بر کسی که بزیارت قبر منور او برود ولعنت
بسیار وغضب بیشمار از خداوند قهار جبار بر دشمنان او خصوص بر یزید وآل یزید که ایشانند شجره ملعونه
ودرخت میشومه و بر کسیکه راضی باشد بقتل او و بر کسیکه سینه او نسوزد بماتم او وجگر او کباب نگردد
از محنتها او ولعنت بیشمار وغضب بسیار ما دام که آسمان مشیت که باران بار وجود بر زمین امکان وما دام
که باقی است از این مصیبت عظمی چیزی میان آسمان وزمینها طائفه انس وجان اما بعد فقد قال الله تعالی
فی محکم کتابه الکریم وعبر مخاطبا العظیم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم

که فرموده در حق او ملاد بزرگوارش کره هر کس بگوید بر حسین من پاک اگر باید یا خود را شبیه بگریه کنده بدارد بر هر سه طائفه بهشت واجب خواهد بود فان حسینکم

ما یفعل الله

ما یَفعَلُ اللهُ بِعَذابِکُم اِن شَکَرتُم وَآمَنتُم وَکانَ اللهُ شاکِراً عَلیماً یعنی خدا چه میکند بعذاب شما اگر شما
شکر گذار باشید وایمان داشته باشید و میباشد خدا شکر کننده یعنی مزد دهنده ودانا واصل شکر
امر ثبت قلبی ولسانی پس از تقوی قلب و زبان بلکه سایر اعضا وجوارح است الایمان نصفان نصف
شکر ونصف صبر ایمان دو نصف است نصف آن صبر است ونصف آن شکر است وخلاف شکر کفران
است وآن از اصول صفات ذمیمه است واما دو فایده بر شکر مترتب است یکی دوام نعمت چنانچه خدا
فرموده لئن شکرتم لازیدنکم وکفران نعمت که ضد شکر است سبب انقطاع نعمت است ولئن کفرتم
ان عذابی لشدید شکر نه بمحض گفتن الحمد لله یا الشکر لله است که از تقوی لسان باشد و بس بلکه
از تقوی قلب است و سایر اعضا نیز هست چنانکه عنقریب باشاره خواهیم رسانید بلکه میگوئیم
این نیست بلکه میگوئیم آن هست وشرایط دیگر هم دارد و آنها آنست که بدل خود منعم را بشناسد
نعمت را از منعم ومسبب الاسباب داند نه از سبب چنانکه مولوی در مثنوی کم کتاب کبرای است گفته
اگرچه کلمات خوب گفته شعر دیده میخواهم سبب سوراخ کن تا سبب را بر کند از بیخ وبن چنانکه
از حضرت صادق روایت شده که هر که خدا نعمتی باو عطا کند وآن نعمت را بدل خود بشناسد که
از خداست واز خدا باو رسیده پس شکر آن نعمت را کرده وخدا فرموده کلوا مما رزقکم الله حلالا
طیبا واشکروا نعمت الله ان کنتم ایاه تعبدون در سوره مبارکه نحل این آیه واقع شده کو
است یعنی بخورید از آنچه خدا روزی شما کرده از روزیها حلال وپاکیزه وشکر کنید نعمت
داد صبر کشنده است فرمود ان الله یرضی عن العبد ان یاکل فیحمد علیها بدرستی که خدا خوشنود میشود که
بنده بخورد پس حمد کند بر آن نعمت چنانکه حمد در آخر طعام واجب است بسم الله در ابتدا واجب است پیغمبر فرمود

فرموده است ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم اند باد نعمت چنانکه حضرت آله م

نعمت خدا را اگر هستید که او را عبادت میکنید

قُل بِسمِ اللهِ وَکُل بِیَمینِکَ وَکُل مِمّا یَلیکَ یعنی بگو بسم الله وبخور بدست راست وبخور از نزدیک خود
وهرگاه بسم الله نگفتی شیطان شریک تو میشود وقبل از طعام خوردن دست بشوی فرمود الوضوء قبل
الطعام ینفی الفقر وبعده ینفی اللمم دست شستن قبل الطعام فقر را برطرف میکند وبعد از طعام درد را
زایل میکند والبطنة تذهب بالفطنة طعام بسیار خوردن دل را تیره میکند اما طعام معنوی هر چه بیشتر باشد
زیان نکند تا کی جسم بی اعتبار را تربیت کنی واز تقویت روح شریف غافل شوی دوم تعظیم منعم سیم
تعظیم نعمت چنانکه وارد شده است که حضرت صادق فرمود روزی بنزد خود که سبب آن این بود که
وارد مجلس سفاح که یکی از خلفای بنی عباس است شده در وقتی که سفره انداخته بودند سر دست
مرا گرفت و بنزد خود کشید پس پای من بکنار سفره آمد بسیار غمگین شدم که خدا داند زیرا که آن کفران
نعمت شد واحترام نعمت بعمل نیامد واز حضرت خاتم انبیا منقول است که فرمود بعایشه در وقتی که
دید پاره نانی سر راه افتاده فرمود ای عایشه گرامی دار نان را که نعمت خدا از کسی که بخت بگردد سالی
بر نمیگردد چهارم فرح وسرور بر آن نعمت داشتن پنجم شکر مخلوق گفتن قال من لم یشکر المخلوق
لم یشکر الخالق یعنی هر که شکر مخلوق را نکرد شکر خالق را نکرده ششم صرف کردن نعمتها الهی در آنچه
خلق شده است نعمتها بجهت آن زیرا که منعم میخواهد آن نعمتها صرف طاعت او شود نه آنکه آلت معصیت او
گردد مثل گوش ودست وزبان وپا وفرج وچشم وشکم این نعمتها عظیمه خداست مبادا کفران کنی وآلت
معصیت او قرار دهی این بود شکری که تقوی سایر اعضاست هفتم قدری مال را در راه خدا انفاق کنی
بشکرانه آنکه خدا چشم وگوش وزبان بتو داده چنانکه در این آیه واقع هدایت شاه ولایت فرموده الم
نجعل له عینین ولسانا وشفتین وهدیناه النجدین فلا اقتحم العقبة وما ادریک ما العقبة فک رقبة

او اطعام

او اطعام فی یوم ذی مسغبة یتیما ذا مقربة او مسکینا ذا متربة یا بنده آزاد کند اگر نتواند پس طعام
کند بعضی از ایتام ومساکین را بشکرانه این اعضا صحیحه که خدا به بنده عطا کرده است هشتم آنکه بدل
خود داد عوض آن نعمت قدری در طاعت وعبادت خدا بیاورد واو را بر ضا حبیب بندگی خدا آرد چنانکه
یکی از صحابه حضرت رسول که او را جویبر میگفتند که مرد پست کسی بود کوتاه قد و بدصورت
فقیر ومحتاج بود واز سیاهان بود نه حسب داشت ونه نسب نه مال داشت نه جمال حضرت رسالت
بیکی از بزرگان که او را زیاد بن لبید میگفتند فرمودند که دختر خود را باو تزویج کن واکرام کن
آن بزرگوار از فرمان حضرت سرنپیچید قبول نمیکرد پس دختر خود را باو تزویج کرد خانه برای او تعیین نمود وفرشهای
نیکو از برای او گسترانید وجامه نیکو براو پوشانید وعمامه بر سر او بست وحجله با کمال صفا
وضیا آراست ودختر خود را در آن خانه کرد وجویبر را طلب کرد وبحجله عروس درآورد چون جویبر
در آنجا اندر آمد عروسی دید در نهایت حسن وجمال وخانه دید بالوان فرشها وزینتها آراسته
وبانواع عطرها معطر کرده پس جویبر بزاویه میل کرد وسجاده عبادت خود را گسترد ومشغول عبادت
وتلاوت قرآن وغیره شد تا صبح والتفاتی بدختر نکرد وتا سه شب چنین کرد زیاد واهل او غمناک شده
که چرا دست بدختر ایشان دراز نکرده کیفیت را به پیغمبر عرض کرد آن حضرت او را طلبیده فرمود با زنان
مقاربت ننمودی عرض کرد یا رسول الله مگر من مرد نیستم بلکه بسیار حریصم در مقاربت
با ایشان چون مرا بخانه گشاده درآوردند ودر آن منزلها نیکو وفرشها زیبا دیدم ودختر جوانی
خوش موی بنظرم درآمد پس در آن وقت یاد آوردم حالت سابق خود را که مردی غریب وپریشان بودم
وکسی بحالم نمیپرداخت وبا آن حال بسر میبردم پس چون دیدم خداوند حمید چنین نعمتی بمن کرامت

کرده ومرا از آن حال باین حال رسانیده خواستم که او را شکر کنم بر این نعمتها که بمن عطا کرده و تقرب جویم
بدرگاه او بشکر نعمت او پس در کنار دخانه ایستادم وپیوسته مشغول عبادت بودم و شکر منعم می نمودم
تا صبح و روز و نهار روزه گرفتم و من باین شکر را کم میشمارم در جنب آنچه خدا کرده ولکن امشب دختر ملوک
او را راضی خواهم کرد انشاء الله پس حضرت نماید را طلبید و سخنان چو پیر را باو رسانید نماید و اهل
شاد شدند و چو پیر بعهد خود وفا کرد پس هر گاه خدا بتو نعمت تازه عطا کرده تو نیز شکر کن بدانکه
سجدهٔ شکر با وضو ثواب ده نماز دارد و موافق بعضی از اخبار اهل بیت عصمت هم چون کفران کردی
و بخل ورزیدی اگر نعمت مال است از دست تو بیرون میرود یا تلف میشود یا بدیگری میرسد چنانکه
مکرر شنیده ایم و منسوبست این اشعار ببدار باصیر المؤمنین ع فکم رأینا من ذوی ثروة لم یقبلوا
بالشکر اقبالها تاهوا علی الدنیا باموالهم وقیدوا بالفضل اقفالها لان شکرتم لأزیدنکم
لکنها کفرهم تالها دهم شکر علم است که بذل کند بطالبان یعنی هر که اهلیت داشته باشد و منع کند از نا
اهل و عمل کند بعلم و وسیلهٔ امور آخرت کند که تقرب جوید بعلم و عمل کند خدا را نه آنکه وسیله
امور باطل کند و وسیلهٔ تحصیل دنیا کند یازدهم شکر مصیبت است و آن بعد از این در مجلس مخصوص با
بتقریبی مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی دوازدهم شکر زبان است بکلمهٔ طیبه الحمد لله و کلمهٔ زاکیه
الشکر لله یا بفارسی مثل خدا را شکر و خدا را حمد و امثال اینها و نعمتهای خدا را نه حد و عدد بر است آن
وآنها برد و قسمند دینیه و دنیویه از آنجمله خلقت صحیح و لذتهای شهیه از خوردنیها و آشامیدنیها
ونکاحها و سواریها و سلامت نفس است از کوری و کری و کنگی و شلی و زمین گیری و امثال آنها
و از آنکه ما را جماد و حیوان و زن و غلام و کنیز خلق نکرده و آسمان و زمین و آنچه در آنها است مسخر ما

کرده

کرده و توفیق دین و معرفت و اهل بیت پیغمبر شفقت کرده و از شرک و کفر و بدعت و ضلالت محافظت
فرموده وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها و در آن واحد بدیدهٔ بصیرت نگاه کند و در نفس خود نعمت
چند ببیند که از کثرت احصا نکند از عروق و انفاس بسیار هر نفسی فرو میرود و ممد حیات است و چون بر
می آید مفرح ذات پس در هر نفسی دو نعمت موجود و بر هر نعمتی شکری واجب از دست و زبان که
بر آید کز عهدهٔ شکرش بدر آید چنانکه خدا در سوره سبا در آیهٔ سیزدهم فرموده اعملوا آل داود
شکرا وقلیل من عبادی الشکور و از حرکات جوارح در لحظه پس در سال بلکه عمری چه خواهد بود در
چشم بهم زدنی صد هزار گونه احتیاج بذات مقدس او داریم و رفع احتیاج ما در همه چیز نمود
لکن آنها را ما نمیدانیم مگر جناب قبلة العارفین بعد از آنکه این شعر باو منسوبست لو کنت الف
عام فی سجدة لربی شکرا لفضل ربی لم یقض بالتمام العام الف شهر والشهر الف یوم و
الیوم الف حین والحین الف عام یعنی اگر من خدا را سجده کنم بجهت شکر نعمت یکروز هزار سال
اینه شکر آن نعمتها را بجا نیاورده ام و آن هزار سال هزار سالی باشد که هر سالی از آن هزار ماه باشد
و هر ماهی هزار روز و هر روزی هزار دقیقه از آن هزار سال بوده باشد دیگر از نعمتهای
جسیمه آنکه خدا او نعمتها و از امت پیغمبر آخر الزمان و از شیعیان علی بن ابی طالب و روزی تو
بدست مخلوق نیست بلکه بدست خدا است و عیوب ترا از خلق پوشیده و خلق بر آن مطلع نیستند
والا نزد ایشان رسوا بودی و دیگر آنکه عالم و عاقل کرده و از جمله نعمتها وجود عالمی در شهری که
قریب و دهی و محله و خانه و توفیق یافتن حضور مجلس عالم و مجلس موعظه و ذکر مصیبت و فضیلت
اهل بیت ع شنیدن و احادیث ایشان و دیگر اعضا و جوارح از گوش و چشم ابغا را تو کی اینها

که برای تو شماره کردم داخل نعمت بیشمار هر گاه یکی از اینها از تو بگیرند آن وقت بر تو معلوم میشود که نعمت
بوده یا نه و اگر عبادت کند بهر یک از این اعضا و بداند که این اعضا از خداست یقینا شکر نعمت کرده و وارد
شده است که حضرت داود نبی یا سلیمان بدرگاه جناب احدیت عرض نمود یا رب اخبرنی بقرینی فی الجنة
پروردگارا مرا اعلام کن که قرین من در بهشت کیست و در مجموعه ورام باین لفظ مذکور است که قرینی و
نظیری فی منازلی فاوحی الله الیه ان ذلک متی ابا یونس یعنی قرین و نظیر من در منازل من حق تعالی
وحی کرد که متی پدر یونس پس اذن گرفتند در زیارت او وپس آن حضرت با سلیمان فرزند خود روانه
شدند تا بمکان او که خانه از چوب پوشیده بود رسیدند و احوال او پرسیدند کسی گفت هیمه رفته و
الحال می آید پس داود و سلیمان در انتظار او نشستند تا آنکه آمد دیدند که پشته هیمه بر خود بسته
پس هیمه را انداخت و حمد کرد خدا را و گفت من یشتری طیبا بطیب که مهر دحلا البرا بما الحلالی تا
آنکه فروخت از این پس داود و سلیمان آمدند و بر او سلام کردند متی ایشان را بمنزل خود برد و آنچه که
کودال طعاما کان معه و خرید کندمی یا جوی را از قیمت آن هیمه پس با دو سنگ آنرا نرم کرد و در
سنگی خمیر کرد پس نشست لحظهٔ پس آتش افروخت و آنرا طبخ کرد و نان برای ایشان و مطهرهٔ هیمای
او بود که آب داشت پس با دب نشست و لقمه گرفت و در دهان خود گذاشت و گفت بسم الله الرحمن الرحیم
چون فرو برد گفت الحمد لله رب العالمین پس با هر لقمهٔ چنین می کرد بعد از آن آب برداشت و آشامید
و در اول بسم الله و در آخر الحمد لله گفت پس گفت لک الحمد من ذا الذی انعمت علیه مثل ما انعمت علی
حمد ترا ای پروردگار کیست آنکه انعام کرده باشی با و مثل آنچه انعام کرده بمن بتحقیق که صحیح کردی چشم
و گوش و بدن مرا و قوت دادی مرا که رفتم بسوی درختی یعنی هیمه که غرس نکرده بودم آنرا و بسعی خود و زحمت

ننموده

ننموده بودم او را بقوت و اهتمام نداشتم آنرا بمحافظت کردن آن که گردانیدی آنرا روزی من و فرستادی
کسی که خرید از من پس بقیمت آن طعامی خریدم که زراعت نکرده بودم آنرا و تعب نکشیده در آن
و مسخر کردی برای من سنگ را که نرم کردم آنرا و آتش را که طبخ نمودم آنرا و گردانیدی آنرا برای من شهوتی
که از روی لذت خوردم آنها بسبب آنکه قوت بر عبادت تو بهم رسانم فلک الحمد علی جلیل نعمتک حتی
ترضی وبعد الرضا پس حمد ترا بر چنین نعمت بزرگی تا آنقدر که راضی شوی پس گریست گریه بسیار و صدا داد
بلند پس حضرت داود بسلیمان فرمود قم یا بنی حتی تنصرف وانی لم ار عبدا قط اشکر منه وقد
ورام است که اشکر لله من هذا ای پسرک من برخیز که برویم پس بدرستی که من هرگز ندیده ام بنده را
که شکر گذارش از این بیشتر باشد پس ای فرزند تدبر نما که این همه شکر کرد از برای نان جو خالص
نان خورش نپخته که بعلاوه آن تحصیل نموده قیمت آنرا هیمه که شنیدی و اینقدر زحمت کشیده از
دست آس نمودن و خمیر کردن و طبخ نمودن از اول تا باخر چنین شکر میکند که شنیدی و اینطور از خدا
راضی است پس انصاف بده که من و تو این همه نعمتهای الهی را باقسام مهابی تضییع و زحمت صرف میکنیم
با وجود این طمع داریم که این نعمتها بر ما دائم باشد بلکه اگر هیچ قناعت می نمودیم بر بیجا بود زیرا که از این
نعمتها را صرف معصیت و آلت معصیت قرار میدهیم پس وای بر ما که کافر نعمتیم و مع ذلک ادعای شاکری
میکنیم و خود را بندهٔ شاکر خدا میدانیم و بسیار هم از خود راضی هستیم و از خدا که منعم حقیقی است راضی
نیستیم آورده اند که در زمان سابق عابدی بود که بر سر کوهی مقام کرده بود و طرفة العینی از خدا
عاصی نشده بود و حق تعالی باو درختی انار و چشمه آب سرد داده از آن انار می خورد و از آن آب سرد می
آشامید و طهارت میساخت از حق تعالی درخواست نا در حال سجود قبض روحش کنند تا فردای قیامت که

سرا از سجده برمیدارد پادشاه عالم فرماید برحمت من داخل بهشت شو عرض کند بعبادت شش صد ساله من چه
شد که مرا برحمت خود داخل بهشت میکنی پادشاه عالم گوید بفرشتگان تا حساب او را بکنند شش صد ساله عبادت
در مقابل یکدانه انار بخشش نباید پادشاه عالم گوید نعمتهای دیگر کجاست چون عابد این سخن بشنود سر بجانب
پیش افکند خطاب عزت در رسید که او را بدوزخ برید آن بنده فریاد برآورد که بلکردم با من فضل کن و مرا
برحمت خود ببهشت ببر حق تعالی او را به بهشت برد این حکایت برای آن بود که بدانی که شکر نعمتهای خدا
نتوان کرد و بعبادت خود مغرور نباید شد و در بعضی از اخبار است که حضرت صادق ع فرمود که
پدرم را خوش نمی آمد که دست مبارکش را بدستمالی پاک کند با چیزی از دستمال که در دست او چیزی از طعام باشد
برای تعظیم با خود می مکید یا کودکی که در پهلوی حضرت بود می مکید و میفرمود که طعامی که از خوان افتاده
بر می چینم و خادم من میخندد و بروایت دیگر فرمود که انگشتان خود را می لیسم که خادم گمان کند که
از حرص است و اینطور نیست خداوند عالم نعمتی باهل ثرثار عطا کرده و بایشان وسعت داد تا طاغی
شدند تا آنکه از مغز گندم نان می پختند و بنان عوض سنگ استنجا میکردند اطفال را تا آنکه کوهی از نان
بر در دروازه جمع شد تا آنکه مرد صالحی از بندگان خدا بر ایشان گذشت دید زنی با نان نجاست طفل
خود را پاک میکند گفت از خدا بترسید و نعمت خدا را از خود دور مسازید آن زن گفت ما را از گرسنگی
میترسانی ما دامی که این نهر جاریست ما از گرسنگی نمیترسیم پس حق تعالی بر ایشان غضب فرمود باران از
آسمان و گیاه از زمین ایشان را از ایشان منع کرد تا بقحط مبتلا شدند بمرتبه که آن کوه عظیم نان که
بآن استنجا کرده بودند در میان خود بتراز و قسمت کردند و اینست که خدا مثل زده بعضی از ایشان
و بندگان خود را آگاه کرده ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ
مکان

مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ماحصل معنی آیه شریفه
آنست که مثل زده است خدا از جهت کسانی که کفران نعمت میکنند که قریه بود در نهایت امن و امان میآمد
روزی اهل آن قریه با وسعت از چهار طرف می آمد پس کفران کردند نعمتهای خدا را پس پوشانید خدا
ایشان را لباس گرسنگی و ترس بسبب کردارهای ایشان و این آیه وافی هدایه در سوره مبارکه نحل مذکور
است پس ای عزیز نعمت خدا کفران مکن و خود را کافر نعمت مکردان و هرگاه ترا در معرض امتحان در
آورد تو تاب تحمل بار امتحان نداری و هلاک میشوی و از نجا به رسالت مآبم منقول است که
نان را گرامی دارید که کار کرده اند در آن ملائکه ما بین عرش تا زمین و بسیاری از اهل زمین نیز
تا از برای تو بعمل آورده اند مؤلف قلیل البضاعه عرض میکند که ثقه نقل کرده که در زمان ما
شخصی بود در اصفهان مسرف و مترف در نهایت خوش اند جهت برای او میگذشت علی الدوام
انواع طعامهای لذیذه و اقسام اشربه شریفه و الوان فواکه لطیفه از برای او احضار میکردند تا آنکه
بمفاد إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَى أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَى کفران و طغیان او شدت کرد تا آنکه روزی میگفت که
از فلان طعام طبعم متنفر شده و از فلان اشربه رنجیده ام فکر تازه باید نمود که این خوردنیها
مصرف ندارد بعد از چند اقتضا همان آقازاده را دیدند در خرابه موافق حدیث من افتخر بالتبذیر
احتقر بالافلاس پوست صندوق بر روی آتش افکنده و چون بریان شده باشند برمیدارد و
تناول میفرماید پس عرض شد که ای آقا زاده این طعام تازه ایست که میفرمودید در ابواب معجزات
از کتاب بحار الانوار مسطور است که حضرت رسول نفرین کرد بر قبیله مضر و فرمود خدایا سخت کن
عذاب خود را بر مضر و بر ایشان وارد ساز قحطی ها مانند قحط زمان یوسف پس حق تعالی ایشان را مبتلا

کرد بانند بقحط و گرسنگی و از هر تاجر تجار از برای ایشان طعامها آوردند و چون میخریدند هنوز
بخانهای خود نبرده بودند که کرم سر میشد و می گندید و مالشان تلف میشد و از طعام بهره نمیبردند
تا آنکه قحط و گرسنگی ایشان را بمرتبه رسانید که گوشت سگهای مرده را میخوردند و استخوانهای مرده را
سوختند و خوردند و قبرهای مردگان را نبش کردند و مردگان را خوردند و بسا بود زنی طفل خود را
میخورد تا آنکه گروهی از رؤسای قریش بخدمت حضرت رسول آمدند و گفتند ما اگر بد کردیم زنان
و اطفال ما رحم کن پس حضرت فرمود که این قحط از برای عقوبت است و اطفال و زنان را خدا در
آخرت عوض میدهد و از برای ایشان رحمت است پس عفو فرمود پس خدا بلا را از ایشان دور
کرد و بالجمله کسیکه میخواهد نعمت الهی براو دایم باشد و زیاده هم بشود باید شاکر باشد و راه شکر
معرفت و تفکر نمودن در صنایع خدا و بسوی عاقبت نظر از نخواهان اهل دنیا و بهتر از خود را از اهل عقبا
و دین و عمده نعمتهای خدا آنکه ترا معرفت خدا و رسول و ائمه هدی داده و دوستی ایشان بتو
ارزانی داشته و عمده شکر نعمت را بخصوص اظهار دوستی آن بزرگوار آنست خصوصاً جناب امیر
المؤمنین و سید الشهدا زیرا که این دو بزرگوار در قیامت احسان بشیعه خود بیشتر میکنند و در
دوستی آن بزرگواران حدیثی عرض شود که موجب تسلی قلب و زیادتی یقین تو شود پس بدانکه مرویست
است که عباس گفت روزی با رسول خدا ص در سفری بودیم رسول خدا از مرکب فرود آمد و
پنج سجده پیاپی کرد بی قیام و بی رکوع عرض کردم که این سجده واجب است فرمود که جبرئیل آمد و
گفت خدایت سلام میرساند و میگوید که من حسن و حسین را دوست میدارم من بشکر این
نعمت سجده کردم چون سر برداشتم باز جبرئیل گفت که خدا میفرماید که من فاطمه را دوست میدارم باز
سجده

سجده کردم و سر برداشتم باز گفت که خدا میفرماید که من دوستان علی و فاطمه و حسنین را هم دوست میدارم
دارم باز سجده کردم و سر برداشتم باز جبرئیل گفت که خدا میفرماید که من دوستان دوستان ایشان را نیز دوست
میدارم من از اینجهت پنج سجده کردم این بشارت عظیمی است اگر از شیعیان نباشیم که دوست ایشان باشیم دوست
دوستان ایشان خواهیم بود مردی در خواب دید که قیامت بر پا شده و خلق را در موقف حساب باز داشته اند
و ملکی صحیفه در دست دارد پرسید که این چه صحیفه است گفتند این صحیفه دوستان علی ع است و دوستان
فرزندان او که اسم ایشان را در این صحیفه نوشته اند گفت بمن بنما بهبینم اسم من در این صحیفه است یا نه
چون نظر کردم اسم خود را ندیدم گفتم مرا انقدر نیست که اسم مرا در صحیفه دوستان علی ع بنویسند اسم مرا
آخر بنویسید که من دوست دوستان علی هستم خطاب رب العزت در رسید که ای فرشته نام او را در اول
صحیفه بنویس که از جمله دوستانست و ما در دوستی آن بزرگان دین صادق نیستیم زیرا که علامات
دوستی در ما نیست لکن شاید دوست دوستان ایشان باشیم حالا ای عزیز من قدری میخواهم اظهار
دوستی کنم و علامت دوستی را ظاهر کنم جناب سید الشهدا فرمود مَا ذُكِرْتُ عِنْدَ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَبَكَى وَاغْتَمَّ
لِمُصَابِي هرگاه دوستی معلوم میشود حالا که محزون و گریان میشوی یا نه و در بعضی از کتابهای معتبره از ابن عباس
مرویست که خداوند در بهشت حوری آفریده نام او لعبا که هرگاه اهل بهشت میخواهند تفنن کنند نظر بسوی
لعبا میکنند و قصر او از همه قصرها بلندتر است و چون مشرف به بهشت میکردد بهشت را از نور روی خود
روشن میکرداند و از برای او هفتاد هزار کنیز و هفتاد هزار غرفه است در شب ولادت با سعادت امام حسین ع
خدا امر کرد برضوان خادم جنان که بهشت را زینت کن و ملائکه را فرمان داد که صفها بیارایند و بر تسبیح و
تقدیس مشغول شوند و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را مقرر کرد که قبیله از ملائکه که عدد آنها هزار هزار ملک

باشد بر دارد و بر زمین روند و لعبا را نیز فرمود بر زمین رو از برای ولادت فرزند خاتم انبیا و اوصیا
یا سیدة النساء فاطمه زهرا مواسات نما پس لعبا نزد فاطمه آمد و او را مرحبا گفت و احوال پرسید چون فاطمه
فرش مناسبی نبود از آمدن لعبا خجل گردید فی الفور حور بهشتی دیگر با فرش و بطانه بهشتی بر زمین آمدند و حجره
فاطمه را بگسترانید و لعبا بر آن نشانید و در وقت ولادت سید الشهدا لعبا قابله بود آن حضرت را نافش برید
و بند ناف را بند بال بهشت خشک کرده و روی او را بوسیده و زبان خود را در دهان او نهاده و با طلعه
مبارکباد گفت و جبرئیل هم تهنیت رب العالمین رسانید و در مجلس حسین هم کرد و گفت مبارک گرداند
خدا ترا برای پدر و مادرت ای شهید کربلا پس جبرئیل و ملائکه مقربین بگریه درآمدند پس حضرت
گریست جبرئیل عرض کرد یا محمد دختر ترا از جانب خدا سلام برسان و بگو که خداوند می فرماید که اسم فرزند
ترا حسین نهاده ایم زیرا که در زمان او و چه شرف است پس جبرئیل گفت ای بزرگوار ان خدا بشارت می
دهد در باره فرزندتان که بدترین امت او را شهید میکند و مع ذلک امید شفاعت از جدش دارند
پس رسول خدا پیغام الهی را بفاطمه رسانید پس فاطمه نعره کشید و بیهوش شد پس لعبا و کنیزان او را یاری
کردند تا فاطمه را بهوش آوردند مسلمانان فاطمه چون شنید که حسین او را شهید میکنند نعره کشید
بیهوش شد کجا بودی ای فاطمه در صحرای کربلا که ببینی حسینت را چگونه مثل گوسفند سر از بدن جدا
کنند و بدنش را در آفتاب گرم و ریگهای تفسیده زمین کربلا میگذارند و سر نورانیش را بر سر نیزه
جفا می کنند و خواهرانش جناب زینب و ام کلثوم و دخترانش فاطمه و سکینه و رقیه را اسیر و برهنه اسیر کرده
بشهرهای بی‌حد چه نیکو گفته اند این دو بیت را بزبان عربی مشروط بر آنکه تو نیز بلحن عربی بخوانی که
بنوائی **شعر** افاطم لو عاینت سبطک فی الملا ذبیحا بارض الطف فرخ شباة اذا لعفرت الخد فی الترب

هاویا واجریت ماء العین جری فرات ای فاطمه اگر معاینه بچشم خود می دیدی جگر گوشه خود را ذبح
شده مثل ذبح گوسفندان هر آینه صورت خود را بر خاک میزدی و خود را بر روی خاک می انداختی و
جاری می ساختی بقدر آب فرات از دیده ها خود که نابرا آنکه ابد الدهر میگریستی ءآنساک یا بنت النبی
بلاء بکاء فوالله اجری الدمع فی الوجنات آیا فراموش کنم ترا ای سیده زنان عالمیان اذکر بر و گریه نکنم
پس بخدا که جاری نوحه کنم و جاری میسازم اشک چشم خود را بر گونه ها خود تا بدانی که منم از یاری کنندگان
تو میباشم ایا بنت خیر الناس قومی لتصبغی قمیصک من جاری دم الوجنات افاطم یا بنت النساء تنادی
وصبی دموع العین کالقطرات اذا جئت ارض القدس قبر محمد وقل یا رسول الله یا الصلوات ابنک
یا خیر النبیین ناعیا حبیبک مطروح بشط فرات وقم یا رسول الله من قبرک انظرنا مصارع اصحاب
بارض فلاة بنات زیاد فی الدیار نزول بنات رسول الله فی الفلوات وآل زیاد عاش فی عز دولة
وآل رسول الله منتهکات قبور بقرب الشط من جنب کوفا مناخ الرکاب عند خیر فرات فما تواعطاشا
جاءتک لبنتی توفیت فیهم قبل حین ممات وجسم حسین بالحسام مقطع ورأس یزید الایس
الغزوات الغرض تتمه حدیث فضیلت آنکه فاطمه بعد از هوش آمدن پرسید که ای پدر کیست شهید کننده
فرزندم حسین و در چه مکان شهید می کنند فرزندم را حضرت فرمود بدترین امت در زمینی که نام
او کربلاست و هر کز کشنده حسین تو بشفاعت من نمیرسد و آنها که صدای استغاثه فرزندت را بشنوند
یاری او نکنند بلعنت خدا و رسول گرفتار شوند و این واهیه کبری واقع نشود تا آنکه فرزندی از فرزندت
بوجود آید که پدر همه ائمه هدی باشد و نهمی از فرزندان بعد از تکلی که غایب شود ظهور کند و عیسی بن
مریم با او اقتدا کند پس ایشانند مصابیح رحمن و عروه ایمان و دوستان ایشان از اهل بهشت و دشمنان ایشان

از اهل جهنم خواهند بود پس جبرئیل با سایر ملائکه بالعبا با آسمان بر گشتند چون بآسمان چهارم رسیدند صلصائیل را
دیدند و او ملکی است که هفتاد هزار بال دارد و هر بالی در وقت گشودن از مشرق و مغرب میگذرد بسبب چیزی
که در خاطرش خطور کرده بود خداوند عالم او را از رکوع و سجود منع فرموده و در برابر عرش ایستاده بود
جبرئیل را با جمعیت دید احوال پرسید که مگر قیامت قائم شده جبرئیل گفت نه و لکن خداوند فرزندی بر محمد کرامت
فرموده و ما را بمبارکباد او فرستاده بود پس صلصائیل التماس بجبرئیل کرد که بر و بسوی زمین و التماس شفاعت
من بکن پس جبرئیل آمد و پیغام صلصائیل را رسانید پس رسول خدا آنجا برخواست و فرزند اعز حسین را
بر روی دست گرفته بسوی آسمان بلند کرد و عرض کرد بحق این مولود که بدرجه شهادت میرسد که از
صلصائیل راضی شو ندائی از جانب عرش شنید که یا محمد چون قدر تو عظیم است و فرزند تو حسین بسیار
در نزد من مقرب است پروردگار دعوا او را راضی شد ابن عباس گوید که صلصائیل با ملائکه فخر میکند که من آزاد
کرده حسینم و لعبا با حوریان فخر میکند که من قابله حسینم و من بدن حسین را با بند بال بهشت از آب غسل خشک
نمودم و صورت حسین را بوسیده ام همین حسینی را که حور بهشتی با این عظمت با آب بهشت در وقت تولد غسل
داد در صحرای کربلا بی غسل و کفن در میان ریگستان انگندند و سه روز و دو شب بهمان نحو افتاده بود
و همان صورتی را که لعبا بوسید و محمد و علی و فاطمه مکرر بوسیده بودند در روی خاکهای مجنون آغشته افتاده
بدنی که فاطمه در کنار خود پرورش داده بود از یک طرف بدن پاره پاره علی اکبر و عباس و قاسم و عون و
جعفر و از یکطرف بدن طفل شیرخواره علی اصغر و طفل نارسیده عبدالله افتاده بود و از یکطرف اهل بیتش بی
چادر و معجر و بی خلخال و سوار و از یکطرف لشکر مخالف کاهی بخیمها رو او بخنده و کاهی بنعش شهدا مشغول
شده بغارت کردن آن ابدان مطهره چه حال داشتند یا زمانگان صحرای کربلا از آن ستمها که مشاهده

میکردند از آن فسقه طاغیه خداوند اجناب زینب او خواهران دیگر و سکینه و سایر دختران در بین
چه بر ایشان گذشت و چگونه صبر نمودند در این بلیه عظمی و واهیه کبری که هیچکس از اول دنیا تا پایان وقت
خاطر ندارد بر ما واجب است بگرییم و بنالیم و شور محشر در عالم کون و فساد اندازیم و آنها را از خود راضی
گردانیم سابکیهم مادعت لله شارق وما ناح قمری علی الشجرات ما گریه خواهیم کرد مادام که آفتاب تابش
داده و قمریان خوش نغمه بر درختان نوحه میکنند وآل زیاد فی القصور مصونة وآل رسول الله فی
الفلوات و اولاد زیاد در قصرها عزت نشسته اند و آل رسول الله در بیابانها سرگردان و حیران
بودند بنات زیاد فی الحصون مصونة وآل رسول الله منهتکات و دختران در پشت پرده ها نشسته
و دختران رسول الله در بیابانها سرگردان و حیران بودند و پرده‌ها عزت ایشان دریده شد الغرض شکر
نعمت خدا او بعضی از آداب در خصوص نشستن بر سر ماتم در مجلس دیگر که مناسب‌تر داشته باشد ذکر می
کنیم اگر چه در این مجلس مقام داشت لکن طول کشیده است مجلس و دیگر آنکه داخل بذکر مصیبت شده ایم
بسیار خارج میشود الا لعنة الله علی القوم الظالمین **مجلس ششم** در ذکر توبه و ادله و وجوب آن و شرایط
و اقسام آن و قبولی و ناقبولی آن و وجوب و استحباب آن و ادله هر یک بر سبیل اجمال و معنی آن بطور عرض
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعل ذکر الحسین توبة التائبین واقامة عزائه عبادة العابدین
وانادة ثنائه محامد الحامدین وزیارة قبره سیاحة السائحین الذی کان همه الرکوع وغمه السجود
عند العارفین الذی قال فی حقه فخر الانبیاء والمرسلین الجنة لمن بکی وابکی وتباکی علیه وبشر
المؤمنین وقال فی حقه امام الصادق الذی هو خلیفه و بضعة لحم من زار الحسین عارفا بحقه کمن
زار الله فی عرشه الذی جنده جند الله وحزبه حزب الله وانصاره انصار الله الذی جعل الله ملجأ

الهاربین وملجأ الخائفین وعصمة المعتصمین فمن امر ببکاء الحسین وزیارته فقد امر بالمعروف
ومن احسن الی شیعته وزائره فقد اغاث الملهوف ومن نهی عن ولایة اعدائه فقد نهی عن المنکر
سیما عن الشجرة الملعونة المغروسة عن دلام وحبتر ولقد سمی فی عظیم رزیته وکان قطبا لعالم
الاکوان ومن المقامات التی لا تعطیل لها فی کل مکان الذی هو فی قلبه وآدم بین الماء والطین و
هو حبیبه وحوا بین الشک والبطلان وجمیع الغموم من اثر غمه وکل تفجع من تفجع مکلیه وکل
توجع من توجع اهله وکل بکاء یتیم من فاضل بکاء یتاما وکل فراق الحبیب من اثر فراقه
من اهله فی کربلا وکل ثکلی نوح من شغفها حبا لولدیها من نحر ثکلاه وکل سبایا غایته
حافیة من اول الدنیا الی اخرها لاجل سبایاه فعلی من عرف نعمة الله ثم ینکرها لعنة الله وعلی
من جحدوا بها واستیقنتها انفسهم نعمة الله وعلی من شاقوا الرسول من بعد ما تبین لهم الهدی
سخط الله وعلی من قاتل فرخ البتول من بعد ما تبین لهم انه الحق غضب الله حد خداوند عز که
کردانیده است ذکر حسین را توبه توبه کنندگان وبرپا داشتن عزای حسین را عبادت عبادت کنندگان
وذکر نمودن ثنای او را حمد حمد کنندگان وزیارت قبر او سیاحت سیاحت کنندگان آن حسینی که در نزد
عارفان هر کس بزانوی غمش افتاده هر آینه خدا را رکوع کرده است وهر کس بغصه او فرو رود خدا را
سجود نموده است آن حسینی که سید کونین در حق او فرموده که بهشت مخصوص کسی است که بنور دیده ام حسین
بگرید یا بگریاند یا خود را بگریه بدارد وامام عالمین یعنی صادق آل محمد در حق او فرموده که هر کس زیارت
کند حسین را در حالتی که او را معصوم مفترض الطاعة بداند میباشد مثل کسیکه خدا را در عرش زیارت کرده
باشد آن حسینی که او ملجأ گریختگان ومحل نجات خوف دارندگان است که هر کس در حیات او در جهان پناه بآن

برکزیده آل برد باینکه داخل روضه او شود یا نعش او در کربلا در جوار او مدفون شود هر اینه از عذاب ایمن
است واز عذاب خدا خاطر جمع پس هر که امر کند بگریه وزیارت او پس قسم بخدا که امر بمعروف کرده است
کسیکه احسان کند بزوار او واعانه ملهوف نموده وهر که نهی کند از پیروی دشمنان او پس بخدا که نهی از منکر
کرده است ولم معروف که شنیده امر بگریه او است واعانه ملهوف که دیده در اخبار احسان بزوار او است
وما شیعتها پیروانیم از دشمنان ومخالفان او وخصوصا از بنی امیه که ایشان در قران شجره ملعونه ودر
مشهوره که فلان اول عدو ویم ان شجره را غرس نموده اند وفلان سیم ان را آب داده ومعویه ابن ابی
آورده ویزید پلید میوه آن شده قال الله تبارک وتعالی ونخوفهم فما یزیدهم الا طغیانا کبیرا آن حسینی
که قلب جمیع ما سوی الله در عالم امکان که جمیع اشیاء بدون او صبر کردند از حسینی که او از جمله صفات
الله العلیا است که نیست تعطیل از برای آن صفات در کل مکان پس هر که صفت را دوست دارد موصوف را
دوست داشته وهر که حسین را دوست بدارد خدا را دوست داشته آن حسینی که او ولی خدا بود وآدم
هنوز از آب وگل خلق نشده بود وآن حضرت حبیب خدا بود وحوا هنوز از وجود وماهیت خلعت
هستی نپوشیده بود آن حسینی که جمیع غمهای عالم از هر کس وهر چیز از اول دنیا وآخر دنیا همه از اثر غم
اوست وتمام اندوهها از فاضل اندوه او است وهر مال مسلمانی که غارت میشود از اول تا آخر از جهت
غارت کردن اموال اوست وهر دلی که پر درد است از اثر پر درد بودن دل اوست وهر یتیمی که
بکس بیاد گریه یتیمان اوست وهر زنی که سر وپای برهنه با اسیری میرود از اثر سر برهنگی اسیران اوست
خدا لعنت کند کسی را که در قلب خود شناخت که او ولی خداست وبزبان او را انکار کرده ودر باطن
یافت که معصوم مفترض الطاعة است ودر ظاهر قبول ننمود اما بعد فقد قال الله تعالی فی محکم کتابه الکریم

وهو خطاب الجسیم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین امنوا توبوا الی الله
توبة نصوحا عسی ربکم ان یکفر سیئاتکم ویدخلکم جنات تجری من تحتها الانهار معنی اینکه ای کسانی که از
اهل ایمان توبه کنید توبه خالص از برای خدا که شاید پروردگار بپوشاند گناهان شما را وداخل کند
شما را در بهشتها که جاریست در زیر آنها نهرها معنی نصوح از معاذ بن جبل مرویست که از پیغمبر سؤال
کردم پس فرمود که توبه کنید که دوم دفعه بگناه بر نگردد مثل شیر که از پستان دوشیده شده بپستان بر نمیگردد
ابن مسعود گفته که توبه نصوح کفاره همه گناهان است واین آیه را خوانده وبعضی گفته اند توبه نصوح
آنکه نصیحت میکند انسان نفس خود را بخالص کردن ندامت از گذشته وعزم دارد که برنگردد بر گناه
وبعضی گفته اند که توبه نصوح آنست که استغفار کند بزبان وپشیمان باشد بقلب ونگاه دارد بدن خود را
از گناه وبعضی گفته اند که توبه مقبول آنست که قبول نمیشود مگر بسبب خوف خوف اینکه قبول نشود وامید
آنکه قبول بشود ومداومت کردن بر طاعت خدا وبعضی گفته اند که گناهان را نصب العین خود کند که
گویا نظر باو میکند ودر جای دیگر میفرماید استغفروا ربکم انه کان غفارا ودر جای دیگر میفرماید توبوا
الی الله جمیعا ایها المؤمنون لعلکم تفلحون بازگشت کنید بسوی خدا همه ای جماعت مؤمنان شاید رستگار
شوید ودر جای دیگر میفرماید وبالاسحار هم یستغفرون والمستغفرین بالاسحار واز پیغمبر مهربان
وغمخوار امتان جناب رسالتمآب محمدی مأثور است که فرموده الا اخبرکم بدائکم ودوائکم آیا
اخبار نکنم بدرد شما ودوای شما قالوا بلی یا رسول الله گفتند بلی خبر دهید قال داؤکم الذنوب ودوائکم
الاستغفار فرمود درد شما گناهان شماست ودوای شما استغفار از آنهاست ودر کتاب نهج البلاغه از
قبلة العارفین وسید الموحدین امیر المؤمنین ع مرویست که فرموده عجبت لمن یقنط ومعه الاستغفار

یعنی عجب دارم از کسی که نومید از رحمت خدا میشود وممکن است او را که استغفار کند ودر همان کتاب
از همان جناب مرویست کان فی الارض امانان من عذاب الله فرفع احدهما فدونکم الاخر فتمسکوا
به اما الامان الذی رفع فهو رسول الله واما الامان الباقی فهو الاستغفار یعنی در زمین دو امان
بودند از عذاب خدا یکی از آنها برداشته شد پس دست بزنید بدیگری اما آنکه برداشته شد پیغمبر است
امان باقی پس آن استغفار است پس حضرت این آیه را تلاوت فرمود که وما کان الله لیعذبهم وانت
فیهم وما کان الله معذبهم وهم یستغفرون ودر مجمع مرویست که والمستغفر من الذنب
وهو مصر علیه کالمستهزء بربه یعنی استغفار کننده از گناه وحال آنکه اصرار بر همان گناه دارد مثل استهزا کننده بر
پروردگار خود است واین حدیث منافاة دارد با حدیثی که بعد مذکور است که ما اصر من استغفر
ولو عاد فی الیوم سبعین مرة محمول است حدیث اول بر اصرار وقبل از توبه وحدیث دویم بر صغیره وان از گناه
والله اعلم باحکامه چنانکه مؤید اینست که التائب من الذنب کمن لا ذنب له یعنی توبه کننده از گناه
مثل کسی است که گناه نکرده باشد من اعطی الاستغفار لم یحرم المغفرة ومن اعطی الدعاء لم یحرم
الاجابة یعنی کسیکه زبان استغفار کننده باو داده اند از آمرزش محروم نمیکنند وکسیکه زبان دعا کننده
باو داده اند از اجابت محروم نمیکنند واین اشعار منسوبست بآن حضرت یا من عدی ثم اعتدی
ثم اقترف ثم ارعوی ثم انتهی ثم اعترف ابشر بقول الله فی آیاته ان ینتهوا یغفر لهم ما قد
سلف یعنی ای کسیکه در معصیت سرکش شده واز حد در گذشته وکسب معاصی کرده پس نیکو خود افتاده
ودست از آن برداشته پس باز ایستاده وبدرگاه خدا توبه کرده واعتراف بروسیاهی خود نموده
بشارت باد او را که چنین آیه هست در آیات کریمه قرآنی که ان ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف

خطاکاران باز ایستند از معاصی که گذشته با ایشان بخشیده می‌شود و توبه و استغفار خدا و رسول و اهل بیت
در آیات و اخبار بسیار خطاکاران را امر نموده اند و در مجموع عذر و دوا است از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله که اکثروا من
الاستغفار فان الله لا یعلمکم الاستغفار الا و هو یرید ان یغفر لکم یعنی بسیار استغفار کنید به درستی که خدا
تعلیم نکرده است شما را استغفار مگر آنکه اراده آنکه کرده است که شما را بیامرزد هرگاه ای عزیز نجات می‌طلبی
توبه کن استغفار در چه علیین است بسا بنده گنهکار که در عرض چندین سال گناه می‌کند چون توبه کرد
خدا او را می‌آمرزد و از فواید توبه در و زینت و خوشبو و معطر می‌دارد صاحبش را و بوی گناهان او را
رسوا نمی‌کند و صحیفه عملش که با لامور دنور میدهد می‌بخشد و من یعمل سوءا او یظلم نفسه ثم
یستغفر الله یجد الله غفورا رحیما هر کس بدی کند به مردم یا ظلم کند به خود یا به غیر خود یا صغیره و کبیره از
گناهان مرتکب شود بعد از آن پشیمان شود و توبه کند و استغفار کند خواهد یافت خداوند را غفور و رحیم
در بعضی از تفاسیر آمده که قومی بخدمت سید عالم آمدند گفتند گناهان بسیار از ما صادر شده چاره آن
به چه وجه کنیم حضرت جواب نداد ناامید برگشتند که این آیه آمد که چون مومنان که ایمان آورده‌اند به وحدانیت
من و رسالت تو و حقیت قرآن اقرار دارند به جانب تو بیایند بر ایشان سلام کن که بشارت است
به سلامتی دنیا و رحمت عقبی که اذا جاءک الذین یومنون بایاتنا فقل سلام علیکم کتب ربکم علی نفسه
الرحمة انه من عمل منکم سوءا بجهالة ثم تاب من بعده و اصلح فانه غفور رحیم مضمون این آیه شفا
مریضان بیمارستان گناه را و شفا به شرط پرهیز است به توبه از گناه اهل تحقیق بر این رفته اند که خدا
چیزی به وجه تکلیف بر تو نوشت و چیزی برای خود نوشت که کتب علی نفسه الرحمة و تو با ضعف این
افعال تکلیفیه وفا کنی اولی است که بکرم آنچه بر خود نوشته وفا کند و آنچه متضمن تکلیف بود بخود

نسبت

نسبت نداد و آنچه در او راحت بود بخود نسبت داد تا معلوم بندگان شود که رحمت لازمه الحقیقت
عقوبت امر عرضی است و لهذا فرموده سبقت رحمتی غضبی پس عجب آنکه هر کس هر تا ثبت ... بخدا
محمد هم پیش شبه رفتگان از معاصی بعد از مدتی توبه کرده اند و خدا توبه ایشان را قبول فرموده و نام
ایشان را در جریده سعدا ثبت نموده از آنجمله مالک دینار گفت در جوار من جوانی بود فاسق اهل محله
از او بتنگ آمده بودند شکایتش بمن کردند او را حاضر کردم گفتم از این محله بیرون رو گفت خانه
من است نروم گفتم بفروش گفت نفروشم گفتم به سلطان شکایت کنم گفت جانب مرا پیش از تو رعایت کند
گفتم دعای بد کنم گفت خدا از من مهربان تر است مرا بسیار بد آمد در شب برخواستم که او را نفرین کنم شنیدم که
هاتف لا تدع علیه فانه من اولیاء الله یعنی ای مالک نفرین مکن او را که او دوستی از دوستان خداست
برخواستم بدر خانه آن جوان رفتم گمان کرد آمده ام از محله بیرون کنم و را خبر دادم جوان بگریه در آمد
گفت چون لطف حق با من است بر دست تو توبه می‌کنم و گفت بخدا شرط کردم که دیگر هیچ گناه از من
بوجود نیاید با گریه و زاری روز دیگر از شهر بیرون رفت و دیگرش ندیدم تا آنکه بحج رفتم دیدم
در مسجد الحرام ضعیف شده و جماعتی در گرد او جمع شده اند ناگاه آواز بر آمد که جوان در گذشت جان
عزیز تسلیم کرد ان الله یحب التوابین گناهکار را تا هفت ساعت مهلت میدهند اگر توبه نکرد برای او می
نویسند و توبه با این امت از نعمتهای بزرگ خداست و ببرکت پیغمبر برای این امت آسان است و الا
توبه سایر امم صعب بوده در توبه گوساله پرستی امر شد تا بشمشیر یکدیگر را بکشند تا توبه ایشان مقبول
شود و چون گناه میکردند بر در خانه او نوشته می‌شد که فلان گناه را کرده است رسوا می‌شد
و در این امت بر پرده گناه رحمت پوشیده است و در آن امتها چهل سال و بیشتر بایست گریست و توبه کنند

تا مقبول شود تا بعضی بنی اسرائیل می‌گفتند قبول نشد و بعد از توبه طعامها لذیذ بر ایشان حرام بود اما در این
امت هفتاد سال هشتاد سال و بیشتر گناه می‌کنند و در آن واحد توبه می‌کنند مقبول می‌شود و طعامها
لذیذ بر ایشان حرام نیست در حدیث وارد است که لا کبیرة مع الاستغفار و لا صغیرة مع الاصرار هرگاه
استغفار نمود گناه کبیره باقی نمی‌ماند و هرگاه اصرار کرد در صغیره کبیره می‌شود ما اصر من استغفر و لو عاد
فی الیوم سبعین مرة اصرار بر صغیره نکرده هرگاه بعد از صغیره استغفار کرد هر چند در روزی هفتاد
مرتبه عود کند بدان ای عزیز من عقاب بر گناه صغیره نیست باجماع علما بلکه معفو است بلکه عقاب می‌نماید
بر فعل گناهان کبیره بشرط آنکه توبه نکند و خدا عفو نکند و پیغمبر شفاعت و الا فلا بدانکه نویسندگان چهار
کرام الکاتبین که اعمال نویسند و حفظه که ثبت کنند و خدا که رحمت باکمال خود نویسد و قلم که ن
و القلم و ما یسطرون و قلم آنچه نویسد امکان محو دارد که یمحو الله ما یشاء و یثبت و آنچه کرام الکاتبین
و حفظه نویسند بدل دارد که فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات و آنچه حق نویسد محو نگردد و تبدیل
نپذیر باشد که ما یبدل القول لدی و ما انا بظلام للعبید و گویا فرموده است که نوشته من تحریر است یکی
کتاب دویم تکلیف سیم رحمت ای عزیز عجز و زاری کن که عجز و زاری گناهکار محبوب تر است از تسبیح مقدسان
عالم بالا در کتاب معتبر وارد شده است التوبة رجوع الابق عن الجرم السابق و بعبارة اخری اذابة
الاحشاء لما سلف من الفحشاء و بعبارة دیگر خلع لباس الجفاء و بسط بساط الوفاء ای عزیزان از کلمات
بعض عرفا است اما علما در چند موضع خلاف دارند که توبه قبول می‌شود یا نه این اشکالات و خلافات را ای
تو نقل کنیم بد نخواهد بود ما هم نیز اظهار فضیلت کرده باشیم از آنجمله در توبه موقت مثل یکسال یا دو سال
توبه می‌کند که در این مدت گناه نکند مذهب اهل تحقیق این توبه صحیح نیست و ایضا خلاف است که جملا توبه کنند

تا تفصیل

یا تفصیل دهد خود راحت این است که توبه از مجمل گناهان کافی است خصوص در وقتی که تفصیل گناهان را
نداند و باز خلاف است در توبه خواجه نصیر الملة و الدین طوسی و علامه حلی گفته اند توبه بعد از توبه
واجب است همیشه و بعضی گفته اند که نه و خلاف است میان متکلمین که آیا توبه متبعض صحیح است که از بعضی
گناهان توبه کند دون بعضی یا آنکه می‌باید از همه گناهان توبه کردن و توبه از بعض دون بعض
صحیح نیست خواجه نصیر الملة و الدین طوسی و جمعی دیگر از علماء اعلام اخیار قول ثانی کرده اند و
علامه حلی و جمعی دیگر از علماء اخیار اختیار قول اول کرده اند و توبه متبعض را صحیح میدانند و حق
همین قول است و اگر چنین نباشد لازم می‌آید که کافری که از کفر توبه کند و مسلمان شود و از دروغ
گفتن توبه نکند توبه اش مقبول نباشد و مسلمان نباشد و مخلد در جهنم باشد کفار و اسلام او
نفعی به او نبخشد لبی توبه از دروغ و خلاف است نیز که هرگاه قدرت بر گناه نداشته باشد مثل زنا که
بریده اند و توبه کند توبه اش قبول است و صحیح است یا نه اکثر از علماء این توبه را صحیح میدانند و قول دیگر
هست که صحیح نمیدانند و بی وجه است و هم چنین اگر مرضی مخوفی داشته باشد که یقین بمردن داشته باشد که
آیا توبه صحیح است یا نه مشهور آنست که مقبول نیست و بنظر حقیر با تحقق شرایط صحیح است و خداوند از
کریمتر است که این توبه را قبول نفرماید و از اخبار چند ظاهر می‌شود که بعد از نزول عذاب توبه قبول
نیست لکن بنظر عقل که تدبر بکار میبری توبه صحیح است مثل قوم یونس چه منافی فرض خدا منحصر ساخته است
دفع عذاب بقوم یونس زیرا که از قوم یونس شرایط عمل نکرده اند و الا خداوند ای عزیز تر و کریم تر است
که بنده از در عجز و انکسار در آید خصوصا در وقتی که متوسل شود بمحمد و آل طیبین او که بهترین خلق اند
چنانکه از هزار حدیث بیشتر میرسد که در وقت شدائد و بلاها هر کس باین بزرگواران متوسل شود دعای

او ردّ نمیشود بشرطیکه خدا بر سریره بنده مطلع شود که بنده بندکی میخواهد بکند مؤید معنی این حدیث است
که صاحب مدارک در احکام کسوف و خسوف ذکر نموده از کتاب علل الشرایع بسندی که از فضل بن شاذان است
جناب امام رضا عم روایت کرده اند انّما جُعِلَ للکسوف صلوة لِانّه من آیات الله لا یُدری الرّحمة ظهرت
ام للعذاب فاحبّ النبی ان تتضرّع امّته الی خالقها وراحمها عند ذلک لیصرف عنهم شرّها ویقیهم
مکروهها کما صرف عن قوم یونس حین تضرّعوا یعنی جناب امام رضا عم فرمودند که قرار داده شد نماز برای
کسوف شمس که آیتی از آیات خداست دانسته نشده که برای رحمت ظاهر شده یا برای عذاب پس دوست
داشت پیغمبر عم انکه تضرّع نماید امت او بسوی خالق خود و راحم خود نزد کسوف تا خدا بکرداند از امت او
شرّ او را و نفی کند از امت او مکروه او را چنانکه کردانید از قوم یونس عم در وقتی که تضرع کردند و مطلب ما
در معنی توبه است و بعضی کفته اند توبه پشیمانی از کناه است از ان جهت که کناه است پس اکر پشیمانی از ان
کناه از جهت انکه ضرر داده توبه نخواهد بود و اکثر کرده اند عزم بر عدم ارتکاب آن در آینده و بعضی اینرا
لازم پشیمانی کرفته اند و محققین سه چیز را شرط کرده اند اوّل دانستن ضرر کناه دوّم دانستن انکه حجاب است
میان او و محبوب او سیّم انکه زهر کشنده است برای مرتکب شونده او پس هر کاه این را دانست حالتی دیکر
او را عارض میشود که متألم میشود از انکه محبت محبوب از او فوت میشود از کردن کناهان و این تألم
و تأسف پشیمانی را میکویند و باز حالتی دیکر برای او بهم میرسد که قصد میکند سه چیز را اوّل متعلق است
بحال که ترک میکند کناهی را که مرتکب آن بوده دوّم متعلق است باینده که تا آخر عمر مرتکب آن نشود سیّم تعلق
دارد بکذشته که تلافی کند انچه را تلافی توان کرد که قضا کند عبادات که از او فوت شده و از مظالم مردم
بیرون آید پس سه امر که معرفت ضرر کناه و پشیمانی از آن و قصد کردن این امور بترتیب حاصل میشوند که

هست که توبه بر مجموع اینها اطلاق میشود چنانکه فرمودند امیر المؤمنین در جواب انکسی که در حضور او
استغفر الله کفت که مادرت بعزایت بنشیند میدانی استغفار چیست استغفار درجه علیین است التوبة
اسمٌ واقعٌ علی ستّة معانٍ توبه اسمی است بر شش معنی اطلاق میشود اوّلها النّدم علی ما مضی اوّل از آنها
پشیمانی است که بر کذشتها الثانی العزم علی ترک العود الیه ابدا دوّم عزم بر ترک کردن آن تا زنده است
الثالث ان تؤدّی الی المخلوقین حقوقهم حتی تلقی الله سبحانه املس لیس علیک تبعة سیّم انکه اداکنی
بسوی خلق حقوق ایشانرا تا انکه ملاقات کنی پروردکار خود را و هیچ شغل ذمّه نباشد چهارم انکه قصد کنی بسوی هر
فریضه که بر تو بوده پس تو ضایع کرده ادا نمائی پنجم انکه هر کوشت حرامی که بر بدنت روئیده آنرا بحزن
و اندوه بکدازی تا انکه پوست باستخوان بچسبد و در میان آنها کوشت تازه بروید ششم انکه بچشانی بدن
تلخی طاعت را چنانکه چشانیده او را شربت معصیت و بعد از همه اینها بکوی استغفر الله و اینها تقوی
قلب و کلمه آخر تقوی لسانست ولکن اکثر علما بر پشیمانی تنها اطلاق نمایند و در تفسیر مجمع البیان مسطور است
و در کتاب من لا یحضره الفقیه هم مسطور است در آخرین خطبه که حضرت رسول صلعم خواندند که من تاب
قبل موته بسنةٍ تاب الله علیه کسی که توبه نماید پیش از مرک بیکسال خدا توبه او را قبول میفرماید پس
فرمودند انّ السّنة لکثیر من تاب قبل موته بشهرٍ تاب الله علیه بدرستی که یکسال بسیار است هر که توبه
کند پیش از مرک بیکماه خدا توبه او را قبول فرماید پس فرمودند انّ الشهر لکثیر من تاب قبل موته بجمعةٍ تاب
الله علیه بدرستی که یکماه بسیار است هر که توبه کند پیش از مرک بیکهفته خدا توبه او را قبول فرماید پس فرمودند
انّ الجمعة لکثیرة من تاب قبل موته بیومٍ تاب الله علیه بدرستی که یک هفته بسیار است کسیکه توبه کند
پیش از مرک بیکروز خدا توبه او را قبول میفرماید پس فرمودند انّ الیوم لکثیرٌ من تاب قبل موته بساعةٍ تاب الله

علیه بدرستیکه یکروز بسیار است کسیکه توبه کند پیش از مرک بیکساعت خدا توبه او را قبول میفرماید پس فرمود
انّ الساعة لکثیرة من تاب قبل ان یعاین موته تاب الله علیه و در من لا یحضره الفقیه است و من تاب
وقد بلغت نفسه هذه واومی بیده الی حلقه تاب الله علیه بدرستیکه یکساعت بسیار است کسیکه توبه کند
پیش از انکه معاینه مرک نماید یعنی آثار مرک را یعنی عالم آخرت و اسباب آخرت را خدا توبه او را قبول فرماید
و یا انکه توبه کند در حال انکه برسد نفس او بحلقش خدا توبه او را قبول فرماید و از فضل خداست که قابض ارواح را
امر کرده اند که ابتدا با انکشتان پا کند در قبض روح و خورده خورده بالا کشد تا بکلوی او برسد برای انکه
این اثنا فرصتی باشد از برای توبه و استرضا خصمان و جاری نمودن کلمه طیبه شهادت و وصیت کردن با اهل
و عیال و اوصیا خود و جاری نمودن ذکر خدا بر زبان سیما کلمات فرج سیما لفظ لا اله الا الله که هر کس آخر
کلماتش این باشد بهشت برا او واجب میشود ای عزیز قدری کریه کن و اظهار حزن کن که خالقت را خدا دوست
میدارد بشرط انکه بعد از ان برسد منع کنی نفس خود را از معاصی انوقت امید خیر باو هست چنانکه خدا
میفرماید و امّا من خاف مقام ربّه ونهی النفس عن الهوی فانّ الجنّة هی المأوی بترس از روزی که
نامها بران بعضی را بدست راست دهند و بعضی را بدست چپ پس فرماید اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم
حسیبا ای تاهل با یا ولی روزه دار با غیبت و سمعه بیصفا وای پادشاه جبّار وای ظالم ستمکار
نامرات را بخوان آه از نامهای سیاه و از صحیفهای پر کناه و کویند انّ لدینا انکالا وجحیما وطعاما
ذا غصّة وعذابا الیما طعام چه باشد زقوم و غسلین یعنی خون و چرک فروج زناکاران که در دیکهای
جهنم جوشیده باشد کویند چون این آیه نازل شد جناب پیغمبر عم بیهوش افتادند چون بهوش آمد فرمود
ای امتان از کناه ظاهر و باطن دور شوید وذروا ظاهر الاثم وباطنه و از کناه توبه کنید و این کناهها

ضعیف ما که تاب داخل شدن در کوره آتش دنیا ندارد و تاب بدبدن افتادن طفل از بام ندارد چه
کار خواهیم کرد با صداهای عجیب و هولهای غریب روز قیامت و نعرهای ملائکه که هر زمانی کویند
مجرمان که جدا شوید از مطیعان وامتازوا الیوم ایّها المجرمون و صیحهای غلاظ دارد ایشان که میکویند
تکلم نکنید و داخل جهنم شوید اخسئوا فیها ولا تکلّمون و هولهای عظیم از کندن کوهها و خراب کردن
آسمانها و زلزله شدن زمینها و زمان انشا القارعة ما القارعة وما ادریک ما القارعة یوم یکون
الناس کالفراش المبثوث وتکون الجبال کالعهن المنفوش که ان شود قیامت هر زنی بچه انداز و
هر شیر دهی از طفل خود غافل شود که یوم تذهل کلّ مرضعةٍ عمّا ارضعت وتضع کلّ ذات حملٍ حملها
و اهل عرصات چنان مدهوش شوند که کویا مست هستند ولکن عذاب خدا سخت است که تری الناس
سکاری وما هم بسکاری ولکنّ عذاب الله شدید و این آیه در سوره مبارکه حج است و حلقهای
ایشان از جای کنده شود بمرتبه که بکلوی ایشان آید که در سوره مؤمن در آیه هفدهم است که اذ
القلوب لدی الحناجر کاظمین ای عزیز از عذاب جهنم بیتاب میشوی چه میکنی در وقتی که نعلین
آتش در پای تو کنند که مغز سرت بجوش آید مالک کوید که سخت بزودی بفریاد آمدید انکم ماکثون شما
در اینجا بسیار خواهید بود در حالت دنیا یک لفظ کنا هردار متحمل نمیتوانی شد وای بر آن وقتی که ترا
سرزنشها کنند و بکرزهای آتشین سر شریف شما را بکوبند و ملائکه غلاظ و شداد مردان و زنانرا
در جهنم افکنند که هفتاد سال در درکات دوزخ فرو روند تا در درکی که خلقت ملکرآن
از آتش است که زنی دیکر بسر ش کوبند تا هفتاد سال دیکر در آن درکه فرو روند و کویند بچش
این اعمالی را که خود پیش فرستادی و خدا ظلم بر بندکان نکرده است و پیوسته حال ایشان چنین باشد

تا نمیری که خدا نخواهد و مکر آرزوی مرک کنند و نمیرند یَأْتِیهِ الْمَوْتُ مِنْ کُلِّ مَکَانٍ وَمَا هُوَ بِمَیِّتٍ چون بقعر جهنم
رود جامه از آتش در برش کنند قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِیَابٌ مِنْ نَارٍ یُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِیمُ آب جوشیده
بر سرش ریزند که آنچه در شکم اوست کداخته شود إِنَّ اللَّهَ لَیْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیدِ ای عزیز تو سعی کن که
قبل از توبه مرک شاید تراد در چاه ویل جای دهند که اکر شوری در دنیا چهل سال بر او فرو زند و کسی را از چاه
ویل بیرون آورند و در آن شوره کذارند از خوشی و استراحت بخواب رود و از زقوم و ضریع و غسلین
در کلویش ریزند که یاد طعامهای لذیذ و پوشش دنیا کند و از وعد نزاکور وکر و لال محشور کنند و سالها
در دریای آتش غوطه خوری و ملائکه ریش مردان وکیس زنان را بکیرند و بر روی در دوزخ اندازند خدا
شما را رحمت کند توبه کنید توبه کنید تا خبر سیفکن توبه را اکر شاید مرک بیخبر آید و فرصت توبه ندهد تدارک راه
تدارک بسته شود و مهلت خواهی و ممکن نشود بلکه یک ساعت و یک چشم زدن مهلت ندهد یا انکه قلب
تو بتدریج تیره شود از ظلمت کناهان صیقل نکند چنین قلبی منکوس و کاهی سیاه میماند و صاحب قلب چنین بخیر
رجوع نمیکند و از کناهان توبه نمیکند بی پروا و بی اعتنا میشود بامر شریعت و نواهی خدا و دفع اوامر
رسول خدا ص در نظر او سهل میشود و وقع احکام از نظرش کم میشود تا انکه نفرت میکند قلب او از قبول
و منجر میشود بفساد عقیده و برطرف شدن ایمان پس ممیرد بغیر ملت پیغمبر آخر الزمان و بدی خاتمه که
باید پناه برد بخداوند عالمیان و اصل کناهان بر سه قسمند بعضی از آنها ترک نهی است میان خلق و خدا
مثل شرب خمر و ضرب دف و خوردن ربا و امثال اینها پس توبه از آن ندامت و پشیمانی است و عزم نکردن
بر آن است مادام النجوم الثابتة و بعضی از آنها ترک واجبات مثل نماز و روزه و امثال آنها باید علاوه
ندامت قضا کنی آنچه ممکن است ترا مادام که حیاتی توبه چنین است و وصیت کنی که بعمل آورند بعد از تو او صیا که

مانده باشد بتو چیزی از آنها و بعضی شرکت در آنها خدا و بنده این مشکل تر و صعب تر است مراتب شتی و این
هم بر چند قسم میشود بجهت آنکه کاهی در مال و کاهی در نفس و کاهی در عرض و کاهی در دین است پس
اکر در مال است باید بصاحب او رد کنی بلا نزاع اکر هست ترا ممکن و الا پس استحلال نما از صاحبش و الا
که مفقود الخبر است یا مرده است و وارث ندارد پس تصدق کن از جانب او یا بر و مجدد مجتهدین و
فقها تا شوند از برای تو راه نما بجهت بصارت ایشان با این امور که تو نمیشناسی از آن بینا و اما در نفس یا اینکه
کسی را کشته یا مجروح کرده ای در دنیا پس متمکن کردان نفس خود را در قصاص کردن تو را ولیا قصاص
کنند ترا موافق شرع معلی و اکر این هم ممکن نیست رجوع کن بتضرع و ابتهال بدرکاه خدا تا راضی کند
خدا او را از تو ای بنده خدا و اما در عرض مثل آنکه غیبت کسی کرده یا بهتان زده و افترا پس تکذیب کنی
نفس خود را در نزد آنکه در حضور او کفته این کلمات بیجا را یا استحلال کنی از صاحبش بشرط عدم
هیج فتنه و غوغا و الا استغفار کن برای صاحبش و رجوع کن بسوی خدا و اما اکر در حرمش خیانت کرده
با زوجه او و اولادش نعوذ بالله پس منحصر است راه بتضرع و ابتهال بدرکاه الله و احسان کن با آن بیچاره
عوض آن ماجرا و اما در دین یا آنکه کافر کرده او را یا بدعتی در دین او کرده یا او را متشکی ساخته
در دین خدا پس تکذیب کن نفس خود را پیش روی او تا شود متنبه آن بنده الله و الا هرکاه نشد
پس تضرع و زاری کن بدرکاه خدا شاید راضی شود از تو ای نامربیا پس هرچه ممکن است باز راضی نمودن
خصمان بعمل بیاوری و الا رجوع میکن با این درکاه و اما در خصوص شرب خمر و لواطه و زنا رسوا
ساختن خود را در نزد فقها هم راست پس رجوع کن بخدا با تضرع و زاری و ناله و آه و از جمله شرایط
چند شرط دیکر استنباط میشود از احادیث و کلمات علما اول غسل کردن بعد از توبه از کناه و قبل از توبه

کردن سیما از کناهان کبیره بیجا دوم تغییر دادن لباس که در بر داشته در وقت کناه سیم تغییر دادن
رفقا چهارم تغییر دادن مجلس معصیتها پنجم تغییر دادن خوراکها ششم تغییر دادن بالش و فرشها هفتم تغییر
دادن نیتها هشتم فراخ نمودن کفها نهم کوتاه نمودن آرزوها دهم نکاه داشتن زبان از لغوها یازدهم
مقابل ساختن حسنات بکناهان وارد شده است در خصوص کسیکه برای انکشتر حرام کنده است تصدق
دهد بمسکین بهای دست که کنده است بر هر لعب کفاره کند شنیدن لغو را بشنیدن کلام خدا کفاره
کند مس خط قرآن را ببوسیدن آیات آنها کفاره کند در راه رفتن در معصیت براه رفتن در مساجد
و معابد و قضای حاجتها و لغو کفتن زبان را بکلم خیر کفتن در هدایت و ارحام دما و امثال اینها
و در خصوص سایر عضوها من بعد انشاء الله کفته خواهد شد در محل عبادات اعضا و کفاره معاصیها
دوازدهم در مکان خلوتی نماز کند بر ما تم خود بدارد نوحها و ملامت کند نفس خود را در خصوص هر یک
از معصیتها جدا جدا و دعای صحیفه کامله را تلاوت کند برای محض رضای خدا کسی که این خصلتها که کفتیم
بعمل نیاورد توبه مقبول نخواهد شد بدرکاه خدا موافق حدیثی که فرموده باین مضمون پیغمبر خدا و بالجمله
توبه کامل که عبارت از توبه نصوح است از جمیع صفات رذیله و متصف ساختن نفس است بصفات
حمیده که هر یک از آنها را بتفصیل ذکر خواهیم نمود با آخر کتاب انشاء الله تعالی و چون توبه عبادت است شرایط
عبادت در آن معتبر است و عمده از شرایط اخلاص است پس باید برای خدا باشد و مشوب بریا نباشد و
بعضی از علما طمع بهشت و خلاصی از جهنم را منافی با اخلاص میدانند در اینجا نیز کفته اند و دلیل بر بطلان
این مذهب در کتاب بحار الانوار مذکور است و کسیکه معنی نیت را فهمید میداند که اعلای درجات نیت
نسبت با کثر خلق همین است که یکی از دو معنی منظور ایشان است و نسبت بعامه خلق این دو معنی را از

مدح کردن آدمی نفس خود را و بدانکه این عمل که میکند قدر ترا در نزد مردم و باعث میشود که نزد
خدا مغضوب شوی و اکر میخواهی اینکه بدانی که تذکیه تو نفس خود را بجاه و علم و مال و فضل چکونه انکار
میکنند آنرا قلب تو و کران میشمارد آنرا اسمع تو و چکونه مذمت میکنی ایشان را در وقتی که پشت کنند
ایشان و بروند پس بدانکه در حال تذکیه تو نفس خود را با تو چنین اندکه در دلهای خود را ترا
رنجیده و استهزا میکنند و زود باشد که ظاهر کردانند این نیز با تو تو خود چون ترا از ایشان
مفارقت کنی و الحال استغفار کن که کفاره آن استغفار است ششم نفرین کردن است هرچند بر ظالم باشد
و در حدیث آمده که مظلوم نفرین میکند بر ظالم تا حتی انکه حق خود را از ظالم میکیرد که طلب ظالم می
شود نه ظالم حقیقی بلکه ظالم بالنسبه مراد است و الا نفرین کردن بر ظالم واجب است که میخواهد ظلم
باشد و در قیامت از اوساط الیه خواهد نمود و بالجمله نفرین بد است و صاحب آن شوم است چنانکه در
خصوص فاخته که مردم را نفرین میکند فرموده اند که إِنَّهُ طَائِرٌ مَشْئُومٌ یَقُولُ فَقَدْتُکُمْ فَقَدْتُکُمْ
یعنی این مرغ شوم است پس سر میکوید نیست در بینم شما را نیست در بینم شما را و الحال از نفرین کردن استغفار
کن هفتم غمازی و سخن چینی و از جمله مسوغات و عمومی است که قسمی از ماهی است و این در عبودیت نمام در
میان مردم و دوستان خدا جدائی می افکند و در بنی اسرائیل یک نمام بوده که بشومی آن باران از
آسمان نمی آمده و حق تعالی فرمود تا او از میان قوم بنی اسرائیل بیرون نرود باران نمی دهم و بود دهشت
نوشته است که تو حرامی بود سخن چینی و این از آن جهت است که در میان مسلمانان فساد میکند
چنانکه شاعر میکوید میان دو کس جنک چون آتش است سخن چین بدبخت هیزم کش است
میان دو کس آتش افروختن نه عقل است خود در میان سوختن و بالجمله سخن چینی بد است و الحال

استغفار کن هشتم مزاح و تمسخر و استهزا بمردم است پس حفظ کن زبان خود را از این عمل که این عمل آب
رو را می‌برد و بی‌طرف میکند هیبت ترا و میکشاند ترا بسوی وحشت و اذیت میرساند دلها را و
آن مبدء المجادله و شمشیر کشیدن است و این صفت قبیح است و اکابر علما قبیح تر است که الائمه فی الحکی عن موسی بن عمران
قالُوا أَتَتَّخِذُنا هُزُواً قالَ أَعُوذُ بِاللّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجاهِلِينَ و کاه باشد که مکافات استهزا را
در همان وقت بطریق استهزاء دهند هم چنانکه وزیر هارون الرشید روزی با مردی از بنی هاشم
استهزا کرد و گفت که خلیفه یعنی هارون در حلاوت و خلق است و لیش اوده میکند و لطیفه می
خورد و کثیف از او دفع میشود و وای بر تو چیست گفت اما نار یکی شکش باید شمعی در پیش
مقعدش روشن کرد تا دلش نور بهم رساند و اما ریشش را باید تراشید تا درد کند و کثیف
بخورد و با کثیف از او دفع شود و وارد شده است که خود ملعون یعنی هارون سرکینی چند شبیه
با انجیر بطریق استهزاء از برای ولی خدا موسی بن جعفر فرستاد بعد از حضور آنها باعجاز آن
حضرت همه انجیر پاکیزه شد و آن حضرت تناول نمود و ملازم هرون نیز خورد و باقی را از برای
هارون فرستاد دید که انجیر پاکیزه است یکی را در دهن گذاشت چون خواید همان سرکین شد که
بود لهذا خجالت بسیار کشید قُلْ أَبِاللّهِ وَآياتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِؤُنَ قال الله یعنی خدا فرموده در
سوره حجرات در آیه یازدهم که لا یَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسى أَنْ يَكُونُوا خَيْراً مِنْهُمْ وَلا نِساءٌ مِنْ
نِساءٍ و در سوره مؤمن میفرماید اتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيًّا و در جای دیگر میفرماید إِنّا كَفَيْناكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ
تهم مردم را در منابر و مجالس تعریف بیجا کردن و در برابر و پیش روی ایشان مدح دروغ و
ثنای بی اصل چنانکه بعضی از دردمندان این شیوه خود کرده اند این بد است چه اکر آن شنونده

اکر مؤمن است شاید عجبی از آن تعریف بیجا در نفس آن بهم رسد و اکر جاهل است خر میشود
و بخشند در دردمندان نیل را خر میکند و اکر ظالم است جرأت او در معصیت زیاد میشود در
حدیث آمده که احْثُوا عَلَى وُجُوهِ الْمَدّاحِينَ التُّرابَ یعنی بپاشید برروی مدح کنندگان خاک
کویند شخصی در بزد عالمی مدح ظالمی میکرد عالم گفت ای برادر چه مدح میکنی همین قدر کو
که این سک از آن سکها است دیگر تقیه نکرد تفت که چون یکی از جاهلان احمق یکی از
نواصب را می بیند پوست لعن خلفا میکند و نمیداند که آن ناصبی در جای دیگر یکی از شیعیان را
آزار میدهد و شاید که بقتل میرساند قال الله تعالی خدا فرموده است در سوره حجرات در آیه
سیزدهم که إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّهِ أَتْقاكُمْ ای عملکم بالتقیه یا زدهم فحش دادن و لغو کفتن است
چنانکه شیوه دهان در بدکان بیحیا و طریقه هرزه کویان بی پروا است ای برادر چه کویم از
مذموم فحش نزد خدا و رسول و چکویم از بی حیائی مردم از زنان و مردان و خورد و
بزرگ در فحش کفتن مخصوص لفظ کاف و واو و نون و یا و آنکه اول آن قاف است و آخر
آن قاف و آنکه اول آن زا و آخر آن دال است و مثل اینها در فلان و خواهر فلان و امثال
این ای جاهل کم‌حیا قرآن نخوانده که خدای تعالی در چند موضع از کلام خود مذمت فحش و لغو
فرموده است از جمله میفرماید إِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِراماً و در جای دیگر میفرماید إِذا مَرُّوا
بِاللَّغْوِ أَعْرَضُوا عَنْهُ و در جای دیگر میفرماید إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ الْغافِلاتِ الْمُؤْمِناتِ
لُعِنُوا فِي الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ پس اکر تو با این همه آیات بان فحش بکوی و بر زبان خود لغو
جاری کردانی و قرآن تلاوت نمائی بدانکه داخل این حدیث خواهی بود که رُبَّ تالٍ لِلْقُرْآنِ

وَالْقُرْآنُ يَلْعَنُهُ بسا کسی هست که تلاوت قرآن میکند قرآن او را لعنت میکند و حدیث وارد
است که حضرت رسول صلعم بحضرت امیر المؤمنین فرمود که یا علی إِنَّ اللّهَ حَرَّمَ الْجَنَّةَ عَلى كُلِّ فَحّاشٍ
بَذِيٍّ قَلِيلِ الْحَياءِ لا يُبالي بِما قالَ وَلا ما قِيلَ لَهُ فَإِنَّكَ لَوْ نَقَّشْتَهُ لَمْ تَجِدْهُ إِلّا لِغَيَّةٍ أَوْ شِرْكِ
شَيْطانٍ ای بدان که حق تعالی حرام کرده است بهشت را بر فحش دهنده بیحیا که در وقتی که باک ندارد
با آنچه میکوید و نه آنچه با و میکویند بدرستی که تو اکر تفتیش کنی حال چنین کسی را نمی یابی او را
مکر حرامزاده یا شیطان در نطفه او شریک شده است و اکر کسی در دین دارد همین حدیث در
منع او از فحش دادن کافی نیست که مخبر صادق خبر داد که فحاش حرامزاده است یا نطفه او خلل
است و اکر از این حدیث هیچ در او اثر نکرد یقین بدان که در نطفه او عیبی هست و قطع
نظر از آیه و حدیث این از مردی و مروت دور است که یکمن ریش بصورت تو باشد و دایم نام پیش
زن و پس زن را ببری ای زبان بریده فحاش و ای خبیث تر از مرغ خفاش خاک عالم بر سرت
نه دین داری نه مروت داری و نه آدمیت داری بلکه مانند سکی هستی که دایم فریاد میکند
و هرگاه این صفت بر تو راسخ شد و ملکه نفس ناطقه تو کردید بدانکه ناطقه تو بصورت سک مسخ
میشود که اکر پرده بردارند تو خود را بصورت سک خواهی دید و در قیامت بصورت
سک در عرصه محشر خواهی آمد دیکر آنکه این بیچاره فحاش بمرض بلاء و سر مبتلا
شده که دایم فضله از دهان او بیرون می آید و اطبا کفته اند که إِيلاوُسُ مَرَضٌ يَخْرُجُ
فَضْلَتُهُ مِنْ فِيهِ وَهُوَ لُغَةٌ يُونانِيَّةٌ وَمَعْناهُ يا رَبِّ ارْحَمْ خدایا تو رحم کن چون احتقان
از پائین کار نمیکند و از بالا دوا نفع نمی بخشد و فضله او از دهانش بیرون می آید

ایشان خالی کردن تو دیگر محال باشد بلکه تکلیف ما لا یطاق است و در کتاب کافی مذکور است که هر که
شراب را برای غیر خدا ترک کند خدا از شراب سر بمهر بهشت در کام او بریزد و ممکن است اینکه تفضل شامل
از جانب خدا در خصوص شراب هرچند تو به حقیقی نباشد اما بجهت خوف خدا البته صحیح خواهد بود چنانچه
خدا فرموده وَأَمّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوى فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوى یعنی کسیکه بترسد از
ایستادن در حضور پروردگار خود و ترک کند بجهت خوف از خدا معصیت را بهشت جای اوست
پس معلوم شد که توبه را قبول است هرچند منظور او خوف خلل باشد و بس و محقق طوسی ره فرموده است
در شرح اشارات چنانکه شنیده شد از مردم اکر مشهور است میان ارباب ذوق که تجلی ناقص میشود
بلا چیز بتحلیه و تخلیه چنانکه مداوات مریض بدو چیز میباشد بر تنقیه و تقویه آری والله اعلم سلب است
دویم ایجاب و آن برای هر یک درجاتیست لا یعد و لا یحصی و در حدیثی است که توبه توبه کنندگان هر یک
بقدری است توبه پیغمبران از اضطراب سر و تشویش خاطرها است و توبه اصفیا و اولیا
از نفس کشیدن بیاد خدا است و توبه دوستان خدا از خطورها ایشان است از خاطرهای و شرح این مراحل
برای عوام است بسیار بجا خدا رحمت کند کسانیرا که بفهمند بجا این قدر خود را باید دانست که ما از امت
این پیغمبریم که جمیع انبیا آرزوی بودن امت پیغمبر ما میکردند اکر ما باشیم امت این عالم پناه و در کتاب
جمال الصالحین آورده اند که جناب موسی بن عمران عرض کرد که خداوندا در الواح توریت نظر کردم
می یابم امتی را که ایشان را شفاعت کنند و اذن شفاعت دهند ایشان را امت من کردان خطاب خدا
آمد که ای موسی آنها امت احمد اند تم عرض کرد موسی که دیده ام در میان امت پیغمبران امتی که در هر شبانه
روزی پنج وقت نماز کنند و ماه رمضان را روزه دارند آنها را امت من کردان خطاب در رسید که آنها امت

محمد ند که کفت خداوندا دیده ام امتی را که زکوة بدهند و بیتیمان و مسکینان دهند اینها را امت من کردان خطاب
آمد که اینها امت محمد ند کفت دیده ام در دنیا امتها امتی هست که هفتاد هزار کس از ایشان بی حساب
بهشت روند اینها را امت من کردان خطاب رسید که آنها امت محمد ند پس موسی عرض کرد خدایا مرا
هم از امت محمد ص کردان ای برادر تو هم بر کن اکر تو هم واقف باشد خوشا بحال تو ببین تو به چه کونه چیزی
است در خصوص حر بن یزید ریاحی که او را با هزار سوار بر سر راه سید الشهدا فرستادند با وجودی که
اول با لشکرش مانع کشتن امام حسین شدند تا آنکه واقع شد آنچه شد و در روز عاشورا بعد از
تسویه صفوف قتال از طرفین و ترتیب یافتن میمنه و میسره و قلب و جناح فریقین عقل ... خواهم
حر قدم در میدان کذاشت و توفیق خدائی اسب را بجولان درآورد و بمسخر کردن قلعهٔ دین سید
المرسلین تا آنکه آمد بنزد ابن سعد و کفت یا بن سعد ... ابن مرد جنک خواهی کرد کفت بلی بخوشی
بپس خواهد شد حر کفت فردا جواب رسول خدا را چه میدهی ابن سعد کفت اکر اختیار مرا بود جنک نمی
کردم ولکن امیر شما عبید الله زیاد راضی نمیشود پس حر عرض کرد بطرف خیمه خود آمد بهانه اسب آب
دادن متوجه لشکر سعادت اثر امام ع شد در دم کمان برداشته بجنک حضرت میرود اما لرزه بر
اندام وی افتاد بنحوی که استخوانهای سینه او صدا میکرد مهاجر بن اوس او را بدان حال دید کفت
ای حر در هیچ معرکه ترا این طور هراسان ندیده ام تو از جملهٔ شجاعان عرب روزکاری حر کفت ای
برادر مرا خوف از آن است که خود را در میان بهشت و دوزخ می بینم مردم که کدام را اختیار کنم ناکاه
نعره کشید که بهشت را اختیار کردم پس تازیانه بر مرکب زد و بخدمت امام حسین ع آمد و پیاده شد
و دست بر سر نهاده رکاب امام را بوسید و روی بسم مرکب امام نهاد و کفت یا بن رسول الله ص التوبة

التوبة آیا توبهٔ من قبول است و شما از من راضی میشوید حضرت چنانکه سوار بودند دست بر سر
و صورت حر مالیدند و فرمود توبه تو قبول است و من ترا بحل کردم خدا از تو راضی باشد پس خواب
خود و نصیحت پدر را در خواب با امام عرض کرد و مصعب برادر حر هم توبه کرد و بخدمت امام ع آمد پس
عرض کرد که مرا اجازت فرما که من ابتدا بحرب این کافران روم حضرت فرمودند تو مهمان مائی صبر کن
تا دیکران سبقت کنند حر عرض کرد چون اول کسی بودم که بر راه شما آمدم میخواهم اول کسی باشم
که با دشمنان شما محاربه کنم و مبالغه کرد پس امام حر را مرخص کرد حر خوشحال شد مرکب را بجولان درآورد
و او شجاعی بود که با هزار سوار برابر بود در معارک بسیار رایت فتح را برافراشته چون در مقابل
لشکر مخالف رسید کفت ای اهل کوفه و شام مادرهاتان بعزای شما بنشینند فرزند رسول خدا را طلبیدید
و شمشیرها بر روی او کشیدید و آب را بر روی او بستید فردا جواب رسول خدا را چه خواهید داد
شما را خدا از تشنکی هلاک کند عمر بن سعد از آمدن حر بمیدان ترسید و صفوان بن حنظله را
طلبید که از مشاهیر شجاعان عرب بود کفت برو حر را نصیحت کن هرکاه قبول نکند سرش را بیاور صفوان
مقابل حر آمد کفت ای یزید ... بعقل تو عجب است که دست از یزید برداری که تمام دنیا با اوست
حر کفت ای از خدا بیخبر یزید مردی است فاسق و فاجر و حسین فرزند سید انبیا است و بینی شایسته خدا
تزویج مادرش در بهشت شده است و کهواره اش را جبرئیل جنبانیده کی روا است که دست از حسین بر
دارم و رو به یزید ملعون آورم و تو خاک ادم میدانی حب جاه دیده دیده بصیرت ترا کور کرده صفوان
خواست که نیزه بر سینه حر زند حر نیزه بر نیزه اش زد که پاره پاره شد خدا را یاد کرد بسنان نیزه خود
او را از صدر زین در ربوده بسر دست کرده بلندش کرد بنحوی که هر دو لشکر دیدند انکاه بر زمینش زد

که استخوانهایش درهم شکست خروش از هر دو لشکر برآمد هر سه برادر صفوان بمیدان آمدند حر یکی را
کرفت و بر زمین زد و یکی را تیغ بر فرق زد که بدو نیم شد و یکی فرار کرد حر نیزه بر پشتش زد از
پیش در کذرانید حر رو بامام ع کرد و کفت اَرَضِیتَ عَنّی یا بن رسول الله ص آیا راضی شدی از من ای
پسر رسول خدا حضرت فرمودند انت حر کما سمتک امک یعنی تو آزادی از آتش جهنم چنانکه مادرت ترا
حر نام کرده و بیک حمله چهل نفر دیکر را بجهنم فرستاد و بهر طرف که رو میکرد از کشته پشته میساخت و بهر
جانب که متوجه میشد آن قوم از پیش روی او میکریختند تا آخر نامردی اسبش را پی کرد پیاده جنک می
کرد حضرت اسبی از برای او فرستاد که سوار شد پس حر جمعی را کشت و باقی را متفرق ساخت و خواست که بخدمت
امام حسین ع آید هاتفی او را ندا داد که حر این تذهب بکجا میروی حوریان بهشت منتظر تو اند حر فریاد
کرد که ای فرزند رسول خدا بخدمت جدت میروم پیغام داری بفرما حضرت فرمود که ما هم از عقب
تو رسیدیم در آن وقت خروش از یاران امام برآمد و صدای کریه و زاری اهل بیت بلند شد پس حر شمشیر
در دریای خون غوطه ور شده لشکر ابن سعد را متفرق کردانید که شمر پانصد سپاه نزد که دور حر را
فرو کیرید لشکر یکبار از جا در آمدند تیغ و نیزه باد بر حر زدند و آن شجاع نامدار مجروح شد و می
خروشید تا آخر ملعونی نیزه بر سینه حر زد که سینه اش شکافت و خون جاری شد و حر از مرکب در
غلطید و فریاد زد که یا بن رسول الله ص مرا دریاب حضرت اسب برانکیخت و لشکر را متفرق ساخت و
حر را از میان معرکه بدر آورد هنوز رمقی داشت و خون از زخمهایش میچکید حضرت سر و بر او را
کنار کرفت کجا بود علی بن ابیطالب ع که بر سر بالین تو در دین خود بیاید و سر ترا در کنار کیرد و کرد از
رخسار حسین پاک کند چنانکه حسین کرد از رخسار حر پاک میکرد و این چند شعر را حضرت در مصیبت

حر خواندند که لنعم الحر حر بنی ریاح صبور عند مختلف الرماح خوشا بحال تو ای حر ریاحی که چون شد
در وقت حرکت کردن نیزها و نعم الحر اذ نادی حسینا فجاد بنفسه عند الصباح خوشا بحال تو ای حر در وقتی
که حسین را ندا داد و جان خود را فدا او ساخت فیا رب اضفه الی جنان و زوجه من الحور الملاح
ای خدا او را داخل بهشت کردان پس حر دیده کشود صورت امام ع را دید تبسم کرد و کفت ای فرزند رسول
خدا از من راضی شدی حضرت فرمود من از تو راضی شدم خدا از تو راضی باد پس جان خود را در قدم امام
حسین فدا کرد و جان تسلیم کرد انا لله و انا الیه راجعون مجلس هفتم در مذمت ظلم کردن بر رعایا
و ادله بر بیان و اقسام ظلم ظلمه و بیان هر یک از اقسام آن و ادله هر یک از آن فی الجمله بسم الله
الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعل مصیبتنا زادا و ... فی شهرنا هذا ذخیرة لیوم جزائنا والصلوة و
السلام الکاملان المبارکان علی سید انبیائه و علی عترته المعصومین و ذریته المظلومین سادات عباده
و امنائه خصوصا علی الشهید بن المظلومین والامامین المعصومین شنفی عرش الرحمن و سیدی شباب
اهل جنانه الذی فی حقهما سید الکونین و فخر العالمین فدوهما بابی و امی من احبنی فلیحب هذین و فی
حق الحسین قال سید الامة کل عین باکیة یوم القیمة الا عین بکت علی الحسین فانها ضاحکة
مستبشرة بنعیم الجنة و قال فی حقه صادق الائمة من اتی قبر الحسین عارفا بحقه کتب الله له اجر من
اعتق الف نسمة و من حمل الف فرس مسرجة ملجمة و یغفر له ذنوب خمسین سنة و من یرجع الی اهله و ما
علیه وزر و لا خطیئة واللعنة الدائمة علی من قتلهم او ظلمهم و من سلک هذه المسالک و اسس
اساس ذلک فانه والله ما قتل الحسین علیه السلام الذی صار هو الخلیفة بل ما استاصل الشجرة الطیبة
اصلها و فرعها فی الحقیقة الا اصحاب السقیفة لعنا کثیرا و جعل الله جهنم لجمیع الکافرین والمنافقین حصیرا

ما دامت سماء الشبهة على ارض القابليات باكية ومصيبة اهل البيت في الارض والسماء باقية و
نستدعي من الله رب العالمين ان لا يغفر ابدا لهؤلاء الفاسقين كما بشرنا بلسان نبيه في سورة
المنافقين فانهم قد غصبوا الفدك والعوالي من اهل البيت اولا ومنعهم من نابعهم في هذا الاموال
منهم في مواقع وكربلاء ما ارادوا الا ان يجعلوهم بذلك الفقراء ولم يفقه المنافقون انهم خزائن الله
في الارض والسماء ثم اخرجوهم من حرم الله وحرم جدهم ثانيا لعلهم يصيروا بهذا اذلاء ولم يعلم المنافقون
ان العزة لله ولرسوله ولهؤلاء الاصفياء ثم لم يقنعوا بذلك حتى قتلوهم في ارض الغاضرية ثالثا وذبحوا
اولادهم فيها رابعا وكسروا اضلعهم وفرعهم خامسا وسبوا نساء اهل البيت سادسا ورضضوا اجسادهم
بحوافر الخيول سابعا وشهروا رؤسهم على الرماح ثامنا ووضعوا تلك الرؤس في مجالس الخمر تاسعا ولم
يبقوا لاهل العصمة حرمة ولا لشيعتهم عاشرا ولعنة الله ولعنة اللاعنين على هؤلاء الظالمين من
الاولين والآخرين ما دام مهموما لاجلهم صدور العالمين ومغموما لفعلهم قلوب العارفين سپاس
ستایش خداوند برا سزاست که کربلا را جا نبده است مصیبت ما را بر حسین توشه سفر آخرت و ماتم داری ما را
بر حسین در این ماه محرم ذخیره روز قیامت ما صلوات و سلام خدا باد بر سید انبیاء و مرسلین و سادات
اولین و آخرین خصوصا بر دو شهید مظلوم و دو امام معصوم که گوشواره عرش خداوند و سید جوانان اهل
بهشت یعنی حسن و حسین آن دو بزرگواری که سید کونین در حق ایشان فرموده که پدر و مادرم فدای ایشان
باد هر که مرا دوست بدارد باید دوست بدارد حسن و حسین فرموده که همه چشمها در روز قیامت گریان
است مگر چشمی که بر حسین گریسته باشد که آن بنعمتهای بهشت که باو داده اند خوشحال و خندان است آن حبیب
که صادق آل محمد ص فرموده در حق او که هر که زیارت کند قبر حسین را عارفا بامام واجب الاطاعه بداند بسبب

ازبرای او حق تعالی ثواب کسیکه آزاد کرده باشد هزار بنده و ثواب کسیکه هزار اسب زین و لجام کرده در راه
خدا داده باشد و گناهان پنجاه ساله او آمرزیده شود و برگردد بخانه خود و هیچ گناهی و خطائی بر
او نباشد و خدا لعنت کند کسیکه ایشانرا بیگناه شهید نمود یا بر ایشان ظلم و ستم روا داشت و خدا
لعنت کند فلان دوم که اول این اساس را بر چید و این علم را بر افراشت لعنت بیحد و عذاب بیشمار مدام
که آسمان مثبت بر زمین قابلیت گریانست و مادام که مصیبت اهل عصمت باقی در میان زمین و آسمان
و از خدا سؤال میکنم که هرگز نیامرزد آن اشقیاء دون را هم چنانکه بشارت داده است ما را در سوره
منافقون بجهة آنکه ایشان اول مال اهل بیت را از دست ایشان گرفتند و بعد ایشانرا از حرم خدا
و حرم جدشان اخراج نمودند اما مال را از دست ایشان گرفتند از جهة آنکه ایشانرا فقیر کنند و ندانستند
آن منافقان که ایشانند خزانهای خدا در زمین و آسمان و اما آنکه ایشان را بیرون کردند از جهة
آن بود که ایشانرا ذلیل و خوار کنند و ندانستند آن بدبختان که این عزیز کردهای خدا هرگز ذلیل و
خوار نمیگردند و عزت منحصر است بخدا و رسول و با ایشان شیخین اول فدک را از حضرت فاطمه غصب کردند
و بعد از آن فلان سیم بیت المال و خمس را از ایشان منع نمود و معاویه پدر یزید این حضرت امام حسن را
علیه السلام غارت کرد و یزید پلید در کربلای معلی ختم نمود بمال گرفتن و اخراج نمودن هم راضی نشد
تا آنکه همه ایشانرا در زمین غاضریه و نینوا شهید کردند و باین نیز اکتفا ننمودند تا آنکه اطفال کوچک
ایشانرا نیز کشتند و زدند و بستند و اصل و فروع ایشانرا بر هم شکستند آه آه نمیدانم چه بگویم
ای برادران و این ایشانرا بس نبود تا آنکه استخوانهای آن شهید شده را بعد از کشتن بدوانیدن
اسبها بر آنها خورد کردند و این نیز ایشانرا کفایت ننمود تا آنکه سرهای مبارک آن مظلومانرا از بدنها

بریده و بر نیزهها نصب کردند و از این نیز تشفی قلب ایشان حاصل نشد تا آنکه آه و اویلاه و امصیبتاه
زنان طیبات هاشمیات حسنوات طاهرات فاطمیات را بیچادر و معجر و مقنعه بر شتران نشانیده در
اطراف عالم گردانیدند و این نیز آتش کفر و نفاق ایشانرا خاموش نگردانید تا آنکه سر مبارک سرور
شهیدان و سید مظلومان را در سفره شراب گذاردند و در نزد او شراب خوردند و قمار باختند
و فقاع آشامیدند و شطرنج بازی نمودند در آن وقت خواهش اولین و آخرین ایشانرا از دشمنی
با خدا و رسول بعمل آمد اما بعد فقد قال الله تعالی فی محکم کتابه الکریم خطابا للعظیم اعوذ بالله من
الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم نبئ عبادی انی انا الغفور الرحیم وان عذابی هو العذاب
الالیم یعنی ای حبیب من خبر کن بندگان مرا که بدرستی که من آمرزنده مهربانم و آنکه عذاب من درد
ناکست و در جای دیگر میفرماید که ان ربک لذو مغفرة وذو عقاب الیم و در جای دیگر میفرماید
واعلموا ان الله شدید العقاب واعلموا ان الله غفور رحیم وان ربک لذو مغفرة للناس علی ظلمهم وان
ربک لشدید العقاب بدانید ای بندگان بدرستیکه عذاب خدا سخت است و آمرزنده و مهربانست و پروردگار
تو صاحب آمرزش است مر مردمانرا بر ظلمهای ایشان و عقاب شدید دارد و در جای دیگر بیان مضامین
فرموده است آنچه از آیات قرآن و احادیث ائمه در معانی بر ما بلکه خداوند ارحم الراحمین و اشد
العاقبین است موافق حکمت و مصلحت در دنیا و آخرت هر دو در کار است هم رحمت و هم سطوت اگر رحم
از برای او نبود عیب بر کسی گوارا نه بود و اگر عتاب و سطوت نبود احدی خدا را عبادت نکرده بجهة
اعتماد بر رحمت بنده ترک هیچ معصیتی نمیکرد الغرض لکن خدا بنده را بجهة رحم کردن آفریده و رحمتش بر غضبش
پیشی گرفته و در مرتبه خوف و رجا هر قسمتی که هست از جانب خود ماست و الا از جانب پروردگار نقصانی

خواطر جمع و ایمنی است سلمان فارسی روایت کرده که خدا را صد جزو رحمت است یک جزو از آن در دنیا
منتشر است این همه نعمت دنیوی از آنست نود و نه جزو با این یک جزو در قیامت باهم ضم کند و بر گناهکاران
رحم کند با آنکه خدا رحمت را بر نفس خود لازم ساخته برای امت محمد که ایشان را عذاب نکند در دنیا
چنانکه هم امم سابقه را عذاب کرد و در سوره شوری در آیه بیست و هفتم میفرماید وما ظلمناهم
ولکن کانوا انفسهم یظلمون وما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم ویعفو عن کثیر این بلاها که
بما میرسد سبب آنها خودیم هر رنج که میرسد بجان از خود ماست اگر بدانم در دعای امام ای صاحب
الامر است وانت ارحم الراحمین فی موضع العفو والرحمة واشد المعاقبین فی موضع النکال والنقمة واعظم
المتجبرین فی موضع الکبریاء والعظمة و تا رحمت کردن بر بنده قبیح نشود عقلا خدا رحم میکند و هر گاه رحم
خدائی بر بنده قبیح شد عقلا او را عذاب میکند و از جمله کسانیکه رحم خدائی بر او قبیح میباشد ظالمان و ستمکاران
بر رعیت و زیر دستان خودند و فرموده است خدا که والله لا یحب الظالمین یعنی دوست نمیدارد خدا
ظالمان را الا لعنة الله على الظالمين و باین کلمه ایشانرا موسوم کرده فبعدا للقوم الظالمین و از
رحمت خود دور کرده و از جاده شریعت پا بیرون گذاشتن ظلم است ومن یتعد حدود الله فقد
ظلم نفسه و این نیز ظلم است که حکم بخلاف قرآن کنی ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون
و چون عصیان کنی و توبه نکنی هم ظلم است ومن لم یتب فاولئک هم الظالمون و هر که ظلم کند حشر با
ظالمانست چنانکه خدا میفرماید احشروا الذین ظلموا وازواجهم و میفرماید که ولکن یدخل من یشاء
فی رحمته والظالمون ما لهم من ولی ولا نصیر و در حدیث است که الا کلکم راع وکلکم مسؤل عن
رعیته همه شما صاحب رعیتید و همه از رعیت خود بازخواست خواهد شد فالامیر على الناس راع وهو

مسئول عن رعیته وهو مسئول عنهم والمرأة راعیة علی بیت بعلها وولده وهی مسئولة عنهم و
العبد راع علی مال سیده وهو مسئول عنه الا کلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته یعنی پادشاه
رعیت است بر مردمان و سؤال کرده میشود از کیفیت سلوک او با رعیت خود و مرد صاحب رعیت است نسبت
با اهل خانه خود و زن صاحب رعیت است نسبت با شوهر و فرزند شوهر خود و عبد صاحب رعیت است
نسبت با مال سید خود و سؤال میشوند فردای قیامت از کیفیت سلوک خود با رعیت خود آگاه باشید که
همه شماها صاحب رعیتید و از کیفیت سلوک با رعیت خود سؤال کرده خواهید شد پس بنا بر این هر کسی نسبت
که رعیت و زیر دست باشد حق زن و فرزند و غلام و کنیز و حیوان و شاگرد و جوارح و اعضا را رعایت
نماید با اینها سؤال میکنند که طور سلوک کرده اند عدالت نموده یا ستم کرده اند و شوای عزیز رعیت
خدائی هر وقت میزنی [illegible] و خدا میکنی نموده ان احسنتم احسنتم لانفسکم وان اسأتم
فلها حق تعالی مظالم عباد را انتقام کشد اگر چه گوسفند شاخ داری بر بی شاخی که آن زده باشد و دستی
بظلم بر کسی زده باشد تا انتقام [illegible] قهر الهی نخوری هر وقت بچوب صدای انسانی یا حیوانی را بلند
کنی بدانکه از خدا چوبی بخوری که صدای او در روز کارها بماند چنانکه شاهد بر این مطلب وارد شده است
که مردی احرام حج بسته بود و روباهی گرفته آتش بینی نزدیک دهان او میبرد و آن روباه صیحه میزد تا
خود را ضایع کرد و تغوط نمود رفقای او هر چند او را منع کردند منع پذیر نشد پس آن مرد را [illegible] کاری
فرستادند در اثنای راه خوابید خدا ماری را فرستاد تا داخل بدن آن مرد شد چون دانست چندان اضطراب
نمود که خود را ضایع کرد و تغوط نمود پس مار او را گذاشت و رفت و کفن آن مرد را هر چند در طاس
لغزنده کرد در راه سفر مکه خدا او را در چاه لغزنده گرفتار ساخت و جناب ملا محسن فیض در کتاب مفاتیح

در مفتاح الفلاح فرموده که در حدیث است که عذبت امرأة فی هرة امسکتها حتی ماتت من الجوع فلم
تکن تطعمها ولا ترسلها فتأکل من خشاش الارض یعنی خلاصه مضمون حدیث آنست که زنی گربه را
حبس کرد به مجلس جهنم گرفتار شد هر کس بخانه کسی بالا میرود دیگری بخانه او بالا خواهد رفت و کسی که
با زن مردم می نشیند دیگری با زن او خواهد نشست کما تدین تدان و کسیکه با مسلم غش میکند
دیگری با او غش میکند کسیکه با همسایه اذیت میکند خدا خانه او را با او خواهد داد و در حدیث است
من آذی جاره ورثه الله داره و در حدیث مسلم بروایت انس وارد شده است که لا یدخل الجنة
عبدا لا یأمن جاره در بهشت نرود بنده که همسایه از شر او ایمن نباشد ثلثة الجیران جار له ثلثة
حقوق حق الجوار وحق القرابة وحق الاسلام وجار له حقان حق الجوار وحق الاسلام وجار له حق الجوار
وهو المشرک من اهل الکتاب همسایه سه همسایه است همسایه ایست که سه حق دارد حق همسایگی و حق
خویشی و حق اسلام و همسایه ایست که دو حق دارد حق همسایگی و حق اسلام و همسایه ایست که حق همسایگی
دارد و بس و آن مشرک از اهل کتاب است که همسایه تو باشد رسول خدا فرموده که من آذی جاره
فقد آذانی ومن آذانی فقد آذی الله با پدران بدی میکنند پسران با او بدی میکنند برّوا آباءکم یبرّکم
وعفّوا عن نساء الناس تعف نساؤکم عفت ورزید از زنان مردم تا عفت ورزند زنان
شما من حفر بئرا لاخیه وقع فیه هر چاه که از برای دیگری میکند خود در آن چاه می افتد گویند
پهلوانی مغرور مجهولی بسیار پهلوانان را بزمین زد در چهار سوق بازار ایستاده مانند گاو
سر بالا کرد که اینجا همه را بزمین زدم جبین [illegible] را بفرستید تا او را هم بزمین زنم بعد از زمانی
ناخوش شد خدا او را بی قوت کرد و موش لنگی فرستاد که پای او را میگزید قوت بر زمین زدن موش

نداشت و عالمی نقل فرموده مرد بخیلی مستطیع از لئامت طبع و خباثت ذات بحج نمیرفت تا آنکه از
ترس ملامت کسی زبان مردم را ببندد گفت امسال بقرآن استخاره میکنم بروم یا نه و در امر واجب استخاره
استخاره راه ندارد و در امر خیر حاجت استخاره نیست الغرض در حدیث است که حجة مبرورة خیر من
الدنیا وما فیها یعنی حج مبرور بهتر است از دنیا و آنچه در دنیا است هر روز شصت جزو از رحمت خدا
برای طواف کننده میفرستد الغرض چون قرآن را گشود سوره [illegible] آیه اینما المشرکون
نجس فلا یقربوا المسجد الحرام یعنی غیر از این کربت پرستان نجس اند باید نزدیک مسجد الحرام نشوند ان
الله وعد هذا البیت ان یحجه کل سنة ستمائة الف فان نقصوا اکملهم الله بالملائکة وان الکعبة
لتحشر کالعروس المزفوفة وکل من حجها متعلق باستارها حتی تدخل الجنة فیدخلون معها پادشاه
عالم وعده داده است مر خانه کعبه را که هر سال ششصد هزار بنده برگزیده خود را بزیارت آورد از
این عدد چیزی که کم میشود بفرشتگان تمام کند تا نصاب ششصد هزار بکمال رسد و روز [illegible] کعبه بیاید
مثل عروس و هر که او را زیارت کرده باشد دست در پرده اش زند و گرد او در آمده ببهشت روند
ایعزیزان خانه کعبه را خدا دو نام نهاده است هر یک از این حکایات که عرض شد اینها انتقامات الهی
است و تاثیرات عدل خداست از برای هر کسی عبرتی است و از این قبیل هر کسی بسیار اتفاق افتاده که
خود بان نقل نموده که مشهور شده ما اکثر العبر واقل المعتبر وارد شده است که پادشاه پادشاهان
وحی فرستاده که قل لفلان الجبار انی لم ابعثک لتجمع الدنیا لترد عنی دعوة المظلوم وتنصره فانی آلیت
علی نفسی ان انصره وانتقم له ممن ظلم بحضرته ولم ینصره بگو بفلان جبار که من ترا سلطنت ندادم که مال
دنیا را جمع کنی بلکه برای آن سلطنت دادم که یاری مظلوم کنی و نگذاری که دعا بدادخواهی او بدرگاه من

رسد و من قسم خورده ام بذات مقدس خود که نصرت و تمام و انتقام او بکشم از [illegible] و ستم کرده شده
یاری نکرده حضرت رسول فرموده که خدا قسم خورده که هر که نماز [illegible] در جهنم [illegible]
وحق تعالی بسیاری از پیشینیان را با نماز عدل زده که مثل آن جهال مانده قال الله تبارک وتعالی الم
تر کیف فعل ربک بعاد ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد وثمود الذین جابوا الصخر
بالواد وفرعون ذی الاوتاد الذین طغوا فی البلاد فاکثروا فیها الفساد فصب علیهم ربک سوط عذاب
ان ربک لبالمرصاد باین مضمون روایت کرده اند پیشوایان دین و راه نمایان شریعت سید المرسلین
که فرعونیان عذاب میکردند بنی اسرائیل را که زیر دست بودند و تابع دین موسی شده بودند بعضیها
شدید و تکلیف کل کاری مینمودند ایشان از [illegible] زنجیرها بر پای ایشان می بستند که فرار نکنند و [illegible]
بانها بیا میها بلندی می بردند که [illegible] باشد که یکی از آنها می افتاد و میمرد یا زمین گیر میشدند هیچ پروا نداشتند
یذبحون ابناءکم ویستحیون نساءکم پسران ایشان را می کشتند و دختران و خواهران ایشان را
بکنیزی میبردند و بکار [illegible] ایشان را اسیر دند و هر گاه فرعون شخصی را عذاب میکرد [illegible] چهار
میخ بر چهار دست و پاهای ایشان بر زمین میکوبید پس باین سبب خدا او را بذی الاوتاد نام کرد
و حق تعالی او را مهلت داد گفت ما علمت لکم من اله غیری نمیدانم از برای شما هست خدای غیر خودم موافق
روایت ثعلبی خدا وحی کرد بموسی که ترا برسالت مبعوث کردم بسوی مخلوق ضعیفی که طاغی شده است از بسیاری
نعمت بسیار و ایمن شده است از عذاب من در دنیا مغرور [illegible] شده است که انکار حق پادشاهی
من میکند بعزت و جلال خودم اگر نمیخواستم حجت بر خلق تمام کنم مراد غضب کردن که از غضب او بغضب آیند
آسمانها و زمینها و کوهها و دریاها و درختان و چهار پایان چون در جنب عظمت من ذلیل بودند

مهلت دادم و حلم من شامل حال او شده و بی نیازم از او و جمیع خلق پس بیرون شان او را از عقوبت من در
روز قیامت دیگر که هیچکس تاب غضب من ندارد و ترسی از او و بسبب عجز من پوشیده ام بر او لباس
دنیا زیرا که پیشانی او بدست من است و چشم بر هم نمیزند و سخن نمیگوید بعلم من و تقدیر من منقولست
که فرعون هر چهل روز یکبار بقضای حاجت رفتی چون از موسی عم بینه خواست موسی عصا را انداخت
اژدهای شد هویدا دهن گشاده ما بین لحیین او هشتاد ذرع بود فک اسفل بر زمین نهاد و فک اعلی
بر کنگرهٔ قصر فرعون و رو بجانب تخت وی آورد ملازمان بانگاه بر هم زدند و بیست و پنج
هزار آدمی هلاک شد فرعون بر روی تخت خود حدث کرد و رو بگریز نهاد و در آن روز چهل بار
حدث از او واقع شد و فرعون نعره زد که ای موسی سوگند میدهم ترا بخدای تو و بحق رضاع و تربیت
که عصای خود را بگیر تا من بتو ایمان آورم و بنی اسرائیل را بتو واگذارم موسی عم قفای ثعبان را بگرفت
همان عصا شد و فرعون آمد و بر سریر خود نشست و ید و بیضا را از موسی دید و مع ذلک ایمان
نیاورد باغوای هامان وزیر خود که شیطان ثانی بود هر وقت که موسی و هرون می خوابیدند
عصا صورت اژدها میشد و محافظت موسی و هرون مینمود و ساحران بمعارضه آمدند پانزده
هزار یا هشتاد هزار یا هفتاد هزار بودند عصای موسی چهل خروار چوب و رسن ساحران را خورد
و انداز نالی مردم روان شد مردم گریختند دوازده هزار مرد هلاک شدند فرعون گریخت و افتاد و
بیهوش شد چهار صد بار اطلاق براو رو داد و ساحران ایمان آوردند و ششصد هزار نفر
از مرد و زن بنی اسرائیل ایمان آوردند صبح تا چاشت ساحر بودند نماز ظهر ایمان آوردند نماز عصر
شهید شدند و شام ببهشت رسیدند پس بعد از چهل سال انا ربکم الاعلی گفت یعنی منم پروردگار

اعلای

اعلای شما جبرئیل عرض کرد الهی میگذاری او را و حال آنکه چنین میگوید حق تعالی فرمود انما یقول مثل
هذا العبد مثلک این را بنده مثل تو میگوید تا آنکه احسان و رحم خدای بر فرعون و رهبان و قبطیان
قبیح شد عقلا حق تعالی اساسی چید بجهت بساط عیش و طغیان او را بعد از اساس موسی و سحر سحره و ایمان
آوردن سحره و محبوس نمودن فرعون سحره را و فرستادن خدا طوفان و ملخ و شپش و وزغ و خون
و فرعون سحره را از حبس رها کردن بر چید خدا چنانکه خبر میدهد که و قالوا مهما تأتنا به من آیة
لتسحرنا بها فما نحن لک بمؤمنین فارسلنا علیهم الطوفان والجراد والقمل والضفادع والدم آیات
مفصلات فاستکبروا وکانوا قوما مجرمین یعنی گفتند فرعونیان بموسی که هر گاه بیاوری از آیه که
سحر کنی بان آیه با ما پس ما ایمان نیاوریم بتو پس ما فرستادیم طوفان که خانها ایشان را خراب
کردیم و ملخ را که زراعات و اشجار ایشان و میوها ایشان را خوردند و شپش با ملخ بی بال فرستادیم
و ضفادع را که داخل میشدند در طعامها و شرابها و دهانها انها و خون که طعام و شراب ایشان
خون میشد اینها آیات مفصلات بود پس استکبار نمودند و بودند قوم مجرمین و ایمان نیاوردند
ولما وقع علیهم الرجز قالوا یا موسی ادع لنا ربک بما عهد عندک لئن کشفت عنا الرجز لنؤمنن
لک ولنرسلن معک بنی اسرائیل فلما کشفنا عنهم الرجز الی اجل هم بالغوه اذا هم ینکثون تا آنکه هم
عذابها را دفع کردیم ایمان نیاوردند پس انتقام کشیدیم فرمود ای موسی بنی اسرائیل را ببر از
مصر بیرون رو که لشکر ایشان از عقب ایشان خواهند آمد پس موسی در شب بنی اسرائیل را برداشت و
بکنار رود نیل رود نیل آورد و چون فرعون خبر شد لشکر جمع کرد ششصد هزار کس در مقدمه
لشکر و خود با هزار کس از عقب روان شد در وقت طلوع آفتاب بکنار دریا رسیدند بنی اسرائیل

گفتند که فرعون با لشکرش رسید پس موسی عم دریا را شکافت و لشکر موسی داخل دریا شدند هر سبطی که فرزند
پدری بودند که دوازده سبط بودند بکوچه اندر دریا که هر راهی بیندند و از نترسند فرعون گفت بلشکر
که من دریا را شکافته ام چون خواست که داخل شود متوهم گفت داخل مشو که جبرئیل بر مادیانی سوار شد
و در جلو فرعون روان شد اسب فرعون از عقب و تتمهٔ لشکر هم از عقب خدا وند امر کرد بدریا که غرق
کن ایشان را کوهها آب رو بایشان آورد همه غرق شدند که فاغرقناهم فی الیم انهم کذبوا بایاتنا وکانوا
عنها غافلین پس غرق کردیم ایشان را در دریا اینکه تکذیب کردند آیات ما را و بودند از این نوع
عذاب غافل و فرعون گفت آمنت انه لا اله الا الذی آمنت به بنوا اسرائیل وانا من المسلمین پس
جبرئیل کفی از لجن برداشت و بر دهانش زد که آلآن وقد عصیت من قبل وکنت من المفسدین
حالا ایمان آوردی و پیش از این از مفسدان بودی و چون نور علی عم با موسی بود متوسل شد بمحمد و علی ٢ ایمان
و آل ایشان از دریا گذشت و فرعون غرق شد از اینجاست که علی فرمود انا جاوزت بموسی فی البحر و
اغرقت فرعون وجنوده منم آنکه موسی را نجات دادم و از دریا گذرانیدم و فرعون و لشکرش را غرق
کردم قارون ملعون فرمان نبرد و او را بزمین فرو بردند نمرود اطاعت نکرد پشه ای را در دماغش
تا مغزش در کنارش نهاد و فرعون فریاد انا ربکم الاعلی در داد در آبش غرق کردند قابیل برادرش را
کشت و محبوس و بسته شد او را بسوی سرش در چشمهٔ آفتاب آویخته معذب ساختند و ابن ملجم ولی
خدا را کشت مرغی بر او مسلط ساختند که هر روز بدید بدن او و عذابی نموده بخوردن گوشتش مامور
گردانیدند و قوم لوط بر لواطه اصرار کردند سنگها بر جسدهای پلیدشان باراندند و قوم شعیب
کم فروشی کردند بصاعقه ایشان را سوزانیدند و ضاد بلقیس قصد هلاک حبیب خدا کردند تا

عنکبوت

عنکبوت ایشان را نابینا کردند عنکبوت میان در نعی کند پشه سپه سالاری کند سوسمار حیلی کند مورچه
مذکوری کند و سنگی سبحی کند سگی در غاری فرمان برداری کند که از ذرهٔ آنست که با چنین خدا
سرکشی کند پس هر فوجی از ظالمان که بر بندگان ظلم کند ظالم دیگر خدا بر ایشان مسلط کند که
بیخ و ریشهٔ ایشان را بر کند بعد از مهلتی چنانکه خدا میفرماید ولو یؤاخذ الله الناس بظلمهم ما
ترک علیها من دابة ولکن یؤخرهم الی اجل مسمی فاذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة
ولا یستقدمون یعنی هر گاه خدا زود مؤاخذه میفرمود مردم را بواسطهٔ ظلم ایشان والبته نمی
بود از جنبنده بر روی زمین ولکن تأخیر میاندازد عذاب ایشان را تا موعد نام برده شده در
علم خود هر گاه آن موعد آمد ساعتی تقدیم و تأخیر نمی اندازد همین احادیث فضل شنیدی احادیث
عدل نشنیدی معصوم فرموده اند ادنی الظلم قول الراکب للراجل الطریق یعنی کمترین ظلم گفتن سوار
است پیاده را از سر راه من دور شو بلکه باید حیوان خود را از راه سیکسر برد و پیاده را از
راه خود بحرکت در نیاورد و حضرت با بو بصیر فرمود اذن بده که من انگشت خود را ببدن تو
زنم عرض کرد که من بنده و غلام توام و اختیار مرا داری چون حضرت اذن گرفت انگشت خود را
ببدن او اشاره کرد پس فرمود که همین قدر هم ارش و دیه دارد و ما میدانیم که چه قدر است
پس حال آن ظالمان که آن رفتارها با خلق خدا می کنند چه خواهد بود از انجمله خدا میفرماید ویل
للمطففین در حق کم فروشان است و کم فروشی ظلم است و ویل چاهی است در جهنم که اگر شوری
دنیا چهل سال بسوزانند و بعد از آن مرد بر آن چاه و پل بیرون آورند در آن شور اگنند
از استراحت بخواب رود پس حال آن ظالمان و بجبر ستانان که بکیل و وزن مال مردم را میکیرند

کاه بطپانچه زدن صورت مسلمانان وکاهی فحشها عرضه دادن وکاهی بچوب وچماق زدن بر پشتهای
آنها حالشان چه خواهد بود آیا جایکاه آن بیمروتان در چاه ویل است یا درکه دیکر از درکات نیران
واز جمله ظلم ظلما است بوسیدن پسران مسلمانان از روی شهوت فرموده اند که هر کس پسری را از روی
شهوت نظر کند مثل کسی است که شصت مرتبه امیر المؤمنین را ضربت زده پس حال کسیکه با او لواطه
کرده باشد چه خواهد بود وتوای عزیز ظلم را منحصر در سلطان وحاکم جائر مدان وبا خود آنها ظالم
خود را مظلوم حساب کنی بلکه تو نسبت بزیر دست خود ظالم باشی وعاقل کسی است که چون چوب خدا
را الهی ببیند یا بشنود بفکر خود افتد واز بودن پالان وچوب بودن آخر وبر بودن کاهدان
ومستعد بودن براهن الحه وکتان وتسلط جرئی بود ومسلمان خود را کم نکند وبزیر دست خود رحم
کند وحقوق شرعیه ایشان را ادا سازد ودر عقب کردن بر خادمان خود چون جباران وغاشمان مضمون
وَإِذَا بَطَشْتُم بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ بر خود صادق ننماید ولا تَحْسَبَنَّ اللهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ
لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ یعنی
مپندار البته که غافل است خدا از کردار ستمکاران غیر از این نیست که تاخیر کرده ایم انتقام ایشان از برای
روزی که چشمها در آن خیره میشود ودر سوره ابراهیم است ودر جای دیکر فرموده که وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ
ظَلَمُوا أَيَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ زود باشد که بدانند ستمکاران که جای ایشان بکجا می انجامد آیا نشنیدید
چنین را که مَنْ ظَلَمَ عِبَادَ اللهِ كَانَ اللهُ خَصْمَهُ دُونَ عِبَادِهِ هر که ظلم کند بر بندکان خدا او خصم او
نه بندکان او میشود ودر حدیث دیکر است که مَا يَأْخُذُ الْمَظْلُومُ مِنْ دِينِ الظَّالِمِ أَكْثَرُ مِمَّا يَأْخُذُ الظَّالِمُ مِنْ دُنْيَا الْمَظْلُومِ
آنچه میکیرد مظلوم از دین ظالم بیشتر است از آنچه میکیرد ظالم از مظلوم يَوْمُ الْمَظْلُومِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الظَّالِمِ عَلَى الْمَظْلُومِ

ووارد شده است از جناب قبلة العارفین امیر المؤمنین که بئس الزاد الی المعاد العدوان علی العباد
بد توشه ایست برای سفر آخرت تعدی بر بندکان خدا وهر کسی مؤمنی را اذیت برساند بی حق بی
سببی کویا ده مرتبه خانه کعبه را خراب کرده وبیست مرتبه بیت المعمور را خراب کرده وهزار نفر ملک
مقرب را کشته است وخدا چندین جا از کلامش صریحا ظالم را لعن کرده وخدا انتقام از ظالمان خواهد
کشید اکر چه در دنیا هم موجب رسوائی خواهد بود ودر بعضی از اخبار وارد شده است که در بنی اسرائیل
صیادی بود که ماهی صید میکرد ومعیشت خود را از آن میکذرانید با عیال واطفال روزی ماهی
خوبی صید کرد مسرور بود پس با خود کفت که ببازار روم وبفروشم وثمن آنرا بر عیال نفقه کنم
پس یکی از اعوان ظلمه را ملاقات کرد کفت این ماهی را میفروشی صیاد کفت اکر بکویم میفروشم ماهی
مرا بغصب میبرد واکر کویم نه ایذا میکند مرا پس صیاد کفت نمیفروشم پس آن ظالم بغضب در آمد وچوبی در
دست داشت بر سینه صیاد زد وماهی را از صیاد غصب کرد ورفت صیاد بر او نفرین کرد وکفت
خدایا مرا ضعیف خلق کردی واو را قوی حق مرا در این دنیا از او بکیر پیش از آخرت آن ظالم ماهی را
بخانه برد وبزوجه خود کفت که ماهی را بریان کن تا بخوریم بعد از آن که ماهی را پیش آوردند
دست دراز کرد که لقمه بردارد که ماهی زنده شد وانکشت وی را کرفت وکزید وبیقرار شد نزد
طبیب آمد وآنچه کذشته بود نقل کرد طبیب کفت باید انکشت را تا بکف قطع نمود تا الم سرایت نکند
پس انکشت او را قطع نمود وکف او واو دید که الم بکف سرایت کرده فرمود باید کف را قطع کنم تا الم سرایت
با استخوان بازو نکند پس کف او را قطع نمود دید که الم سرایت ببازوی او نمود پس بیقرار شد طبیب
کفت باید بازوی ترا قطع نمایم که الم سرایت بکتف تو ننماید پس طبیب بازوی او را قطع کرد الم سرایت بکتف

او نمود پس متالم شد وفریاد بر آورد ومیدوید وهیکفت هر که مرا دید ظلم نکند وسید بدرختی رسید
بدرختی پس بخواب رفت در عالم واقعه دید که کوینده میکوید ای مسکین تا بکی اعضای خود را قطع می
کنی برخیز برو بنزد صیاد صاحب ماهی تا ترا حلال کند واو تو را نفرین کرد پس از خواب بر خواست بشهر رفت
وصاحب ماهی را پیدا کرد وخود را بخاک انداخت وزاری کرد وقدری مال خود را در بهای ماهی داد وی را
راضی نمود پس فی الفور درد ساکن شد پس در آن شب بخواب رفت خدا دست او را شفا بخشید پس خدا
بموسی وحی فرستاد اکر خصم خود راضی ننموده بود دام دست او را بر طرف نمی نمودم انتقام از ظالمان متنبه شوید
وحق مردم را ببرید بازپس دهید وچون ظلم بد است وهر کسی بقسمی ظالم وهر صنفی ستمکر پس سلسله
کلام در حقوق شرعیه هر صنف باین قسمی که ظالم میشود مظلوم میکردد اندکی طول داده شود برای تمکا
خدا اینجانب امید که خدا این مؤلف را که نسبت بنفس خود از همه ستمکر تر است بیامرزد وما نقل ظلم پادشاه
وخیانت حاکمان یا در هوا وشاهزادکان ولاجاه وعمال خراب کننده خانه رعیت را در هر جا ذکر کردیم
چون شیطان انس غدار بعد از این در مجلس علیحده بضرب تیغ زبان ابدان خبیثه وروس نحسه ایشان را
مجروح ومقطوع خواهیم نمود انشاء الله تعالی اول امر برداریم بلکه ظلم رعیت پادشاه نسبت برعیت وزیر دست
خود از همه جا از جمله مرد با زنش وبتا جلیله اوست که خدا بجهة امتحان وبقای نوع انسان چند
روزی زیر دست او کرده اند ودر سفارش او بسیار مبالغه فرموده اند وارد شده است که ان الله کریم
یستحی ویحب الحیاء ان اکرمکم عند الله اتقکم انما الحلال الکلم یعنی خدا کریم است صاحب حیا واهل حیا را دوست
میدارد وکرامی ترین شما نزد او کسی است که حلیله خود را کرامی دارد ودر کتاب کافی کلینی وصدوق وهر
خصوص معاذ ذکر فرموده که ان رسول الله خرج فی جنازة سعد وقد شیعه سبعون الف ملک فرفع رسول الله

رأسه الی السماء ثم قال مثل سعد یضم ماحصل یعنی آنکه جناب رسول خدا بیرون رفت تشییع جنازه سعد
معاذ که از صحابه است واز اجلای اصحاب حضرت بود وهفتاد هزار ملک نیز در تشییع جنازه او آمده بودند
پس آنحضرت سر بسوی آسمان کرد وفرمود مثل سعد کسی فشار قبر میکشد راوی عرض کرد فدای تو شوم سعد
را بسهل مبتلا کشنود در اجتناب از آن بوده است حضرت فرمودند معاذ الله انما کان من زعارة
فی خلقه علی اهله یعنی پناه بخدا که سعد چنین باشد این فشار قبر از این نیست که او بر اهل خود بد خو بوده
با این فشار قبر معذب شده مشهور باعث فشار قبر او کج خلقی ودرشتی با اهل بیت شمرده اند وامام
فرمود که خدا غضب میکند برای چیزی مثل غضب کردن از برای ظلم بر زنان وطفلان وزوجه را حقوق
بر شوهر بسیار است که هر یکی اکر شوهر بعمل نیاورد بر او ظلم کرده است حقوقی باید وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ
نِحْلَةً بدهید مهر زنان را که این بخششی است که خدا بایشان کرده است ودر حدیث است که من تزوج
امْرَأَةً وَلَمْ يَنْوِ أَنْ يُوَفِّيَهَا صَدَاقَهَا فَهُوَ عِنْدَ اللهِ زَانٍ هر کس زنی بکیرد ونیت دادن صداقش را نداشته
باشد در نزد خدا زناکار است پس در این زمان مشکل است امر بعلت آنکه مهرها را کران کرده اند
ومیکویند که دادو که ستد اکر این واقع میکویند پناه بخدا از اولاد اینها ودر حدیث است یوم القیامة
من حسناته فیدفع الیها بقدر حقها اکر فنه میشود از حسنات شوهر داده میشود بزن بقدر حقش
واکر حسنات نداشته بقدر حقش کناه بر شوهر بار میکنند وبجهنم میفرستند وهر کاه صداقش را بولی اصرار
بدهد ونقد بدهد که اجرای صیغه برای بولی حرام شود بیک معنی فرزندش حرام زاده وخبیث
والی بر بزرکان واین بیشتر است از سک بجهای ایشان که بزرک شوند وقطع نظر از اخبار خود باید یعنی با
برخود که نام او مرد است با این ضعیفه که نام او زنست نه پسندد بظلم کردن آشتی نفس حاصل کردن

چه سود با اکر مهرش داده مجبور و تعدی و بهتان از او پس کیرد حق تعالی میفرماید در سورهٔ نساء که
وَإِنْ أَرَدْتُمُ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَهُ
بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا یعنی اکر اراده دارید
زنی را طلاق دهید و زنی دیکر بجای او بیاورید و داده باشید بیکی از آنها پوست کاوی پر از طلا بمهرش پس از آن
بهیچ وجه پس مکیرید آیا میکیرید در حالتی که بهتان بسته باشید و کناه کار باشید و چکونه میکیرید آنرا
و حال آنکه مباشرت کرده است بعضی از شما مردان بعضی از زنان او کرفته اند از شما میثاق غلیظ و مراد از
میثاق آن عهد است که مرد در حالت عقد میکیرد که امساک بمعروف او تسریح باحسان یعنی و یا نکاه
دارید یا بخوبی رها کنید این در سورهٔ بقره است و مراد از آب غلیظ منی است که از مرد کرفته است در رحم
خود آری اکر از طیب خاطر زن ببخشد مهر خود را بزوج خود حلال و کوارا است فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ
نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا نه آنکه او را بزند و بضرب شکنجه راضی شود که فدیه دهد و خلاص شود
بقول آن بیمروتان جان خود را و آخر را بطلبد حرام است و آنچه نه دهد مشغول الذمه است و دیکر حق
او آنکه يُشْبِعَ بَطْنَهَا وَيَكْسُو جُثَّتَهَا وَإِنْ جَهِلَتْ غَفَرَ لَهَا سیر کرداند شکم او را و بپوشاند بدن او را و اکر
از جهالت بی ادبی کند از او در کذرد و وارد شده است که خلیل الرحمن از خلق ساره زوجه خود شکایت
کرد حق تعالی فرمود إِنَّ مَثَلَ الْمَرْأَةِ مَثَلُ الضِّلْعِ الْعَوْجَاءِ إِنْ أَقَمْتَهُ انْكَسَرَ وَإِنْ تَرَكْتَهُ اسْتَمْتَعْتَ بِهِ زن
مانند استخوان کج پهلو است اکر بخواهی راستش کنی و اکر او را بهمان کجی واکذاری بهره بری تمتع و اکر زن
از فرمان شوهر پا بیرون نهد اول به موعظه او را مایل کند و اکر نفعی نکرد در رختخواب پشت خود را بطرف
او کند و اکر نفع نکرد از سوال او را بزند زیاده بر این رخصت نیست وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ

نفسه

نَفْسَهُ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ حضرت رسول ص
فرمود عَلِّقِ السَّوْطَ حَيْثُ يَرَاهُ أَهْلُ بَيْتِكَ یعنی تازیانه را بیاویز در جایی که اهل خانه تو او را ببینند تا
بجهت خوف از اطاعت بیرون نروند از ابن عباس مرویست که وعظ و پند دهید زنان را بکتاب خدا
او را مرتبه و بکوی که از خدا بترس و بطاعت من رجوع کن هرکاه اطاعت کرد فبها و الا سخن درشت
با او بکو هرکاه اطاعت کرد فبها و الا بزن او را زدنی که استخوان او نشکند و خون از بدن او بیرون
نیاید و قطع لحم او نکند و معزی جناب امیر المؤمنین ع این شعر فرموده اند که إِنَّ النِّسَاءَ شَيَاطِينُ خُلِقْنَ
لَنَا نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّ الشَّيَاطِينِ یعنی بدرستیکه زنان چون شیاطینی هستند برای ما خلق
شده الله پناه میبریم بخدا از شر شیاطین سیده زنان عالمیان جناب فاطمه فرمود إِنَّ النِّسَاءَ رَيَاحِينُ خُلِقْنَ
لَكُمْ وَكُلُّكُمْ تَشْتَهِي شَمَّ الرَّيَاحِينِ بدرستیکه زنان ریحانها هستند که برای شما مردان خلق شده اند
و همهٔ شما خواهش بوییدن ریحانها دارید و در حدیثی هست که الْمَرْأَةُ عَقْرَبَةٌ حُلْوَةُ اللَّسْعَةِ
یعنی زن عقربی است که شیرین میکزد شاهد بر مدعای اول است و از جمله حق زنان بر شوهران آنست
که چهار شب یکشب بر خوابی کند و چهار ماه یکمرتبه با او مقاربت کند و این کمتر واجب است که بی عذر
شرعی ترک کند آن جایز نیست و موجب مؤاخذه در عزجزاست و اما بسیار جمع شدن با زنان
و چیدن غنچهای ریحان زنان از باغستان ایشان از جملهٔ سنت سنیه و آداب شریعت نبویه است ثَلَاثٌ
مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِينَ الْعِطْرُ وَأَخْذُ الشَّعْرِ وَكَثْرَةُ الطَّرُوقَةِ این سه چیز از سنن پیغمبران است استعمال
کردن بوی خوش و کوتاه کردن موی و بسیار کردن جماع خصوصا در داشته آن بفرموده آقا علی
محمد ص و در حدیث است تَعَلَّمُوا مِنَ الدِّيكِ خَمْسَ خِصَالٍ مُحَافَظَةٌ عَلَى أَوْقَاتِ الصَّلَوٰةِ وَالْغَيْرَةُ

وَالسَّخَاوَةُ وَالشَّجَاعَةُ وَكَثْرَةُ الطَّرُوقَةِ تعلیم کیرید از خروس پنج خصلت را محافظت نمودن بر اوقات صلوة
و غیرت و سخاوت و شجاعت و بسیار مجامعت کردن و هرکاه پناه میبریم بخدا از شر زنان هرکاه از یک زن
بیشتر دارد تفاوت نکذارد در میان آنها از کشاده رویی و مکالمه و نفقه و کسوه و مواقعه که عده آنست
و مضاجعه و غیر اینها اکرچه در این زمان ممکن نیست مکر آنکه دعا کند که خدا از شر ایشان او را نجات دهد
اما حضرت رسول ص قسمت میکرد در میان زنان حتی در بیماری او را در میان زنان طواف میدادند در هر شب
و شب در حجرهٔ یکی از زنان بروز می آوردند حضرت امیر المؤمنین ع وضو را در خانهٔ زن دیکر غیر آنکه
که نوبت او بود و اما محبت قلبی نسبت بزنان تساوی واجب نیست و این تکلیف ما لا یطاق است بل محال
و خدا فرموده است در سورهٔ نساء که لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ
الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ و در حدیث است مَنْ كَانَتْ لَهُ امْرَأَتَانِ يَمِيلُ مَعَ أَحَدِهِمَا جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
وَأَحَدُ شِقَّيْهِ مَائِلٌ هرکس دو زن داشته باشد و او میل بیکی از دو زن کند در اداء حقوق و لجیبه روز
قیامت نیمهٔ تن او میل کرده باشد بطرف پشت و دیکر فرموده است أَكْمَلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنُهُمْ
أَخْلَاقًا وَخِيَارُكُمْ خِيَارُكُمْ لِنِسَائِهِمْ خداوند در سورهٔ بقره فرموده است وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ
وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وارد شده است که زنی از پیغمبر سوال کرد از حق شوهر بر زن حضرت
فرمود که نافرمانی او نکند و از خانهٔ او بی اذن تصدق نکند و بی اذن او روزهٔ سنتی نکیرد و نفس
خود را از او منع نکند اکرچه بر پالان شتر باشد که لذتش معلوم نیست کمتر باشد و اکر بی اذن شوهر بیرون
رود از خانه لعنت میکنند خدا و ملئکه آسمان و زمین و ملئکه غضب و ملئکه رحمت تا برکردد بخانهٔ
شوهرش پس عرض کرد که عظیم ترین مردم کیست از جهت حق بر مرد فرمود پدر و مادر عرض کرد عظیم ترین

در باب عدالت بین زنان است [illegible]

مردمان

مردمان کیست از جهت حق بر زن کفت شوهر او عرض کرد که نیست مرا بر او بقدر حق او فرمود که نه از
صد حق یکی پس عرض کرد قسم بخدا اینکه ترا به پیغمبری فرستاده که مالک نمیشود مرد عنان امر مرا یعنی شوهر اختیار نخواهم
کرد و حرام است مذکور نمودن آنچه در خلوت با شوهر خود کرده و حرام است زینت کردن و با بوی خوش
بکار بردن از برای غیر شوهر خود و از جملهٔ مسوخات عنکبوت است که زنی بدخلق بوده و خرکوش زنی
بوده که تطهیر از خون حیض نمیکرد و بعضی از علما مسوخات را نجس دانسته اند و در کتاب نهج البلاغه است که
جِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعُّلِ وَالْحَجُّ جِهَادُ كُلِّ ضَعِيفٍ جهاد زن خوش رفتاری با شوهر است و حج کردن
جهاد هر ضعیفی است ای عزیز اکر زن حقوق تو را بعمل نیاورد و اداء نمیکند پس اداء کن شاید که ظالم نباشی
و او ظالم باشد و تو مظلوم در نزد ذوی العقول مظلوم بهتر از ظالم و ستمکر نیست و اما اسفادش اولاد
حضرت رسول ص فرمود أَوْلَادُنَا أَكْبَادُنَا یعنی اولاد پارهای جکرها هستند در اخبار اهل بیت است که
إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَيَرْحَمُ عَلَى عَبْدٍ لِشِدَّةِ حُبِّهِ وَلَدَهُ یعنی بدرستیکه خدای عز و جل رحم میکند بر بنده بسبب دوست
داشتن او فرزندش را شخصی دو پسر داشت یکی را میبوسید و دیکری را نبوسید حضرت فرمود چرا انه
بوسیدی آن دیکری را که باعث دلتنکی او نکردد پس چرا باید که بی انصافان تا اینحد بغرض شرعی زدن
و بستن و بسنک درشت خوی شیشه دلهای ایشان شکستن و از ارث خود بی بهره ساختن و بی هیبت
در ضوابط تعلیم تارک و نا مقیدشان با اوردن حتما نخواهد بود قال النبی ص مَا نَحَلَ وَالِدٌ وَلَدَهُ مِنْ
نِحْلَةٍ أَفْضَلَ مِنْ حُسْنِ الْأَدَبِ عطا نکرده است مردی فرزند خود را عطیه که بهتر باشد از ادب یعنی ادب
نیکوترین هر چیزها است هرکس که مؤدب باشد همه جا مقرب باشد ذَرَّةٌ مِنَ الْأَدَبِ خَيْرٌ لَكَ مِنْ صُرَّةٍ مِنَ
الذَّهَبِ یعنی ذرهٔ از ادب بهتر است از کیسهٔ طلا امیر المؤمنین علیه السلام فرموده الشَّرَفُ بِالْفَضْلِ وَالْأَدَبِ

لا بالاصل و النسب بزرگواری و شرافت بفضیلت و ادبست نه باصل و نسب و شرافت بزرگوارست
تا ادب و ان العز بالفضل و الادب و عند ظهور الجهل ما ینفع النسب ادب تاجیست از نور الهی
بنه بر سر و هر جا که خواهی اگر داری بالا بخوانند ادب کر نیست از در برانند پس بنا بر این باید
پدر فرزند خود را با ادب بار آورد و حق فرزند بر پدر سه چیز است نام نیکو و تعلیم نوشتن و در
وقت بلوغ تزویج کردن و حضرت رسول صلعم فرموده که اولاد بند دختران مخدرات کسیکه یک دختر
در نزد او ست حق تعالی او را ستری کرداند از آتش جهنم و کسیکه نزد او دو دختر است بهشت بر او واجب
میشود و هر کاه سه دختر یا سه خواهر دارد جهاد و صدقه از او برطرف میشود و خدا در سوره نحل
فرموده که و اذا بشر احدهم بالانثی ظل وجهه مسودا و هو کظیم یتواری من القوم من سوء ما
بشر به ایمسکه علی هون ام یدسه فی التراب الا ساء ما یحکمون زنان را بالاخانها جا مدهید
نوشتن تعلیم ایشان نکنید و سوره یوسف تعلیم ایشان نکنید که مشتمل است بر عشقبازی زلیخا بلکه سوره
نور که مشتمل است بر حجاب تعلیم ایشان کنید و گفته اند که زن مسلمان از زن کبر و یهود و نصاری رو بگیرند
و هم چنین از زنان سایر کفار بلکه فرموده اند جنب در زمینی نشسته که کرم شده مرد اجنبی در
انجا ننشیند و فرموده اند که باید زنا نکنند بلکه بخواطر خود هم نباید بگذرانند پیغمبر صلعم فرموده من
زنی بامراة فتح الله فی قبره ثلث مائة الف باب من النیران یخرج منه حیات و عقارب فهو یعذب
الی یوم القیمة کسیکه زنا کند با زنی میکشاید در قبر او خدا سیصد هزار در از آتش که بیرون آید
از ان درها مارها و عقربها و عذاب کرده شود بآنها در روز قیامت چه حال انکسیکه دایم دنبال
مردم و دختر مردم است با زنش را کاهی خودی و کاهی بیکانه و کاهی کافر و کاهی مسلمان میبندد با ایشان

خوش طبعی و مزاح با ملاعبه با عمل شنیعی میکنند چه خواهد بود و دیگر موافق حدیث اذا جاء کم
من ترضون خلقه و دینه فزوجوه و الا تکن فتنة و فساد کبیر اگر بخواستگاری دختران شما و خواهران
شما بیاید کسیکه خلق و دینش نیکو باشد پس پدر یا برادر دختر یا خواهر شما را بشوهر بدهد و بگذارد که
ایشان تب دق کنند و بمیرند و گویند که فلان کس کفو ما نیست که در انش ان ما کمتر بوده هر اینه ظلم
بر ان دختر و خواهر کرده آخر فتنه بزرکی و فساد عظیمی بر ان خواهد شد و برادری که خواهر یتیم مالداری
دارد یا صنعت کر دارد و بشوهر نمیدهد که شاید بمیرد و مالش را تصرف کند یا نند ه باشد که امر خانه اش
بی رونق نباشد برادر ظالم و خواهرش مظلوم است و حق تعالی فرموده یا ایها الذین امنوا لا یحل لکم
ان ترثوا النساء کرها پس بحکم خدا و رسول و ائمه هدی باید پدرها و برادرها دختر ها و خواهرها را
شوهر داد پیغمبر صلعم فرموده که خدا فرموده فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلث و ربع و در سوره
مبارکه نور مذکور است فانکحوا الایامی منکم و الصالحین من عبادکم و امائکم ان یکونوا فقراء
یغنهم الله من فضله و الله واسع علیم رسول صلعم فرموده من اراد ان یلقی الله طاهرا مطهرا فلیتزوج
کسیکه میخواهد ملاقات کند خدا را پاک و پاکیزه پس باید تزویج کند تزوجوا فانی مکاثر تزویج کنید
که هر پیغمبری را سنتی است و من هم سنتی دارم و سنت من نکاح است و من بر پیغمبران دیگر مباهات
میکنم خیر نساء کم الولود همترین زنان زنان بسیار زاینده و شوهر دوستند شر نساء کم العقیم
الحقود بدترین زنان شما کینه ور و نزاینده من تزوج فقد احرز نصف دینه فلیتق الله فی النصف
الاخر سلیمان فرموده زنان چهار اند زن چون زر سرخ دختر بکر باشد و چون نقره خام زن
شوهر کرده باشد و زنی چون سرب بیوه زنی بی شوهر کرده و زنی چون سفال و آن زنیست که از

شوهر دیگر فرزند دارد علیکم بالابکار فانهن اعذب افواها و انتق ارحاما بر شما باد بدختران
باکره پس بدرستیکه ایشان دهانهای خوشبو دارند و رحمهای کشاده دارند و اما سفارش غلام و کنیز
از سید عالم وارد شده است اتقوا الله فیما ملکت ایمانکم یعنی بترسید از خدا در بارهٔ غلامان و کنیزان
خود که مبادا ستمی بر ایشان کنید و بدان سبب بمواخذه الهی گرفتار شوید لا تظلمن اذا ما کنت
مقتدرا فالظلم اخره یدعوا الی الندم نامت جفونک و المظلوم منتبه یدعوا علیک و عین الله
لم تنم وارد شده است که خدا بموسی فرمود که امسک غضبک علی ما ملکت اکف عنک غضبی نگاه دار
غضب خود را ای موسی از کسیکه ترا بر ان مالک کرده ام تا من غضب خود را نگاه دارم و از امام محمد
باقر عم مرویست که فرمود پدرم مرا در وقت احتضار در بغل گرفت و فرمود یا بنی ایاک و ظلم من
لا یجد علیک ناصرا غیر الله ای پسر من زنهار که ظلم نکنی بر کسیکه یاری کننده بر تو غیر از خدا ندارد
و از یکی از انصار نقل شده است که روزی غلام خود را میزدم از غضب خدا واری شنیدم که الله
اقدر علیک منک علیه قدرت خدا بر تو بیش از قدرت تست بر او عرض کردم او را ازاد نمودم فرمود
که اگر چنین نکرده بودی آتش جهنم ترا میسوخت فرموده ان الغضب من الشیطان خلق من النار یعنی بدرستیکه
غضب از شیطان است و شیطان از آتش خلق شده است حرارت بر سر پرستان کردن بجهت صفرا
که مزاج آتش است و شیطان از ان خلق شده است و ان ملعون میل دارد آدمی را سوختن و سطوت نمودن
پس هر که صفراء او طغیان دارد از خوردنها قدری انار خورد که شیطان تا چهل روز بهوا نفس حلت
نزدیک نیاید و در بهشت از اقای هر سعید و شقی حضرت امام علی نقی عم پرسیدند که بنده گرفتار صاحبش
نزد او حلال است زدن او فرمود اگر موافق مصلحت است نگاه دارد و الا بفروش بار ها اگر جلکی کند

پند ادنند که این غلام و کنیز را خلق کرده اند نه چنین است و از برای تادیب خواجگان این حدیث کافی است
که کنیزی آب بر دست حضرت سجاد عم میریخت ناکاه ابریق از دست افتاد و بر روی انسرور خورد
و شکست و بروایتی کاسه آش کرم بود از دستش افتاد و بر سر و صورت حضرت ریخت پس حضرت
سر بالا کرد و بجانب او نظر کرد کنیزک این ایه را خواند که حق تعالی میفرماید که و الکاظمین الغیظ حضرت فرمود
که خشم خود را فرو خوردم کنیزک ما بعد از ان خواند که و العافین عن الناس حضرت فرمود که عفو کردم کنیزک
تتمه آیه را خواند که و الله یحب المحسنین فرمود که ترا آزاد کردم در روایت و بصحت پیوسته که غلامی از امیر
در پس دیوار ایستاده بود هفتاد مرتبه باواز بلند او را ندا داد و او جواب نداد آخر حضرت بعقب
نگاه کرد او را دید فرمود چرا جواب ندادی کفت میخواستم ترا بخشم آورم حضرت فرمود که من حالا
بخشم آورم که ترا بر این داشت که مرا بخشم آوری یعنی شیطان پس فرمود من ترا ازاد کردم برای رضای
خدا و نان ده باشم اخراجات تو در عهده من باشد پس بنا بر این خواجکان بجهت غلط جزئی که از خدمت
ایشان سر زند نباید که از جا در ایند و سنکهای درشت خوف شیشه دلهای ایشان را بشکنند و بضرب
چوب و چماق سرها ایشان را بشکنند و زدن و بستن آبی سبب عذری شرعا موجب مواخذه روز
جزاست هر کاه کسی بقصد تادیب غلام و اولاد و شاگرد را بزند وارد شده است از حضرت صادق عم
تادیب اطفال غلامان و کنیزان فرمودند پنج تا زیانه بیشتر مزنید و از ام بزنی و هموار بزنید و اما اگر
مانند ظالمان جباری میخواهد ترمیمی نفس حاصل کند تازیانه را میکشد و ایشان را زخم کند و بدنشان
سیاه کند پس بشنو این حدیث را که معصوم فرمودند که هر که طپانچه زند بر کودک مسلمانی حق تعالی زدن
انجوانها او را روز قیامت محشور کردد غل کرده شده تا انکه داخل جهنم شود مکر انکه باو برا ز دنیا بود و در

حدیث دیگر است که لو ان رجلا ضرب رجلا سوطا ضربه الله سوطا من نار یعنی اگر مردی تازیانه زند
بر مردی هر اینه حق تعالی بر او زند از آتش جهنم و شهید ثانی در کتاب شهادات شرح لمعه و بعضی دیگر از
علماء در مصنفات خود از جمله گناهان کبیره شمرده اند زدن مسلمانرا بغیر حق و از جمله رعیت عرب بر دست
است حیوانات و خفائی ندارد که خلقت چهارپایان از اعاظم آلاء الهی و از اکابر نعمای نامتناهی حضرت
باری است چنانکه هر ذی شعوری برخورده که حق تعالی در سفر و حضر چه نفعها از جهت آنها مقرر کرده و در
کلام ساطع النور خود بندگان را در جای متذکر این نعمت عظمی گردانیده و رعایت حق این زبان بستگان بالکل
وجهی فرموده چنانکه در سوره نحل در آیه ششم فرموده که والانعام خلقها لکم فیها دفء و منافع و
منها تاکلون ولکم فیها جمال حین تریحون وحین تسرحون وتحمل اثقالکم الی بلد لم تکونوا بالغیه
الا بشق الانفس ان ربکم لرؤف رحیم والخیل والبغال والحمیر لترکبوها وزینة ویخلق ما لا تعلمون
و در دعوات از امیر المؤمنین حیدر ع مروی است که فرموده در حق دواب ان تختار لراکبها ما تختار لنفسه
و در حدیث است که دابه را بر صاحبش هفت حق واجب است اول بار نکردن زیاده بر فوق طاقتش دویم
پشت او را مجلس محدث کردن بسبب سیم در وقت پائین آمدن ابتدا بعلیق او نمودن چهارم روی او را
داغ نکردن پنجم بر رویش نزدن که خدا را بان روی تسبیح می گویند ششم هر آبی که میرسد او را بر او عرض
کردن هفتم او را بیجهت زدن نزدن و از جهت سکندری جایز است زدن زیرا که در حدیث او می بیند
چیزها که شما نمی بینید و از حضرت امیر المؤمنین ع وارد شده است که لا تضربوا الوجوه ولا تلعنوها
فان الله لعن لاعنها یعنی مزنید چهارپایان را بر روی ایشان و لعن مکنید ایشانرا که خدا لعن کرده است
لعن کنندهٔ انها را و سید الساجدین ع با حج با یکنافه کرده و یکتازیانه بر او نزد حضرت رسول ع میکند شنید

کرحیوانی

که حیوانی بعلف بسته بودند و در وقت مراجعت هم بهمان نحو دید ملتفت فرمودند که وای بر صاحبش که روز
قیامت با او خصومت خواهد کرد پس هر کس که ایمان بخدا و رسول دارد و اذعان بروز جزا دارد از ظلم
و آزار هر حیوانی سوای حیوانات موذی اجتناب می کند و وارد شده است که هر کسی بسبب گنجشکی را که
در روز قیامت فریاد کنان بنزد عرش آید و گوید خداوندا بپرس از کشندهٔ من که چرا مرا بی منفعتی بقتل
رسانید و اما در خصوص جبر خدا فرموده فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات احلت لهم
و در حدیث است من زرع حنطة فی ارض ولم یزک زرعه فخرج زرعه کثیر الشعیر فبظلم عمله فی
ملک رقبة الارض او بظلم لزارعه یعنی کسیکه زراعت کند گندمی را و خوب نشود زراعت پس بسبب ظلمی
است که کرده است در اصل خریدن زمین یا ظلمی است که بعمله و اکره کرده است پس حضرت اسد الله فرموده
باینکه مذکور شد و اما در سفارش مال مردم که سلطان و حاکم و شاهزاده و بیک و کرکچی بیک زاده
و عمال حرام زاده که چنین بی پروا بجبر و عنف و تعدی گاهی بلارشتی و گاهی بحیاتی میگیرند و هم چنین
از بازاری و تاجر و غیر ایشان که بغش و تدلیس مال مردم را در نزد خود جمع میکنند تا آن باز عدل الهی
این حدیث است که کل حلال یغلو لی یعنی هر حلالی از مال مردم غل و زنجیر است در جهنم که بگردن او خواهد
بود و شهید ثانی در کتاب اقرار از شرح لمعه صریح حکم فرموده که هر کس قلیل از مال مردم را بخود
حلال داند کافر است پس بنا بر این اکثر از ظلمه این زمان کافر اند و مالیات و مصادرات و مقاطعات دیوان را
حلال میدانند و این عبارت اوست در این مسئله لان کل مال عظیم خطره شرعا کما نبه علیه بقوله
مستحلة و در مجموعه ورام است که پیغمبر ص فرموده که حرمة مال المسلم کحرمة دمه یعنی حرمت مال
مسلمان مثل حرمت خون اوست و در اواخر کتاب اجاره آن در این خصوص این قبیل مسائل کلامی گفته

هر کس مطالعه کند بر او معلوم میشود که چه قدر احتیاط دارد در مال مردم و از آن کلام بیرون می آید که کره
بر بالا خانه رفتن کسی بی اذن صاحبش نمیتوان زد بجهت آنکه این هم تصرف در مال غیر است و موقوف است
بر اذن او و حضرت امیر المؤمنین ع نوشتند بیکی از عمال خود که و اردد الی هؤلاء القوم اموالهم
والله فانک ان لم تفعل ثم امکننی الله منک لاعذرن الی الله فیک ولاضربنک بسیفی الذی ما ضربت
به احدا الا دخل النار و ان الحسن والحسین فعلا مثل الذی فعلت ما کانت لهما عندی هوادة یعنی برگردان
بسوی این جماعت مالهای ایشانرا پس اگر بر نگردانی و خدا مرا بر تو قادر کرد و دست داد میزنم ترا بشمشیری
که نزدم احدیرا مگر آنکه داخل آتش جهنم شد پس بخدا اگر حسن و حسین کرده بودند مثل اینچه کردی
نبود برای ایشان نزد من آشتی منقول است که شهید در رساله الهیه همه گناهان او آمرزیده میشود مگر دین
مردم بر گردنش باشد و قدرت بر ادای او داشته باشد و عمدا در کردن نداده در روز قیامت و در
تا بوقت در آتش جهنم و آویخته شده در جهنم و مسئله فتوی است و بعضی از فقهاء رحمهم الله در کتب فقهیه نوشته اند
که هر گاه رشته از مال مردم بغصب و حرام در جامه باشد نمیتوان کرد و هر گاه در جامه مصلی باشد
بخلاف نماز صحیح نیست پس وای بر ظالمه که در مدت عمر خود یک نماز درست نکرده اند پیغمبر فرموده اند
من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر یعنی هر کس یک نماز ترک کند عمدا او کافر است در ارشاد القلوب دیلمی مسطور
است که فرمودند من قتل سبعین نبیا او سبعین ملکا مقربا او زنی بسبعین بکرا اقرب الی النجاة ممن
ترک الصلوة متعمدا اگر بنا بر قول اول ظلمه و مال مردم خوران کافر نیستند و میگویند ما مال کسی را حلال
میدانیم بر فرضی که راست بگویند ظالمند و حال آنکه من جهت میدانم ولا ینبئک مثل خبیر بنا بر این کار
و بخشندهای بر ایشان پس سدولیه ایشان و اما سفارش مال خود تو اخبار مال خود نگذاری در اسراف

وهرزه

و هرزه خرج صرف کنی مثل آنکه در عروسی پنجاه تومان بلکه چه میگویم صد تومان و بیشتر صرف آتش
بازی و مانند آن از امورات که اسراف است و بر عیال تنگ گیری میکنند و بر برادران دینی انفاق نمیکنند
یا بمصرفهای باطل صرف میکنند خدا فرموده در مدح مؤمنان و صالحان والذین اذا انفقوا لم یسرفوا
ولم یقتروا وکان بین ذلک قواما تا زبانه الهی در احوال افلاس و فقر است حق تعالی ایشانرا
گرفت و ببلکی خواهد داد یا در دست تو میگذارد و عذاب میکند ترا باین دولت و قبض روح می
کند در حال کفر و موافق قول خدا ولا تعجبک اموالهم ولا اولادهم انما یرید الله لیعذبهم بها وتزهق
انفسهم وهم کافرون و در سفارش بدنت فرموده ولا تقتلوا انفسکم ان الله بکم رحیما مکشید
نفسهای خود را که خدا بشما مهربان است و بدن رعیت است از برای صاحبخود پس آن احمقانرا که هر گاه
خود را بی پاپی و گاهی با فکندن از بام و آب انبار میکشند یا خرصالحان که در فصل زمستان یخ می شکنند
و در یخ غسل میکنند پس میمیرند و از آب بآتش دوزخ میروند حال ایشان چه خواهد بود و اما
سفارش مهمان که بیک معنی رعیت صاحبخانه است پس موافق اخبار کسیکه برادر دینی خود را
بضیافت بطلبد پس نیکو نکند ضیافت پس صاحب ظالم و مهمان مظلوم خواهد بود یا بمعنی که با او عبوس
کند و در مجلس او را جای ندهد و او را گرامی ندارد و پشت خود را بجانب او کند و حرفهای کنایه دار
در وقت غذا بگوید مثل آنکه بی موقع بگوید که الحال برنج و روغن گران است و هر کلو چهار صد دینار
از کار در آمده و پول نباد در این چاشت صرف شده و قدری قیمت آن هنوز قرض است و امثال
اینها که دستان بیچاره مهمانرا از طعام خوردن کوتاه چنانکه شیوهٔ بخیلان کریم نما و لئیمان کا
سبا هست و هم چنین میزبان گاهی ظالم است بانکه طعام نپخته و افشره کم بود چنانکه شیوه ملک

بیوفا و شکم پرستان پر جفاست و با اینکه باید خلال الحمد در روی قاب طعام در نهایت خوبی طبخ شده همان
ساعت فریاد میکنند که فلانی امشب عجب پلوی از برای ما پخته و هرگاه اندکی افشره کم باشد میگویند که
نه دیانتی نه با فهمی که برنج با لا نعیم ببینیم در توی این کاسه چه چیز است و همانا میباید نیز رفیق
خود را مغبون نکند و همچنین کسیکه تعریف و مدح کسی گوید در پیش روی او سامع مظلوم و قائل
مظلوم خواهد بود پس بنا بر این مهمان مظلوم را صاحبخانه مظلوم و یا شرایط مظلوم و شنونده
مظلوم را رسد که از دست ظالم خود شکایت کند و بد او را بگوید و این معنی را معصوم در تفسیر آیه لا
یحب الله الجهر بالسوء الا من ظلم مرویست از ابی جعفر ع که دوست ندارد خدا آنکه جهرا ادعای بدی کند
کسی مگر بر آنکس که ظلم کرده باشد یعنی مظلوم را میرسد که نفرین کند بر ظالم جهرا با اینکه دوست نمی
دارد خدا احدی را که مذمت کند مردم را جهرا مگر بر کسیکه ظلم کرده باشد و بر بدی نام او را ببرد
و اظهار امر او کند تا مردمان از او بر حذر باشند جمعی را بضیافت برد طعام برای ایشان حاضر نکرد
آنجمع مروت او و حکایت میکردند خدا در عذر آن قوم این آیه فرستاد و اما سفارش دین و ایمان که از
همه ضرورتر است آدمی را نمیرسد که دین خود را اگر مایه سعادت سرمدیست بدست هر جاهل نادانی
که تا گاه خود را مجتهد و فقیه نام گذارد و گاهی خود را مرشد و اهل الله خواند بدهد و حال آنکه
از باطن او خبر ندارد و وقتی خبردار میشود که دین از دست او رفته خصوصا از بعضی از جهال این زمان
که متلبس بلباس علما شده اند و کر کنند و لباس میش پوشیده اند و کار گرگ میکنند چنانکه سید مرتضی
ابن الداعی الحسینی روایت میکند از شیخ مفید و او روایت میکند از احمد بن محمد بن ولید و او از پدرش
محمد بن حسن و او از سعد بن عبدالله و او از محمد بن عبد الجبار و او از امام حسن عسکری ع که او بمحمد

ساخت

ساخت یا اباهاشم که سیأتی زمان علی الناس وجوههم ضاحکة مستبشرة وقلوبهم مظلمة منکدرة
السنة فیهم البدعة والبدعة فیهم السنة المؤمن بینهم محقر والفاسق بینهم موقر امراؤهم جاهلون جائرون
وعلماؤهم فی ابواب الظلمة سائرون اغنیاؤهم یسرقون زاد الفقراء واصاغرهم یتقدمون علی
الکبراء کل جاهل عندهم خبیر وکل محیل عندهم فقیر لا یمیزون بین المخلص والمرتاب ولا یعرفون الضان من الذئاب علماؤهم
شرار خلق الله علی وجه الارض لانهم یمیلون الی الفلسفة والتصوف وایم الله انهم من اهل العدول
والتحرف یبالغون فی حب مخالفینا ویضلون شیعتنا وموالینا فان نالوا منصبا لم یشبعوا عن الرشاء
وان خذلوا عبدوا الله علی الریاء الا انهم قطاع طریق المؤمنین والدعاة الی نحلة الملحدین فمن
ادرکهم فلیحذرهم ولیصن دینه وایمانه ثم قال یا اباهاشم هذا ما حدثنی ابی عن آبائه عن جعفر بن
محمد ع وهو من اسرارنا فاکتمه الا عن اهله یعنی ای اباهاشم زود باشد که بیاید زمانی که مردم آن زمان
رو و ظاهر الحال بشاش و دلهای ایشان تاریک و سیاه باشد و سنت در میان ایشان بدعت و بدعت در میان
ایشان سنت و مؤمن در میان ایشان ذلیل و خوار و فاسق در میان ایشان محترم و با مقدار و حال آنکه
امرای ایشان جاهلان و ستمکارانند و علمای ایشان بدر خانه ظلمه آمد و شد میکنند و اغنیاء ایشان توشه
فقرا را میربایند و اصاغر ایشان بر اکابر تقدم میجویند و هر جاهلی را دانا میپندارند و هر محیل و عیاری را
فقیر میشمارند و تمیز نمیدهند مخلص را از مرتاب و باز نمیشناسند میش را از گرگ آدمیخوار و علمای
ایشان بدترین خلق خدایند در روی زمین زیرا که مایلند بسوی مذهب فلسفه و صوفیه و مردم را
مبالغه میکنند در دوستی مخالفان ما و گمراه میکنند شیعیان و دوستان ما را و هرگاه بمنصبی رسیدند از
گرفتن رشوه سیر نمیشوند و هرگاه از منصب معزول شدند در عبادت خدا بریا و سمعه میکنند ...

میخوانند مردم را بسوی ملت ملحدین پس هرگاه در یابید چنین علما را حذر کنید از ایشان و دین و
ایمان خود را نگاه دارید از این شیاطین پس فرمود ای اباهاشم حدیث کرد این حدیث را پدرم از پدرش
از جعفر بن محمد و این حدیث از اسرار ماست کتمان کن او را مگر از اهلش و العاقل یکفیه الاشارة والجاهل
لا تنفعه العبارة در حدیث وارد است از حضرت صادق ع که فرمود اذا رایتم العالم محبا للدنیا فاتهموه
علی دینکم فان کل محب لشیء یحوط ما احب وقال اوحی الله الی داود لا تجعل بینی وبینک عالما
مفتونا بالدنیا فیصدک عن طریق محبتی فان اولئک قطاع طریق عبادی المریدین الی وان ادنی
ما انا صانع بهم ان انزع حلاوة مناجاتی من قلوبهم یعنی پس هرگاه ببینید عالمی را که دوست دارد
دنیا را متهم دانید او را بر دین خود یعنی در امر دین اعتماد بر افعال و اقوال او مکنید زیرا که هر که
هر چیز را دوست داشت جمع میکند آن چیز را پس فرمود حق تعالی بداود که قرار مده عالم فریفته دنیا را
واسطه میان من و خود که باز میدارد ترا از راه محبت من بدرستیکه این علما راه زنان بندگان منند
پس کمتر چیزی که باین علما میکنم آنست که شیرینی مناجات خود را از دل ایشان بر میدارم علیه ع
فرمود که زند در دین است و عالم طبیب دین است هرگاه عالم درد را قبول میکند و بمعالجه
آن مشغول شد او را متهم دانید زیرا که هرگاه غم خود را نمیخورد غم دیگران هم نخواهد خورد پس
متابعت چنین علما را مکن و دین خود را در دست ایشان مده خصوصا در اصول دین که
ضررش بیشتر است از فروع دین که هرگاه اصول درست باشد و فروع خراب ضررش نجات است
اگر چه بعد از سوختن بسیار باشد در آتش و هرگاه اصول خراب باشد فروع باعث نجات او نمی
شود هر چند فروع درست باشد و خداوند عالم از ظالمین و بنوعی انتقام میکشد که خود خواهد

ودر دنیا

و در دنیا این ظلمها ظلمی بدتر از ظلمی که بر سید الشهدا امام حسین ع شد نبود و بشنو که خدا از ظالم چگونه
انتقام کشید و خواهد کشید در زمان ظهور حضرت صاحب الامر و در آخرت نیز خواهد کشید
اما انتقام دنیا ی را بشنو تا ای مؤمنان که خوشدل و مسرور شوید در کتب معتبره بسیار مسطور است
که جناب اقدس الهی بعضی از شیعیان دلیر نیکبخت مثل سعد مختف و عبدالله بن عفیف و طارق بن
اعشی و عمر بن طارق و عبدالرحمن بن سعید بن مختف و سلیمان بن صرد خزاعی و مسیب بن القعقاع
الخزاعی و ورقا ن بن غارب و احمر بن شمیط دهقانی و قدامه و امیر جلیل مختار بن ابی عبیدة بن مسعود
ثقفی و امیر کبیر ابراهیم بن مالک اشتر النخعی و عبدالله کامل شاکری و ابوعمره کیسان و یزید بن انس و
عبدالله بن شعر بن ابی شعر و ابوحمزه ثمالی و جمع کثیر دیگر را از این قسم شیعیان که قلع و قمع نمودند بنی
امیه و انصار ایشان را و قلیلی از بنی امیه که شصت هزار نفر دیگر که از ترس شمشیر مختار در آخر
کار فرار کرده بودند و در اقطار زمین پراکنده بودند ابن العباس سفاح که اول خلفای بنی
عباس بوده و مروان حمار که آخر خلفای بنی امیه بود بقتل رسانید بشمشیر ابو مسلم مروزی تتمه
بنی امیه را بنهجی که حال عرض میشود مقتول ساخت و در بعضی از کتب شیعه که از تواریخ نقل نموده
بود روایت کرده بود که مردی بود صدیف نام از آزادکردها بنی هاشم در مکه معظمه هر سال در
ایام حج بر سر چاه زمزم ندا میداد مردم را و استغاثه میکرد و طلب نصرت مینمود در طلب
خون سید الشهدا و مردم را تحریص و ترغیب بر این مینمود تا آنکه جمعی از بنی امیه سالی که بهر
حج آمده بودند آن حرفها را از صدیف شنیده بودند او را شناخته بودند پس بر سر وی ریختند و زخم
بسیار بر او زدند و چون از حیات او مأیوس شدند رفتند بعد از رفتن ایشان زوجه او او را

بخانه برد و بمعالجه مشغول شد و مرهم بر جراحتهای او نهادند تا آنکه شنید که ابوالعباس بر تخت سلطنت
نشسته و خدا او را بر بنی امیه نصرت داد بر شتر خود نشست و روانه دار الخلافه گردید چون وارد میدان
دار الخلافه شد شتر خود را خوابانید و شعری خواند یکی از نوکران مضمون شعرش را بخلیفه عرض نمود خلیفه
گفت که او صدیف آزاد کرده بنی هاشم است و او مردی بلند و سیاه چهره و ضعیف است و لاغری او از غصه
است که برای جناب سید الشهدا خورده و ذلیلی بنی هاشم او را ضعیف کرده او را داخل کردند پس صدیف
شتر خود را بست و داخل شد بر خلیفه و او را بر خلافت و سلطنت مبارکباد و تهنیت باد گفت و شعری
چند بر تحریص و ترغیب طلب خون سید الشهدا انشا نمود و پیوسته در مجلس خلیفه امثال این مقوله اشعار
می خواند و جماعت بنی امیه که در خدمت خلیفه بودند بسیار اعراض میکردند از صدیف که دست از
این سخنان بردارد که حسین را این سخنان زنده نمیکند و موجب خشم خلیفه میشود و باعث خون مسلمانان
و بیگناهان میشود الغرض یکروز خلیفه نیز اشعاری خواند که مشعر بصبر و علامت شتابزدگی بود که هنوز
وقت نیست زیرا که بنی امیه متفرق بودند پس در اندک زمانی جمیع بنی امیه جمع شدند و مطیع خلیفه
شدند و بدل و جان خدمت خلیفه مینمودند الغرض قبل از نوروز سالی از سالها خلیفه صدیف را
طلب نمود و طوماری بدست صدیف داد که اسمهای سادات بنی هاشم در آن ثبت بود با و داد و او را خلعت
داد و فرمود که روز نوروز ترا میطلبم و چون مجلس منعقد شود بزرگان بنی امیه حاضر شده بر کرسیهای
زرنگار نشستند و جوالهای طلا و نقره را حاضر ساختند تو باید ندا کنی بنوعی که خلافت پناهان
عطا کنند بعطاهای بزرگ و سیصد نفر غلام مکمل و مسلح در خلوت می نشینند چون من کلاه از سر بردارم
و گویم یا لثارات الحسین باید که غلامان از خلوت با شمشیرهای کشیده بزهرابداده بیرون آیند و شمشیرها

بنی

بنی امیه گذارند و تتمه لشکر در بیرون میدان شمشیر در تتمه گذارند الغرض چون نوروز شد خلیفه لباسهای
سرخ پوشید و عمامه خز در بالای کلاه پیچیده آمده و بر تخت سلطنت نشست و منادی ندا در داد و دویست
هزار سوار و دویست هزار پیاده بر در دار الخلافه جمع شدند که خلیفه انعام میدهد و بر رسوم ایشان
می افزاید و کرسیهای زرنگار در مجلس در طرف چپ و راست گذاردند بنی هاشم سیصد نفر آمدند و بر طرف راست
خلیفه بر کرسیها نشستند و بزرگان بنی امیه با کمرهای زر سرخ بر طرف چپ نشستند و جوالهای طلا و نقره
بر روی یکدیگر ریختند و علمهای سرخ و زرد و سفید بر سر پا کردند که خلیفه صدیف را صدا و فرمود که
خلعت داد ندا و را پس رو بر بنی امیه کرد که در بخشش ابتدا بکدام یک از بنی هاشم و بنی امیه کنم گفتند ابتدا
بر بنی هاشم کنید که خویشان خلیفه اند پس صدیف را فرمود که ندا کن پس صدیف بلند ندا کرد و گفت یا عبیدة بن
حارث بن عبد المطلب قم الینا و خذ عطائک ای عبیده برخیز و عطای خود را از خلیفه بگیر پس صدیف عرض
کرد یا سیدی عبیده چه شد خلیفه گفت چه شد صدیف عرض کرد که در جنگ بدر بدست یکی از دشمنان کشته شد
خلیفه گفت مرا علی بحال او نیست اسم او را محو کن و دیگری را ندا کن پس صدیف ندا کرد که یا حمزة بن عبد المطلب
برخیز و عطای خود را از خلیفه بستان پس صدیف گفت یا سیدی حمزه عم پیغمبر چه شد صدیف عرض کرد که در
جنگ احد در وقتی که بیاری پسر برادرش پیغمبر آمد بمیدان غلام نفرین زنان بنی امیه که با کمرهای
سرخ که در مجلس تو نشسته اند که او را هند می نامیدند با مر همان ملعونه او را از پا در آورد و آن ملعونه
امر کرد که شکم او را شکافتند و جگر مبارکش را بیرون آورده و بعضی از اعضای او را بریده و بر گردن افکند
خلیفه گفت مرا علی نیست بحال او اسم او را محو کن و دیگری را ندا کن صدیف ندا کرد که یا عقیل بن ابی طالب
برخیز و عطای خود را از خلیفه بگیر صدیف عرض کرد که یا سیدی عقیل چه شد خلیفه گفت چه شد صدیف گفت

که وقتی از شام بیرون آمد و بنزد برادرش علی بن ابیطالب میرفت یکی از بنی امیه از کمینگاه بیرون آمد
و نیزه بر پهلوی او زد و او را شهید نمود خلیفه گفت مرا علی بحال او نیست اسم او را محو کن و دیگری را
ندا کن پس صدیف ندا کرد که یا علی بن ابیطالب ع برخیز و عطای خود را از خلیفه بگیر صدیف گفت یا سیدی
علی بن ابیطالب چه شد خلیفه گفت چه شد صدیف گفت یکی از انصار بنی امیه در حال سجود بشمشیر زهرآب
فرق مبارک او را شکافت و او از دنیا درگذشت خلیفه گفت مرا علی باحوال او نیست اسم او را محو کن و
دیگری را ندا کن صدیف گفت که حسن بن علی بن ابی طالب برخیز و عطای خود را از خلیفه بگیر پس صدیف
گفت یا سیدی حسن بن علی چه شد خلیفه گفت چه شد صدیف گفت زنی از دختران بنی امیه که گرفت پس از آن
او را بزهر ستم شهید کرد و پارههای جگرش از راه حلقوم در طشت ریخت خلیفه گفت مرا علی بحال او نیست اسم
او را محو کن و دیگری را ندا کن پس صدیف ندا کرد که یا مسلم بن عقیل بن ابیطالب برخیز و عطای خود را از
خلیفه بگیر پس صدیف گفت یا سیدی مسلم بن عقیل چه شد گفت چه شد صدیف گفت که یکی از مشایخ بنی امیه امر کرد که
او را ببام قصر بردند و گردن زدند و بدن او را از بام قصر بزیر افکندند خلیفه گفت مرا علی بحال او نیست اسم
او را محو کن و دیگری را ندا کن پس صدیف ندا کرد که یا محمد و یا ابراهیم ابنا مسلم بن عقیل برخیزید و عطای
خود را از خلیفه بگیرید پس صدیف گفت یا سیدی محمد و ابراهیم چه شدند خلیفه گفت چه شدند صدیف عرض کرد
که یکی از بنی امیه در کنار نهر فرات سر ایشان را جدا کرد و بدنهای ایشان را در آب فرات افکند خلیفه گفت مرا
علی باحوال ایشان نیست اسم ایشان را محو کن و دیگری را ندا کن پس فریاد کرد که یا قاسم بن حسن بن علی
برخیز و عطای خود را از خلیفه بگیر پس صدیف گفت پس صدیف گفت یا سیدی قاسم بن حسن چه شد گفت
چه شد صدیف گفت که در صحرای کربلا بیاری عمش بمیدان آمد سه هزار بنی امیه دور او را گرفتند و او را پاره

پاره

پاره کردند خلیفه گفت مرا علی بحال او نیست اسم او را محو کن و دیگری را ندا کن پس صدیف ندا کرد که یا عباس بن
علی بن ابیطالب برخیز و عطای خود را از خلیفه بگیر پس صدیف عرض کرد که یا سیدی عباس بن علی بن
ابیطالب چه شد گفت چه شد صدیف عرض کرد که در وقتی که بیاری برادرش بمیدان آمد جمعی از بنی امیه دستهای
مبارکش را بتیغ بیدریغ جدا کردند و تیر بر سینه اش زدند و او را از مرکب بزیر افکندند و بضرب نیزه
پاره پاره کردند خلیفه گفت مرا علی نیست بحال او اسم او را محو کن و دیگری را ندا کن پس صدیف فریاد
کرد که یا علی اکبر بن حسین بن علی برخیز و عطای خود را از خلیفه بگیر پس صدیف گفت یا سیدی علی اکبر
چه شد خلیفه گفت چه شد صدیف عرض کرد در وقتی که بیاری پدرش بمیدان آمد سه هزار دشمن دور
او را گرفتند و بضرب شمشیر او را پاره پاره نمودند خلیفه گفت مرا علی بحال او نیست اسم او را محو کن و دیگری را
ندا کن پس گفت ای خلیفه گویا اراده انتقام کشیدن نداری از این طایفه کافر چشمهای خلیفه از غضب سرخ شده
بود و صداها بنی هاشم بگریه بلند شده بود پس صدیف فریاد بر آورد که یا حسین بن علی بن ابیطالب ع
برخیز و عطای خود را از خلیفه بگیر پس دست کرد و گریبان خود را پاره کرد و گفت ای خلیفه پسر عم تو
حسین بن علی چه شد خلیفه گفت چه شد صدیف عمامه را از فرق خود برداشت و بر زمین زد و سادات
بنی هاشم عمامهها را برداشتند پس صدیف بگریه و فریاد گفت که حسین بن علی را در صحرای کربلا در
وقتی که بیکس و تنها شده بود با لب تشنه و شکم گرسنه بضرب نیزه و شمشیر او را از اسب در انداختند ملعونی
از بنی امیه که او را شمر میگویند سر او را مانند گوسفند از تن جدا کرد پس آن کافران بخیمه حرم محترمش
ریختند اسباب و اموال او را بغارت بردند اهل بیتش را اسیر کردند پس خلیفه در غضب شد و شمشیر کشید
کلاه از سر برداشت و فریاد بر آورد که المنتقم المنصور یا لثارات الحسین ای طلب کنندگان خون حسین

بکوشید پس در آن وقت آن سیصد نفر از خلوت با شمشیرها برهنه با حسین کوبان بیرون [illegible] شمشیر
در بنی امیه نهادند و مجموع ایشان را کشتند و تمام لشکریان نیز از بیرون دار الخلافه شمشیر در تمام بنی
امیه کذاشتند و مجموع ایشانرا بقتل رسانیدند پس خلیفه امر کرد که خانها طعام کشیدند و شادی و عیش
تمام نوشیدند پس خلیفه طبقهای زر سرخ و زرد بر لشکریان خود قسمت نمود آن روز را روز عیش
و شادی قرار دادند و سادات بنی هاشم حمد الهی بجا آوردند و سکینه دختر حسین که زوجه ابو العباس
بود از عقب پرده صیحه زد و جان بجان آفرین تسلیم نمود الا لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس
هشتم در بیان نماز و زکوة و ادله آن و باطن و ظاهر آن و آثار مترتبه بر آن در دنیا و عقبی و
ثواب جماعت و فرادی بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعل الحسین سفینة النجاة و ان منا لمرام
من اشرف الطاعات و احسن الخیرات و ذریعتنا من همومه و مصیبتنا من غمومه من نابغات محنا
و قدم الصدق فی ولایته و محبته ثباتنا علی الصراط و فیه ادا و الصغیر و الکبیر منا عنده تقدمه علوا لله
الذبح قال فی حقه سید الکاینات مرحبا بک یا زین الارض و السموات الذی عوض من قتله
ان الائمة من نسله و الشفاء فی تربته و اجابة الدعاء تحت قبته و الفوز معه فی اوبته بعد قائم
و غیبته سعد و الله من والاه و هلک من عاداه و فاز من تمسک و امن و لجا الیه من اتبعه
فالجنة ماویه و من خالفه فالنار مثویه و من جحده کافر و من حاربه مشرک و من علیه فی
اسفل درک من الجحیم الذی کان ایاب الخلق الیه و حسابهم علیه و فصل الخطاب عنده و ایات الله
لدیه هو السبیل الاعظم و الصراط الاقوم و الرحمة الموصولة و الایة المخزونة و الامانة المحفوظة
و الباب المبتلی به الناس من اتاه فقد نجی و من لم یاته هلک به فتح الله و به یختم و به ماء الارحام

و به انبت الارض و به اصل الوجود و به ایجاد الامکان و به سحاب المثبتة و به ارض العلمیة و به نزل
الغیث و به یمسک السماء ان تقع علی الارض و به ینفس الهم و به یکشف الغم الذی قال فی حقه العلم الحبا
یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار الذی توکت دنته ملائکة السماء و المنادی بالعطش فعوض
المعصوم من الذلل و المطهرین الاثم و الخطل ابن مریم الکبری المظلوم الشهید ابو عبد الله و الصلوة
الزاکیات و التحیات النامیات علیه و علی اهل بیته المظلومین السادات الهداة و اللعنة و الغضب
الشاملات المخلدات علی من ظلمه و قتله و غصب حقه و ذبح اطفاله و سبی نساءه و نهب اموال
ما اعظم لاجلهم قلوب رجالنا و اغتم لحزنهم صدور نساءنا حمد بیحد و ثنای بیعد تحفه بارکا
کریمی است که کردانیده است حسین را از برای ما کشتی نجاة و بر پا داشتن عزای او را از برای ما از بهترین
طاعات و ما عزاداری او را از برای ما از جمله باقیات صالحات و محکم نمودن ما قدم را در محبت او
باعث کذشتن ما از صراط و شافع ما بیعدد پیش درکاه پادشاه حکیم است که کردانیده است زیارت قبر
او را از برای ما سبب بلند شدن درجات در روضه منوره او که جنتی است از بهشت برین و روضه
ایست از نیکوترین روضات شعر بجز کربلا و چه صحن و چه روضه و چه رواق نوشته خلد برین
عرضها المشتاق خدا روزی کند ما و شما را این زودی زیارت قبر شریف او را و مرا بصحرای
کربلا برساند کدام حسین آن حسینی که سید کونین در حق او فرموده خوش آمدی ای انکه زینت
آسمانها و زمینهائی آن حسینی که خدا عوض شهادت چیز چند باو عطا فرموده یکی آنکه ائمه طاهرین
از نسل پاک او باشند و دیکر شفا در تربت و دیکر مستجاب شدن دعا تحت قبه او دیکر بیکاری
دنیا و آخرت با او در رجعت او بنیک بخت است قسم بخدا هر که او را دوست دارد و بدبخت است هر که او را

دشمن دارد در رستکار است هر که با او چنک زند و ایمن است هر که باو پناه برد و هر کس پیروی او
کند بهشت جای او است و هر که مخالفت او کند جهنم ماوای اوست و هر که انکار او کند کافر است و هر که
با او محاربه کند مشرک است و هر که رد کند بر او در اسفل درک دوزخ است آن حسینی که بازکشت
اولین و آخرین در روز قیامت بسوی اوست و محاسبه مجموع خلایق با اوست و جدا کردن حق و باطل
نزد اوست و آیات و علامات خدا پیش اوست آن حسینی که او راه اعظم است صراط محکم حق تعالی
است و اوست رحمت واسعه و او امانت محفوظه و اوست دری که حق تعالی خلق را بان امتحان فرموده
که هر که داخل شد در آن در نجاة یافت و هر که داخل نشد هلاک شد بحسین حق تعالی عالم و آدم را
ایجاد کرد و بحسین ختم مینماید و بحسین از آسمان باران میدهد و بحسین آسمان از افتادن نکاه
میدارد و بحسین فرج میدهد و بحسین هم و غم را برطرف میکند آن حسینی که متوجه شد دفن او ملائکه
آسمانها و فریاد العطش میکرد در صحرای کربلا فرزند مریم کبری مظلوم شهید ابا عبد الله ع و لعنت ابدی
و عذاب سرمدی باد بر کسیکه بر او ظلم نمود و حق او را غصب کرد و اطفال او را ذبح نمود و مال او را
کرفت و مردان او را بقتل آوردند و زنان او را اسیر نمودند مادام که غمناک است بجهت ایشان دلهای
ما و مردان ما است بجهت ایشان سینهای زنان ایشان اما بعد فقد قال الله تبارک و تعالی فی محکم
کتابه الکریم و مبرم خطابه العظیم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم
اقم الصلوة طرفی النهار و زلفا من اللیل ان الحسنات یذهبن السیئات ذلک ذکری للذاکرین و در جای
دیکر فرموده یعنی در سوره بقره حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و قوموا لله قانتین یعنی محافظت
کنید بر جمیع نمازها خصوصا نماز وسطی و بایستید برای خدا در دعا و قنوت و خشوع دارندکان و اطاعت

کنندکان و در بعضی از اخبار وارد شده است که مراد از نماز وسطی نماز جمعه است و در خبری
نماز ظهر است و بعضی نماز مغرب کفته اند و بعضی نماز صبح و بعضی نماز عصر الغرض در جای دیکر
میفرماید قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلاتهم خاشعون از جناب عقل کل و پیشوای اهل توکل جناب
حبیب الله محمد رسول خدا مرویست که فرمود مفتاح الجنة الصلوة و مفتاح الصلوة الطهور کلید بهشت
نماز است و کلید نماز طهارت است و چون درهای بهشت هشت است بعدد رکعات نماز یومیه و درهای
دوزخ هفت است بعدد رکعات نماز لیلیه و بستن آن درها بنماز است چنانکه کشودن
درهای بهشت بنماز است و بیان این معنی بسی روشن است که وقت بدو قسم است یکی روز روشن
و یکی شب تار روشنی روز چون روشنی بهشت است مقابل هشت در بهشت است هشت رکعت واجب
کرد که عبارت از نماز ظهر و عصر باشد که در روز روشن باید کرد که هشت رکعت کلید هشت در
بهشت است و چون دوزخ ظلمانیست در شب هفت رکعت که عبارت از نماز مغرب و عشا است
واجب کرد که هر رکعت دری از دوزخ بسته شود پس دو رکعت دیکر در صبح واجب شد که نه تاریکی
آن مثل شب است و نه روشنی آن مثل روز است پس کذارنده آن برکعت اول در شب بخواهد
بمدد آن درهای دوزخ می بندد و بمدد رکعت دوم درهای بهشت میکشاید تا اسرار الصلوة مفتاح
الجنة اظهار شود و چون بطهور صلوة کشاید سر مفتاح الصلوة الطهور بظهور رسد نماز دلیل
ایمان است بدلیل حدیث علم الایمان الصلوة و نماز قربان هر متقی است بدلیل حدیث الصلوة
قربان کل تقی و سبب آمرزش کناهان است که الصلوة عماد الدین من اقامها اقام الدین و من
هدمها هدم الدین و در حدیث است که اول ما یحاسب العبد الصلوة فان قبلت قبل ما سواها

نماز بطهارت صحیح نیست باجماع علما اسلام وطهارت نیمهٔ نماز است که الطُّهُورُ شَطْرُ الْإِيمَانِ وایمان
اینجا یعنی نماز است که وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ ای صلوتکم هر کس که در دار دنیا کمر بعزم آخرت
است باطهارت باشد فردای قیامت رو سفید باشد که إِنَّ أُمَّتِي الْغُرُّ الْمُحَجَّلُونَ مِنْ آثَارِ الْوُضُوءِ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ غر بضم غین جمع اغر است بکسر همزه وغین واغر اسبی را گویند سفیدی را غره گویند و محجل اسبی
که پایش سفید را گویند و عرب این افعال نیکو داند و سفیدی روی مومنان اشاره بنور صورت ایشان است
که نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ حکایت عزیزی در دنیا همیشه باطهارت بود بزرگی او را در خواب
دید که نور از صورت و دست و پای او میتافت زیاده از نور آفتاب پرسید از چه یافتی این منزلت را
که در دار دنیا زیاده عبادتی از تو ندیدیم گفت در دار دنیا باطهارت بودم همیشه اوقات باین
سبب خدا این نور را بمن عطا کرد و این علامت از وضو است که در دنیا میساختم و هر ساعت این ندا
میشنوم که عِشْتَ طَاهِرًا وَدَخَلْتَ الْقَبْرَ طَاهِرًا فَلَمْ تَزَلْ كَذَٰلِكَ حَتَّىٰ تَلْقَانِي فَأَنَا أُحِبُّ الطَّاهِرَ
الْمُطَهَّرَ یعنی ای بندهٔ من زندگانی کردی باطهارت و داخل قبر شدی باطهارت پس همیشه چنین
بودی تا ملاقات کردی مرا پس بدرستیکه دوست میدارم من طاهر و مطهر را وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ
وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ و از جناب رسالت مآب مرویست که فرموده اند که الْوُضُوءُ سِلَاحُ
الْمُؤْمِنِ یعنی وضو سلاح مومن است بجهت دفع اعدا یعنی نماز لفظ عربی و صلوة است یا مشتق
از صله یعنی عطیه و بخشش خدا نیست زیرا که تکلیف او عین لطف است که ما ناقص را تکمیل
میکند و ما را بجای مرتبه میرساند یا مشتق از وصل است که چون بنده از خدا غافل است بسبب
غفلت از رحمت خود او را دور کرده پس در حال نماز ذکر خود را برحمت او متصل میکند که استعینوا

بالصبر

بِالصَّبْرِ وَالصَّلَوٰةِ یا مشتق از وصال است که هر که ذائقه دارد و قطرهٔ از محبت حق تعالی چشیده
بیشتر یعنی عبادت شیرین شده تصدیق میکند که هیچ لذت مثل لذت نماز نیست تو لذت بندگی
چه میدانی چیست کان هست غذای روح و توجه له نی یا مشتق از وصله است یعنی سبب
وسیله و دست آویز است مثل ریسمان که از چاه بیرون می تواند یا مثل پر و بال مرغ که بر بلندی
پرواز کند یا مثل ملک پیش شخص در حال نماز مثل ملک است و در حدیث است که الصَّلَوٰةُ مِعْرَاجُ
كُلِّ تَقِيٍّ نماز معراج هر پرهیزکاریست زیرا که در وقت صعود آدمی از عالم ملک که عالم بدن است
بسوی عالم ملکوت که عالم روح است مثل ملکست که بدو بال و سه بال پرواز میکند چنانکه
در سورهٔ ملائکه در آیه اولست که جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أَجْنِحَةٍ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي
الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ چنانکه مومن هر بدو رکعت و سه رکعت و چهار رکعت از نمازش ترقی میکند
تفاوتی که هست آنست که قرب ملائکه میل ببالا کردن است و در ظاهر اما قرب آدمی در حال
رکوع و سجود است بلکه در این حال بیش از قرب ملائکه است چنانکه فرموده است وَاسْجُدْ وَ
اقْتَرِبْ و نیز فرموده مَنْ تَوَاضَعَ رَفَعَهُ اللَّهُ نشوی هست تا نکردی پست نشوی هست تا
نوشی جام و اما اینجاست که شیطان پسر آدم را در سجده می بیند فریاد میکند که وَا وَيْلَاهُ فَإِذَا
قَرَأَ ابْنُ آدَمَ السَّجْدَةَ فَسَجَدَ اعْتَزَلَ الشَّيْطَانُ يَبْكِي وَيَقُولُ أُمِرَ هَٰذَا بِالسُّجُودِ فَسَجَدَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَأُمِرْتُ
بِالسُّجُودِ فَعَصَيْتُ فَلِيَ النَّارُ چون فرزند آدم آیهٔ سجده تلاوت نماید پس سجده کند شیطان
از او کناره کند و بگریه بگوید وای وای بر من که او مامور بسجده شد پس سجده کرد و بهشت رفت
و من مامور شدم بسجده و نکردم و آتش بر من واجب گردید بلکه عارفی فرموده که نماز شبیه است

باحوال دنیا و احوال آخرت و شبیه است باحوال ملائکه و مثل پل است که در عالم گفته شده است در روز
الست و آتشی است که در عالم افروخته شده است و خلق مامور شده اند که داخل وی شوند اول کسیکه داخل
شد محمد بن عبدالله پس امیرالمومنین و ائمه و سایر انبیا و اولیا پس مومنان پس حق تعالی آتش را بر ایشان سرد
و سالم کرد و اول کسی که سرباز زد ابوبکر پس عمر و عثمان و سایر دشمنان دین از اولین و آخرین پس ایشان را
حق تعالی بعینه همان آتش خواهد سوخت چنانکه در اینعالم سوزانید و از برای بعضی دیگر در آخرت افروخته
میشود برای امتحان شاهد بر آنکه آتش عالم در نماز است آنکه در وقت نماز مومن اضطراب هم میرساند
بجهت دخول در نماز مثل کسیکه داخل در آتش میشود چنانکه از سیرت اولیا و ائمه هدی معلوم میشود
که چه حال با ایشان دست داده میشد از زردی و سرخی رنگهای ایشان و برداشتن جوارح و اعضاء ایشان و
چون از نماز فارغ میشده اند آه سرد میکشیدند که گویا از آتش نجات یافته اند و چون حق تعالی سفارش
نماز را بیشتر از سایر تکالیف از روزه و خمس و زکوة و حج و جهاد کرده باید تحقیق این مطلب بشود فی
الجمله چونکه هر چیز را رزقی است که آن شی بآن برپا است و اگر رزقی نباشد هلاک میشود و لکن بعضی
رزقها دخیل تواند در غذائیت رزق بدن بنان و گوشت و سایر چیزها است و هرگاه نان باشد و چیز
دیگر نباشد کفایت میکند اما بی نان نمیشود هر چند سایر چیزها باشد فرموده اند لَوْلَا الْخُبْزُ
مَا عُبِدَ اللَّهُ اگر نان نبود خدا عبادت کرده نمیشد و چون نان بر سفره حاضر شد انتظار چیز دیگر
مکش إِذَا جَاءَ الْخُبْزُ فَلَا تَنْتَظِرُوهُ چون این را دانستی بدان که این تکالیف هم رزق نفس ناطقه و
روح است که اگر اینها نباشد نفس ناطقه هلاک میشود فرموده اند که نفس مومن زنده است و نفس
کافر و عاصی مرده است نماز در میان عبادات مثل نان است که بی نیاز نمیشود که آدمی بآن همیشه محتاج است

وبیان

وبیان نمیگذرد و در حدیث است از سید انبیا و رسل که الصَّلَوٰةُ عَمُودُ الدِّينِ إِنْ قُبِلَتْ قُبِلَ مَا سِوَاهَا
وَإِنْ رُدَّتْ رُدَّ مَا سِوَاهَا یعنی نماز ستون دین است هرگاه نماز قبول شد سایر اعمال هم قبول میشود
خدا فرموده رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَوٰةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَوٰةِ و در مدح نماز
گذارندگان و نماز از تقوی جوارح و اعضا و معجون آسمانی است و دوای ربانی است و معراج متقیان
و فاصله میان کافران و مسلمانان است و بعد از معرفت اول فرایض است و موقوف علیه کل طاعات و ساجد
هم عبادات است و اول چیزیست که بنده بآن باز خواست میشود و تکلیفی است که هیچ تکلیف از تکالیف
الهیه در سفارش خدا و رسول بآن نمیرسد و نظیر ایمان است و رکن رکین ایمان است و عماد ایمان است
و عدل ایمان است و نور ایمان است و کفارهٔ گناهان است و شفای بیماران است و درجات بندگان و نجات
دردمندانست و مناجات رحمن است و عبادت نیکان و عبادت فرشتگان است و میراث پیغمبران
است و موجب اجابت دعای درویشان است و مقبول شدن ایمان است معرفة الله است نماز
قرب درگاه است نماز برکت رزق است نماز شکنندهٔ سختی و کراهت شیطان است نماز گنج جان
انسان است نماز چراغ قبر است نماز نفی تاریکی منزل است نماز آفتاب قیامت و سایه است نماز
گناهان را لباس مغفرت است نماز قوت دین و سلامتی آتش است نماز تاج سر مومنان است نماز حجاب
آتش نیران است نماز سنگینی میزانست نماز حج مسکینان است نماز جواز صراط است نماز زینت بساط
است نماز تمجید و تعظیم است نماز تقدیس و تسبیح و تکریم است نماز نور عبادات است نماز افضل
و اکمل طاعات است الصَّلَوٰةُ دِرْعُ الْمُؤْمِنِ یعنی نماز زره عصمت مومن است برای دفع سلاح
شیطان شاهد بر این مطلب در کتاب نهج البلاغه است از جناب قبلة العارفین و سید الموحدین

المؤمنین کر تعاهدوا امر الصلوة وحافظوا علیها واستکثروا منها وتقربوا بها فانها کانت علی المؤمنین
کتابا موقوتا ملاحظه کنید امر نماز را ومحافظت کنید بران وبسیار کنید نماز را وتقرب جویید بخدا از نماز
پس بدرستیکه میباشد این نماز از جانب خدا بر مؤمنین واجب وبوقت قرار داده شده وباز در نهج البلاغه است
که الا تسمعون الی جواب اهل جهنم حین سئلوا از جهنمیان میپرسند که ما سلککم فی سقر یعنی چه چیز باعث شد
که بجهنم رفتید در جواب میگویند قالوا لم نک من المصلین یعنی نماز نمیکردیم وبا صلوات بر پیغمبر وآل او
نمیفرستادیم یا تابع وتالی ایشان نبودیم هر سه معنی از اخبار میرسد وحضرت رسول ص فرمود قسم بخدای که
مرا بپیغمبری بحق فرستاده از برای بشارت واندارکه هر یک از شما که برخیزد ووضو بسازد میریزد
از جوارح واعضا او گناهان او وبعد از آنکه بدل روی بخدا کند از برای نماز هر گاه پیش فارغ شده است از
نماز وحال آنکه گناهی برای او باقی باشد بلکه مانند روزی است که از مادر متولد شده است ونیز در نهج
البلاغه است که انها لتحت الذنوب حت الورق وشبهها رسول الله بالحمة تکون علی باب الرجل فهو
یغتسل فی الیوم واللیلة خمس مرات فما عسی ان یبقی علیه من الدرن وهمان بزرگوار تشبیه فرموده که
نماز پنج وقت از برای امت من مثل نهر جاری است که بر در خانه شما باشد پس چه گمان میبرید که بر جسد شما
چرک تمامانده هرگاه در هر روز پنج نوبت غسل کنید وکذلک والله الصلوة الخمس لامتی چنین است بخدا
قسم نمازهای پنج وقت از برای امت من که چرک گناه برای ادا کننده نماز پنج وقت باقی نمیماند انس بن مالک
از حضرت رسول ص روایت کرده که چون بنده از برای نماز برخیزد وتکبیرة الاحرام بگوید از گناهان
بدر آید مانند روزی که از مادر متولد شده است وچون آن بنده اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بگوید بنویسد از برای او حق تعالی بهر موئی که در تن او باشد عبادت یک ساله وچون فاتحه وسوره بخواند

چنان بود که حج وعمره کرده باشد وچون برکوع رود چنان بود که هم وزن خود زر بصدقه داده
باشد وچون بگوید سبحان ربی العظیم وبحمده چنان بود که جمیع کتب سماویه را خوانده باشد وچون سر برآورد
وگوید سمع الله لمن حمده والحمد لله رب العالمین حق تعالی بنظر رحمت در او نگرد وچون بسجود رود حق
تعالی بعدد هر شیطان وجنی که در عالم میباشد ویرا حسنه بنویسد وچون بگوید سبحان ربی الاعلی وبحمده
چنان بود که هر حرفی از آن بنده آزاد کرده باشد وچون بنشیند ... ایراتش بدهد وچون سلام
بدهد درهای بهشت بروی بگشایند وگویند ای بنده هر در که خواهی در آی وبدان ای عزیز که نماز شفا
هر درد است ودلیل بران آنکه خواجه عالم سلمان را دید بروی در افتاده بود از درد شکم گفت
یا سلمان قم فصل رکعتین یا سلمان برخیز ودو رکعت نماز کن برخواست سلمان ودو رکعت نماز کرد از درد
شفا یافت وهم چنانکه نماز شفای درد ظاهر میباشد هم چنین شفای درد باطن نیز میباشد چنانکه وارد
شده است که مردی از زنی ابوسه داد پس بنزد پیغمبر آمد وعرض کرد که باین بلیه مبتلا شدم حکم حق تعالی
این آیه را فرستاد اقم الصلوة طرفی النهار وزلفا من اللیل ان الحسنات یذهبن السیئات یعنی برپا دار
نماز را در دو طرف از روز وپارهٔ از شب بدرستیکه نماز از جمله حسناتی است که سیئات را برطرف میسازد
پس آن مرد عرض کرد الی هذه یعنی این آیه با بشارت مخصوص من است یا عموم دارد برای امت تو فرمود
برای جمیع امت من است روی عن الصادق ع صلوة فریضة خیر من عشرین حجة وحجة خیر من بیت
مملو ذهبا یتصدق منه حتی یفنی یعنی روایت شده است از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق ع
که فرموده اند که یکنماز فریضه بهتر است از بیست حج ویک حج بهتر است از خانه که مملو از طلای احمر بوده
باشد که جمیع آنها را در راه خدا تصدق نماید که چیزی از آن باقی نماند ودر خصوص تارک الصلوة

جناب قبلة العارفین وسید الموحدین امیر المؤمنین ع فرموده اند که اربعة یدخلون النار بغیر حساب
تارک الصلوة ولو برکعة ومانع الزکوة ولو بحبة وشارب الخمر ولو بجرعة وعاق الوالدین ولو بلحظة
یعنی چهار صنف بی حساب بجهنم میروند اول تارک نماز اگرچه یک رکعت باشد دویم منع کننده زکوة اگرچه
یکدانه باشد سیم خورنده خمر یعنی شراب اگرچه یک جرعه باشد چهارم عاق والدین اگرچه یک لحظه باشد
پس موحد باید سعی واهتمام بسیار در خصوص نماز کند پس هر عاقل که دعوای عاقلی کند وایمان برو خدا
دارد همین احادیث او را کافی است وحضرت عیسی ع فرموده که براستی میگویم که تا شر هیچ عمل در شر دور باشد
بر حوادث دنیا وبلاها مانند نماز نیست مداومت کنید بر آن ومسجدها را از ندان بدنهای خود کنید
ودلها را خانه تقوی کردانید وخلقت خود را برای نماز وسایر عبادات دانید وآیه وافی هدایه
وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون را در حق خود وارد شمارید پس بنا علی هذا در شب وروز
بمرور دهور مراتب منعه آن بپردازید حتی اسرار قلبیه آن آدیب قوای عزیز معنی نماز بدانی شرعی
آن را بفهمی که سید کونین فرموده که روشنی چشم من در نماز است که نماز در آن میشود بر سایرین مینها
فخر میکند ای عزیز من حالا همه اعضا وجوارح خود را کوشش کن تا نماز را بتو بشناسانم پس بدان که
روح نماز محمد وعلی وفاطمه وحسنین است هرچند نماز درست باشد اما محبت ایشان در او نباشد
نماز قبول نیست وشاهد براین آنکه اجماع کرده اند علمای شیعه وسنی که نمازی که در تشهد آن صلوات
بر محمد وآل محمد نباشد باطل است بلکه اما ندا شعار فا نز صحبت بدار یم بد نیست مشروط باینکه تکذیب
ما نکنی بی تامل وبیمعرفت بلی بهر حال باطن نماز محمد وآل محمد ند باینطور که نماز ظهر پیغمبر است که گواه بر
این مطلب آنکه پیغمبر در وسط دنیا که زمین کعبه است آفتاب عالم تاب نبوت حضرت بر همه عالم تابید وتابش

آفتاب جهانتاب پیغمبری نسبت بساکنان زمین در تساوی بود وبر کافه خلق عالم مبعوث شد چنانکه
وقت نماز ظهر وقتی است که آفتاب در وسط آسمان قرار گیرد که تابش آفتاب نسبت بکل دنیا مساوی باشد
ونماز عصر عبادت است از جناب علی بن ابی طالب بجهة آنکه آن بزرگوار تالی پیغمبر بود ونماز عصر هم تالی
نماز ظهر است وسوره والعصر هم که یک تفسیرش اینست در خصوص علی ع نازل شده است وحدیث
والله انزلت العصر فی علی شاهد براین مدعا است اگرچه عصر هم بمعنی فشار آمده است الغرض مرج البحرین
یلتقیان الی قوله والمرجان نیز شاهد است واین دو آیه در سوره الرحمن واقع است ونماز مغرب
فاطمه ع است بجهة آنکه آن کوکب درخشان در این جهان باقی نماند بعد از غروب نمودن آفتاب نبوت از
این خاکدان دنیا واین نماز مغرب نماز وسطی از این جهة بنا بر اعتقاد عرفاء نیز آن زمان که در عدد وسط
آنهاست نه چهار رکعت است ونه دو رکعت وفاطمه که باطن این نماز است سمی اصحاب عبا السلام نیز وسطی
دارد نه امامت لکن منسوب است به پیغمبر وهم منسوب با امام وعصمت که شرایط نبوت وامامت است
در او هست ومشهور میان فقها نماز وسطی عبارت از نماز ظهر است نه آنکه روز قبل از شب خلق
شده چنانکه خدا میفرماید که لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر ولا اللیل سابق النهار چنانکه
حضرت امام رضا ع فرمود معنی آن اینست که روز بر شب مقدم است چه شب در خلقت یعنی بیشتر خلق شده
ونماز در بدو اسلام دو رکعت بود هر آن در تولد حضرت امیر وامام حسن وامام حسین در نماز
ظهر وعصر وعشا هر یک دو رکعت زیاده نمود ودر تولد فاطمه در نماز مغرب پیغمبر یک رکعت زیاد کرد
للذکر مثل حظ الانثیین وایضا در تولد هر یک از حسنین بعد از مغرب بعد از فریضه مغرب دو رکعت
نافله مشروع کرد تا آنکه مردم بفهمند که حسن وحسین نافله آنحضرتند وفرزندان آنسرورند نیز

کرنافله در لغت عرب فرزند فرزند را کویند چنانکه خدا فرموده وَاِسْحٰقَ وَیَعْقُوبَ نَافِلَةً لَکَ و نماز عشا
امام حسن مجتبی است زیرا که در وقت تاریکی شب عمل باید آورد و چون امام حسن با معویه علیه الهاویه
مصالحه کرد ظلمات حیرت و اختلاف شبه ضلالت و اعتساف مردم را فرو کرفت چرا آنحضرت با معویه صلح
کرد یکی کفت نعوذ بالله حضرت خوب نکرد یکی کفت پس معویه بر حق است و نفهمیدند حکمت این صلح را
تا آنکه امام حسین شهید شد در آنوقت مردم از خواب بیدار شدند و از مستی بیهوشی هشیار شدند
که اکر امام حسن هم مصالحه نمیکرد او نیز کشته میشد و نماز صبح امام حسین است که در وقت طلوع صبح
و بیدار شدن مردم از خواب واجب است چنانکه انکشاف ظلمت حیرت در طلوع فجری که عبادت است
و صلوة فجر حسین است و قول حق تعالی کواه است وَالْفَجْرِ وَلَیَالٍ عَشْرٍ بحسب تاویل امام حسین است و
این سوره تعلق دارد بحسین و سوره حسین است و تاویل آیه وارد فی هذا باب اِنَّ قُرْاٰنَ الْفَجْرِ کَانَ مَشْهُودًا
یعنی نماز صبح میباشد شهید کرده شده پس بنا علی هذا باید چون وقت نماز در آید مضطرب شوی تا
خود را بمحراب عبادت افکنی چنانکه بواطن نمازها که محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و اولاد
حسین هم بوده اند شاهد بر این مطلب انکه حضرت امیر زنی را خواست کاری کرد کفت تا او را نبینم
شوهر نمیکنم اتفاقا وقت نماز حضرت را دید و رنگ حضرت را زرد و شکسته یافت و اعضای حضرت را
متغیر و لرزان یافت قبول نکرد که زن حضرت شود و در وقتی که حضرت از جهاد می آمد و مؤید و
منصور لصورت حضرت را مثل ماه شب چهارده یافت کسی را بخدمت حضرت فرستاد که مرا خواستکاری
کن حضرت قبول نفرمود فرمود اَلْفَتیٰ فَاتَکَ یَا فَاتَکْ یعنی این جوان از تو فوت شد ای فاتک که اسم
آن زن بود و قرائت از ابتر تیل بخوانی حمد و سوره را غلط نخوانی و خدا فرموده فَبَدَّلَ الَّذِینَ ظَلَمُوا

قَوْلًا غَیْرَ الَّذِی قِیلَ لَهُمْ و افلا ها را از ها و سین را از صاد تمیز دهد و شاید برای مطلب قول حق تعالی
است وَرَتِّلِ الْقُرْاٰنَ تَرْتِیلًا و در معنی ترتیل خلاف است شهید در ذکری تفسیر کرده بحفظ وقوف و اداء
حروف از مخارج و صاحب مدارک و محقق فرموده اند که مراد از ترتیل ظهور حروف از مخارج باشد
با واجب میشود و باید مسئله نماز واجبات و مستحبات و شکیات و از اجزاء و شروط و ارکان و غیر آن از
مقدمات و ارکان و غیر آن از مقدمات و مقارنات از علما ربانیین و فقهاء روحانیین اخذ کند این
هم از همه ضرورتر است و خدا فرموده فَلْیَنْظُرِ الْاِنْسَانُ اِلیٰ طَعَامِهِ پس باید نظر کند انسان بسوی
طعام خود که از کجا تحصیل میکند فرموده ای الی علمه الذی یاخذه عمن یاخذه یعنی باید نظر کند بسوی
طعام معنوی و غذای روحانی خود که علوم و مسایل است که آنها را که اخذ میکند یا از هر کو سالهٔ
یا از جناب امیر المؤمنین ع و از ابو حنیفه یا از امام جعفر الصادق یا از ضعیفه حامی یا از عالم
و فی الحقیقه علما از نوشتن کتابها فارسی و عربی اتمام حجت بر کافران تمام کرده اند دیکر آنکه باذان
و اقامه نماز کند حضرت رسول ص فرمود اَلْمُؤَذِّنُونَ اَطْوَلُ النَّاسِ اَعْنَاقًا یَوْمَ الْقِیٰمَةِ یعنی در صحرای
محشر رتبه مؤذنان از همه کس بلندتر باشد و نیز فرمود دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَرَاَیْتُ فِیهَا مَنَابِرَ مِنْ لُؤْلُؤٍ
فَقُلْتُ لِمَنْ هٰذَا یَا جَبْرَئِیلُ قَالَ لِلْمُؤَذِّنِینَ وَالْاَئِمَّةِ یعنی داخل شدم در بهشت پس دیدم منبرها
از مروارید پس کفتم از برای کیست این منبرها ای جبرئیل کفت از برای مؤذنان و پیشنمازها از امت تو از
اینجا معلوم میشود که ثواب امام و مؤذن یکی میباشد و لکن اتفاق علماء است که ثواب امام بیشتر است
چنانکه بعد از این ثابت خواهیم کرد انشاء الله تعالی و ایضا وارد شده است که یُحْشَرُ الْمُؤَذِّنُونَ عَلیٰ نَجِیبٍ
مِنْ فِی قِبَابٍ مِنَ الدُّرِّ وَالْیَاقُوتِ یُریٰ ظَاهِرُهَا مِنْ بَاطِنِهَا وَبَاطِنُهَا مِنْ ظَاهِرِهَا یعنی محشور میشوند

در اجر مؤذنین است

مؤذنون بر تختی از نور در قبه ها از در و یاقوت که هر یک از ظاهر و باطنش دیده بکدیکر نمایان
است اکرچه از ظاهر احادیث میرسد که مراد از این مؤذنان یا اذان اعلامی باشد لکن لطف و احسان
زیاده از آن است که این ثوابها بکسیکه اذان از برای نماز خود کفته عطا نکند و وارد شده است چنانچه
ابن بابویه ره در من لا یحضره الفقیه روایت کرده است از هشام ابن ابرهیم که شکایت کرده بخدمت
امام رضا ع از مرض خود و از آنکه اولادش نمیشود حضرت فرمود در منزل خود اذان بلند بکو کفت
چنان کردم از آن شفا یافتم و اولادم بسیار شد و حکایت اذان موجب زیادتی رزق میشود از حضرت
رسول ص مروی است که سه کس در قیامت سهل الحساب باشند و رسوا نکند ایشان را صحیفهٔ بدشت
راست ایشان دهند مردی که قرآن یاد کیرد و بآن عمل کند و مردی که هفت سال اذان نماز بکوید
و مزد آن از مردمان نکرفته باشد و بنده که عبادت خدا کند و خدمت مخدوم خود را با خلاص کند
انس بن مالک کوید که چون بانک نماز کویند درهای آسمان بکشایند و دعاها را اجابت کنند و چون
وقت اقامت باشد هیچ دعا رد نشود عبد الله عمر کفت شنیدم از رسول ص که مؤذنی که اذان نماز
کوید ثواب او و ثواب شهید باشد که در خون خود غلطیده باشد مادام که در اذان باشد و هر تر و
خشکی که بشنود برای او کواهی دهند و در قبر هوام او را متاذی نسازند و در قیامت ندا کند که
اَیْنَ اَضْیَافُ اللّٰهِ روزه داران حاضر شوند کوید اَیْنَ رَاعِی الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ مؤذنان از ابا و پدر ایشان نا
بر اسب نجیب سوار کنند و تاج کرامت بر سر کذارند و به بهشت آورند عمر خطاب کفت که حضرت رسول ص فرمود
اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤَذِّنِینَ من کفتم یا رسول الله ما برای اذان شمشیر میزنیم ما را دعا نمیکنی حضرت فرمود
روزکاری پیدا شود که مردمان اذان را با ضعفا کذارند بدانید که کوشتهای مؤذنان بر آتش حرام است مروی است

از علی بن عبد الله که از بصره بمصر میرفتم در راه دیدم مردی طویل القامه محاسن سفیدی که
دو جامه کهنه یکی سفید و یکی سیاه کفتم این کیست کفتند این بلال است پس بر او سلام کردم جواب
سلام مرا باز داد کفتم خدا ترا رحمت کند آنچه از پیغمبر ص شنیدی برای من حدیث کن پس کفت تو
چه دانستی که من کیستم کفتم بلال مؤذن حضرت رسول ص میباشی پس بلال کریان شد و من هم کریان
شدم و مردم جمع شدند و ما کریه میکردیم پرسید از کدام ولایتی کفتم از اهل عراق کفت بخ بخ پس
سکوت کرد بعد از آن کفت بنویس ای برادر عراقی بسم الله الرحمن الرحیم شنیدم از رسول خدا ص که
میفرمودند مؤذنان امینان بر نمازها و روزها مؤمنان اند سؤال نمیکنند خدا را از چیزی
که خدا میکند و شفاعت نمیکنند مکر آنکه شفاعت کرده میشود کفتم زیاده بیان کن خدا ترا رحمت
کند کفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم شنیدم از رسول خدا ص که میفرمود کسیکه چهل سال
از برای خدا اذان بکوید مبعوث میشود در قیامت با عمل چهل صدیق کفتم زیاده بفرما خدا
ترا رحمت کند فرمود بنویس بسم الله الرحمن الرحیم شنیدم از رسول خدا ص که فرمود کسیکه بیست
سال از برای خدا اذان بکوید مبعوث میکند خدا او را روز قیامت و برای او نوری باشد مثل
وزن آسمان کفتم زیاده بفرما خدا ترا رحمت کند کفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم شنیدم از رسول
خدا ص که فرمود هر کس ده سال اذان از برای خدا بکوید او را با ابرهیم خلیل الرحمن ساکن کردانند
در قبه یا درجه او کفتم زیاده بفرما خدا ترا رحمت کند کفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم شنیدم از
رسول خدا ص که فرمود هر کس یکسال اذان بکوید از برای خدا جمیع کناهانش را خدا بیامرزد اکرچه
کناهان او در زیادتی بقدر کوه احد باشد کفتم زیاده بفرما خدا ترا رحمت کند کفت بنویس بسم الله

شنیدم از رسول خدا م که فرمود کسیکه پیك اذان انبیای خدا بکوید کناهان کذشته و اینده او را بیامرزد
و توفیق دهد که در بقیهٔ عمر هم کناه نکند و او را با شهدا محشور کند و این حدیث را در کتاب من لا
یحضره الفقیه صدوق طولانی ذکر کرده بهمین قدر اکتفا کردیم و نماز را در اول وقت کذاشتن فضیلت
و بیعذر شرعی از وقت فضیلت تاخیر نکند پس هر کس نماز را درست بکند بالا برده میشود نورانی و آواز
میدهد صاحب خود را احفظنی حفظك الله و هر کاه محافظت نکردی نماز را بالا برده میشود سیاه
و تاریك و صاحب خود را ندا میکند ضیعتنی ضیعك الله تو بیتو کسیکه بند نماز نیست مردم نماز جدا
او غیبتی ندارند چون نماز را ضایع کرده بنفرین نماز خدا او را ضایع کذارده و او را از نظرها افکنده
و دیکر آنکه از وقت تاخیر نیفکند که قضا شود حتی آنکه بعضی از فقها فتوی داده اند در بعضی مقام
که با جامه نجس و بدن نجس نماز کند و نکذارد که قضا شود و شهید ثانی که یکی از علما ربانیین است که
شارح لمعه است در همان کتاب از جمله کناهان کبیره شمرده است تاخیر نماز را از وقت و در کتاب مستطاب
نهج البلاغه است که جناب امیر المؤمنین ع در اول آخر عهدی که محمد بن ابی بکر حاکم مصر نوشته که
صَلِّ الصَّلوٰةَ لِوَقْتِهَا الْمُوَقَّتِ لَهَا وَلَا تُعَجِّلْ وَقْتَهَا لِفَرَاغٍ وَلَا تُؤَخِّرْ عَنْ وَقْتِهَا لِاشْتِغَالٍ وَاعْلَمْ اَنَّ
كُلَّ شَيْءٍ مِنْ عَمَلِكَ تَبَعٌ لِصَلَاتِكَ ادا کن نماز را در وقت که برای آن قرار داده شده است و پیش
از وقت مکن بجهت فارغ بودن و از وقت تاخیر مینداز بجهت خود شغل داشتن بامری دیکر و همه کردار
تو تابع نماز تو است و دنبال نماز تو است و دنبال نماز تو هر وقت اکر نماز تو درست است همه چیز تو
درست است والا فلا پس بنابر این تاخیر مکن نماز را از وقتش سیما نماز ظهر و مغرب چنانکه خدا
فرموده اَقِمِ الصَّلوٰةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ اِلٰى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ اِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا و در

و در حدیث است که اِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ فُتِحَتْ اَبْوَابُ السَّمَاءِ وَاَبْوَابُ الْجِنَانِ وَاسْتُجِيبَ الدُّعَاءُ فَطُوبىٰ
لِمَنْ رُفِعَ لَهُ عِنْدَ ذٰلِكَ عَمَلٌ صَالِحٌ یعنی چون وقت نماز شود درها آسمان و بهشت کشوده میشود
دعا پس خوشحال آنکه بلند شود از برای او در آن وقت عمل صالحی و از معصوم رسیده که از بهترین وقتها
برای نماز صبح حضرت فرمودند طلوع صبح که حق تعالی میفرماید اِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا یعنی
وا نماز را که نماز صبح شاهد میشود برای او ملائکه شب و ملائکه روز یعنی هر دو میبینند
حدیث است که هر که تاخیر کند نماز صبح را تا ستارها نمانند ملعون است و بعضی از علما شاخصی
نصب کرده بود و همیشه طالب وقت زوال بود زیرا که میکفت که نماز امام زمان در اول
وقت است و هر کاه نماز من با نماز امام زمان اتفاق افتد قبول میشود ببرکت نماز امام زمان
و دیکر آنکه نماز در مسجد کند نه در خانه و جای دیکر تا آنکه او اهل الله محسوب شود و جدا
فضیلت دارد مسجد و نماز در آن و نشستن در آن بسیار آمد و شد نمودن در مسجد در حدیث
صحیح وارد شده است اَنَّ اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع اِنَّهُ قَالَ مَنِ اخْتَلَفَ اِلَى الْمَسْجِدِ اَصَابَ اِحْدَى الثَّمَانِ اَخًا مُسْتَفَادًا
فِي اللّٰهِ اَوْ عِلْمًا مُسْتَطْرَفًا اَوْ آيَةً مُحْكَمَةً اَوْ يَسْمَعُ كَلِمَةً تَدُلُّهُ عَلىٰ هُدًى اَوْ كَلِمَةً تَرُدُّهُ عَنْ رَدًى اَوْ رَحْمَةً
مُنْتَظَرَةً اَوْ تَرْكَ ذَنْبًا خَشْيَةً اَوْ حَيَاءً یعنی کسیکه بسیار آمد و شد در مسجد کند یکی از هشت چیز باو
میرسد یا برادری در دین یا علم تازه یا آیه محکمه از آیات محکم خدا یا میشنود کلمه که موجب هدایت
او میشود یا میشنود کلمه که او را باز میدارد از معصیت خدا یا رحمتی برو نازل میشود یا ترك کناه
میکند از جهت خوف از خدا یا خوف از خلق یا ترك معصیت میکند بجهت حیا از خدا یا بجهت حیا
از خلق و پاك کن مسجد را از خاکروبه چنانکه فرموده اند مَنْ كَنَسَ مَسْجِدًا مِنْ مَسَاجِدِ اللّٰهِ فَكَاَنَّمَا اَعْتَقَ

مَعَ النَّبِيِّ اَرْبَعَ مِائَةِ غَزْوَةٍ وَكَاَنَّمَا اَعْتَقَ اَرْبَعَ مِائَةِ حَجَّةٍ وَكَاَنَّمَا اَعْتَقَ اَرْبَعَ مِائَةِ نَسَمَةٍ وَكَاَنَّمَا صَامَ اَرْبَعَ مِائَةِ
يَوْمٍ کسیکه پاك کند مسجد را یعنی جاروب کند مسجدی از مساجد خدا را کویا چهارصد مرتبه در خدمت
پیغمبر جهاد کرده و چهارصد حج کرده و چهارصد بنده آزاد کرده و چهارصد روز روزه کرفته و من كنس
مَسْجِدًا وَطَيَّبَهُ اُعْطِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ وَيَخْرُجُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ مِنْ قَبْرِهِ وَلَهُ رَائِحَةٌ كَرَائِحَةِ الْمِسْكِ یعنی کسیکه
جاروب کند و خوشبو کرداند مسجد را یا پاك کند مسجد را داده شود نامه عملش را بدست راستش و از قبرش
بیرون آید و برای او بوی باشد مثل بوی مشك آورده اند که مجوسی بمسجد الحرام در آمد و کلاه کرمی
بر سر بتفرج کرد مسجد کردید قدری آب دهان دید که بر دیوار آن افکنده اند آنرا بجامه خود محو کرد
و از مسجد بیرون آمد باد رحمت وزیدن کرفت کلاهش را برد چندانکه دوید باو نرسید تعجب
کرده هاتفی آواز داد که تو قدری آب دهان بر مسجد ما نپسندیدی ما نیز علامت کفر بر تو نپسندیدیم
کبر و زنار پاره کرده و مسلمان شد و مَنْ اَلْقٰى حَصِيرًا فِي الْمَسْجِدِ بَعَثَ اللّٰهُ اِلَيْهِ سَبْعِينَ اَلْفَ مَلَكٍ
يُسَبِّحُونَ اللّٰهَ وَيَسْتَغْفِرُونَ لَهُ مَا دَامَ مِنْ ذٰلِكَ الْحَصِيرِ بَقِيَّةٌ هر کس بیفکند در مسجد حصیر را بفرستد
خدا هفتاد هزار ملك که تسبیح خدا کنند و استغفار کنند برای او مادامیکه از این حصیر چیزی باقی
باشد پس هر کاه از نجاست پاك کند مسجد را چه ثواب خواهد داشت و هر کس که تعظیم مسجد کرد دار
الملك دلست نماید و اعدا از خس و خاشاك دنیه و شهوات نفسانیه بروبد چه ثواب دارد
و در توریه مسطور است که اِنَّ بُيُوتِي فِي الْاَرْضِ الْمَسَاجِدُ فَطُوبىٰ لِمَنْ تَطَهَّرَ فِي بَيْتِهِ ثُمَّ زَارَنِي فِي
بَيْتِي وَحَقٌّ عَلَى الْمَزُورِ اَنْ يُكْرِمَ الزَّائِرَ بدرستیکه خانهای من در زمین مسجدها است خوشا بحال کسیکه
طهارت بسازد در خانه خود و زیارت کند مرا در خانه من و واجبست بر مزور که صاحب خانه باشد

کرامی دارد زوار خود را و حضرت امیر ع فرمودند که مسجد الجنة از بهشت میخواهم زیرا که در مسجد
تحصیل بهشت میتوان کرد و در بهشت تحصیل بهشت نمیتوان کرد و پیغمبر ص فرمود که خدا فرموده
اِنَّ بُيُوتِي فِي الْاَرْضِ الْمَسَاجِدُ اِنَّ زُوَّارِي عُمَّارُهَا بدرستیکه خانهای من در زمین مساجد است
و زائران آنها عمارت کنندکان آنها اند بساختن خشت و کل یا بنماز و عبادت که مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ
اَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللّٰهِ شَاهِدِينَ عَلىٰ اَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ اُولٰئِكَ حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ یعنی
سزاوار نیست برای مشرکان اینکه تعمیر کنند مسجدها با آنکه خود شهادت میدهند بکفر خود مثل
اینکه میپرسی چه دین داری میکوید مشرکم آنها عملهای ایشان باطل است و در جهنم مخلد خواهند بود
که اِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللّٰهِ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ تعمیر نمیکنند مساجد را مکر کسی که ایمان آورده است بخدا بلکه
خدا میفرماید که اِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ یعنی مشرکین نجس اند پس باید نزدیك
مسجد الحرام نروند چه جای تعمیر و در حدیث است که مَنْ غَدَا اِلَى الْمَسْجِدِ لِذِكْرِ اللّٰهِ اَوْ يُذَكِّرُ بِهِ كَانَ
كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ و در مجموعه ورام است که یا اباذر اِنَّ اللّٰهَ يُعْطِيكَ مَا دُمْتَ جَالِسًا بِكُلِّ نَفَسٍ
تَتَنَفَّسُ فِيهِ دَرَجَةً فِي الْجَنَّةِ وَتُصَلِّي عَلَيْكَ الْمَلٰئِكَةُ وَيُكْتَبُ لَكَ بِكُلِّ نَفَسٍ تَتَنَفَّسُ فِيهِ عَشْرُ حَسَنَاتٍ
وَيُمْحىٰ عَنْكَ عَشْرُ سَيِّئَاتٍ یعنی ای اباذر خدا عطا میکند تو را مادامی که در مسجد نشسته هر نفسی که میکشی
درجه در بهشت و صلوات میفرستند بر تو ملائکه و نوشته میشود بهر نفسی ده حسنه و محو میشود از
تو ده سیئه پس مؤمن باید زود تر از همه کس بمسجد رود و دیرتر از همه کس بیرون آید چونکه
مسجد جای ملائکه است بعکس بازار که جای شیاطین است و دیکر آنکه قبل از وقت نماز مهیای
نماز شود قبل از ظهر و قبل از مغرب و قبل از صبح به بیت الخلاء رود و خود را تطهیر دهد و وضو

بساند که چون وقت نمازش درآید با وضو بجای نمازش حاضر باشد و کسیکه انتظار نماز بکشد
مثل نمازگذار است در نماز و کسیکه مهیا نماز نشود حرمت نماز را نداشته من که منعت میکنم هستم
بدرستی مثلا کیف یهتدی الضلیل مع غفلة الدلیل و حضرت رسول صلعم با ابی ذر غفاری فرمودند
مادام که شخص در مسجد است بهر نفس کشیدنی حسنه ثبت می شود برای او و سیئه محو شود
از او و درجه بلند میشود و ملائکه صلوات میفرستند بر او و فرمود المسجد بیت کل تقی مسجد
خانهٔ هر پرهیزکاری است و فرمود رهبانیة امتی الجلوس فی المساجد یعنی رهبانیت امت من
نشستن در مسجدها است و فرمود المؤمن فی المسجد کالسمک فی الماء والمنافق فی المسجد کالطیر
فی القفس یعنی مؤمن در مسجد مثل ماهی است و منافق در مسجد مثل مرغی است در قفس کل جلوس
فی المسجد لغو الا ثلثة قراءة او ذکر الله او سائل عن علم یعنی هر نشستنی در مسجد لغو است مگر
سه چیز قراءت قرآن و دعا یا تعزیه سید الشهدا و امثال آن یا ذکر خدا یا برای مسائل علمی و پیغمبر
فرموده صلوة فی مسجدی هذا خیر من الف صلوة مما سواه و در کتاب مجمع اللطایف آورده
که حضرت رسول صلعم فرمود که نماز در مسجد من بهتر است از هزار نماز که در غیر آن مسجد گذارده
شود و صلوة فی بیت المقدس خیر من الف صلوة فیما سواه و صلوة فی مسجد الحرام خیر من صلوة
فی بیت المقدس یعنی نماز در بیت المقدس بهتر است از هزار نماز که در غیر آن گذارند و
نماز در مسجد الحرام بهتر است از هزار نمازی که در بیت المقدس گذارده میشود و بجهة مساجد
شرفی هست که غیر او را نیست فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه و فرموده ان
المساجد لله فلا تدعوا مع الله الهاً آخر والذین اتخذوا مسجداً ضراراً وکفراً وتفریقاً بین

المؤمنین

المؤمنین وارصاداً لمن حارب الله ورسوله من قبل ولیحلفن ان اردنا الا الحسنی والله یشهد
انهم لکاذبون لا تقم فیه ابداً لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم احق ان تقوم فیه فیه رجال یحبون
ان یتطهروا والله یحب المطهرین افمن اسس بنیانه علی تقوی من الله ورضوان خیر ام من اسس
بنیانه علی شفا جرف هار فانهار به فی نار جهنم والله لا یهدی القوم الظالمین لا یزال بنیانهم
الذی بنوا ریبة فی قلوبهم والله علیم حکیم و پیغمبر فرموده احب البلاد الی الله مساجدها و ابغض
البلاد الی الله اسواقها و بهترین مکان بلاد مساجد آنها است و دشمن ترین مکان بلاد بازارهای
آنها است و نماز در مسجد جامع مقابل با صد نماز است و در مسجد محله برابر بیست و پنج نماز و در مسجد
بازار برابر دوازده نماز و باید نماز را بجماعت کنند زیرا که تاکید بسیار و ترغیب بیشمار در این خصوص از ائمه
اطهار وارد شده است و حق تعالی خوش نمی آید نماز تنهای و فرموده است اقیموا الصلوة وآتوا
الزکوة وارکعوا مع الراکعین و از جناب رسالت مآب وارد شده است که جایز نیست غیبت کردن
مسلمان مگر کسیکه نماز را در خانه خود گذارد و اعراض کند از جماعت ما و هر که اعراض کند از جماعت مسلمانان
واجبست بر مسلمانان غیبت او ساقط است از میان ایشان عدالت او و واجبست بر ایشان هجرت
از او و چون او را نزد امام مسلمانان برند او را بترسانند و اگر حاضر شود بعد بجماعت ایشان که
خوب والا بسوزانند بر او خانهٔ او را و این حدیث زهرهٔ مؤمن را آب میکند الا آنکه محمول است بر عدم
حضور نماز امام عصر یعنی معصوم و از ثقه شنیده شنیده شد و در کتاب جداول دیده شد در فضل
جماعت بعد از دو سال دیگر که شخصی عرض کرد بخدمت پیغمبر صلعم که من دیر حاضر شدم تکبیرة الاحرام
نماز شما فوت شد بر الحال بفرما شید که تصدق کنم انعام الخود چه چیز تا آنکه ثواب تکبیرة الاحرام را دریابم

حضرت فرمود انظر الی جبل احد لو صار ذهبا وکان لک ذلک وانفقته فی سبیل الله ما بلغت ثواب
ذلک یعنی نظر کن بکوه احد که اگر طلا باشد و همه از تو باشد و در راه خدا تصدق کنی بثواب تکبیرة الاحرام
فوت شده نخواهی رسید و معصوم فرمود که آدمیرا بعد از نماز جماعت دعا مستجاب هست البته و هر کس
پنجوقت را بجماعت بگذارد گمان هر چیزی بد او ببرند والا آن تو بپرسند از عدالت او بگو که من او را نمی شناسم
مرویست که پیغمبر صلعم امر کرد که بسوزانند جماعتی را که بنماز جماعت حاضر نمیشدند پس کوری عرض کرد
که من چشم ندارم و بسیار است که اذان صبح را میشنوم و کسی نیست که مرا بجماعت بیاورد حضرت
فرمود از منزل خود تا مسجد ریسمانی ببند و بجماعت حاضر شو و در حدیث است که هر که نماز عشا را
بجماعت گذارد ثواب شب قدر را بوی عطا کند و در بعضی از اخبار معتبره است که من صلی المغرب والعشا
وصلی الغداة فی مسجد جماعة فکانما احیا اللیل کله یعنی هر کس نماز مغرب و عشا و صبح را در مسجد بجماعت
گذارد مثل کسی است که مجموع شب را احیا کرده است و بعبادت گذرانیده باشد از امیر المؤمنین صلعم مروی
است که نماز پنجگانه را بجماعت ادا کنید بلکه جهتی که ترک نکند نماز جماعت را مگر بدبخت و وارد شده است
که هر کس پیشنمازی قومی کند برخصت ایشان و راضی باشند بامامت او و در نماز رعایت اعتدال نماید نماز را
نیکو موافق حال ایشان ادا کند حق تعالی مثل ثواب همه ماموین بامام دهد بی آنکه ثواب ایشان را کم کند
و هر کس نماز در عقب سر عالمی گذارد گویا به پیغمبر و ابراهیم خلیل اقتدا کرده پس سعی کنید با علما و اقتدا کنید
بایشان و نیکیها را از ایشان یاد گیرید و بدیها بگذارید بدرستیکه در قیامت خدا هفتصد گناه عالم را
بیامرزد قبل از آنکه یک گناه جاهل را بیامرزد و در مجلس عالم گناهکار آمرزیده برخیزد و من ام اماما
ولی فیهم باغفر له ماتقدم من ذنبه وما تأخر یعنی هر کسیکه امامت کند قومی را از برای خدا گناهان گذشته

وآینده

و آینده او را خدا بیامرزد و از ابن عباس مرویست که مردی نزد امیر المؤمنین صلعم آمد و گفت مرا
شغلی امری که برحمت خدا نزدیک شوم فرمود پیشنمازی کن که شنیدم از رسول خدا فرمود من ام
قوماً محتسباً کان له مثل اجرهم وحملهم الی الجنة عرض کرد اما مثل من نمی آید فرمود مؤذن باش که شنیدم
پیغمبر صلعم فرمود یحشر المؤذنون علی نجب من نور فی قباب من الدر والیاقوت یری ظاهرها من باطنها
وباطنها من ظاهرها و در جمله این حدیث پیش گذشت اعاده ضرور نیست و در جماعت پنج خصلت است اول
روزی را بروی فراخ گردانند دوم عذاب گور را از او بردارد سیم نامهٔ عملش را بدست راستش بدهند
چهارم چون برق خاطف از صراط بگذرانند پنجم بیحساب بهشت برند هر که نماز جماعت کند و اعتقاد
بآن نداشته باشد بدوازده عقوبت مبتلا کنند سه در دنیا و سه در عقبی و سه در وقت مرگ و سه در
گور و اما سه در دنیا اول برکت از کارش برداره و کیمیش دوم رو یش بگو و اند سیم مردمان او را دعوت ندانند
سه که در وقت مرگ است اول تشنه میرد دوم گرسنه میرد سیم بدشواری جان سپارد و اما آن سه که در
قبر است اول تنگی گور است دوم تاریکی گور است سیم هول نکیر و منکر و اما آنسه که در وقت قیامت است
اول دشواری حساب است دوم خشم خداوند جبار است سیم پرسش بی‌ادبش کنند و نماز عقب عالم مقابل
هزار نماز است و هر گاه در مسجد جامع با عالم نماز کند اگر ماموم یکی باشد این نماز برابر است با صد هزار نماز
و اگر دو کس باشند با صد هزار نماز و اگر سه کس باشند با صد هزار هزار نماز و پیوسته زیاد میشود همچنین
تا ده کس بعد از آن که حسابش را نداند مگر خدا و اگر در عقب غیر عالم نماز کنند و در مسجد جامع باشد برابر
است با دو هزار و پانصد نماز و اگر دو کس باشند برابر است با دو هزار هزار و پانصد نماز و پیوسته
زیاد میشود تا ده کس دیگر کسی حسابش را نمیداند و حدیث در این باب بسیار است و احصاء آن ممکن

نیست وَمَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ امیر المؤمنین فرمود که حق تعالی فرشتگان را آفریده که بعضی در سجود اند
و سر از سجده بر نداشته اند و بعضی در رکوع اند که هرگز از رکوع سر بر نداشته اند و بعضی ایستاده اند که در صفها اند کنده
نمیشوند پس جماعتی که در قیام اند در صفوف شبیه بملئکه ایستاده اند و آنها که در رکوع اند شبیه بملئکه
رکوع کننده اند و آنها که در سجود اند شبیه بملئکه سجود کننده اند و هرگاه میخواهی که از ثواب فرشتگان نصیبی
یابی نماز بجماعت بگذار که چون عدد نماز جماعت گذارندگان بده کس برسد که یک امام و نه ماموم باشند حق
تعالی بهر یکی ثواب هفتاد هزار و هشتصد نماز در نامه عملش بنویسند و اگر از ده زیاده باشد پس اگر آسمانهای
هفت گانه مرکب گردد و درختان عالم قلم گردد و ثقلین نویسنده و ملئکه حساب کننده شوند قدرت ندارند
که ثواب یک رکعت از آنرا بنویسند و در کتاب روض الجنان مسطور است و در مجموعه ورام از حضرت
پیغمبر ص که اِنَّ اللهَ یَسْتَحْیِی مِنْ عَبْدِهِ اِذَا صَلّٰی فِی جَمَاعَةٍ ثُمَّ سَئَلَهُ حَاجَةً اَنْ یَنْصَرِفَ حَتّٰی یَقْضِیَهَا یعنی
حیا میکند خدا از بنده خود هرگاه نماز جماعت کند پس حاجت سؤال کند و بگذارد که برخیزد و حاجت او را
بر نیاورد و خدا امت مرحومه پیغمبر ما را باجتماع در مساجد مدح فرموده و فضیلت نماز جماعت همین
بس که آن مانند بیع صفقه است که حق تعالی حکم فرموده بر ما که هرگاه مشتری دو متاع در یک بیع از ما
خریده باشد یکی از آن دو معیوب باشد مشتری را نمیرسد که صحیح را بدارد و معیوب را رد کند بسوی بایع
بلکه باید هر دو قبول کند یا هر دو را رد کند بجهت خیار عیب بنابراین اگر یکی از این نمازها قبول شد
حق تعالی نمازهای سایر را بتصدق سر نماز صحیح قبول میفرماید و در حدیث است که ترک نکند نماز جماعت را
مگر بدبخت و بدان مداومت نکند مگر نیکبخت و هر که بجهت نماز جماعت گذارد هم چنان باشد که صحبت بیست
و چهار هزار پیغمبر را دریافته باشد و یا هر یک هزار سال عبادت کرده باشد و از امیر المؤمنین ع مرویست

که هر که نماز صبح را بجماعت بگذارد بهتر است که دوازده هزار نماز تنها گذارد و هم چنان است که هزار شهید
کافر از کشته باشد و هر که نماز عصر را بجماعت بگذارد بهتر از آنست که بر روی زمین زر در راه خدا
تصدق داده باشد و هر که نماز مغرب بجماعت بگذارد بهتر بود از آنکه جمع گرسنگان را سیر کرده باشد و هر که
نماز عشا را بجماعت گذارد بهتر بود از آنکه هزار اسب در راه خدا مرابطه کرده باشد و بهتر باشد از
هزار طواف خانه کعبه و نیکوتر باشد از هر نماز جماعت شهیدی کرده باشد و چون مؤمن نماز جماعت
کند دعای وی مستجاب شود و مهمات وی برآید و گناهان وی آمرزیده شود و ایضا غرض از جماعت
چیز است یکی اجتماع که از برای آن اثرها کلی است چون بعضی از نفوس بهمی متوجه شوند چون انفاس
ایشان را از اینجا مدد در صعود بعالم بالا دست دهد که اِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ یَرْفَعُهُ
فیضی که از این عالم نزول کند بقدر همه باشد چون جماعت بیشتر است فیض بیشتر است زیرا که عطای کریم
فراخور سائلان است و مقرر است که هر چند اهل سؤال زیاده است حکایت آورده اند که در عرفات
دو پیر بهم رسیدند یکی دیگری را گفت که اگر این جماعت مجتمعه بدرخانه بخیل ترین مردم روند یک
خرما طلبند بدهد یا نه گفت آری آن مرد گفت پس آمرزش این خلایق و مسجد چندین برابر ایشان آسان
تر است اکرم الاکرمین را از دادن بخیل ترین مردم خرما پس را بدین جماعت هاتفی آواز داد سمعت توکلکما
وَقَبِلْتُ حُجَّتَکُمَا وَحَجَّ جَمِیعِ مَنْ حَضَرَ مَعَکُمَا لِاَنِّی اَنَا الْعَفُوُّ الرَّحِیمُ یعنی شنیدم قول شما را و قبول کردم
حج شما و حج هر کس که با شما بوده دویم از فواید جماعت الفت گرفتن است با هم زیرا که موجب تودد میان
خلق شود چون برای خداست وسیله نجات شود اِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمٰنُ
وُدًّا چنانکه خشتها در بنا یکدیگر را نگاه میدارند همان هم حافظ یکدیگر ند پس بنا علی هذا بر قلال

که پنج نماز اگر در اول وقت بنماز جماعت حاضر نمیشوند و در وقت غروب آفتاب و نصف شب نماز عصر و عشا را
چون کلاغ که بمنقار زمین زند در سرابین حمام و اغلب سر بزرگوش و نه سجودش سجود و نه قرائتش قرائت
و نه از شک و سهوش خبر دارد و نه افعال و اقوالش موافق حساب نماز نمیتوان شمرد بلکه آیه کریمه فَوَیْلٌ
لِلْمُصَلِّینَ الَّذِینَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ در حق ایشان تفسیر باید خود معصوم فرموده که هر که معصیت
کاری کرد در باره او خدا ویل فرموده وای بر احوال او و دیگر آنکه نماز را باید بحضور قلب بعمل آورد
قال الله تعالی اَقِمِ الصَّلٰوةَ لِذِکْرِی و این از همه مشکل تر است زیرا قلب آنست که در وقتی که بنماز
ایستادی غیر از نماز و خدا بخاطرش خطور نکند و فکرهای دنیوی را از خود دور کند نه آنکه خود
در مسجد و دل در بازار و اگر تاجر است تنزیل پول را منظور و اشرفی یا جفلی از هر کبر و جهودی محلول
و اگر عامی است در فکر کفش و کلاه و مغبون کردن خلق خدا را منظور و اگر زارع است در فکر محصول
شتوی و حاصل صیفی و اگر زن است در فکر پختن پلاو و چرب و خوب بودن کاهدان و
اگر گم کرده دارد بیاد آوردن جوال کهنه گم شده چندین سال قبل از این ذکری نداشته باشد
منافی در نماز الا بصلکار ختنا ده کنی بگاو بازار و آقای ما و مولای ما امیر المؤمنین ع پیکان تیر
از پایش میکشند چنان مستغرق در دریای عبودیت شده که از خود خبر ندارد و خبر نمیشود و در حدیث است
که دو رکعت نماز هر گاه کسی بکند و حدیث با نفس خود نکند چیزی از امور دنیا را چون فارغ شود از
نماز نماند میان او و خدا گناهی مگر آنکه آمرزیده شود نماز بی حضور قلب مانند جسد بی روح است و در
حدیث است که نماز بالا برده میشود سه یک آن و نیمه آن و چهار یک آن و پنج یک آن و بالا برده نمیشود
مگر همان قدری که رو و دل بآن داشته و دیگر آنکه افعال نماز تمام از رکوع و سجود و از اجزا و از سایر افعال

بعمل آورد که نماز معراج مؤمن است عروج بسوی ملکوت و عارفان را مذهب آنکه قیام در نماز بمنزله عالم
ملک است و رکوع بمنزله عالم ملکوت است و سجود بمنزله عالم جبروت است عارف روشنی گفته که رکوع عبودی
بندگی است و در سجده دو گواه عادل بر آنست پس هر کس سجده ها را نیکو نکند دو گواه فاسق آورده
در دعوت بندگی صادق نیست پس چه حال دارد آنکه از نماز میدزدند رکوع و سجود را
تمام نمیکنند پس در دعوی بندگی باطل و شاهد ایشان غیر عادل پس هرگاه بالمره بجماعت یا در هوا
این نمازها بی خود را ترک کنند و مثل کافران اظهار کفر و عناد نمایند ضرری بدین خدا
نمیرسد که جمله کاینات کافر گردند بر دامن کبریایش ننشیند گرد و وارد شده اَقْرَبُ مَا یَکُونُ الْعَبْدُ مِنْ
رَبِّهِ وَهُوَ سَاجِدٌ یعنی نزدیکترین حالات بنده بپروردگار خود حالتی است که در سجده باشد و عنه ع
فی نفسک بکثرة السجود یعنی خدا فرموده که اعانت کن مرا بنفس خود ببسیاری سجده و سجده طاعتی است خاص
بلکه افضل است زینت بندگی مقربان و اهل اخلاص و هرگاه نماز کننده میخواهد نمازش مقبول شود زکوة مال را
بدهد از حضرت عقل کل و سید انبیا و رسل است که فرموده اِنَّ اللهَ قَرَنَ الزَّکٰوةَ بِالصَّلٰوةِ فَقَالَ وَاَقِیمُوا الصَّلٰوةَ
وَآتُوا الزَّکٰوةَ فَمَنْ اَقَامَ الصَّلٰوةَ وَلَمْ یُؤْتِ الزَّکٰوةَ فَکَاَنَّمَا لَمْ یُقِمِ الصَّلٰوةَ یعنی بدرستیکه خداوند مقرون
گردانیده است زکوة را بنماز پس فرموده نماز کنید و زکوة بدهید پس کسیکه نماز کند و زکوة ندهد
پس گویا که نماز نکرده است و پیغمبر فرموده در نه چیز زکوة است زر و نقره و گاو و گوسفند و شتر و
گندم و جو و مویز و خرما و علما عرفا را اعتقاد آنکه هر چیزی را زکوتی است در خور او چنانکه از بعضی
احادیث میرسد زکوة مال عطا و مواسات با درویشان است زکوة عزت تواضع و احسان است

نصرت ضعیفان است زکوة فرزند نیکوئی با یتیمان است زکوة وطن آوردن یتیمان است زکوة قوت
جهاد با کافران است زکوة علم تعلیم دیگران است زکوة صحت پرهیز از گناهان است زکوة آواز خوش
خواندن قرآن است و تعزیه سرور شهیدان زکوة تن پاک بودن از عصیان است زکوة زبان ناگفتن
غیبت و بهتان است زکوة چشم نانگریستن به بیگانگان است و باعتقاد مؤلف گریستن بر مصیبت
سید پیغمبران و اهل بیت او بتا سرور شهیدان است نیز اگر آن سلب و این اثبات آنست و زکوة دل تعظیم
صاحب ایمان است و در حدیث است که من کان له مال و لم یؤد زکوته لم یزل یبشر کل یوم الف
ملک بالنار فان مات فی قریته و بلدته مؤمن من الجوع کان شریکا فی دمه و باب اللعنة مفتوح
علیه باللیل والنهار کلما قال یا رب قال الله اسکت یا ملعون یا عاصی و هو بعید من و بعید من
الجنة و قریب من النار یعنی سرور کائنات فرمود که هر که مال داشته باشد و زکوة از آن ندهد هر روز
هزار ملک او را بشارت میدهند بجهنم پس اگر بمیرد در قریه یا در شهر او مومن از گرسنگی پس او شریک
است در خون او و در لعنت را گشاده میکنند و هر وقت گوید یا رب خدا فرماید ساکت شو ای ملعون
ای عاصی پس او دور شود از خدا و از بهشت و نزدیک باشد با آتش جهنم و از پیغمبر فرمود ان مانع
الزکوة فی النار و لو عبد الله الف سنة و مانع الزکوة فی النار و لو عبد الله عبادة داود و عیسی ع م
تحقیق که مانع در آتش است هر چند سال عبادت کند مثل عبادت داود و عیسی و فرمود مانع الزکوة
کالذی یأکل لحم الخنزیر و هو عند الله سواء مانع زکوة مثل خورنده گوشت خوک است و مثل اشامنده
شراب است و با ایشان نزد خدا مساوی است و در حدیث دیگر وارد است که ما فرض الله علی هذه الامة شیئا

اشد

اشد علیهم منها فلذلک عاقبهم واجب کرده است خالق عالم بر این امت تکلیفی که سخت تر باشد بر ایشان از
زکوة بسبب ندادن زکوة هلاک میشوند همه ایشان یعنی همه مردمان و ضد بیع کشیدن فقرا بجهت ندادن زکوة
است نداز جهت یکی فریضه الهی است زیرا که خدا اینقدر در مال اغنیا قرار داده که کفایت ایشان کند
شیخ عارف از اهل زمان و عارف دیگر هم در کتاب مواعظ خود روایت کرده و در کتاب مصابیح الظلم
این حدیث صحت بنیان که من ادی زکوة ماله خلق الله منه جوادا ثم یقال له ارکبها وارکض فی
ارض الجنة مدة سنة و هذا القدر لك و فی کل طرفة عین من السنة یسیر بقدر الدنیا سبع
مرات هر کس از زکوة مال خود را بدهد خلق میکند از او اسبی را پس گفته میشود که سوار شو بر
این اسب بتاز در زمین بهشت مدت یکسال بنقدر از بهشت برای تست پس برای یک چشم زدن سیر
کند آن اسب بقدر هفت برابر دنیا در حدیث است که اذا منعت الزکوة منعت الارض برکاتها هر گاه
منع کرده شد زکوة منع کند زمین برکات خود را ما من مؤمن یمنع درهما من حقه الا انفق اثنین
فی غیر حقه نیست هیچ مومنی که منع کند یک درهم را از حق مگر آنکه خدا او را بر این دارد که انفاق کند
دو درهم را بناحق و مرویست ما من ذی مال ذهب او فضة یمنع زکوة ماله الا حبسه الله بقاع قرقر
و سلط علیه شجاعا اقرع یریده و هو یحید عنه و اذا رای انه لا یتخلص منه امکنه من یده فقضمها
کما یقضم الفحل ثم یصیر طوقا فی عنقه نیست هیچ صاحب طلا و نقره که منع کند زکوة مال او مگر آنکه
حبس کند خدا او را بصحراهای لغزنده و مسلط کند بر او مار بیمو آن مار قصد او کند و او گریزان گردد
و چون بیند که خلاصی ندارد دست خود را بدو دهد پس بخاید آن مار دست او را همچنانکه مردم ترب را
میخایند پس طوقی میگردد در گردن او و این است معنی قول حق تعالی و لا تحسبن الذین یبخلون بما

اتیهم الله من فضله هو خیرا لهم بل هو شر لهم سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة و لله میراث السموات
والارض والله بما تعملون خبیر سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة و ما من ذی مال زرع او نخل او کرم
او غنم یمنع زکوة ماله الا حبسه الله بقاع قرقر و یطاه کل ذات ظلف و ینهشه کل ذات ناب بنابها
و نیست هیچ صاحب مالی از شتر و گوسفند و گاو که زکوة از آن ندهد مگر آنکه حبس میکند حق تعالی او را
در روز قیامت بر بیابان هموار لغزنده و پا بر او گذارند هر حیوان سم داری و بگزند او را هر حیوان صاحب
نیش اذا قام القائم اخذ مانع الزکوة و ضرب عنقه یعنی صاحب الامر ع م که ظهور کند مانع زکوة را گردن
زند و صنایع کند که مانع الزکوة واجب القتل باشد و شاهد این معنی حدیثی است که پیغمبر راد نمایند مسلمانان
امر کرده اند که از مسجد مسلمانان کنند بلکه ظاهر میشود که داخل مسلمانان نیست که پیامبر ندیده است
و واجب القتل بود نشان چهار ندادست و شاهد بر این مطلب این حدیث است که من منع قیراطا من الزکوة
فلیمت ان شاء یهودیا او نصرانیا پس بمیرد خواهد نصرانی بمیرد یا یهودی غرض حدیث در این باب بسیار است و فیما ۲ ان شاء نصرانیا و
من ذی مال نخل او کرم او زرع یمنع زکوته الا طوقه الله ربعة ارضه الی سبع ارضین یوم
القیمة و نیست هیچ صاحب مالی از نخل یا باغ انگور یا زراعت که زکوة از آن ندهد مگر آنکه کند خدا آنرا
با هفت طبقه زمین و بر گردن کند حصنوا اموالکم بالزکوة حصار کنید مالهای خود را بدادن
زکوة و این حدیث را مکرر مردم تجربه کرده اند که زکوة مال موجب حفظ مال میشود و ندادن موجب تلف
مال میشود و ملکی هست که در میگوید لکل ممسک تلفا و لکل منفق خلفا اتقوا الشح فانه اهلك
من کان قبلکم بپرهیزید از بخل بدرستیکه هلاک کرد جمعی را که پیش از شما بودند فلما اتیهم من فضله
بخلوا و تولوا و هم معرضون فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم و جای اهل نفاق بدترین جای دوزخها است

ان

ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار البخل مذموم معرض و اجتنب عنه لکن عند الکرام مکرم
در حدیث است که البخیل ذلیل واللئیم ذمیم ختم کنیم قصه زکوة را بحکایتی که نخواهد بود از فایده مردی
صره زری برکمر بسته بمکه میرفت در بین راه محتاج باب شد در حوض بزرگی در سرزمینی غسل کرد صره را
فراموش کرد بعد از آن دو منزل بخاطرش آمد نتوانست برگردد الغرض گفت که من زکوة مال را دادم
نباید تلف شود بعد از مراجعت از مکه آمد آن حوض را ندید در مقام تفحص بود اهل آن قریه گفتند چه
میجوئی گفت در این مکان حوض بود چه شد گفتند در این حوض اژدهائی بهم رسید ما در آن را
مسدود کردیم گفت در آنرا بگشائید که آن اژدها از من است چون گشودند کیسه زر را بیرون آمد
و قصه را نقل کرد دانستند که تلف نشدن مال و مصور شدن آن بصورت اژدها بجهت دادن
زکوة است و این مقوله حکایات بسیار است در مجمع الاسرار آمده که حضرت رسول ص فرموده که
هر که زکوة بدهد بطیب خاطر در هر آسمانی او را بنامی خوانند در اول سخی و در دوم جواد و در سیم
معطی و در چهارم باذل و در پنجم مطیع و در ششم منزوع و در هفتم مردود الصلوة
و در حدیث است که لا صلوة لمن لا زکوة له و ویل للمشرکین الذین لا یؤتون الزکوة و هم بالاخرة هم
کافرون زکوة مال بدر کن که فضله رز را چه باغبان ببرد بیشتر دهد انگور از بیخ شرکین
بدهد و البخل مثل مشهور بدهد و بخل مکن که پشیمان شوی ان الذین یکنزون الذهب والفضة و لا
ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم
و ظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا العذاب بما کنتم تکنزون و این آیه در سوره انفال
و ما الدارد با وجود ندادن زکوة مال و طول کشیدن زندگی خوش حال الله خدا مهر ما بدو لا تحسبن

الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما ولهم عذاب مهین یعنی نپندارند
کافران که مهلتی که ما میدهیم ایشانرا برای ایشان بهتر است که عمر میدهیم ایشانرا که گناه ایشانرا
زیاد کنیم و برای ایشانست عذاب خوار کننده ذکر در این مقام مناسب است و ارباب سیر معتمد نقل کرده اند که
ابوذر در زمان عمر بشام رفت تا زمان عثمان در آنجا ماند و چون قبایح عثمان بسمع او رسید خصوص
زدن عمار یاسر پس زبان بطعن عثمان بگشاد و از معاویه نیز قبایح میدید منکر بود و مردم را بولایت
خلیفه بحق تحریص مینمود و هر شیعه که در شام و جبل عامل است ببرکت ابوذر است معویه حقیقت
حال را بعثمان نوشت که اگر ابوذر چند روز دیگر در این ولایت بماند مردم را تباه کند عثمان
نوشت که او را بنزد من بفرست معاویه بفرموده عثمان ابوذر را بر شتری درشت رفتار سوار
و غلام عنیفی بر او موکل گردانید و ابوذر مردی بلند بالا و ضعیف و لاغر بود و رانهای ابوذر
مجروح شد تا داخل مدینه او را بمجلس عثمان بردند گفت ای اباذر هیچ چشمی بدیدار تو روشن
مباد ای جندب ابوذر گفت پیغمبر مرا عبدالله نام نهاد عثمان گفت تو دعوی مسلمانی می
کنی و از زبان من میگوئی خدا درویش است و ما توانگریم آخر من کی این حرف را گفته ام ابوذر گفت
من نگفته ام لکن از حضرت رسول شنیدم که پسران ابی العاص چون بسی کس رسند مال خدا را وسیله
دولت سازند و ابوذر علیل بود و بر عصا تکیه زده بود و بجانب علی بن ابرهیم صد هزار درهم حسنه
هزار درهم مسلمانان را از اطراف او برده بودند و منافقان و اصحاب او انتظار قسمت میکشیدند ابوذر
گفت این چه مال است گفت صد هزار درهم است و انتظار مثل این را میکشیم که بیاورند هر که
خواهم بدهم ابوذر گفت صد هزار درهم بیشتر است یا چهار درهم گفت صد هزار ابوذر گفت یاد داری

که من و تو در وقت خفتن بخدمت پیغمبر رفتیم دلگیر و محزون بود و چون صبح رفتیم خندان
بود گفتیم پدران و مادران ما فدای تو باد سبب محزون بودن دیشب و خندان بودن حالا را
میخواهیم بدانیم فرمود دیشب چهار درهم از مال مسلمانان نزد من بود که قسمت نکرده بودم و امروز
قسمت کردم خوشحال میباشم عثمان رو بکعب الاحبار کرد و گفت چه گوئی در باب امام مسلمانان که
زکوة واجب مال خود را داده باشد کعب گفت دیگر چیزی بر او لازم نیست و بروایتی عثمان گفت
چه ضرر دارد امامی را که برای مصلحت بعضی از مال را نگاه دارد تا بر وی بمردم هر که مصلحت داند
بدهد کعب گفت اگر چه یک خشت از طلا و یک خشت از نقره گنج گذارد بر او چیزی نیست ابوذر عصای
خود را بر سر کعب زد و فرمود ای یهودی زاده ترا چه کار است که در احکام مسلمانان نظر کنی قول
تو اصدق است یا قول که خدا میفرماید ان الذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله
فبشرهم بعذاب الیم یعنی آنان که جمع میکنند طلا و نقره را و گنج میکنند و انفاق نمیکنند در راه
خدا بشارت ده ایشانرا بعذاب دردناک و سرخ میکنند بآتش طلاها و نقرها را و داغ میکنند بانها
پهلوی ایشانرا و پیشانیهای ایشانرا و پشتهای ایشانرا باین طلاها که بآتش سرخ کرده اند بجهت آنکه پیشانی ترا
گره زده اند و پهلوها را خالی ساخته اند و پشت کرده اند نزد آمدن فقرا نزد ایشان ابوذر آیه را
خواند گفت عثمان که تو پیر و خرف شده و عقل تو رفته اگر صحبت رسول ص مانع نبود ترا میکشتم ابوذر
گفت دروغ میگوئی ای عثمان قادر بر قتل من نیستی رسول خدا ص مرا خبر داده که ای ابوذر ترا از
دین بر نمیگردانند و ترا نمیکشند اما عقل من اینقدر باقی مانده است که یک حدیث در شان تو و در حق
خویشان تو از رسول خدا ص شنیده ام نقل کنم گفت آن حدیث کدام است ابوذر گفت که حضرت رسول ص فرمود

که چون آل ابی العاص بسی تن رسند مالهای خدا را بناحق متصرف شوند و قرآن را بتاویل باطل کنند
و مردم را بر بندگی خود گیرند و فاسقان را یار خود کنند و با صالحان در محاربه در آیند عثمان گفت
اگر و صحابه هیچیک این حدیث را شنیده اید همه بطمع مال گفتند نه عثمان گفت علی را بخوانید چون حضرت آمد
گفت یا ابا الحسن ببین این پیر دروغگو چه میگوید حضرت فرمود بس کن و او را بدروغ نسبت مده
که از پیغمبر شنیدم که فرمود ما اظلت الخضراء وما اقلت الغبراء علی ذی لهجة اصدق من ابی ذر
جمیع صحابه گفتند که ما این حدیث را از پیغمبر ص شنیده ایم پس ابوذر گریست و گفت وای بر شما گردن
باین مال دراز کرده اید و گمان میبرید که دروغ می بندم و مرا نسبت بدروغ میدهید پس گفت بعثمان
کی در میان شما بهتر است عثمان گفت گمان میبری که از ما بهتری گفت بلی اگر در وقتی که از رسول خدا جدا شده ام
تا بحال که این جبه را پوشیده ام دنیا را بر دین اختیار نکرده ام و شما بدعتها در دین خدا احداث
کرده اید برای دنیا و شما را خدا سؤال میکند و از من سؤال نخواهد کرد عثمان او را قسم داد که هر چه بپرسد
پرسند راست جواب دهد ابوذر گفت بپرس که هر چه راست میگفتم عثمان گفت کدام شهر را دوست
داری گفت مکه و مدینه گفت میخواهم خدا را در آن عبادت کنم گفت ترا آنجا نفرستم پرسید کدام
شهر را دشمن میداری گفت ربذه که در ایام جاهلیت بودم عثمان گفت ترا آنجا فرستم پس ابوذر گفت
حبیبم رسول خدا ص فرمود آنچه من برای تو گفتم گفتم یا رسول الله چنین روزی خواهد بود فرمود
بلی گفتم در آن روز شمشیر کشم و هر دو را برای خدا جهاد کنم حضرت فرمود تو بشنو و خاموش باش و متعرض
کسی مشو اگر چه غلام حبشی بینی برید باشد و حق تعالی در باره تو و دشمنان آنچه فرستاده که واذ
اخذنا میثاقکم لا تسفکون دماءکم تا بآخر پس مروان حکم حکم کرد که ابوذر را بیرون کن با عیال بجانب

ربذه و ندا کرد که کسی از صحابه مشایعت نکند او را لکن اهل بیت رسالت حسن و حسین و ابن عباس
مالک اشتر و عمار یاسر بمشایعتش بیرون رفتند و در روضه کافی مسطور است از ابو جعفر خثعمی
که لما سیر عثمان اباذر الی الربذة شیعه امیر المؤمنین ع و عقیل والحسن والحسین و عمار بن یاسر ولما
کان عند الوداع قال امیر المؤمنین یا اباذر انک غضبت لله فارج من غضبت له ان القوم خافوک
علی دنیاهم وخفتهم علی دینک فارحلوک عن الفناء وامتحنوک بالبلاء فوالله لو کانت السموات
والارض علی عبد رتقا ثم اتقی الله جعل له منها مخرجا فلا یونسک الا الحق ولا یوحشک الا
الباطل چون وقت وداع شد امیر المؤمنین ع فرمود بابی ذر ای ابوذر برای خدا غضب کردی امید بدار
که برای خدا غضب کرده این گروه ترسیدند که مبادا در دنیا ایشان تصرف کنی و تو ترسیدی بر دین خود که بسبب ایشان
و دین خود را ضایع نگذاشتی و حفظ کردی و ترا از بلد بیرون کردند و ببلا ممتحن ساختند و اگر
راههای زمین و آسمانرا بکسی بر بندند و او پرهیزکار باشد روزی او را باو میرسانند مونس تو نیست
مگر حق تو و وحشت و تنهائی تو در دوری تو از باطل پس عقیل هم از این مقوله سخنان میگفت
ما ترا دوست میداریم که تو ما را دوست میداری حق ما را رعایت کردی بعد از پیغمبر ص وقد گروه بکران
ضایع کردند مگر قلیلی از اهل حق ثواب تو بر خداست و محبت اهل بیت ترا آواره کردند بر خدا
توکل کن حسبی الله ونعم الوکیل بگو پس امام حسن ع فرمود ای عم کردند با تو آنچه مبتلا و دنیا را
بقفای بنه بر سختیها صبر کن و خود را بر احتشا آخرت برسان و چون پیغمبر را ملاقات کنی از تو خوشنود
باشد ثم تکلم الحسین فقال یا عماه ان الله قادر علی ان یغیر ما تری وهو کل یوم فی شان ان
القوم منعوک دنیاهم ومنعتهم دینک تا فرمود علیک بالصبر فان الصبر من الکرم ودع الجزع فان الجزع لا یغنیک

پس حضرت امام حسین ع پیش آمد و ابی ذر را در بر گرفت و گفت ای عم خداوند مادر است که بدل نماید
اینجا لتن ابجال دیگر بر تو باد بصبر و شکیبائی و جزع را بگذار که نفع ندارد و تو تنها خواهی زندگانی کرد و تنها خواهی
مرد و تنها خواهی محشور شد و تنها به بهشت خواهی رفت ثم تکلم ابو ذر عرض کرد یا حسین یا نور عین المصطفی
من اهل عراق خواهند طلبید و بلبها بر تو وارد خواهند شد و در زمین بی آب و گیاه که آنرا ارض نینوا
گویند یعنی کربلا با لب تشنه شهید کنند فعلیک بالصبر والتقوی بر تو باد بصبر و تقوی و شکیبائی و بجز صبر چاره
نیست پس عمار و مالک هر یک وداع کردند و برگشتند فقال علیکم السلام یا ابی و امی هذا الوجوه التی
اذا رایتکم ذکرت رسول الله بکم و ما لی بالمدینة شجرة و لا سکن غیرکم و انه ثقل علی عثمان جواری بالمدینة
کما ثقل علی معویة بالشام فالی ان یسیرنی الی بلدة فطلبت الیه ان یکون ذلک الی الکوفة فزعم انه یخاف ان
افسد علی اخیه الناس بالکوفة و الی بالله لیسیرنی الی بلدة لا اری به انیسا و لا اسمع بحسیسا والله
ما ارید الا الله صاحبا و ما لی مع الله وحشة حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم
و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و ابو ذر بچشم حسرت نگاه کرد پس گفت رحمت خدا و سلام او بر شما
باد پدر و مادرم فدای روی شما باد که می بینم مرا در روی حسن و حسین بود بر بیند روی حسین را
که بر خاک کربلا گذارده بودند که غبار آلود و خون آلود شده بود پس ابو ذر گفت فدای روهای
شوم که هر وقت می بینم رسول خدا را بخاطر می آورم بغیر از شما ها در مدینه دلبستگی ندارم و انسی بغیر
از شما نداشتم والله در صحرای کربلا انیسی بغیر از خدا نمی خواهم و چون خدا با من است از فقهای پروا
ندارم او مرا در جمیع امور کافی است و صلوات بر محمد و آل او باد و ابو ذر در ربذه که سفرهای پیش تلف
شد پسر و زوجه اش وفات کردند او ماند و دختری بود در وصیت گفت بدختر که در دوا مراقب بنشین

موجود کن جمعی می آیند بگو ابو ذر صاحب رسول خدا مرده او را دفن کنند دختر ابو ذر میگوید چون
پدرم وفات کرد بر سر راه عراق آمدم و نعش پدرم را گذاشته بودم و عبا را بجنازه اش افکنده بودم
که جمعی وارد شدند در میان ایشان مالک اشتر بود گفتم ابو ذر وفات کرده ایشان فرود آمدند
تکبیر گفتند و او را غسل دادند و مالک کفن کرد او را در حله که گفتند که چهار هزار درهم بها
خریده بود پس او را دفن کردند و گریستند مسلمانان ابو ذر یکی از اصحاب رسول خدا بود امام
حسین ع فرزند رسول خدا بود در صحرای کربلا با بدن چاک چاک برهنه در ریگهای تفتیده
غسل و کفن و بی آنکه کسی بر او نماز کند و بی دفن سه روز و دو شب افتاده مسلمانان فرزندش
امام زین العابدین که همراه بود نگذاشتند که پدر را غسل دهد و کفن کند و دفن نماید چرا که
او را اسیر کرده بودند در غل و زنجیر کرده بودند و از ترس آن کافران هیچ راهگذاری عبور نمی نمود که او را دفن
کند و از ترس آن ظالمان هیچ طایفه از اعراب جرأت نکردند که بدن او را دفن کنند مسلمانان ابو ذر
مرد امام حسین را کشتند ابو ذر تنها بود امام حسین ع با هفده نفر از برادر زادگان و عمو
زادگان را کشتند ابو ذر تنها دل بر ابو ذر سوخت و جای آن دارد که بسوزد اما بر امام حسین
بیشتر میباید بسوزد اگر ابو ذر یکی از اصحاب رسول خداست امام حسین پاره جگر پیغمبر ع بود نور
دیده فاطمه اطهر بود و سرور سینه امیرالمؤمنین ع حیدر بود آلم آلسنة والشمر من فوق صدره
لیهشم صدرا و هو للعلم مجمع آیا فراموش میکنم حسین را در وقتی که شمر بر بالای سینه اش نشسته
بود و میخواست که سینه علوم در دفینه حسین را در هم شکند آیا دعوای شیعگی میکنی و ساکت نشسته
ابو ذر بر سر قبر دخترش مجاور شد اما دختران حسین را بجبر از بدن مطهر شه دور نمودند ابو ذر را

در کفن چهار هزار درهم دفن نمودند و امام حسین دو شب و سه روز بی غسل و کفن افتاده بود
انا لله و انا الیه راجعون **محفل نهم** در مدح و ترحم بر یتامی و اطفال صغار و غربا و ضعفا و بیوه زنان
و اطعام بر ایشان و غیر ایشان و افشاء سلام و ادله هر یک از آن بر سبیل اجمال بسم الله الرحمن الرحیم
السلام علی اهل العصمة و مفاتیح الرحمة السلام علی العترة الطاهرة و الذریة المطهرة و رحمة الله
و برکاته السلام علی بنات خیر الانام السلام علی حور مقصورات فی الخیام السلام علی حور العین
السلام علی امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته السلام علی سادات الهاشمیة و البنات العلویة و لاکرم
الفاطمیة السلام علی ام هانی و رقیة السلام علی ام کلثوم المسبیة السلام علی زینب المظلومة الکریمة
و الفضة النبویة الاحمدیة المصطفویة العلویة الفاطمیة المرتضویة الحسنیة الحسینیة العابدة الباقریة
الصادقیة الکاظمیة الرضویة و التقیة النقیة الزکیة الهادیة المهدیة و رحمة الله و برکاته اللهم
العن من آذی بنتک فیها و العن من آذی قلبک فیها ما دام تبکی الحور من بکاء نساء الهاشمیات
و تحزن علی مصائب اهل البیت جمیع المجردات و المادیات سلام خدا بر اهل عصمت سلام خدا بر مفاتیح
رحمت سلام خدا بر عترت طاهره سلام خدا بر ذریه مطهره باد سلام خدا بر زنانی که ایشانند دختران خیر
الانام و بر زنانی که ایشانند حور مقصورات فی الخیام سلام بر سادات هاشمیان که ایشانند دختران حسان
سلام بر بنات فاطمه که ایشانند در قران لؤلؤ و مرجان سلام خدا بر فاطمه و رقیه سلام خدا باد بر ام
کلثوم و سکینه سلام خدا باد بر زینب خاتونی که جمیع حوریان شعاع او یند و همه نجیبات فضه او یند و
تمام مؤمنات از فاضل طینت او یند سلام خدا بر آن حضرت که مادر یتیمان است و پرستار اولاد پیغمبر ع
آخر الزمان است سلام خدا بر او که اندوه مصیبت کربلا و رسید با حسرات از اول دنیا تا آخر دنیا نرسیده و آنقدر

که او جفا کشیده هیچ یک از سادات معظمات بآن مرتبه نکشیده اند سلام بر آن جگر سوخته که وفات
جد بزرگوار و شکافتن فرق پدر عالیمقدار و شکستن پهلوی مادر نیکوکار و مسموم شدن برادر
والاتبار خود را برأی العین مشاهده نمود سلام بر آن سوخته جانی که سرهای برادران بر سر نیزه
و تنهای برادر زادگان را بخاک و خون آغشته دید سلام بر آن ستم رسیده ستمدیده که آه آه شمر ملعون را
با خنجر برهنه بر روی سینه مبارک سید الشهدا و تن مبارک آن شهید مظلوم را در زیر سم ستوران
دید سلام بر آن جگر سوخته که چون برق شمشیر کافران که کشتند او را بر زدند دید و سر و پای برهنه
از خیمها نعره زنان بیرون آمده تا بقتلگاه شهیدان رسیده خدا لعنت کسی را که جگر او را در آن صحرا
سوزانید و دل مبارک او را پاره پاره نمود و چشمها او را گریان و سینه او را بریان کرد و صدای
او را بلند کرد و ناله او را بعرش رسانید مادام که حور العین گریه میکنند از گریه زنان هاشمیات و مادام
که محزونند در مصائب اهل بیت جمیع مجردات و مادیات **اما بعد** فقد قال الله تبارک و تعالی فی محکم
کتابه الکریم و مبرم خطابه العظیم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم
ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا یعنی بتحقیق
آن جماعتی که مال یتیمان را می خورند در شکمها بخورند آتش جهنم را و میرسند بآتش سوزنده این آیه در سوره
نساء است رسول خدا ص فرموده ارحموا الیتیم و الغریب فانی کنت فی الصغر یتیما یعنی رحم کنید بر یتیمان
و غریبان که من در کودکی یتیم بوده ام و در غربت غریبان را اشناسم دعای غربا مستجاب است دعوة الغربا
مستجاب خدا وحی فرمود بموسی کن للیتیم کالاب الرحیم و کن للارامل کالزوج الشفیق و کن للغریب کالاخ الکریم
لک کذلک ابوی یعنی با یتیمان چون پدر مهربان باش و با بیوه زنان چون شوهر شفیق باش و با غریبان

چون برادر پاش تا من با تو چنان باشم پیغمبر صلعم فرمود وَمَنْ مَسَحَ عَلَى رَأْسِ الْيَتِيمِ كَانَ لَهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ
تَحْتَ يَدِهِ نُورًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ هر که دست بر سر یتیمی کشد از روی ترحم بعدد هر موی خدا نوری در قیامت
بوی عطا فرماید باز پیغمبر صلعم فرمود شَرُّ الْمَالِ مَالُ الْيَتِيمِ وَشَرُّ الْمَكَاسِبِ الرِّبَا یعنی بدترین مالها مال
یتیم است و بدترین کسبها ربا خوردن است حضرت عیسی ع بگوری گذشت دید آتش از آن گور بیرون می آید
و صاحبش را عذاب میکردند دعا کرد تا آن نور شد سبب عذاب سؤال کرد گفت یا روح الله نیم درهم حق یتیمی خورده ام
سیصد سالست که در عذابم فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ یعنی یتیم را مزن و خوار مدار إِذَا بَكَى الْيَتِيمُ اهْتَزَّ عَرْشُ الرَّحْمٰنِ
لِبُكَائِهِ هرگاه یتیم بگرید عرش میلرزد بجهة گریه یتیم حق تعالی فرماید ای فرشتگان هرکه او را ساکن کند و رضا
وی را جویید فردای قیامت رضای وی جوییم و در حدیث است که هر دستی که بر سر یتیمی فرود آورد بهر موی
حسنه در دیوان او بنویسند ایمن نیز ترحم نمودند برینا می از تقوی قلب است و دست بر سر ایشان کشیدن
از تقوی دست است و با ایشان صحبت نیک داشتن تقوی لسانست و این ترحم نمودن برینامی بسی ظاهر
و هویداست که نیک است محتاج باستدلال نمودن بآیات قرآنی و اخبار ائمه ع و کلام علماء ربانی نیست
نظر بآنکه حسن و قبح اشیا عقلی است و عقل ببداهت حکم میکند که نوازش کودک بی پدر و مادر نیک
است و بعث اورا بستن و زدن و دل او را شکستن بد است و مال او را بی سببی و جهتی خوردن از آن
بدتر است و مع ذلک اخبار بسیار موافق این وارد شده است که بعضی لالآن بتو عرض میکنم از جمله
آن از پیغمبر رحمت و غمخوار امت اعنی جناب مستطاب محمدی وارد شده است که فرمود هر که یتیمی را
داخل عیال خود کند و خرج او را بکشد تا مستغنی شود حق تعالی بهشت را برای او واجب کند و در حدیث دیگر
همان سرور فرموده من و او در بهشت مانند این دو انگشت باشیم و اشاره بانگشت وسطی نمود

فرمود که هر که از سنگینی دل خود آزرده باشد و خواهد دل او نرم شود یتیمی از نزد خود طلبد
او را مهربانی کند و بر سر سفره خود بنشاند و از روی لطف دست بر سر او بکشد بدرستیکه یتیم را
حق بر مردم بسیار است و خوردن مال یتیم بناحق گناه کبیره است چنانچه از حدیث سابق مفهوم شد
و از جناب امام محمد باقر ع منقولست که فرمود حق تعالی در قیامت جماعتی را از قبرها محشور کرداند که از
دهان ایشان آتش شعله کشد و ایشان خورندگان مال یتیمان باشند چنانچه از آیه شریفه هم فهمید
شد و از بعض اخبار رسید که حق تعالی در قرآن مجید برای خورنده مال یتیم را بناحق دو عقاب قرار داده
یکی عذاب آخرت و دیگر کردن با یتیمان او آنچه با یتیمان مردم کرده در آنجا که فرمود وَلْيَخْشَ
الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ لِأَنَّ أَحْسَنَ الْقَصَصِ و خیر الواعظ کلام الله
حق تعالی در مدح علی بن ابیطالب ع و فاطمه و حسنین و فضه خادمه ایشان فرموده وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ
عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا و در جای دیگر
فرمود فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ فَكُّ رَقَبَةٍ أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ يَتِيمًا
ذَا مَقْرَبَةٍ أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ یعنی از عقبه نمیگذرد مگر آنکه بنده آزاد کند یا اطعام کند در روز کار
تنگی یتیمی از خویشان خود یا مسکین بسیار بیچیزی را و فرموده است خدا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ
وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ از آنکه طعام خورانیدن را خدا بسیار دوست میدارد در قرآن او را بسی به
تصریح و تلویح ذکر کرده و در مذمت بخیل چنین کرده وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ یعنی طعام نمیکند بلکه
امر باطعام مساکین هم نمیکند و در جای دیگر فرموده وَالَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ پیغمبر
فرمود اتَّقُوا الشُّحَّ فَإِنَّهُ أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بپرهیزید از بخل بدرستیکه بخل هلاک کرد کسانی که پیش

از شما بودند ثَلَاثٌ مُهْلِكَاتٌ شُحٌّ مُطَاعٌ وَهَوًى مُتَّبَعٌ وَإِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ یعنی سه چیز از مهلکاتست بخلی
که اطاعت کرده شود و هوا و هوسی که پیروی کرده شود و عجب کردن مرد بنفس خود و از جناب پیغمبر ص
پرسیدند که حق تعالی بچه سبب ابراهیم را خلیل خود کردانید فرمود لِإِطْعَامِ الطَّعَامِ وَصَلَاتِهِ
بِاللَّيْلِ وَالنَّاسُ نِيَامٌ بجهة اطعام نمودن او طعام را بمردم و نماز کردن در شب وقتیکه همه
کس در خواب بود و از جناب صادق آل محمد ص مرویست که فرمود مِنْ مُوجِبَاتِ الْمَغْفِرَةِ إِطْعَامُ
الْمُسْلِمِ السَّغْبَانِ از امور یکه باعث آمرزش خدا میشود طعام دادن مرد مسلمان گرسنه است
و حدیث است که هر که مؤمنی را سیر کند بهشت برای او واجب میشود و هر که کافری را سیر کند بر خدا
لازم است که شکم او را پر از زقوم جهنم کند و هر که سه نفر مسلمان را سیر کند خدا او را از سه
بهشت طعام دهد جنة الفردوس و جنة عدن و درخت طوبی و در حدیث دیگر است که
هر که مؤمنی را بدهد که سیر شود هیچیک از خلق خدا از ملک مقرب و پیغمبر مرسل نداند که
او را چه ثواب است مگر خداوند عالمیان و باین مضمون وارد است در شان نزول این آیه
وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ که حضرت رسول ص از نماز خفتن
فارغ شد یکی از میان صف برخاست و گفت یا رسول الله غریبم و فقیرم مرا شام بباید
خواجه کونین و فخر عالمین فرمود کیست که این مرد را طعام دهد امیر المؤمنین ع برخاست
و دست آن مسکین را گرفته بخانه برد و حضرت فاطمه را فرمود که دید کار این درویش نکری
کن فاطمه عرض کرد که یا ابن عم اندک طعامی در خانه هست و بیش از یک کس را کفایت نکند و تو روزه
داری و افطار نکرده و حسنین هم گرسنه اند حضرت فرمود که ما ایثار میکنیم حضرت خیر النساء

طعام بیاورد و شاه مردان داد و آنحضرت طعام را نزد درویش نهاد و با خود گفت که نیکو نبود که
با مهمان نخورم و اگر بخورم کفایت نکند دست بچراغ دراز کرد که اصلاح میکنم و چراغ را فرو نشاند و فاطمه را
فرمود که چراغ را روشن کن و در افروختن درنگ کن تا مهمان خوردن فارغ شود و امیر المؤمنین دهان
میجنبانید و همچنان مینمود که طعام میخورد تا از طعام خوردن فارغ شد فاطمه چراغ روشن کرد
امیر المؤمنین ع نگاه کرد چنان که بود باقی بود فرمود ای مسکین چرا طعام نمی خوری درویش گفت ای
بزرگوار سیر خوردم اما حق تعالی بر این طعام برکت داده است چون روز شد پیغمبر ص که فرشتگان از
آنچه با درویش کردی تعجب کردند و این آیه را جبرئیل در خصوص تو آورد و در روز دیگر امیر المؤمنین
علیه السلام بحجره طاهره فاطمه درآمدند فاطمه و امام حسن و امام حسین را می خوابانید و در خواب می
شدند از گرسنگی فرمود که یا علی برو طعام از برای حسنین بیاور که از گرسنگی بخواب نمیروند حضرت
بیرون رفت و نزد عبد الرحمن بن عوف شد که از او دیناری بقرض گیرد عبد الرحمن در خانه شد کیسه زری
بیرون آورد که این صد دینار است بگیر و عوض نمی خواهم حضرت فرمود از تو قبول نکنم که از حضرت
رسول ص شنیدم که فرمود الْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى دست بر توبه بهتر از دست زیرین است اما
یک دینار بقرض ده و این حدیث را بشنو که الصَّدَقَةُ بِعَشْرٍ عَوَاضٍ وَالْقَرْضُ بِثَمَانِيَ عَشَرَ عِوَضًا صدقه را ده
عوض است و قرض را هجده عوض است چون عبد الرحمن یک دینار بقرض آنحضرت داد آنحضرت در راه
بر مسکینی داد و از خجالت بخانه نرفت و نماز مغرب بمسجد رفت و بعد از نماز خواجه عالم فرمود یا علی
ما امشب مهمان توایم حضرت فرمود که اعزاز و کرامة و از پیش برفت و در بین راه با حق تعالی مناجات
میکرد چون بخانه داخل شد و فاطمه را خبر کرد که حال بدین منوال است و خواجه عالم از عقب رفت بحجره

فاطمه حضرت فاطمه در خانه دیگر شد و روی بر خاک نهاد و گفت پروردگارا بحق محمد و علی و فاطمه و حسن
و حسین ترا سوگند میدهم که شوهرم را خجالت مده و طعامی برای ما بفرست هنوز در سجده بود که بوی طعام
بمشامش رسید سر برداشت کاسه بزرگی پر از طعام دید بوی آن چون بوی مشک اذفر برداشته در
پیش پدر بزرگوار گذاشت شاه مردان فرمود یا فاطمه انی لک هذا الطعام یعنی از کجاست این طعام گفت من عند
الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب یعنی از نزد خداست روزی دهد هر کس را که خواهد بیحساب حضرت
رسول صلعم فرمود شکر خدا که مرا فرزندی داده است چون مریم کبری که هر گاه زکریا آمدی در نزد او طعام
دیدی گفتی انی لک هذا الطعام در جواب گفتی من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب پس حضرت
رسول و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام از آن طعام خوردند سایلی بر در آمد که از اینچه می
خورید بمن بخورانید امیر المؤمنین علی خواست که بدهد حضرت رسول صلعم فرمود که این ابلیس است آمده
است از طعام بهشت بلما شریک شود پس ابلیس نزد آن لعین ... که حضرت مصطفی و مرتضی در مسجد بودند
اعرابی آمد و امیر المؤمنین را بخواند کیسه زری داد بحضرت و غایب شد امیر المؤمنین علیه السلام آن کیسه زر را نزد
حضرت رسول صلعم آورد حضرت رسول صلعم فرمود یا علی این جبرئیل بود در این وقت گنجی از گنجهای زمین بود
و حق تعالی امر کرد که مسکین طاوسی بهشت چهار هزار ثواب بداد و از آن ثوابهای قدری در دنیا دادند
انکاسه طعام و این کیسه زر از آنها است و تتمه در آخرت در بهشت مهیا ساخته است برای تو که هیچ
گوشی نشنیده و هیچ چشمی ندیده و بر هیچ خاطری خطور نکرده و آن زر را و زن کردند هفتصد دینار بود
پس فرمود صدقات ... قال مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل
فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء بغیر حساب و این آیه در سوره بقره است که کسی مال را

در راه خدا صرف نکند و بگذارد و دیگری در راه خدا صرف کند روز قیامت صاحب مال بجهنم رود
و وارث او که مال صرف نموده در راه خدا به بهشت رود و حسرتی چون آن مرد نباشد و ما ینقص مال واره
شده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود بعد بصیر که هل تدری ای لیالی هذه آیا میدانی چه شبها است
این شبها فقال نعم فدلک ابی وامی بلی میدانم پدر و مادرم فدای تو باد این شبها شبهای ماه مبارک رمضان
است حضرت فرمود آیا قادر نیستی آنکه آزاد کنی هر شبی از این شبها ده بنده از اولاد اسمعیل عرض نمود
بابی و امی ان مالی لا یفی بذلک پدر و مادرم فدای تو باد مال من بآن وفا نمیکند فرمود نه بنده گفت
با اینهم وفا نمیکند و بالجمله پیوسته کم میکردند تا آنکه فرمودند یک بنده گفت با اینهم وفا نمیکند حضرت فرمود
باشد آیا افطار نمی توانی داد هر شبی از این شبها یکسال نیز اگفت بوده نفر هم قادرم حضرت فرمود
مراد منهم این بود ای سدیر افطار دادن برادران برابری کند با بنده آزاد کردن از اولاد اسمعیل
ثوابی است که خرج و بالا نشین چه نیکو است که اشتهای مؤمن خود را بر سر سفره خود حاضر کنی
و تعارفات را کمتر بعمل آوری تا او نیز تعارف نکشد و تا فردا شب بر سر سفره خود بخوانی من اطاف مؤمنا
فکانما اضاف آدم و من اضاف اثنین فکانما اضاف آدم و حوا و هر که ضیافت کند یک مؤمن را چنان است
که آدم را ضیافت کرده و هر که دو مؤمن را ضیافت کند چنان است که آدم و حوا را ضیافت کرده این
حدیث تا ده مؤمن دارد که چنان است که بعدد خلق را دوست داشته مزد هر کس که نماز کرده و روزه
و حج کرده و عمره بجای آورده تا روز قیامت چون میهمان او را گرامی دارد که علامت ایمان است که فرموده اند
من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلیکرم ضیفه و برکت میهمان نگاه صاحب خانه بر طرف شود چنانکه
فرموده اند الضیف اذا نزل نزل برزقه واذا ارتحل یذنوب اهله آیا نشنیده که پیغمبر صلعم فرموده که حق تعالی

کراع الی کراع فی کراع لا جبنه یعنی اگر فقیری در پاچه گوسفند تا یک فرسخ راه مرا بطلبد بیتها میروم
و اما اغنیا چه بسیار نیاید که هر گاه گوشت و برنج و روغن مهیا کنند و بعضی از علما و عرفا در بیتها انواع
اطعمه و اشربه بپردازند دیگری خورانیده اند و خود در آن مجلس بنان جو و سرکه قناعت میکرده اند و اما اهل
عصمت اصلا خود نمیخورده اند چنانکه در شان نزول آیه و یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة گفته اند
و هم چنین در سوره هل اتی مذکور است که حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین و فضه خادمه جاریه
آنحضرت سه روز متوالی روزه بروزه بودند و افطار نکردند مگر با آب و نانهای خود را بر یتیم و مسکین
و اسیر دادند و حق تعالی مائده آسمانی با خلعتی که سوره هل اتی باشد فرستاد حضرت فرمود والذی نفسی
بیده لا یؤمن عبد بات شبعانا و جاره المسلم جائع یعنی قسم بآنکه که جان مقدس من بدست او است که ٢ شعبان ع
ایمان ندارد بنده که شب سیر بخوابد و برادر مسلمان او گرسنه بخوابد حضرت رسول صلعم فرمود خیر الناس
من ینفع الناس وشر الناس من یضر الناس بهترین مردم کسی است که نفعش بمردم برسد و بدترین مردم
کسی است که ضررش بمردم برسد و فرمود من یؤمن بالله والیوم الآخر فلیکرم جاره هر کس ایمان دارد
بخدا و روز قیامت پس باید گرامی دارد همسایه خود را و فرمود که جبرئیل مرا وصیت کرده در خصوص همسایگان
که گمان کردم که میراث میبرند پس از همسایگان فقیر با خبر باشید و آنچه دسترسی دارید دستگیری کنید
گویند مردی درویش بود حال خود را بکسی اظهار نکردی همسایه داشت توانگر روزی کودک همسایه توانگر
بخانه درویش آمد و پیش دستک طلا از سرپا در برزمین گذاشت و با اطفال خود شروع بخوردن کردند
و بکودک ندادند کودک اغنیا دل تنگ شده با پدر و مادر طعام حاضر کردند گفت من طعام همسایه را
میخواهم مرد خواجه همسایه درویش را طلبید که برنج چرا با برنج نمیدهید درویش گفت معاذالله گفت هیچ

رنجی از این بدتر که طفل ما گریه میکند و از طعام شما میخواهد درویش سر در پیش افکند و بعد گفت
این سر بپوشید مبادا آشکار شود پس گفت طعام ما بر طفل تو حرام بوده و بر ما حلال توانگر گفت سبحان الله
طعامی در شریعت باشد که بر بعضی حلال و بر بعضی حرام درویش گفت قرآن نخوانده قول خداست
فمن اضطر فی مخمصة بدانکه سه روز بود که اطفال من گرسنه بودند تا امروز بیرون رفتم در محله گوش
خر مرده پیدا کرده بجهت ایشان آوردم و میخوردیم و طفل تو در آمد نخواستم که از آن لقمه حرام بطفل
تو دهم آیا دانی که حال در چندان چه طور یکذرد توانگر گفت نگذاردم از خانه بیرون روی تا با تو سویه
با تو قسمت نکنم هر چه داشت همه را با او قسمت کرد چون توانگر وفات کرد خوابش دیدند گفتند حق تعالی
با تو چه کرد گفت بر من رحمت کرد بآن مواساتی که با همسایه کردم ای عزیز هر چند عزیزی اما از یعقوب پیغمبر
زاده عزیزتر نیستی که اندک غفلتی در باب خصوص از او سر زد چه بلیها مبتلا شد یعنی یعقوب بفراق یوسف از
این جهت بود که مردی غریبی ذنیال نام سؤال کرد از ایشان را و غافل شدند و بوی نداد پس آن
بنده خدا گریست و شکوه نمود بخدا و حمد خدا نمود و تا صبح گرسنه خوابید و روزه گرفت پس حق تعالی
وحی کرد بسوی یعقوب که آیا رحم ننمودی بنده ما ذنیال نام را که رسو مینمود در عبادت من و قانع بود بآنکه
از دنیا و تا صبح گرسنه خوابید و تو و اهل بیت تو سیر خوابیدید و زیادتی طعام هم نزد شما بود فاستعدوا
للبلوی وارضوا بقضائی پس مهیا بلا شوید و راضی بقضای من شوید و یعقوب بعد از آن بنا گذارد در هر
صبح ندا میکرد که هر کس روزه ندارد بچاشت یعقوب حاضر شود و در وقت شام ندا میکردند که هر روزه
دارد بشام یعقوب حاضر شود و همان شب یوسف در خواب دید که یازده ستاره و ماه و آفتاب او را
سجده کردند گفت یا ابت انی رأیت احد عشر کوکبا والشمس والقمر رأیتهم لی ساجدین تا آنکه برادران یوسف او را

انبه حیله کردند و او را بچاه افکندند و بعد از بیرون آمدن از چاه به برکت در همین فروختند من تواضع
رفعه الله و من تکبر وضعه الله در خبر است که یوسف صورت خود را در آینه دید بخاطرش رسید که
اگر غلام بودم مرا میفروختند در عالم کسی نبود که قیمت مرا تواند داد بنا بر این بقیمت نازلش فروختند چون
در مصر کاشتکان عزیز آمدند که او را بخرند دلال ندا کرد که من یشتری عبدا الحقیقا لیس مثله فی الدنیا
یوسف دامان منادی را گرفت که این طور ندا کن که من یشتری عبدا ضعیفا نحیفا غریبا مظلوما القصه برکت
تواضع خریداران مزد کردند تا بهم وزن او زر و نقره و مشک و دیبا دادند و او را خریدند الغرض مطلب
قصه خوانی نیست مراد موعظه است بعد از نجات یافتن یوسف از زندان عزیز مصر پادشاه شد و یعقوب
در فراق یوسف بقدری گریست که چشمهای مبارکش نابینا شد یعقوب عرض کرد الهی ارحمنی اذهبت عینی و
اذهبت ابنی ای پروردگار من آیا رحم نمیکنی بر من که دو چشم مرا بردی و دو نور دیده مرا بردی یعنی یوسف
و ابن یامین را پس حق تعالی وحی فرستاد که یا یعقوب لو امتهما لاحییتهما لک حتی اجمع بینک و بینهما و لکن تذکر
الشاة التی ذبحتها و شویتها و فلان الی جنابک صائم ثم لم تنله منها شیئا یعنی ای یعقوب اگر مرده
باشند دو فرزندت را هر آینه زنده میکردم ایشان را از برای تو تا جمع کنم میان تو و ایشان بلکه بخاطر داری
آن گوسفند را که ذبح کردی و بریان کردی و بنده ما در همسایگی تو گرسنه بود و روزه دار بود و
از آن گوسفند بریان باو چیزی نخورانیدی بعزیز من هشیار شو و بیدار شو این قصه در بیان طولانی است و مشتمل
بر مواعظ بسیار است اما آنچه مقصود ما بود شاهد بر مطلب خود آوردیم پس باید اینکه سیر نخوابی و همسایه
سایه تو گرسنه نخوابد و در بعضی از احادیث تا چهل خانه میرسد که همسایه باشند و بعضی از علما نیز همچنین فهمیده اند
پس باید با همسایگان و ارامل و اقوام و یتیمان و جمعی و دوعن چراغی و پیخدا از خربوزه و سیب انگوری و دوس

آردی

آوردی و سه من نان با ایشان احسان نمود و از ایشان تفاضل نفقدر و باید آنچه خدا داده بتو بنهانی بخوری
من کانت همته بطنه کانت قیمته ما یخرج من بطنه هر کس همت او مصروف بر شکم او ست قیمت او
آنست که از شکمش بیرون می آید ای برادران اول اما موعظه خود میکنم که چرا ما باید اظهار حال کنیم
در زینت پوشاک شاهزاده و حاکم و خان و بیکزاده کجا او تا آنکه مال الحرام پتن و گاهی شبهه دار حواله ما کنند
و گاهی غنی و توانگری چرا باید عمامه بزرگ به پیچیم و لباسهای نازک در کمال تنقیح بپوشیم و هر روز
هر شب عربیات و حلویات و مطبوخها صرف نمائیم و دیگر اصلا در بند همسایه فقیر خود نباشیم و جمله
لاف میزنند علما اعلام که ما مثل علما انبیای بنی اسرائیلیم بلکه بهتریم این محض گفتار نمی شود مهکو سند
علما اکر ذی ماچنین است آری در لباس نه در خوراک چه نیکو گفته است ترک دنیا بمردم آموزند
خویشتن سیم و غله اندوزند عالمی را که گفت باشد و بس پند او در نگیرد الله هر کس عالم آنکس بود
که بد نکند نه بگوید بخلق و خود نکند اللهم ارزقنی فیه رحمة الایتام و اطعام الطعام و افشاء
السلام شاهد مراد از یتیمان آن کسانند که از امام که پدر حقیقی است دور افتاده و یتیم شده باشند
و مراد از رحم کردن بر ایشان و اطعام نمودن ایشان طعام معنویست یعنی علوم و احادیث باشند
که غذای روح است با ایشان بخورانند حضرت فاطمه کشنیدم از پدر رسول خدا که چون روز قیامت ۲ سلام الله علیها فرموده اند ۲
شود علمای شیعیان ما محشور کردند و بقدر علم که داشته اند و سعی در هدایت و ارشاد بندگان خدا
کرده اند خلعتهای گرامی خدا در پوشند حتی آنکه بهر یکی از ایشان هزار حله نور بخشند پس منادی از جانب
رب العزة ندا کند ای جماعتی که متکفل یتیمان آل محمد گردیده اید و باعث حیات جاوید ایشان شده اید
در هنگامیکه از پدران روحانی خود منقطع بودند و شرف خدمت امامان خود را ادراک ننمودند تا بینند

شاگردان و یتیمان خود را که تربیت نموده اید خلع کرامت چنانچه در دار دنیا خلعتهای فضایل و علوم را
بایشان پوشانیده اید در آخرت بهتر خلعتهای کرامت حق تعالی قوم را بایشان بپوشانند پس هر یتیمی و شاگردی بقدر
آنچه از عالم استفاده نموده خلعت بخشند حتی آنکه بهر یکی صد هزار خلعت بپوشانند و هم چنین یتیمان بر معلمان
بپوشانند و هر خلعتی که شاگردان بمعلمان و معلمان بشاگردان بپوشند باز خدا دو برابر بایشان عطا کند
تا آنکه بقدر علم و ارشاد خلعت بپوشند و داخل بهشت شوند پس فاطمه فرمود که تار آن خلعتها افضل است
از آنچه آفتاب بر آن تابیده هزار هزار بار پس عالم مانند نوریست که ظلمت جهل را زایل کند پس هر کس به
سبب علم عالم از حیرت جهل برآید از جمله آزاد شدگان از آتش جهنم است و خدا در عوض هر موئی که
در بدن ایشانست این قدر ثواب بدهد که بهتر باشد از هزار رکعت نماز در برابر خانه کعبه و حضرت امام
موسی ع فرمود که هر فقیهی یتیمی از یتیمان شیعیان ما که از مشاهده ما منقطع و محروم گشته اند دستگیری
نماید و مسائلی را که باو محتاج است تعلیم فرماید شدیدتر است بر شیطان از هزار عابد زیرا که همت او مصروف
است باینکه خود را از دست شیطان برهاند و همت فقیه مصروف است بر آنکه بندگان و کنیزان خدا
بسر منزل مقصود برساند پس این فقیه افضل است در نزد خدا از هزار هزار عابد پس بنا بر آن ذخیره
نماید نعمت جسمانی خود را و نعمت روحانی خود را در نزد فقرا بکار داغنیا می ابد حالا قدری در مدح علم
بشنو که علم که غذای روحانیست و موجب حیات نفس ناطقه انسانی پیغمبر ص فرمود العلم خلیل المؤمن
و علم دوست مؤمن است والحلم وزیره و حلم وزیر مؤمن است والعقل دلیله و عقل دلیل مؤمن است
پیغمبر ص فرمود خیار امتی علماؤها و خیار علمائها حلماؤها یعنی برگزیدگان امت من علمای ایشانند و بر
گزیدگان از علما حلیمانند و بود باران ایشانند در خصوص افشاء سلام چند کلمه عرض میشود بجهت بر خوری

فرموده

فرموده که و سلموا علی انفسکم تحیة من عند الله مبارکة طیبة و آیات در مدح افشاء سلام بسی
وارد شده است و افشاء سلام یعنی بهر کس برخوری از بزرگ و کوچک و سیاه و سفید و خوب و بد غیر
از ظلمه سلام کنی که سلام تو عالم گیر باشد و بر احدی بخل نکند و حق تعالی مکرر در نقل سلام در کلام مجید
فرموده و در حدیث است که بذل التحیة من حسن الاخلاق و التحیة و در اخبار اهل عصمت است
که خدا دوست میدارد افشاء سلام را و اولای بخدا و رسول کسی است که ابتدا میکند بسلام و بخل نمی
کند بسلام و از تواضع کردن و افشای آنست و تمامی سلام برای مقیم مصافحه است و از برای مسافر
معانقه است و موجب زیادتی درجات است افشاء و موجب دوستی است و کینها را از سینه بیرون
میکند چنانکه بکرات و مرات تجربه شده است اما بر چند نفر سلام نباید کرد بر شاعر و تاجر و کافر
و بر باخواره و قمار بازان و شطرنج بازان و نرد بازان و مخنث و کسیکه در بیت الخلاست و کسیکه در حمام است
بشرط آنکه لنگ نداشته باشد شیخ صدوق ذکر کرده که عبد الرحمن بن مسلم معروف بسعدان گفت بودم
در حمام در بیت اوسط پس داخل شد موسی بن جعفر علیه السلام و لنگ پوشیده بود مرا گفت نوره پس
فرمود السلام علیکم پس جواب سلام دادم پس معلوم شد که نهی وارد در سلام در حمام بر کسی است که
لنگ نداشته باشد و بر کسیکه در نماز است زیرا که نماز گذار در عوض کرد جواب گوید و سلام کننده
داخل دار السلام بهشت میشود حکایت آورده اند که در بغداد جوانی بود که مال بسیار از ارث پدر
جمعی بر او گرد آمدند مال را تلف کردند روزی از دلتنگی خواست خود را در شط اندازد چون
بکنار شط آمد نادم شد ملاح را آواز داد و در کشتی نشست ملاح گفت کجا خواهی رفت گفت نمیدانم
از کجا می آیی گفت نمیدانم ملاح با خود گفت مفلس است با کرنفاد پس گفت احوال خود را بگو تا نظری

بر هر شاید فرجی حاصل آید جوان قصه را باز گفت ناظر فی شط مسجد بود ملاح او را مسجد برد ساعتی
نگذشت قاضیان آمدند با بعضی از محتشمان شهر نشستند خادمی گفت فلانه بنت فلان در او رید و قاضی خطبه
خواند و عقد بست و دیگران شاهد شدند خادمی بیرون آمد طبقی چند زر بیرون آورد و در پیش هر کسی
طبقی گذاردند و نزد آن جوان طبقی نبود خلیفه را خبر دادند گفت نامها را نوشته بودند گفتند بلی ماده
نفر را طلبیده بودیم پانزده نفر آمدند الغرض آن جوان را نزد خلیفه بردند خلیفه گفت چرا نا خوانده
حرم آمدی گفت نا خوانده نیامدم گفت ترا که خواند گفت ایشان از خدم شما خواندند خلیفه مرا کرم شما خواند
خلیفه را خوش آمد بخط خود منشور ایالت کلابی را نوشت و خلعت نیکو داد و مرکبی خواست پس فرمود
هر که را خدم خواند صله چنین و هر که را کرم ما خواند عطا چنین باید پس ای عزیز مخلوق بحکم مجاز با خلق
گوید که هر کس را کرم ما خواند عطای چنین باید حال بنگر چگونه بود عطای انجا که رب العزت ما را
بحکم یَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ عطای بهشت دار السلام باید در دار السلام سر قولی است یکی
آنکه چون اضافه بنام کرده اسم مبارک او سلام است دویم بجهة آنکه اهل او سالم اند از هر مکروهی سیم
آنکه یافته اند آن بهشت را بافشای سلام چنانکه رسول خدا صلعم فرمود أَفْشُوا السَّلَامَ وَأَطْعِمُوا الطَّعَامَ وَصِلُوا
الْأَرْحَامَ وَصَلُّوا بِاللَّيْلِ وَالنَّاسُ نِيَامٌ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ فرمود چهار چیز بجای آورید تا داخل دار السلام شوید
اول سلام را فاش کنید و در حدیث است که میان سلام کننده و جواب دهنده صد جزو از رحمت است نود
و نه جزو آن سلام کننده و یک جزو آن جواب دهنده حکایت زائری وارد شد بر عبد الله جعفر شوهر زینب
خاتون عبد الله عطای نیکو با و داد آن مرد دست از مکافات آن کوتاه بود روزی عبد الله بوعده سبد آن
مرد روی بکو داینه عبد الله در پیش روی وی رفت پشت بجانب عبد الله کرد تا آنکه عبد الله وی را سلام کرد
بس

پس فرمود چرا دعوی از من کردی گفت از برای آنکه تو بر من سلام کنی تا نود و نه ثواب از تو
باشد تا مقابل عطای تو افتد که مرا تاب مکافات تو نبود فضیلت دویم اطعام کردن است پیغمبر صلعم
فرمود که هر کس مؤمنی را طعام دهد تا سیر شود حق تعالی میان وی و دوزخ هفت خندق
پدید آورد هر خندقی تا خندقی پانصد سال راه باشد و از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که مؤمنی را آزاد
کردن بهتر است در نزد من از آزاد کردن ابنی کنند اینق چه قدر باشد فرمود ده هزار نفر
خصلت سیم وَصِلُوا الْأَرْحَامَ صله رحم کردن است که صله رحم تزید فی العمر یعنی صله رحم عمر را دراز
میکند و فرمود بقصد صله رحم پیش ارحام رود حق تعالی وبرا مزد صد شهید دهد و هر کامی چهل
هزار حسنه بنویسد و چهل هزار سیئات از نامه عملش محو کند و چهل هزار درجه در بهشت بلند
کند و چنان باشد که صد سال خدا را عبادت کرده باشد خصلت چهارم در نماز شب است و ثواب
آن در محفل مخصوص بتفصیل عرض خواهد شد و پیغمبر صلعم فرمود وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ
حَتَّى تُؤْمِنُوا وَلَا تُؤْمِنُوا حَتَّى تَحَابُّوا أَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَى شَيْءٍ إِذَا فَعَلْتُمُوهُ تَحَابَبْتُمْ أَفْشُوا السَّلَامَ بَيْنَكُمْ
اما بهشت دار السلام است بآن معنی که آفت و غم و الم و مرض و هم در او نمیباشد و هر چه نفس خواهش
کند موجود میشود چون مؤمن داخل بهشت میشود تاج پادشاهی بر سر او گذارند و بر او پوشانند
حله نقره و طلا و چون مؤمن بر تخت خود نشیند تخت او بحرکت آید از شادی و چون ولی خدا
در بهشت قرار گرفت رخصت طلبد ملکی که موکل بر بهشتهای اوست که مبادا آن را بگوید پس خدمت
کاران او گویند که ولی خدا تکیه کرده و حور چشم سیاه او با او مضاجعه کرده صبر کن که ولی خدا
از شغل خود فارغ شود پس زوجه حور به او از خیمه بیرون خواهد آمد و کنیزان بر دور او

احاطه کرده باشند و هفتاد حله پوشیده که بیاقوت و مروارید و زبرجد بافته باشند و بمشک و
عنبر رنگ کرده باشند و بر سر تاج گذاشته باشد چون نزدیک شود بولی خدا و خواهد ولی خدا برخیزد
بسوی او از روی شوق حور به گوید ای ولی خدا امروز روز تعب و مشقت نیست برمخیز من از آن توام و تو
از منی پس مقدار پانصد سال از سالهای دنیا با هم معانقه کنند که هیچ یک از هم ملول نشوند پس
مؤمن نظر کند بگردن حوریه در آن قلاده از یاقوت سرخ ببیند و در میانش لوحی باشد که بر آن
نوشته باشد توئی ولی خدا حبیب منی و منم حوریه حبیبه تو شوق من بتو بنهایت رسیده است
و شوق تو بمن بنهایت رسیده است پس خدا هزار ملک فرستد بر تهنیت گفتن مؤمن و تزویج
کردن حوریه باو و چون باولی با در اول درهای بهشت برسند گویند ملکی که موکل در است
که رخصت بطلب برای ما که خدا ما را بسیار کبادا و فرستاده ملک گوید تا من بحاجب بگویم تا ولی
خدا را اعلام دهد پس ملک و حاجب سه باغ عظیم است چون بنزد حاجب رود او گوید
که بر من دشوار است که از ولی خدا رخصت طلبم با زوجه خود خلوت کرده است پس حاجب
بسوی قیم رود و قیم نزد خدمتکاران خاصه رود و ایشان را اعلام دهد که رسولان
بر در ایستاده اذن میطلبند برای تهنیت و ایشان هزار ملکند چون خدمتکاران عرض کنند
و رخصت طلبد غرفه دارد هزار در دارد و بر هر دری ملکی موکل است چون درها بگشایند
هر یک از هزار ملک از دری داخل شوند و تهنیت و مبادکباد گویند اینست معنی قول حق تعالی
وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ و میگویند ملائکه سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ
حضرت رسول صلعم در شب معراج گذر کرد در بهشت دید که چهار نهر جاریست از شراب مصفی و عسل و آب
بیشتر

چهار نهر که پیغمبر در شب معراج در بهشت دید

و شیر از جبرئیل پرسید این نهرها از کجاست و بکجا میرود جبرئیل گفت یا محمد بسوی کوثر و باقی بهشت
میرود من نمیدانم از کجا می آیند سؤال کن از حق تعالی تا بنماید که از کجا می آیند پس حضرت سؤال کرد
ملکی آمد و بر حضرت سلام کرد و گفت یا محمد چشم بر هم گذار چون چشم بر هم گذاردم گفت بگشا گشودم
خود را نزد درختی دیدم و قبه از در سفید و دری از یاقوت سبز و قفلی داشت از طلای احمر که
هرگاه تمام دنیا را در آن قبه میگذاشتند مثل مرغی بود که بر کوه عظیم گذاشته دیدم این نهرها
در زیر این قبه جاری میشوند چون اراده کردم که برگردم ملک گفت چرا داخل این قبه نمیشوی گفتم
چگونه داخل شوم که قفل دارد ملک گفت در بگشا گفتم چگونه بگشایم که کلید این نیست گفت کلید آن
بسم الله الرحمن الرحیم است چون گفتم در گشوده شد و داخل شدم دیدم این نهرها جاری شده از
چهار طرف قبه چون اراده کردم که بیرون آیم ملک گفت نظر نکردی و ندیدی گفتم بلی گفت دوباره
نظر کن بسوی بسم الله الرحمن الرحیم نهر آب از چشمه میم بسم الله و نهر شیر از هاء الله و نهر خمر از میم
رحمن و نهر عسل از میم رحیم بیرون می آید پس حضرت فرمود این نهرها از بسمله است پس خطاب آمد
که هر که از امت تو که از روی اخلاص بگوید بسم الله الرحمن الرحیم او را از این چهار نهر دهم و بروایتی
مجموع این نهرها و سایر انها از انگشتان جناب امیر المؤمنین عم که شباهتی بلفظ الله داشته بود جاری
بود با وجود این امت جفاکار در صحرای کربلا در کنار نهر فرات نور دیده اش را بالب تشنه شهید
کردند در کتابی از کتب مناقب دیدم که پیغمبر صلعم در شب معراج در زیر عرش میدان وسیعی دید که
قطار شتری میگذرد از جبرئیل پرسید با اخی این شترها چه در بار دارند و بکجا میروند جبرئیل عرض کرد
از آن وقت که خلق شده ام تا حال این شترها را می بینم که از این میدان عبور میکنند نمیدانم از کجا می آیند

ویکجا میروند و در بارچه دانند یا رسول الله بار ایشان را بکشا بر بینیم چیست چون آن بزرگوار بارها کشود
دیدند کتابها از فضایل علی بن ابی طالب ع و در روایتی دیگر دیدند چیزی شبیه به تخم مرغ چون او را
کشودند شمعها دیدند و در هر شمعی مجلسی و در هر مجلسی منبری و در بالای هر منبری واعظی مدح
جناب علی بن ابیطالب ع میگویند و بزرگی پیغمبر ص از عمر جبرئیل سؤال نمود عرض کرد که از عمر خود این قدر دانم که
ستاره ایست در آسمان که هر سی هزار سال یکمرتبه طلوع میکند و من سی و سه هزار بار او را دیده‌ام حضرت
فرمود اگر آن ستاره را ببینی میشناسی عرض کرد بلی در آن وقت عمامه را از پیشانی علی برداشت چون جبرئیل
نظر کرد همان ستاره درخشان را در پیشانی علی دید سلمان آن جبرئیل صدا بلند کرد که علی است سر الله ای سلمان
ابن ملجم ضربتی بر فرق علی زد که تا پیشانی منور و ستاره او در شکافته شد اگر قصه خندق را عرض کنم بجهت
شادی تو و در این ضمن که بزی در مصیبت عرض کنم بلند خواهد بود راویان اخبار نقل کرده‌اند که در جنگ
احزاب که مدت محاصره بطول انجامید ابو سفیان و ضرار بن خطاب و نوفل و عمرو بن عبدود از تنگنای خندق
عبور کرده عمرو در آن با هزار سوار برابر میکر فتند فرزند عمامه سیاه بر سر و خود بر فرق گذاشته و زره پوشیده
و خفتانی در بر و شمشیری حمایل و سپر فولادی بر دست و مرکب تیز رو سوار و رجز خوانان رو بمجلس
آورد جناب پیغمبر ص فرمود کیست که شر این ملعون را از من و اصحاب من کفایت کند تا بهشت از برای او
واجب شود احدی متعرض جواب نشد تا آنکه علی بن ابیطالب فرمود انا یا رسول الله حضرت فرمود این را
عمرو عبدود میگویند حضرت فرمود مرا نیز علی بن ابیطالب میگویند خاطر رسول میخواست که یکی از یاران
بمیدان روند و علی چون شب تا بروز حراست مدینه نموده بود رفت تا لحظه استراحت کند با وجود یکه
ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و عبدالرحمن مکمل و مسلح ایستاده بودند جناب پیغمبر ص بر استر سوار بود

شجاعان

و شجاعان مهاجر و انصار در عقب و اما هیچکدام چیزی نمیگفتند و سرها در پیش افکنده بودند عمرو چون
کسی بمیدان نیامد دیگر آواز بر آورد مبارز طلبید و هیچکس جواب نداد عمرو ایشان را طعنه بر آورد و گفت ای
مشتاقان شهادت کجایید چرا بیرون نمی آیید حضرت رسول طعن عمرو را می شنید بجانب یاران نظر میکرد
یاران سر بالا نمیکردند و بعضی را رنگها متغیر شده میلرزیدند در آن وقت بلند اختر ذروه اولیا علی
العالی اسد اوصیا مبارز طلبید نام عمرو را شنید و عجز یاران را مشاهده نمود حضرت رسول ص فرمود که
بمیدان این شیطان میرود صاحب ذوالفقار عرض کرد انا یا رسول الله حضرت فرمود یا علی عمرو سنگین دل
است و در میدان حرب بغایت پر دل است علی گفت یا رسول الله من علی بن ابیطالبم و بعنایت خدا بر
دشمنان غالبم در مرتبه سیم پیغمبر ص از استر پیاده شد علی را نوازش نمود و عمامه خود را بر سرش بست و
شمشیر ذوالفقار بر میانش بست پس دست بدعا برداشت و گفت الهی تو آگاهی که عبیده پسر عمم را در روز
بدر از من ستاندی و مرا در ماتم او نشاندی و حمزه را در جنگ احد گرفتی از من که معین و یاور من
بود علی را که بمقام من است او را از من مستان و مرا تنها و بی معین مگذار پس علی ع پیاده روان
شد و عمرو سواره بود حضرت فرمود شنیده ام که تو گفته که هر گاه قریش مرا مخیر سازند در یکی از سه
کار من یکی را اختیار میکنم اکنون بموجب وعده عمل کن اول آنکه مسلمان شو پیش اسلام را قوی کردی
آن بدبخت قبول اسلام نکرد دویم آنکه به مملکت خود برگرد و ما را با قریش بگذار و حال آنکه در میان
ما و شما نزاعی نیست اگر محمد غالب شود ترا یاری دهد و اگر مغلوب شود آنچه خواهی بکن عمرو گفت
هیهات هیهات این سخن زنان در خانها قبول ندارند خاصه من که سوگند خورده‌ام و هبل را گواه کرده
که خون قریش را طلب کنم و آنچه توانم از محمدیان بکشم امیر ع فرمود سیم آنکه با من بجنگ در آئی آنگرامزاد

عمرو عبدود خیک (margin)

از این سخن برآشفته گفت یا علی پیداست که عمر چند است با مثل من جنگ کردن ناپسند است بازگرد عمرو
که لاف جلادری زند و سعد وقاص که کوس دلاوری میکوبد بفرست امیر ع فرمود کجا مردی است که
من خود آمده باشم مرا برگردانی و دیگری را طلب کنی ای علی مدتی است که با پدرت ابو طالب دوست بوده‌ام
در حقیقت خون فرزند او را ریختن دوست نمیدارم علی ع فرمود که من در شریعت پسر عم خون ترا
ریختن حلال میدانم پس عمرو در غضب شد و گفت ای پسر ابو طالب دل داری که غالب شوی این اندیشه باطل است
پس حضرت امیر فرمود تا چند لاف دلاوری زنی هم چنان بهمت خدا بر تو غالب شوم که در آشناها بانی
گویند عمرو غضبش زیاده شد خواست سواره بر علی حمله آورد با خود گفت من سواره و علی پیاده این
عار باشد پیاده شد و اسب خود را پی کرد علی ابن ابیطال نیک دانست با شمشیرها برهنه بهم دویدند
گرد برخواست هیچکس ایشان را نمیدید لکن صدای ایشان را می شنیدند پس نزد زوال ظهر بود که عمرو شمشیر حواله
فرق علی ع کرد حضرت سپر در سر کشید تیغ عمرو سپر را بدو نیم کرد و عمامه بریده شد و زخم بر فرق آن
سرور رسید و علی با وجود آن زخم منکر بر یکجانب دشمن میل نمود عمامه بر پیشانی بست هیچکدام سر محکم کرد این
در این محل دست فراز کرد تیغ عمرو را از سر جدا کرد عمرو خواست حمله دیگر آورد علی چون شیر بغرید
آمد و بر سر انگا فرمود بدوان خدا نصرت طلبید و ذوالفقار صاعقه آثار را بر پاهای دشمن شاره کرد
هر دو پایش قلم شد چون کوه بر زمین افتاد و بروایتی بر کمرش زد و بدو نیم شد و موافق روایت اول
مسلمانان گوش بر آواز داشتند صدای تکبیر علی ع بگوش مسلمانان رسید سلمان تکبیر گفت مسلمانان همه
تکبیر گفتند پیغمبر ص از سلمان پرسید چرا تکبیر گفتی عرض کرد پسر عمت علی تکبیر گفت و بر عمرو غالب شد حضرت بلند آواز
فرمود یا این بشارت بهشت بر تو واجب شد پس پیغمبر ص گفت ضربة علی یوم الخندق خیر من عبادة الثقلین چون

علی

علی عمرو را بر خاک افکند عکرمه بن ابی جهل و ضرار بن خطاب بطلب خون عمرو بر علی حمله کردند علی پیش
حمله ایشان رفت نوفل در پیش بود او را بضرب ذوالفقار دو پاره کرد ضرار و عکرمه گریزان شدند
مسلمانان بهم رسانیدند و بمیدان آوردند از آن حمله گویند که ضرار برگشت با عمرو دعوی کرد نیزه بن سعد عمر
بند اکر علی رسید و الا عمرو را کشته بود بر رسیدند بیهانه آنکه روز با آخر رسیده چون شب شد برگشتند اما علی ع اکرده
سر عمرو آمده بر سینه عمرو نشست که سرش را ببرد مسلمانان علی یکدست ریش عمرو گرفته اما علی در کجا بود
در وقتی که شمر بر سینه حسین نشسته و بر یکدست خنجر بران و بیکدست محاسن حسینش بر سینه اما عمرو را
ریشی بود عرض کرد یا علی تو کریمی التماس دارم که بعد از کشتن بدنم را برهنه نکنی حضرت قبول کرد اما کجا
بود علی که ببیند بدن حسینش را در صحرای کربلا غارت کردند بلی کلاه حضرت را امیر دیگی قبا یکی
ردا یکی پیراهن را امیر دیگر بجد بن سلیم نام آخر رسید انگشتری در انگشت حضرت بود خواست در آورد میسر
نشد چون که داشت بیرون نیامد خنجر کشید و بخنجر دست آن سید جوانان بهشت را ببرید و انگشتر را برداشت
القرض حضرت امیر سر عمرو را برید و برداشت بخدمت پیغمبر آمد اما از دست علی خون سر عمرو میچکید و از فرق
سر مبارک هم خون بمجلس مبارکش میریخت که جناب پیغمبر ص شروع بگریه کرد و قطعه از عمامه را گرفت و بر سر
علی بست خون بند شد آیا پیغمبر ص کجا بود که در محراب ابن ملجم ملعون ضربت بر فرق همین بزرگوار زد
که تا پیشانیش شکافت تا زخم علی را ببندد القرض خبر کشته شدن عمرو و نوفل با بو سفیان رسید چون
ما بر خود پیچیدند باتفاق قریش بهانه تمام شدن روز فرار کردند تا بخیمها خود هیچ جا بند نشدند و در
اندیشه دور و دراز افتادند چون شب شد عطفان و نوفلیان و ثقیف شده گریختند ابو سفیان که
دادان لشکر خود را طلبید مصلحت دیدند که جنگ مغلوبه کنند که دفع مسلمانان و از اطراف جواب حمله

برنند روز دیکر ابوسفیان پیش از طلوع آفتاب علم برداشت و لشکر را بحرب مسلمانان تحریص کرد حضرت
رسول صلعم لشکر خود را برداشت و صفوف خود را درست کرده علی را طلبید و دست مبارک او بر سر او مالید
در حال زخم او نیکو کردید مسلمانان بجانب پیغمبر صلعم در صحرای کربلا دست حق پرست خود را بر زخمهای شریف
حسینش بمالد که هزار و نهصد و پنجاه زخم در بدنش زده بودند زخم شمشیر بالای شمشیر زخم نیزه بالای نیزه
آه الغرض کوشش کن تتمه حدیث را پس پیغمبر صلعم علی را در محلی که خطر عظیم بود بکذاشت پس کروه کروه کافران
رو بطلبعه لشکر مسلمانان کذاشتند و اطراف خندق را فرو کرفتند و کوسهای حرب بنواختند مسلمانان
از غیرت عشاق وار میکوشیدند و شمشیرها میزدند سعد بن معاذ جنگ میکرد قضا را تیری بر رک اکحلش
خورد و خون جاری شد کفت الهی پیغمبر را بر بنی قریضه مسلط خواهی کرد مرا هم مهلت بده تا وقتی که ایشانرا
مجازی برسانم فی الحال خون بایستاد یاران رسول مجادبر کردند پس حضرت پیغمبر نصرت اصحاب را از خدا
طلب کرد یاران اینقدر جنگ کردند که لبها از تشنگی خشکیده بود بیاد آور لب خشک حسین را پس
خدا بجهت نصرت رسول هوا را سرد کردانید و بادها وزید و مشرکان روی بکریز نهادند پس باد خیمهای
ایشانرا از جای کنده احمال و اثقال ایشانرا باطراف افکند و اما نعیم بن مسعود مسلمان شد رخصت
کرفت تا حیله کرده در میان ابوسفیان و یهود بنی قریضه مخالفت افکند چنانکه تفصیل ابن سحق در این
رساله مناسبتی ندارد و از مقصود باز میمانیم القصه جماعت بنی قریضه با قریش مخالفت تمام اظهار کردند
و اتفاق ایشان بر فراغ ما ند ابوسفیان حیران ماند و از مخالفت لشکر باین برسید حق تعالی فرشتکان را
در لشکر ایشان افکند و خیمها ایشانرا نکون سار کرد و صدای اسبان و نعره مبارزان می شنیدند کسیرا
نمیدیدند از این جهت ترسیدند خدا خبر میدهد که فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا چون نصف شب

شد

شد پیغمبر حذیفه را کفت که برو خبر بیاور با وجود که حذیفه از کرسنکی و سرما می نالید پیغمبر صلعم دست
بر او مالید الم جوع و سرما از او برطرف شد پس حذیفه میکوید رفتم از طرف خندق کذشتم کویا در
حمام داخل شدم خود را بخیمه ابوسفیان رسانیدم از خیمه بیرون آمد و شکم را برهنه کرد و آتش
کرم میکرد اکر وصیت رسول نبود نیزه بر شکمش میزدم که از پشتش بیرون میرفت ابوسفیان آواز برآورد
که فلان و فلان را خبر کنید و بیکانه را در میان خود راه مدهید فی الحال بار بر شتران نهند که ما هیچ
نساختیم و از کرسنکی و سرما هلاک میشویم در حال غلغله شور در میان ایشان افتاد هر کس بکاری
مشغول بود ابوسفیان بر شتر خود سوار شد زانوی شتر را در وقت سوار شدن کشود پس باقی قریش
بار بر شتران بسته روی بصحرا نهاده رفتند پس من بخاطر جمع خبر برسول دادم حضرت فرمود که من
بعد کفار بجنک ما نخواهند آمد بلکه ما بجنک ما بجنک ایشان خواهیم رفت پس با تمامی اصحاب صبح رو
بمدینه کذاشتند در منزل فاطمه شدند خواستند روی خود را بشویند جبرئیل آمد سواره عرض کرد
که یا رسول الله ما هنوز کرد دست و رو را نشسته بجانب بنی قریضه روی منادی ندا کرد
و جبرئیل بصورت دحیه کلبی ندا میداد که و عدد اصحاب در دو جا است و علی را طلبید علم را باو
داد و جمعی را همراه او کرد و از پیش فرستاد و خود نیز سوار شد و عبدالله بن ام مکتوم را حاکم
مدینه کرد چون پیغمبر صلعم بقبیله بنی نجار رسید دید مبارزان بر اسبها سوارند و در راه صفها کشیده انتظار
حضرت رسول میکشیدند حضرت فرمود چرا ایستاده اید کفتند دحیه کلبی پیغام شما رسانید حضرت تبسم
کرده فرمودند که آن جبرئیل بود اما چون وقت نماز پیشین دیکر بپای قلعه رسیدند بنی قریضه زبان
بدشنام و هرزه دراز کردند علی ع پیش آمده عرض کرد که یا رسول الله شما تشریف نیاورید حضرت که

ناسزا میکویند فرمود چون مرا ببینند قدرت ندارند که ناسزا بکویند حضرت فرمود ای بوزینکان
آواز بهر جانب برآمد که یا احمد تو فحاش نبودی چه واقع شده که دشنام میدهی آنحضرت از حیا بعقب رفت
که ردا از دوش مبارکش افتاد پس حضرت امر کرد که سعد وقاص و جمعی ایشانرا تیر باران کردند و
ایشان نیز تیرها افکندند پس بامر حضرت دست از جنگ کشیدند تا نوزده روز محاصره بودند از راه
اعتذار آمدند و قرار شد که هر چه سعد بن معاذ حکم کند بان عمل کنند پس از راه اضطرار از قلعه
فرود آمدند و در میان لشکر اسلام داخل شدند با زنان و کودکان و اسلحه و مواشی و سایر اموال
خود مشروط بانکه هر چه سعد حکم کند پس حضرت و مسلمانان دستهای ایشانرا بستند و زنان و کودکان
ایشانرا در یکموضع جمع کردند و حضرت رسول صلعم بمدینه فرستاده سعد بن معاذ را آوردند فرمود
ای سعد حکم کن که بحکم تو قرار داده ایم سعد کفت چه حکم کردم که مردان ایشان را در کنار خندق کردن
بزنند و زنان و فرزندان ایشانرا اسیر کنند و اموال ایشانرا بر مسلمانان قسمت کنند حالا ای جماعت محبین
آوری صحرای کربلا اکر در روز عاشورا فرزندان پیغمبر را در آن صحرا مثل کوسفند قربانی ذبح کردند
و دختران پیغمبر را اسیر کرده و اموال ایشانرا بغارت برده خیمهها را و خیمه آتش بخیمها حرم محترمش
زدند و امام زین العابدین رنجور را در غل و زنجیر ستم کشیدند الغرض پیغمبر فرمود ای سعد حکم کردی
که خدا در آسمان همین حکم کرده بود پس مردان او را کردن زدند در کنار خندق و زنان و دختران
و پسران و کودکان را اسیر و اموال را قسمت کردند پس سعد بن معاذ عرض کرد پروردکارا بعهد خود
وفا کن و خود از دستش رها شد تا آنکه سعد در سکرات موت افتاد پیغمبر صلعم در بالین وی نشست و
سعد ابرو اشارتها دا به مسلمانان نکاه بود پیغمبر صلعم که سر بر دید بد باش حسین را اندر وی خاک کربلا بر دار که

و بد امان

و بد امان کذارد پس پیغمبر صلعم دعا کرد تا آنکه خدا سکرات مرک را بر سعد آسان کردانید پس سعد عرض کرد
که یا رسول الله از من راضی شدی حضرت فرمود خدا از تو راضی است پس عرض کرد میخواهم دیدار علی را
ببینم علی متوجه مدینه شده بود پس چون علی آمد سعد دست علی را کرفت و کفت کواه باش که تا فرمان
رسول را نکردم و محب تو بودم پس جان تسلیم کرد پیغمبر صلعم فرمود که غسلش دادند و بسوی بقیع بردند
و برای او قبر کندند و لحد بریدند و بوی مشک از لحد شریف شام میرسید جبرئیل عرض کرد یا رسول الله
کیست این مرد صالح که از برای روحش درهای آسمان کشودند و عرش خدا بلرزه در آمد رسول خدا
در کریه شد و هفتاد هزار ملک بغیر از صحابه بتشییع جنازه آمده بودند مسلمانان در شهادت سعد پیغمبر ع
فرمان داد که او را غسل دهند اما نور دیده اش حسین نیز کسی بود که بدنش را غسل دهد یا کفن کند
و بتشییع جنازه اش برود آنکه علی ثلاثی بلا غسل ولا کفن ولا نعش هناک یشیع که بر کسی بر شهید
بغسل و کفن و تشییع جنازه اش برود اکر پیغمبر صلعم در آن صحرا بود البته خود را از کریه منع نمی کرد
چرا چنین نباشد در صورتیکه بر سینه حسینش با بدن چاک چاک و پیکر پاره پاره و صورت خون
آغشته و بدن برهنه و اطفال بی اساس و دختران بیچاره در وعجز و بیمقنعه آبا خود را هلاک مکند
و کریه نخواهد که چون مجلس را بسیار طول دادیم خواهید بخشید الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس دهم در ادله و براهین عقلیه بر اصول دین و بیان اعداد صفات ثبوتیه و سلبیه
ادله آن بر سبیل اجمال بر وجه اتم از عقلیه و نقلیه آن بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
نحمدك یا من جعل تاسوعائنا یوم عزائنا و صیر عاشورائنا یوم مبکانا و شهر محرمنا مذکر
همومنا و کیالی عشرنا هذه اوان غمومنا علی الفجر الذی اخبر التنزیل بانه کان مشهودا و الشفع

والوتر الذی اظهر التأویل بانه مضی محمودا ونقدس لک یا من فضلنا علی غیرنا بالفجر ولیال عشر
والشفع والوتر وکرمنا وکرم آبائنا بالعاشور الذین هما واقعان علی شهر العشر والفجر هو الحسین
الشهید المظلوم الغریب الاسیر بایدی الطغاة والذبیح العظیم الکئیب الحزین الذی ذبح کذبیح
الشاة والحسین هو الشمس الطالعة التی یکشف بشهادته ظلمات الشبهات وتمحی بحب محبیه
وشیعته وزائره واهل تعزیته الخطایا والسیئات الذی قال فی حقه سید الکائنات علیه
وعلی آله افضل الصلوات والتحیات ان الحسین مصباح الهدی وسفینة النجاة واللیالی العشر
هو الزمان الذی کان یومه لنا کاللیل ولیلة کالحشر والنشر والاوان الذی ازعجنا و
اقلعنا ومنعنا علی الرقاد علی الفراش والفرش والعاشور هو الذی احرق قلوبنا وابکی
عیوننا واقرع جفوننا واعلا حنیننا واظهر انیننا واثار حزننا وازال عقلنا وحرک رجالنا
ونوح نساءنا والتاسوع هو الذی احزن صدورنا وحرم سرورنا واکثر همنا واشد غمنا و
ارق نومنا واجری دمعنا واکثر زفراتنا لمنا وجعل الهموم علی عقلنا سبیلا والغموم علی نفوسنا
منزلا ومقیلا الشهادة الامام المظلوم والشهید المعصوم صاحب الشیب الخضیب والخد التریب والجسد
السلیب والثغر المقروع بالقضیب والوجه المقطوع والرأس المرفوع والشلو الموضوع الناصر لدین الله
والکل فی محبة الله وابن شجرة طوبی وابن سدرة المنتهی الحسین الشهید المظلوم ابو عبد الله حمدکم
ترا ای خداوندی که کردانیدی روز تاسوعا را روز عزای ما و روز عاشورا روز ناله و بکاء ما و این
ماه محرم را ماه اندوه ما و این روزها را از زمان ماتم و بیقراری ما بجهت کشتن امام ناطق صبح
صادق یعنی امام نورانی نور دهنده که حق تعالی بسبب شهادة او ظلمات کفر و تاریکی شبهات را از

عامه

عامه ناس محو نموده و بجهت محبت او از دوستان او و زائران و تعزیه داران او جمیع خطاها
و سیئات را عفو فرموده و شکر میکنیم ترا ای خداوند که فضیلت داده ما را بر دیکران بشاویل فجر
ولیال عشر و کرامی داشته ما را بعاشورا و تاسوعا که کرامی است ما را در این دو تا ذخیره ما موجود
در روز حشر اما لیالی عشر کدام است آن زمانی است که روز ما از غم و اندوه مانند شب است و شب
آن بر ما از شدت و اضطراب مانند روز محشر است آن زمانی نیست که ما را از جا بدر برده است
شبها خواب از سر ما برده و اما عاشورا کدام است آن روزی است که مجروح کرده است سینهای
ما را و جاری کرده است اشکهای ما را و کردانیده غمها را بر عقلهای ما غالب که نزدیک است که دیوانه
شویم و اندوه در سینه ما جا کرده که هیچ طور بیرون نمیرود چرا بجهت شهید شدن امامی که
امام مظلوم است و شهیدی که آن معصوم است آه آه از مظلوم شهیدی که اسیر بود در دست
کفار و از محزون کینی که سر او را از قفا بریدند جماعه ولد الزناء نابکار آه روی مبارکش بخون او
خضاب کردند و روی نورانیش را بر خاک مالیدند و دندان را بضرب چوب شکستند و کلویش را
بر تیغ بیدریغ بریدند و سرش را بر سر نیزه کردند و بدنش را پاره پاره نمودند آن کس که پسر آن
درخت طوبی و فرزند سدرة المنتهی حسین شهید مظلوم ابو عبد الله اما بعد فقد قال الله تبارک
و تعالی فی محکم کتابه الکریم و مبرم خطابه العظیم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم
وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون یعنی خلق نکردم جن و انس را مکر از برای عبادت مقصود
فرمودند یعنی برای معرفت و این آیه پنجاه و یکم است از سوره والذاریات و کسی آمرزیده نمیشود
و دوست خدا نمیشود مکر بمعرفت و تقوی و هر یک از این دو موقوفند بدیکری و معتضدند یکدیکر را

و هر دو بیکدیکر بستهاند نه معرفت کامل و علم نافع بی عبادت و نه عبادت شایسته بدون معرفت
علم را تشبیه بچراغ کرده اند و عبادت را به پیمودن راه هر چند بیشتر میروی راه بر تو ظاهر نمیشود
بلکه عمل روغن چراغ است که روغن را باید رسانید اگر نرسانی خاموش و منطفی میشود و معرفت عبادات
است از توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد و تقوی عبادات از امتثال اوامر و نواهی خداست
و از برای تقوی ظاهری و باطنی است و اما تقوی ظاهری آن تقوی جوارح و اعضا است بکردن طاعات
ظاهره و باز ایستادن از معاصی واضحه فاضحه و اما تقوی باطن آن تقوی فؤاد و قلب است بتحلی بمکارم
اخلاق و تخلی از صفات رذیله پس معرفت علم و اعتقاد و تقوی عمل است و سداد ایشان لم و ز قدری
در خصوص معرفت که معنی ایمان است صحبت میداریم اما معرفت که مراد توحید و نبوت و معاد و امامت
و عدل است اصول دین کویند بنا بر تحقیق و بعضی امامت و عدل را اصول مذهب کویند هر یک را
بدلیل ساطع و برهان قاطع باید بیان نمود زیرا که اکر اصول دین خراب شد نجاتی برای بنده خدا
نخواهد بود و هرکاه اصول درست است و فروع خراب است نجاتی برای بندکان خواهد بود
اکرچه بعد از سوختن بسیاری باشد و دلیل بر آنکه هر پنج حق و ولایت اهل بیت داخل اصول دین است
حدیثی است که در کافی است که بنی الدین علی خمسة الصلوة والزکوة والحج والجهاد والولایة
یعنی بنا کذاشته شده دین بر پنج چیز بر نماز و زکوة و حج و جهاد و ولایت اهل بیت هر حال اینجا مقام
تحقیق نیست و منکر ولایت کافر است از ابی حمزه مرویست گفت شنیدم از ابی سعید خدری شنیدم که
میکفت مردم مامور شدند بر پنج چیز عمل کردن بچهار چیز و ترک نمودند یکیرا کفتم کدام است آن چهار
چیز کفت نماز و زکوة و حج و روزه کفتم کدام است آنکه ترک کردند کفت ولایت علی بن ابیطالب ع

کفتم

کفتم واجب است با آنها کفتم بلی کفت علیه السلام کافر شدند مردم کفت کناه من چیست اما توحید مراد آنکه یکتا و بی
همتا بداند خدا را و شریک از برای او قرار ندهد و برهان قاطع و دلیل ساطع بر آن داشته باشد
تا آنکه روح و نفس ناطقه قوی شود و بنور علم منور و بعطر معرفت معطر و بشیرینی محبت حق تعالی
صاحب مذاق کردد شعر تو لذة معرفت چه میدانی چیست کان هست غذای روح و تو جمله تنی
در خطبه اول که در صفت خلقت آسمانها و زمینها در کتاب نهج البلاغه است که اول الدین معرفته
وکمال معرفته التصدیق به وکمال التصدیق به توحیده وکمال توحیده الاخلاص له وکمال الاخلاص
له نفی الصفات عنه اول دین معرفت خدا است و کمال معرفت او تصدیق باوست و کمال تصدیق باو
توحید اوست و از تقوی و عبادت بدون معرفت ترقی حاصل نمیشود و از کلام امیر المؤمنین است که
المتعبد بغیر علم کحمار الطاحونة یدور ولا یبرح من مکانه یعنی آنکس که عبادت میکند بی علم و دانش مثل خر
آسیاست که هر چه میکردد از مکان خود بیرون نمیرود پس چون نفس ناطقه ترقی کرد در معرفت یک
کلمه ذکر خدا کند کاتبان اعمال از نوشتن ثوابش عاجز میشوند پس باید سعی کرد که سنک خود را آب کرد
و شیشه کرد و شیشه را بلور کرد و بلور را الماس کرد بلکه کیمیا کر شد که قلع را اکسیر ابیض برود و بخت نا نقره
خام شود با اکسیر احمر و بخت نا طلای احمر کردد تا مرتبه دیکر اکسیر او و به خود اکسیر شود پس ملاحظه کن
قیمت هر یک را ببین چه قدر متفاوت است لیلة القدر خیر من الف شهر پس معرفت هم با منطوق تفاوت
دارد اما شناختن خدا بی نیاز است از اقامه دلیل و برهان زیرا که معرفت فطریست و در دل آدم سرشته
اند فطرة الله التی فطر الناس علیها و لباس صبغة الله ومن احسن من الله صبغة در او پوشانده اند
از این جهت است که اکر از هر صاحب ملتی بپرسی که این آسمان و زمین را که خلق کرده است فی الفور میکوید

کر خدا و اگر بپرسی که مرده را زنده خواهد کرد و کی زنده را میمیراند و کی باران از آسمان میفرستد فی الفور
گوید خدا جناب امام رضا ع فرمود فانّی شیء ظاهر اظهر واوضح امرا من الله تبارک وتعالی فانّک
لا تعدم صنعته حیثما توجّهت وفیک من آثاره ما یغنیک یعنی چیست که امر او ظاهرتر باشد از خدا
بدرستیکه هر جا بروی صنعت خدا را در انجا خواهی دید بلکه در نفس تو هست از آثار خدا که ترا بس است
انبیا مرسلین هیچیک از امت خود را تکلیف نکردند که علم بخدا بهم رسانید و باید بدانید خدائی دارید
بلکه در اول امر تکلیف میکردند که برای خدا شریک قرار ندهید و پیغمبر در اول بعثت امر میفرمود که
بگوئید لا اله الا الله تا رستگار شوید و میفرمود چگونه میشود که سنگ و چوب که بدست خود آنها را
تراشیده اید نام آنها را خدا گذارید و حال آنکه جمادی چندند که نفع و ضرر نمیتوانند رسانید که ترک
خداوند عالم نمایند آن احمقان بجهت پرستیدن در جواب میگفتند هؤلاء شفعاؤنا عند الله میگفتند پس معلوم شد
که خداشناختن تکلیفی نیست بلکه فطری است پس هر کس شاید از عقل و شعور داشته باشد از او بپرسی که عمارت
بی بنا میشود و این کتاب بی کاتب و این جامه بی نساج و این چرخ بدون گرداننده میشود میگوید نه پس
چگونه غافل میتواند گفت که آسمان باین رفعت و زمین باین غلظت بدون صانع و مبدع میتواند
نیکو گفته آن اعرابی در وقتی که از او پرسیدند ما الدلیل علی ان للعالم صانعا چیست بر آنکه از برای عالم
صانعی هست گفت وبعات البعرة تدلّ علی البعیر وآثار الاقدام تدلّ علی المسیر فهیکل علویّ بهذه
اللطافة ومرکز سفلیّ بهذه الکثافة کیف لا یدلّان علی الصانع الخبیر و ای برادر ندانسته که پشکل شتر
دلالت میکند بر شتر و جای پا دلالت میکند بر رونده پس هیکل علوی باین لطافت و مرکز سفلی باین کثافت
چگونه دلالت نکند بر وجود صانع خبیر و خدا فرموده است در مقام تعجب أفی الله شکّ فاطر السموات و

الارض

الارض یا در آنکه خدا خالق آسمانها و زمینهاست کسی را شکی هست وارد شده از علی بن موسی الرضا
علیه السلام که پرسیدند از دلیل بر حدوث عالم فرمود انّک لم تکن ثم کنت وقد علمت انّک لم تکون نفسک ولا
کوّنک من هو مثلک بدرستیکه تو نبودی پس بهم رسیدی و بتحقیق که تو میدانی اگر خود را ایجاد نکردی
و در کتاب مستطاب نهج البلاغه از قبله العارفین است که عجبت لمن شکّ فی الله وهو یری خلق الله
عجبت لمن انکر النشاة الاخری وهو یری النشاة الاولی عجب دارم از انکسی که شک کند در خدا و حال آنکه
می بیند مخلوقات خدا را عزیز من یقین حاصل شدن برای آدمی گاهی مشاهده است و گاه از قراین
خارجیه و براهین عقلیه و گاهی بخبر متواتر و گاهی بخبر واحد محفوف بقراین میشود اما مشاهده ذات
ذو الجلال امریست بلا شبهه محال چشمی که بیک خار شود عاری انکار و اگر گنجشکی بخورد سر نمیشود
چگونه خدا را ببیند بلکه شناختن ذات خدا کما هو حقه امریست محال و ممتنع و از این جهت است
که فکر نمودن در ذات مقدس او منهی عنه است چنانچه چشم عاجز است و عقل هم قاصر است سبحان
الله من تحیّر فی ذاته سواه فهم و خرد بکنه کمالش نبرده راه و خدا در سوره والنجم در آیه چهل و یکم
فرموده وانّ الی ربّک المنتهی و در حدیث است که اذا انتهی الکلام الی الله فامسکوا پاک است از آنها
که جاهلان گفتند پاک تر از آنکه عاقلان گفتند السبیل مردود والطلب مردود وجوده اثباته
ودلیله آیاته چنانکه امیر المؤمنین فرمود و در دُرر و غرر مسطور است که من تفکّر فی آلاء
الله وفّق ومن تفکّر فی ذات الله تزندق ای دوست بوصل تو رسیدن مشکل پا از سر کوی تو کشیدن مشکل
شکل خدای بلندی و پستی نبود نداند هر چه هست تو بود بلکه حضرت امام رضا ع فرمود که اسما او
تعبیر است و صفات او تفهیم است پس جماعت چه بسیار کذاب که ادعا میکنند که علم بذات خدا رسید ایم و فلاسفه

بوصل تو رسیدن م

و حکما چه بسیار لاف بیجا زده اند که مطلب را فهمیده ایم و اما خبر واحد پس او مندرج است در خبر متواتر
بجهت محفوف بودن او بقراین و اما خبر متواتر همه پیغمبران و پاکان و نیکان و دانایان گفته اند که
خدائی هست چنانکه خبر متواتر در محسوسات افاده علم میکند هم چنین خبر متواتر در معقولات افاده علم
میکند و اما قراین خارجیه و براهین ساطعه عقلیه آیات در آفاق و انفس است نه در دور و تسلسل که
مایه حیرت و تعطل است هر گاه کسی خود را ضایع و قلب خود را مریض نکرده باشد در آیات و انفس تدبر
نماید چنان پی بخدای خود برد برادر آنکه او را ببیند چنانکه در سوره سجده یعنی آیه آخر ماقبل
فرموده که سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم حتی یتبیّن لهم انّه الحق یعنی زود بنمائیم بندگان را
آیات و آثار خود که در آفاق عالم و در نفسها ایشان است تا آنکه ظاهر شود از برای ایشان آنکه
خدائی هست و حق است اما انموزجی از آیات در آفاق آنکه با وجود این همه افعال محکمه متقنه که
بفعل حکیم علی الاطلاق در آبای علوی و امهات سفلی بکار رفته که همه محسوس و مشاهد است پس
بطریق حکما و متکلمین حرف زدن و مردم عوام را سرگردان کردن خصوص ضعیفه که استعدادی ندارند
حکایتی است ای عزیز در غرایب آسمان نگاه کن چنانکه خدا فرموده در سوره قاف در آیه ششم که افلم ینظروا
الی السماء کیف بنیناها وزیّناها وما لها من فروج و در بدایع زمین نظر کن در آیه هفتم والارض
مددناها والقینا فیها رواسی وانبتنا فیها من کل زوج بهیج تبصرة وذکری لکل عبد منیب و در مرکز
افلاک و حرارت آب و خاک و رفت و آمد شب و روز و طلوع و غروب ماه و آفتاب تامل کن انّ فی خلق
السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب و در سرکشی خشکان شتر نگر افلا
ینظرون الی الابل کیف خلقت و در بحر و کشتی دقیقه تفکر نما والفلک تجری فی البحر بامره و مرغان را

نظر

نظر کن که در میان هوا بازداشته اولم یروا الی الطیر فوقهم صافات ویقبضن ما یمسکهن الا الرحمن
و ساعتی بسراغ و بستان روانه شو و تماشای رنگارنگ او فتری بچشم وفی الارض قطع متجاورات و
جنات تجری من اعناب وزرع ونخیل صنوان وغیر صنوان یسقی بماء واحد ونفضّل بعضها
علی بعض فی الاکل انّ فی ذلک لآیات لقوم یؤمنون ای عزیز فانظر الی آثار رحمت الله کیف
یحیی الله الارض بعد موتها برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقی دفتریست معرفت
کردگار در یکشاخ درخت خار و در دیگری میوه آبدار و یک جوهر را استعداد خل و خرما دوده
وتتخذون منه سکرا ورزقا حسنا انّ فی ذلک لآیة لقوم یعقلون و در لعاب زنبور چگونه
حلاوت و شفا نهاده و یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس انّ فی ذلک لآیة
لقوم یتفکرون و در میان سرگین و خون شیر پاکیزه آورده و غذای بندگان را با ضعف خورد نها
از ماست و کشک و دوغ و روغن او حاصل ساخته انّ لکم فی الانعام لعبرة نسقیکم مما فی بطونها من
فرث ودم لبنا خالصا سائغا للشاربین و خدا فرموده در آیه شصت و پنج در سوره مؤمن که
ویریکم آیاته فای آیات الله تنکرون و اما آیات در انفس آن آیاتی است که آدمی براه رفتن دیگر
محتاج نیست در خود موجود است وفی انفسکم افلا تبصرون و خدا میفرماید فلینظر الانسان
مم خلق خلق من ماء دافق یخرج من بین الصلب والترائب باید نظر کند انسان که از چه آفریده شده
از آب جهنده که بیرون می آید از پشت مرد و استخوان سینه زن در حدیث است که آب منی چون در رحم
زن قرار گرفت چهل روز سفید و بسته است غیر آب دماغ پس میگردد علقه یعنی خون بسته و چهل
روز چنین است پس خون را تمام میگرداند او را گوشت خائیده و چهل روز چنین است پس حق تعالی

او تما را

میکرداند استخوان پس میپوشاند استخوان را کوشت چنانکه فرموده خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن نُطْفَةٍ ثُمَّ
جَعَلْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً ثُمَّ جَعَلْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً ثُمَّ جَعَلْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ
أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ بعد از چهار ماه روح در او دمیده می شود با آن تراکیب خوش و مناظر دلکش
و خط و خال و غنج و دلال فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ کو شاد باد آن دل که خدا را نه بیند در زمان
بیند هر معامله کاری که قدری محبت خدا را در ان داخل نکرده باشد و در حدیث است که حق تعالی
چون اراده کند آنکه خلق کند نطفه را حرکت میدهد و در می آورد مرد را از برای جماع روی میکند
بسوی رحم که دهان باز کن تا داخل شود در تو مخلوق من پس رحم دهان میکشاید پس میرسد
نطفه در رحم پس چنانکه گفتیم رحم میشود در حدیث اول پس کرد در بدن نگاه کردن شبکه
حق تعالی دو ملک را که ایشان را ملک خلاق کویند در رحم که خلق کنند آنچه را که خدا میخواهد پس آن دو تأثیر خدا
ملک داخل میشوند در شکم زن از راه دهان او پس میدمند در او روح حیات و بقا و لعمی
تشکافند از برای او کوش و چشم و جمیع جوارح و احشا و امعا او را پس مینویسند آن دو ملک
بامر خدا صورت او را و زینت می دهند او را و اجل او را و میثاق او و شقاوت و یا سعادت و همه
احوال او را پس مهر کنند آن نامه را و میکردانند پیش دو چشم پس ایستاده او را در شکم بر پا میدارند
اینست معنی الشقی شقی فی بطن امه والسعید سعید فی بطن امه و چون وقت بیرون آمدن می
شود حق تعالی وحی میکند برحم که دهان خود را بکشا تا بیرون آید خلق من بسوی زمین پس حق تعالی
ملک زاجر نام را میفرستد که او را زجر کند پس برسد بجائی آن سرنکون کردد که پاهای او بالا رود
و سر او پائین تا آسان شود بر مادر و زن بیرون آمدن طفل پس اگر دیر بیرون آمدن کند

کند

کند ملک مرتبه دیگر او را زجر کند پس ترسان و کریان بیرون آید بسوی زمین از ترس ملک و
چون زن حامله شود خون حیض را خدا دو نصف کند نصفی از راه ناف در شکم طفل برود
که غذای او باشد و نصف دیگر سفید شده شیر کردد در پستان مادر که غذای بعد از بیرون باشد
که خلقکم من تراب ثم من نطفه پستان را کو با بسته سوراخ کرده چنانچه فرموده در سوره جاثیه در آیه
چهارم فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ ای عزیز که نباد او خدا را چه کوشتی و کو با کرده شده
است یا خود بخود شده و در چشم ببین چه حکمت و اساس در او بکار برده و کوش چه طور می
شنود و اعضا و جوارح ببین بچه ترکیب خوشی ترکیب یافته موافق مصلحت و سلیقه عقل پیدا است
حکم می کند که اینها نیست مگر فعل خداوند حکیم خبیر و آنچه آدمی ضروری دارد از لوازم معاش و معاد
و غذا و لباس و غیرها حق تعالی با او الهام نموده است یا بواسطه او رسانیده که چگونه بکند یکی را
ترتیب و ممزوج نمایند و آب دهان را شیرین کرده است تا لذت برد از غذاها و مدد کند لقمه
تا شود فرو برد و آب چشم را شور کرده تا پیه چشم نگذارد و آب دماغ را سرد کرده تا هوای
که بخود می کشد سرد شود و مغزش را نگذارد و آب کوش را تلخ کرده تا اگر کرمی خواهد در برود
چون آب تلخ برسد بمیرد و گفته اند که در بنیه انسان علما تشریح پنجهزار حکمت پی برده اند و از
کرده اند که آنچه پی نبرده اند بیشتر است از آنکه پی برده اند تبارک من قدرت او جلت عظمته را
و معده را چون دیکی قرار داده و حرارت در آن قرار داده که در هر اندک زمانی غذائی بدی
وارد میشود طبخ مینماید و بعد از طبخ نتیجه آنچه او ست بجگر میفرستد و از آنجا خون شده مجاری
لطیف بدل رود و از آنجا بعروق که در بدن متحرک است و آنها صد و هشتاد است که

از اشراین میکویند جاری شود و آنچه خون است از عروق که دهان آنها متصل است بجگر بقسمت الهی
هر یکی را آنچه را باید بدهد و همچنین صفرا و سودا و بلغم و دم را در کل بدن جاری سازد و این
اخلاط اربعه را در هر عضوی آنچه ضرور است جزو بدن فرماید آنچه زیاده باشد دفع نماید آنچه
فضله آبست بول کرده و در بول دان در آورد با آنکه سوراخ بان و ذکر و فرج باز است قوت ماسکه
داده که تا آدمی اراده نکرده دفع نشود و آنچه فضله طعام است از روده ها روان کرداند تا قرب
مخرج و قوت ماسکه حفظ نماید و چون اراده دفع نمودن کند قوت دافعه او را دفع کند پس قوه ماسکه
ضعف بهم رساند سلس البول و اسهال میشود و اگر در قوه دافعه ضعفی بهم رسد حبس البول و
قولنج و سایر امراض همه امراض بدن از ضعف این قوه است و حفظ بدن موقوف باین قوه است
و این دو قوه از خداست و آنچه خدا در اندرون انسان خلق کرده از احشا و امعا و شش و دل و جکر
و باد زدن شش دل را و امثال آنها بغیر از علام الغیوب کسی درست نداند و نخواهد دانست
ای شده از شناخت خود عاجز کی شناسی خدا را هرگز مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ پس هر که خود را
بفنا شدن شناخت خدا را بباقی بودن شناسد و هر که خود را بعاجز بودن شناخت خدا را بقادر
بودن شناخت و هکذا و اما برهان یگانگی و توحید خدا آنکه پیوستگی اجزاء عالم و امداد نمودن
هر جزوی دیگری را و منتفع شدن هر یک از دیگری و خدمت نمودن هر یک از نباتات و حیوانات
دیگری را و افراد بنی نوع انسان یکدیگر را در زراعات و تجارات و مکاسب دلیل است بر آنکه خالق اینها
یکی است که اگر یکی زیاده بر یکی بود ضایع این نوع اتصال نداشت و تدبیرات این نوع کامل نبود و
موجودات این نوع بهم نرسید لخفی و با هم نساختی بلکه هر یک دیگری را ضد شدی و این زمین و آسمان

فاسد

فاسد لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا شاهد است و دیگر صفت هر یک از الهه از هم ممتاز بودی
و دیگر هر یک از مخلوق خالقی برد دیگری تفوق میجست إِذًا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعْضُهُمْ
عَلَىٰ بَعْضٍ و اگر خدای دیگر بود او نیز بایست کتابی و رسولی بفرستد و بندگان از بندگی خود بخواند
و آثار ملک و صنعتش هویدا نماید هَٰذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِن دُونِهِ و حیلت
هر ذره از ذرات شهادت بر واحد بودن خدا میدهد وَفِي كُلِّ شَيْءٍ لَهُ آيَةٌ تَدُلُّ عَلَىٰ أَنَّهُ
وَاحِدٌ هر گیاهی که از زمین می روید وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ کوید اگر چه توحید چهار قسم است توحید
الذات دلیل بر آن لَا تَتَّخِذُوا إِلَٰهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ توحید الصفات دلیل بر آن لَيْسَ كَمِثْلِهِ
شَيْءٌ است توحید الافعال شاهد بر آن هَٰذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِن دُونِهِ و فراث
توحید العبادة کواه بر آن وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا است اما این خداوند یکانه صفات
چند دارد بعضی را صفات ثبوتیه خوانند که آنها را صفات جمال و جلال نیز کویند و آنها هشت
است که خدا قادر و عالم و سمیع و بصیر و حی و مرید و کاره و متکلم و صادق و ازلی و ابدیست
اما قادر آنست باینطور که هر کاری که خواهد میتواند بکند و در افعال خود مجبور نیست مثل آتش
که در سوزانیدن مجبور باشد و دیگر آنکه هر چه خواهد بکند و در افعال عاجز نباشد اگر حکمتش
مقتضی کردن باشد مثل آنکه اگر چندین عالم دیگر خواهد ایجاد کند میتواند و فعل قبیح و ظلم میتواند
بکند اما از راه قبح آن نکند و دلیل بر آن آنست که اگر قادر نباشد لازم آید که عاجز باشد و
صانع عالم صاحب این اساس چگونه میتواند بود که عاجز باشد و اما عالم است باینطور که هیچ چیز بر
او پوشیده نیست از آنچه شده و میشود که علم بآنچه خلق کرده باشد نداشته باشد بدیهی است که هر که

هرچه را خلق کرده باشد بر او مطلع است و کسیکه علم و قدرت بدیگران بدهد خودش عالم و قادر باشد
نمیشود و در کیفیت علم الهی تفکر کردن صورتی ندارد همین قدر کافی است که بدانی که علم خدا از قبیل
علم بنده نیست اِنَّمَا اَمْرُهُ اِذَا اَرَادَ شَیْئًا اَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ ونمیتوان گفت که علم خدا با بر طوری
است که عین اشیا در نزد او حاضر نبود زیرا که لازم می آید که شخصی که بعد هزار سال خلق شود
در ازل با وجود خدا قرین بوده و این خلاف بدیهی عقل است بلکه از کیفیت علم حق تعالی ما ادراک نکرده اند
و علم خدا و سایر صفات کمالیه عین ذات خداست و ذات قائم مقام این صفات است و در ذات
خدا انکر نمودن بغیر از غرق شدن در دریای ضلالت ثمره ندارد و اما سمیع و بصیر است یعنی شنوا
می شنود و دید بینها را می بیند نه بچشم و گوش زیرا که اگر بگوش و چشم ببیند لازم که محتاج باشد
پس حقیقت این دو صفت بعلم بر میگردد و اما حی یعنی زنده است تا آثار علم و قدرت از او ظاهر
شود پس هر کس عالم و قادر است حی خواهد بود پس این صفت بعلم و قدرت بر میگردد و اما
مرید و کاره یعنی باختیار خود کاری میکند و هر کاری که میکند علم بحکمت آن باعث حصول آن
کار میشود پس بر میگردد این دو صفت بانکه حق تعالی قادر و مختار است و عالم بمصالح همه امور
است و این دو صفت هم بعلم و قدرت بر گشت و اراده خدا نه مثل اراده ماست که نفع و فایده
تصور کنیم و آن محرک ما شود تا بحدیکه عزم آن میکنیم و آنرا بعمل می آوریم بلکه همین که حق
تعالی در ازل علم دارد که وجود فلان در فلان وقت مصلحت است همین اراده خداست و همین
ایجاد می شود و از احادیث بسیار ظاهر میشود که اراده همین ایجاد است و این صفت
فعل خداست نه صفت ذات والله یعلم و اما متکلم پس اگر مراد خلق کلام است مثل قرآن پس

صفت فعل خداست و اگر مراد علم باین کلامهاست پس آن بر میگردد بعلم و قدرت و این صفت کمال
است و اما صادق یعنی راست گو و راست کار است پس این صفت فعل خداست با معنی آنست که
دروغ نمیگوید پس صفت سلبی است و دلیل بر این آنکه دروغ قبیح است ببدیهه عقل و دروغ
مصلحت آمیز هم از او سر نمیزند زیرا که آن خالی از قبح نیست و او عاجز نیست که دفع فسادی را
بی دروغ بکند و اما ازلی و ابدی یعنی همیشه بوده است و خواهد بود دلیل بر آنکه اگر حادث
باشد یا فنا بر او روا باشد پس واجب الوجود نخواهد بود و وجود او از غیر خواهد بود پس خدا
او دیگری خواهد بود که او را ایجاد کرده است اما صفات سلبیه که آنرا صفات تنزیهیه خدا میگویند
که باید از خدا نفی کرد و اعتقاد کرد که با خدا نیست اول آنکه شریک ندارد و دلیل بر این بسیار
است و اکثر پیش گذشت دلیل بر نفی جدا اعاده ضرور نیست دوم مرکب از اجزا نیست نه حسی آن
مثل دست و پا و غیر آن و نه عقلی آن مثل حیوان و ناطق که اجزاء عقلی انسان است و جسم نیست که
قابل طول و عرض و عمق باشد و جوهر نیست و عرض نیست مانند رنگ و بو و طعم که بر جسم بر پا
است و مکانی و جهتی و سمتی برای او نیست زیرا که مرکب محتاج است باجزای خود و جسم محتاج است
بمکان و عرض محتاج است بمحل و خداوند نمی تواند که محتاج باشد و اگر اینها غیر برای او قرار دهد
پس خدا و خواهد بود و شبیه و نظیر و معین ندارد و اگر اینها را داشته باشد شریک خواهد بود
و این بطلانش معلوم شد و بدیده سر دیده نمیشود نه در دنیا و نه در عقبی زیرا که چیزی را بدیده
سر نمی توان دید مگر آنکه در برابر باشد و در سمت مواجه باشد و این لازم می آید که خدا امکان
باشد و آن نقص و احتیاج لازم می آید و قرآن مجید هم باین ناطق است که فرموده که لَا تُدْرِکُهُ الْاَبْصَارُ

میگویند

وَهُوَ یُدْرِکُ الْاَبْصَارَ و بعضی آیات که ظاهر آنها خلاف آن دلالت میکند تاویل دارد و مراد دیدن
دل و دیده بصیرت است یعنی یقین کردن بخدا این است و معنی دیدن دل است دوم آنکه خدا محل حوادث
نمیشود یعنی لذة و الم و جواب و سهو و جوانی و پیری و ما ماتندکه انسان را هست و غیره که همه نقص
و عیب است چهارم آنکه حق تعالی چیزی در او حلول نمیکند و داخل نمیشود و بصورت چیزی
ظاهر نمیشود و با چیزی یکی نمیگردد چنانکه طایفه از صوفیه هر یک از اینها قائلند که در
عارف حلول نمیکند و با یکی میشود یا بصورت او ظاهر میگردد چنانکه مذهب نصاری هم
چنین است در خصوص ائمه علیهم السلام و برای او زن و فرزندی نیست زیرا که بعضی از آنها
محال است چون یکی شدن دو چیز و بعضی مستلزم نقص و احتیاج است چون سایر آنها
و حق تعالی وقتی بوده است که با او هیچ چیز نبوده است پس در قدیم بودن شریک ندارد
باجماع همه دینها یا اکثر آنها این بود صفات سلبیه حق تعالی دوم از اصول دین که از آن بعضی
اصول مذهب میگویند عدل است و این از صفت فعل خداست یعنی حق تعالی راست رفتار است و کار
و ظلم نمیکند و ظلم روا ندارد و بی استحقاق مواخذه و عقاب نمیکند و برهان آن آنکه ظلم
قبیح است و انکر دن آن لازم می آید یا جهل خدا یا عجز و یا احتیاج خدا و یا فاعل عبث بودن
خدا زیرا که اگر نمیداند پس جاهل است و اگر میداند که نمیکند پس عاجز است یا میتواند که
نکند اما محتاج است بکردن آن پس محتاج است و اگر بی احتیاج میکند پس عابث و سفیه است
و این همه مستلزم نقص و عیب است پس خالق عالم از همه اینها بریست پس باطل شد مذهب اکثر
اهل سنت که ایشان را اشاعره مینامند و میگویند که افعال بندگان مخلوق خداست و خدا

ونمیتواند

بر دست ایشان خیر و شر جاری میکند زیرا که این مستلزم جبر و ظلم است و این باطل است و وجه
قبح آن آنکه حق تعالی بندگان را امر و نهی کرده و وعده ثواب و وعید عقاب فرموده پس هرگاه بنده
مجبور است و قدرت بر فعل ندارد پس چگونه او را تکلیف بر ترک معصیتی که قدرت بر ترک آن ندارد
میکند و این بسیار قبیح است و خدا در قرآن مکرر مدح مومنان کرده بر فعل ایشان و نسبت افعال را
بر بندگان داده و از خود رد کرده و مذمت عاصیان کرده که وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلٰکِنْ کَانُوا اَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ
پس بنا بر مذهب اهل سنت مدح و ذم هیچ راهی نخواهد داشت و اما بعضی از آیات که ظاهر آنها دلالت بر جبری
میکند چون که منافی با عقل که حجت خداوند است و سایر اخبار محکمه دارد واجب است تاویل شود
مشهور علما باین طور تاویل کرده اند که مراد از هدایت توفیق و مراد از اضلال خذلان است در آیه
یَهْدِیْ مَنْ یَشَاءُ وَیُضِلُّ مَنْ یَشَاءُ و توضیح این مطلب آنست که چون حق تعالی بنده را مختار خلق کرده باو عقل داده
که در محل عقل و جهل کفر شد و لکن شهوت هم داد آماده نجاة و داعی هلاکت هم نمود و اما رفتاری
که موجب نجاة است چون مخالف طبع انسانیت و مشتمل بر محنت و مشقت بسیار است نفس از او
گریزان است اِنَّ الْاِنْسَانَ حَرِیصٌ عَلٰی مَا مُنِعَ ابی ... که موجب هلاکت است در ظاهر خالی از محنت است بموافق
خواهش و لذة نفس با و مائل است مثل خوردن و آشامیدن و خوابیدن و جماع کردن و بزرگی
کردن و اما روزه گرفتن و نماز کردن و اجتناب از محرمات کردن نفس او مائل نیست هرگاه با وجود
کمال رغبت بمقتضای لذات و شهوات عمل نکرد و بر تنگی و مشقت بسازد و بطاعت و عبادت
پردازد جناب اقدس الهی لطف خود را شامل احوال او میکند و فایده توفیق را معین او میکند
و او را در عمل یاری میدهد و هرگاه بعکس عقل را پشت سر افکنده و متابعت نفس و هوای شهوات دنیا

بس بود و از طاعت رو گرداند مستوجب آنست که خدا او را بخود واگذارد و مع ذلک حق تعالی
لطف خود را معین او میکند و پیغمبر و امام بر او تعیین میکند و واعظ او را منع میکند با وجود عقل
و همه این الطاف و مواعظ و نصایح چشم از لذات فانیه نمی پوشد و از بندگی حق تعالی روی میگرداند
پس خدا او را بخود وامیگذارد و او را یاری نمیدهد در ترک معصیت و آن معنی اول توفیق بود و این معنی
دوم خذلان بود و از هیچیک اینها ظلم لازم نیاید و قبحی لازم نیاید پس معلوم میشود که خدا را
در افعال بندگان مدخلیتی هست لکن بحد جبر نمیرسد و در تفسیر حدیث مشهور که ما به النزاع علما
اعلام است همین را گفته اند و آن حدیث اینست که لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین یعنی نه
جبر محض است که بنده را هیچ اختیاری نیست و نه تفویض که خدا را در فعل بنده مدخلیتی نباشد بلکه
امر بیست میان این دو امر که حق تعالی را هم مدخلیتی در افعال عباد هست با آنکه انسان هم مختار است
و هم مجبور مختار است در امور تکلیفیه از طاعات و عبادات و مناجات و مباحات و معاصی
و منهیات و مجبور است در غیر امور تکلیفیه از موت و حیات و عزت و ذلت و سقم و صحت و فقر و غنا
و حسن منظر و قبح آن و تیزی بصر و کندی آن و طول عمر و قصر آن و نحو اینها که در امثال این امور
اصلا انسان را اختیاری و قدرتی نیست و شکی نیست که در امور تکلیفیه انسان را اختیاری هست
پس انسان نه مجبور مطلق شد و نه مختار مطلق آنست که بر همه چیز قادر باشد و مجبور مطلق آنست که بر هیچ
چیز قادر نباشد پس معلوم شد که امر بین چه معنی دارد و چون برای عوام نوشته شده اگر زیاده از این
حرف زنیم موجب لغزش آنها میشود والا برای خواص پر ظاهر است که باید پیش از این تحقیق بشود و الله
اعلم امیر المؤمنین ع فرمود ابدلک علی الطریق و یاخذ منک المضیق ان ذلک بالعقل لا یلیق و فرمود لو

کان

کان القتل فی الاصل محتوما لکان القاتل فی القصاص مظلوما سیم از اصول دین نبوت است و برهان
آنکه بنی نوع انسان بسبب اکل و شرب و جماع محتاجند بمعاشرت با یکدیگر و در معاشرت بالضروره
تعدی حاصل و در محاسبات اموال و احقاق حق و دفع دعاوی مشکلات روی میدهد و در صورت تعدی
بسا هست که قتل و جرح و اتلاف جوارح و اتلاف اموال و هتک اعراض روی دهد و انسان در علاج
آن عاجز پس ناچار است که کسی از جانب خدا باشد که عالم بحکم همه اینها باشد و عالم را بنظام داشته باشد
و فتنه را دفع کند و علم او بطریق ارشاد و الهام حق تعالی باشد و چنین کسی را پیغمبر گویند و دیگر
آنکه چون افعال الهی بی فایده نیست و غرض از خلق عالم باید مقصودی که لایق حکم در نظر باشد که
و بسی ظاهر است که خلق کردن بندگان برای اعانت خودش و منتفع شدن از آنها نیاز نیست زیرا که
او نه عاجز است و نه محتاج پس باید برای نفعی باشد که به بندگان برساند و این در دار دنیا بغیر
محنت و الم و درد و غم چیزی نیست و آنچه بنظر لذت مینماید هیچیک از آنها لذت نیستند بلکه دوای
دردهاست مثل نان خوردن که دوای درد گرسنگی و آب خوردن که دوای درد تشنگی است
و هکذا بر فرض که اینها لذت باشد در پهلوی اینها هزار هزار الم موجود که آنرا بر آدمی ناگوار میکند
و هرگاه صد سال خوش گذرانی کند در دم مردن بغیر شبیه بخواب دیدن از برای او چیزی نیست
پس نمیتواند مقصود الهی از خلقت بندگان این فیض فانی باشد پس باید برای فیضی دائمی باشد که لایق
بحال الحکیم است و چون این دنیا بالضروره فانیست پس باید سرای دیگر که فیض او ابدی و راحت باشد
و الم نداشته باشد و لذات او بیزوال باشد که آن بهشت جاوید و رضوان رب مجید است و چون
لطف خدا مقتضی است که فیض اکمل باشد بی انبیا بدیهی است که عطا در عوض استحقاق بموقع نرسد

چنان قرار داد خدا که این فیض در برابر عمل باشد پس بندگان را تکلیف نمود تا الیفی چند که چند
روزی که در دار دنیا هستند بعبادت حق تعالی بپردازند بعد از آنکه ایشان را به بهشت داخل کرد
و با حور العین هم آغوش و با انبیا و اوصیا همدوش کرد تا مشعوف باشند با اینکه این نعمتها عوض
طاعت ایشان است و چون طریق بندگی کامل بالهام و اعلام خداست و کافه بندگان را استعداد
نیست که پیرامون ساحت کبریای او در آیند و مطلوب استعلام کنند ناچار است که از جنس ایشان
شخصی برگزینند که صاحب جهات قدسیه و صاحب حالات بشریه هر دو باشد که از جهات اول
ارتباطی بجانب اعلی داشته باشد که احکام از جناب اقدس الهی اخذ کند و بواسطه ثانی مناسبتی
که با خلق دارد به بندگان خدا القا کند آنجا گوش و اینجا زبان و آنجا بگوید و اینجا بشنود و خدا
پیغمبر خود را در ظاهر از جنس بشر و در باطن متباین از آنها آفرید پس آن برگزیدگان معدل میان
جسمانیند و روحانیند هم الانوار المقدسة الالهیة المودعة فی هیاکل البشریة که میگفتند انا بشر مثلکم
طبایع بشر از ایشان نفرت بگیرد و انس بگیرند با ایشان و بهمین اشاره دارد آیه مبارکه و لو جعلناه
ملکا لجعلناه رجلا و للبسنا علیهم ما یلبسون و ایشان صد و بیست و چهار هزار نفر بودند و سید
و افضل ایشان پیغمبر ماست و در پیغمبر چند چیز شرط است عصمت و افضل بودن از امت در همه
صفات زیرا که اگر معصوم نباشد محل اعتماد نخواهد بود زیرا که پیغمبر شرع حافظ خداست و اگر
مفضول باشد عقل حکم میکند که قبیح است تقدیم مفضول بر فاضل و در نسب عیبی نباشد که طبیعتها
از او نفرت کنند و در عصمت هم مجبور نیست والا عصمت برای او کمال نخواهد بود و معرفت
پیغمبر حاصل میشود بمعجزه و خارق عادات که بشر از آوردن آن عاجز باشد مثل مرده زنده کردن

و شق

و شق قمر و عصا اژدها کردن و اما در شناختن پیغمبر ما که محمد بن عبد الله است شکی نیست
در تولد او و دعوی او و نیست و در طبق مدعا معجزه ظاهر ساخت بلکه اینها از جمله متواترات
و یقینیات بلکه از بدیهیات است مثل علم بر ذو القرنین و رستم و فرعون و امثال آن و از
جمله معجزه پیغمبر ما که الحال موجود است قرآنست که نسبت بآن جناب نیز متواتر و یقینی
است و اما اینکه معجزه است بجهت آنکه فرموده اگر در پیغمبری من شک دارید بیاورید مثل
این قرآن را ده سوره بلکه یک سوره با وجود آنکه علم بلاغت در آن زمان شیوع داشت
هرچند سعی کردند یک سوره کوچکی نتوانستند بیاورند و اگر میتوانستند این همه بلاها
خود قرار نمیدادند مثل کشته شدن و اهل و عیال خود را باسیری دادن و هیچ امر باین
آسانی را نمیگذارند و چنان امرهای دشوار را اختیار کنند و بلاغت قرآن بنحوی است
که ممکن نباشد مثل آنرا بیاورند الغرض در محفل دوم وجه بلاغت آنرا ذکر کرده ایم اعاده
آن تطویل بلا طایل است و دیگر آنکه آن بزرگوار هیچ کتب نرفته و درس نخوانده و چیزی
نشنیده علوم و آداب آورده بغیر از آنکه از جانب خدا باشد وجهی ندارد و الله اعلم مع ان
فضائل قدری از فضایل آنحضرت را ذکر کنیم بسیار بموقع و بجا است و در بعضی از اخبار
که از نور مقدس او هفت دریا آفریده شد اول دریای علم دوم دریای حلم سیم صبر
چهارم عقل پنجم نور ششم قدرت هفتم تحمل و در هر دریای این نور هزار سال خدا
تسبیح گفت پس خدا نور پیغمبر را حرکت داد صد و بیست و چهار هزار قطره چکید از هر
قطره نطفه پیغمبری آفرید و از چشم راست او دو قطره چکید جبرئیل و میکائیل آفریده شد

وازچشم چپ او حفظه و چکید اسرافیل و عزرائیل آفریده شد و ازگوش راست او قطره چکید لوح و قلم
آفریده شد و ازگوش چپ او دو قطره آفریده شد و ازکف راست او هشت قطره چکید بهشت آفریده شد (چکید عرش و کرسی)
وازکف چپ او دو قطره چکید ماه و آفتاب آفریده شد و ازکف راست او چهار قطره چکید باد صرصر
و برق و رعد و خاتم صور آفریده شد و از دست چپ چهار قطره چکید سدرة المنتهی و طوبی آفریده
شد و آدم و حوض کوثر آفریده شد و چهار قطره دیگر چکید باد و آب و آتش و خاک آفریده شد
باد عیب او که بزرگ است و آب عیب او آنکه ناپاک را می شوید آتش عیب آنست که با دانه او روشنی
کند و آب آتش را خاموش میکرداند و خاک بی عیب است خدا خاک را خلق کرد بجهت تخلیق آدم و او را (هیکل آدم را از)
کرد و مخلوط ساخت بآن سه چیز دیگر و هر کس آب در مزاجش غالب است کاهی در تعب است و کاهی
در فراغت و هر که باد در مزاجش غالب ست بسیار سفر کننده است و هر که آتش در مزاجش غالب
حرام خوار و ظالم است و هر که خاک در مزاجش غالب است متواضع و شکسته نفس است والله اعلم
چهارم از اصول دین امامت و بعضی آن آنکه شخصی که قابل و حجت باشد بسیار نادر است در
هر زمان و هر وقت وجود او موافق حکمت نیست اگرچه حق تعالی بر همه چیز در همه وقت قادر است بندگان را
شریعت تازه در همه وقت کار نیست بلکه بکثرت بعث محفوظ کافی است بلی شرع را حافظ میباید که اکثر امت
در آن تصرفات نکنند بمقتضای اغراض فاسده تا بتدریج مبدل نکردد و از میان نرود و امام
مراد کسی است که پیشوای همه خلق باشد بنیابت پیغمبر در امور دنیا و دین اگر در دفع مفاسد لازم
بسیار ضرور است خصوصا بعد از جناب خاتم الانبیاء که دیگر پیغمبری نخواهد بود علی الخصوص که آنحضرت
مبعوث بر جمیع خلایق از جن و انس بود تا بروز قیامت و هیچ فرقه از مردم عالم با صلاح نیاورده بود

مکر

مکر قلیلی که از دار دنیا رحلت فرمود و آن قلیل که اسلام آورده بودند اکثر ایشان منافق بودند
پس راهنمای کامل میباید که ایشان را بطاعت حق نزدیک کند و از معصیت دور کند و داد مظلوم (مانوا)
از ظالم میکرفته باشد و بفریاد ضعیفان و عاجزان میرسیده باشد بکمالی چند که در غیر او نباشد مثل پیغمبر
که کفتیم و هر پیغمبری وصی دارد و جانشین بلا فصل پیغمبر ما علی بن ابیطالب است آن واقف معارف
لاهوت و عارف مدارج ناسوت قاضی محکمه قضا و قدر صاحب دار سید البشر اسماء و صفات الهی لایق
مرتبه خلافت و پادشاهی منصوص بنص من کنت مولاه فعلی مولاه دانای علوم اولین و جامع
کمالات بنص سید المرسلین و صاحب خلعت انا مدینة العلم و علی بابها چونکه امام باید افضل باشد چون
باجماع شیعه و سنی علی افضل بود من حیث العلم والعمل پس باید علی امام باشد نه غیر او زیرا که عقل حاکم
است بانکه تقدیم مفضول بر فاضل قبیح است و شبهه نیست که علم و زهد و شجاعت و تقوی و عبادت
و سخاوت و جود و مروت معروف و حلم و سایر کمالات جسمانی و روحانی و بزرگی حسب و اختصاص و قرب
بجناب رسول هم از بیان است و این مراتب از برای هیچ یک از خلفا و سایر امت نبود مکر امیر
علی و دیگر آنکه دلیل عصمت نبوت و امامت یکیست و باتفاق این دوازده معصوم بودند غیر
از ایشان معصوم نبود پس باید اینها امام باشند که امامت بعصمت ایشان قایلند و دیگر آنکه سنیان در
کتابهای خود احادیث بسیار از پیغمبر نقل کرده اند که ائمه دوازده اند و همه از قریش اند و در بعضی
از اخبار هست که خلافت قریش باقیست تا روز قیامت و با این همه شرایط هیچکس قابل نیست غیر
از جماعت شیعه و چونکه امام باید دوازده باشد خدا فرموده إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ
شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ قال النبی و الائمة بعدی اثنا عشر

من زاد او نقص فقد کفر منها اربعة حرم قال اولهم علی و رابعهم علی و ثامنهم علی و عاشرهم
علی و آخرهم مهدی تا این صریح در مطلب ماست پیغمبر و اهل بیت او ما را از غایب شدن امام دوازدهم
و نام و نسب و خبر داده اند از آنجمله سید الساجدین عم فرمود غیبت امام دوازدهم مهدی خواهد بود
و اهل زمان او که انتظار او کشند بهترین اهل زمان خواهند بود زیرا که خدا عقل و فهم به قدری بایشان
داده مثل که غیبت مشاهده شده پیش ایشان و خدا آن جماعت را ثواب کسی داده که در پیش رسول خدا
جهاد کنند و ایشانند مخلصان بحق و شیعیان ما هستند برای دعوت کننده خلق بدین خدا در پنهان و آشکارا
و حضرت صادق ع فرمود که هر که انتظار قایم بکشد و بمیرد بمنزله کسی است که در خدمت حضرت رسول
شهید شده باشد و چون حضرت صاحب الامر را میبرند نام از برای تعظیم او بر میخواستند عجل الله فرجه (اسوشنا دکم)
و سل مخرج و صد و پنجاه حدیث علما از کتابهای اهل سنت در باب صاحب الامر نقل کرده اند و احادیث
که شیعیان در کتب خود از امامان حق نقل کرده اند از هزار بیشتر است و قطع نظر از احادیث عقل حاکم
است که هر زمانی امامی خواهد بود معصوم که محل اعتماد باشد و این قبل از این کفته شد پنجم از اصول
دین معاد است یعنی زنده شدن بعد از فوت و تعلق کرفتن ارواح بهمین ابدان و دلیل بر آنکه
سرای دیگر باید باشد که در اینجا نیز زندگانی باشد و پاداش اعمال باید داده شود و نیکوکردار و بد
کردار بجزای خود برسند هم عقل است و هم نقل اما دلیل عقل پیش از این اشاره شد در خصوص
اثبات نبوت لکن برای توضیح این مطلب اعاده میکنیم بعد از آنکه کسی خدا را شناخت و دانست که
او حکیم و عادل است یقین میکند بوجود معاد زیرا که خدا خلق عالم و آدم را عبث نکرده باشد ما باید
غرض در آن ضمن باشد و آن غرض باید چیزی باشد که عاید بخلق شود زیرا که خود غنی است و آن

عوض

عوض که برای خلق است در دنیا نیست زیرا که در دار دنیا بغیر از محنت و الم چیزی نیست و این
چیزها دفع آزاری چند است قابل آن نیست که مطمح نظر خداوند کریم باشد اگر باین غرض خداوند
این باشد کار او لغو و عبث بلکه ظلم خواهد بود و دیگر آنکه در این نشاه افراط و تفریط ظلم و انتقام
و رفاهیت و پریشانی و اندوه و غم و فقر و الم برای بعض کسان دون بعضی است هر گاه نشاه دیگر
نباشد که در آن تلافی شود و داد مظلوم از ظالم گرفته شود و عزیز بغیر حق ذلیل و ذلیل بغیر
حق عزیز کردد لازم میاید که خداوند بر بندگان ظلم روا داشته باشد تعالی الله عن ذلک
علوا کبیرا و دیگر آنکه این تکلیفات خدا بر بنده بجهت ترقی کردن بنده است از حضیض حیوانیت
باوج فلک انسانیت هر گاه نشاه دیگر نیست که ثمرات آن عاید شود لازم میاید که محمد بن عبد الله ص
که این قدر زحمت کشید با ادنی مردم که هیچ زحمت نکشید بلکه با هزار معصیت مثل کشتن امام با
مساوی باشند و کلام در دلیل نقل این آیه است و آیات بسیار دیگر أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا
وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ و این آیه در سوره مبارکه مؤمنون مذکور است از حکیم ارسطو پرسیدند
که خدا حکیم است کفت بلی کفتند این چه فیض است که جوانان با این خوبی و رعنائی و خوش صورتی
خلق میکند و میمیرانند و داخل قبر میکند و میکنند و کرم میکند ارسطو کفت که فیض مقتضی است
که او ایجاد التی بهتر از این است برساند آیا نمی بینی که شیشه کر سنگ را شیشه میکند و شیشه را بلور
و بلور را الماس میکند وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَى فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ
مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ تا قول خدا ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى
وَأَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ حالا

قدری در حشر و نشر خلایق صحبت بداریم بدانیت هر که در اینجا هر چه میکارد میدرود و در قیامت اقتاب
۲ تا بیله ۵ م بقدر نیزه بالای سر مردمان و زمین چون کوره حدادان خوشا بحال آن جماعت که بشفاعت پیغمبر ص
داخل بهشت شوند و حقی بر گردن پیغمبر ص ثابت کرده باشند و جناب پیغمبر ص فرمود که انی شافع
یوم القیمة لاربعة اصناف ولو جاؤا بذنوب اهل الدنیا رجل نصر ذریتی و رجل بذل ماله
لذریتی عند المضیق و رجل احب ذریتی باللسان والقلب و رجل سعی فی حوائج ذریتی اذا طردوا او
شردوا و فرمود که بچهار نفر شفاعت میکنم روز قیامت چهار طایفه را اگرچه بیایند با گناه همه عالم اول کسی که
یاری میکند ذریه مرا و دیگر کسیکه بذل کند مال خود را بذریه من در وقت تنگدستی و دیگر کسی که
دوست بدارد ذریه مرا بدل و زبان و دیگر کسیکه سعی کند در حوایج ذریه من هرگاه رانده شوند
از شهر خود یا از خانه از باب دنیا و درمانده شوند و یا دور کرده شوند از نحو خود و یا متفرق شوند
و یا منقطع نمایند ایشان را و یا عقوبت نمایند ایشان را و یا مردم از طاعت ایشان بیرون روند پس ای
مؤمنان فقرا سادات را احترام دارید و دریابید بما صدق قل لا اسئلکم علیه اجرا الا
المودة فی القربی ایشان را دوست دارید و معامله با ایشان کریمانه است و هر گاه کسی با کریمان
معامله کند مغبون نشود و هر که ایشان را غضب کند و خمس ایشان را ندهد بر محمد و آل محمد
ستم کرده است و غصب کرده است حق ذریه فاطمه و علویه را فی الحقیقه ظلم از این بدتر که اولاد
علی گرسنه و برهنه باشند و بر تنگدستی بگذرانند و مال ایشان در نزد کسانی باشد که دعوی محبت
ایشان میکنند و امید شفاعت از ایشان دارند و چگونه آرام دارند و اولاد خاتم الانبیا مثل جوجه
مرغ گرسنه باشند و برهنه و بتجربه معلوم شده که اینمال صرف طاعت نخواهد شد و تلف میشود

بادر حیات

بادر حیات ایشان یا در ممات ایشان اگر حق خمس واجب نکرده بود میبایست امت اینرا بفهمند
و انصاف دهند که این برادر مؤمن ماست و این اولاد پیغمبر ص ماست و ما دادیم و او نادار است
خدا را خوش نمی آید که او را محنت نکنیم حالا بشنو حکایتی انشاء الله تعالی بر خلاف گذشته احسان بذریه
پیغمبر میکنی و آنچه قبل از این نکرده پشیمان خواهی بود علامه حلی ره در کتاب کشف الیقین فی فضائل
امیر المؤمنین ع حکایتی از ابن جوزی که علماء اهل سنت است و حنبلی مذهب است نقل کرده
بدین مضمون که ابن جوزی گفت خواندم در کتاب ملتقط و از جدم کتاب ابو الفرج بن جوزی
که در شهر بلخ مردی بود از علویین بعضا از اولاد امیر المؤمنین زن و چند دختر داشت پس از
چندگاه آنمرد وفات کرد آن زن دختران را از ترس دشمنان برداشت و رفت بشهر سمرقند از
قضا وقتی رسید که هوا بسیار سرد بود پس آن زن دختران را داخل مسجد کرد و رفت چاره قوتی کند
اثنا دید که مردم بر سر شیخی اجتماع کرده اند پرسید که این کیست گفتند که این شیخ بعضی حاکم شرع
مسلمانان است پس آن زن میگوید رفتم و حال خود را نزد شیخ شرح کردم دیدم در جواب گفت برو
شاهد بیاور که تو سیده علویه و ملتفت نشد بسوی من محتمل است که آن شیخ خواست که او را
از سر خود باز کند بالجمله آن زن گوید که من از او مأیوس شدم و عود میکردم که ناگاه دیدم در
عرض راه شخصی را که نشسته است بود در دکانی و گرد او جماعتی جمع اند پرسیدم که این کیست
گفتند که این ضامن البلد است و مجوسی است گفتم از راه اضطراب باو بگویم حال خود را او بخبر
شده بود مهمان من و حاکم شرع مسلمانان باو گفتم پس ناگاه دیدم فریاد کرد خادم خود را گفت
برو به بیت خود بگو که لباس بپوشد بیرون آید دیدم که زن او بیرون آمد و با او کنیزان بسیار

بودند آن گبر زن خود گفت که همراه این زن برو بفلان مسجد و دخترهای او را اینجا بیاور پس من
با آن زن آمدیم و دخترها او را برداشتیم و آمدیم و حجره در خانه خود برای ما خالی نمود ما را
بحمام بردند لباس فاخر پوشانید و برای ما الوان طعامها آوردند و آن شب بهترین شبها بود نزد
ما و چون نصف شب شد حاکم شرع مسلمانان در خواب دید که قیامت بر پا شده است و لواء محمدی
بر افراشته گردیده است و قصر عظیمی از زمرد سبز دید پرسید که این قصر از کیست گفتند از مرد مسلمان
موحد پس بخدمت پیغمبر ص آمد آنجناب روی مبارک از او گردانید گفت یا رسول الله روی
مبارک از من گردانی و حال آنکه من مسلمانم حضرت فرمود اقم عندی البینة انک مسلم شاهد بیاور
که تو مسلمانی پس وی از کلام سید الانام بماند حضرت فرمود انسیت ما قلته للعلویة و هذا القصر
للشیخ الذی هی فی داره ای مرد آیا فراموش کردی سخنی که با سیده علویه گفتی بدانکه آن قصر از آن
شخصی است که آن سیده امشب در خانه اوست پس از خواب بیدار شد دید که خاک عالم بر سر او شده
است طپانچه بر مغز خود زد و گریست و در آن دل شب غلامان خود را در شهر متفرق ساخت حتی
آنکه خود متوجه نیز بیرون آمد بتفحص از سیده علویه پس کسی خبر کرد که در خانه فلان مجوسی است
پس بخط مستقیم آمد بدر خانه او و گفت این العلویة این سیده علویه کجاست گفت نزد من است
گفت میخواهم او را مجوسی گفت ما الی هذا من سبیل این نشدنی است گفت میشود این هزار
اشرفی را بگیر و او را تسلیم من کن گفت بخدا نمیگیرم اگرچه صد هزار اشرفی بدهی پس چون بسیار اصرار
کرد گفت المنام الذی رأیته انت رأیته انا ایضا آن خوابی که تو دیدی من هم دیده ام و القصر
الذی رأیته لی خلق و آن قصر که تو دیدی از برای من خلق شده و تو با این اسلامت بر من ناز

میکنی

میکنی والله ما نمت و لا احد فی داری الا و قد اسلمنا کلنا علی ید العلویة بخدا قسم که خواب
نکرده من و نه اهل بیت من مگر آنکه همگی بر دست این سیده علویه مسلمان شدیم و این برکت آن
زن بود بر ما و پیغمبر را در واقعه دیدم که بمن فرمود که این قصر از تو و از اهل بیت تست بسبب
آن احسانکه بان سیده علویه کردی و شما از اهل بیت بهشتید و حق تعالی شما را مؤمن
خلق کرده است ای برادران در میان احسانها احسانی بهتر از گریستن بر مصیبت جناب
امام حسین ع نیست و یاری کن امام حسین را بگریه کردن مسلمانان ابو مرد گبر دل
بر ذریه آن بزرگوار سوخت و ایشان طعام داد و مکافات خود را بچشم خود دید وای
بر آن کافران که دختر امام حسین را اسیر کردند و بکوفه بردند و ایشان را گرسنه و تشنه
میگذاشتند و منع آب و نان مینمودند اگر بدانی که اگر گریه کنی یاری بجناب علی بن ابی
طالب ع و فاطمه کرده بشنو شخصی از قبیله بنی اسد در کنار نهر علقمه زراعت میکرد و بعد
از رفتن لشکر شقاوت اثر ابن سعد ملعون عجایب بسیار و غرایب بیشمار از شهدای
آن صحرا مشاهده نمود که نمیتوان ذکر کرد از آنجمله گفت که باد بر آن بدنهای شریف میوزید
بوی مشک و عنبر بمشام میرسید و میدیدم ستارهها از آسمان بنزد آن بدنها فرود می آمدند
و بالا میرفتند و چون نزدیک غروب شد از جانب قبله سیاهی چون شیری می آمد در میان
کشتگان داخل میشد و چون صبح میشد نظر میکردم آسیبی بان بدنها نرسیده بود تعجب
میکردم در یکی از شبها با خود قرار دادم که خواب نروم تا حقیقت حال این ظاهر شود
چون شب شد دیدم از اشیاهی که گمان شیر میکردم ظاهر شد و در میان قتلگاه داخل شد

وبر نزدیکی از آن رفت که مثل آفتاب نورانی بود و او را در بر گرفت و روی خود را بر آن می
مالید و مثل نوحه کنندگان ماتم همی میکرد گهی چه تعزیه داران نشست بر سر او و گهی چه ماتمیان
کشت گرد پیکر او و گهی نزگریه سر خویش را زدی بر زمین چرا کسی که ستم پیشه را کند نفرین
گهی گریست بر او چون پدر بزاری زار گهی فتاد بر پهلوی او چون برادر و باد از مشاهده آن
حال حالت حیرت من زیاده شد ناگاه دیدم که شمعها و شعلهای بسیار در آن صحرای کربلا
شد بنحوی که از روز روشن تر شده ناگاه صدای شیون و نوحه و زاری و طپانچه
بر رو زدن و بر سینه زدن از جمیع آن عرصه بلند شد یکی گفت واحسینا وامظلوماه
اماماه واذبیحاه بخود لرزیدم پس نزدیک آن صدا رفتم و گفتم شما بخدا و رسول خدا قسم می
دهم که شما کیستید و سبب نوحه شما چیست قائلی گفت نحن طوائف الجن وهذا الحسین
الذبیح العطشان ولهذا عزاؤنا علیه مأتم طائفه جنیان و این شهید که نوحه میکنیم حسین
فرزند رسول خداست و حجت بر کل خلایق است او را بظلم و ستم کشتند لهذا ما در هر شب تا صباح
برای این غریب مظلوم نوحه میکنیم گفتم بگوئید بمن که آمدن آن شیر بر سر این نعش چیست
گفتند این شیر خداست ابوالحسن علی مرتضی پدر حسین که هر شب می آید و بر او گریه می
کند پس هر که در مصیبت حسین گریه کند با شیر خدا شرکت نموده و فاطمه زهرا را و نوحه و ندبه میکند و
یاری نموده و بثواب جزیل بهره کامل بر گیرد الا لعنة الله علی القوم الظالمین
محفل یازدهم در بیان معنی توکل و اولیاء الله بر حسن توکل برای هر متوکل و مدح عدد ۱۱
تجارت و مکاسب الحلال و اقسام توکل و آثار مترتب بر آن و حکایات غریبه بسم الله

الرحمن الرحيم سبحانك اللهم وبحمدك يا من جعل صدورنا في دهرنا كلها في عشرنا كئيبا حزينا
صبيحة نحرنا لشدائد تجري لرجالنا ودنانا محنا بحيينا وقطيعة صبرنا المضائق صدورنا الضعفا
وكبادنا ودينا ودينا واساح من عيوننا على حسنينا وغرر عيننا في شهرنا ماء معينا وتشعث
اليك يا من عظم مصيبتنا بقتل صلوة الفجر والشفع والوتر واجل رزيتنا بقطع الشجرة والنبات
الزيتونة والليل اذا ادبر واشتد حسرتنا على اكبر مصباح الهداية ومشكوة السعادة في الطفوف
كسر ابعد كسر آه آه ثم آه آه واحرقة فؤادها ادري ما اقول وعلى اي مصيبة منها ابكي
واطول ضاقت علينا الارض بما رحبت والافاق عند عيوننا اسودت آه ثم آه ثم آه
ثم آه واحرقلباه كم من دم في ذلك اليوم مسفوك وستر من حرم الاسلام مهتوك
وكم من شيبة بالدماء مخضوبة وكم عبرة من النساء مسكوبة وبنات الزهراء بين الاعداء
موقعة معذبة بالاكتحال ملوعة فقد قتلوا صغيرهم وكبيرهم وذبحوا رضيعهم وفطيمهم
واستباحوا نساءهم وحرمهم فيا بعدا لهؤلاء الاشقياء ويا بعدا لاولاد الادعياء فسبحانك
سبحانك انما اشكوا اليك بثنا وحزننا ونذكر بين يديك حالهم وحالنا وكيف لا نبكي وكيف
لا نرثي بكيدون بقتل الحسين وانما قتلوا به التكبير والتهليل ولم يستحيوا من الله الجليل
ولم يراقبوا التنزيل والتأويل فيا ويلهم قتلوه ومن الماء منعوه وعلى وجهه كبوه و
من القفاء ذبحوه وبالسيوف قطعوه وفي حر الرمضاء تركوه وبخيولهم رضضوه
فبئس ما فعلوه فيا لها من مصيبة مظلوم ضرب الرماح على صدره وعلى ظهره وكانها على
صدره والسيوف على نحره ووضع الاغلال على اسيره والسلاسل على عبده وحرمه ثم اشتغلوا

لعنهم الله تعالى بخراب قبره وبخسوف تمام بدره فيا ويلهم ما قدروا ولي الله حق قدره يا
اخواني رحمكم الله لم تعجبوا من المنافقين الذين هم اعداء الله يقرؤن كتاب الله ويقتلونه
ويطوفون بالبيت ثم يخربونه واعجباه يحفظون حرمة الضحايا ويجهلون امر القرابة
يتركون اذية اليهود ويجترون على قتل ولي المعبود ثم واعجباه من دم البعوضة يحتاطون
ويقتل الامام المعصوم لا يبالون اشتغلوا بنفوس مطمئنة واطمانوا بنحوس مذلة ونسئل
ربنا ان يصلي على تلك النفوس الراضية الصابرة الشاكرة المرضية وان يجزي ربنا بغضبه ثمود
وعاد وفرعون ذي الاوتاد الذين طغوا في البلاد فاكثروا فيها الفساد فصب عليهم ربك سوط
عذاب ان ربك لبالمرصاد سيما الملعون المطرود الشقي العنيد المسمى بابن زياد ونسئل
من الله ان يلعنهم لعنا الى يوم الحساب وان يزيد عذابا فوق العذاب ما اهتم لاجلهم صدور
العلماء واغتم لحزنهم قلوب الغرباء آه آه واويلاه وامصيبتاه آه از مصیبت کسیکه صاحب عزای
او خداست و ماتم دار او حضرت سید الانبیاست و سوخته جان بر آن علی مرتضی است و عزادار
سیدة النساست و واحسرتا از ماتم کسیکه گریبنده است بر او جبرئیل و بهم شکسته از آن میکائیل
آه کشیده بر آن اسرافیل و وا اسفاه از ماتم کسیکه چشم مؤمنان بر او پر آبست و جگر پیغمبران بر او
کبابست و چاک زننده در این ماتم ثواب را داخل شود در بهشت بیحساب و واغوثاه از ماتم
کسیکه اثر کرده در دریا بماهیان و در صحرا بوحشیان و در هوا بجنیان و در ملاء اعلی بکروبیان خدا
لعنت کند بنی امیه را که درخت مبارک نبوت را که حسین است او در صحرای کربلا بریدند آن را عدد
بریدند و چراغ هدایت او و مشکوة سعادت را که سید عالمین است وا ویلاه در زمین غاضریه و

و نینوا شکستند شکستنی بعد از شکستنی ای برادران و ای شیعیان بگوئید که این چه صبح است
و این چه روز است وای شیعیان بگوئید نام این روز چیست و این را چه روز مینامند آه ثم
آه ثم آه جگرم بسوزد و دلم اندوه بگیرد نمیدانم چه بگویم و بر کدام یک از این مصائب بگریم
و بسوزم آه زمین با این وسعت جا بر من تنگ شده و آفاق عالم پیش چشم و سیاه گردیده خدا
بکشد بنی امیه را که از جان ما چه میخواستند واویلاه که چه بسیار در این روز ریخته شد و چه
بسیار از پرده های اسلام که در این روز پاره کردید آه چه بسیار ریشها که در این روز بخون خضاب
شد و چه بسیار زنهای کریمه که در این روز اسیر کردید آه آه و چه بسیار دختران فاطمه زهرا که
در این روز ترسانیده شد و چه بسیار فرزندان سیدة النساء در این روز ترسانیده شد ندوا
مصیبتاه بتحقیق که کشتند کوچک ایشان را و اسیر کردند زنان ایشان را وای بر آن اشقیا و صد وای
بر آن ولد الزناهای بیحیا خداوندا این دل پر درد خود را شکوه بدرگاه تو میبرم و حال خود را
و حال آن اشقیا را بدرگاه تو عرض میکنیم که ایشان بر ما و آل پیغمبر ما چه کردند بخدا چگونه نگریم چه
گونه زنالیم و چگونه فریاد نکشیم آه حسین را میکشند و چون سر او بر نوک نیزه قرار گرفت تکبیر
میگویند و حال آنکه کشته اند بخدا تکبیر و تهلیل را و بر هم زده اند بکشتن او تنزیل و تاویل را
وای بر ایشان کشتند او را چگونه کشتند او را از فرات منع کردند و او را بر روی خوابانیدند
سرش از قفا بریدند و بدنش را از ضرب خنجر و شمشیر پاره پاره کردند و بدن مجروح او را در زمین
گرم در برابر آفتاب انداختند و بر جسد مبارک او اسبها تاختند آه واویلاه از مصیبت آن مظلوم
که چه نیزها بر پشت و پهلوی او زدند و چه نیزها بر سینه بی کینه او زدند و چه خنجر گلوی او را

ببندند و چه غلها بر اسیران او گذاردند و چه زنجیرها بر دست و پای او نهادند بعد از آن
خواستند که خدا لعنت کند ایشان را که قبرهای مبارک او را خراب کنند و غافلی نور او را بپوشانند
ای وای بر ایشان که قدر ندانستند ولی خدا را قدر دانستنی را و نشناختند آن برگزیده خدا را
حق شناختنی قسم بخدا که اوست قرآن ناطق و اوست کعبه خدا ای برادران خدا رحمت کند شما را
آیا تعجب نمیکنید از این منافقان که یکجا قرآن را میخوانند و یکجا قرآن ناطق را که حسین است
میکشند و یکجا دور کعبه باطن که حسین است خراب میکنند و واعجباه حرمت ابوبکر و عمر
میدارند که از صحابه رسول الله اند اما حرمت حسن و حسین را نمیدارند که ایشان پاره های
تن رسول الله اند و ترک میکنند اذیت جهود را و لکن از قتل ولی معبود باک ندارند
و واعجباه از خون پشه احتیاط میکنند و از کشتن امام معصوم پروا ندارند آه آه در
روز دهم محرم چه بسیار نفوس مطمئنه را بلرزه در آوردند و چه کبوتران حرم را که
خدا صاحب ایشان است پر و بال ایشان را شکستند و در خاک و خون غلطانیدند و چه
بسیار آهوان حرم محترم را که پیغمبر صلعم از برای هر یک از ایشان جدا جدا عزادار ماتمدار است
شمشیر و خنجر و نیزه کشیدند و ایشان را پاره پاره کردند نمودند بجهت اعتماد و تکیه نمودن
آن بدترین اهل فساد بر بخشی چند مانند یزید و ابن زیاد و از خدا سؤال میکنم که
ایشان را با آتش غضبش بسوزاند و ابد الدهر عذاب آن اشقیا را در جهنم تخفیف کرامت نفرماید
که آنها اینچنین در شهرها خدا طاغی شدند و بسیار فساد کردند و خداوند قهار جبار بر ایشان
اشرار نابکار تازیانه عذاب را و زیاد کند عذاب ایشان را عذابی فوق عذاب عاد و ثمود که کرنا

از آن مردمان و ما دامی که غنا کند بجهت آن زمره علما و اندوهنا کند بجهت آن جماعت عرفا
اما بعد فقد قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم و مبرم خطابه العظیم اعوذ
بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و علی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین بر خدا توکل
کنید اگر راست میگوئید که از جمله مؤمنانید و در سوره یوسف فرموده ان الحکم الا لله
علیه توکلت و علیه فلیتوکل المتوکلون نیست حکمی مگر برای خدا بر او توکل کردم و باید
بر او توکل کنند توکل کنندگان و در سوره فرقان است و توکل علی الحی الذی لا یموت و سبح
بحمده و در سوره مزمل است رب المشرق و المغرب لا اله الا هو فاتخذه وکیلا و در سوره
ابراهیم است که و علی الله فلیتوکل المؤمنون و در سوره احزاب در آیه سیم فرموده که و توکل
علی الله و کفی بالله وکیلا سید کونین فخر عالمین فرمود من احب ان یکون اتقی الناس فلیتوکل
علی الله کسی که دوست دارد که متقی ترین مردم باشد پس باید توکل کند بر خدا و من سره
ان یکون اقوی الناس فلیتوکل علی الله اگر خواهد قوی ترین مردم باشد کار خود را بخدا واگذارد
و معنی توکل ناامیدی از خلق و بعبارت دیگر قطع نظر از جمیع آلات و اسباب و اعتماد بر حضرت
مسبب الاسباب نمودن است و بدین مقام هر کس رسید قوی ترین مردمان است ای عزیز توکل بوی است
که در بوستان عشق گلی از این خوشبوتر نیست والتوکل نفی الشکوک و التفویض الی مالک الملوک
توکلنا علی ربنا الشاء و سلمنا الاستاذ القضاء و بزرگی گوید هان توکل کن ملرزان پا و دست
رزق تو بر تو ز تو عاشق تر است گر تو اسپری ببدی در رزق آمده خویش را چون عاشقان بر تو
زدی جمعی نزد بزرگی شدند گفتند روزی را از خدا بخواهیم گفت اگر میدانید که روزی شما را فراموش

کرده بخواهید گفتند در خانه رویم و توکل کنیم گفت امتحان حق کفر است گفتند چه حیله کنیم گفت ترک
حیله کنید و روی بخدا آورید که کافل رزق است شرم نداری که غم نان خوری هر چه نصیب تو
بود ناخورده نمیری لکن باید قناعت کرد عز من قنع چون قناعت کرد گنجی بی نهایت حاصل آید القناعة
کنز لا یفنی کسی که عزت عزلت نیافت هیچ نیافت کسی که روی قناعت ندید الرضا بالقضاء باب
الله الاعظم خداوند فرموده رضی الله عنهم و رضوا عنه و در خصوص توکل فخر اهل کبار ادب آموز
هر جز توکل سید انبیا و رسل اعنی جناب احمد سؤال نمود از عندلیب گلشن جلیل حضرت جبرئیل که
ما معنی التوکل جبرئیل عرض کرد العلم بان المخلوق لا یضر و لا ینفع و استعمال الیأس من الخلق فاذا
کان العبد کذلک لم یعمل لاحد سوی الله و لم یرج سوی الله و لم یطمع فی احد سوی الله فهذا
هو التوکل دانستن آنکه مخلوق ضرر و نفع نمیرساند و عطا نمیکند و مأیوس بودن از خلق پس
هر گاه چنین شد عمل نمیکند از برای احدی سوای خدا و امید ندارد با احدی سوای خدا و طمع ندارد در
احدی سوای خدا و نمیترسد از احدی سوای خدا پس اینست معنی توکل و هر گاه خلق را واسطه داند تصور
ندارد و معنی آن ناامیدی از مخلوق و امیدواری بخالق و تفویض امور است بجناب احدیت چنانکه
مادر موسی توکل کرد حق تعالی فرزندش را از آب و آتش محافظت کرد و حضرت ابراهیم خلیل در
منجنیق توکل کرد آتش را بر او سرد و سالم گردانید قبل از آنکه ابراهیم بنزدیک آتش برسد در
وقتی که در منجنیق بود از آسمان صدا بر آمد و هیچ چیز نماند مگر طلب یاری ابراهیم نمودند ملایکه
گفت بر پشت من عبادت کننده نیست بجز ابراهیم او را می سوزانند حضرت روح الامین گفت
ای خلیل تو را است و مسلط ساختی بر او دشمن او را فرمان آمد که ساکن شو انما یقول عبد

مثلك یخاف الفوت این سخن را بنده مثل تو میگوید که بترسد که فرصت از دست وی برود
و میگیرم او را هر وقت که بخواند و اگر بخواند مرا اجابت میکنم تو برو و بترس خود وی و اگر ان تو بخواهد
او را نجات دهد پس جبرئیل خود را با او رسانید در میان هوا وقتی که منجنیق تاب می خورد با آتش
میرفت گفت یا ابراهیم هل لک الی حاجة آیا در این وقت تو را هیچ حاجتی است پس حضرت ابراهیم
فرمود اما الیک فلا و اما الی رب العالمین فنعم اما بسوی تو ای جبرئیل پس نه و اما بسوی پروردگار
عالمیان پس بلی و در بعضی روایات متوسل شد بمحمد و آل محمد که او را نجات دهد خطاب رب
العزت با آتش رسید یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم ای آتش سرد شو بر ابراهیم وارد شده
است که وقتی که ندای برد با آتش رسید چنان سرد شد که دندانهای آن حضرت از سردی بهم
خورد تا آنکه فرمود و سلاما علی ابراهیم تا آنکه خلیل ما را از سرما بکشد سالم باش و سرد و در
در دنیا آتش عمل خود را نکرد و آتش گل و لاله شد و جبرئیل در میان آتش با او نشست صحبت می
داشت نمرود مردود چون این اساس دید گفت من اتخذ الها فلیتخذ اله ابراهیم هر کس معبودی خواهد
خدا بگیرد پس باید خدای بگیرد مثل خدای ابراهیم یکی از بزرگان لشکر او دعا کرد که من با آتش
گفتم که او را نسوزاند این ناگاه عمودی از آتش بجانب او بلند شد و او را بسوخت خدا فرموده
در سوره محمد در آیه هفتم که ان تنصروا الله ینصرکم این یکی از معانی توکل است در موضع نصرت
اطلاق شد فاذا عزمت فتوکل علی الله در جای دیگر فرموده و کان حقا علینا نصر المؤمنین
حق تعالی بحضرت داود وحی نمود که بنده من بمن توکل کند من چون بدانم که راست میگوید
ثم تکیده السموات و الارض و من فیهن الا جعلت له المخرج من بینهن پس اگر آسمانها و زمین منها

وانچه در آنهاست با او در مقام کید و مکر در آیند البته از برای او بدر شدن و راه خلاص
مقرر میسازم وَمَن یَتَّقِ اللهَ یَجعَل لَهُ مَخرَجاً وَیَرزُقهُ مِن حَیثُ لا یَحتَسِبُ وَمَن یَتَوَکَّل عَلَی
اللهِ فَهُوَ حَسبُهُ و هر بنده که متوسل باحدی از خلق شود و همگی اعتماد بر او کند من از دل
او ابواب اسباب عیش و صبحها آسمانها را از دست او قطع نمایم و راهها زمین را بر او
بندم و پروا نکنم که در کدام وادی هلاک شود و در حدیث دیگر فرمود که هر که متوجه امری
شود که خدا از دست میداد برای او میسر میگرداند و هر که طلب عصمت و نگاه داری از
خدا بکند خدا او را محافظت نماید و کسیکه حق تعالی متوجه احوال او گردید او را نگاه دارد و روا
نکند اگر آسمان بر زمین افتد یا بلیه از آسمان نازل شود و عالم را فرو گیرد زیرا که او بسبب تقوی
داخل گروه امینان خداست از هر بلایی نجات یابد که خدا فرمود در سوره دخان در آیه چهل ششم
که اِنَّ المُتَّقِینَ فِی مَقامٍ اَمِینٍ یعنی متقیان در مقام ایمنی باشند رسول خدا فرمود که ای مرد
بانچه نداری بیش طمع داشته باش از آنچه که آن داری بدرستیکه حضرت موسی ع رفت که برای
اهلش آتش بیاورد کلیم خدا شد ملکه سبا بقصد ملک بیرون آمد بشرف اسلام مشرف شد و ساحران ۱۲ اتقی ع
فرعون بقصد عزت فرعون آمدند و با ایمان برگشتند امام محمد باقر ع فرمود که موسی ع عرض
کرد ای پروردگار دوستی نیکو و کیلی و نیکو کفیل ابرهیم خلیل بفرمان رب جلیل اسمعیل و هاجر را
بمکه برد هاجر عورت و اسمعیل طفل شیرخواره بود و انجا که امروز آب زمزم است بنهاد و هنوز
خانه نبود و در آن وادی غیر ذی زرع نه انیسی و نه طبیبی خواست که برگردد هاجر گفت یا نبی الله
مرا بکه میگذاری و بفرمان که مرا اینجا آوردی گفت بفرمان خدا گفت بازگرد که او مرا ضایع نمی
گذارد

گذارد ابرهیم برگشت هاجر خرمایی چند داشت و قدری آب در مشکی بود آنرا
بکار برد چون ظهر شد تشنگی بر ایشان غلبه کرد کودک از تشنگی بر خود می پیچید دل
مادر بسوخت بکوه صفا رفت هیچ نیافت فرود آمده بمروه رفت هیچ اینجا نیافت از جانب
صفا آواز آمد بان صفا آمد هیچکس را ندید آواز از جانب مروه آمد از پی صدا رفت تا
هفت مرتبه خلاصه دویدن هاجر را رکنی از ارکان حج گردانید بار هفتم از خلق
بالمرة مأیوس شد روی بجانب حضرت حق تعالی آورد و گفت ای چاره ساز بیچارگان و
ای فریادرس درماندگان هنوز در مناجات بود که آواز جناح جبرئیل بگوش هوش
رسید که بالا در زیر قدم اسمعیل بر زمین زد تا آب بر جوشید و گفت اند قدم اسمعیل را
بر زمین مالید هاجر توکل بر کرم حق کرد خدا کارهای او را کفایت کرد وَمَن یَتَوَکَّل
فَهُوَ حَسبُهُ حکایت حاتم اصم را اندیشه سفری در پیش آمد اهل خود را گفت چه قدر
نفقه دارید و چه میخواهید آن قدر که عمر میگذاریم گفت مسئله مشکل آوردید من چه
دانم که از عمر شما چند است گفتند کِلهُ اِلی مَن یَعلَم با کسی گذار که میداند چون برفت جماعتی
از زنان که در جوار او بودند بسم غم خواری در آمدند گفتند رفت و نفقه از جهة
شما نگذاشت گفت غم مخورید اِنَّهُ کانَ اَکّالاً لِلرِّزقِ وَما کانَ رازِقاً یعنی حاتم روزی
دینار ۱ خورنده بود روزی دهنده نبود حکایت نقل است که مالک دینار گفت سالی بحج میرفتم
با توکل چون بمیان بادیه رسیدم مردی دست و پا بسته دیدم و کلاغی را دیدم که
از هوا بر آمد یکقرص نان بر منقار بر روی نشست و بمنقار پاره کرده و در دهانش نهاد

انگاه برید و آب آورد و در دهان او کرد من از آن تعجب کردم و نزد وی رفتم و حال پرسیدم
گفت بحج میشدم دزدان مرا بگرفتند و مال مرا بردند و دست و پای مرا بستند و بگذاشتند سه
روز گرسنه بودم امید از خلق بریدم عنایات الهی پدید آمد گفتم ای دستگیر درماندگان تا کی این
کلاغ را بمن گماشت تا مرا آب و نان میدهد مالک گوید بیرون دویدم و برهنه شدیم بجاهی رسیدیم
آهوان بر سر چاه دیدیم که آب میخوردند آب از برای ایشان بالا آمده بود چون ما را دیدند بی
میدیدند ما بر سر چاه رفتیم آب در قعر چاه شد گفتیم خداوندا آهوان نه رکوع میکنند و نه سجود
آب بر سر چاه می آوری برای ایشان ما را دلوی و رسنی نیست چکنیم آواز آمد که ایشان بکرم من
اعتماد کردند و شما بر دلو و رسن مَن کانَ لَنا کُنّا لَهُ و حال آنکه خدا امت پیغمبر را از گرسنگی
نخواهد کشت چنانکه وارد شده که فرموده سئلت ربی ان لا یظهر علی امتی اهل دین غیرهم
فاعطانی وسألته ان لا یهلکهم جوعاً فاعطانی وسألته ان لا یجمعهم علی ضلالة فاعطانی و
سألته ان لا یلبسهم شیعاً فمنعنی از خدا درخواست نمودم که اهل کفر بر امت من مسلط
نشوند عطا فرمود و درخواست نمودم که همه امتم را از جوع هلاک نکند بمن عطا کرد
خواستم که امت مرا بر ضلالت جمع نکند عطا کرد و خواستم که مخالفت در میان ایشان بهم
نرسد مرا منع کرد و باز خدا در کلام مجید میفرماید اِنَّ الَّذِینَ تَدعُونَ مِن دُونِ اللهِ لا یَملِکُونَ
لَکُم رِزقاً فَابتَغُوا عِندَ اللهِ الرِّزقَ وَاعبُدُوهُ و در جای دیگر است وَلِلّهِ خَزائِنُ السَّمٰواتِ وَ
الاَرضِ وَلٰکِنَّ المُنافِقِینَ لا یَفقَهُونَ و اصل توکل اعتماد قلب است در جمیع امور بر خدا
و بعبارت دیگر حواله کردن عبد است جمیع امور را بخدا و توکل منزلی است از منازل سالکین
ومقاما

ومقامی است از مقامات موحدین بلکه افضل درجات مؤمنین است و از این جهت وارد شده است
از مدح و فضل او در کتاب و سنت ائمه طاهرین که اِنَّ اللهَ یُحِبُّ المُتَوَکِّلِینَ حضرت رسول ص
فرمود کسیکه توکل کرد بر خدا کفایت میکند مهمات او را و روزی میدهد او را از جای که
گمان ندارد و اول مرتبه توکل آنست که اعتماد کنی بر خدا مثل اعتماد متوکل بر وکیل دوم از درجه
توکل آنست که اعتماد کنی بر خدا مثل اعتماد طفل بر پستان مادر زیرا که طفل نمیشناسد غیر مادر را
و اعلای درجات توکل که بنده پیش خدا مثل مرده باشد در دست غاسل بهر طرف که خواهد می
گرداند میت را و باین معنی توکل کرد ابرهیم خلیل در وقتی که جبرئیل گفت با و حاجتی داری گفت
بس است علم خدا بحال من و این قسم توکل نادر الوقوع است و این مرتبه صدیقین است بلکه
همین حدیث در ترغیب مؤمنان بر توکل و بریدن طمع از غیر خدا کافیست امام جعفر صادق ع
فرمود که در بعضی از کتب سماویه خواندم که خداوند عالمیان فرموده که وَعِزَّتِی وَجَلالِی
وَمَجدِی وَارتِفاعِی عَلی عَرشِی لَاُقَطِّعَنَّ اَمَلَ کُلِّ مُؤَمِّلٍ غَیرِی بِالیَأسِ وَلَاَکسُوَنَّهُ ثَوبَ المَذَلَّةِ
عِندَ النّاسِ وَلَاُنَحِّیَنَّهُ مِن قُربِی وَلَاُبَعِّدَنَّهُ مِن وَصلِی اَیُؤَمِّلُ غَیرِی فِی الشَّدائِدِ وَالشَّدائِدُ بِیَدِی
وَیَرجُو غَیرِی بِالفِکرِ اَبوابَ غَیرِی وَبِیَدِی مَفاتِیحُ الاَبوابِ وَهِیَ مُغلَقَةٌ وَبابِی
مَفتُوحٌ لِمَن دَعانِی یعنی بعزت و جلال و مجد و بزرگی و رفعت خود سوگند میخورم که قطع
میکنم امید کسی را که بغیر از من امیدوار باشد و بدل میکنم این را بیاس و نومیدی و برا و می
پوشانم جامه مذلت را نزد مردم و از ساحت قرب خود او را دور میگردانم و از فضل خود او را محروم
میسازم آیا امیدوار بغیر از من در سختیها و بلاها و حال آنکه همه در دست من است و می

کو بدر دیگران او حال آنکه کلید درها بدست من است و درها فضل من برای دعا
کنندگان بازاست فمن ذا الذی املنی لنوائبه فقطعته دونها ومن ذا الذی رجانی لعظیمة
فقطعت رجاءه منی کرده بلاها مرا خوانده است که او را محروم کرده باشم و که از برای مطلب
عظیمی بدرگاه ما آمده است که امید او را قطع کرده باشم جعلت آمال عبادی عندی محفوظة فلم
یرضوا بحفظی مطلبهای بندگان از نزد خود حفظ کرده ام که در وقت مصلحت بایشان برسانم
بالحفظ من راضی نیستند و ملأت سمواتی ممن لا یمل تسبیحی وامرتهم ان لا یغلقوا الابواب
بینی وبین عبادی فلم یثقوا بی پر کرده ام آسمانها را از کسانیکه از تسبیح من هرگز سیر نمی شوند
رسانند و امر کرده ام که درها فیض را بر روی بندگان من نه بندند پس اعتماد بقول من نمی
کنند الم یعلم من طرقته نائبة من نوائبی انه لا یملک کشفها احد غیری الا باذنی اما نمیدانند
کسیکه بلائی از بلاها خود را بر او نازل کنم کسی غیر من نمیتواند دفع کند مگر باذن من افترانی
ابدأ بالعطاء قبل المسئلة ثم اسئل فلا اجیب سائلی ابخیل انا فیبخلنی عبدی اولیس الجود والکرم لی
اولیس العفو والرحمة بیدی چه قدر غافل است بنده من عطا کرده ام باو بجود و رحمت خود که
هنوز از من نطلبیده بود و بعد از طلب کردن نخواهم داد و آیا بنده من مرا بخیل میداند و
نسبت بخیل بمن میدهد آیا جود و کرم از من نیست آیا عفو و رحمت بدست من نیست اولیس انا
محل الآمال فمن یقطعها دونی افلا یخشون المؤملون ان یؤملوا غیری فلو ان اهل سمواتی
واهل ارضی املوا جمیعا ثم اعطیت کل واحد منهم مثل ما امل الجمیع ما انتقص من ملکی مثل عضو
ذرة وکیف ینقص ملک انا قیمه فیا بؤسا للقانطین من رحمتی ویا بؤسا لمن عصانی ولم

یراقبنی آیا من نیستم محل امیدها و آرزوها خلایق و امیدگاه بندگان پس کسیکه امید او را قطع میتواند کند
آیا از من نمیترسند آنها که از غیر من امید دارند و اگر طلب کنند اهل همه آسمانها و زمینها هر یک
حاجتی و او من هر یک از آنها بدهم آنچه همه از من طلبیده اند از ملک و پادشاهی من کم نمی
شود بقدر عضو مورچه چگونه کم شود ملکی که پادشاه آن منم پس بد احوال کسیکه از رحمت
من نا امید شود و بد احوال کسیکه معصیت چون من خداوندی کند و از من نترسد ای عزیز
خداوند ما پیغمبر را بدکه من کرم را در قعر سنگ در طبقه هفتم زمین فراموش نمیکنم پس چگونه
فراموش میکنم بندگان خود را پس رزاق است خدا برای هر کسی بقسمی است پس تو در خلوتها
خدا را یاد کن تا خدا ترا در شدتها یاد کند حکایت ابرهیم نامی گفت در تیه بنی اسرائیل شدم
جوانی دیدم بی زاد و راحله گفتم بکجا میروی گفت بمکه گفتم زاد و راحله ات کو گفت یا ضعیف
الیقین الذی یقدر علی حمل السموات بغیر عمد لا یقدر ان یبلغنی الی مکة بغیر زاد ای سست
یقین آن خداوندی که آسمانها را بی ستون نگاه داشته نمیتواند مرا بی توشه و راحله بمکه رساند
من عرض کردم که البته تواند دیگری گفت من کودکی دیدم بی زاد و راحله بمکه میرفت گفتم
زاد و راحله ات کجاست اشاره باسمان کرد خواستم ویرا امتحان کنم گفتم بار عین تشنه ام اگر آبی بمن دهی
اشاره باسمان نکردی ناگاه وی دست بهوا دراز کرد قدح آبی فرا گرفت برف در آن افتاده
بجنبانید نزد من بگذاشت تعجب کردم گفتم این آب از کجا یافتی گفت اذکروا الله فی الخلوات
یذکرکم فی الفلوات در خلوتش یاد میکنم یاد در بیابانم یاد کند ومن یتوکل علی الله فهو
حسبه شاهد بر این مدعاست ما و شما ای عزیزان با پادشاه چنین از این گدایان بخیل ضنین

چه میجوئیم یک فلوس با هزار عبوس از اینجماعت فلوس با تنا تحصیل نتوان کرد پس از برای دونان
بر در خانه دونان چرا باید رفت این جماعت خسیس دنی زاده در اصل منی خورندگان خون
حیض و چون نگاه کنی در مزبله رحم و گرسنگی خوردگان در شکم مادر هرگز نامشان شاه گدا کذا رندی فی الحقیقه
شانند و هرگاه غنی شمرند فقیر و دنی اند پس از گدا گدائی کردن و از بی سر و پا سؤال نمودن
کمال حمق و جهالت است حکایت درویش عیالمندی بود و هنری نداشت روزی عیالش با وی
خصومت آغاز کرد که مزدوری کن مرد وضو ساخت و بمسجد در آمد و بعبادت مشغول شد تا شام
بعد از فرایض در خانه آمد عیالش گفتند که چه آوردی گفت برای عزیزی کار کرده ام وعده مزد
در روز دهم داده روز دیگر زودتر بمسجد آمد تا شام عبادت کرد باز آمد گفت چه آوردی
گفت آن عزیز کسی است که مزد سه روزه یکجا بدهد روز سیم بمسجد آمد خداوند ملکی بفرمود که
گوسفندی و خروار آردی و سی دینار زر بخانه درویش برده و بعیالش گفت که این را عزیزی
فرستاده که مزد سه روزه شوهرت است چون شوهرت بیاید بگو کارت را زیاد کن تا ما مزدت را
زیاد کنیم درویش را خبر نبود چون شب شد از خجالت در خانه داخل نمیشد چون وقت دیر شد
زن بدر خانه آمد دید که شوهرش ایستاده زن گفت چرا بخانه نمی آئی درویش گفت انتظار میکشم
که عزیز مزد بفرستد گفت داخل شو که عزیز مزد فرستاده زن گفت این عزیز چه کس است که این قدر
مزد فرستد گفت این عزیز آن پادشاهی است که کار ناکرده مزد میدهد و حال قصه باز گفت پس هر دو
روی بعبادت نهادند و بکار از آفاق کردید بنده و از کلام یکی از مرغانست که کور بود و از گرسنگی خدا را
می خواند پس خدا ملخی را بدهان او میفرستاد آن مرغ بعد از خوردن آن ملخ میگفت که من توکل علی الله

کفاه ومن ذکره لا ینساه هر که توکل بر خدا کرد خدا او را کفایت میکند و هر کس او را یاد کرد خدا
او را فراموش نمیکند حکایت یکی از فقرا بدر خانه یکی از اغنیاء رفت گفت شنیده ام مالی نذر کرده
حصه مرا بده گفت نذر کرده ام بکوران بدهم تو کور نیستی گفت ای خواجه کور حقیقی منم که در خانه
خدا را بگذاشته بدر خانه چون تو لئیمی آمده ام این را گفت و روان شد خواجه متاثر شد
از عقبش رفت هر چند خواست بوی چیزی دهد قبول نکرد و دامن همت بلوث منت او نیالود
جناب قبلة العارفین امیر المؤمنین فرموده اند ما احسن تیه الفقراء علی الاغنیاء اتکالا
علی الله وما احسن تواضع الاغنیاء للفقراء طلبا لما عند الله چه بسیار نیکوست تواضع توانگر
اغنیا مر فقرا را از جهت طلب نمودن خوشنودی خدا ای عزیز من چه ضرور که گاهی برای ظالم تملق
میکنی گاهی برای هر جاهلی تملق میکنی پس بنا بگذار هر چند روز یکمرتبه بخوان بلکه هر روز یک مرتبه
بخوان اقلا تا خدا برای تو فرجی عطا کند که اللهم ان کان رزقی فی السماء فانزله وان کان
فی الارض فاخرجه وان کان بعیدا فقربه وان کان قریبا فیسره وان کان حراما فحلله
وان کان حلالا فطیبه وان کان طیبا فبارک لنا فیه وکله افوض امری الی الله ان الله
بصیر بالعباد ربنا بگو ربنا لا تکلنا الی انفسنا ولا الی احد من خلقک طرفة عین ابدا ولا
اقل من ذلک ولا اکثر فبالجمله باید دل بخدا بست و از خلق نا امید بود ای عزیز خدا متکفل روزی
تو شده تو عبادت کن او را و فرموده وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها یعنی هیچ
جنبنده نیست مگر آنکه روزی او بر خداست و در جای دیگر است الیس الله بکاف عبده آیا
خدا برای امور بندگان خود کافی نیست و حضرت رسول فرموده لو توکلتم حق توکله لرزقکم

کما یرزق الطیر تغدو خماصا وتروح بطانا اگر توکل بر خدا داشتید حق توکل او را هر آینه روزی
میداد شما را چنانکه روزی میدهد مرغان را که صبح میکنند با شکمهای خالی و شام میکنند سیر و با
شکمهای پر و حق تعالی در آیه مبارکه فرموده خلقکم ثم رزقکم یعنی خلق کرد شما را پس روزی داد شما را
پس روزی داد شما را تنبیه کرده است که رزق از خداست نه از مخلوق پس وعده فرموده در سوره
والذاریات ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین و بوعده هم اکتفا نکرده تا آنکه ضامن شده
که وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها پس اکتفا بضمانت نکرده تا آنکه قسم یاد کرده است
چنانکه در آیه بیست و یکم از سوره والذاریات است که فورب السماء والارض انه لحق مثل ما انکم تنطقون
پس همین نیز اکتفا نکرده و تحذیر فرموده وعلی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین پس کسیکه اعتماد
نکند قول خدا را و التفات نکند بوعده او و اطمینان قلب بهم نرساند بضمانت او و قناعت نکند
بقسم خوردن او و پس اعتماد ندارد بامر او و وعید او فانظروا الی ماذا یکون حاله پس نظر
کنید که چگونه است حال او آیا چنین شخصی مؤمن است یا کافر است چه بسیار قبیح است که اعتماد
بشخص بازاری کند و اعتماد بپروردگار خود نکند در وقت نزول آیه فورب السماء ملئکه
گفتند فرزندان آدم هلاک شدند که خدا را بغضب آوردند که قسم خورد در خصوص روزی
ایشان لکن بعضی از اسباب منافات با توکل ندارد بشرط عدم اعتماد بر اسباب و چشم پوشیدن از اسباب
دو خبر ابی الله الا ان یجری الاشیاء باسبابها یعنی ابا فرموده خدا مگر آنکه جاری ساخته همه
چیزها را با اسباب و تحصیل اسباب منافات ندارد چه اسباب ظنیه است چنانکه قطع یا ظن باین مسببات
با اسباب و مشیة الله بهم رسد ارتباطی که اختلاف میکنند مسببات از اسباب مثل برداشتن توشه بجهة سفر

وایجاد دریا بجهة تجارت و مزارع بجهة حصول اولاد و اخذ سلاح برای دشمن و دوا برای
دفع مرض و احتراز از خواب در ممر سیل و احتراز از تکیه گاه در ندکان ولا تلقوا بایدیکم الی
التهلکة یعنی این آیه شاهد است بر مدعی یعنی بدست خود خود را در مهلکه نیندازید و شاهد
است آذوقه سال بجهة عیال چنانکه سلام میکرد پیغمبر چنانکه گفته ان النفس تلتات یعنی
نفس مضطرب میشود و در حجره بستن و زانوی شتر عقال کردن چنانکه اعرابی ناقه را رها
کرد و توکل کرد پیغمبر ص فرمود اعقلها وتوکل علی الله منافات با توکل هیچیک ندارد اما
و همچنین فال بد زدن و افسون بر خود کردن و شب چهارشنبه چیزی نخوریدن و شب یکشنبه
عبادت مریض نرفتن چنانکه مذهب کلثوم ننه نجس است یا ستاره برابر است یا صبح کله خود شرا
خورده که خبر از مقبولات ندارد که چند مورد دارد چه گفته پس احتیاط با آنها منافات ندارد با
توکل زیرا که امثال اینها اسباب نیستند نزد عقلا و امر و نهی در اینخصوص وارد نشده بلکه نهی
وارد شده در عدم استقصاء در طلب روزی جبرئیل گفت بر پیغمبر که انه لا تموت نفس حتی
تستکمل رزقها فاتقوا الله واجملوا فی الطلب یعنی نمیرد نفسی تا روزی خود را تمام بخورد پس بترسید
بترسید از خدا و بسیار دقت نکنید در طلب روزی و تدبیر در امور دنیویه ولا یحملنکم استبطاء
شیء من معصیة الله فان الله قسم الارزاق بین خلقه حلالا ولم یقسمها حراما فمن
اتقی الله وصبر آتاه الله رزقه من حله ومن هتک حجاب الستر وعجل واخذ من غیر
حله قص به من رزقه الحلال وحوسب علیه یوم القیمة یعنی باید در آمدن روزی شما را
بر این ندارد که طلب کنید روزی را از معصیت خدا زیرا که خدا قسمت کرده در میان خلق خود روزیها

بحلال و قسمت نکرده بحرام کسیکه تقوی پیشه خود کند و صبر کند خدا او را روزی حلال خواهد
داد و کسیکه پرده خود را دریده تعجیل کرد و از غیر ممر حلال تحصیل روزی و برید روزی خود را
از حلال روز قیامت خدا با او محاسبه خواهد کرد چنانکه بعد هم اشاره خواهد شد و همچنین
حرص مزیدن در طلب روزی و غش کردن در معامله و کم فروشی و از کیل دزدیدن
مکر و خدعه و مانند اینها منافات دارد با توکل قطعا و لکن اصل طلب روزی بر وجه اجمال
تجارت و زراعت کردن و کاسبی کردن با توکل منافاتی ندارد بلکه اگر بقانون شریعت بکند محض حسبة
بلکه عبادتست و شاهد بهترین عبادتها باشد و وارد شده است در صحیح که العبادة سبعون
جزء افضلها طلب الحلال عبادت هفتاد جزو است افضل آنها طلب حلال است و در هر باب عموم
مثل این حدیث و خصوص از آیه و حدیث شاهد داریم در سوره جمعه است فاذا قضیت الصلوة
فانتشروا فی الارض وابتغوا من فضل الله و در حدیث صحیح است من طلب الرزق فی الدنیا استعفافا
عن الناس وسعیا علی اهله وتعطفا علی جاره لقی الله یوم القیمة و وجهه مثل القمر لیلة
البدر یعنی کسیکه طلب روزی کند در دار دنیا از برای آنکه محتاج بمردم نباشد و برای عیال
وسعت دهد و با همسایه مهربانی کند ملاقات کند خدا را و روی او مثل ماه شب چهارده باشد
و در حدیث حسن وارد شده که الکاد علی عیاله کالمجاهد فی سبیل الله آنکه برای عیال زحمت
میکشد مانند آن کسی است که جهاد میکند در راه خدا در خصوص کاسب است ان الله یحب المؤمن
المحترف یعنی خدا دوست میدارد مؤمن صاحب حرفه و پیشه را الملعون من القی کله علی الناس از
رحمت خدا دور است که کل بر مردم شود و وحی کرد خدا بداود که انک نعم العبد لولا انک

تاکل فی بیت المال فبکی داود فاوحی الله الیه انی قد النت لک الحدید فکان یعمل من ذلک
درعا و یبیعها و یقتات باثمانها و یتصدق بالباقی یعنی تو نیکو بنده بودی اگر از بیت المال نمی
خوردی پس داود گریست پس خدا وحی کرد باو که ما نرم گردانیدیم آهن را بدست تو پس بود
داود ع که زره میساخت بدست خود از آهن و میفروخت و میخورد و زیادی آنرا در راه خدا تصدق
میکرد و در حدیث لا یحصر است که ملعون ملعون من ضیع من یعول یعنی ملعون است ملعون است
کسیکه عیال خود را ضایع گذارد و روایت از امام رضا ع که ینبغی ان یوسع علی عیاله لئلا یتمنوا موته
یعنی سزاوار است که توسعه دهد بر عیال خود که تمنای مردن او نکنند از بهلول پرسیدند که چه حال داری
گفت چه حال باشد کسی را که آسمانها بر رضای او گردد و زمین بر رضای او ساکن باشد و هر چیز در آسمانها
و زمینها باشد همه بر مجرای رضای او میشود گفتند خوش دعوی بلندی کردی گفت ما در روز
اول دانستیم که آنچه خداوند تعالی حکیم میکند همه خیر و نیکی و صلاح است و باین سبب رضای خود را
بار رضای او موافق کردیم و زمام امور را باو واگذاشتیم و اراده خود را با او پیوستیم دیگر آنچه
میشود و چون احکام الهی را منقاد شدی شک و شبهه از خاطرت بیرون میرود آنچه از خدا
و حجتهای او بتو میرسد از آیات و احکام و اخبار قبول میکنی از روی تسلیم و انقیاد و چون چهار
کر از عمده زخمهای شیطان است از ایمان دور میکنی و همه دو دمهای وی میانه دانسته که توکل
نه اینمعنی دارد که در خانه را بر روی بر بندی و در خانه بنشینی و دست از کسب و کار بکشی
و بگوئی که توکل کرده ام بلکه توکل آنست که سعی خود را چنانچه خدا فرموده است بجا آوری
طلب حرام نکنی و ترک واجبات و مستحبات نکنی و زیاده از قدر ضرورت بحرص جمع نکنی و باقی

سعی اعتماد بر کسب نکنی و بر کار خود اعتماد نداشته باشی و بدانی که اگر خدا نخواهد چشم و گوش و زبان
و دست و پا و عقل و روح و سایر اعضا و قوای ترا میتواند گرفت پس سعی تو با اسباب و آلات او
و بدانی که خدا اثر این نفع تو اگر هدایت نفرماید تو عاجز میشوی و آن مشتری که بر در دکان تو می
آید بدانی که رزاق حقیقی از روز ازل چنین مقدر کرده است پیش از خلقت تو بچندین هزار
سال که امروز این مشتری بر در دکان تو بیاید و ده روزی تو امروز از نفع سودا او بتو
برسد و اگر بدکان نمیرفتی بتو نمیرسید و با وجود رفتن تو بدکان اگر خدا نمیخواست او بدر دکان
تو نمی آمد و اگر خدا بدل او نمی افکند دست بکیسه نمیکرد که آن زر را بتو بدهد چنانکه گفته اند
که دکان را بگشا و بساط خود را بینداز و توکل کن پس اگر ترک طلب ضروری کنی آثم و گناه
کاری و اگر خود را بمهلکه اندازی خلاف فرموده خدا کرده و مستحق عذاب میشوی زیرا که خدا
فرموده است حفظ کن نفس خود را و چون بروی بسفر یار رفیق برو الرفیق ثم الطریق و اما با وجود
اینها باید بداند که اگر خدا حفظ نمیکرد حفظ تو بیفایده بود چه ظاهر است که جمعی پیاده برای
هم محافظت میکنند و بناحق کشته میشوند و بسیار است که با هزار نفس بسفر میروند و مالشان
بغارت میرود و کشته میشوند و صد طبیب حاذق بر سر بیمار می آید و همه خطا میکنند و آن
بیچاره بی توکل میمیرد غرض آنکه کسب منافات با توکل ندارد حضرت داود گذشت بکفش دوزی
فرمود یا هذا اعمل و کل ای مرد کار بکن و بخور خدا دوست میدارد کسی را که کار میکند و می
خورد و در خصوص عابدی وارد شده است که حضرت فرمودند ان الذی یقوته اعبد
عبادة منه یعنی آن اشخاصی که خرجی را برای او میرسانند عبادت ایشان بهتر از عبادت اوست

و در مفاتیح

و در مفاتیح مذکور است که فیها تسعة اعشار الرزق و انها تزید فی العقل و ان ترکها مذهبة له
یعنی در تجارت نه عشر روزی است و عقل را زیاد میکند و ترک تجارت عقل را برطرف میکند
حق تعالی در این خصوص فرموده رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله و اقام الصلوة و
امام رضا ع فرمود از جنود عقل است توکل و در خصوص زراعت در خبر وارد است که من احیا ارضا
فله فیه اجر و ما اکلة العوافی فهو له صدقة کسیکه احیا کند زمینی را آنچه درندها برای
خورند اجر از برای او نوشته میشود چه انسان بخورد و چه مرغان برای او صدقه نوشته میشود
خواجه پندارد که روزی ده دهد من یقین دارم که روزی ده دهد پس روشن شد که کسب
منافات با توکل ندارد و در زراعت زکوة ندادن و با عمله و اکره بی ظلم کردن و آب بردن مردم
را دزدیدن با توکل ربطی ندارد در حدیث است که من اخذ شبرا من ارض بغیر حق اتی به
یوم القیمة فی عنقه من سبع ارضین کسیکه بگیرد از زمین مردم بی حق و بقدر یک شبر باید در روز
قیامت آن شبر زمین با هفتم طبقه زمین بر گردنش باشد و در تجارت فقیه شو که مبادا بحرام
افتد من لم یتفقه فی دینه ثم اتجر ارتطم فی الربا ثم ارتطم کسیکه مسئله فقه نداند در
ربا می افتد چنانکه در روایتی وارد شده است که الفقه ثم المتجر فو الله للربا فی هذه الامة
اخفی من دبیب النمل علی الصفا وارد شده است که ان درهما اشد من سبعین زنیة بذات
محرم یعنی یک درهم سود در نزد خدا عظیم تر است از هفتاد زنا که با محرم کرده است در مسجد الحرام
مسئله تجارت از هر صاحب کسبی مطلوب است زیرا که از راه نادانی مسئله معامله باطل و حرام می کنند
و مال خود را حرام و حال خود را تباه میکنند و در وقت رفتن برای دیگران میگذارند و ایشان

خوشحالی میکنند و وزر و وبال آن برای او میماند دیگر که چه کرد اشرفی خر او مظلمه برد و تجار
بیک زد و تلقی رکبان را نکند سه فرسخ یا چهار فرسخ استقبال قافله نکند و فروشنده ذم بیها
نکند و چنین تاجر را معصوم کرام نامیده اند و در خبر است که کل تاجر فاجر الا من اخذ الحق
و اعطاه هر تاجری فاجر است مگر آنکه حق بدهد و حق بگیرد و نظر رحمت نمیکند خدا بسوی آن
تاجری که بزور قسم مال میفروشد که خدا فرموده است و لا تجعلوا الله عرضة لایمانکم و
در خبری وارد شده است که لا ینظر الله الی منفق سلعته بیمینه یعنی خدا نظر رحمت نمیکند
بسوی کسیکه انفاق میکند مال خود را که بزور قسم پیدا کرده یعنی که قبول نمیکند از او انفاق را
والله اعلم و داخل بیع و شرای مسلمانان نشود که بعضی از علما دانسته اند و این داخل خیانت است
و موجب کسر قلبهم میشود و در خبر است رحم الله امرا سهل البیع و سهل القضاء و سهل الاقتضاء
خدا رحمت کند مردی را که بآسانی بخرد و بآسانی بفروشد و بآسانی طلب خود را از مردم بگیرد و بآسانی
طلب مردم را بدهد و من مطل ذی حق حقه کان علیه بکل یوم خطیئة عشار و اکرام و زور
کند در حق مردم هر روزی که میگذرد گناه راهزنی براو نوشته میشود و در بعضی از نصوص
معتبره وارد شده است که لان اسقط من شاهق فانقطع قطعة قطعة احب الی من ان
اتولی لاحد منهم عملا او اطا علی بساط رجل منهم الا لتفریج کربة عن مومن او فک اسره او
قضاء دینه یعنی آنکه بیفتم از بلندی و قطعه قطعه شوم محبوب تر است نزد من از آنکه کار احدی
از ظلمه را داشته باشم یا بر بساط ایشان پا گذارم مگر برای آنکه غمی از دل مومنی بردارم یا اسیر مومنی را
نجات دهم یا دین او را ادا کنم و در حدیث موثق است که لا تعنهم علی بناء المسجد یعنی اعانت مکن

ظلمه را

ظلمه را در بنای مساجد و جایز نیست گرفتن از ایشان را جایز میدانند علما و با ظالم و فاجر معامله
نکند که اگر مال آنها حرام نباشد بی شک و شبهه دارد و عامل ظلمه نشود که در حدیث است ان اهون
ما یصنع الله لمن تولی لهم عملا ان یضرب علیه سرادق من النار الی ان یفرغ الله فی
حساب الخلائق یعنی سهل تر عذابی که خدا بعاملان و کارکنان ظلمه میکند که ایشان را در سرا
پرده های آتش در می آورد تا از حساب خلایق فارغ شود و دیگر از زور اهل کم نفروشد ویل
للمطففین الذین اذا اکتالوا علی الناس یستوفون و اذا کالوهم او وزنوهم یخسرون ای
وای بر ایشان که در بعضی از اخبار است که هر کس که خدا در باره او ویل فرموده است کافر
است و دیگر احتکار نکند چنانکه در حدیث صحیح وارد است الجالب مرزوق و المحتکر ملعون
و حد احتکار در گرانی زیاده از سه روز و در ارزانی زیاده بر چهل روز است شاه زاده و حاکم
و کدخدا و پنجاه هم بر این مذهب اند من چگویم که پیغمبر ع ایشان را لعن کرده نه من که در صحیح
وارد شده است که من احتکر علی المسلمین لم یمت حتی یضربه الله بالجذام و الافلاس کسیکه
احتکار کند بر مسلمانان از دنیا نرود تا خدا او را بناخوشی خوره و افلاس مبتلا کند پس کسبهای همگی
موافق قانون شرع باشد با توکل منافات ندارد و اگر خلاف آن باشد منافات دارد و لکن احتکار
نیست مگر در گندم و جو و خرما و مویز و روغن چنانکه در حدیث موثق وارد شده است و شیخ
صدوق ره زیاده بر این در روایتی آورده که از زیت باشد و جمعی دیگر نمک را ملحق کرده اند و
و اخراست یکی طفل دندان بر آورده بود پدر سر بفکرت فرو برده بود که من نان و آب از کجا
آرمش مروت نباشد که بگذارمش چه بیچاره گفت این سخن پیش جفت نگر تا زن او چه مردانه گفت

مخور هول ابلیس تا جان دهد هرآنکس که دندان دهد نان دهد از کلام اکابر است جمعی گمان
کرده اند که جمعیت در جمع اسباب است وجمعی بیقین دانسته اند که جمع اشیا موجب تفرقه دل است
دست از همه افشانده اند اهل تحقیق برآنند که تاثیر اسباب در مسبب باخالق الارضین والسموات است
گویا حق تعالی میفرماید که ای خلیل من ابرهیم من میتوانستم که ترا نگذارم با آتش رسی ولکن بعضی گمان میبردند که ممکن نبود مرا که ترا در آتش نگاه دارم در آتش ترا نگاه داشتم تا مردم همه بدانند که خدا
تواند مردم را از آتش نگاه دارد آنروز که هیشند آفریدم گفت تو از بنده مثل من نیست اورا
بادم ادب کردم که اگر تو توانی نه چرا این برک باو نمیتوانی داد آتش را آفریدم گفت کذارنده مثل
من نیست اورا بخلیل خود بیاموزم که ای آتش اگر لاف کدازندگی میزنی چرا نمیکدازی کارد را
آفریدم گفت برنده مثل من نیست اورا بحلقوم اسمعیل امتحان کردم که اگر برنده چرا نمی بری دم بارا
بیافریدم گفت غرق کننده مثل کیست اورا بموسی امتحان کردم که ای آب غرق کننده تو چرا موسی را
غرق نمیکنی معده را بیافریدم گفت هضم کننده مثل من نیست اورا بیونس امتحان کردم که ای حوصله
ماهی اگر هضم کننده تو چرا یونس را هضم نمیکنی مرگ بیافریدم گفت من قاطع حیات چون من نیست اورا
بعزیز امتحان کردم که ای مرگ اگر قاطع حیات تو بی چرا عزیز را زنده میگذاری حکایت یکی از سالکین
حکایت کرد که وقتی در مصر رفتم کوشکی بغایت بلند دیدم فرا از رفتم بنزدیک آن کوشک حوض آبی
بود وضو ساختم چون فارغ شدم چشم بر بام کوشک افتاد کنیزکی دیدم بر کنگرهٔ کوشک با جمال تمام
خواستم بدانم از آن کیست گفتم ای کنیزک بکه تعلق داری گفت بر داندوه کرسیاه اشتی پنداشتم
کرد یوانه چرا که پریشان می آمد چون بنزدیک آب رسید وضو ساختن گفتم مکر عالمی چون از وضو

فارغ شد و استغفار کرد گفتم عارفی اکنون دانستم که دیوانه نه عالمی و نه عارف گفتم چرا گفت
اگر دیوانه بودی وضو نساختی واگر عالم بودی بنامحرم نگاه نمیکردی واگر عارف بودی بغیر از حق
کسی را نمیدانستی این کلمات بگفت و ناپدید شد اگر ای عزیز عارفی تو کل کن وجمیع امور را مفوض
کن باو حکایت آورده اند که در مدینه سقائی بود روزی بدر مسجد رسول آمد حضرت رسول
این آیه را میخواند که وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا مشک بینداخت وگفت حق تعالی
ضامن شده است کار کردن هرزه است برود مرو عبادت کنم سه شبانه روز عبادت کرد گرسنگی
بیافت خواب بروی غلبه کرد در خواب دید که وی را اشرفی دادند بیست سال زنده بود هیچ
گرسنه و تشنه نشد ای برادر کم کشیدن منافات دارد با توکل که وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ
إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ آورده اند که چون جناب فاطمه بعالم بقا رحلت
ام ایمن گفت اگر واقعه افتد و فاطمه درگذرد من در مدینه مقام نکنم پس چون فاطمه درگذشت
ام ایمن روی بمکه گذاشت بزاد و راحله و تنها چون میان بادیه رسید تشنه شد و بسوی
آسمان کرد وگفت خداوندا من خادمهٔ دختر پیغمبر توام وبرای دوستی او از مدینه آمده ام مرا
از تشنگی فرج ده فی الحال سطلی و بروایتی دلوی از هوا فرو گذاشته شد ام ایمن آب بیاشامید
تا هفت سال تشنه وگرسنه نشد ببرکت فاطمه وپیغمبر در بارهٔ او فرموده که ام ایمن زنیست از اهل
بهشت مسلمانان ام ایمن از اهل بهشت بود بلا شبکه فاطمه وفرزندان وشوهر او وآب از آسمان
برای او فرستادند اما حسین که بهشت وحور العین از نور او خلق شده وفرزند علی وجگر گوشهٔ
پیغمبر و نور دیدهٔ زهرای اطهر بود در صحرای کربلا با لب تشنه و شکم گرسنه او را ذبح نمودند

ای عزیز اول فرزند خود را بدان بعد حدیث در خصوص توکل عرض میشود که مجلس باین ختم شود و مناسبت
با واقعه ام ایمن هم داشته باشد و خبری در مصیبت کربلا کنیم در بعضی از کتب معتبره مسطور است که
چون زمان رحلت آدم شد شیث را بیخ وصیت کرد اول آنکه بدنیا آرام نکیری که من بهشت جنت را
دل نهادم از من نپسندیدند و از آنجا با دل پر حسرت بیرونم کردند دوم آنکه بقول زن
عمل نکنی که من بقول زن عمل کردم کشیدم آنچه کشیدم سیم در امری بعاقبتش نظر کن که بکجا منجر می
شود که اگر من بعاقبت فعل خود نگاه میکردم بمن نمیرسید چهارم در کاری که میکنی اگر دل تو
اضطراب دارد مکن که من در حین اکل شجره دلم اضطراب شد ملتفت نشدم و هر گاه در آن
تامل کرده بودم بآنچه گرفتار شدم نشده بودم پنجم آنکه هر کاری که ترا پیش آید با دوستان مشورت
کن که اگر من در امر خود با ملائکه مشورت کرده بودم بدین درد مبتلا نمیشدم بعد از این کلمات
در محافظت دین محمدی تم بسیار وصیت مینمود شیث گفت ای پدر فضایل و مدایح آنسرور را
از تو بسیار میشنوم میخواهم بیان کنی که مرتبهٔ او بلندتر است یا مرتبهٔ تو آدم ساکت شد بعد از آن
مبالغه بسیار فرمود ای فرزند مرتبهٔ وی بمرتبهٔ بلند است که با امت وی شش کار خواهند کرد که
با من نکردند اول آنکه مرا بیک گناه از بهشت بیرون کردند و امت محمد را با گناهان بسیار داخل بهشت
خواهند نمود دوم آنکه بیک گناه من آوازه فعصی آدم ربه در عالم انداختند و گناه مرا آشکا
کردند و امت او با صد هزار گناه پرده ایشان نخواهند درید سیم بیک ذلت مرا از حوا جدا کردند
وایشان را با صد هزار ذلت از دوستان ایشان که علی و سایر ائمه باشند جدا نکنند چهارم آنکه بیک
ذلت سیصد سال گریستم تا توبه ام قبول شد وایشان را حاجت باین نیست بلکه پشیمانی اگر در دل ایشان راه

خدا بیامرزد و توبهٔ ایشان را قبول فرماید پنجم بیک ذلت برهنه ام کردند و برهنه ام بدنیا
فرستاده اند وایشان را هیچ گناه پرده ندرند و عورت ایشان را ظاهر نکردانند ششم آنکه تا عرفات
رفتم و اشک بسیار از دیده بیاریدم توبه ام قبول کردند وایشان را احتیاج باین نباشد بلکه
از خانه بیرون روند بلکه بگویند و گفطات خطاب غفرت در رسد و در تفسیر امام حسن عسکری
ع است که درویشی صاحب عیال بی برگ و نوا از خانه بیرون رفت و در بدر گشت تا طعامی
حاصل کرد و در بین راه بر دوی و زنی برخورد از فرزندان رسول خدا که بغایت گرسنه بودند
گفت ایشان اولی ترند بطعام که از فرزندان رسول الله صم اند و چون شرم داشت که تهی دست
بخانه آید در کوچه میگشت که ناگاه یکی بوی رسید از مصر کتابتی بوی داد و زری که در صره بود
چون گشود پانصد دینار بود پس گفت پسر عم تو فلان وفات کرد و صد هزار دینار زر نقد
مکه و مدینه داده اسباب و ملک خود بغایت بسیت و غیر از تو وارثی ندارد و این پانصد دینار نقد
بود دیشان مرد بستاند و بخانه آمد شب مصطفی و مرتضی را در خواب دید که فرمودند تو فرزندان
ما را از فرزندان خود بگزیدی از تو اتکران اهل مدینه ات کردیم و تاجران بخواب دیدند که
آنچه پیش شماست نزد فلان کس فرستید و والی مصر در خواب دید که اسباب و ملک فلان را
بفروش وبها نزد فلان کس فرست که حق اوست پس همه مالها را نزد او آوردند و از مصطفی را
در خواب دید که چون فرزندان ما را گرسنه نتوانستی دید ما ترا فقیر نخواستیم توانگرت کردیم
و در عقبی هر چه بشر تر هزار قصر در بهشت آفریدند از دوستی تو دوستان خاندان نبوت این حدیث
شبیه است بحدیث ام ایمن حالا گوش باش تا بشنوی که مجلس طول کشید تا دل تنگ نشوی هر دو

که حضرت امیر علیه السلام شبی از شبها از پیغمبر و علاء خواست که در شب نزد او افطار کند و قبول ی آرد جو
قرض نمود بخانه آورد و بفاطمه فرمود که این آرد را طبخ کن که امشب پدرت مهمان ماست حضرت
فاطمه آنرا طبخ نمود شش کرده نان شد و چون پیغمبر ص از نماز مغرب فارغ شد باتفاق امیر المؤمنین
علیه السلام بخانه آمدند فاطمه آن نانها را حاضر کرد و بر زمین نهاد حضرت یک کرده نان نزد خود گذاشت
و یکی نزد علی و یکی نزد فاطمه و یکی نزد حسن و یکی نزد حسین و یکی بفضه داد بعد از افطار
فاطمه عرض کرد که میخواهم فردا شب مهمان ما باشی و مرا سرافراز کنی حضرت قبول کرد چون روز دیگر
حضرت امیر ع صاعی آرد جو قرض نمود حضرت فاطمه طبخ نمود و شب دیگر هم مثل شب گذشته صرف نمودند
پس حضرت امام حسن ع عرض کرد ای جد بزرگوار شب دیگر مهمان من باش چون روز دیگر
شد باز حضرت امیر ع صاعی آرد جو قرض نمود و شب دیگر بطریق شبهای گذشته صرف نمودند پس حضرت
امام حسین ع شب دیگر را از حضرت پیغمبر ص وعده گرفت پس چون روز شد جناب امیر المؤمنین
علیه السلام آرد جو قرض گرفت و بطریق شبهای گذشته گذرانیدند چون حضرت پیغمبر ص برخواستند که بروند
چون بدر خانه رسید فضه کنیز فضه فاطمه زهرا پیش آمد بنحوی که علی و فاطمه نفهمیدند و عرض کرد یا مصطفی
از پیغمبر ص گرفت که مرا نیز مهمان خود سازی و سرافراز کنید چنانکه آقایان مرا در شبها خواجگان
افراز فرمود پس حضرت قبول کردند و فضه را جامانع شد که حضرت امیر را خبر دهد و خود هم
نتوانست تحصیل قوتی کند و حضرت رسول از نماز فارغ شد و خواست بخانه رود و در آنوقت جبرئیل
نازل شد که خداوند میفرماید که بجا میروی امشب مهمان فضه پس پیغمبر ص در کمال تعجیل روانه شد
اهل بیت از نماز فارغ شده و نشسته که حضرت رسول ص داخل شد همگی از جهة تعظیم برخواستند چون

از وعده خبر دار بنودند تعجب نمودند حضرت تعجب ایشانرا دانست که خبر از وعده فضه ندارند
فرمود من امشب مهمان فضه ام حضرت امیر ع بر خواست و فرمود ای فضه چرا مرا خبر نکردی که طعام
تحصیل کنم فضه گفت من طعام مهیا کرده ام پس بمصلای خود رفت و بسجده افتاد و گفت ای پروردگار
عالمیان من کنیز دختر حبیب توام و امشب پیغمبر تو را بمهمانی خواسته ام و تو میدانی که من قدرت بر تحصیل
قوتی ندارم اما سؤال میکنم ترا بحق پیغمبر ص و بابرو علی و فاطمه و قرب حسن و حسین که مولای
منند که مرا امشب پیش پیغمبر ص شرمنده مسازی ناگاه بوی طعام بمشامش رسید چون سر از سجده
برداشت کاسه مملو از طعام دید با چند کرده نان آنرا برداشت و بنزد پیغمبر گذاشت حضرت که
آن طعام را دید سر بسجده گذاشت که حمد میکنم خدا را که مرا از دنیا بیرون نبردی تا منزلت مریم
دختر عمران را بکنیز دختر من عطا کردی مسلمانان از برای کنیزان دختر پیغمبر آب و طعام از
آسمان می آید و اما دختر زادگان پیغمبر ص مثل زینب خاتون و مثل سکینه و فاطمه کبری و رقیه
و صفیه و دختران و خواهران حسین ع را در صحرای کربلا در بیابان کربلا چند روز گرسنه لشکر مخالف
ایشانرا محاصره کردند و آب و نان از ایشان منع نمودند نقل است که بعد از شهادت سرور
شهیدان که ایشانرا اسیر و خوار و دستگیر نمودند و بکوفه بردند اطفال اهل کوفه با اطفال اهل
بیت ترحم میکردند زیرا که ایشانرا گرسنه میدیدند و خرما و جوز بایشان میدادند ام کلثوم
اینها را از دست و دهن اطفال میگرفت و بر زمین می افکند و میفرمود یا اهل الکوفة ان
الصدقة علی اهل بیت الرسالة محرمة که اهل کوفه تصدق بما روا نبود زکوة لا ینبغی و لا تحل
مصطفی نبود و در مقتل ابن بابویه مسطور است و شیخ فخر الدین طریحی هم همین کیفیت را فرموده است

که چون اهل بیت سرور شهدا بنزدیک دروازه شهر کوفه رسیدند بجائی چند از اهل آن بلد
بتماشا و تفرج بیرون آمدند همینکه نظرهای ایشان بر سر فرزند سید البشر افتاد بگریه در آمدند
شروع کردند بزار زار گریه کردن و چون بدروازه داخل شدند زنها و مردها اهل کوفه
جناب قبلة العارفین را دیدند که پاهای مبارک او در زیر شکم شتر در زنجیر کشیده و دستها
در غل بسته بیمار و علیل و رنجور صدا بنوحه و زاری بلند نمودند امام ع با آواز ضعیف و صدای
حزین بایشان فرمود که ای اهل کوفه ای اهل مکر و حیله خود ما را میکشید و اسیر میکنید و حالا
بر ما گریه میکنید پس زنی از اهل کوفه بر پشت بامی ایستاده بود و بتماشا مشغول بود و نشست
که ایشان از کجا بوده همین اسیر چند بد احوال پرسید بزبان عربی کیستید ای الاسارى انتم یعنی شما از
کدام اسیرانید که از شما نیکوتر ندیده ام ام کلثوم خواتون دختر امیر المؤمنین فرمود ایتها المرأة
نحن اسارى آل محمد یعنی ما اسیران آل پیغمبریم و از دودمان احمدیم آنزن گفت شما از اسیران
آل محمدید ام کلثوم فرمود آری آنزن خود را از بام بزیر افکند و آنچه از لباس و مقنعه و چادر
داشت از خانه خود همه را بیرون آورد و بهر یک از دختران علی ع و دختران حسین ع داد که خود را از
نامحرم بپوشانند زینب خاتون دید که اهل کوفه گریه میکنند شروع بسخن گفتن نمود بنحوی که فصحاء عرب از فصاحت
دختر امیر الفصحا حیران چه میگویم که گویا امیر المؤمنین ع زنده شده و بزبان دختر تکلم میفرمایند بعضی
از سخنان زینب خاتون آن بود که ای اهل کوفه مکر و حیله هنوز آب دیده ما از ظلم و جفای شما باز
ایستاده و ناله ما از جور و ستم شما ساکن نگردیده آیا بر ما گریه میکنید حال آنکه ما را کشتید
بر باد رفته بیش ما گریه میکنید و از روی حضرت خاتم الانبیا شرم ندارید بدین ین عالمیان را کشته اید

و نزلک یا رعیت اهل حق نمودید بخدا سوگند باید بسیار گریه و کم خنده کنید و این عیب و عار را
که بر روی خود خریده اید تا روز قیامت از شما زایل نشود که کشتید فرزند پیغمبر را بجهة تدارک کرده کشتید
کسی را که پناه بیچارگان و روشن کننده مشکلات قرآن بود و اظهار کننده دین و ایمان بود دستها
شما بریده باد که جگر گوشهای پیغمبر را بضرب نیزه و شمشیر پاره پاره کردید و چهره دختران پیغمبر و
علی را گرد اسیر نمودید آیا تعجب کردید که از آسمان خون بارید آنچه در آخرت بر شما ظاهر شود از عذابها
از آن عجیب تر است الا لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس دوازدهم در مدح احسان و سخاوت و
وجود و مروت و معروف و صدقه و قضای حاجت اخوان و معذرت برادران دینی بطور عرفان و ادله
بر آنها بر سبیل اجمال نزاطناب بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی زین
فی قلوبنا الایمان و کره فی صدورنا الفسوق و الفجور و العصیان و رزقنا التمسک بالعترة الطاهرة
و الشجرة الطیبة الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا و التبری من الشجرة الخبیثة
الملعونة المشومة و نحن نمیل ما بین ایدیهم الا طغیانا کبیرا و نستدعی من الله ان یجعلنا من شیعة
اهل البیت و تابعیهم و ان یرزقنا الهم و الغم فی مصیبتهم و ان یجعلنا فی کرتهم و رجعتهم و
ان یحشرنا تحت لوائهم و فی زمرتهم فمن کان منا لهم مصونا جعله فی الاخرة مرحوما و ما کان
فی هذه النشأة مغموما صبره فی العقبی مسرورا و ما کان من الظالمین فی اهلیه ضاحکا مسرورا
جعله فی الاخرة هالکا مثبورا و الصلوة و السلام الکاملان المبارکان علی ملوک الادیان
و امراء الایمان الموجودین فی الدهر و السرمد و الزمان و الغایة القصوی من ایجاد العلم و
المقصد الاقصی من خلقه بنی آدم و الثمرة العلیا و اللباب الاصفی من شجرة الکون المشتملة علی

الدنيا والعقبى الذين لولاهم لما خلق الله آدم ولا حوا ولا الجنة ولا النار ولا الارض ولا
السماء الذين هم حبهم هو الاسلام والايمان وبغضهم هو النفاق والنيران وحبهم حسنة
لا تضر معها سيئة وبغضهم سيئة لا تنفع معها حسنة الذين هم قال الله تعالى في حقهم واذا دعي
الله وحده اشمأزت قلوب الذين لا يؤمنون بالآخرة واذا دعي الله الذين من دونه اذا هم
يستبشرون المعصومين الاصفيا والمقتولين بسيف الاشقياء واللعنة الدائمة على اعدائهم ما
اهتز لاجلهم صدور الاولين من المرسلين والانبياء واغتم بحزنهم قلوب الآخرين من الصديقين
والصلحاء **اما بعد** فقد قال الله تبارك وتعالى في محكم كتابه الكريم وتنزيل خطابه العظيم اعوذ
بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم ان الله يأمر بالعدل والاحسان و
ايتاء ذي القربى وينهى عن الفحشاء والمنكر والبغي يعظكم لعلكم تذكرون خداوند عالم امر بعدالت
واحسان ميفرمايد العدل هو الانصاف بين الخلق مراد از عدل انصاف ميان مردم است ومعامله
كردن با مردم بحيثيتى كه ميل واعوجاج در او نباشد مراد از احسان هم نيكيها است وايتاء ذي
القربى صله با رحام است ومراد از فحشاء زنا است ومراد از منكر آنست كه شرع منكر آن باشد ومراد
از بغي ستم وظلم است واين آيه سراپا هدايه در سوره نحل مذكور است ومراد از احسان جود وسخاوت
ومعروف ومروت است از صفات خدا است ودر فعل على اعلاست بلكه معادن او احسان است هر كس
هست پيدا ونا اهلان وان بايد تخلقوا باخلاق الله ميخواهد بندكان متخلق باين اخلاق شوند
خدا احسان كنندكان را دوست ميدارد وجناب عقل كل وسيد انبيا ورسل فرموده السخا شجرة من شجر
الجنة اغصانها متدلية في الارض فمن اخذ منها غصنا قاده ذلك الغصن الى الجنة وسخاوت

درختى است از درختهاى بهشت وشاخهاى آن بزمين كشيده پس هر كس شاخى از آن شاخها را كرفت
ميكشد آن شاخ او را ببهشت ان السخاء من الايمان في الجنة بتحقيق كه سخاوت از ايمان است وايمان
در بهشت است السخا شجرة تنبت في الجنة فلا يلج الجنة الا سخي ما جبل الله اولياءه الا على السخا
وحسن الخلق ودر كلام مجيد فرموده كه احسن كما احسن الله اليك احسان كن بخلق چنانكه خدا بتو
احسان كرد ودر سوره نحل فرموده ان الله مع الذين اتقوا والذين هم محسنون بدرستيكه خدا با متقيان
است وبا احسان كنندكان ودر سوره مائده است ثم اتقوا وآمنوا ثم اتقوا واحسنوا والله يحب
المحسنين ودر آخر سوره عنكبوت است كه ميفرمايد والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا وان
الله لمع المحسنين ودر سوره ذاريات است انهم كانوا قبل ذلك محسنين ودر سوره اعراف ان
رحمة الله قريب من المحسنين ودر كتاب مستطاب كافي از جناب موسى بن جعفر است كه ان
السخي قريب من الناس وقريب من الجنة وقريب من الله بدرستيكه سخي نزديك است بمردمان ونزديك
است ببهشت ونزديك است بخدا وبخيل از همه دور است زيرا كه بخيل از ثمرات دنياى دنى است
وان صفات خبيثه است وان اخلاق رذيله از اين جهت در مذمت او بسى اخبار وروايات وارد است
خدا فرموده است ان الذين يبخلون ويأمرون الناس بالبخل وميفرمايد در سوره آل عمران
الذين يبخلون بما آتاهم الله من فضله هو خيرا لهم بل هو شر لهم وفرموده كه جاهل سخي احب الى الله
من عابد بخيل وادوء الداء البخل نادان سخي محبوب تر است از عابد بخيل بسوى خدا ورسول
فرموده ان الله يبغض الشيخ الزاني والبخيل المنان والمعيل المختال دشمن ميدارد پير زناكار وبخيل
منت كذار ومعيل عيالدار را البخل شجرة تنبت في النار خلق البخل من مقته يعني بخل

درختيست واز آتش وبخيل خلق شده است از غضب خدا وجعله الله اغصانا في اصل شجرة الزقوم وكردانيد
بخيل را در اصل درخت زقوم ودلى بعض اغصانها الى الدنيا فمن تعلق بغصن منها ادخله الله
النار الا ان البخل من الكفر والكفر من النار والشح والايمان لا يجتمعان في قلب واحد بعضى از
شاخهاى آن در دنيا است هر كس آويخت خود را بشاخى از آن شاخها داخل ميكند او را در آتش آيا
نميدانى كه بخل كفر است وكفر در آتش است وبخل وايمان در يكدل جمع نميشوند خصلتان لا يجتمعان في المؤمن
البخل وسوء الخلق دو خصلت است كه جمع نميشوند در مؤمن يكى بخل ودويم سوء خلق ومروى است
كه پيغمبر صلعم در مكه بود كه ديد فاذا رجل تعلق باستار الكعبة وهو يقول بحرمة هذا البيت الا
غفرت لي ذنبي قال رسول الله صلعم ما ذنبك يعني مردى بپردهاى كعبه چسبيده بود وميكفت كه
بحرمت همين خانه ترا قسم ميدهم كه كناه مرا بيامرزى حضرت فرمود چه چيز است كناه تو كفت اعظم
من ان اصفه لك يعني عظيم تر است از آنكه وصف كنم براى تو قال صلعم ويحك ذنبك اعظم ام الار ضون
حضرت فرمودند واى بر تو كناه تو بزرگتر است يا زمينها عرض كرد بلى يا رسول الله صلعم يعني كناه من
عظيم تر است حضرت فرمودند ويحك ذنبك اعظم ام الجبال كناه تو عظيم تر است يا كوهها قال ذنبي ذنبك اعظم ام
يا رسول الله كناه من يا رسول الله عظيم تر است قال ذنبك اعظم ام البحار فرمود كناه تو بزرگتر است
يا درياها قال بلى ذنبي اعظم يعني كناه من عظيم تر است فرمود كناه تو بزرگتر است يا آسمان كفت
كناه من قال ذنبك اعظم ام العرش فرمود كناه تو عظيم تر است يا عرش قال بلى ذنبي يعني كناه
من قال ذنبك اعظم ام الله فرمود كناه تو بزرگتر است يا خداى تو قال بل الله اعظم واجل
يعني بلكه پروردكار من عظيم وجليل تر است حضرت فرمود كناه عظيم را خداى عظيم ميبخشد قال كل

ذنبك يعني بكو كناه خود را قال اني رجل ذو ثروة من المال وان السائل ليأتيني ليسألني
فكانما يستقبلني بشعلة من النار يعني مرد صاحب دولتم وبخل من بحديست كه اكر سائلى مى آيد
كمان ميكنم كه شعله آتش روى بمن مى آورد وقال اليك عني لا تحرقني بنارك فوالذي بعثني
بالهداية والكرامة لو قمت بين الركن والمقام ثم صليت الفي الف عام وبكيت حتى تجري من
دموعك الانهار وتسقى بها الاشجار ثم مت وانت لئيم لاكبك الله في النار اما علمت ان
الله يقول ومن يبخل فانما يبخل عن نفسه ومن يوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون يعني فرمود از
من دور شو كه با آتش خود مرا نسوزانى بحق آن خدائى كه مرا براستى بخلق برانكيخته است بهدايت
وكرامت كه اكر مقام كنى ميان ركن ومقام پس نماز كنى دو هزار هزار سال آنچنان بكريى كه جارى
شود از اشكهاى تو نهرها وسيراب شود باشكهاى تو درختها پس بميرى وحال آنكه تو بخيل ولئيم باشى
هر آينه برو در افكند خدا ترا در آتش واى بر تو آيا نشنيدى كه خدا ميفرمايد ومن يبخل فانما
الآية ودر روايتى وارد شده است كه من صباح الا وقد وكل الله به ملكين يناديان اللهم
اجعل لكل ممسك تلفا ولكل منفق خلفا واخبار در مذمت بخل بيش از آنست كه كسى احصا تواند
نمود با وجودى كه متضمن است بسيارى از مفاسد دنيويه واخرويه زيرا كه حكم ميكند آن وبال
محتاج نيست بسوى دليل وبرهان حتى آنكه نظر كردن بسوى بخيل قلب قساوت بهم ميرساند وقد قيل
ابخل الناس بماله اجودهم بعرضه يعني كفته شد كه بخيل ترين مردمان بمال خود سخى ترين مردمان است
بعرض خود اما سخاوت از جمله ثمرات بهر عقبى از دنيا است چنانچه بخل از ثمره محبت دنيا است پس
سزاوار است از براى هر طالب آخرت كه اكر مال ندارد قناعت كند واكر صاحب مال وثروت است كه سخاوة مى

دهد خود را از مهلکها و انبیا با این صفت مشهور و مرسلین با این خلق معروف بوده‌اند و خداوند مباهات
میکند با ملائکه با طعام کنندگان طعام و قال ص الجنة دار الاسخیاء یعنی بهشت خانه مردمان سخی است و باز
فرموده‌اند شابٌ سخیٌّ مرهقٌ فی الذنوب احبّ الی الله من شیخٍ عابدٍ بخیلٍ یعنی جوان سخی که مستغرق در گناهان
است محبوب‌تر است بسوی خدا از مرد پیر عابد بخیل و باز آن حضرت فرمودند ان بدلاء امتی لم یدخل
الجنة بصلوةٍ و لا صیامٍ و لکن دخلوها بسخاء الانفس و سلامة الصدور و النصح للمسلمین یعنی بدلاء
امت من داخل بهشت نمیشوند بجهت نماز و روزه و لکن داخل میشوند بجهت سلامتی سینه خود از حسد
و کینه و نصیحت کردن و خیرخواهی مسلمانان نمودن و در مجموعه ورام مسطور است از پیغمبر خدا که دخلت
الجنة و رأیت اکثر اهلها البله قال قلت ما البله قال العاقل فی الخیر الغافل عن الشر الذی یصوم
فی کل شهر ثلثة ایام یعنی از حضرت صادق ع پرسیدند که چه معنی دارد قول حضرت پیغمبر ص که فرمود داخل
بهشت شدم دیدم اکثر اهل بهشت ابلها بودند حضرت فرمودند ابله آنکس است که در امر خیر عاقل
و از شر و بدی غافل است و در هر ماهی سه روز روزه میدارد و در کتاب روضة الواعظین از جناب
امیرالمؤمنین ع منقول است که احسن تحسن الیک ارحم ترحم یعنی احسان کن تا احسان کرده شوی رحم
کن تا رحم کرده شوی و روایت شده است آنکه موسی بن عمران عرض کرد که پروردگارا بنما بعضی از
درجات محمد و امت او را گفت یا موسی طاقت این نداری لکن می نمایم که یکی منزله از منازل جلیله و مرتبه
از مراتب عظیمه او که باین رتبه و منزله فضیلت داده‌ام او را بر تو و جمیع خلق من پس موسی گفت کشود از برای
من خداوند عالم ملکوت آسمانها را پس نظر کرد موسی بسوی منزلتی که نزدیک بود که تلف شود نفس
موسی از انوار آن منزلت و قرب آن منزلت بسوی خدا پس موسی گفت پروردگارا بچه واسطه محمد رسید باین

کرامت

کرامت عظمی فرمود بایثار و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة رسول خدا بود ایشان
حتی آنکه بعضی از زوجات پیغمبر ص گفت که سیر نخورد پیغمبر ص سه روز متوالی از نان جو تا دنیا را
مفارقت نمود و اگر میخواست که سیر میل فرماید میتوانست و لکن ایثار میفرمود بفقرای امت
خود ایثار علی بن ابیطالب ع در جمیع اوقات عمرش مشهور و در کتب علما مسطور حتی آنکه ایثار
فرمود حیات خود را بحیات رسول ص در شبی که بجای آن حضرت خوابید تا آنکه مباهات کرد خدا
با ملائکه و نازل کرد در شان او این آیه و افی هدایه و من الناس من یشری نفسه ابتغاء
مرضات الله و بودند خواص شیعیان که کوشش مینمودند در محافظت این خصلت پسندیده مهما
امکن و نیز وارد است از حضرت رسول ص که فرمود پرسیدم از جبرئیل حال حاتم طائی را
که سخی بود و کافر مرد جبرئیل گفت که حق تعالی خانه از بهشت و کل در جهنم از برای او بنا کرده
و آتش جهنم او را اذیت نمیرساند و روی ان الله اوحی الی موسی ان لا تقتل السامری فانه سخی
مروی است که خدای عزوجل وحی بموسی کرد که سامری را مکش که مرد سخی است نیز آنکه سخاوت
احسان از جمله صفتها است که محبوب خداوند منان است و بر در بهشت نوشته است که الجنة محرمة
علی کل مرآءٍ و نمّامٍ و عاقٍّ و بخیلٍ یعنی بهشت حرام است بر هر بخیل و ریاکار و سخن چین و عاق و بنا
وارد است که فرمودند محبوبترین مردم کسی است که نفعش بیشتر باشد و این نفع و احسان بکرها بکرده بندگان
مؤمن و برادران مؤمن چنانکه وارد است المؤمن اعظم حرمة من الکعبة حرمت مؤمن از کعبه عظیم
تر است و در کتاب اصول کافی است از حضرت امام محمد باقر ع فرمود ان الله لیدفع بالمؤمن الواحد
عن القریة الفناء یعنی خدا هر آینه دفع میکند بواسطه یک مؤمن از اهل شهر فانی شدن مثل طاعون

و عبادا و باز فرموده‌اند که لا یصیب قریةً عذابٌ و فیها سبعة من المؤمنین نمیرسد عذاب باهل
قریه و شهری و حال آنکه در آن قریه و شهر باشد هفت نفر مؤمن و منقول است از جناب رسول خدا
که من قضی لاخیه المؤمن حاجةً کمن کان عبد الله تسعة آلاف سنة صائماً نهاره قائماً لیله یعنی
کسیکه برآورد یک حاجت برادر مؤمنی را که با نه هزار سال عبادت خدا کرده که روزها روزه گرفته
است و شبها بعبادت ایستاده الا و من فرّج عن مؤمنٍ کربةً من کرب الدنیا فرّج الله عنه اثنین
و سبعین کربةً من کرب الآخرة و اثنین و سبعین کربةً من کرب الدنیا اهونها المغفرة و در حدیث
وارد است که من قضی حاجةً لاخیه فکانما خدم الله عمره یعنی حاجت یکی از برادر دینی خود را برآورد
در قضاء حاجت مؤمنان است
چنان است که تمام عمر او را خدمت کرده باشد من مشی فی حاجة اخیه ساعةً من لیلٍ او نهارٍ
قضاها او لم یقضها کان خیراً من اعتکاف شهرین یعنی کسیکه راه رود در حاجت برادرش
ساعتی از روز یا شب برآورده شود یا نشود بهتر است برای او از اعتکاف دو ماه و قال ع من مشی فی
حاجة اخیه المسلم اظلّه الله بخمسة و سبعین الف ملکٍ و لم یرفع قدماً الا کتب الله له حسنةً
و حطّ عنه بها سیئةً و یرفع له بها درجةً فاذا فرغ من حاجته کتب الله له اجر حاجٍّ معتمرٍ
کسیکه راه رود در حاجت برادر مسلمانش خداوند عالم هفتاد و پنج هزار ملک بفرستد بجانب او که
ندارد قدمی را مگر آنکه بنویسد خدا از برای او حسنه و محو کند از او سیئه و بلند کند از برای او درجه
و چون فارغ شود از حاجت او بنویسد خدا از برای او اجر حج کننده عمره گذارنده حضرت رسول
فرمودند و من سعی لمریضٍ فی حاجةٍ قضاها او لم یقضها خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه فقال
رجلٌ من الانصار بابی انت و امی یا رسول الله فان کان المریض من اهل بیته او لیس ذلک اعظم

اجراً

اجراً اذا سعی فی حاجة اهل بیته قال نعم حضرت صادق ع فرمود و من قضی لاخیه المؤمن حاجةً
قضی الله له یوم القیمة مائة الف حاجةٍ من ذلک اولها الجنة و من ذلک ان یدخل قرابته
و اخوانه بعد ان لا یکونوا نصّاباً کسیکه برآورد حاجت برادر مؤمنی را بر میآورد خدا روز قیامت
صد هزار حاجت او را یکی آنست که او را داخل بهشت میگرداند و یکی دیگر آنست که داخل میکند خویشان
او و رفیقان او و برادران او بشرط آنکه ناصبی نباشند و فرمود برآوردن حاجت برادر مؤمن بهتر است
از آزاد کردن هزار بنده و بهتر است از هزار اسبی که در راه خدا بدهد و دوست‌تر بسوی خدا است از
بیست حج که هر حجی را انفاق کرده باشد در آن حج صاحبش صد هزار دینار و حال آنکه طواف
خانه را فرمود هر یکی مثل صد هزار حسنه است و دفع صد هزار سیئه است و رفع صد هزار
درجه است و خدا بر میآورد برای او شش هزار حاجت و میگشاید برای او هشت در بهشت
گفتم آنها همه فضیلت طواف است پس عرض کردم که قضا حاجت ثوابش تا بیست طواف است فرمود
بلی و در حدیث دیگر هر که حاجت برادرش برآورد نوشته میشود برای او هزار هزار حسنه
پس بنا علی هذا اگر تمام عالم از تو باشد و لقمه کنی و در دهان برادر مؤمنت گذاری هنوز حق
نکرده زیرا اگر تو برادر دینی را شناخته‌ای و فهمیده که چگونه برادر است همین شنیده‌ای انما
المؤمنون اخوة در حدیث است که ان الله خلق المؤمنین من نوره و صبغهم فی رحمته
فالمؤمن اخ المؤمن لابیه و امه ابوه النور و امه الرحمة یعنی خدا خلق کرد مؤمنان را
از نور خود و رنگ کرد ایشان را در رحمت خود پس مؤمن برادر پدری و مادری مؤمن است
پدرش نور و مادرش رحمت است مراد از نور رسول خدا ص و مراد از رحمت امیرالمؤمنین ع

چنانکه فرمود انا و علی ابوا هذه الامة که من و علی پدر و مادر این امتیم هر گاه برادر فقیری از شیعیان علی بیاید بنزد تو برای حاجتی هر گاه حاجت او را بر نیاوری رحمت خدا را از خود قطع نموده زیرا که فرزندان حقیقت است که امیر المؤمنین است و اگر رد نمودی حاجت او را با قدرت بر آوردن حاجت او رد [illegible] بر تو و در کتاب جامع السعادات فاضل نراقی حدیثی نقل کرده بشنو از حضرت صادق ع که ایما رجل من شیعتنا اتاه رجل من اخوانه فاستعان به فی حاجته فلم یعنه و هو یقدر الا ابتلاه الله بان یقضی حوائج غیره من اعدائنا یعذبه الله علیها یوم القیمة یعنی هر گاه بیاید شیعه ما را مردی از برادران دینی او و حاجتی بیاورد پس اعانت نکند در قضاء حاجت او با قدرت بر آن مبتلا میکند او را با آنکه حاجت یکی از دشمنان ما را بر آورد تا خدا بدین سبب او را در قیامت عذاب کند و امام رضا ع فرمود من اتاه اخوه فی حاجة یقدر علی قضائها فلم یقضها له سلط الله علیه شجاعا ینهش ابهامه فی قبره الی یوم القیمة کسی بیاید نزد برادر دینی برای حاجت و با وجود قدرت بر نیاورد حاجت او را حق تعالی مسلط کند بر او مار بزرگی در قبرش که انگشت ابهامش را بگزد تا روز قیامت از امام محمد باقر ع منقول است که حق تعالی وحی نمود به موسی ع که [illegible] از بندگان من تقرب جوید بسوی من بحسنه و او را حکم کنم در بهشت که هر جا خواهد باشد موسی پرسید کدام حسنه است فرمود آن است که راه رود در حاجت برادر مؤمن خود حضرت رسول ص فرمود من لم یهتم لامور المسلمین فلیس بمسلم کسیکه اهتمام نکند در امور مسلمانان از مسلمان نیست حضرت صادق ع فرمود ایما مؤمن منع مؤمنا شیئا مما یحتاج الیه و هو قادر علیه من عنده او من عند غیره اقامه الله یوم القیمة مسودا وجهه مزرقة عیناه مغلولة یداه الی عنقه فیقال هذا الخائن الذی خان الله و رسوله ثم یؤمر به الی النار یعنی هر مؤمنی

که منع

که منع کند مؤمنی از چیزی که محتاج بآن است و از مؤمنی خواهش کرده و حال آنکه قادر است که از برای او از غیر بگیرد و امید دهد خدا او را در روز قیامت رو سیاه و ازرق چشم و غل کرده دستهای او را بگردن پس امر کند او را بسوی آتش و چنان نیست که خداوند کار او را بر زمین گذارد بلکه مؤمن دیگر را برای کار سازی او وسیله خواهد فرمود و آنچه شده که تو از ثوابها که از آن محروم شدی و اذیت برادر خود رسانده و بر فرض که با او چیزی میدادی مفت باو نداده بودی قیمت آبروی وی بود که میدادی که علی بن ابراهیم در تفسیر خود از امیر المؤمنین روایت کرده که ان الله فرض علیکم زکوة جاهکم کما فرض علیکم زکوة ما ملکت ایمانکم یعنی خدا فرض کرده زکوة جاه و شان شما چنانکه فرض کرده زکوتهای مال شما را و در کتاب درر و غرر از امیر المؤمنین ع است که البته باید نکوئی با احدی از شما کرد فلانی بفعل خیر از من سزاوارتر است پس از برای هر یک از خیر و شر اهلی است پس هر زمان که شما ترک کنید اهلش کفایت آن را میکنند اگر شما در نیکی اقدام کنید دلت مهموم شود تا داخل حدیث من لم یهتم نباشی اما فقر پیغمبر فرمود چنانکه در کتاب کافی اصول مسطور است که امام علی ع ان الله جعل الفقراء امانة عند خلقه فمن سترهم اعطاه الله مثل اجر الصائم القائم فقرا امانتی است از نزد خدا هر که ستر نماید پنهان دارد و محافظت کند و خیانت نکند حق تعالی ثواب کسی بوی دهد که روزها روزه و شبها بعبادت بر پا ایستاده باشد از امیر المؤمنین ع مرویست که لله عقوبات بالفقر و مثوبات بالفقر فمن علامته اذا کان مثوبة ان یحسن علیه خلقه و یطیع به ربه و یشکر الله علی فقره و لا یشکو حاله از علامات فقیر که بر فقر ثواب دارد آن است که خلق خود را نیکو میکند و اطاعت پروردگار خود میکند و شکایت حال خود نمیکند و شکر خدا را بر فقر بلکه راضی است بفقر خود و خوشحال است بفقر خود

و قانع است بقدر کفاف از روزی خود کوتاه است از امل و آرزوی خود و قال ایضا ما من عبد یسئل من غیر حاجة فیموت حتی یحوجه الله الیها و یکتب له بها النار نیست بنده مگر آنکه بی احتیاج سؤال کند خدا قبض روح او نکند مگر آنکه محتاج کند او را و بنویسد برای او بجهت همان سؤال آتش جهنم را و هر گاه فقیر راضی نشد بفقیری خود و امال و بسیار باشد و فوت شد او را عزت قناعت و مبتلا شد بذلت حرص و طمع او را در ارتکاب مناهی و منافی مروت اجر او باطل میشود و گناهکار است پس بنابراین سزاوار است فقیر را آنکه ظاهر سازد تعفف و بپوشاند فقر را و معاشرت کند با اغنیا و رغبت نکند در مجالست با ایشان و تواضع نکند اغنیا را بجهت غنای ایشان بل تکبر نکند تا بپوشیده شود فقر او و خود برسد تا آیه یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف بر او صادق آید غرض آنکه و من آفشاه الی من یقدر علی قضاء حاجته فلم یفعل فقتله اما انه ما قتله بسیف و لا برمح و لکنه قتله بما نکی من قلبه هر که اظهار کند حال خود را نزد کسیکه قادر بر بر آوردن حاجت او باشد و بر نیاورد و بداند که سائل را است گویا او را کشته است نه بشمشیر و نیزه بلکه بجراحتی که در دل او کرده است چنانکه مضمون حدیثی است که فی الخبر ان صدق السائل هلک المسئول قال ابو عبد الله ان فقراء المؤمنین یتقلبون فی ریاض الجنة قبل اغنیائهم باربعین خریفا ثم قال ساضرب لک مثل ذلک انما مثل ذلک مثل سفینتین مر بهما علی عاشر فنظر فی احدیهما فلم یر فیها شیئا فقال اسربوها و نظر فی الاخری فاذا هی موقرة ای مملوة فقال احبسوها یعنی حضرت صادق ع فرمود آنکه فقراء مؤمنین میغلطند در روضهای بهشت پیش از اغنیاء بچهل خریف پس فرمود برای تو مثل زنم فرمود مثل آن دو کشتی است که بر باجداری گذرد آنکه خالی است گوید بروید و آنکه پر است

از امتعه

از امتعه نگاه دارید و در حدیث است که خدا در روز قیامت عذر میخواهد از فقیر که و عزتی و جلالی ما زویت عنک لهوانک و لکن لما اعددت لک من الکرامة و الفضیلة اخرج یا عبدی الی هذه الصفوف ثم من اطعمک فی او کساک لی یرید بذلک وجهی فخذ بیده فهو لک و الناس یومئذ قد الجمهم العرق فیتخلل الصفوف و ینظر من فعل ذلک فیاخذه بیده و یدخله الجنة بعزت و جلالم که تو را فقیر کردم بجهت خواری تو باشد در نزد من بلکه کرامتی و فضیلتی خواستم برای تو مهیا کنم بیرون ای بسوی این صفوف پس هر کس تو را طعام میداد یا جامه پوشانید بجهت خاطر من ایشان را داخل بهشت کن پس نباید از فقراء مؤمنان کینه ان بودن بلکه باید دوستی از ایشان کرد که ایشان اهل بهشتند و قبل از اغنیا داخل بهشت میشوند بپانصد سال و پیغمبر ص فرمود یدخل امتی قبل اغنیائهم بخمسمائة عام این فقرا که باید تا از ایشان بکشیم و صدقات خود را با ایشان بدهیم للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله لا یستطیعون ضربا فی الارض یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف تعرفهم بسیماهم لا یسئلون الناس الحافا یعنی برای فقیران که ممنوع از رزق شده اند در راه خدا بجهت عبادت یا تحصیل علم و قادر نیستند از آنکه سفر کنند بجهت تحصیل رزق خود کمان کنند انانکه نمیدانند احوال و اوضاع ایشان را اغنیا از جهت عفت ایشان از سؤال میشناسی شما ایشان را و سؤال نمیکنند از مردم از روی الحاح و اصرار و فرمود اطلعت علی اهل الجنة فرایت اکثر اهلها الفقراء و اطلعت علی اهل النار فرایت اکثر اهلها الاغنیاء و فرمود مطلع شدم بر اهل بهشت بیشتر اهلش را فقرا یافتم و اهل جهنم را بخلاف که بیشترش را اغنیا

دیلمی فرموده‌اند إنّ في الجنّة غرفةً من ياقوتٍ حمراء ينظر إليها أهلُ الجنّة كما ينظر أهلُ الأرض
إلى نجوم السماء لا يدخل فيها إلّا نبيٌّ أو فقيرٌ مؤمنٌ یعنی در بهشت غرفه از یاقوت سرخ است نبیٌ م
که اهل بهشت بآن غرفه نظر میکنند چنانکه اهل زمین بستارگان آسمان نظر میکنند داخل
آن غرفه نمیشود مگر پیغمبر ع و بنده مؤمن فقیر مردی از فقرا در فردای قیامت گوید خداوندا اهل
دنیا رغبت کردند در دنیای خود و زنان بسیار بنکاح خود در آوردند و جامه‌ها فاخر پوشیدند
و طعامها لذیذ خوردند و در خانه‌ها عالی ساکن شدند و بر اسبهای نجیب سوار شدند پس بده بمن
آنچه بایشان داده در دنیا فيقول الله فلكلّ عبدٍ منكم مثل ما أعطيتُ بأهل الدنيا منذ كانت
الدنيا إلى أن انقضت الدنيا سبعون ضعفًا یعنی خدا میفرماید از برای هر بنده از شما فقرا
بوده باشد مثل آنچه دادم باهل دنیا از اول دنیا تا باخر دنیا هفتاد برابر و فرمود که یقوم
فقراء أمّتي إلى يوم القيمة وثيابهم خضرٌ وشعورهم منسوجةٌ بالدرّ والياقوت وبأيديهم
قضبانٌ من نورٍ يخطبون على المنابر فيمرّ عليهم الأنبياء فيقولون هؤلاء من الملئكة
ويقول الملئكة هؤلاء من الأنبياء ويقولون نحن لا ملئكةٌ ولا أنبياءٌ بل فقراءٌ من
فقراء أمّة محمّد صلعم برخیزند فقرای امت من در روز قیامت و جامه‌ها سبز پوشیده و موها
ایشان بدر و یاقوت بافته شده و عصاها از نور در دست و بر منبرها میروند و خطبه
میخوانند پس چون بانبیا و اولیا بانجا میگذرند میگویند ملائکه‌اند ملئکه میگویند اینها
انبیاء‌اند پس فقرا میگویند ما ملایکه و پیغمبران نیستیم بلکه فقیر و چند از امت محمدیم فيقولون
بما نلتم بتلك الكرامة يقولون لم يكن أعمالنا ولم نقم الليل ولم نصم الدهر ولكن أقمنا

علی

على الصلوات الخمس وإذا سمعنا ذكر محمّد فاضت دموعنا على خدودنا پس میگویند بجهة واسطه این
مرتبه رسیدید میگویند که ما اعمال بسیار نداشتیم روزه دهر نگرفتیم و شبها تا صبح بر پا نشدیم ولکن
مداومت بر پنج وقت نماز کردیم و هر گاه نام محمّد شنیدیم اشک از دیده‌ها بصورتهای ما جاری شد
باز فرمود كلّهم مشتاقون إلى الجنّة والجنّة مشتاقةٌ إلى الفقراء پیغمبر صلعم فرمود ألا أخبركم بملوك
أهل الجنّة آیا خبر ندهم شما را بپادشاهان اهل بهشت قالوا بلى يا رسول الله قال كلّ ضعيفٍ
مستضعفٍ أغبر أشعث ذي طمرين لا يؤبه به لو أقسم على الله لأبرّه هر ضعیف بیچاره که نا
پریشان او جمّا است که کسی اعتنا باو نمیکند وقال إذا كان يوم القيمة عنق من الناس حتّى يأتوا
باب الجنّة فيضربوا باب الجنّة فيقال من أنتم فيقولون نحن الفقراء روز قیامت برخیزند
گروهی و بدر بهشت آیند و گفته شوند که شما کیستید پس گویند ماییم فقرا فيقال لهم أقبلتم قبل الحساب
فيقولون ما أعطيتمونا شيئًا تحاسبونا عليه فيقول الله صدقوا أدخلوهم الجنّة گفته شوند چرا
رو بحساب نبرد پس میگویند چه داده بودید ما را که حساب از ما خواهند پس خدا فرماید که
راست میگویند داخل کنید ایشان را ببهشت إنّ لكلّ شيءٍ مفتاحًا ومفتاح الجنّة حبّ المساكين
از برای هر چیزی کلیدی است و کلید بهشت محبت با مساکین است و شیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان
از شافع مشفع روز قیامت روایت کرده است که مرد فقیری بدر بهشت می‌ایستد و میگوید ما
فعل صديقي فلان چه شد دوست من فلانی و حال آنکه در جهنم است خدا میگوید أخرجوا له
صديقه في الجنّة بیرون آورید بجهة خاطر او صدیق او را در بهشت پس باقی مانده اهل جهنم
گویند فما لنا من شافعين ولا صديقٍ حميمٍ پس نیست از برای ما شافعان و نه صدیق نزدیکی

و دو دو و غیر است من النعم التصديق ومن العقوق إضاعة الحقوق و ما فقرا و اهل ایمان را ننگ ایشان
عار است که خود را بمن و بتو بشناسانند و منت هر لئیمی و دنی بکشند بلکه این شعر که منسوب بآقای
امیر المؤمنین ع ورد کرده‌اند لضرب الألف وجدع الأنف وقطع الكفّ وقلع ضرسٍ وتخطّ بينٍ وثقل
دينٍ وقلع عينٍ وقرع نفسٍ یعنی هزار شمشیر و نیزه خوردن و هزار مرتبه کفگیر بدن و دماغ بریدن
و دندان کندن و فراق دوستان کشیدن و سنگینی قرض متحمل شدن و کندن چشم و کوبیدن نفس و
هول البحر وجوع شهرٍ ودقّ ظهرٍ وطول حبسٍ وحمل عارٍ ولدغ نارٍ وبيع دارٍ بربع فلسٍ وهول در مذمت سؤال کردن است
دریا و گرسنگی خوردن یکماه و کوبیده شدن پشت و دایم بودن در زندان و متحمل ننگ شدن
و سوخته شدن باتش و فروختن خانه بربع فلس وقود قردٍ وحوك بردٍ ودبغ جلدٍ بغير شمسٍ
أهون من وقفةٍ بباب ترك حجابه بعيش و میمون کشی کردن و جولایی نمودن و پوست بی
آفتاب دباغی نمودن اینها آسان تر است از اینکه برویم بر در خانه نامردی و دربان او بروی
ترش بما نگاه کند حارث اعور میگوید که در سفری از اسفار در خدمت امیر المؤمنین ع بودیم نگاه
دیدیم مردی در بالای دیر ناقوس میزد حضرت فرمود ای حارث آیا میدانی این ناقوس چه میگوید
عرض کردم که نه حضرت فرمود میگوید لا إله إلّا الله حقًّا حقًّا صدقًا صدقًا إنّ الدنيا قد غرّتنا
واشغلتنا واستهوتنا واستغوتنا يا ابن الدنيا دقًّا دقًّا يا ابن الدنيا مهلًا مهلًا تفنى الدنيا قرنًا
قرنًا ما من يومٍ يمضي عنّا إلّا أوهى ركنًا منّا قد ضيّعنا دارًا تبقى واستوطنّا دارًا تفنى لسنا ندري
ما فرّطنا فيها إلّا لو قد متنا حارث گوید گفتم بنصرانی گفتم که ناقوس را بزن چون زد من خواندم
اینها را همین سبب اسلام شد که وصی پیغمبر آخر الزمان میداند که ناقوس چه میگوید یعنی آن آن

که گواهی

که گواهی میدهم که خدا یکیست حق است حق است راست راست بتحقیق که دنیا ما را فریب داد و از
آخرت مشغول کرد ما را و عقل ما را ضایع کرده ای پسر دنیا تاخیر انداز دنیا ای پسر دنیا هر روز
کوبیده میشوی کوبیده با بزودی بهم شکسته میشوی تا جمع کنی مال دنیا را فانی میکند دنیا هر قرن
بعد قرنی روزی نمیگذرد مگر آنکه رکنی از ارکان ما را سست میکند ضایع کرده ایم خانه باقی را
تا نمیریم نمیدانیم که چه تفریط کرده ایم و در کتاب درر و غرر مسطور است که ما أحسن تكبّر الفقراء
على الأغنياء اتّكالًا على الله وما أحسن تواضع الأغنياء للفقراء طلبًا لما عند الله چه نیک
است تکبر کردن فقرا بر اغنیاء از جهت اعتماد و توکل بر خدا و چه بسیار نیک است تواضع اغنیا
برای فقراء از جهت طلب کردن خوشنودی خدا فقرا و اغنیای سابق هر دو این عمل میکرده اند
اما حالا هر دو برعکس شده اند که عمل نمیکنند بآنچه مولای ایشان را تعلیم کرده وارد شده است
که شخصی غنی در خدمت حضرت رسالت نشسته بود که فقیری داخل شد و در پهلوی آن غنی نشست
آن غنی جامه خود را جمع نمود حضرت رسول صلعم ملتفت بودند منع فرمودند منع شدیدی که
ای مرد ترسیدی که از آن فقیر چیزی بتو بچسبد یا از دولت تو چیزی پیش او برود عرض کرد گفت نه فرمود نترسیدی
که چرکین شود جامه تو چرکین کند گفت نه فرمود فما حملك على ما صنعت پس چه باعث شد که چنین کردی عرض ٢ یعنی چه باعث شد جامه خود را چنین کردی
کرد که إنّ لي شيطانًا يزيّن لي كلّ قبيحٍ ويقبّح لي كلّ حسنٍ بدرستیکه برای من شیطانیست که
زینت میدهد برای من هر قبیحی را و قبیح میسازد از برای من هر عمل نیکی را و بعوض آن نصف مال
خود را باو دادم آن مرد فقیر گفت نمیخواهم آن مرد غنی پرسید چرا گفت إنّي أخاف أن يدخلني ما دخلك
یعنی میترسم که باین صفت که تو مبتلا شده مبتلا شوم که عبادت اکبر و بزرگ بود باشد در دنیا

خاتم انبیا هرگاه صحابه بسفری میرفتند کلید خانه را بیمار در خانه خود میدادند و میگفتند خُذْ مَا شِئْتَ
وَکُلْ مَا شِئْتَ بگیر از مال من هرچه می خواهی و بخور هرچه میخواهی و ایشان متمدان با وجود اذن
کذای امتناع از خوردن مینمودند بسا بود که تمام طعام فاسد میشد و صرف نمیکردند حق تعالی نیز
اذن فرمود که لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ اَنْ تَاْکُلُوا مِنْ بُیُوتِکُمْ تا قول او وَمَا مَلَکْتُمْ مَفَاتِحَهُ پس هرگاه فقرا خود را
بمن و تو مینشناسند پس بر ما لازم است که در صدد تفحص احوال ایشان بر آئیم وارد شده است که
شخصی بخدمت امام جعفر صادق ع آمد حضرت از او پرسید که برادران خود را در چه حال گذاشتی
عرض کرد به نیکو حالی گذاردم حضرت فرمود که اغنیاء ایشان چگونه با احوال فقرا ایشان میرسند گفت
کم حضرت فرمود که اغنیاء چه قدر بدیدن فقرا میروند عرض کردم کم فرمود اغنیاء چه قدر احسان
بفقرا میکنند گفت چیزی میفرمائی که در میان ما نمی باشد حضرت فرمود که کَیْفَ یَزْعُمُوْنَ اَنَّهُمْ شِیْعَتُنَا
پس ایشان چگونه دعوی شیعگی ما میکنند پس بنا و علی هذا باید با احوال فقرا برسیم و بدیدن ایشان
برویم و احسان بقدر همت با ایشان بکنیم و در خلوتها و شبها نان از برای ایشان بکشیم و دست ایشان را
ببوسیم چنانکه آبای ما که سادات دنیا و آخرتند و بعضی که حضرت رب العزتند در شبها مال
و طعام بر دوش می کشیدند و بدر خانه فقرا میرفتند و تملق ایشان میکردند و بروایت عیاشی
دست ایشان را می بوسیدند و میفرمودند که تصدق واقع میشود در دست خدا پیش از آنکه واقع
شود در دست بنده چنانکه خدا میفرماید اَلَمْ تَعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ یَقْبَلُ التَّوْبَةَ وَیَاْخُذُ الصَّدَقَاتِ
در حدیث است که لَیْسَ شَیْءٌ اَثْقَلَ عَلَی الشَّیْطَانِ مِنَ الصَّدَقَةِ عَلَی الْمُؤْمِنِ وَهِیَ تَقَعُ فِیْ یَدِ الرَّبِّ
قَبْلَ اَنْ تَقَعَ فِیْ یَدِ الْعَبْدِ هیچ چیز بر شیطان گران تر نیست از صدقه و واقع میشود در دست خدا

پیش

پیش از آنکه واقع شود در دست بنده چنانکه در حدیث وارد است که مَا مِنْ عَبْدٍ مُسْلِمٍ یَتَصَدَّقُ
بِصَدَقَةٍ مِنْ کَسْبٍ طَیِّبٍ وَلَا یَقْبَلُ اللّٰهُ اِلَّا طَیِّبًا اِلَّا کَانَ اللّٰهُ یَاْخُذُهَا بِیَمِیْنِهِ یُرَبِّیْهَا کَمَا یُرَبِّیْ اَحَدُکُمْ
فَصِیْلَهُ حَتّٰی یَبْلُغَ التَّمْرَةُ مِثْلَ اُحُدٍ یعنی هرگاه مردی نصف دانه خرما تصدق کند حق تعالی او را بدست
خود گیرد و تربیت دهد همچنانکه شما تربیت میکنید بچه شتر خود را چون روز قیامت شود
خرما مانند کوه احد شده است فرمودند تصدق کنید اگرچه بدانه خرمائی را باشد پس بدرستیکه
تصدق بر طرف میکند گناهان را چنانکه آب آتش را خاموش میکند فرمود اِتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ ٢ خاموش
بِشِقِّ تَمْرَةٍ فَاِنْ لَمْ تَجِدُوْا فَبِکَلِمَةٍ طَیِّبَةٍ فرمودند که خدا دفع میکند بدعا و صدقه طاعون
و وبا و سوختن و غرق شدن و خراب شدن دیوار و جنون را بلکه هفتاد نوع از بلا را اِذَا
طَرَقَکُمْ سَائِلٌ ذَکَرٌ بِلَیْلٍ فَلَا تَرُدُّوْهُ هرگاه که مردی سائل باشد بیاید شما را در شب او را رد نکنید
شاید ملکی باشد که برای امتحان آمده باشد چنانکه خداوند عالم وحی کرد بموسی بن عمران که یا موسی
اَکْرِمِ السَّائِلَ بِبَذْلٍ یَسِیْرٍ اَوْ بِرَدٍّ جَمِیْلٍ اِنَّهُ یَاْتِیْکَ مَنْ لَیْسَ بِاِنْسٍ وَلَا جَانٍّ بَلْ مَلٰئِکَةُ الرَّحْمٰنِ
یَبْلُوْنَکَ فِیْمَا خَوَّلْتُکَ وَیَسْئَلُوْنَکَ فِیْمَا نَوَّلْتُکَ فَانْظُرْ کَیْفَ اَنْتَ صَانِعٌ ای پسر عمران گرامی دار
سائل را اگرچه بچیز کمی باشد و یا بکلام نیک باشد که بیاید ترا کسی که نه از انس باشد و نه از جن
بلکه ملکی باشد که برای امتحان آمده باشد و از این جهت است که رسول خدا ص بر عدم رد سائل
فرمود اَعْطِ السَّائِلَ وَلَوْ عَلٰی ظَهْرِ الْفَرَسِ رد مکنید سائل را اگرچه بر اسب سوار باشد لَا تَقْطَعُوْا
عَلَی السَّائِلِ مَسْئَلَتَهُ فَلَوْلَا اَنَّ الْمَسَاکِیْنَ یَکْذِبُوْنَ مَا اَفْلَحَ مَنْ رَدَّهُمْ رد مکنید بر سائل هیچ
سؤالی را اگر نبودند مساکین که دروغ میگفتند رستگاری نمی شد کسیکه ایشان را رد کند قال

الباقر ع اَلْبِرُّ وَالصَّدَقَةُ یَنْفِیَانِ الْفَقْرَ وَیَزِیْدَانِ فِی الْعُمُرِ وَیَدْفَعَانِ عَنْ صَاحِبِهِمَا سَبْعِیْنَ
مِیْتَةَ سُوْءٍ دَاوُوْا مَرْضَاکُمْ بِالصَّدَقَةِ وَادْفَعُوا الْبَلَاءَ بِالدُّعَاءِ وَاسْتَنْزِلُوا الرِّزْقَ بِالصَّدَقَةِ
حضرت باقر ع فرمودند که صدقه نفی میکند فقر را و زیاد میکند عمر را و دفع میکند از صاحبش
هفتاد مردن بد را مداوا کنید بصدقه مریضان خود را و دفع کنید بلا را بدعا و طلب رزق کنید
بصدقه امیر المؤمنین ع فرمود که اَوَّلُ مَا یُبْدَءُ بِهِ فِی الْاٰخِرَةِ صَدَقَةُ الْمَاءِ یعنی فی الاجر یعنی
اول چیزی که ابتدا میشود باو در آخرت اجر صدقه آبست و حضرت امام محمد باقر ع فرمود اِنَّ
اللّٰهَ یُحِبُّ اِبْرَادَ الْکَبِدِ الْحَرّٰی اِذَا سَقٰی کَبِدًا حَرّٰی مِنْ بَهِیْمَةٍ وَغَیْرِهَا اَظَلَّهُ اللّٰهُ فِیْ ظِلِّ عَرْشِهِ یَوْمَ
لَا ظِلَّ اِلَّا ظِلُّهُ یعنی دوست میدارد خدا سرد گردانیدن جگرهای تشنه را پس کسیکه سیراب کند
حیوانی را در روزی که سایه نباشد خدا او را در سایه عرش خود بدارد وَمَنْ سَقَی الْمَاءَ فِیْ
مَوْضِعٍ یُوْجَدُ فِیْهِ الْمَاءُ کَمَنْ اَعْتَقَ رَقَبَةً وَمَنْ سَقَی الْمَاءَ فِیْ مَوْضِعٍ لَا یُوْجَدُ فِیْهِ الْمَاءُ کَمَنْ
کَانَ اَحْیَا نَفْسًا کسیکه سیراب کند کسی را در موضعیکه آب آنجا موجود نباشد مثل کسی است
که بنده آزاد کرده باشد و در جائی که آب آنجا نباشد مثل کسی است که نفسی را احیا کرده باشد وَمَنْ اَحْیَا
نَفْسًا فَکَاَنَّمَا اَحْیَا النَّاسَ جَمِیْعًا و چون واقع شدن صدقه در دست خدا در میان آمد دست
سائل بوسیدن چون دست خدا بوسیدن شد پس هر کس حق تعظیم مخدومان دو دست
بوسند پس من و تو هر چند که عزیز باشیم از ایشان که عزیز کرده خدا اند عزیزتر نیستیم از آن
جمله منقول است که در صحرای کربلا بر پشت مبارک سید الشهدا و المحسنین و امام السعداء و المخلصین
مولانا حسین بن امیر المؤمنین ع یافته شده در روز شهادت او اثری از معصومه سیاه آن اثر را

بپرسیدند

بپرسیدند در جواب فرمود هٰذَا اِنَّمَا کَانَ یَنْقُلُ الْجِرَابَ عَلٰی ظَهْرِهِ اِلٰی مَنَازِلِ الْاَرَامِلِ وَالْیَتَامٰی وَالْمَسَاکِیْنِ
این از آن جهت بود که همیشه انبانها بر پشت مبارک میکشیدند و بدر خانه بیوه زنان و یتیمان و
مسکینان میرفتند و هم چنین نور دیده اش و قرة العین کرامش حضرت سید الساجدین این طریقه
مرضیه را داشتند که شبها در ظلمات شب که آفتاب خورشید از خانه بر آمده و انبانی که در آن کیسهای درهم و
دنانیر بودی و گاهی نیز طعام یا هیزم بر دوش میکشید و بدر خانه فقرا میرفتی و در کوبیدی کسی
که بیرون آمدی دادی و در وقت دادن روی خود را میپوشید که ویرا نشناسند و این معنی
مخفی بود بر ایشان و نمیدانستند که کیست تا وقتی که از دنیا رحلت فرمود و آن مقرری قطع شد
دانستند که آن بزرگوار بوده و در محل غسل دادن پشت مبارکش را دیدند که مانند زانوی
شتر پینه کرده بود از بسکه طعام و غیره چنانکه مذکور شد با پشت مبارک خود بخانهای فقرا
و مساکین کشیده بود و منقول است که آن حضرت پسر عمی داشت بخوی که ویرا نشناسد آمدی
مبلغی از زر سرخ باو میرسانید و شکایت میکرد از آن حضرت او میگفت لکن علی بن الحسین لا یواصلنی
لَا جَزَاهُ اللّٰهُ عَنِّیْ خَیْرًا علی بن الحسین با من صله رحم نمیکند و بمن احسانی نمی نماید خداوند او را
جزای خیر ندهاد و آنجناب از وی این سخن می شنید و تحمل نموده صبر میفرمود خود را باو
نمی شناسانید بعد از وفات او که آن مقرری قطع شد دانست که آنحضرت بوده پس بر سر قبر منور
آنحضرت آمده و بسیار گریست و آن حضرت صد خانه را از فقرا مدینه را عیال خود ساخته
پس ای برادر خود انصاف بده که مدة العمر هرگز نشده است که من و تو این عمل کرده باشیم و امثال
با آقایان خود کرده باشیم گر جهان را پر در مکنون کنم روزی تو چون نبشته چون کنم

وجد بزرگوار ایشان امیر المؤمنین او از جود و کرم و ایثار و مواسات او آنقدر عالم را
گرفته است که در آشکار و پنهان شبها و روزها و اینکه خود با بی افطار نماید و دیگرا
طعام بدهد چون طعام بود چرغ را خاموش کند و خود لبهای مبارک خود را بر هم زند
سائل گمان کند که حضرت نیز تناول میفرماید و در همه احوال چنین بوده است و حق
تعالی در حق او فرموده است در سوره بقره که اَلَّذِیْنَ یُنْفِقُوْنَ اَمْوَالَهُمْ بِاللَّیْلِ وَالنَّهَارِ
سِرًّا وَعَلَانِیَةً فَلَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ حق در حالت
رکوع ضبط خود ننموده است که جود و احسان ننماید و الحق چنین بزرگواری قابلیت
خلعت اِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّٰهُ دارد و در بعضی روایات است که انگشتری که اعطا در جود و
سخاوت در حالت رکوع بصدقه داد یاقوتی بود که وزن پنج مثقال و در و سبع مثقال
بود و قیمت او وصال خراج شام بود که سیصد خروار نقره و چهار خروار طلا است
و آن سائل از ملئکه بود شیعیان و محبان او نیز در سابق چنین بوده اند که تفقد
حال برادران مؤمن میکردند که امر ایشان بچه منوال می گذرد و معیشت ایشان ٢ دمعیشت م
از کجا است اگر می فهمیده اند که معطل نیست خوشحال می شده الله و اگر احتیاج دارد و جمعی نیز
بساط او می نهاده اند و اگر طلب از او داشته اند مهلت می داده اند و رسول خدا بر
منبر رفت پس حمد و ثنای خدا گفت و بر رسولان صلوات فرستاد پس فرمود حاضران
بغایبان برسانند که اَلَا وَمَنْ اَنْظَرَ مُعْسِرًا کَانَ لَهُ عَلَی اللّٰهِ فِیْ کُلِّ یَوْمٍ ثَوَابُ صَدَقَةٍ
بِمِثْلِ مَالِهِ حَتّٰی یَسْتَوْفِیَهُ آگاه باشید که هر کس مهلت دهد معسر را در هر روزی ثواب

صدقه دادن آن مال دارد تا عطا کند عرض کردند که عبد الرحمن بن سیابه طلب از مردی دارد
که مرده است هر چند التماس کردیم که حلال کند ابا کرد حضرت فرمود ایا نداند که اگر حلالش
کند بهر درهمی ده درهم نوشته شود برای او و الا هر درهمی یک درهمی است قال ابو عبد الله
اِنْ کَانَ ذُوْ عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ اِلٰی مَیْسَرَةٍ وَاَنْ تَصَدَّقُوْا خَیْرٌ لَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ اِنَّهُ معسر فتصدقوا
علیه بمالکم فهو خیر لکم و قال عم خلوا سبیل المعسر کما خلاه الله و قال عم من اراد ان یظله
الله یوم لا ظل الا ظله فلینظر معسرًا او یدع له فی حقه یعنی امام جعفر صادق عم فرمود
انکه معسر پس اگر تصدق نمائید بمال خود پس بهتر است برای شما پس فرمود رها کنید معسر را
چنانکه رها کرده است او را خدا هر کس که خواهد در سایه عرش خدا باشد در روزی که سایه
نیست بجز سایه عرش او پس باید حق خود را بمعسر واگذارد او را بری الذمه کند و هم چنین
مؤمنین سلف برادر مؤمن خود را برهنه میدیده اند لباس دوخته برای ایشان میفرستاده
اند حضرت صادق عم فرمود که هر که بپوشد برادر دینی را جامه زمستانی یا تابستانی بر خدا است که
او را بجامه بهشت بپوشاند و آسان کند بر او سکرات مرگ را و قبرش گشاده کند و ملئکه در
وقت بیرون آمدن از قبر او را بشارت دهند و همچنین قرض به برادران می داده اند حضرت
صادق عم فرمود مَکْتُوْبٌ عَلٰی بَابِ الْجَنَّةِ الصَّدَقَةُ بِعَشَرَةٍ وَالْقَرْضُ بِثَمَانِیَةَ عَشَرَ یعنی در بهشت
نوشته است که صدقه به ده حسنه و قرض هیجده حسنه است فرمودند منع مکنید خمیر مایه و قرض
دادن خمیر مایه و نان و آتش را که جلب رزق میکند و منع قرض دادن خمیر مایه و نان موجب
فقر میشود و بالجمله مؤمن باید دوست بدارد مؤمن را و مال خود را از او دریغ ندارد اما

ثلث
این زمان اینقدرها را نمیتوان اظهار کرد و در نهج البلاغه است که یا کمیل اِنْ لَمْ تُحِبَّ اَخَاکَ فَلَسْتَ
اَخَاهُ اگر دوست نمیداری برادرت را پس برادر نیستی او را نمیدانم چه غافل که مال دوار است منتقل می
شود و بغیر زحمت و کفنی چیزی عاید وی نمیشود پس قدری از مال خود را وارث بدزدد و بفقیر
بسپارد که خدا ایشان را امین کرده در سپردن بفقیر نزد ایشان هر گاه خیانت نکند در محافظت فقر باشد
و دیگر نزد ما رفتن که بنور خواهند نمود خوشحال المؤمنی که مشتاق آن باشد که برادر مؤمن حاجتی نزد او
آورد با فراخ گشاده روئی متوجه شود و سعی نماید و هفتاد شاکول شیطان را بشکند اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ
الْمُؤْمِنَ الشُّجَاعَ وَلَوْ بِقَتْلِ الْحَیَّةِ ابن زیاد خلیفه عباسی مامون الرشید بکتری منقولست که فضل بن
مروان از معارف درگاه مامون بود و گفت خواستم مصالح دولت معظم در خدمتش عرضه دارم
چون بدرگاه رفتم پاسی از شب گذشته بود و مرا هیچ حجاب نبود چون بحرمگاه او در آمدم گفت بیا
تنهای تا صحبت بدار پس گفت بچه مهم آمده و بچه مصلحت رنجه شدی من مصلحتی که داشتم با او
گفتم پس گفت امیر العظیم اندیشه تا شعی بینم گفت فردا روز عید است و ما اشراف و اعیان را
تشریف داده ایم و امسال در خزانه چیزی نیست و حیرت بر من مستولی شد و خواطرم پریشان
گشته در دولت خواهی دویست هزار دینار طلا نقد کرده ام مرخص فرمایند که بخزانه برم مامون
چون این سخن شنید آثار فرح از وی ظاهر شد گفت خدا ترا بهشت مزد دهاد همین ساعت
زرها را با بار و جمیع و برشتران بار کرده آوردم فرمود خدمت بجای آوردی اما تمام کن دوات
و قلم بخواه و تفصیل کن پس دوات و قلم گرفتم فرمود تفصیل کن که اجمال بکه باید داد پس مامون املا
کرد و من می نوشتم تمامت آن دویست هزار دینار بر وجوه معارف و علما و اهالی شرع تفرقه کرد

چون حساب کرده پنجاه هزار دینار باقی مانده فرمود اینقدر حق السعی بانجام خود ببر و در مصالح خود
صرف کن همت شنیدی از آثار و اخبار پیدا میرسد که تکلیف مالی بهتر است از تکلیف بدنی علاوه
بر آن در نظام عالم هم مدخلیتی دارد در خبر است که خدا بموسی بن عمران وحی فرستاد که یا ابن عمران
هَلْ عَمِلْتَ عَمَلًا خَالِصًا یعنی برای من کرده عمل خالصی عرض کرد نعم صَلَّیْتُ وَصُمْتُ لَکَ وَهَلَّلْتُ وَکَبَّرْتُ
لَکَ ادی از برای تو نماز کرده ام و روزه گرفته ام و تکبیر و تهلیل گفته ام برای تو حق تعالی وحی فرستاد
که اینها عمل خالص نیست نماز کرده که از صراط بگذری و روزه گرفته که سپر تو باشد از آتش و تکبیر و تهلیل
گفته که درجات در بهشت تحصیل کرده باشی موسی که بیت عرض کرد که الهنا کن مرا بعمل صالح حق تعالی
فرمود یا موسی هَلْ اَشْبَعْتَ جَائِعًا سَقَیْتَ عَطْشَانًا وَهَلْ کَسَوْتَ عُرْیَانًا وَهَلْ اَکْرَمْتَ عَالِمًا
وَهَلْ نَصَرْتَ مَظْلُوْمًا هٰذَا لِیْ عَمَلٌ خَالِصٌ یا سیر کرده گرسنه را یا آب داده تشنه را یا لباس داده
برهنه را و یا گرامی داشته عالمی را و آیا یاری نموده مظلومی را اینها عمل خالص است پس باید آدمی
احسان کند ببرادران خود بدست و زبان و پا و آب رو و علم و ارشاد در کرم کوتاهی نکند نعم
زَادُ الْمَعَادِ الْاِحْسَانُ اِلَی الْعِبَادِ نیکو توشه ایست برای سفر آخرت نفع بخلق رسانیدن بهر قسمی که
ممکن است این زاد العارفین ما را بخوان و بخر بقیمت اعلا در احادیث اهل بیت است که مَنْ
سَرَّ مُؤْمِنًا فَقَدْ سَرَّنِیْ وَمَنْ سَرَّنِیْ فَقَدْ سَرَّ اللّٰهَ هر که حاجتی برای برادران دینی چنان کند
که پیغمبر را شاد کرده است و هر که مؤمن برهنه بپوشاند از بلاها محفوظ ماند مادامی که تاری
از آن جامه باقیست و هر که خادمی بمؤمنی بدهد خدا پسران بهشت را خادم وی کند و هر که
مرکوبی بمؤمنی دهد خدا در قیامت مرکبی بوی دهد که با ملائکه مباهات کند و هر که بمؤمن

مبتلی با کفن کند چنانست که او را جامه پوشانیده است از وقت ولادت تا وقت مرگ و هر که زنی
بمؤمن دهد او را که خدا کند ملکی در قبر مونس وی باشد بصورت محبوب ترین اهلش و هر که عیادت
مریض کند ملائکه او را از همه جهت فرو گیرند و گویند خوشا بحال تو که اهل بهشتی و گوارا باد برتو
بهشت و از کلام خداوند مفهوم میشود که عبادت منحصر بنماز و روزه نیست در سوره بقره است که
لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ
وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ
وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ
وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ و وارد شده است که مؤمن را
برادران مؤمن حقوق بسیار است لولا الفقراء لم یدخل الجنة الاغنیاء یعنی اگر فقرا نبودند
اغنیاء داخل بهشت نمیشدند و لولا الفقراء لم یستوجب الاغنیاء الجنة و گفته اند بعضی از صحابه
ملعون من اکرم بالغنی و اهان بالفقیر یعنی ملعونست کسیکه گرامی دارد غنی را بغنای او و بی
مقدار کند فقیر را بفقر او و در بعضی از احادیث است که مؤمن را بر برادر مؤمن سی حق است که چاره
نیست مگر بادا یا عفو و در خبر از جناب صادق ع مرویست که مسلمان بر مسلمان هفت حق واجب است
که اگر یکی را ترک کند از دوستی خدا و اطاعت خدا بدر میرود معلی بن خنیس عرض کرد که جعلت فداک
چیست آن حقوق فرمود ای معلی من ترا دوست میدارم میترسم بلاتی و نکنی معلی گفت لا حول و لا
قوة الا بالله فرمود آسانترین حقوق آنکه المؤمن یحب للمؤمن ما یحب لنفسه هرچه برای خود
دوست میداری برای او نیز دوست بداری ان احدکم مرآته فاذا رای به شیئا فلیمط عنه هذا انکه

حدیث باید چنین باشد ملعون ملعون من اکرم غنیاً بغناه و اهان فقیراً بفقره

دیده و راه نمای او باشد و او باشی اگر عیبی در او دیدی بپوشانی و او را دلالت کنی که عیب او برطرف
شود و دیگر آنکه از غضب بپرهیزی که باعث غضب او نشوی دیگر آنکه یاری کنی هرچه او محتاج است
بجان و مال و دست و زبان و دیگر آنکه تو سیر نباشی و او گرسنه و تو پوشیده نباشی و او برهنه دیگر
اگر خادم داری و او ندارد خادمت بفرستی که جامهاش را بشوید و رخت خوابش را بیفکند و طعامش
طبخ کند دیگر آنکه اگر قسم دهد بعمل آوری و اگر حاجت دارد پیش گیری کنی و اگر دعوت دارد قبول
دعوت کنی و اگر بیمار شود بعیادتش روی و اگر بمیرد بجنازه اش حاضر شوی و چون کنی متصل
کرده محبت او را بمحبت خود مؤمن چشم و گوش مؤمن است با او ظلم نمیکند و غش نمیکند و خلف وعده
نمیکند شخصی بعزیزی گفت من بر تو حق عظیم دارم گفت چه حق داری گفت با تو برادرم گفت آری
والله سخن عارفانه گفت اما زمانه هم چنین فاسد شده برادری برابری نیز از هفتصد سال دیگر
نیست مگر تملق زبانی امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق ع فرموده اند بسفیان ثوری در آن
زمان که قد ذهب الاخاء ثم اخوة لم یبق الا التملق باللسان والید هرگاه برادرت بتو روی نداد
قیمت این و بیش داده اعرابی بخدمت امام حسن ع نوشت بر روی زمین لم یبق لی شیء یباع بدرهم
یکفیک منظری الا بقاء یا وجه صنته ان لا یباع وقد وجدتک مشتری یعنی برای من زمان
چیزی باقی نگذاشته که بیک درهم توان فروخت مگر آبروی خود که خواستم نفروشم اما چون مثل تو
مشتری یافتم میفروشم حضرت دوازده هزار درهم با دینار بوی دادند در جواب نوشتند عاجلتنا
فاتاک وابل برنا طلا و لو امهلتنا لم نقصر فخذ القلیل وکن کانک لم تبع ما صنته وکانا لم نشتری
یعنی تعجیل کردی اگر نه بیش از این بتو احسان میکردیم پس بگیر این قلیل را و گویا سؤال نکرده و آبروی

خود را نفروخته و آبروی تو در نزد ما بر جاست و حق تعالی فرموده در سوره سبا در آیه سی و نهم
که وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ای برادر مترس بده که خدا عوض میدهد
خود وعده داده که عوض دهد خدا خلف وعده نکند احسان خوبست حتی آنکه بنده مبتلی از
سر راه سنگی بر داشت ببهشت رفت و بنده نیت احسان کرد آمرزیده شد اما بهترین احسانها احسان
باهل است نه بنا اهل مثل آنکه بقلندر و بپیران امرد و فقرا فواحش و شاعر و خرج بزم شراب و
مجالس لهو و لعب و کشتی گیر چنانکه شیوه سفیهان است اینها احسان نیست و اینها را سخی نتوان شمرد
و غلط است خود را داخل محسنین شمرد بلکه داخل مسرفین و برادر شیاطین است ان المبذرین
كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
بر او صادق است حضرت صادق ع بمفضل بن عمر فرمودند اذا اردت ان تعلم اشقی الرجل
ام سعید فانظر سیبه و معروفه الی من یصنعه فان کان یصنعه الی من هو اهله فاعلم
انه الی خیر وان کان یصنعه الی غیر اهله فاعلم انه لیس له عند الله خیر خلاصه معنی آنکه هر گاه
بدانی که مردی شقی است یا سعید بر بین بخشش بکه میکند اگر بکسی میکند که شایسته اوست بدانکه
از اهل سعادتست و اگر بغیر آن کند از اهل شقاوتست پس بنا بر این شاه و شاهزادگان و حکام
و امیران و وزیران و خاک بر سر همه شقی و بدعاقبتند و خسرو پرویز را سپه سالاری بلشکر
کشی موصوف و بدشمن کشی معروف و شمس ممالک محروسه بود خسرو از نزد مهر و صلاح بدی (?)
او بیرون نبود و قهی (?) صاحب الخبا اغراض فاسده بسمع ملک رسانیدند که سپه سالار از جاده
متابعت و فرمان برداری انحراف خواهد ورزید پیش از آنکه صورت دهد تدارک آن باید خسرو از این (?)

خبر متوحش گشت و گفت هرگاه چنین کند بسیاری از سروران لشکر راه موافقت با او پیش گیرند
و ان باعث شدت او قصوری در مملکت داری بایم رسد پس با خواص خود مشورت کرده همه متفق
شدند که او را در بند کند خسرو این تدبیر ایشان آفرین کرد پس امرا را طلب کرد و بالاتر از موضع
معهود بنشاند و تعریف بسیاری از او نمود و از نفایس خزائن بادی (?) زیاده از اندازه بخشید امرای
محل فرصت عرض کردند که چرا رای ملک متوجه شده از اراده اول شاه تبسم نمود که من خلاف رای
شما نکردم شما گفتید که او را در بند کن من خواستم او را محکم ترین بندها مقید کنم هیچ بندی
قوی تر از بند احسان ندیدم و آنکه محل هر بندی عضوی معینی است من دل او را که پادشاه
بدن است در بند کردم که اعضا و رعیت تابع و بند و چون اصل در بند است فرع هم در بند است
و دیگر آهنی را که بر پا گذارند بسوهان فرسوده توان کرد اما بند احسان اگر بر دلست فرسوده بسوهان
نتوان کرد پس بعد از آن چون بندگان خاطبت (?) که مکر خدمت بر خبابت (?) و از بهترین احسانها
آموختن علم و حکمت جاهلان را و موعظه و نصیحت نمودن غافلان را و دلالت و هدایت نمودن است
گمراهان را احمد خدا را که این منصب بما عطا کرده رضینا قسمة الجبار فینا لنا علم وللاعداء مال
مخصوص احسان حکایتی عرض شود در زمان پیشین پادشاهی بود جبار و دشمن درویشان
فرمان داد که هر که بدرویشان چیزی دهد دستهایش را قطع کنند اتفاقا زنی در وقت چاشت
طعام میخورد درویشی گذشت از وی طعام خواست زن گفت از پادشاه خائفم درویش سوگند
داد زن گرده نانی داد خبر بپادشاه رسید فرمان داد که هر دو دست آن ضعیفه را ببرند روزگاری
بر آمد آن زن کودکی در آغوش بکنار نهری شد خواست آب بیاشامد کودک در آب افتاد و غرق شد

زن فریاد کشید دو شخص دید که کودک او را از آب نجات دادند و گفتند این دستهایت را چه شده
است این مقدمه را نقل کرد گفتند میخواهی دستهایت را بازستانیم گفت آری گفتند دستهای را
آستین کن چون چنین کرد بیرون آورد بصورت اول شده بود گفت شما چه کسانید گفتند ما دو
کرده نانیم که بدیه و بیش دادی مَن کانَ لِلّٰهِ کانَ اللّٰهُ لَهُ خدا فرموده وَلا تَطرُدِ الَّذینَ یَدعونَ
رَبَّهُم بِالغَداةِ وَالعَشِیِّ یُریدونَ وَجهَهُ فقر را سه خصلت بود یکی از فقر بادنوت سرخ که پیش
گذشت یکی آنکه پانصد سال پیش از اغنیاء داخل بهشت شدن و یکی گفتن سُبحانَ اللّٰهِ وَالحَمدُ لِلّٰهِ
وَلا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَکبَر که ثوابش زیاده بر ثواب اغنیاء اگرچه این کلمه را بگویند و صد هزار
دینار هم صرف کنند طاوس یمانی میگوید سالی بحج میرفتم در صفا جوانی دیدم سر بسوی آسمان کرد
انا عریان کما تری و انا جائع کما تری یا من یری ولا یری لرزه بر اعضاش افتاد نگاه کردم دو
طبق دیدم از آسمان فرود آمد یکی بر دیگری نهاده بودند که مثل آن ندیده بودم بمن نگریست فرمود
یا طاوس عرض کردم لبیک یا سیدی فرمود ترا بدین چیزها احتیاج هست گفتم بجامه نه و بمیوه
آری قدری از آن میوه بمن داد و جامه را یکی ردا و یکی ازار کرد جامه کهنه را تصدق کرد و دوری
برده گذاشت و گفت رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم انک انت الاعز الاجل الاکرم من عقب
وی روان شدم خلق انبوه میان من و او مفارقت انداختند و من بیکی از صالحان پرسیدم احوال
پرسیدم گفت ویحک یا طاوس هنوز نمی شناسی صفا و مروه او را میشناسند او آدم دوم است که
او را آدم دوم از آل عبا میگویند و راهبر عرب است و مولی ثقلین امام المعصوم حجة الله علی الکونین
امام المظلوم قبلة العارفین سید الساجدین امامنا امام زین العابدین علی بن الحسین ع

پس در فراقش بودم و حسرت میخوردم تا بجلسه شوی رسیدم و از او نفع بسیار گرفتم از حضرت امام
محمد باقر ع روایت کرده فرمود عبد الملک مروان روزی پدرم در طواف در پیش روی او طواف می
کرد گفت این کیست که در پیش روی من افتاده گفتند امام زین العابدین علی بن الحسین است گفت
وی را باز گردانید چون وی را باز گردانیدند گفت بعلی بن الحسین من کشنده پدرت نیستم چه چیز
ترا منع میکند که بنزد من آئی امام فرمود کشنده پدرم آنچه کرد با خود کرد پدرم آخرت او را تباه
کند خَسِرَ الدُّنیا وَالآخِرَة اگر میخواهی تو هم چنان باش گفت نمی خواهم مگر پیش من آئی و از دنیای ما منتفع
شوی چون امام این سخن را شنید برسید بنشست و ردای خود را بگسترانید و گفت خدایا
بحرمت دوستان خود که بوی بنمائی چون ردا نگریستند آن را پر از در دیدند که نور از آنها
خیره میشود پس علی بن الحسین گفت کسیکه این قدر قریب باشد بخدا بدنیای تو احتیاج ندارد پس عرض کرد
خدایا اگر این درها را که مرا بآن احتیاج نیست چون نگاه کردند هیچ ندیدند اما نقل لطیفه
در اینجا مناسب است منقول است که جعفر بن ابی طالب ع از نزد نجاشی پادشاه حبشه آمد در روز فتح
خیبر تحف و هدایای چند برای حضرت رسول ص آورد از آنجمله قطیفه بود که بطلا بافته بود
چون جناب رسول خدا ص وارد مدینه شدند قطیفه را بعلی بخشیدند و آن بزرگوار در بقیع
بر در دکان زرگری نشسته قطیفه را بزرگر داده زرهای آن را جدا نمود هزار مثقال زر بود فقرای
مدینه مطلع شدند که جناب علی مالک هزار مثقال طلا شده بر سر آنحضرت جمعیت نمودند آن
بزرگوار مشت مشت از آن زرها را گرفته در میان فقرا قسمت نمود چنانکه از آن زرها باقی نماند
چون برخواستند که بخانه روند جناب رسول ص را در بین راه ملاقات کردند با جمعی از صحابه مثل

سلمان و امثال او جناب رسول ص فرمودند یا علی تو امروز مالک هزار دینار زر شده من و این گروه
صحابه امروز مهمان توایم حضرت امیر المؤمنین عرض کردند بسم الله بفرمائید برویم چون علی با جناب رسول
و صحابه داخل بخانه فاطمه شدند و فاطمه را از کیفیت مستحضر نمودند چون جناب رسول خدا و صحابه نشستند
علامت نا پیدا شد چون تعلل علی ع بطول انجامید فاطمه مضطرب شد در مقام تجسس برآمدند ناگاه علی را در خانه
تاریک یافت که سر را برهنه کرده مشغول مناجات است که بار خدایا بحق بهترین خلقت که علی را در نزد
او خجل مگردان پس فاطمه دستها را بلند کرد و آمین گفت ناگاه کاسه مملو از طعام فرود آمد از ابر رحمت
در خدمت پیغمبر ص بر زمین نهادند حضرت رسول ص با اصحاب خوردند مسلمانان از دعای علی ع از آسمان
طعام فرود آمد تا آنکه پیغمبر ص و اصحابش خوردند امشب پسر پیغمبر در صحرای ماریه آب و نان از جگر
گوشه علی و فاطمه منع نمودند و او را پاره پاره کردند و سر او را بر نیزه نمودند او امام زین العابدین را
اسیر کرده و در غل و زنجیر قید شهر بشهر و دیار بدیار گردانیدند ای یاران همین عبد الملک مروان که
ساعتی قبل از این مذکور شد که چنین خارق عادت از آن بزرگوار دید لشکر را فرستاد که همین علی بن الحسین را
گرفتند و در غل و زنجیر کشیدند که پیش عبد الملک برند و جماعتی را با او موکل کردند زهری می
گوید که من خواستم وی را اسلام کنم و وی را وداع کنم مرا دستوری دادند نزدیک وی شدم در خیمه
که وی بود بند بر پا و غل بر دست و گردن او را دیدم شروع بگریه کردم گفتم کاش من بجای تو بودم و تو
بسلامت بودی مسلمانان در کجا بود زهری در بین راه کوفه که یابد شهدا را علیل و زنجیر در
هوای گرم در غل و زنجیر به اشتر واسباب خون از بدنش بزمین میریخت و مع ذلک گریه میکرد
بنیزه سر پدرش میگوید ام کلثوم فرمود یا امّ قومی انظر السجاد مغتفلا یبکی نحو النبی الفاجر الملکی

ای مادر برخیز و نگاه کن زین العابدین را که بیمار است و مع ذلک در غل و زنجیر بسته اند و ما
اسیران بجانب یزید پلید فاجر میبرند سکینه دختر امام حسین ع میگفت یا ابتاه مَن ذَا الَّذی اَیتَمَنی
عَلیٰ صِغَرِ سِنّی ای پدر بزرگوار در این کودکی که مرا یتیم کرده که وقت یتیمی من نرسیده بود یا ابتاه
مَن لِلاَرامِلِ المَسبِیّاتِ وَمَن لِلعُیونِ الباکِیاتِ وَالشُّعورِ المُنتَشِراتِ ای پدر که یاور زنان آید
شده و که فریاد رس دیدهای گریان و موهای پریشان من للضائعات الغریبات ای پدر که در یابنده
زنان غریب خواهد و که بی برادر و بی عم نمود که بی پدر و سالار منمود چون مجلس بطول انجامید
رشته بدست تو داده ایم هر قسمی که خواهی تمام کن مجلس خود را اَلا لَعنَةُ اللّٰهِ عَلَی القَومِ الظّالِمینَ

محفل سیزدهم در مدح زینت صوری و معنوی لباس تقوی و مدح عدالت و بعضی از مسائل احکام

بِسمِ اللّٰهِ الرَّحمٰنِ الرَّحیمِ الحَمدُ لِلّٰهِ الَّذی جَعَلَ الحُسَینَ مَحَلّاً لِمَشِیَّتِهِ وَخَلَقَ بِهِ کُلَّ شَیءٍ وَجَعَلَهُ بابًا لِرَحمَتِهِ
فَذاقَهُ فی جَمیعِ القابِلِیّاتِ ماءَ الوُجودِ وَحَقیقَتُهُ لِتَمامِ الکائِناتِ سَبیلُ المَعبودِ فَما کانَ طَیِّبًا فَهُوَ
مِنهُ وَشُعاعٌ لَهُ وَما کانَ خَبیثًا فَهُوَ لا مِنهُ بَل هُوَ بِهِ وَالعَقلُ الاَوَّلُ عَقلُهُ وَالرّوحُ الکُلِّیُّ روحُهُ
وَالنَّفسُ الکُلِّیَّةُ نَفسُهُ بَل کُلُّ شَیءٍ مِنَ العَقلِ اِلَی الجَهلِ وَمِنَ الذَّرَّةِ اِلَی الذَّرِّ یَدعو عَلَیهِ بَل بِتَمامِهِ مِنهُ
وَبِهِ وَلَدُ وَاِلَیهِ فَهُوَ وَلِلّٰهِ الاِسمُ الاَعظَمُ وَبَنَی الوُجودَ عَلیٰ ذٰلِکَ الاَجَلِّ الاَکرَمِ وَلِهٰذَا التّاجِرِ کَحَرَکِ
جَمیعُ العالَمِ مَن زارَهُ فَقَد زارَ اللّٰهَ وَمَن صَلّیٰ عَلَیهِ فَقَد سَبَّحَ اللّٰهَ وَفی عالَمِ الغَیبِ قَد ضَمِنَ ذُنوبَ
شیعَتِهِ وَتَحَمَّلَ خَطایا زائِرِهِ وَاَهلِ تَعزِیَتِهِ بِشَهادَتِهِ فِی الخاصّینَ وَمَن جاءَ بِها وَعِترَتِهِ وَعَبرَتِهِ
وَاَشارَ بِتِلاوَةِ الکَهفِ الَّذی هُوَ قُطبُ القُرآنِ الَّذی هُوَ طِبقٌ لِعالَمِ الاِمکانِ اِلیٰ اَنَّهُ کَهفٌ لِجَمیعِ
الاَشیاءِ وَقُطبٌ لِلاَرضِ وَالسَّماءِ وَمَرکَزٌ لِلاَرواحِ وَالاَبدانِ فَکَما اَنَّ حَقیقَتَهُ ماءُ الوُجودِ فی

القابلیات کذلک تربته دمه ودمه باکیه باطن الطیبات وظاهره من قبل الخبیثات فهو
نور للمؤمنین ونار للکافرین وشفاء للمسلمین ونکال علی الظالمین وبهذا کهیعص فذا وصل
وباشارة العین من عاد ذاد العاد فلا تستوصل وفی ذلک العالم المسمی بعالم الذر فلذلک بید
ولهذا یبکی علیه کل شیء وولی وصعید وشهید جعله الله الخلق مفتاح کل فلاح وانجاح کل
نجاح وسبیل کل نعمة ومصباح کل ظلمة وشفاء کل داء واصل کل رحمة ومعدن کل فیض
منبع کل خیر ودلیل کل هدایة وسفینة کل نجاة واستقامة صراط والوصول الی الحور و
القصور والجنة وقوم سعدوا به وهم الذین ابغضوه وظلموه واما الذین ظلموه فانهم ما
ظلموه ولکن کانوا انفسهم یظلمون وهم ما اهلکوه ولکن کانوا انفسهم یهلکون اعطاهم
الله حسینا لیبصروا به من النار ناجین ومن الذنوب طاهرین ثم هم ترکوه وخذلوه وما
بینوا الظالمین الاخر انا عظیما وخوفا اعدائه الکافرین مع اضرائه لئلا یکونوا به هالکین
ثم انهم زادوا فی اضرارهم علی اضرائه الی ان قتلوه وذبحوه وخوفهم مما بین ایدیهم
الا طغیانا کبیرا والشکر لله الذی جعلنا من تباع الحسین وشیعته وممن سعد بمحبته
ومحبة محبیه وعترته وشوی صدورنا واحرق قلوبنا وابکی عیوننا بمصیبته والصلوة والسلام
الکاملات المبارکات علی عباده المصطفین محمد وعلی وفاطمة والحسن والحسین والتسعة النجباء
المعصومین من ذریة الحسین مادام یبکی سماء الکرب والبلاء بماء اللطف علی ارض کربلاء علی
السابقین وتجری عیون الغم والابکاء میاه القرب علی حدائق اهل الولاء من المقربین وتنبت
منها درجة عالیة تفوق علی درجات جمیع الاولین والاخرین ۲ اما بعد قال الله تبارک وتعالی

فی حکم کتابه الکریم وعبر مرخطابه العظیم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم
یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباسا یواری سوآتکم وریشا ولباس التقوی ذلک خیر ذلک من آیات
الله لعلکم تذکرون بطور مفسرین معنی آن است که ای پسران آدم ما فرستادیم بر شما لباسی که عورت
آنرا پوشانید وجامها خوب ولباس تقوی بهتر از آن است واین پوشانیدن عورت از فرضهای
الهی است تا مکر بیند پذیر شوید پس ابعر بوان زینت دو زینت است یکی زینت ظاهر وانعیادت از
لباس فاخر است ویکی لباس وزینت باطن وآن مراد لباس تقوی وورع است لباس تقوی چون روح
ولباس فاخر چون جسم وهر دو در کارند لکن معلوم است که روح افضل است از جسم پس لباس او
هم افضل است از لباس جسم واما لباس فاخر پوشیدن مثل لبس پا نهاشدن در هیچ آیه وحدیثی منع وارد
نشده بلکه امر بآن در حدیث وارد است که تجمل فان الله الجمیل یحب الجمال یعنی جامها نفیس بپوش
وزینت کن که خدا صاحب جمال است وجمال را دوست میدارد وحضرت امام رضا ع فرمودند که
جبه علی بن الحسین ع میپوشیدند در تابستان جامه که با پانصد درهم یا هزار درهم خریده بودند
یوسف بن ابرهیم گفت بخدمت حضرت صادق ع رفتم جبه خزی وکلاه خزی پوشیده بودم عرض
کردم چه میفرمائید در آنکه اینها خزاست فرمودند قصوری ندارد عرض کردم اگر تارش ابریشم باشد
فرمود قصوری ندارد پس فرمود که چون قضیه دارد که امیر المؤمنین ع عبد الله بن عباس را بنزد
خوارج فرستاد که بر ایشان حجت تمام کند عبد الله بهترین جامها خود را پوشید وبهترین بوهای خوش
خود را خوش بو کرده وبهترین اسبها سوار شده ورفت در برابر ایشان ایستاد خوارج گفتند که ای
پسر عباس تو بهترین ماها بودی حالا چه شد رخت جباران پوشیدی وبر اسب ایشان سوار شدی

عبد الله آیه را تلاوت کرد که قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده والطیبات من الرزق
پس حضرت فرمود بپوش وزینت کن که خدا جمیل ونیکوست وجمال وزینت را دوست میدارد
ودر جای دیگر میفرماید که یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد واز امام محمد باقر ع مرویست مراد
از زینت جامه نو وپاکیزه است که در روز جمعه وعید پوشند برای رفتن بمصلی ومساجد جامع
مرویست که چون حسن بن علی نماز کردی خوبترین جامه در پوشیدی از وی پرسیدند که حیث
فرمود ان الله جمیل یحب الجمال فاتجمل لربی وهو یقول خذوا زینتکم عند کل مسجد یعنی حق تع
صاحب جمال است وجمال را دوست میدارد پس من بجهت رضای وی متجمل ومتزین میشوم چه
او میفرماید که در وقت نماز متجمل شوید ونزد بعضی زینت دفع یدین است در حین تکبیر نماز
لقوله ع ان لکل شیء زینة وزینة الصلوة رفع الایدی ومرویست از حضرت صادق ع
زینت تمشط است نزد هر نماز که شانه کردن ریش باشد نزد هر نمازی خلاصه جامه خوب عیب
ندارد پوشیدن آن اما باید از حلال باشد وخدا فرموده واما بنعمة ربک فحدث یعنی حدیث
واظهار کن نعمت پروردگار را خلاصه جامه نو وجامه قیمتی مشروط بانکه حلال باشد جمال
وصاحب اعتبار وجلال باشد برای اظهار نعمت خدا وعند نظر مردم حقیر وپریشان نباشد و
بسیار مطلوب است ودر حدیث است که چون خدا نعمتی به بنده عطا کند واو اظهار نعمت کند خود را
بسیار اید ملائکه گویند این دوست خداست وبیان نعمت خدا کرده واگر خود را با این نعمت ننمایاند ملائکه
گویند این دشمن خداست وتکذیب نعمت خدا کرده است واین حدیث موجب نوشتن این کتاب شد
تا تذکره عارفان شود ودر اخبار اهل بیت است که الحیاء من الایمان والایمان فی الجنة ونیز فرمود

مع پوشیدن جامه خوب

الحیاء والایمان مقرونان فی قرن فاذا ذهب احدهما تبع صاحبه یعنی حیا ایمان است وایمان در بهشت
است وحیا وایمان باهمند در یک شاخ چون یکی رفت دیگری هم میرود ونهی شده است از عریان شدن
در شب وروز که چون عریان شود شیطان باو نظر میکند وطمع میکند که او را بمعصیت اندازد ودر تنها
در حمام باید لنگ بر بندد اصل زینت ظاهر ستر عورت است از نامحرم قال علی بن الحسین ع عورة المؤمن
حرام علی المؤمن یعنی فرمود علی بن الحسین ع که عورت مؤمن حرام است وعورت مرد بنابر مذهب
متاخرین قبل ودبر وبیضتین است واحتیاط پوشیدن از زانو تا ناف است ونزد مجموع بدن زن را
باید بپوشاند از نامحرم حتی صدای خود را باید بلند نکند که نامحرم بشنود چنانکه صدوق از امیر
المؤمنین ع روایت کرده است که میترسم که از صدای او او را خوش آید وداخل معصیت شوند واین
در باب نهی از سلام کردن بجوانان ایشان وارد است من لا حیاء له لا ایمان له ۲ هر که حیا ندارد ایمان ۲ لا ایمان له ع
ندارد واذا لم تستحی فاصنع ما شئت هر گاه حیا نداری هر چه خواهی بکن ودر دعای حضرت صاحب الامر ع
است وعلی النساء بالحیاء والعفة حیا نیکست اما از زنان نیکتر است زنی که حیا ندارد مثل آن شیئ
است که نمک ندارد واین مضمون بعضی از اخبار است که شهوت ده جزو است یکی در مرد ونه جزو
آن در زن اما حیا ده جزو است یکی در مرد ونه جزو در زن است شیخ صدوق قده در من لا
یحضره الفقیه از محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده که فرمود ان الله خلق الشهوة عشرة
اجزاء تسعة فی الرجال وواحدة فی النساء وذلک لبنی هاشم وشیعتهم وفی نساء بنی امیة وشیعتهم
الشهوة عشرة اجزاء فی النساء تسعة وفی الرجال واحدة یعنی خدا خلق کرد شهوت را ده جزو ونه جزو در مردان
وبدین جزو در زنان اما این در بنی هاشم است وشیعیان ایشان ودر زنان بنی امیه وشیعیان ایشان نه جزو

انشهوة از زنان و یک جزو شهوت مردان خلق کرد پس راست گفت طرماح بن عدی بن حاتم در جواب معاویه
در وقتی که از او پرسید که شنیده ام که مردان عراق خواهش جماع بسیار دارند فرمود که مردان عراقی
هر مردی ده زن را کفایت میکنند بخلاف زنان شام که هر زنی صد مرد را کفایت میکند و در حدیث است
إنّ أشدّ العبادة الورع شدیدترین عبادات ورع است پس هرگاه دختر حایض شد یکجزو از حیای
او میرود و هرگاه بر اسباب ترویج رسید یکجزو از حیای وی میرود و همین که زنا شد یکجزو از حیای او میرود تا آنکه
پنج جزو از حیای وی باقی میماند پس اگر نعوذ بالله زنا و فجور کند همه حیای وی میرود و اگر بنا مبتلا
نشد همان پنج جزو از حیا برای او باقی خواهد ماند مقتضای غیرت وجوب محافظت کردن زنان و دختران
است و مانع شدن ایشان است از رفتن بسوی حمامات و عروسیها و عیدها و عزاها و پوشیدن جامهای
نازک حضرت رسول صلعم فرمود من اطاع امرأته اکبّه الله علی وجهه فی النار قیل وما تلک الطاعة قال
تطلب منه الذهاب الی الحمامات والعرسات والعیدات والنیاحات والثیاب الرقاق خیر مساجد النساء البیوت
وصلوة المرأة فی بیتها افضل من صلاتها فی صفّتها وصلاتها فی صفّتها افضل من صلاتها فی صحن
دارها افضل من صلاتها فی سطح وتکره للمرأة الصلوة علی سطح غیر محجّر یعنی بهترین مسجدها برای زنها
خانهای ایشان است و نماز کردن زن در حجره افضل است از نماز کردن در صفه خانه خود و نماز کردن
در صفه افضل است از نماز کردن در صحن خانه و نماز کردن در صحن خانه افضل است از نماز کردن
پشت بام خانه و مکروه است نماز کردن زن بر پشت بامی که دیوار نداشته باشد و علما آنرا دلیل کرده اند که • والنیابات
دلالت دادن پیغمبر صلعم زنان را حضور در مساجد میکند ظاهر آنکه مخصوص زنان عصر او بوده زیرا
که عالم بوده آن بزرگوار به عدم وقوع فتنه شود و صواب آنکه این زمان منع نمایند شوهران زنان و پدران

دختران

و دختران خود را از حضور در مساجد و مشاهد زیرا که قطع داریم به ترتب فسادها بر آن و در زمان
صحابه هم این را صواب دانسته اند و از حضرت صادق ع سؤال کردند که آیا زنان را در عیدین جایز
است که بیرون آیند فرمود بلی عجوزه ایشان و در روایت دیگر هم که مسنه ایشان و کسیکه فی الجمله
فهمی دارد در امثال عصر ما قطع دارد که مبالغه در محافظت زنان باید بکنند زیرا که غالب آن
است که میشنوند صدای اجنبی را و نظر میکنند بسوی ایشان زیرا که اکثر از زنان در خروج خود
از خانها غرض صحیحی ندارد از این جهت است که قال ابو عبد الله ع ولا تنزلوا النساء الغرف ولا
تعلموهن الکتابة فرمود امام جعفر صادق ع زنان را در غرفهای خود جا ندهید و کتابت و نوشتن
تعلیم ایشان نکنید و فرموده اند سوره نور که مشتمل است بر حد زنا تعلیم ایشان کنید ولا تعلموهن یوسف و
علموهن المغزل وسورة النور و سوره یوسف را تعلیم ایشان نکنید و چرخ رشتن و سوره نور تعلیم ایشان نمایید
و همیشه ایشان را بشغلی باز دارید که چون بیکار شوند پناه بر مر بخدا که چه فکرها می کنند و مکر
باید با هیبت و سطوت باشند تا خایف باشند آن زن که مبادا ترک معصیت کند عباد بن صهیب
از حضرت صادق ع که فرمود لا بأس بالنظر الی رؤس نساء اهل تهامة والاعراب واهل البوادی
من اهل الذمة والعلوج لانهن اذا نهین لا ینتهین یعنی باکی نیست نظر کردن زنان مکه و اعراب
بادیه نشین و از اهل ذمه زیرا که هرگاه نهی کرده شوند نهی پذیر نمیشوند و اصل ورع که نفس است
از مطلق معاصی و اجتناب از شهوات رذیله و احتراز از مال الحرام و اما زینت معنوی که لباس تقوی
مراد است که ورع یکی از افراد آنست خدا در باره وی ذلک خیر فرموده است و شکم در باره او
نیست لیس الجمال بالاثواب تزینها ان الجمال جمال العلم والادب کلام امیر المؤمنین است یکی از عرفا

گفته منسوب است بحکیم سنائی شعر عاقلی در قبای معنی کوش نقش دیبا لباس دیبا پوش
زینة الله نه اسب و زین باشد زینة الله جمال دین باشد پس زینت واقعی که لباس تقوی است
از جمله آن لباس خوف و خشیت است ابن عباس گفته که لباس التقوی هو العمل الصالح و محققان
گفته اند لباس تقوی طاعت است که عیب آدمی بآن پوشیده شود چنانکه عورت بجامه مستور می
گردد و گفته اند لباس تقوی عقل است و شهید شدن در راه خدا و جهاد کردن چه جهاد اکبر
باشد چه جهاد نفس کافر کیش باشد از لباس تقوی بلکه بهترین لباسها اوست و در کتاب نهج
البلاغه است که الجهاد باب من ابواب الجنة فتحه الله لخاصة اولیائه وهو لباس التقوی
ودرع الله الحصینة وجنته الوثیقة یعنی جهاد دری است از درهای بهشت میگشاید خدا
برای خواص دوستان خود و جهاد لباس تقوی و زره محکم خداست و در حدیث است که فوق
کل ذی برّ برّ حتی یقتل فی سبیل الله فاذا قتل فی سبیل الله فلیس فوقه برّ یعنی فوق هر نیکی
هست نیکی تا کشته شود در راه خدا پس هرگاه در راه خدا کشته شد دیگر بالاتر از آن نیکی
نیست و از امام محمد باقر ع مروی است که ان الامر بالمعروف سبیل الانبیاء ومنهاج الصلحاء
فریضة عظیمة بها تقام الفرائض وتأمن المذاهب وتحل المکاسب وترد المظالم و
تعمر الارض وینتصف من الاعداء ویستقیم الامر و نفس شجاع جهاد میکند در راه خدا امیر
المؤمنین ع در وصف مؤمن میفرمود المؤمن اصلب من الجبل یعنی مؤمن سختتر است از سنگ
کوه و وصف کرده است خدا اخیار صحابه را در قول خودش اشداء علی الکفار پیغمبر امر فرمود
بغلظت زیرا که غلظت از لوازم اوست و دیگر از لباس تقوی عفاف است و عفاف عفت فرج و

شکم است

شکم است از حرام اما شکم هرگاه دعوی بر او نکند باشد هرچه میسر شود قناعت کند و خود را بحرام و شبهه
آلوده نکند صاحب عفت عورت او ظاهر نمیشود هرچند عورتش مکشوف باشد و انجامها و فاجر و
حرامخوار عورتش مکشوف است هرچند جامها متعدد پوشیده باشد و در دعوی
مسطور است من تعرّی عن لباس التقوی لم یستتر بشیء من لباس الدنیا گفته اند عارفان
که لباس بر دو گونه است لباس تقوی و آن مفوض بامر شریعت است و لباس تقوی و آن متعلق
بحکم حقیقت است از لباس فاخر همین بدن بهره مند است و از لباس تقوی هر یک از دل و روح
بهره دارند هر یک بچیزی پوشیده میشوند بهره دل از لباس تقوی صدق است در طلب مولی
و دل بدان پوشیده شود شهوات طمع دنیا و ما فیها و حظ روح از لباس تقوی محبت حق است و
بدان منوّر گردد سوخت تعلق بغیر مولی و نصیب سر از این لباس نیست مگر شهود انوار
الهی و بدان پوشیده میشود سوخت رؤیت ما سوی خدا و بهره خفی از لباس تقوی بقای
اوست از هویت حق پوشیده شود از هویت خلق امیر المؤمنین ع فرمود افضل العبادة العفاف
حضرت باقر ع فرموده ما من عبادة افضل من عفة بطن وفرج هیچ عبادتی از نگاه داشتن شکم
و فرج از حرام نیست بالاتر حضرت صادق ع فرمود ای الاجتهاد افضل من عفة بطن وفرج و دیگر
آنکه گاهی جهت ریاضت نفس اماره جامه کهنه و پینه دار که بایست پوشیدن و طعام کم لذت میل نمودن
جو خوردن مطلوب است که مبادا نفس تکبر بهم رساند اگرچه زینت صورت ندارد اما زینت معنوی دارد
که اصل و عمده است چنانکه جناب امام رضا ع در تابستان بر روی حصیر می نشستند و در زمستان بر روی
پلاس و در خانه جامه کهنه میپوشیدند و در کتاب نهج البلاغه است امیر المؤمنین ع فرموده

بالای منبر لقد رقعت مرقعتی حتی استحییت من راقعها ما لعلی ومن یترک الدنیا کیف یفرح بلذة تفنی
ویبقی علیه ... او بسکه پینه زده ام بر این جامه که از پینه کننده آن شرم دارم علی را از زینت دنیا چه
کار چگونه شاد میشود علی بلذتی که انجام او فناست ونعمتی که پاینده دارا نیست و در خصوص جامه از
آنحضرت سخنی گفتند حضرت فرمود یخشع له القلب وتذل به النفس ویقتدی به المؤمنون خشوع
شکستگی میکند بجهة آن دل و ریاضت میکشد و ذلیل میشود بجهة آن مؤمنان اگر طبع نازک
اباء میکند عزیز تر از آن بزرگوار آن نعمتی سلمان جامه نوئی پوشید پرسیدند چرا گفت من بنده ام چون آزاد
شدم خواهم پوشید این لباس پوشان چون از لباس معنوی باطنی که عبارت از علم واخلاق وهنر و
کمالات است عاری اند پس چه کنند غیر از آنکه ظاهر خود را بلباسهای زرد و سرخ بپوشند چاره ندارند
والا هیچ عاقل از برای هیچ چیز خوب نپسندد یکی برای سال ... ویکی برای همه کس و هیچیم اشکی ... زینت
معنوی نزد خدا و رسول مرغوب است و از زینت ظاهر مراتب بهتر است و معنی دویم عفاف آنکه
مستغنیم بدارد قوت شهوت ... خود را منع کند بضد آن که شره وخود است افضل العبادة العفاف
یعنی پاک دامن باشد و منع نماید خود را از محرمات هیچ عبادت بهتر از عفت بطن و فرج نیست و
فرج وشکم را از نامشروع محافظت کند خدا مدح نگاه دارندگان فرج از حرام میفرماید قد
افلح المؤمنون تا قول خدا که والذین هم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم وروی الفضیل عن ابی
عبدالله ع قال قلت له شیء یقوله الناس ان اکثرهم اهل النار یوم القیمة النساء قال وانی
ذلک وقد یتزوج الرجل فی الاخرة الفا من نساء الدنیا فی قصر من درة واحدة و در روایت
فضل بن یسار از امام جعفر صادق ع که عرض کردم که مردم میگویند اکثر اهل آتش در روز قیامت زنانند

حضرت فرمود ندانکجا میگویند حال آنکه در آخرت مردی از اهل دنیا هزار زن از دنیا را تزویج
میکند هر قصری از یک دانه در بکران بها و در اخبار اهل بیت عفت و عصمت است که لن یعمل ابن
آدم عملا اسوء عند الله من رجل قتل نبیا او اماما او هدم الکعبة التی جعلها الله قبلة لعباده
او افرغ ماءه فی امرأة حراما یعنی هرگز نکرده است پسر آدم عملی را از این بدتر که مردی بکشد پیغمبر را
یا امامی را یا خراب کند خانه کعبه را که خدای تعالی قبله بندگان قرار داده یا آب پشت خود را بر رحم زنی
بحرام بریزد و در حدیث وارد است ما عجت الارض الی ربها کعجیجها من ثلث من دم حرام یسفک
علیها من اغتسال من زنا او النوم علیها قبل طلوع الشمس تا لنکرده است زمین بسوی پروردگار
مانند ناله که از سه چیز میکند از خون حرامی که بر او ریخته شود از آب غسل زناکار یا خوابیدن
بر آن قبل از طلوع آفتاب و زانی عذابش در دوزخ از همه سخت است و زنا از اکبر کبایر است از
امام محمد باقر ع مروی است که یعقوب فرمود بیوسف که یا بنی لا تزن فان الطیر لو زنا لتناثر ریشه
ای فرزند زنا مکن که اگر مرغی زنا کند پر و بالش بریزد و شیخ صدوق ره از حضرت رسالت پناه ص
روایت کرده که در زنا شش عقوبت است سه در دنیا و سه در آخرت واما سه در دنیا نور روی
او را میبرد و زود میرد و روزی او قطع شود معصوم فرمود ان العبد لیذنب
الذنب فیحرم عنه الرزق واما سه در آخرت پس فرموده که بدی در حساب است و غضب حضرت
رب الارباب و مخلد بودن در آتش است و سگ زناکار بوده است که منع شده است واما
آنکسانی که عفت ورزیده اند از خوف حق تعالی بسیار اند یکی حضرت یوسف است که قصه او مشهور است
واسم مبارکش در منابر مذکور و در کتب علما هر ملت مسطور است واسم و آوازه او باقی است الی

یوم النشور واز این قبیل مرد و زن در هر عصری از اعصار بوده اند از پیغمبر مرویست که اذا کان یوم
القیمة لا یبقی ظل ولا ملجأ الا ظل الله ولا یستظل بظله الا سبعة سلطان عادل فی رعیته وشاب
نشأ فی عبادة ربه ورجل یکون فی السوق وقلبه فی المسجد ورجلان تحابا فی الله ورجل ذکر
الله فی خلوة فجرت دمع مقلته در سایه عرش خدا چند نفرند سلطان عادل وجوان عابد و مردی
که دل او بمسجد متعلق است و دو مرد که در راه با هم دوستی کنند و با هم باشند تا دم مرگ ورجل دعته
امرأة ذات مال وجمال فقال انی اخاف الله و دیگر مردی که بخواند او را زن شوهرداری که صاحب
مال و جمال است بزنا پس مرد بگوید که من از خدا میترسم قدری قصه خوانی بکنیم تا متنبه شوند جهلا
از آن جمله کلینی بسند معتبر از علی بن الحسین ع روایت کرده است که شخصی با اهلش در کشتی سوار
شد و کشتی با اهلش غرق شد مگر زن آنمرد که بساحل دریا افتاده بجزیره مرد راهزنی او را دید
گفت از انسی یا از جن پس دیگر سخن نگفته بر او چسبید و هیئت مجامعت نشست دید از او اضطراب
دارد واشاره بآسمان میکند آنمرد گفت ترا چه میشود گفت از خدا میترسم گفت هرگز مثل این عمل
کرده گفت نه بعزت خدا پس آنمرد گفت من او را باین بترسیدن از تو پس برخواست و خاطر گرفت که
توبه کند در اثنای راه براهبی بخورد چون قدری راه رفتند آفتاب بسیار گرم شد راهب گفت ای معصیت بکردن وبودن اسباب ونرسیدن از خدا ومرتبه ...
جوان بیا دعا کنیم که خدا ابری برای سایه بر ما بفرستد جوان گفت من عمل خیری نکرده ام که جرأت
کنم در دعا راهب گفت که من دعا کنم تو آمین بگو چنین کردند پس آن ابر بر سر ایشان سایه افکند چون
چون خواستند که از هم جدا شوند ابر بجانبی رفت که آن جوان میرفت راهب گفت ای جوان تو از من نیکوتر بودی
بوده که دعای تو مستجاب شد بمن بگو چه کرده که مستحق این کرامت شده جوان قصه خود را نقل کرد راهب

گفت چون از خوف خدا ترک معصیت کردی خدا گناهان گذشته ترا آمرزید و بعد از آن سعی کن
که خوب باشی ویکی دیگر از آن کسانیکه در سایه عرش خدا یند کسی است که تصدق کند مال
خود را بدست راست که دست چپ او مطلع نشود و دیگر مردی که در خلوت خدا را یاد کند و
چشمهای خود را پر آب کند آورده اند که در عهد مالک دینار مردی بود که عمر خود را بخرابات
وخمرخوارگی بسر برده بود و هرگز خیری از او سر نزده بود و عابدان از وی دوری میکردند تا
آنکه اجل دامن عمرش بگرفت [illegible] در فکر شد دید هیچ عمل نکرده است که باعث نجات وی باشد چون
ابر بهار اشک حسرت ببارید گفت یا من له الدنیا والاخرة ارحم من لیس له الدنیا والاخرة
وجان تسلیم کرد اهل ولایت از مردنش شاد شدند و او را در مزبله افکندند تا سگان بزخم دندان
مثله اش کنند شبانه مالک دینار در خواب دید که فلان را در فلان محله در خاک مذلت گذاشته اند اند
او را بردار بجای [illegible] در خاک سپار بعرض کرد که او ببدی مشهور شده است آواز
آمد که در دم نزع بدرگاه ما نالید عاجز وار و بر حضرت ما امیدوار شد ما دستش گرفتیم او طمع
در رحمت ما کرد ما بر وی رحمت کردیم و بسیار از این مقوله کسان بودند چه بسیار بر توبه
کسیکه از مخلوق شرم کند و از خدا و ملائکه [illegible] شرم نماید و وارد شده است که چون روز
قیامت شود بفرمان حق تعالی بادی وزد که از بوی گند آن خلق محشر نتوانند نفس کشید در آن
وقت منادی ندا کند که میدانید این چه بو است اهل محشر گویند ندانیم و دیگر ما بتنها رسید
گویند که این بوی فرج زناکاران است که بی توبه مرده اند پس جموع اهل موقف بر ایشان لعنت
کنند بفرموده خدا و قول امیرالمؤمنین جماع مبال فی مبال را رسانند بولگاهی است که بولگاه خود را

در چنین عضو بخیه هلاک کند برای عضو کوچکی ای برادران چگونه معصیت میکنید خدا را و شرم
ندارید و حال آنکه از برای خداوند عالم بندگان چند هست که در عمر خود هرگز مرتکب یک معصیت
الهی نشده اند و نخواهند شد شاهد بر این مطلب حدیثی است که از حضرت صادق (ع) روایت شده است
که حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمود که خدا را شهری هست در پشت مغرب که آنرا جابلقا میگویند و در آن
شهر هفتاد هزار امت هستند که هر امتی از ایشان مثل این امت اند و هرگز معصیت خدا نکرده اند
و هیچ کار نمیکنند و هیچ چیز نمیگویند مگر لعنت بر ابوبکر و عمر و بیزاری از ایشان و محبت جویند بدوستان
اهل بیت رسول خدا هستند و از هشام بن سالم روایت کرده است که خدا را شهری هست در پشت دریا
که وسعت آن بقدر سیر چهل روز آفتاب است و در آن شهر جمعی هستند که هرگز معصیت خدا نکرده اند
و شیطان را نمی‌شناسند و نمیدانند که شیطان خلق شده است و ما هرچندگاه ایشان را می‌بینیم و آنچه احتیاج
دارند از ما سوال میکنند کیفیت دعا را و ما تعلیم ایشان میکنیم و میپرسند که قائم آل محمد کی ظهور میکند
و در بندگی بسیار سعی میکنند و شهر ایشان دروازه های بسیار دارد و از هر دروازه تا دروازه صد
فرسخ است و ایشان را تقدیس و تنزیه و عبادت بسیار است که اگر ایشان را ببینید عبادت خود را
سهل خواهید شمرد و در میان کسی هست که یکماه سر از سجده بر نمیدارد و خوراک ایشان تسبیح الهی است و
پوشش برگ درختان است و رویهای ایشان از نور روشن تر است و چون یکی از ما را ببینند
دیگری را خبر کنند و خاک قدمش را برمیگیرند برای برکت و چون وقت نماز ایشان میشود صداهای
ایشان بلند میشود مانند باد تند و در میان ایشان جمعی هستند که هرگز حربه از خود نینداخته اند
برای انتظار قائم آل محمد (ع) و از خدا میطلبند که بخدمت او مشرف شوند و عمر هر یک از ایشان هزار

سال

سال است اگر ایشان را ببینید از خشوع و شکستگی و پیوسته طلب میکنند امام (ع) را محبت تر بخدا باشند
چون ما بنزد ایشان رویم تقرب بخدا میجویند که مبادا از غضب الهی باشد و پیوسته منتظر
آن وقتی هستند که وعده ملاقات ما و ایشان است و هرگز از عبادت سست نمیشوند و برشان نمی
آید و بنحوی که ما قرآن را تعلیم ایشان نموده ایم تلاوت مینمایند و در بیان قرآن چیزی چند هست که
اگر برای این مردم بخوانیم کافر میشوند و اگر چیزی از قرآن بر ایشان مشکل شود از ما میپرسند و چون بیان
میکنیم سینه‌های ایشان گشاده و منور میشود و از خدا میطلبند که ما را برای ایشان باقی دارد و می
دانند که خدا بوجود ما چه نعمتها داده و قدر ما را میشناسند با قائم آل محمد خروج خواهند کرد و
جنگیان ایشان بر دیگران سبقت خواهند گرفت و همیشه از خدا همین را میطلبند در میان ایشان
پیران و جوانان هستند چون جوانی پیری را می‌بیند نزد او بنشیند مانند بندگان مینشینند و تا رخصت
نفرماید بر نمیخیزند و ایشان بهتر از خلق اطاعت امام میکنند هر امری که امام ایشان را بآن داشت ترک
نمیکنند تا امر دیگر بفرماید و اگر ایشان را بر خلق ما بین مشرق و مغرب بگمارند در یکساعت همه را
فانی میکنند و حربه در ایشان کار نمیکند و خود شمشیرها از آهن دارند غیر این آهن که اگر بر کوه زنند
دو نیم میکنند و امام با این لشکر با هند و روم و ترک و دیلم و بربر و هر که ما بین جابلقا و جابلسا است
بروند و بر هر یک از اهل ادیان که وارد شوند اول ایشان را بخدا و رسول و دین اسلام بخوانند و هر که
مسلمان نشود او را بکشند تا آنکه در میان مشرق و مغرب کسی نباشد که مسلمان نشده باشد پس ای برادر
عضو کوچکی که سود درم نخواهد بود باعتقاد زنی هست تر من عضوهای خود را هلاک مکن چنانکه
یکی از علما حکایت کرده که زن بدکاره وارد شد بر بهلول عاقل دیوانه نما در مکان خلوتی زبان بلابه

و چاپلوسی آغاز کرد و شعر بخواهش زنا بهلول مطلب را فهمید خندید گفت دست من چند است گفت
ایبهوالهوس چه حرفست که میزنی گفت هر چه میکنم راست بگو گفت مثلا دست تو پنج من و بعد از آن هر
یک از اعضای خود را احوال گرفت بعد گفت حال مجموع بگو تو میخواهی چه قدر است گفت سی من پس
بهلول صیحه زد و دور شو ای طرطبه خوانم خواهر شیطان همچو من عضو خود را برای یکمن در آتش
نمی‌سوزانم باری چه حق گفته است که سخن بلیغ و عاقلانه گفت و در کتاب درر و غرر از امیر المؤمنین (ع)
حدیث است که از جماع پرسیدند فرمود حَیَاءٌ یَرْتَفِعُ وَعَوْرَاتٌ تَجْتَمِعُ اَشْبَهُ شَیْءٍ بِالْجُنُونِ الْاِصْرَارُ عَلَیْهِ
هَرَمٌ وَالْاِفَاقَةُ مِنْهُ نَدَمٌ جماع حیائی است که برداشته میشود و عورات و قبایحی است که بهم جمع
شوند شبیه ترین چیزها است بدیوانگی اصرارش پیری می‌آورد و بهوش آمدن بعد از مستی پشیمانی
می‌آورد این بجز بر معلوم است اینکه از حلال است اما از حرام چه عقوبتها بر آنش موجود که بعضی از آن
گفته شد و بعضی را خواهیم گفت در مجالس متعدده هر یک بتقریبی و نظر بحدیث نبوی اذا جاءکم
مَنْ تَرْضَوْنَ خُلُقَهُ وَدِیْنَهُ فَزَوِّجُوْهُ وَاِلَّا تَکُنْ فِتْنَةٌ فِی الْاَرْضِ وَفَسَادٌ کَبِیْرٌ بر مؤمنان لازم است
که دخترها و خواهرها را عروس و پسرها را داماد کنند و کنیزان را زیر دامن بنده خدا و بحلیل
در آورند و زنا مکنید و بخاطر خود خطور مدهید در حدیث است که المؤمن لا یحتلم الا باهله
مؤمن در خواب شیطانی نمیشود مگر با زن خود یا بلی مؤمنه هم محتلم نشود مگر با شوهر خود سقط از
کثرت دود دنیا میشود شکم را از لقمه حرام و پرخوردن نگاه دارید که موجب تولد شهوت میشود و او را
در زنا می‌افکند در احادیث اهل عصمت است تَرْکُ لُقْمَةٍ مِنْ حَرَامٍ اَحَبُّ اِلَی اللهِ مِنْ صَلوٰةِ اَلْفَیْ
رَکْعَةٍ تَطَوُّعًا یعنی ترک یک لقمه حرام نمودن نزد خدا دوست تر است از دو هزار رکعت نماز سنتی نوافل

ینفخ

یُنْفَخُ فِی الصُّوْرِ فَتَأْتُوْنَ اَفْوَاجًا وارد شده در تفسیر این آیه و افی هدایه که روز قیامت خلق بصور مختلفه
محشور میشوند آنها حرام خواران بصورت خوک کند که علف پاکیزه را گذاشته اند فضله انسان را خورده اند
ای عزیز تا کی مائده حکام و سلاطین میخوری از این مائده روحانی هم قدری بخور و اگر عاقلی متذکر
شو فاضلی حکایت کرده که شبی هارون الرشید خادم خود را گفت که شام خاص بردار و هر جا تفحص کن
و اندوانر را یعنی بهلول را پیدا کن و باو برسان بعد از تفحص بسیار بهلول را خوابیده دید گفت ای
بهلول این شام را خلیفه برای تو فرستاده برخیز و بخور بهلول گفت این شام را نزد سگها گذار در اینجا صدا
میکنند بگذار و سگ چند در اینجا صدا میکردند خادم گفت ای بهلول گستاخی مکن که این شام مخصوص
خلیفه است که از برای تو فرستاده بهلول گفت ابرد تو بخدا قسم میدهم که آهسته باش که این سگها اگر
بشنوند نخواهند خورد بعزیز من راست گفته نیست جز تقوی در این ره توشه نان و حلوا را بنه
برگوشه واما پرخوردن از حلال هم مذموم است چه جای حرام در ماه مبارک رمضان مردم چه قدر
شکم پرستند که فرصت غذا کردن در وقت مغرب ندارند با وجود که در سحر شب قبل هفت روده را
پر کرده اند قال اَلْمُؤْمِنُ یَاْکُلُ فِیْ مِعَاءٍ وَاحِدٍ وَالْمُنَافِقُ یَاْکُلُ فِیْ سَبْعَةِ اَمْعَاءٍ اَیْ یَاْکُلُ سَبْعَةَ
اَضْعَافِ مَا یَاْکُلُهُ الْمُؤْمِنُ وَیَکُوْنُ شَهْوَتُهُ سَبْعَةَ اَمْثَالِ شَهْوَتِهِ فَالْمِعَاءُ کِنَایَةٌ عَنِ الشَّهْوَةِ و خدا
مذمت کرده است جمعی را که شکم پرستند و مدح نموده است امت مرحومه را که شکم پرست نیستند
پس پرستان شکم این زمان شکل که از امت این مرحومه باشند محسوب شوند مَنْ کَانَ هِمَّتُهُ بَطْنَهُ
کَانَ قِیْمَتُهُ مَا یَخْرُجُ مِنْ بَطْنِهِ بلکه در سوره محمد فرموده است یَاْکُلُوْنَ وَیَتَمَتَّعُوْنَ کَمَا تَاْکُلُ الْاَنْعَامُ
وَالنَّارُ مَثْوًی لَهُمْ و هم چنین فرموده ذَرْهُمْ یَاْکُلُوْا وَیَتَمَتَّعُوْا وَیُلْهِهِمُ الْاَمَلُ فَسَوْفَ یَعْلَمُوْنَ

و چاپلوسی آغاز کرد مشعر بر خواهش زنا بهلول مطلب را فهمید خندید گفت دست من چند است گفت
اینها چه حرفست که میزنی گفت هر چه میکنم راست بگو گفت شش لاد دست تو نیم من و بعد از آن
یک یک از اعضای خود را احوال گرفت بعد گفت حال مجموع لحم تو میخواهی چه قدر است گفت سی درم پس
بهلول صیحه زد دور شو ای طرطبه خوانم خواهر شیطان همچه من عضو خود را برای سی درم در آتش
جهنم بسوزانم باری چه حق گفته است که بعضی میگویند عاقلانه ایست و در کتاب درر و غرر از امیر المؤمنین ع
حدیث است که از جماع پرسیدند فرمود حیاء یرتفع و عورات تجتمع اشبه شیء بالجنون الاصرار علیه
هرم والافاقة منه ندم جماع حیائیست که برداشته میشود و عورات و قبایحی است که بهم جمع می
شوند شبیه ترین چیزها است بدیوانگی اصرارش پیری می آورد و بهوش آمدن بعد از مستی پشیمانی
می آورد این بیچاره معلوم است اینکه از حلال است اما از حرام چه عقوبتها برایش موجود که بعضی از آن
گفته شد و بعضی را خواهیم گفت در مجالس متعدده هر یک بتقریبی و نظر بحدیث نبوی اذا جاءکم
من ترضون خلقه ودینه فزوجوه الا تفعلوه تکن فتنة فی الارض و فساد کبیر بر مؤمنان لازم است
که دخترها و خواهرها را عروس و پسرها را داماد کنند و کنیزان را زیر دامن بنده خدای بحلیل
در آورند زنا مکنید و بخاطر خود خطور مدهید در حدیث است که المؤمن لا یحتلم الا باهله
مؤمن در خواب شیطانی نمیشود مگر با زن خود یا اهل مؤمن هم محتلم نشود مگر با شوهر خود سقفانی
کثرت در دنیا میشود شکم را از لقمه حرام و پرخوردن نگاهدار که موجب تولد شهوت میشود و ترا
در زنا می افکند در احادیث اهل عصمت است ترک لقمة من حرام احب الی الله من صلوة الفی
رکعة تطوعا یعنی ترک یک لقمه حرام نمودن نزد خدا دوست تر است از دو هزار رکعت نماز سنتی نوافل

ینفخ

ینفخ فی الصور فتأتون افواجا وارد شده در تفسیر این آیه وافی هدایه که در روز قیامت خلق بصور مختلفه
محشور میشوند آنها حرام خواران بصورت خوک که علف پاکیزه گذاشته اند فضله انسان را خورده اند
ایعزیز تا کی مائده حکام و سلاطین میخوری از این مائده روحانی هم قدری بخور و اگر عاقلی شنیدنی متذکر
شو فاضلی حکایت کرد که شبی هارون الرشید خادم خود را گفت که شام خاصه بردار و هر جا تفحص کن
و این دیوانه را یعنی بهلول را پیدا کن و باو برسان بعد از تفحص بسیار بهلول را خوابیده دید گفت ای
بهلول این شام را خلیفه برای تو فرستاده برخیز و بخور بهلول گفت این شام را نزد سگها که در اینجا صدا
میکنند بگذار و سگی چند در اینجا صدا میکردند خادم گفت ای بهلول گستاخی مکن که این شام مخصوص
خلیفه است که از برای تو فرستاده بهلول گفت ابرد تو بخدا قسم میدهم که آهسته باش که این سگها اگر
بشنوند نخواهند خورد را بعزیز من راست گفته نیست جز تقوی در این ره توشه نان و حلوا را بنه
بر گوشه واما پرخوردن از حلال هم مذموم است چه جا حرام در ماه مبارک رمضان مردم چه قدر
شکم پرستند که فرصت غذا کردن در وقت مغرب ندارند با وجود که در سحر شب قبل هفت روده را
پر کرده اند قال المؤمن یاکل فی معاء واحد والمنافق یاکل فی سبعة امعاء ای یاکل سبعة
اضعاف ما یاکله المؤمن و یکون شهوته سبعة امثال شهوته فالمعاء کنایة عن الشهوة خدا
مذمت کرده است جمعی را که شکم پرستند و مدح نموده است امت مرحومه را که شکم پرست نیستند
پس چنان شکم این زمان شکل که از امت این مرحومه باشند محسوب شوند من کان همته بطنه
کان قیمته ما یخرج من بطنه بلکه در سوره ... فرموده است یاکلون و یتمتعون کما تاکل الانعام
والنار مثوی لهم و هم چنین فرموده ذرهم یاکلون و یتمتعون و یلههم الامل فسوف یعلمون

و پرخواری صفت شومیست که آدمی را از سعادات بسیار محروم میکند مثل آنکه از نافله شب و روز
محروم میکند قال رسول الله صلعم لا تمیتوا القلب بکثرة الطعام والشراب فان القلب کالزرع یموت اذا
کثر علیه الماء منقول است ملکی که موکل انسان است در وقت قضای حاجت او را وا میدارد که فضله
خود را ببیند پس میگوید این رزق تست پس نظر کن که از کجا اخذ کرده و بکجا انجامید قال الله
فلینظر الانسان الی طعامه یا باید نظر کند انسان بسوی طعام ظاهری و طعام معنوی که از که
و از کجا اخذ میکند عاقل اندیشه کند که پادشاه دنیا یک عذاب عظیمی ارزند لذات دنیا یک
لحظه وحشت روز حساب برابری نمیکند پس اگر نفس ترک لقمه حرام و زنا و لواط برا و مشکل است فکر
عذاب خدا را باو بچشان متنبه میشود چنانکه از حضرت امام محمد باقر ع منقول است که زن
زنا کاری در بنی اسرائیل بود که جوانان بنی اسرائیل را فاسد کرده بود روزی گفتند که اگر فلان
عابد مشهور را ببیند مفتون او خواهد شد چون آن زن از جوانان این سخن بشنید گفت والله
بخانه نروم تا او را از راه نبرم پس همان شب قصد خانه آن عابد کرد در را کوفت و گفت ای عابد
مرا امشب پناه ده که جوانان قصد زنا دارند و من از ایشان گریخته ام اگر در نمی گشائی ایشان میرسند و
بمن فضیحت میکنند عابد در را گشود او را بخانه آورد زن جامها را افکند چون عابد بحسن
جمال آن زن مطلع شد از شوق بی اختیار شد دست باو رسانید در حال متفکر شد و دست از او
برداشت دیگی در بار داشت دست در زیر دیگ کرد زن گفت چه کار میکنی گفت دست خود را
میسوزانم بجزای آنکه خطا کرد پس زن بیرون دوید که عابد دست خود را میسوزاند چون
آمدند تمام سوخته بود بسند معتبر از حضرت صادق ع مرویست که عابدی در بنی اسرائیل بود

شبی

شبی زنی مهمان او شد پس شیطان او را وسوسه کرد هر چند شیطان او را وسوسه کرد او یک
انگشت خود را میسوزانید و پیوسته در این کار بود تا صبح شد پس با آن زن گفت بیرون رو که بد
مهمانی بودی پس ای برادر تو هم خود را بر آتش دار در وقت وسوسه شیطان بتاب در وقت زنا و لواط
و لقمه حرام خوردن و از جمله زینت معنوی قناعت کردن باندک روزی حلال و در آیات و
اخبار بسیار وارد شده است که حق تعالی در سوره نحل فرموده من عمل صالحا من ذکر او انثی فلنحیینه
حیوة طیبة هر مرد و زن که عمل شایسته کنند و مؤمن باشند پس ما بخشیم ایشان را زندگی
پاکیزه یعنی قناعت و در تفسیر مجمع البیان از حضرت رسول صلعم و در مجمع السعادات از امیر المؤمنین ع
که من رضی بالقلیل من الرزق رضی الله عنه بالقلیل من العمل هر که باندک رزقی راضی شود خدا
نیز باندک عملی از وی راضی شود پس هر گاه پیش دارد مال دنیا کار او مشکل است خدا اعمال او
میخواهد از او اما قضیه بعکس است هر که بیشتر دارد کم عمل تر است بشومی آن دولت ملعون است
بلکه مطلقا در بند نماز و روزه نیست اگر عبادتی اتفاقی می افتد فقرا میکنند و خبر است
که فقیری بهتر از توانگری است چنانکه حکایت است که در عهد رسول صلعم مردی ثعلبه نام بود
عرض کرد یا رسول الله صلعم در خواه که خدا مرا مالی عطا کند حضرت فرمودند برو قناعت کن که
بر اندک شکر کردن بهتر از بسیار است که شکر نکنی گفت من حق بگذارم و شکرش بگویم و خیرات و صله
رحم کنم حضرت دعا کرد ثعلبه گوسفندی چند داشت حق تعالی بر آن برکت داد رو بزیادتی گذاشت که
در مدینه جای نبود از شهر بیرون برد و قبل از آن پنج وقت نماز را در عقب سر پیغمبر صلعم بجای
آورد تا گوسفندان او بسیار شد یک روز در میان می آمد و چون شغل بسیار شد هر جمعه یک بار آمد

و نماز جماعت کردی کم کم نمازش بماه و سال و تا سال ترک نموده بالمرة بجهت حب دنیا و شروع ملازمت
حضرت را فروگذاشت و انابت نجاست کرد فرموده اند حب الدنیا رأس کل خطیئة و مبدء منوال بود تا آیه
زکوة نازل شد حضرت رسول صلعم دو کس را فرستاد تا آیه زکوة بر او خوانند گفت این جزیه است که
از من میخواهند شما جای دیگر روید تا من اندیشه کنم پس ایشان نزد مرد شامی آمدند که صاحب
شتر بود آن سعادتمند باوجود آنکه صحرانشین بود در میان شتران شتری نیکوتر برداشت و تسلیم
کرد باز نزد ثعلبه رفتند گفت جزیه است شما بجای دیگر روید تا من فکر کنم آن دو کس بخدمت
حضرت رسول صلعم آمدند و حال گفتند حضرت فرمود وای بر ثعلبه جبرئیل این آیه آورد و منهم من
عاهد الله لئن آتانا من فضله لنصدقن ولنکونن من الصالحین فلما آتاهم من فضله بخلوا
به وتولوا وهم معرضون خبر آن بدبخت رسید بیامد و گفت یا رسول الله اینجا خواهی بدهم
خدا تعالی فرموده صدقه و زکوة ثعلبه مقبول نیست حضرت فرمودند ای ثعلبه چیزی بده که همه اموال
مقبول نیست ثعلبه بیرون رفت و خاک بر سر میکرد حضرت فرمودند نگفتم که قناعت کن نشنیدی
و بعذاب گرفتار شدی آنکس که تو را کرامت میکرد اند او مصلحت تو از تو بهتر داند ای برادر راضی
شو بداده خدا و زیاده مطلب که مصلحت نیست از جبرئیل تفسیر قناعت را حضرت رسول صلعم پرسیدند
جبرئیل گفت تقنع تصیب من الدنیا تقنع بالقلیل وتشکر الیسیر قناعت کن بهرچه بخوری از دنیا
و بکم راضی شوی و شکر کنی الله کی را گفتم چیست تفسیر رضا گفت الرضا لا یسخط علی سیده اصاب
من الدنیا ام لا یصیب ولا یرضی لنفسه بالیسیر بالعمل از خدا راضی است غضب نمیکند بر آقای خود آنچه
از دنیا برسد یا نرسد و راضی نمیشود از نفس خود بعبادت کمی و بالجمله در مدح قناعت اخبار بسیار

کیفیت

کیفیت معاشرت انبیا و اوصیا و صلحا و اتقیا در زاد دنیا و قناعت کردن ایشان ملاحظه نما که چه
نحو بوده انها را سرمشق خود قرار ده منقول است که روزی سلمان ابوذر را ضیافت کرد نان خشکی از
انبان برآورد و آب در مطهره تر کرد و نزد ابوذر آورد ابوذر گفت ما اطیب هذا لو کان معه ملح
چه خوش بود که اگر نمکی هم میبود سلمان مطهره را گرو کرد و قدری نمک گرفت چون از خوردن
فارغ شد ابوذر گفت الحمد لله الذی رزقنا القناعة سلمان گفت لو کان لک قناعة لم تکن رکوتی مرهونة
اگر ترا قناعت میبود مطهره من بگرو نمیبود سلمان در حین وفات میگریست از او پرسیدند گفت
گریه کردن و جهت گران بار است میترسم با آقای خود رسول خدا نرسم که او فرموده است من اراد
ان یجوز زاده کزاد الراکب چون سلمان وفات نمود متروکات او شانزده درهم بود همین
قدر خود را گران بار میدانست پس مردان و زنان این عصر ما با این همه اساس زر و زینت آلات
خود را سبکبار خوانند چه حمق و چه بیعقلی است حق تعالی فرمود بحضرت رسول صلعم که یا احمد
کسیکه گوید من خدا را دوست میدارم خدا را دوست نداشته تا از دنیا بقوتی و جامه سهلی راضی
شود و عمر خود را در عبادت من صرف کند و همه شب را بیشتر خود کند و توکل کند بر من و گریه
بسیار و خنده کم کند و مسجد خانه اش و علم مصاحبش و علما دوستش و فقرا رفیقانش باشند
و از اهل معاصی اجتناب و از اهل دنیا گریزان و خود را مشغول ذکر و تسبیح دارد و در فرایض سعی تمام
کند و رفیق و جلیس دوستان من باشد ای برادران قناعت کنید بانچه خدا صلاح شما دانسته
و بشما داده و با این الحق دنیا بسازید تا … بنعمت آخرت برسید و مثل قوم موسی نباشید که من و سلوی
و ترنجبین را گذاشته فریاد لن نصبر علی طعام واحد کشیدند عدس و پیاز و سبزی و امثال آنها

خواهش نمودند پیغمبر خود را ملجأ ساختند که سؤال کرد که ربنا انزل علینا مائدة من السماء مدتها
مائده آسمانی از برای ایشان نازل میشد عطا بابیشان بیش از دو فرا او کرد پیدا خداوند بر ایشان غضب فرمود
بعضی را بصورت خوک مسخ کرد که در بیابانها میگردیدند و بعضی نجاست خشک میخوردند تا بعد از سه روز
هلاک شدند و از جمله زینت معنوی کفاف است حدیثی در مدح کفاف و عفاف بشنو تا عارف شوی
علی بن محمد صیرفی که در عصر امام محمد باقر علیه السلام بود گفت من شیطان را دیدم گفت تو کیستی گفتم انا ولد
ابو البشر گفت لا اله الا الله تو از آن قومی که گمان میبرند خدا را دوست میدارند و مع ذلک معصیت
او را میکنند و گمان دارند که ابلیس را دشمن دارند و مع ذلک طاعت او را میکنند پس من با وی
پرسیدم که تو کیستی گفت منم صاحب عصا … و منم صاحب اسم بزرگ و منم صاحب دستی طولی
عظیم منم کشنده هابیل و منم شونده با نوح در کشتی و منم پی کننده ناقه صالح و منم افروزنده آتش
برای ابراهیم و تدبیر کننده قتل یحیی و سازنده اره بجهة زکریا و منم تمکین دهنده فرعون از کشتن
پادر رود نیل و منم سازنده اسباب سحر از برای سحره فرعون و منم سازنده گوساله سامری و منم
آینده با ابرهه بکه از جهة خرابی مکه و منم جمع کننده لشکر از برای جنگ با محمد در روز بدر و احد
و خیبر و منم افکننده حسد بر قلوب منافقین در روز ثقیفه بنی ساعده برای غصب حق خلیفه و منم
صاحب هودج و شتر در جنگ جمل برای جنگ وصی پیغمبر صلعم و منم محرص کننده اصحاب معاویه بر جنگ آن
سرور و منم شماتت کننده بر مؤمنین در کربلا و قاتل یاران سید الشهدا و منم امام منافقین و هلاک
کننده اولین و گمراه کننده آخرین شیخ گمراهان و مقتدای بیدینان و پیشوای کافران و رکن عهد شکنندگان
منم ابو مره مخلوق از آتش نه از خاک منم مغضوب درگاه اله یعنی ابلیس و من با پیس محمد میگوید گفتم بحق

خدا

خدا ترا سوگند میدهم که عملی را تعلیم من کن که با آن مقرب درگاه خدا شوم و در شداید زمان با آن …
برم گفت اقنع من دنیاک بالکفاف والعفاف واستعن علی الآخرة بحب علی وبغض اعدائه یعنی قناعت
در دنیا بقدر کفاف و نگاه دار فرج و شکم خود را از حرام و یاری بجو بامور آخرت بمحبت علی بن ابی
طالب علیه السلام و بغض دشمنان او پس بتحقیق که من در هفت زمین معصیت خدا کردم و در هفت آسمان عبادت
خدا نمودم و نیافتم ملک مقربی و پیغمبر مرسلی مگر آنکه بدوستی علی تقرب بخدا جستند و در شداید توسل
بعلی میشدند و او را شفیع خود میکردند معنی کفاف آنکه روزی اندر بسیار نباشد که رسنه او را از آموختن
کند و نه زیبا و سیع گرداند که بنده طاغی و سرکش شود بلکه انقدر عطا کند که بنده عیال اش را کفا
باشد و اخبار بسیار در مدح کفاف وارد شده از آن جمله شیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان روایت کرده که خیر
الدعاء الخفی وخیر الرزق ما یکفی بهترین دعاها دعای مخفی است و بهترین روزیها روزیست که رفع حاجت را
کفایت کند پیغمبر صلعم فرمود یا اباذر دعوت الله ان یجعل رزق من یحبنی الکفاف وان یعطی من
یبغضنی کثرة المال والولد ای ابوذر خواندم خدا را که روزی دوستان مرا بقدر کفاف بدهد و دشمنان را
اهل و اولاد و مال دنیا بدهد و فرمود در حدیث دیگر که محمد و آل محمد دوستان ایشان را اعطا کن
عفت از محرمات و … روزی کن کسی را که دشمن ایشان است کثرة مال و اولاد و دنیای زیاده از
کفاف ملعون است آیا چنین صدائی که آن کس که دنیا را دوست دارد دوست خدا است و آنکه ممنوع است
خوار و ذلیل است خدا فرمود المال مالی والفقراء عیالی والاغنیاء وکلائی والبخلاء … مال
خداست و توانگران وکیلند و فقیران عیال اند هرگاه وکیل بر عیال موکل تنگ بگیرد موکل گشته و بمقتضای
وکالت عمل نکنند خیانت کرده اند مستحق عقوبت هستند علاوه بر موکل است که او را عزل کند بلکه …

در حضور او تا یکبار حسنا ازو بکشد و دیگری او را بالمره بکند و علاوه بمقتضی و کالت کرده عمل نکند انچه می
آشامد حرام است و انچه می پوشد حرام است و انچه سوار میشود حرام و نکاحش حرام و اگر اسراف کند در
آن بهاین نحواست ولا تسرفوا ان الله لا یحب المسرفین و معصوم فرموده اند و این آیه را شاهد آورده اند
آیا می بینی که خدا امین کرده مردی را و او اسبی خریده بهزار اشرفی و حال آنکه مجزی بود او را اسب صد
اشرفی مسرف است و دوست خدا نیست پس آدمی اختیار مال خود را ندارد که هر چه خواهد بکند بلکه
همان قدر که خرج عیال خود کند بطور اقتصاد و تتمه را صرف عیال کند حدیث دارد که فقرا امانت خدا اند
بر بنده سپرده هرگاه بنده افشا نکرد و خیانت نکرد امین خدا شد اغنیا لا بد قدری مال خود را باید
بسپارند که در قیامت عوض دهد و یا و رد کند اگر او هم خیانت کرد کسی او را معتمد نمیداند و محروم می
شود برادر من فقیر را فقیر بدان ای اغنیا شما هم نه فقرا اگر عیال خداوندند بدانید و بهم رقتی نکنید
و عیال صاحب مال را فقیر و دست تنگ مگذارید و خود اسراف کنید که بر شما حرام است ای برادران
خدا بیگانه و برقنا را غمر دین آشنا نه مال خدا را پیش گرفته و دست اسراف بر او دراز کرده و گاهی
در پرده مثل قارون انما اوتیته علی علم عندی گویان یعنی خدا بما نداده بلکه از عقل خود از دهان
شیر پیدا کرده ایم و بیرون کشیده ایم و گاهی مثل قوم شعیب او ان نفعل فی اموالنا ما نشاء اگر هم
خواهیم بپوشیم و بخوریم میکنیم از جمع نمودن اسباب خانه از نقره و زینت و باغ و ملک هر چند که
ایشان نباشد و همسایگان و ذوی رحم گرسنه و برادر مومن برهنه باشد و آن غذاهای بی شان نفس دزد
خان و فقرا نان جو خشک را آه بیابند بنا بر این خیلی ترقی کرده اند از راه معنوی شبیه بکفار شده اند
و گاهی اسراف معصیت میکنند و می بینند دولت بیجا است و خبر ندارند که نعمت استدراجی است خدا

بایشان داده و در عقب آن فرموده ایحسبون انما نمدهم به من مال و بنین نسارع لهم فی الخیرات
بل لا یشعرون از جناب رسول روایت که فرمود اذا رایت الله یعطی علی المعاصی فان ذلک استدراج
منه یعنی هرگاه دیدی که خدا دولت بمعصیت کننده میدهد بدانکه دولت استدراجی است مولانا
کلام امیر المومنین ع که فرموده یا ابن آدم اذا رایت نعمة ربک فاحذره ای پسر آدم چون نعمت خدا
خود را بینی از آن با حذر باش که مبادا استدراجی باشد و گاهی چون دشمنان خدا مال خدا را بزور
هم میگذارند و حبس مینمایند و این آیه کریمه الذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم
بعذاب الیم برای ایشان و گاهی متکبر شوند و غرور بهم رسانند و معنی تکبر آنکه خود را بالاتر از
دیگران دانند و خداوند فرموده در سوره در آیه بیست و یکم یطبع علی کل قلب متکبر جبار و فرموده
ان الله لا یحب المتکبرین یعنی خداوند متکبران را دوست نمیدارد و فرموده در سوره مومن در آیه
چهل و چهارم که ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین و قال رسول الله ص لا یدخل
الجنة من کان فی قلبه مثقال حبة من خردل من کبر داخل جنت نمیشود کسیکه در دل او مثقال
حبه از کبر باشد و خداوند با سه کس تکلم نمیکند و بنظر لطف در قیامت بایشان نمیکند و تزکیه
عمل ایشان نمیکند و برای ایشان عذاب دردناک مهیا است پیر زناکار و پادشاه جبار و مرد
متکبر در روز قیامت متکبران را مثل ذرات محشور میکنند هر چیزی بر او راه میرود و لعل ایشان را پا
میکنند پس میرانند ایشان را بسوی جهنم ان فی جهنم وادیا یقال له هبهب حق علی الله ان یسکنه کل
جبار یعنی بدرستیکه در جهنم وادیست که او را هبهب میگویند ساکن میگرداند خدا در آن وادی هر متکبر را
در آتش قصری قرار میدهد در آن متکبران را و می بندند در آن قصر را بر روی ایشان و چون نفخ

پیغمبر وفاتش رسید گفت بدو پسر خود شما را بدو چیز امر میکنم و از دو چیز نهی میکنم اما آن دو چیز که امر
کنم شما را سبحان الله و بحمده است و لا اله الا الله و اما آن دو چیز که نهی میکنم شما را شرک و کبر است
حضرت صادق ع فرمود ان فی جهنم لوادیا للمتکبرین یقال له سقر شکی الی الله شدة حره و سأله ان یاذن
له ان یتنفس فتنفس فاحرق جهنم هر آینه وادی در جهنم از برای متکبرین که نام او سقر است شکایت
کرد از شدت گرمی خود و سوال کرد که خدا او را اذن دهد که نفس بکشد بعد از آن نفس کشید جهنم را
سوزاند در آسمان دو ملکند موکلند بر بندگان پس هر یک تواضع او را بلند میکنند و هرگاه تکبر کردن
دو ملک او را پست و خوار میکنند و گاهی تکبر نسبت بخدا میکنند چون فرعون و نمرود و شداد و سببش
طغیان و محض جهل بود و این تکبر افحش کبایر است گاهی با پیغمبران چنانکه منافقان و کافران گفتند
انومن لبشرین مثلنا آیا ایمان آوریم بدو بشر مثل خود و این هم نزدیک بتکبر اول است بلکه
همان است هرگاه عارفی میدانی و یکی دیگر خود را بخلق خدا بزرگ میداند و مردم را حقیر میشمارد
و این هم از مهلکات عظیم است زیرا که منجر میشود بمخالفت خدا هرگاه حق را از بنده خدا شنید قبول
نمیکند و طبعش نفرت بهم میرساند از قبول حق پس بسا باشد در جایی تکبر منازعه کند با خدا در صفتی
از صفات او که بکبر منم لایق این صفتم چنانکه از صوفیه نقل میکنند لیس ... و ما از نعمت عقبی محرومان
عمال دنیا که از کبر کلاه خود را بر باد کرده اند مانند مستسقیان بر خلق خدا سر و گردن راست میکنند
و بزرگی بناحق میفروشند و مردم را حقیر و خود را عظیم میشمارند دوای متکبر صلاح تو در آنست که
قدری تو را فقیر کند یا بمصیبتی گرفتار کند تا غرور از سر دماغ تو بیرون رود تا از این مرض شفا یابی
و همیشه بنده و اما گرسنگی و تشنگی است برای مستسقی و هر مومن و مومنه که خدا او را فقیر میکند تا نفس

سرکش نشود و صلاح او در آنست و اگر دیده بصیرت باشد باید بر این صاحبدولتان بی سعادت
و مردگان بیچاره باید نظر کرد و بنظر عبرت نه از روی رغبت چنانکه خدا میفرماید و لا تمدن عینیک
الی ما متعنا به ازواجا منهم زهرة الحیوة الدنیا لنفتنهم فیه ورزق ربک خیر وابقی وامر اهلک بالصلوة
واصطبر علیها والعاقبة للتقوی در بزرگان در معنی کوچک و بالغان در باطن کودک باید ترحم
نمود نه آنکه حال ایشان را آرزو نمود نمی بینی همان در امتهای گذشته قارون بی ایمان را با آن
اساس دیدند چه کردند تمنا کشیدند که یا لیت لنا مثل ما اوتی قارون انه لذو حظ عظیم گفتند که چون
فردای آن روز شد که دیدند قارون با قصر و ایوانش بزمین فرو رفت چه خوشحالیها نمودند که ما مثل
آن نبودند این بیچارها نمیدانند که بچه بلائی مبتلا اند هرگاه روزی بفکر خود افتند و خواهند این
امراض مزمنه یعنی کبر و غرور و فرعونیت و امثال آن که از مال و منال دنیا بهم رسانیده اند که این
صفات را از خود دور کنند چه زجرها باید کشید و چه دواهای تلخ باید چشید و چه صدمها
باید دید و اگر مرض را فهمیده اند و علاج نمیکنند تا ایشان را هلاک کند و بجهنم رساند و معذلک
خود را عاقل میدانند ایشان بیعقلترین بیعقلانند و دیوانه ترین دیوانگانند و حق تعالی
عقل داده و کتاب و پیغمبر فرستاده و مثل زده و مهلت داده و میگوید که ترک اسراف کنند مسرف و یا ایمان
آرد کافر و یا عاصی توبه کند و بالجمله دنیا را باید قدری ضایع گذارد و بقدر کفاف خرج نمود
و تتمه را بامینان خدا که فقرا اند سپرد که در روز درماندگی از ایشان عوض گرفت و در مذمت
دنیا همین بس که حضرت رسول ص فرموده لو کانت الدنیا تعدل عند الله جناح بعوضة ما سقی کافرا
منها شربة ماء یعنی اگر در دنیا بقدر بال مگسی در نزد خدا قرب بود هر آینه خدا کافر را شربتی آب

آب نمیداد و نوح که آدم دوم و ابو البشر ثانی و شیخ المرسلین بود و دو هزار و پنجاه سال کم عمر کرد دندانش
نیفتاد و موی او سفید نشد چون ملک الموت بقبض روح ش آمد گفت یا شیخ المرسلین کیف وجدت
الدنیا دنیا را چگونه یافتی گفت کداری بابین دخلت باحدهما وخرجت من الاخر یافتم او را و در آن
یکدر داخل شدم و از در دیگر بیرون رفتم پیغمبر صلعم فرمود الدنیا ملعونة وملعون ما فیها الا
ما کان لله دنیا و آنچه در اوست ملعون است مگر آنچه در راه خدا صرف شود فرمود الدنیا سجن
المؤمن والجنة الکافر و فرموده است حب الدنیا راس کل خطیئة حب دنیا راس همه خطاهاست
حضرت رسول فرمود بعد از من می آید دنیا شما را و می خورد ایمان شما را چنانکه آتش هیمه را
میخورد فرمود سیاتی بعدی قوم یاکلون اطایب الطعام والوانها زود باشد که بیایند قومی که
میخورند طعام پاکیزه و بنکاح در می آورند زنان جمیله را و میپوشند الوان لباسها و سوار میشوند
اسبان تیزرو و ان برای ایشان است شکمها که بکم از دنیا سیر نمیشوند و نفسها دارند که از مال دنیا
قناعت نمیکنند اعتکاف کننده بودنیا یند روز و شب تردد میکنند در تحصیل دنیا دنیا را خدایان
خود قرار داده اند و پروردگار خویش ساخته اند و متابعت میکنند این خدایان باطل را رخصت
دارد از محمد بن عبد الله که هرگاه دریابد آن زمانرا از پیران پسران شما آنکه سلام نکند برایشان
و عیادت نکند مریض ایشانرا و تشییع جنازه مردگان ایشان ننمود و عزت نکند پیران ایشانرا
پس هرکس بخلاف آنچه من گفتم اعانت کرده است بر خرابی اسلام فرمود نبیحیئن اقوام یوم القیمة
واعمالهم کجبال التهامة فیؤمر بهم الی النار بیایند در روز قیامت گروهی بسیار و اعمال ایشان مثل
کوههای تهامه باشد پس امر شود که ایشانرا بآتش برند قبل یا رسول الله امصلون قال نعم یصلون

ویصلون ویاخذون هنیئة من اللیل فاذا عرض لهم الدنیا شیء وثبوا علیه عرض کردند یا رسول
الله نماز میگذارند فرمود بلی نماز میگذارند و روزه میگیرند و شبها عبادت میکنند ولکن هرگاه
دنیائی پیش آید خود را بر روی آن می افکنند و فرمودند لا یستقیم حب الدنیا والاخرة فی قلب مؤمن
کما لا یستقیم الماء والنار فی اناء واحد جمع نمیشود محبت دنیا و آخرت در یکدل چنانکه جمع نمی
شود آب و آتش در یک ظرف و مرویست که موسی بمردی گذر کرد که گریه میکرد و برگشت موسی باز دید که گریه می
کند عرض کرد پروردگارا بنده تو از خوف تو گریه میکند پس خدا فرمود که ای پسر عمران اگر گریه کند این
قدر که مغزش با اشکش بیرون آید و بلند کند دستهایش را اینقدر که دستهایش جدا شود من او را نخواهم
آمرزید زیرا که او دنیا را دوست میدارد و امیر المؤمنین عم فرمود بعد از آنکه عرض کردند که دنیا را
وصف کن فرمود که چه وصف کنم خانه را که در آن تن درست باشد ایمن نیست و کسیکه در آن بیمار شد
نادم است و کسیکه فقیر است در آن محزون است و کسیکه غنی است مفتون است در حلال او حساب است و در
حرام آن عقاب است فرمود مثل دنیا مثل مار است ظاهرش بسیار ملایم و پر خط و خال است اما باطنش
پر از زهر کشنده است حذر میکند از دنیا مرد عاقل و رغبت می آورد بآن طفل جاهل در بعضی مواعظ
فرمود ترک کنید دنیا را که محبت دنیا آدمی را کور و کر و گنگ و ذلیل میکند آدمی را باید فریب ندهد
شما را دنیا حضرت سجاد عم فرمود دنیا پشت میکند آخرت رو میکند از برای هریک از دنیا و آخرت
پسران میباشد پس شما از پسران آخرت باشید و لا تکونوا من ابناء الدنیا مباشید از پسران دنیا زاهدین
در دنیا و راغبین در آخرت و زاهدین در دنیا گرفته اند زمین را بساط و خاک را فراش و آب
را بوی خوش و فرض میدهند دنیا را فرض دادنی و کسیکه مشتاق بهشت شد با نعمایش از شهوت

و کسیکه از آتش ترسید رجوع میکند از محرمات و کسیکه زاهد شد در دنیا آسان میشود بر او مصیبتها
تا آخر حدیث فرموده اند که عمل بعد از معرفت خدا و رسول بهتر از بغض دنیا نیست و از برای دنیا شعبهاست
از جمله شعب دنیا کبر است و آن معصیت ابلیس بود و از کافران شد و دیگر حرص است و آن معصیت آدم و حوا است
که خدا فرمود کلا من حیث شئتما ولا تقربا هذه الشجرة فتکونا من الظالمین پس گرفتند چیزیکه بآن محتاج
نبودند و اولاد ایشان و اکثر ایشان طلب میکنند چیزی که بآن محتاج نیستند و دیگر حسد است و آن معصیت
پسر آدم است که قابیل باشد حسد برد بر برادرش پس کشت او را و از حسد منشعب محبت دنیا و محبت زنان
و حب و حب راحت و ریاست و حب کلام و حب علو و برتری و حب ثروت پس این هفت خصلت جمع می شوند
در حب دنیا پس پیغمبر صلعم و ائمه عم فرموده اند بعد از شناختن این مراتب حب الدنیا راس کل خطیئة
حضرت باقر عم فرمود چه میدانی دنیا را آیا این طعامی است که میخوری یا جامه ایست که میپوشی یا زنی
است که دوست میداری مؤمنان مطمئن نیستند در آنکه باقی مانند در دنیا و بر آنکه ایمن نیستند از
رفتن ایشان بسوی آخرت پیجا بر دنیا دار قرار است و دنیا دار فنا است و لکن اهل دنیا غافلند مؤمنان
فقیهان و اهل فکرت و عبرتند میشنوند ذکر خدا را بگوشهای خود و بینایند بدیدهای خود و بصیرت
از زینتهای دنیا و مع ذلک امیدوارند بثواب آخرت و فایز نمیشوند بثواب آخرت مگر بعلم و عمل مثل
دنیا مثل آب شور دریا است هرچه تشنه خورد تشنگیش زیاده میشود تا صاحبش را بکشد لقمان فرمود
بپسرش یا بنی بع دنیاک باخرتک تربحهما جمیعا ولا تبع اخرتک بدنیاک فتخسرهما جمیعا بفروش دنیای
خود را بآخرت تا نفع هر دو ببری و مفروش آخرت را بدنیا که هر دو را زیان کرده باشی یا بنی
ان الدنیا بحر عمیق قد غرق فیها ناس کثیر فلتکن سفینتک فیها تقوی الله ای پسرک من دنیا دریای

عمیق غرق شده اند در آن خلق بسیار پس باید کشتی تو تقوی باشد وحشوها الایمان بالله یعنی متاع
تو در این کشتی و آنچه بر کرده باشی ایمان تو باشد وشراعها التوکل علی الله و باد بان کشتی توکل بر خدا
باشد و ناخدا آن عقل و لنگرش صبر شاید نجات یابی از این دریا نجات یا بنی ان الخلق قد جمعوا
قبلک لاولادهم فلم یبق ما جمعوا ولم یبق من جمعوا له وانما انت عبد مستاجر قد امرت بعمل
ووعدت علیه اجرا فاوف عملک واستوف اجرک ولا تکن فی هذه الدنیا بمنزلة شاة وقعت فی
زرع اخضر فاکلت حتی سمنت فکان حتفها عند سمنها ای پسرک من بدرستیکه مردم پیش از تو
دنیا را جمع کردند برای اولاد خود باقی نماند نه خود شان و نه اولاد ایشان و تو بنده کرایه
گرفته اند و عملی گفته اند ضرور آنرا بکیر و عمل را تمام کن و اجرت را تمام بگیر و مباش مثل گوسفندی
در زراعت سبزی بیفتد و بخورد تا چاق شود پس او را ذبح کنند ولکن اجعل الدنیا بمنزلة
قنطرة علی نهر جزت علیها وترکتها ولم ترجع الیها آخر الدهر اخربها فلا تعمرها فانک لم تومر
بعمارتها قرار ده دنیا را بمنزله پلی بر روی نهری که بر روی آن میگذری و هرگز دیگر بر نمیگردی
تو تعمیر مکن دنیا را و خراب گذار او را که تو مامور بتعمیر آن نیستی بدانکه فردای قیامت از چهار چیز
ترا سؤال میکنند از جوانی تو که در چه کهنه کرده و این قد چوکان وار در چه چون کمان کرده و از عمر
خود که در چه فانی کرده و مال تو که از کجا کسب کرده و در چه انفاق نموده پس مهیا جواب شو دنیا
دنیا روزه بگیر و در آخرت افطار کن راس المال الدنیا هوا و هوس است و نفع آن آتش جهنم است
و بعضی از اکابر زهاد گفته اند که دنیا کهنه میکند بدنرا تازه میسازد آرزوها را و نزدیک می کند
آرزو را و بیرون نمیرود نفس آدم در دنیا مگر بسه چیز حسرت سیر نشد از آنچه جمع کرده بود و

انچه آرزو داشت بآن نرسید و توشهٔ آخرت را نیکو نکرد کسیکه تامل کند در نهج البلاغه است از کلام
امیر المؤمنین ع ظاهر میشود برای او خباثت دنیا و دنائت آن عاریت سرا و حکایت زنده کردن عیسی ع
قریه را که معذب بودند بجهة حب دنیا بود مشهور است و از جمله بزرگی آفت که خدا راضی نشد برای
انبیا و اولیا که جمع کنند دنیا را برای ایشان مکروه همان قدر که عورت خود را بپوشند و اینقدر بخورند
که سد جوع نمایند و مکانی که در آن ساکن شوند مروی است که دنیا بنظر عیسی ع در آمد بصورت عجوزه
خم پشتی و همه زینتها پوشیده عیسی گفت چند شوهر کرده گفت بسیار گفت همه مرده اند یا همه را طلاق گفته
گفت همه را کشته ام گفت وای بر باقی شوهرها که عبرت از آنها نمی گیرند مروی است که روز قیامت
دنیا را بصورت عجوزه می آورند ازرق چشم بد هیئت قبیح منظر پس او را مشرف بر خلایق میدارند
میگویند که میشناسید اینرا میگویند که پناه میبریم بخدا از شناختن این پس گفته میشود بایشان
که این دنیا است که شما فخر میکردید با هم و قطع رحم می نمودید و حسد میبردید با هم قطع میکردید
پس می اندازند دنیا را در جهنم پس ندا میکند که کجا است اتباع من پس خدا میفرماید باتباع دنیا که
ملحق شوید بدنیا و هرگاه کسی دنیا را باین قسم ببیند در دنیا بنا نمیکند خشتی چنانکه پیغمبر ص از دنیا
رفت و خشتی بالای خشتی نگذاشت و دید بعضی از اصحاب را که خانه از گچ ساخته بود فرمود عمر از این
زودتر میگذرد و مثل اهل دنیا مثل کرم ابریشم است که هر چند بر خود می تند محکم تر میشود تا آنکه
میان آن تنیده هلاک میشود و بعضی از حکما مثل بلوهر تشبیه کرده است احوال اهل دنیا را بمردی
که از فیل مست گریزد چون چاره نیابد خود را در چاه آویزد و دست بدو درخت خار زند که در
سر چاه روئیده و دو موش سیاه و سفید مشغول کندن ریشهٔ آن درخت خارند و در زیر پایش اژدها

وعقربها

و عقربها است که اراده گزیدن او دارند و اژدهائی در قعر چاه دهان گشوده که چون بیفتد او را
بلعد و مع ذلک قدری عسل بر شاخهای درختان خار است مشغول خوردن آن عسل شود پس آن چاه
دنیا است و آن درخت عمر است و آن موشها شب و روزند که ریشهٔ عمر را میخایند و اژدها مرگ است
و عسل لذات دنیا است که ممزوج است با آلام بسیار بدانکه ای برادر باقی نمی ماند بعد از مرگ برای
تو مگر قلب سالم از محبت دنیا و صفای قلب حاصل نمیشود مگر بکنار شهوات دنیا و محبت خدا حاصل
نمی شود مگر بمعرفت خدا و معرفت حاصل نمیشود مگر بدوام فکر و این حاصل نمیشود مگر بکثرت والانس
ذکر خدا و اینها از باقیات صالحات است چون میت را در قبر گذارند عذاب خدا از پائین قبر آید دنیا
لیل او را دفع کند و از طرف پیش رو بیاید صدقه او را دفع کند و هم چنین الحدیث حال گوش
شو و بشنو و ببین سیدهٔ زنان عالمیان چه طور ترک دنیا کرده در عروسی او ببین اسباب جهیز
تا سایر او خانش بر آن قیاس کنی ای برادر منقول است که خاتون قیامت را تزویج نمودند بجناب علی
شاه ولایت پوشش ایشان عبائی بود و فرش ایشان پوست گوسفندی بود و در پیچال امیر المؤمنین ع
والی ممالک بود آجری بر بالای آجری و خشتی بالای خشتی نگذاشته در عروسی فاطمه زهرا از اسباب
زفاف او چه را خریدند هفت درهم و مقنعه بچهار درهم و قطیفه سیاه خیبری و بالشی که میانش را
از لیف خرما بافته بودند و دو نهالی که پر کرده بودند آن جامها مصری که میان یکی از آنها از لیف خرما پر کرده
بودند و دیگری از پشم و حصیر هجری و دستاس آسیا و بادیه مسی و ظرفی برای آب خوردن و
سبوی سبزی و کوزهای از سفال و چون همه خریدند و آوردند حضرت رسول ص هر یک از
آنها را بدست مبارک میگرفتند و ملاحظه میکردند و میفرمودند خداوندا برکت ده برای گروهی

جهاز فاطمه

که بیشتر ظرفهای ایشان سفال است و این معصومه در نجابت زنی است که والد سید انبیا است و
والده او خدیجه کبری است و شوهر سید اوصیا است و دو فرزند او گوشواره عرش خداست و نسل
و نسل پاک او سادات دنیا و آخرتند و حجتهای خداوند علی اعلایند و کنیز او فضه است که نازل شد
برای او مائده سماوی و در ضیافت او اجابت سه پیغمبران و در حق او فرمود خدا بفضه داده منزلتی را
که بمریم دختر عمران داده و با این نسبت کدام زن نجابت آن زن دارد و مع ذلک در این عجوزه
دنیا اینست لباس او و اینست اساس او صلوات الله و سلامه علیها فیا ایتها الامة المرحومة کانی
شیء یکون بیوتکم قیصریة و فرشکم فرعونیة و ظروفکم هامانیة و مراکبکم قارونیة و اخلاقکم
نمرودیة پس ای مؤمنان انصاف دهید که چرا باید خانهای شما مانند خانهای قیصر باشد که دو هزار
و سه هزار تومان خرج او شود بلکه بیشتر ظرفهای شما مانند ظرفهای هامان بد اختر باشد و مرکبهای
شما چون قارون ابتر و غلامهای شما چون خلق نمرود از سلک کثیر و اسباب حمام زنان شما از
و طاس و لباس و اسباب باید قریب بصد تومان و بیشتر باشد فاین المحمدیة فاین العلویة فاین
الفاطمیة پس ای برادران رفتار محمدیه چه شد و رفتار پسندیده علویه و فاطمیه چه شد که شما
خود را بآن منسوب دارید و میگوئید ما شیعه ایشانیم ای عزیز خدا رحمت
شما را که در شب عروسی جناب فاطمه حضرت رسالت پناه ام سلمه را گفت بیا و فاطمه را و حضرت امیر
اشهب را حاضر کرد و قطیفه بر روی آن انداخت و فاطمه را بدست خود سوار ساخت و امر نمود بسلمان
که سر استر را بکشد و حضرت رسول ص و زنان از پی استر میرفتند و زنان پیغمبر رجز خوانان و تسبیح
گویان و جناب حمزه سید الشهدا با شمشیر برهنه از پیش میرفت با جمعی از مردان بنی هاشم در اثنای

راه

راه صداها بال جبرئیل و ملائکه شنیدند که با هفتاد هزار بودند پیغمبر ص فرمود برای چه آمده اید
گفتند زفاف فاطمه پس جبرئیل و میکائیل تکبیر میگفتند و برای زفاف فاطمه و ملائکه موافقت کردند و حضرت
رسول ص موافقت نمودند پس در عروسیها تکبیر سنت شد آماده این زمان دف زدن و لغو گفتن
سنت است و تکبیر گفتن بدعت تا داخل خانه علی شدند پس پیغمبر نقاب از روی برداشت تا چهره
جهان تابش را علی ببیند پس دست فاطمه را گرفت و بدست علی داد فرمود یا علی چه نیکو زوجه ایست
زوجه تو فاطمه و بفاطمه هم فرمود نیکو شوهریست شوهر تو علی خدا مواصلت شما را بخیر گرداند
مسلمانان اگرچه عروس علی بن ابیطالب پیغمبر بر استر اشهب سوار کرد اما عروس قاسم را اشمر ولد الزنا
او را بر اشتر برهنه نشانید اگرچه عروس علی بن ابیطالب را زنان مدینه از عقب رجز خوانان و ملائکه
تسبیح گویان بودند اما عروس قاسم دختران و زنان و خواهران پدرش حسین سینه زنان گریان
و نالان از عقب میرفتند اگرچه عروس علی بن ابیطالب را مردان بنی هاشم مثل حمزه و امثال آن
با شمشیرها برهنه در جلو میرفتند اما عروس قاسم مردان و طفلان در خاک و خون غلطیده مثل
عباس و قاسم و عون و جعفر و سایر برادران بیکفن و دفن افتاده اگرچه عروس علی بن ابیطالب
با هزاران عزت و احترام بخانه علی بردند و پیغمبر ص نقاب از صورتش برداشت اما عروس قاسم با
هزار خاری و ذلت مقنعه از سر وی آن ظالمان کشیدند و در مجلس یزید او را خواهش کنیزی کردند
چگویم و چه نویسم اگر گویم زبان بسوزد و گر نویسم مغز استخوان بسوزد سر رشته در دست دادم هر قسم که
خواهی مجلس را تمام کن الا لعنة الله علی القوم الظالمین **محفل چهاردهم** در بیان تطهیر از نجاسات
ظاهریه و باطنیه و انواع مطهرات باطنیه و براهین ساطعه عقلیه آن فی الجمله بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لمن جعل الدنيا جنة لاعدائه وسجنا ومحنة لاوليائه ليبلوهم فيها بالاكتسابية لجابنهم
الجزيل من الثواب والعقاب بما الحسين الذی جعله الله سفينة للنجاة وكهفا لجميع الذرات وعلما
للصلاة والشكر لله الذی جعل الشفاء فی تربته واستجابة الدعاء تحت قبته ومرقده الشريف ملاذا
للمعوذين ومن دخله كان من الامنين وزيارته ذكر الذاكرين والصلوة عليه تنجی المتحير
من الجنة والناس اجمعين وقبته قبة الخضوع وكل خضوع فهو فرع روضة الخشوع وكل
خشوع فهو جزئه لانه اصل الخضوع ولا اخضع منه ومعدن الخشوع ولا اخشع منه فمن
دعا فی ای مكان بالخضوع والخشوع فعلم من كان قبته ومن وصل خضوعهم بذلك الخضوع
وتوسل بهم فقد ان وقت استجابته فهو تحت قبته وكل عبادة مقبولة فهو فی وسط روضته
وكل بقعة قبره وكل ارض كربلا وكل يوم يومه وكل شهر عاشورا وكل شیء يبكی علی شیء
فهو يبكی عليه وكل شیء مضطرب له وهو سيد الشهدا وكل شهيد فهو نسله وامام السعداء
وكل سعيد فهو غصنه وكل البكاء من فاضل بكائه وكل الوداع من فاضل وداعه والجلاء كل
مكان قبته وكل شفاء تربته فانه لما قتل فی صحراء كربلاء وقع دمه علی ارض ثم نبتوا ثم اشرقت
عليها البيضاء انعكس منه شعاع علی الدنيا من الهند والسند والشرق والغرب والبحر والصحراء
كما ينعكس شعاع من وقوع الشمس علی المجلی فكل شیء وقع عليه الانعكاس من الحب والنبات
والثمار والاشجار صار دواء وشفاء مثل الكافور والزنجبيل والطباشير والثناء والكمون وكحل
والعناب والسقمونيا وهو كله بتمامه تربة سيد الشهداء فجعلنا الله وسائر المحبين له الفداء
ولعن الله اشياء كانت له الاعداء فان الاشياء فيها شقی وسعيد وفيها ذميم وفيها حميد فنوی كل

الذرات وجميع القابليات حتی الحروف والزمان والمكان شقاوة وسعادة ولا فرق فی
ذلك بين المجردات والماديات من عالم الغيب والشهادة اما الزمان فمن السنة يوم القحر العاشورا
ومن الاسبوع يوم الاثنين والاربعاء فقد تعلق ببنی امية فانهم اشركوا من شرك الخفی بالولاية وغنم
شوبة هذه الامة والاربعاء التی هو ضعف الاثنين فقد تعلق ببنی العباس فانهم اصل من
الناس الخناس حيث اشركوا بالولاية الكبری وقطعوا رحم سيد الانبياء وقتلوا من المعصومين ستة
وروجوا مذاهب اهل السنة فاللعنة عليهم وعلی متبعيهم ومحبيهم ما دام بينات محمد مع زبر الاسلام
توافق وبينات علی مع زبر الايمان تطابق وحروف المكرم مع موازنة الراء والميم والعين تساوق
واصحاب الشمال مع اصحاب اليمين تسابق اما بعد فقد قال الله تبارك وتعالی فی محكم كتابه الكريم وصريح
خطابه العظيم اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم ان الله يحب التوابين ويحب
المتطهرين بتحقيق كه خدا دوست ميدارد توبه كنندكان را وخود را بر پاكی وطهارت دارندكان و
اين در سوره بقره است ودر جای دیگر فرموده رجال يحبون ان يتطهروا والله يحب المطهرين مردانی
چند اند كه دوست ميدارند كه باطهارت باشند وخدا هم دوست ميدارد مر طهارت كنندكان را ودر
جای دیگر فرموده ما يريد الله ليجعل عليكم فی الدين من حرج ولكن يريد ليطهركم ودر حديث
است كه ان الله يحب النظافة يعنی خدا دوست ميدارد نظافت وپاكيزگی را وطهارت ونظافت اهم
امورات برای بندكان زيرا كه طهارت ظاهره وسببيست از برای طهارت باطنه ما دام كه آن حاصل
نشود رسول خدا فرموده بنی الدين علی النظافة وقال الطهور نصف الايمان پاكيزگی نصف ايمان
است وفرموده مفتاح الصلوة الطهور كليد نماز طهارت است فرموده من اتخذ ثوبا فلينظفه فرموده

النظيف من الثياب يذهب الحزن والهم وهو طهور للصلوة جامه پاكيزه حزن واندوه را بر طرف
ميكند بدانكه در مبدا فطرت حق تعالی ارواح وابدان مؤمنان را پاكيزه آفريده وچون كاهكاه بمقتضا
بشريت ارواح وابدان بدنس معاصی وقاذورات ملوث ميشوند لهذا آب چشم وآب چشمه را از برای كرده
تا بدن وروح را با آب چشم وچشمه شسته وشايسته عبادت وطاعت كردانند ودر طريق تطهير
كيفيت آن ما را امر فرموده بسوی آنكسانی كه ايشان را از هر رجس وكناهی معصوم ومطهر كردانيد
وبخلعت انما يريد الله ايشان را از ساير خلق امتياز داده پاك كننده اين بزرگواران خود بوده پس
اين كلمات ايشان ميرسد كه طهارت دو است يكی طهارت باطن وديگری طهارت ظاهر اما طهارت
ظاهر يا از حدث است يا از خبث يا از فضلات بدن وآنچه متعلق باينهاست از احكام ظاهره واجبه
ومحرمه ومندوبه ومكروهه در كتب فقهيه معنونست وطهارت باطن آن اصل واهم است
مؤمنان سلف در آن بسيار مبالغه ميكرده اند وسؤال مينموده اند از ائمه تا بی عيوبان مساهله می
كردند در طهارت ظاهر حتی آنكه راه ميرفتند با پای برهنه در كل وباران نماز می كردند ولكن
از برای طهارت ظاهر تاثير است در نورانی شدن باطن چنانكه اين معنی را آدمی خود بر می خورد
نزد وضو ساختن كامل وساير اعمال ظاهر مانند تبيل كريستن وذكر خدا وتلاوت كلام او وشنيدن
حديث ائمه هدی زيرا كه تا عالم ملكوت مربوط است وظاهر با باطن بهم بافته اند وبدن بمنزله
عالم ملك است وروح بمنزله عالم ملكوت است واز اينجاست كه ضد پيدا ميشود خواب كسی اگر راست
كو وعادت كرده باشد وپاكيزه جامه وشستن چراغ ان از دفع حزن وغم ميكند وموجب قبولی
وجهد
نماز ميشود ودر حديث وارد شده است كه ولا تمسح بالازار فانه يذهب بماء الوجه يعنی مالبدن

لنك بر صورت آب رو را ميبرد وحضرت رسول صلعم فرمود كه خدا لعنت كرده در اين امت مخنثان را
تا محبت حرام اندر دل ايشان پرورده دوست كرد استنشاق را بر اين امت تا اينكه آتش جهنم را
بر ايشان حرام كند وطهارت چهار مرتبه دارد بعلت تعدد مطهرات اول تطهير ظاهر است از
احداث واخباث وفضلات دويم تطهير جوارح است از جرايم واثام وتبعات سيم تطهير قلب است
از اخلاق رذيله چهارم تطهير سر است از ما سوای خدا واز اين جهت است كه خدا فرموده قل الله
ثم ذرهم پس بايد دانست كه محبت خدا وغير خدا جمع نميشود در يكدل وما جعل الله لرجل من قلبين
فی جوفه پس بايد معمور كردانيد قلب را با اخلاق محموده وعقايد حقه مشهوره وپاك وپاكيزه
كردانيد قلب را از اخلاق مذمومه وعقايد فاسده واما جوارح واعضا را معمور كردانيد بطاعات
وعبادات وپاكيزه كردانيد از معاصی ومناهی وسيئات وسر را از محبت خدا وپاكيزه كردانيد از
محبت غير خدا چون كه محتاج بودند هر يك از اين سه مرتبه بسوی تخليه وتحليه وطهور كه تخليه باشد
نصف ايمان پيغمبر صلعم فرموده الطهور نصف الايمان زيرا كه مراد اين است كه طهور ظاهر وجوارح وقلب
وسر از نجاسات ومعاصی واخلاق رذيله وما سوی الله نصف ايمانست ومعمور كردن اينها به
نظافت وطاعات واخلاق حميده ومستغرق شدن در شهود جمال حق نصف ديگر ايمان است و
از آداب باطنه مر طهارت خبث وازاله آن نزد تخلی زخود خدا كرد باستراحت می افكند وفراغت
حاصل ميشود از برای عبادت ومناجات وپاك ساختن خود را از نجاست باطن اهليت بهم
ميرساند ايستادن بر بساط خدمت جناب احديت قال الصادق عم سمی المستراح مستراحا لاستراحة
النفوس من اثقال النجاسات نامیده شده بيت الخلا مستراح بجهة آنكه باستراحت می افكند نفس را از

انثال نجاسات قد افلح من زکیها وقد خاب من دسیها و نجاسات باطن حب دنیا و هوی
و عجب و ریا و جهل و غضب کینه و حسد و تکبر و غرور و فسق و فجور و فساد و عناد و شقاق
و حرص و اسراف و کفران و اضطراب و ایمن بودن از عذاب پروردگار و نا امیدی از رحمت خداوند
غفار و حمق و غباوت و درشتی و عجلت و مکر و حمیت و بی تابی کردن در مصیبت و تطهیر از
آنها بتحصیل ضد آن می شود که مطهرات انها است مثل زهد و عفت و کرم و سخاوت و عدالت
و رأفت و نصیحت و شجاعت و بصیرت و تسلیم و رضا و خوف و رجا و انصاف و حیا و تواضع و التجا
و توبه کردن بدرگاه اله و توکل و تفویض و علم و تصدیق و فهم و تأنی و رفق و کریستن و شکر و
صبر و سلامت الی غیر ذلک من المطهرات الشرعیة صحبتی از عرفاء بدار یم تا اندک عارف شوی بد
نیست این کتاب تذکرة العارفین و عرفاء نامیده شد و چون بنده مؤمن نا مورد است بطهارت
از حدث و خبث تا اهلیت از برای مناجات خداوند بهم رساند و شبهه نیست که مجرد شستن
ظاهر از نجاسات ظاهره یا از ناس دنیویه و کدورات جسمانیه شسته و شایسته عبادات
و راز نمیشود مگر انکه پاکیزه کند قلب خود را از اخلاق ذمیمه و علایق دنیویه و عزم کند رجوع
بسوی خدا و منقطع سازد خود را از علایق دنیا و شهوات آن پس سزاوار است که در وقت
طهارت ظاهره پاکیزه باشد از صفات ذمیمه و شهوات خبیثه تا سرایت کند طهارت ظاهر بسوی
تطهیر باطن و تطهیر باطن بر شوید ظاهر تا روز قیامت اعضا او نورانی باشد چنانکه دلالت بر این
است ان امتی الغر المحجلون من آثار الوضوء و حکمت در ازاله فضلات از بدن ظاهر است زیرا
که موجب تنویر قلب و انشراح صدر میشود و دوری شیطان میکردد بجهت انکه کثافات مانع از

توبه

توبه است پس ملائکه متنفر میشوند و ملائکه را غیب میکردند هر کس اندک بصیرتی داشته باشد اداب
شارع خالی از حکمت نیست اما تطهیر قلب اهم است زیرا که قلب پادشاه بدن است و جوارح رعیت
او بند و قلب محل نظر خداوند است کما قال الله ان الله لا ینظر الی صورکم ولکن ینظر الی قلوبکم
پس باید تطهیر از رذائل و توجهات بما سوا اولی باشد از تطهیر اعضا ظاهره نزد هر عاقلی و مثل آب
است مثل عبادات زیرا که آب باعث حیات همه چیز است وجعلنا من الماء کل شیء حی و حیوة
قلب بطاعات و عبادات است پس ظاهر کن قلب را بتقوی و یقین در نزد ظاهر کردن اعضا و جوارح
باب و شرعی خوب جا کناه پاک میشود شاهد بر این مدعا حدیثی است که رافع کفر و جاهلیت و باعث
اساس انسان و آدمیت جناب خاتم الانبیاء محمد بن عبدالله ص رجم فرمودند زن محصنه که زنا کرده
بود پس فرمود لقد تابت توبة لو قسمت بین سبعین من اهل المدینة لوسعتهم وهل وجدت
افضل من ان جادت بنفسها لله یعنی هر آینه بتحقیق که توبه کرد که توبه کرد این زن توبه که
اگر تقسیم کرده میشد این توبه میان هفتاد کناه کار از اهل مدینه هر اینه کنجایش داشت همه را آیا یافتی
کسی را بهتر از این زن که جود و بخشش کرد جان خود را در راه خدا و ایضا منقول است که روزی
جناب قبلة العارفین امیر المؤمنین ع در میان کروهی از اصحاب خود بود که ناکاه مردی در آمد
کفت یا امیر المؤمنین ع انی اوقبت غلاما فطهرنی بدرستیکه من با پسری لواط کردم پس مرا پاک
کن و حد شرعی بزن فرمود یا هذا امض الی منزلک لعل مرارا هاج بک امر دیو بخانه خود شاید
سودای تو طغیان کرده باشد باز آمد پس حضرت همان جواب داد تا چهار مرتبه پس مرتبه چهارم ثبوت
پیوست بچهار مرتبه قرار در چهار مجلس زیرا که خلاف نیست که لواطه بچهار مرتبه اقرار با نکه ادخال

حشفه کردم ثابت میشود و حدش در انکه کشتن است هم خلاف نیست بشرط انکه مقر بلواط
بالغ و عاقل و مختار و آزاد باشد پس حضرت چون دید که شرایط در او متحقق است فرمود یا
هذا ان رسول الله ص حکم بمثلک ثلثة احکام فاختر ایهن شئت ای مرد جناب رسول خدا حکم
کرده است در مثل تو سه حکم پس اختیار کن هر یک را که خواهی ضربة بالسیف فی عنقک بالغة
ما بلغت او دهداه من جبل مشدود الیدین والرجلین او احراق بالنار یا انکه بیک ضربت
گردن ترا بزنند یا انکه دست و پای ترا بر بندند و از کوه بیندازند یا انکه ترا با آتش بسوزانند پس
آن مرد کفت یا امیر المؤمنین ع ایهن اشد کدام یک از اینها سخت تر است حضرت فرمود الاحراق
بالنار سوختن با آتش قال فانی قد اخترتک یا امیر المؤمنین کفت همین را اختیار کردم یا امیر
المؤمنین حضرت فرمود بگیر هیئة خود را کفت آری پس برخواست و دو رکعت نماز کرده پس
نشست در تشهد خود پس کفت اللهم انی قد اتیت من الذنوب ما علمت وانی تخوفت من
ذلک خداوندا بدرستیکه من کرده ام از کناهان آنچه را که تو میدانی و من خوف بودم
از آنها پس آمدم نزد وصی پیغمبرت فسئلته ان یطهرنی پس سؤال کردم که مرا پاک کرداند پس
مخیر کرداند مرا به سه قسم از عذاب من اختیار کردم آنکه مشکلتر بود خداوندا از تو سؤال
میکنم که بکردانی این را کفاره کناهان من و نسوزانی مرا با آتش جهنم در آخرت پس برخواست
و کریه کنان رفت در کودال نشست و دیده میشد که آتش از جوانب او شعله میکشد پس جناب
و لایت مآب بکریه در آمدند و اصحاب او همکی کریستند حضرت فرمود قم یا هذا فقد ابکیت ملائکة
السماء و ملائکة الارض برخیز که بکریه در آوردی ملائکه آسمان را و ملائکه زمین را پس به

تحقیق

تحقیق که خدا توبه ترا قبول کرد برخیز و عود مکن بانچه کرده و بر کشتن این مطهر توبه است
پس هرگاه حد شرعی کشتن همان توبه اوست اگر چه مرخوردن حد و تعزیر قسمی از تطهیرات است لکن
از اخبار اهل بیت عصمت و طهارت میرسد که کناه هر چند از این مقوله باشد و آدمی از ابراز نکند
و میان خود و خدا توبه کند و با آب چشم خود آنرا شسته و تطهیر دهد بهتر است چنانکه از کلام
خدا مفهوم میشود که فرموده ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین خدا دوست میدارد
توبه کنندکان را و مراد از توبه رجوع از هر امر زشت و نادم بودن از آنها و رسوا نکردن
نفس در نزد مردم ببدیهه عقل محبوب تر است از رسوا کردن آن و این محتاج به بینه و
برهانی نیست و دیگر از مطهرات تطهیر باطن است از بخل و حب دنیا و مذمت دنیا کذشت
و طریقه تطهیر قلب از محبت این عاریت سرا عرض میکنیم جناب اقدس الهی فرموده خذوا من
ابدانکم و اموالکم لانفسکم بگیرید از بدنها و مالهای خود از برای نفسهای خود پس مالی را
جود باید نمود تا نفس ناطقه بلکه جود و سخاوت بهم رساند و از چرک خست پاک شود و تطهیر
قلب از صفت بخل نمیشود مگر ببذل مال المرة بعد اخری تا بخل برطرف شود زیرا که محبت هر چیزی منقطع
نمیشود مگر بمقهور ساختن نفس اماره تا عادت کند بر مفارقت محبوب تا کم کم [illegible] از دل
او بیرون شود و محبوب مبغوض شود پس بناء علیه انفاق مال در راه خدا ظاهر میسازد صاحبش را
از خبث بخل مهلک و طهارت صاحبمال بقدر بذل مال است و بقدر فرحیت که از انفاق مال در
راه خدا حاصل میشود پس سزاوار است از برای هر عاقل نزد ظهور داعیه خیر فرصت را غنیمت شمردن
و مسارعت کند در انفاق و تاخیر نکند که شیطان راهزن هزار شبهه هر باب را بعد از ده بکری القا کند

واخرتوا محروم کرد از ثواب انفاق اَلشَّیْطَانُ یَعِدُکُمُ الْفَقْرَ وَیَأْمُرُکُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْکَرِ نقل است که امیر
المؤمنین عم فرستاد برای فقیر پنج وسق خرما و انبرد رو بعبادت آورده بود با حکم سؤال نکرد عرض
کرد که ایمرد از شما چیزی نخواست بکمتر از این که یکوسق باشد کافی بود او را حضرت فرمود خدا امثال تو را
در میان مسلمانان بسیار نکند من عطا میکنم و تو بخل میکنی هر گاه من نمیدادم تا از من سؤال میکرد پس نداده
بودم مگر قیمت آبروی او را بجهت آنکه بذل کرد آبروی خود را بمن که بمان روی که خدا را سجده میکرد که کجا
با برادر دینی خود با یقظور کرد دعای او را خدا مستجاب نمیکرداند که تمنای بهشت کند و حال آنکه بخل ورزد
در حطام دنیا از مال خود وَالَّذِینَ یَکْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا یُنْفِقُونَهَا فِی سَبِیلِ اللّٰهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ
أَلِیمٍ پس لا اقل اگر این همت نداری خمس و زکوة بده تا مال و نفس هر دو را تطهیر کرده باشی خدا میفرماید
خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَکِّیهِمْ بِهَا یعنی بگیر از مالهای ایشان صدقه را یعنی زکوة و خمس و صدقات
مندوبه را که تطهیر کرده باشی ایشانرا از خباثت بخل و پاکیزه کرده باشی ایشانرا از نجاسات باطنیه
و حضرت صادق عم فرمود که من یکدرهم خمس را از شما میگیرم و حال آنکه مال من از همه اهل مدینه
بیشتر است و نمیگیرم مگر آنکه شما از گناه پاک شوید و از حقوق ما بری شوید امام کاظم زکوة بجهة
و علامهٔ مستحقاین است ما یَبْقَیٰ مُسْلِمٌ مُحْتَاجًا باقی نمیماند مسلمی که محتاج باشد هیچ مالی در جهان تلف
نمیشود مگر بندادن زکوة و هیچ صید در دریا و صحرا صید کرده نمیشود مگر بترک تسبیح در ان روز و
محبوب ترین مردم نزد خدا سخی ترین ایشان است و سخی ترین مردم کسی است که زکوة مال بدهد و
بخل نکند بانچه خدا در مال او واجب کرده و الحال مردم چه قدر بیخطرت شده اند که بکلی اوقات معنوی
هیچ باک ندارند و خمس و زکوة نمیدهند و قتی که میدهند چه طور میدهند و چه خدعها و حیلها

در دادن بکار میبرند شیخ احمد الاحسائی میفرمود که در عصر آقا باقر بهبهانی علیه الرحمة شخصی هزار قروش
خمس بر ذمهٔ او بود پس مکر و حیله نمود در جوال خرما گذاشت و باذن آقا آن جوال را بسید
داد بعد از آن جوال خرما را با هر چه در او بود بقیمت نازلی خرید و بخیال خود هزار قروش خمس داده
و خوشحال بود از این معنی غافل عالم و سر آن بیخبر که بعلاوه آنکه خمس نداده گناه مکر و حیله
تحصیل نموده و میفرمود که در احسا جمعی باین خدعها صاحب دولت شدند خدا این مسعود را بر
ایشان مسلط ساخت که این اموال را از ایشان بگرفت و الحال گدائی میکنند إِنَّا أَرْسَلْنَا الشَّیَاطِینَ
عَلَی الْکَافِرِینَ تَؤُزُّهُمْ أَزًّا ای عزیز دوستی از فقرا برای خود بگیر که اول کسی که داخل بهشت میشود درویشان
و فقیرانند که بلاها بجهت دعای ایشان دفع میشود و هر کس به حقیقت بجائی رسیده باشد بلا
و محنت با او نزدیک است و لکن بلاها راحت میدانند إِذَا بَلَغَ الْعَبْدُ حَظًّا یُوقِّبُ الْبَلَاءُ عَنْهُ نعمتهم
و خداوند میفرماید در سورهٔ بقره در جزء اول که وَلَنَبْلُوَنَّکُمْ بِشَیْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ
وَالْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِینَ الَّذِینَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِیبَةٌ قَالُوا إِنَّا
لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَیْهِ رَاجِعُونَ أُولٰئِکَ عَلَیْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولٰئِکَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ هر آینه امتحان
میکنم شما را البته بچیزی از ترس و گرسنگی و کمی از اموال و نفسهای شما و میوها و بشارت ده صابران را
آنکسانی که هر گاه برسد ایشانرا مصیبتی میگویند إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَیْهِ رَاجِعُونَ طلب جماعت بر ایشانست صلوات
و رحمت از پروردگارشان و ایشان راه یافتگانند و در سورهٔ آل عمران صابران را خدا بشارت
داده که من ایشانرا دوست میدارم که وَاللّٰهُ یُحِبُّ الصَّابِرِینَ و صبر عزیز است از منازل سالکین و
مقامی است از مقامات موحدین و بصبر منازل طی میشود بنده در سلک مقربین و میرسد بجوار رب العالمین

در مرتبهٔ صبر در مصیبت و ثبات بصبر

و زیاده از هفتاد موضع خداوند مدح صابران فرموده از آن جمله این مقام است که وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً
یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا و در جای دیگر فرموده وَتَمَّتْ کَلِمَتُ رَبِّکَ الْحُسْنَیٰ عَلَیٰ بَنِی إِسْرَائِیلَ بِمَا صَبَرُوا
و باز فرموده وَلَنَجْزِیَنَّ الَّذِینَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ و در سورهٔ انفال فرموده إِنَّمَا
یُوَفَّی الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِسَابٍ و وعده داده صابرانرا که من با ایشانم که وَاصْبِرُوا إِنَّ اللّٰهَ مَعَ
الصَّابِرِینَ و آیات وارده در مقام صبر بیش از آنست که بتوان احصا نمود و اخبار بسیار در آن
خصوص وارد شده از آن جمله حضرت رسول صلعم فرمود الصبر نصف الایمان صبر نصف ایمان است هر گاه
بشما داد خدا یقین و صبر باک ندارد از آنکه فوت شود شما را اما از شب و روزه روز و فرمود الصَّبْرُ
کَنْزٌ مِنْ کُنُوزِ الْجَنَّةِ یعنی صبر گنجی است از گنجهای بهشت الصَّبْرُ مِنَ الْإِیمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ لَا
جَسَدَ لِمَنْ لَا رَأْسَ لَهُ صبر نسبت با ایمان بمنزله سر است نسبت بجسد هر کس سر ندارد جسد ندارد
وَلَا إِیمَانَ لِمَنْ لَا صَبْرَ لَهُ ایمان ندارد آنکس که صبر ندارد و سؤال کردند از رسول خدا که ایمان چیست
حضرت فرمود که صبر و مروت است و مرویست که حضرت رسول صلعم داخل شد بر انصار فقال أَمُؤْمِنُونَ
فرمود آیا شما مؤمنید فَسَکَتُوا پس همه ساکت شدند فقال رجل نَعَمْ یَا رَسُولَ اللّٰهِ حضرت فرمود ند
وَمَا عَلَامَةُ إِیمَانِکُمْ فَقَالُوا نَشْکُرُ عَلَی الرَّخَاءِ وَنَصْبِرُ عَلَی الْبَلَاءِ وَنَرْضَیٰ بِالْقَضَاءِ فَقَالَ مُؤْمِنُونَ وَ
رَبِّ الْکَعْبَةِ فرمود چه چیز است علامت ایمان شما پس گفتند شکر میکنیم در وقت نعمت و راحت و
صبر میکنیم بر بلا و راضی میشویم بقضای خدا پس حضرت فرمود که بپروردگار کعبه سوگند که مؤمنید و فرمود نخورد
بنده هرگز دو جرعه محبوب تر از جرعهٔ غیظ بحلم و جرعهٔ مصیبت که صبر در آن کند و نیست هیچ دو قطره
محبوب تر از خونیکه در راه خدا ریخته شود و نیست هیچ جز از قطرهٔ اشکی که در سیاهی شب ریخته شود

بلا بر درد کارم

در حالت سجود که نه بیند احدی از آن مگر خدا و دو گام بهتر نداشته بنده مگر آنکه بهتر باشد از آن گام
که برود بنماز فریضه بر داشته باشد و یا بسوی رحم بر داشته باشد برای صله با ایشان پس باید در خصوص
معنی صبر تحقیق بشود صبر در لغت بمعنی حبس است و مراد پای فشردن است در دشواری در راه خدا
و صبر بر سه معنی اطلاق میشود صبر بر مصیبت و صبر بر طاعت و صبر بر معصیت کسیکه صبر کند بر مصیبت
نوشته میشود از برای او سیصد درجه ما بین درجه تا درجه بقدر ما بین زمین و آسمان باشد فمن
صَبَرَ عَلَی الْمُصِیبَةِ حَتَّیٰ یَرُدَّهَا بِحُسْنِ عَزَائِهَا کَتَبَ اللّٰهُ لَهُ ثَلَاثَمِائَةِ دَرَجَةٍ مَا بَیْنَ الدَّرَجَةِ إِلَی الدَّرَجَةِ
کَمَا بَیْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ و کسیکه صبر کند بر طاعت نوشته شود برای او ششصد درجه ما بین
درجه تا درجه بقدر ما تحت زمین تا عرش باشد وَمَنْ صَبَرَ عَلَی الطَّاعَةِ کَتَبَ اللّٰهُ لَهُ سِتَّمِائَةِ دَرَجَةٍ
مَا بَیْنَ الدَّرَجَةِ إِلَی الدَّرَجَةِ کَمَا بَیْنَ تُخُومِ الْأَرْضِ إِلَی الْعَرْشِ و کسی که صبر کند از معصیت نوشته شود از
برای او نهصد درجه که ما بین هر درجه تا درجه دیگر بقدر ما تحت زمین تا منتهای عرش باشد وَمَنْ
صَبَرَ عَلَی الْمَعْصِیَةِ کَتَبَ اللّٰهُ لَهُ تِسْعَمِائَةِ دَرَجَةٍ مَا بَیْنَ الدَّرَجَةِ إِلَی الدَّرَجَةِ کَمَا بَیْنَ تُخُومِ الْأَرْضِ
إِلَیٰ مُنْتَهَی الْعَرْشِ و فرمود سَیَأْتِی عَلَی النَّاسِ زَمَانٌ لَا یُنَالُ الْمُلْکُ فِیهِ إِلَّا بِالْقَتْلِ وَالتَّجَبُّرِ وَلَا الْغِنَیٰ
إِلَّا بِالتَّعَصُّبِ وَالْبُخْلِ وَلَا الْمَحَبَّةُ إِلَّا بِاسْتِخْرَاجِ الدِّینِ وَاتِّبَاعِ الْهَوَیٰ فرمود زود باشد زمانی که
پادشاهی بنا بند مگر بقتل و تجبر و غنی در نیابند مگر بتعصب و بخل و محبت در نیابند مگر به بیرون
اندین و متابعت هوی و هوس فَمَنْ أَدْرَکَ ذٰلِکَ الزَّمَانَ فَصَبَرَ عَلَی الْفَقْرِ وَهُوَ یَقْدِرُ عَلَی
الْغِنَاءِ وَصَبَرَ عَلَی الْبُغْضَةِ وَهُوَ یَقْدِرُ عَلَی الْمَحَبَّةِ وَصَبَرَ عَلَی الذُّلِّ وَهُوَ یَقْدِرُ عَلَی الْعِزِّ آتَاهُ اللّٰهُ
ثَوَابَ خَمْسِینَ صِدِّیقًا مِمَّنْ صَدَّقَ بِی پس کسیکه دریابد آن زمانرا پس صبر کند بر فقر و حال آنکه قادر

بر تحصیل غنا هست و صبر کند بر دشمنی مردم و حال آنکه قادر بر تحصیل محبت هست و صبر کند بر مذلت
و حال آنکه قادر است بر عزت بدهد او را خدا ثواب هفتاد صدیق که تصدیق مومن کرده باشند پس ای
برادر صبر کن بر طاعت و مصیبت و هرگاه صبر بر طاعت نکردی و دو سه روزی بود طاعت نکردی
غیر سه از دست دادی و هرگاه صبر از معصیت نکردی واقع میشوی در معصیت و اما اگر صبر نکردی در مصیبت
رجوع نمود پس محروم میشوی از ثواب آن و عوض آن پس چندین مصیبت برای او دو گوهر اول فوت
شدن اجر آن دویم عوض آن و حرمان آن و صبر بر مصیبت سخت تر است از خود مصیبت چونکه
چنگ زده اند شیعیان بولایت کبری یعنی ولایت محمد و آل محمد لهذا ایشان البته از اهل بهشت باشند
البته و لکن کثافت معاصی و قذارت اخلاق و طغیان و سرکشی نفس اماره مانع است لا بد است دخول
بهشت از نکردن معاصی و این ممکن نیست و یا آنکه معاصی کردند بی اضافت شرعیه از ولیعات و صیحات
مثل نافله شب و تلاوت کلام خدا و ایثار و مواسات از خود سلب کنند و خود را از قذارات پاک کنند
و این امر اغلبی کوتاهی میکنند پس چه باید کرد از آنکه پاک و بهشت روند مگر آنکه خداوند ایشان را
مبتلا کند از بیمار شدن و مردن اولاد و تلف شدن مال و خوف و گرسنگی و هم و غم و قلت و علت
مانند آنها تا از این راه پاک شوند و قابلیت بهشت رفتن بهم رسانند اعداد دلی صبری مکن و بلغای
خود در مقام اعتراض بر میا که چرا چنین شده و چرا باید مبتلا شوم باین بلا هرگاه بی صبری کند از ثواب
آن محروم میشود کلام امیر المومنین شاهد است در این باب در تعزیه مردی که اولادش مرده بود
وَإِنْ تَحْزَنْ فَقَدِ اسْتَحَقَّتْ ذَلِكَ مِنْكَ الرَّحِمُ وَإِنْ تَصْبِرْ فَفِي اللَّهِ خَلَفٌ مِنْ ابْنِكَ وَإِنْ صَبَرْتَ جَرَتْ عَلَيْكَ
الْمَقَادِيرُ وَأَنْتَ مَأْجُورٌ وَإِنْ جَزِعْتَ جَرَتْ عَلَيْكَ الْمَقَادِيرُ وَأَنْتَ مَأْزُورٌ یعنی اگر تو بر فرزندت

محزون

محزون میشوی پس بتحقیق مستحق است این را از تو رحم و اگر صبر میکنی پس خداوند میتواند که فرزندی
مثل این و بهتر از این بتو شفقت کند و چه صبر کنی و نکنی که قضا و قدر الهی بر تو جاری میشود و لکن
در صورت صبر اجر داری و در جزع وزر و گناه داری و در حدیث که بیماری یکشب بهتر است از
عبادت یکسال و در حدیث دیگر یکشب تب برابر است با عبادت یکسال و دو شب تب برابر است
با عبادت دو سال و سه شب تب برابر است با عبادت هفتاد سال هرگاه بلای وارد شود بر تو شکر
کن که بلائی از این بزرگتر بتو نرسید و دیگر آنکه در دین تو نبود و هرگاه عقوبت تو معصیت
بود در آخرت نیفتاد و دیگر آنکه در قضا و قدر خدا بود آمد و گذشت و دیگر آنکه محبت دنیا را
از دل تو بیرون می کند یا کفاره گناهی است یا موجب رفع درجات پس مصیبت فی الواقع چندین
نعمت است که شکر آن واجب است و در حدیث وارد است که هر که خدا او را دوست دارد تحفه می
فرستد او را سه چیز یا درد چشم یا درد سر و یا تب و در حدیث است در کتاب کافی از عبد الله بن
سنان که گفت قال رسول الله يقول الله عز وجل للملك الموكل بالمؤمن اذا مرض اكتب له في صحته وانا
أنا الذي صبرته في حبالي فرمود رسول خدا که میگوید بملکی که موکل بر مومن است هرگاه مریض
شد مومن که بنویس برای بنده مومن در مرض او آنچه مینوشتی برای او در صحت او زیرا بتحقیق که
من او را ببند بلا بستم و در حدیث دیگر فرمود إِنَّ فِي الْجَنَّةِ دَرَجَةً لَا يَبْلُغُهَا عَبْدٌ إِلَّا بِالِابْتِلَاءِ
فِي جَسَدِهِ بتحقیق که در بهشت درجه ایست که نمیرسد بنده بآن درجه مگر آنکه بلائی ببدن او
برسد از این جهت است که بلاها بپیغمبران صعبتر است خصوصا بپیغمبر ما أَعْظَمُ النَّاسِ بَلَاءً الْأَ
نْبِيَاءُ ثُمَّ الْأَوْلِيَاءُ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ این بلا تحفه خزینه ماست بی سبب بر کسی عطا نکنیم تا که

تا مشرف او لیاء نکنیم قال رسول الله صلى الله عليه وآله إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ مِيثَاقَ الْمُؤْمِنِ عَلَى بَلَايَا أَرْبَعٍ أَشَدُّهَا عَلَيْهِ مُؤْمِنٌ
لَهُ يَحْسُدُهُ أَوْ مُنَافِقٌ يَقْفُو أَثَرَهُ أَوْ شَيْطَانٌ يَغْوِيهِ أَوْ كَافِرٌ يَرَى جِهَادَهُ فَمَا بَقَاءُ الْمُؤْمِنِ بَعْدَ هَذَا
یعنی فرمود رسول خدا که خدا عهد کرده است با مومن بر چهار بلا و اشد بلاها اگر برای او حسودی است
که حسد میبرد بر او یا منافقی است که لغزشهای او شماره میکند و شیطانی است که اغواش میکند یا کافری
است که قصد او میکند پس بعد از آن مومن کجا بر خواهد بود وَلَوْ أَنَّ مُؤْمِنًا فِي جَزِيرَةِ الْبَحْرِ لَابْتَعَثَ اللَّهُ
لَهُ مَنْ يُؤْذِيهِ یعنی اگر مومنی در جزیره از جزایر دریا باشد خدا ابتعاث میفرستد کسی را که او را اذیت
کند ای برادر بیتابی مکن در بلا و صابر باش خصوص در خصوص فرزند و مردگان خود جزع مکن
و جامه چاک مزن و بر روان خود و مبالغه در شکایت مکن و لباس عادی را تغییر مده نیز اگر اینها بی
اختیار تواند پس باید اجتناب کنی از اینها و اما سوختن دل و ریختن آب چشم عیب ندارد و در حدیث
است که چون ابرهیم فرزند رسول خدا ص مرد ماضت عیناه بالدم اشکش جاری شد فقیل له ما نهینا
عن هذا پس گفتند که آیا نهی کرده نشدیم از این قال رحمة انما يرحم الله من عباده الرحماء فرمود این رحمت است
و خدا بندگان رحیم دل را دوست میدارد و در روایت دیگر فرمود الْعَيْنُ تَدْمَعُ وَالْقَلْبُ يَحْزَنُ وَلَا
نَقُولُ مَا يُسْخِطُ الرَّبَّ چشم میگرید و دل محزون میشود و لکن نمیگوییم سخنی که باعث غضب پروردگار شود
و در نهج البلاغه است که مَنْ ضَرَبَ يَدَهُ عَلَى فَخِذِهِ عِنْدَ مُصِيبَتِهِ فَقَدْ حَبِطَ أَجْرُهُ یعنی کسی که بزند دست
خود را بر ران خود در مصیبت اجر او باطل میشود حق تعالی فرموده مَنْ لَطَمَ عَلَى وَجْهِهِ عَلَى مَيِّتٍ
فَكَأَنَّمَا أَخَذَ رُمْحًا يُقَاتِلُنِي بِهِ کسیکه بزند دست خود را بصورت خود در وقت مصیبت پس گویا
که نیزه گرفته است و با من جنگ کرده است و هرگاه زن در مصیبت مومنی موی سر خود را ببرد بغتوی شیخ

وجماعة

وجماعة باید کفاره ماه رمضان بدهد که بنده آزاد کردن باشد یا شصت مسکین طعام دادن باشد
یا دو ماه پی در پی روزه گرفتن باشد و جمعی دیگر کفاره ظهار دانسته اند که اول یک بنده آزاد کند و
هرگاه ندارد پس دو ماه پی در پی روزه بگیرد و اگر نمی تواند پس شصت مسکین طعام دهد و در کتاب
انتصار و غیر آن ادعای اجماع کرده اند بر آن و این قول احوط است و از عبارت جمعی از علما مثل محقق
و غیر او میرسد که اصل وجوب کفاره خلاف نباشد در مسئله و جمعی هم مدعی اجماع شده اند و در کلام
بعضی و در حدیث بعضی که مستند حکم است مقید بمصیبت نیست بلکه مطلق بریدن مو کفاره دارد
الا آنکه مطلق بریدن مو کفاره داشتن احوط است و احوط آنست که فرق میان بریدن تمامش و بعضی
آن نداشتم و مشهور میان علماء آن است که در د کندن مو در مصیبت و زخم کردن ضعیف صورت را
و چاک کردن مرد گریبان جامه را برای مردن ولدش یا مردن زنش کفاره یمین واجب میشود
که آزاد کردن یک بنده باشد یا طعام دادن ده مسکین یا پوشیدن ده مسکین باشد و هرگاه هیچ
یک از آنها ممکن نباشد روزه گرفتن سه روز باشد بلکه جمعی تصریح کرده اند که خلاف نیست و صاحب
سرائر و انتصار ادعای اجماع کرده اند و لکن قید بمصیبت همان طوریست که گذشت و احتیاط در
اینجا مثل اینجاست و جمعی قید کرده اند در زخم کردن صورت بآنکه خون بیاید و دیگران عبارت
مطلق گفته اند که شامل غیر این صورت هم هست و احتیاط هم واضح است اگرچه صورت تقیید مینماید
که خالی از قوة نباشد و در ولد فرق نیست میان ولد و ولد ولد و مذکر و مونث آن یا ولد صلب لکن ولد
دختر را دو قول است و احتیاط واضح است و در زن آیا مخصوص به دائمه است چنانچه مقتضای نص
فتاوی جمعی از علما است یا شامل متعه هم هست چنانکه جمعی قائلند خلاف است و احتیاط واضح است

اما دریدن زن جامه برای میت موجب کفاره نمیشود واگرچه حرام است بخلاف وبی اشکال
و در حدیث است که خدا فرمود مَنْ لَمْ یَرْضَ بِقَضَائِی وَلَمْ یَصْبِرْ عَلَی بَلَائِی وَلَمْ یَشْکُرْ عَلَی نَعْمَائِی فَلْیَخْرُجْ
مِنْ أَرْضِی وَسَمَائِی وَلْیَتَّخِذْ رَبّاً سِوَائِی یعنی کسیکه راضی نشود بقضای من وصبر نکند بر بلای من پس
باید بیرون رود از زمین وآسمان من وباید بگیرد خدائی سوای من ومنقول است که مردی آمد
خدمت خاتم انبیا محمد مصطفی صلعم وگفت یا رسول الله إِنِّی أُحِبُّ اللهَ یعنی من خدا را دوست میدارم
فرمود فَاسْتَعِدَّ لِلْبَلَاءِ پس مهیای بلا شو پس گفت إِنِّی أُحِبُّکَ من ترا هم دوست میدارم فرمود
اِسْتَعِدَّ لِلْفَقْرِ مهیای فقر شو گفت إِنِّی أُحِبُّ عَلِیّاً دوست میدارم علی بن ابیطالب را فرمود اِسْتَعِدَّ لِلْکَثْرَةِ
الْأَعْدَاءِ مهیای بسیاری دشمنان شو بادی از جانب دوست هرچه آید خوش آید وحضرت ایوب اگر
چه در مراتب صبر زحمت کشید تا بخلعت إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِراً نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ مخلع گردید الحق آن
بزرگوار عجب صبری نمود وجناب پیغمبر صابران بلاها واذیتهای قوم چه صبری نمود که فرمود مَا أُوذِیَ
نَبِیٌّ مِثْلَ مَا أُوذِیتُ اندر که بمن اذیت رسید هیچ پیغمبری از پیغمبران خدا نرسید وجناب شاه ولایت مآب
با وجود قدرت بر دفع اعدا صبر نمود وخلافت او را غصب کردند واو را خانه نشین کردند ودر خانه اش
سوزانیدند ودر بر پهلوی زوجه اش زدند وفرزندش محسن را کشتند وریسمان در گردنش
افکنده بمسجد کشیدند ومع ذلک اراده قتلش نمودند وجناب امام حسن با وجود غصب خلافتش
خانه نشین بودن زهرش دادند واما امام حسین صلعم که او را در صحرای کربلا با هفتاد ودو نفر شهید
کردند با لب تشنه چگونه صبر کرد که سرامد همه صابران شد پس باید مانیز هرگاه ببلیه مبتلا شویم بغیر
از تسلیم چاره نجوئیم وشکایت نکنیم وحضرت صادق صلعم فرمود که شبی چراغ حضرت رسول خاموش

شد حضرت فرمود إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَیْهِ رَاجِعُونَ کسی عرض کرد یا نبی الله آیا اینهم از مصیبت است فرمود
نَعَمْ کُلُّ شَیْءٍ یُؤْذِی الْمُؤْمِنَ فَهُوَ لَهُ مُصِیبَةٌ وَلَهُ الْمُصِیبَةُ بلی هرچه اذیت میرساند مؤمن را
پس از برای او مصیبت است ودر کتاب نهج البلاغه است که مَنْ أَصْبَحَ یَشْکُو مُصِیبَةً نَزَلَتْ بِهِ
فَإِنَّمَا یَشْکُو رَبَّهُ یعنی کسیکه صبح کند واز مصیبتی که باو رسیده شکایت کند پس بغیر از این نیست
که شکوه زده است پروردگار خود را بطبیب گوید یا کسی احوال بپرسد در جواب گوید که بیمارم
یا احوالم ناخوش است عیبی ندارد حضرت فرمود إِنَّ الشِّکَایَةَ أَنْ تَقُولَ ابْتُلِیتُ بِمَا لَمْ یُبْتَلَ بِهِ
أَحَدٌ أَصَابَنِی مَا لَمْ یُصِبْ أَحَداً وَلَیْسَ الشَّکْوَی أَنْ تَقُولَ سَهِرْتُ الْبَارِحَةَ وَحُمِمْتُ الْیَوْمَ وَنَحْوَ
ذَلِکَ بدرستیکه حد شکایت آنست که بگوید ببلائی مبتلا شده ام که هیچکس بآن بلا مبتلا نشده
وانچه بمن رسیده بهیچ کس نرسیده نه آنکه گوید بعمن دیشب خواب نرفتم یا امروز تب دارم و
نحو آن قال الصادق ع مَنِ ابْتُلِیَ لَیْلَةً فَقَبِلَهَا بِقَبُولِهَا وَأَدَّی إِلَی اللهِ شُکْرَهَا کَانَتْ کَعِبَادَةِ
سِتِّینَ سَنَةً یعنی هرگاه مبتلا شد ببلائی یعنی مریض شد شبی پس قبول کرد انچه شرط قبول کردن
بود وشکر خدا نمود چنان است که شصت سال عبادت کرده است قِیلَ لَهُ مَا قَبُولُهَا قَالَ یَصْبِرُ
عَلَیْهَا وَلَا یُخْبِرُ بِمَا کَانَ فِیهَا وَإِذَا أَصْبَحَ حَمِدَ اللهَ عَلَی مَا کَانَ عرض کردند چه چیز است شرط
قبول کردن آن فرمود که صبر کند وخبر ندهد بانچه در آن بوده وهرگاه صبح کرد حمد خدا کند
بانچه مبتلا بوده بان موافق قول بعضی از علما باید مصیبت زده جزع وشکوه بغیر خدا
نکند واستمرار عادت در طعام ولباس دارد تغییر ندهد واما شکوه پیش خدا کردن ودفع بلا
از خدا سؤال نمودن غیر عبادت نیست حضرت باقر ع فرمود الصَّبْرُ الْجَمِیلُ لَیْسَ فِیهَا شَکْوَی إِلَی النَّاسِ

صبر نیکو صبری است که در او شکایت بسوی خلق نباشد عجیب چیزیست حضرت رسول صلعم فرمود
قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا وَجَّهْتُ إِلَی عَبْدٍ مِنْ عَبِیدِی مُصِیبَةً فِی بَدَنِهِ أَوْ وَلَدِهِ ثُمَّ اسْتَقْبَلَ ذَلِکَ بِصَبْرٍ جَمِیلٍ اسْتَحْیَیْتُ مِنْهُ
یَوْمَ الْقِیٰمَةِ أَنْ أَنْصِبَ لَهُ مِیزَاناً أَوْ أَنْشُرَ لَهُ دِیوَاناً خدا فرموده هرگاه مصیبتی فرستادم برای
بنده در بدنش یا در مالش یا در فرزندش پس بنده رو کرد بصبر جمیل حیا میکنم خدا وند از آن
بنده در روز قیامت انکه نصب کنم برای او ترازوی میزان را وانکه نشر کنم برای او دیوان را
واما صبر در خصوص تنگی رزق پس بنفس خود بگو که ای نفس خداوند دانا ترا است بحال تو
گویم تر است که سگ بان پستی را رزق دهد وکافران با آن دشمنی روزی دهد که تو
بنده عارف باشی از کرده نانی دریغ دارد پس حبس نکرده روزی ترا مگر بجهة نفع عظمی عَجَّلَ
اللهُ بَعْدَ عُسْرٍ یُسْراً خدا فرموده یَا ابْنَ آدَمَ خَلَقْتُکَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ فَلَمْ أَعْیَ بِخَلْقِکَ
أَیُعْیِینِی رَغِیفٌ إِلَیْکَ فِی حِینِهِ ای پسر آدم خلق کردم ترا از خاک پس از نطفه وعاجز نشدم
از خلق تو آیا عاجز میکند مرا دو گرده نان که برای تو بفرستم در صبح وشام یَا ابْنَ آدَمَ عَلَیْکَ
فَرِیضَتِی وَعَلَیَّ رِزْقُکَ فَإِنِّی لَا أُخَالِفُکَ فِی رِزْقِکَ ای پسر آدم بر تست که واجب را بعمل آوری
وبر من است رزق تو پس اگر واجب را بعمل آوری من باز روزی میدهم وروی ان
نَبِیّاً مِنَ الْأَنْبِیَاءِ شَکَی إِلَی رَبِّهِ فَقَالَ یَا رَبِّ الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ یُطِیعُکَ وَیَجْتَنِبُ مَعَاصِیَکَ تَزْوِی
عَنْهُ الْبَلَاءَ وَتَبْسُطُ لَهُ الدُّنْیَا مروی است که پیغمبری از پیغمبران شکوه کرد بخدا وگفت یا رب
باعث چیست که بنده مؤمن اطاعت تو میکند واز معصیت اجتناب میکند روزی او را تنگ
میکنی وبلا را برای او میفرستی وبنده کافر تو که اطاعت ترا نمیکند وجرأت میکند بر معصیت تو

بلا را از او دفع میکنی ودنیا را برای او وسعت میدهی فاوحی الله إلیه إن العباد لی والبلاء لی
فکل یسبح بحمدی فیکون المؤمن علیه من الذنوب فأزوی عنه الدنیا وأعرض له البلاء فیکون
کفارة لذنوبه حتی یلقانی فأجزیه بحسناته ویکون الکافر له الحسنات فأبسط له الرزق
وأزوی عنه البلاء فأجزیه بحسناته فی الدنیا حتی یلقانی فأجزیه بسیئاته پس حق تعالی
وحی فرمود بان پیغمبر بتحقیق که بندگان بنده وبلا هم از من است وهر کس تسبیح میکنند برای
من میکند وبسا میباشد بر بنده مؤمن گناهی میباشد پس من روزی او را تنگ میکنم وبلا را
برای او میفرستم تا کفاره گناهان او شود که چون مرا ملاقات کند حسنات او خالص باشد تا من
جزای حسنات وی بدهم وبسا کافر حسنه میکند پس روزی او را وسیع میکنم واو را از بلا
نگاه میدارم تا جزای حسنات او را داده باشم که چون مرا ملاقات کند جزا دهم گناهان او را
حدیث دیگر است که خدا میفرماید که بنده مؤمن من محزون میشود از اینکه روزی برای او تنگ
کنم وحال آنکه باعث قرب او میشود بسوی من وخوشحال میشود که من روزی برای او فراخ
کنم وحال آنکه باعث دوری او میشود از من پس صبر کن ای نفس تا ببینی عجایب صنع لطیف او را
آیا نشنیده این شعر را تَوَقَّعْ صُنْعَ رَبِّکَ سَوْفَ یَأْتِی بِمَا تَهْوَاهُ مِنْ فَرَجٍ قَرِیبٍ وَلَا تَیْأَسْ إِذَا
مَا نَابَ خَطْبٌ فَکَمْ فِی الْغَیْبِ مِنْ عَجَبٍ عَجِیبٍ واین قول دیگر را که إِذَا اشْتَدَّتْ بِکَ الْعُسْرَی فَفَکِّرْ ٢
أَلَمْ نَشْرَحْ فَعُسْرٌ بَیْنَ یُسْرَیْنِ إِذَا فَکَّرْتَهُ فَافْرَحْ اگر در این روز نشد وفردا دیگر خواهد شد این
هفته نشد هفته دیگر خواهد شد یا در این سال نشد در سال دیگر خواهد شد لا یأس من المؤمن
وَإِنْ ضَاقَ رِزْقُ الْیَوْمِ فَاصْبِرْ إِلَی غَدٍ عَسَی نَکَبَاتُ الدَّهْرِ عَنْکَ تَزُولُ اگر فردا خداوند تعالی

آدمی را فقیر خواستن چاره ندارد و حل این مشکل غیر از خود این بزرگوار دیگر کسی نتواند کرد
و چون که تقوی بر دو قسم است یکی تقوی جوارح مانند زکوة و غیر آنها و دیگر تقوی قلبست
مانند صبر و شکر و توکل و غیر ذلک ای عزیز تقوی پیشه کن ای عزیز تقوی شعار خود کن از تقوی
توشه بردار از برای این سفر دور و دراز پر خطر که ان خیر الزاد التقوی هر روز مائده
تقوی را ذکر میکنیم هر که نفهمید معنی تقوی را بیا در مجلس ما بشنو کتاب مار الجوزن شر نیست
جز تقوی در این ره توشه نان و حلوا را بنه در گوشه نان و حلوا چیست ای شوریده سر
متقی خود را شمردن بهر زر نان و حلوا چیست فرزند و زنت کار افتاده همچو غل در گردنت
دعوی زهد از برای عز و جاه لاف تقوی از پی تعظیم شاه شعر تو نپنداری از این لاف دروغ
هرگز افتد نان تلبیست بدوغ با همه خود بینی و کبر و منی لاف تقوی و عدالت میزنی
و از حضرت امیر المؤمنین ع مرویست که فرمود ان لاهل التقوی علامات یعرفون بها یعنی بدرستیکه
از برای تقوی دار علاماتیست که با آن علامت میتوان شناخت متقی را اول آنکه دروغ نگوید
هرگز دویم آنکه خیانت در امانت نکند سیم آنکه وفا بعهد کند خصوص عهد روز الست و
دیگر فخر آنکه کم کند و دیگر آنکه سفها قوم متحمل شود و دیگر آنکه صله رحم کند و بر ضعیفان
ترحم نماید و فرمان برداری زنان نکند و با ایشان کم مشورت کند و بذل معروف و خوش
خلق باشد و حلم و تسبیح داشته باشد و پیروی کند علمای را که او را بخدا نزدیک گردانند و دیگر
شاکر و صابر باشد ای برادر فقیر من نکوئی که خدا چه بمن داده که او را شکر کنم بلکه شربت
آبی در وقت اعظم است از مملکت دنیا شاهد بر این مطلب کما نقل عن بعض العلماء دخل

علی بعض الخلفاء و فی یده کوز من ماء یشربه فقال له عظنی فقال له لو لم تعط هذه الشربة
الا ببذل اموالک و ملکک کله و لو لم تعطه بقیت عطشانا فهل تعطیه قال نعم فکیف تفرح
بملک لا یساوی شربة ماء نقل کرده اند بعضی علما که داخل شد بر یکی از خلفا و حال آنکه
در دست آن خلیفه کوزه آب بود که میخواست بخورد پس گفت با آن عالم کرم را موعظه کن پس عالم
گفت اگر تو نمیداد ندا این کوزه آب را مگر آنکه تمام مالت را بدهی و مملکت و پادشاهی از ابد هی
چه میکردی اگر نمیدادی تشنه میماندی آیا میدادی خلیفه گفت میدادم پس عالم گفت چه
گونه خوشحال بپادشاهی که بشربت آبی نمیرزد و حال آنکه چون دقت کند خدا این قدر نعمت باو
داده که از وصف آن عاجز از آنجمله عقل و علم و ورع و تقوی و دین و در صورت و
در شخص و اهل و ولد و مسکن و بلد و رفقا و ادب و عزت و طول عمر و صحت جسم و نحو
آنها چگویم از برای دو کرده نان میخواهی کافر نعمت شوی که درد آمده است از قلت مال شکایت
میکنی از قلت مال شکایت میکنی که خدا عقل زیاده بر این بتو عطا کند چنانکه سؤال کنی زیادتی
مال را سزاوار است عاقل را که خوشحال نشود مگر بمعرفت و یقین و ایمان و عاقلا چند سراغ
دادیم اگر تمام مشرق و مغرب را بوی دهند که علم و یا یکی پند را محو شود از امام ع پرسیدند
از تفسیر تقوی فرمودند التقوی ان لا یفقدک حیث امرک الله و لا یراک الله
حیث نهاک یعنی تقوی آنست که خدا مفقود نبیند ترا در هر جا که امر کرده است ترا و نبیند ترا
در هر جا که نهی کرده است ترا پس ای عزیز توشه بردار از تقوی که این راه بی توشه نتوان رفت
احمل الزاد فان السفر بعید یعنی زاد بردار که سفر دور و دراز در پیش است و تزودوا فان

خیر الزاد التقوی مردان خدا بسیار بوده اند که در راه دنیا و آخرت هر دو توشه تقوی
برداشتند نقل کرده اند که مردی گفت ما سالی بحج می شدیم عورتی هم با اتفاق ما سوار بر ناقه
ضعیفی بیرون آمد هر چند گفتیم تا قه تو بماند یکرد نشنید تا آنکه ناقه او در بادیه رسید
مردم بر سرش هجوم آوردند و در مذمتش کوشیدند که ما گفتیم که ناقه تو میماند نشنیدی
نکو حالا چه میکنی در این بادیه هلاک میشوی ناگاه دیدیم زبان بشکایت دراز کرد
عرض کرد پروردگارا اگر دیگری ناقه مرا هلاک کرده بود شکایتش را نزد تو می آوردم نه
در شهر مرا گذاشتی و نه در بیابانم نواختی و ناقه ام هلاک کردی و بخاطر خودت نزستانی
چون این کلمات گفت ناگاه شتر سواری در رسید و او را بر ناقه سوار کرد و مثل برق از
نظر ما غایب شد و ما او را در هیچ یک از منازل ندیدیم و حال آنکه توشه با خود نداشت
تقوی توشه او بود چون وارد مکه شدیم او را در بغداد بدیدیم احوالش پرسیدیم که این درجه را
از کجا یافتی گفت من دختر فضه کنیز سیده زنان عالمیانم و این رتبه را بدوستی ایشان و تقوی
یافتم ای عزیز غرض آنست که در هر بلائی صابر باش و بغیر از کلمه انا لله و انا الیه راجعون
دیگر سخنی بر زبان جاری مکن اول کسیکه این کلمه گفته بعد از پیغمبر ص و علی ع بوده در حق
برادرش جعفر طیار راوی نقل کرده است از کتب تواریخ مشهوره چون روضة الصفا و غیره
آنکه حضرت رسول ص مکتوبی بحاکم بصری نوشته بحارث بن عمیر داد تا نزد او برد بعد از
طی مراحل چون بموته رسید شرحبیل از جانب پادشاه روم که قیصر بود او را ملاقات کرد پرسید
که عزم کجا داری گفت بشام میروم گفت شاید رسول محمد باشی حارث جواب داد که من رسول

حکایت عجیب و غریب در ...

رسول خدایم شرحبیل امر کرد او را گرفته کشتند چون این خبر برسول خدا رسید مردم را
آگاه کرد فرمان داد که مردم بجانب شام روند بعد از تهیه اسباب حرب در موضع جرف
جمع شدند عدد لشکریان بسه هزار کس رسید بعد از اداء نماز پیشین حضرت رسول ص
فرمود که زید بن حارثه را امیر ساختم بر شما اگر او بقتل آید جعفر بن ابی طالب و بعد از
جعفر عبد الله بن رواحه و اگر او کشته شود هر کرا خواهید امیر کنید که شرحبیل بتهیه اسباب
حرب مشغول شد لشکر بسیار جمع شدند که در مسلمانان بعد از طی مراحل بوادی القری رسیدند
در آن موضع نزول کردند و شرحبیل برادر خود سدوس را با پنجاه هزار کس پیش فرستاد مسلم
بمقاتله ایشان مبادرت نمودند آخر الامر سدوس کشته شد چون شرحبیل از واقعه برادر خبردار شد هراسان
شد از غایت خوف در قلعه متحصن شد و برادر دیگر خود را نزد قیصر فرستاد طلب مدد
نمود قیصر جمع کثیری را بمدد او فرستاد چنانکه عدد مخالفان از صد هزار گذشت آورده اند که
بعد از تلاقی فریقین زید بن حارثه علم را بر داشت پای در میدان گذاشت چندان
جنگ کرد تا کشته شد بعد از آن جعفر برادر امیر المؤمنین ع علم بر داشت اسب در میدان
جولان داد و از اسب پیاده گشته و اسب خود را پی کرده دست از آستین جلادت بیرون
آورد بقوت بازوی حیدری روی بمخالفان نهاد جمعی کثیر را هلاک ساخت و نزدیک
بود که لشکر شرحبیل روی بهزیمت آورند که شرحبیل بانگ بر لشکر زد همه لشکر دور جعفر را گرفتند
ملعونی شمشیری بر دست راست جعفر زد و دست او را قلم کرد پس جعفر علم را بدست چپ گرفت
ملعونی دست چپش را نیز از بدن جدا کرد علم را بدو بازوی خود گرفت که لشکر اسلام نگو برند

و مکین میفرمود که منم پسر عم رسول خدا ملعونی شامی شمشیری بر کمرش زد که کمرش بر هم شکست
نقل شده که چون سپاه سید الشهدا و ابن سعد در مقابل برابر هم ایستادند بیاری آن بزرگوار
یاران شربت شهادت نوشیدند تا نوبت بعباس علمدار رسید مشکی برداشت و در کنار آب
فرات شد و هشتاد نفر را کشت و خود را بفرات رسانید مشک را پر کرد و بیرون شتافت و آهنگ
خیمها نمود که سواره و پیاده بسیار دور او را گرفتند که ملعونی دست راست عباس را جدا
کرد و ملعونی دیگر دست چپ او را جدا کرد پس آن بزرگوار را تیرباران کردند یکی از آنها بر سینه
بی کینه اش خورد و از اسب در افتاد پس نعش او را پاره پاره کردند منقول است که لشکر پیغمبر
و لشکر شرحبیل در مقابل هم صف کشیدند حجابها برداشته شد که حضرت پیغمبر اهل موته را دید رسول
و یاران خود را خبر میداد پس فرمود که زید بن حارثه علم را برداشت و جنگ کرد تا شهید شد
بعد از آن پسر عمم علم را برداشت درجه شهادت یافت بعد از آن عبدالله بن رواحه علم را
برداشت شربت شهادت چشید اما مسلمانان جناب سید انبیا حکایت میکرد قطرات اشک
از گوشه چشمش سرازیر بود حضرت در شان جعفر فرمود که در بهشت در آمد و حق تعالی
دو بال بعوض دو دست با و کرامت فرمود از یاقوت سرخ که هر کجا که خواهد پرواز کند
و باین سبب او را جعفر طیار گویند ابن عباس گوید که روزی اسماء بنت عمیس زوجه جعفر در
مجلس همایون حضرت رسول صلعم نشسته بود آن سرور گفت ای اسماء این جعفر بن ابی طالب است
با جبرئیل با میکائیل آمده سلام میکند و خبر میدهد که با دشمنان ملاقات کردم و هفتاد
زخم خوردم و علم بدست گرفتم بریده شد و بدست چپ گرفتم آن نیز بریده شد و بر بغل

گرفتم

گرفتم تا آنکه مرا دو نیم کردند و خدا عوض دو دست دو بال کرامت کرد در بهشت با جبرئیل
و میکائیل بهر جا که خاطر خواه من باشد پرواز کنم و از میوهای بهشت آنچه خواهم بخورم اسماء
گفت گوارا باد جعفر را آنچه خدا با او داده و لکن من اندیشه ناکم که اگر مردم را خبر کنم گویند
دروغ میگوئی اگر تو یا رسول الله ایشان را خبر دهی اعتراف کنند تصدیق نمایند و بفضل
وی قایل شوند و چون اصحاب جمع شدند بنابر التماس اسماء فصلی مشبع در فضیلت پسر عم خود
جعفر بیان فرمود بعد از آنچند روز خبر جنگ مسلمانان و مخالفان بمدینه رسید و از جمله
غازیان یعلی نام بمجلس پیغمبر صلعم آمد حضرت فرمود تو میگوئی یا من بگویم یعلی عرض کرد شما
بفرمائید حضرت همه را بیان کرد یعلی عرض کرد بخدا قسم آنچه شده بود فرمودید از اسماء
زوجه جعفر مرویست که آنروز که خبر شهادت جعفر رسید من پوستی داشتم از دباغی
میکردم بعد از آن سر و روی محمد و عبدالله فرزندان خود را می شستم بعد از لحظه حضرت
رسول بخانه ما آمد و اولاد جعفر احوال پرسید که کجایند من ایشانرا بخدمت حضرت
رسول آوردم رسول هر دو را بوسید و در کنار گرفت پس آن طفلها بگریه در آمدند و عرض
کردند که یا رسول الله این ملاطفت تو اخو بیتیمان است مگر که پدر ما از دنیا رفته است حضرت رسول
بگریه در آمدند و طفلها عمامها از سر برداشتند شروع بگریه کردند و پیغمبر ایشانرا تسلی داد
پس اسماء عرض کرد که آیا خبری از جعفر آمد حضرت رسول فرمود پسر عم من و برادر من با جمعی
دیگر شهید شدند اسماء گوید برخاستم از اضطراب نعره زدم اکثر زنان اهل مدینه در خانه
ما جمع شدند پس حضرت رسول فرمود ای زنان مهاجر و انصار پسر عم که بر کشید تا خدا شما را

رحمت کند پس حضرت بمنزل فاطمه رفت بعد از ساعتی دید که فاطمه دست حسنین گرفته و امیر المؤمنین
علی با عمامه ژولیده از عقب فاطمه آمد تا داخل شدند حضرت فاطمه فریاد یا بن عماه و علی صدای
وا اخواه بلند کرد و میگفت ابد بغا کراه الان ان کسر ظهری یعنی حال پشت علی شکست و حسنین
ناله و اعماه برداشتند و میگفتند که فلک ما را بیکس نمود پس حضرت رسول صلعم فرمود فعلی
مثل ابن عمی جعفر فلتبک الباکیات یعنی باید بگریند بر مثل پسر عم من جعفر زنان گریه کنندگان که
زنان موبهای پریشان کردند و صداها بلند کردند و زار زار میگریستند اخرای چشم بلا بین
جوی خونابت کجاست زانکه بر جعفر اگر خونابهای بریزی رواست که در آن وقت حسنین پسر
عموها خود را در بغل گرفته از گریه تسلی میدادند مسلمانان اما طفلها امام حسین در کربلا
کسی نبود که ایشانرا تسلی دهد که گریه نکنند روز دیگر جناب پیغمبر صلعم بخانه جعفر رفت و ایشانرا
از گریه منع نمود و اما عبدالله شوهر زینب خاتون میگوید که ما طفل بودیم بنزد رسول خدا
رفتیم چون مرغ نیم بسمل میلرزیدیم و از مشاهده حضرت رسول صلعم که بیت حلاقی طلبید
سرهوا اشیند و فرمود محمد شبیه است بعم ابو طالب و عبدالله از روی خلق و سیرت بمن می
نماید ای مسلمانان با وجود پسر عمی مثل جعفر نهی کرد که بعد از سه روز گریه نکنند برای او اما
حسین قرب و منزلت را ببین که امت خود را امر کرده که بر شهادت و غربت او تا روز
قیامت گریه کنند الا لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس پانزدهم در بیان گناهان کبیره و صغیره
و معنی آن و ادله هر یک از گناهان کبیره و بیان کبائر باجماعیه و مسئله متعلقه بآن از آنچه در شرع
در عقوبت ایشان وارد شده بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی رسخ فی قلوبنا محبة الحسین

وفتح

وفتح من صدورنا عين محبة الحسين وخلق فؤادنا من فاضل طينته وعجن موادنا
بسروره واشتياقه ثم جعلنا من انصاره والمتهيين عزاه والمحبين لاوليائه واللاعنين اعداه
والذي هو الرحمة الواسعة والكلمة الجامعة الذي هو الاسم الاعظم وهو القطب الجميع
العالم الذي قال في حقه النبي الكريم مرحبا من فديته بابرهيم هو المشهور في الخضراء والمشهور
في الدنيا والمشهور في العقبى جهدت الجبابرة والملوك على اطفاء نوره واخماد ذكره وابى الله
لذكره الا علوا ولنوره الا ضياء وغاما ولو كره المشركون العجب ثم العجب من هؤلاء المنافقين
الذين يتشرفون بحضرة الخالق يقرؤن كلام المجيد ويقتلون كلام الله الناطق يطوفون
بالبيت لحجر يعون البيت الذي هو كعبة الخلايق فيا اخواني المؤمنين اتعجبون من هؤلاء
المجرمين انهم يظاهرون اعداء الدين ويبايعون في قتل امام المؤمنين استكثروا انسل الائمة
واستاصلوا نسل الاكرمين من دم البعوضة يسئلون وبقتل الحسين لا يبالون ويسدد الحرم
في الحرم يقتلون اولاد النبيين كالغنم يذبحون يتركون اذية اهل الذمة ويجبرون على اقتال
اهل العصمة يلاحظون حرمة الصحابة ولا يحافظون ابنة القرابة يحرمون اولاد الزنا ويقتلون
نسل سيد الانبياء يدعون انهم العرب العربي فكيف عموا وصموا عن المودة في القربى يقرؤن
القرآن والقرآن يلعنهم ويطوفون بالبيت والبيت يطعنهم فويل لهم ثم ويل لهم يحنون الى
البصرة مع فلانة ويقاتلون عن جانب يزيد وابن مرجانة ولا يمشون خطوة لاهل العصمة
لا لفاطمة المظلومة ولا لاولاد فاطمة لا والله ورب الكعبة انهم ما قبلوا الاسلام ولا النبوة
ولا الوحي ولا الرسالة وكان قبلهم عن ذلك عميانا وصما ولئن بعث كثيرا منهم ما انزل

الیکَ مِن رَبِّکَ طُغیاناً وَکُفراً وَبِما هُوتَ بِاَنَّهُم بَعدَ کُفرِهِم مُسلِمُونَ کَذَبُوا وَاللّهِ اِنَّهُم بَعدَ اِسلامِهِم کافِرُونَ قاتَلَهُمُ اللّهُ اَنّی یُؤفَکُونَ تَبّاً لَهُم ثُمَّ تَبّاً لَهُم وَتَعساً لَهُم ثُمَّ تَعساً لَهُم نَسئَلُ اللّهَ القَهّارَ الجَبّارَ اَن یَشتَفِیَ قُلُوبَنا بِلَعنِهِم لَعناً وَعَذابِهِم عَذاباً اِنَّهُم کانُوا لایَرجُونَ حِساباً وَکَذَّبُوا بِآیاتِنا وَکُلَّ شَیءٍ اَحصَیناهُ کِتاباً فَذُوقُوا فَلَن نَزیدَکُم اِلّا عَذاباً اِنَّهُم کانُوا لا یَرجُونَ حِساباً وَنَستَدعی حِینَکَ یااللّهُ المَحمُودُ فی کُلِّ فِعالِهِ اَن تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَن تَغضَبَ عَلی مُبغِضی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ ما دامَ تَکُونُ العِربُوتُ مِن اَهلِ السِّجّینِ فی اَسفَلِ دَرَکٍ وَالعَلَوِیُّونَ مِن اَهلِ العِلِّیّینَ فی اَعلا رَوضاتِ النَّعیمِ اما بعد فَقَد قالَ اللّهُ تَبارَکَ وَتَعالی فی مُحکَمِ کِتابِهِ الکَریمِ وَمُبرَمِ خِطابِهِ العَظیمِ اَعُوذُ بِاللّهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیمِ بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ اِن تَجتَنِبُوا کَبائِرَ ما تُنهَونَ عَنهُ نُکَفِّر عَنکُم سَیِّئاتِکُم وَنُدخِلکُم مُدخَلاً کَریماً یعنی اگر اجتناب کنید از کبایر گناهانی که نهی کرده شده اید از آن در گذریم از شما بدیهای شما را و در آوریم شما را در بهشت در آوردنی نیکو یا یعنی اجتناب کبایر شما را کفاره ارتکاب صغایر کردانیم و هر صغیره که از شما صادر شده از نمازی تا نمازی یا از جمعه تا جمعه یا از رمضان تا رمضان دیگر از شما در گذرانیم و عفو کنیم کما رواه الکلینی عن ابن عباس اَن تَجتَنِبُوا الذُّنُوبَ الَّتی اَوجَبَ اللّهُ فیهَا الحَدَّ وَسَمّی فیهَا النّارَ نُکَفِّر عَنکُم ما سِوی ذلِکَ مِنَ الصَّلوةِ اِلَی الصَّلوةِ وَمِنَ الجُمعَةِ اِلَی الجُمعَةِ وَمِن شَهرِ رَمَضانَ اِلی رَمَضانَ بدان ای عزیز که صاحب شریعت گناهان را قسمت کرده بسوی صغیره و کبیره و حکم فرموده که گناهان صغیره بسیار سهل است نسبت بکبیره مادام که مؤمن اصرار بران ندارد و بکردن صغیره بی اصرار از عدالت بیرون نمیرود و شهادت او در ظاهر شرع رد نمیشود و بتوبه پاک میشود از گناه

ویعمل صالح کمی محو میگردد حتی آنکه بعضی کبایر بخشیده میشود و مکفر میگردد حتی آنکه جمعی ادعا کرده اند اجماع را بر اینکه گناه صغیره معفو است و خدا مواخذه نخواهد کرد مگر آنکه بواسطه اصرار بران کبیره شود ولکن نسبت بخدا سهل نیست چنانکه فرموده وَلا تَنظُر اِلی مَن عَصَیتَ یعنی نظر مکن بسوی کوچک بودن گناه ولیکن نظر کن که گناه کی میکنی و حضرت رسول صلعم فرمود اِتَّقُوا المُحَقَّراتِ مِنَ الذُّنُوبِ فَاِنَّها لا تُغفَرُ قیلَ مَا المُحَقَّراتُ قالَ الرَّجُلُ یُذنِبُ الذَّنبَ فَیَقُولُ طُوبی لی لَو لَم یَکُن غَیرُ ذلِکَ فرمود بترسید از گناهی که حقیر میشمارید بدرستیکه آنها آمرزیده نمیشود پرسیدند آنها کدام است فرمود که آدمی گناهی میکند و میگوید خوشحال من اگر غیر از این گناهی نداشته باشم و در نهج البلاغه مسطور است که اَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا استَخَفَّ بِهِ صاحِبُهُ بدترین گناهان گناهی است که صاحب آن آنرا سهل می شمارد مرویست که پیغمبر صلعم بزمینی بیگیاهی فرود آمد پس فرمود مر اصحاب خود را که اِئتُوا بِحَطَبٍ یعنی هیمه بیاورید فقالوا یا رسولَ اللّهِ نَحنُ بِاَرضٍ قَرعاءَ ما بِها حَطَبٌ عرض کردند که ما در روی زمین بیگیاه هستیم که هیمه نیست قالَ فَلیَأتِ کُلُّ اِنسانٍ بِما قَدَرَ عَلَیهِ فَجاؤُوا بِهِ حَتّی رَمَوا بَینَ یَدَیهِ بَعضُهُم اِلی بَعضٍ فَقالَ هکَذا یَجتَمِعُ الذُّنُوبُ فَاِنَّ لِکُلِّ شَیءٍ طالِباً اَلا وَاِنَّ طالِبَها یَکتُبُ ما قَدَّمُوا وَآثارَهُم وَکُلَّ شَیءٍ اَحصَیناهُ فی کِتابٍ مُبینٍ پس حضرت فرمود که هر کس هر قدر هیمه بیابد بیاورد پس آوردند تا هیمه بسیاری جمع شد پیش حضرت رسول صلعم فرمود هم چنین جمع میشود گناهان بپرهیزید از گناهان کوچک که حقیر میشمارید بدرستیکه از برای هر چیزی طالبی است و طالب گناهان محقره مینویسد که یکی را باقی نمیگذارد و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود لا تَستَکثِرُوا کَثیرَ الخَیرِ وَلا تَستَقِلُّوا قَلیلَ الذُّنُوبِ فَاِنَّ الذُّنُوبَ یَجتَمِعُ کَثیراً بسیار کنید خیر را و کم شمارید گناهان

کم را یعنی آنکه گناهان جمع میشود تا بسیار شود و اُنظُر اِلی عَظیمِ مَا عَصَیتَ بِهِ وَاِنَّ الصَّغیرَ کَبیرٌ پس هر گاه نظر کردند بزرگی کسی که معصیت او کرده می بینند گناه کوچک را بزرگ و حکم کرده خدا بیکی از پیغمبران که نظر مکن بقلت هدیه بلکه نظر کن بسوی عظمت آن که هدیه میفرستد و نظر بکوچک بودن گناه مکن بلکه نظر کن بسوی آن کبریایی که مرتکب گناه او میشود و وارد شده است که اَلمُؤمِنُ یَری ذَنبَهُ کَالجَبَلِ تَوَهَّمَ یَخافُ اَن یَقَعَ عَلَیهِ وَالمُنافِقُ یَری ذَنبَهُ کَذُبابٍ مَرَّ عَلی اَنفِهِ فَاَطارَهُ یعنی مؤمن گناه خود را مثل کوهی می بیند که در بالای سر او باشد که میترسد که بر سرش بیفتد و منافق گناه خود را مثل مگسی می بیند که در بینی او پرواز کند اما معصیت عظمی و داهیه کبری در گناهان کبیره است که مؤمن از عدالت بیرون میرود بکردن آنها و داخل فسق میشود و میتوان گفت که از اسلام بیرون میرود و داخل کفر میشود و توبه جزئی او را پاک نمیکند و مردود الشهاده میشود و عبادت کم او را محو و پاک نمیکند ولکن عقاب خدا وقتی است که عفو نکند و پیغمبر شفاعت نکند هرگاه عفو کرد یا پیغمبر شفاعت کرد بعد از آن عقابی نخواهد بود باجماع همه علماء ما و مرویست که خداوند عالم بهر بنده چهل پرده پوشانده که کسی بر گناهان او مطلع نشود چون چهل گناه کبیره کند پرده ها برخواسته شود پس چند کلمه در خصوص کبایر گناهان صحبت میداریم بشنو باید دانست که لفظ صغیره و کبیره من حیث اللفظ مبهم است و موضوع خاصی در لغت عرب برای او نیست نه در شرع و نه در عرف زیرا که کبیره و صغیره از اوضاع اضافیه است گناهی نیست مگر آنکه کبیره است نسبت بما دون خود و صغیره است نسبت بما فوق خود و از این جهت است که شیخ طبرسی قدس الله روحه در تفسیر مجمع البیان این مضمون را نسبت باصحاب داده که گناهان همه آنها کبیره اند ولیکن صغیره و کبیره بر گناهان باضافه مافوق و ماتحت است مثل بوسه

زن مردم صغیره است نسبت بزنا و کبیره است نسبت بنظر حرام ولکن اینقدر بدان که علماء اعلام در تعیین کبایر اختلاف غریبی دارند بجهت اختلاف روایات و ادله و جمع آن روایات بوضعی که نفس مطمئن باشد که فلان عدد گناه کبیره است و تتمه صغایر بدلیلی که نفس مطمئن بشود نیست اما اختلاف از اعراض شود بلکه خواهد بود و بعضی گفته اند که هر گناهی است که شارع حدی مرتب باشد و بعضی گویند که هر گناهی است که اشعار داشته باشد بانکه فاعل آن اعتنا بدین ندارد و بعضی گفته اند مثل علامه در کتاب قواعد و تحریر که هر گناهی است که خدای تعالی وعده آتش بر آن کرده باشد و جمعی قائل شده اند که هر گناهی است که حرام بودن آن بادله قطعیه ثابت شده باشد بنده بعضی معنی آیه آنست که اگر اجتناب کنید کبایر بد آنچه منهی شده اید از آن در این سوره از مناکح و اکل اموال بباطل و غیر آن از محرمات مذکوره اول سوره تا اینجا ترک اینها کنید مستقبل تکفیر آنها کنیم که قبل از نزول این آیه مرتکب آن شده اید از کبایر مذکوره در آن و لهذا قال ابن مسعود کُلُّ ما نَهَی اللّهُ عَنهُ مِن اَوَّلِ السُّورَةِ اِلی رَأسِ الثَّلاثینَ فَهُوَ کَبیرَةٌ و عبدالله بن مسعود گوید که هر گناهی که در اول سوره نسا است تا آیه شریفه اِن تَجتَنِبُوا کَبائِرَ ما تُنهَونَ عَنهُ کبیره است و جمعی قائل شده اند که گناهان هفت است و در این خصوص وارد شده است از حضرت رسول صلعم اَلاِشراکُ بِاللّهِ وَقَتلُ النَّفسِ الَّتی حَرَّمَ اللّهُ وَقَذفُ المُحصَنَةِ وَاَکلُ مالِ الیَتیمِ وَالرِّبا وَالفِرارُ مِنَ الزَّحفِ وَعُقُوقُ الوالِدَینِ فَمَن لَقِیَ اللّهَ وَهُوَ بَریءٌ مِنهُنَّ کانَ مَعی فی بُحبُوحَةِ جَنَّةٍ مَصاریعُها مِن ذَهَبٍ و گفته بخدا سوگند از این هفت بری باشد در بهترین موضعی از بهشت که در آن از طلا است اول شرک بخدا دویم قتل نفس محترمه سیم زنا کردن چهارم قذف زن محصنه یعنی زن عفیفه را نسبت بزنا

دادن پنجم خوردن مال یتیم ششم فرار کردن از جهاد هفتم عاق والدین و بعضی سیزده
تا زیاده بر این گفته اند اوّل لواطه دویم مساحقه سیم زنا خوردن چهارم والیمین الغموس
الفاجرة یعنی قسم دروغ گفتن که صاحبش را در گناه فرو برد پنجم شهادت دروغ دادن ششم
شرب خمر هفتم هتک حرمت کعبه و ترک حرمت آن هشتم دزدی کردن نهم شکستن عهد دهم نا
امید بودن از رحمت حق تعالی یازدهم ایمن بودن از عذاب خداوند دوازدهم تعرب بعد از هجرت
و در این زمان رفتن ببلادی که در آن عالمی نباشد که مسایل دین اخذ توان کرد سیزدهم
دروغ گفتن و شیخ صدوق ره در کتاب عیون اخبار الرضا از حضرت امام رضا ع روایت کرده
چهارده تا علاوه کرده بر اینها که مجموع سی و چهار شده اوّل خوردن مردار دویم خوردن خون
سیم خوردن گوشت خوک چهارم ذبیحه که غیر اسم خدا برده شود در وقت ذبح پنجم سحت یعنی کسب
مال الحرام ششم قمار هفتم کم فروشی هشتم اعانت ظالمان نهم حبس حق مردم بی عذر شرعی دهم
تبذیر و اسراف یازدهم اشتغال بلهو و لعب دوازدهم اصرار بر گناهها سیزدهم خیانت کردن در
امانت چهاردهم خیانت با مردمان و در کتاب شهادات از شرح لمعه شمرده است دوازده تای
دیگر را اوّل قوادی یعنی دیوثی کردن دویم غصب کردن سیم رشوه گرفتن چهارم چغلی کردن نزد
ظلمه پنجم منع زکوة کردن ششم تاخیر نمودن حج از سال استطاعت بی عذری هفتم ظهار یعنی گفتن
بزن خود انتِ علیّ کظهر امّی یعنی تو زن بجای مادر منی هشتم قطاع الطریق و راه زنی کردن
نهم سخن چینی دهم قطع رحم یازدهم تاخیر نماز از وقت دوازدهم دروغ بستن بر خدا و رسول
سیزدهم زدن مسلمانان بناحق چهاردهم کتمان شهادت کردن این بود اقوال علما و اختلاف

آن

آن تا ده قول شد و لکن هیچیک دلیلی که اطمینان نفس حاصل شود ندارند بجهة غایت اختلاف
در احادیث و شاید در اخفاء کبیره مصلحتی باشد که عقول قاصره ما راه بان نیابد چنانکه در
اخفاء شب قدر و صلوة وسطی و اسم اعظم و غیر آنها است و احتمال میرود که علت اخفای آن باشد
که مؤمن اقدام بر هیچ گناهی نکند شاید آن کبیره باشد چنانکه از سید الساجدین مرویست که
انّ الله اخفی ثلثة فی ثلثة یعنی بدرستیکه خدا سه چیز در سه چیز مخفی کرده است دوست خود را
در میان بندگان پس تو حقیر مشمار احدی از بندگان را که شاید دوست خدا باشد و مخفی کرده است
غضب خود را در یکی از معاصی پس حقیر مشمار هیچ یک از معاصی را شاید غضب خدا در آن باشد
و مخفی کرده است رضای خود را در یکی از عبادات پس ترک مکن تو هیچ یک از عبادات را که شاید
رضای خدا در آن باشد در عیون مذکور است از عبد العظیم بن عبد الله الحسنی از امام محمد تقی
که او از امام علی بن موسی الرضا ع نقل کرده و او از پدر خود امام موسی نقل کرده که عمرو بن
عبید بصری بر ابی عبد الله سلام کرد و نشست و آیه و ان تجتنبوا کبائر را تلاوت کرد و ساکت
شد پس حضرت فرمود چه چیز ترا ساکت کرد عرض کرد دوست میدارم کبایر از گناهان را
بشناسم فرمود بلی ابعمرو اکبر کبایر شرک بخدا است چنانکه فرموده انّ الله لا یغفر ان یشرک
به و من یشرک بالله فقد حرّم الله علیه الجنّة و مأویه النار پس فرمود بعد از آن یأس از
روح الله چنانکه فرموده و لا ییأس من روح الله الّا القوم الکافرون پس امن از مکر خدا چنانکه
فرموده و لا یأمن مکر الله الّا القوم الخاسرون و از آنجمله عقوق والدین چنانکه فرموده
و برّا بوالدتی و لم یجعلنی جبّارا شقیّا و از آنجمله قتل نفس چنانکه فرموده و لا تقتلوا النفس

التی حرّم الله الّا بالحق و من یقتل مؤمنا متعمّدا فجزاؤه جهنّم خالدا فیها و از آنجمله قذف محصنات
چنانکه فرموده انّ الذین یرمون المحصنات المؤمنات الغافلات لعنوا فی الدنیا و الآخرة و لهم
عذاب عظیم و از آنجمله اکل مال الیتیم چنانکه فرموده انّ الذین یأکلون اموال الیتامی ظلما انّما
یأکلون فی بطونهم نارا و از آنجمله فرار از زحف و جهاد چنانکه فرموده و من یولّهم یومئذ دبره
الّا متحرّفا لقتال او متحیّزا الی فئة فقد باء بغضب من الله و مأویه جهنّم و بئس المصیر و از
آنجمله اکل ربا چنانکه فرموده الذین یأکلون الربا لا یقومون الّا کما یقوم الذی یتخبّطه الشیطان
من المسّ فان لم تفعلوا فأذنوا بحرب من الله و رسوله و از آنجمله سحر است چنانکه فرموده و لقد
علموا لمن اشتریه ما له فی الآخرة من خلاق و از آنجمله زنا چنانکه فرموده و من یفعل ذلک یلق اثاما
یضاعف له العذاب یوم القیمة و یخلد فیه مهانا و از آنجمله یمین الغموس چنانکه فرموده انّ
الذین یشترون بعهد الله و ایمانهم ثمنا قلیلا اولئک لا خلاق لهم فی الآخرة من خلاق و از آنجمله
غلول و خیانت در غنیمت چنانکه فرموده و من یغلل یأت بما غلّ یوم القیمة از آنجمله منع زکوة
چنانکه فرموده یوم یحمی علیها فی نار جهنّم فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم هذا ما کنزتم
لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون و از آنجمله شهادات زور است چنانکه فرموده و من یکتمها فانّه
آثم قلبه از آنجمله شرب خمر چنانکه فرموده انّما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من
عمل الشیطان و در حدیث است که شارب الخمر کعابد الوثن از آنجمله ترک صلوة متعمّدا چنانکه فرموده
من ترک الصلوة متعمّدا فقد کفر و قد برئ من ذمّة الله و ذمّة رسوله و قطع رحم و نقض عهد
چنانکه فرموده اولئک لهم اللعنة و لهم سوء الدار عمرو بیرون رفت و فریاد میکرد هلک و الله

من قال

من قال برأیه و نازعکم فی الفضل و العلم و میگفت هلاک شد هر که منازعه کرد برای خود با فضل
و علم شما و لکن ما در این مجلس قلیلی از گناهان کبیره که مجموع علیه بین الاصحاب است که در آن احدی خلاف
ندارد که از جمله کبیره است ذکر میکنیم از آنجمله اجماعی کل علما است که قتل نفس محترمه از جمله گناهان
کبیره است حضرت خاتم انبیا محمد مصطفی فرموده اوّل ما یقضی بین یوم القیمة الدماء یعنی اول
چیزی که در قیامت بر او حکم میکنند قتل نفس است و اعتقاد بعضی از عارفان آنست که اول کشته که
از خون او باز خواست میکنند محسن است که در خون طپیده سقط شده فاطمه دختر سید انبیاست چنانکه خدا
فرموده است اذا الموءودة سئلت بایّ ذنب قتلت و در قرائة اهل بیت ع اذا المودّة خوانده اند
مخفی نیست بر عارف معنی آن و بعد از آنها دیگر که غصب او بوده اند از اصحاب قتل نفس تا آنکه باقی
نماند از ایشان احدی پس مقتول میاید قاتل خود را و میاید خود را بر روی او و میگوید این مرا کشته
است پس حق تعالی میفرماید توفی قاتل او و غیرت ندارد که قصه خود را از خدا بپوشد و لکن
قتل اقسام دارد قتل خطا موجب قصاص نمیشود بلکه دیه واجب میشود در مال قاتل و در قتل
خطا دیه بر عاقله است اما قتل عمد که موجب قتل است مثل کشتن شخصی را بسنگ بزرگ یا بتیر
تیزی اگر چه قصد کشتن نداشته باشد و لکن قصد زدن بآن مقتول داشته باشد و هم چنین اگر او را در
آتش افکنده پس بمیرد یا بعصا مکرر زد او را بقدری که عادتا متحمل نمیشود بجهة صغر یا مرض یا شدت
حرارت هوا یا برودت آن یا او را افکند در دریا ماهی که او را بلعد یا او را افکند پیش شیر و او را
خورد اینها قتل عمد است موجب قصاص میشود ظاهر آنست که خلاف در مسئله نباشد ظاهر او هر گاه
در دریا اندازد شخصی را که ممکن بود او را خلاصی باشد از حرکتی و خود حرکت باعث قصاص گفته اند

نمیشود الا آنکه قدرت بر شناوری نداشته باشد و بلدیت نداشته باشد ایضاً موجب قصاص میشود و بر م
مسئله قتل خطا و عمد و شبیه بعمد مسایل بسیار است که احکام آن مختلف است و فقها در کتاب قصاص
آن و احکام متعلقه بآن در اینجا نوشته اند و این کتاب قابل ذکر آنها نیست قلیلی که کاهی میکنیم بجهة
آکاهی مردم و مسایلی که اکثر اوقات اتفاق می افتد هرکاه مناسبتی دارد ذکر میشود و الله اعلم یعنی
احکامه و حق تعالی در قرآن فرموده در سوره مائده انه من قتل نفساً بغیر نفس او فساد فی الارض
فکانما قتل الناس جمیعاً و شیخ صدوق از حضرت صادق ع روایت کرده است که وادی فی جهنم لو
قتل الناس جمیعاً کان فیه و لو قتل نفساً واحداً کان فیه یعنی رودخانه ایست در جهنم
که اگر خلق اولین و آخرین را بکشد بناحق در آن وادی خواهد بود و لکن کشتن بحق که بامر
خدا و رسول است بسی ممدوح است مثل کشتن قاتل یا کشتن کسی که با رسول یا یکی از ائمه هدی
بی ادبی کرده باشد و ناسزا گفته باشد و از آنجمله که اعرابی بر حضرت رسول ادعا کرد قیمت شتری را
که بمن نداده حضرت بابی بکر که در آنجا حاضر بود فرمود تو حکم کن میان من و اعرابی ابوبکر
حکم کرد که یا رسول الله تو شاهد بیاور یا اعرابی سوگند بخورد پس حضرت رسول روی بعمر
فرمود و گفت تو حکم کن عمر نیز چون برادرش حکم کرد پس حضرت فرمود یا علی تو حکم کن
آنحضرت روی مبارک بجانب پیغمبر ص کرد و گفت یا رسول الله چه میفرمائید حضرت رسول
فرمود من قیمت شتر داده ام پس روی باعرابی کرد که تو چه میگوئی گفت من نگرفته ام
پس امیر المؤمنین شمشیر کشید و گردن اعرابی را زد و گفت یا رسول الله ما ترا بر وحی های
آسمانی تصدیق میکنیم آیا برای جزئی از مال دنیا ترا تکذیب میکنیم حضرت رسول ص فرمود یا علی

امروز

امروز حکمی کردی که خدا در عرش چنین حکم کرده بود و در حدیث است خون ناحق وارد شده که
لو ان اهل السموات السبع و الارضین السبع اشترکوا فی دم مؤمن لاکبهم الله عز و جل جمیعاً
فی النار یعنی اگر اهل هفت آسمان و هفت زمین شریک شوند در خون مؤمنی هر آینه خداوند همه
ایشان را سرنگون در آتش اندازد و در حدیث است که لزوال الدنیا اهون عند الله من قتل مؤمن
هر آینه برطرف شدن همه دنیا آسانتر است نزد خدا از کشته شدن یک مؤمن و خدا میفرماید و لا
تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها و فساد میکنند در زمین بکفر و ظلم و قتل مؤمن و سایر معاصی
پس از آن اصلاح ببعثت انبیا و وضع احکام شرع و ایمان و عدل و تقوی و قیل لا تفسدوا فی الارض
بعد اصلاحها فیمسک الله المطر و یهلک الحرث بمعاصیکم امام محمد باقر ع فرمود که ان الارض
کانت فاسدة فاصلحها بنبیه و در حدیث دیگر مضمونش آنکه اگر مردی در مشرق کشته شود
و کسی در مغرب راضی بقتل او باشد مانند کسی است که او را کشته باشد و در بعضی از اخبار وارد
شده است که حق تعالی وحی فرستاد بسوی موسی بن عمران که بگو بنی اسرائیل بگو که ایاکم و قتل
النفس من قتل نفساً منکم فی الدنیا قتلته فی النار مائة الف قتلة مثل قتلة صاحبه زنهار از قتل
نفس که هر که در دار دنیا نفسی را بکشد خدا او را در آتش صد هزار مرتبه بکشد مثل کشتن او حسن بصری
گوید که مسلمانان بر جماعتی غزا کردند و ایشان را منهزم ساختند و در ایشان مردی بود
که گفت من مسلمانم و اظهار شهادتین کرد از وی قبول نکردند و او را کشتند رسول الله ص بقاتل
او گفت مرد بی گناهی را کشتی که گفت من مسلمانم گفت یا رسول الله از ترس جان گفت حضرت فرمودند
تو دلش را شکافته بودی که ببینی راست میگوید یا دروغ پس بسی برنیامد که قاتل مرد و چون

پهلوی مقتول او را دفن کردند زمین او را بدر انداخت تا سه بار پس در شعبی از شعاب کوه
انداختند و حق تعالی در مذمت او آیه فرستاد و اما قتلهائی که مذمتی ندارد بلکه ممدوح است
برای تو نقل کنیم تا مرد عارفی شوی سه کس اند که واجب القتل اند اول مردی که با محرم نسبیه خود
مثل مادر و خواهر و دختر و دختر خواهر و دختر برادر و عمه و خاله مثلا زنا کند ظاهر از
از کلمات علما خلاف بنظر نمی آید بلکه در کتاب انتصار و خلاف و غنیه دعوی اجماع کرده اند
و اما در محارم دیگر خلاف است دویم هرکاه مرد ذمی بلکه کافر مطلقا با زن مسلمه زنا کند
هر چند مسلمه بطوع و رغبت باشد ظاهر آن است که این مسئله نیز اجماعی است بلکه
که تصریح باجماع شده است و در بعضی از کتب علما جمعی هم فتوی بر این داده اند و اشاره
بخلاف نکرده اند سیم هرکاه مردی زنا کند با زنی از روی اکراه باجماع علما قتل او واجب
است چنانکه تصریح شده است در کلام بسیاری از علما و در زنا کردن مردی باکراه
با صبیه خلاف است زیرا که نص معلق بر زن است پس نص در صبیه وارد نشده است
و احتمال دارد حکم در اینجا نیز همان حکم باشد زیرا نفس فعل که زنا باشد در صبیه افحش می
نماید و الله یعلم و هم چنین واجب است کشتن آنکسی که سب پیغمبر ص یا احدی از ائمه کرده باشد
و این مسئله نیز بخلاف است و نصوص بسیار وارد است در این خصوص و دعوی اجماع کرده اند
جمعی از علماء اعلام از متقدمین و متاخرین ایشان و مشهور علما آن است که هر کس بشنود که سب
پیغمبر یا احدی از ائمه کرده است برو حلال است خون او و موقوف بر اذن امام نیست و در
کتاب غنیه چنانکه بعضی حکایت کرده اند دعوی اجماع شده است و شیخ صدوق فرموده است

که محتاج

که محتاج است باذن امام و بعضی از علما سب کننده سایر انبیا و جناب فاطمه زهرا را نیز قتلش
واجب میدانند و ادعای اجماع نیز کرده اند هرکاه خوف داشته باشد بر خود و مال خود و بر نفس
یا مال مؤمنی از آن وقت جایز نیست کشتن او کافر بی آنکه خلاف باشد چنانکه دعوی آنکه خلافی نیست در
مسئله جمعی کرده اند بلکه ظاهر آن است و هم چنین کسیکه بعد از پیغمبر ما ادعای پیغمبری کند واجب است
کشتن او بی آنکه خلافی باشد در میان علمای شیعه در صورتیکه مرتد فطری شود و هم چنین هرکاه
گوید نمیدانم محمد صادق بود در دعوی نبوت یا کاذب بود هرکاه بر ظاهر اسلام باشد و هرکاه بر ظاهر
کفر باشد مثل یهود و نصاری پس کشته نمیشوند بمجرد گفتن آنکه نمیدانم که محمد صادق بود یا کاذب
و می کشند ساحر را هرکاه مسلمان باشد بخلاف یهود نفوس و نصوص بسیار غرض آنکه قتل بحق
بسیار است و این چند مسئله بشهید اول منسوب است که فتوی ایشان است که مقتول بظلم بری الذمه
میشود از جمیع حقوق شرعیه حتی صداق زوجه اش و همه بر ذمه قاتل تعلق میگیرد و دیگر هرکاه مردی
بناحق مردی را بکشد که زن او را اراده کند آن زن بر قاتل حرام میشود مؤبدا مؤاخذة بضد المقصود
دیگر آنکه هرکاه زن زناکار باشد و مرد بداند آن زن بر شوهر حرام است و دیگر هرکاه زن زنا
کند و شوهر راضی باشد شوهر واجب القتل است بنا بر مذهب شهید اول تا اینجا فتوی شهید اول بود
انتهی کلامه و در کتاب روضة الواعظین از جناب سید المرسلین روایت کرده است که آنحضرت فرمود
ان الجنة لیوجد ریحها من مسیرة خمسمائة عام و لا یجدها عاق و لا دیوث پس بوی بهشت تا پانصد
راه شنیده میشود و عاق والدین و دیوث نمیشنوند عرض کردند و ما الدیوث دیوث کیست فرمود
الذی تزنی امرأته و هو یعلم آن کسی که میداند زنش زنا میکند و فقها در کتب خود فتوی داده اند

و نصوص چند در این خصوص شاهد آورده اند و مدعی اجماع شده اند که هرگاه مردی زن خود را
با کسی دید که زنا می کند مرخص است که بتیغ شمشیر هر دو را بکشد اعم از آنکه زوجه دائمی باشد یا متعه
آزاد باشد یا کنیز دخول با او کرده بود یا نکرده بود چنانکه جمعی تصریح باین کرده اند و گفته اند که
مار ماهی که آنرا بعربی جریث میگویند از جمله مسوخات است و آن مردی بوده است در وقتیکه مردم را
بزن خود میخوانده است و خداوند بغضب خود او را مسخ کرد و مسوخات را بعضی از علما فتوی داده اند
بنجاست و دیگر آنکه دفاع واجب است از نفس خود و از حرم خود با امکان دفاع و در این خصوص نصوص
بسیار وارد شده است از آنجمله این حدیث ملاحظه کنیم که ان الله لیمقت العبد یدخل علیه فی بیته فلا یقاتل
بدرستیکه خدا دشمن میدارد بنده که دفع نکند از خود کسی را که بقصد جان او یا ناموس او در خانه او داخل
شود و در خبر است که ان الله یحب المؤمن الشجاع ولو بقتل الحیة بدرستیکه خدا دوست میدارد شجاع را
و اگر چه بکشتن مار باشد و باز در حدیث دیگر که مشتمل بر حکم کلی است که اذا دخل علیک رجل یرید
اهلک و مالک فابدره بالضربة ان استطعت فان اللص محارب لله و رسوله فما تبعک فیه من
شیء فهو علی اگر داخل شود بر تو مردی که اراده کند اهل ترا و مال ترا پس مبادرت کن بضربتی اگر میتوانی
بجهة آنکه دزد و قطاع الطریق محاربست با خدا و رسول پس آنچه گناه داشته باشد بر من است و فرقی
نیست در خصوص دفع میان آنکه او اراده قتل تو دارد یا اراده فاحشه و نه در میان آنکه اراده زوجه
تو دارد یا پسر تو یا غلام تو یا یکی از محارم پس هرگاه کشید دفع بسوی قتل خونش هدر است باجماع علما
و نصوص مستفیضه و علما این حکم را از اخبار مستفیضه استنباط کرده اند و در کتابهای خود باتفاق
فتوی داده اند و خلافی ظاهر نشد بشرط مراعاة امر بمعروف و لا اخلاقی است در مسئله و کسیکه بخانه همسایه

نگاه

نگاه کند نظرش بر عورت مرد یا کسی زنی یا بدن او لعنت خدا او را داخل جهنم کند یا منافقانیکه
تتبع امور مخفی مسلمانان میکرده اند و از دنیا نروند تا رسوا شوند و عیوبش در آخرت فاش شود
و دیگر از جمله گناهان کبیره که باجماع علما از جمله گناهان کبیره است زنا است مطلقا و حق تعالی فرموده
ولا تقربوا الزنا انه کان فاحشة وساء سبیلا حق تعالی میخواهد بنده او زنا نکند بلکه نزدیک
او نرود در حدیث است هر که با زنی نامحرم مکالمه نماید بهر کلمه هزار سال در جهنم محبوس گردد
پس نمیدانم حال کسیکه ببوسد او را یا بغل گیرد یا زنا کند چه خواهد بود و در زنا خسران دنیا و آخرت
است و باعث حبس روزی میشود و واجبست که حد را جاری کند و بر زناکار هرگاه مرد و زن
محصن و محصنه باشند حد ایشان سنگسار نمودن است و الا صد تازیانه زدن است با شرایط دیگر
که در کتب فقهیه نوشته اند و علمای اعلام فتوی داده اند و حضرت صادق ع فرموده اند که گناهی
که مورث ندامت است قتل نفس محترمه است و گناهی که نازل میکند انتقام الهی را ظلم و ستم است
و گناهی که پرده را پاره میکند آشامیدن شراب است و گناهی که حبس روزی میکند زنا است
و گناهی که زود بر طرف میکند ادمی را قطع رحم است و گناهی که رد میکند دعا را و تیره میکند
هوا را عاق والدین است و دیگر گناه زنا موجب رسوائی است که اگر اسلام قوی باشد حد باید جاری کنند
اما حکم زنا مختلف است نسبت بهر شخصی چنانکه از ابن عباس روایت نبانه منقول است که گفت پنج نفر را
آوردند در خصوص زنا نزد عمر بن الخطاب و حکم کرد که همه را تازیانه بزنند پس معارضه نمود
در بین امیر المؤمنین ع حاضر بود نقل گفتند حکم هذا بعینه اینطور حکم اینها نیست عمر گفت تو آنها را حکم کن
بر ایشان حد را پس آنحضرت یکی را گردن زد و یکی را سنگسار نمود و یکی را صد تازیانه زد و یکی را

فرمایش فرمودند م

پنجاه تازیانه زد و دیگری را فی الجمله تعزیر فرمود و در بعضی اخبار شش نفر بودند ششمی را رها کرد
پس فرمودند که ششمی مجنون بود تکلیف نداشت پس از دنیا انتقال کرد سایر مردم از عمر و غیر او حیرت
کردند پس عمر گفت یا ابا الحسن پنج نفر را در یک قضیه اقامه کردی بر ایشان پنج حد مختلف که شباهت نداشت
هیچیک بدیگری پس حضرت فرمود اما اول را که گردن زدم بسبب زنا پس او کافری بود از اهل ذمه
و از شرایط ذمه بیرون شده بود نبود برای او حدی مگر شمشیر و اما دویم پس مردی بود محصن یعنی زن
داشت و سوالات با زنش جمع شود و زنا کرد و حد او رجم بود یعنی سنگسار و اما سیم زن نداشت حد
او صد تازیانه بود و اما چهارم غلام بود و حد او نصف آزاد بود که پنجاه تازیانه بود و پنجم موافق
روایات بن فعلی شبیه بود با زنا و فی الجمله تادیب و تعزیرش کردم که دیگر چنین عمل نکند و ششم مجنون
بود و قلم تکلیف از او برداشته بودند خدا جان ما را بقربان ذات مقدس او گرداند ولا ینبغی فی امیر
النحل تکفینی عند الممات تغسیلی وکفنی وطینتی عجنت من قبل تکوینی فی حب حیدر کیف النار
تکوینی و در حدیثست کسیکه بیاورد عمل قبیح را در مکان شریفی عقاب کرده میشود زیاده بر آن
حد معین بجهة حرمت آن مکان ایعزیز بعضی از جهال خواهند گفت که ما معصیت میکنیم و توبه میکنیم آیا
از این غافلند که ترک معصیت سهل است از طلب توبه و نیست که طلب کند توبه را هر کسی و بیاید از او موافق
حدیث که لا خیر فی الدنیا الا لاحد رجلین رجل یزداد کل یوم احسانا و رجل یتدارک سیئاته
بالتوبة وانی له التوبة والله لو یسجد حتی ینقطع ما قبل الله منه الا بولایتنا یعنی نیست هیچ خیری
در دنیا مگر از برای دو مرد یکی نیکی او هر روز زیاده میشود و دیگر آنکه تدارک میکند در این
گناهان خود را بتوبه و کجاست برای او توبه بحق خداوندی که ما را خلق کرده که اگر انقدر سجده کند که گردن

او از بدن

او از بدن او رها شود خدا قبول نمیکند از او توبه او را مگر بولایت ما و پیروی ما ای برادر امر توبه
مشکل شده و کدام طاعت برابری با معصیت میکند و واجب طاعت است و اوجب ترک معصیت است
منقول است که مردی بخدمت امیر المؤمنین آمد که چهار مسئله از آن حضرت بپرسد حضرت فرمود
بپرس اگر چه زیاده از چهل مسئله باشد پرسید که ما الواجب و ما الاوجب و ما القریب و ما الاقرب
و ما العجیب و ما الاعجب و ما الصعب و ما الاصعب واجب کدام و واجب تر کدام و عجیب کدام و عجیب تر
کدام و نزدیک کدام و نزدیک تر کدام و دشوار کدام و دشوار تر کدام است فرمودند که واجب طاعت
است و واجب تر ترک معصیت و نزدیک قیامت و نزدیک تر مرگ است و عجب دنیا و عجیب تر آنکه
فریب دنیا را بخورد و دشوار دخول قبر است و دشوار تر دخول قبر است بی توشه بلکه ایعزیز من
زنا از جمله گناهان کبیره موبقه است و از تکالیف شاقه الهی است و اجتناب از زنا صرف واجبست و
مکروهات که در شریعت معلوم شده است اجتناب از آنها مستحب است و شبهها بر دو قسم است یکی ناشی از
اشکال در مسئله است با فتوی بیکطرف اجتناب از آنها نیز بنا بر مشهور در میان علما مستحب است و بعضی
این احتیاط را واجب دانسته اند مگر آنکه طرف حرمت بسیار ضعیف باشد و قسم دیگر شبهه مال
ماند یا فی الحقیقه شبهه مال بر میگردد چنانکه جمعی از علما تصریح بآن کرده اند مثل آنکه بزرگ کنیز خود زنده
باشد یا زن شوهر دار مهر زن کرده باشد یا اینکه مهر زن را غصب کند و یا در دادن آن مضایقه
کند بر دادن و زنا بر چند قسم است یکی زنا بفرج است و دیگر زنا باعضا و جوارح است و اما زنای
فرج که مذکور شد ظاهر است اما زنای یکی از جوارح که چشم باشد بنظر کردن بزنان و دختران نامحرم
است و زنای گوش شنیدن آواز ایشان که موجب شهوت میشود و زنای دست مس زنی با نامحرم است

وهم چنین سایر اعضا و جوارح است اما زنای یکی از جوارح که چشم باشد بنظر است و زنای دل
بخواطر گذرانیدن زناست و آنها نیز حرام صرف و شمرده اند و دلیل بر این مدعا که هر یک زنای
کنند و زنا مینامند حدیثی است که از حضرت امام محمد باقر ع و امام جعفر صادق ع منقول است که هیچ
عضوی نیست مگر آنکه بهره از زنا مییابد زنای چشم نظر کردن است و زنای دهن بوسیدن است
و زنای دست لمس کردن است خواه فرج تصدیق این اعضا بکند یا نه خواه زنای فرج متحقق شود
یا نه و بدترین مردمان کسی است که نطفه خود را در رحمی قرار دهد که بر او حرام باشد و حضرت
امام موسی ع فرموده که بپرهیزید از زنا که روزی را برطرف میکند و دین را باطل میکند و حضرت
رسول ص فرموده که بعد از من زنا بسیار فاش میشود و باین سبب مرگ مفاجات بسیار میشود و از حضرت صادق
علیه السلام روایت فرموده به مفضل بن عمر که ای مفضل میدانی که چرا گفته اند که هر که زنا بحرمت مردم
میکند زنا بحرمت او میکنند گفت نه حضرت فرمود که زن زناکاری بود در بنی اسرائیل و
مردی هم در میان ایشان بود که بقصد آن زن میرفت در روز آخر که بنزد آن زن آمد
خدا بر زبان آن زن جاری کرد که بخانه میروی مردی در خانه خود خواهی دید آن مرد با خواطر مشوش
از خانه آن زن بیرون آمد و بخانه آمد مردی را دید با زن خود در فراش خود هر دو را برداشت
و بخدمت موسی ع آورد در آنحال جبرئیل نازل شد و گفت هر که زنا میکند روزی با حرمت
او زنا میکنند پس حضرت موسی نظر بایشان کرد و فرمود عفت بورزید تا از زنان مردم تا زنان
شما با عفت باشند و از حضرت امیر المؤمنین ع منقول است که فرمود دروغ میگوید کسیکه گمان
میکند حلال زاده است و زنا را دوست میدارد حضرت صادق ع فرمود حرامزاده سه علامت دارد

مردم را

مردم را در حضور ایشان آزار میکنند و مشتاق است بزنا و بغض ما اهل بیت دارد و مروی است
که چهار چیز است که داخل خانه نمیشود مگر آنکه خراب میکند آن خانه را و هرگز ببرکت آباد نمی
شود خیانت در امانت کردن و دزدی کردن و شراب خوردن و زنا کردن ما عجت الارض الی الله
من ثلث من دم حرام یسفک علیها او اغتسال من زنا او النوم علیها قبل طلوع الشمس و کسیکه
دست بازی کند بحرام و دست بزنی برساند چون بصحرای محشر در آید دستش در گردنش غل باشد
و اگر زنی راضی شود که مردی بحرام در بر گیرد یا ببوسد بحرام یا با او ملاعبت کند یا با او خوش
طبعی کند بر آن زن نیز گناه آن مرد باشد و اگر مرد او را مجبور کند هر دو گناه بر مرد است و کسیکه
چشمهای خود را پر کند از بدن زن بحرام خدا در قیامت چشمهایش را بدوزد و چشمهای او را از آتش
کند تا از حساب خلایق فارغ شود پس او را بجهنم برند و هر که با زن شوهرداری زنا کند از فرج
آن زن و مرد رود خانه از چرک و ریم روان شود پانصد ساله راه و جمیع اهل جهنم از گند
ایشان متاذی شوند و غضب الهی شدید است بر زنی که شوهر داشته باشد و نظر بغیر محرم خود
بکند و اگر چنین بکند خدا ثواب اعمال او را باطل کند و اگر زنی بیگانه را بفراش خود در آورد
بر خدا لازم است که او را باتش بسوزاند بعد از آنکه او را در قبر عذاب کرده باشد پس مرد
و زن باید قناعت بحلال خود بکنند و زن نیز اینقدر مرد او را امید دهد بخورد خواه کوچک
باشد یا نه شب بلند باشد یا نه خواه سست بنیان باشد یا نه خواه بمنتهای رغبت باشد یا نه
و آدابی که در خصوص صحبت داشتن با حلال وارد شده است هم مراعات نمایند اول آنکه در حیض و نفاس
نباشد پس اگر در حیض باشد علاوه بر آن که فعل حرام کرده است اگر نطفه منعقد شود پسران دشمن

اهل بیت است و علاوه ربع حد زناکار که بیست و پنج تازیانه باشد بخورد و لازم است دادن
کفاره بنابر مشهور و احوط بدین نهج است که هرگاه عادت زن شش روز است هرگاه دو روز
اول اتفاق افتاده است باید یک مثقال طلای مسکوک که هجده نخود باشد بدهد و در دو روز
وسط نیم مثقال و در دو روز آخر ربع مثقال و قیمت آن هم احتیاط آنست که چیز دیگر ندهد بلکه
همان طلای مسکوک بدهد و هر گاه پاک شد از حیض بعضی قایلند که هنوز غسل نکرده جایز
است با او جمع شدن و ادله حرمت را حمل بر کراهت کرده اند بجهت تعارض ادله و لکن احوط
خود داری نمودن است و اکتفا کردن باستمتاعات دیگر است زیرا که قول بحرمت را محقق
وجهی نسبت داده اند بشیخ صدوق ره اگرچه صاحب مدارک عبارت صدوق را ذکر میکند
از کتاب من لا یحضره الفقیه و میگوید که قایل بحرمت باشد بلکه صریح در جواز میرسد الا آنکه شهید جد
صاحب مدارک تقویت میکند قول صدوق را که حرام است و اوفق بالاست بهر حال در آن که احتیاط
کردن را اولی دانیم چاره نیست و دیگر آنکه طفلی و بزرگی در حین فعل بیدار نباشد که او زناکار
میشود موافق احادیث که حضرت رسول ص فرمود والذی نفسی بیده لو ان رجلا غشی امرأة و فی
البیت مستیقظ یراهما یسمع کلامهما و نفسهما ما افلح ابدا یعنی بآن خداوندی که جان من در قبضه
قدرت اوست که اگر مردی با زن خود خلوت کند و در آن خانه بیداری باشد که ببیند آنها
و زنا او بشود کلام ایشان از رستگار نیست او هرگز اگر پسری باشد مرد زناکار و اگر دختری باشد
زن زناکار خواهد شد و دیگر بی بسم الله نباشد که شرک شیطان خواهد بود از معصوم رسیده که
چه طور میشود فرمود چون مردی میخواهد مقاربت کند شیطان ملعون حاضر میشود پس اگر

اسم

اسم خدا را یاد کرد دور میشود والا آلت خود را با آلت مرد داخل میکند پس عمل از هر دو و نطفه
یکی است راوی عرض کرد فبای شیء یعرف هذا پس این بچه چیز شناخته میشود فرمود بمحبت ما و
بغض ما بدوستی ما و دشمنی ما اهل بیت و در حدیث دیگر است من لم یبال ما قال و ما قیل له
فهو شرک شیطان کسیکه هر چه میگوید و هر چه با او میگویند باک ندارد پس او شرک شیطان
است و هرگاه میان روز ماه رمضان مقاربت کند با زوجه خود پس اگر زن راضی است
کفاره زن بگردن خود زن است و الا هر دو کفاره بگردن مرد است و قضا هم بر زن
نیست و مرد باید پنجاه تازیانه بخورد برای حد خود و زن مگر آنکه زن در اثنای مجامعت
راضی شود پس قضا باید بکند و کفاره هم بگردن خودش است و بیست و پنج تازیانه که ربع حد
زناکار بود که بایست مرد بخورد حالا خود میخورد و کفاره یا یک بنده آزاد میکند یا دو ماه
پی در پی روزه میگیرد یا شصت مسکین طعام میدهد و فرق در این حکم میان زوجه
دائمی و متعه نمیباشد و اما در کنیز اشکال دارد و هم چنین هرگاه اتفاق باکراه با او جمع
شود هر دو کفاره را آقا باید بدهد الا آنکه احتیاط است و هر گاه زن مردم را مجبور
و اکراه با او زنا کند کفاره ندهد که آن گناهی است که کفاره علاج آن مشکل تواند کرد
الحق بنظر انصاف نظر کن بولکاهی بولکاهی رسانند از آن بیقدر تر است که آدمی خود را
بنزد خدا و رسول خار کند و در جهنم خود را در آتش مخلد گرداند چنانکه صدوق ره در
نوادر آخر کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده در خصوص وصیت حضرت پیغمبر ص بعلی
ابیطالب که یا علی فی الزنا ست خصال ثلث منها فی الدنیا و ثلث منها فی الاخرة فاما التی فی

الدنیا فیذهب بالبهاء ویعجل الفناء ویقطع الرزق واما فی الآخرة فسوء الحساب وسخط الرحمن
والخلود فی النار وهم چنین مهر زنرا بعهد یا قصد دادن داشته باشد والا در نزد خدا زناکار است
چنانکه حدیث گذشت ویا بعد غذای حرام نخورده باشد که باعث فرزند حرام زاده است ومکروه
است مجامعت در شبی که ماه خسوف شد ودر روزی که آفتاب کسوف شده ودر وقت زلزله و
وزیدن باد تند وسیاه هرگاه فرزندی شود علاجی نخواهد کرد ودر وقت ظهر فرزند احول
میشود مگر ظهر روز پنجشنبه اگر فرزندی باشد سالم میباشد در دین ودنیا وشیطان بنزدیک
او نمیرود تا پیر شود ودر نزد غروب مثل کسوف است ودر سه روز آخر ماه از سقط شدن سالم
نیست ودر شب آخر کراهت بیشتر دارد وبعد از طلوع فجر تا طلوع آفتاب مثل غروب آفتاب است ودر
شب اول هر ماهی مگر شب اول ماه رمضان که سنت است مقاربت کردن در آن ودر شب نیمه هر
ماهی واخر هر ماه جنون وجذام سرعت میکند بسوی زن وفرزندش ودرو بقبله وپشت بقبله
ودر کشتی وبرهنه وعقب احتلام قبل از غسل ووضو مکروه است مجامعت در هر یک از اینها
فرزند دیوانه میشود وحرف زدن در وقت جماع بغیر از ذکر خدا باعث گنگی فرزند میشود
اینها را مراعات کن ودر خصوص جماع از معصوم پرسیدند فرمود حیاء یرتفع وعورات تجتمع
اشبه شیء بالجنون الاضاد علیه هرم والاناقه ینده ندم حیاء است برداشته شده وقبیح چندی
بهم جمع شده شبیه ترین چیزها است بجنون ودیوانگی واصرار از آن پیری وبهوش آمدن بعد
از مستی پشیمانی می آورد ابوعزیز من کلام صدق انجام اشبه شیء بالجنون چگونه سکر بوده است آیا
این جنون ودیوانگی نیست که چون شهوت زور میآورد دیگر نمیفهمد چیزی را وچنان بی عقل

میشود

میشود که گاهی بر الاغ دراز میشود وگاهی بر گوسفندی جهد وگاهی کار میشود خون حیض و
نفاس وانمی بیند وگاهی بی نور میشود وروزه رمضان را ضایع میکند وگاهی بد دفع میکند
مهر جاینست که میاید بار شریعت که خدائی را بر دوش وگذارند واین کند عظیم را بر پای او نهند
چنان ریاضت بکشد که خوشی از دماغ وی بیرون رود پس بفرمود پیغمبر اذا جاءکم من ترضون
خلقه ودینه فزوجوه والا تکن فتنة وفساد کبیر باید دخترها را عروس وپسرها را داماد
کرد واز جمله گناهان کبیره لواط است در حدیث است حرمة الدبر اعظم من حرمة الفرج یعنی لواط
با پسر از زنا کردن بدتر است از حضرت رسول منقول است که حرمت غلام زیاده از زنا است برای
که با غلام حق تعالی امتی را هلاک کرد وکسی را بزنا هلاک نکرد ودر حدیث دیگر است که من
جامع غلاما جاء جنبا یوم القیمة لا ینقیه ماء الدنیا وغضب الله علیه ولعنه واعد له جهنم
وساءت مصیرا یعنی هرکس با پسری جماع کند در روز قیامت جنب محشور شود وآبهای دنیا او را
پاک نمیکند وخدا غضب کند بر او ولعنت کند وبرای او جهنم را مهیا کند وبد محل بازگشت است
جهنم برای او وحضرت صادق فرمود که مردی که پشت مردی میشود عرش آلهی بلرزه می آید
ومردی که بگذارد با او عمل کنند خدا او را بر روی جسر جهنم حبس نماید تا از حساب خلایق فارغ
گردد پس بفرماید که او را بجهنم افکنند واو را در هر طبقه عذاب کنند تا طبقه زیرین جهنم رسد
واز انجا بدر نیاید وحضرت امیر المؤمنین فرمود اللواط مادون الدبر واما الدبر فهو کفر
بالله العظیم لواط آنست که در پائین تر از دبر با او مباشرت کند ومباشرت کردن در دبر کفر است
بخدا وحضرت امام محمد باقر فرمود بوی بهشت [illegible] نمی شنید کسیکه در دبر او وطی کرد

باشند وحضرت رسول فرمود هرکه پسری را بشهوت ببوسد حق تعالی در روز قیامت لجامی از آتش
بر سر افکند ایشان فرموده که هرکه بحرام در دبر زنی جماع کند یا با مردی یا با پسری یا غلام کند خدا او را
در روز قیامت محشور کرداند از مردار گندیده تر ومردم از بوی او متاذی باشند تا بجهنم داخل شود
از او قبول نمیکند وهیچ عملی را واعمالش را هم حبط نماید واو را در تابوتی داخل میکنند بفرماید که
او را بجهنم آهن ودر آن تابوت بدو زند ودر عذابی باشد که اگر یکی از رگهای او بر چهار صد هزار
کس بگذارند همه بمیرند وعذابش از همه کس بیشتر باشد از جمله مسوخها که بعضی از علما حکم بنجاست
او کرده اند واحوط هم نجاست او است خرس است وخرس مردی بود معلم اطفال ولواط کننده با [illegible]
از اینجهت مسخ شد ودر صورتیکه ایقاب کرده باشد یعنی ذکر خود را داخل کرد اگر چه حشفه باشد
بشرط بالغ بودن وعاقل بودن وآزاد بودن ومختار بودن وعالم بودن قتل او واجب میشود و
هم چنین مفعول هرگاه شرایط محقق باشد در وقتی که نزد حاکم شرع بثبوت بپیوست بچهار مرتبه
اقرار یا آنکه خلافی باشد در مسئله ودر خصوص ثبوت باقرار بعد ما جماع علما در وجوب قتل آنها
وهرگاه اهل ذمه با مسلما این عمل کند هرگاه دخول هم نکرده باشد واجب القتل است بلا خلاف و
در امم سابقه هرگاه این عمل میکرده اند در باطن وظاهر مسخ میشده اند چنانکه در قیامت مسخ
خواهند شد اما در این امت ظاهر ایشان ببرکت پیغمبر مسخ نمیشود اما چرا این آدم را بدنام
کرده اما لوطی لوطی که میگویند علت آنست که این عمل عمل قوم لوط است وارد شده است که چون
قوم لوط این عمل کردند زمین گریست نزد پروردگار خود تا رسید باشک او بآسمان وآسمان
گریست تا رسید باشک او بعرش پس حق تعالی وحی فرمود بسوی آسمان که سنگ بر ایشان بباران ووحی

کرد

کرد بسوی زمین که ایشانرا فرو بر مردان ایشان بمردان وزنان ایشان با زنان اکتفا میکردند و
بودند قوم لوط که میگرفتند مردانرا پس این عمل با او میکردند که خون بیرون می آمد پس چون طغیان
ایشان بنهایت رسید پس حق تعالی جبرئیل مامور شد بعذاب ایشان پس کند شهرهای ایشانرا با بال خود تا طبقه
هفتم زمین وبالا برد بمرتبه که شنیدند اهل آسمانها صدای خروسها وسگهای ایشانرا پس سرنگون
کرد شهرهای ایشانرا وبعلاوه سنگ باران بر جسدهای ایشان چنانکه خدا میفرماید در سوره هود که
فلما جاء امرنا جعلنا عالیها سافلها وامطرنا علیها حجارة من سجیل منضود مسومة عند ربک
وما هی من الظالمین ببعید چون امر ما آمد گردانیدیم آنها را سرنگون وباراندیم بر ایشان سنگ گل پی
در پی با سنگی از سنگها سجیل ونیست از امت تو بعید که عمل قوم لوط کنند واز حضرت صادق
مرویست که هیچ بنده نیست که بیرون رود از دنیا وحلال داند عمل قوم لوط را مگر آنکه بیندازد
حق تعالی بر جگر او سنگی که مرگش در آن باشد ویکی از عرفا که در این عصر بود فرمود در تاویل
آیه جعلنا عالیها سافلها گردانیدیم آنها سرنگون آنکه صورت ایشانرا بصورت حیوانیت بدل
میکنیم مانند شبحی که در لب حوض وجوی آب دیده میشود سرنگون یعنی ایشانرا مسخ میکنیم وصورت
انسانیت از ایشان محو کنیم وصورت حیوانیت را بایشان میدهیم وسنگی از سجین بر ایشان
میزنیم در ظاهر سرنگون ودر باطن چون حیوان ودر ظاهر سنگ بر جسد ودر باطن سنگ بر
جسد بر جگر ایشان میزنیم وشهر را بر ایشان میگردانیم ومراد از شهر گویا عالم اصغر که قلب بدن
باشد واراده کرده است این عارف که همان انسانیت باشد ونیز انعاد فرموده که شیخ رفیع
باین درد مبتلا شده بود واین را داشت لهذا سنگی از سجین بر جگر او خورد در دم مرد وهلاک شد

او در آن شد و هر کس این عمل بلد داند از این امت و بیشتر از این دنیا برود جای او در پیش قوم لوط

دوزخ است و سنگی از سجین بر جگرش خواهد خورد و او که با بقیه قوم لوط است به یقین

چنین است و در کتاب اثنی عشریه روایت کرده اند که هر گاه کسی نظر کند به پسری از روی شهوت

مثل کسی است که شصت مرتبه امیر المؤمنین را ضربت زده باشد پس هر که او را ببوسد بازی

حلال

کند با او و عملی کند چه طور خواهد بود حال او و هر گاه کسی این عمل را با حیوان کوشت کنند مثل

گوسفند و گاو و شتر موافق فتوای اکثر اصحاب بلکه بی خلاف چنانکه جمعی گفته اند حرام است

گوشت آن و نسل آن و نجس است بول آن و پشکل آن چنانکه جمعی تصریح کرده اند و باید آنرا ذبح

کنند و بسوزانند پس آن بدبخت فاعل را چه باید کرد در دار دنیا موافق بعضی از اخبار او را

بیست و پنج تازیانه تعزیر کنند و بعضی از اخبار آنکه او را حد زنا کار بزنند که صد تازیانه

باشد و در بعضی دیگر از اخبار او را بقتل رسانند الا آنکه ظاهر اکثر ابیست که بیست و پنج تازیانه

که ربع حد زنا کار است بلکه متاخرین از علما بر این اند و در اصل ثبوت عقوبت خلاف نیست

بلا خلاف همین در تقدیر عقوبت بود که دانسته و ثبوت آن بشهادت دو عادل میشود و با قرار

یکمرتبه چنانکه اکثر علما گفته اند باید دو مرتبه اقرار چنانکه امثال ابن ادریس و ابن حمزه گفته اند

میشوند و علامه حلی در بعضی از کتب میل باین دارد و اگر این گوسفند مثلا یا گوسفندها دیگر مشتبه

شود باید بقرعه شرعیه او را پیدا کرد و ذبح کرد و او را سوزانید و اگر حیوان بارکش و سواری

باشد باید فاعل قیمت آنرا بصاحبش بدهد و بولایت دیگر برد و او را بفروشد البته بخلاف

دختران

ظاهر اما هر گاه مردی با پسری لواط کند حرام میشود بر فاعل مادر غلام هر چند بالا رود و

در زناکردن بر پسر است

پسر هر چند پائین رود هر چند دختر رضاعی باشد بنابر قول جمعی از علما و هم چنین حرام میشود

بر فاعل خواهر او و نه دختر خواهر او و هر یک از این مذکورات بر مفعول حرام نمیشود بنا

اهل مذهب شیعه و از جمله گناهان کبیره مساحقه است یعنی زنان خود را بیکدیگر بسایند و حد

آن مثل حد زنا است که صد تازیانه است خواه محصنه باشد بنابر مذهب جمعی بلکه هم متاخرین

بر اینند و در کتب بعضی از علما هم دعوی اجماع کرده اند و خواه محصنه نباشد بجانکه خلاف در مسئله

باشد و مساحق است فاعله و مفعوله و میکشند او را در مرتبه چهارم که در هر مرتبه آن سه مرتبه

حد خورده باشد چنانکه عامه متاخرین بر اینند اگر چه قلیلی از اصحاب قتل او را در مرتبه سیم قرار

داده اند و هر گاه دو زن در زیر یک لحاف برهنه بخوابند تعزیر ایشان میکنند از سی تا نود و نه تازیانه

هر قدر که حاکم شرع صلاح داند در بعضی از اخبار است که قومی که زنان ایشان این عمل کرده

باشند اصحاب الرس و قوم لوط است و قوم لوط را دانستید و اصحاب الرس موافق بعضی از اخبار

قومی اند که درخت صنوبر را عبادت میکرده اند و او را شاه درخت مینامند و یافث پسر نوح او را

غرس کرده بر کنار چشمه از نبوای نوح ع و ایشان را اصحاب الرس میگویند بجهة پیغمبر خود را

زنده در گور کردند و این بعد از سلیمان بود پس هلاک شدند باد تند بیا سرخی که جبرائیل شد

و بباد شد و بهم چسبیدند پس زمین در زیر پای ایشان مثل گوگرد افروخته کردید

ابری سیاه بر بالای سر ایشان آمد و آتش بر ایشان بارید تا آنکه بدنهای ایشان چون سرب در میان

آتش آب شد پس بخدا پناه میبریم از عذاب او و در حدیث است که چون قیامت شود بیاورند

زنانی را که با مثل خود مساحقه نموده اند جامهها از آتش در بر ایشان کنند و مقنعهها از آتش بر سر ایشان

از آتش در پا و عمودی از آتش جهنم در جوف ایشان و ایشان را در جهنم افکنند در کتب تواریخ مسطور است که نوح

اول پیغمبری بود بعد از ادریس حضرا او را بفرزندان قابیل فرستاد و آنکه تابع وی بود و ندانان اولاد شیث

از ابن عباس مرویست که اولاد آدم بعضی در جبل بودند و بعضی در سهل و مردانی کوهستانی مقبول و نیکو

روی و زنان ایشان زشت صورت و مردان سهل بر عکس ابلیس بصورت غلامی آمد نزد مردی از مردان

سهل و گفت من میخواهم که خدمت تو کنم او گفت من مدعای تو بر آورم پس مدتی شبانروزی کرد روزی نی

بساخت مرد نیها او را نی هر کز نشنیده بودند می آمدند و استماع میکردند این خبر با اهل جبل رسید در روزی

که عید اهل سهل بود همه از شهر بیرون آمده بودند و زنان خود را بیاراسته در نظر مردان بجلوه در

آوردند بعضی از اهل جبل بنظاره عید ایشان آمده بودند تا آواز نی بشنوند چون جمال ایشان را مشاهده

کردند چه زنان سهلی را با آن جمال دیدند حیران شدند و قوم خود را خبر دادند و جمعی دیگر

بیامدند و با ایشان اختلاط کردند و زنان را با ایشان میل بدید آمد فاحشه و زنا شایع شد

و در روایتی از ابن عباس منقول است که آدم وصیت کرده و فرزندان شیث با اولاد قابیل مناکحه

نکنند و اولاد شیث آدم را در غاری دفن کرده بودند و نگهبانان بر او گماشته تا کسی از اولاد

قابیل آنجا نرود پس جمعی از ایشان برخواستند و گفتند برویم تا ببینیم اعمام خود را از اولاد ببینیم

ایشان صد مرد بودند همه نیکو و زنان اولاد قابیل که ایشان از دیدند در ایشان آویختند و نگذاشتند

که بر گردند و هم چنین گروه گروه می آمدند با این زنان زنا میکردند تا فاحشه پیدا شد خدا

نوح را فرستاد پنجاه ساله بود پس هزار پنجاه سال کم در میان ایشان ماند و ایشان را گوش به

موعظه او نمیدادند و بیشتر میرسیدند فلم یزدهم کمن مثل ذی حق حقه کان علیه بکل

در مذمت ساز زدن است

یوم خطیئة عشار هر کس مماطله کند یعنی حق مردم را امروز و فردا کند میباشد برای بعد

روزی که می گذرد گناه یک راهدار وارد شده است مطل الواجد یحل عقوبته و عرضه یعنی

قرض داری که ممکن او هست دادن و نمیدهد حلال میکرداند عقوبت او را و عرض او را

یعنی حبس کند او را و عرض یعنی بادر شتی تکلم کند مثل ای ظالم و ای بیمروت و ای بی انصاف و مانند

آن و دیگر از جمله گناهان کبیره لهو و لعب و قمار است فاجتنبوا الرجس من الاوثان و

اجتنبوا قول الزور معصوم فرموده اند مراد از رجس و اوثان شطرنج است و قول زور

غناست و حدیثست که شنیدن لهو و لعب و غنا میرویاند نفاق را چنانکه آب گیاه حضرت

فرمود که بخوانید قرآن را بلحن عرب و صوتهای ایشان و احتراز نمائید از لحنهای اهل فسق و

فجور و صاحبان کبیره بدرستیکه بعد از من جماعتی خواهند آمد که ترجیع کنند آواز خود را بقرآن

مانند ترجیع نوحه و غنا و قرآن ایشان از سر ایشان بالا نرخواهد رفت و دلهای ایشان

بر گشته و سرنگون است و دلهای ایشان که کار ایشان را خوش آید نیز سرنگون است از

جمله علامت قیامت آنکه در آخر الزمان بهم خواهد رسید تغنی بقران و بعنوان غنا خواهند

خواند و در کتاب عیون از حضرت امام رضا ع پرسیدند از شنیدن غنا حضرت فرمود

اهل حجاز میدانند و آن باطل است و لهو است نشنیده که خدا میفرماید در مدح کسانیکه بلغو

میگذرند گوش نمیدهند و اذا مروا باللغو مروا کراما ایضا فرمود غنا مورث فنا و مورث فقر

میشود و بدانکه تفسیر کرده اند غنا را بترجیع آوازی که شنونده را بطرب آورد و ترجیع و تفسیر

بنکویی و حرکت دادن آواز و گلو و طرب را گفته اند حالتی است که آدمی را او خوش حالی

واندوه حاصل شود و بعضی ترجیع اکتفا کرده اند بعضی از علما و بعضی ترجیع صوت مطرب بالجمله
در عرف او را غنا گویند کفته اند و غنا در سرود است و در مباح عرب الحال کسی را خواهند گفت
بخوان میگویند تغنّ یعنی غناکن پس ظاهر می شود که هر خواندنی که در ان تحریر باشد و این
کس را طرب آورد چنانکه فتوی اکثر است یا انکه حزن آورد چنانکه بعضی کفته اند و حرام است مگر
انچه استثنا شده است پس قسمی آواز است که اصل جوهر او خوش دارد پس هر گاه تغنیه
بخواند و آسته بخواند و تحزینی در صورت حزنی بهم رسد اما انکه آواز و تحریر دادن در ان
نباشد ان ظاهرا غنا نیست و ائمه نیز قرآن را بحزن میخوانده اند و بعضی از علما قرآن و تعزیه سید
الشهدا را هم استثنا نکرده اند چونکه مستندش قوتی ندارد و هم چنین خلاف است در حدی
زنی که غنا کند در عروسیها برای زنان که مردان در میان نباشند و جمعی این را حلال دانسته اند
و ابن ادریس و علامه در تذکره این را حرام دانسته اند و لکن در حلیت ان حدیث معتبر وارد
و هم چنین در ماتمها و تعزیها اکثر علما بران رفته اند و حلال دانسته اند و احادیث در
این خصوص وارد است که شیخ فرموده که بعضی از علما مرثیها امام حسین را جایز دانسته اند بحزن
خواندن و لکن احتیاط در این است که از همه اجتناب کنند و اما شطرنج پس شطرنج است و شطرنج
فرا گرفتن آن کفر است و بازی کردن آن شرک است و تعلیم کردن آن کبیره موبقه است و سلام
کردن ببازی کننده آن معصیت است صدوق در کتاب فقیه فرموده که فضل بن شاذان
از حضرت امام رضا ع نقل کرده که چون سر مبارک جدم حسین را بشام برای یزید بردند
پس یزید امر کرد که مائده حاضر کردند پس خورد و اصحابش شروع بخوردن کردند و

فقاع می آشامیدند پس چون فارغ شدند امر کرد که سر حضرت امام حسین را در طشتی گذاشتند
و در پای تخت او نهادند پس کرد اسباب شطرنج و یزید بازی میکرد با شطرنج و حسین و پدر و جد
او را یاد میکرد و استهزا و میکرد بایشان پس هر وقت بر حریف خود غالب میشد فقاع می خورد تا سه
و هم مرتبه ته جرعه بخشید در کنار طشتی که سر امام حسین گذارده بود پس بخشید پس هر که شیعه ماست باید
اجتناب کند از شرب فقاع و بازی شطرنج پس هر گاه نظر تو بفقاع و شطرنج افتد لعن کن بر یزید و آل
یزید تا محو کند خدا گناهان ترا اگر چه بعدد ستارگان آسمان باشد و شیخ شهید در کتاب دروس
گفته است که قمار و انچه کرو میشود بقمار حرام است حتی قاب یکو دکان و تخم مرغ و انگشتر و چهار
خانه بازی و نرد و از گناهان کبیره است دف و غوتاب و طبل و طنبور و کمانچه و تار و امثال اینها و
در حدیث است که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که اِیّاکَ اَنْ تَکُونَ عَشّاراً اَوْ شاعِراً اَوْ شُرْطِیّاً اَوْ
عَرِیفاً اَوْ صاحِبَ عَرْطَبَةٍ اَوْ صاحِبَ کُوبَةٍ یعنی زنهار از انکه باشی تو راه دار یا چوبکی ظالم یا رئیس ده
یا کدخدای محله یا صاحب طنبور و طبل و در خصوص چوبکی ظالم است که اَلا وَمَنْ عَلَّقَ سَوْطاً بَیْنَ یَدَیْ سُلْطانٍ
جائرٍ جَعَلَ اللهُ ذلِکَ السَّوْطَ یَوْمَ الْقِیامَةِ ثُعْباناً مِنْ نارٍ طُولُهُ سَبْعُونَ ذِراعاً یُسَلِّطُهُ اللهُ عَلَیْهِ فی نارِ
جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِیرُ و حرام است تصویر حیوان جاندار بی انکه خلافی در مسئله باشد و در صورت درخت
و نخل خرما خلاف است و احتیاط واضح است و در حدیث صحیح وارد است که فاعل این عمل عذاب کرده
میشود در روز قیامت تا روح بدمد در او و حلول آنکه نمیتواند و بعضی گفته اند که نظر کردن بانهم حرام است
و هم چنین هر چیزی که انسان را از یاد خدا غافل کند و لهو و لعب است مثلا سلطنت و حکومت و ذراعت و کسب
و تجارت که انسان را از یاد خدا باز دارد و هر چه بخلاف عبادت است خدا فرموده است رِجالٌ لا تُلْهیهِمْ

تِجارَةٌ وَلا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللهِ وَإقامِ الصَّلوةِ وَإیتاءِ الزَّکوةِ یَخافُونَ یَوْماً تَتَقَلَّبُ فیهِ الْقُلُوبُ وَالْأبْصارُ گویند
بران که گویند او را از خدا مشغول کرداند اشغل بانکه بردن او است و منبر و محراب و مجلس روزه برپا کردن که
از برای خدا نباشد و بمقتضای نَسُوا اللهَ فَنَسِیَهُمْ هر چه آدمی را از خدا مشغول کرداند هر چند عملی باشد طاعت نما
در اشغل ذکر خدا در آن نباشد بلکه خدا را فراموش کرده است هر آینه از لهو و لعب است و بازی کردن در معنی آن
خفی است قُلِ اللهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فی خَوْضِهِمْ یَلْعَبُونَ یعنی ای محمد بگو الله و بگذار ایشان را که در بازی فرو روند
و هر خوضی در امری که غیر محبت خدا و فرموده خدا باشد صاحب آن مشرک است و اگر محبت درهم و دینار دارد
عبد الدرهم و عبد الدینار است دِینُهُمْ دَنانیرُهُمْ و اگر هوا و هوس است عبد الهوی چنانکه خدا فرموده
اَرَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إلهَهُ هَواهُ اگر هم اینها دارد بنده اثم او عبد کیست شاعر گفته است لک الف معبود مطاع
امره دون الاله و تدعی التوحید در حدیث است که مَنْ أصْغی إلی ناطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ که کسی که گوش بده
بگوینده عبادت او را کرده فَإنْ کانَ النّاطِقُ عَنِ اللهِ فَقَدْ عَبَدَ اللهَ وَإنْ کانَ النّاطِقُ عَنِ الشَّیْطانِ هر گاه گوینده
از خدا گوید خدا را عبادت کرده پس هر گاه گوینده از شیطان گوید پس عبادت شیطان کرده وَما یُؤْمِنُ
أکْثَرُهُمْ بِاللهِ إلّا وَهُمْ مُشْرِکُونَ و هر گاه معاصی شایع شود و امر بمعروف و نهی از منکر نشود بدان مسلط می شوند
ظالمان و خوبان هر چند دعا کنند مستجاب نمیشود و دیگر از جمله گناهان کبیره است تعرب بعد از هجرت یعنی بعد از انکه
از بلاد کفر ببلاد اسلام آمده دو باره ببلاد کفر رود و احتمال میرود که بمضمون طَلَبُ الْعِلْمِ فَریضَةٌ
عَلی کُلِّ مُسْلِمٍ وَمُسْلِمَةٍ هر گاه طلب علم کند و دست تحصیل احکام خود نکند بکار دیگر پردازد تعرب باشد
مفضل بن عمر گفت شنیدم از حضرت صادق ع که فرمود عَلَیْکُمْ بِالتَّفَقُّهِ اعرابا و تفقهوا و الا فانتم اعراب
و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر ع روایت شده است که اگر در امور دین چیزی بر شما مشتبه شود توقف

کنید و با عرض کنید تا برای شما شرح کنیم و بیان نمائیم و کسیکه رجوع باخبار اهل بیت نزاند نمود و معانی
کلام ایشان را نداند فهمید باید نیت خود را خالص کند و رجوع بکلام ایشان کند بمقتضای وَالَّذینَ
جاهَدُوا فینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا خدا او را براه خود هدایت فرماید و جمعی که آنقدر تتبع ندارند خدای را
ایشان را هم مقرر داشته که رجوع کنند بجماعتی که راویان اخبار ائمه معصومین و علوم ایشان اند و تابع
باطل و دنیا نیستند اسحق بن یعقوب عریضه بخدمت حضرت صاحب الامر ع نوشت امور یکه بما مشتبه
شود چکنیم حضرت در تفرمان همایون نوشتند که در حادثها که بر شما نازل شود رجوع کنید بروات حدیث
کنند حدیث ما که ایشان حجت منند بر شما و من حجت خدایم بر همه از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
منقول است که حضرت علی بن الحسین ع فرمود که هر گاه مردی ببینید که نیکو مینماید علامات و طریقه
او و هیئت او و اهل خبر مینماید و در سخن گفتن ملاحظه بسیار میکند و باحتیاط سخن میگوید و خضوع
و شکستگی در حرکات خود اظهار مینماید پس زود فریب او را مخورید که بسیار است که کسی که عاجز
میشود از طلب دنیا و مرتکب شدن محرمات برای سستی همت و پستی نفس و ترسی که در دل او هست
پس دین را دام نله و تحصیل دنیا و حرام میکرداند و پیوسته مردم را بظاهر نیک خود پس چون مال
حرامی برای او میسر شود خود را در آن می افکند و اگر به بینید مال حرام را عفت میورزد و ضبط خود
میکند باز فریب او را مخورید زیرا که شهوات و خواهشها خلق مختلف میباشد و چه بسیار است کسیکه
از مال حرام هر چند بسیار باشد میکند دامن بحرام دیگر که از شبهات نفس میرسد مرتکب میشود اگر دید
که از این هم مرتکب نمیشود و عفت ورزید باز فریب او را مخورید تا ملاحظه عقل و عاش بکنید بسیار
که بسیار است که ترک همه از اینها میکند و عقل متینی ندارد و انچه را بنادانی فاسد میکرداند زیاده از آن

چیزهائیست که بعقل اصلاح مینماید و اگر عقلش هم متین باشد بانده و در فریب مخور بلید تا آنکه ملاحظه کند
و هنگامی که هواها و خواهشهای نفس بر او غالب میشود تابع آنها میباشد یا تابع عقل بر بیند که چون محبت و خواهش
او برای ریاستهای باطل و مطاع مردم بودن و زهد او در ترک ریاستهای باطل در چه مرتبه است
نیز اگر در عقبا مردم جمعی هستند که ترک یا نکار دنیا و آخرت اند و دنیا را ترک میکنند و لذت ریاست
نزد او بیشتر است از لذات اموال و نعمتها حلال پس جمیع لذتهای دنیا را از حلال ترک میکنند برای
بزرگی و ریاست و اعتبار و بعد از آن حضرت آنچه را خواندند که مضمونش اینست که چون باو میگویند
بترس از خدا بگیرد او را عزت و حمیت جاهلیت با آنکه مرتکب شود گناهی را که او را از آن ترسانیده
اند و بجهت لجاج و عناد بیشتر بآن مشغول شود بس است او را جهنم برای مکافات و بد فراشی است او را
آتش جهنم پس او از راه جهل و فسادها میکند و خطاها از او سر میزند پس پروردگار بسبب بدی
کردار منع لطف خود از او میکند و او را در طغیان او وا میگذارد پس او حلال میکند چیزی چند را
که خدا حرام کرده است و حرام میکند چیزهائی اکر خدا حلال کرده و پروا ندارد هر قدر از دین او
فوت شود هرگاه سالم باشد ریاست و در طلب دنیا او ترس الهی و تقوی را برای تحصیل مردم ظاهری
کرده اند پس اینگروه جماعتی اند که خدا بر ایشان غضب کرده و ایشان را لعنت کرده و برای ایشان عذاب
خوار کننده مهیا کردانیده است و لکن مرد تمام بهترین کسی است که هوا و خواهشهای خود را تابع فرمود
خدا کردانیده و قوای خود را در رضای الهی صرف کند و ببیند که ذلت در راستی که خوار و خفیف باشند با
عزت با بدی آخرت است و عزتی که بسبب باطل بهم میرسد زود منقضی میشود و بداند که اندک مشقتی که
در دنیا باو میرسد برای تابع حق بودن او را بنعیم ابدی عقبی میرساند در بهشتی که هرگز کهنگی و زوال
ندارد

ندارد و نداند که خوشحالی و سرور بسیار که برای متابعت هوا و خواهشهای نفس میرسد زود میکشاند او را
بعذابی که انقطاع و انتهاء ندارد و این چنین کسی مرد است و تمام مرد است پس باو متمسک شوید و پیروی
او بکنید و برکت او بخدا توسل جوئید که دعای او از درگاه خدا رد نمیشود و حاجات او برآورده است
و بسند معتبر منقول است که حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که پشت مرا شکستند دو کس در این دنیا مرد
زبان آور فاسق و مرد نادان کوردل که عبادت بسیاری میکند آن اول بزبانی که دارد مردم را از فسق
و فجور از راه حق بر میکرداند و دوم بسبب جهل از راه عبادتی که میکند که مردم را از راه حق
باز میدارد پس بپرهیزید از علمای فاسق و از جاهلان متعبد که ایشان موجب فتنه و ضلالت و گمراهی مردم
اند و بدرستیکه من از حضرت رسول شنیدم که فرمود هلاک امت من بر دست هر منافق زبان داری
است ای عزیز من شیعکی در اغلب مردم باقی نمانده مگر اسمی و بعوض دین داری دین فروشی بنا شده
و جهال کویا هرگز بعلما محتاج نیستند و علما کویا تقوی را در مطاع بود شرط نمیدانند قُلْ هَلْ یَسْتَوِی
الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ آیا علما و جهال مساوی اند وَمَا یَسْتَوِی الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِیرُ آیا مساوی اند
کور و بینا و جاهل کور است و عالم بینا و از برای مدح عالم و مذمت جاهل همین بس که حضرت امیر فرمود
لَوْ کَانَ الْجَاهِلُ جَارًا اِلَیَّ فِی الْمَسْجِدِ تَرَکْتُ الْجَنَّةَ وَلَخْتَارُ النَّارَ یعنی اگر جاهل در بهشت همسایه من باشد هم
آینه بهشت را ترک میکنم دوزخ را و در کلام حضرت امیرالمؤمنین است نَعَمْ بِاَنِّیْ فَالْجَهْلُ عَارٌ وَلَا
یَرْضَی بِالْعَارِ اَحْرَارٌ تحمل العار فی الدنیا ذمیم فعار ثم عار ثم عار آدمیرا آدمیت لازم است چوب
صندل بو ندارد هیزم است شخصی گفت فلانی خوابی دیده مرد ظریفی آنجا بود گفت فلانی بیدار نیز
هیچ چیز است که خوابش باشد در مضمون بعضی از اخبار است که مرد عالم فقیری بخدمت معصوم عرض کرد

فقر بهمرسید و او غنی دیگری را فرمود آیا راضی میشوی که علم ترا خدا بگیرد و بدیگری بدهد و مال او را
بگیرد و بتو دهد گفت لا ابدا ابدا یعنی نه هرگز هرگز پس حضرت فرمود راضی نفس خود را بقضای
خدا و از حضرت امام جعفر صادق ع منقول است که فرموده است که اگر مردم بدانند علم و معرفت هر آینه می
کشیدند چشمهای خود را بسوی زر دو سرخ دنیا هر آینه تنعم کنند بعلم و معرفت و ملتذ میشوند مثل کسیکه
در روضات جنان با اولیاء الله اند بیا ابتنج در خم خانه ما شرابی خور که در کوثر نباشد و عارفان
از علما بآن فضل و علم از خود راضی نیستند اما عوام الناس از این جماد دنیا از نفس خود راضی اند
بغمزه و ناز در کار روا نسازد و بر هر مکان بزانند آه مرو تا اینکه ذَهَبَ اِلیٰ اَهْلِهِ یَتَمَطّیٰ دار بصد
هزار در دو دم نمیزند یک بضیه مرغ دارد فریاد میکند و افسار جهال بدست شیاطین است در هر روزی
ساعی در هر معامله و تجارت و در معاورت و مجاورت و بهر طور که خواهد ایشان را او امید دارد از آن
جهت است که او کور است و عالم معارف بتلبیسات شیطانی بآسانی براو دستی ندارد و شیخ احمد نقل
کرده که عالم عارفی در بیابانی میرفت ناگاه شیطانی بصورت عابدی شد نزد عالم آمد و بعد از صحبت بسیار
در میان ایشان عالم گفت بچه چیز قوت برای عبادت بهم رسانیده شیطان خواست عالم را بازی دهد
گفت از آن جهت است که بت را سجده کردم و توبه کردم و اگر خواهی تو نیز چنان کن تا قوت بر عبادت
بهم رسانی عالم گفت الحال در نزد چیزی که من او را درست کنم ندارم گفت بر خاک بول کن و از گل درست
کن عالم بول کرد گفت الحال نمیدانم که طور درست کنم پس شیطان از آن گل حتی درست کرد و گفت او را سجده
کن گفت چه طور سجده کنم شیطان بسجده افتاده که اینطور سجده کن عالم گفت ای خبیث سجده کردی بر بت
پسری از پسران آدم پس چرا سجده نکردی حال برای ما آدم با آنکه او ابو البشر بود این بگفت و رفت پس بناء

علما

علی هذا عالم بینا است و نور است و جاهل ظلمت و کور است عالم پاک است و جاهل ناپاک است و بقول حضرت
جهل آلوده است عالم صحیح و جاهل مریض است بمرض جهالت و لهذا است که مردی بخدمت حضرت
امیرالمؤمنین ع آمد که بمرض جهل و بمرض بدن و بمرض فقر مبتلایم حضرت فرمود برای مرض بدن برو
بنزد طبیب و برای مرض فقر برو بنزد کریم و برای مرض جهل برو بنزد عالم عرض کرد اَنْتَ الطَّبِیْبُ وَاَنْتَ الْکَرِیْمُ
وَاَنْتَ الْعَالِمُ حضرت سه هزار درهم بوی داد فرمود هزار درهم بوی داد فرمود هزار درهم صرف مرض
بدنت کن و هزار درهم صرف مرض فقرت کن و هزار درهم صرف مرض جهلت پس بنا بر این حدیث لازم است
و اعانت علما و طالبان علم تا عالم شوند و بکار دین مردم بیایند و از طلبه کریزان نباید بود چرا که
کُنْ عَالِمًا اَوْ مُتَعَلِّمًا اَوْ مُحِبًّا لَهُمْ وَلَا تَکُنْ رَابِعًا فَتَهْلِکَ یعنی عالم باش یا متعلم باش یا دوست ایشان
باش و نبوده باش چهارمی که هلاک میشوی خلاف مذهب همه احترام علماء خود را امید دارند و توجه
قدر و رتبه بوده که احترام علما نداری و بالجمله علما محترمند باید بتحصیل علما بپند مردان و زنان حاضر
شوند در مجلس ها و کتابهای علما را بخوانند که نوعی از تحصیل علم است و لکن پناه باید برد بخدا از شر علما
آخر الزمان بمجمع و طم بن ابی فارس از جناب رسالتمآب مرویست که فرمود سَیَاْتِیْ زَمَانٌ فِیْ آخِرِ الزَّمَانِ
عُلَمَاؤُهُمْ یُزَهِّدُوْنَ فِی الدُّنْیَا وَلَا یَزْهَدُوْنَ وَیُرَغِّبُوْنَ فِی الْاٰخِرَةِ وَلَا یَرْغَبُوْنَ وَیَنْهَوْنَ عَنِ الدُّخُوْلِ
عَلَی الْوُلَاةِ وَلَا یَنْتَهُوْنَ وَیُبَاعِدُوْنَ الْفُقَرَاءَ وَیُقَرِّبُوْنَ الْاَغْنِیَاءَ اُولٰئِکَ الْجَبَّارُوْنَ اَعْدَاءُ اللهِ یعنی زود
باشد که در آخر الزمان بیایند علمای چندی که مردم را امر بزهد کنند و خود زاهد نشوند و دنیا را
دوست دارند و مردم را ترغیب بآخرت نمایند و خود رغبت بآخرت نداشته باشند و مردم را نهی کنند از
داخل شدن بر حکام جور و خود نهی پذیر نشوند و فقرا را دور کنند و اغنیا را نزدیک کنند اینگروه

علما ستمکاران دشمنان خدایند و دیگر از جمله گناهان کبیره نا امیدی از رحمت خداوندست بشنو حکایتی
تا امیدوار شوی ان الرجل لیشرب شربة من الماء فیدخله الله بها الجنة یعنی بدرستیکه مردی یک شربت آب
بیاشامد خدا او را بهشت و آن چنانست که آب میخورد که هنوز میخواهد از دهان دور میکند نظر را و حمد خدا میکند
و دیگر عود میکند بهشت بر او واجب میشود رسول خدا فرموده ما من رجل یجمع عیاله و یضع مائدة
و یسمون فی اول الطعام و یحمدون الله فی اخره فترفع المائدة حتی یغفر لهم یعنی نیست مردی که جمع کند عیال
خود را بر سفره و ایشان بسم الله بگویند در اول طعام و حمد خدا کنند در آخر آن پس برچیده نشود
تا آنکه همه ایشان آمرزیده میشوند سالی در مدینه قحط شد مردی بتلی از ریگ گذشت گفت کاش همه گندم
بودی از من بودی همه را در راه خدا میدادم این خبر به پیغمبر ص رسید فرمود همانا ثواب داد وی برادر تنها صد
مشو از رحمت خدا هرگاه خدای تو چنین است از جمله گناهان کبیره ترک احترام خانه کعبه است مثل کشتن صید
شکار کردن کبوتران حرم و امثال آن که در کتاب حج بتفصیل نوشته شد و خدا فرموده و من یرد فیه بالحاد
بظلم نذقه من عذاب الیم و خدا امکان شریف را مدح فرموده که جعل الله الکعبة البیت الحرام قیاما للناس
و در جای دیگر فرموده و اذ جعلنا البیت مثابة للناس و امنا و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی و فرموده که
ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکا و هدی للعالمین فیه آیات بینات مقام ابراهیم و من
دخله کان امنا یعنی بدرستیکه اول خانه که وضع شد برای مردم تا اینکه باشد برای عبادت ایشان هر آینه
آنخانه ایست که در مکه است در حالتیکه صاحب خیر و برکت است و نیز برای همه عالمیان و در تفاسیر
اخبار آمده که چون حضرت ابراهیم و اسمعیل خانه را تمام کردند حق تعالی امر فرمود حضرت ابراهیم را که مردم را اعلام
کنند که حج بجا بیاورند عرض کرد پروردگارا صدای من به جائی نمیرسد حق تعالی فرمود اذن علیک الاذان و علی

البلاغ آن حضرت محاذی کوه ابو قبیس انگشت بگوش مبارک گذاشت و روی بطرف مشرق و مغرب نمود و
فرمود ایها الناس هلموا الی الحج بشتابید بسوی حج که تا کجا صدا بداد ندا او را از پشت پدران و رحم مادران
و از زمین دریاهای هفتگانه و از مشرق و مغرب و از اطراف زمین و اذن فی الناس بالحج یاتوک رجالا و
علی کل ضامر یاتین من کل فج عمیق لیشهدوا منافع لهم یعنی اعلام کن مردم را که بحج بیایند پیاده و
بر شتران لاغر سوار از هر کوهی که دور است اطراف آن تا حاضر شوند منافعی را که از برای ایشان
است از امام ع پرسیدند که این منافع دنیا یا آخرت است فرمود هر دو و ایضا امر حج را حق تعالی تنگ
گرفته است و تارک آنرا کافر فرموده که ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا و من کفر
فان الله غنی عن العالمین خلاصه یعنی بقول مفسرین که از برای خداست بر مردم مستطیع خانه حج
او و کسیکه کافر شد یعنی ترک حج کرد پس بدرستیکه خدا بی نیاز است از همه عالمیان پیغمبر ص فرمود یا علی
تارک الحج وهو مستطیع کافر هر کس ترک حج کند با استطاعت کافر است و این آیه را تلاوت فرمود و
حدیث است که من سوف الحج حتی یموت فلیمت ان شاء یهودیا و ان شاء نصرانیا هرگاه تاخیر افکند
در سال استطاعت اگر میخواهد یهودی بمیرد یا نصاری و از یکی از ثقات شنیده ام که چند نفر از مستطیعان
در وقت احتضار یهود یهود گفته اند و مرده اند و هر سال برای او نوشته میشود کبیره موبقه مهلکه از
معصوم پرسیدند از این آیه که من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی و اضل سبیلا یعنی هر کس در
دنیا کور است در آخرت هم کور است فرمود آن کس تارک الحج است بلکه باید نیت او در وقت رفتن
بسفر خیر نباشد بلکه قربت باشد و مراد امتثال امر خدا باشد نه آنکه داعی بر فعل ریا و حذر کردن از
ملامت کردن مردم و تفسیق ایشان او را بجهت ترک حج یا خوف فقر شدن و تلف شدن اموال چنانکه

شهرت کرده که تارک حج مبتلا بفقر میشود یا قصد تجارت باشد زیرا که هرگاه یکی از اینها را نیت کند
بیرون میبرد عمل را از اخلاص و صحیح نیست عمل خالی از اخلاص نزد محققین و دیگر آنکه توبه
کند از گناهان توبه خالص و رد مظالم بدهد و قطع علایق دنیوی را از دل و وصیتنامه بنویسد
از برای اهل و اولاد خود و مهیای سفر آخرت شود و دیگر آنکه قدر خانه خدا را بداند که بزیارت
که میرود و دل خود را خالص گرداند از هر چیزی که قلب را مشغول میگرداند از خدا و آنکه توشه او
حلال باشد و بطیب خاطر در راه حج انفاق کند مال خود را خرج کند حضرت امام زین العابدین ع
در سفر حج چنین توشه برمیداشت از شکر و بادام و سویق محلا اما در زیارت امام حسین ع مکروه
است بلی باید انفاق بر وجه اقتصاد باشد نه اسراف باشد و نه امساک اما بینهما فخیر الامور اوسطها و اسراف
نیست و اسراف در خیر نیست و هرگاه در حال ادای اخیه هم برسید محزون نباشد زیرا که این علامت قبولی
حج است و دیگر نیکو کند خلق خود را و بسیار کند تواضع خود را و اجتناب کند از سوء خلق و فسوق
و جدال و فحش و هر لغوی و حضرت رسول ص فرمود ما الحج المبرور لیس له جزاء الا الجنة یعنی
حج مقبول نیست برای او جزائی مگر بهشت گفتند یا رسول الله ما بر الحج قال طیب الکلام و اطعام
الطعام پرسیدند که نیکوئی حج چه چیز است فرمود پاکیزگی کلام و خورانیدن طعام فرمود پس بسا اعراض
بر رفیق خود و جمال و دیگران نکند و نیست خلق حسن بمجرد باز داشتن نفس از اذیت مردم بلکه
باید تحمل اذیت مردم هم بشود و دیگر آنکه جامه سفری که نه باشد نه از اسباب تجمل و تفاخر باشد تا محسوب
شود در گروه فقرا و مساکین و در مشاعر پیاده راه رود و مراد از راه رفتن ریاضت کشیدن
در راه خدا باشد و اگر غرض کم خرج کردن باشد سوار شدن افضل است و هم چنین هرگاه پیاده

شود و ضعف بهم رساند و بدخلق شود و موجب کوتاهی در عمل شود سواره افضل است و در حدیث
است که سواره محبوب تر است نزد خدا زیرا که در عبادت و دعا قوی تر است و جناب امام حسن ع
راه میرفت و لکن محملها و شترها از عقب سرش میکشیدند و هرگاه خسته می شدند سوار میشدند
و دیگر آنکه باید شکر کند خدا را بر میسر ساختن راه برای او که آسان باشد برای او رفتن بخانه
کعبه و دیگر زیاده بر طاقت از حیوان بار نکند هرگاه از خانه بیرون آمدی و داخل بادیه شدی
و مشاهده نمودی عقبات را باید متذکر شوی خروج دنیا را بسوی میقات قیامت و ما بین آنها
از اهوال و شدائد یاد آوری از هول قطاع الطریق هول نکیر و منکر را و از جانوران درنده
وادی و گزنده آن مارها و عقربهای قیامت و از جدا شدن اهل و اقارب وحشت و تنهائی
قبر را و هرگاه داخل شدی بمیقات و جامه میقات پوشیدی یاد آور پوشیدن کفن را و در احرام
که تلبیه گفتی باید بدانی که مراد از تلبیه اجابت کردن ندای خداست پس باید امیدوار باشی که
خدا اجابت کند و بترسی از آنکه مبادا رد کند و گوید لا لبیک مردد میان خوف و رجا باشی در
آنکه آیا میسر میشود اتمام حج و قبول آن یا نه و متذکر باش در نزد دخول مکه که من دخله کان
امنا آیا ایمن شدن از عذاب برای تو میسر میشود یا نه و در روز توقف عرفات و اختلاف اصوات
و لغات و ابتهاج هر فرقه ائمه خود را و در نزد مشاعر یاد کن عرصات قیامت و اهوال آن انتشار
خلائق و اجتماع امم با انبیا و ائمه خود و اقتفاء هر امتی به پیغمبری و طمع داشتن هر یک از ایشان
و شفاعت و تردد ایشان در رد و قبول پس هرگاه متذکر شدی تضرع کن بدرگاه خدا تا قبول کند
حج ترا و ترا در زمره مرحومین محشور کند و لکن باید امیدوار باشد زیرا که روزی شریفی و موقفی

عظیم است و مردمان از اطراف در آن مجتمعند و دلهای همه بسوی خدا منقطع شده و همت
همه بر دعا کردن متظاهر است و بواطن عباد و تضرع و ابتهال متعاونست و دستها بجانب حق تعالی
بلند است و درهای فیض گشوده است و کرده نهای لطف کشیده است و اینوقت خالی از اخیار و صالحین
نیست بلکه ظاهر آنکه ابدال و اوتاد ارض از جناب صاحب الامر و نواب خاص آن بزرگوار حاضرند
شاید بواسطه دلهای طاهره و نفوس مقدسه آن بزرگواران برحمت خدا توان رسید و گمان مکن که
خدا همه محروم کند نیز آنکه وارد شده است که اعظم از گناهان گمان بد بردن بخداست در عرفات
مِنْ أَعْظَمِ الذُّنُوبِ أَنْ يَحْضُرَ عَرَفَاتٍ فَيَظُنَّ أَنَّ اللهَ لَمْ يَغْفِرْ لَهُ هرگاه از عرفات روانه مشعر الحرام
شده نزد دخول در مشاعر یاد آور که خدا ترا ماذون کرده در دخول مشعر الحرام و ترا از اهل قرب
و بهشت کردانید و همچنین در وقت ذبح یاد آور کشتن نفس اماره و غالب شدن بر شیطان را
و مستحق رحمت شدن و غفران از این جهت وارد شده است که هر کس بدی کند هر جزء آن بدی
را جزئی از بدنش از آتش جهنم آزاد میشود و بر تاکید امر حج همین بس که زن شوهر دار محتاج
باذن حج نیست مطلقا باتفاق کل علما بحسب نص و فتوی آبا معتبره رضیه وقت است در محتاج
نبودن باذن زوج حرات و همچنین زن مطلقه بطلاق رجعی در عده بی اذن شوهر میتواند
بمکه برود برای حج واجب اما در عده بائن حج سنت هم میتواند بکند در ظاهر فتاوی علما و هم
چنین در عده وفات باید بغیر از خانه شوهر جائی دیگر نخوابد پس هرگاه زوجه تو مستطیعه باشد و
نگذاری بحج برود گناه او یا که خواهد بود حیلی بکردن تو هست و در آیه شریفه است که لَوْلَا أَخَّرْتَنِي
إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ و وارد شده است که اعرابی بخدمت حضرت رسول

آمد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله اِنّی خَرَجْتُ اُرِیدُ الحَجَّ فَفاتَنی وَاَنا رَجُلٌ مُمیلٌ فَمُرْنی اَنْ اَصْنَعَ بِمالی ما اَبْلُغُ
بِهِ مِثْلَ اَجْرِ الحاجِّ یعنی بدرستیکه من بیرون آمدم باراده حج پس از من فوت شد و من مردی هستم مالدار
پس امر کن اینکه بمال خود چیزی را انفاق کنم که برسم بسبب آن بمثل ثواب حاج پس حضرت ملتفت
شدند بسوی او و فرمودند اُنْظُرْ اِلیٰ اَبی قُبَیْسٍ فَلَوْ اَنَّ اَبا قُبَیْسٍ ذَهَبَةٌ حَمْراءُ اَنْفَقْتَهُ فی سَبیلِ
اللهِ ما بَلَغْتَ ما یَبْلُغُ الحاجُّ نگاه کن بکوه ابی قبیس هرگاه همه طلای احمر باشد و همه را در راه خدا
انفاق کنی بثواب حاجیان نمیرسی پس فرمود که هرگاه حاج شروع کرد در کار رسازی برمیدارد
چیزی را و نمیگذارد چیزی را مگر آنکه خدا می نویسد از برای او ده حسنه و بلند میکند از برای او
ده درجه پس هرگاه سوار شد بر شتر نمیدارد پائی را مگر آنکه نوشته میشود برای او چنین
وَاِذا طافَ بِالبَیْتِ خَرَجَ مِنْ ذُنوبِهِ وَاِذا سَعیٰ بَیْنَ الصَّفا وَالمَرْوَةِ خَرَجَ مِنْ ذُنوبِهِ هرگاه خانه کعبه را زیارت کرد
کرد بیرون می آید از گناه و هرگاه سعی میان صفا و مروه کرد از گناه بیرون می آید و همچنین وقوف
عرفات و مشعر و رمی جمرات و هر یک از مناسک حج شمردند و فرمودند که هرگاه آنها را کرد
از گناه بیرون می آید پس فرمود اَنّیٰ لَکَ تَبْلُغُ ما تَبْلُغُ الحاجُّ ای اعرابی کجاست از برای تو که
برسی بآن چیزی که میرسند بآن اهل حاج و بالجمله این بودن گناهانی که خلاف در کبیره بودن
آنها نبود ظاهرا و بعضی ادله قطعی بر کبیره بودن آنها اقامه کرده بودند و این قدر اجمالا
بدان که حج واجب نمیشود مگر بشش شرط بلوغ و عقل و آزاد بودن و استطاعت که مراد از آن
زاد و راحله باشد و تمکن از رفتن و صحت بدن و امکان سوار شدن و امنیت راه باشد پس واجب
نیست بر طفل نابالغ و نه بر مجنون و نه بر بنده و نه بر فقیر و نه مریضی که نمی تواند سوار شود

و نه بر کسی که راه بر او مسدود باشد و هر یک از مسایل تفصیل دارد در کتب فقهیه علما معلوم
است هرگاه زیاده بر این خواهی مطلع باشی بانجا رجوع کن فائده آیه شریفه لِمَنْ کانَ لَهُ قَلْبٌ
مخفی نماند که حضرت عزت در ظاهر کعبه بنا کردی در باطن کعبه اساس نهاده دلها در سینه مثال
کعبه است در مکه آن کعبه از احجار است و این کعبه از اسرار آن کعبه مطاف خلایق است و این کعبه مطاف
خالق آن کعبه قبله خلق است و این کعبه قبله حق آن کعبه بنای ابراهیم است و این کعبه بنای کریم آنجا
عرفات است اینجا عرفات است آنجا مروه و صفاست اینجا مروت و وفاست آنجا مقام خلیل الله است
اینجا مقام لطف جلیل است آنجا چشمه زمزم است اینجا فرح دمادم است آنجا رکن یمانی است
اینجا کنوز معانی است آنجا حجر الاسود است اینجا اسرار موبد است آنجا مزدلفه و منا است اینجا زلفه
قرب و اصطفاست این چنین کعبه مقدسه که در شهر سینه دوستان ساخته و پرداخته در جنت
المأوی و فردوس اعلی بنا بند آن بهشت خوشه چین این بهشت است چرا که آن بهشت قرارگاه
تو است و تماشاگاه تست از دریچه این بهشت با لبه بلبلان بهشت در پرواز کالای بهشت
ناله آن بهشت را چنان خوانند و این بهشت را گویند چه آن بهشت مختص است که روز
بر اینجاست که چه این بهشت منصب است که منصب منظر حق تعالی آن بهشت بر آسمان است بنیاد
آن برای ساختند و این بهشت که در درون انسان است سایه بر آن انداختند اگر اینجا حور و قصور
نه بینی انجام نه بینی اگر اینجا شراب طهور ننوشی انجام ننوشی اگر اینجا حق تعالی را نه بینی بدیده
دل انجام نه بینی تا ندانی که دل حسن و جمالی دیده همچو خورشید که در آب زلالی دیده
ای قرار گرفته در شهر انسانیت و ای مقیم راه طبیعت حیوانیت ای محروم از کعبه وصال ای دور از وطن ذی

منازل بهیمی مقرون بر زوال تا چند معتکف زاد بر اِنَّکَ لَفی ضَلالِکَ القَدیمِ باشی و تا کی دست
کردن دشمنان اِنَّ مِنْ اَزْواجِکُمْ وَاَوْلادِکُمْ عَدُوًّا لَکُمْ در داری و بمرغزارات نعیم دنیوی در حرم
غرور شیطانی آرام گیری بیا از سر هوا و هوس برخیز و در دامن جد و جهد در راه پرانی
بندها و علایق را در هم شکن و فرزند را وداع کن و خانمان را در هم زن و روانه حرم
بکر و جان بصدق توجه قدم در راه نه و از عقیده پاک صدای اِنّی ذاهِبٌ اِلیٰ رَبّی سَیَهْدینِ
در عالم وجود در ده و بادیه نفس را بقدم مجاهدت طی کن و باحرام گاه دل با بابا تا بت غسل
کن و از لباس بشریت مجرد شو و احرام عبودیت در بند و بعرفات معرفت در آی و بجبل الرحمه
عنایت دست بکیر و قدم در حریم حرم قربت نه و بمشعر الحرام مودت در آی و از اینجا بمنا
تمنای دو گیتی فی کن و نفس بهیمی را در آن منحر قربانی کن و آنگاه رو بکعبه وصال ما
آر که دَعْ نَفْسَکَ وَتَعالَ و چون بکعبه مراد رسیدی طواف کن یعنی گرد ما کرد و با حجر الاسود
کما الحجر یمین الله بلکه القلب بین اصبعین من اصابع الرحمن عهد را تازه کن و از آنجا
بمقام ابراهیم ای یعنی مقام روحانیت خلت و از اینجا درو که سعی خیر در آن مقام بکذر
یعنی از برای بهشت و دوزخ عبودیت ما را مکن پس بدر کعبه وصال ما ای خود را
چون حلقه بدر مال و بیخود بدر ای که خوف و حجاب از خودی خیزد صدوق در کتاب
امالی و در کتاب ارشاد القلوب دیلمی و کتاب بحار الانوار علامه مجلسی ره و غیر آن از
کتب معتبره روایت کرده اند و ملخص مضمون آن اینست که وقتی که جناب امیر المؤمنین ع
بجهت بعضی از حوائج خود بمکه معظمه رفته بودند اعرابی دید که بپرده کعبه چسبیده بود و جهان

هزار درهم از خزانهٔ خدا مسألت مینماید آنحضرت پیش رفته فرمودند ای اعرابی چه میکوئی
کفت تو کیستی من حاجت خود را هر کس نکویم حضرت فرمود منم علی بن ابیطالب اعرابی کفت
اَنْتَ وَاللّٰهِ تَعْنِی وَبِکَ اَنْزَلْتُ حَاجَتِی بخدا قسم که حاجت من از تو بر می آید فرمود بخواه حاجت
خود را ای اعرابی کفت هزار درهم میخواهم زنی تزویج کنم و هزار درهم میخواهم که قرض خود را
ادا نمایم و هزار درهم میخواهم که بان زندکی کنم حضرت فرمود لَقَدْ اَنْصَفْتَ یا اعرابی اِذَا
خَرَجْتَ مِنْ مَکَّةَ فَاسْئَلْ عَنْ دَارِی بِمَدِیْنَةِ الرَّسُوْلِ یعنی انصاف دادی اعرابی و زیاده طلب
نکردی و چون از مکه بیرون روی در مدینهٔ رسول خدا خانهٔ مرا بپرس که من حاجت
ترا بر می آورم پس آن اعرابی هفته دیکر در مکه اقامه نموده در طلب آنحضرت بمدینه آمد
در کوچهای مدینه فریاد میکرد که مَنْ یَدُلُّنِیْ اِلٰی دَارِ اَمِیْرِ الْمُؤْمِنِیْنَ ع کیست که مرا راه نماید بسوی خانهٔ
امیر المؤمنین ع در آن وقت هادی طریق هدی و سرحلقهٔ زمرهٔ شهدا جناب امام حسین ع
با وی برخوردند فرمودند من ترا راهنمائی میکنم بر در دولت امیر المؤمنین ع اعرابی کفت
مَنْ اَبُوْکَ کیست پدر تو کفت شاه ولایت مردان و شیر یزدان و بدو شمشیر جهاد کننده میدان
و بدو نیزه حمله برنده بر اهل عدوان فدا کننده جان برای سید انس و جان هزبر غالب نقطهٔ
دائرهٔ مطالب امام المشارق والمغارب یعنی بنام علی بن ابیطالب سید الوصیین جناب امیر
المؤمنین ع کفت مَنْ اُمُّکَ مادرت کیست کفت امّ الزهرا بنت المصطفی مادر من زهرهٔ زهرا
دختر سید انبیاء واسطهٔ قلادهٔ صفوت و در صدف عصمت و طهارت غرهٔ جمال علم و حکمت
و نقطهٔ مطالب و مفاخر لمعهٔ انوار محامد و مآثر طینت وجودش از سیب بهشت سرشته در

صحیفه

صحیفهٔ او آزادی عاصیان امت نوشته مادر سادات منبع سعادات و مجمع جمیع خیرات و مبرات
انسیهٔ حوراء بتول عذراء یعنی بنام فاطمهٔ زهرا کفت جدّ تو کیست فرمود رسول خدا خواجه دو سرا
در صدف شرف خلیل و میوهٔ شجرهٔ ثمر اسمعیل نور افروخته در مصباح تبجیل آویخته بر ذروهٔ عرش جلیل
بر کزیده حضرت اله یعنی محمد بن عبد الله ص کفت جدهٔ تو کیست فرمود خدیجهٔ کبری بنت خویلد کفت
برادرت کیست کفت پارهٔ تن مصطفی و جکر کوشهٔ مرتضی و سرور سینهٔ زهرا و قرة العین خدیجهٔ
کبری ابو محمد حسن مجتبی اعرابی کفت فَلَقَدْ اَخَذْتَ الدُّنْیَا بِطَرَفَیْهَا بدرستیکه کل دنیا را بتصرف خود درآوردی
با این نسبی که داری بعد چند منازل امیر المؤمنین و معروض دار که اعرابی که متمنی حاجت کذاری او کرده
بودی اینک بر در ایستاده پس حضرت امام حسین آمد و عرض اعرابی را با امیر المؤمنین کرد حضرت
فرمود یَا فَاطِمَةُ هَلْ عِنْدَکِ شَیْءٌ یَأْکُلُهُ الْاَعْرَابِیُّ آیا چیزی داری که اعرابی بخورد فاطمه کفت اَللّٰهُمَّ
لَا یعنی خدا میداند که نه پس آن بر کزیدهٔ عالمیان و پادشاه مؤمنان نعلین پوشیدند و بیرون آمدند
و با حضار سلمان فرمان داد و چون سلمان حاضر شد فرمود یا سلمان با غستانی که جناب رسول خدا برای من
درختان آنرا بدست مبارک خود غرس نموده آنرا بتجار عرض کن سلمان آن حدیقه را بدوازده
هزار درهم فروخت و نقدها را آورد و سلمانان امیر المؤمنین برای فقرا با تمام چنین میفروشند
تو چنین کاری میکنی سهل است بلکه مال سادات را نمیدهی القرض حضرت بنا بوعده چهار هزار درهم را
با عرابی داد و چهل درهم نیز علاوه داد بجهت خرج او ای برادر وعده که بفقیری میدهی باید
علاوه هم چیزی بدهی نه آنکه خلف وعده کنی و فراموش نمائی پس فقرای مدینه خبردار شدند نزد
حضرت آمدند جمعیت کردند و باقی دراهم را قسمت باشان داد و چون بخانه آمد خیر النساء ع

آمد و عرض کرد که آیا فروختی باغی را که پدر من درختان آنرا غرس نموده بود حضرت فرمود آری فروختم
بچیزی که بهتر دنیا و آخرت از آن بهتر نیست حضرت زهرا دعا کرد پس پرسید که قیمت آنرا چه کردی
فرمود دادم بجمعیتها که حیا کردم که انها را بخواری سؤال مبتلا کنم حضرت فاطمه فرمود من کرسنه ام و حسنین
کرسنه یک درهم از برای ما نبود و دست دراز کرد و دامان علی ع را کرفت اینها نان جبرئیل فرود
آمد و عرض کرد یا رسول الله ص در باب فاطمه را دیکر که ترا خبر رسید که دامان علی را بکیری پیغمبر بتعجیل
آمد و فرمود ای فاطمه دامان علی را رها کن که ترا نمیرسد که دامان علی را بکیری اینها نان آیا عمر بن
خطاب را میرسد که ریسمان بکردن علی افکند و دستهای علی را بعقب بربندد و بجانب مسجد بکشد با
خواری و زاری تمام و پهلوی زوجه اش فاطمه را بشکند پس حضرت امیر المؤمنین ع از خانه بیرون
آمد بعد از آن جناب پیغمبر ص بخانهٔ فاطمه رفت و هفت درهم سود حجری بفاطمه داد که علی برای ایشان
طعام بخرد چون علی برکشت فاطمه آن درهم ها را حاضر کرد و به دست امام حسن ع داد و باتفاق ولد
بیرون آمدند که طعام بخرند در اثنای راه مردی را دیدند ایستاده میکوید که مَنْ یُقْرِضُ الْمَلِیَّ الْوَفِیَّ
که قرض میدهد بخداوندی که وفا کننده است بوعده و خزانهٔ او از مال و نعمت پر است یعنی هر که
بمن عطا میکند چنانست که بخدا قرض داده و عوض از او باز یافت خواهد نمود پس آن جناب
فرمود اَعْطِهِ الدَّرَاهِمَ یعنی ای فرزند درهم ها را باین مرد بده حضرت امام حسن ع عرض کرد همه را بدهم
فرمود بلی پس حضرت روانه شدند که از مردی چیزی بقرض بکیرند در بین راه با عرابی برخورد
کفت یا علی بن ناقه را از من بخر حضرت فرمودند لَیْسَ مَعِیْ ثَمَنُهَا یعنی قیمت آنرا ندارم اعرابی کفت
من مهلت میدهم تا بهم رسانی فرمود بچند عرض کرد بصد درهم فرمود ای حسن بکیر ناقه را امام حسن

ناقه را

ناقه را کرفت و روان شدند اعرابی دیکر پیدا شد عرض کرد یا علی این ناقه را میفروشی فرمود برای
چه میخواهی کفت سوار شوم و در اول غزوه در خدمت رسول جهاد کنم فرمود اِنْ تَقَبَّلْتَهَا فَهِیَ لَکَ
بِلَا ثَمَنٍ یعنی اکر قبول کنی بتو می بخشم ای برادر دنیا جزئی است که ما حیوان سواری نداریم و تو
متعهد داری بکیر اینا بعد سوار شوم و ترا دعا کنم اعرابی کفت قیمت آنرا با خود دارم بچند خریده
فرمود صد درهم عرض کرد من صد و هفتاد درهم میخرم حضرت فرمود ای حسن بکیر دراهم را
و ناقه را بده پس امام حسن دراهم را کرفت و ناقه را تسلیم کرد پس حضرت بعقب اعرابی ناقه فروش
روانه شد که صد دراهم را بوی دهد آنحضرت فرمود جناب رسول را در مکانی دید بدم که قبل
از آن ندیده بودم بر کنار راه حضرت رسول تبسم کرد فرمود یا ابا الحسن اعرابی ناقه فروش را
میطلبی کفت آری بخدا قسم بِاَبِیْ اَنْتَ وَاُمِّیْ حضرت فرمود یا ابا الحسن آن کس که بتو ناقه فروخت جبرئیل
بود آنکه از تو خرید میکائیل بود و آن ناقه از ناقهای بهشت بود و آن درهم از نزد رب العالمین
بود که علی و وفی است ای مسلمانان ناقه را از بهشت برای او می آورند و امت جفا کار پیغمبر در صحرای
کربلا دختران او را سوار بر شتران بی جهاز میکنند و با سیری میبرند خدا لعنت کند بر دشمنان خدا
که دختران چنین بزرکوار را سوار بر شتران بی پالان سوار میکنند و شهر بشهر میکردانند طول
کشید مجلس و الا روضه را لب با طول دادیم اَلَا لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَی الْقَوْمِ الظَّالِمِیْنَ محفل شانزدهم
در معنی شرح و آثار مرتبه بران و تمیز میان انسانیت و حیوانیت و کیفیت معنی آن بر سبیل تصریح و
تلویح و آثار آن بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ سُبْحَانَکَ اللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِکَ یَا مَنْ قَطَعَ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِیْنَ فَاتُنِیْ
بَعْدَ ذٰلِکَ عَلٰی نَفْسِهِ وَاسْتَاْصَلَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا وَهَمُّوْا عَلٰی اِطْفَاءِ نُوْرِهِ وَاِخْمَادِ ذِکْرِهِ وَمَحْوِ اٰیَاتِهِ الَّذِیْ

سعوا سعيهم وكادوا كيدهم ومكروا مكرهم وغدروا غدرهم وفعلوا ما امكن لهم وسموا الحسن صفقة
وقتلوا الحسين تحية وقتلوا ابن الحسين خليله وحرّبوا عليهم الابنية وضيقوا عليهم الاودية و
كان السيوف تقطر من دمائهم والاغلال في اعناق احرارهم واماءهم واضرموا النيران على دار الرسول
واسقطوا ثمرة فؤاد البتول وقتلوا اسد الله في جحوده وطعنه شر الناس بكفره وجحوده فابى الله الا
اطفاء ذكرهم الا تماما ولاسمه الا علوا ثم رفع بيوتا اذن الله ان ترفع وارغم انوفا اذن
الله ان ترغم وتوضع وقد اتاهم الله ربنا الكوثر وجعل شانئهم هو الابتر فوالذي شرف محمدا
بالوحي والكتاب والنبوة والانتجاب ان امثال هؤلاء لا يقدرون على مثل هذه الاشياء فهل
رايهم الا فند وجمعهم الا بدد وايامهم الا عدد الا لعن الظالم العادي يوم ينادي المنادي
ونستدعي منك اللهم ان تعذب الكفرة الفجرة والغدرة المكرة الذين شاقوا رسولك وخانوا
اوليائك وعبدوا غيرك واستحلوا محارمك وكفروا بالكلمة وعكفوا على القادة الظلمة وعدلوا
عن الحبلين اللذين امروا بطاعتهما واعرضوا عن الثقلين اللذين امروا بالتمسك بهما فهجروا الكتاب
والسنة وقتلوا امام اهل العصمة وكفروا بالحق لما جاءهم وتمسكوا بالباطل لما اعرضهم وضيقوا
حقك واضلوا خلقك وقتلوا اولاد نبيك وسبوا نساء حبيبك اللهم العن القادة والاتباع
والرعايا والاشياع والعن صغيرهم وكبيرهم واميرهم وعدد هم والعن المخالفين الذين في عصرنا
فانهم يستهزؤن بنا ويسخرون من مكاننا على لسان دارتنا واضربهم بسيفك القاطع وارمهم بحجرك الدامغ
وطمهم بالبلاء طما وقمهم بالبلاء قما وعذبهم عذابا نكرا وشدد هم بالنكال عسرا الاشرار ونبتهل
اليك يا قهار يا جبار ان تهلك من جعل يوم قتل ابن نبيك عيدا واستهلوا به فرحا ومرحا وكبروا

جذلا

جذلا وخذ لهم كما خذلت اقلهم فاقطع دابرهم كما قطعت ظاهرهم وضاعف عليهم العذاب و
التنكيل وامطر عليهم حجارة من سجيل جيلا بعد جيل وقبيلا بعد قبيل واهلك اشياعهم وقادتهم
وابرحاتهم وجماعتهم الذين هم كلاب اهل النار وشر من جميع الكفار والفجار ولا سيما من دفع
الله بيده وتعسف حده ولسع فرسه والجم جمله وسلب وجهه واخذ حذره على قتال صفي
الله وابن صفيه وعلي الله وابن وليه وثار الله وجار الله وابن جاره الحسين المظلوم السبط
المغموم اسير الكربات وقتيل العبرات الذي جاهد في الله حق جهاده ودعى الى الله بشهادة
جميع الطوام اماته وعباده وقد توازر عليه من غرته الدنيا وباع حقه بالارذل الادنى و
شرى آخرته بالثمن الاوكس وتغطرس وتردى في هواه واسخطك ونبيك واطاع من عبادك
اهل الشقاق والنفاق وحملة الاوزار المستوجبين النار فجاهدهم فيك صابرا محتسبا حتى
سفك في طاعتك دمه واستبيح حريمه اللهم فالعنهم لعنا وبيلا وعذبهم عذابا اليما والعنهم قبل
كل ملعون ومردود وعذبهم قبل كل مطعون ومطرود والعن من تامل في لعنهم او توقف في
طعنهم والعنهم بعدد ما عندك من العدد في كل لحظة ولمحة من الازل الى الابد وصل اللهم و
اسلم على عترة نبيك العترة الضائعة الخائفة المستذلة بقية الشجرة الطيبة الزاكية المباركة و
ثبت قلوب شيعتهم واهل محبتهم الذين هم حزبك وجندك وانصارك واولياؤك اللهم فاكشف
غمتهم واظهر سيدهم وحجتهم يا من لا يملك كشف الضر الا هو وافرج همهم واكشف غمهم وعجل
فرجهم وضمنت اعزازهم بعد الذلة وتكثيرهم بعد الخمول يا خير مسؤول ومامول فانك اصدق القائلين
واحسن المجيبين اما بعد فقد قال الله تبارك وتعالى في محكم كتابه الكريم وعبر من خطابه العظيم

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم فمن يرد الله ان يهديه يشرح صدره للاسلام
ومن يرد ان يضله يجعل صدره ضيقا حرجا كانما يصعد في السماء كذلك يجعل الرجس على الذين
لا يؤمنون يعنى هر كس كه اراده كرد خدا او را هدايت فرمايد و او را توفيق دهد كشاده ميكرداند
سينه او را از براى قبول كردن دين اسلام واحكام آن وهر كس اراده كرد خدا كه توفيق از او
بردارد بسبب قبول كردن خود مثلا از كمراهى را سينه او را تنك ميكرداند تا سنكدل شود بمرتبه
كه كويا از شدت تنكدلى وبيهوشى واضطراب باسمان بالا ميرود ومانند چند شروع ميكند در تحت
امكان او را داخل نيست وقدرت بر امثال ان ندارد چون با آسمان بالا رفتن يعنى ميكرداند قبول
حق وميخواهد باسمان بالا رود تا قبول حق نكند واين غايت شدت عداوت در كريختن يعنى قدرت
ندارد بر صعود بر آسمان وايمان آوردن او وقبول كردن او احكام اسلام ممتنع است از او هم چنانكه
خدا تنك ميكرداند دل او را هم چنين مسلط ميسازد خدا عذاب يا لعنت را بر انان كه توحيد تصديق
نميكنند وچون ظاهر آيه مجبره را تمسكى باشد كامل باين آيه را تاويل نمود باينكه هر كه لطفا بد بثواب
وطريق جنت شرح صدر او ميكند بنور اسلام باين طور كه تقويت دواعى كند بر تمسك بايمان و
زايل ميكرداند از دل او وسوسه شيطانرا وهر كرا خواهد كه در ضلالت بكذارد سينه در كفر
سخت تنك كرداند بجهة عقوبت بر ترك ايمان با وضوح امارات دالة بر حقيت ايمان نه انكه خدا
مانع او باشد از ايمان آوردن وسبب قدرت او از ايمان آوردن زيرا كه اجماع امامية است هم
بر انكه حق تعالى امر نميكند بضلال زيرا كه مذمت كرده خدا فرعون را بر اضلال مردم كه اضل فرعون
قومه وما هدى واين آيه در سوره مباركه انعام است ا بعض من بشنوا او كلمات عارفانه تا عارف

شوى

شوى بدانكه باطن را كاهى تعبير بصدر مى كنند وكاهى بقلب وكاهى تعبير بفؤاد و متعلق
بانها وانيز كاهى تعبير بروح وكاهى تعبير بنفس ناطقه وكاهى عقل وكاهى چيز ديكر ميكنند
اينها اكر فرضا متعدد باشند بتشنيد كه فى الحقيقة دو شئ باشند بلكه كويا يك چيزند اما
اماد را اينجا مجال سخن وسيع است لكن عقل ما قاصر است ومعتاد تنك است تا قدرى صحبت بداريم
وآيه وحديث كه مصرح اين معنى ومشعر بان است ذكر نكنيم فى الجمله كشف معنى صدر نكرده چنانكه
خدا فرموده در سوره زمر در آيه هجدهم افمن شرح الله صدره للاسلام فهو على نور من ربه
فويل للقاسية قلوبهم من ذكر الله اولئك في ضلال مبين حاصل معنى ظاهر باعتقاد
مفسرين انكه ايا كسيكه خدا سينه او را باسلام وانقياد مشروح ومفتوح ومنور كرده مانند
كسى است كه سينه او را تنك وتاريك وقلبا و قاسى است پس واى بر دلهاى قساوت دارنده
كه در ضلالت كمراهى هويدا اند پس شرح صدر يعنى نورانى شدن دل است وشاهد بر اين
معنى حديثى است كه از حضرت رسول ص پرسيدند كه شرح الصدر ما هو يعنى كشادكى سينه
چه چيز است فرمودند كه نور يقذفه الله في قلب المؤمن فينشرح صدره وينفسح يعنى
نوريست كه خدا مى اندازد در دل مؤمن پس ان دل نورانى وكشاده ميشود عرض كردند
كه هل لذلك امارة يعرف بها آيا علامتى هست كه بان علامت صاحب چنين دلى را بهم
شناسيم فرمودند بلى الانابة الى دار الخلود والتجافي عن دار الغرور والاستعداد للموت
قبل حلول الموت ميل كردن بسوى خانه آخرت كه خانه جاويد است وپهلو تهى كردن از خانه
دنيا كه خانه غرور وفريب است ومستعد شدن براى مردن پيش از انكه بيايد مرك ودر

مجموعه و دوام است یا اباذر اذا دخل النور القلب انفسح القلب و استوسع قلت فما علامة ذلک
یعنی فرمود رسول خدا که ای اباذر هرگاه داخل شد نور در دل گشاده میشود آن دل و وسعت
میرساند ابوذر گفت چه چیز است علامت آن دل فرمود که الانابة الی دار الخلود و التجافی
عن دار الغرور و الاستعداد للموت قبل نزوله و از جمله اشخاص که متصف باین صفات
بوده اند بعد از انبیا و اوصیا و خالص دوستان خدا یکی حارثه بن مالک بن نعمان انصاری
است و کلینی در کتاب مستطاب کافی حدیث را باین مضمون از حضرت صادق علیه السلام آل
محمد علیهم السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلعم در صبح بکردن نوری مبارک بجارثه کرد دید که
سرش از بیخوابی بزیر می آید و رنگش زرد و بدنش ضعیف شده و چشمانش در کودی فرو
رفته حضرت احوالپرسید که کیف انت یا حارثة چه حال داری عرض کرد مؤمناً حقاً صبح
کرده ام در حالیکه مومنم بحقیقت و یقین بیلاف و گزاف حضرت فرمود لکل شیء
حقیقة فما حقیقة قولک از برای هر چیزی حقیقتی است حقیقت سخن تو از کجاست
عرض کرد بابی انت و امی یا رسول الله صلعم لانک کیفیا حزینا اعرضت نفسی من الدنیا فاسهرت
لیلی و اظمأت هواجری و کانی انظر الی اهل الجنة یتزاورون فی الجنة و کانی اسمع
عواء اهل النار فی النار یعنی پیوسته محزون و دلگیرم و نفسم بی رغبت شده از دنیا و شبها را
به بیداری میگذرانم و روزها بر تشنگی بشب میرسانم و گویا می بینم عرش خدا را برای
حساب مردم گذارده اند و گویا می بینم اهل بهشت بزیارت یکدیگر میروند و گویا می شنوم
صدای ناله اهل جهنم را که از شدت عذاب مثل سگان و سگان ناله میکنند حضرت فرمود

عبد نور الله قلبه بالایمان این بنده ایست که خدا دل او را بنور ایمان روشن ساخته
پس عرض کرد که یا رسول الله دعا کن که خدا شهادت را روزی من کرداند پس حضرت دعا
کرد و بهمان زودی غزوه اتفاق افتاد مردانه در راه خدا جهاد کرد تا شهید شد چنین
بوده اند عابدان پیشتر منم عابد اکنون که خاک بر سر ظاهر انسان از که عبارت از جسم است
بمنزله قشر و پوست است و باطن انسان که عبارت از نفس ناطقه و روح است بمنزله لب و
مغز است و بر عامی بی فهم و ادراکی خفا ندارد چه تفاوت دارد مابین قشر و لب چنانکه
در اجسام عنصریه از قبیل کردو و بادام معلوم میشود ملای روم گفته که بظاهر آدمی انسان
بدی احمد و بوجهل هم یکسان بدی این هم دانستی این هم بدان که ظاهر آدمی که عبارت
از جسم و پوست است غذا میخواهد و لباس میخواهد و در وقت چرکین شدن حمام و صابون
بخواهد و در شکستگی جبیره و در بیماری دوا میخواهد و در وقت تاریکی روشنائی و
بعد از زنده شدن بعد از مرگ صور اسرافیل میخواهد و هکذا باطن انسانی لباس و غذا و
حمام و صابون و جبیره و دوا و صور اسرافیل میخواهد اما غذای روحانی و لباس روحانی
که عبارت از علم و معرفت و محبت حق تعالی و نماز و روزه و سایر تکلیفات شرعیه است با
باو ندهی هلاک میشود و در سرمای زمهریر تلف میشود و چون بجرگهای معاصی کثیف
شد محتاج باینکه مردیده است که از خوف خدا در دیک سر گرم شده و صابون توبه
و ندامت او را باید شست و چون بانواع مرضهای مزمنه مهلکه گناهان مبتلا شد محتاج
بدوای روحانی است که عبارت از استغفار باشد و چون بامراض گناهان هلاک شد محتاج

بصور اسرافیل که فریاد و تناظر باشد از خواندن آیات و احادیث که زنده میشود غرض هرگاه
لباس زرد و سرخ پوشیده و لباس تقوی در زیر آن نپوشیده عورت او که صفات رذیله او باشد
در زیر این همه لباس و اساس ظاهر است که صاحبان بصیرت می بینند چنانکه معصوم علیه السلام گفته من تعری
عن لباس التقوی لم یستتر من اسباب الدنیا هر کس عاری باشد از لباس تقوی عورت او پوشیده نمی
شود بهیچ چیز از لباس دنیا آری والله می بینی هرگاه کسی اسباب دنیا ندارد فقیرش گویند در نظر
اهل دل و باطن هر کس علم ندارد و کمال ندارد فقیر و بیچیز است بلکه مکرر دیده ایم خران پالان نوادار
و جل دار را متقی بودن اسباب ظاهری در دین که او نزد اهل بصیرت انگشت نما چنانکه خداوند عالم
در سوره روم فرموده یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا و هم بالاخرة هم غافلون زینة الله نه اسباب
زین باشد زینة الله جمال دین باشد در دیوان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است لیس الجمال باثواب تزیننا
ان الجمال جمال العلم و الادب و بعضی از طلا ازین اصل الجید و کتان و زنبور جامه قصب که زینت باشد و
حلال بودن آن و بعضی از خران دم دار و سگان آدم خوار از مال مردم اینها را درست کرده ظاهر
سازی میکنند و مردم را فریب میدهند ظاهرت چون گور کافر پر حلل و زدرون قهر خدای عز و جل
که بخالف شده درون تو باید رفتنواشی در جهنم سرنگون هشت روز یکمرتبه بحمام میروی و بوی بد
چرکها را از خود دور میکنی و هرگز بیست سال بلکه چهل سال یکبار باب کرم چشم و صابون توبه بوی
بد گناهان را از خود دور میکنی و خود را خوشبو و معطر نمیسازی و حضرت عیسی علیه السلام فرمود براستی می
گویم چه فایده دارد که ظاهر شما صحیح و باطن شما فاسد و بدنهای شما خوشبو و اندرون شما بدبو باشد
آن اخلاق رذیله و چه نفع دارد پاکیزگی پوستهای بدن شما هرگاه دلهای شما بلوث گناهان ملوث

باشد در حدیث است که چون میت را بجنازه داخل کنند چهل سؤال از او کنند از آن جمله آنکه ای پسر
آدم ظاهر خود را که منظور خلایق بود زینت کردی بانواع زینتها و باطن خود که منظور نظر خالق
بود را بچنین بی زینت و چرکین و کثیف گذاشتی و چونکه ظاهر است که انسان صاحب دو جنبه است نباتی
و جسمانی بجنبه اولی مناسبت دارد با روحانیین از ملائکه و ارواح مقدسه طیبه و بجنبه ثانیه
شباهت دارد بچارپایان و انعام آدمیزاده طرفه معجونیست وز فرشته سرشته وز حیوان گر کند میل آن
شود به از این گر کند میل آن شود پس از آن پس انسان وقتی انسان میشود که پاک سازد نفس خود را
از صفات رذیله و اخلاق ذمیمه تا حیات انسانی برای او حاصل شود بدانکه حیوة حیوان بغذا نیست
که جو باشد و انسان بیلو و این حیات خر و گاو و سگ و خنزیر بوده باهم دارند تو میخوری آنها
نیز میخورند تو خواب میکنی آنها نیز خواب میکنند تو جفت داری آنها نیز جفت دارند پس باید حیات
دیگر تحصیل کرد از حیاة محتاج است بغذای روحانی که عبارت از نماز و سایر تکالیف و علم و معرفت باشد
چنانکه امراض جسمانیه مهلکات جسم است هم چنان امراض روحانیه از قبیل اخلاق رذیله مهلکه مهلکات
روحند و مادام که حاصل نشود برای قلب نشکیه حاصل نشود برای او علم و معرفت زیرا که علم حقیقی
عبادت قلب است چنانکه صحیح نیست نمازی که عبارت ظاهر است مگر از تطهیر خود از نجاسات ظاهره
پس صحیح نیست عبادت باطن مگر بعد از تطهیر باطن از نجاسات باطنه که عبارت از رذایل اخلاق
باشد و چگونه چنین باشد که فیضان انوار علوم بر قلوب نیست مگر بوساطت ملائکه و حضرت رسول صلعم
فرمود که ملائکه داخل نمیشوند در خانه که در آن سگ باشد و نظر بآنکه دل خانه خداست هرگاه مشحون
باشد ایضاً بصفات خبیثه و اخلاق رذیله که هر یک بمنزله سگی است فریاد کنند چگونه داخل میشود در او

ملئکه من تعجب دارم از قومیکه اجسام ایشان چون ناخوش شود فی الفور بمداوای آن می پردازند بلکه
بقول طبیب مجوسی ترک همه اشیاء لذیذه میکنند برای دفع مرض و عود کردن صحت ولکن چون روح ناخوش
شود بعد از چند روز بمعالجه آن نمیکوشند بلکه در مدت چندین سال بمعالجه و مداوای آن نمی
پردازند و اطاعت طبیب الهی نمیکنند برای تحصیل سعادات سرمدیه و بالجمله چون چشم یا گوش یا عضوی
از اعضا ناخوش شود فوراً بمداوای آن میکوشند که چشم اندکی تاریک یا آب میزند اما چشم باطن
که حق را خوب باید ببیند و گوش دل که حق را باید خوب بشنود بسیار ناخوش است هیچ بمداوای آن
نمی پردازد و در فصل خزان عمر بنای تنقیه نمیکند یا خادم الجسم کم تشقی بخدمته و تطلب ربحاً مما فیه
خسران اقبل علی النفس واستکمل فضائلها فانت بالنفس لا بالجسم انسان وحق تعالی ملکی را امر فرموده
که هر روز بخلق خود بگوید یا لیت هذا الخلق ما خلقوا ای کاش که این خلق خلق نشده بودند ولیتهم
اذ خلقوا علموا لما ذا خلقوا ای کاش در این وقت که خلق شده اند میدانستند که از برای چه خلق شده
ولیتهم اذ علموا لما خلقوا لما عملوا ای کاش چون دانستند از برای چه خلق شده اند عمل میکردند بانچه
دانستند ولیتهم اذ لم یعملوا بما علموا ای کاشکی چون عمل نکردند بانچه دانستند توبه میکردند از
آنچه عمل نکرده اند حق تعالی جمعی را مریضان صحیح نما و کروهی باطن فاسدان بیدار و خوش نادانان
هوش و کندم نمایان جو فروش را در کلام ساطع النور مذمت کرده که درد های ایشان مرض است
که فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا و کور دلانی چند را مثل الذی ینعق بما لا یسمع الا دعاء و نداء
صم بکم عمی فهم لا یعقلون بلکه چیزی دیگر از وی چند هستند برای جهنم مخلوق شده اند چنانکه خدا
از آن چیز خبر میدهد که ولقد ذرأنا لجهنم کثیرا من الجن والانس لهم قلوب لا یفقهون بها ولهم اعین

لا یبصرون

یبصرون بها ولهم آذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضل اولئک هم الغافلون و هرگاه
بدن مریض شود از غذاهای لطیف و لذیذ و بوی آن متاذی است و هم چنین روح و نفس چون
مریض شد از غذاهای لذیذ چون علم و معرفت که از آیات و اخبار مستفاد است متاذی است یجعلون
اصابعهم فی آذانهم گویا انگشت بر گوش دل می نهند که نشنوند و هرگاه مریض بغذاهای مقوی قبل
از تنقیه بخوراند موجب زیادتی مرض میشود و همچنین باطن را اول تنقیه باید کرد از صفات رذیله
و اخلاق خبیثه و بعد آیات و اخبار که بمنزله غذاهای معنوی است بر او خواند چنانکه خواجه نصیر
الملة والدین در شرح اشارات فرموده است ولیزیدن کثیرا ما انزل الیک من ربک طغیانا و کفرا
اگر بقول خواجه اطمینان حاصل نشد بقول خدا مطمئن شو هرگاه میخواهی بفهمی که روح تو ناخوش
است در حمام از فریاد دلاک قطیفه فلان آقا و فلان خانم را بیاور بد لذت میبری و اما از صدای عظم
بر اولیات و آیات محفوظ و متلذذ نمی شوی این دلیل بر مرض روح و مریض بودن او است انگه روح
ناخوش نیست با اسم محبوب که میرسد یا خبار می شود و چنان لذت میبرد که از خود بیخبر میشود
چنانکه حضرت ابراهیم بود پادشاه عالم چهار چیز با ابراهیم عطا کرده بود دل و تن و مال و فرزند
هر چهار را در راه خدا فدا کرد مال بمهمان داد و بسیار بود چندان گوسفند داشت و چهار صد سگ
گله و بروایتی چهار هزار سگ گله در گردن هر سگی طوقی بوزن یک من طلا بود و چهل هزار گوسفند
شیرده داشت و من الخیل والبغال ما شاء الله از اسب و شتر آنچه خدا خواهد فرشتگان گفتند که
از برای این بنده مطیع است که روی او را نقد بنعمت است پادشاه عالم خواست که بایشان بنماید که طاعت
عبادت وی نه از برای مال و نعمت است جبرئیل و میکائیل را گفت که بآواز خوش مرا یاد کنید در مشعر

الحرام شنید که جبرئیل و میکائیل بآواز خوش نام خدا را بردند بروایتی سبوح قدوس ورب الملئکة
والروح بروایتی آخوند کاشی سبحان ذی الملک والملکوت سبحان ذی العزة والجبروت والعظمة والجود
ابراهیم شنید همه اعضا و جوارح او از شنیدن نام دوست در حرکت در آمد و فریاد بر آورد که این
کیست که نام دوست میبرد تا مال و جان فدای وی کنم ابراهیم از چپ و راست نگاه کرد شخصی بر کنار
سر خود ایستاده دید پیش وی دوید و گفت تو بودی که نام دوست من بدین خوشی یاد میکنی
گفت بلی گفت یکبار دیگر یاد کن تا من جمله گوسفندان بتو دهم و بروایت فاضل کرمانی اعیدها ولکما
نصف مالی یعنی هرگاه اعاده کنید این کلام را نصف مال من از شما باشد و باز فرمود اعیدها ولکما
نصف مالی وولدی وجسدی یعنی یکمرتبه دیگر اعاده کنید نصف دیگر مال من از شما باشد فرزند
و جسد من از شما باشد و بروایت کاشی چون هیچ ندادم خودم از آن باشد یکمرتبه دیگر نام دوستم یاد
کنید پس ملئکه در سموات صدا بلند کردند که هذا هو الکرم ملئکه صدا متادیرا شنیدند که الخلیل من
لخلیله او با ما چنین است ما نیز با او چنینیم و بروایت کاشی ندا کردند ای ابراهیم ما را بگوسفندان
تو احتیاج نه ولکن ما ملئکه ابراهیم خدا را اختیار کرد دوست گرفته است و بجای آن داد که تو را دوست خود
گیرد زیرا که در دوستی صادق و در طاعت مخلص و در عهد وفاداری و در توکل نیکو کار
خدا مارا شیرین دل و زنده دل و روشن دل بدارد و لذت نفس حیوانی بآب و علف است و لذة
نفس ناطقه در ترک آب و علف است اگر لذت ترک لذت بدانی ذکر لذة نفس لذة نخوانی و در حدیث
است که لذة اللئام فی الطعام ولذة الکرام فی الاطعام یعنی لئیمان در خوردن است ولذة کریمان در
خورانیدن است و واضح است که لذة روحانی بیشتر است از لذة جسمانی چنانکه عذاب روحانی سخت تر است

از عذاب

از عذاب جسمانی چون روحانیان روح ملکوتی ایشان غالب است بر روح جسمانی چون بنماز و عبادت
میرسند آنرا قرة العین میدانند جعلت قرة عینی فی الصلوة و اما آن بیوران که روح جسمانی ایشان
قوی تر است چون بنماز میرسند بقدر بزرگی چیزها میبیندان نه خدا فرموده است واذا قاموا الی الصلوة
قاموا کسالی و چون بغذای میرسند هشت روده پر کنند ای آنکه زجان بنده فکر ببدنی نه شوی عبادت
نه از حق بخنی تو لذت بندگی چه میدانی چیست کان هست غذای روح تو جمله بنی اما روحانیان
چون بعلم و معرفت میرسند و مسئله میفهمند یا بعبادت و بندگی میرسند آنرا پادشاهی خود میدانند
تخت عزت تکیه بر لطف الهی کردن است بندگی کردن خدا را پادشاهی کردن است غرض چنان لذة
میبرند که از اضطراب فریاد بر میآورند الملوک و ابن ابناء الملوک عن هذه اللذات کجا بند پادشاهان و پسران
و بیک نازدها ایشان از این لذت و گویند هریک نفس کرسی زنند از من بیاد دوست با آن که دام
شاهی عالم برابر است ای برادر در این سفر دور و دراز آخرت بیزاد و مراحله و رفیق نتوان
رفت از علم و عمل و تقوی و سداد و این کمالات مرتبت بعضی بر بعضی چنانکه در سفر صوری
تا قطعه متقدم طی نکنی بقطعه متاخر نمیرسی منازل این سفر صفات حمیده و اخلاق پسندیده است
که مقامات روح است از هر یک بدیگری که فوق آنست منتقل شود بتدریج منزل بمنزل اول کام
است و منزل دویم توحید است که مقصد اقصی است و مسیر در این راه بدون جد و جهد بلیغ و
همت گماشتن بر قطع این منازل بمجاهده و ریاضات نفس بتحمل تکالیف شرعیه از فرایض و سنن
و آداب و مراقبه و محاسبه نفس آنا فآنا و منقطع کردن بدن بعلی و قطع نمودن علایق دنیا میسر و ممکن شود
این سفر تقوی است و مراد از تقوی قیام نمودن است باوامر خدا و پرهیز کردن از نواهی آن

مولاست اندروی بصیرت تا دل بنور خدا منجلی نگالیف حضرت اله متوسل نشود مستعد بفغان معرفت
نشود واتقوا الله ویعلمکم الله سفر صوری تا قوت بدن از طاد حاصل نشود قطع مسافت نتوان
کرد و همچنین مسافر معنوی تا بتقوی و طهارت شرعیه ظاهرا و باطنا قیام ننماید روح را بعلوم
حقه تقویت ندهد این مسافت کلیه که ما بین زمین و آسمان است نتواند طی کند پس سعی کن که
مجرد شوی که بتوانی بسفر بالا روی بهشت بالای آسمانها است کاهی روح چنان قوی میشود که
در قلعه خیبر را که سه هزار من است میکند که والله ما قلعت باب خیبر بقوة جسمانیة ولا
بحرکة غذائیة ولکن ایدت بقوة ملکوتیة ونفس بنور ربها مضیئة و کاهی جسم را بر میدارد
و بیک چشم برهم زدن فوق آسمانهای هفتگانه میکرداند در سفر صوری کسیکه راه نداند به
مقصد نمیرسد و هم چنین کسیکه در سفر معنوی بصیرت در عمل ندارد بمقصد نمیرسد العامل علی
غیر بصیرة کالسائر علی غیر الطریق لا یزیده کثرة السیر الا بعدا سفر صوری براحله ضعیف و توشه
کم نتوان رفت و هم چنین هرکاه در سفر معنوی توشه کم باشد مشکل بمقصد توان رسید و رفیقان
این راه علما و صلحا و عباد و سالکانند که ممد و معاون یکدیکر اند و ابن زاهدان در دنیا اکر
دنیا قدری داشت علیه تفی در باره او نفرمودی دنیا کم هذه اهون فی عینی من عراق خنزیر
فی ید مجذوم نقل کرده اند که فقیری عاشق دختر یکی از اغنیا شد کفتند درس بخوان و کمالی بهم
رسان تا دختر خود را بتو دهد انمرد فقیر بعد از تحصیل علم تکلیفش کردند که بیا ان دختر را خواستکاری کن کفت نمی خواهم ای برادر من چه قدر جاهل و بی تمیز که بدنیای پر شور و شر کرم مبرس
چون شیری و چون باموز آخرت رسیدی چون مرده در کوری درد ان صاحب هوش و کوش و دراین

ملهوش

ملهوش و بیهوش در دین داری حیران و در یادکرفتن مسائل و طلب آخرت سر کردان
در ره دین چون خرلنک آمدی خاک بر فرقت که لیس فنک آمدی در ره آن موشکافی
ای شقی در ره این کند فهم احمقی بلکه دنیا و آخرت ضد همند هر قدر بیکی از اینها نزدیک
شدی از دیکری دور میشوی چنانکه دلالت میکند بر آن براهین حکمیه و شواهد خود فقهیه
و ادله سمعیه پس حرکت و قول و فعلی که بنده را نزدیک میکند بسوی دار غرور دوری کند
او را ان بهجت و سرور بیدار بن مردم کسی است که نشناسد حقیقت دنیا و آخرت و تضاد آنرا
و فانی کند عمر خود را در طلب دنیا و اصلاح امر معاش و کمان کند مخلد بودن خود در دنیا
یحسب ان ماله اخلده و شاهد بر این مطلب که دنیا و آخرت باهم تضاد و جمع آن ممکن نیست
منقول است که بعض علما کفتند که چرا علم فقه تعلیم نمیکیری کفت من سه مسئله از ان تعلیم
کرفته ام که چون از عمل کردن آن فعل فارغ شدم دیکر تعلیم خواهیم کرفت یکی از کتاب نکاح
وهو ان الجمع بین الاختین حرام و آن انیست که جمع میان دو خواهر حرام است پس کفتم
دنیا خواهر آخرتست پس میان آنها جمع من کنم و دوم از کتاب طلاق و ان اینست که مطلقه
پیغمبر حرام است بر امت او و دنیا مطلقه پیغمبر است پس حلال نیست این از برای من که تزویج کنم
مطلقه او و سیم از کتاب بیع و هو ان الحنطة مثل بمثل والفضل ربوا و ان اینست که بکمن
کندم بیکمن باید فروخت و هرکاه زیادتی باشد ربا است و حرام است هرچه زیادتی عمر
صرف طلب دنیا میکنم ربا است از خوردن آن بلکه باید صرف طاعت و بندکی کنم تا ربا
نخورده باشم حب دنیا است محبت مال و منال و جاه و اعتبار دلیل از کتاب خدا و سنت

رسول خدا ص می خواهی بیا داست از انجمله خدا فرموده است یا ایها الذین امنوا لا تلهکم
اموالکم ولا اولادکم عن ذکر الله ومن یفعل ذلک فاولئک هم الخاسرون یعنی باز ندارد اموال
و اولاد شما شما را از خدا و مراد از ذکر الله در آیه نماز جمعه است و در جای فرموده انما اموالکم
واولادکم فتنة یعنی نیست اموال و اولاد شما مکر فتنه و در جای دیکر فرموده المال والبنون
زینة الحیوة الدنیا یعنی مال و اولاد زینت دو روزه دنیا است و در حدیثی حضرت پیغمبر ص
فرموده حب المال والشرف ینبتان النفاق فی القلب کما ینبت الماء البقل یعنی مال دوستی
میرویاند نفاق را در دل چنانکه می رویاند آب نباتات را بالجمله حریصان بر دنیا و غافلان از
عقبی هرکاه دنیا ئی بایشان رسد نهایت ذوق و شعف دارند ولکن بدین برسند افسرده دل
و دل مرده و بی رغبتند و در حدیث حجة الوداع است که حضرت رسول ص فرمود که از
جمله علامات قیامت آنست که بازارها کساد شود یکی کوید نفروختم و دیکری کوید
انتفاع نکردم پس حد پرده حیا را مذمت میکند ای برادر چه قدر محزون و دلکیری که آب
نا داری از دنیا و لکن بکر شده که از برای غذای روحانی که عبارت از علم و نماز و عبادت
و غیره باشد محزون شوی ندامت و پشیمانی اظهار کنی و چنانکه بدن از مرض استسقا کرم معده
آن جکر است یاد میکند و دم میناید هم چنین روح از مرض تکبر و عجب و تجبر و پامال نمودن جرت
بودن آخر و مدح مواجهه نیز یاد میکند که باد روح تا ثیر میوست امثنها بد آیا نمی بینی کبر در
رفتن مثل الاغ چموش بغیر راه میرود و دوشها بلند و کردن را راست میکیرد ولا تمش فی
الارض مرحا انک لن تخرق الارض ولن تبلغ الجبال طولا از برای مذمت تکبر همین بس است

کرامیر

کرامیر المؤمنین ع فرمود من اراد ان ینظر الی رجل من اهل النار فلینظر الی رجل قاعد
بین یدیه قوم قیام یعنی هر کس میخواهد ببیند مردی را از اهل آتش جهنم پس ببیند مردی را
که نشسته و قومی پیش روی او ایستاده مردی از اهل بلخ کفت که در خدمت امام رضا ع در سفری
که بخراسان میرفت پس روزی سفره کشیدند پس حضرت امر کرد که خدمتکاران هم بر سر سفره
بنشینند حتی غلامان سیاه مرد بلخی می کوید من عرض کردم بفدای شما شوم کاش برای غلامان
جدا میفرمودید حضرت فرمود که خدا یکی و دین یکی و مادر یکی و جزا باعمال است رسول
خدا ص فرمود که من بدست خود پای شتر را عقال میکنم و جامه پشم می پوشم تا از کبر بری شوم
و فرمود که بر روی زمین طعام میخورم و اجابت دعوة بندکان میکنم و بر الاغ جل دار سوار
می شوم تا سنتی باشد برای من کسی که از سنت من اعراض کند از من نیست از سلمان پرسیدند
چرا جامه نو نمی پوشی در جواب کفت من بنده ام چون آزاد شدم از آتش جهنم خواهم پوشید
ای عزیز من همت مردم در جمع کردن دنیا است و در مذمت دنیا حضرت امیر المؤمنین ع فرموده
انما الدنیا ستة اشیاء یعنی دنیا شش چیز است مطعوم و مشروب و ملبوس و مرکوب و
منکوح و مشموم یعنی خوردنیست و آشامیدنیست و پوشیدنیست و سوار شدنیست و وطی
کردنیست و بوئیدنیست فاشرف المطعومات العسل و هو مذقة ذبابة یعنی اشرف مطعومات عسل است
و آن فضله حیوانیست که آنرا زنبور کویند و اشرف المشروبات الماء یستوی فیه البر والفاجر اشرف
آشامیدنیها آبست در ان مساویند نیکوکردار و بدکردار و اشرف الملبوسات الحریر و هو نسج
دودة یعنی اشرف پوشیدنیها دان تنیده کرم است و اشرف المرکوبات الخیل و علیها یقتل

الرجال یعنی اشرف مرکوبات اسب است و بر اسب کشته میشوند غزات و اشرف المنکوحات النساء وهی مبال فی
مبال اشرف منکوحها زنانند و آن رساندن بول کاهی است ببول کاهی و ان المرأة قال ترتین احسن ما فیها
و مراد اقبح ما فیها یعنی بهترینکه زنان بنکوترین آنچه در اوست زینت میدهد یعنی صورتش را برای قبیح ترین
الخیزی که در اوست که فرج او باشد که فرج را بذکر مرد برساند زینت چنانکه اشرف المشمومات المسک و هو
بعض دم بعضی از حیوانات است و آن بعضی از خونست همت مردم در دنیا و زرد و سرخ و
لباسات و کاهی که نقل عبادت نماز و روزه کویند طفلی و تبع است و وقت بیکاری ایشانست
اما عارفان اصل همت ایشان نماز و روزه و لباس تقوی و دیکر در بند غذا و لباس دنیا نمیشوند
بدانید ای عزیزان طریقه ما و رفتار ما بطریقه پیغمبر ماست در رفتار و کردار را تغییر دهید پیغمبر ع
بر تیغ زبان و امیرالمؤمنین بشمشیر و سنان و برداشتن سرها کافران و منافقان و مردم را زاهد
بی رغبت از دنیا کردند و مردم همواره هوا دارند الناس علی دین ملوکهم بعد پادشاه و شاهزادگان
علما و دانشمندان که محبت دنیا دارند بانبر خانه اول بر میکردانیدند و دنیا طلب کردانیدند
و متاع دنیا در نظرها و نعم و زرد و سرخ آن در دلها عظیم رسانیدند چون اهل دنیا را دیدند
یا لیت لنا مثل ما اوتی قارون انه لذو حظ عظیم چه کویند ای برادر دیکر آنکه اگر بدن را غذا
ندهی فربه دنیا میشود و هم چنین هر کاه قلب را غذای علم و عبادت و اخلاق ندهی [illegible] میشود
یعنی از نقطه [illegible] میشود [illegible] بعصیتها بالمره [illegible] صاحب ابدان از صورت انسانیت
هم بیرون میرود و بصورت یکی از حیوانات که اخلاق او را تحصیل کرده مسخ میشود مثل آنکه
غضب بر نفس او مستولی شد بصورت سبع و درندگان و اگر شهوت غالب شد بصورت خوک

مسخ میشود ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم و چون مرگ در آید و انکشاف حقایق شود آن
کسیکه در باطن صاحب این صفتها حیوانیت است خود را بصورت یکی از حیوانات خواهد دید و جاءت
سکرة الموت بالحق ذلک ما کنت منه تحید فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید و کاهی قلب او میمیرد
اگرچه بدن او زنده است چنانکه خدا فرموده است و ما انت بمسمع من فی القبور یعنی نمیتوانی که
بشنوی این آیات را بمردها در قبرها تا چند چنین فسرده باشی در قبر بدن چه مرده باشی آخر تو
طایر [illegible] اندر قفس بدن چرائی بشکن قفس [illegible] ای امرد خدا ره خدا کیر در ظلمت
شدی خدا کیر شربت باداره خدا کیر [illegible] علی هذا عالم زنده است و جاهل مرده است اگرچه تا
رود با ذکر خدا بخوابد خوابش بیداریست و هر که در غفلت بیدار باشد بیداریش خوابست امیرالمؤمنین
علیه السلام فرموده است تفز بعلم و لا تطلب به بدلا فالناس موتی و اهل العلم احیاء و الجاهلون موتی
قبل موتهم و العاملون و ان ماتوا فاحیاء یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا اکثر اهل دنیا چشم
دارند ظاهربین و بزرکترین همت ایشان دایم در طلب دنیاست دلیل بر این حکایتی است که
شخصی قریب بدوازده هزار تومان از مالیه دنیا مالک بود و عمر قریب به هشتاد سال رسیده بود
آمد بشورت نزد مؤمنی در دار العباده یزد و گفت بخاطرم چیزی پیدا نمیشود میخواهم بشترخان بیع ترخان م
یا بمسقط بروم کدام بکر اصلاح [illegible] آن مؤمن میکوید الحال شما اینقدر دارید که سالها سال شما
بس باشد این آدم همان روز بعد از پنج شش ماه بسفر آخرت رفت ای بیچاره تو سفر آخرت در پیش
سردار [illegible] ترخان و بندر [illegible] برای که واز برای چه شوره اگر در بهشت دستار کو
نباشد بر دوش باد سر هست سر بار کو نباشد که فکر قصر و ایوان که فکر باغ و بستان جائی که

میکنی جان کلاه ارکو نباشد هر روز میرید تو روز زینت در تک و رو با کندم است با جو انبار
کو نباشد بدین مضمون حکایت کرد که دولتمندی در اصفهان که سی هزار تومان دولت داشت و
وارث او منحصر بود بدختری از کنیز و در دم نزع کلامش این بود که نوکر خود را صدا زد که ما رفتیم
اما قطیفه میرزا نیماف نزد مهره کش است ما نده بکلیه از دنیا رفت این بود کلام او و وصیت او فاعتبروا
یا اولی الابصار لعلکم تفلحون ای عزیز هر کاه دل از قطیفه میرزا زمانی نتوان داشت پس آیا
پس با چکونه دل از این همه مال و متاع دنیا بر میتوانی داشت و اگر در قبر هیچ عذابی نداری همین
سوختن با آتش حسرت ترا بس من ملک بودم و فردوس برین جایم بود آدم آورد در این دیر
خراب آبادم ای برادر رفتهای ما محبت دنیا بهم رسانیده و رغبت بعبادت ندارد و عادت بمعصیت
کرده ای برادران چه خاک بر سر کنیم هر کاه وارد بر خدا شویم مسکین ابن آدم یستقل ماله و لا
یستقل عمله یفرح بمصیبته فی دینه و یجزع بمصیبته فی دنیاه یعنی بیچاره پسر آدم مال خود را
کم میشمارد و عملش را کم نمیشمارد مصیبتی که در دینش بهم میرسد خوشحال میشود و مصیبتی که
در دنیاش بهم میرسد جزع میکند سابق براین میشنیدیم که ظالم دشمن خداست و سود خوار
بدترین خلق است مانع الزکوة و تارک الحج و عامل دیوان در میان مردم انگشت نما بود و فخر
مردم بدرس و طلب علم و حضور در مجلس وعظ بود حالا از بسکه مردم دنیا پرست شده اند
ظالم دشمن خدا نیست و مردم سعی میکنند که زانو بزانوی ظالم بنشینند و دختر بظالم میدهند
دختر و خواهر ایشانرا میکیرند و ملا باشی این سلک [illegible] میشوند و دستی هم میدهند و [illegible]
حاکم ظالم و پادشاه جائر و بیک ذاتها فاسق میخواهند آه از [illegible] که [illegible] مکر بود

قوت لا یموت بعضی از عرفا نقل نموده اند که شداد و نمرود مقرر کرده بودند که هر جا عابد متنکی بر
ببینند بکشند یا او را از شهر اخراج کنند و از حکایت یوزآسف و بلوهر و پدر شو شخص نیمه اکر [illegible] مدت
دنیا میکنند و در خوش کذرانی ما را تلخ کام میکنند که ما را خدا از ناف داده که مدت دنیا کنیم
و عیش ایشان تلخ میکنیم ای هزار حیف که تو این همه اسباب بخود می چینی در دم مرگ چکونه دل
برخواهی داشت از همه اسباب پس [illegible] هموار هموار دل از آنها بردار تا در دم مرگ بتوانی دست از آنها
و شاید در آن وقت فرصت وصیت کردن هم نشود که کوئی چون وارث میخورد قدری از وارث بر وصیت
پس بکیر بر خوش احوال سعادتمندی که باطن خود را بعلم و عبادت و صلاح و سداد و طاعت
اتقیا صیقلی نماید و آنرا نورانی کرداند و جمال خود را در آینه باعیب ببیند و جمال حق را در آن
آینه صیقل خورده معاینه ببیند و در حال بندگی چنان [illegible] بیخبر شود که خود را نبیند چه جای
دیکری جناب قبلة العارفین امیرالمؤمنین ع در حال نماز پیکان از پای مبارکش کشیدند اگر قبل
از نماز میکشیدند طاقت نداشت و این حدیث را بعضی راست نمیدانند لکن بنابر مؤلف بیاد
بجاست پس اگر دل تو مرده است زنده کن با آیات و اخبار که از مواعظ مثنوی بمنزله صور اسرافیل است
زنده کن و در حدیث است که معصوم فرمودند که مذاکره علم دلهای مرده را زنده میکند ای برادر این
قدر سعی در ظاهر میکنی که اندک وقتی است مردنی و اسباب ظاهر را میکذاری و میروی اندکی
از سرمایه عمر یعنی باطن کن زینت دادن باطن بعلم و اخلاق که چون بمیری اینها را همراه خود ببری
که مونس تو باشد در تنهائی قبر و قیامت که خلق عالم را بیک تنها بخود داده امیرالمؤمنین ع فرموده اند
رضینا قسمة الجبار فینا لنا علم و للاعداء مال فان المال یفنی عن قریب و ان العلم باق لا یزال

ملاحظه کن که اگر این مسئله یاد گیری شیرینی آن از کام تو بیرون نمیرود تا مردن اگر مردم با
ظاهریه علمیه موهومیه فخر میکنند تو نیز باموریه روحانیه معنویه عقلیه فخر کن یعنی شکر کن واگر
بغذاهای خوشبو وخوش رنگ فخر میکنند تو نیز بغذاهای روحانیه عقلیه فخر کن اگر گویند ما خانه
وسیعی داریم تو بگو ما سینه کشاده داریم اگر گویند ما اسباب خانه خوبی داریم تو بگو در خانه دل
ما انوار علوم معرفت در دل جا کرده ایم اگر گویند که ما پادشاه وبیک زاده و دوستی ایشانیم تو بگو که من
بکساعت مناجات باقاضی الحاجات را نمیدهم که دولت چنین بیک زادها وخوک زادها را
بینم ودر یک کوچه با ایشان راه روم عارفی گفته نیست در این نشاه کس تا شود او هم نفس
هم نفس من تو باشی ای تو کس بیکسان واگر گویند در مجلس بالا می نشینیم تو بگو ما در این دنیا
ودر این نداریم واگر گویند ما خوب میخوریم بکو ما خوب میخورانیم اگر گویند ما صورت خوب داریم
تو بگو ما باطن خوب داریم اگر گویند ما مال بسیار داریم تو بگو ما علم وعمل واخلاق بسیار داریم اگر
ایشان مل بدنیا بسته اند تو دل از دنیا بر کن اگر مردم ظاهر خود را زینت میدهند تو باطن خود را
زینت ده کوشش کن که معرفت وعلم تحصیل کنی که سر آمد عبادات است مرویست که جناب امیر
المؤمنین ع یکی از اصحاب خود فرمود تو دو ساعت دیگر بیشتر زنده نیستی عرض کرد در این
دو ساعت چکنم که طلب علم ومعرفت کن کوشش صاحب اسرار معارف کردی شیخ عطار درین
از این بگذر از صورت هر چیزی یعنی بنگر شود صاحب دل راهزنی بهتر از این در توحید از صد
فقها بگذر آن نیست از هر جفائی که بهتر از این سخن فهم بر مستمعان شیرین است صاحب ذوق
ندارد شکری بهتر از این ای برادر هر گاه عالم شدی علم را عمل کن وتحصیل کن آخرت را نه آنکه

علم را

علم را وسیله دنیا کردانی حضرت صادق ع فرمودند برای عالم هفتاد گناه می آمرزند پیش از آنکه
یک گناه جاهل را بیامرزند هر گاه علم ومعرفت تحصیل نمودی خود را نجات دادی از جهل دیگران را
تعلیم کن وباعث نجات دیگران هم بشو قال الباقر ع الْعِلْمُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ علم مقرون بعمل است هر گاه
عمل کردی علم داری والا علم نیست ومیرود از دست تو ثقه نقل نمود که مردی بخدمت حضرت
رسالت ص عرض کرد که سؤال چند دارم حضرت فرمود سؤال کن عرض کرد که میخواهم که بدی
از من سر نزند فرمود فراموش مکن مرگ را هرگز عرض کرد که میخواهم از هیچ آفریده نترسم فرمود
از خدا بترس گفت میخواهم که در نظر خلایق عزیز ومحترم باشم فرمود از هیچ آفریده طمع مدار گفت
میخواهم در دم نزع کلمه شهادة را فراموش نکنم فرمود خوش خلق باش گفت میخواهم دراز
عمر باشم فرمود صدقه بسیار بده گفت میخواهم مراد دوست دارند فرمود قرآن بخوان واگر نتوانی
قرآن را دوست دار گفت میخواهم از همه کس بهتر باشم فرمود دست بجود وکرم بگشا وتواضع
پیشه کن گفت میخواهم تا زنده باشم محتاج هیچکس نشوم فرمود شکر حق تعالی کن وهر چه خواهی
از او بخواه گفت میخواهم خوش سیما باشم فرمود شب با وضو باش وبخواب گفت میخواهم
تا جان باشد بیمار نشوم فرمود کم تا ضرورت نشود سخن مگو تا اشتها صاف نشود طعام
مخور تا خواب غلبه نکند خواب مکن گفت میخواهم در نظر خلق عزیز باشم فرمود تو هم
مزاح وهزل مکن ودر مجالس سخن بسیار مگو گفت میخواهم جان کندن بر من آسان
شود فرمود عبادت بیماران کن گفت میخواهم مرا عذاب گور نباشد فرمود تن وجامه را
از نجاست پاک بشوی گفت میخواهم در دنیا وآخرت رستگار باشم فرمود دروغ گوی

عادت مکن ودر نماز کاهلی مکن وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَوٰةِ قَامُوا كُسَالَىٰ ویا بمضمون
وارد است که حق تعالی فرمود بحضرت پیغمبر ص که بگو بآنکس که صورت نیکو نازد که تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ
یعنی آنکسانی که نازد بی اعمال ایشان نیکاست میسوزاند روهای ایشان را آتش وبگو آنکس که از حسنات
بفصاحت مینازد الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
یعنی مهر میکنیم روز قیامت دهانهای ایشان را بتکلم در می آوریم دستهای ایشان وشهادت
میدهند پاهای ایشان بآنچه در دنیا کسب میکرده اند وبگو بآنها که باصل ونسب مینازند
فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ یعنی در وقتی که صور دمیده شود ودیگر نسبتی در میان
مردم نمیماند وبگو بآنها که بمال وفرزند فخر می کنند که يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا
مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ نفع نمیدهد شما را مال واولاد در قیامت مگر آنکه بیاید با قلب
سالم از محبت دنیا بگو بآنها که بقوت فخر می کنند وپهلوانی ناز می کنند که مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ
لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ یعنی بر جهنم موکل است ملئکه درشت اندام وتندخو که اگر انگشت
بر آنها زنند پاره پاره شوند که هر چه خدا بآن امر کند معصیت نمیکنند خدا را ودر حدیث
است که لَيْسَ الشَّدِيدُ بِالصُّرَعَةِ إِنَّمَا الشَّدِيدُ الَّذِي يَمْلِكُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ نیست پهلوانی
بکشتی گرفتن وبر زمین زدن اینست که پهلوان کسی است که مالک نفس خود باشد حین
غضب وبگو بآنها که بپادشاهی فخر میکنند لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ در آن روز
خواهیم گفت که از برای کیست امروز پادشاهی در جواب بگوید که پادشاهی از خداوند یکتا است
وبگو بمال داران بخیل که خداوند میفرماید که الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا

فی سبیل الله

از حسنات

فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ آن کسانی که بر روی هم میگذارند طلا ونقره ودر راه خدا
نمیدهند بشارت ده ایشان را بعذاب درد ناک حق تعالی فرمود الْمَالُ مَالِي وَالْفُقَرَاءُ عِيَالِي
وَالْأَغْنِيَاءُ وُكَلَائِي ودر مال خدا که باو داده که خرج عیال خدا کند وقدری مَن یاب اجرت
وکالت بخود را اسراف میکند وعیال موکل نمیدهد خود را پروازد بر الاغ چاق
مدار سوار شود وریش خود را پاک وماند زنان خود را برخ وزرد محاسن آبد هیچ
دارد وپس در نظر نادانان مردی واو را شار الیه مینامند ودو سخن باو دارند
واطراف مشورت میکنند ابهر دچون چراغ بی نور وحقیرتر از موش کور است زیرا
که بر روی زمین چون خران دم دارد در هر مرغزار بغیر استحقاق چریده ومخو شیها
واستراحت بیجا کرده وهر مومنی صالحی که لباس او مندرس است ولکن لباس تقوی پوشیده
در نظر مردم حقیر است وهیچکس اعتنا باو ندارد ولکن در نظر خدا قرب دارد بمرات
شتی ولکن آنها میگویند که ما از فقرا بهتریم صاحب علم وعمل که ما را بینزا امر بان
میکنند زیرا که ما اساس داریم او ندارد چنانکه حکایت او را با او خدا در کلام ساطع
النور در سوره مبارکه مریم ذکر فرموده وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا
لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا تا آنکه فرموده وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ
خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًّا ای برادر کسیکه میمیرد مردم گویند چه برای وارث گذاشته
فکر کوران دارند که هر گاه دارد دخترش را بگیرد وهر گاه پسر دارد دختر بپسرش
دهند والا زنش را هر گاه جوان است بگیرند اما ملئکه میگویند چه پیش فرستاده اما

مردن برای مؤمن و کافر هر دو بهتر است زیرا که مؤمن زندان اوست خلاص میشود واما کافر هرچه
زودتر بمیرد گناه او کمتر است اگر مردن بد بود چرا حبیب خدا مرد و هرگاه زنده بودن نیک بود چرا
دشمن خدا ابلیس زنده است هر قسمی که انسان مال از او جدا شود نیک است اگرچه ظالم بعنف
بگیرد یا قطاع الطریق ببرند و هرگاه بسفری رود که مالش صحیح باشد و ناخوشی بیدنش رسید گویند
که خوش کند شتر نر این طور است که فهمیده است در حدیث است که ملعون کل مال لایزکی کل ملعون
جسد لایزکی وزکوة الجسد ان تصاب بافة مثل ان تخدش الخدشة وتعثر العثرة حتی
اختلاج العین ملعونست هر مالی که زکوة داده نشود و ملعونست هر بدنی که زکوة داده نشود
و زکوة بدن آنست که برسد او را آفتی مثل آنکه خدشه بأو برسد یا بلغزد حتی مثل آنکه بجهد چشم او
و هرگاه کسی بزیارت عتبات میرود اندعا میکنند که بمیرد و حال آنکه بمیرد صرفه اوست که ومن
یخرج فی بیته مهاجرا الی الله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله از عکرمه مرویست
که در مکه بسیار کسی اسلام آورده بودند و استطاعت هجرت نداشتند چون آیه هجرت نازل شد
نوشته آن بمستضعفین رسید جندع بن صمره گفت من هرچند پیر و بیمارم و از جمله مستضعفین
نیستم که حق تعالی فرموده چه چاره رفتن میدانم و راه مدینه میدانم میترسم که اجل دامن مرا بگیرد
و بترک هجرت بر ایمان من خلل پذیرد بر همین سریر که خفته ام مرا ببرید پسرها سخن پدر را
شنیده استعداد راه مهیا کردند و بمنزل تنعیم نقل کردند اثر موت بر جندع ظاهر شد دست
راست خود را بر دست چپ نهاد گفت خدایا این دست از آن تو و این دست چپ از آن رسول
تو بیعت میکنم با تو بانچه رسول تو با تو بیعت کرده است این بگفت و از دنیا در گذشت

چون

چون خبر بمدینه رسید اصحاب گفتند اگر بمدینه رسیدی ایمان او کامل تر بودی این آیه را خدا
فرستاد خوشا بحال آن خداپرستی که ضمیر باطن میکوشد و باطن خود را معمور میکند از علم و عمل
و اخلاق و چون نورانی شد جمال خدا را در آینه دل می بیند و نشانه آن آنکه چون اسم خدا را
شنود پوست بدنش بلرزد و درد آید چنانکه خدا مدح او را کرده در سوره مبارکه حج که بشر المخبتین
الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم والصابرین علی ما اصابهم والمقیمی الصلوة ومما رزقناهم
ینفقون و بشارت ده بندگان مرا که اسم خدا را شنوند دلهای ایشان بترسد و صابرند
بر مصائب و برپا دارندگان نمازند و انفاق میکنند آنچه خدا بایشان داده در حدیث است
کما اذا اقشعر جلد العبد من خشیة الله تحاتت عنه ذنوبه کما تحاتت عن الشجرة البالیة
ورقها هرگاه بلرزد پوست بنده از یاد خدا میریزد گناهان او هم چنانکه میریزد برگ درختان
خشک و باز فرموده خدا در آیه نوزدهم از سوره زمر که الله الذی نزل احسن الحدیث
کتابا متشابها مثانی تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم وقلوبهم الی ذکر
الله خلاصه مضمون آنکه نازل کرده است خدا کتابی که قرآن است که میلرزد از آن پوست جماعتی
که میترسند پروردگار خود را پس آرام میشود جلود و قلوب ایشان بسوی ذکر خدا ای برادر
خود را بلباس تقوی زینت ده و ظاهر خود را ضایع گذاری سهل است اما باطن خود را تعمیر
کن که باطن آباد بهتر از ظاهر آباد و باطن خراب است خدا یا دلم را گشادی بده دکان غم را کساد
بده ای برادر مناجات امیر المؤمنین ع بشنو ابو درداء روایت میکند که وقتی آن بزرگوار خالی
و تنها از خلایق را دیدم که از یاران و کسان خود کناره گرفته بنخلستان رفت و خود را در میان

شاخ و برگ درختان پنهان کرد پس او را نیافتم گفتم بمنزل خود رفته خواهد بود ناگاه آواز حزینی
شنیدم که گویند میگوید الهی کم من موبقة حملت عنی فقابلتها بنعمتک وکم من جریرة
تکرمت علی عن کشفها بکرمک الهی ان طال فی عصیانک عمری وعظم فی الصحف ذنبی فما انا مؤمل
غیر غفرانک وما انا براج غیر رضوانک یعنی ای خدا بسی خدا گناه که تحمل کردی و حلم ورزیدی
و گذراندی از من و در برابر آن نعمت دادی و بسی گناه که بکرم خود از من گذراندی و پرده از
روی آن نگشادی و اگر دور و دراز شد در نافرمانی تو عمر و بزرگ شد در صحیفها اعمال گناهان
من پس من نیستم آرزومند غیر از آمرزش تو و نیستم امیدوار بجز از خوشنودی تو پس از
اثر آن صدا رفتم و ملاحظه کردم علی بن ابیطالب ع بود خود را از او مخفی کردم چند رکعت نماز
کرد و بدعا و گریه پرداخت و گفت الهی طال ما انا متعبتنا ای وقد حضرت اوقات صلواتک
وانت مطلع علی تحکم بحلمک الکریم الی اجل قریب فویل لها تین العینین کیف تصیران غدا
علی تحریق النار الهی طال ما مشت قدمای علی غیر طاعتک وانت مطلع علی تحلم بحلمک الکریم
الی اجل قریب فویل لها تین القدمین کیف تصیران غدا علی تحریق النار یعنی ای خدا دور
شد و دراز شد زمانی که چشمان من در خواب بودند و حال اینکه اوقات نمازهای تو داخل شده
بود و تو بر این مطلع بودی و بحلم خود از من گذراندی و مرا گذاشتی تا اجل نزدیکی که معین است
باشد پس وای بر ان چشمان چگونه فردا برای سوخته شدن از آتش جهنم تحمل خواهند داشت
ای خدا دور و دراز شد زمانی که پاهای من در راه رفتن انجه امری که غیر طاعت تو بود و
تو بر این مطلع بودی و از پرده دکاری خود از من گذراندی و مرا تا اجل معین مهلت دادی پس

وای

وای بر این پاهای من چگونه فردای قیامت طاقت بر سوخته شدن آتش جهنم خواهند داشت
ای خدا دور و دراز شد زمانی که من مرتکب امور شدم که نفس من مایل بآن بود و لذات آن را جمع
بجسم من بود و تو مطلع بر این بودی و بحلم و نیکوی از من گذراندی و مرا تا اجل موعود مهلت
دادی پس وای بر این جسد ضعیف من چگونه فردا بر آن آتش جهنم صبر خواهد کرد بعد از ان عبارات
آن زبده کاینات بنقدر گریست که بیهوش شد چون بهوش آمد گفت الهی الویل لی ثم الویل لی
ان کان الزقوم طعامی الهی الویل لی ان کان الحمیم شرابی الهی الویل لی ثم الویل لی ان کان
القطران لباسی الهی الویل لی ثم الویل لی اذا قدمت الیک وانت معتیظ عنی ای خدا وای بر من اگر
زقوم طعام من باشد ای خدا وای بر من پس وای بر من اگر حمیم شراب من باشد ای خدا وای
بر من اگر قطران لباس من باشد ای خدا وای بر من پس وای بر من اگر بسوی تو وارد شوم و تو
خشمناک باشی پس چند فقره دیگر از مناجات بر زبان جاری کرد و گریست تا بیهوش شد
بعد از مدتی که بهوش آمد گفت بای وجه القاک وقد اخلق الذنوب وجهی وبای لسان
ادعوک وقد اخرس المعاصی لسانا وکیف لا ادعوک وانت الکریم وکیف ادعوک وانا
انا وکیف لا ادعوک وانت انت وکیف افرح وقد عصیتک وکیف احزن وقد عرفتک
یعنی بچه رو ملاقات کنم ترا و حال آنکه گناهان کهنه کرده است روی مرا و بچه زبان ترا بخوانم
و حال آنکه معاصی زبان مرا گنگ کرده است و چگونه ترا بخوانم و حال آنکه من گناه کارم
چگونه ترا بخوانم و حال آنکه تو مولی و چگونه خوشحال باشم و حال آنکه معصیت ترا کرده ام
و چگونه دلگیر باشم و حال آنکه ترا شناخته ام پس بسیار گریست و چند رکعت نماز کرد و گفت الهی

بنام کل ذی عینٍ و یستقر بجالی وطنه وانا رجل القلب وعیناي بنتظراب رحمة ربي وانتظر
کما ینتظر المذنبون یعنی ای خدا هر صاحب چشمی که تحی شب خوابید و در منزل خود استراحت مینماید
من از خوف بیدارم و چشمانم منتظر عفو تو اندهم چنانکه منتظر عفو تو اند گناه کاران و بعد
از زاری بسیار گفت الهی تحرق بالنار وقد کانت من خوفك باکیة الهی اتحرق بالنار قلبي
وقد کان لك محبا الهی اتحرق بالنار جسمي وقد کان لك خاشعا الهی اتحرق بالنار لسانی
وقد کان للقرآن تالیا الهی اتحرق بالنار جوارحي وقد کانت لك رکعا سجدا یعنی ای خدا
آیا خواهی سوزانید مرا بآتش جهنم مرا و حال آنکه از خوف تو گریانست و آیا خواهی سوزانید
بآتش دل مرا و حال آنکه در آن محبت تو است و آیا خواهی سوزانید بآتش جسم مرا و حال آنکه برای
تو خاضع و خاشع است آیا خواهی سوزانید بآتش زبان مرا و حال آنکه تلاوت کلام تو می کند
آیا خواهی سوزانید بآتش دست و پای مرا و حال آنکه برای تو رکوع و سجود می کند بعد از آن
بگریه پرداخت و مناجات چند کرد و گفت الهی افکر فی عفوك فیهون علی خطیئتی ثم اذکر
العظیم من ذنبي فتعظم علی بلیتي یعنی ای خدا هر گاه فکر میکنم در عفو تو پس سهل می شود
بر من گناهان من بعد از آن یاد می آورم گناهان بزرگ خود را پس عظیم میکردد بر من بلای
من بعد از آن بگریه پرداخت و فرمود آه آه فلقد قرأت فی الصحف سیئة انا ناسیها وانت
محصیها فتقول خذوه فیاله من ماخوذ لا تنجیه عشیرته ولا تنفع قبیلته آه آه اگر بخوانم در
صحیفهٔ اعمال گناهانی را که من آنها را فراموش کرده ام و تو آنها را شماره کرده و بحساب در آورده
گوئی بگیرید این را یعنی فرشتگان خدا امر بگرفتن من کنی پس بر گرفته که خویشان او و او را نتوانند

نجاة دهند و قبیلهٔ او با و نفعی نتوانند رسانید پس بعد از آن گریه بسیار بلندی کرد و مناجات
کرد و فقرات چند فرمود آه آه من نارٍ تنضج الاکباد آه آه من نارٍ نزاعة للشوی آه آه
از آتشی که برکنده است پوست سرها را ابو درداء گفت بعد از آن آواز گریه اش ضعیف شد و بعد
شد پس آوازش نشنیدم پیش رفتم دیدم مثل چوب خشکی افتاده و اعضای مبارکش خشکیده
اصلا حرکتی از آن ظاهر نبود و بسیار او را صدا زدم نه آوازی شنیدم و نه حرکتی از او دیدم
و اعضای مبارکش را فراهم آوردم فراهم نیامد گفتم انا لله وانا الیه راجعون بخدا قسم که علی
از دنیا رفت پس شتابان بخانه فاطمه دویدم گفتم ای دختر رسول خدا خدا ترا اجر دهد که
مصیبت علی بن ابیطالب علیه السلام بید حقیقه او از دنیا رفت جناب فاطمه فرمود آیا واقعه بچه کیفیت
بود ابو درداء گفت همه را بعرض فاطمه رسانیدم فاطمه فرمود بخدا قسم این بیهوشی است که مکرر
او را از خوف خدا عارض میشود پس آبی آوردند و بر روی او فشاندند تا بهوش آمد نگاه
بمن کرد و من گریه می کردم فرمود ای ابو درداء گریه تو از چیست گفتم از آنچه می بینم که بسر خود می
آوری فرمود یا ابا درداء فکیف اذا رایتني وقد دعي بي الی الحساب وایقن اهل الجرائم بالعذاب
واحتوشتني ملائکة غلاظ شداد وزبانیة فظاظ فوقفت بین یدي الملك الجبار قد اسلمني الاحباء
ورحمني اهل الدنیا لکنت اشد رحمة لي بین یدي من لا تخفی علیه خافیة
یعنی چگونه خواهد بود حال تو ای ابا درداء اگر به بینی مرا در جای که خوانده باشند مرا بحساب
و یقین شده باشد اهل معصیت را بعذاب و دور مرا گرفته باشند ملائکه غلاظ و شداد یعنی
درشت خویان و شداد یعنی درشت گویان و زبانیه فظاظ که دوزخبانان بد و تلخ برند

مساهله ندانند پس من ایستاده باشم من در نزد پادشاه جبار و فرو گذاشته باشند مرا دوست
از یاری من کشیده باشند دوستان و رقت کرده باشند بر من اهل دنیا هر آینه آنوقت تو بیشتر بر من
رحم خواهد آمد با حال در پیش کسی که هیچ پنهانی بر او خفائی ندارد مسلمانان پس ولی بر من
و تو ان عذابهای خدا اگر می خواهی نجاة یابی باید گریه کنی از خوف خدا و بر جناب سید الشهداء
مسلمانان مناجات جناب سید الشهداء را هم بشنو که حسن بصری نقل کرده که شبی وقت سحر داخل
مسجد الحرام شدم تا طواف کنم جوانی دیدم روی بر خاک نهاده میگفت یا ذا المعالی علیك
معتمدی طوبی لعبدٍ تکون مولاه ای خداوند بلند مرتبه بر تست اعتماد من و توکل من خوشا
بحال بنده که مثل تو آقای دارد طوبی لمن بات خائفا وجلا یشکو الی ذی الجلال بلواه
خوشا بحال بنده که در این دل شب با هراس خوف و بیم بلاهای خود را بخداوند صاحب جلال
شکایت میکند در این وقت تاریکی شب عالم را فرا گرفته با دوست خلوت کرده و اندروی تضرع
و ابتهال با خدای خود مناجات میکند و پیوسته میگوید یا الله و چه خوب مینماید که الله
را گرامی دارد چو او را بکرنبه لبیك اجابت حسن بصری گوید بمجرد آنکه آن جوان چنین خوش را
از حق تعالی کرد بلافاصله شنیدم که هاتفی آواز برآورد که لبیك انت فی کنفی وکلما قلت
قد سمعنا یعنی مادر عوض یکمرتبه دو مرتبه لبیك گفتیم و تو در پناه مائی و هر چه گفتی ما هم را
شنیدیم وصوتك تشتاقه ملائکتی وعذرك الکل قد قبلناه صدا را بلند کن که ملائکه ما مشتاق
صدای تو میباشند و عذرهای تو را پسندیده ایم ما در این شب سل ما تشاء بلا خوفٍ ولا
تجل ولا تخف انني انا الله سؤال کن انچه هر چه میخواهی بی ترس و شرمساری و مبادا آنکه

بترسی که من خداوند تو ام و با تو صحبت میدارم حسن گوید از خوشی این کلمات بیهوش شدم
و چون صبح طالع شد بهوش باز آمدم نگاه کردم دیدم که آن جوان جگر گوشهٔ محمد مصطفی
و نور دیدهٔ علی مرتضی گلگون کفن عرصه کربلا خامس آل عبا حسین شهید بظلم و عنا بود
دانستم که چنین کرامت خبر چنین بزرگواری را نمی شاید بعد از آن قدری بفکر خود فرو
رفتم و بزرگواری که از حضرت عزت عز اسمه خواهش کند که یکمرتبه او را جواب دهد
خداوند دو مرتبه او را جواب گوید با این طور که شنیدی آیا سزاوار است که در صحرای کربلا بعد
از آنکه همه یاران و برادران و بنی اعمامش به تیغ ظلم کشته باشند از برای اتمام حجت با کردن
کج یکه و تنها در میدان ایستاده کفن پوش بگوید هل من ناصرٍ ینصر آل محمد المختار و
هل من ذابٍ یذب عن الذریة الاطهار هل من مغیث یغیثنا وهل من معین یعیننا
آیا کسی هست که یاری دهد فرزند رسول مختار را یا دفع بلا کننده هست که رفع بلا
از ما بکند یا فریادرسی هست که بفریاد ما رسد آیا اعانت کننده هست که ما را اعانت
کند احدی او را لبیك نگوید و بجای لبیك شمشیرها و نیزهای و تیرهای زهرآلود بر
جانب او افکندند و بدنش بضرب نیزه و شمشیر پاره پاره و مجروح کردند الا لعنة الله علی القوم
الظالمین محفل هفدهم در مدح جلیس خیر و شر و مفاسد و منافع آنها و ادله و براهان آن ۱۷
و حکایات غریبه آن و مذمت جماعت صوفیة فی الجملة بسم الله الرحمن الرحیم نحمدك یا من
اعظم مصیبتنا بمصیبة ذات الاحزان والاشجان وسید ولد عدنان المحزون الکریب وشمس آل
عبد المطلب خاتمة کتاب السعادة وفاتحة مصحف الشهادة المجاهد فی سبیل الله وثالث شرطی

لا اله الا الله الذی ضجّ فی مصیبته خاتم الاصفیاء وفخر الانبیاء وعجّ فی رزیّته سیّد الاوصیاء
واشرف الاولیاء والذی بکت علیه الارض والسماء بدموع غزیرة والدماء والذی سقطت
الطیر فی السماء وصاحب المحنة والبلاء والمدفون بارض کربلاء اسیر الاسراء وغریب الغرباء دون
مرج البحرین والنجم القمرین ابی عبدالله الحسین وتقدّست اللهم یا من اجلّ رزیّتنا علی اهل
منبع السعادات وشفیع الامة یوم العرصات وقائد شیعته الی بحبوحة الجنان قتیل العبرات
واسیر الکربات نور العینین وقتیل الحرمین ابی عبدالله الحسین بالهام مصیبة من هو
راسه مقطوع وجسمه علی التراب موضوع واهله من الفرات ممنوع القتیل الظمآن و
القصیّ من الاوطان المذبوح الطعین والمقطوع الوتین نور حدقة العینین فخر العالمین
والمبرّء من کلّ شین ابی عبدالله الحسین وا اسفاه من رزیّته من بکت علیه وحوش
وفدیته من السهول والاوغاد واخلی عن وجهه الدیار رأیتم اطفاله الصغار وثکلت
امّه عند ابیها سیّد الابرار وعند زوجها حیدر الکرار سیّد الثقلین وشمس الخافقین ابی
عبدالله الحسین آه من مصیبته آه من محنته آه من کربته فزعت جمیع الاسماع وملأت
کلّ النواحی والاصقاع ما من عین الا ومنها باکیة وما من اذن الا ومنها واعیة
ضیقت صدور الاحباب واحرقت منها قلوب الناس بعین الاخبار اما بعد فقد
قال الله تبارک وتعالی فی محکم کتابه الکریم ومبرم خطابه العظیم اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم اذا رأیت الذین یخوضون فی آیاتنا فاعرض عنهم حتی
یخوضوا فی حدیث غیره واما ینسینّک الشیطان فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین

یعنی هرگاه ببینی جماعتی را که فرو میروند در مذمت آیات ما پس اعراض کن تو از ایشان تا آنکه فرو روند
در صحبتی غیر از آن واگر فراموش نماید ترا شیطان پس منشین بعد از یاد آمدن آن با قوم ستمکاران
این آیه در سورهٔ مبارکه انعام است از این آیهٔ شریفه واز احادیث بسیار بهم میرسد که آدمی باید با اهل فنا
منشیند و با ایشان هم نشینی کند زیرا که هم نشین خوب نفعها دارد در دنیا و آخرت اما نفع جلیس نیک از
جهة دنیا آنست که موجب عزت تو است که با علما و صلحا و اتقیا نشینی و هر کس بشنود مدح میکند ترا
بر مردم ترا نیک میدانند چنانکه در کتاب مستطاب نهج البلاغه مسطور است که قارن اهل الخیر تکن
منهم نزدیکی از اهل خیر تا یکی از ایشان باشی واما مدح جلیس نیک از جهة دین آنست که از علم او یاد
میگیری واز عبادت او بفکر می افتی واز مکارم اخلاق او بتو تاثیر کامل کند چنانکه رسول صلعم ایضا اشاره
کرد کما المرء علی دین خلیله فلینظر احدکم من یخالل یعنی مرد بر دین خلیل خود است پس باید نظر کند
احدی از نظر کند احدی از شما که اگر او دست خود میکیرد صالح ومتقی وعالم وحلیم یا فاسق وملحد وجاهل
وغیر آن واما نفع جلیس نیک از جهة آخرت آنست که با او محشور میشوی چنانکه در حدیث است که حق
بر خدا که شما را در آخرت با کسی رفیق کرداند که با او رفیق کرده اید اما هم نشین بد ضرر میرساند از جهة
دنیا ابروبت ریخته میشود واذیتی از مال وجان بتو میرسد مکرر میشنویم که حاکم و سلطان دارو غه
فلان کس را بار فقایش گرفته وترجمانش کرده چنانکه مضمون آن امیرالمؤمنین عم فرموده قارن
اهل الشر تبن منهم دوری کن از اهل الشر تا از ایشان نباشی اما ضرر جلیس بد از جهة دنیا آنست
که دینت را ضایع میکند کما المرء علی دین خلیله واما ضرر جلیس بد از جهة آخرت آنست که با او محشور
میشوی که در آن خواهی گفت یا لیت بینی وبینک بعد المشرقین فبئس القرین ایکاش میان من و تو

دراوات نشستن
و معاشرت کردن
با مردم خصوصا
اخیار و اغراض
از بدان زمانه

دوری مشرق و مغرب می بود بد قرینی بودی تو از برای من پس بنا بر علی هذا باید ترک نمود نشستن
با ظلمه و ستمکاران زیرا که نشستن در مجالس ایشان و راضی شدن بظلم ایشان میشود قال الصادق عم
العامل بالظلم والمعین له والراضی به شرکاء ثلثة یعنی ظالم ومعین او و راضی بظلم او هر سه شریکند
جناب رسول خدا صلعم فرمود من مشی مع ظالم فقد اجرم هر کسی راه رود با ظالمی بتحقیق که معصیت کرده
منقولست که لقمان بپسر خود گفت ای پسرک من هر مجلس که ببینی خدا را یاد میکنند و از مرگ با خبرند
پس بنشین در اینجا که اگر عالمی علمت بتو نفع میرساند و اگر جاهلی جهلت برطرف میشود و شاید رحمتی
بر ایشان نازل شود پس ترا نیز برکت آنها در یابد و هرگاه مجلسی ببینی که از ذکر خدا غافل شده اند
غفلت ایشان را فرو گرفته و خنده ها قهقهه میکنند منشین با ایشان که اگر عالمی علمت بتو نفع نمیبخشد
اگر جاهلی جهلت زیاده میشود و گاه هست که بر ایشان عذابی فرود آید ترا هم بگیرد فرا گیرد از عالم
تقلید سفر باید کرد و از صحبت ناجنس حذر باید کرد پیوسته یاد دوست باید بودن بر مجلس آخرت
نظر باید کرد و بعضی از بزرگان دین میگفته اند که آدمی از صحبت بدان و خوردن مال حرام چنین
میشود که نیک را از بد فرق نمیکند و طاعت را معصیت و معصیت را طاعت می پندارد چنانکه ظلمه و ستم
کاران این زمان بدین صفت متصف از این جهت حضرت امیرالمؤمنین عم فرمودند که ولا تصحب
الفاجر فیزیّن لک فعله ویودّ لو انّک مثله رفاقت مکن با فاجر پس زینت میدهد فعل خود را برای
او و دوست میدارد که او را مثل خود کند قال لقمان لابنه یا بنیّ من یشارک الفاجر یتعلّم من طرقه
ومن یقارن من السوء فانّ المجالسة تؤثّر وایّاک ومجالسة الاشرار فانّ طبعک یسرق من طبعهم و
انت لا تدری لقمان برای پسر خود گفت ای پسرک من کسیکه مشارکت کند با فاجری می آموزد از راهها او

نصیحت کردن

وهر کس مجالست کند با جلیس بد سالم نمی ماند از گناه بجهة آنکه مجالست تاثیر میکند پس حذر از مجالست بدان
زیرا که طبع تو میدزدد از طبع ایشان و تو نمیدانی زیرا که از کردار و گفتار بتو تاثیر میکند بلکه دیدن
ایشان تاثیر میکند در تو بدین ایشان از این جهت است که فرموده اند النظر الی العالم عبادة نظر کردن
بسوی عالم عبادت است شاهد بر این مدعا حدیثی است که حواریان بعیسی عم عرض کردند من نجالس قال
من یذکّرکم الله رؤیته ویزید فی علمکم منطقه ویرغّبکم فی الآخرة عمله یعنی با که هم نشینی کنیم
فرمود که با کسیکه خدا را بخاطر شما آورد دیدن او وسخن گفتن او علم شما را زیاد میکند و کردار
شما را راغب بامور آخرت کند و شاهد دیگر این حدیث است که حضرت موسی بن جعفر عم فرمود بیکی
از اصحاب خود که چیست می بینم ترا نزد عبدالرحمن بن یعقوب عرض کرد که خالوی من است حضرت
فرمود که او میگوید خدا در قول عظمی وصف میکند خدا را بوصفیکه خدا بآن وصف کرده نمی شود
یا با او باش ترک کن ما را یا با ما باش و ترک کن او را عرض کرد که او هر چه میخواهد بگوید آیا
شیء علیّ اذا لم اقل ما یقول چه چیز است بر من هرگاه نگویم آنچه را او میگوید حضرت فرمودند آیا
نمی ترسی از آنکه نازل شود بر او عذاب و بر تو هم فرود آید آیا ندانسته خبر آنمرد که از اصحاب موسی عم
بود و پدرش از اصحاب فرعون بود چون لشکر فرعون رسیدند پس از لشکر موسی تخلف ورزید از
جهة اینکه پدر را موعظه کند و او را بلشکر موسی ملحق کند پدر قبول نکرد تا رسیدند بطرفی از دریا
هر دو غرق شدند چون خبر بموسی رسید فرمود که او در رحمت خداست لکن عذاب چون نازل شود
دفع نمیشود از کسانیکه نزدیک گناهکاران اند مگر آن کسیکه از جمله متقیان باشد که از او مدفوع است
شاهد بر این مطلب آیهٔ شریفه ان المتّقین فی مقام امین است آنحضرت عقل کل وسید انبیاء و رسل

۲ روایت

مرویست که همنشین خوب مثل عطار است که اگر از عطرش بتو نمیدهد اما معطرت میکند و مثل همنشین
بد مثل حداد است که اگر شرار آتش ترا نسوزاند اما بوی دود آتش ترا بد بوی کند و وارد شده است که
حضرت رسول صلعم فرمودند که مَنْ کَانَ یُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ فَلَا یَجْلِسْ فِی مَجْلِسٍ یُسَبُّ فِیهِ اِمَامٌ اَوْ
یُغْتَابُ فِیهِ مُسْلِمٌ یعنی هر کس ایمان بخدا و روز جزا دارد پس نمی نشیند در مجلسی که سب کرده شود در
آن مجلس امامی یا غیبت کرده شود در آن مجلس مسلمانی زیرا که مردی کلمه میکوید ان عقب خدا او تعالی
میشود بر او غضب خدا و چون غضب خدا نازل شد که چاره غرض در مجلسی که معصیت خدا میشود منشین
اگر منع نمیتوانی بکنی و اگر میتوانی منع کنی منع کن و اگر از تو نمیشود ان انجا برو زیرا که در ماندن دین
تو تلف میشود بسا هست که عذاب نازل میشود و ترا هم فرو گیرد و آیا چیزی عزیزتر از دین هست
که تلف شود خدا فرموده است اِنَّ الَّذِینَ تَوَفّٰهُمُ الْمَلٰٓئِکَةُ ظَالِمِیٓ اَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِیمَ کُنْتُمْ قَالُوا کُنَّا مُسْتَضْعَفِینَ
فِی الْاَرْضِ قَالُوٓا اَلَمْ تَکُنْ اَرْضُ اللّٰهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِیهَا مومن هر گاه نتواند منع از معاصی کند باید
از اهل معاصی بکریزد وارد شده که حق تعالی جعل را در سوراخش عذاب کند بند آمدن باران که چرا از محله
اهل معاصی بیرون نرفتی از حضرت رسول صلعم مرویست که مَنْ فَرَّ بِدِینِهِ مِنْ اَرْضٍ اِلٰی اَرْضٍ وَاِنْ
کَانَ شِبْرًا مِنَ الْاَرْضِ اِسْتَوْجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ وَکَانَ رَفِیقَ اَبِیهِ اِبْرٰهِیمَ وَنَبِیِّهِ مُحَمَّدٍ یعنی کسیکه فرار کند
بجهت حفظ دین خود اگر چه یکوجب باشد بهشت او را واجب شود و رفیق پدر خود ابرهیم باشد
رفیق پیغمبر صلعم خود محمد باشد امام محمد باقر عم فرمود این آیه بجهت پنج نفر نازل شد که با رسول صلعم هجرت
نکردند و چون مشرکان به بدر حاضر شدند و غلبه لشکر اسلام را دیدند و گفتند که غَرَّ هٰٓؤُلَآءِ دِینُهُمْ
مغرور ساخته است مسلمانان را دین ایشان و فرشتها بر پشت و روها ایشان میزدند و میگفتند

بخشید

بخشید عذاب و شیخ بهاء الدین چه نیکو برشته نظم کشیده ولد همان خود را از این هم صحبتان
جمله مهنا بند و دین تو کشان صحبت نیکاند از نیکان کند تا نخندان باغ را خندان کند
صحبت نیکانت از نبود نصیب باری از هم صحبتان بد بکیب ملاحظه فرما که محمد بن ابی بکر با
مجالست امیر المؤمنین عم در تعزیه او نوشتند بعبد الله بن عباس که اما بعد فَاِنَّ مِصْرَ قَدِ افْتُتِحَتْ
وَمُحَمَّدُ بْنُ اَبِی بَکْرٍ قَدِ اسْتُشْهِدَ فَعِنْدَ اللّٰهِ نَحْتَسِبُهُ وَلَدًا نَاصِحًا وَعَامِلًا کَادِحًا وَسَیْفًا قَاطِعًا
وَرُکْنًا دَافِعًا وَقَدْ کُنْتُ حَثَثْتُ النَّاسَ عَلٰی لِحَاقِهِ وَاَمَرْتُهُمْ بِغِیَاثِهِ قَبْلَ الْوَقْعَةِ الآخره یعنی اما بعد ای
پسر عباس بتحقیق که شهر مصر مفتوح شد و محمد بن ابی بکر بدرجه رفیعه شهادت فایز گردید پس
ما او را در نزد خدا فرزند ناصح و عامل و ساعی و کادح و شمشیر قاطع محسوب میداریم و ما قبل
از این مردم را امر باعانت او و بحریص بر ملحق شدن با او نموده بودیم و در خصوص مالک اشتر
باهل مصر نوشتند که اطاعت امر او کنید در امر حق فَاِنَّهُ سَیْفٌ مِنْ سُیُوفِ اللّٰهِ یعنی بتحقیق که
شمشیر یست از شمشیرهای خدا ای عزیز در این جزو زمان مردم ناکان صحبت نیکان و شایستکان را
اصلا بخاطر نمی آورند و همیشه تلاش میکنند که رفیق شوند با غافل جاهل که حکومت و منصبی
دارد یا دوستی دنیا از مال دنیا در نزد او هست با آنکه زانو بزانوی او نشیند و تملق و خوش
آمد او کویند و تصدیق بلا تصور کنند و خدا را فراموش کنند و اعانت آن ظالم کنند چنین که
گفتیم در این زمان از این جوره کسان بسیار ند بلکه همه آنند عقوبت او همین بس که حق تعالی
میان او و چنین بدبختی الفت افکنده تو دیان صرنو دیا نوا طالبند تا ریان مر تا ریان را
جاذبند ذره ذره کاندرین ارض و سماست جنس خود را همچو کاه و کهرباست ای برادر ما

حالا خصلتی چند بتو عرض میکنیم که از اخبار و کلمات ابرار و اخبار سیده هر گاه در صدیق و رفیق
تو هست هم نشینی کن و الا ترک رفاقت او کن و بعد از این دیگر در یک کوچه با او راه مرو
و اگر فی الجمله معرفتی داری از برای رفیق بودن تو خدا کافی است چنانکه قبلة العارفین فرموده
است که اِنْ اَرَدْتَ الصَّاحِبَ فَاللّٰهُ یَکْفِیکَ وَاِنْ اَرَدْتَ الْمُؤْنِسَ فَالْقُرْاٰنُ یَکْفِیکَ وَاِنْ اَرَدْتَ
الزَّادَ التَّقْوٰی یَکْفِیکَ وَاِنْ اَرَدْتَ الْحِرْفَةَ فَالْعِبَادَةُ یَکْفِیکَ وَاِنْ اَرَدْتَ الْعِبْرَةَ فَالْمَوْتُ
یَکْفِیکَ وَاِنْ لَمْ یَکْفِ مَا ذَکَرْتُ فَالنَّارُ حَقًّا یَکْفِیکَ یعنی اگر تو رفیق میخواهی خدا بس است ترا
و اگر مونس میخواهی قرآن بس است ترا و اگر توشه میخواهی پس تقوی بس است ترا و اگر صنعت
میخواهی پس عبادت بس است ترا و اگر عبرت میخواهی پس مرگ بس است ترا بس نیست آنچه
گفتیم پس آتش جهنم بس است ترا اما خصلتها که گفتیم اول آنکه باید عاقل و عالم باشد احمق و سفیه
و جاهل نباشد زیرا که عاقل و دانا بعقل و علم خود ترا ببین نجات میدهد و احکام دین خود را
از او تعلیم میگیری و بجهت عقل ضرر بتو نمیرساند بسا سفیه و بی عقل که میخواهد بتو نفع رساند
ضرر میرساند از این جهت است که گفته اند مردن بهتر است از زنده بودن و سکوت او
بهتر از سخن گفتن او است و نظر کردن بصورت عالم بهتر است از آزاد کردن هزار بنده در
راه خدا و هر کس دوست بدارد علم را بهشت بر او واجب میشود و صبح میکند و شام میکند در
خوشنودی خدا و از دنیا بیرون نمیرود تا از کوثر سیراب شد و از میوه بهشت میخورد و کرم
قبر جسدش را نمیخورد و در بهشت رفیق خضر خواهد بود که مَنْ اَحَبَّ الْعِلْمَ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ
وَیُصْبِحُ وَیُمْسِی فِی رِضَی اللّٰهِ وَلَا یَخْرُجُ مِنَ الدُّنْیَا حَتّٰی یَشْرَبَ مِنَ الْکَوْثَرِ وَیَاْکُلَ مِنْ ثَمَرَةِ الْجَنَّةِ

ولا

وَلَا یَاْکُلُ الدُّودُ جَسَدَهُ وَیَکُونُ فِی الْجَنَّةِ رَفِیقَ خِضْرٍ و پیغمبر صلعم فرموده اَلْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ
الْاَنْبِیَاءِ دانشمندان وارثان پیغمبرانند و باز فرموده است اِرْحَمْ خُلَفَائِی فقیل یا رسول الله
مَنْ خُلَفَاؤُکَ قَالَ الَّذِینَ یَاْتُونَ مِنْ بَعْدِی وَیَرْوُونَ حَدِیثِی وَسُنَّتِی یعنی خلفاء مرا عرض
کردند لیستند خلفاء تو فرمود آنها که بعد از من می آیند و روایت میکنند حدیث مرا و سنت
مرا اگر چه منبادر اعمه میباشند و لیکن احتمال عموم هم دارد و فرمود یا ابا ذر حضار یک نشستن یک
ساعت نزد مذاکره علم دوست تر است بسوی خدا از قیام هزار شب که در هر شب هزار رکعت
نماز کند و دوست تر است از هزار جهاد و از ختم قرآن دوازده هزار مرتبه و بهتر است از
عبادت یکسال که روزها روزه و شبها بعبادت بر پا ایستاده باشد و هر که از خانه بیرون
رود برای تحصیل علم یا بی علم بنویسد خدا برای او بهر قدمی ثواب پیغمبری از پیغمبران و ثواب
هزار شهید از شهداء بدر و عطا کند خدا باو از هر حرفی که شنیده یا نوشته شهری در بهشت
و طالب علم را دوست میدارد خدا و ملئکه و پیغمبران و دوست نمیدارد علم را مگر نیک بخت
خوشا بحال طالب علم پس هم نشین اهل علم شو تا تو هم طالب علم محسوب شوی اِنَّمَا یَخْشَی اللّٰهَ
مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمٰٓؤُا دویم آنکه جلیس تو صالح و متقی باشد زیرا که هر گاه معصیت کار باشد
وقع معصیت از دل تو بیرون میرود زیرا که هر که معصیت را ندیده هرگز وحشت عظیم
دارد و چون مکرر دید وقع و عظم او برطرف میشود مثل غیبت و غنا چون مردم بسیار
شنیده اند چندان عظمی ندارد و حال آنکه بمراتب از زنا شدیدتر است سیم آنکه بی رغبت
از دنیا باشد و حریص بر دنیا نباشد و محبت بر دنیا حریص تم قاتل است زیرا که فطری

طبایع است شبیه بهم شدند چنانکه مرویست که خدا فرمود بموسی که فرزندان دنیا و اهل
دنیا هر یک موجب فتنه و فریب یکدیگراند و برای هر یک زینت یافته است آنچه در
آن هستند و برای مؤمنان زینت یافته است آخرت پس پیوسته منظور او آخرتست و خواهش
آخرت حایل میشود میان او و میان لذتهای زندگانی دنیا پس هجرها او را بعبادت مبدل
درجات قرب الهی را طی می نماید مانند سواری که اسب در میدان تازد که بر دیگران سبقت
گیرد و گوی سعادت می باید و برود دی بمقصود برسد و روزها از برای غم آخرت
خود اندوهناک است و شبها با اندوه میگذراند و خوشا بحال او اگر پرده از
پیش دیده او برداشته خواهد دید آنچه باعث شادی او گردد لا یستقیم حب الدنیا والآخرة
فی قلب مؤمن کما لا یستقیم الماء والنار فی اناء واحد و در حدیث دیگر پیغمبر ص فرمود
الدنیا ملعونة و ملعون ما فیها یعنی دنیا ملعونست و آنچه در دنیاست ملعون است
ایضا فرمود الدنیا سجن المؤمن وجنة الکافر دنیا عذاریست کشنده و مکاریست
بازی دهنده و خدا لعن کرده است نظر کردن بر اهل دنیا چنانکه خدا فرمود بموسی ع
لا تنظر بعینک الی کل مفتون بها موکل الی نفسه واعلم ان کل فتنة بدوها حب الدنیا
ولا تغبط احدا بکثرة المال فان مع کثرة المال تکثر الذنوب ولا تغبطن احدا برضا الناس
عنه حتی تعلم ان الله راض عنه ولا تغبطن مخلوقا بطاعة الناس له واتباعهم
ایاه علی غیر الحق فانه هلاک له ولمن تبعه یعنی نظر مکن بسوی هر مفتون دنیا که بخود
واگذاشته شده است و بدانکه هر فتنه ابتدای او محبت دنیاست و رشک هر احد برای

بنیای مال پس با بسیاری مال گناهان بسیار میشود و رشک هر احد برضا بودن مردم
از او نباید الا که خدا از او راضی است و رشک هر مخلوقی را که مردم اطاعتش را میکنند پس
اطاعت کردن مردم و متابعت کردن مردم او را بغیر حق موجب هلاکت او و کسانی است
که متابعت او کرده اند از جناب امام زین العابدین ع مرویست که روزی امیر المؤمنین ع
با جمعی از اصحاب خود نشسته بود مردی آمد پیر بود و آثار سفر با او بود پس سلام کرد
و گفت کدام است امیر المؤمنین ع پس گفتند اینست امیر المؤمنین ع پس عرض کرد
یا امیر المؤمنین ع من از ناحیه شام آمده ام و منم مرد پیر شنیدم که فضایل بسیار در
تست پس تعلیم مرا از آنچه خدا بتو تعلیم کرده است پس حضرت فرمود که من اعتدل یوماه
فهو مغبون هر کس روز آخرت و دنیای او مساوی است یعنی امروز و فردای او مغبون
است ومن کانت همته جمع المال کثرت حسرته عند فراقها و کسیکه همت او جمع کردن دنیا
است در وقت رفتن از دنیا حسرتش بسیار است ومن کان غده شر یومیه فمحروم
و کسیکه آخرتش بدتر از دنیاش باشد پس او محروم است و کسیکه نفس را کامل نکند هوا
و هوس بر او غالب است و کسیکه در نقص است مردن برای او بهتر است و او در شده
که حق تعالی بحضرت فرمود که دشمن دارد دنیا را و اهل دنیا و دوست دار آخرت و اهل
آخرت را عرض کرد که خدایا کیستند آنها فرمود اهل دنیا آنها که خنده بسیار کنند
بقسمت خود راضی نمیشوند و چون با کسی بدی کنند عذر نخواهند و چون از او عذر
خواهند قبول نکنند و در طاعت تنبل و در معصیت دلیر و محاسبه نفس نکنند قلیل العلم

کثیر الکلام و نه در نعمت شکر و نه در شدت صبر و اما اهل آخرت ایشان خنده شان کم و حیاشان بسیار
و حق و مکرشان کم و نفع و خیرشان بسیار مردم از ایشان در راحت و ایشان در تعب کلامشان سنجیده همیشه
در محاسبه نفس پشیمان گریان و دلشان بذکر خدا مشغول از نصایح حکمت که با مردم بی هنر دوستی
مکن که با بی هنر دوستی نشاید و بپرهیز از نادانی که خود را دانا شمارد و چهارم آنکه راست گو باشد
دروغ گو نباشد دروغ گو پیوسته ترا فریب می دهد محال را ممکن و ممکن را محال می شمارد
حکایت
آورده اند که حجاج جمعی را سیاست میکرد چون نوبت بیکی از ایشان رسید گفت یا امیر مرا مکش که
من بر تو حقی دارم حجاج گفت ترا چه حق گفت فلان کس غیبت تو را میکرد من او را منع کردم حجاج
گفت گواهی داری اسیر دیگر شهادت داد که راست میگوید حجاج گفت تو چرا با او شریک نشدی گفت
من با تو دشمن بودم رعایت تو بر من واجب نبود حجاج گفت هر دو را آزاد کردم یکی بسبب حق و یکی
بسبب راستی پیغمبر ص فرمود اکثر ما یدخل الناس النار الاجوفان الفم والفرج والمراد بالفم اللسان
یعنی هیچ بیشتر مردم را داخل آتش نمیکند مگر دو چیز زبان و فرج من لم یحسب کلامه من عمله کثرت
خطایاه وحضر عذابه کسیکه کلام خود را از عمل خود حساب نکند خطاهای او بسیار میشود یعذب الله
اللسان بعذاب لا یعذب به شیئا من الجوارح فیقال له خرجت منک کلمة فبلغت مشارق الارض و
مغاربها فسفک بها الدم الحرام وانتهب بها المال الحرام وانتهک بها الفرج الحرام وعزتی لاعذبنک
بعذاب لا اعذب به شیئا من جوارحک خدا عذاب کند زبان را بعذابی که عذاب نکرده باشد هیچ
عضوی را پس گفته میشود بزبان که از تو بیرون آمد کلمه پس رسید بمشرق زمین و مغرب زمین و خونهای
حرام ریخته شد و مالهای حرام غارت شد و هتک فرجهای حرام شد بعزت خودم سوگند که عذاب کنم ترا

بعذابی که عذاب نکرده باشم هیچ یک از جوارح را غرض معصوم فرمود که مثل دروغ گو سرابیست که
دور را بتو نزدیک و نزدیک را بتو دور میکند و در مصاحبت او هیچ عیش گوارا نیست سخن ترا بدروغ
برای مردم نقل میکند و از مردم بتو سخن دروغ نقل می کند و هر دروغ که برای تو نقل کرد از پی
آن دروغ تازه تا بجدی که اگر راست گوید باور نمیتوان کرد و در میان مردم بدروغ دشمنی می
افکند و کینها در سینها میرویاند پس بپرهیزید که با او مصاحبت نکنید حضرت رسول ص فرمود که
ان العبد لیکذب الکذبة فیتباعد الملک منه مسیرة میل من نتن ما جاء به یعنی دروغ گو چون دروغ
دروغ میگوید بوی بد می آید از او که ملک بقدر یک میل راه از او دور میشود پنجم آنکه سخی باشد
زیرا که سخی ترا در مال خود یاری میدهد یاری کردن وقت کاری ناید بکار یاری کردن از او کناره
آن یار کو نباشد چون معصوم فرموده است که با نیکان مصاحبت کن و فرموده است که اسخیا نیکان
قومند که خیارکم سمحاؤکم وشرارکم بخلاؤکم و هیچ صالحی نیست مگر آنکه سخی است مرد سخی با حسن خلق
در کنف خداست حضرت صادق ع فرمود مر بعضی از مصاحبان خود را با خبر نکنم شما را بچیزی که نزدیک
است ببهشت و دور است از آتش گفتند بلی حضرت فرمود بر تو باد بسخاوت و وحی کرد خدا بموسی ع
که سامری را مکش که او مردی است سخی و روایت شده است که جمعی از اهل یمن آمدند بخدمت پیغمبر ص و مردی
در میان ایشان بود که بحث بسیار میکرد بر پیغمبر ص تا آنکه آنحضرت غضبناک گردید که عرق از جبین آن
حضرت ریخت پس سر مبارک را بزیر افکند که جبرئیل آمد و گفت پروردگارت سلام میرساند و میفرماید
چرا غضبناک شده از مردی که سخی است که اطعام میکند طعام را پس غضب حضرت ساکن شد
و سر مبارک را بر داشته فرمود که اگر جبرئیل از جانب خدا خبر بسخاوت تو نداده بود ترا بقتل میآوردم

عرض کرد که خدای تو سخاوت را دوست میدارد فرمود بلی انرد کلید شهادت را بر زبان جاری کرد و گفت
بحق خدائی که ترا براستی مبعوث کرده که از مال احدی را محروم نکردانیده ام ششم انکه جلیس تو
قاطع صله رحم نباشد که در حدیث است که اَبْغَضُ الْاَعْمَالِ اِلَى اللهِ الشِّرْكُ بِاللهِ ثُمَّ قَطِيعَةُ الرَّحِمِ ثُمَّ الْاَمْرُ
بِالْمُنْكَرِ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمَعْرُوفِ دشمن ترین اعمال بسوی خدا شرک است بخدا پس قطع رحم کردن است پس امر
ببدی و نهی از خوبی و فرمود پیغمبر ص لَا تَقْطَعْ رَحِمَكَ وَاِنْ قَطَعَتْكَ قطع رحم مکن اگر چه ترا قطع کند امیر
المؤمنین ع در خطبه فرمود پناه میبرم از کناهاکه زود آدم را فانی میکند عبد الله بن کوا برخواست
عرض کرد یا علی ع آیا کناهی که زود آدمی را بر طرف کند حضرت فرمود نعم قطع رحم فرمود اهل بیتی جمع
میشوند و مواسا میکنند با وجودی که فاجرند خدا روزی میدهد ایشان را و اهل بیتی که قطع رحم
میکنند با وجود آنکه اتقیا هستند خدا ایشان را از روزی محروم می کند حضرت سید الساجدین ع
فرمود اِيَّاكَ وَالْمُصَاحَبَةَ لِقَاطِعِ الرَّحِمِ فَاِنِّي وَجَدْتُهُ مَلْعُونًا فِي كِتَابِ اللهِ فِي ثَلَاثِ مَوَاضِعَ یعنی زنهار
که هم نشین نشوی با قاطع رحم پس بتحقیق که یافتم در سه جای کتاب خدا او را ملعون که خدا او را
لعنت کرده بود وَيَقْطَعُونَ مَا اَمَرَ اللهُ بِهِ اَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْاَرْضِ اُولٰئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ
سُوءُ الدَّارِ سه خصلت است که شخص نمیرد تا وبال او را در یابد ظلم و قطع رحم و قسم دروغ هفتم مصاحب
با بد حسن خلق داشته باشد فرمود پیغمبر ص که سُوءُ الْخُلْقِ ذَنْبٌ لَا يُغْفَرُ بدی خلق کناهی است که آمرزیده
نمیشود فرمود که مَا يُوضَعُ فِي مِيزَانِ امْرِءٍ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اَفْضَلُ مِنْ حُسْنِ الْخُلْقِ کذاشته نمیشود در میزان
روز قیامت چیزی که افضل باشد از حسن خلق قیل له ای المؤمنین افضلهم ایمانا قال احسنهم خلقا پرسیدند
که کدام یک از مؤمنان ایمانش کامل تر است فرمود آنکه خلقش نیکوتر است پرسیدند از فی کرد و شوهر

کرده

کرده در روز قیامت این زن بکدام یک از شوهرها میدهند فرمود بانکه خلقش نیکوتر است
فرمود صاحب خلق نیکو میرسد در درجه روزه دار و شب خیز و حسن خلق نابود میکند عمر را و دینا را
معمور میکند و صاحب خلق را ثواب جهاد کننده میدهند خلق می کدازد کناهان را چنانکه آفتاب یخ را
میکدازد و اخبار در این خصوص وارد شده است در دیوان حضرت امیر است که لکل جراحة فرحها
دواء وسوء الخلق فلیس لها دواء و باز پیغمبر ص فرمود عَلَيْكُمْ بِحُسْنِ الْخُلْقِ فَاِنَّ حُسْنَ الْخُلْقِ فِي
الْجَنَّةِ لَا مَحَالَةَ صنایع معروف و حسن خلق کسب میکنند بهشت را و داخل می کند صاحب خود را به
بهشت و بخل و عبوس دور می کند شخص را از خدا و داخل می کند صاحب خود را بجهنم هشتم انکه
با کسانیکه حرف دنیا میزنند هم نشینی مکن چنانکه وارد شده در تفسیر جوامع الجامع نافع که فرمود
يَاْتِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ نَاسٌ مِنْ اُمَّتِي يَاْتُونَ الْمَسَاجِدَ يَقْعُدُونَ فِيهَا حِلَقًا ذِكْرُهُمُ الدُّنْيَا وَحُبُّ
الدُّنْيَا لَا تُجَالِسُوهُمْ فَلَيْسَ لِلّٰهِ بِهِمْ حَاجَةٌ در آخر الزمان می آیند مردانی از امت من که در مسجدها
حلقه حلقه می نشینند و ذکر ایشان دنیا و حب دنیا است شما با ایشان هم نشینی نکنید و خدا از ایشان
حاجتی نیست نهم با وسواسی هم نشینی مکن بلکه در نزد عالم وسواسی درس مخوان و مسئله مپرس و
تقلید او مکن که وسواس او بتو سرایت می کند و او مطیع شیطان است الا انکه هرگاه از تحت قدرت
او بیرون شود کناهی بر او نیست لَا يُكَلِّفُ اللهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا و هم با زنان مجالست مکن دهم دور کردن
فَالْهُنَّ وَقَالَ يَنْبَغِي الْقَطَا وَعُقُودُهُنَّ سَوَاءٌ یازدهم انکه جلیس تو ظالم و معین ظالم نباشد زیرا
که در فنزد غنز میل با ایشان میکنی و دین خود را بخرجا و حلوای ایشان میفروشی و خداوند میفرماید
وَلَا تَرْكَنُوا اِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ میل نکنید بسوی انکسانیکه ستم کردند پس مس میکند شما را

آتش جهنم زیرا که ظلم علاوه بر اذیت دستی و زبانی مال مردم را بعنف میکیرند و تمام کلا بد انمال
حرام باید خورد و چون مال حرام خوردی از آن قوای حرام بهم رسید و از قوای حرام زاده چه آید
جز حرام زادکی ابعز بر من ورع پیشه خود کن که فرموده اند حضرت باقر ع اِنَّ اَشَدَّ الْعِبَادَةِ الْوَرَعُ
بهترین عبادت ورع است حضرت صادق ع فرمود اَلْوَرَعُ يَتَوَرَّعُ عَنْ مَحَارِمِ اللهِ یعنی ورع آن است
که شخص اجتناب کند از محارم خدا آیا حلال است محال است با ظلمه با نور کلیه طَلَبُ الْحَلَالِ وَاجِبٌ عَلٰى
كُلِّ مُسْلِمٍ وَمُسْلِمَةٍ اَلْعِبَادَةُ سَبْعُونَ جُزْءً اَفْضَلُهَا طَلَبُ الْحَلَالِ عبادت هفتاد جزو است افضل اجزاء آن
طلب روزی حلال است اگر محتاج نیستی چه ضرورت داعی شده که با ظالم هم کاسه و هم پیاله میشوی
مَنْ اَكَلَ الْحَلَالَ اَرْبَعِينَ يَوْمًا نَوَّرَ اللهُ قَلْبَهُ وَاَجْرٰى يَنَابِيعَ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلٰى لِسَانِهِ حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرموده هر که چهل روز حلال بخورد خدا دلش را نورانی می کرداند و جاری میسازد خدا چشمهای
علم و حکمت را از دلش بر زبانش ابعزیز صلاح دین و دنیا و آخرت تو در ترک مجالست با ظلمه است
دوازدهم با خلاف مذهب هم نشینی مکن مثل یهودی و نصرانی و سایر کفار پیغمبر ص فرمود اَحَبُّ
ذَهَبَكَ وَذِهَابَكَ وَمَذْهَبَكَ هرگاه بر مذهب تو مطلع شد لا محاله اذیت بتو خواهد رسانید خصوصا
سنی مذهب باشد و دیگر آنکه در قیامت مرا با او محشور می کند سیزدهم با صوفیه مجالست مکن که
ایشان از اهل بدعت اند و هر کس را هم از ایشان میداند و معصوم فرمود مَنْ مَالَ اِلَيْهِمْ اَوْ
اَوَّلَ كَلَامَهُمْ فَهُوَ مِنْهُمْ یعنی هر کس میل کند بسوی ایشان تاویل کند کلام ایشان را از ایشان است
کذشت کلام حضرت که یا با ما باش و او را ترک کن یا ما را ترک کن و با او باش و دلیل از مذهب باطل
ایشان او ملاعین از مشایخ ایشان نقل میکنیم بد نیست که بر بیفی چه اعتقاد دارند از آن جمله سید

مرتضی

مرتضی از علماء جلیل الشان ما در کتاب تبصرة العوام فرموده که صوفیه شش فرقه اند اول انها
ایشکر دعوی اتحاد میکنند و بعد بعد ایشان حسین بن مسعود حلاج است و آن ملعون ساحر بود
و از کلمات کفر آمیز ش آنست که یک خدا در آسمان است و یکی در زمین و آن منم و شبلی ملعون می کوید
کرسی نه نعت و نه صفت دادم نعتم ناسوتی لست و بایزید بسطامی کوید سبحانی ما اعظم شانی
حلاج نامه نوشته بیکی از اصحاب خود که این نامه ایست از خدا بسوی فلان او را پرسیدند که تو
نوشته چرا نوشتی کفت مرتبه جمع الجمع است نزد ما یعنی من و خدا یکی میباشیم کفتند کسی در این
مذهب با تو شریک است که او هم چنین کوید کفت بلی شبلی و ابن عطا و ابو محمد جریری و از جمله
صوفیان ذا النون مصری و معروف کرخی است و معروف نصرانی بود و بر دست امام رضا ع مسلمان
و بعد اختراع مذهبی کرد قدری صحبت صوفیان بشنو ثقه نقل کرد که با یکی از این قوم که خود را
اهل تسلیم و رضا می خواندند در بادیه رفیق شدم روزی مرا کفت دوش لحظه بخواب رفتم
فلان شخص بیامد و دست بر پای من نهاد و من خاموش شدم دست بالا برد و نزدیکی مرا
بر هنه کرد و مقصود حاصل کرد من او را از خود منع نکردم این ثقه باو کفت چون دوش چنین
بودی با او چرا امروز با او رسوا کردی کفت بسوی تشنیع نمیزنم بلکه و تسلیم خود را معلوم
تو میکنم تا چه مرتبه است و جمع دیگر و اصلهاند و میکویند چون کسی بحق واصل شد تکلیف از او بر
خواست و هیچ واجبی بر وی نیست و هر چه کند نیکو بود و اکر مادر یا دختر یا برادر یا پسر یا خواهر را
وطی کند حلال باشد و جمله محرمات از زنا و لواطه و مال مردم بر او حرام نباشد و اکر او بنزد جماع
دهد حلال باشد و کویند که اکر یکی از واصلان از شهوت غالب شود از دیکری طلب جماع کند اکر

مفعول او را منع کند از طایفه واصلان بیرون رفته باشد که از شده باشد و اگر نفی کرند از واصلان
است اجابت کند این زن بلعم چون کلایت برسد و از انبیاء خدا شود زیرا که بواصلان رساند و عرض
ایشان انحلال کردن این جوده اعمال آن است که انفنا کردن صوفی بسیار مسؤل شوند و جمعی
داشته باشند و باز سید جلیل القدر فرموده که شبلی گفته هر کس خود را بهتر از فرعون کبر و تکبر
ورزید و محیی الدین اعرابی در فتوحات مکیه میگوید که انا غافر الذنب یعنی من آمرزنده گناه کاران
کاهی صدای گاو و کاهی صدای خرد هند و جوکی و ساحر و جادو کرونی برود و خوکذرانند
و جرسی رنکی و رقاصند و میکویند علی خوب و عمر خوب پیش مسلمانان مسلمانند و پیش کافر کافرند
صوفی صادش از صاد نصاری و واوش از واو یهود و فاش از فرعون سک دنی قائل قول الخ
انا الله باشد و مؤید صاد صوفی آنست که خود میکویند که معروف کرخی نصاری بود و بدست
حضرت امام رضا ع مسلمان شد اول این کلام که معروف نصرانی بوده راست است نزد ما و نزد
ایشان معروف و مشهور است و اما بدست حضرت مسلمان شدن نزد ما معلوم نیست و اگر فرضا
مسلمان شده باشد هنوز از دین نصرانیت که ان الله هو المسیح بن مریم در دل او چیزی باقی
مانده بود که صوفی شده و ترقی کرده و انا الله بلا انا میکوید و علمای رجال تام کتب را در رجال
نبرده بلی حسین بن منصور حلاج را نوشته اند که از من الکذابین و عجب از صاحب مجالس المؤمنین
اکثر صوفیه را شیعه کفته کویا کتب رجال را ندیده و احادیث را نیز نخوانده که ببینند که معصوم
در مذمت صوفی چه فرموده قلم را بر داشته و کاغذ هم ارزان بوده هر نام مرطی در کتاب بهادری
خصوص صوفیه در بدنوشته و هم چنین کاشفی واعظ در کتاب موعظه و چهل حدیث خود تعریف شبلی

وجنید

جنید و سایر مشایخ صوفیه کرده کویا کاشفی هم مرد بی سوادی بوده که او هم در خصوص مزخرفات
چند مهر چاد بد نوشته و کتاب خود را ضایع نموده از این جهت علماء اول و اشعه تراشی نامیده اند
بدانکه صد ملای روم و هزار حلاج یک بند انکشت محی الدین نمیشوند کرد و کتاب فتوحات
مکیه بعضی از علام را مثل بکلی شد را و ملا محسن فیض و شیخ بهاء الدین را که هر یک بی عدیل بلند کوی
زده که ایشان او را خوب میدانند و صوفی از اول صاف بود فضلها کفار جمع شد صوفی شد
این سکها کاهی با فرعون ما بیجمع شده بر پشت فرعون میروند و لیشی فرعون میکشند و کاهی
کویند موسی ع خطا کرد و فرعون غرق دریای معبودیت شد و کاهی کوشت خوک میخورند و عورت
مردها ایشان انعام میشود که هر که بر پشت پسر رفت و دختر و خواهر ایشان مهر و خصوصا
از برادران طریق سهل باشد و کاهی شراب میخورند و میکویند شراب طهور است و
سقیهم ربهم شرابا طهورا را تفسیر این معنی میکنند و کاهی چرس و بنک می کشند و میکویند
شجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء و بدمستی میکنند و کاهی در آنحال هو میزنند و
انا الله بلا انا میکویند صوفی صادش از نصاری و واوش از یهود و فا از فرعون و با این بدعت
نصاری قائل بخدائی عیسی اند که ان الله هو المسیح و یهود قائل شده اند که عزیر پسر خداست که
عزیر ابن الله و فرعون خود ادعای خدائی میکند که انا ربکم الاعلی و هکذا بن یخدا لعنت کند
صوفیه را که هر چهار مذهب را اختیار نموده اند هم کوساله پرستند که مرشد ایشان باشد که
عجلا جسدا له خوار کاهی مرشد صدای گاو میدهد و هم چنین عیسی پرستند که علی باشد و هم
نفس پرستند و چون فرعون انا الله بلا انا میکویند بصوفی اول تو چنان بدی که کس چون

تو نبود آخر تو چنان شدی که کس چون تو مباد عجب از بعضی شیعیان بلکه فضلای عصر که اعانت
محیی الدین ملای روم می کنند کویا فتوحات و مثنوی را تمام مطالعه نکرده ام که ببینند چه که
میخورد هم سنی است و هم صوفی است فرعون صوفی بوده نمی بینی که صوفیه خوب میدانند او را
و کلامش را توجیه میکنند و خود میدانند غرض صوفی کاهی خود را امام و کاهی نایب و کاهی خدا
میدانند چنانکه ملعونی از ایشان کفته که بهان معنی که علی مرتضی امام است من هم امام یکصوفی
زن خود را صدا میزد که یا فاطمة الزهرا و یا بتول العذرا و یا سیدة النساء و یا ام المؤمنین
مانند اینها و این شیاطین از راه تزویر و فریب صد صد عوام را از دین باز کشیده اند نا مش کرده
اند تو تمت مذهب باطل را یا و میکویند اکر نه اقل امر او را شیعه میناسند اکر فریب خوردی
و متنبه شدی زود توبه کن و بر ایشان لعن کن و با ایشان منشین و زود منقطع شو از ایشان
که ایشان را مذهبی درست نیست بلکه مذهب ایشان مرکب از مذاهب اربعه است چنانکه فهمیدی
مزخرفات صوفیه را و بیان مذهب ایشان را کتاب علیحده باید نوشت من بعد برای تنبیه فی
الجمله صحبتی داشتیم چهار دکم با غنی مسرف مجالست مکن که هم نشینی او دل را میمیراند و دیکر آن
میکنی که خدا نعمت بتو نداده چنانکه در کتاب روضة الواعظین از جناب سید المرسلین مروی
است که اربع یمتن القلب الذنب بعد الذنب و کثرة مناقشة النساء یعنی محاورة زنان و مماراة
الاحمق تقول و یقول و لا یرجع الی خیر ابدا و مجالسة الموتی چهار چیز است که دل را میمیراند کنا
بالای کناه و بسیار با زنان حرف زدن و مجادله با احمق نمودن زیرا که تو پیوسته میکوئی و
او میکوید و هرکز رجوع بخیر نمیکند و هم نشینی با مردکان عرض کردند که یا رسول الله مردکان

کیانند

کیانند فرمود هر غنی مسرفی از ضعیف اخبار میرسد که حضرت مجالست میکردند با مثل سلمان
و ابو ذر و صهیب و غیر ایشان از فقرای صحابه پس جمعی از اغنیای عاصی که یعلمون ظاهرا من
الحیوة الدنیا مثل عیینة بن حصین و اقرع من حابس بدایمی و امثال ایشان بخدمت سید انبیا
و پادشاه فقرا و مسکینان آمدند و از هم نشینی مثل سلمان ننک میداشتند عرض کردند که یا رسول
الله وقتی که ما می آئیم اینها را از خود دور کن که از بوی عبا سلمان متاذی میشویم و از این
جهت بخدمت شما که می آئیم پیغمبر فرمود که و ما انا بطارد المؤمنین من اینها را از خود دور
نمی کنم که ایمان آورده اند و منقاد اوامر و نواهی گشته اند کفتند تعیین کن که روزی ما را
باشد و روزی ایشان را کفت نکم کفتند اینها پائین دست ما بنشینند تا ما بالای دست ایشان
نشسته باشیم حضرت فرمود ملتفت جواب ایشان و در روایت هست که حضرت بجهت حرص
ایمان ایشان راضی شد کفتند که این تعیین را بجای بنویس و این عهد را ثبت کن حضرت
امر کرد فرمود با اسباب کتابت حاضر کردند امیر المؤمنین ع را امر کرد که بنویسد جبرئیل نازل
شد و این آیه را آورد که و لا تطرد الذین یدعون ربهم بالغدوة و العشی یریدون وجهه
مراد از مجلس خود را نکذاری خواسته یرود که از خود را در صبح و شب یعنی شب و روز یاد
خدا کنند و میخواهند بعبادت خود رضای خدا را پس خداوند این آیه را هم بسوی
پیغمبر ص فرستاد که و اصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغدوة و العشی یریدون وجهه و لا
تعد عیناک عنهم ترید زینة الحیوة الدنیا و لا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا و اتبع هویه و کان
امره فرطا یعنی باید حبس کنی نفس خود را با همین سلمان و ابو ذر و فقرا و دیکر از صحابه

که میخوانند پروردگار خود را در صبح و شام با اخلاص و غیر از خوشنودی من مطلبی ندارند
و باید چشم عنایت از ایشان برنداری و اطاعت مکن از اشقیا که ما غافل ساخته ایم قلب ایشان را
از ذکر خود و تابع هوا و هوس خود اند و امر ایشان از حد گذشته و حق را پشت سر انداخته اند
پس چون این آیه نازل شد حضرت رسول صلعم برخاستند و سلمان و ابوذر و فقرای دیگر را طلب
نمودند که در کجا یند پس یافت ایشان را که در آخر مسجد بذکر خدا مشغول اند پس حضرت فرمود
که الحمد لله الذی لم یمتنی حتی امرنی ان اصبر نفسی مع رجال من امتی معهم المحیا و معهم الموت
و حمد خداوندی را که مرا از دنیا نبرد تا آنکه فرمود مرا که حبس نمایم نفس خود را با مردانی چند که
با ایشان است زندگی من و با ایشان است مردگی من در کشف الاسرار آورده که اراده بر سه
وجه است یکی اراده دنیا محض کما قال یریدون عرض الحیوة الدنیا و علامت آن دو چیز
است زیادتی بنقصان دین راضی شدن دویم از درویشان و مسلمانان اعراض کردن دویم
از وجوه ثلثه اراده محض آخرت است کما قال الله و من اراد الاخرة و سعی لها و برای این دو
علامت است در سلامت دین بنقصان دنیا راضی شدن دویم الفت کردن با فقرا و درویشان
سیم از وجوه ثلثه قرب محض کما قال الله یریدون وجهه علامت آن پای بر سر کونین نهادن
و از غیر او نا امید گشتن و برگشتن و از همه کس آزاد گشتن شارع مقدس بمقتضای حکمت و
مصلحت ما را امر بمجالست فقرا و علما نموده تا از مجالست علماء دین خود و آئین خود تعلیم
گرفته باشیم جالسوا العلماء تزدد علما و از مجالست فقرا از خدا راضی شویم و شکر او را زیاده
کنیم جالس الفقراء تزدد شکرا و جالس الحکماء تزدد حلما تا کی محمد پسر ابوبکر از مجالست

علی بن ابیطالب ع بچه مرتبه رسید که خبر شهادت او را بشاه اولیا عرض کردند حضرت گریان
شد و فرمود رحمه الله تحیبه یوم القیمة عند الله ولدا ناصحا و سیفا قاطعا یعنی خدا او را
رحمت کند ما حساب کنیم در روز قیامت در نزد خدا فرزند ناصح و شمشیر برنده و بالجمله صحبت
نیکان را غنیمت دان و از صحبت بدان تو نفرت دان چنانکه فرموده اند جلیس الخیر نعمة و
جلیس الشر نقمة و اگر همنشین و جلیس که صفات مذکوره در او باشد نشود ابدا و هرگاه
در این جزو زمان ممکن نیست با این کتاب تذکرة العارفین مجالست کن و عزلت گزین
از سایر خلق زمان و با کتاب خدا صحبت بدار از حقیقت بر تو نگشاید در زبن مجادی
مرحمانا نکذری حق تعالی این امت را مدح فرموده که بهترین امتند کنتم خیر امة اخرجت للناس
تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و هر کس را بقدر قوه امر و نهی لازم است در حدیث
است که نعم المحدث الکتاب و نعم الطهور الکتاب ای برادر دنیا و آخرت جمع نمیشود با هم
پس دنیا و سرخ و زرد دنیا را ترک کن تا البته بهشتی بپوشی عزیزی که موضع فخر انبیا در این
دنیا که را نپذیرد که لباسهای فقیرانه پوشید غیر از علی ع حالا گوش شو و فضیلت علی ع را از شجاعت
گوش کن راویان اخبار در این واقعه سرت آثار آورده اند که یهودان خیبر بعد از فتح
نمودن مسلمانان تمام قلعهای ایشان رو بقلعه که محکم ترین قلاع ایشان بود گذاشتند تا
آنکه یکروز ابوبکر با فوجی از مسلمانان بامر آنجناب رسول صلعم روی بهر که قتال گذاشتند چون
مرحب خیبری با جمعی دیگر از دلاوران یهود که مشهور بودند از قلعه بیرون آمده حمله آوردند
ابوبکر گریزان گردیده و سایر مسلمانان هم بطفیلی او گریختند و چندی نفر از ایشان کشته شدند

پس روز دیگر علم را عمر برداشته با فوجی از سپاه دلاور تا بنزدیکی قلعه رفته بعد از بیرون
آمدن مرحب و سایر عسکر یهود ایشان نیز پشت بگریز نهادند چون پیغمبر ع مطلع گردید فرمود
لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله کرارا غیر فرار یفتح
الله علی یدیه فردا علم را بدست کسی دهم که خدا و رسول را دوست میدارد و خدا و رسول
او را نیز دوست میدارند حمله کننده است و گریزنده نیست و چون منافقان با علی ع
حسد میبردند گفتند مراد رسول علی ع نیست زیرا که علی ع بدرد چشم گرفتار است که
پیش پای خود را نمی بیند چون روز دیگر شد جمیع اصحاب دور پیغمبر ع را گرفته سعد وقاص و
عمر هر دو برابر پیغمبر ع آمدند با وجود که خود را از موده چشم امید گشوده که پیغمبر ع
فرمود که علی کجاست همه اصحاب بسمع شریف حضرت رسانیدند که علی چشمش درد دارد
بمثابه که پیش پای خود را نمی بیند حضرت رسول ص فرمود علی را حاضر کنید جمع رفته دست
آنحضرت را گرفته بخدمت رسول حاضر کردند آنحضرت آب دهان بر چشم علی ع افکند دو چشم علی
مانند نرگس از هم کشاده شد و در حق علی دعا کرد که خدا وندا علی را از سرما و گرما محافظت
کن پس پیغمبر ع علم را بدست امیر المؤمنین ع داد و آنحضرت روان شد و بر تعجیل میرفت
سعد وقاص گفت یا علی توقف کن که لشکر برسد التفاتی نکرد تا بپای حصار رسید و نیزه
بر سنگ زد یک شبر نیزه بر سنگ فرو رفت یهودی بالای حصار این ضرب دید پرسید
گفت ای جوان اسمت چه نام دارد گفت علی نام دارد و خود را پسر عم محمد میداند یهودی
گفت در کتب آسمانی خوانده ام که پسر عم پیغمبر آخر الزمان علی نام این قلعه را فتح کند که حارث

نام برادر مرحب از قلعه بیرون آمد و خود را بعلی ع رسانید حضرت حارث را باسلام دعوت
کرد قبول ننمود و از یهودی هم گفت که اسلام قبول کن و الا این دو برنگردد تا قلعه را فتح کنند
گوش بسخن علی و صحبت یهودی نکرده با آنحضرت آغاز محاربه نمود و دو مرد از لشکر اسلام را
کشت پس آنحضرت سر راهش را گرفت و بعزم کشتن که حارث مضطرب شد پس ذوالفقار صاعقه
کردار را بلند کرده بر فرقش فرود آورد چنانکه کلاه و خود و مغفر و ترک و نیم ترک و عمامه
و فرق و زره و جوشن جمله را از هم درید پس علمدار را نیز دو نیم کرد باقی یهودان از کشتن
حارث و علمدار گریختند و مرحب غضبناک گردید دو زره بالای هم پوشید و دو عمامه
بلند قد بر سر بست با سلاح تمام بر مرکب کوه پیکری سوار با جمعی از شجاعان خیبری بیرون
آمدند رجز خوانان می آمد و می گفت قد علمت خیبر انی مرحب شاکی السلاح بطل
مجرب شاه ولایت زینت مسند خلافت فرمود ضرغام آجام و لیث قسورة انا الذی
سمتنی امی حیدرة مرحب خواب دیده بود که شیری او را درید القصه بهم دویدند که
آسمان بتماشای علی و سکان سموات نصرت می طلبیدند تا حمله بمیان ایشان رد و بدل
شد مرحب دو ذرع از امیر المؤمنین ع بلندتر بود پس چون علی ذوالفقار را بلند کرد
خداوند دو ذرع دست علی را از مرحب بلندتر کرد که دوست و دشمن همه دیدند پس ذو
الفقار فرود آورد تا برق شمشیر از زیر شکم اسب مرحب ظاهر گردید پس علی تکبیر گفت که
قلعه خیبر بلرزید پس یهودان روی بگریز آوردند که زنان مرحان کردند پس غیرت
حمیت حیدری بر آن شد که پانصد نفر از قلعه بیاری ایشان آمده دور علی را گرفته حرب

در پیوست پس علی هر طرف حمله میکرد فرار میکردند تا هفت نفر از شجاعان یهود را بقتل
آورد جای مسلمانان علی در کجا بود که ببینند سی هزار سوار و پیاده دور نور دیده
او حسینش را گرفته و تیغهای کاری ببدن نازنینش میزدند و بر او رحم نمیکردند
الغرض خیبریان از ترس قوت بازوی حیدر کرار جنگ گریز آغاز کرده رو بقلعه نهادند
و در دروازه جهودان خبر کرده و مسلمانان نیز بیاری علی آمده حرب سخت
کردند خیبریان علی را سنگ باران کردند بر بچها و حصارها اگر علی را مسلمانان سنگ
باران کردند حسین را تیرباران کردند نیزه بر دهانش و پیشانیش زدند تا آنکه آنحضرت
غضبناک شد یهودانرا بضرب ذوالفقار از پا در آورد یهودان داخل قلعه شده در
قلعه را محکم ببستند پس حضرت دست دراز کرد و حلقه دری را که سی هزار من وزن
او بود گرفته تکان داد که قلعه خیبر بحرکت آمد بلرزید صفیه دختر حی اخطب بر روی
تخت در افتاد و گفت آیا زلزله واقع شد گفتند نه هذا علی هزّ الحصین و یرید ان یقلع
الباب یعنی این علی بن ابیطالب است که قلعه را بحرکت آورده و میخواهد در را بکند پس علی
قوت کرد و در را کند آنرا از جا کنده بر سر دست کرد بعوض سپر یهودان چون
حال بدین منوال دیدند حربها از دست گذاشته فریاد الامان الامان بکنید دوار
رسانیدند حضرت فرمود امان اختیارش با سید المرسلین است همه روی بر پیغمبر گذاردند
فدوی بر خاک مالیدند و بعد از اجازه امان بخدمت غالب کل غالب آمد حضرت بنوع
مشروط که نقد و اسلحه پنهان ندارند پس علی در را پل کرد تا بجمیع لشکر اسلام بحصار

آمدند

آمدند پس در را هشتاد وجب عقب سر لشکر اسلام افکند عمر با پنجاه کس خواستند در را حرکت دهند
اما علی صفیه را اسیر کرده ببلال فرمود که او را بخدمت پیغمبر ص ببر بلال از راهی او را برد که کشتگان یهود در
یهودان افتاده بود صفیه را حالتی دست داد که بشرح راست نیاید چون بخدمت پیغمبر ص آمد از
بلال شکایت کرد حضرت بلال را عتاب فرمود که چه قدر جگر درشت و رحم از دل تو کنده شده که
زنی که اسیر است بر دست ما تو او را از راهی میبری که بدنهای کشتگان و خویشان خود را به
بیند مسلمانان پیغمبر ص نمیتوانست زن یهودیرا که اسیر بود دلسوخته ببیند آیا پیغمبر ص بجا
که ببیند امت جفاکار باش در صحرای کربلا بعد از شهادت نور دیده اش حسین و یاران و اقربا
و اهل بیت او را از قتلگاه گذرانیدند سکینه خاتون میگوید چون بقتلگاه رسیدیم خود را از شتران
بزیر افکندیم و هر یک از ما نعش پاره پاره در بغل کشیدیم من نعش پاره پاره پدرم را در بر
کشیدم و از هوش رفتم بعد از آن که بهوش آمدم از حلقوم بریده پدرم صدای می آمد میفرمود
ای سکینه چون بمدینه رفتی سلام مرا بدوستان من برسان و بگو پدرم میگوید چون آب سرد بنوشید
یاد لب خشک من کنید و چون غریب یا شهیدی را ببینید از غریبی و شهید شدن من یاد کنید و بگریید
ناگاه چشم زینب خاتون بر بدن برادر افتاد ناگاه چشم دختر زهرا در میان بر پیکر شریف
امام زمان فتاد بی اختیار نعره هذا الحسین انه سر زد چنانکه آتش از او در جهان فتاد پس رو را
بقبر مادر کرد و گفت که ای بتول بگستر دامان حال ما ببین ما را غریب و بیکس و بی آشنا ببین
اولاد خویش را که شفیعان محشرند در ورطه عقوبت اهل جفا ببین الا لعنة الله علی القوم
الظالمین مجلس هجدهم در بیان اعمال صالحه یعنی باقیات و مذمت دنیای دنی فی الجمله و ادله هر [illegible]

از آن در مقام اثبات آن بسم الله الرحمن الرحیم نحمدک اللهم یا من اعظم اجرنا بمصیبة
صاحب المصیبة الراتبة و للذمة الساکبة العمود الوتین والمقطوع الحزین مهجة المرتضی و مهجته و لخی
الحسن الرضا و خلیفته و آیة الله العظمی و حجته و من قتله عبیده و ربیبه صاحب الدماء السائلات
والنحور المنحورات والرؤس المرفوعات والخدود المهشمات والاعضاء المقطعات والاجساد المجروحات و
الصدور المحطمات والثیاب المخضبات ابن سید الانبیاء بضعة کبد الزهراء سیدنا ابی عبد الله و نشکرک
اللهم یا من اجل کربائنا علی کربه من مهجنا علیه محرقة و نفوسنا الیوم مشتاقة و عیوننا علیه باکیة
و عبراتنا علیه سائلة و رزایانا علیه ظاهرة و بلایانا علیه عظیمة و مصائبنا علیه کثیرة و احزاننا
علیه متجددة و اشجاننا علیه متتابعة و همومنا علیه طویلة و غمومنا علیه جلیلة لائمة
الاتقیاء سیدنا و مولانا ابی عبد الله و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا
عبده و رسوله و ان ذبحوا اولاده بشط الفرات بغیر ذحل و ترات و اشهد ان علیا ولی الله
و وصی رسوله و ان قتلوا اولاده و هتکوا حرمته و اسروا ذریته و سلالته و سبوا نسائه
و صبیته و اشهد ان ذریته خلفاء الله و اوصیاء رسوله و ان اصیبوا بالمحن و المصائب
ابتلوا الاحزان والنوائب عظم الله اجورنا بمصیبة ابن یعسوب العرب و اشرف الناس و الحسیب
الاغصان الاشراف و شمس عبد مناف الذی انتهب ماله و سبی عیاله و انتهک حرمته و سلب نعمته
الحزین الکئیب والغریب القتیل صاحب المحنة والبلاء والکربة والعناء والاسیر بایدی ابناء الطلقاء
و سلیل خاتم الانبیاء ابی عبد الله سید الشهداء بالماء من مصیبة قطعت الاصلاب و حرقت الاکباد
آه من زمان نشرت نساء الحسین شعورهن و وضعن التراب علی رؤسهن و خمشن وجوههن

وضربن

وضربن خدودهن و هتک الاعداء شعورهن و ابکوا عیونهن و احرقوا قلوبهن فلمن یبکی
علیهن اما بعد فقد قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم و مبرم خطابه العظیم اعوذ
بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم من شیء فمتاع الحیوة الدنیا و ما عند الله خیر و ابقی
للذین آمنوا و علی ربهم یتوکلون یعنی آنچه داده شده اید از مال و اولاد متاع حیات دو روزه
دنیاست و آنچه در نزد خداست بهتر و باقی تر است برای کسانیکه ایمان آورده اند و بر پروردگار
خود توکل مینمایند و باز فرموده المال والبنون زینة الحیوة الدنیا والباقیات الصالحات خیر
عند ربک ثوابا و خیر املا یعنی مال و اولاد زینت دو روزه و اعمال صالحه که نفع و ثمره آن ابد
الاباد میماند نزد پروردگار تو بهتر است از این مال از جهت نفع و بهتر است از جهت امید
و از کلمات حضرت سلیمان نبی است که بیکی از عباد فرمود در وقتی که از سلطنت کذائی سلیمان تعجب
کرد که ان تسبیحة فی صحیفة مؤمن خیر مما اعطی داود فان ما اعطی ابن داود یفنی و التسبیحة
تبقی بدرستیکه یک سبحان الله در نامه عمل مؤمن بهتر است از آنچه داده شده است بپسر داود
آنچه بپسر داود داده اند فانی میشود و ثواب آن تسبیح خواهد بود و آنچه از اخبار اهل بیت مستفاد
میشود در تفسیر باقیات صالحات پنج چیز است نماز پنجگانه است و نافله شب و گفتن لا حول و لا
قوة الا بالله العظیم و محبت و ولایت آل رسول و گفتن سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله
والله اکبر و در روایتی این شش خبر را فرموده اند ولد صالح یستغفر و مصحف یخلفه و غرس
یغرسه و قلیب یحفره و صدقة یجریها و سنة یؤخذ بها من بعده فرزند صالح که عمل کند که
موجب مغفرت پدر شود و قرآن و کتابی که از علم بعد از او میماند و درختی که غرس نماید که مردم

از سایه و چوب و ثمر آن منتفع شوند و چاه آبی حفر کند که خلق منتفع شوند و صدقه جاریه مثل
پل و رباط و مدرسه و مسجد و غیرها چه دولت بهتر از اینکه بنده بگور خفته و فرشتگان برایش بنویسند
ثواب هر یک از این مذکورات و در حدیث آمده که اذا مات الانسان انقطع عمله الا عن ثلث صدقة
جارية علم ينتفع به او ولد صالح يدعو له چون انسان بمیرد دست او از همه جا کوتاه میشود مگر
از سه چیز صدقه جاریه یا علمی که مردم از آن منتفع شوند یا فرزند صالحی که دعا کند از برای او و دیگر
از جمله باقیات صالحات و بهتر از آنها امر بمعروف و نهی از منکر است و عن الباقر ع الامر بالمعروف
سبيل الانبياء و منهاج الصالحين فريضة عظيمة بها تقام الفرائض بتقصفه من الاعداء حتی يستقيم
الامر از حضرت امام محمد باقر ع مرویست که امر بمعروف راه انبیا است بندگان شایسته خداست فریضه
ایست از اعظم فرایض بواسطه آن برداشته میشود سایر فرایض الهی و انتقام کشیده میشود از دشمنان
خدا و امر دین مستقیم میشود پس حضرت فرمود که خدا بشعیب پیغمبر وحی فرموده که معذب من قومک مائة
الف اربعين الفا من شرارهم و ستين الفا من خيارهم فقال يا رب هؤلاء الاشرار فما بال
الاخيار یعنی من عذاب میکنم از قوم تو صد هزار نفر را چهل هزار نفر از بدان از نیکان را شصت هزار عرض
کرد اینها بدانند تقصیر نیکان چیست فرمود خلا داهنوا اهل المعاصی و لم یغضبوا لغضبی یعنی
نیکان مساهله و مداهنه کردند در کار بدان و غضب نکردند با بدان برای غضب من علما
فرموده که مثل فاسقان که صالحی در میان ایشان باشد و ایشان را نهی نکند مثل جماعتی اند که در
کشتی نشسته باشند چون کشتی بمیان دریا رسد و یکی از ایشان تبری بردارد و کشتی را بشکند همه
غرق شوند پس اگر یکی از آنها منع میکرد همه سالم میماندند و تارک امر بمعروف و نهی از منکر

مرتکب

مرتکب آنها است و عن الکاظم ع لتأمرن بالمعروف و لتنهون عن المنکر او لیستعملن علیکم
شرارکم فیدعوا خیارکم فلا یستجاب لهم یعنی از حضرت امام موسی ع منقول است که فرمود یا
امر بمعروف و نهی از منکر کنید یا مسلط گردانند بر شما بدان شما را و نیکان شما هرگاه دعا کنند
در دفع بدی بدان خدا دعای ایشان مستجاب نکند و مرویست که قوم شعیب دو ترازو داشتند
بترازوی بزرگ میخریدند و بترازوی کوچک میفروختند در وقت کیل و وزن خیانت کردندی
و در صحراها راه زنی میکردندی از این جهت خدا فرمود و لا تبخسوا الناس اشیاءهم و لا تقعدوا
بکل صراط توعدون روایت که بر سر راهها میان شعیب می نشستند و میگفتند شعیب کذاب است
مبادا شما را بفتنه اندازد و هر که ایمان آوردی تخویف کردندی از ابن عباس مرویست که
خدا دری از جهنم بر ایشان کشاد در سردابها و چاهها خنک رفتند ابر ظاهر شد که باد
خنک و نرید با نجا مسارعت نمودند ابر غمام شهرهای ایشان را فرا گرفت پس آتش از آن
ابر ریزان شد همه در زیر ابر ایشان بجنبش فی الفور مردند و عن الصادق ع ان الله لیبغض
المؤمن الضعیف الذی لا دین له یعنی البته خدا دشمن میدارد مؤمنی را که دین ندارد
قیل ما المؤمن الذی لا دین له یا بن رسول الله قال الذی لا ینهی عن المنکر عرض کردند
کیست آن مؤمن که دین ندارد فرمود آنکس که نهی از منکر نمیکند خواجه نصیر ره فرموده هرگاه
دیدید یکی از شما منکری را پس باید تغییر دهد بدست خود و هرگاه نتواند دست بزبان خود
و الا بدل خود را و این مرتبه اضعف ایمانست و عبارته من رای منکم منکرا فلیغیره
بیده فان لم یستطع بلسانه و ان لم یستطع فبقلبه و ذلک اضعف الایمان و در حدیث

وارد است بروایت امیرالمؤمنین ع که حضرت رسول ص فرمود یا علی هر که امر بمعروف کند حق تعالی
پشت او را قوی گرداند و هر که نهی از منکر کند خدا دشمن او را ذلیل و خوار کند از انبیاء
برگزیده و اوصیا پسندیده را این صفت بوده است یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر
و در وصیت لقمان وارد است که یا بنی اقم الصلوة و امر بالمعروف و انه عن المنکر و خداوند
به پیغمبر ص فرمود خذ العفو و امر بالمعروف و پیغمبر ص امت را بعمل این امر فرموده تارک آنرا
مذمت کرده که لیس منا من لم یوقر الکبیر و لم یرحم الصغیر و لم یامر بالمعروف و لم ینه
عن المنکر یعنی از ما نیست و بر سنت ما نیست کسی که بزرگان بحسب سن و بحسب علم و معرفت را
تعظیم نکند بر خوردان بحسب سن رحم نکند یا سوختن علم و معرفت و امر بنیکی نکند و نهی از بدی
و خدا میفرماید و لتکن منکم امة یدعون الی الخیر و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر
اولئک هم المفلحون یعنی باید بوده باشند از شما گروهی که برخواسته مردم را بنیکی
امر میکنند مردم را بمعروف و نهی میکنند مردم را از منکر و ایشان از رستگارانند و از حضرت
رسول ص وارد است که لا یزال الناس بخیر ما امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و تعاونوا
علی البر و التقوی فاذا لم یفعلوا ذلک نزعت منهم البرکات و سلط بعضهم علی بعض و لم
یکن لهم ناصر فی الارض و لا فی السماء یعنی همیشه اوقات مردم بر نیکی میگذرد مادامی
که امر بمعروف میکنند و نهی از منکر مینمایند و یاری میکنند دیگر از بر نیکی و تقوی و
هرگاه نکنند برکتهای زمین از ایشان برداشته شود و مسلط شوند بعضی بر بعض دیگر و
از برای مغلوب و مظلوم ایشان ناصری در زمین و آسمان نباشد حکایت آورده اند

که حضرت

که حضرت عزت امر کرد بفرشته که فلان شهر را زیر و زبر کن آن فرشته عرض کرد چندین عابد در آن شهر اند
که طرفة العینی در تو عاصی نشده اند ایشان را هلاک کنم خطاب رسید که آری ایشان را هم هلاک کن
که با عاصیان خواهند بود یعنی آنکه هرگز معصیت ایشان روی ترش نکرده اند چرا نهی نکنند
ایشان را علمای ربانی و احبار عن قولهم الاثم از گفتن ایشان دروغ را و اکلهم السحت
و خوردن ایشان حرام و رشوه را لبئس ما کانوا یصنعون بد کاری میکنند که نهی
نمیکنند از اینجا معلوم میشود که باید از اهل معاصی برکنار بود یا آنکه ایشان را منع کرد و عمل
ایشان را منکر باید بود بصورت یعنی و مردم را امر بیاد خدا و نیکوئی باید فرمود و این عمل را
اختنا گویند و مباشر این عمل را محتسب گویند اما در کیفیت و مراتب آن رساله علیحده باید
نوشت لکن اصل در اینکار دو چیز است یکی اخلاص و یکی تقوی و بسی واضح و هویدا که
متعظ نشود وعظ دیگران گفتن زیبائی ندارد و شاهد بر این مدعا قول حق است که یا ایها
الذین امنوا لم تقولون ما لا تفعلون در مجموعه وارد است که مردی با ابن عباس گفت که
انی ارید ان امر بالمعروف و انهی عن المنکر یعنی میخواهم من امر بمعروف کنم و نهی از منکر نمایم
قال ا بلغت ذلک قال ارجو قال ان لم تفتضح بثلث آیات فی کتاب الله فافعل یعنی گفت باین مرتبه
رسیده گفت امید دارم گفت اگر نمی ترسی که رسوا کند ترا سه آیه از کتاب خدا پس بکن آن مرد گفت
کدام اند آن سه آیه گفت اول اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم یا امر میکنی مردم را
بنیکی و فراموش میکنی خود را گفت من خود را نشناختم دوم و ما ارید ان اخالفکم
الی ما انهیکم یعنی من نمیخواهم مخالفت شما کنم هر چیز که شما را نهی میکنم آن مرد گفت که من رسوا

میشوم بایں ایات ابن عباس گفت اینها بنفس خود بی عمل علم را کر ندید بود حضرت رسول صلعم فرمود خمس
لا ادعهن حتی الممات پنج چیز را ترک نمیکنم تا وقت مرگ خوردن بر روی زمین و خوردن با غلامان
و سوار شدن الاغ جل دار و بدست خود گوسفند دوشیدن و پشم پوشیدن لنگون سنتی من بعدی
برای انکه سنتی باشد بعد از من که مردم باینعمل کنند و بعکس این هم مردم عصر ما بی سنت خود بعضی
بدست درست کرده اند بانکه کرایه دار آه داری و صاد بیات و وجوهات و کسر گوسفند و فخر خربوزه
گندم و جوز و طرحی درست کرده اند با راههای از راههای اخذیهای ظالم پیدا میکنند که ثمر آن بعد از
عزل و مرگ او میماند که حکام و ظلمه آینده نیز باین عمل میکنند که گناه خود دارند و شریک گناه دیگران
باشند چنانکه در یزد دیده میرزا موسی حاکم شد و بدعت و راه اخذ چند پیدا کرد بعد از آن محمد
زمان خان آمد نسبت و طریقه او را عمل کرد و چون بر طبع مردم گران آمد بالاو بد طوری کرده
معزول شد شاهزاده آمد بهمان طریق و شیطان عمل اول کنموده مع زیادتی باغوای عملجات چند
از اهل یزد و غیرهای شاهزاده هرگاه کتاب ما را خواندی غیظ مکن جای خود در مرو عزت علما را
نگاه دار و با رعیت عدالت کن من اراد ان یکثر ملکه فلیکثر العدل و من اراد ان یعظم ملکه
فلیعظم علماء زمان یعنی هر که میخواهد ملک او بسیار گردد باید با رعیت بسیار عدالت کند تا همه اهل
مملکت خواهند رعیت او شوند و هر که خواهد ملک او بزرگ شود که علماء زمان را بزرگ دارد اسمعیل
پادشاه خراسان روزی عزت عالمی نگاه داشت و هفت گام در عقب عالم برفت شبانه حضرت
رسول صلعم را در خواب دید که گفت ای اسمعیل یکی از علماء امت مرا تعظیم کردی ما خواستیم
از خدا که هفت نفر از نسل تو پادشاه باشند پس ببین که عزت علما چه نتیجه دارد زود از جا در رها

که فلان ضرب ما را گرفته غرض تمثیلی بود عرض کردیم که امروز ترا خوش نمی آید بعد از این مردم
برای تو بدتر از این خواهند گفت حال من ذکر کردم متنبه شوی و چون از خواب غفلت بیدار
شدی مدح ترا در کتابها خواهیم نوشت تا مردم طلب آمرزش برای تو کنند چنانکه برای سلاطین
صفویه مردم طلب رحمت و مغفرت میکنند و خواهند تا روز قیامت کسانیکه بد را پسندیده اند
ندانم زنیکی چه بد دیده اند واگر موعظه نشنیدی هر چه خواهی با ما مکن چنانکه دیگران
با دوستان خدا کرده اند امید موافق آن حدیث که نقل کردیم خدا ما را محافظت کند و با عهد
و در مجموعه ورام است از جناب عیسی بن جعفر انه قال لرجل من اصحابه یا فلان اتق الله و قل
الحق و لو کان فیه هلاکک که فرمود بمردی از اصحاب خود که سخن حق را بگو اگر چه در گفتن او
هلاک تو باشد و از جمله باقیات صالحات ایثار و مواسات است و این موجب برکت در مال است
و دلیل آن انکه حضرت امیر صلعم بکمیل بن زیاد فرمودند یا کمیل البرکة فی المال من ایتاء الزکوة
و مواسات المؤمنین و صلة الاقربین ای کمیل بدان که برکت کردن مال از جهت دادن زکوة
و مواسات نمودن با مؤمنان و صله نمودن با خویشان و قوم است و خود اهل بیت که مردم را
بان امر فرموده اند بیشتر از همه از اهل عالم بان عمل نموده اند تا شیعیان ایشان یاد گیرند و آیه
یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة و سوره مبارکه هل اتی شاهد بر این مدعا است
و تفرقه میان مواسات و ایثار در مواسات انکه بقدر کفاف مال خود را دارد و دیگر برادران شریک
میکند و ایثار آنکه همه را بفقرا و مساکین و همسایگان میدهد و خود گرسنگی میخورد و هرگاه از
زیادتی مال در راه خدا بدهد ثواب مواسات و ایثار را ندارد و اما ثواب دارد زیرا که اگر

نوع انفاق نه ایثار و نه مواسات لیس العطاء من الفضول حتی تجود و ما لدیک قلیل و لکن
ایثار آتش غضب پروردگار را خاموش میکند چنانکه این حکایت شاهد است که وارد شده است
که یکی از عباد هفتاد سال خدا را عبادت کرد پس شبی در صومعه عبادت میکرد زنی وجیهه بر در
صومعه پیدا آمد و در خواست که در را بروی بگشاید و شبی بسیار سردی بود عابد ملتفت کلام او
نشد و رو بعبادت آورده بود پس آن زن رفت ناگاه نظر عابد بجمال آن زن افتاد دل از دست
داد چنانکه گفته اند تا چشم نه بیند دل نخواهد پس ترک عبادت نمود از عقب آن دوید دست
از دامن گرفته گفت الی این تروح الی حیث ارید فالتقیهات صار المراد مریدا و الاحرار
عبیدا گفت بکجا میروی گفت چه مرادم مرید تو شد و آزادها بنده تو شدند پس او را بصومعه آورد
هفت شب با او زنا کرد چون کرکس ندید و بعد از هفت شب بفکر خود افتاد که این چه عمل بود
که من کردم و چه خاک بود که بر سر خود کردم و چگونه هفتاد ساله عبادة را بمعصیت هفت شبه بر هم
پس یکمرتبه در آمد و اینقدر گریست که بیهوش شد چون بهوش آمد آن زن گفت یا هذا انت والله
ما عصیت الله مع غیری و انا مع غیرک ایم بخدا قسم تو معصیت خدا نکرده با غیر من و من
معصیت خدا نکرده ام با غیر تو و من میابم در سیمای تو علامت صلاح و سداد فبالله علیک
اذا صالحت مولاک فاذکرنی عنده پس ترا بخدا قسم میدهم که با پروردگار خود صلح نمودی
مرا یاد کن پس آن عابد از صومعه خود بیرون آمد سر بصحرا نهاد و پیوسته میدوید و گریه
میکرد چون شب در آمد بخرابه رسید که ده کور در آن مکان داشتند و در قرب آن خرابه
راهبی بود که هر شب ده گرده نان از برای کوران میفرستاد پس در آن غلام راهب بعادت

[illegible]

همیشه ده گرده نان برای ایشان آورد و این عاصی از گوشه دست دراز کرده نانی گرفت پس
نان یکی از کوران نرسید گفت این دهقانی کرده نان من چه شد غلام گفت نمیدانم همه را دادم
این را گفت و رفت پس آن کور از گرسنگی بخواب نمیرفت و میگفت چگونه با گرسنگی بمیرم پس آن
عاصی گریست و با خود گفت من اولایم بگرسنگی بمیرم زیرا که عاصیم و او مطیع است و با خود جهاد کرد
و آن گرده نان را بآن کور ایثار کرد پس خوابید و جوع بران سخت شده تا مشرف بر هلاکت گردید
پس حق تعالی ملک الموت را امر بقبض روح او نمود پس ملائکه رحمت و ملائکه غضب آمدند پس هر یک
میخواستند که قبض روح او را نمایند ملائکه رحمت میگفتند که این مردیست که از گناه گریخته و
الحال مطیع است و ملائکه عذاب میگفتند که نه بلکه عاصی است و مخاصمه میکردند در قبض روح
پس خداوند وحی فرمود که بسنجند عبادت هفتاد ساله را با زنا هفت شب چون وزن
کردند معصیت هفت شب راجح آمد آری کدام طاعت میتواند که با معصیت برابری کند و شاید
هزار سال عبادت مقابل یک زنا نیاید پس حق تعالی وحی کرد که وزن کنید معصیت هفت شب را
بآن گرده نان که ایثار کرده بآن کور چون وزن کردند گرده نان راجح آمد پس ملائکه رحمت
قبض روح او کردند پس دعا ایثار چگونه اکسیر است اگر شنوا فی ایثار یکی فضلات و زیادتی
مال که در نزد تو جمع شده است بفقرا و مسکینان بده فرمود جناب معصوم مالک ما
قدمت و مال وارثک ما اخرت یعنی هر چه پیش فرستادی مال تو است و انچه گذاشتی مال
وارث است پس از مال خود بهره بردار بگذر کان دهی بدرویشی بهتر از گنجها مدخر است
انچه داری نصیب از آن بر گیر کان دگر روز کس دگر است و یکی از علما گفته بود که من

از گناهان توبه کردم و هر چه عبادات و حسنات کرده داشتم بشیعیان علی بخشیدم و بزودی بر جنت ابدی
پیوست نقل است که روزی حضرت رسول صلعم بشارتی در خصوص شیعیان علی از جانب خداوند آورده
علی عم عرض کرد یا رسول الله من نصف حسنات را بشیعیانم بخشیدم پس حضرت فاطمه فرمود که منهم
نصف حسنات خود را بشیعیان شوهرم علی بخشیدم پس هر یک از حسن و حسین گفتند که ما نیز نصف
حسنات خود را بشیعیان پدر خود علی بخشیدیم پس حضرت پیغمبر صلعم فرمود که منهم نصف حسنات خود را
بشیعه برادرم علی بخشیدم پس جبرئیل آمد و گفت ستاره ایست در آسمان که هر سه هزار سال
یکمرتبه طلوع میکند و من در عمر خود سی و سه هزار بار او را دیده ام من نصف حسنات
عبادت خود را بشیعیان علی بخشیدم پس جبرئیل بآسمان عروج کرده بتعجیل برگردید و پیغام
از خداوند آورد که خدا میفرماید شما ها از من کریم تر نیستید من تمام شیعیان علی را از مطیع و
عاصی از جهنم آزاد کردم و از حضرت رسول صلعم ماثور است که قَدِّمُوا قَبْلَ اَنْ تَنْدَمُوا فَاِنَّ لُقْمَةً
بَيْنَ اَيْدِيكُمْ خَيْرٌ مِنْ عَشَرَةِ اَلْفِ دِينَارٍ تُوصُونَ بِهَا بَعْدَ مَوْتِكُمْ یعنی پیش فرستید پیش از
آنکه پشیمان شوید پس بدرستیکه یک لقمه که بدست خود تصدق کنید بهتر است از آنکه ده هزار
اشرفی وصیت کنید که بعد از مردن بدهند بخل از جمله مهلکات است شخصی بخدمت صادق عم
عرض کرد که مارا موعظه کن فرمود اَعِدَّ جِهَازَكَ وَقَدِّمْ زَادَكَ لِطُولِ سَفَرِكَ وَكُنْ وَصِيَّ
نَفْسِكَ وَلَا تَاْمَنْ غَيْرَكَ اَنْ يَبْعَثَ اِلَيْكَ بِمَا يُصْلِحُكَ یعنی مهیا کن جهاز خود را و پیش روان کن
توشه دور و دراز خود را و خود وصی نفس خود باش و ایمن مدان غیر خود را که بعد از
تو چیزی برای تو میفرستد که بکار تو بیاید و حکایت نبار خرما و یکدانه پوسیده از آن که

آنشخص وصیت کرده بحضرت پیغمبر صلعم و آنحضرت فرمود که اگر این دانه خرمای پوسیده بدست
خود داده بلکه جود و سخاوت بهم میرسید که سابق بر این محفل کشیم و حضرت فرمود همچنین
اعمال شما بعد از مرگ صدقه شما است مبادا از دنیا بیرون روید و پشیمان باشید که
پشیمانی بعد از مرگ سودی ندارد و لکن مثل این انفاق و ایثار شجاعان و جوانمردان می‌کنند
که هفتاد شاکول شیطان را بتوانند بشکنند بتوانند همت داری و نتوان قوت داخلا تمام
کنند مثل تو مثل شتر مرغ است از یک حیوان در کار دنیا بپای عزیزی در تحصیل دنیا هر چه تمام
تر شجاعت بکار میبری اما در تحصیل آخرت جان و بدلی و بعد از جمع کردن دنیا هاییت
بخل ورزی و در تحصیل آخرت هیچ اظهار شجاعت نکردی و سرمایه عمر گران بها را
ضایع کردی و در هرج و مرج جزع کردن سرمایه عمر بخل نکردی و سخی بودی نمیدانم چه
قدر مغبون متضرر شده مگر وقتی که باین نشاه کوچ کنی و ببینی که در بازار قیامت چه
متاع رواج دارد و چه متاع کساد است ای برادر سنگ و کلوخ و اهل دنیا اهل دوست
و دشمن هر بلای دنیا را میدانند و بی اعتباری دنیا را یافته اند حتی خود طالبان دنیا هم
گویند و چون کسی زاهد شد جمع نمیکند مال دنیا را و حال آنکه اهل دنیا هر گاهی اظهار
زهد و ورع میکنند و گاهی معزول از منصب جزئی از مناصب دنیا مثل گدائی دنیا جولاهان
محله و ده عبادتها میکنند و زیارت عاشورا و نافله شب می کنند و چون بمنصب منظور
رسیدند بیشتر مردم را از کل بیرون میاورند و باتش میزنند اما زاهد واقعی پوشیده
گوید خدایا مال حلالی که مرا از خدا غافل نمیسازد بمن ده و مالی که مرا از آخرت مشغول

کند بمن مده چه جای آنکه منصبهای باطل یا مال حرام طلب نماید برای جمع کردن مال
دنیا خلق نکرده اند چنانکه پیغمبر صلعم بابی ذر فرمودند یا اباذر اِنَّ اللّٰهَ لَمْ يُوحِ اِلَيَّ
اَنْ اَجْمَعَ الْمَالَ عَلَى الْمَالِ وَلٰكِنْ اَوْحٰى اِلَيَّ اَنْ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ وَ
اعْبُدْ رَبَّكَ حَتّٰى يَاْتِيَكَ الْيَقِينُ ای ابوذر بدرستیکه خدا وحی نکرد بسوی من که دنیا
بر روی هم گذاره و لکن وحی کرد بمن که ای محمد صلعم تسبیح و حمد خدا کن و از جمله سجده کنان
باش و اگر کسی نیک نظر کند طلا و نقره بحسب خاصیت بشلغم پخته نمی ارزد نه غذا میشود و نه
لباس میشود بخودی خود و نه دفع الم گرسنگی نه دفع الم سرما و گرما میکند شلغم پخته به
ز نقره خام و علاوه بر آن دوستی و نفاق را در دل میرویاند چنانکه از آب سبزه می
روید مگر آنکه از خود جدا کنی و در راه خدا انفاق کنی آنوقت برای تو نفعها دارد
حضرت رسول صلعم فرمود اِنَّ الدِّرْهَمَ وَالدِّينَارَ اَهْلَكَا مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ وَهُمَا مُهْلِكَاكُمْ طلا و نقره
هلاک کردند پیشینیان را و شما را نیز هلاک کننده است از ابن عباس مروی است که اول درهم
و دینار که بر روی زمین سکه شد ابلیس نظر کرد بسوی او برگرفت آنها را و بوسید و بر
چشمهای خود مالید و بر چشمها خود نهاد پس گفت بدرهم و دینار که شما قرة العین منید باک ندارم
از پسران آدم اگر شما را دوست بدارند از آنکه بت را ستایش نکنند و عبادت نمایند بت را
و دوست من از پسران آدم کسی است که شما را دوست دارد آنملعون درست یافته هر یک از
آنها بتی است و صنمی و دوست بت پرست است بدون شبهه و اکثر فسادها عالم بسبب دوستی درهم و دینار
بخصوص اعتبار است اگر ترک نماز جماعت و مجلس وعظ و منع خمس و زکوة و نرفتن بحج در غالب

از برای درهم و دینار

بجهت دوستی درهم و دینار است و خوردن قسم دروغ و ریختن خون بیگناهی و جنگ کردن
همسایه و اهانت رسانیدن برادر دینی و کم فروشی و غش کردن بلکه اغلب معاصی بجهت محبت درهم
و دینار است ابتدای آن از جمع کردن آن اخیرا بخیل میکند که جزع هم نمیکند بلکه بهمان لذت دیدار
دینار قناعت میکند و هرگاه در سفر است آرام از او منقطع است بلکه هر کس دشمن و بند از او می
خواهند و او یکی نمیداند و دنیا آدمی که بر سر طلا و نقره کشته شد یا بنکبت آنها در نزد خدا
و رسول بی آبرو گردیده است اینها همه از جهت دوستی درهم و دینار است و شمر ملعون بجهت
که لعنت نازل باید بر او باد با خدا خصمی میکند قصد او و کلام او و از کشتن سید الشهدا چنانکه وارد
شده است گفته اِمْلَاْ رِكَابِي فِضَّةً وَذَهَبًا آنقدر درهم و دینار وعده داد شمر ملعون که دو فرزند
مسلم را سر میبرید بجهت دو هزار درهم و اسب است ای برادر از اسباب دنیا همه چیز داشتن و اسباب آخرت
هیچ نداشتن چه فایده زنده بودن و چون حیوان خوردن و خوابیدن و عبادت و کسب اخلاق
نمودن چه خوبی از لباسهای دنیا هر چیز پوشیدن و از لباس تقوی برهنه بودن چه زینت خود را
بزرگ گرفتن و خلق را برهنه کردن چه حکومت و چه سلطنت و خود را معین ظالم گرفتن و خانه
مردم را خراب کردن و خود را مغضوب خدا کردن چه عزتی است برای دنیا زهد نمانده مگر اسمی و بیرون رک
دنیا نمانده مگر نامی از مرد و زن کوچک و بزرگ حریص بدنیا شده اند مگر در سفر و حضر و میخانه
و خانقاه ذکری و فکری ندارند بغیر از تحصیل دنیا مگر نشنیده اند تاویل این آیه را فی هدایه که
اِنَّ اللّٰهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَاِنَّهُ مِنِّي اِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ
فَشَرِبُوا مِنْهُ اِلَّا قَلِيلًا و هر کس قلیلی از نهر دنیا چشید نجات یافت چنانکه حضرت امیر المؤمنین واما

المتقين ع فرمود که الدنیا تغر و تضر و تمر یعنی دنیا اول بفریبد و چون فریفته او شدی زیان رساند
یعنی ترا از یاد خدا غافل گرداند و با این همه بگذارد و برود و نپاید و چگونه کسی دنیا را دار اقامت
سازد و او پلی است بر سر راه کاروانیان و هیچ عاقل بر سر پل خانه نسازد ع الا ان الدنیا قنطرة
فاعبروها ولا تعمروها این همین کفته زانکه دنیا پل است و اهل خرد بر سر پل نکرده اند مقام
نکند را بشنو نزد محققان و عارفان زر و نقره و لطعه و لقمه و اسب و شتر خان و باغ و مانند آن
دنیا نیست بلکه اینها متاع دنیا است که الدنیا شغلک عن الله تعالی دنیا آنست که اینکس را از
حق تعالی باز دارد بعلت آنکه حضرت رسول ص فرمود که نعم المال الصالح للرجل الصالح پس بنا
علی هذا اگر کسی را مال باشد و از آن مال حقوق خلایق را ادا کند و ابواب خیرات و حسنات برروی
مستحقان بگشاید در مزرعة الدنیا مزرعة الاخرة تخم ثواب بکارد هیچ مانعی نیست و این
دنیا مذموم نیست چیست دنیا از خدا غافل شدن با قماش و نقره و فرزند و زن مال را از بهر
دین باشی حمول نعم مال صالح گفتش رسول از حضرت رسول ص مرویست که فرمود من اصبح
معافا فی بدنه و کان آمنا فی سربه قوت یومه فکانما حیزت له الدنیا بحذافیرها یعنی هر که صبح کند
بعافیت و امن راه و نزد او روزی آنروز باشد پس گویا همه دنیا را بجمیع متصرف او در آمد
پس فرمود که حضرت رب العزة میفرماید ابفرزند آدم ترا از دنیا همین بس که سد جوع کند
و با عورتت بپوشد و اگر خانه باشد که در آن ساکن شوی و اگر اسبی باشد که بران سوار شوی
و ترا پاره نان باشد و سبوی آبی و آزادی عورت پوش اینها ترا کافی است و زیاده مطلب ای عزیز
آنچه مذموم است محبت دنیا است چرا که محبت دنیا نتیجه حرص و امل است و اینها دو خصلت ذمیمه

و دو صفت ذمیمه اند و حریص را بنص صریح از نصاحرص و امل جز حرمان نصیب نباشد کاسه چشم
حریصان پر نشد تا صدف قانع نشد پر در نشد خداوند در صفت حریصان فرمود که جمع مالا و عدده
یحسب ان ماله اخلده کلا لینبذن فی الحطمة و ما ادریک ما الحطمة در دنیا بجمع آن مشغول و در
در آخرت از آن محروم خسر الدنیا و الاخرة ذلک هو الخسران المبین مثل حریص مثل آن سگ است
که بجهت لقمه در دنیا دو وده بر در و بمقصود نارسیده دنیا را دارد از حرص چنین میمیرند و حرص از دنیا
از برای آنست که مردم مرگ را فراموش کرده اند حضرت رسول ص فرمود اکثروا من ذکر هادم اللذات
فانه یمحوا الذنوب و یزهد فی الدنیا یعنی بسیار یاد مرگ کنید که آن محو میکند گناهان او و بی رغبت در
از دنیا ابو عبیده حذا گفت از حضرت صادق ع التماس موعظه نمودم فرمود یا عبیده اکثر ذکر الموت
فانه لم یکثر ذکره انسان الا زهد فی الدنیا یعنی بسیار ذکر کن مرگ را بدرستیکه بسیار یاد نکند مرگ را
انسانی مگر بی رغبت شود از دنیا ابو بصیر گوید شکایت کردم بحضرت از وسواس غم دنیا فرمود
که یاد کن از هم ریختن بندها تو در قبر و مراجعت کردن دستها از تو در وقتی بقبر دفن کردند
و بیرون آمدند مغز سر و خوردن کرمها گوشتهای تو و تنهائی تو در قبر و سیلان کردن تخم چشم تو
بر کعبه تو و از هم پاشیدن اعضای تو و منقطع شدن از دنیا اینها بی رغبت میکند ترا از دنیا و ترا
بازمی میدارد از حرص و مردی بخدمت حضرت رسول ص عرض کرد که من ازهد الناس کیست
زاهدترین مردمان حضرت فرمود من لم ینس القبر و البلی و ترک زینة الدنیا و آثر ما یبقی علی ما
یفنی و لم یعد غدا من ایامه و عد نفسه من اهل القبور یعنی کسیکه فراموش نکند قبر و کهنه شدن
دران و ترک کند زینت دنیا را و اختیار کند آخرت را بر دنیای فانی و فردا را از عمر خود نشمارد

خود را از اهل دانند مردی را مدح کردند حضرت فرمود کیف کان ذکره صاحبکم للموت چگونه است
رفیق شما در یاد کردن مرگ گفتند هرگز نشنیدیم که صحبت کرا بدارد و یاد مرگ کند حضرت فرمود ان
صاحبکم لیس هناک یعنی مدح شما بیجا بود در حدیث است که هر کس بیست مرتبه در شبانه روز
یاد مرگ کند خداوند عالمیان او را با شهدای احد محشور گرداند و خدا دوست میدارد یاد مرگ کسی را
و قبله العارفین فرمود که من غافل ینسج ثوبا لیلبسه و انما هو کفنه و یبنی بیتا لیسکنه و انما هو
موضع قبره و بسا غافلی که میبافد جامه را که بپوشد نیست آنجامه مگر کفن او و میسازد خانه که ساکن شود
بحال آنکه آن خانه موضع قبر اوست عرض کرد و ما الاستعداد للموت چه چیز است مهیا مرگ شدن فرمود
اداء الفرایض و اجتناب المحارم و الاشتمال علی المکارم ثم لا یبالی اوقع علی الموت ام وقع الموت
علیه بجا آوردن فریضها خدا و اجتناب نمودن از محرمات حضرت آله و کسب کردن اخلاق کریمه پس باک
نداشتن از آنکه واقع شوند بر موت یا واقع شود موت براو پس زاهد یاد آورنده مرگ است ای
برادر فقیر با کمال الا زکی مال تا اله مکن بکوش نکه داری حدیثی که صدوق ره در کتاب خصال
از جناب رسول ص متعال روایت کرده است که شیئان یکرههما المؤمن یکره الموت و الموت
راحة له و یکره قلة المال و قلة المال اقل للحساب دو چیز است که مؤمن آنها را ناخوش دارد
مرگ و حال آنکه مرگ راحت او است نقشها دنیا است و کمی مال و حال آنکه کمی مال بهتر است از برای
حساب باز دادن فرمودند زوروا القبور فانها تذکر الموت زیارت کنید قبرها را پس بدرستیکه آن
یاد می آورد مرگ را ان الذین یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم
بعذاب الیم یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم هذا ما کنزتم

لانفسکم فذوقوا العذاب بما کنتم تکنزون یعنی آن کسانیکه جمع میکنند طلا و نقره را و خرج
نمیکنند در راه خدا و بمستحقان نمیدهند پس بشارت ایشانرا بعذاب دردناک در یادآوری
ایشانرا که سرخ کرده میشود آن طلا و نقره در آتش جهنم و داغ کرده میشود بآن پیشانیهای ایشان
بجهة آنکه گره زده اند پیشانی برای فقیر و پشتهای ایشانرا بجهة آنکه پشت بجانب ایشان کرده
و پهلوهای ایشانرا بجهة آنکه پهلو تهی ساخته اند از ایشان و گفته میشود با ایشان که بچشید که این چیز
گنجها است که جمع کرده اید و پیغمبر ص فرمود که لیس منا من ترک آخرته لدنیاه از ما نیست هر که
ترک کند آخرتش را برای دنیا اما در دنیا در اصطلاح اهل شریعت عبارت از نشاه دار تکلیف
و آخرت عبارت است از دار جزاء و دار بقاء و حیاة ابدیه ای برادر تکلیف خود را بعمل آور
تا مزد خود را در دار جزاء بگیری و در اینجا را اخذ کنی از عارفی پرسیدند که بیان کن که چه چیز
است که بدنیا میماند و دنیا نیست و آخرت میماند و آخرت نیست جواب داد که یکی آن است
که در معنی و صورت دنیا است و یکی در معنی و صورت دنیا نیست و در معنی دنیا است
و یکی بعکس اینست اما اول آن چیزیست که زیاده از کفاف است و اما دویم طاعت با اخلاص
است و اما سیم طاعت با ریا است و اما چهارم حقوق حرام خود است بر نیت آنکه حق او را ادا
کند اگرچه بحسب صورت این فعل دنیا است اما بحسب معنی دنیا نیست و دنیا مذموم جمع کردن
چیزیست که محتاج بآن نیستی و آنرا تعبیر نموده اند بهوی و خدا اشاره کرده بآن که و نهی
النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی و شاهد بر آنکه مراد از هوی این آیه است که انما
الحیوة الدنیا لهو و لعب و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال و الاولاد یعنی جز این

نیست که لهو و لعب است و زینت و تفاخر در میان شما است و تکاثر در اموال و اولاد است و این
آیه در سوره حدید است و مانند همین در سوره بقره که زُیِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ
الْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَٰلِكَ
مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ یعنی زینت داده شده است محبت شهوتها از
محبت زنان و پسران و طلا و نقره و اسبان و شتران و زراعتها اینها متاع دو روزه دنیا است
و در نزد خدا بازگشت نیکو است این بود اقسام دنیا و هر کس با آنها علاقه دارد دنیا پرست است ندانم
مرحوم اعتضاد سابقه چه طور مردمان بودند که بالمرّه دست از دنیا کشیده بودند که مؤمنی
از مؤمن ملکی خرید گنجی ظاهر شد مشتری نزد بایع آمد که من ملک خریده‌ام نه گنج بیا گنج را ضبط کن بایع
در جواب گفت که من زمین و آنچه در او هست فروخته‌ام آخر نزاع منجر شد مرافعه نزد قاضی
آن زمان بردند تا قاضی این طور مصالحه داد که دختر یکی به پسر دیگری بدهند و فرزندی از اینها
بوجود آید گنج از آن او باشد مشتری و بایع چگونه بوده و چه قاضی نیکو بوده و اما اگر در زمان قاضی
این زمان بود که به پا و لدی یا مجتهد کلشهال و ثقه نقل کرد که مردی سگی که داشت بعد
از مردن سگ را بخاک سپرد بقاضی زمان رسید حکم کرد که دفن کننده سگ را باید سوزانید پس
با احضار آن فرمان داد بعد از حاضر شدن امر کرد که آن بیچاره را بسوزانند آن مرد عرض کرد که قاضی
بسلامت باشد واجب العرض دارم گفت عرض کن گفت آن سگ در وقت مردن بزبان آمد و وصیت
کرد قاضی گفت چه وصیت کرد گفت چون مرد و برها بوده ده دینار از ما طلب داشت و وصیت
کرد که چهار دینار را از بابت کفن قاضی بدهیم گفتا ترجمه دیگر بگو چه وصیت کرد گفت چهار بده

وصیت کرد که از برای او اینجا صوم و صلوة کنم گفت خدا او را بیامرزد دیگر چه وصیت
کرد گفت دو دینار هم به پسر ما بخشند قاضی گفت این دو دینار را باید قسم بخوری والا
وارث من لا وارث له ما حکام شرع ایم پس هیچ نقلی ندارد پس ده دینار را اخذ نمود
و آن بیچاره رها کرد هم ده دینار را داد و زنده بودن را منت خود دانست مردم عصر
ما را باید دید چند قدمی در خانه عرف و شرع بوده و ببین چه زندیقها میکنند که
بعضی رشوه از طرفین میگیرند و بعضی از یکطرف و بعضی منتی ابواب جمع صاحب را ضرر می
کنند که اگر ما از جا برنمیخواستیم هم بسر نمیشد بکار دوان سرها بر و کرد شی کن بغیر از
صحبت اشرفی و ریال و غیر شی صحبتی نمیشنوی مردم عصرها سابق دنیا نزد ایشان هیچ بود
که دنیا دینار را نمیشناسند چنانکه در حدیث است که ابلیس بعابدی گفت زنا کن تا قوت
بعبادت بهم رسانی گفت چه طور ابلیس گفت دو درهم بفلان زن فاحشه ده و زنا کن
گفت درهم نمیشناسم ابلیس از زیر سجاده خود دو درهم بیرون آورد و به او داد
لکن ببرکت عبادت عابد آخر متنبه شد و شیطان بر او دست نیافت و اما اهل زمان
ما چه قدر بدرهم شناس شده اند بهر تدبیر که در شب و روز آرام نمیگیرند و ذکری و فکری
ندارند و خدا پرستی بر خود بسته اند و در واقع بت پرستند ای برادر محبت دنیا از
از تحصیل سعادت اخرویه محروم میگرداند حق تعالی ادا نمیکنی و محرمات الهی را مرتکب میشوی
و معنی دنیا همین است و از اخبار بسیار مستفاد میشود که دنیا مرکب چند چیز است که انسان از
تحصیل آخرت باز دارد پس هر گاه کسی تجارت کند و غرض تحصیل نفقه عیال یا اعانت محتاجان

باشد این آخرت است و بحسب ظاهر دنیا مینماید و بسیار است که مردی عبادت کند برای تحصیل
دنیا آن عبادت عین دنیا است اگر چه بحسب ظاهر آخرت مینماید زیرا که مشایخ جامه پشمینه
پوشیده و غرض او مکر و فریب باشد و خدا منظورش نباشد و هر تاری از تارهای خرقه او دام تزویر
باشد جهت جمعیت و کثرت مریدان پیوسته مشغول بدعتی باشد که موجب وزر و وبال باشد
بمردم نماید که من ترک دنیا نکرده‌ام و احوال او عین دنیا است باش و عالمی که عبادت
و علم را وسیله دنیا سازد از جمیع اشقیا بدتر باشد و بسا باشد فقیری بمال محبت الدنیا
از مالداران داشته باشد پس دنیا خصوصیتی بوصفی بجماعتی ندارد قاعده کلی آن است
که آنچه از شرع رسیده که خدا خواسته و موجب خوشنودی خدا است اگر با شرایط و اخلاص بجا
آورد آن آخرت است خواه نماز باشد یا زکوة یا غیر آن و دنیا غیر آن است و احکام خمسه
تکلیفیه در دنیا جاری است و ذکر او در این مقام مناسب نیست الا آنکه بطول می
انجامد و از حضرت صادق ع مرویست که امیر المؤمنین ع فرمودند که مردم بر سه قسم اند
زاهد و صابر و راغب اما زاهد پس اندوه و شادی دنیا از دلش بیرون رفته پس
دل او بچیزی از دنیا که حاصل شود شاد نمیشود و بر چیزی از دنیا که فوت شود از دست او
محزون نمی‌شود و اما صابر پس آرزوی دنیا در دل او هست و چون میسر شد نفس خود را
خود را لجام میکند و منع میکند از برای عاقبت بدی که از دنیا میداند و باین سبب دنیا را
دشمن میدارد و اما راغب در دنیا پس پروا ندارد که آنجا دنیا را اخذ نماید از
حلال یا از حرام و پروا نمیکند که از تحصیل دنیا غرضش باطل شود یا نفسش هلاک شود

یا مروتش برطرف شود پس این جماعت در گرداب دنیا افتاده اند دست و پا میزنند و
اضطراب میکنند پس کسیکه خواهد ترک دنیا کند اول باید تحصیل علم کند و معلوم کند
که خدا کدام علم را طلبیده و کدام طریقه را پسندیده و از آثار پیغمبر ص تتبع نماید یا از اهل
علم دین دار بپرسد بدعت و طریقه ایشان را پیش گیرد و واجبات و سنتها را بعمل
آورد و محرمات و مکروهات را ترک کند و در هر امری ملاحظه کند که شارع چه تکلیف نموده
از او بعمل آورد و مباحات را هم بر نیت مستحب بعمل آورد تا ماجور باشد و چون نفس و شیاطین
معارض اند باید متوسل بجناب مقدس ایزدی شد و تفکر در قوانین شریعت نبوی و تحمل
مشقت طاعات نفس را هم و شیطان را ذلیل خود گرداند و خیالات که مخالف شرع است در
هر باب بمجادله و معارضه از نفس بیرون کند تا براه حق هدایت یابد و ترک دنیا کرده
باشد و اگر بنا اکثر اهل زمان دنیا پرست میباشند و غرض مجملی از مفصل عرض شد تا اکثر
عوام از این راه فریب نخورند که چون کسی را بوضع فریب دیدند مخالف وضعها شعار عرف
بی آنکه ملاحظه کنند که این وضع موافق شرع هست و پسندیده حق است متابعت می
نمایند مثل اکثر مشایخ صوفیه که لباسهای پشم می پوشند و بسبب همین مردم گمراه می شوند
اینها عرض شد که شاید جمعی هدایت یابند اما اکثر آن جمعی که ضلالت در نفس ایشان
استقرار بهم رسانیده هدایت نمییابند بلکه باعث زیادتی رسوخ ایشان در باطل می
گردد بدانکه دنیا از دنائت مشتق است یکی آنست که هرج و مرج در آن بسیار است بزرگی
میکنند بعضی در آن بناحق و بعضی شریف و عزیز قوم شده اند بغیر استحقاق و بعضی

بدند و مردم ایشانرا خوب میدانند مثل صوفیه و مشایخ ایشان و قلیلی مزخرفات و کفریات ایشانرا
در هر محفل مناسبه بگوییم بد نخواهد بود از انجمله غزالی ناپاک صوفی است بدلیل انکه یکجا گفته
کرد ابت دین الروافض احسن الادیان ولکنهم قائلون بعصمة الامام فلت انا الهدا الی التصوف
یعنی دیدم دین رافضیانرا بهتر از همه دینها ولکن چونکه قائل شده اند بمعصوم بودن امام
پس میل کردم من بهمین جهت بمذهب صوفیه و یکجا گفته کما الحسین کان ظالما الخروجه علی الامام
المبایع و تعدی حقه و قتل بسیف جده یعنی بود حسین ظلم کننده انجهه خروج کرد بر امام بیعت
کرده شده که یزید باشد و تعدی کرد و در گذشت از حق خود و بشمشیر جد خود کشته شد و شاگرد او
محیی الدین غزالی در فتوحات مکیه میگوید که یزید بن معویه ولی الله است ظاهرا و باطنا و صوفیه
عصرها استهزاء میکنند بر کسیکه بر امام حسین گریه میکنند و ملای رومی میگوید بزبان علی بن ابی
طالب ع با ابن ملجم مرد و دخم مخور فردا شفیع تو منم مالک روحم نه مملوک تنم آن حقی و فاعل دست
حق کی زنم بر فعل حق من طعن دق معلوم شد که همه اینها صوفیه ایشان بدند و مردم ایشانرا
خوب میدانند و توجیه کلامشانرا میکنند لعن الله من مال الیهم و اول کلامهم لانه منهم و بعضی خود بینند
و عارفند و مردم ایشانرا بد میدانند و انکسیکه عارف است که این صفات ده گونه در او باشد علم و
عمل و شکر و صبر و بذل و قناعت و توحید و توکل و تسلیم و تحمل هرکه این صفات دارد مردم او را بد
میدانند زیرا که مخالف مردمان است در صفات و اندرونات دنیا است که خران هر علفی برای ایشان
مکون است و شیران گرسنه و تشنه اند کما قال امیر المؤمنین ع آدعفرا تزعی و تعلف ما تهوی و اسدا
جیاعا فضاالدهر ما ترعی واشراف قوم لا ینالون قوتهم وقوما لیثاما تاکلوا المن والسلوی

بعضی

یعنی جاهلان و غافلان مانند الاغ از هر هنر خالی و از هر کمالی عاری همه چیز برای ایشان مهیا
و مردانی که در جهاد با نفس مانند شیرند و در علم و عمل و اخلاق بی نظیرند غیر از گرسنگی و تشنگی چیزی
از برای ایشان نیست و انبیا و اولیا و صلحا بقدر قوتی راه برنمیتند و فرعونیان و قیتی تا دکان
و دنیاپرستان باید مرغ متنجه هر شب نیب خان کنند اتافی میکنند ارا ذل و اوباش و بقال و علاف
صید ندشغالان و روبهان شیران را و گفته میشود بصاحب حق که حق تو باطل است و بر است گوی
سخن تو دروغ است چنانکه عارف گفته الدهر فیه طرائف و عجائب تترى و فیه عوائد و
مصائب زمن نشو هذا له سادات فیها تفرس الاسود ثعالب ویقال هذا الحق حق
ویقال یا ذا الصدیق ثو الکاذب پس ای عزیزان خاک بر سر دنیای و این جیفه کندیده را نود این
سکان سردار خود باید گذاشت ای برادر میخواهی دنی بودن دنیا را ثابت کنم حکومت و سلطنت را
بر ذل ترین خلایق داده مثل بخت النصر که مالک مشرق و مغرب زمین شد و حال انکه شیر
سگ و خوک پرورش یافته و دیگران شنیده ایم که پوستین دوز یا الوار کرد یا دزد یا قطاع
الطریق بوده رفته رفته حاکم و پادشاه شد و بنی امیه و بنی عباس هم پادشاه بوده اند از اولاد
فاطمه و علی را کشتند گویا شد قیامت بر پا شود و حسابها مفروق گردد ای برادر خانه در هم یزید ساد
رواج دارد اند ناشناخت و خانه عقبی علم و تقوی رواج دارد از جهت بهتری علم و تقوی
شاعر دنیاداران گفته کمال مرد بعلم و کمال علم بمال است گفته است هندوی مالدار در نظر
اهل دنیا عظم دارد و مرد صالح هیچ عظم ندارد که فقیر باشد شاعری گفته گر جهودی قرضه
دارد خواجه نام ظاهر فرزانه است زانکه دین و نداده مال گر هم بوعلی است دیوانه است

دنیا پیش حق پست است
دوستان خدا در
او خوار و ذلیلند
با اعتبار

و مشرکان غنی بر پیغمبران فقیر از روی استهزاء میگفتند اهذا الذی یذکر الهتکم یعنی اینمرد با این
لباس مندرس یاد میکند بدی خدایان شما را یعنی بتها را اما عقبی بعکس دنیا است علم و تقوی رواج
دارد و مال دنیا کساد است بمرتبه که صد هزار من طلا و نقره مثل خاک و خاکستر است بلکه پست
تر و بدتر است چنانکه خبر میدهد از آن حق تعالی که یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی
الله بقلب سلیم ای من حب الدنیا یعنی روزی که نفع ندهد مال و اولاد مگر انکه بیاید
کسیکه دل او سالم باشد از دوستی دنیا و عارفان و تاویل این آیه گفته اند که من اعرض عن
ذکری فان له معیشة ضنکا یعنی کسیکه اعراض کند از ذکر یعنی از متابعت امیر المؤمنین ع پس
معیشت او را تنگ میکنیم یعنی دین و تقوی که معیشت باطنی است بر او تنگ میکنیم و فقر شرح
کردانیم کانهم خشب مسندة و اگر انچه تاویل کرده اند راست نباشد ما میبینیم که دشمنان خدا مال
ایشان بیشتر است و آخر ایشان چرب تر است و عالم فقیر از جاهل دولتمند بهتر است در نزد خدا
و هندوی مالدار از مرد صالح فقیر بهتر است در نزد اهل دنیا ثقه نقل کرده است که در زمان
آقا محمد علی کرمانشاه ولد مرحوم آقا باقر مجتهد و فرنگی ایلچی وارد مجلس آقا شد آقا فرنگی را در مقابل
خود نشانید فرنگی ایلچی عرض کرد آقا در مذهب شما نجاسات چند است فرمودند ده تا فرنگی
عرض کرد نجاسات در مذهب شما یازده است اگر چه پیغمبر شما ده تا فرموده اند آقا فرمودند یعنی چه
فرنگی عرض کرد که یکی هم فقر است که سید اولاد فاطمه که فقیر است او را در مجلس خود احترام نمیدارند
و جای نمیدهند گویا نجس است من فرنگی دولتمندم در مجالس شما و امثال شما راه دادم آقا خجل شد
و من بعد قرار بر این شد که در کرمانشاهان سادات را بسیار عزت میدارند چنانکه الحال هم

انزی

اثری از آن بقدر قلیلی باقی مانده ای برادر خدا فرموده ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم
واموالهم بان لهم الجنة یعنی حق تعالی فرموده بخرید نفسها و مالها مومنان را به بهشت ای عزیز من
مشتری خداست و دلال محمد مصطفی و بایع بنده مولی است و بها جنة الماوی نعم المشتری الرب
الرحیم و نعم الدلال الرسول الکریم و نعم الثمن الجنة النعیم خدا نکند بهشت بفروشیم بلکه
بنده بخرم بهشت اگر فرمودی که بهشت را بفروشم گر از جهت آن بود که بهشت را بخرد پس ناخریده
مانده و بنده از این حسرت منقطع شده پس با این برای بنده پیدا شد و افلاس ظاهر کشته
و خدا فرموده که بیع و شراء من مومنان داشت از جهت انکه کافران مرا نشناسند چیزی بها ندارند
شوان خریدای برادر صحبتی در این میان انداختیم بطور عرفانی که تنبه شوی بعضی از زنان و مردان
و مالداران بر فقرا افتخار میکنند بل تؤثرون الحیوة الدنیا والاخرة خیر وابقی ای محروم اند دولت
آخرت و ایمن موده در آخرت حق تعالی دنیا را متاع کم فرموده که قل متاع الدنیا قلیل و پیغمبر ص
فرموده لو کانت الدنیا تعدل من الخیر عند الله جناح بعوضة کا سقی کافرا شربة ماء یعنی اگر دنیا را
در نزد خدا قربی بود بقدر بال مگس حق تعالی کافر را شربت آبی نمیداد و امیر المؤمنین فرمود دنیا
بدنیا الیک عنی قد طلقتک ثلثا لا رجعة لی فیک یعنی دور شو از من ای دنیا که ترا سه
مرتبه طلاق گفتم ام و نمیتوان در تو رجوع کرد اما کثرت مال در نزد اهل دنیا بهتر است
از کثرت علم و کثرت علم نزد اهل علم بهتر است از کثرت چنانکه سید اهل علم امیر المؤمنین ع
فرموده رضینا قسمة الجبار فینا لنا علم وللاعداء مال فان المال یفنی عن قریب و
ان العلم باق لا یزال ای برادران فرموده اند معصومین ع از خاندان نبوت که دنیا حرام است

بر اهل آخرت و آخرت حرام است بر اهل دنیا و پیغمبر ص فرموده است که داخل شدن غنی در بهشت
مشکل‌تر است از داخل شدن شتر در سوراخ سوزن آیا نشنیده که شخصی دست بدعا برداشته بود
گریه میکرد خدا بموسی خطاب کرد که اگر اینقدر گریه کند که مغز سرش با اشک چشمش بیرون آید و این
قدر دست بدرگاه بلند کند که دستش جدا شود او را نخواهم آمرزید مادام که دوستی دنیا در دل
اوست باری دعا باید کرد که خدا دوستی دنیا را از دل ما بیرون کند از بسکه خدا دنیا را دشمن می
دارد و سلطنتش را با اراذل و اوباش داده مثل فرعون و شداد و نمرود و کاوس و جم و بیجن و
افراسیاب و هیتن و پرویز و چنگیز از سلاطین مجوس و پادشاهان یهود و نصاری و بنی امیه و بنی عباس
والی غیر ذلک تا آخر دنیا تا زمان صاحب الامر عجل الله فرجه حکایت که در عصری دو پادشاه
بودند یکی امیر تیمور لنگ و یکی را امیر صالح کور میگفتند یکی از این دو بود دیگری غالب شد در
وقت مغلوبی خندید غالب گفت چرا خندیدی گفت از دنائت دنیا خندیدم که قدر پیر احدا بمن کور
و تو لنگ داده افلامی بایست بادم صحیح الاعضا میداد از برای منفعت دنیا آنچه از آیه و حدیث و
امثال آن و حکایات کنیم از برای فقیر بس است اگر بس نیست باز بشنو حکایت شده که پادشاهی مال بسیاری
جمع کرده بود و نعمت بیشماری فراهم آورده بود و قصر مرتفع عالی بنا نهاده بود و غلامان و دربانان
و نگهبانان بر گماشته بود روزی مامور ساخت ایشان را که پاکیزه ترین طعامها از برای او طبخ نمایند
و مجموع خدم و حشم و اصحاب و اعوان او جمع شدند تا در نزد او طعام خورند و خود بر تخت سلطنت نشست
و بر بالش عظیمی تکیه داد پس با خود گفت که تمام نعمت دنیا جمع کرده حالا بفراغت بال عیش کن در
مدة العمر آن طور فارغ نشده بود که مردی از راه دست ظاهر آمد جامه کهنه پوشیده و توبره بر گردن

افکنده مانند سوال کنندگان بشده در قصر را کوبید که تزلزل در قصر افتاد پس غلامان و پاسبانان
عصاها و چوبها بر داشته بیرون دویدند که کیست گوینده در این بی ادبی چیست که تو کردی
باش تا فارغ شوند نیاد فی طعام را از برای تو خواهیم آورد گفت بصاحب خود بگوئید که بیرون
آید مرا با او حاجتی است گفتند تو کیستی که صاحب ما برای مثل تو بیرون آید گفت با کی نیست با و خبر
دهید پس خبر دادند پادشاه گفت شما او را زجر نکردید و بضرب شمشیر او را جزا نداد بدکه
ناگاه مرتبه دیگر چنان در را کوبید که همه قصر بتزلزل در آمد پس غلامان دست بشمشیرها بردند
که با وی محاربه کنند که صیحه بر ایشان زد که همه ایشان بلرزیدند پس فرمود منم ملک الموت برای
قبض روح آمده ام پس همه ایشان ترسیدند پس پادشاه گفت بگوئید که یکی دیگر از غلامان
و اعوان و انصار را عوض من ببر با مالهای مرا ببر داد بعوض من فرمود اموال تو و اعوان تو
در پیش من مثل تواست من برای تو آمده ام پس پادشاه گفت که لعنت خدا بر تو ای مال تو فریب دادی
مرا و ضرر رسانیدی و از عبادت خدا باز داشتی مرا گمان داشتم تو نفعی بمن میتوانی رسانید پس
مال بسخن در آمد که بچه سبب مرا لعن میکنی بلکه تو مستحق لعنی خدا مرا و ترا از خاک آفرید و مرا بدست
تو داد که توشه سفر آخرت از من بر داری و صرف فقرا و ضعفا کنی و تعمیر مساجد و رباطها و مدارس
و پلها کنی تا من در آخرت معین تو باشم و تو مرا در خزینه کردی و انفاق نمودی و جمع کردی و
بخل ورزیدی و مع ذلک کفران نعمت نمودی بچه سبب مرا لعن میکنی با خود را لعن کن با مرا براه
دشمنان خود کذا ده و بمیری با حسرت و ندامت گناه من نیست پس ملک الموت روح بلیدش
نمود قبل از آنکه طعام بخورد و راحت نماید و اگر این حکایت هم بس نیست کلام امیر المومنین را گ

بشنو که فرمود لو تعلمون ما اعلم اذا لخرجتم الی الصعدات تبکون علی اعمالکم و تلتدمون علی
انفسکم و لترکتم لا اخالف لها و لا خالف علیها یعنی اگر بدانید آنچه من میدانم هر آینه سر و پا
برهنه بسوی بیابانها میدوید و بر حال خود گریه میکردید و در خانهای خود تدبیری
کردید و این مالها که چنین بجان خود بسته اید هر آینه بی پاسبان و نگهبان بر انداخته و از آنها می
گریختید ولکن بعضی از مردم میگویند ما دنیا پرست نیستیم و عنقریب پرده ها برداشته شود و
معلوم گردد است گویند یا دروغ گویند پس هر کس میخواهد از اهل این باشد باید در فتار خود را
از همه خلق از اهل عصید و بلا نمیرید هد و اگر میگوئی که ائمه ما مثل امام حسن و امام
حسین ع دولت داشتند مؤمنی دولت ایشان را شنیده اما نمیگوئی که آن دولت را چگونه
اگر راست میگوئی که نشنیده یا صرف نمیکند بشنو چندین دفعه مواسات کردند با مؤمنان حتی یک
تای نعلین خود را بر داشتند و یکی را بسائل دادند و پیشوا امام حسین مثل همه شتر بهتر کرده
بود از بسیاری آنکه در شبها بدر خانهای فقرا میرفت و بار بر دوش میکشید و برای ایشان می برد
و سیدالساجدین صدخانه از فقرای مدینه را عیال خود کرده بود ای برادران خدا ما را از دنیا
دل سرد گرداند یا ما مالداران بهشتیم یا مثل سلمان و ابوذر و حصیر کهنه و نان خشک یا فلان
میرزای دفتر یا فلان تاجر اسب چهار ده سال کشتی یا فلان آقای سوداگر یا فلان کدخدای محله و دارد
ایشان انبیا در می بر فت عیسی بفلک و انبیا در می بر فت قارون بدر کات تلک الدار الاخرة
نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض و لا فسادا ای برادر گوشه گیری و بیشهرتی حالتی
حمیده و صفتی است بغایت پسندیده حضرت رسول ص فرمود ان اهل الجنة کل اشعث اغبر

ذی طمرین لا یعبا به الذین اذا استاذنوا علی الامراء لا یوذن لهم و اذا خطبوا النساء لم ینکحوا
و اذا قالوا لم ینصت لهم حاجة احدهم یتجلجل فی صدره لو قسم نوره یوم القیمة لوسعهم
یعنی بدرستیکه اهل بهشت هر غبار آلوده و گردن کلفت پوشیده است که پوشش او دو جامه
کهنه باشد مخلوق ایشان او اعتنا نکنند و هر گاه اذن خواهند که بر امرا داخل شوند اذن
ندهند و هر گاه خطبه کنند زنان ایشان را تزویج نکنند و هر گاه دم سخن گویند از برای حرمت ایشان
سکوت نکنند حاجت ایشان در تنگنای سینه ایشان تردد میکند چون بر اظهار آن قادر
نیستند چنان کسانی اگر نور ایشان را در روز قیامت قسمت کنند بر اهل محشر هر آینه برای همه
وسعت دارد حق تعالی وحی کرد بموسی ع که یا موسی کن خلق الثیاب جدید القلب تخفی علی اهل
الارض و تعرف فی اهل السماء حلیس البیت مصباح اللیل یعنی ای موسی جامه کهنه باش و تازه
دل و گمنام باش در زمین و معروف باش در آسمان و خانه نشین باش یعنی در بند آمد و شد مباش
و چراغ هدایت باش شب را بنور عبادت زنده و روشن دار فرمودند که اکثر اهل بهشت را
یا فتم فقرا و فقرا قبل از اغنیا بهشت میشوند بنصف آن روز که مقدار بیست و پنج هزار سال
باشد خدا میفرماید لا تعجبک اموالهم و اولادهم انما یرید الله لیعذبهم بها فی الحیوة الدنیا
و تزهق انفسهم و هم کافرون یعنی باید تعجب نیاورد ترا در دنیا ای محمد اموال منافقان
و اولاد آنها غیر از این نیست که خدا میخواهد عذاب کند ایشان را بآنها در زندگانی ایشان که
در جمع کردن او پیوسته در تعب و در محافظت او پیوسته در رنج و مشقت‌اند و بیرون رود
جانهای ایشان و حال آنکه کافران باشند و شنوا ان گفت کلام جدا ظنی الصدو و قاسیه یا رای

این ضعیف است این کلام خدای تو بود که بر تو تلاوت کردیم منقول است که مردی بود دولت
مند شدید الحرص بود نبا نمی خورد مکر طعامها نیکو و نمی پوشید مکر لباسهای فاخره و نرم و نمی نشست
مکر بر فرشهای زیبا و تکیه نمیکرد مکر بر بالشهای زیبا روزی بر سریر سلطنت نشسته بود
که مردی مهیب اندر در آمد پس شدید شد خوف او و کفت تو کیستی و که ترا اذن داد که داخل
قصر من شوی تعال الله که منم صاحب قصر کفت من کسی هستم که حاجب مرا منع نمی تواند کرد
و محتاج باذن نیستم و از سیاست سلاطین نمی ترسم و هیچکس از چنک من فرار نمی تواند کرد
پس آن پادشاه برو در افتاد و کفت توئی ملک الموت کفت بلی پادشاه کفت تو آمده ای قسم
میدهم بکرم مرا مهلت ده تا از کناهها توبه کنم و از خدا عذر بخواهم و مالها مردم را که
از غیبت بجبر کرفته ام بصاحبانش رد نمایم که من طاقت عذاب ندارم ملک الموت کفت
تو مدتها عمر خود را فانی کردی و بقدر که نفس بکشی مهلت نیست پس پادشاه کفت با من
که خواهد بود در کور دال قبر کفت اعمال تو کفت اعمال صالح نکرده ام کفت باز کشت تو
خواهد بود آتش جهنم پس در روی تخت قبض روح او نمود پس صدای ناله و آه از خانه
او بلند شد پس ملک الموت کفت اکر صدا نشنید که باز آنها بکجا خواهد بود هر آینه کریه ایشان
برای خود بیشتر میبود آه آه مرد ثقه نقل کرده که عبد الله رازی کفت سالی از سالها با
جمعی در سفر دریا بودیم بادی بر آمد و کشتی را بجزیره انداخت در آن جزیره غلامی سیاه
نشسته و صنمی بیاد در دست و صنمی را معبود کرده کفتم اینها هیچیک را معبود نشاید کفت
پس معبود کدام است کفتم اَلَّذِی فِی السَّمَاءِ عَرْشُهُ وَفِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ سَبِیلُهُ وَلَا یَعْزُبُ عَنْ عِلْمِهِ

مثقال

مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِی الْاَرْضِ وَلَا فِی السَّمَاءِ کفت اخر این معبود را نام نیست کفتم هُوَ اللّٰهُ الَّذِی لَا اِلٰهَ
اِلَّا هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزِیزُ الْجَبَّارُ الْمُتَکَبِّرُ سُبْحَانَ اللّٰهِ عَمَّا یُشْرِکُونَ من اینها
کفتم غلام کریست انکه شرایع اسلام بر وی عرض کردیم با ما در کشتی نشست و همه روز مشغول عبادت
بود چون شب شد ما هر یک بعد از ادای فریضه بخواب شدیم غلام بنظر تعجب بر وی ما نکاه کرد و کفت خدای
شما میخوابد کفتیم کلا و حاشا لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ پس کفت بِئْسَ الْعَبِیدُ اَنْتُمْ تَنَامُونَ وَمَوْلَاکُمْ لَا یَنَامُ
فَاَیْنَ اَنْتُمْ عَنْ خِدْمَةِ مَوْلَاکُمْ یعنی بد بندکانید شما میخوابید و آقای شما نمیخوابد پس چه وقت خدمت مولای
خود میکنید چون صبح شد غلام در سکرات مرک افتاد و جان تسلیم کرد شبانه او را در خواب دیدم
در بهشت در کوشکی از یاقوت سرخ بر تختی از زمرد سبز نشسته و ملائکه در پیش وی صف زده و
روی چون ماه کشته در من نکاه کرد و بخندید و این آیه را مکرر میخواند که وَالْمَلَائِکَةُ یَدْخُلُونَ
عَلَیْهِمْ مِنْ کُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَیْکُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدَّارِ ای برادران این غلام سیاه مردی بود
فقیر نه نقره داشت و نه طلا و نه خیمه و نه خرکاه و لکن او داشت تقوی و این است حرمتش و نزد حق
تعالی شخصی عارف مجلس آراست جمعی حاضر بودند فقیری کفت چیزی بمن بکیر کفت سوره اخلاص
میدانی کفت بلی کفت بخوان خواند کفت ثواب آنرا بده درهم فروختی کفت نه و پیوسته زیاد کرد تا بهزار
رسید کفت نه آخر کفت چنین سرمایه داری و دعوی افلاس میکنی فقیر رو بخانه نهاد و در میان راه
باران بارید ترسید که جامه اش تر شود در دهلیز خانه شخصی شد با جامه سبزه بیرون آمد کفت
ثوابی که سوره اخلاص بهزار درهم بفروشی کفت بلی پس هزار درهم بوی داد و کفت خرج عیال کن و
ثواب آنچه تو باقی است اِنَّ اللّٰهَ اشْتَرٰی مِنَ الْمُؤْمِنِینَ اَنْفُسَهُمْ هر کس بنده بخرد و کار فرما بعزتش نصد اما

خدا بنده خود را کار فرماید علاوه وعده مزدش دهد که اِنَّ اللّٰهَ لَا یُضِیعُ اَجْرَ مَنْ اَحْسَنَ عَمَلًا بنده
اکر مال دارد مال از آن است اما خدا ایضا مال ارزانی دارد که وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَیْرٍ فَلِاَنْفُسِکُمْ هر کس مال
از مال از کسی قرض بکیرد برای منفعت خود مکر خدا که از بنده قرض بکیرد برای منفعت بنده چون دانست که
بکرسنگی محتاج میشود برای از برای تو ذخیره کذاشت که وَمَا تُقَدِّمُوا لِاَنْفُسِکُمْ مِنْ خَیْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللّٰهِ
در خبر است که روز قیامت منادی ندا کند که هر چه خلق در رضا خلق در ریا خلق و بهوای نفس خرج کرده اند
بیاورید هرچه نیکو و لطیف و پر قیمت تر باشد بیاورید دیکر ندا کند که هرچه برضای خدا داده اید
بیاورید پاره های نان خشک و سبای خلق و جامه کهنه بیاورند حق جل و علا فرماید من در نزد
پیش از این نیز نزد بودم و آنها ایشان پس تر بودم این جزای نعمتها من بود بر داد بدرکه من بی
نیازم از اینها پس خلق حسرت خورند و کویند بد کردیم کاش آنچه بهتر بودی در راه رضای او
داده بودیم که وَمَا تُقَدِّمُوا لِاَنْفُسِکُمْ مِنْ خَیْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللّٰهِ هُوَ خَیْرًا وَاَعْظَمَ اَجْرًا مردان خدا
بوده اند که هرچه داشته اند در راه خدا انفاق کرده اند تا آنکه سید عالم فخر کرد که من در زمان
پادشاه عادل بوجود آمدم حاتم طائی را مال دادند سخاوت کرد از خشت و کل در دوزخ خانه
برایش بنا کردند آورده اند که چون حضرت رسول از جنک احد فارغ شد جابر بن عبد الله انصاری
پدر خود را می جست کفت در حرکاه دیدیم جابر کوزه آب بدوش کرفته در میان کشتکان رفت در
جای آواز بر آمد که العطش جابر کفت اول این تشنه را آب بدهم بعد از آن پدر مرا بیابم کوزه
آب بوی داد از آن تشنه مجروح خواست آب بیاشامد از جای دیکر آواز بر آمد که العطش این تشنه بر آن
تشنه اشاره کرد که اول آب را بدو ده شاید او از من تشنه تر باشد آب نزد او بردم خواست که بیاشامد از

در فضیلت صدقات

جای

جای دیکر آواز العطش بر آمد وی اشاره کرد بانجا چون رسید یافتم بر سر هفت مجروح شد چون
بر سر اول آمد مرد جان بحق تسلیم کرده بود و هکذا همه جان تسلیم کردند و ثواب ایثار ادراک یافتند
مسلمانان این قضیه شباهت دارد بقضیه کربلا در وقتی که حضرت اسب خود را در آب فرات راند
اشاره بذو الجناح نمود که اَنْتَ عَطْشَانٌ وَاَنَا عَطْشَانٌ وَاللّٰهِ لَا اَذُوقُ الْمَاءَ حَتّٰی تَشْرَبَ تو تشنه و من
تشنه آب نمیخورم تا تو آب نخوری ای برادران حیوان زبان بسته اشاره امام کرده سر خود را
از آب بلند کرده بود و انتظار می کشید که اول امام تشنه لبان آب بنوشد و دیکر هر یک از برادران
امام و برادر زادکان که می خواستند بمیدان روند دیکری می آمد و در جان فشانی سبقت
میکرد و هم چنین عباس علمدار رفته بود در کنار فرات آب بیاورد کفی از آب بر داشت بیاشامد
تشنکی برادرش و اهل بیت بخاطر آورد آب را بریخت و مشک را پر آب کرد که از برای برادر و
اهل بیت بیاورد و هم چنین در وقتی که سید الشهدا سلاح بر خود راست کرد که بمیدان رود علی اکبر
مانع شد و اول جان را فدای پدر کرد نقل است که علی اکبر هجده ساله بود و کیسوی بافته چنانچه
چپ از عقب سر در پیش رو افکنده بود و شباهت بسیار با پیغمبر داشت روانه میدان کردید
این سخن را انکار دار نقل است که چون مشرکان قصد رسول خدا کردند بامر خدا علی را بجای خود
خوابانید علی عرض کرده بود که هزار جان من فدای تو باد پس پیغمبر علی را خوابانید و خود از خانه
بیرون رفت پس مشرکان در وقت صبح در خانه آنحضرت ریختند علی را در جای رسول دیدند چون
رو پوشانده بود و پای خود را که شبیه بپای رسول خدا بود ظاهر کرده بر سر وی ریختند و هر یک
از ایشان بدیکری میکفت که تو بیدار کن پس علی فرمود شما را چه میشود آنحضرت را کفتند آیا پیغمبر در کجا

دفن خود من نگهبان نبودم اما فرزند زاده این علیم یعنی علی اکبر با روی گشاده چون ماه و موی چها
مشکین سیاه افق میدان را از پرتو جمال خود روشن کرد که ناگاه سی هزار نامرد را نظر بعلی اکبر
افتاد فتبارک الله احسن الخالقین گفتند یکی گفتا علی آمد بمیدان یکی گفتا پیمبر شد عیان پس حمله
کرد و صد و بیست نفر را از آن اشقیا کشت و از میدان برگشت نکاب پدر را بوسید و عرض کرد یا ابتاه
العطش العطش قتلنی و ثقل الحدید اجهدنی تشنگی و اسلحه حرب مرا تعب میدهد پس حضرت گریست
فرمودند بیا زبان مرا در دهان گیر علی اکبر چنان کرد عرض کرد ای پدر زبان تو از دهان من خشک تر
است پس حضرت انگشتر پیغمبر را در دهان فرزند خود گذاشت و گفت اینقدر بدر غم مخور که در
این زودی از دست جدت ساقی کوثر سیراب خواهی شد پس علی اکبر بعد از وداع بمیدان رفت
و دو هزار سوار بجنگ او آمده بودند علی اکبر همه را متفرق کرد که بامر پسر سعد همه لشکر از جا
حرکت کردند و دور علی اکبر را گرفتند و بضرب شمشیر و نیزه بدنش را پاره پاره کردند که ناگاه
منقذ بن مره عبدی ضربتی بر فرق مبارکش زد آیا این قضیه شباهتی با قصه جدش علی
ندارد که او در سجده یاری دین خدا میکرد و بر مرکب عبادت سوار بود شمشیر بر فرقش زدند
علی اکبر در یاری دین خدا دفع شر اعدا از پدرش مینمود و بر مرکب چون اوج هما سوار بود که
از آن ضربت فرقش شکافت و هیبت بجود بر زمین افتاد بشکرانه این نعمت که جان را فدا کردم
فریاد وا ابتاه بر آورد امام حسین ع بعد از شنیدن این صدا بر سر بالین وی آمد دید که چون مرغ
نیم بسمل در دریای خون غوطه ور گردید بدست و پای میزد حضرت سر علی اکبر را از روی خاک برداشت
و بر دامن گذاشت اما امام حسین در آنکار دیده اش نبود که سرش را از خاک بر دارد و بر دامان گذارد

که علی اکبر دیده باز کرد عرض کرد که جدم رسول خدا قدح آب داد و قدح دیگری را بمن میدهد که
بنوش و سفر میفرماید بکرامی ای پدر تشنگی داشتم که بالب تشنه نمیرید پس علی اکبر را بخیمه ها
آورد اهل بیت از خواهران و عمه ها دور او بر آمدند و زار زار وداع میکردند یکی میگفت ای عمه
مرا حلال کن یکی میگفت ای خواهر مرا حلال کن و علی اکبر از همگی حلالی میطلبید الغرض علی اکبر جان
آفرین تسلیم نمود اما در وقت رفتن سید الشهدا کسی را نگذاشتند که بر سر بالینش بیایند با او
وداع کنند انا لله و انا الیه راجعون و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون مجلس نوزدهم
در فضیلت نافله شب و معجم سحر خیزان در وقت سحر و فیضهای آن و ادله بر آن و حکایات بعضی
از شب خیزان بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعل الدنیا جنة لاعدائه و سجنا مختبرا
لانبیائه و عجل البلاء بانبیائه بالامثل فالامثل فی درجات محبته و ولایته فجعل اعظم الناس
مصیبة و اثقلهم ذریة سید البریة و عترته الطاهرة العلیة حتی حزنوا علیهم الاودیة و کانت
تقطر من دمائهم و الاغلال فی اعناق اخادیدهم و لمائهم اضرموا النیران علی دار الرسول و قتلوا
ثمرة فؤاد البتول قتلوا اسد الله فی سجوده و طعنوا اشر الناس بکفره و جحوده فنحمده علی ما اعظم
مصیبتنا فی هذه الشدائد و البأساء کما نحمده فی الشدة و الرخاء و نشکره علی ما اجل رزیتنا
فی تلک المصیبة و البلاء کما نشکره فی النعمة و الالاء و نستعینه و نتوکل علیه فی السراء و
الضراء و نشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له تقربنا الیه و تبشرنا بالرضوان الاکبر
و حسن الثناء و نشهد ان محمدا خاتم الانبیاء شهادة تورثنا شفاعته و تجعلنا تحت لوائه یوم
الجزاء و نشهد ان علیا سید الاوصیاء شهادة تدخلنا الجنة و تحشرنا بمحبته اهل المودة و الوفاء

و نشهد ان ذریته و عترته ائمة البررة الاتقیاء فصلوات الله علیهم ما دامت الخضراء علی
الغبراء و ما دامت الارض تحت السماء و لعنة الله علی اعدائهم و ظالمیهم من اهل الکفر و ال
شقاء عظم الله اجورنا بمصیبة ابن عم الرسول و المزوج خیر النساء بفاطمة البتول و قرة عین
الاحباب و اکلیل معارف التابعین و الاصحاب غرة المهاجرین و صفوة الهاشمیین امام الائمة و
کاشف الغمة و سلیل النبوة و المخصوص بالاخوة اشرف الاولیاء الاشراف لعرف صفاء الاعراف و شمس آل
عبد مناف ضیاء العمی بدر الدجی علم الهدی امام الوری لیث الوغا صاحب اللواء المقتول بسیف اشقی
الاشقیاء و المذبوح فی محراب الصلوة علی الملاء الاعلی ید الله و علیه و اسد الله و علیه فوا عجباه من
مصیبته و وا حسرتاه من محنته و بلیته فیالها من مصیبة ما اجلها بین المصائب و یالها من نائبة ما اشجاها
بین النوائب لقد تقطعت به الاکباد و توحشت منه الارواح العباد و تعلقت منها الجبال الراسیات و
تزلزلت منها الارض و السموات فیا اسفاه علی المولی التقی ابو الاطفال اما بعد فقد قال الله
تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم و مبرم خطابه العظیم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم
یا ایها المزمل قم اللیل الا قلیلا نصفه او انقص منه قلیلا او زد علیه و رتل القرآن ترتیلا انا سنلقی علیک
قولا ثقیلا ان ناشئة اللیل هی اشد وطأ و اقوم قیلا ان لک فی النهار سبحا طویلا و اذکر اسم ربک و
تبتل الیه تبتیلا یعنی خود را بجامه خواب پیچیده برخیز شب را بنماز تهجد مگر اندکی از شب که خواب کنی
و برخیز یک نیمه شب را مگر کم از نیمه اندکی تا یک ثلث یا زیاده کن بر نیمه تا دو ثلث یا کلمه خواندنی
بدرستیکه ما زود فرستادیم بر تو کلام شریف و محکم و سنگین در عمل بدرستیکه قیام در شب یا ساعات شب
سخت تر است بر مصلی بثبات قدم و صواب تر است بخواندن از ساعات روز بدرستیکه تر است در ساعات

روز آمد و شدی در آن یا فراغتی یا کار دیگری از خواب و یاد کن بتعظیم نام پروردگار خود را و منقطع
کن خود را بدنیا بعبادت بریدن و منقطع شدنی مروی است از جابر بن اسمعیل از جعفر بن محمد از
امام محمد باقر ع آنکه مردی از امام امیر المؤمنین ع سؤال کرد از قیام شب بقرآن حضرت فرمود
من صلی عشر لیلة مخلصا ابتغاء ثواب الله قال الله للکتبة اکتبوا لعبدی هذا من الحسنات عدد ما انبت فی النیل
من حبة و ورقة و شجرة و عدد کل قصبة و خوص و مرعی کسیکه ده یک شب را نماز کند برای خدا
خداوند فرماید بنویسید برای بنده من حسنات بعدد آنچه روئیده است از نیل از حبه و برگ درخت
فی مجراکاه (?) و من صلی تسع لیلة اعطاه الله اجر شهید صابر صادق النیة و اعطاه الله کتابه
بیمینه و شفع فی اهل بیته کسی که نماز کند نه یک شب خدا اجر شهید بوی عطا کند و نامه عملش را بدست
راستش عطا کند و شفاعت او را در حق اهل بیت او قبول کند و من صلی ثمن لیلة اعطاه الله
عشر دعوات مستجابات کسیکه ثمن شب را نماز کند خداوند ده دعا او را مستجاب کند و من صلی سبع
لیلة خرج من قبره یوم یبعث و وجهه کالقمر لیلة القدر حتی یمر علی الصراط مع الآمنین
کسیکه هفت یک شب برخیزد و نماز کند مبعوث کند خدا او را با روی چون ماه شب چهارده تا
بگذرد بر صراط با ایمان و من صلی سدس لیلة فی الاوابین و غفر له ما تقدم من ذنبه کسیکه
شش یک شب را نماز کند گناهان گذشته او را خدا بیامرزد و من صلی خمس لیلة زاحم ابراهیم
فی قبته کسیکه خمس شب را برخیزد بنماز با خلیل الرحمن محشور شود و من صلی ربع لیلة کان فی
لیلته کان فی اول الفائزین حتی یمر علی الصراط کالریح العاصف و یدخل الجنة بغیر حساب کسیکه
برخیزد چهار یک شب را و نماز کند میباشد در اول فائزین تا بگذرد بر صراط مثل باد و زنده (?) و داخل

بهشت شود بی‌حساب و من صلّی ثلث لیلته لم یبق ملک الّا غبطه بمنزلته من الله و قیل له ادخل
من ایّ ابواب الجنّة الثمانیة شئت یعنی کسیکه ثلث از شب را برخیزد بمانند همه غبطه برند از ملائکه و
گفته شود که داخل شو از دری که خواهی از درهای هشتگانه و من صلّی نصف لیلته اعطی ملاء
الارض ذهبا سبعین الف مرّة فلم تعدل جزاءه و کان له بذلک عند الله افضل من سبعین رقبة یعتقها
من ولد اسمعیل کسیکه نصف از شب برخیزد اجرش بیشتر است از هفتاد هزار بنده اسمعیل که آزاد کند
و هفتاد هزار برابر دنیا طلا در راه و من صلّی ثلثی لیلته کان له من الحسنات قدر رمل عالج ادناها
حسنة اثقل من جبل احد عشر مرّات کسیکه دو ثلث از شب را برخیزد از برای اوست از حسنات بقدر
ریگهای بیابان و ادنای آن حسنات کمترین آن سنگین‌تر است از کوه احد ده برابر و من صلّی تمام
لیلته تالیا لکتاب ربّه راکعا و ساجدا و ذاکرا اعطی من الثواب ما ادناه یخرج من الذنوب کما
ولدته امّه و یکتب له عدد ما خلق الله من الحسنات و مثلها درجات و یثبت النور فی قبره
و ینزع الاثم و الحسد من قلبه و یجار من عذاب القبر و یعطی براءة من النار و یبعث من
الآمنین و یقول الربّ یا ملائکتی انظروا الی عبدی احیی لیلته ابتغاء مرضاتی اسکنوه الفردوس
و له فیها مائة الف مدینة فی کلّ مدینة جمیع ما تشتهی الانفس و تلذّ الاعین و ما لا یخطر
علی بال احد سوی ما اعددت له من الکرامة و المزید و القربة یعنی کسیکه تمام شب بیدار باشد
و مشغول تلاوت قرآن باشد و ذکر باشد و گاهی در رکوع و سجود باشد داده میشود باو ثوابی
که ادنای آن است که از گناه بیرون می‌آید مثل آن روزی که از مادر متولد شده باشد و نوشته میشود
برای او حسنات بعدد آنچه خدا خلق کرده و بقدر آن از درجات و ثابت میکند خدا در قبر او نور خود یعنی

روشنی را و عطا میکند و حسد را از قلب او پاک میکند و ایمن میگرداند او را از عذاب قبر و برات
بیزاری از آتش جهنم را باو عطا میکند و مبعوث گرداند او را در قیامت با ایمنان و خدا میفرماید ای
ملائکه من ببینید بنده من برای رضای من تمام شب را زنده داشته او را در فردوس ساکن
کنید و از برای اوست در فردوس صد هزار شهر و در هر شهری از آنها باشد آنچه هیچ چشمی
ندیده و گوشی نشنیده و بخاطر خطور نکرده سوای آنچه از برای اوست از کرامت و قرب و
منزلت أمّة قائمة یتلون آیات الله آناء اللیل و هم یسجدون یؤمنون بالله و الیوم الآخر
یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و یسارعون فی الخیرات و اولئک من الصالحین یعنی
جماعتی که ثابت قدمند در امتثال امر خدا یا صاحب طریقه مستقیمه اند و میخوانند قرآن را
ساعات شب یا در شب و حال آنکه سجده می‌کنند و ایمان آورده اند بخدا و روز قیامت و
امر بمعروف میکنند و نهی از منکر و مبادرت در فعل خیرات و از جمله صالحانند از پیغمبر روایت
انّه قال رکعتان یرکعهما العبد فی جوف اللیل الآخر خیر من الدنیا و ما فیها و لولا ان اشقّ علی
امّتی لفرضتهما علیهم فرمود دو رکعت نمازی که بنده بگذارد در دل شب اختیار میکند برای او
از دنیا و هر آنچه در دنیا است اگر شاق نبود در دنیا بر امت من واجب میکردم بر ایشان
انّ البیوت التی یصلّی فیها باللیل بتلاوة القرآن تضیء لاهل السماء کما تضیء نجوم السماء
لاهل الارض علیکم بصلوة اللیل فانّها سنّة نبیّکم و دأب الصالحین من قبلکم و مطردة
الداء عن اجسادکم از جناب عقل کل و پیشوای اهل توکل حبیب الله محمد رسول الله صلعم مرویست که
فرمود بابی ذر یا اباذر طوبی لاصحاب الولایة یوم القیمة یحملونها و یسبقون الناس الا و هم

السابقون الی المساجد بالاسحار ای اباذر خوشا بحال صاحبان لواها و علمها در روز قیامت که
آن علمها را بر پا خواهند داشت و بر مردمان پیش خواهند گرفت بدرستیکه ایشان جماعتی هستند که
سبقت میکردند در دنیا بر رفتن در مسجدها بسحرها و خداوند سحرخیزان را در سوره و الذاریات
در آیه شانزدهم مدح فرموده که کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون و از حضرت امیرالمؤمنین عم مرویست
که افضل العبادة هجر الهجوع بذکر الله و مراد از ذکر اگرچه اعم از نافله شب است و احتمال اختصاص
بنافله شب هم میرود و خدا باز فرموده در سوره الم سجده در آیه نوزدهم تتجافی جنوبهم عن
المضاجع یدعون ربّهم خوفا و طمعا و ممّا رزقناهم ینفقون یعنی متقیان کسانی اند که در شب خواب نمی
کنند و پهلوها را از جامه خواب دور میکنند در حالتی که میخوانند خدا را با خوف از عذاب و طمع
در رحمت و بعلاوه آنچه خدا بایشان داده از مال در راه خدا در شبها انفاق میکنند و بجهت
فقرا میوه و نان و یتیمان میبرند حق تعالی برکات و فیوضات در وقت سحرها بر بندگان نازل میکند خوشا
بحال بیداران در چنین وقتی که باطن و ظاهرش فیض نورانی میشود ای عزیز من اینقدر آیه و حدیث
در خصوص مدح بیداری شب خصوصا وقت سحر وارد شده که عدد خاصی ندارد و ما قدری برای تو
ذکر میکنیم تا شوقمند شوی بعد از آن می‌پردازیم بکیفیت آن بطریق اجمال و تفصیل تو هر یک صرفه
دارد قبول کن در حدیث است که سهر اللیل شعار المتقین یعنی بیداری شب شعار متقیان است و
در درر و غرر امیرالمؤمنین عم حدیث است که لیس فی الجوارح اقلّ شکرا من العین فلا تعطوها
سؤلها فتشغلکم عن ذکر الله یعنی در اعضای آدمی عضوی نیست که کم شکرتر باشد از چشم پس خواهش
او را باو مدهید که شما را از یاد خدا باز میدارد و در حدیث وارد است که مردی بخدمت جناب امیر

در فضیلت احیای [illegible]

المؤمنین عم عرض کرد که من قبل از این نافله شب گذار بودم حالا نمیدانم چه بلائی بسر من
آمده حضرت فرمود انّک رجل قد قیّدتک ذنوبک یعنی حالا مردی شده که گناهان تو ترا در غل
و زنجیر کشیده اند از شیعه ما نیست کسیکه نماز شب نگذارد و روایتست که حضرت موسی مناجات
کرد که خدا کدام بنده را دشمن میداری فرمود آنکه در شبها مثل مردگان در رخت خواب
خوابیده و روزها مشغول لهو و لعب است و عمر خود را بباطل ضایع میکند مادر سلیمان
بسلیمان وصیت کرد یا بنی گرامی در شبها بسیار خواب مکن که بسیار خواب آدم را فقیر محشور می
کند در قیامت در نهج البلاغه است که لا تضطجع ما استطعت القیام مع العلّة یعنی مخواب در
شبها مادامی که بتوانی برخیزی با آنکه علیل باشی با اصل خواب مطلقا بر هفت قسم کرده اند
چنانکه پیغمبر صلعم فرمود نوم الغفلة و نوم الشقاوة و نوم اللعنة و نوم العقوبة و نوم الراحة
و نوم الرخصة و نوم الحسرة اول خواب غفلت و آن در مجلسی است که ذکر خدا کنند دویم
شقاوت و آن آن است که در وقت نماز واقع شود سیم خواب لعنت و آن آنست که در وقت
صبح واقع شود چهارم خواب عقوبت و آن آنست که بعد از نماز صبح باشد و عقوبتش محرومی از
رزق است پنجم خواب راحت و آن خواب قیلوله است که در چاشت روزها واقع شود ششم خواب
رخصت که بعد از نماز عشا است هفتم خواب حسرت که خواب شبهای جمعه است و حال آنکه حدیث
دارد که هر شب جمعه از اول شب تا آخر شب ملکی ندا میکند که هل من تائب یتاب علیه هل من
مستغفر یستغفر له هل من سائل فیعطی سؤاله اللهمّ اعط کلّ منفق خلفا و کلّ ممسک تلفا آیا
توبه کاری هست که توبه او قبول شود و آیا استغفار کننده هست که طلب مغفرت نماید آیا

کننده هست که عطا کرده شود خدایا هر کس مال خود را در راه تو انفاق می‌کند او را عوض بده
و هر که امساک کند مال او را تلف کن در توریت نوشته است که حق تعالی میفرماید که خانهای من در زمین
مسجدها است خوشا بحال بنده که در خانه خود طهارت بکیرد و در خانه من مرا زیارت کند البته
بر زیارت کرده شده لازم است که کرامی دارد زایر خود را البته بشارت ده آن کسانیرا که
در تاریکی شبها بمسجدها می‌آیند که در روز قیامت ایشانرا نور ساطع خواهد بود چنانکه در
حدیث است که مَنْ صَلّی بِاللَّیْلِ حَسُنَ وَجْهُهُ بِالنَّهَارِ هر کس نماز شب کند نیکو باشد روی او
در روز و در کتاب عیون اخبار الرضا ع مرویست که کسی از حضرت
امام زین العابدین ع پرسید که مَا بَالُ الْمُتَهَجِّدِینَ بِاللَّیْلِ اَحْسَنُ النَّاسِ وَجْهًا چیست حال
کسانیکه در شب تهجد می‌کنند روی ایشان از همه مردم بهتر است فرمود لِاَنَّهُمْ خَلَوْا بِاللّٰهِ
فَکَسَاهُمُ اللّٰهُ مِنْ نُورِهِ یعنی آنکه ایشان خلوت کرده‌اند با خدا پس پوشانید خدا ایشانرا
از نور خود و در کتاب تفسیر وارد شده است که سبب نزول سوره انا انزلناه تا این آیه
که لیلة القدر خیر من الف شهر این بود که حضرت پیغمبر ص از برای صحابه جهاد کردن شمعون
ذکر کرد صحابه کفتند ایکاش ما را چنین عطیه بودی و این قضیه چنان بود که مردی بود در
بنی اسرائیل نام وی شمعون و برا خدا هزار ماه عمر داده در جمیع عمر خود بجهاد مشغول بودی
و همه شب مشغول ذکر خدا بودی و برا خدا این سر راه قومی کماشته هر چند میکوشیدند که هلاک
کنند ایشان نتوانستی و هر روز با ایشان جهاد نمودی و آن قوم در بیداد بودند از ایشان
بر امدند پس شمعون ایشانرا بر تنک آورده هیچ چاره نداشتند با همدیکر مشورت کردند که

با او بجنک بر نیائیم بلکه بحیله کنیم تا او را بدست آوریم و اکر بنزد ما زن ما بر آورده
عاقبت کفتند که زن وی را بدهیم جواهر و زر فریب دهیم تا او شوهر خود را کرفته بدست
ما دهد القصه مال بسیار بجهت آن ملعونه فرستادند و وعده مال فراوان هم دادند زن
قبول کرد چون شمعون بخواب رفت زن دستهای وی را محکم بست چون شوهر بیدار شد
کفت این چه کار است دستهای مرا بستی کفت میخواهم قوت ترا مشخص کنم شوهر قوت کرد ریسمان را
پاره کرد شب دیکر زنجیر آهنین بر دست وی بست بازپاره کرد زن کفت چیزی باشد که با
قوت تو برابری کند کفت موی سر من روز دیکر شمعون بخواب رفت آن ملعونه موی سر او را
جدا کرد انکشتهای من وی را بهم بست و وی را بیدار نمود هر چند قوت نمود نتوانست
پاره کرد آن ملعونه دانست که خلاص نمیتواند شد از خانه بیرون دوید قوم را خبر کرد که
وفا بوعده کردم اینک در اسیر شده وی را بکیرید که هر دو دست وی را بسته‌ام پس قوم
داخل شدند هر دو دست وی را بستند دیدند که زنده است او را بیرون بردند و چوب بسیار زدند
و او فریاد می‌کرد که همه اهل شهر بنظاره در آمدند ناکاه شمعون دید که قوم همه
هلاک شدند پس شمعون از شر ایشان خلاص شد پس صحابه کفتند یا رسول الله کاش
ما را چنین کرامتی بودی این سوره نازل شد که عبادت یک شب قدر بهتر است از عبادت هزار
ماه که شمعون در آن جهاد میکرد خلاصه اکر همه شب بر نمیخیزی در شب قدر برای
عبادت شب قدر برخیز و در کتاب روضة الواعظین از حضرت سید المرسلین ص مرویست
که بنده هر کاه خلوت کند با سید خود در دل شب و با او مناجات کند پس خدا اثابت کند

در قلبها نور را پس هر کاه بکوید یا رب پس خداوند در جواب او کوید لَبَّیْکَ عَبْدِی سَلْنِی
اُعْطِکَ وَتَوَکَّلْ عَلَیَّ اَکْفِکَ یعنی لبیک ای بنده من سؤال کن مرا تا عطا نمایم و توکل کن
بر من تا ترا کفایت کنم پس خداوند فرماید ای ملائکه من نظر کنید بسوی بنده من که خلوت
کرده در این دل شب با من و بطالین چلوا میکذارند در جامه خواب و غافلان خواب
کنند کواه باشید که من او را آمرزیدم بس است خواب که چشم من زجا برخیز زدست
شد جان من زجا برخیز کشاده در که فیض حکیم خسته دلان توهم بجوی درد این دم
دوای خود برخیز و در حدیث است که شَرَفُ الْمُؤْمِنِ صَلٰوتُهُ بِاللَّیْلِ وَعِزُّهُ کَفُّهُ الْاَذٰی
مِنَ النَّاسِ شرافت در نماز شب است و عزت او در بازداشتن اذیت خود است از مردمان
و بیداری شب و عبادت کردن وقت سحر باعث نورانی شدن قبر است و موجب نورانی
شدن ظاهر و باطن است مستغرق نور میشود و خود نور و لباس نور و در میان مردم نور
راه میرود چنانکه منقول بعض از دعای سحر است که اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ فِی قَلْبِی نُورًا وَفِی بَصَرِی
نُورًا وَعَلٰی لِسَانِی نُورًا وَمِنْ بَیْنِ یَدَیَّ نُورًا وَمِنْ یَمِینِی نُورًا وَمِنْ [illegible]
عَظِّمْ نُورَکَ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ و چراغ قبر نماز شب است چنانکه قبر هر روز ندا در میدهد که
اَنَا بَیْتُ الظُّلْمَةِ فَاحْمِلُوا اِلَیَّ سِرَاجًا یعنی منم خانه تاریک چراغی برای خود بیاورید و مونس
قبر قرآن است و فرش آن عمل صالح و کلمه لا اله الا الله و تریاق آن صدقه است و کرسیش
در دل شب است ای برادر نورانی شدن باطن انسانی را از نافله شب و بیداری وقت سحر
شود عدول شهادت میدهند که دلهای عارفین باشد حکایت عارفی در وقت صبح

آمد بر در دروازه هر یک از اهل قافله دامن می‌کرفت و نوازش میکرد کسی سبب را پرسید جواب
کفت که اینها در وقت سحر که وقت فیض است بیدار بوده و لامحاله فیض با ایشان رسیده و از برکات
آن وقت محروم نشده‌اند و نظر با آنکه شارع مقدس چون پدر مهربان تربیت مینماید فرزندان خود را
از آنجمله میفرماید تَسَحَّرُوا فَاِنَّ فِی السُّحُورِ بَرَکَةً یعنی سحر بخورید که در سحر خوردن برکت است و ترغیب بخوردن
سحر میکند تا در ضمن خوردن بیداری سحر اتفاق افتاده است و هم چنین در روز جمعه امر بجماع و تزویج
فرموده که باین دست آویز غسل جمعه بعمل آید کما قال امیر المؤمنین و سید الموحدین وَفِی الْجِمَاعِ
تَرْوِیحٌ وَغُسْلٌ وَکَذٰلِکَ الرِّجَالُ مَعَ النِّسَاءِ و امر بجماع شب اول ماه مبارک رمضان کرده تا غسل شب اول
بعمل آورده و الاجماع در هر شب اول ماه مکروه است الا ماه مبارک رمضان و در کتاب نهج البلاغه است
که فَعِنْدَ الصَّبَاحِ یَحْمَدُ الْقَوْمُ السُّرٰی وَتَنْجَلِی عَنْهُمْ غَیَابَاتُ الْکَرٰی یعنی نزد صبح که زحمت بیداری شب زایل
شده مدح میکنند قوم شب کیر برا و انکشاف عجب کتابیست عرفا می‌فهمند که چکونه کتابی است بدانکه آن
تالی قرآن است و قرآن کلام خداست که بر زبان پیغمبر جاری شد و نهج البلاغه نیز کلام خداست که
بر زبان این کلام الله الناطق علی بن ابی طالب ع جاری شده است تا نماز شب بهتر آن است که در مسجد
کذارده شود تا از شیطان دور شوی حُصُونُ الْمُؤْمِنِ ثَلٰثَةٌ الْمَسْجِدُ وَتِلَاوَةُ الْقُرْآنِ وَذِکْرُ اللّٰهِ یعنی
قلعهای مؤمن سه تا است مسجد و قرآن خواندن و ذکر خدا کردن چون بمسجد رفتی برای نافله شب هم
سه قلعه را تحصیل کرده اورده‌اند که پیغمبری از پیغمبران روزی از مسجد بیرون آمد ابلیس را دید
بر در مسجد ایستاده و علمی در دست دارد و طبلی در کردن و تیری در میان فرو کرده کفت ای ملعون
اینجا چه نشسته و اینها از برای چیست کفت هر روز من بدین صفت در مسجد میروم و یکی از اتباع

خود را بدون مسجد میفرستم چون مردم سلام نماز دهند من دو المؤمنین بوطیل نتم که آوازی
برآید که الطمع الطمع چون بگوش طامعان رسد زود از مسجد بیرون آیند و در زیر علم من درآیند
و اگر با همین صفت بمانند تا دم مرگ تیر زهر آلود از طمع بر جگرشان زنم تا در بیماری در رشک و شبهه
افتند و بی توبه از دنیا بروند و این حدیث موافق است با قول رسول خدا که مَنْ تَواضَعَ لِغَنِيٍّ لِأَجْلِ غِناهُ
ذَهَبَ ثُلُثا دِينِه هر که توانگری را برای توانگری او تواضع کند دو بهره دین وی میرود و محققان
گفته‌اند که آدمی سه چیز است دل و زبان و کالبد و چون کالبد و زبان بتواضع رفت دل
باقی میماند دویم آوازی برآید که الحرص الحرص هر که حرص دنیا دارد با خود گوید اگر توقف کنم
در مسجد دیگری خرید و فروخت میکند و من محروم میمانم از مسجد بیرون می‌آید و در زیر علم من
می‌آید آواز سیم المنع المنع چون این آواز بگوش بخیلان رسد گویند حالا درویشان و سائلان
سؤال کنند چیزی باید داد بیرون آید و در زیر علم من آید چون این گروه را از مسجد بیرون
آوردم اهل ذکر در مسجد بمانند من گویم خیل خود را من گویم خیل خود را بردم و شما خیل خدا شدید
و بندگان خالص که استثنا شده اید که إِلّا عِبادَكَ الْمُخْلَصِينَ پس تا ضرورت نشود از مسجد بیرون
مرو که مسجد خانه متقیان است که فرموده است الْمَسْجِدُ بَيْتُ كُلِّ تَقِيٍّ ای برادر عمر خود را صرف نماز
شب و سایر عبادات کن و الت قرار مده که در روز قیامت از تو سؤال خواهند کرد که عمر خود را
در چه فانی کرده در نور طاعت و ایمان یا در ظلمت کفر و عصیان یا در طاعت الهی یا در متابعت شهوات
نفسانی اگر از عهده این سؤال برآمدی دیگر از جسد سؤال کنند که قدر و چون چگا نزا در چه
کار کرده در طاعت و پرهیزکاری یا در معصیت و خدا آزادی و خلق آزادی چون از عهده

این سؤال بیرون آمدی از علم سؤال کنند که عمل بعلم کردی یا نه و اهل بیت رسول را شناختی یا نه
و اگر از عهده برآمدی از مال سؤال میکنند که از کجا کسب کرده و در چه چیز صرف نموده احدی را
زهرهٔ آن نیست که قدم از قدم بردارد الا آنکه چهار سؤال را باید جواب بدهد حکایت
گویند یکی از علما در مدة العمر نافله شب را ترک ننموده و در آن شب آخر عمر هم جمعی از اقوام او را
برداشته حمد و سوره میخواند و او را خم کرده و رکوع بعمل آورده و او را خوابانیده سجده‌ها را
بعمل آورده و میفرمود که حدیثی در خصوص نافله شب دیده که هر که عمر را ختم کند بنافلهٔ شب
بهشت بر او واجب میشود و مؤلف گوید که این حدیث را شیخ صدوق ره در من لا یحضره الفقیه ذکر
کرده پس تو نیز ترک مکن نافلهٔ شب را مادام که عمر داری و آدمی باید از خروس کمتر نبود که او هر شب
بیدار است و ما و تو در خوابیم بلکه ما را نیز موعظه میکند چنانکه حضرت امیر ع فرمود که خروس
فریاد میکند اُذْكُرُوا اللهَ يا غافِلِينَ یاد کنید خدا را ای غافلین برخیز سحر نالهٔ الهی میکن
استغفار ز هر گناهی میکن تا چند عیب دیگران میکری بر نامه زشت خود نگاهی میکن و نیز
منقول است از همان جناب که إِنَّ لِلّهِ مَلَكاً فِي صُورَةِ الدِّيكِ الْأَمْلَحِ الْأَشْهَبِ بَراثِنُهُ فِي الْأَرْضِ
السّابِعَةِ وَعُرْفُهُ تَحْتَ الْعَرْشِ خدا را ملکی است بصورت خروس سیاه و سفید و چنگال او در زمین
هفتم است و کاکل او در زیر عرش است و یک بال او در مغرب و یکی در مشرق و یک بال او از برف
و یکی از آتش و چون وقت نماز شود بر چنگال خود می‌ایستد و بال خود را بلند میکند و برهم میزند
نه برف آتش را خموش و نه آتش برف را آب میکند پس بصدای بلند میگوید أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلّا اللهُ
وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ خاتَمُ النَّبِيِّينَ وَأَنَّ وَصِيَّهُ خَيْرُ الْوَصِيِّينَ سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلائِكَةِ

وَالرُّوحِ پس در زمین خروسها موافقت میکنند و در روایت دیگر میگوید سُبْحانَ اللهِ سُبْحانَ اللهِ
الْعَظِيمِ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ آری بیداری سحر بنا اکسیری است که هر کس لاف کیمیاگری او را نتواند زد و نه
بار حقیری است که هر حیوان ضعیف النفس از او متحمل تواند شد بلکه نفوس قدسیه و عقول کلیه الهیه
می‌طلبد نمی‌بینی که کار انبیا و اولیا و طریقه امیر المؤمنین ولی خداست اگر خواهی تا اثر کند بتو
بدانکه عبادت آن بزرگوار آن بود که روزها صائم و شبها قائم هر شبی هزار رکعت نماز سوای فرایض
و نوافل مرتب میکرد و جبههٔ او چون سفینه سینه شتر پینه کرده بود و سالی چند مرتبه پوست می
افکند و هزار بنده بکد یمین آزاد کرد و احیا سنن نبویه نمود و آرای باطله را برطرف کرد مردی از
ام سعید کنیزک آن سرور پرسید که علی در شب ماه مبارک رمضان چه قدر نماز میکرد گفت در رمضان
و شوال نزد او یکسان بود همه شبها را احیا میکرد چون وقت نماز میشد لرزه بر اعضای او می‌افتاد
سؤال کردند از سبب آن فرمود که وقت ادای امانتی است که آسمان و زمین از آن عاجز شده‌اند
نمیدانم من با این ضعف چگونه ادا خواهم کرد و فيما كلم الله موسى تكليما يا ابْنَ آدَمَ أَكْثِرْ مِنَ الزّادِ
فَإِنَّ الطَّرِيقَ بَعِيدٌ بَعِيدٌ وَجَدِّدِ السَّفِينَةَ فَإِنَّ الْبَحْرَ عَمِيقٌ عَمِيقٌ وَخَفِّفِ الْحِمْلَ فَإِنَّ الصِّراطَ دَقِيقٌ دَقِيقٌ
وَأَخْلِصِ الْعَمَلَ فَإِنَّ النّاقِدَ بَصِيرٌ بَصِيرٌ وَأَخِّرْ نَوْمَكَ إِلَى الْقَبْرِ وَفَخْرَكَ إِلَى الْمِيزانِ وَشَهَواتِكَ إِلَى الْجَنَّةِ وَ
لَذّاتِكَ إِلَى الْحُورِ الْعِينِ وَكُنْ لِي أَكُنْ لَكَ وَتَقَرَّبْ إِلَيَّ بِاسْتِهانَةِ الدُّنْيا وَتَبَعَّدْ مِنَ النّارِ بِبُغْضِ الْفُجّارِ
فَإِنَّ اللهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ یعنی خدا وحی کرد بموسی که ای پسر آدم توشه بردار پس بتحقیق راه دور است
دور و کشتی تازه کن بتحقیق که دریای دنیا عمیق است عمیق و بار خود را سبک کردان بتحقیق که صراط باریک
است باریک خالص کردان عمل خود را که صراف بینا است بینا خواب را تاخیر کن تا در قبر و فخر خود را تا

میزان و شهوت خود را تا بهشت و لذت خود را بحور العین و باش برای من تا برای تو باشم و
تقرب بجو بمن بخوار نمودن دنیا و دوری بجو از آتش جهنم بدشمن داشتن اهل معصیت بتحقیق
که خدا ضایع نمیکند اجر نیکوکاران را ای برادر هرگاه دو سه شب برخواستی فخر مکن که جناب سید الساجدین
با کثرت عبادتی که بزین العابدین شهرت کرد یکی از صحف که عبادت جدش علی بن ابیطالب در آن
بود برداشت و قدری خواند پس از روی ملال بر زمین گذاشت و گفت أَنّى لِي بِعِبادَةِ عَلِيٍّ وَمَنْ
يَقْوى عَلى عِبادَتِهِ عبادت من کجا و عبادت علی کجا که قوت و قدرت دارد که مثل او عبادت کند
و همین بس است که در لیلة الهریر در میان دو صف سجاده او را افکنده بودند و عبادت میکرد
و تیر از چپ و راست می‌آمد و مطلقا باک نداشت در کمال خضوع و خشوع و اخلاص نماز میکرد پس
ای شیعه پیروی بر تو لازم است که در وقت نصف شب بیدار شوی و نظر بکواکب علویه اندازی و مروارید
غلطان اشک از بحر دیده جاری سازی و در وقتی که بعبادت ایستی چنان لذتی بری که هرگز
بخواب ندیده باشی و چنان بیخود شوی که فریاد این الملوک و ابن ابناء الملوک عن هذه اللذات
برکشی عَجَباً لِلْمُحِبِّ كَيْفَ يَنامُ كُلُّ نَوْمٍ عَلَى الْمُحِبِّ حَرامٌ پس ای برادر باتفاق کل علما نافله شب سیزده
رکعت است هرگاه توفیق یافتی فیها و الا گاه گاهی برخیز و نظر باسمان کن و این آیه را بخوان که إِنَّ
فِي خَلْقِ السَّماواتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهارِ لَآياتٍ لِأُولِي الْأَلْبابِ در سوره آل عمران است بخوان
و وضو بساز و هفتاد مرتبه استغفار کن قدری گریه کن اقلا و در حدیث است که چون بدن تو بلرزد
و چشمها تو گریان شود اهتمام کن در دعا که رحمت الهی متوجه است و هنگام اجابت دعا است از
حضرت امیر المؤمنین ع مروی است که الْبُكاءُ مِنْ خَشْيَةِ اللهِ لِلْبُعْدِ عَنِ اللهِ عِبادَةُ الْعارِفِينَ التَّفَكُّرُ

فی ملکوت السموات والارض عبادة المخلصین ای برادر عزیز کو بندش مثل کفار و مجوس و یهود
چه خورد و بزرگ چه زن و مرد همه قبل از صبح بیدار شده شیعه مولی از آن کمتر باشد معنی ندارد و
هر گاه میخواهی قبل از صبح بیدار شوی اقلا قدری کم بخور و آیه وافی هدایة قل انما انا بشر مثلکم
یوحی الی انما الهکم اله واحد فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعبادة ربه
احدا که در آخر سوره کهف است بقصد شب خیزی از هر وقت شب که خواهی بخوان و این آیه معجزه است
از برای این و بتجربه رسیده است که تخلف ندارد و دیگر هر گاه نفس تنبلی کند مختصر کن نافله شب را
خصوص در اول امر که عادت نداری مثل انکه در قرائت بحمد تنها اکتفا کن و در قنوت بصلوات و از
رکوع و سجود بتسبیح و از سلام بلفظ السلام علیکم و هر گاه چنین کنی همه نماز شب یک ربع ساعت تمام
که کرده میشود و نافله سیزده رکعت است هشت بنیت نافله شب و دو رکعت بنیت شفع و یک رکعت
بنیت وتر و دو رکعت بنیت نافله صبح میکنی چون چنین کنی در حدیث آمده است که نام تو در دیوان
کریمه وبالاسحار هم یستغفرون نوشته میشود و این در سوره والذاریات است در آیه هفدهم و چون
نفس عادت بر بیداری کرد آنوقت خورده عادت ده نفس بطول دادن آنچه در کتاب مصباح
مفتاح الفلاح نوشته شده و هر گاه در جوانی بیدار نمیشوی در سحر اول شب نافله شب را بکن و بخواب
که شارع ترا رخصت داده و هر گاه اینهم ممکن نیست در روز آن قضا کن کو که کاهل بود تقصیر صاحب
خانه چیست و اگر هیچ یک ممکن نیست نماز عشا و مغرب و صبح بجماعت گذار و یا با وضو بخواب که ثواب
نافله شب را دارد و با آیه آمن الرسول بما انزل الیه من ربه والمؤمنون کل آمن بالله وملائکته
وکتبه ورسله لا نفرق بین احد من رسله وقالوا سمعنا واطعنا غفرانک ربنا والیک المصیر لا یکلف الله

نفسا الا وسعها لها ما کسبت وعلیها ما اکتسبت ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا ربنا
ولا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به واعف عنا واغفر
لنا وارحمنا انت مولانا فانصرنا علی القوم الکافرین و بخوان تا خدا ثواب نافله شب ات عطا
کند و این آیه در سوره بقره است و از گنجهای عرش است چنانکه منقول است که انزل الله آیتین
من کنوز الجنة کتبهما الرحمن قبل ان یخلق الخلق بالفی سنة من قراهما بعد العشاء الآخرة اجزاتاه عن
قیام اللیل وفی دعا بتر من الآیتین من آخر سورة البقرة حاصل معنی آنکه نازل کرده است خدا
دو آیه از آخر سوره بقره را که از گنجهای بهشت است و نوشته است آنها را خداوند رحمن بید
قدرت خود پیش از آنکه خلق کند این خلق را بدو هزار سال و هر کس بخواند این دو آیه را بعد
از خفتن مجزی است او را از برخواستن و منقول است که من صلی المغرب والعشاء الآخرة وصلی
الغداة فی جماعة فکانما احیی اللیل کله یعنی هر کس نماز مغرب و عشا و صبح را بگذارد در مسجد بجماعت
گو با تمام شب را احیا کرده است و در کتاب تهذیب حدیث از امام محمد باقر ع وارد شده است
شان نزول این آیه شریفه که در سوره والذاریات است که کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون حضرت
فرمودند که کان القوم لا ینامون ولکن کلما انقلب احدهم قال الحمد لله ولا اله الا الله
والله اکبر یعنی آن جماعت متقیانیکه خدا ایشان را مدح فرموده که شب خواب کم میکنند بودند که
که نمیخوابیدند و لکن هر زمان که از پهلو به پهلو میگردیدند خدا را تهلیل و تحمید و تکبیر مینمودند
پس هر که با ذکر خدا بخوابد خوابش عبادت است از این است که نوم المؤمن عبادة و هر که در غفلت
بیدار است بیداریش خوابست پس ای عزیز اگر خوابی بیدار باش و چون در بیداری در خواب مباش

خدا رحمت کند کسی را که بفهمد چیست و چون عمده نافله شب دو رکعت اول است که در هر رکعت
بعد از حمد سی مرتبه قل هو الله احد بخوانند یا در رکعت اول قل هو الله احد و در رکعت دویم
قل یا ایها الکافرون بخوانند و بعد از آن ایضا همان مفرده وتر است و در قنوت آن چهل مؤمن را
باسم ایشان اگر دعا کند ما چهل مؤمن را ذکر میکنیم که علماء رجال در کتب رجال مدح کرده اند ایشان را
و دعا اینست که اللهم اغفر لسلمان الفارسی ولابی ذر الغفاری وللمقداد بن الاسود الکندی ولعمار بن یاسر
ولجابر بن عبد الله الانصاری ولسعد بن معاذ ولکمیل بن زیاد ولزرارة بن اعین ولجمیل بن دراج
ولمعروف بن خربوذ ولمحمد بن مسلم ولصعصعة بن صوحان ولصالح بن محمد الهمدانی ولعاصم بن حمید
ولعبد الحمید بن السالم العطار ولعبد الله بن الجندب البجلی ولعبد الله بن جعفر بن ابی طالب ولعبد الله
بن محمد بن علی بن الحسین ولعبد الله بن مسکان ولعبد الله بن المغیرة ولعلقمة بن قیس ولعلی بن الحسین بن
موسی بن بابویه القمی ولعلی بن سلیمان بن حسن بن الجهم ولعلی بن رافع ولعلی بن ابی سهل و
لمحمد بن علی بن بلال ولمحمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه القمی ولمحمد بن علی بن محمد بن الحسن
ولمحمد بن علی بن محبوب القمی ولآقا باقر البهبهانی وللسید هاشم النجفی وللسید مهدی النجفی المعروف
للشیخ جعفر النجفی وللسید جواد العاملی ولملا محمد اسمعیل عقدائی ولملا محمد تقی المجلسی ولملا محمد
باقر المجلسی ولملا محمد صالح المازندرانی وللشهید الاول وللشهید الثانی وللمحقق الطوسی وللمفید
وللحاجی میر محمد حسین ولآقا سید علی الکربلائی وللشیخ بهاء الدین العاملی ولمحمد محسن الفیض
الکاشانی ولملا محمد باقر السبزواری ولملا عبد الله التونی ولملا محمد جعفر العقدائی المؤلف …
با اعراب ذکر شد هر کس این نسخه نوشت باید با اعراب بنویسد تا غلط ننویسد هر چیست …

بیجا بلکه غلط خواهد نوشت سرتا پا بس است خواب ز چشم دگر رنجا برخیز زدست عمر شد
جان رنجا برخیز گشاده در که فیض حکیم خسته دلان تو هم بجوی در این درد دوای
خود برخیز و قال الصادق ع علیکم بصلوة اللیل لانها سنة نبیکم ودأب الصالحین من
قبلکم ومطردة الداء عن اجسادکم یعنی بر شما باد نماز شب پس بدرستیکه نماز شب سنت
پیغمبر شما است و دأب صلحای پیش از شما است و دور کننده درد است از اجسام شما و روایت است
از فضیل بن یسار که فرمود ان البیوت التی یصلی فیها باللیل بتلاوة القرآن تضیء
لاهل السماء کما تضیء النجوم السما لاهل الارض پس بتحقیق که خانهای که در زمین نماز
شب در آن خانها می کنند بتلاوت قرآن روشنی میدهد برای اهل آسمان چنانکه روشنی
میدهد ستارهها آسمان برای اهل زمین آیا نشنیده ای شیعه که مظلوم کربلا چه قدر طالب
بیداری شب است که در شب آخر عمر مهلت خواست که شب جمعه است شاید مراسم طاعت و عبادت
او بر قرار باشد و وداع عبادت کند چنانکه در روز آن وداع اهل بیت میکرد
و میفرمود من این یک شب را برای مناجات و تضرع بدرگاه قاضی الحاجات میخواهم
و از این جهت جناب عباس فرزند علی آن شجاع با اساس بفرموده برادرش آن
نور دیده پیغمبر بهتر از الیاس بکنار لشکر ابن سعد لعنه الله آمد و با آواز بلند ندا
کرد که ای گروه بیدین جگر گوشه جناب رسول ص یک شب از شما مهلت میخواهد و میداند
که امشب شب آخر از عمر اوست و این مهلت بجهة وداع عبادت است ابن سعد بخت مضایقه
کرده شمر لعنه الله نعره زد که شما را مهلت نیست ناگاه از لشکر خروش بر آمد که …

سنك دلی است که اگر کافری از شما مهلت طلبد مهلت میدهید از خدا شرم کنید ابن سعد
چون رفت لشکر مشاهده کرد و در میان لشکر ندا کرد که ما حسین و اصحابش را امشب
مهلت دادیم پس لشکر ابن سعد همانجا فرود آمدند و طلایه بیرون کردند اما چون شب
درآمد حضرت امر کرد که خیمهای حرم را بهم متصل کردند و جمیع اصحاب را جمع کرده و
خطبه در نهایت فصاحت و بلاغت خواند پس فرمود بدرستیکه من هیچکس را از اقارب و
اصحاب وفادارتر از شما نیافتم فجزاکم الله عنی خیرا خدا شما را از من جزای خیر دهاد و من شما را
مرخص کردم و بیعت خود را از گردن همه برداشتم در اینوقت ظلمت عالم را فرو گرفته است
هر راهی که خواهید بروید پس عبدالله و خویشان گفتند یا ابن رسول الله ما دست از
دامان تو برنمیداریم و زنده بودن بعد از تو بکار نمی‌آید و جان خود را در پیش روی
تو نثار میکنیم اولاد مسلم بن عقیل عرض کردند هرگاه ما برویم در پیش خدا چگوئیم و در
نزد جد و پدر و مادرت چه جواب گوئیم تا خون خود را در خدمت نریزیم از تو جدا
نمی‌شویم و هر یک از اصحاب وفادار این مقوله گفتگو میکردند و در روایتی اول مرتبه جناب
عباس بتکلم درآمد پس برادران و اقارب و اصحاب شروع بگفتگو کردند پس بروایتی حضرت
جای هر یک را در بهشت نشان داد پس مشتاق شهادت شدند و نیزه و خنجر بجان می
خریدند و متألم و متأثر نمیشدند و مسرور بودند و مطایبه و مضاحکه میکردند پس
حضرت مرخص کرد که بخیمهای خود روند پس در منازل خود قرار گرفته مشغول عبادت
شدند که سر و دست باکریم بی نیاز مشغول مناجات شدند و انشاه کم سپاه مستغرق

دریای عبودیت و معرفت گردیده گاهی تضرع و گاهی بتسبیح و ساعتی بناله و بیقراری مشغول بود و
گاهی قیام نمود و گهی بسجود و رکوع ادای نافله میکرد با خضوع و خشوع گهی حدیث بیان قرآن میفرمود
گهی بگوش از تاب درد دمی آسود گهی بدیده حسرت بخواهران میدید گل فراق زگلزار دختران
چید القصه در انشب آن لب تشنگان بیدار بودند و آه و ناله ایشان باسمان میرسید و اشک حسرت
آن غریبان بدریا نمی‌رسید آه ثم آه واحسرتا من لیلة یقتل فی صبحها قرة عین الرسول و ثمرة فؤاد
فاطمة البتول وا ویلاه از شبی که در روز آن کشته میشد فرزند سید انبیا و اسیر میشدند دختران
فاطمه خیر النسا و اکرهتاه من لیلة طمست نجوم السموات العلی علی الارض المائدة بالاجساد العاریة
واحسرتاه از شبی که در آن روز ندبه منتشر شد و ستارهای آسمان عزت بر روی زمین ماریه بابدنهای
برهنه واحزناه من لیلة عند ارتفاع ظلمتها تقطع اعضاء سادات الانام و عظماء اهل الاسلام
لسیوف اهل الشرك والآثام واحزناه از شبی در دمیدن برطرف شدن تاریکی پاره پاره شد اعضای
آقایان بنی آدم و بزرگان جمیع عالم بتیغهای اهل کفر و نفاق چگویم که در آن شب بر غریبان چه بار و لب
تشنگان بیدد کار چه گذشت اما چون وقت سحر شد حضرت از کثرت هم و غم لحظه خواب ربود پس
گریان گریان از خواب بیدار شد اهل بیت خود را جمع کرد فرمود در خواب دیدم که سگی چند
بر من حمله میکردند و در میان سگها سگ ابلق بیشتر زیاده از همه بر من حمله میکرد گمان دارم که کشنده
من این سگ باشد پس جدم پیغمبر را دیدم پیدا شد فرمود ای نور دیده وای مظلوم ترین اولاد
من که در آسمان معروفی بشهید آل عبا همه مقربان عالم بالا بزیارت تو و استقبال تو آمده اند امشب
مهمان مائی و انتظار تو داریم و با جدم ملکی با شیشه سبز آمده که چون مرا شهید کنند خون مرا در آن

شیشه کند پس اهل بیت از شنیدن آن خواب آغاز ناله و شیون کردند پس حضرت هر یک را از
زاد و وداع مینمودند و میفرمود که دلم بر شما میسوزد چه اگر زنده باشند و یتیم هم میشوید هنوز وقت
یتیمی شما نشده بود و بخواهران سفارش اطفال میکرد که اطفال را منظور دارید با حسین خوب رعایت
کردند سکینه کوچك شمر ملعون تازیانه بر او زد و فاطمه را ملعونی در مجلس یزید خواهش کنیزی
نمود غرض ام کلثوم و زینب خاتون شیون برآوردند که گفتند ای برادر کاش ما مرده بودیم
و ترا بدینحال نمیدیدیم انا لله و انا الیه راجعون الا لعنة الله علی القوم الظالمین محفل بیستم
در ذکر جهنم و بهشت و عذابها و نعمتهای هر یک از آنها و ادله و آثار مترتبه بر طالبان و هاربان
آنها است بسم الله الرحمن الرحیم اللهم صل و سلم علی منشأ البکاء قتیل الظماء و مخضب الدماء
بسیف الجفاء و ریح الشقاء الشهید العطشان السلیب العریان صاحب الاحزان فی الرزیة منبع الرزیة
انیس الندبة جلیس الکربة الحجر المرهد والوتر الموتور ذی النحر المنحور والصدر المکسور مقطوع
الحنجر مقتول الخنجر مسبی النساء منهوب الرداء مسلوب الخباء المذبوح الطعین مجروح الجبین
مقطوع الوتین مجروح الاعضاء المجاهد فی الله بقدم الصدق والثبات الممنوع بجور الکفار
والعطشان من ماء الفرات قتیل البلاء با انواع المحن المدفون بلا غسل ولا کفن الذی جعل الشفاء
فی تربته والاجابة تحت قبته والائمة الطاهرین من ذریته وزینة الحور الجنان لشجیته
مقصور الجنان لاحبته فوا اسفاه علی الامام الذی نحره منحور و صدره مکسور و جسمه بالتراب
عفیر مستور و راسه مثال النور علی شاهق الطور علی الرماح مشهود صاحب الدمعة الساکبة
والمصیبة الراتبة والعبرة النادبة مظلوم الاشقیاء مذبوح الادعیاء قتیل اولاد البغاء امام السعداء

سید الشهدا اما بعد فقد قال الله تبارك و تعالی فی محکم کتابه الکریم و مبرم خطابه العظیم
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و ان جهنم لموعدهم اجمعین لها سبعة
ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم یعنی بدرستیکه جهنم هر آینه وعده داده شده است از برای
جماعت و آنرا هفت طبقه و هفت در است و هر طبقه و در قومی معین قرار داده شده است لکن
طبقه اول نامش جهنم است و طبقه دویم لظی گویند و سیم حطمه گویند و چهارم سقر و پنجم سعیر
ششم جحیم و هفتم هاویه گویند و در کتاب نهج البلاغه است که جناب قبلة العارفین و سید الموحدین
امیر المؤمنین ع فرموده اند در بعضی از خطب در دیار خود که عباد الله احذروا یوما تفحص
فیه الاعمال و یکثر فیه الزلزال و تشیب فیه الاطفال ای بندگان خدا حذر از آنکه روزی
تفحص کرده میشود در آن روز از کردارهای شما و روزیست که بسیار میشود در آن زلزلها و لرزشها
و پیر میشود از هول آن روز کودکها و طفلها واتقوا نارا حرها شدید و قعرها بعید و حلیتها
حدید و شرابها صدید بپرهیزید از آتش که گرمی آن بی نهایت است و قعر آن بسیار عمیق است و کود
و زیوران از زنجیرها آتشین است و آهنین است و آب آن از چرك جهنمیان است دار لیس فیها لله
رحمة ولا تسمع فیها دعوة ولا تفرج فیها کربة جهنم خانه ایست که خدا را در آن هیچ رحمی نیست
و مستجاب نمیشود دعائی و فرج داده نمیشود در آن هیچ کرب و بلائی و فرموده اند ائمه طاهرین
که این آتش یك جزء از هفتاد جزء آتش جهنم است که هفتاد مرتبه آنرا خاموش کرده اند با آب پس
زبانه کشید و روشن و اگر نه این بود احدی را ممکن نبود از او خاموش کند مثلا در این مسجد اگر هزار
نفر باشند مردی از آتش نفسی کشد هر آینه همه را بسوزاند یا مسجد ای برادر از جهنم خبری می

شنوی دستی از دود با آتش داری پای در کوره حدادان نه تا بر بینی که چه بر سر داری و در
حدیث است که ان اهل النار یتعاوون کما یتعاوی الکلاب والذئب لما یلقون من الیم العذاب
بدرستیکه اهل جهنم فریاد میکنند مثل سگان و گرگان از سختی عذاب عطاش جیاع صم بکم مسودة و
جوههم خاسئین نادمین پیوسته تشنه و گرسنه اند و کور و کر و لال سیاه رویان و رانده شده
پشیمانند ما ظنک بقوم لا یقضی علیهم فیموتوا و لا یخفف عنهم من عذابها چه گمان داری بقومی
که حکم مرگ بر ایشان جاری نمیشود و بمیرند و از عذاب خلاص شوند و عذاب ایشان تخفیف داده
شود و غضب خدا بر ایشان است و رحم کرده نمیشود و من الجحیم یشربون و من الزقوم یاکلون و بکلاب
النار یحطمون و بالمقامع یضربون والملئکة الغلاظ الشداد لا یرحمون و فی النار علی وجوههم
یسحبون و مع الشیاطین یقرنون و فی الانکال و الاغلال یصفدون از آب جوشیده جهنم
می آشامند و بگرزهای گران سرهای ایشان کوبیده میشود و ملائکه تندخوی درشت اندام بر
ایشان رحم نکنند و در آتش بر روی کشیده میشوند و با شیاطین در غل و زنجیر اند این است
حال کسیکه داخل آتش میشود و اذا رأتهم من مکان بعید سمعوا لها تغیظا و زفیرا و چون
جهنم عاصیان را ببینند در غریدن آید و عاصیان دلرزیدن و اذا القوا منها مکانا ضیقا مقرنین
فی الاصفاد دعوا هنالک ثبورا و چو عاصیان را در جهنم افکنند در آن جاهای تنگ و زنجیر
در گردن و بیکدیگر بهم بسته اند ایشان را آن وقت فریاد و اویلا و واثبورا بر آورند مالک
گوید زود بفریاد آمدید بسیار فریاد خواهید کرد و تنگی جهنم مثل تنگی نیزه بدیوار است حق تعالی
خود در مقام تعجب فرموده که فما اصبرهم علی النار که چه طور اهل آتش جرأت میکنند که

داخل میشوند چنین مکانی را انها علیهم مؤصدة فی عمد ممددة پس درهای دوزخ را
در بندند و عمودها آتشین که زبانه را طاقت برداشتن آن نباشد بر آن درها افکنند
آوازی عظیم از آنجا بیرون آید چنانکه دوزخیان از آن بترسند گویند چرا آوازست بدین
عظمی گویند درهای جهنم را بروی شما بستند و طبقات فرو پوشیدند که هرگز دیگر نگشایند
ایشان در آن وقت فریاد بر آورند و مراد از فزع اکبر این است و حضرت خالق بجبرئیل فرمود که
آیا پر شده جهنم در جواب جبرئیل اذعان گوید که آیا جای زیادتی هست یعنی پر شده ام
پس بهشت گوید پروردگارا وعده فرمودی که جهنم را پر کنی او را پر کردی چرا مرا پر نمی
کنی پس خلاق عالم خلقی بیافریند که پر کند بایشان بهشت را پس حضرت صادق فرمود
خوشا بحال ایشان که غمها و کدورتهای دنیا را ندیده اند و داخل بهشت میشوند و در اخبار
ائمه اطهار وارد است که حق تعالی در جهنم مارها آفریده است بشکل درختان خرما
و عقربها بقدر شتران بختی خرامیکه هرگاه زخمی زنند درد آن و وجع آن تا هفتاد سال
بماند و ملئکه غلاظ و شداد چنانند که اگر از ایشان انگشتی بر آسمان زنند آنرا پاره پاره
گردانند و حمیم جهنم آن آبی است که اندرون خلقت جهنم تا امروز میجوشید بعد از آنکه
از آنکه اهل جهنم از تشنگی هزار سال فریاد میکنند آن آبرا بایشان میدهند چون بنزدیک
روی خود برند گوشت روی ایشان فرو ریزد و چون بیاشامند هر چه در شکم ایشان است
پاره پاره شود یا اینها ایعریزان از برای دیگران است و از برای شما نیست هر چند
طاق و یاغی و یاغی باشی بلی تو امانی تو میزانی تو مولائی و هم چنین زنان خائن

و خائنون و نخجیان و نجیبی زنانند که با شما و ایشان چکار دارند استجیر بالله من النار
و من غضب الجبار و منقول است که صدید خون و چرکی است که از فرج زناکاران است
در جهنم جاری میشود رنگ آن رنگ آب و مزه آن مزه صدید و چون نزدیک صورت
جهنمیان آورند روهای ایشان را بریان کند و پوست سر و ریش در آن بیفتد و چون می
آشامند جمیع اعضا او را پاره پاره میکند تا از دبرش بیرون آید و در خبر است که لبهای این
اهل جهنم چنان می آویزد که بناف ایشان میرسد و لب بالای ایشان بمیان سر ایشان برسد که
از یکسال راه خروش اهل جهنم شنیده میشود و گرسنگی چنان بر اهل جهنم غالب میشود که عذاب
آتش را فراموش کنند و استغاثه میکنند بمالک پس او ایشان را نزد درخت زقوم میبرد و آنرا
در حلق ایشان و زقوم طعام خواری است که در گلو بند شود نه فرو رود و نه بیرون آید و سهلترین
اهل جهنم از حیثیت عذاب کسی است که در دو پای او است از آتش و دو نعل در پای او باشد و بند
نعلش از آتش باشد که از شدت و حرارت مغز سرش مانند دیگ جوشان و گمان کند که از جمیع
اهل جهنم عذابش سخت است و حال آنکه عذاب او از همه سهلتر است قال النبی صلی الله علیه و آله اخبرنی الروح
الامین ان الله لا اله غیره اذا وقف الخلائق و جمع الاولین والاخرین اتی بجهنم تقاد بالف
زمام آخذ بکل زمام مائة الف ملک من الغلاظ الشداد و لها هدة و تحطم و زفیر و شهیق
انها لتزفر الزفرة فلولا ان الله آخرها الی الحساب لاهلکت الجمیع جناب رسول خدا
فرمود که خبر داد مرا جبرئیل که آنکه نیست مستحق عبادت غیر او چون وادارد خلایق را در صحرای
حشر جهنم را آورد در حالتی که کشیده میشود بهزار مهار و هر مهاری هزار ملک چسبیده باشند

و ملکه بعضی ولان و پر زوران و برای جهنم است آواز عظیم و افروختگی و نفس زدن بدرستیکه جهنم
هر آینه نفس میزند نفس زدنی پس اگر نبود آنکه خدای عز و جل تاخیر کرده جهنم را برای حساب
خلایق هر آینه هلاک میکرد جمیع مردمانرا حکایت بزرگی گفته غلامی در مسجد آمد و نماز با خضوع
و خشوع میکرد و با هیچکس سخن نمی گفت و میرفت و با خود گفتم از این غلام بوی آشنائی آید گفتم
ای غلام توقف کن با تا تو حدیث کنم گفت اجازه ندارم فردا از خواجه خواهم گرفت دیگر روز بیامد
گفتم چنان میدانم که ترا بین دیك حق تعالی قربی و منزلتی باشد گفت آری روزی در مناجات گفتم
الهی ارنی رجلا من اهل النار خداوندا یکی از اهل آتش را بمن بنما آواز آمد که بفلان وادی رو
انجا شدم شخصی را دیدم سیاه همه اعضا وی را آتش گرفته مار عظیم در وی پیچیده و وی را میگزید
و صیحه میزد گفتم تو کیستی گفت حجاج بن یوسفم از برای هر ظلمی که کردم بنوعی عذابم و این عذاب
امروز برای آنست که روزی عالمی پیش من آمد با تلك بروی زدم و وی را رنجانیدم و وی گریه
از پیش من برخواست و مرا دعای بد کرد و در حدیث وارد است که فلق چاهی است در جهنم که
اهل جهنم از شدت حرارت آن پناه بخدا میبرند و فلق اذن گرفت که نفس بکشد چون نفس کشید جمیع
جهنم را سوزانید و در آن چاه صندوقی است از آتش که اهل آن چاه از حرارت آن صندوق پناه
میبرند بخدا و در آن صندوق شش نفران متقدمین از قابیل و نمرود و فرعون و یهودا و یونس
که گمراه کننده نصاری است و شش کس از متاخران از ابوبکر و عمر و عثمان و معویه و سردار خوارج
و ابن ملجم و اهل جهنم اینقدر در جهنم بگریند که جدولها و نهرها در روی ایشان پیدا شود پس آب
چشم ایشان بر طرف نشود و خون جاری شود مانند دیگر بند که کشتیها در آب دیده ایشان جاری

توان نمود ای برادر پناه میبریم بخدا از داخل شدن یک لحظه بجهنم زیرا که ضعیفیم و مکرر خود را
امتحان کرده‌ایم که ما را تاب آن نیست که انگشت خود را یک ربع ساعت در این آتش دنیا بداریم چه جای
بیشتر بدانکه چون روز قیامت شود ترازوها اعمال خلایق را نصب میکنند و گناه و ثواب را در
میزان عدالت می‌سنجند پس کسیکه سنگین شود ترازوی اعمال صالحه او جایگاهش در بهشت است
و کسیکه سبک شود ترازوی اعمال او ماوایش در جهنم است و حق تعالی متوجه حساب بندگان خود می
شود و حساب جمیع خلایق میکند بنحویکه هر یک از اهل محشر می‌پندارند که حق تعالی با او متوجه است
و با دیگری مکالمه نمی‌نماید و حال آنکه بقدرت کامله خود حساب جمیع بندگان را خود را فارغ می
سازد و حجت را بر خلایق تمام میکند و راه عذر بر خلایق مسدود میگرداند چنانکه از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده‌اند از تفسیر قول الهی فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ یعنی پس حجت کامله خدا راست بر خلق
حضرت فرمود که حق تعالی به بندگان خود میگوید در روز قیامت که آیا عالم بودی اگر گوید بلی پس گوید
چرا عمل نکردی و اگر گوید جاهل بودم گوید چرا یاد نگرفتی پس حجت بر او تمام میشود پس این است
حجت بالغه خدا بر خلق و در حدیث دیگر فرمود که مردی از شما یعنی صلحا یا علمای شیعه کرده محله میباشد
او را حجت میکند او را بر همسایگان او پس با ایشان میگوید یا فلان مرد در میان شما نبود آیا صدای
او را نمی‌شنیدید پس او حجت است بر ایشان و معصوم فرمودند که جماعتی را می‌سوزانند در آتش
تا وقتی که زغال میشوند پس شفاعت ایشان را در مییابد و ایشان را بیرون می‌آورند و کفار و مشرکان
سرزنش خواهند کرد اهل توحید مسلمانان را و توحید شما شما را بهیچ نبخشید و ما و شما مساوی
شدیم در داخل شدن در جهنم پس خداوند عالم حمیت کند از برای مسلمانان و ملائکه را فرماید که

شفاعت کنید که خدا خواهد پس حق تعالی فرماید که من از همه رحم کنندگان رحیم ترم بیرون آیند
برحمت من پس بیرون آیند از میان آتش مانند پروانه و جانوران که نزد آتش جمع میشوند پس
معصوم علیه السلام فرمود که بعد از آن عمودها را می‌کشند و درها را بر روی ایشان می‌بندند و بخدا
قسم که آنها که باقی مانده‌اند مخلد خواهند بود و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مسطور است که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خدا امر کرده است شما را که احتیاط کنید از برای جانهای خود و مالهای
خود که گواهان عدول از برای خود بگیرید و هم چنین احتیاط کرده است و بندگان و از برای
ایشان گواه گرفته است و ملائکه چند هر یک از ایشان موکل گردانیده است که حفظ و ضبط میکنند آنچه
از او صادر میشود از اعمال و اقوال او و نگاه کردنهای او و هم چنین بقعه‌های زمین که بر روی
آنها طاعت و معصیت او مینمایند و از برای او و سایر بندگان مؤمن خدا گواهانند بر او کاتبان
اعمال او و چه بسیار کسی که در قیامت سعادتمند شوند و چه بسا کسیکه در روز قیامت شقی
و معذب گردد بگواهیهای اینها بدرستیکه حق تعالی در روز قیامت مبعوث میگرداند همه بندگان
و کنیزان خود را در یک عرصه که دید در همه نفوذ میکند و صدا را داعی را همه میشنوند و حشر میکنند
شبها و روزها و ماهها و سالها و بقعه‌های زمین را پس کسیکه اعمال صالحی که کرده باشد همه آنها شهادت
میدهند از برای او اعضا و جوارح او و بقعه‌های زمین و سالها و ماهها و ساعتها و شبها
و روزها و شبهای جمعه و ساعتهای او پس نصیب او میگردد سعادت ابدی و کسیکه عمل بدی
کرده باشد اینها همه بر او گواهی میدهند و شقی میشود بشقاوت ابدی پس عمل کنید از برای روز قیامت
و مهیا شوید از برای آن روز بعد از آن حضرت فضیلت روزهای آنها را و عمل صالحه کردن در آنها

و گواهی دادن اینها از برای ایشان بیان فرمودند ای برادر تامل نما اگر در دنیا شخص بخیل مالدار
سیاهه جمع و خرج خود را ضبط میدارد و همیشه مشغول و مستعد جواب دادن خود است پس چرا
ما و تو در فکر جواب دادن روز قیامت نیستیم آیا نمیدانی که عمر ما را تحویل دار کرده اند تا آنکه
که در فردای قیامت ساعت بساعت و لحظه بلحظه جواب دهیم که در چه مصرف خرج کرده‌ایم
و دیگر بدانکه مراد از تطایر کتب آنست که چون روز قیامت شود نامه‌ها اعمال در روی هوا پروان
مینمایند و علامت اهل بهشت آن است که نامه‌ها اعمال را بدست راست ایشان میدهند و علامت اهل
جهنم آنست که نامه‌ها اعمال ایشان را بدست چپ ایشان میدهند و در آن روز چشمها خلایق در
هوا خیره گردیده نمیدانند که بدست راست یا چپ ایشان داده میشود و چون نامه اعمال را بدست
راست دهند حق تعالی بهر یک خطاب فرموده میگوید ای بنده من اینست کتاب تو بخوان و آنرا ملاحظه
کن که آیا در دنیا عملی بخبری از تو صادر شده که ما آنرا در این کتاب ثبت نموده باشیم و آیا گناهی در
اینجا نوشته شده است که آنرا نکرده باشی آیا در دنیا روزی بتو ندادم و آیا پیغمبری برای هدایت
شما نفرستادم و آیا اختیار کردن و نکردن اعمال را بتو ندادم و آیا نبوده‌ام و آنچه ما محتاج نبودی
از برای تو نیاز بید پس معصیت و نافرمانی من کرده و در فلان روز و فلان فعل قبیح را مرتکب
نشدی یک یک گناهان او را بر او میشمارد و سر خجالت در زیر می‌اندازد و احسرتا بر چنین بنده
روسیاه که در آن وقت عرق در یا انفعال میکرد و واحسرتا از دل پر درد برکشیده که هیچ گاهی
و پناهی برای خود گمان ندارد و اگر انفعال قبیحه خود را منکر شود اعضا و جوارح بر آن گواهی دهند
پس اگر نظر بجانب حرام انداخته چشم او گواهی میدهد و اگر فحش گفته و دروغ گفته باشد یا بهتان

و افترا بر مؤمنی بسته باشد یا غیبت ایشان کرده باشد زبان او بر او گواهی میدهد و اگر دست بمال
مسلمانان یا بدن نامحرم رسانیده یا مؤمنی را طپانچه زده دست بر اینها گواهی دهد و اگر زنا
یا لواطه کرده است فرج او بر او گواه هست و اگر بسوی خدا رفته باشد پاهای او بر او گواه
و بقعه‌ها از زمین بر او در آن روز گواهی میدهند با آنچه در دنیا بر روی آنها کرده است پس
باید که ما بر اعمال زشت خود گریه کنیم و بر معصیت و نافرمانی خود توجه نمائیم و تا زنده‌ایم در
توبه بسته نشده است توبه و انابه بدرگاه احدیت نموده سؤال کنیم که بحرمت محمد و آل محمد
حضرت غفار الذنوب توبه ما را قبول نماید و ما را از هولهای روز قیامت نجات بخشد
دیگر بدانکه آنچه وارد شده است از خصوصیات روز قیامت و طول آن روز و گرمی آن
روز و عرق کردن مردم در آن و ازدحام کثرت خلایق و خصومت کردن بعضی با بعضی
و مطالبه کردن حقوق خود را از یکدیگر و بیزاری جستن بعضی از بعضی و گریختن برادر از
برادر و فرزند از پدر و مادر و مصاحب از رفیق خود و پدر از فرزند و حاضر کردن
شهدا و غیر اینها بنحوی که در آیات و اخبار ائمه طاهرین وارد شده است حق است و شکی در
اینها نیست چنانکه حضرت صادق علیه السلام فرمودند که بتحقیق در راستی که از برای قیامت پنجاه موقف است
و در هر موقفی هزار سال خلایق را بر پا میدارند بعد از آن حضرت این آیه را تلاوت فرمودند که
يَوْمًا كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا یعنی طول روز قیامت پنجاه هزار سال
است از سالهای دنیا پس بدان ای عزیز که این طول مدت از برای کسی است که در دنیا غافل
بوده و مشغول لهو و لعب بوده باشد و مشغول عیش و طرب گردیده و از بدن ایشان

عرق برای عبادت خدا ریخته نشده مثل رفتن بمکه وجهاد فی سبیل الله وامر بمعروف ونهی
از منکر وقضای حوائج مؤمنان وامثال اینها اما از مؤمنی که در دنیا بسبب این قسم طاعتها
عرقی ریخته شده در روز قیامت بعرق انفعال غرق نمیشود وان روز بان طول مثل ساعتی
باو میگذرد وبانتظار وبخوف وملال داخل بهشت میگردد چنانکه وارد شده که پرسیدند
از رسول خدا از طول قیامت آن حضرت فرمود قسم بانکسی که جان من بقبضه قدرت اوست
که هر آینه سبک میشود آن روز بر مؤمنان بمرتبه که آسانتر است بگذاردن یک نماز فریضه
که آن مؤمن در دنیا میکرده ودیگر آنکه چون روز قیامت میشود ومردم مطالبه
حق خود را می کنند پس کسیکه در دنیا ظلمی بر احدی نموده وشغل ذمه غیر کرده ثوابها از
آن ظالم بمظلوم داده میشود ومضاعف ثوابهای آن مظلوم میگردد واگر آن ظالم ثوابی
نباشد از گناهان مظلوم بقدر حق او بظالم میدهند که مضاعف او کرده معذب میشود در
خبر است که چون خلایق را بموقف خود بدارند وبساط عدل بگسترانند وترازوی نصفت بنهند
منادی از جانب حق ندا در دهد که هر مظلومی که حقی دارد بر ظالمی برخیزد وحق خود را از ظالم
بخواهد بعزت خودم که امروز مثقال ذره ظلم ظالمی را بر مظلومی نرود پس حق تعالی جمله آنها را
که حیف وغدر باشد محشور سازد وعدالت کند میان آنها پس امر کند که ایشان خاک شوند
همه خاک شوند کافران هم گویند که یا لَیْتَنِی کُنْتُ تُرٰابًا ودر حدیث وارد شده است
که حٰاسِبُوا اَنْفُسَکُمْ قَبْلَ اَنْ تُحٰاسِبُوا عَلَیْهٰا یعنی حساب نفسها خود را بکنید پیش از آنکه شما را
بمحل حساب بیاورند ملاحظه کن که چند سال از عمر ما وتو گذشته است اگر چه از حین تولد تا حین

بلوغ قلم تکلیف بما وتو جاری نشده ومعاف بوده ایم اما بعد آنکه از آن سالها که بحد
بلوغ رسیده ایم تا آن ساعتی که از دنیا رحلت مینمائیم هر روز دو ملک از وقت طلوع
صبح از جانب آسمان بنزد ما وتو می آیند تا غروب آفتاب رفیق ما بوده اند ولحظه از ما وتو
جدا نگردیده اند وتمامی آنچه از عبادت واعمال خیر وثوابی آنچه بعمل آمده است ملک دست
راست نوشته وضبط کرده وآنچه معصیت ونافرمانی ولهو ولعب را مرتکب شده ایم ملک دست
چپ آنها را مضبوط نموده است چون شب میشود دو ملک دیگر از آسمان نزول نموده که آنچه در
تمامی شب از ما وتو صادر میشود بنویسند وثبت نمایند وان دو ملک روز باسمان بالا
میروند وروز دیگر بدستور سابق فرود می آیند وهم چنین هر شبانه روز چهار ملک
بر ما وتو موکلند تا آخر وحافظان اعمال ما باشند وتمام کفتار واعمال وکردار ما وترا در دفتر
پادشاه حقیقی ضبط می نمایند وچون روز قیامت میشود از ما وتو حساب میخواهند پس مهیا
باش روزی را که پشیمانی فایده ندارد وعذر مسموع نمیشود وهم چنین مالی که در دنیا
بهم رسانیده ایم از ما حساب میخواهند که از کجا تحصیل کرده ایم وبچه مصرف خرج کرده ایم
سؤال کردند از ابرهیم ادهم که سبب چیست که ما خدا را میخوانیم ودعای ما مستجاب نمیشود
فقال لِاَنَّکُمْ عَرَفْتُمُ اللهَ فَلَنْ تُطِیعُوهُ وَعَرَفْتُمُ الرَّسُولَ فَلَنْ تَتَّبِعُوا سُنَّتَهُ وَعَرَفْتُمُ الْقُرْاٰنَ
فَلَنْ تَعْمَلُوا بِمٰا فِیهِ وَاَکَلْتُمْ نِعْمَةَ اللهِ فَلَنْ تُؤَدُّوا شُکْرَهٰا وَعَرَفْتُمُ الْجَنَّةَ فَلَنْ تَطْلُبُوهٰا
وَعَرَفْتُمُ النّٰارَ فَلَنْ تَهْرَبُوا مِنْهٰا وَعَرَفْتُمُ الشَّیْطٰانَ فَلَنْ تُحٰارِبُوهُ وَوٰافَقْتُمُوهُ وَعَرَفْتُمُ الْمَوْتَ فَلَنْ
تَسْتَعِدُّوا لَهُ وَدَفَنْتُمُ الْاَمْوٰاتَ فَلَنْ تَعْتَبِرُوا بِهِمْ وَتَرَکْتُمْ عُیُوبَکُمْ وَاشْتَغَلْتُمْ بِعُیُوبِ النّٰاسِ

یعنی علت آنست که شما خدا را شناخته اید پس اطاعت نکرده اید او را وشناخته اید رسول او را پس عمل بسنت
او نکرده اید وشناخته اید قرآن را پس عمل نکرده اید بآنچه در قرآنست وخورده اید نعمت خدا را وادا
نکرده اید شکر آنرا وشناخته اید بهشت را پس طلب نکرده اید آنرا ودانسته اید آتش جهنم پس نگریخته اید از آن
آتش وشناخته اید شیطان را ومتابعت او کرده اید وشناخته اید مرگ را ومستعد نشده اید از برای آن
ودفن کرده اید مردگان را وعبرت نگرفته اید بایشان وواگذاشته اید عیبهای خود را ومشغول شده اید
بعیوب مردمان ومرویست که روزی جناب رسول خدا صلعم خطاب باصحاب خود کرد وفرمود که
آیا میدانید مفلس در میان شما کیست گفتند مفلس در دنیا کسی است که درهم ومتاعی ندارد حضرت
فرمود از امت من آنکسی مفلس است که در روز قیامت بیاید با نماز وروزه وزکوة ودیگر
شخص دیگر وبگوید این در دنیا مرا آزرده پس داده میشود بهر یک از ایشان حسنات او پس او را
در آتش جهنم می اندازند ای غافل مبادا باغوای شیطان خود را مشغول حق الناس کردانی که
فردای قیامت ثوابی که تو کرده دیگران صاحب شوند وگناهی که ایشان کرده اند عذابش بر تو باشد
وتامل کن که دیوانگی وبیعقلی زیاده بر این نیست میباشد که آدمی بجهت حرص بر دنیا ولذت یکساعت آن
چنین معامله کند ذٰلِکَ هُوَ الْخُسْرٰانُ الْمُبِینُ وحق تعالی فرموده است که یٰا بَنِی اٰدَمَ اِنَّ الشَّیْطٰانَ
لَکُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا فَاعْمَلُوا لِلْیَوْمِ الَّذِی تُحْشَرُونَ فِیهِ اِلَی اللهِ فَوْجًا فَوْجًا وَتَقِفُونَ
بَیْنَ یَدَیِ اللهِ صَفًّا صَفًّا وَتَقْرَؤُنَ الْکِتٰابَ حَرْفًا حَرْفًا وَتُسْئَلُونَ عَمّٰا تَعْمَلُونَ سِرًّا وَجَهْرًا ثُمَّ
یُسٰاقُ الْمُتَّقُونَ اِلَی الْجِنٰانِ وَفْدًا وَفْدًا وَالْمُجْرِمُونَ اِلٰی جَهَنَّمَ وِرْدًا وِرْدًا لَکُمْ مِنَ اللهِ وَعْدًا
وَعِیدًا وارد شده که چون مؤمن از قبر بیرون آید استقبال کند او را چیزی در نهایت خوش بوئی

وخوبی وگوید مرا میشناسی مؤمن گوید نه گوید من عمل صالح توام بیا بر من سوار شو که
در دنیا بسیار بر تو سوار بوده ام وآیه یَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِینَ اِلَی الرَّحْمٰنِ وَفْدًا اشاره باینست وچون
کافر سر از خاک بر دارد پیش آید او را چیزی در غایت ناخوشی وزشتی گوید مرا میشناسی گوید نه
شناسم گوید کردار ناپاک توام در دنیا بر من سوار بودی امروز من بر تو سوار میشوم وَهُمْ
یَحْمِلُونَ اَوْزٰارَهُمْ اشاره بهمین است وگناه واوزار آنست که بحامل خود مشقت رساند ودر روز
او را مصور کنند بصورت جسم ثقیله وآنرا بر ظهور عاصیان حمل کنند ای برادر من ای عزیز من
بحال خود گریه کن واگر گریه ات نمی آید بدانکه دلت قساوت آورده است واز خدا دور گردیده
است از ابو بصیر که او گفت بخدمت حضرت صادق عم رفتم وعرض کردم یا ابن رسول الله صلعم
خَوِّفْنِی فَاِنَّ قَلْبِی قَدْ قَسٰی ای فرزند رسول خدا بترسان مرا بدرستیکه دل من سخت شده وقساوت
بهم رسانیده است حضرت فرمودند قدری از عذاب اهل جهنم را که تر از آنچه در دل احادیث
بر شما بیان کردیم پس حضرت فرمودند حَسْبُکَ یٰا اَبٰا بَصِیرٍ بس است ترا ای ابا بصیر گفت حسبی
آری بس است مرا ای برادر اگر میخواهی که از این جهنم واز این عذابها نجات یابی پس از گناهان توبه کن
وقطره چند از آب دیده بیار وبگو به کار خود را اصلاح کن وبدانکه هر قطره از آن دریاها
غضب الهی را فرو نشاند از که نتوان نمود اطفا آن آتش خشم حق تعالی چون گریه کنی تا شکست
شوی شاید که نسوزد آتش از روی ما حرارت آتش چه میتواند کرد اگر نعا انستا نشد چشم گریا
وارد شده است که حضرت رسول صلعم بجبرئیل گفت که وصف کن برای من جهنم را جبرئیل بیان کرد
طبقات ودرکات وساکنان آنها را از طبقه آخرین که هاویه باشد وبنا میکرد که در رفتار

منافقانند و در فلان طبقه جهودانند و در فلان طبقه نصاری اند و در فلان طبقه مجوسند وهم
چنین تا طبقه اول که جهنم باشد رسید سکوت کرد حضرت فرمود ساکنان این طبقه کیانند گفت یا
رسول الله این طبقه سهل تر و آسان تر است و این جای عاصیان امت تو باشد پیغمبر فرمود ای جبرئیل
آیا کسی از امت من بجهنم میرود جبرئیل گفت آنانکه گناه کرده باشند و بی توبه از دنیا بیرون رفته
باشند پیغمبر بگریه در آمد و سه شبانه روز میگریست در روز چهارم خاتون قیامت بزیارت
حضرت پیغمبر آمد دید که آنحضرت روی بر خاک نهاده … که زمین گل شده گفت ای
پدر چه واقعه روی داده حضرت فرمود که ای فرزند گرامی جبرئیل خبر داده که طبقه اول جهنم
جای امت من است اینست که مرا میگریاند خاتون قیامت گفت ای پدر بگو که از جبرئیل بپرسید
که عاصیان را بجهنم چگونه میبرند فرمود بلی پرسیدم گفت مردان را محاسنشان را میگیرند و زنان را
گیسوها ایشان را میگیرند و بجهنم می کشند و چون بکنار جهنم رسیدند و جهنم و مالک جهنم را
دیدند فریاد واویلاه و واشوراه بر کشیدند ندا از مالک التماس کنند که ما را رخصت ده که بر حال خود
گریه کنیم مالک رخصت دهد تا چندان بگریند که آب در چشمها ایشان نماند و آخر خون از
چشمها ایشان آید مالک گوید که چه نیکو بودی اگر این درد در دار دنیا بودی از ترس خدا امروز
هان ای عاصیان بر گناه بر حال خود گریید هان این گناهکاران تا مالک بگیرد ایشان را در جهنم
اندازد ایشان بیکبار فریاد بر آورند که لا اله الا الله آتش از ایشان دور شود مالک بانگ بر آتش
زند که یا نار خذیهم ای آتش بگیر ایشان را گوید چگونه بگیرم ایشان را که کلمه طیبه لا اله الا الله میگویند
مالک گوید که بگیر ایشان را لکن خدا فرماید که روها ایشان را که خدای را سجده کرده اند و دلهای ایشان را

مسوزان

مسوزان که در ماه مبارک رمضان تشنگی کشیده اند فمکثوا فیها ما شاء الله پس بمانند در
جهنم انقدر که خدا خواهد بعد از آن خالق عالم جبرئیل را میفرماید که حال عاصیان امت محمد
بکجا رسیده است گوید الهی دانای بر حقیقت تو فرماید که میدانم تو نیز برو و بنگر جبرئیل بر کنار
جهنم آید مالک را گوید طبق را بردار تا بنگرم که حال عاصیان امت محمد بکجا رسیده است مالک
طبقه را بر داشت عاصیان جبرئیل را دیدند صورت نیکوئی گویند این کیست که چنین صورت
نیکوئی دارد گویند جبرئیل است که در دنیا وحی آورده است بسوی محمد عاصیان چون نام
مبارک محمد را بشنوند فریاد بر آورند که ای جبرئیل محمد را از ما سلام برسان و بگو که عاصیان
امت تو در جهنم گرفتارند جبرئیل نزد پیغمبر آید و این خبر را بآن حضرت بگوید سید عالم
بسجده در افتد و گوید خداوندا عاصیان امتم را بجهنم بردی ایشان را بمن بخش خطاب الهی
در رسد که ایشان را بتو بخشیدم پیغمبر ایشان را از جهنم بیرون آورد بعد از آن که چون زغال
شده باشند پس ایشان را بچشمه عین الحیاة برند و چون از آن چشمه آب خورند و بر خود ریزند
چنانکه ظاهر و باطن برود و پاکیزه شوند و صورتهای ایشان نیکو شود اما بر پیشانی های
ایشان نقش شود که عتقاء الرحمن من النار و چون ایشان را به بهشت برند اهل بهشت
ایشان را بیکدیگر بنمایند که ایشانند که از جهنم بیرون آورده اند ایشان گویند بر درگاه
چون ما را ببهشت فرستادی و ما را رحمت کردی این نشان را از پیشانی ما محو کن و چون مسلمانان
از جهنم خلاص شوند کفار و منافقان گویند ای کاشکی ما مسلمان بودیم قال الله تبارک و تعالی
ربما یود الذین کفروا لو کانوا مسلمین یومئذ یود الذین کفروا و عصوا الرسول لو تسوی بهم الارض

ولا یکتمون الله حدیثا حدیث دارد که روز قیامت حیوانات و طیور را خاک میکنند کفار هم
طالب میشوند که کاش ما هم خاک میشدیم و معذب نبودیم و در کتاب خصال از امیر المؤمنین
و قبلة العارفین با بمضمون روایت شده که جهنم را هفت در است یکدر داخل میشوند از آن فرعون
و هامان و قارون که کنایه از فلان او که دوم و سیم است و یکدر داخل میشوند از آن مشرکان
و کافران که یک چشم برهم زدن ایمان بخدا نیاورده اند و از یک در داخل میشوند بنی امیه
لعنهم الله که مختص است بایشان مثل ابو سفیان و معویه و یزید و آل مروان و یکدر داخل میشوند
از آن دشمنان ما و کسانی که یاری ما نکرده اند و این عظیم ترین درها و حرارت آن از همه بیشتر است
و فرمود که بهشت را هشت در است یکدر داخل میشوند پیغمبران و صدیقان و یکدر داخل میشوند
از آن شهیدان و صالحان و پنج در داخل میشوند از آن شیعیان و دوستان ما پس من پیوسته بر صراط
ایستاده ام و گویم رب سلم شیعتی و محبی و انصاری و اولیائی ای پروردگار سلامت بدار
شیعه مرا و دوست مرا و یاری کننده و دوستان مرا و هر که بمن در دار دنیا تولا جسته پس
از باطن عرش ندا آید قد اجیبت دعوتک فی شیعتک بتحقیق که مستجاب شد دعای تو و شفاعت
تو در حق شیعه تو مقبول است و قبول میشود شفاعت هر مردی از شیعیان و دوستان و یاری
کنندگان من و کسانیکه جنگ کرده اند با دشمنان من در حق هفتاد هزار کس از همسایگان و
خویشان او و یک در داخل میشوند از آن سایر مسلمانان از آنها که شهادت دهند بکلمه
طیبه لا اله الا الله و نباشد در دل ایشان بقدر ذره از بغض ما اهل بیت پس خوشا بحال
کسیکه توشه سفر آخرت او محبت آن حضرت باشد و عمل صالح او از برای لقاء پروردگار روز

آنحضرت

آنحضرت باشد اما در خصوص بهشت حق تعالی در کلام مجید در سوره زمر آیه با آخر سوره مانده
میفرماید که وسیق الذین اتقوا ربهم الی الجنة زمرا حتی اذا جاؤها و فتحت ابوابها و قال لهم
خزنتها سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین و قالوا الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا
الارض نتبوء من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین حاصل معنی آنست که رانده میشوند
متقیان و پرهیزکاران باعزاز و احترام فوج فوج بسوی بهشت حتی انکه چون بدر بهشت
حتی انکه چون بدر بهشت آیند گشوده شود درهای بهشت پس از برای ایشان است در این
وقت از کرامت و تعظیم ان قدری که احاطه نمیکند ان را وصف کنند و درها گشوده شده است
از برای ایشان پیش از آمدن ایشان و خازنان انتظار ایشان را میکشند و چون آمدند خازنان
بر ایشان سلام میکنند که سلام علیکم خوش آمدید با انکه پاک و پاکیزه اید از آنچه معاصی بود
انکه حلال زاده اید پس داخل شوید در بهشت و همیشه در انجا مخلد خواهید بود و ایشان
حمد خدا میکنند و میگویند حمد خداوندی را که راست کرد با ما وعدهای خود را و میراث داد
زمین را که در هر جای از ان که خواهیم منزل کنیم پس نیکو است اجر عمل کنندگان بدان ای
برادر که از احادیث ائمه اثنی عشر ع چنین مستفاد میشود که جهنم را هفت در است و بهشت را
هشت در است و عرض هر دری از درهای بهشت مقدار چهارصد ساله راه است و کل نعیم
دون الجنة حقیر و کل بلاء دون النار عافیة هر نعمتی هر چند عظیم باشد نزد بهشت حقیر است
چگونه چنین نباشد که بهر مؤمنی هزار سید هزار حله از حلهای بهشتی که در هر یکی صد هزار
حله است که هیچ حله شبیه بدیگری نباشد و این جامها اهل بهشت است پس بغیر در جنب بهشت

حقیر است و هر بلائی هرچند سخت باشد نزد آتش عافیت است در کتاب خصال شیخ صدوق ره از
عبدالله بن علی از بلال روایت کرده است که پیغمبر فرموده إنَّ سُورَ الْجَنَّةِ لَبِنَةٌ مِنْ ذَهَبٍ وَ
لَبِنَةٌ مِنْ فِضَّةٍ وَلَبِنَةٌ مِنْ يَاقُوتٍ وَمِلَاطُهَا الْمِسْكُ الْأَذْفَرُ وَشُرَفُهَا الْيَاقُوتُ الْأَحْمَرُ وَ
الْأَخْضَرُ وَالْأَصْفَرُ یعنی بهشت یک خشت او از طلا و یک خشت او از نقره است و یک خشت او از یاقوت
و گلش از مشک اذفر است و کنگرهای آن از یاقوت سرخ است و زرد و سبز و اما درهای بهشت که
درها او چه طور است فرمود باب الرحمة من یاقوتة حمراء یعنی باب رحمت از یاقوت سرخ است اما
باب الصبر فباب صغير مصراع واحد من ياقوتة حمراء لا حلق له یعنی باب صبر یک تاست و از
یاقوت سرخ است و حلقه ندارد و اما باب الشكر فانه من ياقوتة بيضاء لها مصراعان مسيرة
ما بينهما مسيرة خمس مائة عام له ضجيج وحنين يقول اللهم جئني باهلي یعنی باب شکر
از یاقوت سفید است و از برای او دو در است عرض این دو در پانصد ساله راه است و
از برای او صدا و ناله ایست که خدا اهل مرا بمن رسان و لوی عرض کرد که آیا در بهشت تکلم می
کند فرمود نعم ینطقه الله ذو الجلال والاکرام خدا او را بزبان در می آورد اما باب البلاء
که از قبیل مصایب و امراض و اسقام و جذام باشد فهو باب من یاقوتة صفراء و
ما اقل من یدخل فیه این در از یاقوت زرد است از برای است یکتا کم است کسی که
از این در داخل شود و اما باب الاعظم که ظاهر آنست که ما باب الشکر باشد داخل می
شوند در آن بندگان صالح و اهل زهد و ورع و جناب پیغمبر صلعم فرمود با بی ذر که
ما رأيت كالنار نام هاربها ولا مثل الجنة نام طالبها ندیدم مانند آتش که بیدار

ازاو خواب

از او خواب میرود و نه مثل بهشت که طلب کننده او خواب میرود فرمود که بر در بهشت سه سطر
نوشته از طلا و بر باب طلا سطر اول لا اله الا الله محمد رسول الله سطر دویم ما قدمناه و
جدناه وما اكلناه ربحناه وما خلفناه خسرناه یعنی هرچه پیش فرستادیم یافتیم و هرچه
خوردیم نفع بردیم و هرچه گذاردیم ضرر کردیم سطر سیم امة مذنبة ورب غفور
امت گناهکار است و پروردگار آمرزنده کریم و غفار است شیخی از مشایخ عرفا نقل کرده
که جنت عدن فوق فلک البروج است که از او علیین گویند كلا ان كتاب الابرار
لفي عليين و اما جنت عدن منورها یاقوت حمراء و حصانها اللؤلؤ یعنی دیوا
او از یاقوت سرخ است و سنگ ریزه او مروارید است و باطن فلک البروج لوح
محفوظ است و سموات مراتب بهشت است میفرمود که فوق ماکره هوا است و بالاتر
از آن کره آتش است و بالاتر از آن آسمان اول و دویم و سیم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم
است و بالاتر از آن فلک البروج است و فلک المنازل و کرسی و عرش و جسم و مثال و تمام
طبیعت و نفس و روح و عقل اول است و تحت ماکره ایست کره خاک و هفت زمین
و سنگ است و سجین در آن كلا ان كتاب الفجار لفي سجين و از آن پائین تر گاو است
ماهی و ریح العقیم و جهنم و طمطام و ثری و تحت الثری و جهل اول است و بهشتهائیکه
در قرآن ذکر شده است جنت عدن است جنت الفردوس که دیوارش نور است و غرفهای آن
از نور رب العالمین است و جنة النعیم و جنة المأوی و خدا را بهشتهای دیگر است که مخصو
ص این بهشتهای و بعضی از علما بهشت را با ین ترتیب ذکر کرده اند اول جنة الفردوس دویم

جنة العالین سیم جنة النعیم چهارم جنة العدن پنجم جنة المقام ششم جنة الخلد هفتم جنة
المأوی هشتم دار السلام و بالجمله معصوم فرمود که از برای مؤمن میباشد از بهشتها آنچه
دوست دارد و خواهش نماید و تنعم کند و هرگاه اراده کند چیزی را طلبش آنست که بگوید
سبحانك اللهم چون این را بگویند مبادرت کنند بسوی آنچه خواهد بی آنکه طلب کند از ایشان
یا امر کنند بآن و هرگاه از لذة خود فارغ شد از جماع کردن و خوردن و آشامیدن خدا را
شکر میکنند و میگویند الحمد لله رب العالمین و در تفسیر ان اصحاب الجنة اليوم في شغل
فاكهون وارد شده است که بدرستیکه اصحاب بهشت امروز در شغل و کاری باشند یعنی مشغول
نعیم بهشت باشند و مستغرق لذات آن بحیثیتی که از کثرت استمتاع و التذاذ بعذاب اهل دوزخ
نپردازند و بفکر آنها نیفتند و اگرچه اصحاب دوزخ اقارب و خویشان ایشان باشند چه یاد
کردن ایشان موجب نقص ایشان میشود از جناب صادق عم روایت است که اشتغال ایشان
بافتضاض بکارت ابکار و استماع الحان است و گفته اند که اهل بهشت مشغول باشند بانواع
ثواب که هر نوعی مناسب عضوی باشد که در عبادت مشغول ساخته بود مثلا ادخلوها
بسلام آمنین ثواب پاهای ایشان باشد که در دنیا بمساجد و زیارات و سایر خیرات رفته و
يتنازعون فيها كأسا ثواب دست که بآن عطاء اموال نموده و حور عین ثواب فرج که از حرام
نگاه داشته و کلوا واشربوا ثواب بطن که از لقمه حرام نگاه داشته که از آخر دعویهم تا آخر
ثواب زبان که بآن ذکر الهی کرده یا امر بارشاد خلق نموده و لا یسمعون فیها لغوا ثواب گوش
که بآن استماع مواعظ و اقوال نموده و از شنیدن غیبت محافظت نموده و تلذ الاعین ثواب چشم

کریان

که بآن نظر کرده باشد در آیات خدا و از نامحرم نگاه داشته پس اهل بهشت مشغول باشند بجمیع ثوابها
و مثل نذر و اصناف نعمت رتب الارباب و میوه خواران باشند هم و ازواجهم في ظلال ایشان
و جفت ایشان از زنان دنیا یا حور العین در سایه باشند که اصلا حرارت آفتاب در آن
راه نیافته بر تختهای آراسته تکیه زدگان مر ایشان را در بهشت هر میوه آنچه آرزو کنند بی آنکه
درخواهد بیابان و از ابن عباس مرویست که بهشت عدن را حق تعالی در روز جمعه آفرید و بعد
از آن او پوشید پس اطلاع هیچ مخلوقی از اهل آسمان و زمین تا آنکه داخل شوند در او اهل آن
و خداوند عزیز جلیل سه دفعه فرمود که سخن بگو گفت فطوبى للمؤمنين خوشا بحال مؤمنین
خداوند جل جلاله فرموده طوبى للمؤمنين و طوبى لك خوشا بحال مؤمنین و خوشا بحال تو
ابن عباس گفت پیغمبر فرموده که الا من كان فيه ست خصال فانه منهم آگاه باشید که هرکس
در او شش خصلت باشد پس او از اهل بهشت عدن است کسیکه در حدیث خود صدق گوید و
بوعده خود زود وفا کند و امانت را ادا نماید و بر والدین کند و صله رحم نماید و از گناهان
استغفار کند و در حدیث دیگر از حضرت صادق عم وارد شده است که حق تعالی ببهشت فرمود که
سخن بگو گفت تو خدائی که خداوندی بجز تو نیست و زنده که هرگز ترا مرگ نمیباشد و تو میکه
همه چیز بتو قایم است و تو بچیزی قایم نیستی سعادتمند کسی است که داخل من شود پس پروردگار
عزیز جلیل فرمود که قسم یاد میکنم بعزت و عظمت و جلال و ارتفاع و منزلت خود که داخل
نمیشود کسیکه مداومت بر شراب کند و نه سخن چین و نه دیوث و نه
پیساول ظالمان و نه مخنث و نه کفن دزد و نه قطع کننده رحم و نه کسیکه انکار قضا و قدر حق نماید

کند که مجبر قابل باشد و افعال بنده از خداوند و از حضرت امیر المؤمنین ع منقول است که طوبی درختی
است در بهشت که اصل آن در خانه پیغمبر است و هیچ مومنی نیست مگر آنکه در خانه او شاخی است
از شاخهای او و قصد نمیکند در دل خود چیزی مگر آنکه آن شاخ می‌آورد از برای او و اگر سواری
تندروی صد سال در سایه آن بتازد از آن بیرون نمیرود و اگر کلاغی از اصل آن پرواز
کند تا پیر شود نمیرسد ببالای آن و مراد از ظل ممدود همین است و اهل بهشت در بهشت پیوسته
حسن و جمال ایشان زیاده میشود بخلاف اهل دنیا که هرچه میمانند پیری و زشتی ایشان زیاده
هر مردی از ایشان داده میشود قوت صد مرد در خوردن و آشامیدن و جماع کردن و ابن بابویه
از حضرت صادق ع روایت کرده است که در بهشت درختی است که از بالای آن حلها بیرون می‌آید
و از زیر آن اسبان با زین و لجام و بال دارند بیرون می‌آیند که بول و سرگین نمی‌اندازند و
دوستان خدا بر آنها سوار میشوند و پرواز می‌کنند در بهشت هر کجا که خواهند میروند پس
جمعی از ایشان پس‌ترند و میگویند که این بندگان تو بچه چیز باین مرتبه رسیده‌اند خداوند
جلیل فرماید که ایشان در شبها عبادت میکردند و خواب نمیکردند و در روزها روزه
میداشتند و چیز نمیخوردند و با دشمنان من جهاد میکردند و نمیترسیدند و تصدق می‌کردند
و بخل نمیورزیدند پس ای برادر عمل کن که اینها را مفت بکسی نمیدهند و باز ابن بابویه از
حضرت صادق ع از حضرت رسول ص روایت کرده است که در بهشت غرفه‌ها است که از
بیرون آنها دیده میشود و از اندرون کسیکه در آن ساکن میشود که سخن او نیک باشد و قول
نیک سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر است و طعام بمردم بخوراند و هر کس را سلام
کند

کند و نماز کند در شب در هنگامی که مردم در خواب باشند عن النبی ص انه قال و الذی نفسی
بیده ما من الناس احد یدخل الجنة بعمله قیل یا رسول الله انت لا تدخل الجنة بعملک و لا قال
انا برحمة منه و فضل منه از پیغمبر ص مرویست آنکه فرمود قسم بخدائیکه جان من در قبضه قدرت
اوست که داخل بهشت نخواهد شد احدی بواسطه عمل خود عرض شد که تو هم بواسطه عمل خود به
بهشت نخواهی شد فرمود که نه مگر برحمت و فضل خدا داخل بهشت شوم ای عزیز آنجناب با آن
عبادت چنین گوید من و تو با این عبادت مغشوش توقع داریم علی بن ابرهیم از ابو بصیر از
حضرت صادق ع روایت کرده است که گفت بخدمت آنحضرت عرض کردم که جعلت فداک شوقی
فدای تو گردم مرا مشتاق بهشت کن پس آن حضرت فرمود فدای ابو محمد بدرستیکه از پست‌ترین
نعیم بهشت آنست که یافته میشود بوی آن مقدار هزار سال از مسافت دنیا بدرستیکه پست‌ترین
بهشت از جهت منزلت آنست که اگر ثقلین یعنی جن و انس را در او شوند و سعت همه را دارد از
طعام و شراب و کم نمیشود از آنچه نزد اوست هیچ و پست‌ترین اهل بهشت از جهت منزلت کسی
است که داخل بهشت میشود پس بلند کرده میشود و داده میشود باو سه حد بقدر پس هرگاه
داخل شد یکی از آنها را از ازواج و خدم و حشم آنچه خدا خواهد از آنچه چشم را پر کند و دلش را
مسرور سازد پس چون شکر خدا کند گفته میشود باو بلند کن سر خود را بسوی حد بقدر دویم
پس در او می‌بیند چیزی را که نیست در اول پس میگوید پروردگارا عطا فرما مرا پس خداوند
عالم فرماید که شاید من عطا کنم ترا این را از من دیگر سوال کنی پس میگوید یا رب هذه
هذه ای پروردگار من همین همین پس چون داخل شود و عظیم گردد سرور او و شکر خدا می
نماید

و حمد او میکند حضرت فرمود که پس گفته میشود که سر بالا کن پس ناگاه گفته میشود از برای او افتحوا
له بابا الی الجنة بگشائید برای او دری از جنت خلد می‌بیند اضعاف آنچه در بهشتهای سابق دیده
بود پس میگوید در نزد مضاعف شدن مسرت و خوشحالی که ای پروردگار من لک الحمد الذی لا
یحصی اذ مننت علی بالجنان و انجیتنی من النیران حمد تراست حمد بی‌پایان منت گذاردی بر من
ببهشت و نجات دادی مرا از آتش ابو بصیر گوید فبکیت قلت له جعلت فداک زدنی پس بگریه در
آمدم و گفتم بآنحضرت فدای تو گردم زیاده بفرما حضرت فرمود که ابو محمد بدرستیکه در بهشت نهری
است که در دو طرف آن دختران روئیده است و چون بگذرد مومن بآن نهر و خوش آید دختری را
پس بچیند و سبز کند حق تعالی در جای او دختر دیگر از معصوم پرسیدند چرا همیشه او را باکره
مییابند فرمود که زیرا از طینت طیبی خلق شده و آفتی و عاهتی با جسم مخلوط نمیشود و در
سوراخش بغیر از آلت مرد چیز دیگر داخل نمیشود و بحیض و امثال این بنجاسات آلوده نمیشود پس
رحم بهم پیوسته چسبیده است زیرا که غیر از آلت شوهر چیزی در آن داخل نمیشود و بیرون
نمی‌آید ابو بصیر گفت جعلت فداک زدنی فدای تو شوم زیاده بفرما فرمود فدای ابو محمد بمومن
تزویج کرده میشود هشت باکره و چهار هزار ثیبه و دو زوجه از حور العین عرض کردم فدای
تو گردم ثمان مائة عذراء هشتصد باکره فرمود نه بلی مقاربت نمیکند مومن آنها را هیچ وقت
مگر آنکه مییابد آنها را باکره و گفته‌اند که ایشان در لطافت مانند آینه که کسی انگشت خود را مثلا
در آن فرو برد و شکاف بهم رسانند چون بیرون آورد باز بصورت اول برگردد و علامه مجلسی
فرموده که در روایت ابی بصیر این طور است که هر مرد مومن هفت هزار دختر باکره و چهار هزار
زن ثیبه

زن ثیبه بدهند و هفت زن از حور العین و بروایت دیگر هفتاد زن از حور العین و چهار
زن از آدمیان یکساعت با آدمیان و یکساعت با حور العین میباشند و یکساعت بر تخت خود تکیه
زده نظر می‌کند بیکدیگر که شعاعی او را فرا گیرد میپرسد که چه نور است گویند حور بیرایست که
ترا و را دیده در خیمه خود خندیده از شوق نور دندان اوست پس مومن گوید رخصت دهید
او را که بیاید هفتاد حله پوشیده باشد گفتم فدای تو شوم من ای شیء خلقهن الحور العین
از چه چیز خلق شده‌اند حوریان فرمود از تربت نورانی بهشت و یری مخ ساقها من وراء سبعین
حلة کبدها مرآته و کبده مرآتها و دیده میشود مغز قلم او از زیر هفتاد حله جگر آن حور
آینه مومن و جگر مومن آینه اوست از معصوم پرسیدند چگونه دیده میشود مغز قلم او از زیر هفتاد
حله فرمود مانند درهمی که در میان آب صافی بیندازی که یک نیزه عمق آن باشد و آن
دو تراب بسبب لطافت مینماید گفتم فدای تو شوم الهن کلام یتکلمن به فی الجنة آیا از برای
ایشان کلامی هست که بآن تکلم کنند در بهشت فرمود بلی کلامی را که نشنیده‌اند خلایق شیرین تر
از آن گفتم چیست فرمود که زنان اهل بهشت دست یکدیگر را میگیرند و خوانندگی میکنند بصداهای
چند که خلایق مثل آن را نشنیده باشند با آنکه میگویند بصدا های نیک خوش آینده نحن الخالدات
و نحن الناعمات و نحن المقیمات و نحن الراضیات یعنی مائیم همیشه ماندگان در اینجا و نرمیم و ماییم
نرم و نازک که هرگز کهنه نمیشویم و مائیم راضی از شوهر خود و هرگز غضب نمیکنیم طوبی لمن خلق
لنا و طوبی لمن خلقنا له خوشا بحال کسیکه او خلق شده است از برای ما و خوشا بحال آنکه ما خلق
شده‌ایم از برای او و نحن اللواتی لو ان قرن احدانا علق فی جو السماء لاغشی نوره الابصار یعنی

مائیم از زنانیکه اگر تاری گیسوی ما را در میان زمین و آسمان برکشند هر آینه خیره گردانند نور او همه چشمها را
و مائیم خیرات حسان دوستان شوهران خود چون حوریان اینگونه صحبت بدارند زنان دنیا
در جواب گویند که مائیم نماز گذارندگان و شما نبودید که نماز نکرده اید و مائیم روزه داران و شما
که روزه نگرفته اید و مائیم که وضو گرفته ایم و شما وضو نساخته اید و مائیم که تصدق کرده ایم از مال
خود و شما نکرده اید پس برایشان غالب آیند و تفوق جویند فی تفسیر مجمع البیان عن رسول الله صلعم
قال ما من عبد یدخل الجنة الا و یجلس عند رأسه و عند رجلیه ثنتان من حور العین تغنیان
به احسن من صوت سمعه الانس و الجن یعنی در تفسیر مجمع البیان از حضرت رسول صلعم مرویست
که فرمود که هیچ بنده داخل بهشت نمیشود مگر آنکه می نشینند دو حور العین بالای سر او و دو
در پائین پای او و بنیکوترین صدائی غنا و خوانندگی میکنند برای او که جن و انس مثل آن
صدا هرگز نشنیده باشند پس حضرت فرمود که بهترین نعمتهای بهشت همین است سوال کردند که
بچه چیز غنا میکنند فرمود بتسبیح و قال ان فی الجنة لاشجارا علیها اجراس من فضة فاذا اراد
اهل الجنة السماع بعث الله ریحا من تحت العرش فتقع فی تلک الاجراس باصوات لو سمعها
اهل الدنیا لماتوا طربا و باز فرمود در بهشت که زنگها دارد از نقره پس هرگاه اهل بهشت
خواهند بشنوند خدا بادی می وزاند از زیر عرش تا باین زنگها بر میخورد صداها می کند
که هرگاه اهل دنیا میشنیدند از طرب میمردند و شیخ عارف میفرماید که مؤمن در حال نزدیکی
با حوریه میشود از او هر فاکهه از او هر طعامی بر او نعیم میکهود در آن حال از او هر علمی و حاصل می
شود از آن هر قوتی بجهت آنکه می چیند از او و از رخساره آن حوریه در وقت رسیدن لبهای او

باو هر کلی

باو هر کلی را و ریحانی را و هر فاکهه از فواکه بهشت را از دهان او در وقتی که دهان بر دهان او گذارد
هر طعام و شرابی را و از موضع مقاربت او هر قوتی و نشاطی را هم چنین که تمام میگیرد طفل جنین در
شکم مادر از ناف قوت و نشاط را بلکه می یابد مؤمن در بهشت کل لذات را در لذت واحده مثلا هرگاه
در اینجا اناری بخورد می یابد در آن انار لذت انار و سیب و به و کلابی و انجیر و شفتالو و رطب
و بالجمله همه میوها را بلکه می یابد در یک انار لذت قند و شکر و نبات و جمیع حلویات را بلکه
می یابد در یک انار لذت شربتها و آشامیدنیها بلکه می یابد در یک انار لذت جمیع پوشیدنیها
و خوردنیها و سواریها و نکاحها را و بالجمله در یک انار لذت جمیع مستلذات اگر از هر گونه
از هر قسم بوده باشد که در عالم امکان بهم رسیده باشد با مرید و هرگاه تکلم کند می یابد لذت
ما شنیدنی ذات انار که مذکور شد جمیع لذات را و هرگاه سکوت کند مثل آن لذت هم اشیا …
و هرگاه نظر کند … و مثل آن … هم لذتها این هرگاه چشم بر هم گذارد و هم چنین است
در کل شیء و اخبار در این خصوص بسیار وارد است اهل بهشت جالسین علی منابر من
یاقوت الاحمر نشسته اند بر منبرها از یاقوت سرخ و اطراف ایشان احاطه کرده اند غلمان
… و زینت داده اند اهل بهشت بحور العین کانهن الیاقوت و المرجان گویا حور
العین یاقوت و مرجانند یمشین فی درجات الجنان راه میروند و بالا میروند حور العین
در درجات جنان و گفته اند در بهشت حوری است گفته میشود عینا هرگاه راه میرود
هزار کنیز از چپ و راست او راه میروند و آن حوریه گوید این الامرون بالمعروف و الناهون
عن المنکر یعنی کجایند امر کنندگان نیکی و نهی کنندگان از منکر امید که آن حوری از ما

باشد زیرا که ما هم مردم را امر بنیکی و نهی از بدی میکنیم از حضرت رسول صلعم مرویست
که در بهشت غرفه چند هست از یاقوت سرخ که هر یک از ظاهر و باطن او در آنها نمایانست
داخل نمیشود در آن مگر آنکه سخن او نیک باشد و همیشه روزه باشد و شبها بنماز قیام کند
عرض کردند که ما قدرت نداریم فرمود که سخن نیک قول سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا
الله و الله اکبر است و همیشه روزه داشتن روزه ماه مبارک رمضان است و همیشه شبها
نماز کردن که مردم در خواب باشند نماز خفتن گذاردن است که یهود و نصاری آن وقت در
خوابند و در اینجا فی الجمله تحقیقی که مناسب مطلب ما است هست ضرور است چونکه حور و قصور
و بهشت و جهنم مانند اینها از امور معاد است و تحقیق آن باید بشود بدانکه معاد یا اسم مکان
است یا اسم زمان یعنی مکان عود یا زمان عود و در خصوص آن سه قول است اول آنکه
معاد روحانی است و بس و این ضعیف است و بعضی گفته اند که روح عرض است و بر طرف میشود
این رای است محققین از متکلمین و علماء العارفین بر آنند که هر دو است روحانی و
جسمانی که گاه لذت بروح است و گاه بجسم و حق همین است بجهت آنکه صراحت در مطلب آیه
وافی هدایه من یحیی العظام و هی رمیم قل یحییها الذی انشأها اول مرة و هو بکل خلق
علیم گفت ابو جهل یا ابی بن خلف یا عاص بن وایل یا ولید بن مغیره در مجلس حضرت رسول صلعم
حاضر بودند با بعضی از صنادید قریش و استخوان پوسیده بدست بمالیدند تا خورد شده بر باد
داد و گفت کیست این اجزای متفرق را در قیامت جمع کرده زنده خواهد ساخت و حال آنکه پوسیده شده
و گوشت و پوست و اعضا و عروق از او رفته خداوند عالم این آیه را فرستاد که بگو ای محمد مر این

شخص را

شخص را که منکر معاد است متعجب شده در زنده کردن استخوانهای پوسیده را آن کسیکه
بقدرت کامله خود بیافریده از روز نخست و از عدم بوجود آورد و اول مرتبه آفریده و بکیفیت
خلق کردن آنها عالم است و دیگر بدانکه در دنیا هیچ لذتی نیست بلکه اینها که مردم توهم لذت
کرده اند فی الحقیقه دفع الم است و لذت محض نیست و لذت در بهشت است مثلا کسیکه گرسنه
میشود گرسنگی الم و درد است و نان خوردن دفع الم میکند اگر چه اندک لذتی با او نیز
باشد لکن فی الحقیقه لذت محض نیست و دفع الم است و هم چنین تشنگی الم است و برهنگی
الم است و عزوبت الم است و آب و لباس و نکاح رفع آن المها را میکند و لذت محض نیست
بلکه لذت در بهشت است لهم دار السلام عند ربهم و هو ولیهم بما کانوا یعملون که
آن سلامت است از گرسنگی و تشنگی و برهنگی و همه اینها پس چیزی که میخورند و صرف میکنند
محض لذت است چنانکه دوستان خدا لذتی میبرده اند بدیدار دوستان خدا و استماع
کلمات ایشان چنانکه بعضی از علما روایت نموده اند از ابن عباس که روزی بعد از
نماز صبح در مسجد پیغمبر صلعم در خدمت آنحضرت نشسته بودیم آنحضرت پشت مبارک بیکی
از اسطوانه مسجد گذاشته ما را موعظه میفرمودند و ما از مواعظ و نصایح آنحضرت و بسیار
متلذذ میشدیم مثل تشنه که آب سرد بر جگر او بریزند که ناگاه آواز مبارک آنحضرت منقطع
شد متوجه در مسجد شدند چون ما نیز نگاه کردیم دو کودک دیدیم دو پاره ماه و میگفتند
من مثلنا فقد جعل الله جدنا خاتم الانبیاء و المرسلین یعنی کیست مانند ما و حال آنکه
خداوند عالم جد ما را بهتر از جمیع پیغمبران گردانیده من مثلنا و قد جعل الله ابانا خیر

اَهلِ المَشرِقِ وَالمَغرِبِ کیست مانند ما و حال آنکه خداوند پدر و مادر ما را بهتر از جمیع اهل
مشرق و مغرب کردانید مَن مِثلُنا وَقَد جَعَلَ اللهُ اُمَّنا سَیِّدَةَ نِساءِ العالَمِینَ کیست مانند
ما و حال آنکه خداوند عالمیان مادر ما را سیده زنان عالمیان کردانید مَن مِثلُنا وَقَد
جَعَلَ اللهُ جَدَّتَنا اُمَّ المُؤمِنِینَ کیست مثل ما و حال آنکه خدا جده ما را مادر مؤمنان کردانیده
چون نیک نکو بستیم دیدیم که اند کودک دو سبط پیغمبر و دو نور دیده حیدر و دو سرور
سینه فاطمه اطهر حسن و حسین بودند پس پیغمبر از جای خود برخواست و هر دو را کرفت
و بر زانوی خود نشانید حسن را بر ران راست و حسین را بر زانوی چپ و میفرمود
بِاَبِی اَنتُما وَاُمّی یعنی پدر و مادرم فدای شما باد پس لبهای خود را بر لبهای حسن کذارد و
مکید پس لبهای خود را بر کلوی حسین کذارد و مکید و لبهای او را نبوسید پس امام حسین ع
از زانوی پیغمبر ص برخواست و روانه حجره مادر شد و پیش مادر سلام کرد و عرض کرد ای
مادر بیا لبهای مرا بو کن آیا بوی ایا بوی بد از دهان من می آید جناب فاطمه دهان
حسین را بوئید فرمود بحق آن خدائی که پدر مرا براستی بر انگیخت که بوی دهان تو از مشک
عنبر بهتر است امام حسین ع عرض کرد فَقَد عَلِمتِنی جَبِینی مِن کَثرَةِ تَرَدُّدِی اِلَیهِ پس معلوم است که
جدم از من ملال بهم رسانیده است از کثرت تردد و آمد و شد که با او می کنم حضرت فرمودند
چنین است زیرا که در وقت طفولیت که در کهواره خوابیده بودی و میکریستی پیغمبر از پیش کهواره
کذشت فرمود یا فاطمه اُسکُتِیهِ فَاِنَّ بُکاءَ الحُسَینِ یُؤذِینِی یعنی یا فاطمه حسین مرا ساکت کن که کریه بسیار
دل مرا بدرد می آورد آیا این دیده این سخن را از چه راه میکوئی حسین ع کیفیت بوسیدن دهان

امام حسن و بوسیدن کلوی خود را بسمع مادر رسانید حضرت خیر النسا که این را شنید برخواست
و بخدمت حضرت رسالت مآب رفت و کیفیت قضیه را بعرض اشرف رسانید حضرت رسول ص کریست
و فرمود ای فاطمه در این سری است که نکفتن آن بهتر است فاطمه مبالغه نمود در بیان آن سر حضرت
فرمود که ای فاطمه بدانکه تقدیر چنین شده که در وقتی که من و تو و مرتضی علی نباشیم حسن را زهر
بنوشانند و حلقوم حسین را از تیغ بیدریغ ببرند و او را غریب و بیکس شهید نمایند تا این سخن
من دهن حسن و حلقوم حسین را بوسیدم فاطمه که این را شنید کریان شد و ناله از دل برآورد
ای پدر بزرگوار فَفِی اَیِّ شَهرٍ یُقطَعُ رَأسُ الحُسَینِ وَفِی اَیِّ اَرضٍ یُدفَنُ وَمَن یَکفُلُ اَیتامَهُ بَعدَهُ فاطمه
یعنی حسین من در چه ماهی کشته خواهد شد و در کدام زمین مدفون خواهد شد و بعد از او که
متکفل یتیمان او خواهد شد حضرت ص فرمود یُقتَلُ فِی یَومِ عاشُوراءَ وَیُدفَنُ فِی اَرضِ کَربَلاءَ مَعَ اَقرِبائِهِ
وَاَحِبَّتِهِ وَتُسبَی اَیتامُهُ کشته خواهد شد در روز عاشورا و دفن خواهد شد با خویشان و اقربا در
زمین کربلا و بعد از آن طفلان و اهل بیت او را اسیر خواهند کرد فاطمه که این را شنید آواز خود
بکریه و زاری بلند کرد و کفت ای پدر حسین من کسی را نخواهد داشت که برای او کریه کند ناکاه جبرئیل
از جانب رب جلیل نازل شد و عرض کرد یا رسول الله ص حق تعالی ترا سلام میرساند که سلام مرا به فاطمه
برسان و بکو که درد ا بخصوص حزن و درد و اندیشه مغموم مباش که ما شیعیان حلال زاده را خلق میکنیم که
از وقت شهادت او تا انقراض عالم چون ماه محرم درآید لوای تعزیت برافرازند و در مصیبت او
سینها چاک سازند و دلهای ایشان بریان و دیدهای ایشان کریان فاطمه عرض کرد ای پدر بزرکوار
هرکاه ایشان چنین یاری در حق فرزند من کنند ما در عوض با ایشان چه خواهیم کرد و بروایتی پیغمبر

که جناب امام حسین عرض کرد ای جد بزرکوار در نسبت با ایشان چه خواهی کرد حضرت رسول ص فرمود
ای نور دیده چون روز قیامت شود تاج بر سر جدت کذارند تا روز ایشان را شفاعت کنم پس موسی
پدرت کرد بعد و عرض کرد یا ابتاه با ایشان چه میکنی جناب امیر المؤمنین ع فرمود ندای نور دیده
در آن روز پدرت ساقی حوض کوثر است مجموع ایشان را از آب حوض کوثر سیراب میکنم پس متوجه
مادر شد و کفت ای مادر تو با ایشان چه احسان میکنی فاطمه فرمود ای نور دیده ای پسر در سینه چون
روز قیامت شود پیراهن زهر آلوده حسن را بر دوش راست و پیراهن پر خون ترا بر دوش
چپ و عمامه پر خون شوهرم علی را بر سر و کوهر دندان شکسته پدرم را بر کف و محسن در خون
طپیده را جبرئیل کرفته بنزدیک عرش پروردکار آیم و دست بر قائمه عرش الهی زنم و تا مجموع شیعیان
و محبان و کریه کنندکان و تعزیه داران ترا داخل بهشت نکنم دست بر ندارم امام حسین عرض کرد
که ای جد بزرکوار و ای پدر والا تبار و ای مادر عالی مقدار شاهد باشید که من در آن روز سر بریده
خود را بشرط قبول نمیکنم تا مجموع تعزیه داران و زایران خود را داخل بهشت نکنم اَلا لَعنَةُ اللهِ عَلَی
القَومِ الظّالِمِینَ مجلس بیست و یکم در مذمت شیطان و معنی آن و اعمال بعضی از شیاطین انس و فریب
آنها و ادله بر آن بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ نَحمَدُکَ اللّهُمَّ یا مَن جَعَلَ دینَنا عَلَی البَدرِ
الطّالِعِ وَالنُّورِ السّاطِعِ وَالضَّوءِ اللّامِعِ الجَوادِ النّافِعِ وَالشُّجاعِ القالِعِ وَالحُسامِ القاطِعِ الحُجَّةِ
البُرهانِ وَشَمسِ العِرفانِ وَرُکنِ الاِیمانِ رَفِیعِ البُنیانِ قاتِلِ الشُّجعانِ شُجاعِ الاَقرانِ فارِسِ
المَیدانِ اِمامِ الاِنسِ وَالجانِّ رَفِیعِ القَدرِ وَالهِمَّةِ وَمَنبَعِ الفَضلِ وَالرَّحمَةِ وَلِیِّ خَیرِ وَالنِّعمَةِ وَبَدرِ
اللَّیلِ فِی الظُّلمَةِ نَفیِ الحُجَدِ وَالرُّتبَةِ سامِی الاِسمِ وَالرُّتبَةِ کَرِیمِ النَّفسِ وَالعُنصُرِ هِزَبرِ الحَربِ وَالقَبضَةِ

جَوادِ الکَفِّ وَالقَبضَةِ غَرِیبِ القَبرِ وَالتُّربَةِ سَیِّدِ الحَرَمَینِ اَبِی عَبدِ اللهِ الحُسَینِ ع اما بعد
فقد قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم و منبر خطابه العظیم اَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجِیمِ
بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ یا بَنِی آدَمَ لا یَفتِنَنَّکُمُ الشَّیطانُ کَما اَخرَجَ اَبَوَیکُم مِنَ الجَنَّةِ یَنزِعُ
عَنهُما لِباسَهُما لِیُرِیَهُما اِنَّهُ یَراکُم هُوَ وَقَبِیلُهُ مِن حَیثُ لا تَرَونَهُم اِنّا جَعَلنَا الشَّیاطِینَ اَولِیاءَ لِلَّذِینَ
لا یُؤمِنُونَ یعنی ای فرزندان آدم باید نفریبد شما را شیطان همچنانکه بیرون کرد پدر و مادر
شما را از بهشت بر کند از ایشان لباس ایشان را تا بنماید بدیشان عورتهاشان را بدرستیکه او میبیند
شما را او و لشکریان او که از نسل او بند از جائی که نمی بینید شما ایشان را بدرستیکه ما
کردانیدیم شیاطین را دوستان مر آنها که ایمان ندارند این آیه در سوره اعراف است مالک دینار
کفته دشمنی که ترا ببیند و تو او را نبینی دشمن عظیم است و محنت و بلیت او بغایت سخت یحیی بن
معاذ کفته که شیطان قدیم و دیرینه است و تو حادث دیو شیطان محتال و تو سلیم ترا ببیند و تو
او را نه بینی شیطان بر تو یار است و تو بر او یار نیستی دل او سکن او است و عروق تو راه کذر
او پس با وی مقاومت نتوانی کرد بکو یا رب خداوند ذا النون مصری کفته که اکر او ترا ببیند با تو
کر تو او را نبینی خدای تو او را ببیند بخدا استغفار کن که کید او ضعیف است که اِنَّ کَیدَ الشَّیطانِ
کانَ ضَعِیفاً و از مجاهد روایت است که جنود او فخر میکنند بر آدمیان بچند چیز یکی آنکه ما ایشان را
می بینند و آدمیان ایشان را نمی بینند دویم از زیر بیرون می آیند و به تحت زمین فرو میروند سیم
بر هوا روند چهارم پیران ایشان جوان شوند پس از آنکه بنهایت پیری رسند و در جای دیکر
میفرماید که اَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّیَّتَهُ اَولِیاءَ مِن دُونِی وَهُم لَکُم عَدُوٌّ بِئسَ لِلظّالِمِینَ بَدَلاً و در جای

دیگر پیغمبر باید که آن ملعون نسبت بشما پسران آدم چنین است که چون کار خود را در حق شما تمام کرد
باینکه شما را عاصی و گمراه نمود همراه خود بجهنم برد در جهنم منبری از آتش گذارده میشود و بر آن
منبر برآمده میگوید بشما که إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُمْ
مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ
بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ بدرستیکه خدا وعده داد بشما وعده حق و من هم دادم
شما را وعده خلاف و مرا بر شما هیچ تسلطی نبود مگر آنکه خواندم شما را پس قبول کردید
پس ملامت میکنید مرا و ملامت کنید نفسهای خود را و نیستم که فریادرس شما باشم و نیستید که فریادرس
من رسید من بیزارم از آنکه شریک کردید مرا با خدا در دنیا این آیه در سوره ابرهیم است بدان
ای برادر که نقل شیطان و مکر آن ملعون بی ایمان و تسلط او جزئی نیست و حکایات آن را با تعبیر
و افسانه نباید شمرد آن ملعون از آتش خلق شده و انسان از خاک و مأمور شده در روز
الست یعنی در عالم ذر که سجده کند پدر ما آدم را و تکبر کرد و سجده نکرد و در سوره ص مذکور است
باز ده آیه بآخر سوره مانده و گفت أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ من از او بهترم
خلق کرده مرا از آتش خلق کرده او را از گل و فضیلت خود را باعتبار عنصر ملاحظه کرده اگر باعتبار
فاعل که خَلَقْتُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي نگریستی دانستی که خیریت مراد مراست نه او را زیرا که آتش خاصیت
هر چه بدو دهند نیست گرداند و خاک امین است هر چه بدو دهند نگاه دارد و آتش متکبر و گردن
کش است و خاک متواضع خاک نقش پذیر است که آدم نقش معرفت پذیر است كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ
و ابلیس نقش معرفت سوخت که فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ پس آن ملعون چون قیاس غلط کرد باین سبب خدا او را

لعنت کرد و او را از ساحت قرب خود دور گردانید و از این جهت است که دشمن آنحضرت و اولاد آن تا روز
قیامت گردید چنان همی پیشه کرد که اگر بتواند نگذارد احدی از بنی آدم را که داخل بهشت شود و لکن آن
ملعون در این قیاس که کرد دروغ گفت از حضرت آدم بهتر نبود زیرا که گفته اند که طین بهتر است از
آتش زیرا که اکثر منافع خلقان با اوست چون او مستقر خلقان است معاش ایشان در اوست و انواع
نفع ایشان از آن و خیریت باعتبار جزء غالب است در صحیفه سجادیه أَعُوذُ بِهِ مِنْ شَرِّ الشَّيْطَانِ
الَّذِي يَزِيدُنِي ذَنْبًا إِلَى ذَنْبِي و هم چنین در دعائی است که از فرزند سعادتمند او امام محمد
باقر ع از برای هر روز ماه مبارک رمضان وارد شده است که اللَّهُمَّ أَعِذْنِي مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
وَهَمْزِهِ وَلَمْزِهِ وَنَفْخِهِ وَوَسْوَسَتِهِ وَتَثْبِيطِهِ وَبَطْشِهِ وَكَيْدِهِ وَمَكْرِهِ وَحَبَائِلِهِ وَخُدَعِهِ وَأَمَانِيِّهِ
وَغُرُورِهِ وَفِتْنَتِهِ وَشَرَكِهِ وَأَحْزَابِهِ وَأَوْلِيَائِهِ وَشُرَكَائِهِ وَجَمِيعِ مَكَائِدِهِ و بالجمله امثال این دعا بسیار
است ای برادر جائی که عقاب پر بریزد از پشه لاغری چه خیزد بر من و تو لازم بلکه متحتم است که تا زنده ایم
از آن ملعون باخبر و از مکر و تلبیس او بر حذر باشیم و خدای رؤف رحیم مکر بندگان خود را از
شر آن ملعون رجیم سفارش کرده است که إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ بدرستیکه شیطان از برای انسان
آن دشمنی است هویدا با وجود ظهور عداوت او با ما خدای عز و جل می فرماید که وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ
جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ بدرستیکه گمراه کرد از شما شیطان خلق بسیار را آیا نبود شما که
تعقل کنید اغوای او را از طریق حق و بدام فریب او نیفتید و صورت این استفهام و معنی آن انکار
و این آیه دلیل است بر بطلان مذهب جبر که میگویند که خدا اضلال ایشان نموده و باز فرموده
أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ آیا عهد نکردم با شما ای فرزندان

آدم اینکه نپرستید شیطان را یعنی اطاعت قول او نکنید و بگفته او شریک از برای من نگیرید و ان اعبدونی
بحجج و انبیا و اوصیا ایشان با حجج عقلیه که امر کنند بعبادت او و نهی کنند از معصیت او و پند بگیرید که
شیطان برای شما دشمنی است آشکار و ترک عبادت راهی است راست که پیغمبر باید و أَنِ اعْبُدُونِي هَذَا
صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ و این آیه دلالت دارد که خدا خلق نکرده عبادت شیطان را نیز اخود بکید و اغوای ابلیس
هرگاه در سینه خود وسوسه یافتیم باید اجتناب کنیم و حذر نمائیم از آن وسوسه که مبادا از کید
و اغوای شیطان باشد و مکاری آن حرامزاده را خداوند عالم در کلام خود مبین فرموده باید نسبت بپدر
و مادر ما حوا در آن وقت که این ندا شنید در سوره بقره است که يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ
الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا یعنی ساکن شو ای آدم با زوجه خود در بهشت پس بخورید از هر چه می
خواهید این در سوره اعراف است و چون ندای وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ
رسید فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ پس شیطان ملعون وسوسه کرد ایشان را یعنی در مقام نصیحت برآمد
که هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَا يَبْلَى و بر طبق نصیحت خود قسم یاد کرد بخدا زیرا که گمان کردند
آدم و حوا که احدی بر خداوند عالم قسم دروغ نخورد که إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ شاهد بر این
مدعا است تا آنکه بشیطان ندای فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ رسید در ینابیع آورده که بیرون
رو از صورت ملکی و مباش در آنجا مگر پس خدا تبدیل کرد صورت او را بزشت ترین صورتها
و طوق مذلت در او پوشانید استدعا نمود چنانکه در آیه بآخر سوره ص مانده که أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ
يُبْعَثُونَ مهلت طلبید تا روز قیامت خداوند مهلت داد او را تا وقت که إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى
يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ شیطان ملعون قسم یاد کرد بقول خدا که فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ

الْمُسْتَقِيمَ که همه بندگان تو را گمراه میکنم و از راه حق ایشان را باز میدارم ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ ایدیهم
وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ این آیه در سوره اعراف
است چنانکه خدا فرموده إِنَّ الشَّيْطَانَ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ یعنی ترسانیده میدهم از برای ایشان
دنیا را و میگویم اگر انفاق کنید فقیر میشوید و میگویم بایشان که بهشتی و دوزخی نیست
و حسابی نیست روی عن ابی جعفر ع قال وَلَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ مَعْنَاهُ أُهَوِّنُ عَلَيْهِمْ
أَمْرَ الْآخِرَةِ وَمِنْ خَلْفِهِمْ آمُرُهُمْ بِجَمْعِ الْأَمْوَالِ وَالْبُخْلِ بِهَا عَنِ الْحُقُوقِ لِتَبْقَى لِوَرَثَتِهِمْ
وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ أُفْسِدُ عَلَيْهِمْ أَمْرَ دِينِهِمْ بِتَزْيِينِ الضَّلَالَةِ وَتَحْسِينِ الشُّبْهَةِ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ
بِتَحْبِيبِ اللَّذَّاتِ إِلَيْهِمْ وَتَغْلِيبِ الشَّهَوَاتِ عَلَى قُلُوبِهِمْ یعنی امام محمد باقر ع فرمودند معنی
قول شیطان وَلَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ اینست که سهل میگردانم بر ایشان امور آخرت را
و سست میکنم بر ایشان امور آخرت را و معنی وَمِنْ خَلْفِهِمْ آنست که امر میکنم ایشان را
بجمع کردن اموال و بخل کردن ایشان از حقوق الهی تا باقی بماند مال از برای وارثان ایشان
و معنی وعن ایمانهم اینست که فاسد میگردانم بر ایشان امر دین ایشان را بزینت دادن ضلالت
و گمراهی و نیکو شمردن شبهه و معنی وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ آنست که غالب میسازم شهوات را بر دلهای
ایشان و محبوب میسازم لذات را بسوی ایشان از شقیق روایت کرده اند که هرجا شیطان بر جها
جانب من می نشیند اما در پیش من میگوید که لَا تَخَفْ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ و من آیه
وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا بر او میخوانم و در خلف من تخویف می نماید بانکه
انفاق مکن تا در مخلفه درویش نگردی من آیه وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا

تلاوت میکنم و در این زمان بشناه من میکشاید و من آیه و العاقبة للمتقین قرائت می
کنم و در شمال من ترغیب می کند بشهوت و من آیه وحیل بینهم و بین ما یشتهون بر او می خوانم
از مکر و کید شیطان غافل مباش بدانکه در هر عصری از اعصار دین ربای ایمان شکار مکر
و لعب بسیار با هر کس باخته و بسی نامداران صاحب عادت و چابک سواران میدان عبادت را
از مرکب اطاعت بر خاک هلاکت پرویزی افکنده چنانکه علامه طبرسی در تفسیر مجمع البیان از ابن
عباس روایت کرده که در بنی اسرائیل عابدی بود که سالها عبادت پروردگار نمود تا
انکه مستجاب الدعوة شد و بیماران و دیوانگان بدعای او شفا می یافتند تا انکه زنی از اشراف
انزمان مجنونه شد او را بنزد عابد بردند که دعا کند شیطان آن زن را بنظر عابد جلوه داد
تا انکه زنا کرد و از خوف فاش شدن بوسوسه شیطان او را بقتل رسانید و در موضعی دفن کرد
پس شیطان برادران زن را خبر نمود کیفیت زنا و قتل آن بعد از انتشار بگوش پادشاه زمان
رسید پس با جمع مردمان بصدق اشنا فتند و او را بردار کشیدند پس شیطان بصورت مردی مصور
کردید گفت من ترا باین افکنده و رسوا کردم و اگر اطاعت من کنی ترا از کشتن خلاص کنم عابد
گفت در چه باب گفت مرا سجده کن گفت چگونه گفت بایماء پس بایماء کرد عابد بسجود از برای
ان مردود پس شیطان از او بیزاری جست و عابد را کشتند و جاری بالله و زنخ سپردند چنانکه
حق تعالی بقصه او اشاره کرده در این آیه کمثل الشیطان اذ قال للانسان اکفر فلما کفر قال
انی بریء منک انی اخاف الله رب العالمین یعنی مثل مثل شیطان در وقتی که گفت مر انسان را
یعنی عابد که بسجده کردن برای من کافر شو چون انسان کافر شد شیطان گفت که من از تو

بیزارم

بیزارم من میترسم از خدای پروردگار عالمیان بر هیچ هوش ترسیده چنین ابن ملعون
از عداوت بنی آدم پرچین و همیشه اسب شناسش از جهت راه زنی سالکان طریق صواب
در زیر زین پس ای عزیز سخن اهل علم را گوش کن که ایشان بتو ناصح و خیرخواه و مهربانند
ترا براه و چاه و دزد بیابان غوایت مطلع می کردانند و از این جهت عداوت
ان ملعون نسبت بعلماء بیشتر است هم چنانکه عداوت شیطان انس یعنی صوفیه است
نسبت بعلماء بیشتر است و بالجمله علماء ما در هر عصری از قبایح و قبایح اعمال ایشان
رسالها و کتابها نوشته اند که هر عملی از ایشان از دیگری رنگین تر است اگر
خواهی که من بیان مذهب ایشان کنم از برای تو بدانکه امروز ضرر صوفی بر شیعه زیاد
تر است از ضرر شیطان و از سنی که تابع شیطان است زیرا که سنی بی پرده میگوید که
من سنیم لهذا شیعه بنزدیک او نمیرود بخلاف صوفی که ایشان چنین نمیکنند تا
شیعه را بزیر بار کشند و هلاک کنند و سخن علماء و فضلاء را قبول داری که
مقدس اردبیلی و علامه مجلسی در حق انها چه گفته اند اگر سخن عارف را قبول
داری ببین که ملامحسن فیض در کلمات طریفه چه فرموده مهر فروزنده چه پنهان
شود شب پره بازی که ابتلا شود این ملاعین با پیغمبر صلی الله علیه و آله در پرده در جنگ و
با خدا در جنگ سید نعمة الله در تبصرة العوام گفته که صوفیه شش فرقه اند اول
اتاتکه دعوی اتحاد میکنند و رئیس ایشان حسین بن منصور حلاج است و آن
ملعون ساحر بود و در سحر مهارت تمام داشت و از کلمات کفر آمیز او یکی آنست که

یک خدا در آسمان است و یکی در زمین و خدای زمین خود را میگفت با صوفیه هم
نشینی مکن که ایشان جماعتی اند دل مرده و تنبل و تن پرور و چون بطاعات مثل
نماز و روزه و امثال آن میرسند میگویند چه احتیاج بانها و خدا از ما ذکر خواسته و
احتیاج باین اصول و حرکات نیست چون بگناهان صغیره و کبیره و جرمهای زشت و محرم
نامحرم و امثال اینها میرسند میگویند سهل است چه ضرر دارد و بعالم هم که میرسند میگوید
خانه خانه شوق است میخواهی بده میخواهی مده و اگر بنماز میرسند و تشخیص میکنند که این
اصول و حرکات چیست و حال انکه خود صدای کاو و خوک و سگ در بازار می دهند
و اگر بزنا و لواطه میرسند میگویند اختیار با تو است اطفاء حرارت خود را باینها می
کنی خوب و بزوجه خود میکنی حرب بحتی با پسر خود میگویند خدا مائیم و همه کاره مائیم
چه احتیاج باین ثقلها کدام عامل دیوان کدام حرام خور بی ایمان و کدام لوطی و تلنکی
و کدام چرسی و بنکی و شرابی و کبابی و کدام درویش و قلندر و کدام تنبل تن پرور
کدام بیدین از سگ کمتر و کدام ابلیس و شیطان و کدام دشمن پیغمبر آخر الزمان میل
باین دین ندارند مع فیه در قبول نکردن احکام شرعیه هیچ دین ندارند زیرا
که با بنم شراب و کباب و با بزم غنا و خوانندگی و با طفل امرد میل دارند با لوطی
لوطی با عالم عالم با ظالم ظالم با یهودی یهودی با مسلمان مسلمان با هندو هندو با شیعه
شیعه و با سنی سنی و بالجمله هیچ دین را انکار ندارند گاهی دعوی انا الله بلا انا می کنند
و شکی در کفر ایشان نیست چنانکه خدا فرموده لقد کفر الذین قالوا ان الله هو

المسیح بن

المسیح بن مریم از این آیه صریح میرسد که ایشان کافرند و نجسند بجهة انکه ایشان مانند
نصاری انا الله بلا انا میگویند و چون یکی از علما میمیرند شیطان ملعون و صوفیه ملاعین
چنان شعف بهم میرسانند که وصف نتوان نمود و در کافی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول
است که یک عالم که انتفاع برده شود بعلم او بهتر است از هفتاد هزار عابد و فرموده اند
که جهت آن اینست که شیطان ملعون می اندازد بدعت را و نمی شناسند از مردم عوام
عالم میشناسند بدعت را و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که ما من احد یموت من
المسلمین احب الی ابلیس من موت فقیه یعنی مردن احدی از مسلمین نزد ابلیس دوست
تر از مردن فقیه و علماء و بالجمله بدانکه ان ملعون همیشه با تو کار دارد چه در روز اول
و چه در روز آخر اما در روز اول که روز انعقاد نطفه است می خواهد که
بی بسم الله منعقد شوی تا انکه خبیث گردد در روز آخر می خواهد که بی ایمان از دنیا بیرون
روی و از این جهت است که قال رسول الله صلی الله علیه و آله لقنوا موتاکم لا اله الا الله فان من
کان آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله فرمودند که
کسی که آخر کلامش لا اله الا الله باشد داخل بهشت شود و صادق آل محمد فرمودند
اعتقل لسان رجل من اهل المدینة علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله فی مرضه الذی مات فیه
فدخل علیه رسول الله صلی الله علیه و آله فقال له قل لا اله الا الله و لم یقدر علیه فاعاد علیه رسول الله
فلم یقدر عنده اشن لرجل امراة قال علیه السلام لها هل لهذا الرجل ام فقالت نعم یا رسول الله
انا امه فقال لها فراضیة انت عنه ام لا فقالت بل انا ساخطة فقال لها رسول الله صلی الله علیه و آله

فانی احب ان ترضی عنه فقالت لقد رضیت عنه لرضاک یا رسول الله فقال له قل لا اله الا الله
فقال قل یا من یقبل الیسیر و یعفو عن الکثیر اقبل منی الیسیر واعف عنی الکثیر انک انت العفو الغفور فقالها
فقال له ماذا تری فقال اری اسودین قد دخلا علیّ قال اعدها فاعادها فقال ما تری فقال
قد تباعدا عنی و دخل ابیضان و خرج الاسودان فما اراهما و دنا الابیضان منی الآن یاخذان
بنفسی فمات من ساعته یعنی کرفته شده زبان مردی از اهل مدینه در عهد رسول خدا در مرض
موت و حضرت رسول صلعم بر سر بالین وی حاضر شد و بر پیغمبر فرمود بکو لا اله الا الله پس نتوانست
پس بالای سر او زنی بود حضرت رسول صلعم پرسیدند از آن که آیا این مرد مادری دارد آن زن
عرض کرد بلی یا رسول الله منم مادر او حضرت فرمودند من دوست میدارم که تو از او خشنود شوی آن زن
عرض کرد بجهت رضای شما از او راضی شدم پس حضرت فرمود این مرد بکو لا اله الا الله آن مرد کفت لا اله
الا الله پس حضرت فرمود بکو یا من یقبل الیسیر و یعفو عن الکثیر اقبل منی الیسیر واعف عنی الکثیر
انک انت العفو الغفور پس آن مرد این دعا خواند حضرت فرمودند چه میبینی عرض کرد میبینم دو سیاه
داخل شدند بر من پس حضرت فرمود که این دعا را اعاده کن پس خواند فرمود چه میبینی عرض
کرد که آن دو سیاه از من دور شدند و داخل شدند دو سفید و بیرون رفتند آن دو سیاه پس من
ایشان را نمی بینم و نزدیک شدند آن دو سفید بمن الحال و قبض روح من نمودند این کلام را کفت و
همان ساعت مرد و قال الصادق ع ما من احد یحضره الموت الا وکّل به ابلیس من شیاطینه من
یأمره بالکفر و یشککه فی دینه حتی تخرج نفسه فاذا حضرتم موتاکم فلقّنوهم شهادة ان لا اله الا
الله و ان محمدا رسول الله حتی یموتوا یعنی حضرت صادق ع فرمودند که احدی از شما را حاضر نمی

شود

شود مرک مکر آنکه شیطان ملعون یکی از شیاطین را بر او موکل میکند تا امر کند او را بکفر و او را
در دین خود بشک اندازد تا وقت مردن پس هر کاه حاضر شدند شما بر مردکان خود تلقین کنید
ایشان را شهادت ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله تا بمیرند حضرت صادق ع فرمودند
بملک الموت کفت چکونه قبض ارواح میکنی و حال آنکه در مغرب و بعضی در مشرق اند در یک ساعت
ملک الموت عرض کرد که من ایشان را میخوانم ایشان اجابت میکنند حضرت فرمود که ملک الموت
کفت ان الدنیا بین یدیّ کالقصعة بین یدی احدکم یعنی بدرستیکه دنیا نزد من چون کاسه است
که در پیش روی یکی از شما باشد که از آن کاسه تناول نماید والدنیا عندی کالدرهم فی کف
احدکم یقلبه کیف یشاء یعنی دنیای شما در نزد من مثل درهمی است که بر کف دست یکی از
شما باشد که بکرداند هر طور که بخواهد حضرت صادق ع فرمود بیرون نمیرود از دنیا مؤمنی مکر
برضای خدا چون نزد مردن شود پردها از پیش نظرش برداشته شود و نظر کند در بهشت
و مکان خود را ببیند و خداوند عالم او را مخیر کرداند در ماندن در دنیا و رفتن بسوی
عقبی را اختیار کند کوید چه میکنم با این دنیا و بلای او پس حضرت فرمود تلقین کنید مردکان
خود را کلمات فرج در کتاب من لا یحضره الفقیه در باب غسل میت صدوق ره از جناب رسول صلعم
روایت کرده که ان موت الفجاة تخفیف علی المؤمن و راحة و اسف علی الکافر یعنی مردن ناکاه
تخفیف کناهان است از برای مؤمن و راحت او است و پشیمانی و لغزش است از برای کافر و در همان
کتاب از حضرت صادق ع مرویست که الموت کفارة ذنب کل مؤمن یعنی مردن کفاره کناه هر مؤمنی
است و قال ع ما بین الدنیا والآخرة الف عقبة اهونها و ایسرها الموت یعنی حضرت صادق ع

فرمود میان دنیا و آخرت هزار عقبه است آسان تر از همه عقبات مرک است و باز حضرت صادق ع
فرمود که شیطان ملعون می آید یکی از دشمنان ما را در وقت مردن از طرف راست و چپ و آید تا
او را اکراه کند و خداوند عالم او را محافظت کند از کمراه شدن چنانکه فرموده است یثبت الله الذین
آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة حضرت صادق ع که المیت تدمع عیناه عند الموت
و ان ذلک عند معاینة رسول الله صلعم فیری ما یسره قال اما ترى الرجل ما یسره و ما یحب فتدمع
عیناه و یضحک در وقت رسول خدا صلعم کریان میشود میت و خندان میشود مؤمن در وقت احتضار
چشمها خود را می کشاید از چشم چپش آب جاری میشود و لبهای او کشیده میشود و صورت او سفید
میشود و چیزی از چشم او جاری میشود مثل اشک و این علامت بیرون رفتن روح است از بدن
او و کافر در وقت قبض روح مثل شتر کف در دهان می آورد و در روایتی رسیده که انسان آخر
طعمی که در دهان خود مییابد طعم انکور است و از رسول خدا صلعم سؤال کردند که ملک الموت چکونه قبض
روح مؤمن را میکند فرمودند که ملک الموت می ایستد در نزد مؤمن مثل بنده ذلیل و نزدیک
مؤمن نمیرود تا آنکه بر من سلام کند و بشارت دهد او را ببهشت و در من لا یحضره الفقیه است
که امیر المؤمنین ع فرمودند ما من احد یحضره الموت الا مثل له النبی و الحجج حتی یراهم و ان کان مؤمنا
یراه بحیث یحب و ان کان غیر مؤمن یراهم بحیث یکره یعنی در وقت احتضار هر احدی جناب پیغمبر ص
و دوازده امام حاضر میشوند اکر محتضر مؤمن است خوش می آید او را دیدن ایشان و الا فلا
حضرت صادق ع فرمودند در قول خدا که فلولا اذا بلغت الحلقوم و انتم حینئذ تنظرون و نحن
اقرب الیه منکم و لکن لا تبصرون یعنی روح بحلقوم رسید بشبیه ما مکان خود را در بهشت خواهند

دید

دید خواهند کفت ما را برکردانید بسوی دنیا تا خبر دهیم اهل خود را بآنچه دیده ایم فیقال له
لیس الی ذلک سبیل کفته خواهد شد که برکشتن از برای شما نیست حضرت امیر المؤمنین ع فرمودند
که هر کاه آخر روز از دنیا و اول روز از آخرت شود مثل کردانند برای میت مال و اولاد و اعمال
او را فیلتفت الی ماله فیقول والله انی کنت علیک حریصا شحیحا فما ذا عندک فیقول خذ منی
کفنک یعنی مرد التفات کند بسوی مال خود و کوید که من بر جمع کردن تو بسیار حریص بودم
و در خرج کردنت بسیار بخیل بودم امروز با من چه میکنی کوید کفن خود را از من بردار
فیلتفت الی ولده فیقول والله انی کنت لکم محبا و انی کنت علیکم لحامیا فما ذا عندکم
فیقولون نؤدیک الی حفرتک و نواریک فیها یعنی رو کند بسوی اولاد خود و کوید بخدا قسم که
من دوست شما بودم و حامی شما بودم با من چه میکنید کویند که ترا بنزدیک کودال قبر خواهیم برد
و بدن ترا در آنجا در زیر خاک خواهیم کرد فیلتفت الی عمله فیقول والله انک کنت علی
ثقیلا و انی کنت فیک لزاهدا فما ذا عندک فیقول انا قرینک فی قبرک و یوم حشرک حتی
اعرض انا و انت علی ربک پس رو کند بسوی عمل خود کوید بخدا قسم که تو بر من بسیار کران بودی
چیست در نزد تو از برای من کوید در جواب که من همنشین توام در قبر تو و با تو همراهم
روز حشر تا وارد بر خدا شویم خوشا بحال صاحبان عمل و تقوی و در من لا یحضره این
حدیث و خدا میفرماید یا ایها الذین آمنوا ان تتقوا الله یجعل لکم فرقانا و یکفر عنکم سیئاتکم
والله ذو الفضل العظیم یعنی ای مؤمنان اکر تقوی پیشه خود سازید و از خدا بترسید و ترک
معاصی کنید قرار می دهد خدا نوری در دلهای شما تا فرق کنید بآن نور میان حق و باطل یا میان دنیا

وآخرت و کفاره میکنیم گناهان شما را و می آمرزیم برای شما گناهان شما و خدا صاحب فضل عظیم است
ای عزیز قدر مؤمن را بدان حضرت صادق ع فرموده اند هرگاه مؤمن بمیرد گریه میکند بر او بقعها
زمین که بر روی او عبادت نموده و موضع او را که بر آن میکند داخل شد رسول خدا ص بر خدیجه پس
فرمود ای خدیجه چون وارد شدی بر هووهای خود از من سلام برسان بایشان فقالت من هُنَّ یا رسول
الله ص گفتند انها حضرت فرمود مریم بنت عمران و کلثوم خواهر موسی ع و آسیه زن فرعون فقالت
بالرفاء یا رسول الله ص مرویست که چون خدیجه را هنگام وفات رسید بخواجه عالم عرض کرد یا رسول
الله دمی بنزد من بنشین که با تو وداع کنم وداع بازپسین و دیدار آخرین ترا ببینم و از جمال
جهان آرایت توشه بردارم که عمری در خدمت تو بسر برده ام و حال بناکام از شما مفارقت
میکنم حضرت بر بالین وی نشست خدیجه عرض کرد یا رسول الله ص چند وصیت دارم اول
چون فاطمه هنوز سرانجامی ندارد و کودک است و بعد از من بی مادر میماند من او را بشما میسپارم
باید او را نیکو داری و دست شفقت از سر او برنداری دویم آنکه اگر در خدمت شما تقصیر کرده
باشم مرا بحل کن و از من راضی شو وصیت سیم آنکه در روز قیامت ما را با آن جوئی و در نزد
حق تعالی مرا شفاعت کن حضرت پیغمبر ص گریان شدند و فرمود ندای خدیجه آیا در خصوص فاطمه
بدانکه او پاره جگر منست چگونه می تواند شد که من در حق او کوتاهی کنم و اما در خصوص راضی
شدن من از تو همیشه راضی بودم و حاشا که از تو تقصیری بوجود آمده باشد بغیر نیکوئی و هوا
داری از تو چیزی دیگر ندیده ام و در قیامت خاطر جمع دار که بهشت مشتاق دیدار تو است و
چون فاطمه مادر را بدان حال مشاهده کرد فریاد بر کشید و زار زار گریست و دست در آغوش

وی کرد و رو بر روی مادر مالید و در مفارقت وی بسیار نالید پس خدیجه گفت یا رسول الله
کلمه دیگر دارم که میخواهم آنرا بعرض شما برسانم و حیا مانع است با فاطمه تا بعرض شما برساند
پیغمبر ص گریان شد از بالین خدیجه برخاست خدیجه فاطمه را بنزد خود خواند و گفت ای
دختر با پدرت بگو که مادرم میگوید که التماس آن دارم که چون مرا وفات رسد ردای
مبارک خود را که در وقت نزول وحی بر فوق همایون می افکندی کفن من کنی شاید
ببرکت آن حق تعالی بر من رحم کند و مرا بیامرزد فاطمه بخدمت پدر بزرگوار آمد و سخن مادر را
بموقف عرض رسانید حضرت فخر کائنات گریان شد ردای مبارک را بفاطمه داد و گفت ببر
بمادرت بنما تا دل او خوش شود فی الحال حضرت جبرئیل در رسید و گفت ای محمد حق تعالی
سلامت میرساند و میگوید تو ردای خود را نگاه دار که خدیجه آنچه داشت فدا کرد کفن درداه
کفن او با ماست کفن وی را از بهشت بفرستیم و او را برحمت و مغفرت خود بپوشانیم فی الحال
حق تعالی کفن او را از بهشت فرستاد ای برادران تامل کنید که از برای خدیجه کفن از
بهشت میفرستد آیا جایز است که فرزند زاده همین خدیجه در صحرای کربلا که نام وی حسین
است با وجودیکه سرو سینه زهرا و نور دیده علی مرتضی است و جگر گوشه پیغمبر خداست
بی کفن در میان خاک و خون سه روز با بدن برهنه افتاده باشد و کسی نباشد که او را
کفن کند و بخاک سپارد سر مبارکش را بر نیزه زدند الحال بهر قسم بخواهی تمام کن الا لعنة الله
علی القوم الظالمین **مجلس بیست و دویم** در مذمت آن چهار نفری که در شب قدر آمرزیده نخواهند
شد بی توبه و ادله آن و سایر خلق آمرزیده خواهند شد و ادله آن بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی ارسل خاتم الانبیاء و جعل لنا وصیه خاتم الاولیاء و صیّر فی قلوبنا محبة
الخلفاء و نزع من صدورنا مودة الطلقاء و خلق فؤادنا من فاضل طینتهم و عجن موادنا
بنور ولایتهم ثم جعلنا من انصارهم والمتهیئین عزائمهم والمحبین لاولیائهم واللاعنین
لاعدائهم الذین هم الرحمة الواسعة والکلمة الجامعة الذین هم الاسماء الاعاظم و
هم الاقطاب لجمیع العوالم والشکر لله الذی جعلنا من محبی عترة النبی ص و اهل بیته الطاهرة النقیة
الشجرة الطیبة الزکیة المبارکة والصلوات التامات الکاملات علی ملوک اهل الادیان و امراء الاعیان
الموجودین فی الدهر والسرمد والزمان والغایة القصوی من ایجاد العالم والمقصد الاقصی
من خلقة بنی آدم والثمرة الطیبة من شجرة الکون المشتملة علی تمام الدنیا والعقبی الذین لولا هم
لما خلق الله آدم ولا حواء ولا الجنة ولا النار ولا الارض ولا السماء الذین جعل الله حبهم
قشر الایمان ولب الاسلام و بغضهم قشر النفاق ولب النیران و حبهم حسنة لا تضر معها
سیئة و بغضهم سیئة لا تنفع معها حسنة للمعصومین الاصفیاء والمظلومین بسیف الاعداء
ما اهتم لاجلهم قلوب المرسلین والانبیاء واهتم لحزنهم صدور الصدیقین والصلحاء و نسئل
منک اللهم ان تلعن الکفرة الفجرة الذین حاربوا اولیائک واستحلوا محارمک و کفروا باهل بیت
العصمة و عکفوا علی القادة الفسقة الظلمة و عدلوا عن الحبلین الذین امروا باطاعتهما و خرجوا
من الثقلین الذین امروا بالتمسک بهما و هجروا الکتاب والعترة و قتلوا اهل بیت العصمة و ضیعوا
حقک و اضلوا خلقک و قتلوا اهل بیت نبیک و سبوا بنات صفیک و ذلة حبیبک اللهم
القادة والاتباع صغیرهم و کبیرهم و امیرهم و مأمورهم لعنا وبیلا و عذابا المنافقین الذین هم

فی عصرنا یستهزؤن بنا و یسخرون من بکائنا علی ساداتنا سیما حسیننا و نور عیننا عذابا الیما دائما
مؤبدا دار القرار فهی منا مصوما و قلوب العاشقین منا مغموما **اما بعد** فقد قال الله تبارک و
تعالی فی محکم کتابه الکریم و مبرم خطابه العظیم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم
یا ایها الذین آمنوا انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه
لعلکم تفلحون انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة والبغضاء فی الخمر والمیسر و یصدکم
عن ذکر الله و عن الصلوة فهل انتم منتهون فارسی بطور مفسرین معنی آنکه ای جماعت ایمان
آورنده بدرستیکه شراب که خمر است و قمار که میسر است و بتان که معنی انصاب است و تیرهای قمار
که معنی ازلام است پلیدند و از عمل شیطان است پس دوری نمائید تا مگر رستگار شوید بدرستیکه
شیطان میخواهد در میان شما دشمنی افکند بسبب شراب و قمار و باز دارد شما را از ذکر خدا و نماز
پس آیا هستید شما باز ایستادگان بدان که در کتاب منیر آورده که در این ده دلیل است بر حرمت خمر
اول خمر را با قمار قرین ساخته و قرین حرام است پس خمر نیز حرام باشد دویم با بت پرستی قرین ساخته
و عبادت بت پرست حرام است پس خوردن خمر حرام است سیم آنرا رجس خوانده و هرچه پلید است
حرام است چهارم فرموده است که از عمل شیطان است و هرچه کار شیطان است حرام است پنجم
امر کرده باجتناب و هرچه دور بودن از آن فرض است حرام است ششم عدم رستگاری در خوردن
آن پس حرام باشد هفتم باز دارنده است از یاد خدا پس حرام باشد نهم مانع است از نماز پس بلا شبهه
حرام باشد دهم فرموده که ترک آن کنید پس هرچه ترک آن فرض است پس فعل حرام است بدان ای
برادر که در حرمت شراب ظاهرا که خلاف نباشد بلی خلاف که هست در میان علما در نجاست و طهارت

شیخ مفید و شیخ طوسی و سید مرتضی بلکه اکثر فقها بنجاست شراب قائل شده اند بجهة این آیه که رجس را
بعضی از اهل تفسیر بنجس نموده اند و چند حدیث که دلالت بر نجاست دارد و اجماعیکه شیخ طوسی و سید
مرتضی ادعا کرده اند و شیخ صدوق و ابن عقیل قائل بطهارت شراب شده اند که خدا حرام کرده است
خوردن آنرا تعبداً نه از آنکه نجس است نظر بانکه اجماع در محل نزاع معنی ندارد و اما آیه پس بانکه اکثر اهل
لغت تفسیر کرده اند رجس را بمأثم نیز اگر معنی نجاست را اراده کنیم لازم آید که قمار و انصاب که
با خمر در آیه مذکور شده اند نجس باشد و احدی باین قائل نشده و علاوه انکه چند حدیث صحیح و موثق
در مقابل داریم که دلالت بر پاکی آن میکند که معارضه دارد با آن چند حدیث صحیح که دلالت بر نجاست
میکرد و بعضی از اصحاب حمل کرده اند احادیث که دلالت دارد بر طهارت بر تقیه و جوه دیگر جواب
داده اند که اکثر اهل سنت قائلند بنجاست شراب پس حمل بر تقیه صورتی ندارد بلی ممکن است حمل آنچه
که دلالت بر شستن جامه بر استحباب و لکن آنچه بزعم این بعض در آمده است اگرچه امراء ایشان میل
بخوردن بیشتر دارند مقتضی حمل نجاست است و علاوه انکه اولاً در مقام تعلیم توجیه معصوم در حدیث
نداده فرموده خذ ما اشتهر بین اصحابک یکی انکه مشهور است میان اصحاب خود و ذکر شد که
اصحاب ما قائل بنجاست آن شده اند و موید قول بنجاست آنچه علامه مجلسی در شرح من لا یحضره الفقیه نقل
کرد از شیخ بهاء الدین محمد که عبارت صدوق دلالت بر طهارت ندارد بلکه او شراب را نجس میداند
و عفو میداند مثل خون کمتر از درهم بلکه عرض کردند خدمت معصوم که در روایتی که از شما میرسد چه
کنیم فرمود آنکه موافق کتاب خداست که عرض کرد هیچیک مخالفت با کتاب خدا ندارد فرمود
دیگر آنکه مخالف با اهل سنت است فرموده ترک کن آنچه حکام ایشان میل بآن بیشتر دارند پس معلوم

شد

شد که باید قول بطهارت را ترک کرد و قائل بنجاست آن شد بحمد الله که شکی در نجاست آن باقی نماند
که مسئله از جمله متشابهات شود و بر فرضی که دلیل موجب ظن نشود و عمل بظن را جایز ندانیم و این
مقام شبهه باشد چنانکه جمعی مثل محقق و صاحب مدارک در این مسئله توقف فرموده اند در
مقام توقف احتیاط لازم است و شکی نیست که احتیاط قول بنجاست آن است والله اعلم بحقایق
احکامه وارد شده است که اعرابی در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله برخواست و عرض کرد که مردی تاجر بودم
تا حال التجارت من بیع خمر بود و مرا مالی بسیار از آن بهم رسید اگر طاعتی صرف کنم مرا نفعی دهد
فرمود که لو انفقت فی حج او جهاد لم تعدل عند الله جناح بعوضة ان الله لا یقبل الا الطیب
اگر انفاق کنی در حج و یا جهاد ثواب آن برابر پشه نباشد خدا قبول نمیکند مگر طیب را پس این آیه
نازل شد که لا یستوی الخبیث و لا الطیب و دلالت این آیه بر حرام بودن شراب و قمار و بتان و
تیرها از چند راه است اول انکه خداوند عالم اینها را وصف کرده است برجس و فهمیده شد
از کلمات بعضی از اهل لغت که رجس بمعنی نجس است و نجس حرام است بخلاف و دیگر انکه خداوند
عالم اینها را نسبت داده است بسوی عمل شیطان و همین است معنی حرام و سیم انکه خداوند عالم
امر باجتناب فرموده است و امر مقتضی ایجاب است و چهارم انکه رستگاری را در اجتناب از اینها
فرموده است و دیگر انکه خداوند خمر را بعبادت اوثان مقرون کردانیده و با بتها بندگان خود را
که حرمت خمر مثل عبادت کردن بتها است از این جهت وارد شده است از معصوم که شارب
الخمر کعابد الوثن لا یجمع الله الخمر و الایمان فی امرء ابداً دانسته میشود از نهی کردن خدا از خوردن
شراب که آن اجتناب اولی از اصلاح و خوردن این بدلالت انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة

والبغضاء فی الخمر و المیسر ابن عباس در شان نزول این آیه گفته است که سعد بن ابی وقاص و مردی
از انصار عقد اخوت در میان ایشان بود شبی سعد او را بمهمانی خواند و شرب کردند و در میان
ایشان نزاع شد مرد انصاری استخوان شتری بر صورت سعد زد و بینی او را مجروح کرد پس خدا
این آیه را نازل کرد رسول صلی الله علیه و آله فرمود لعن الله الخمر و عاصرها و معتصرها و بایعها و مشتریها و
ساقیها و آکل ثمنها و حاملها و المحمولة الیه و شاربها و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که
یدخل فی المیسر اللعب بالشطرنج و النرد و غیر ذلک من انواع القمار حتی ان لعب الصبیان بالجوز
من القمار فاجتنبوه یعنی داخل در میسر است بازی کردن بشطرنج و نرد و غیر اینها از انواع
قمار است پس اجتناب کنید و حدیث که ان اللاعب بالشطرنج مشرک و السلام علی اللاهی معصیة
بازی کننده بشطرنج شرک است و سلام کردن ببازی کننده آن معصیت است اللاعب بالنرد
و الشطرنج کمن غمس یده فی لحم الخنزیر بدان ای برادر که درها فضل و رحمت وقتی برو گشوده
میشود و برکات عمر و رزق در وقتی بر تو نازل میشود و در بحبوحه بهشت وقتی ساکن میشوی که
توفیق یابی که اوامر خدا را بجا آوری و نواهی را ترک کنی و اخلاق کریمه را کسب کنی و صفات
رذیله را اجتناب کنی خصوصا این چهار صفت که صاحب آنها هرگز آمرزیده نمیشود و سعی کن که
آن صفات در تو نباشد که آن شرب خمر و عاق والدین و قطع رحم و عداوت مومنان باشد مگر
انکه توبه کنی همین است چنانکه خدا میفرماید که لیس علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات
جناح فیما طعموا اذا ما اتقوا و آمنوا و عملوا الصالحات ثم اتقوا و آمنوا و احسنوا و الله
یحب المحسنین چون آیه حرمت خمر و قمار نازل شد صحابه عرض کردند یا رسول الله صلی الله علیه و آله چه

فرمایید

فرمایید در باره برادران ما که مردند و حال انکه خمر می خوردند و مال قمار میخوردند پس
خدا این آیه را نازل کرد که باکی نیست برای انکسانیکه پیش از نزول این آیه میخوردند
مشروط بر انکه بعد از تحریم نخورند بندگان و هرگاه خوردند توبه کنند اما شراب که
خصوص آن از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که بنده چون جرعه اول از شراب آشامد
دلیل جهت شود مرتبه دویم جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و جمیع فرشتگان از او بیزار شوند
در مرتبه سیم همه پیغمبران و اوصیاء ایشان از او بیزار شوند و در مرتبه چهارم خلائق
از او بیزار شوند و در وقت مرگ بی ایمان از دنیا برود حکایت شخصی بنزد بیماری آمد
و او را در حالت احتضار دریافت و گفت ای مرد بگو اشهد ان لا اله الا الله گفت نمیگویم و نخواهم
گفت و از انکه شصت سال گفته ام پشیمانم این بگفت و جان بداد و از عیالش پرسیدند
که چه عمل داشت گفت روزه گرفتی و نماز کردی پس گفت چرا کافر مرد عیالش گفتند هر شب
تا قدحی از شراب نخوردی نخفتی گفتند معلوم شد که از شامت شراب است که کافر از دنیا رفت
و از این جهت است که در شب قدر همه عاصیان آمرزیده میشود مگر شرابخوار هرگاه توبه
نکند و اگر همین ساعت توبه کند باین که از گذشتها نادم و پشیمان شود و خجل باشد و دیگر
در زمان مستقبل نکند امید که خدا او را بیامرزد و عجب است کسیکه شیعه اهل بیت
باشد حلوای شیرین را بگذارد و شراب تلخ را قبول کند فرموده اند که شیعتنا بودن
اعدائنا خمر تو این همچنانکه از سیر بیها فرموده اند که است از مامت و ... از منی امید
است فرموده اند که انا و شیعتنا خلقنا من الحلاوة فنحن نحب الحلوا بلکه شیعیان

ما از شیرینی خلق شده ایم پس ما دوست میداریم حلوا را و در خبر دیگر است که المؤمنون
حلویون والمنافقون حمضیون اگرچه معنی عادت فاشرا هست که مؤمنان شیرین و خوش
طور و خوش صحبت و ملایم و نازنین و بهم مزاج سازگارند و منافقان تند و تلخ و بد
مزه و غلیظ القلب و درشت و ناهنجار و صاحب حرکات قبیحه اند و لکن هر دو مراد است
والحق این عجب حالتی است که کسی بول بدهد و شراب بخورد تا از هر جا که نید اول از شراب
خانه و پیمانه شدند دوییم از خدا و خلق بیگانه شدند سیم تو اگر با اصل و فرعش نکوی ند
دادن و که خوردن و دیوانه شدند دهیم از آن نفر کرده شب قدر آمرزیده نمیشوند
عاق پدر و مادر است حق تعالی در سوره مبارکه بنی اسرائیل میفرماید که وقضی ربک الا
تعبدوا الا ایاه وبالوالدین احسانا اما یبلغن عندک الکبر احدهما او کلاهما فلا تقل
لهما اف ولا تنهرهما وقل لهما قولا کریما واخفض لهما جناح الذل من الرحمة وقل
رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا یعنی فرمان همایون صادر شد از پروردگار تو که پادشاه
پادشاهان است اینکه عبادت نکنید مگر او را و باینکه احسان کنید به پدر و مادر خود
از معصوم پرسیدند که این احسان چیست فرمودند که نیکو کردن صحبت با ایشان و باینکه
بمشقت نیندازی پدر و مادر را اینکه سؤال کنند تو را چیزی پیش از سؤال بایشان بدهی و هر
چند ایشان مستغنی باشند و اگر برسند پدر و مادر بسن پیری پس مگو البته البته بایشان اف
اگرچه دلتنگ کنند ترا فلا تقل لهما اف شاهد براینمعنا است از حضرت امام رضا ع وارد
شده است که از جد خود امام حسین ع روایت کرده که لو علم الله لفظة اوجز فی ترک العقوق

الوالدین من اف لأتى به اگر خدا میدانست لفظی مختصرتر در ترک عقوق والدین از اف
هرآینه می آورد و در روایتی دیگر از آن حضرت وارد شده است که ادنی العقوق اف و در روایت
دیگر است که لو علم الله شیئا ادنی من اف لنهی عنه وهو ادنی العقوق اگر خدا میدانست
چیزی کمتر از اف که معرب اخ است هرآینه نهی میفرمود از آن و اف ادنای عقوق است و بعضی
از مفسرین گفته اند که هرگاه دریابند پدر و مادر پیر را بحیثیتی که ضبط خود نتوانند نمود از
بول و غایط چنانکه طفل خود را نمیتواند ضبط کند لازم است که تو باید که متوجه ایشان شوی چنانکه
متوجه شده اند ترا در ایام طفولیت و حضرت رسول ص فرموده است علی باب الجنة مکتوب انت
محرمة علی کل بخیل ومراء وعاق وقتات دیده بر در بهشت نوشته که تو حرامی بر هر بخیل و ریاکار
و هر عاق پدر و مادری و سخن چینی و وارد شده است که بهشت در زیر پای مادران است
و در حدیث دیگر فرموده که بوی بهشت شنیده میشود از پانصد ساله راه و نمیشنوند آنرا عاق
پدر و مادر و حق تعالی سفارش پدر و مادر را در چندین جای از کلام خود فرموده است از آن
جمله در سوره بقره و در سوره نساء و در سوره انعام و در سوره بنی اسرائیل و در سوره لقمان و
در سوره احقاف و ما اکتفا میکنیم بترجمه همین یک آیه که مذکور شد ولا تنهرهما یعنی زجر مکن
ایشان را و صدا خود را بلند مکن بر صدای ایشان ولا تمدن عینیک من النظر الیهما الا برحمة و رأفة
یعنی پر مکن چشمها خود را مگر برحمت و مهربانی ولا تقدم اقدامهما و پیش روی ایشان راه
مرو و اخفض لهما جناح الذل من الرحمة یعنی پست کن از برای ایشان بال ذلت و خواری را و ایشان را باسم
مبر و در خدمت ایشان بایست و پیش ایشان و چون برخیزند تو از جهت ایشان برخیز و کاری مکن

که مردم پدر ترا دشنام دهند و سفر مکن مگر باذن ایشان چنانکه در حدیث وارد است که مردی
آمد نزد رسول خدا ص و گفت یا رسول الله ص بدرستیکه من بسیار رغبت دارم بجهاد حضرت فرمود
جهاد کن در راه خدا پس بدرستیکه تو اگر کشته شوی زنده خواهی بود نزد خدا و روزی داده
شوی و اگر بمیری پس بتحقیق که واقع شده است اجر تو بر خدا است و اگر برگردی کشته از گناهان مثل
کرد روزی که زائیده شده پس گفت یا رسول الله ص مرا پدر و مادر پیری است که انس دارند بمن و
ناخوش دارند بیرون آمدن مرا حضرت فرمود اقم مع والدیک فوالذی نفسی بیده لانسهما بک یوما
ولیلة خیر من جهاد سنة بایست با پدر و مادر خود پس قسم بآن خدائیکه جان محمد بدست او است
که هرآینه انس گرفتن ایشان بتو یک روز و یک شب بهتر است از جهاد یک سال و حریص باش در طلب
خوشنودی ایشان علامه مجلسی در کتاب بحار الانوار در ابواب معجزات حضرت رسول ص نوشته
که پیری با پسرش بخدمت حضرت رسول ص آمدند آن مرد پیر میگریست و میگفت یا رسول الله ص
این فرزند من است و من ابتدا در طفولیت تربیت کردم عزیز داشتم و مالهای خود را صرف او
نمودم الحال که قوی شده و مال بهم رسانیده و قوت و مال من برطرف شده بقدر قوت ضروری
بمن نمیدهد پس گفت یا رسول الله من زیاده از قوت خود و عیال خود ندارم که باو بدهم حضرت
با پدر گفت چه میگوئی گفت یا رسول الله انبارها از گندم و جو و خرما و مویز دارد و بدرها
و کیسها از طلا و نقره و مال بسیار دارد پسر گفت یا رسول الله اینها که میگوید من ندارم حضرت
فرمود که من در اینها قوت ترا میدهم تو در ماه چهار دیگر بده پس حضرت اسامه را گفت که صد درهم
باین مرد بده که در این ماه صرف نفقه خود کند چون سر ماه میشد باز آمد پیر پسر خود را بخدمت

حضرت رسول ص آورد و شکایت کرد و باز پسر گفت که من هیچ ندارم حضرت فرمود در روغن می
گوئی مال بسیار داری اما امروز که شب میرسد از پدرت پریشان تری و هیچ نخواهی داشت چون
آن جوان برگشت همسایگان او بیا و او آمدند بیا انبارهای خود را از همسایگی ما ببر که مال از
گند او هلاک میشویم چون بر سر انبارهای خود رفت دید که جو و گندم و خرما و مویز همه فاسد
و متغیر شده و همسایگان او را جبر کردند تا اجیر بسیاری گرفت و اجرت بسیار قرار داد که انها را بیرون برند
و دور از شهر مدینه بریزند چون حمالان انبارها را نقل کردند بر سر کیسها رفت و آمد که اجرت انها را
بیرون آورد دید که زرها و نقرها همه سنگ شده اند حمالان تشدد نمودند هر جامه و فرش
و متاع که داشت با خانه فروخت و با جرت حمالان داد و قوت یک در دستش نماند و از این غم
رنجور و علیل شد پس حضرت رسول ص فرمود که ای گروهی که عاق پدران و مادران اند عبرت
گیرند و بدانید که چنانچه در دنیال او متغیر شد در آخرت بدل آنچه در بهشت برای او از
درجات مقرر بود جهنم از برای او مقرر شد پس حضرت فرمود که حق یهود را مذمت کرد که
بعد از دیدن معجزات گوساله پرستیدند پس زینهار مبادا شما نباشید یا آنکه شریک کنید
مخلوق را در طاعت خداوند و توکل کنید بر مخلوقی غیر خدا و حضرت سید الساجدین ع فرمود
که حق مادر بر تو همین است که بدانی که او بر تو حامله شده است و در جائی بود داشته که کسی
بر نمیدارد و داده است ترا از میوه دل خود چیزی که نمیدهد احدی احدی را و نگاه داشته است
ترا بهمه جوارح و اعضاء خود و باک نداشته از اینکه خود گرسنه باشد و خود در گرما باشد و تو
در سایه باشی و خواب را از خود بجهت تو دور کند و ترا از سرما و گرما نگاه دارد تا اینکه تو

از برای او باشد پس بدرستیکه تو طاقت نداری که شکر او را بجای آوری مگر بعون خدا و توفیق او و اما حق پدر بر تو اینست که بدانی که او اصل تست و بدرستیکه اگر نبود تو نبودی پس هرزمان که ببینی در نفس چیزیرا که خوش آید ترا پس بدرستیکه پدر اصل آن نعمت است بر تو پس حمد کن خدا را و شکر کن پدر را باندازهٔ آن وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ و توفیق نیست مگر بخدا ای برادر پند تلخ است ولیکن غم مخور که برشیرینی دارد و در دعای صحیفهٔ کامله است که آن حضرت در حق والدین دعا کرده تا فقره آن اینست که اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي أَهَابُهُمَا هَيْبَةَ السُّلْطَانِ الْعَسُوفِ وَأَبَرُّهُمَا بِرَّ الْأُمِّ الرَّؤُوفِ یعنی خداوندا چنان کن که از ما درشان چنان بترسم مثل ترسیدن از پادشاه جبار و با ایشان چنان مهربان باشم مانند مادر مهربان نسبت بفرزند خود و حضرت صادق ع شمرده اند از گناهان کبیره عاق پدر و مادر را و فرموده اند بجهة آنکه حق تعالی گردانیده است عاق را جبار و شقی در قصه عیسی در انجا که میفرماید وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا و نیز خدا فرموده که وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا یعنی دعا کن از برای پدر و مادر خود بمغفرت و رحمت چه در حیات باشند و چه در ممات تا جزای مکافات باشد از برای تربیت ایشان ترا در صغر سن و در کتاب روضة الواعظین از حضرت خاتم النبیین منقول است که رِضَى اللهِ مَعَ رِضَا الْوَالِدَيْنِ وَسَخَطُ اللهِ مَعَ سَخَطِ الْوَالِدَيْنِ یعنی خوشنودی خدا با خوشنودی پدر و مادر است و خدا فرموده که وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ یعنی أَمَرْنَا بِطَاعَةِ الْوَالِدَيْنِ وَشُكْرِهِمَا وَالْإِحْسَانِ إِلَيْهِمَا یعنی امر کردیم انسان را باطاعت والدین و احسان ایشان و در حدیث است که يُقَالُ لِلْعَاقِّ اِعْمَلْ مَا شِئْتَ فَإِنِّي لَا أَغْفِرُ لَكَ وَيُقَالُ لِلْبَارِّ اِعْمَلْ مَا شِئْتَ فَإِنِّي سَأَغْفِرُ لَكَ گفته میشود بعاق که عمل کن هرچه میخواهی که

من ترا نخواهم آمرزید و گفته میشود بغیر عاق که عمل کن با نچه میخواهی که من ترا خواهم آمرزید و در همان کتاب از همان جناب مرویست که مَنْ بَرَّ وَالِدَيْهِ مَدَّ اللهُ فِي عُمُرِهِ یعنی هر کس بپدر و مادر خود خوبی کند خدا عمر او را زیاد میکند حکایت شخصی گفت که خواب دیدم که مردی را ملک الموت آمد قبض روح کند ناگاه بر والدین آمد و او را مانع شد و از اخبار میرسد که پدر و مادر نیز عاق فرزند میشوند هرگاه صالح و متقی باشند چنانکه خدا واجب کرده حق والدین را بر فرزند هم چنین واجب کرده حق فرزند بر والدین و در سوره نسا میفرماید که يُوصِيكُمُ اللهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ یعنی امر کرده با فرض خدا بر شما در خصوص میراث که نصیب ذکور اولاد دو برابر اناث باشد و در جای دیگر از همان سوره می فرماید وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوِلْدَانِ وَأَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَى بِالْقِسْطِ یعنی فتوی میدهد شما را خدا در اطفال صغار آنکه بدهید حقوق ایشان را با ایشان و بودند که ارث نمیدادند بپسران صغار و دختران کوچک تا آنکه این آیه نازل شد و فتوی میدهد خدا شما را و بایستید برای یتیم بعدل در نفس ایشان و میراثهای ایشان و در اموال ایشان و بدهید حق ایشان را با ایشان خواه کبیر باشند و حدیث است که حضرت رسول ص فرموده رَحِمَ اللهُ امْرَءًا أَعَانَ وَالِدَيْهِ عَلَى بِرِّهِ وَرَحِمَ اللهُ امْرَءًا أَعَانَ وَلَدَهُ عَلَى بِرِّهِ رَحِمَ اللهُ امْرَءًا أَعَانَ جَارَهُ عَلَى بِرِّهِ یعنی خدا رحمت کند مردیرا که کمک پدر خود را بر نیکی کردن و مردیرا که کمک کند فرزند خود را بر نیکی کردن و یاری کند همسایه خود را بر نیکی کردن و در حدیث دیگر است که بَرُّوا آبَاءَكُمْ يَبَرَّكُمْ أَبْنَاؤُكُمْ وَعِفُّوا عَنْ نِسَاءِ النَّاسِ يُعَفَّ عَنْ نِسَائِكُمْ یعنی نیکی کنید با پدران خود تا فرزندان

شما با شما نیکی کنند و عفت ورزید از زنان مردم تا مردم هم از زنان شما عفت بورزند این بود مجملی از حقوق و عقوق پدر و مادر ظاهری و اما پدر و مادر باطنی و معنوی که پیغمبر ص و امیر المؤمنین حیدر باشند حقوق و عقوق ایشان عظیم تر است بر همین بدانکه عاق ایشان شوید بضایع نمودن عقوق ایشان از منع کردن خمس از اولاد ایشان و خلیل نمودن دوست ایشان و ظاهر کردن محبت ایشان و ترک نمودن اوامر ایشان و ما بعث نمودن اعدا ایشان تفصیل این مراتب در اینجا دیگر باید نمود همین اشاره برای صاحب معرفت کافی بود سیم از آن چهاری که در شب قدر آمرزیده نمیشود بی توبه قاطع رحم است که حق تعالی میفرماید که وَالَّذِينَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ یعنی آن گروهی که میکنند چیزی را که خدا امر کرده که وصل کنند و فساد می کنند در زمین برای آن گروه است لعنت و بدی عاقبت و مراد خویشانند و در سوره بقره است يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ و از جناب علی ع مرویست که مَنْ لَمْ يُوصِ عِنْدَ مَوْتِهِ لِذَوِي قَرَابَتِهِ مِمَّنْ لَا يَرِثُ فَقَدْ خَتَمَ عَمَلَهُ بِمَعْصِيَتِهِ کسیکه وصیت نکرد در نزد مردنش برای خویشان که ارث نمیبرند بتحقیق که ختم کرده است عمل خود را بمعصیت و خدا فرموده است بقره که كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ و در مجلس جلیس گذشت که حضرت سجاد فرمود که با قاطع رحم هم نشینی مکن زیرا که من یافته ام که کتاب خدا در سه موضع او را ملعون پس بنا بر هذا کسیکه قاطع است چون باین آیها

برسد تلاوت نماید زیرا که در حدیث وارد است که رُبَّ تَالٍ لِلْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ يَلْعَنُهُ همین آیات او را لعن میکنند و معصوم فرموده که إِنَّ اللهَ أَمَرَ بِثَلَاثَةٍ مَقْرُونٍ بِهَا ثَلَاثَةٌ أُخْرَى بدرستیکه خدا امر کرده است بسه چیز مقرون گردانیده است بسه چیز دیگر را زکوة را مقرون بنماز کرده پس هر کس نماز کند و زکوة ندهد گویا نماز نکرده و شکر والدین را مقرون بشکر خود نموده پس هر کس شکر والدین بکند شکر خدا کرده و صله رحم را با تقوی مقرون ساخته پس کسیکه صله رحم نکند از خدا نترسیده و در حدیث است که رحم بعرش چسبیده و می گوید مَنْ وَصَلَنِي وَصَلَهُ اللهُ وَمَنْ قَطَعَنِي قَطَعَهُ اللهُ هر کس که مرا وصل کند خدا او را برحمت خود وا صل کند و هر که مرا قطع کند خدا او را از رحمت خود قطع کند و فرموده الله که صِلُوا أَرْحَامَكُمْ وَلَوْ بِالسَّلَامِ صله رحم کنید اگر چه بسلام کردن باشد و انفاق کن مال را بر رحم که خدا عوض خواهد داد چنانکه خود فرموده وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ گویا در سوره بقره باشد از حضرت باقر ع منقولست که الْبِرُّ وَالصَّدَقَةُ يَنْفِيَانِ الْفَقْرَ وَيَزِيدَانِ فِي الْعُمُرِ وَيَدْفَعَانِ عَنْ صَاحِبِهِمَا سَبْعِينَ مِيتَةَ سُوءٍ یعنی نیکی و صدقه بر طرف میکنند فقر را و زیاد میکنند عمر را و هفتاد نوع از مردن بد را از صاحب خود دفع میکنند در حدیث معصوم است مَنْ ضَمِنَ لِي وَاحِدَةً ضَمِنْتُ لَهُ أَرْبَعَةً کسیکه یک خصلت ضامن شود من چهار چیز برای وی ضامن شوم هر که رحم کند پس دوست دارند اهل او را و وسعت داده شود رزق او و عمر او زیاد شود و او را داخل بهشت کند و حضرت موسی عرض کرد که رو رد کار را چیست جزای کسیکه وصل کند رحم خود را فرمود تا خیر میکنم اجل او را و سکرات مرگ را برای او آسان میکنم و ندا

میکنند او را خازنان بهشت که فادخل من ای باب من ابواب الجنة پس داخل شو از هر دری از درهای بهشت که حضرت صادق ع فرمود که معروف چیزی است غیر از زکوة پس تقرب جو بسوی خدا بمعروف و صله ارحام اما بهترین صله صله با امام است سؤال کردند از حضرت صادق ع از قول خدا که من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فرمودند نازل شد در صله با امام و قال درهم یوصل به الامام افضل من الف الف درهم فی غیره فی سبیل الله یعنی کسیکه یکدرهم صله کند با امام بهتر است از هزار هزار درهم در غیر صله امام در راه خدا پس فرمود که من لم یقدر علی صلتنا فلیصل الی صالحی شیعتنا یکتب له ثواب صلتنا و من لم یقدر علی زیارتنا فلیزر صالحی موالینا یکتب له ثواب زیارتنا یعنی کسیکه قادر نباشد بر صله رحم ما باید صله کند با صلحای ما از شیعیان ما نوشته میشود برای او ثواب صله ما و کسیکه قادر نباشد که بزیارت ما بیاید زیارت کند صلحاء شیعیان ما را ثواب زیارت ما برای او نوشته و در کتاب من لا یحضره الفقیه صدوق ره در باب فضل صدقه از حضرت صادق ع روایت کرده الصدقة بعشرة و القرض بثمانیة عشر و صلة الاخوان بعشرین و صلة الرحم باربعة و عشرین یعنی ثواب صدقه ده تا است قرض هجده و صله برادران دینی و صله ارحام بیست و چهار حسنه است و فرمودند افضل الصدقة علی ذی الرحم الکاشح بهترین صدقات بخویشی است که دلش پر از عداوت باشد فرمودند که لا صدقة و ذو رحم محتاج یعنی صدقه نیست مادامی که خویش او محتاج باشد و از کلام امیر المؤمنین ع ارحم ترحم و صل رحمک یزید الله فی عمرک یعنی رحم کن تا رحم کرده شوی و وصل کن رحم خود را تا خدا عمر ترا زیاد کند و از حضرت رسول صلعم منقول است که از

جبرئیل پرسیدم از ثواب صدقه جبرئیل گفت یا محمد ص و چه است از یکی تا ده و هفتاد و هفتصد و هفتاد هزار و صد هزار گفتم ای جبرئیل کیست از یکی تا ده گفت آنست که بدهی صدقه را بمردی که پا و چشم او صحیح است و یکی هفتاد آنست که بدهی بپیره و عاد و هفتاد هزار بخویش و صد هزار بخویشی که دشمن باشد و خویش و اقوام را از خود راضی داشته باش بلکه اگر خود را از اهل ایمان میدانی بعد از شنیدن این احادیث در همین ساعت برخیزی و آرام نگیری و هر یک از اقوام خود را عذرخواهی نموده از خود خوشنود کنی و اگرچه اکثر کدورتها برای مال دنیا است لکن این تکلیف جزئی است و امشب فردای لا محاله بر سر قبر خود بخوان و با ایشان محبت کن و بدیهای ایشان را فراموش نما تو هزار خرج نامعقول کرده اینهم یکی از آنها محسوب دار لقمان حکیم پسر خود را نصیحت فرمود که دو چیز را در خاطر نگاهدار و دو چیز را فراموش کن از دو چیز اول خدا و مرگ است و اما آن دو چیز ثانی احسان کردن بدیگری است در حق مردم است در حق تو و بالجمله بخویشان خود محبت کن اگرچه تقصیر از جانب تو نباشد و او بر تو ظلم کرده باشد و تو مظلوم باشی لکن تو میخواهی آمرزیده شوی و عارف و اهل حال باشی باید چنین کنی و اگر بخانه خود او را طلبیدی و نیامد هدیه بجهت او فرستی که موجب محبت میشود و در کتاب درر است و کما استغنت الشرور بمثل الهدیة پس اگر هدیه ترا رد کرد بخانه او برو و اگر نامرد باشد که در را برروی تو ببندد دیگر چیزی بر تو نیست کار من آنست که همه این تکالیف آسان مگر پول خرج کردن و الان باب هدایا مسدود است منقول است از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق ع که آن حضرت فرمود که هدیه بسه یکدیگر بفرستید که کینها را از سینه بیرون میکنند و فرمود که هدیه را باز دادن ظرفهای آن و ایضا فرمود که هدیه بر سه قسم است هدیه که در برابر آن

توقع داشته باشی و هدیه بعنوان رشوه از برای ظالمی بفرستی و هدیه که از برای خدا فرستی و غرض دنیوی نداشته باشی و فرمود نیکو چیزیست هدیه فرستادن پیش از آنکه حاجت را بگوئی و وارد شده است در تهذیب از حضرت امیر المؤمنین ع که آن حضرت فرمود که ان اهدی لاخ المسلم هدیة ینفعه احب الی من ان تصدق بمثلها فرستم از برای برادر مسلمان خود که منتفع از آن دوست تر است نزد من از اینکه تصدق کنم مانند آن او دیگر از صله رحم آنست که اگر دولت و وسعت داری در وقتی قدری از آن برای ایشان چه مرد و چه زن و چه سفید و چه سیاه و چه کوچک و چه بزرگ وصیتی بکن چنان چه حق تعالی در قرآن اشاره فرموده است کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیرا الوصیة للوالدین و الاقربین بالمعروف حقا علی المتقین و وارد شده است که من لم یوص عند موته لذوی قرابته ممن لا یرث فقد ختم عمله بمعصیة کسی که وصیت نماید و فوت شود از برای خویشان خود از کسانیکه میراث نمیبرند پس بتحقیق که ختم شده است عمل او بمعصیت و دیگر از جمله صله رحم و تقویة الدین بلکه فرد کامل آنست که خیرخواه دین و آخرت ایشان باشی و منحصر نیست احسان که خوراک بجای ایشان که خیر دنیا بگرمایه که بدن ایشان را بپوشانی بلکه صله رحم حقیقی آنست که کاری بکنی که ایشان را از آتش جهنم نجات دهی بلکه کودکان و سفیهان ایشان را در آداب تعلیم تا انسان شوند هم چنانکه بدن ایشان بر تو حق دارد طعام و لباس بدن آب و نان و کرباس است و طعام روح علم و موعظه است و نصیحت و مسائل و معرفت و لباس روح تقوی است قال الله تبارک و تعالی و لباس التقوی ذلک خیر پس در آخر شب اوراد دعا کن و در هنگام روز او را موعظه کن و مسائل شرعیه او را تعلیم ده و خیرخواه ایشان باش و از فقرای خویشان خود ننگ مدار که مبادا در قیامت قضیه

منعکس شود که او را بجهة فقرش به بهشت برند و ترا بجهة دولت بجهنم و او را انظر نیز ننگ آید و از برای مردهای ایشان دعا کن و سعادت ایشان را از خدای عزوجل سؤال کن و در دنیا و آخرت ایشان را نزد خود دا طاعت کن و اگر قرض دارند قرض ایشان را ادا کن و اگر عیبی دارند عیب ایشان را بپوشان و اگر کنیز و غلام داشته باشند ایشان را از خدای عزوجل سؤال کن در دنیا و آخرت ایشان را نزد خود شفاعت کن و اگر قرض دارند قرض ایشان را ادا کن و اگر عیبی دارند عیب ایشان را بپوشان و اگر غلام و کنیز داشته باشند ایشان را بخر و آزاد کن و از برای مردهای مرحوم ایشان نماز و روزه کن و بعضی از عبادات استیجار کن و گاهی دو رکعت که خود میکنی ایشان را شاد کن و لقمان حکیم گفت ای فرزند اگر نداشته باشی انقدر مال که صله بخویشان خود کنی و تفضل بر برادران مؤمن خود نمائی پس در خوشخوئی و خوش روئی با ایشان تقصیر مکن و دیگر از آن چهار نفر آنکسی است که با مؤمنان عداوت کرد و این نیز از امور عجیبه است که در نفس مسلمان و مؤمن و هم دین و هم مذهب که دین ایشان و قبله یکی است و امام ایشان و قبله ایشان یکی است و کتاب ایشان یکی است جان خود را فدای یکدیگر کردانند و سر ببرند بلکه با یکدیگر مانند کارد و خنجر باشند و با یکدیگر گریزان و از اشقیا یعنی کفار و نواصب در دین خود باین قسم باشند که شنیده که جان خود را فدای یکدیگر کردانند و خیرخواه هم باشند و چون از اهل دین خود یکی را ببینند نهایت فرح و سرور در روی خود بهم رسانند و جان و مال خود را دریغ ندارند ایشان در دین باطل خود آنند و تو در دین حق چونی و در کافی از حفص البختری روایت کرده است که گفت روزی در خدمت ابی عبدالله بودم مردی از شیعیان داخل شد آن حضرت بمن فرمود دوست میداری او را گفتم آری فرمودند و لم لا تحبه

وَهُوَ اَخُوكَ وَشَرِيكُكَ فِي دِينِكَ مَعُونَتُكَ عَلَى عَدُوِّكَ وَيَنْزُرُهُ عَلَى غَيْرِكَ يعني او دوست ندارى او را
و حال آنكه برادر تست و شريك تست در دين تو و مدد كار تست بر دشمن تو و عدد مزى او بر تو
نيست بر ديكرى و هم چنين از آن حضرت مأثور است كه اَلْمُسْلِمُ اَخُ الْمُسْلِمِ هُوَ عَيْنُهُ وَمِرْآتُهُ وَدَلِيلُهُ
لَا يَخُونُهُ وَلَا يَخْدَعُهُ وَلَا يَظْلِمُهُ وَلَا يُكَذِّبُهُ وَلَا يَغْتَابُهُ يعنى مسلمان برادر مسلمان است و بمنزله چشم او
و آيينه اوست و راه نماى اوست بايد كه با او خيانت نكند و مكر و حيله نبازد و ستم و ظلم ننمايد با او
و با او دروغ نكويد و غيبت او نكند پس بحكم روايت مذكوره اهل ايمان را با هم دشمنى و حيله ورزى
نمودن و براى سراب آب نماى مطلب دنيوى بيوسته بجون هم تشنه بودن سبب خشم حضرت بارى و خلاف
شيوه تقوى و دين دارى است و اكر فرضا باقتضاى بشريت ميان دو برادر مؤمن كفتكوى درشت و سخن
نا خوشى و فى الجمله شكر آبى واقع شود سالها كينه او را نبايد داشت و اين صفت خبيثه را دل و غبار
نبايد پنداشت بلكه همان لحظه او را فراموش و تلخى آنرا بر غبت نوش بايد نمود و از تلاش صلح و كرم فتح
در آشتى بمقتضاى اَللّٰهُمَّ افْتَحْ لِي فِيهِ اَبْوَابَ فَضْلِكَ ابواب فيوضات دو جهان بر روى خود ميبايد كشود
و در كتاب مذكور منقول است كه پيغمبر صلعم فرمود اَيُّمَا مُسْلِمَيْنِ تَهَاجَرَا فَمَكَثَا ثَلٰثًا لَا يَصْطَلِحَانِ كَانَا خَارِجَيْنِ
مِنَ الْاِسْلَامِ وَلَمْ يَكُنْ بَيْنَهُمَا وِلَايَةٌ يعنى هر دو مسلمان كه از هم خشم كيرند و سه روز همچنان در خشم
بوده باشند با هم آشتى نكنند از مسلمانى بيرون روند و در ميان ايشان دوستى نيست پس هر كدام از
ايشان با آن ديكرى سخن بعد در آشتى سبقت نمايد در روز قيامت زود تر به بهشت رود و داد
شده است كه لَا يَزَالُ اِبْلِيسُ فَرِحًا مَا اهْتَجَرَ الْمُسْلِمَانِ چندانكه دو مسلمان با هم در خشم باشند شيطان خوشحال
و خوشحال است و هر كاه آشتى كنند زانوهاى آن ملعون بهم بر خورد و پيوندهاى اندامش جدا ميشود

و فرياد بر مى آورد كه اى واى بر من هلاك شدم و از حضرت صادق عم منقول است كه دو مرد از هم جدا
نشوند مكر آنكه يكى از اين دو مرد مستحق لعنت باشند و ربما استحق كلاهما و يا هست كه هر دو
مستحق لعنت باشند يكى از حضار كفت جعلت فداك هذا الظالم فما بال المظلوم فدايت شوم يكى
از اينها كه ظالم است مستحق لعنت است پس تقصير مظلوم چه باشد حضرت فرمود كه مظلوم مستحق لعنت
از اين جهت است كه نمى خواند برادر خود را بصله خود و با او باصله صلح نميزند و از كفتكوى خاموش
نميشود و شنيدم از پدر بزركوار خود كه چون دو كس با هم نزاع كنند و يكى از آنها با ديكرى زياد تى نمايد
پس بايد آنكه مظلوم است بسوى ديكرى رجوع كند و بكويد كه اى برادر من بيجا كرده ام و عداوت
و هجران ميان ايشان بر طرف شود چه بدرستى كه حق تعالى عادل است انتقام مظلوم را از ظالم ميكشد و لسان
ظلم بخود بجهت رفع كدورت عيب ندارد و فى الغرر و عن الغضب بذل الاعتذار و لا يعزّ العقيبة
بعقاب لئاير و ارد شده است كه مَنْ يُصْلِحُ بَيْنَ الْاِثْنَيْنِ يَكُنْ لَهُ اَجْرٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً
سَيِّئَةً اَىْ بِمَشْيِهِ بِنَمِيمَةٍ يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ اَىْ اِثْمٌ يعنى كسيكه اصلاح كند ميان دو كس براى او مزدى
خواهد بود و كسى كه ميان دو نفر سخن كند براى او معصيتى خواهد بود بعلاوه اين بعد از آشتى
زيارت برادر مؤمن خود در نا باجابت دعا و اسكنى فِيهِ بُحْبُوحَةَ جِنَانِكَ در بهشتها الهى ساكن
كردى و در كافى از حضرت رسول صلعم مرويست كه مَنْ زَارَ اَخَاهُ فِي بَيْتِهِ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ اَنْتَ
ضَيْفِي وَزَائِرِي عَلَيَّ قِرَاكَ وَقَدْ اَوْجَبْتُ لَكَ الْجَنَّةَ بِحُبِّكَ اِيَّاهُ يعنى كسيكه زيارت كند برادر مؤمن
خود را در خانه او حق تعالى با و ميفرمايد كه تو ميهمان و زيارت كننده منى بر من است مهمان نوازى تو و تحقيق كه
واجب كردانيدم براى تو بهشت را بسبب دوست داشتن تو برادر مؤمن خود را و هر كاه بزيارت او

رفتن از براى خدا نه از براى تعارف با صاحب خانه چنانكه معصومان نيز بحديث بان اشاره دارد كه
خَيْرُ الزِّيَارَةِ فِقْدَانُ الْمَزُورِ اَىْ فِقْدَانُ صَاحِبِ الْبَيْتِ فِي بَيْتِهِ بَلْ كَوْنُهُ لِلّٰهِ فَقَطْ و چون برادر مؤمن خود را
ديد با او مصافحه كند و در حديث است كه تَصَافَحُوا فَاِنَّهَا تُذْهِبُ بِالسَّخِيمَةِ مصافحه كنيد كه مصافحه
كينها را از او ميبرد و مصافحه با مؤمن بهتر است از مصافحه كردن با ملائكه و دو مؤمن هر كاه با هم ملاقات
كنند و مصافحه نمايند خداى تعالى دست خود را ميان دستهاى ايشان داخل نمايد و با هر يك از ايشان كه
ديكرى را دوست ميدارد مصافحه كند و در روايت ديكر چون دو مؤمن يكديكر ملاقات كردند با يك
ديكر مصافحه نمايند خداى عز و جل رحمت بر ايشان فرو فرستد و نود و نه جزو رحمت از آن يكيست كه با آن
ديكرى محبت بيشتر پس با هم رفيق شوند رحمت هر دو را فرو كيرد و در كتاب مذكور از حضرت ابى
عبد الله عم منقول است فرمودند مِن تَمَامِ التَّحِيَّةِ لِلْمُقِيمِ الْمُصَافَحَةُ وَتَمَامُ التَّسْلِيمِ عَلَى الْمُسَافِرِ الْمُعَانَقَةُ
تمامى تحيت از براى غير مسافر مصافحه است و از تمامى سلام كردن بر مسافر معانقه است يعنى دست در
كردن و يكديكر را در سينه كرفتن پس بناء على هذا مال خود را صرف دوستان خدا كن موجب عزت دنيا
و آخرت است و بخل و امساك موجب حسرت و ندامت است آيا نمى بينى كه ائمه هدى مال خود را صرف
دوستان خود نموده اند حتى آنكه قوت يكشب از براى خود نكاه نداشته اند و خداوند فرموده است و ما
تُقَدِّمُوا لِاَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللّٰهِ هر چه از پيش بفرستيد فردا دستكير شما شود مردان دوست
كه هر چه بدايشان رسيده است نفقه كرده اند و نام نيك ايشان در دنيا باقى مانده اكر از براى خط
تمهيد هيچى نيز براى نام نيك به و اكر خواهى كرم و احسان ائمه خود را بدانى از آن جمله سخاوت امام حسين
براى تو عرض كنم كرم و احسان آنحضرت بنحوى بوده كه يكى از اطفال آنحضرت بسوره مباركه حمد را بسبب حضرت

معلم را طلبيد و هزار حله با و عطا فرمود و دهان او را پر از جواهر كرد غير از آنكه همان معلم
بدوش كشيده و بدر خانه بيوه زنان و يتيمان برده چنانكه پشت مباركش مانند زانوى شتر
پينه كرده بود و ما محمل خود را بحديث كه فاضل بحرانى در كتاب عوالم العلوم كه كنز از بحار
الانوار علامه مجلسى نيست روايت كرده ختم ميكنيم و مضمون حديث شريف اينست كه اعرابى بمدينه
آمد پرسيد كه بخشنده ترين مردم در مدينه كيست كفتند حسين بن على است پس بمسجد آمد ديد
كه آنحضرت نماز ميكند شعرى چند در مدح آنحضرت پس حضرت از نماز فارغ شد فرمود اى
قنبر آيا از مال حجاز مانده است قنبر كفت بلى چهار هزار اشرفى مانده فرمود كه بياور كه او
احوايست باين مال پس آن درياى جود و كرم و آن سرور جوانان مردان عالم بخانه رفت و
رداى مباركرا برداشت و چهار هزار اشرفى در آن پيچيد و در پشت در ايستاد و از شرم روى
اعرابى دست از شكاف در بيرون كرد و آن زر را باعرابى داد و شعرى چند بعذر
خواهى اعرابى خواند چون اعرابى از كرم او ديد كريست حضرت فرمود اى اعرابى لعلك
اِسْتَقْلَلْتَ مَا اَعْطَيْنَاكَ كويا عطاى مرا كم شمردى كفت نه لكن ميكريم كه كيف يَاكُلُ التُّرَابُ
جُودَكَ اين دست با اين جود و سخاوت چكونه زير خاك ميرود و در ميان پنهان خواهد
شد آه و اويلا آن اعرابى بيچاره خبر نداشت كه اين دست چكونه بزير خاك ميرود
اكر نه بيشتر كريه ميكرد اين دست مبارك مطهر روحى فداه كه بوسه كاه حضرت جبرئيل بود آه
آنرا در صحراى كربلا بلعون شمر حرملة حرامزاده ولد الزنا مجروح ساخت با آن تير كه بر آن حضرت
انداخت در وقتى كه آنحضرت على اصغر را كرفت كه وداع كند چون آن طفل معصوم را بدست

آن امام مظلوم دادند که ناگاه حرمله تیری از کمان رها کرد و بر حلق امام زاده زد و او را شهید
کرد و از آن در گذشت و تیری بر بازوی آن حضرت رسید و بازوی آنحضرت را مجروح کرد و یک
مرتبه دیگر وقتی که از ذو الجناح بر زمین افتاد و آن اشقیاء لعنهم الله آن مظلوم را شمشیر باران
کردند آه ملعونی که او را ذرعة بن شریک میگفتند از راه رسید و شمشیری بر دست چپ
آنحضرت زد و ضربتی دیگر بر دوش مبارک او زد و یکی شبر انگشت کوچک آنحضرت را و وقتی که
نعش غریبان حضرت را غارت مینمودند ملعونی خواست که انگشتر را از دست مبارک آنحضرت
بیرون آورد خود آن ملعون گفته که انگشتر تنگ بود آه واویلا آن ملعون حرامزاده رو بآنحضرت
کشید و انگشتر را با انگشت مبارک او برید و انگشتر را بیرون آورد و باینها نیز اکتفا نکردند
تا آنکه جمال خسران مآل لعنة الله دستان برگزیده ذو الجلال را از بند جدا کرد چنانکه خود آن
گفته که شمشیر شکسته پیدا کردم به بند دست آن حضرت گذاردم و گاهی میکشیدم و زمانی بشدت
میکوبیدم و بر آن میزدم تا آن دست را که بوسه گاه ملائکه مقربین بود از بدن جدا کردم الا
لعنة الله على القوم الظالمين محفل بیست و سیم در بیان معاصی جوارح و اعضاء هشتگانه و عبادات
آنها و ادله آنها فی الجمله و در اینکه مراد از اعضاء چشم و گوش و زبان و دست و پا و فرج و شکم است
بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي ابتلى بالمحن وللصابين عباده الاكرمين النجباء
وامتحن بالفتن والنوائب اولياءه المكرمين الانقياء اعظم اعاظم النبيين ولا خاتم المرسلين
باعظم الاحزان وكرم كبراء المتقين الانقياء باكبر الاشجان ولعنة الله على الظالمين الذين
منعوا الحسين واهله من الفرات والذين ذبحوا الحسين وعلوه كذبح الشاة آه آه ثم آه كم

من دماء

دماء ساداتنا سالت على الارض تشوى آه آه كم من شيبة منيع ساداتنا مخضبة بالدماء على غرضهم وكم لا
وكم اطفال له في اطفاله مذبوحة وكم من بناته في هذا اليوم مسبية وكم من قلوب منهم ملوعة
وكم من صدور منهم مروعة محطمة لا حول ولا قوة الا بالله العجب من هؤلاء الظلمة يطوفون
بيت الخالق ويقتلون كعبة جميع الخلائق ويقرؤن كلام الله ويذبحون كلام الله الناطق وصلى
الله على محمد اشرف الخلائق وعترته الامناء ولعنة الله على اعدائهم من ابناء الكفرة الاشقياء
ومن ظلمهم من اولاد الفجرة الادعياء اما بعد فقد قال الله تبارك وتعالى في محكم كتابه الكريم
وصبر مخطابه العظيم اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم اليوم نختم
على افواههم وتكلمنا ايديهم وتشهد ارجلهم بما كانوا يكسبون یعنی مهر میزنیم روز قیامت بر دهانهای
ایشان و تکلم میکنند با ما دستهای ایشان و شهادت میدهند پاهای ایشان بانچه کسب کرده اند حضرت
امیر المؤمنین ع فرموده اند در وصیت بپسر خود محمد حنفیه که یا بنی لا تقل ما لا تعلم بل لا تقل کل ما
تعلم یعنی مگو انچه نمیدانی بلکه مگو انچه میدانی از برای تقصیر با عیوب مردم فان الله قد فرض على
جوارحك كلها فرائض يحتج بها عليك يوم القيمة ويسئلك عنها بدرستیکه خدا واجب کرده است بر
جوارح تو فریضه چند که حجت میگیرد بر آن فرایض بر تو روز و سؤال میکند ترا از آن فرایض و خدا
فرموده است که ولا تقف ما ليس لك به علم ان السمع والبصر والفؤاد كل اولئك كان عنه مسؤلا
و در جای دیگر میفرماید که یوم تشهد علیهم السنتهم وایدیهم وارجلهم بما کانوا یکسبون یعنی یاد کن آن
بنده روزی را که شهادت میدهند بر ضرر مردم زبانهای آنها و دستهای آنها و پاهای آنها بانچه کسب کرده اند
بدان ای برادر خدا رحمت کند ترا همچنانکه بدن تو بنجاسات ظاهری ملوث میشود و صاحب عیب میگردد

مأموری که بآنها شست و شوی بدهی و پاک و پاکیزه گردانی بدانکه اعضاء هشتگانه تو که عبارت از چشم
و گوش و زبان و فرج و دست و پا و شکم است هرگاه بنجاسات معنوی ملوث شوند و بعیوب باطنی
معیوب گردند باید آنها نیز شست و شوی بدهی و از آن عیبها پاک و پاکیزه گردانی و این از آن بالا
تر است و از آن بالاتر آنست که قلب تو اشرف اعضاء است و پادشاه ملک بدن است هرگاه بنجاسات معنوی
نجس شود آنرا پاک گردانی و بتقوی قلوب که مطهرات معنویست آنرا محض قرار دهی و عقاید دینیه را با او
اعتقاد کنی و تعقل نمائی و سایر اعضاء خود را تابع اوامر و نواهی و رای او گردانی چنانکه قول خداست
الا من اكره وقلبه مطمئن بالايمان شاهد است و در مذمت آن انکسانی که اقرار کرده اند بزبان
و بدل ایشان بآن باور نکرده اند فرموده الذين قالوا آمنا بافواههم ولم تؤمن قلوبهم الا بذكر الله تطمئن
القلوب و آنچه از شرع رسیده است در خصوص تکالیف بر دو قسم است واجب و سنت و واجب آن بر دو
قسم است عینی و کفائی عینی آن بر دو قسم است موسع و مضیق و این در جمیع عبادات و اخلاق
جاریست که سرآمد اخلاق تقوی قلب است که عبارت از صفات حمیده و اخلاق محموده است و آن
بسیار است از جمله واجب عینی تعلیم علوم ضروریه که عقاید حقه دینیه باشد و معرفت احکام شرعیه
واجبه است و معرفت آفات نفس و معرفت اخلاق حسنه تا کسب شود و اخلاق رذیله تا اجتناب شود
و شکر نعمتهای خداست از دنیویه و اخرویه و صبر بر مصایب و طاعات و صبر از معاصی و شهوات و زهد
از زخارف و فضول دنیا و توکل بر خداوند علی اعلا و تفویض امر با مولا و راضی بودن بقضا و تسلیم نمودن
امر او و خوف از او است و طمع در رحمت او و اخلاص در نیت و یقین است و از واجب کفائیست معرفت کلام
الله مجید و رد بر مبتدعه و شبهه زیاده بر مسائل عینی و از تقوی مستحب تفکر در مصنوعات خداست زیاده بر

موقوف

موقوف علیه معرفت واجبه و ذکر مراتب بعد از مراتب زیاده بر قدر واجب و معرفت بتفسیر و حدیث
زیاده بر قدر واجب و تحصیل استقامت قوه عقلیه از تغییر بسوی افراط و تفریط که آنرا حکمت گویند
جربزه و بلاهت و تحصیل استقامت قوه غضبیه از غیر میل بسوی افراط و تفریط که آنرا شجاعت گویند
تهور و جبن و تحصیل استقامت قوه شهویه از غیر میل بسوی افراط و تفریط که آنرا عفت گویند
خمود و شره و منقاد ساختن این دو قوه مر قوه عقلیه و معاصی قلب ضد آنچه ذکر شده است ضد
توبه اصرار است و ضد شکر کفران است ضد صبر جزع است و ضد رضا سخط است ضد تسلیم اعتراض
است ضد نیت غفلت است ضد ریا است اخلاص ضد تعلم امور محرمه است مثل کهانت و سحر ضد
حکمت جربزه و بلاهت است ضد شجاعت تهور و جبن است ضد عفت شره و خمود است و آنچه از
آنها ناشی میشود و لکن امهات معاصی قلب حسد و ریا و عجب است چنانکه در حدیث نبوی است
ثلث مهلكات شح مطاع وهوى متبع واعجاب المرء بنفسه و این اعضاء هشتگانه نعمای الهی است
شکر آنها واجب والشكر صرف العبد جميع ما انعم الله لاجل ما خلق له پس هرگاه این نعمتها را
در آنچه خدا برای او خلق کرده صرف ننمودی کافر نعمت شده و او بترس از عذاب الهی ولئن كفرتم
ان عذابي لشديد و این اعضا رعیت تواند و فی الحدیث کلکم راع وکلکم مسؤل عن رعیته و از
رعیت تو سؤال میکنند و زود باشد که شهادت دهند بر ضرر تو چنانکه در سوره مجیده در این نوع
فرموده وقالوا لجلودهم لم شهدتم علينا قالوا انطقنا الله الذي انطق كل شيء یعنی خواهند گفت
کفار در روز قیامت بپوستهای بدن خود برای چه شهادت دادید بضرر ما در جواب خواهند گفت
که خدا ما را گویا گردانید پس بپرهیز از غرضها تهمت که اعضاء ترا رسوا و مفتضح میکنند در عقبای خلایق بجهت

شهادة دادن آنها و این آیه شاهد است که در سورهٔ حم سجده در آیه حدیم که یوم یحشر اعداء الله
الی النار تا آخر آیه که شهد علیهم سمعهم وابصارهم وجلودهم بما کانوا یعملون شهادت میدهد
بر دشمنان خدا گوشهای ایشان بآنکه خوانده بودند ایشان از سوی حق و قبول نکرده بودند و چشمهای
ایشان بآنکه دیده بودند آیات چندکه دلالت بر وحدانیت خدا مینمود و ایمان نیاورده بودند
و پوستهای ایشان شهادت میدهد بر گناهان و اعمال قبیحه که از صاحبان آنها صادر شده است پس جمیع
بدنت را خصوص عضوهای هفتگانه را نگاه دار که درهای جهنم هفت است ان جهنم لموعدهم اجمعین لها سبعة ابواب
لکل باب منهم جزء مقسوم جهنم را هفت در است چنانکه اعضا هفتگانه است و هر امت بسبب معصیت
که بیکی از این درها داخل میشد لا محاله کسی که بهمه خود و سبر غیبشود و میکویند شکم را جهنم
باز کرده است و راست گفته اند که یکی از درهای جهنم نام وی شکم است اما العین فاعلم انها
خلقت لک لتهتدی بها فی الظلمات وتستعین بها فی الحاجات وتنظر بها فی عجایب ملکوت السموات
وتعتبر بها فیها من الآیات وتبکی علی نفسک الخطایا والسیئات یا ما چشم تو پیدا انکه خلق
کرده اند برای تو تا انکه پیش پای خود را ببینی و چاه را از راه تمیز دهی و استعانت بجوی
بآن در حاجات خود و نظر کنی در عجایب ملکوت ارض و سموات و عبرت بگیری و صاحب معرفت شوی
بآنچه در آنهاست از آیات و گریه کنی بر نفس خود بجهت خطاها و سیئات و هم چنین عبادت
چشم است نظر کردن بکعبه و روی ان النظر الی الکعبة عبادة والنظر الی الوالدین والنظر الی
المصحف من غیر قراءة عبادة والنظر الی وجه العالم عبادة والنظر الی آل محمد عبادة یا بنشتی (?)
اینکه نظر کردن بسوی کعبه عبادت است و نظر کردن بسوی والدین عبادت است و نظر کردن بسوی

قرآن

قرآن بیخواندن عبادت است و نظر کردن بروی برادر دینی عبادت است و قال النبی ص النظر الی
علی عبادة یعنی نظر کردن بروی علی عبادت است و روی من نظر الی الکعبة لم یزل یکتب له
حسنة ویمحی عنه سیئة حتی یصرف بصره عنها یعنی کسیکه نظر کند بسوی کعبه نوشته میشود
برای او حسنه و محو می شود از او سیئه مادامی که روی بکعبه دارد اما چیزهائی که چشم بآن
صاحب عیب می شود نظر کردن بزن نامحرم و پسر امرد و بسوی مسلمانان از روی حقارت و نظر
کردن در جائیکه بر عیب مسلمانی و نظر کردن از روی خواهش بزینتهای اهل دنیا چنانکه خدا
در سوره مبارکه طه فرموده ولا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجا منهم لنفتنهم فیه ورزق
ربک خیر وابقی یعنی ای بنده مومن البته چشمان خود را بسوی چیزهائیکه متمتع ساختیم با نها
صنفی چند از اهل دنیا را تا بیازماییم ایشان را در آن چیزها و روزی پروردگار تو که
روز بروز با روزیهای معنوی از علم و عرفان یا روزی غیر متناهی که در آخرت برای تو
مهیا است برای تو بهتر است از مالهائی بی اعتبار ایشان که بآن متمتع اند و باقی تر و پاینده تر
اما آن نظر کردن اگر از روی عبرت باشد بر آن بیچارها پس آن عبادت خواهد بود و در باب
حقوق از کتاب من لا یحضره الفقیه صدوق ره از جناب علی بن الحسین ع روایت کرده که
حق البصر ان تغضه عما لا یحل لک وتعتبر بالنظر به یعنی حق چشم بر تو اینست که بپوشانی
او را از انچه حلال نیست از برای تو و عبرت بگیری بنظر کردن باو و در حدیث است که وصیت کرد
امیر المومنین ع که وفرض علی البصر ان لا ینظر به الی ما حرم الله علیه فقال الله قل للمومنین
یغضوا من ابصارهم ویحفظوا فروجهم فحرم الله ان ینظر احد الی فرج غیره یعنی خدا واجب

کرد بر چشم که نظر نکند صاحب او بآنچه خدا بر او حرام کرده است و شاهد بر این مطلب آیه را فرموده اند
که حرام کرده خدا انکه نظر کند احدی بفرج احدی و بعد از آن فرموده وقل للمومنات ان یغضضن من ابصارهن یعنی
باید زنان چشمهای خود را از نامحرم بپوشانند این آیه و این آیه اول در سورهٔ نور واقع شده
حدیث آمده که کل عین باکیة یوم القیمة الا ثلثة اعین عین بکت من خشیة الله وعین
سهرت فی طاعة الله وعین غضت عن محارم الله یعنی همه چشمها در فیامت گریانست مگر سه
چشم چشمی که از خوف خدا بسیار گریسته و چشمی که در طاعت خدا بیداری کشیده و چشمی که
از نامحرم پوشیده و در کتاب جمال الصالحین وارد است که هر که نظر به زن نامحرم
افکند و چشم را از او بگرداند هنوز چشم بر هم نزده باشد که حق تعالی او را ایمانی عطا
کند که لذتش را در یابد از حور العین او را تزویج کند و وارد شده است از حضرت
رسول که لعنت کرد کسی را که نظر بعورت کسی کند در حمام بی ازار بوده باشد که دیگران
بر عورت او نگاه کنند نیز که نظر کردن بنامحرم زنای چشم است پس آن زن و آن مرد بفرموده پیغمبر ص
ملعون و ملعونه اند بنا علی هذا اگر چشم محفوظ باشد از برخوردن هر گز بزنا و فجور مبتلا
نمیشود زیرا که منشأ زنا و لواطه نگاه کردن است چنانکه شاعر گفته اقول لعینی احبس اللحظات
ولا تنظری یا عین بالسرقات فکم نظرة قادت الی القلب شهوة فاصبح منها القلب بالحسرات
حکایت حکیمی با یکی از تلامذه در کوچه گذشتند اتفاقا زن جمیله از حمام بیرون آمد تلمیذ را
نظر بر آن زن افتاد دل از دست داد حکیم دریافت کرده تنبیهش کرد که یا بنی اقلبها
وانظر بها یعنی نظر بظاهر مکن و حقیقت بین باش و اندرون او را بتمیز ملاحظه کن که مملو

ازجراث

از چرک و خون و بلغم و نجاسات است پس آن تلمیذ از شنیدن این سخن متنبه شد و بی
رغبت گردید و اما گوش ففرض الله علی السمع ان لا تصغی به الی المعاصی خدا واجب کرده
است گوش را که بگوش خود بسوی معاصی و در صحیفه سید العابدین است که حق السمع
تنزیهه عن سماع الغیبة وسماع من لا یحل سماعه یعنی حق گوش بر تو اینست که گوش را
بغیبت و شنیدن چیزهائیکه از برای تو حلال نیست شنیدن آن و گوش را از برای آن خلق
کرده اند که بشنوی بآن کلام خدا را و کلام حکمت آمیز دوستان خدا را و علوم شرعیه و
مسائل دینیه را نه از آنکه گوش دهی بسوی بدعت و غیبت و فحش و فامت و ذکر بدیها
مردم و الات لهو مثل نار ود ف و دایره و چهار تار و کمان مکن که گناه غیبت و فحش و امثال
آنها مخصوص گوینده نیست شنونده را در حدیث است که ان السامع احد المغتابین یعنی شنونده
غیبت یکی از غیبت کنندگان است و در حدیث دیگر است که ان المستمع شریک القائل
شنونده شریک گوینده است و بعض غیبت آنست که عیبی دارد شخصی در غیاب او برای
مردم نقل کند و الا که اگر عیبی در او نباشد گناه افترا نیز خواهد داشت و در حدیث است
که الغیبة اشد من الزنا یعنی غیبت گناه او از گناه زنا بیشتر است ایحب احدکم ان یاکل
لحم اخیه میتا فکرهتموه شاهد بر این معنا است اما زبان بدانکه خلق کرده اند از برای
تو انکه ذکر خدا کنی و تلاوت کلام او نمائی و دعا بخوانی و اذان بگوئی و امر بمعروف کنی
و نهی از منکر نمائی و تعلیم و تعلم نمائی و ارشاد کنی بآن خلق خدا را بسوی راه خدا و
دین خدا را عزیز کنی کلمه خدا را بلند نمائی و آنچه در دل داری از حاجات دنیا و آخرت

بآن ظاهر کردانی که وَالْبِرُّ بِالنَّاسِ وَحُسْنُ الْقَوْلِ فِیهِمْ بامردم نیکی کنی بزبان سخنان خوب
بکویی و هرکاه در غیر این امور استعمال کردی کافر نعمت شده بخدا از جناب سید العابدین
مرویست که وَحَقُّ اللِّسَانِ اِکْرَامُهُ عَنِ الْخَنَاءِ وَتَعْوِیدُهُ الْخَیْرَ وَتَرْکُ الْفُضُولِ الَّتِی لَا فَائِدَةَ
لَهَا یعنی حق زبان اینست که با او فحش نکویی و عادت دهی او را بسخن نیک و ترک کنی سخنان
بیهوده را و بدان که ضرر زبان بر تو بیشتر از همه اعضا بیشتر است و مردم را سرنکون
در آتش نمی اندازد مکر زبانهای ایشان پس تا میتوانی اکر به براو غالب شو تا ترا سرنکون
در جهنم نیندازد و در حدیث آمده که اِنَّ الرَّجُلَ یَتَکَلَّمُ بِکَلِمَةٍ تَهْوِی بِهَا فِی جَهَنَّمَ سَبْعِینَ
خَرِیفًا یعنی بدرستیکه مردی کاه باشد که تکلم میکند بیک کلمه و بسبب آن بجهنم فرو میرود هفتاد
سال و کاه میشود که بیک کلمه کافر میکردد و عمامه و تحت الحنکش زنار میکردد بهوش
باش که حرفی نکفته نجهد نه هر سخن که بخواطر رسد شاید کفتن یکی زبان و دو کوش
است اهل معنی را اشارتی بیکی کفتن و دو بشنفتن سخن چه سود ندارد نکفتنش
اولی است که هیچ است زبیدای عبث خفتن دو چاد کوشه هرزه کو تغافل کن
علاج بیهوده کو نیست غیر نشنفتن بهرزه صرف مکن عمر بی بدل ای فیض ببین چه حاصل
نسنا انصیاح نا خفتن از جناب رسول خدا مرویست که کلام بنی آدم کله علیه لا له الا
من امر بمعروف او نهی عن منکر او ذکر الله هر سخنی که فرزند آدم کوید وبال او است
مکر آنکه امر بمعروف یا نهی از منکر یا ذکر خدا باشد و در احادیث اهل بیت است که سکوت
بابیست از ابواب حکمت طلب حکمت کنید و شیعیان ما لال باشند و نجات در حفظ لسان است و زبان

کلید

کلید خیر و شر است و مؤمن تا ساکت است محسن نوشته میشود و چون تکلم نمود یا محسن باشد یا
مسیء و هر که کلام خود را از اعمال خود نداند بر اعمالش خطا بسیار باشد و عذابش مهیا باشد
هر که خود را از جمله اعمال خود شناسد تکلم نمیکند مکر با چیزی که او را نافع باشد و باید ترسید زبان تا
از چیزی او را داخل بهشت شود الله تعالی زبان را چنان عذابی کند که هیچ عضوی را نکند چه بسا باشد که کلمه
بکوید در مشرق و در مغرب پهن شود و خونها بان ریخته شود و عورتها بی دلها دل صالحان نیست
زنا موشیاع و خراب شود دلها دل بیهوده کویان است و سخن کفتن بهتر بهتر افضل است از
سکوت بباطل و اکر کلمه کوید که باعث شکفتکی مؤمن شود در سایه رحمت خدا باشد بالجمله
ای برادر خدا ترا رحمت کند حفظ کن زبان خود را از هفت چیز پس حفظ کن از ان زبان خود را
در جد و شوخی و عادت ده نفس را بدروغ شوخی لیکن می کشاند ترا بدروغ راستی و بدانکه
دروغ از امهات کناهها کبیره است و در مذمت آن همین بس که خدا دروغ را در آیه مباهله بکنایه
لعنت کرده است در انجا که میفرماید ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللّٰهِ عَلَی الْکَاذِبِینَ و حضرت رسول ص
فرمود که مؤمن چون دروغ کوید بی ضرورت لعن کنند او را هفتاد هزار فرشته و بیرون آید
از او بوی کندی که تا بعرش رسد یعنی حاملان عرش تنها را لعنت کنند و بنویسد خدای تعالی
بر او بسبب این یک دروغ هفتاد هزار زنا که سهل ترین آنها مثل زنای با مادر باشد و در حدیث
دیکر فرمود اِذَا کَذَبَ الْعَبْدُ تَبَاعَدَ عَنْهُ الْمَلَکُ مِیلًا مِنْ نَتْنِ مَا جَاءَ بِهِ یعنی هرکاه دروغ کوید
بنده دوری میکند از او ملکه یک میل از بوی کند آن و در حدیث دیکر فرمود دروغ دریست
از درهای نفاق و در حدیث دیکر فرموده که وَیْلٌ لِلَّذِی یُحَدِّثُ وَیَکْذِبُ لِیُضْحِکَ بِهِ الْقَوْمَ وَیْلٌ

لَهُ وَیْلٌ لَهُ یعنی وای بر کسی که سخن دروغی بکوید تا آنکه بخنداند مردمان را وای بر او وای بر او
و دیکر اینکه تو هرکاه باین صفت کذب در میان مردم مشهور شدی در چشمها خوار میشوی و هیچکس بعد
از آن بکلام تو اعتماد نمیکند و هرکاه خواهی که بدانی که کذب چه قدر قبیح است پس نظر کن بدروغی
که دیکران میکویند و ببین که نفس چه قدر از آن نفرت دارد و چه قدر حقیر میشماری صاحب انرا
و قبیح میدانی فعل آنرا و هم چنان قیاس کن در جمیع عیبهای نفس خود پس بدرستیکه تو درک نمیکنی
عیب نفس خود را از خود درک میکنی از غیر خود پس هر چه از دیکری قبیح میشماری پس بدانکه
دیکران نیز آنرا از تو قبیح میشمارند لا محاله پس راضی مشو آنرا از برای نفس خود و کمان مکن که
از این دروغ تو یا سایر معصیتهای تو ضرر جزئی بعالم ملک میرسد و بس بلکه ضررهای کلی از آن بعالم
ملکوت و لاهوت و جبروت و عالم غیب میرسد نیز چونکه این عوالم همه بیکدیکر مربوطند هرکاه
یکی از آنها ضرر رسید باین همه ضرر میرسد و دیکر آنکه قسم دروغ هرکز مخور بخصوص در سر معامله
که از جمله کناهان کبیره شمرده اند یَمِینُ الْغَمُوسِ الْفَاجِرَةِ یعنی قسمی که صاحبش را بآتش فرو میبرد
و در حدیث است دیکر که لَا تَحْلِفُوا بِاللّٰهِ مِنَ الصَّادِقِینَ وَلَا کَاذِبِینَ بخدا قسم مخور نه
راست و نه دروغ و در حدیث دیکر آمده که مَنْ حَلَفَ بِاللّٰهِ کَاذِبًا فَمَنْ حَلَفَ بِاللّٰهِ صَادِقًا وَقَدْ کَفَرَ
فَهُوَ آثِمٌ کسی قسم خدا را بدروغ بخورد کافر شده است و کسیکه قسم خدا را راست خورد کناه کرده
است خدا فرموده است که وَلَا تَجْعَلُوا اللّٰهَ عُرْضَةً لِاَیْمَانِکُمْ والحال استغفار کن که کفاره آن استغفار
است دویم حلف وعده است قال الله تعالی لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ پس زنهار زنهار از اینکه
وعده بدهی بکسی چیزی را بلکه باید احسان تو بی وعده و فعلی باشد نه قولی پس اکر مضطر شوی بسوی وعده

پس

پس زنهار اینکه مخالفت نکنی که این علامت نفاق و خباثت اخلاق است و پیغمبر ص فرموده ثَلٰثٌ مَنْ
کُنَّ فِیهِ فَهُوَ مُنَافِقٌ وَاِنْ صَامَ وَصَلّٰی مَنْ اِذَا حَدَّثَ کَذَبَ وَاِذَا وَعَدَ اَخْلَفَ وَاِذَا ائْتُمِنَ خَانَ
سه خصلت است که در هر که باشد او منافق است و هر چند نماز کند و روزه بدارد و هرکاه حدیث
کوید دروغ کوید و هرکاه وعده دهد وفا نکند و هرکاه با امانت نزد او چیزی باشد خیانت
کند و شیخ عارف ما سلمه الله تعالی چنین بود که فرقی نبود نزد جناب او چه از کسی مالی بقرض میکرفت
یا چه آنکه کسی را وعده میداد و هر دو را یک شیء بر ذمه خود میدانست و هر دو را بدون تفاوت
باید بیع ادا میفرمود و بالجمله وعده و قرض نزد او یکسان بود و فی الحدیث عِدَةُ الْمُؤْمِنِ نَذْرٌ وَلَا
کَفَّارَةَ لَهُ اِلَّا الْاَدَاءُ و در کتاب درر است که لَا یَسْتَقِیمُ قَضَاءُ الْحَوَائِجِ اِلَّا بِثَلٰثٍ بِاسْتِصْغَارِهَا
لِتَعْظُمَ وَسَتْرِهَا لِتَظْهَرَ وَتَعْجِیلِهَا لِتَهْنَأَ و فیه ایضا وَعْدُ الْکَرِیمِ نَقْدٌ وَتَعْجِیلٌ وَوَعْدُ اللَّئِیمِ تَسْوِیفٌ
وَتَعْطِیلٌ و بالجمله خلف وعده بد است و الحال استغفار کن که کفاره کناه آن استغفار است سیم غیبت است
پس حفظ کن زبان خود را از غیبت که در احادیث وارد است که اَلْغِیبَةُ اَشَدُّ مِنْ ثَلٰثِینَ زَنْیَةً
فِی الْاِسْلَامِ یعنی غیبت بدتر است از سی زنا در اسلام و معنی غیبت آنست که ذکر کنی کسی را بچیزی که
ناخوش میدارد آنرا اکر بشنود پس تو غیبت کننده ظالمی و هر چند راست بکویی و اجتناب کن نیز
از طریق غیبت نمودن خوش الحان که غیبت میکنند با مکر و حیله بطوری که بخیر در ظاهر غیبت بانکه
غیبت است و لکن مقصود فهمیده میشود مثل آنکه بکوی اَصْلَحَهُ اللّٰهُ اِنْ سَاءَنِی وَغَمَّنِی مَا جَرٰی عَلَیْهِ
نَسْئَلُ اللّٰهَ اَنْ یُصْلِحَنَا وَاِیَّاهُ خدا امر فلان کس را باصلاح بیاورد بتحقیق که مرا غمناک کرده است انچه
بر او واقع شده است پس از خدا سؤال میکنم اینکه اصلاح آورد حال او و ما را یا آنکه فلان کس خوب آدمی است

خدا او را عاقبت بخیر کند و مقصود از این کلام اصلحه الله اگر و اتعاظ خواه او است و دعای او است
پس دعا کن او را در پنهانی و اگر راست میگویی که غمناک شده بر او پس علامت آن این بود که رسوائی
او را از یاد نکنی و عیب او را ظاهر نگردانی در اینکه ظاهر کردی که من از عیب او غمناکم اظهار غیبت
او کردی و کافی است ترا که در وصیت پیغمبر است از برای امیر المؤمنین که یا علی المسلم من سلم المسلمون
من یده و لسانه مسلمان آنکسی است که مسلمانان از دست و زبان او سالم باشند یا علی من خاف الناس
لسانه فهو من اهل النار کسیکه مردم از زبان او بترسند از اهل آتش است و ما خلق الله شیئا
احسن من الکلام و لا اقبح منه بالکلام ابیضت الوجوه و بالکلام اسودت الوجوه یعنی خلق نکرده
است خدا چیزی بهتر از کلام بیک کلام انسان روسفید میشود و بیک کلام انسان روسیاه و نا امید
میشود و کافی است ترا از جهت زجر از غیبت این آیه کریمه در سوره حجرات در آیه دوازدهم واقع است که و لا یغتب بعضکم
بعضا ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه یعنی باید غیبت نکند بعضی از شما بعضی را آیا
دوست میدارد احدی از شما اینکه بخورد گوشت برادر خود را که مرده باشد ناخوش میدارید آنرا
پس این عتاب بدانکه ترا تشبیه کرده است بخوردن مرده پس چه بسیار سزاوار است که احتراز کنی
تو از آن و منع کنی نفس خود را از غیبت مؤمنان و تو نیز امر را فکر کن که آیا احد تو غیبتی هست یا نه
و آیا مرتکب معصیت شده تو در آشکار یا نه پس اگر شناختی این را از نفس خود که تو نیز عیب داری بلکه
عیبها و معصیتها بیشمار داری پس بدان که عاجز بودن برادر مؤمن از سلب آن عیوب از خودش
مثل عجز تست از سلب عیوب خود و عذر او مثل عذر تست و هم چنانکه تو کراهت داری که مفتضح و
رسوا شوی بعیوبت مذکور گردد پس او نیز کراهت میدارد از اینکس میپسندی از برای خود ترا نیست پسندی پس
اگر

اگر بپوشانید حق تعالی نیز عیوب ترا بپوشانند و اگر رسوا نمودی او را بدانکه حق تعالی بر تو مسلط
میکند زبانهای تیز و تند را که پاره کنند عرض ترا در دنیا و آخر مفتضح گرداند ترا علی رؤس الاشهاد
ترا در عقبی و اگر نظر میکنی بظاهر و باطن خود و هیچ عیبی و نقصی در دین یا در دنیا خود نمی بینی پس
بدانکه جهل تو بعیوب نفس تو اقبح حماقات است و عیبی عظیم ترا از حمق نیست و اگر خدای تعالی اراده خیر
بتو میداشت هر آینه بینا میکرد ترا بعیوب نفس خود و غیبت چند نفر را در شرع اذن داده است
که جایز است مثل خلاف مذهب و غیبت ظالم و غیبت متظاهر بفسق از آن جمله غیبت کسی که بنماز جماعت
حاضر نمیشود بلکه جناب رسول خدا فرمودند که واجب است باین عبارت که من رغب عن جماعة
المسلمین وجب علی المسلمین غیبته و سقطت بینهم عدالته الی آخره و بالجمله غیبت مؤمن بد است و
اگر ممکن شود از او حلیت بطلب و اگر نه استغفار کن که کفاره آن یکی از این دو امر است چهارم جنگ
و جدال با مردم کردن که تو میگویی و او میگوید و او در نام بود که گفتن زیاد میکند و تو چیزی بر آن
زیاد میکنی و آخر کار بجای بسیار بدی میرسد و ای بر تو که زبان خود را چنین رها کرده و هر چه
میخواهی میگویی ~~شو~~ رفته رفته هیچ مبادا چه آمد بر زبان کشت دین و طاعت و تقوی و تو حمله زبان
و این صفت عیش آدمی را مشوش میکند بجهت آنکه تو مجادله میکنی سفیه را مگر آنکه اذیت میرساند
ترا و مجادله میکنی حلیم و بردبار را مگر آنکه او دشمن میدارد ترا اگر کینه میورزد بتو و چه توقع
بر خصم داری که عیب ترا نگوید با وجود آنکه تو عیب او را میگویی خدا رحمت و اعظ قزوینی را
که چه نیکو گفته است عیب تو خواهی نگوید خصم عیب او مگو با خموشی میتوان خاموش کردن گوی را
در نگفتن عیب دیگران بیشتر قائل باش و ز خوبی خود عیب نمای دیگران باش و در حدیث آمده

از جناب مستطاب نبوی که فرموده و من ترک المراء و هو مبطل بنی له بیت فی الجنة و من ترک المراء
و هو محق بنی له بیت فی الجنة یعنی کسیکه ترک کند جنگ و جدال را در حالتیکه در آن دعوی باطل است
بنا کرده میشود از برای او خانه در بهشت در کنار بهشت و کسیکه ترک کند جنگ و جدال را در حالتی
که در آن دعوی بر حق است بنا کرده میشود از برای او خانه در وسط بهشت و زنهار که شیطان ملعون
در آن وقت که مجادله میکنی ترا فریب ندهد باینکه وسوسه کند که حق خود را ظاهر کن و مداهنه مکن
در آن و بر کرد و حرف خود را بر گردن ایشان و مردم چنان ندانند که تو چیزی نمی فهمی یا بر باطل و
عاجز شدی یا حق بجانب دیگرانست و امثال اینها و بدانکه آن ملعون پیوسته احمقان را میکشد بجانب
شر بصورت خیر و بجانب معصیت بصورت طاعت و بجانب کافر بصورت مسلم و بصورت داه نما و یا الحلم
در جنگ و جدل مردم را ساکت دوری میکند و چون فساد کرد دو نفر را بجنگ انداخت پس دوری
نشیند و بر ایشان و حرفهای ایشان که بیکدیگر میگویند میخندد پس ای برادر بیدار باش و خود را
مضحکه شیطان مکردان آری اظهار حق نیک است لکن با کسی که از تو قبول کند و این نیز بطریق خیرخواهی
میشود و نه بطریق فضیحت و رسوائی که فساد او زیادتر از اصلاح او باشد و بدان که سبب مقت و غضب
است نزد خدا و خلق هر بود و فی الغرر لا امر کبا ابهج من اللجاج و لا وفد اعظم من وزر عنی منع
المحتاج یعنی مرکبی چموش تر از لجاج نیست و وزری عظیم تر از وزر غنی که منع کند محتاج را نیست و الحال
استغفار کن که کفاره آن استغفار است پنجم تزکیه نفس است و بدانکه حق تعالی در دو جای از کلام مجید
خود فرموده است که فلا تزکوا انفسکم یعنی تعریف و مدح خود مکنید بجا در سوره و النجم از بعضی
از حکما پرسیدند که ما الصدق القبیح کدام است آن سخن راستی که گفتن آن قبیح است گفت ثناء المرء علی نفسه
مدح

مدح

لهذا الطبیب مایوس است و الفحاش مبتلی بمرض ایلاوس منقول است که شخصی بلقمان حکیم گفت
که تو بنده آل فلان نبودی گفت بلی گفت پس چه ترا باین مرتبه رسانید گفت راستگوئی
و امانت را خیانت نکردن و ترک گفتار و کرداری که بمن فایده نمی بخشید و پوشیدن
چشم خود را از چیزها که خدا از دیدن حرام کرده است و باز داشتن زبان خود را
از سخنی که لغو باشد و لقمه حلال خوردن پس هر که بکند از آنچه گفتم یک اندازه پست تر خواهد
بود و هر گاه اینها را زیاده از من بکند از من بهتر خواهد بود و هر که مثل اینها را بعمل
آورد مثل من خواهد بود و بالجمله فحش دادن بد است استغفار کن که کفاره استغفار
است و دیگر هرگز مگو و این شیوع فحش و سایر معاصی و شیوع بدعت و اهل بدعت از این
جهت است که امر بمعروف و نهی از منکر بالمره بر طرف شده است که هیچکس در معصیت الهی کار
بهیچکس ندارد و هر که هر چه میخواهد و میکوید و بی در دان سست دین و ایمان بر خود
بسته کان بد آئین که اینها را می بینند و میشنوند میگویند ما را چه کار با خود شی میدانند
با آنکه چه کار داری او بگور خودش میخوابد و ما بگور خود تا آنکه توهم میکنند که او را
بی دماغ نمیکنم که بلکه یک روزی کار ما بدست او افتد و حال آنکه امر بمعروف و نهی از
منکر مثل نماز و روزه واجب است و مؤمن کسی است که در دین داشته باشد و تاب
دیدن معصیتهای الهی نداشته باشد و مانند پلنگ از جای خود بیرون آید و با اهل
معاصی مداهنه ننماید منقول است که حق سبحانه و تعالی وحی فرمود بشعیب که ای معذب من صد هزار
مانند الف ادعین الفا من شرارهم و ستین الفا من خیارهم بلکه ستیکم من عذابی میکنم

از قوم نوح صد هزار کس را چهل هزار از بدان و شصت هزار از خوبان ایشان از عرض
کرد یا رب هؤلاء الاشرار فما بال الاخیار ای پروردگارا بدان کرد با اینها عذاب
کنی بموقع است نیکان را چه چیز است حق تعالی وحی کرد بسوی او که داهنوا اهل
المعاصی و لم یغضبوا لغضبی باین جهة که ایشان با اهل معصیت مداهنه کردند و از برای
غضب من غضب نکردند پس کسانیکه اسلام بر خود بسته اند و نام خود را مسلم نهاده اند
چون معصیت خدا را با بدعت از بدعتها می بینند یا می شنوند چرا سرخ نمیشوند و چرا عرق
نمیکنند و چرا نمی لرزند و چرا از جای خود در نمی روند و چرا ایشان را درد نمیکند خاک بر
سر ایشان که درد دین ندارند ای برادر بی درد من دردی بجو درد کن تو شیر راه
آخرت درد است هر که تحصیل کرد او مرد است و این یازده چیز بود از آفات زبان و اعانت
نمیکند ترا بر حفظ زبان مگر عزلت از خلق جستن یا ملازم سکوت بودن مگر بقدر
ضرورة و بتحقیق که بعضی از صحابه پیغمبر بودند که میگذاردند در دهان خود سنگی را
تا منع کند او را از سخن گفتن بی ضرورت و اما اشاره میکرد بسوی زبان خود و می
گفت هذا اوردنی الموارد این مرا ببلاها در انداخت پس متوجه زبان خود باش که زبان
اقوی اسباب هلاکت تو یا سعادت تو در دنیا و آخرت است و بدانکه هر گاه از زبان طاعت
سر زند از برای نفس ناطقه انسانی که فی الحقیقة انسان اوست بلکه یکی از صفات حمیده
بهم میرسد و از برای او لذتی و نوری و شیرینی و قرب بخدا بهم میرسد و بالعکس از معاصی
که دروغ و ظلمت و تلخی و دوری از خدا بهم میرسد و قس علیه جمیع اعضا هفتگانه را از

گوش

گوش و دست و پا و فرج و شکم و قلب که از طاعات اینها که ذکر شد از برای نفس ناطقه نوری و لذتی
و شیرینی و قرب بخدا بهم میرسد و هم چنین هر گاه از چشم نظر بکواکب علویه و سایر طاعات مذکوره
آن اندازد از برای نفس ناطقه نوری و لذتی و شیرینی و قرب بخدا بهم میرسد و بالجمله هر چیز از
حواس باطنه حاصل میشود پس در نفس ناطقه او نوری یا ظلمتی بهم میرسد که اغلب از نور یا ظلمت آن
خود آدمی نیز نمی فهمد و بعضی از آنها چونکه بسیار لطیفست آدمی درک نمیکند مثل ظلمتی که از
غیبت که خلقی با اعمال مثلا بهم میرسد و خیال میکند که در نفس ناطقه او ظلمتی بهم نرسیده است
و حال آنکه در واقع رسیده است البته و کذلک بعکسه فی بعض الطاعات من النور شاهد بر
این مطلب حدیث عیسی علیه السلام در خصوص زنا بس است تو آکه فرموده اند زنا مکنید بلکه باید نزدیک آن
نشوید بلکه بخاطر شما نیز خطور نکند که دیوار مطبخ هر گاه دود گرفت سیاه میشود و اما شکم پس
حفظ کن شکم را از خوردن حرام و حریص باش بر تناول حلال و بعد از یافتن حلال حریص
باش بر کم خوردن بجهة آنکه سیری و شبع قسی میکند قلب را و فاسد میکند ذهن را و باطل
میکند حفظ را و سنگین میکند از علم و عبادت اعضا را و قوت میدهد شهوة جنود شیطان را و علم
و عبادت با خوردن حرام مثل بنا بر سرگین است و هر کس چه کاسب و چه تاجر و چه زارع هر گاه
در آنچه در دست ایشانست در تحصیل مال خلاف فرموده شرع کنند بدانکه همه حرام خورده اند
و حرام خوردن منحصر بقومی نیست که بعضی حرام می خورند و بعضی نافله شب می کنند که بنده کسی در
شب موسم آب دادن باغ او بوده و آب می آمد ناگاه آب بند شد و او تفحص کرد دید که همسایه آن
آب را بباغ بستر خود میدهد و تحت الحنک انداخته و نافله شب میکند و در قنوت ایستاده میگوید

العفو العفو میگوید یا او گفت ای احمق این چه نماز است که میکنی مال مرا بحرام تصرف میکنی اگر راست میگوئی
این را بر بند و او را واکن و بالجمله هر گاه قناعت کنی در عرض سال بر پیراهن زبری و در روز بدو گرده
نان اکتفا کنی و نان خورشهای لذیذ را ترک کنی فوت نمیشود ترا از حلال آن قدری که کفایت کند ترا بجهة
آنکه حلال بسیار است و بر تو واجب نیست اینکه یقین کنی باطن امور را بلکه بر تست اینکه احتراز کنی
از حرامی که علی الظاهر حرام است و چون چنین کنی پس نهایت جوانمردی و تقوی بکار برده و بالجمله
ور عمر بود ت بماند مشک خوش بود دوغ و پیاز و نان خشک ور نباشد مشرب از زر ناب
با کف خود میتوان خورد آب ور نباشد مرکب زرین لجام میتوان هم زد بپای خویش گام ور نباشد
فرش ابریشم طراز با حصیر کهنه مسجد بساز و از جمله حرام محض است آنچه خورده و میخورد از ملک وقفی
که بشرایط واقف عمل نشود پس متولی مدرسه و ناظر مسجد و کسانیکه در حجرات مدرسه ساکنند هر گاه
درس نخوانند یا بشرایط وقف عمل نکنند پس حرام خورده اند ای برادر این مواعظ را میشنوی
از جا در مرو و اطاعت نفس اماره مکن که من بی ادبی شده بلکه اطاعت عقل کن و بگو که راست میگوید
چه خاک بر سر کنم و بدان که کوه را هما مراد ترا نوعی از خدا انی کشیده خواهد شد و آن عجب ترا نوعی است
که گفته آن از آسمان بزرگتر است و لکن میگوید قال الله تبارک و تعالی و من یعمل مثقال ذرة خیرا یره
و اما فرج پس محافظت بکن آنرا از هر چه خدا حرام کرده است و باش هم چنانکه خدا فرموده است والذین هم
لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم و حضرت عیسی علیه السلام فرمود که شنیدید که انجیل که گفته
گفتند که زنا مکنید و من میگویم که هر گاه بسوی زنی نظر کنید و خواهش او در دل شما بهم رسد در دل با او زنا
کرده اید و اگر دیده راست با تو خیانت کند و متوجه حرام شود آنرا بکن و بینداز که اگر یک عضوت هلاک

شود

شود بهتر از آنست که جمیع بدنت بجهنم رود و نیز سعی بحفظ فرج خود مکن بجهة حفظ چشم خود از دیدن
و حفظ قلب خود از فکر کردن و حفظ شکم خود از سیر شدن که آنها محرکات شهوت است چنانکه گفتیم و اما
دست پس حفظ کن آنرا از اینکه بزنی بآن مسلمی را یا اخذ کنی بآن مال حرام را یا اذیت برسانی بآن احدی
از مخلوقین خدا را یا خیانت کنی بآن در امانتی یا ودیعه یا بنویسی بآن چیزی که جایز نیست نطق
بآن فان القلم احد اللسانین بجهة آنکه قلم یکی از دو زبان است پس حفظ کن قلم خود را از آنچه واجب است
حفظ زبان را از آن و اما پا پس حفظ کن پاهای خود را از اینکه راه روی بآنها بدرخانه حاکمی
یا سلطانی مگر بجهة رفع ظلم از مظلوم یا بجهة عبرت گرفتن و از دیدن غفلت آنها خود را بیدار
کردن یا تقاضای حق خود نمودن و مانند اینها از امور شرعیه بجهة آنکه راه رفتن بدر خانه
سلاطین و ظلمه بی ضرورت معصیت است بجهة آنکه تواضع است و اکرام ایشان است و بتحقیق که حق تعالی
ظلم را باعراض کردن از ایشان نمودن و رفتن تو بسیاهی لشکر ایشان زیاد میکند و اعانت ایشان
است بر ظلم ایشان و فی الجمله باید حرکت ندهی چیزی از اعضاء هفتگانه خود را در معصیت خدا
اصلا و استعمال نکن اینها را مگر در طاعت خدا و بال آن مخروق بر میگردد و اگر دامن بر کردی
در طاعت خدا ثمره آن بتو عود میکند و خدا از تو بی نیاز است کل نفس بما کسبت رهینة
هر نفس بانچه کرده گرو کردار خود است و بالجمله ای برادر خدا ترا رحمت کند از هوس بگذر دل
از آلایش پاک کن ترک باطل کن جان را بحق افزایش کن سر و تن را بند و بیم چه میآرایی دل و جان
بکمال هنر آرایش کن ما بیز غم نبود جز سخن بیهوده لب بربند از سخن بیهوده آسایش کن ما غم روز
پسین گیر و بر نشین یک چند خون دل بدو چشم آورد و پالایش کن فیض تا چند دهی پند

نکری در گوش بکند از گفتن تو در معرفت افزایش کن الحال عنان قلم را معطوف میسازم بسوی
ذکر ائمه هدی ع و زبان را بذکر مناقب پنج تن آل عبا در حدیث ابن عباس مرویست که وارد
جناب عقل کل و سید انبیاء و رسل جناب خاتم انبیا محمد مصطفی ص بر فاطمه زهرا ع و بعد از سلام
فرمود که یا فاطمة انی وجدت فی بدنی ضعفا فاتینی عباء یمنیة فغطینی بها ای فاطمه امروز در بدن
خود سستی میابم بیاور عباء یمنیه مرا و مرا با او بپوشان پس فاطمه آورد عباء یمنی را و پیغمبر را
پوشانید پس چون پیغمبر ص خوابید جناب امام حسن ع داخل شد و سلام کرد بر مادر خود حضرت
جواب سلام داد ند که علیک السلام یا ولداه و یا قرة عیناه پس فرمود ای مادر انی شممت رایحة
کرائحة جدی رسول الله ص یعنی شنوم بوی که شبیه است ببوی جدم رسول خدا حضرت فاطمه
فرمود اینو بود دیده اینک جد تو در زیر عبا خوابید پس حضرت امام حسن بنزدیک جد خود
آمد عرض کرد که السلام علیک یا جداه حضرت فرمود علیک السلام یا ثمرة فواده حضرت امام حسن
عرض کرد یا جداه أتأذن لی أن أدخل معک تحت الکساء آیا اذن میدهی که داخل عبای شما شوم
حضرت فرمودند قد اذنت لک یا حسن ترا اذن دادم ای حسن پس امام حسن در پهلوی راست
پیغمبر ص خوابید و یکدست در زیر سر پیغمبر ص و دست دیگر در کردن انحضرت کرد بعد از دقیقه
امام حسین ع داخل شد و سلام کرد بر مادر که السلام علیک یا اماه حضرت فاطمه جواب داد که
علیک السلام یا ولداه امام حسین ع عرض کرد یا اماه انی سمعت رایحة کرائحة جدی رسول الله
یعنی می شنوم بوئی که شبیه است ببوی جدم رسول الله ص فاطمه فرمود اینو بود دیده اینک جد تو
در زیر عبا خوابید پس حضرت امام حسین ع نزد جد بزرگوار خود آمد و سلام کرد بعد از شنیدن

جواب عرض کرد که یا جداه أتأذن لی أن أدخل معک تحت الکساء آیا اذن میدهی که داخل عبا
شوم حضرت فرمودند قد اذنت لک یا حسین ترا اذن دادم ای حسین پس امام حسین ع در
پهلوی چپ پیغمبر ص خوابید یکدست در زیر سر و دست دیگر بکردن آن حضرت حمایل کرد پس
پس آنگاه جناب امیر المؤمنین ع داخل شد و بر فاطمه سلام کرد که السلام علیک یا بنت عماه
فاطمه جواب سلام داد که و علیک السلام یا ابن عماه حضرت فرمود که انی شممت رایحة کرائحة اخی
و ابن عمی رسول الله بوئی میشنوم که شبیه است ببوی پسر عم رسول خدا فاطمه عرض کرد اینک پسر عمت
در زیر عبا خوابید پس حضرت امیر بنزدیک انحضرت آمد و گفت السلام علیک یا ابن عماه حضرت
امیر عرض کرد أتأذن لی أن أدخل معک تحت الکساء آیا اذن میدهی که داخل عبا شوم حضرت رسول
فرمود قد اذنت لک یا علی ترا اذن دادم یا علی حضرت امیر المؤمنین در عقب امام حسن و پیغمبر ص
خوابید و یکدست بکردن امام حسن و یکدست بکردن پیغمبر ص حمایل کرد پس حضرت فاطمه پیش
آمد و سلام کرد که السلام علیک یا اهل بیت النبوة ای پدر أتأذن لی أن أدخل معک تحت
الکساء ای پدر آیا اذن میدهی که داخل عبا شوم حضرت رسول فرمود قد اذنت لک یا فاطمة ترا
اذن دادم پس فاطمه داخل عبا شد در عقب امام حسین ع و پیغمبر خوابید و یکدست بکردن امام حسین
حمایل کرد پس ام سلمه سر از حجره بیرون آورد و بعد از سلام عرض کرد آیا اذن میدهی که داخل
عبا شما شوم بعد از نزول آیه انما یرید الله و بعد از خواندن جناب رسول ص اللهم ان هؤلاء
اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا حضرت رسول ص فرمود که لا انک علی خیر لا
انک علی خیر لا انک علی خیر یعنی تو ماذون نیستی و لکن عاقبت تو بخیر باشد پس خداوند عالم بملائکه

فرمود یا ملائکتی و یا سکان سمواتی و عزتی و جلالی انی ما خلقت سماء مبنیة و لا ارضا مدحیة و لا قمرا
منیرا و لا شمسا مضیئة و لا فلکا یدور و لا بحرا یجری و لا فلکا یسری الا فی محبة هؤلاء الذین هم تحت الکساء ای
ملائکه من و ای ساکنان آسمانهای من قسم بعزت و جلال خودم که خلق نکردم آسمانها و نه زمینها را
و نه ماه تابان و نه خورشید درخشان و نه دریاها و نه فلکها را مگر آنکه مگر آنکه دوست کنند بمحبت
آن بزرگوارانی که در زیر عبا جمع میباشند حضرت روح الامین پیش آمد و عرض کرد یا رب من هم
ای پروردگار کیستند ایشان خطاب باو رسید که ای جبرئیل هم اهل بیت النبوة و معدن الرسالة
فاطمة و ابوها و بعلها و بنوها ایشان خاندان نبوت و معدن پیغمبری و رسالتند فاطمه است و
پدر او و شوهر او و فرزندان او خطاب الهی رسید که ای جبرئیل برو بزمین و بپرس از آن که
با ذن داخل عبا ایشان شوی پس جبرئیل ع از نزد رب العالمین آمد و عرض کرد که السلام
علیکم یا اهل النبوة و این آیه با رفعت را که در سوره احزاب است در آیه سی و سیم واقع است که
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا از جانب خدا بر ایشان نازل
کرد و این خلعت با عزت را از جانب پادشاه حقیقی بر ایشان پوشانید چنانکه حضرت سید الشهدا
در رجز خود اشاره فرمود در آنجا که حضرت در میدان کربلا ایستاده بود و لشکر بی حد بیرون ملاعین
بجا میفرمود تا آنکه رجزهای بسیار خواند از آن جمله این رجز را خواند که عن اصحاب العبا خمسنا
قد ملکنا شرقها و المغربین نحن جبرئیل لنا سادسنا و لنا الکعبة ثم الحرمین یعنی ما ئیم اصحاب
عبا که پنج نفر بودیم که پادشاهان شرق و غرب عالم بودیم و ما ئیم کسانیکه هیچکس قابل آن نبود که
ششمی ما واقع شود مگر جبرئیل و ما ئیم صاحب کعبه و حرم خیرة الله من الخلق ابی ثم امی و انا ابن

الخیرتین یعنی بهترین خلق الله پدر من است پس مادر من است و من فرزند دو بهترینم
خاو ند عروة الدین علی المرتضی هادم الجیش مصلی القبلتین پدرم عروة الوثقی
دین و متفرق کننده کافران و نماز کننده با جنا بسید المرسلین است یعبدون اللات
و العزی معا و ابی کان یصلی القبلتین در وقتی که قوم او در آن وقت پدرم علی ع در
دو قبله نماز میکرد و مع رسول الله سبعا کاملا ما علی الارض مصلی غیره غیر النبی مرسل
الله هفت سال کامل پدرم نماز کرده و در روی زمین نماز کننده بغیر پدرم و رسول خدا
نبود من له جد کجدی فی الوری او کامی فی جمیع المشرقین آیا کسی هست که جد او مثل جد
من یا مادر او مثل مادر من باشد فاطم الزهراء امی و ابی وارث الرسل امام الثقلین
مادرم فاطمه زهراست و پدرم وارث پیغمبران و پیشوای جن و انس است من له عم
کعمی جعفر وهب الله جناحین کیست که عم او مثل عم من جعفر باشد که خدا او را
در بهشت دو بال کرامت فرموده پس آن بزرگوار مرکب بر انگیخته بنزدیک لشکر مخالف
رفت با شمشیر برهنه و با پاس انجبا و عزم بی موت و فرمود انا ابن علی الطهر من آل
هاشم کفانی بهذا مفخرا حین افخر منم فرزند علی طاهر و مطهر هاشمی نسب و همین
فخر مرا بس است و فاطم امی ثم جدی محمد و عمی یدعی ذو الجناحین جعفر یعنی فاطمه
مادر من است پس جد من محمد مصطفی است و عموی من جعفر طیار است و نحن ولاة
الحوض نسقی محبنا بکاس رسول الله ما لیس منکر ما ئیم صاحبان حوض کوثر که آب خواهیم
داد دوستان خود را بجام رسول خدا و این معنی ثابت است بنحوی که انکار نمی توان نمود

إذا ما أتى يوم القيامة ظامياً إلى الحوض يسقيه بكفيه حيدر؛ هرگاه بیاید روز قیامت تشنه بسوی
حوض کوثر سیراب میکند او را جناب پدر بزرگوار حیدر بدو کف مبارک خود ای برادر آیا چنین بزرگی
که پدرش ساقی حوض کوثر است در صحرای کربلا با لب تشنه در کنار نهر فرات جایز است که او را شهید کنند
آیا شنیده اید که آن حضرت در دم رفتن با جناب سید الساجدین چه وصیت نمود ای پدر چون به مدینه
رسیدی سلام مرا به دوستان من برسان بگو پدرم فرمود هرگاه غریبی را ببینید از من یاد آورید
ای همدمان مشفق اید دوستان من یاد آورید داغ دل ستمدیده من انجمی دیده چشم خونین روان کنید
از بهر دادن سر و روان من که رسید چون به غربت من که میرسید صد کو فیض جان شما از جان
ندا آسمان عامه خورشید بر زمین افکند گشت رنجور طیلسان من ای برادران آیا شنیده اید
در وقتی که حضرت از بالای ذو الجناح بر خاک کربلا افتاد زمین بلرزه در آمد سپهر شد بینا
خروش و ولوله افتاد در جهان خراب و المصیبتاه چون خون حلق تشنه او بر زمین رسید جوش
از زمین بجوشید چرخ برین رسید نزدیک شد که خانه ایمان شود خراب از بس شکستها که بارکان
دین رسید نخل بلند او چو خسان بر زمین زدند طوفان بر آسمان ز غبار زمین رسید باد آن غبار
چون بمراد نبی رساند طوفان بر آسمان ز غبار زمین رسید باد آن غبار چون بمراد نبی رساند
گرد از مدینه بر فلک هفتمین رسید یکباره جامه در خم گردون به نیل زد چون این خبر به عیسی گردون
نشین رسید پر شد فلک ز ولوله چون نوبت خروش از انبیا بحضرت روح الامین رسید
بنفسی نساء السبط تبکین حوله فما باحیا زی جار الرسول ثکلا جانم بفدای تو ای حسین که دختران
رسول الله برده و در نو میکرده اند همه تشنه جگر و حیران و سرگردان و سر برهنه میکردید ندید بنفسی علی

الحسین

الحسین مقیداً بقید ثقیل بالحدید مکبلا؛ جانم بفدای تو ای زین العابدین که بر بند و غل و زنجیر
گران دشمنان گرفتار شده وصاروا رؤوس الطاهرین وخلفوا حسیناً بارض الطف شلوا مجدلا
سرهای سروران بر سر نیزه کردند و بشام بردند و واگذاشتند جسد مبارک حسین را در صحرای
کربلا با اعضا پاره پاره الا لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس بیست و چهارم در مذمت نفس اماره و معرفت
آن و موعظه آن و ثواب جهاد کردن با آن و ادله آن بسم الله الرحمن الرحیم
السلام علی اهل بیت العصمة ومعدن الرحمة وعلی الذریة الطاهرة وعلی بعل الفاطمة و
ابیها ونسل الفاطمة وبنیها سیما قرة عینیها الحسن والحسین الذین قتلوهما النساء والرجال
بالسم والسیف الجفا سیما ثانیهما بعرصة کربلاء بعدما منع من الفرات وذبحوه کذبح الشاة و
سبوا نساءه والبنات واحرقوا اخباءه ونهبوا رحله وخضبوا شیبته ورفعوا رأسه علی
القناة وهو ینادی واجداه یا رسول الله وا ابتاه یا امیر المؤمنین الذی هو قطب جمیع
عالم الامکان الذی حبه هو لب الایمان الذی قال فی حقه سید الکونین وفخر العالمین
حسین منی وانا من حسین الذی هو واخوه شنفا عرش الرحمن وهما سیدا ولد عدنان
الذی قتل فی کربلاء وهو عطشان وهو الظامی اللهفان وهو سید الانس والجان علیه
صلوات الله الملک المنان اما بعد فقد قال الله تبارک وتعالی فی محکم کتابه الکریم و مبرم خطابه
العظیم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم وما ابرئ نفسی ان النفس لامارة با
السوء الا ما رحم ربی ان ربی غفور رحیم بنا بر قول اکثر مفسرین حضرت یوسف پیغمبر میفرماید که من
تزکیه نفس خود نمیکنم بدرستیکه نفس بسیار امر فرماینده است به بدی مگر آنکه رحم کند و نگاه دارد

پروردگار من بلطف خود را بدرستیکه پروردگار من آمرزنده و رحم کننده است و در صحیفه کامله
سجادیه است که اللهم انی اعوذ بک من شر النفس ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی بدان
ای برادر که علتی که باعث خوشنودی خدا میگردد بسیار است و آنچه از آیات و اخبار معلوم میشود آن که
از همه آنها بهتر جهاد کردن با نفس اماره است و اطاعت نکردن امر آن دشمن خونخواره است و
اذیت حق تعالی با طاعت آن مکاره غداره است و آن یعنی نفس اماره وزیر ماهیت است هم چنانکه عقل
وزیر وجود است که انسان مرکب است از این دو یعنی وجود و ماهیت یوم تجد کل نفس ما عملت
من خیر محضرا وما عملت من سوء تود لو ان بینها وبینه امدا بعیدا ویحذرکم الله نفسه از حضرت
صادق مرویست که واجعل نفسک عدوا تجاهده یعنی قرار ده نفس خود را دشمن که با او مجادله
بکنی و مذمت نفس اماره احتیاج بذکر ندارد و بدی او بر هر کس حتی بر جاهلان نیز معلوم شده
و عارفان آن ناپاک را گاهی به سگ تشبیه کرده اند و گاهی به عقرب و گاهی به اژدها و گاهی او را کافر
میگویند و گاهی او را چیز دیگر میگویند از آنجمله میر داماد علیه الرحمة در این دو بیت که منسوب
باوست فرموده است دی در طلب سگان صوبیا گشتند کردند بسی حیله چو پیدا گشتند چون از
سگ نفس من خبردار شدند دیدند که مسکن ندشان وا گشتند و شیخ بهائی در نان و حلوای خود
میفرماید ای سگ نفس بهائی یاد گیر این طبیعت از سگ این گبر پیر بر تو گر از صبر نگشاید دری
از سگ گبر این کبران کمتری و عارفی میگوید کسیکه جامه بسگ برزند غازی نیست نماز من بجه
ادند که در بغل دارم جمعی رسیدند براهبی که در صومعه بود گفتند ای راهب گفت من راهب نیستم
راهب کسی است که از خدا ترسد و صابر است بر بلای او و شاکر است بر نعمای او و متواضع است بر عظمت

و ذلیل است

و ذلیل است بر عزت او و در فکر روز جزا و عقاب او است روز صایم است و شب قایم است و بیدار
شب او از ترس آتش دوزخ است اینکس راهب است من کز نده ام که نفس خود را حبس کرده ام که آزارت
من بمردم نرسد گفتند چه باعث انقطاع خلق شد از خدا با وجود معرفت گفت دنیا و زینتهای او
اگر خواهی نیکو شناسی نفس اماره را که چگونه است سگی است بمن برای تو او را وصف کنم بدانکه او سگی
است ظالم و کافر و فاسق و فاجر و بی دین و مزور و مکار و محیل و شقی و شحیح و بخیل و لئیم
و ملحد و مرائی و زانی و لاطی و موذی و سرکش و متکبر و متعجب و حاسد و فاسد و جاهل
و طاغی و پست و رذل و کاهل و تنبل و قاطع و خادع و عاق و منافق و فحاش و سارق و حرام خوار
و بیحیا و مشرک و پرجفا و دشلاد و افعی و اژدها و خوک و سگ و چوش و بد رگ و قمار باز و کم
فروش و سفاک و معتدی و ظالم و خائن و تارک الصلوة و لاهی و ساهی و حلاف و حقیر و همان
و مهین و مشاء بنمیم و مناع للخیر معتد اثیم و شدید الکفر و زنیم و قواد و دیوث و غاصب
و ضارب و بی باک و بی پروا و کذاب و دروغگو و دشمن و کینه ور و دنیادار
و خبیث و پلید و مغرور و معاند و مسرف و کافر نعمت و بی انصاف و بی مروت و احمق و بی عقل
و درشت خو و ناهموار و صاحب قساوت و عجول و جزوع کننده و بی چیز و بی ننم و بالجمله اگر جمیع
کتابهای عالم را که در هر چیز نوشته اند اگر همه را در مذمت این سگ نویسند هر آینه کم نوشته
خواهند و خوشا بحال کسیکه چنین کافری را کشته یا مسلمان کرده وای بر کسی که چنین کسی را امیر و فرمان
فرمای خود نموده تا او را هلاک نمود قال الله تعالی قد افلح من زکیها وقد خاب من دسیها نفس
اماره چون فی الجمله غالب شود صاحبش تکبر می نماید و چون خبیث و سرکش شد و بیان تکبر

هم رسانید صاحبش ادعای خدائی میکند چنانکه از پیشینیان فرعون ملعون ادعا نمود و از پیشینیان
بد بنیان از اهل بدعت بعضی صوفیه در عصر ما ادعا مینمایند و نفس اماره در اذیت رسانیدن هیچ کس را
وا نمیگذارد و مثل آن سگیست که کیرنده شده هر کس را میگزد صاحبش آمد نزد او گفت با وکه
تو غریب را میگیری و مهمان را میگیری و صاحبخانه را میگیری پس اینک نمیدانم که سگ کیستی و علماء
عارفین گفته اند که نفس اماره در حال شهوت خوردن کاو و خر است و در حال غضب درنده است
و در حال معصیت طفل است و در حال تکبر فرعون است و در حال مکر و حیله شیطان است و در
حال پیری صاحب حشنبال و بتحیر است و در حال گرسنگی مجنون و دیوانه است و مثل او مثل الاغ
بدرفتار است اگر جو دادیش لگد میزند و اگر گرسنه اش داشتی صیحه میزند و فریاد میکند یا مثل غلام
بد است که اگر گرسنه اش بداری مال همسایه را میدزدد و اگر سیرش بداری فاسق میشود و پا از
اندازه خود بیرون میگذارد پس با هم چنین کافری باید جهاد کرد که جهاد با او بزرگترین
بلاد و نفس اماره را موعظه کن چنانکه معصوم موعظه کرده و در حدیث آمده کما بان بن
عثمان بخدمت امام جعفر صادق عم عرض کرد که مرا موعظه کن حضرت فرمودند ان کان الله قد
تكفل بالرزق فهمّك لماذا وان كان الرزق مقسوما فالحرص لماذا وان كان الحساب
حقا فالجمع لماذا وان كان الخلف من الله حقا فالبخل لماذا وان كان العقوبة من الله النار حقا
فالمعصية لماذا وان كان الموت حقا فالفرح لماذا وان كان العرض على الله حقا فالمكر لماذا
وان كان الشيطان عدوا فالغفلة لماذا وان كان الممر على الصراط حقا فالعجب لماذا وان
كان كل بقضاء من الله وقدره فالحزن لماذا وان كانت الدنيا فانية فالطمأنينة اليها لماذا

یعنی اگر خدا متکفل رزق است پس اهتمام تو از برای چیست و اگر رزق مقسوم است پس حرص از
برای چیست و اگر حساب حق است پس جمع نمودن مال از برای چیست و اگر عوض دادن از جانب خدا
حق است پس بخل از برای چیست و اگر عقوبت از جانب خدا با آتش جهنم حق است پس معصیت از برای
چیست و اگر مردن حق است پس خوشحالی از برای چیست و اگر عرض اعمال بر خدا حق است پس مکر
مکر از برای چیست و اگر شیطان دشمن است پس غفلت از برای چیست و اگر گذشتن بر صراط حق است
پس عجب از برای چیست و اگر هر چیزی بقضا و قدر خداست پس حزن از برای چیست و اگر دنیا
فانی است پس دل بستن بدنیا از برای چیست و در نهج البلاغه است که ان المال والبنين حرث
الدنيا والعمل الصالح حرث الآخرة مال و اولاد و زراعت دنیاست و عمل صالح زراعت آخرت است
و حدیث مرحبا بقوم قضوا الجهاد الاصغر وبقي عليهم الجهاد الاكبر فسئل ما الجهاد الاكبر قال الجهاد
النفس مشهور است و در السنه و افواه مذکور بلکه جهاد با او بهترین عبادات است و اول با این
کافر باید جهاد کرد و او را کشت یا مسلمان کرد پس چند کلمه در مذمت نفس اماره که جهاد و اقعی است
مذکور کنیم بموقع خواهد بود بهوش باش و مرو از پی هوا و هوس بیا و گوهر ایمان خویش
محکم دار که دیو نفس تو همدست گشته با ابلیس که از کف تو در باید این در شهوار پیوسته
از دشمن دوست غافلی و بر هوایش حکم داری و در چه گاه آرزو غریبند و معاش
نگذاری و بطبایع نصیحت و موعظه مستی هو و هوس را از سرش بیرون کنی و بیوی ملامت
جگرش بخراشی و بفکر مرگ ریشه غفلت را از دلش قلع کنی و بصفات کمالش منور و مزین
گردانی و از حضیض حیوانیت باوج ملکیتش رسانی و باید هر صبح و شام نفس را باین کلمات خطاب

ساخته تنبیه نمائی شاید براه آنی که ای نفس این چه ناد انیست که دعوی ادراک میکنی و
دانسته کرده فرخ و بهشت تو در پیش است و عاقبت بیکی از این دو منزل خواهی کرد
و چگونه شاد میشوی و بیقینی جای خود ندانی ای اما تعلمين ان الموت يأتي بغتة من غير
تقديم رسول آیا نشنیده که مرگ را رسولی نیست و موسمی ندارد و جوانی و پیری منظور ندارد
و ناگاه و بیخبر آید و ترا تکلیف رفتن نماید پس فرصت غنیمت شمار و بهر آسایش سرای عقبی در
این مزرعه تخمی بکار و کار جوانی را بر پیری میفکن و توشه از برای سفر پر خطر مهیا ساز
مستهم کرده که در پیری نیز کاری توانی با تن بیمار ناقص و عبادت باطلی کنی که بکار کسی نیاید
آیا چه دانی که در آخر عمر کی باشد پس دانا کی است که کار تو بیرو طاعت و ابیرو انهند از دای نفس
آیا کسانیکه هم سن تو بود ند یا بزرگتر یا کوچکتر در سال گذشته زنده بودند در کجا
باشند در زیر خاک و تو برانی نداری که تا سال آینده زنده باشی زیرا که در حدیث است که
خدا وحی کرد به پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل که موعظه نفس خود کن اگر متعظ شد پس شروع
کن بوعظ مردم والا حیا کن از من که عظ نفسك فان اتعظت فعظ الناس والا فاستحي
منی و از برای مذمت کردن نفس ثواب بسیار وارد است و موجب اجابت دعاست چنانکه
حکایت است که عابدی چهل سال یا هفتاد سال عبادت خدا کرد و یک حاجت از خدا خواست
بر نیامد پس ملامت کرد نفس خود را که بجهت شامت تست که حاجت بر من بر نیامد حق تعالی
به پیغمبر آن عصر وحی کرد که بگو بآن عابد که ساعتك التي اذريت على نفسك خير من عبادتك
التي امضيت این ساعت که تو ملامت نفس خود کردی بهتر است از عبادتهائی که گذشته ای برای

من اعتدل يوماه فهو مغبون ومن كانت الدنيا همته زادت حسرته عند فراقها ومن
كان شر يومه فهو محروم کسیکه امروز و فردای او یکی باشد مغبون است و کسیکه همت
او جمع کردن دنیاست نزد مفارقت از دنیا حسرتش بسیار است و کسیکه فردای او
بهتر از امروزش بوده باشد پس او محروم است ای نفس گویا در خوابی و انتظار روز بر
کشی که ترک لذت و سوار نباشد هیهات بلکه ترک لذت در همه وقت دشوار است هر چه
در جوانی از آن حاجت عاجزی در پیری از آن عاجزتری چون بگذاری که سالها بگذرد
ریشه محکم سازد و ضعف پیری بر تو مستولی شود و علاج آن نتوانی کرد از درخت
بیاد درخت عصیان بر کن این کار جوانی است بر پیری میفکن امروز اگر علاج نتوان کردن
محکم چه شود چگونه خواهی کندن ای نفس اگر جرات تو در معصیت رب العزت بر
این است که او بر اطلاع نمیدانی پس وای بر تو چه کفر و حماقت و جهل و سفاهت است و اگر
او را حاضر و ناظر دانی و با وجود این معصیت و مخالفت او و رزی پس وای بر تو
از این بیحیائی و قباحت و بیشرمی و سماجت که پرورد کار خویش را از همه مردم سهلتر
شماری چرا اگر بدیها خود را از ایشان پوشیده داری و از ملک جبار هیچ شرم نداری
حکایت است که یکی جوانی از علماء از تلامذه خود را مقدم میداشت بر همه از سبب آن پرسیدند
گفت شما را امر میکنم که هر یک مرغی را بیرید و در جای خلوت ذبح کنید که هیچکس نبیند
همه رفتند و مرغ مذبوح آوردند و آن جوان مرغ خود را زنده آورد سبب پرسیدند
گفت جائی که هیچکس نباشد ممکن نشد زیرا که خدا همه جا حاضر بود عالم فرمود که دیدید

کرا بخوان اعظل از شما است ای نفس چون است که غلامی از غلامان تو یا مصاحبی از مصاحبان
تو بر خلاف رضای تو عمل نماید فی الحال بغضب در آئی و دربرابر آزار و اهانت نمائی و با این
حال از ملک جبار باک نداری و پیوسته و پیوا بغضب آورده و اگر گمان کنی که تو تاب عقوبت
خواهد بود و در عذاب صبر توانی نمود پس وای بر تو که با پروردگار در افتاده و اندیشه
باطل نموده و اگر خواهی که تجربه نمائی و خویش را بیازمائی یک لحظه انگشت خود را
در آتش بنه یا یک ساعت در آفتاب بر او تا مقدار طاقت خود را بدان و بر تو ظاهر
شود که تو عاجزی و ناتوانی و اگر بکرم پروردگار مغرور شده و بنا بر این دست از کار
آخرت کشیده و گمان کرده که در جد و جهد نجات از عذاب و بی سعی وصول ثواب میسر است
پس چون است که امور سهل دنیا بکرم پروردگار دگر نمی‌گذاری و بر وعده اعتماد نمی‌نمائی
و اگر دشمنی بتو روی کند در دفع او تلاشها کنی و وسیلها سازی و نگوئی پروردگار مرا از شر او نگاه دارد
و اگر ترا امید بلایی که بی درهم و دینار و در ره میسر نیست چگونه در تحصیل آن درهم و دینار سعیها کنی
و آزارها میکشی و نگوئی پروردگار تحمل اعتماد نمائی و نگوئی که شاید مرا بی سعی و طلب عطا کند
کوی که حقا کریم است و رحمن خدای بخشد نگر هر چه ببیند از من خطا حق را نو کریم چونکه
دانی تو چه رو مانند سکان روی بی لقمه نان و چون است که اگر کسی در خانه خویش
بنشیند بلهو و لعب و عیش و طرب گذراند و گوید خدا کریم است و شاید بی آنکه بصحرا رود
و بیا شت کشم و تخم افشانم غله از بهر من سبز شود بوی تمسخر نمائی و از عاقلان و خردمندان
منع نشماری و یا ینخال خود را از نیکان شماری با آنکه در مزرعه دنیا از بهر آسایش

خویش هیچ عمل ندانی بکاری بلکه همین چشم بکرم پروردگار رسیدی مگر نشنیده که از حضرت رسول
روایت شده که الدُّنْیَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ پس در دنیا که مزرعه آخرت است اگر چه جد و جهد تمام و دعای بسیار
بخوف و خشیت الهی تخم نمائی و از انکار و خلک کینه و نفاق و حسد و طمع پاک سازی و از معاصی
و اعمال حسنه تخم نیفشانی و از چشم اصلاحش آب یاری نکنی بما حاصل و محصول نباشد و در دار دنیا
تهی دست بمانی و از این نقصی بکرم خدا نرسد زیرا که از کرم او همین بس که راه را بر تو واضح کرده و ترا تعلیم
داده که از بهر آخرت چگونه زراعت نمائی و وعده کرده که هر چه بکاری یکی راده سبز نماید بلکه هفتصد
چنانکه میفرماید مَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِی سَبِیلِ اللهِ کَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِی کُلِّ سُنْبُلَةٍ
مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللهُ یُضَاعِفُ لِمَنْ یَشَاءُ و اگر گمان داری که خدا در آخرت کریم است و در دنیا کریم نیست
پس وای بر تو این چه عقل است آیا ندانسته که خدای دنیا و آخرت یکی است چنانکه فرموده اِلٰهُکُمْ اِلٰهٌ وَاحِدٌ
لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ ای نفس چه نفاق است که بگفتار ایمان ظاهر نمائی و بکردار نفاق ظاهر سازی آیا نه
شنیده که پروردگار در کلام خود فرموده که اِنَّ لَیْسَ لِلْاِنْسَانِ اِلَّا مَا سَعٰی حاصل معنی آن بعطا
این است که نیست انسان را در آخرت مگر آنچه سعی نموده در دنیا و در جای دیگر میفرماید اِنَّ الَّذِینَ
اٰمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ کَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا و باز میفرماید اِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی جَنَّاتٍ وَ
عُیُونٍ اُدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ اٰمِنِینَ نمیدانم سبب چیست که پروردگار تکفل روزی داده که
مَا مِنْ دَابَّةٍ اِلَّا عَلَی اللهِ رِزْقُهَا در تحصیل آن سعی و کوشش کنی و بوعده او اعتماد نکنی و امور آخرت
که فرموده که بی سعی میسر نیست در آن مساهله میکنی و میگوئی که پروردگار کریم اعتماد نمودم و اگر راست
گوئی که بکرم پروردگار اعتماد داری پس چون است که از بهر زمستان تهیه اسباب از قوت و کسوت و هیمه جمع نمائی

و بکرم او اعتماد نکنی و نگوئی که شاید پروردگار مرا بی هیمه و پوستین از سرمای زمستان نگاه دارد یا گمان
کرده که زمهریر جهنم از زمستان کمتر است و بجد و جهد از زمهریر نجات توان یافت چنانچه نجات از
سرمای زمستان ممکن نیست مگر با آتش و لباس و هم چنین ممکن نیست نجات از سرمای زمهریر مگر با آتش محبت
حضرت اله و پوشیدن لباس ورع و تقوی ای نفس وای بر تو گویا برو بخدا ایمان نیاورده و
بثواب و عقاب اعتقاد نکرده اَلَیْسَ ذٰلِکَ بِقَادِرٍ عَلٰی اَنْ یُحْیِیَ الْمَوْتٰی و گمان کرده که ترا عبث آفریده اند
و بعد از مردن زنده نخواهی شد اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّمَا خَلَقْنَاکُمْ عَبَثًا وَاَنَّکُمْ اِلَیْنَا لَا تُرْجَعُونَ و اگر ایمان بروز
حساب آورده چرا فریب شیطان خورده اِنَّ الشَّیْطَانَ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ و از معاصی پرهیز نمیکنی با آنکه اگر
حکیم جهودی ترا گوید که انواع نعمتها لذیذ بتو زیان دارد و موجب زیادتی مرض میشود دست از
نعمتها میکشی و اگر طفلی گوید که در پیراهن عقربیست فی الحال پیراهن را از بدن دور میکنی آیا
قول پیغمبر مطهر کمتر که بآیات ظاهره و دلیل واضحه و معجزات باهره ظاهر شده کمتر از قول طفل و یهود
است اِنَّ لَدَیْنَا اَنْکَالًا وَجَحِیمًا وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا اَلِیمًا با آنکه عذاب جهنم سهل تر از مرض
و تعب و آزار عقرب تصور کرده یا با خلق آشنا شده و با خدا خود بیگانه گردیده خاک عالم بر سر تو که
از شیرینی مناجات پروردگار محروم مانده و از لذت بندگی دور افتاده که بتلاوت قرآن و خواندن
دعا رغبت نداری که هر گاه کسی مدح تو یا مدح خدای تو یا مدح پیغمبر تو و امام تو را بگوید مدح خود را
از مدح آنها راحج تر دانی ای برادر سفر آخرت بسفر دنیا و دریا است و نمیدانم که چند هزار فرسنگ است
اهل عصمت فرموده اند که ما نمیترسیم بر شما شیئا مگر برزخ را و چون دوازده شهر محشر شوی روز
اول آن بنص آیه قرآن پنجاه هزار سال است پس بنا بر این با این سفر دور و دراز باد روی شتاب

برازکناه بی توشه و زاد چگونه توان رفتن چنانکه شاه مردان و شیر یزدان علی عمران فرموده
که جَدِّدِ السَّفِینَةَ فَاِنَّ الْبَحْرَ عَمِیقٌ عَمِیقٌ وَاَحْسِنِ الزَّادَ فَاِنَّ السَّفَرَ طَوِیلٌ وَخَفِّفْ ظَهْرَکَ مِنَ الْاِثْمِ
فَاِنَّ الْعَقَبَةَ کَئُودٌ کشتی را محکم کن که این دریا بسیار عمیق است و زاد بردار که راه این سفر دور است
و بار گناه مکیر در پشت که عقبه دشوار در پیش است و این اشاره بآن کشتی است که خواجه عالم
فرموده مَثَلُ اَهْلِ بَیْتِی کَمَثَلِ سَفِینَةِ نُوحٍ مَنْ رَکِبَ فِیهَا نَجَی وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ مثل اهل بیت من
چون کشتی نوح است هر که در کشتی نوح نشست از غرق شدن نجات یافت و هر که تخلف ورزد بعذاب
خدا گرفتار گردد و مراد از توشه تقوی است تَزَوَّدُوا فَاِنَّ خَیْرَ الزَّادِ التَّقْوٰی و جناب سید العارفین
امیر المؤمنین فرموده اند آه مِنْ قِلَّةِ الزَّادِ وَبُعْدِ السَّفَرِ وَوَحْشَةِ الطَّرِیقِ وَعِظَمِ الْمَوْرِدِ آه از کمی
توشه و دوری سفر و وحشت راه و بزرگی مورد در روز قیامت روز نیست که اقارب و عشایر
از یکدیگر منهزم گردند که یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ اَخِیهِ وَاُمِّهِ وَاَبِیهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِیهِ لِکُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ
یَوْمَئِذٍ شَأْنٌ یُغْنِیهِ میگویند مردان برادرش و فرزند از مادر و پدر و زن از شوهر و شوهر
از زن ای نفس اگر در فردای قیامت نزد تو ترازوی اعمال آئی وَاَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِینُهُ فَاُمُّهُ
هَاوِیَةٌ وَمَا اَدْرٰیکَ مَا هِیَهْ نَارٌ حَامِیَةٌ که ناگاه چشم پیغمبر و امیر المؤمنین حیدر بر تو افتد
و ببینند که تو بد شیعه بودی از برای ما در آن وقت چکار خواهی کرد وای نفس ترازوی
عدل خدا را انشنیده که در روز سنجیدن اعمال تو را میگوید بلکه نَضَعُ الْمَوَازِینَ الْقِسْطَ لِیَوْمِ
الْقِیٰمَةِ آیا پنداری که در دنیا جاویدان خواهی بود تا چشم زدنی وقت سفرت فردا است که در جهان
نباشد اثری بر روی زمین خواب زغفلت تا کی از زیر زمین مگر نباشد خبرت انوز حساب

که پنجاه هزار سالست حذیفه یمانی شخصی بخدمت سید المرسلین عرض کرد که پیر شدی ابن فرمود که چهار سوره
مرا پیر کرده سوره هود و سوره واقعه و عم یتساءلون و اذا الشمس کورت و در این چهار سوره
هول و عظمت روز قیامت مذکور است روز قیامت زمانی باشد که طبل یوم ینفخ فی الصور فرو
کوبند یعنی نفخه صعقه است که بعد از آنکه چهل روز از نفخه فزع بر آمده باشد در یابد ایشان را
و حال آنکه مردم مشغول معامله باشند یا مخاصمه و جدال مشغول باشند یعنی در مهم ساختن امور دنیا باشند
که یکبار اسرافیل صور دمد همه یکبار هلاک شوند که فصعق من فی السموات و الارض الا من شاء
الله وارد شده است که مردم در معامله نشر متاع کرده باشند و آنرا بر یکدیگر عرض کرده باشند که قیامت برخیزد قائم
و بعضی لقمه بر داشته باشند و هنوز بدهان نگذاشته باشند که قیامت قائم میشود و برخی کاسه آب بدو
باشند و هنوز و هنوز آب نداده باشند که نفخ صور شود فلا یستطیعون توصیة و لا الی اهلهم
یرجعون یعنی نتوانند در آن حال وصیت کردن با حاضران و بسوی اهل خودشان که غایب باشند بر
گردند و نفخ فی الصور فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون مراد نفخه صور سیم است که احیا
انگونه [?] ها بیرون آمده بموضعی که حکم الهی صادر شده میشتابند و مراد صحرای قیامت است که فوز [?]
عذاب کفار واقع نشود مگر در یابین اینده [?] و نفخه که چهل سالست آفتاب و ماه را در یک موضع جمع
کند که جمع القمر و الشمس و این سقف معلق را که بی ستون برپا داشته اند از یکدیگر جدا نمایند که اذا السماء
انفطرت و مثل او له کاغذ در هم می پیچند که یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب و بنیاد قهر در
عالم جستن کرد و اشرقت الارض بنور ربها و ملئکه ملکوت صفها در بندند که یوم یقوم الروح
و الملئکة صفا لا یتکلمون و کواکب روشن که قنادیل نور است بر سر ایشان نثار کنند که اذا الکواکب

انتثرت

انتثرت اینها در وقتی است که مردم سر از خاک در آورند و اذا القبور بعثرت در چنین وقتی
هیچ شخصی زهره آن ندارد که قدم از قدم بر دارد تا از عهده این چهار سؤال بر آید اول عن
عمره فیما افناه یعنی عمر خود را در چه فانی کردی و در چه صرف نمودی در دین و طاعت و ایمان یا در
ظلمت کفر و عصیان در طاعت حضرت الهی یا در متابعت شهوات و مناهی و چون از عهده این سؤال
بیرون آید پرسش دیگر نکنند دوم عن جسده فیما ابلاه یعنی قد سرو آسا را در چه دو تا کردی
و این چهره گلنار رنگ را در چه مزعفر ساختی و این موی چون مشک سیاه را در چه سفید کافوری کردی
در طاعت و پرهیزکاری یا در معصیت و خلق آزاری و چون از عهده این سؤال بر آید سؤال
دیگر کنند سیم عن علمه فیما عمله یعنی آنچه دانستی کار کردی و اهل بیت را که شناختی خوشنود
ساختی و بر ایشان تولی کردی و از دشمنان ایشان تبرا نمودی چون از عهده این سؤال بیرون آمد
سؤال چهارم نمایند چهارم عن ماله من این اکتسبه و فیما انفقه یعنی ای بنده دنیا از کجا کسب
کردی از حلال یا از حرام و در چه صرف کردی در صلاح و سداد یا در شر و فساد هرگاه شخص را
زهره آن نباشد که قدم از قدم بر دارد تا از عهده این چهار سؤال بر آید ای بسا پیر دها که در
آن مجمع در بند شود ای بسا زبانها بر تیغ حسرت بریده شود بر خود ستم میکند و دین خود را فدای
درم میکند و از حریم شرع بیرون نرود [?] و خانه اصل خود را خراب نماید و سرمایه عمر خود را
و اوقات شریف را در تحصیل جاه و مال صرف نکنید و مصالح خانه آخرت را صرف دنیا مکنید آیا
ندیده اید که چگونه اهل دنیا مالها جمع کرده و قصرها بنا نموده عاقبت بغیر زندان و شوهر زنان
واگذاشته تهی دست در ظلمت کده با مار و مور هم خانه گردید ای نفس دنیا را بواسطه ثواب عقبی

ترا به چه زیستی ترک او و کثرت بلاها آیا معشوق دل میتوان بست که کبران و یهودان شریک غالب او
باشند هر چند در تحصیل مال سعی نمائی کبران و یهودان جمعی هستند که تو را یاری نمایند پس این
عقل است که از صدر نشینی قرب بادی و آشنای انبیا و ائمه هدی نفرت نموده تلاش کنی که در کفش
مجلس یهودان و سفیهان در دروزی [?] قرار گیری عاقل آنست که از دنیا از قدر خود نه پسندد
و در جمع کردن دنیا کو یا غرض تو آنست که اهل و عیال تو بعد از تو آزاد نکشند آیا این نشنیده که
شر الناس من باع آخرته بدنیا غیره بدترین مردم کسی است که آخرت خود را بدنیای مردم نفروشد
پس بنا علی هذا تو بدترین مردم باش حال تو چگونه خواهد بود که مانند مستان با دل سوزان
و جگر بریان برهنه پای و برو ابتر [?] عریان بعرصه محشر در آئی بعد از آنکه فراش تو مدتی خاک در آنی
تو مار و عقرب با قافله مردگان که منتظر تو بوده اند قسم یاد کرده بودند که از جای خود بیتو حرکت نه
نمایند تا چنین بصحرای محشر در آئی در آن وقت ملئکه غضب الهی که زبان در وصف هیبتشان عاجز که
علیها ملئکة غلاظ شداد لا یعصون الله ما امرهم ماموره شوند بگرفتن تو ترا گرفته کشان کشان بمحل
حساب و مقام عرض برند زبانت لال گشته اعضایت بنطق در آمده از تو قلیل و کثیر و نقیر و قطمیر شهادت
بر ضرر تو دهند پس بیا فرصت غنیمت شمار و نقد عمر را بغفلت مگذران و از بهر سؤال و جواب
مهیا ساز چنانکه حضرت امیر علم فرموده اند که حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا محاسبه کنید نفسها
خود را پیش از آنکه در روز حساب نفسهای شما را محاسبه نمایند پس بقول آن تعالی جناب عمل نما امروز محاسبه
نفس خود بکن تا فردا بی محنت حساب و عقاب بجنة المأوی در آئی و طریقه محاسبه نفس آنست که در
موضع خلوت نشینی و نفس خود را مخاطب ساخته از اوقات گذشته عمر خویش تفحص کنی پس هر ساعت

که معصیت

که بمعصیت و ترک طاعت گذرانیده باشی بتوبه و استغفار و تدارک تلافی و طاعتهائی که ترک کرده ای
نماز و روزه قضا کنی و اگر حقی بر ذمه ات قرار گرفته از زکوة و خمس و مال مردم را ادا نمائی و اگر کسی را
رنجه داشته باشی عذر خواهی نمائی و او را از خویش راضی نمائی و اگر ساعتی صرف خود در خواب و سایر
مباحات کرده باشی پشیمانیها کشی هر ساعت که بعبادت گذرانیده باشی از بهر آن نعمت شکر کنی تا بدین
طریق از حساب گذشته با بقیه عمر فارغ شوی و باید هر صباح مانند تاجری که با شریک خود در هنگام تسلیم
سرمایه سفارش نماید تو نیز سفارش نمائی که ای نفس مرا بجز بقیه عمر سرمایه نیست و هر نفسی از انفاس
آن جوهر نفیسی است که عوض ندارد که اگر تلف شود باعث خسارت عظیم گردد و اگر در سلک مردگان
بودی آرزو میفرمودی که کاش یکروز بدنیا بر میگشتیم و عمل خیری میکردیم پس هم چون فرض کن که
مرده بودی و خداوند ترا یکروز زنده کرد پس امروز غنیمت شمار و این کالا [?] را بقیه عمر را ضایع
مگذار تا آنکه در روز قیامت حساب آسان کنند و نامه عملت را بدست راست دهند فاما من اوتی
کتابه بیمینه فسوف یحاسب حسابا یسیرا و ینقلب الی اهله مسرورا بلکه بجنات داخل بهشت و ترا
از فزع آن روز ایمن گردانند که یوم لا یحزنهم الفزع الاکبر و ترا با ابرار و نیکوکاران محشور
گردانند که ان الابرار لفی نعیم و از آب حوض کوثر سیراب نمایند ان الابرار یشربون من کاس
کان مزاجها کافورا ای نفس چرا بنفاق پیشه مکو نظر نمیکنی که خدا در مذمت منافقان
چه فرموده المنافقون و المنافقات بعضهم من بعض یامرون بالمنکر و ینهون عن المعروف و یقبضون
ایدیهم نسوا الله فنسیهم ان المنافقین هم الفاسقون وعد الله المنافقین و المنافقات و الکفار
نار جهنم خالدین فیها هی حسبهم و لعنهم الله و لهم عذاب عظیم یعنی منافقان و منافقات بعضی

مر بعضی اجتماع بر نفاق و شرک میکنند بلکه یکدیگر را بشرک و معاصی و نهی میکنند از افعال حسنه که خدا
امر بآن کرده و انفاق نمیکنند مال خود را در راه خدا چون خدا را فراموش کردند در طاعت خدا
ایشان را فراموش می کند و وامیگذارد در آتش وعده فرموده خدا ایشان را آتش جهنم با کافران
که همیشه در آن باشند آتش بس است ایشان را و خدا ایشان را دور گردانیده از رحمت خود و برای ایشان
عذاب دائمی خواهد بود و بدانکه تمامی روز و شب بیست و چهار ساعت است و در حدیث آمده که
پروردگار روز قیامت خانه برابر بنده خویش نماید و در برابر ساعتها روز و شب بیست و چهار خزانه ظاهر
و یکی را بگشایند پر از نور و آن در برابر ساعتی که بعبادت مشغول بوده و از دیدن آن نور انقدر
او را فرح و سرور حاصل شود که اگر بر جمیع اهل جهنم قسمت شود الم آتش در نیابند و خزانه دیگر
از بهر وی بگشایند پر از نور و آن در برابر ساعتیست که بعبادت مشغول بوده و از دیدن
آن نور او را فرح و سرور حاصل شود که اگر بر جمیع اهل جهنم قسمت نمایند الم آتش را در نیابند و خزانه دیگر
از بهر وی بگشایند تیره و تار بار ناخوش و بوی عفونت آید و پر از وحشت و آن ساعتیست که در آن
معصیت نموده و از مشاهده این خزانه وی را انقدر خوف و ترس حاصل شود که اگر بر جمیع
اهل بهشت قسمت شود نعیم بهشت را بر ایشان ناخوش گرداند و خزانه دیگر را از بهر وی بگشایند خالی
از الم و سرور و آن ساعتی بوده که بخواب بوده یا بمباحی از مباحات دنیا پس در این هنگام حسرتها
خورد و پشیمانیها کشد که چرا این خزانه خالی مانده و این باعث الم و غم بسیار شود و هم چنین
بعدد ساعتها خزانها بروی عرض نمایند پس ای نفس با ان لهو و لعب و عیش و طرب و بهلو تهی
نما و خزانهای خویش را معمور دار و خود را در ورطه هلاک میندار یا رب تو خود [illegible]

فارغ

فارغ ساز دل را بنور اخلاص دلم را بگذار و زبال و پرم رشته غفلت بگشا شاید که کنم
باوج مهر پرواز ولکن ای عزیز مشکل می بینم که از فعل ماده مکاره یعنی نفس اماره خونخوار
با این مواعظ شافیه جامعه ترک معصیت خود کند و از غفلت بیدار شده این پنج روزه دنیا را
روی بطاعت و بندگی آورده آه آه تا بکی این نفس کافر کیش کافر تر شود تا بکی این جبه
بیشرم متک سر شود پس فغان بر دم جای نفس دعا از زمان بر دی پس نصیحت کردمش شاید
بحق رهبر شود گفتم آخر بکنم کاری که بهتر باشد آن من چه دانستم که آخر کار من بدتر شود
دیگر ای نفس خدا مدح نموده مؤمنان را در کتاب خود که وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ
بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَوٰةَ وَيُطِيعُونَ
اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَٰئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ
جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ
مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ یعنی مؤمنین و مؤمنات بعض ایشان بعض هستند و امر
میکنند بعض ایشان مر بعضی را بانچه واجب کرده خدا فعل آن را و نهی می کنند از انچه خدا نهی کرده
فعل آن را و مداومت میکنند بر فعل نماز و بیرون میکنند از اموال خود زکوة را و اطاعت
میکنند خدا و رسول را بانکه رضای ایشان را بعمل آورند زود باشد که خدا در آخرت
بر ایشان رحم فرماید و او قادر است بر رحمت و عذاب وعده داده خدا ایشان را بهشتها که
زیر انها نهرها جاریست که مخلد خواهند بود و مساکن طیبه از لالی یاقوت احمر و
زبر جد و برای ایشان است خوشنودی خدا و این بزرگ تر است ای برادر اگر نفس تابع

موعظه دلپذیر و متعظ نشد بقسم دیگر او را موعظه کن که مبادا از رحمت خدا یاس بهم رساند
و کافر شود که لا تقنطوا من رحمة الله وای نفس اقلا کاری بکن که پیغمبر با این مهربانی از
تو روگردان باشد که ترک شفاعت نکند حال تو ای از مهربانیهای پیغمبر تو بشنو بلکه در تو
بیقین بآن اثر کند چنانکه مرویست که فردای قیامت اولین و آخرین خطاب رسد که یا احمد امت خود را
بعرصه گاه قیامت جمع کن آن سید آخر الزمان امت خود را در یک مقام جمع کند و اخیار و
نیکان ایشان را جدا کند و بمقام عرض آورد خطاب رسد که این الباقون باقی امت نیز کجا اند
خواجه عالم گوید در موقف خود ایستاده اند خطاب رسد که ایشان را بموقف حساب آر حضرت
قومی را جدا کند که دانه اعمال صالحه ایشان کمتر از اعمال سیئه ایشان و بمقام عرض آورد
خطاب آید که یا محمد عاملان و مطیعان را آوردی این العاصون عاصیان کجا یند سید رسل
گوید در مقام حیرت ایستاده اند خطاب آید که برو و ایشان را بیار و سید عالم گریان رود و عاصیان را
در پیش کند و بمقام عرض آورد خطاب رسد که تنح عنهم یا محمد از میان ایشان بیرون رو که
من با ایشان کار دارم باید عذاب ایشان را فرو گیرد سید عالم یک گام دیگر پیش گذارد باز خطاب
آید که یا محمد تنح عنهم یا محمد از میان ایشان دور شو آن وقت غریو عاصیان بعرش برسد کار
پس حضرت یک گام از ایشان دور شود و بدو گام دیگر برگردد و در میان امت
داخل شود و در مرتبه سیم خطاب قهر آمیز در رسد که یا محمد تنح عنهم ای احمد دور شو
از ایشان آن وقت غریو عاصیان بعرش برسد کار رسد و آن حضرت گریان شود و دست
بر آورد و گوید الهی انک عهدت ان لا تفضح امتی بار خدایا تو عهد کردی که امت مرا

رسوا

رسوا نکنی در آن وقت دریای رحمت واسعه بجنبش آید و خطاب در رسد که ای حبیب من
هرگاه اینقدر درباره امت اهتمام داری من این گروه عاصی را بتو بخشیدم ای برادر اگر
راستی امیدی اظهار کن دوستانه خود را و دوستی خود را ظاهر ساز که امام حسین ع فرمود که
ما ذُكِرْتُ عِنْدَ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَبَكَى وَاغْتَمَّ لِمُصَابِي یعنی مذکور نمی شوم من نزد هیچ مؤمنی مگر
آنکه گریان میشود و محزون و مغموم میشود برای مصیبت من از منطوق این حدیث صریحا
فهمیده میشود که مؤمن چه قسم کس است حالا گو باش تا قدری مصیبت ذکر شود که گریان
شوی در بعضی از کتب معتبره اصحاب مرویست از ابن عباس که در خدمت شاه اولیا بغزوه
صفین میرفتیم چون بزمین کربلا رسیدیم حضرت ساعتی بآنجا نگاه کرد و اشک از دیده
مبارکش جاری شد و فرمود هٰذا مناخ ركابهم این محل خوابانیدن شتران ایشانست و
هٰذا ملقى رحالهم اینموضع افکندن بارهای ایشان است ههنا تراق دماؤهم اینجا
جاری شود خونهای ایشان طوبى لك من تربة تراق عليها دماء الاحبة خوشا حال
تو ای خاک که ریخته خواهد شد بر تو خونهای دوستان خداوند و تو خواهد بود
خوابگاه شهیدان که مانند ایشان نیامده است و بعد از این بوجود نخواهد آمد پس فرمود
ای پسر عباس اگر بشناسی این موضع را هم چنانکه من میشناسم هر آینه نخواهی گذشت
از اینجا با گریه و گریان نشوی پس هم چنین گریست که محاسن شریفش تر شد و اشک بر سینه
مبارکش جاری شد و گفت آه ما لي ولآل أبي سفيان ما لي ولآل حرب وجند الشيطان
و اولياء الكفر والطغيان مرا چه کار است با آل ابی سفیان و آل حرب و لشکر شیطان

واولیاء کفر وعدوان صَبْرًا یا اَبا عَبْدِ اللّهِ فَقَدْ یَلْقی اَبُوکَ مِثْلَ الَّذی تَلْقی مِنْهُمْ بتو خواهد رسید که
بپهروت رسید پس آب طلبید و وضو ساخت و چند رکعت نماز کرد و بعد از آن خوابید چون از خواب
بیدار شد زار گریست و گفت ای پسر عباس در این ساعت در خواب دیدم که جماعتی چند از آسمان
فرود آمدند که علمهای سفید در دست داشتند و شمشیرها ایشان از شدت بریق سفید می
درخشید پس در این زمین خطی کشیدند دیدم شاخها این درختها و شاخهای آن سر بر زمین زدند
و این صحرا دریای خون شد و حسین من در این دریای خون دست و پا میزند و استغاثه می
کند و کسی بفریاد او نمیرسید و آن مردانی که از آسمان فرود آمده بودند ندا میکردند که اِصْبِروا
یا آلَ الرَّسُولِ فَاِنَّكُمْ تُقْتَلُونَ عَلی اَیْدی اَشْرارِ النّاسِ صبر کنید ای آل پیغمبر که بدرستیکه شما کشته
خواهید شد بر دست بدترین مردم هذِهِ الْجَنَّةُ مُشْتاقَةٌ اِلَیْكَ یا اَبا عَبْدِ اللّهِ ای حسین اینک
بهشت بسوی تو مشتاق است پس ایشان بنزد من آمدند و مرا تعزیت فرمودند گفتند ابشر
یا اَبا الْحَسَنِ فَقَدْ اَقَرَّ اللّهُ بِهِ عَیْنَكَ یَوْمَ الْقِیمَةِ یعنی شاد باش ای علی که دیده تو در روز قیامت
باو روشن خواهد شد پس یا ابن عباس هذِهِ اَرْضُ كَرْبٍ وَبَلاءٍ یُدْفَنُ فیها الْحُسَیْنُ وَسَبْعَةَ
عَشَرَ مِنْ وُلْدی وَوُلْدِ فاطِمَةَ این زمین موضع کربلا است که دفن میشود در آن هفده نفر
از اولاد من و از اولاد فاطمه و این زمین در آسمانها معروفست پس فرمود ای پسر عباس
طلب کن در زمین پشکل آهو را بدرستیکه پیغمبر مرا خبر داده است که در این زمین پشکل
چند خواهم دید که رنگ آنها زرد شده باشد مانند زعفران پس ابن عباس بعد از اندک زمان
تفحص کرد پشکلهای باین صفت بهم یافت حضرت اخبار نمود حضرت رفت و آن پشکلها را

برداشت و بو کشید و گریست و فرمود یا ابن عباس بدانکه این پشکلها را عیسی پسر مریم بو کشیده است
در وقتی که باین زمین رسید و کیفیت آن چنان است که حضرت روح الله با حواریین باین
زمین وارد شد حضرت عیسی گله آهو را دید که در اینجا میگریستند و حضرت در نزد آنها
نشست و گریه بسیاری کرد و از گریه او حواریین نیز گریستند اما سبب گریه او را نمیدانستند
و بعد از آنکه سبب را پرسیدند فرمود هذِهِ اَرْضُ كَرْبٍ وَبَلاءٍ یُقْتَلُ فیها فَرْخُ الرَّسُولِ وَفَرْخُ الْبَتُولِ
الطّاهِرَةِ شَبیهَةِ اُمّی این زمینی است که در آن کشته خواهد شد فرزند رسول خدا و نور چشم فاطمه
بتول عذرا که شبیه مادر من است در آخر الزمان در اینجا مدفون خواهد شد و خاک این زمین
از مشک خوشبوتر است و این آهوان با من سخن میگویند و مرا خبر میدهند که در این زمین
ما چرا میکنیم مگر بسبب شوق ما بتربت مقدس آن شهید تا در این زمین چرا میکنیم از
هر آفت محفوظ می باشیم پس حضرت عیسی دست فرا کرد و گفت خداوندا این پشکلها را با آنها
باقی دار تا پدر بزرگوار حسین بیاید در این زمین و آنها را برداشته بو بکشد و بو زمین کذاشت
گفت اینها بدعای حضرت عیسی تا حال باقی مانده اند پس آنحضرت باواز بلند گریست و گفت
الهنا بحق عیسی برکت ده کشندگان حسین را و اینقدر گریست که بیهوش شد و بر رو در افتاد و من
گریستیم و چون بهوش آمد قدری از آن پشکلها را بگوشه ردای خود بست و بمن داد و گفت ای پسر
عباس چون خون از این پشکلها جاری شود بدانکه حسین من کشته شده است ابن عباس میگوید
من آنها را برداشتم و در آستین خود بستم و محافظت آنها میکردم تا روزی در خانه خود خواب
بودم چون بیدار شدم دیدم خون از آن پشکلها جاری شده و آستین من پر از خون شده بود

و آن روز دهم محرم بود گفتم بخدا سوگند که حسین امروز شهید شده است و من هرگز از علی دروغ نه
شنیده ام چون از خانه بیرون آمدم دیدم غبار مدینه را گرفت بنحوی که یکدیگر را نمی توان دید و
قرص آفتاب مانند طشت خون سرخ شده بود یقین من زیاد شد بخانه برگشتم ناگاه از ناحیه خانه
صدائی شنیدم که یکی میگفت اِصْبِرُوا یا آلَ الرَّسُولِ ای آل رسول صبر کنید فَقَدْ قُتِلَ فَرْخُ الرَّسُولِ کشته شد
جگر گوشه رسول نَزَلَ الرُّوحُ الْاَمینُ بِبُكاءٍ وَعَویلٍ روح الامین با گریه و ناله بزمین نازل شد
صدای گریه از آن قائل بلند شد و اینمرتبه یقینی قطعی حاصل شد و بعد از اندک زمانی خبر شهادت آن
حضرت در روز عاشورا بمدینه رسید الا لعنة الله علی القوم الظالمین **محفل بیست و پنجم**
در بیان بعضی از مستحبات و مکروهات و شواهد آن از اخبار ائمه اطهار و کلمات علمای اعلام اَلْحَمْدُ لِلّهِ
الَّذی جَعَلَنا مِنْ مُحِبّی آلِ طه وَیس وَمِنْ شُعاعِ اَنْوارِ سَیِّدِ الْمُرْسَلینَ وَالصَّلوةُ عَلی جَمالِ مَشِیَّةِ
رَبِّ الْعالَمینَ وَاَبْوابِ عُلُومِ فَخْرِ الْاَنْبِیاءِ وَالْمُرْسَلینَ الَّذینَ هُمْ قُرْآنُ الْمُبینِ الَّذی هُوَ طِیْنِیُّ ذاتِ
الْعالَمینَ سِیَّما الْحُسَیْنُ الَّذی هُوَ لِلّهِ الْاِسْمُ الْاَعْظَمُ وَبَنَی الْوُجُودُ عَلی ذلِكَ الْاَجَلِّ الْاَكْرَمِ
الَّذی هُوَ قُطْبٌ لِلْاَرْضِ وَالسَّماءِ وَمَرْكَزٌ حَقٌّ لِلْاَبْدانِ وَالْاَرْواحِ الَّذی هُوَ نُورٌ لِلْمُؤْمِنینَ
وَنارٌ لِلْكافِرینَ وَشِفاءٌ لِلْمُسْلِمینَ وَنَكالٌ عَلَی الظّالِمینَ الَّذی فی عالَمِ الذَّرِّ قَتَلَهُ یَزیدُ وَلِهذا
یَبْكی عَلَیْهِ كُلُّ نَبِیٍّ وَوَلِیٍّ سَعیدٍ الَّذی هُوَ مِفْتاحُ كُلِّ فَلاحٍ وَاِنْجاحُ كُلِّ نَجاحٍ وَسَبیلُ كُلِّ نِعْمَةٍ
وَمِصْباحُ كُلِّ ظُلْمَةٍ وَشِفاءٌ كُلِّ داءٍ وَمَعْدَنُ كُلِّ فَیْضٍ وَفَلاحٍ وَسَفینَةُ كُلِّ نَجاةٍ وَالشُّكْرُ لِلّهِ
الَّذی جَعَلَنا مِنْ شیعَةِ الْحُسَیْنِ وَمُحِبّیهِ وَعَزائِهِ وَزائِرِهِ وَالسَّلامُ عَلَی الْحُسَیْنِ مادامَ سَماءُ
الْكَرْبِ وَالْبَلاءِ بِماءِ الْحَسْرَةِ عَلی اَرْضِ كَرْبَلاءَ وَتَفَجَّرَ عُیُونُ الْغَمِّ وَالْاِبْتِلاءِ بِمِیاهِ الْحَسْرَةِ عَلی

حَدائِقِ نَجَفٍ **اما بعد** فقد قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم و مبین خطابه العظیم
اعوذ بالله مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجیمِ ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا یعنی رسول
خدا آنچه از جانب خدا بیاورد قبول کنید و آنچه نهی کند شما را از جانب خدا نهی پذیرید و بترسید
و بترسید از خدا که عذاب او شدید است و در احادیث قدسیه است که خداوند میفرماید که ما
تَقَرَّبَ اِلَیَّ عَبْدی بِشَیْءٍ اَفْضَلَ مِمَّا افْتَرَضْتُهُ وَاِنَّهُ لَیَتَقَرَّبُ اِلَیَّ بِالنَّوافِلِ حَتّی اُحِبَّهُ فَ
اِذا اَحْبَبْتُهُ كُنْتُ لَهُ سَمْعًا وَبَصَرًا وَیَدًا یعنی تقرب نجسته بمن بنده بچیزی که بهتر باشد
از آنچه من بر او واجب کرده بدرستیکه تقرب میجوید بسوی من بنوافل تا آنکه دوست میدارم
او را پس هرگاه دوست او را میداشتم از برای او بمنزله گوش و چشم و دست و پا یعنی اعضا را
حرکت نمیدهد مگر از برای رضای خدا تا آنکه چنانکه محتاج است باین اعضا احتیاج دارد
و در کتاب من لا یحضره الفقیه از جناب امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که فرمودند که هرگاه تمام
بدن مرا خار مغیلان فرو کنند راضی ترم از آنکه یکنافله از نوافل رسول ترک کنم چنانکه
کردن باعث خوشنودی پیغمبر است چنانکه ابتدا اول دلالت بر این معنی کرده و نافله در لغت عرب
بود و معنی اطلاقی میشود بیکی عطا و بخشش قال الله تعالی نافِلَةً لَكَ یکی از مستحب و مومن می
تواند که جمیع مباحات را بنیت مستحب کند باینکه نیت کند که غذا میخورم از برای خدا که
قوت بر طاعت داشته باشم و مقاربت میکنم که کسر شهوت شود تا رغبت بمعصیت نداشته
باشم و کسب میکنم که محتاج بخلق نباشم و وسعت بر عیال و برادران مؤمن میدهم و زیارت میکنم
ساکنم بر مرحوم که دل او را بدست آورم و تطهیر از بول و غایط میکنم که مشغول نماز باشم

اینها چنانکه صدوق ره در من لا یحضره الفقیه ذکر کرده و اصل نماز نافله نوافل و فرایض عین
لطف و احسانست و بعضی از علما تصریح کرده اند که هرگاه شخصی جمیع فرایض را بعمل آورد و لکن نوافل را
بالمره ترک کند معصیت کرده است و صاحب مدارک این را نسبت ببعضی از علما داده است و بعضی
دیگر از علماء از امهات محرمات شمرده اند و صاحب انواعات پیغمبر را نسبت چنانکه خدا فرموده و لا تخونوا
الله و تخونوا الرسول یعنی لا تخونوا الله بترک فرایضه و لا تخونوا الرسول بترک سننه و شرایعه یعنی
خیانت نکنید با خدا بترک فریضهای او و خیانت مکنید با رسول خدا بترک سنت و شریعتها و پس هرگاه
که خواهی که عاق پیغمبر ص نشوی همه نوافل را ترک مکن بعضی بعمل آور و مثلا اگر نافله روز را توفیق
نیافتی نافله شب را بکن و اگر این توفیق را نیافتی نافله جمعه را بکن و اگر این را هم توفیق نیافتی غسل
روز جمعه را ترک مکن و نوافلی که از شرع رسیده است بسیار است که ضبط آن ممکن نیست ما لا
یدرک کله لا یترک کله بعضی را که اهم است از برای تو ذکر مینمایم از جمله آنها تلاوت کلام
خداست و ثواب آن در محفل دوم ذکر شد اعاده آن ضرور نیست دوم ذکر خدا بسیار کردن است
و این احتیاج بذکر ثواب ندارد این خود واضح و هویداست سیم بسیار گریستن است از خوف خدا
و این هم ثواب او ذکر شد چهارم شانه کردن محاسن است حضرت صادق ع فرمود که مشط الرأس
یذهب بالوباء و مشط اللحیة یشد الاضراس یعنی شانه کردن سر ناخوشی وبا را برطرف میکند و شانه
ریش دندانها را محکم میکند و از جناب امام موسی ع مرویست که اذا سرحت لحیتک و رأسک فامرر
المشط علی صدرک فانه یذهب بالهم و الوباء یعنی هرگاه شانه کردی ریش خود را مرور ده شانه را
بر سینه خود بدرستیکه برطرف میکند هم و وبا را و در حدیث دیگر هفتاد مرتبه کسی ریش خود را

شانه کند تا چهل روز شیطان نزدیک او نمیرود و در حدیث دیگر شانه کند شانه علاج که وبا را
برطرف میکند و هم چنین تب و ضعف را برطرف میکند پنجم آمد و شد بمسجد نمودن است و ثواب
آن گذشت در محفل ثواب نماز قال النبی ص من کان القرآن حدیثه و المسجد بیته بنی الله له
بیتا فی الجنة یعنی کسیکه قرآن حدیث او باشد خدا در بهشت خانه برای او بنا میکند و عن النبی ع
من سمع النداء فی المسجد فخرج منه من غیر علة فهو منافق الا ان یرید الرجوع الیه یعنی
اینکه کسیکه اذان بشنود در مسجد بی عذر شرعی بیرون رود منافق است مگر اراده برگشتن
داشته باشد و عن علی ع قال لا صلوة لمن لم یشهد الصلوة المکتوبات من جیران المسجد اذا
کان فارغا صحیحا انجناب علی ع مرویست که فرمود نماز نیست کسیکه همسایه مسجد باشد و بیمار نباشد
هرگاه بیکار و صحیح باشند که حاضر نشود در مساجد عن ابی عبد الله ع من مشی الی المسجد لم
یضع رجله علی رطب و لا یابس الا سبحت له الی الارض السابعة ششم عمامه داشتن است
از حضرت صادق ع سوال کردند که چه میفرمائید نماز در کلاه سیاه فرمودند که لا تصل فیها
فانها لباس اهل النار نماز مکنید در آن که لباس اهل آتش است و در جای دیگر وارد است
که حضرت رسول ص فرمودند بجناب علی ع که من دوست میدارم از برای تو آنچه دوست میدارم
از برای خودم و مکروه میدارم از برای تو آنچه مکروه میدارم از برای خودم عمامه تحت الحنک دار
ثواب آن بسیار است از عامه بی تحت الحنک هفتم مسواک کردن است قال الصادق ع اربع من سنن
المرسلین التعطر و السواک و الحناء و النساء یعنی امام جعفر صادق ع فرمودند که چهار چیز سنت
پیغمبران است بوی خوش استعمال کردن و مسواک کردن و زن گرفتن و خضاب بحنا کردن حضرت

رسول ص فرمودند که یا علی علیک بالسواک عند وضوء کل صلوة یعنی یا علی بر تو باد مسواک کردن
نزد وضوی هر نماز و مسواک شطر وضواست و قال الصادق ع فی السواک اثنتا عشرة خصلة هو
من السنة و مطهرة للفم و مجلاة للبصر و یرضی الرحمن و یبیض الاسنان و یذهب بالحفر و
یشد اللثة و یشهی الطعام و یذهب بالبلغم و یزید فی الحفظ و یضاعف الحسنات و تفرح به
الملئکة حضرت صادق ع فرمودند در مسواک دوازده خصلت است یکی آنکه از سنت است دویم
آنکه مطهر است از برای دهان سیم آنکه جلا دهد چشم را چهارم باعث خوشنودی خداست پنجم سفید
میکرداند دندانها را ششم زردی دندانرا میبرد هفتم کبودی بیخ دندانرا محکم میکند هشتم اشتهای
طعام می آورد نهم بلغم را میبرد دهم حافظه را زیاد میکند یازدهم حسنات را مضاعف میکرداند دوازدهم
ملکه را خوشحال میکند قال امیر المؤمنین ع النورة طهور و قال الرسول من اطلی بالنورة
و اختضب بالحناء آمنه الله من ثلث خصال الجذام و البرص و الاکلة نوره کشیدن و خضاب
کردن خدا او را از جذام و پیسی و آکله ایمن میدارد هشتم برادران گرفتن و مواسات کردن با ایشان
و مکافات بر احسانها ایشان کردن و استعمال مروت نمودن و جود و سخاوت و بذل مال نمودن
است و هر یک بتفصیل گذشت نهم احسان با ضعفا نمودن چون احسان بر زن و کنیز و غلام و همسایگان
و فقرا و محاسن سفیدان و ثواب هر یک گذشت دهم تواضع از برای مؤمنان نمودن و اکرام ضیف
و مهمان کردن است یازدهم حفظ زبان مگر از خیر کردن است دوازدهم اعتراف بتقصیر در جمیع کارها
نمودن است سیزدهم اتیان باداب و سنن نبویه در سایر حرکات و سکنات نمودن چهاردهم
نوره کشیدن است پانزدهم خضاب کردن است جناب رسول خدا ص فرمودند بعلی بن ابیطالب ع که

یا علی درهم فی الخضاب افضل من الف درهم فی غیره فی سبیل الله یعنی یکدرهم در خضاب افضل
از آنکه هزار درهم در راه خدا صرف کنی و در خضاب وارد شده یطرد الریح من الاذنین و یجلوا
البصر و یلین الخیاشیم و یطیب النکهة و یشد اللثة و یذهب بالضنا و یقل وسوسة الشیطان
و تفرح به الملئکة و یستبشر به المؤمن و یغیظ الکافر و هو زینة و طیب و یستحیی منه منکر و
نکیر و هو براءة له فی قبره یعنی در خضاب چهارده خصلت است آنکه باد گوش را کم میکند دوم
بینی را ملایم میکند و دیده را جلا میدهد و دهن را خوشبو میکند و ملئکه را خوشحال میکند
و بشارت میدهد مؤمنانرا و موجب غیظ کفار میشود و زینت مؤمن و بوی خوش مؤمن است
و حیا میکنند از او منکر و نکیر و این براءت است از برای او در قبر و زینت کردن محاسن بوسمه افضل است
از حنا شانزدهم سر خطمی شستن قال الصادق ع و غسل الرأس بالخطمی فی کل جمعة امان من البرص
و الجنون و ینفی الفقر و یزید فی الرزق یعنی حضرت صادق ع فرمودند که شستن سر بخطمی ایمنی است
از پیسی و دیوانه شدن و فقر را برطرف میکند و رزق را زیاد میکند اغسلوا رؤسکم بورق
السدر فانه قدسه کل ملک مقرب و کل نبی مرسل و من غسل رأسه بسدر صرف الله
عنه وسوسة الشیطان سبعین یوما و من صرف الله عنه وسوسة الشیطان سبعین
یوما لم یعص و من لم یعص دخل الجنة و هر که سر خود را ببرگ سدر بشوید برطرف میکند خدا
وسوسه شیطان را تا هفتاد روز از او و وسوسه نکند شیطان معصیت خدا نمیکند و کسیکه معصیت
خدا نکند داخل بهشت میشود و پنج حدیث مستحب است کما بحدیث دلالت دارد که امام
حسن عسکری ع فرمود که علامات المؤمن خمس صلوة الاحدی و خمسین و زیارة الاربعین

والتختم بالیمین والتعفیر للجبین والجهر ببسم الله الرحمن الرحیم مؤمن پنج نشانه دارد نماز
پنجاه یک رکعت از فریضه و نافله در شب و روز و زیارت اربعین که بیستم ماه صفر است و انگشتر
در دست راست کردن و جبین در سجده شکر بر خاک گذاشتن و بسم الله را در نماز بلند
کردن و از جمله نوافل صدقه مستحبه است که در حدیث آمده که هیچ شب بر میت سخت تر از شب اول
نگذرد پس در شب اول بمیت رحم کنید بدادن صدقه و از جمله نوافل غسلهای سنتی است خصوص
غسل جمعه که چندان ترغیب از اهل بیت در آن شده است از الجمله شیخ ابو جعفر ره حدیثی
روایت کرده است از اهل بیت عصمت که فرموده اند که من ترک غسل الجمعة بدون عذر فهو
منافق کسی که ترک کند غسل جمعه را بدون عذری پس او منافق است و صدوق ره روایت
کرده است از حضرت صادق ع که غسل یوم الجمعة طهور وکفارة لما بینهما من الذنوب من
الجمعة الی الجمعة یعنی غسل کفاره گناهان است از این جمعه تا جمعه دیگر و در حدیث دیگر
است که شیخ عارف روایت کرده است از اهل عصمت که ان لله مدینة فی الهواء حیطانها
کقشر البیض لها سبعون الف باب ولکل باب من الملائکة مثل ولد آدم الف الف مرة فاذا
کان یوم الجمعة یقولون اللهم اغفر لمن اغتسل یوم الجمعة یعنی خدا را شهریست در هوا
که دیوارهای آن مثل پوست مرغ است و از برای آن هفتاد هزار دروازه است و در هر دروازه
بعدد پسران آدم هزار هزار مرتبه از ملائکه اند چون روز جمعه شود پس دعا میکنند
که خداوندا بیامرز آن کسی را که غسل جمعه میکند و از جمله غسلهای سنتی غسل شب هفدهم و
نوزدهم و بیست و یکم و بیست سیم از ماه رمضان و روز عید است و روز نوروز

در فضیلت غسل جمعه

عرفه است

عرفه است ای برادر بعضی از علما گفته اند که انچه از اوقات تو فوت شد باد می آید یکی از چهار عمل بکنی اول انکه
آنرا صرف طلب علم کنی که از همه بهتر است دوم هرگاه در طلب علم نباشی مشغول شو بوظایف طاعات
از ذکر و قرائت و تسبیحات و نماز که این از درجات عابدین و سیر عارفان است تا ان شاء الله بوده باشی
از جمله قانتین سیم صرف کنی عمر خود را در چیزی که برسد بسبب آن چیزی بمسلمین و داخل کنی سرور
در دلهای مؤمنان یا مستمر گردانی اعمال صالحه را برای صالحان مثل انکه خدمت کنی علما و فقها را از
اهل دین و سعی در اشتغال اطعام کنی فقرا و مساکین و عیادت کنی مریضان را و تشییع جنازه کنی و
بزیارت اهل قبور روی که هم عبادتست و هم احسان چهارم هرگاه بر اینها قادر نباشی مشغول شو
بکسبی که مدار خود و عیال خود را بکند از آن بشرط انکه مسلمانان از دست و زبان تو سالم باشند
و دین تو نیز سالم بماند پس خواهی رسید باین درجه باصحاب الیمین و این درجات است در مقامات
دین و ماعدای اینها نیست مگر مواقع شیاطین مثل انکه مشغول شوی بامری که خراب کند دین
ترا یا اذیت برساند بمسلمانی و این مرتبه هالکین است و بدانکه بنده خدا در حق دین خود بر سه
قسم است اول انکه سالم است و او کسی است که اکتفا میکند بر اداء فرایض و ترک معاصی دوم رابح
و انکسی است که بعلاوه فرایض نوافل را نیز بعمل می آورد سیم خاسر است و او کسی است که در فرایض
مقصر است پس اگر قادر نیستی از انکه رابح باشی پس لا اقل سعی کن که سالم باشی نه انکه خاسر باشی
و در حق سایر بندگان خدا نیز بر سه قسم است اول انکه بمنزله ملائکه است که خیر او بمردم میرسد
و ضرر او با ایشان نمیرسد دوم بمنزله بهایم و جمادات است نه خیر او بمردم میرسد و نه ضرر او سیم بمنزله
مار و عقرب و سباع و درندگان است که ضرر او از دست و زبان و پا با ایشان میرسد پس اگر قادر

نیستی که خود را ملحق کنی بافق ملائکه پس حذر کن از اینکه تنزل کنی و از درجه بهایم و جمادات بسوی
مراتب عقارب و حیات پس اگر راضی نشوی از برای نفس خود نزول از اعلا علیین پس راضی مشو
فرو رفتن در اسفل سافلین و بالجمله در خصوص بعض از نوافل این دو سه حدیث ترا راغب میگرداند
صدوق ره در کتاب من لا یحضره الفقیه از جناب معصوم ع روایت کرده است که جناب رسول خدا
بجناب علی بن ابیطالب ع وصیت میکرد تا انکه فرمود یا علی ثلث فرحات للمؤمن فی الدنیا لقاء
الاخوان وتفطیر الصائم والتهجد فی آخر اللیل سه چیز است که باعث خوشحالی مؤمن میشود در دنیا
ملاقات کردن مؤمن در دنیا برادر دینی خود را و افطار دادن روزه دار را و بر
خواستن در آخر شب بنماز یا علی ثلث درجات وثلث کفارات وثلث مهلکات وثلث منجیات
یعنی سه چیز باعث درجات است و سه چیز کفاره گناهان است و سه چیز باعث هلاک شدن است
و سه چیز باعث نجات است فاما الدرجات فاسباغ الوضوء فی السبرات وانتظار الصلوة بعد الصلوة
والمشی باللیل والنهار الی الجماعات یعنی کامل ساختن وضو در صبحهای سرد و انتظار کشیدن نماز
بعد از نماز دیگر و راه رفتن در شب و روز بسوی نماز جماعت مسلمانان اینها باعث درجات است
واما الکفارات فافشاء السلام واطعام الطعام والتهجد باللیل والناس نیام اما آن سه چیز
که باعث کفاره گناهان میشود آن است که هر کس بخوری سلام کنی و طعام خود را بمردم بخورانی
و بنماز تهجد در شب برخیزی در وقتی که مردم در خواب اند واما المهلکات فشح مطاع وهوی متبع
واعجاب المرء بنفسه اما سه چیز که هلاک کننده است پس بخیلی است که اطاعت کرده شود
و هوا و هوسی است که پیروی شود و عجب نمودن مرد است از نفس خود واما المنجیات فخوف الله

فی السر

فی السر والعلانیة والقصد فی الغنی والفقر وکلمة العدل فی الرضا والسخط و اما آن سه چیز که باعث
نجات است ترسیدن از خداست در آشکار و پنهان و اسراف نکردن و میانه روی کردن در حالت
فقر و دولت و کلمه عدل گفتن است در رضا و غضب و حدیث از احمد بن ابی عبدالله از پدرش
ابو عبدالله از محمد بن ابی عمیر از حریز از مرازم از جناب امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق ع که
سجدة الشکر واجبة علی کل مسلم تتم بها صلوتک وترضی بها ربک وتعجب الملائکة منک یعنی سجده
شکر واجب است بر هر مسلمانی تمام میکنی بآن نماز را و خوشنود میکنی با آن پروردگار خود را
و متعجب میآوری ملائکه را از خود وان العبد اذا صلی ثم سجد سجدة الشکر فتح الرب الحجاب
بین العبد وبین الملائکة پس بدرستیکه بنده نماز کرد پس سجده شکر میکند حق تعالی حجابی که در
میان او و ملائکه است بر میدارد فیقول یا ملائکتی انظروا الی عبدی ادی فرضی واتم عهدی ثم
سجد لی شکرا علی ما انعمت به علیه ملائکتی ماذا له و فرماید ای ملائکه من نظر کنید بسوی بنده
من که ادا کرده است فرض مرا و تمام کرده است عهد مرا پس سجده میکند مرا بشکر از اینکه من بر او
انعام کردم و توفیق بجای آوردن نماز با و دادم ای ملائکه من چه چیز است از برای او فتقول
الملائکة ربنا رحمتک یعنی ملائکه عرض کنند که ای پروردگار ما رحمت تو ثم یقول الرب ثم ماذا له
فتقول الملائکة یا ربنا جنتک پس مرتبه دیگر خدا فرماید که چه چیز است از برای او ملائکه گویند
بهشت تو ثم یقول الرب ثم ماذا له فتقول الملائکة یا ربنا کفایة مهمه باز پروردگار گوید چه
چیز است از برای او گویند کفایت مهم و امور او فیقول الرب ثم ماذا فلا یبقی شیء من الخیر
الا قالته الملائکة فیقول یا ملائکتی ثم ماذا فتقول الملائکة یا رب لا علم لنا باز فرماید خداوند عالم

کرد بکر از برای او چیست ملائکه عرض کنند کرد بکر نیست از برای ما علمی فیقول اشکر له کما شکر لی
واقبل الیه بفضلی وارید وجهی یعنی شکر می کنم او را هم چنانکه شکر کرد مرا و رو می آورم بسوی
او بفضل و روی کریم خود را باو می نمایم یا امیر المؤمنین ع را باو می نمایم که سلطان شود زیرا که
اوست وجه الله و عین الله و ید الله و صدوق ره فرموده است که یعنی می نمایم باو روی پیغمبران
و اوصیا ایشان چنانکه خدا فرموده کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام و این
حدیث در کتاب من لا یحضره الفقیه است و بدانکه در این دو سجده شکر با وضو بودن سنت
چنانکه صدوق فرموده که مرویست از حضرت صادق ع که انه قال من سجد سجدة الشکر و هو
متوضئ کتب الله له بها عشر صلوات و محی عنه عشر خطایا عظام یعنی آن حضرت فرموده است
که کسیکه سجده شکر بعمل آورد و با وضو باشد نوشته شود از برای او ده نماز و محو شود از او
ده خطای عظیم با ید فرش کند دو ذراع خود را و بچسباند سینه خود را بر زمین و عبا الحسین
و رخساره خود را بر خاک و سه مرتبه شکرا لله چنانکه در روایت ابی الحسین الاسدی از
حضرت صادق است بکوید و از جمله نوافل تسبیح فاطمه زهرا که مقابل هزار رکعت نماز است
و اما آنچه که تعلق بقلب دارد پس آن اینست که تفکر کنی در مصنوعات خدا زیاده بر آن قدری که
موقوف است بر آن معارف ضروریه و دیگر آنکه مراقبه نفس و محاسبه نفس کنی زیاده بر آنچه
موقوف است بر آن تحصیل اخلاق واجبه و دیگر معرفت تفسیر قرآن و حدیث و مسائل فقه است زیاده
بر واجب و دیگر یاد مرگ است و آنچه بعد از مرگ است و هم چنین و دیگر تحصیل نمودن حکمتهائی که
استقامت قوه عقلیه باشد بدون میل بسوی جبن و تهور و تحصیل نمودن عفت است که استقامت

قوه

قوه شهویه باشد بدون میل بسوی شره و خمود و مرویست که حضرت رسول ص با امیر المؤمنین ع
فرمود که یا علی اوصیک فی نفسک بخصال ثم قال اللهم اعنه ای علی وصیت میکنم ترا در خصوص
نفس تو بچندین خصلت که محافظت کن آنها را پس دعا کرد او را که خداوندا یاری کن او را بر آن خصلتها
اما الاول فالصدق فلا تخرجن من فیک کذبة ابدا اما خصلت اول آنست که راستگوی
باید بود و باید بیرون نیاید از دهان تو دروغی هرگز والثانیة الورع فلا تجترئ علی خیانة ابدا
دویم پرهیزکاری است از محرمات الهی که معظم حق الناس است پس جرأت منما بر خیانتی هرگز والثالثة
الخوف من الله کانک تراه سیم خوف خدا است که گویا او را می بینی والرابعة کثرة البکاء فانه یبنی
لک بکل دمعة الف بیت فی الجنة چهارم گریستن از خوف خدا یا از محبت خدا یا بنا کرده شود از
برای تو بهر قطره اشکی هزار خانه در بهشت و مرویست که هیچ مکر آنکه از برای او کیلی و وزنی هست
مکر گریستن از خوف خدا فان القطرة تطفئ بحارا من النیران پس بدرستیکه قطره اشکی خاموش
میسازد دریای آتش را و لو ان باکیا بکی فی امة لرحموا یعنی اگر در میان گروهی یکنفر گریه کند
یا گریه کننده باشد خدا همه آنها را رحم میکند والخامسة بذلک مالک ودمک دون دینک
پنجم اینست که بذل کنی مال و خون خود را نزد دین یا آنکه بذل کنی مال و خون خود را
دین خود را پس آدمی جرأت کند بر سبیل ملاحظه کند دین خود را هرگاه بسلامت است باک نیست
و اما هرگاه دید که دین او ضرر میرسد یا نقصی بدین او میرسد باید ترک کند السادسة الاخذ
بسنتی فی صلاتی و صیامی و صدقتی ششم آنست که اخذ کنی سنت من در نمازمن و روزه من
و صدقه من پس اما نماز من پس هر روزی پنجاه یک رکعت و اما روزه من پس در ماهی سه روزه است

پنجشنبه اول ماه و پنجشنبه آخر ماه و چهارشنبه میان ماه و اما صدقه من پس آن قدر جهد و کوشش کن و بدرستیکه
کر اسراف کرده و نکرده و علیک بصلوة اللیل و علیک بصلوة اللیل و علیک بصلوة اللیل و علیک بصلوة
الزوال و علیک بصلوة الزوال و علیک بصلوة الزوال و بر تو باد بنماز شب و بر تو باد بنافله ظهر و بر تو
باد بتلاوت قرآن بر هر حال و بر تو باد به بلند کردن دستها خود را در نماز و گردانیدن آنها و بر تو باد
بمسواک کردن نزد هر وضوئی و بر تو باد بمحاسن اخلاق که مرتکب شوی و بمساوی اخلاق که مجتنب شوی از
آنها را حضرت فرمود فان لم تفعل فلا تلومن الا نفسک پس اگر نکردی آنچه را گفتم پس ملامت مکن البته
البته مکر خود را و این حدیث هم در من لا یحضره الفقیه است و اما مکروهات پس مثل نوافل بسیار است و ممکن
نیست ضبط آنها لکن ما بیان میکنیم مجملی از آنها اول خوردن با جنابت است که مورث فقر است دوم کرفتن
ناخنها بدندان سیم مسواک کردن در حمام چهارم فریاد کردن است پنجم شنفتن است و دویدن ششم
بلند کردن صدای عطسه است چنانچه مفهوم میشود در سوره لقمان هفده آیه با آخر سوره مانده که و اغضض من
صوتک و اقصد فی مشیک ان انکر الاصوات لصوت الحمیر هفتم آب دهان در مسجد افکندن است هشتم نیم خوردن
موش است چنانکه وصیت جناب رسول است با امیر المؤمنین که یا علی تسعة اشیاء یورثن النسیان اکل التفاح
الحامض و اکل الکزبرة و الجبن و سؤر الفارة و قراءة کتابة القبور والمشی بین امرأتین و طرح
القملة و الحجامة فی النقرة و البول فی الماء الراکد یعنی یا علی نه چیز است که باعث فراموشی میشود خوردن
سیب ترش و کشنیز و پنیر و نیم خورده موش و خواندن کتابت سنگ قبور و راه رفتن میان دو زن
و انداختن شپش و حجامت کردن در کودی کردن و بول کردن در آب ایستاده از جمله مکروهات
این چند چیز دیگر که در این حدیث است که یا علی کره الله لامتی العبث فی الصلوة و المن فی الصدقة و اتیان

المساجد

المساجد جنبا و الضحک بین القبور و التطلع فی الدور و النظر الی فروج النساء لانه یورث العمی
یعنی خداوند عالم مکروه ساخت برای امت من بازی کردن در نماز و منت گذاشتن در صدقه و آمدن
بمسجد در حال جنابت و خندیدن در قبرستان و نگاه کردن در خانهای مردم و نظر کردن بسوی فرج زنان
زیرا که باعث کوری فرزند میشود و کره الکلام عند الجماع لانه یورث الخرس مکروه است حرف زدن
در وقت جماع زیرا که باعث گنگی فرزند میشود و کره النوم بین العشائین مکروه است خواب
در بین نماز شام و خفتن و خواب کردن ما بین طلوع صبح و طلوع آفتاب زیرا که هر دو خواب
باعث محروم شدن از رزق میشود هم چنانکه در بنی اسرائیل در روز قبیکه در بیابان کرفتار شدند ما بین طلوعین
هر که بیدار بود مائده سماوی که ترنجبین و مرغ سمن بود نازل میشد و هر که در آن وقت
خواب بود بر او نازل نمیشد و از روزی خدا محروم بود و گذاشتن تار عنکبوت در خانه
موجب فقر است و بول در حمام و خوردن بر جنابت و ایستاده شانه کردن و خاکروبه در خانه
گذاشتن و قسم دروغ خوردن و اظهار حرص نمودن و غنا کردن و عادت خود را بدروغ
دادن و بسیار کوش دادن بغنا و قطع رحم نمودن و اسراف نمودن و رد کردن سائل مرد را
در شب اینها هم موجب فقر است جمع نمودن میان دو نماز و تعقیب خواندن بعد از نماز صبح و بعد
از نماز عصر و جاروب نمودن و آشنائی و مواسات با برادران مؤمن در راه خدا و ترک حرص
نمودن و شکر نمودن و خوردن آنچه از سفره می افتد و اجتناب کردن از قسم دروغ و دست شستن
قبل از طعام اینها هم موجب زیادتی رزق است و هر که هر روز سی مرتبه تسبیح بگوید هفتاد نوع از
بلا که کمتر آن فقر است خدا از او دفع میکند و از جمله مکروهات افسانه است و کشتن زنبور عسل و داغ

کردن صورت جوانات و کار فرمودن اجیر پیش از مشخص کردن اجرت وی و از برادر مومن خود
قهر کردن و دوست بودن بیش از سه روز و آب دهان در چاه افکندن و خوش آمد گفتن در پیش روی
او و در حدیث است که احثوا التراب علی وجوه المداحین و منع ماعون از همسایه نمودن است
فمن فعل منعه الله عز وجل خیره یوم القیمة و وکله الی نفسه فما اسوء حاله پس کسی که منع ماعون
کند حق تعالی در روز قیامت منع خیر خود از او بکند و او را بخود واگذارد چه بد است حال او حضرت
فرمودند یا علی خدا لعنت کرده سه کس را لعن کرده مردی که چیزی تنها خورد و مردی که تنها سفر کند و مردی که تنها
بخوابد سه چیز است که چیز است که احتمال دیوانگی میرود تغوط در قبرستان و راه رفتن در یک نعلین
و تنها خوابیدن و مکروه است با سه طایفه که باعث مردن دل میشود مجالسة الانذال و مجالسة
الاغنیاء والحدیث مع النساء مجالست با ارذال و زنان و مجالست با دولتمندان و حدیث گفتن با زنان این
بود مجملی از مفصل از سنن و آداب و مکروهات و اگر زیاده بر این طالبی رجوع کن به مطولات منقول است
که روزی حضرت رسول صلعم فرمودند با صحابه که ایکم یصوم الدهر کدام یک از شما ها روزه میگیرد همه
دهر را سلمان گفت من یا رسول الله حضرت فرمودند ایکم یحیی اللیل کدام یک از شما ها شب را احیا می
کنید سلمان گفت من حضرت فرمودند ایکم یختم القران فی کل یوم کدام یک از شما ها هر روز ختم
میکنید قرآن را سلمان گفت من یا رسول الله پس بعضی از منافقین غضب کردند و گفتند سلمان مرد عجمی است
میخواهد بر ما معاشر عرب فخر کند و حال آنکه ما دیده ایم که اکثر روزها روزه نمیگیرد و اکثر شبها خواب
میکند و اکثر روزها ساکت است و حضرت آن منافق را منع کرد که بس کن انی لک بمثل لقمن الحکیم تو کجا
و مانند کسی که لقمن حکیم است از خود بپرس تا ترا خبر دهد آن منافق از حضرت سلمان پرسید که تو که

روزها چیز میخوردی و روزه نمیگیری سلمان گفت این طور نیست که تو یافتی من هر ماهی سه روز
روزه میگیرم و خدا فرموده است که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها هر که یک حسنه کند پس برای
او ده برابر و بعلاوه وصل میکنم روزه ماه شعبان را با ماه مبارک رمضان و این است صوم
الدهر پرسید که تمام شب را چگونه عبادت میکنی گفت نیست اینجا که تو یافتی من از حبیب خود رسول
خدا شنیدم که میفرمود من بات علی طهر فکانما احیا اللیل کله کسیکه با وضو بخوابد پس گویا
احیا کرده است تمام شب را و من با وضو میخوابم پرسید که چگونه ختم میکنی قرآن را هر روز گفت لیس
حیث تذهب نیست اینجا که تو رفته و لکن من شنیدم از حبیبم رسول خدا صلعم که میفرمود بعلی ع
که مثل تو قل هو الله احد است پس کسیکه بخواند آنرا یک مرتبه پس بتحقیق که قرائت کرده است ثلث
قرآن را و کسیکه بخواند دو مرتبه پس بتحقیق که قرائت کرده است دو ثلث قرآن را و کسیکه بخواند آنرا
سه مرتبه پس بتحقیق که ختم کرده است قرآن را بالتمام پس کسیکه دوست دارد ترا بزبان خویش پس
بتحقیق که کامل کرده است ثلث ایمان را و هر که دوست دارد ترا بزبان و دل پس بتحقیق کامل کرده
است دو ثلث ایمان را پس کسیکه ترا بدل و زبان دوست دارد و نصرت و یاری کند ترا بدست
خود پس بتحقیق که کامل کرده است همه ایمان خود را و قسم بخدائیکه مرا بحق به پیغمبری فرستاده است
که اگر دوست بدارند ترا اهل زمین مثل دوست داشتن اهل آسمان ترا هر آینه عذاب کرده نمی شد
احدی با آتش جهنم و من میخوانم قل هو الله احد را هر روزی سه مرتبه فقام کانه القم حجرا
پس گویا سنگی بدهان او گذارند و دیگر از جمله نوافل چند چیز است که در این حدیث شریف است و
عجب حدیثی است و هم خبرها در آنست وارد شده است که حضرت رسول صلعم فرمود حبب الی من

دنیاکم ثلث الطیب والنساء وقرة عینی فی الصلوة ملخص آنکه دوست داشتم از دنیای
شما سه چیز را بوی خوش و زنان و خوشحالی من در نماز است و حضرت امیر المومنین ع فرمود
حبب الی من دنیاکم ثلث الضرب بالسیف واکرام الضیف والصوم بالصیف یعنی دوست داشتم
از دنیای شما سه چیز را شمشیر در راه خدا زدن و گرامی داشتن مهمان و در تابستان روزه داشتن
و خاتون قیامت فرمود که حبب الی من دنیاکم ثلث تلاوة کتاب الله والانفاق فی سبیل
الله والنظر الی وجه رسول الله یعنی دوست داشتم از دنیای شما سه چیز را قرآن خواندن
و مال در راه خدا خرج کردن و نظر بصورت مبارک رسول خدا نمودن و حضرت امام حسن ع
فرمود که حبب الی من دنیاکم ثلث اطعام الطعام وافشاء السلام والصلوة باللیل والناس
نیام یعنی دوست داشتم از دنیای شما سه چیز را طعام بمردم دادن و بر همه کس سلام کردن
و در شب نماز کردن وقتی که مردم در خوابند و حضرت امام حسین ع فرمود که حبب الی من دنیاکم
ثلث الامر بالمعروف والنهی عن المنکر واقامة حدود الله دوست داشتم از دنیای شما سه چیز را
امر بمعروف و نهی از منکر نمودن و برپا داشتن حدود الهی را جبرئیل گفت حبب الی من دنیاکم
ثلث ارشاد الضالین واغاثة الملهوفین والانس بکلام رب العالمین دوست داشتم
از دنیای شما سه چیز را ارشاد گمراهان و فریادرسی درماندگان و انس داشتن بکلام پروردگار
عالمیان خداوند عز اسمه فرمود که حبب من دنیاکم ثلث قلبا شاکرا ولسانا ذاکرا وجسدا
صابرا دوست داشتم از دنیای شما سه چیز را دل شکر کننده را و زبان ذکر کننده و بدن صبر کننده را
و مخفی نماند که جناب سید الشهدا بعلت دوست داشتن امر بمعروف و نهی از منکر در راه خدا در

صحرای کربلا در روز عاشورا چنان شجاعت نمایانی کرد که والحملة الحیدریة نیز که در آنوقت
در میان عرب ضرب المثل بود کم شد و این کلام والشجاعة الحسینیة در میان ایشان ضرب
المثل گردید خدا رحمت کند شیخ عارف را که چگونه مطلب را در مناقب آن حضرت خصوصا در شجاعت
او بلند و عارفانه ذکر نموده است که چشم عارفان از محبتش روشن و هم از مصیبتش گریان
میگرداند در اینجا که میفرماید نشد علیهم فهو یجلی الاسد بالهاشمیة خافقة بکل منافق
یعنی آن حضرت در صحرای کربلا حمله کرد بر آن اشقیا و آن حضرت فرزند حمله و چکیده شجاعت
است بوی کل را ان کرجونی از کلاب گاهی بر میمنه و گاهی بر میسره حمله می آورد و گاه
بر قلب لشکر میتاخت ای های های چگونه کرد آن برگزیده رب العالمین و فرزند امیر المؤمنین ع
چگونه در دنیا گرفت آن منافقان لعین را و چگونه شجاعت نمایان کرد فبعض محبیه تشبیه
حاله بوصف و عندی لوصف غیر مطابق یعنی از دوستان تشبیه کردن شجاعت او را
در این وقت بوصفی مثل آنکه میگویند که او مانند نهنگ بود که در دریای جنگ غوطه
میخورد و یا مثل شیر بود که در رمه افتد و مانند اینها در نزد من وصف کردن و تشبیه
نمودن درست نمی آید بجهت آنکه همه نهنگان عالم و شیران بیشه از اول دنیا تا آخر
دنیا از فضل بطش او و صولت او خلق شده اند و همه شیران و نهنگان از زیادتی سطوت
او استمداد می جویند پس چگونه تشبیه می توان نمود چنین شجاعی را بشیر یا نهنگ اما من چه
آن شجاع غضنفر چگونه بیم اینرا میگویم که اذا شاء یعنی کان عزرائیل حاذما طاردا عن آجره
بالخافق هرگاه او میخواست که فانی گرداند هر آینه ملک الموت غلام حلقه بگوش او بود که دست

بر سینه در خدمت او ایستاده که انام و فرمان آنحضرت صادر میشد با شمشیرها و امادهی
الارواح لبیک مطیعة ونحن بکم عنه بحکم الوثاق و اکوان پادشاه بزرگوار ارواح آن کافران
نابکار را می طلبید که بیایند هر لبیک لبیک کویان بدنهای جنبش را ها انداختند و بخدمت
او شتافتند و حرکت کردن ارواح بخدمت آن حضرت شتافتن از جهت آن عهدیست که در روز
الست با خدا کرده بودند که مطیع آن ولی خدا باشد طوعا و اگر نه کرها پس ای برادر تشبیه کردن
چنین بزرگواری را بشیر با خنک چه معنی دارد وامامی الحق یقذف بالقنا علیهم فکم من باطل
منه زاهق ادی امام من بر حق است چرا بیا دی ایشانرا میکشت و فانی مینمود ولکن نه هر
کس را بلکه هر باطلی زاهقی را اگر تا قیامت از نسل او مومنی بوجود می آمد و اگرچه بعد از هفتاد
پشت بود او را نمی کشت و از او در می گذشت و مع ذلک باتش تنها و لب تشنه و بدن خسته از آن
مشرکان بروایتی ده هزار کس بکشت و روانه جهنم نمود و نسبت مردم با آنحضرت مانند نسبت
ذره است بکل عالم وکم فلقت ضرباته من جماجم وکم فرقت صولاته من فیالق وانحنا
انضر تهاه بتیر و نیزه که برایشان میزد چه بسیار مردم که باهم میدوخت و شمشیر آتشبار
چه خونهای بیشمار از آن اشرار مانند خاشاک و خاک بیک طرفة العین بهم میسوخت و بیک
حمله چه بسیار شجاعان نامدار را منهزم میکرد [illegible] میزد و میخورد و میکشت و می
انداخت و دست از جهاد و کوشش بر نمیداشت الی آن اتخا سلاحه فرنی سبیله البنا البنا الا
من غیر لاحی تا آنکه در آن حال جمال جهان آرای پیغمبر و امیرالمؤمنین و امام حسن علیهم السلام
بر او طالع شد و آنحضرت ایشانرا دید و صدای ایشانرا شنید که با او میگویند ای حسین بیا و بیا

ملحق

ملحق شو نلباهم والقوم ما بین ضارب له طاعن لهفی تدام وراشق و چون جمال جهان آرای آن
بزرگواران را دید و صدای مبارک ایشانرا شنید محو جمال ایشان شد و مست لقای ایشان گردید
و از خود بیخبر شد و گفت لبیک لبیک اکنون آمدم لبیک لبیک چه قدر مشتاقید الحال نزد شما می آیم
و بشما ملحق میشوم و چون آن اشقیا در آن وقت سستی در قتال آن بزرگوار ذوالجلال مشاهده کردند
پیش آمدند و با شمشیر و تیر و نیزه و او بلاجگر مرحوم زد و دلم اندوه بگیرد بدور او احاطه کردند
و پیوسته ضربتها بر پیشانی و گلو و حلقوم و سر و سینه او میزدند تا آنکه بدن مبارک او و آن ضرب
تیر و شمشیر و نیزه پاره پاره کردند و ضعف بر آن حضرت مستولی گردید که دیگر نه آنجناب تاب
سواری و نه ذوالجناح تاب ایستادن و قرار که در این وقت واویلا وامصیبتا فخر صریعا فی التراب
لوجهه یسرهم لعینی فی الحشاشة خارق ملعونی تیر زهرآلود سوراخ کننده دل آن حضرت انداخت آه
آه که بیکبار کیان امام مظلوم از پشت ذوالجناح بر روی خاک سرنگون شد یعفر خدیه خضوعا
لربه وشکرا وصبرا فی عظائم البلوی و در آن حال خدا را سجده کرد و رخساره مبارک خود را
بدرگاه حضرت اله بر خاک نهاد از خضوع پروردگار خود و از جهت شکر نمودن بر آنکه وعده را که
در روز الست در عالم ذر با خدا کردم که در راه او کشته شوم و شیعیانم را از آتش جهنم آزاد و خلاص
کنم و بعون خویش را بجزم وفا نمودم و بجهت صبر کردن بر بزرگترین بلاها و مصیبتها فاقرب مما
کان لله اذ هوی صریعا بلاجزم وعطشان ما سقی پس در آن حال بالب تشنه و بی تقصیر از
ذوالجناح بر روی خاک افتاده و چه بسیار باخدا نزدیک شد چرا که آدمی در حال سجود بخدا
نزدیک تر است از همه احوال اذا ما ادنی الشاه واعلاه ابهم فضرع عالی المعارج ما رقی در نظر مردم

از پست شدن پستی بهجوبید هلند و از این پست شدن آنحضرت را چنان بلندی حاصل شد که هرچه سابقان
از انبیا و مرسلان و شهیدان و صلحا و صدیقان پیدا کنند و خواهند که خود را بمرتبه آن امام برسانند نمی
توانند رسانید و همان افتادن آنحضرت از مرکب رتبه بلندی و معراج عظیمی از برای او شد که هیچ کس
نمیتواند که بآن برسد آه واویلا وامصیبتا چون ذوالجناح بر زمین افتاد نیارم بر یدم باد چه میگویم قتل
اشقی الخلق ثم البعة ومیز منه الرأس یا سوء ما شقی پس بدبخت ترین خلایق و دشمن حضرت خالق
یعنی حرامزاده ولدالزنای کافر فاسق فاجر شمر ذی الجوشن که غضب خدا لعنت خدا بر او باد آه آه مدد ان
مظلوم شهید را [illegible] سر مبارک او را از قفا جدا نمود وای وای بر این ملعون کافر آه آه
ورکبه فوق الو شیخ وکبرت جموعهم من کل نقل وارآهق و چون شمر [illegible] مبارکش از آن امام
بی نظیر برید بر سر نیزه کرد و گفت الله اکبر پس آن جماعت ولدالزنای حرامزاده همه بیکبار صدا به
تکبیر بلند کردند فضجت له الافلاک والجن جهرة وصبت دما تبکیه سبع الطرائق پس همه ملائکه و
جنیان علانیه بفریاد و فغان آمدند و هفت آسمان گریست و از آن خون باریدند واظلمت الآفاق
واسودت الدنیا وصارت اعاصیر الریاح الزعازق و همه آفاق عالم تیره و سیاه گردید و بادها سخت شدید
بحرکت در آمد و شیون در همه کاینات و تزلزل در همه ذرات وجود افتاد ای وای از این ماتم
است که چشم رسول الله را گریان کرده و سینه جناب سیدة النساء را سوزان نموده و اویلا این ماتمی است
که جگر امیرالمؤمنین را کباب کرده و پشت آن حضرت را سفید نموده است الا لعنة الله علی القوم الظالمین
محفل بیست و ششم در ذکر کلماتی مردمان از نیکان و بدان و یا نکشت همراهیشان و اولاد آنست بسم الله
الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعل الحسین عقله من عقل سید الانبیاء وعلمه من علم خاتم الاصفیاء وهو

من نسله

من نسله سید الشهداء وهو من عنصره ابو السعداء وهو وذریته الآیات المحکمات والدلالات
الباهرات الواضحات الذی هو لله الاسماء الحسنی والصفات العلیا وهو سید العارفین و
قبلة الموحدین الذی هو ماء الوجود والارض الامکان الذی هو سحاب مشیة الرحمن
الذی انزل فی شانه ثلث القرآن علیه سلام الله وصلوات الملک المنان هو اکمل الناس
علما وعملا هو احسن الناس خلقا ومنطقا الذی هو علة الوجود وولی الملک المعبود
ایها الاخوان اتدرون من هو ان سئلتم عن تربته فهو شفاء لکل داء وان سئلتم عن
تراب زیارته وکاتبه فهو لا تعد ولا تحصی وان سألتم عن عقله فهو من عقل الاول و
ان سئلتم عن علمه فهو نهر فیض تجری تحت جبل الازل وهو سید الشهداء وسند الانبیاء
قتیل الاعداء ذبیح الاشقیاء اسیر الکربلاء قتیل الظماء جسمه غریق بالدماء الذی نحره منحور
وصدره مکسور وشیبه خضیب ورحله نهیب وهو بکربلاء شهید غریب اما بعد
فقد قال الله تبارک وتعالی فی محکم کتابه الکریم ومبرم خطابه العظیم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرحمن الرحیم یا بنی آدم اذا کان الحکام تدخل النار بالجور والعلماء بالحسد
والاغنیاء بالکبر والفقراء بالکذب والعرب بالعصبیة والتجار بالخیانة والعباد بالریاء و
الحراث بالجهالة فاین من تدخل الجنة ای پسر آدم هرگاه حکام و پادشاهان داخل آتش جهنم
شوند بسبب جور و تعدی بر رعایا و علما داخل آتش شوند بسبب حسد بر یکدیگر و اغنیاء
بسبب تکبر کردن بر فقرا و فقراء از جهت دروغ گفتن و عرب بعلت عصبیت و تاجران بسبب خیانت
کردن و عابدان بسبب ریا کردن و سمعه و عوام الناس و اهل دهات و زارعان بسبب جهالت

پس که باقی ماند که داخل بهشت شود و حضرت باری فرموده که لو یؤاخذ الله الناس بظلمهم ما ترک
علیها من دابّة یعنی اگر خدا مواخذه میفرمود مردم را بظلمهاء ایشان و انچه گذاشت روی زمین از
جنبنده از ایشان وارد شده است که حضرت رسول صلعم فرمود که شش چیز نیک است اما از شش کس نیکوتر است
العدل حسن و من الامراء احسن والملک الذی لا عدل له کالمیغ الذی لا مطر له عدالت نیک است
ولکن از فرمان فرمایان نیکوتر است امیری که عدالت ندارد مانند ابری است که باران ندارد والتوبة
حسن و من العلماء احسن والعالم بلا عمل کالشجر بلا ثمر و تقوی نیک است ولیکن از علماء نیکوتر
عالمی که تقوی و عمل ندارد مثل درختی است که میوه ندارد والصبر حسن ومن الفقراء احسن صبر نیک
است ولکن از فقرا نیکوتر است فقیری که صبر ندارد مثل چراغیست که نور ندارد والسخاء حسن ومن
الاغنیاء احسن سخاوت نیک است ولکن از اغنیاء نیکوتر است غنی که سخاوت ندارد زمینی است که
گیاه ندارد والتوبة حسن من الشاب احسن توبه نیک است ولکن از جوانان نیکوتر است جوانی
که توبه ندارد مثل نهریست که آب ندارد والحیاء حسن حیا نیک است ولکن از زنان نیکوتر است
که حیا ندارد مانند آشی است که نمک ندارد ای برادران و سلطان هم بر دو قسم اند نیکان و بدان
بحث بر بدان ایشان است از ابی عبد الله ع وارد شده است که من اراد الحدیث لمنفعة الدنیا
لم یکن له فی الآخرة فیه نصیب ومن اراد به خیر الآخرة اعطاه الله خیر الدنیا والآخرة یعنی کسی که
اراده دارد بگفتن حدیث یا یاد گرفتن آنچیز دنیا را و منفعت دنیا در آخرت هیچ نصیبی و بهره
ندارد و کسیکه اراده دارد بحدیث گفتن خیر آخرت و منفعت آخرت را خداوند عالم خیر دنیا و آخرت را
هر دو نصیب او میگرداند و دنیا و آخرت را هر دو با او میدهد پند و واعظ را باید و متاع نیز

قبول دارید چنانکه لقمان حکیم بپسر خود گفت که اگر حکیم دانا ترا بزند و آزار رساند بهتر از آنکه جاهل
نادان روغن خوشبو بر بدن تو بمالد حضرت صادق ع فرمودند که محبوب ترین برادر من نزد
من کسی است که عیبهای مرا بمن بگوید پادشاهان و خداپرستان چنین بوده اند اما حاکم و پادشاه و شاهزادها و سایر
فرمان فرمایان بر دو قسمند بحث ما بر بدان ایشان است اما خوبان کسانیند که عادلند و ظلم
بر رعایا و زیر دستان خود نمیکنند و حضرت صاحب الامر ایشان را دعا کرده و علی الامراء بالعدل
الشفقة و در حق پادشاهان عادل وارد است که لیس ثواب عند الله اعظم من ثواب السلطان العادل
والرجل المحسن هیچ ثوابی نزد خدا عظیم تر نیست از ثواب سلطان عادل و مردی صاحب نیکی
و معروف باشد و از جناب رسول خدا ص مرویست که عدل ساعة من عبادة سبعین سنة یعنی
ساعتی عدل نمودن از هفتاد سال عبادت بهتر است و احادیث در مدح سلطان عادل بسیار
است و اما بدان ایشان کسانیند که ظالمند و بر رعیت ظلم میکنند جناب معصوم فرموده اند
ملعون من طلب الریاسة ملعون است کسیکه طلب ریاست باشد بلکه بخواطر خود بگذراند در کتاب
من لا یحضره الفقیه صدوق روایت کرده است از حضرت رسول ص که اشقی الناس الملوک یعنی شقی
ترین مردم پادشاهانند و اما بیان کنم سبب ظلم پادشاه را برای تو تا متنبه شوی و در مجموعه
ورام است از جناب پیغمبر ص که اذا ابغض الناس فقرائهم و اظهروا عمارة اسواقهم و تباکوا علی
جمع اموالهم رماهم الله باربع خصال بالقحط من الزمان والجور من السلطان والخیانة من ولاة
الحکام والشوکة من العدو یعنی هر زمان که مردم دشمن دارند فقرا را و بازارها عمارت میکنند
بنا کنند بجمع کردن مالها مردم خدا ایشان را مبتلا کند بچهار چیز قحط و پادشاه ستمکار و حکام

خیانت کننده و شوکت دشمن دین و از جناب رسول خدا ص مرویست که لا ینظر الله الیهم یوم
القیمة سلطان ظالم وغنی متکبر ومشتغل بالدنیا عن الآخرة یعنی سه طایفه اند که در روز
قیامت خدا نظر رحمت بسوی ایشان نمی افکند پادشاه ظالم و صاحب دولت با تکبر و کسیکه بتوسط
امور دنیا از امور آخرت باز ماند یکی از علما باین مضمون حکایت کرده که پسر فلان دو پسر پدرش را
در خواب دید بعد از ده سال که از وفاتش گذشته بود که بانواع عذابها گرفتار بود تو هم نمود که
این عذابها از جهت غضب خلافت است احوال پرسید جواب شنید که هنوز وقت آن نشده است
دوازده سال است که مرا عذاب میکنند که در کوفه پیره زالی بود بزی داشت و دیوار خانه او
کوتاه بود و آن بز از دیوار افتاد و پایهاش شکست و تو چگونه پاسبان بودی که از حال رعیت خود
خبر نداشتی و از جمله پادشاهان خوب حضرت سلیمان است که هم پیغمبر و هم پیغمبر زاده است و هم
پادشاه است بر انس و جن و چنان است که شنیده اند که شکری نمود اگر ظالم بود و معصوم
بود حقتعالی نپسندید و بزودی قبض روح مبارکش نمود ای پادشاه تو از سلیمان عزیزتر
نیستی از این جهت است که معصوم فرموده که پادشاهی با کفر جمع میشود و با ظلم جمع نمیشود وای
بر این ظالمان بیمروت و این ستمکاران بی شفقت و این بدکاران بی عفت که خدا را بالمره
فراموش کرده با این خلق ضعیف چشیوی که چه میکنند بعضی از علماء گفته اند که خلق بمنزله گو
سفندانند که صاحب ایشان یعنی صاحب الزمان غیبت فرموده و جماعت فرنگی و خلاف مذهب بمنزله
گرگان و دزدان توی شهر و قطاع الطریق بمنزله گرگان ضعیف که میخواهند گوسفندان را تلف
کنند و حاکم و پادشاه بمنزله شبانند که محافظت این گوسفندان نمیکنند تا تسلیم صاحب الزمان کنند

هرگاه شبانان خود گرگ شوند نمیدانم چه باید کرد بغیر پناه باید برد بخدا از شر ایشان از حاکم
عادل و پادشاه عادل نباید ترسید میترسم از خدا و نمی ترسم از کسی میترسم از کسی که نمی ترسد
از خدا در صحیفه سجادیه است اللهم انی اعوذ بک من شر کل جبار فاجر و سلطان جائر و عدو
قاهر و در مجموعه ورام است که پیغمبر فرموده است لیأتین زمان علی الناس لا یبالی الرجل
بم یأخذ مال اخیه بحلال او حرام یعنی زود باشد زمانی بیاید برای مردم که باک ندارد مرد
که مال برادر خود را بگیرد بهر قسم که باشد از حلال یا از حرام هرگاه رعیت چنین پس پادشاه
بطریق اولی الناس علی دین ملوکهم و باید پادشاه بداند که اینقدر دولت نخواهد ماند و چون ملک
الموت باید مهلت نمیدهد او را چنانکه وارد شده که پادشاه بود عظیم الشان روزی اراده کرد که
سوار شود و زینت خود را با اهل مملکت خود بنماید پس مامور ساخت امراء و عساکر خود را که
با زینت تمام سوار شوند تا ظاهر سازد سلطنت و عظمت خود را این جامهای فاخر پوشانید و حاضر
ساختند برای او اسبها دونده و بود که جولان میداد در میان سپاه خود که ناگاه ابلیس آمد و
باد کبر و غرور در دماغ او دمید تا آنکه پادشاه گفت کیست مثل من در عالم که در آن وقت مرد
فقیری جامه کهنه پوشیده و توبره بگردن بسته ظاهر شد و سلام کرد پادشاه جواب سلام نداد
پس آن مرد عنان مرکب پادشاه را گرفت پادشاه گفت که ای مرد رها کن عنان مرکب مرا نمیدانی که عنان
مرکب که را گرفته ای مرد فقیر گفت حاجتی دارم گفت مهلت بده تا فرود آیم گفت حاجت مهمی دارم پادشاه
گفت حاجت خود را عرض کن گفت سری دارم میخواهم بگوش تو بگویم پادشاه گوش فرا داشت پس آن
مرد فقیر گفت منم ملک الموت برای قبض روح تو آمده ام پادشاه گفت مرا اینقدر مهلت ده که بخانه

برکردم وعیال واولاد خود را وداع کنم گفت مهلت نمیدهم پس او را قبض روح نمود کأنه لم یکن شیئا
انتاد پس ملك الموت برکشت آمد نزد عابدی گفت حاجتی دارم خواهم بگوش تو بگویم گفت بگو گفت آمده ام
قبض روح تو نمایم گفت مرحبا بك من طالب قدوم تو بودم وغیبت تو بطول انجامید عزرائیل گفت مهلتی
خواهی گفت هیچ شغلی ندارم وشغل مهم من با پروردگار من است گفت مهلت دادم تو را گفت اینقدر
مهلت بده که وضو بسازم ودو رکعت نماز بکنادم در سجده قبض روح من نما پس ملك الموت صبر کرد
تا بسجده رفت ودر سجده قبض روح آن مؤمن نمود ای پادشاه مغرور مشو بکثرت مال واولاد
که چون ملك الموت آید تو را قبض روح کند فرصت وداع عیال نمیدهد چون تواند نیاید مال از برای
دشمن تو بماند البته البته ای برادر بغیر سلسله سخن را طولانی کرداندم تا هرکس طالب حق
است از انصاف نرود الآن که در این حدیث قدسی مذکور بود بدرد خود ودوای خود آگاه کردی
ومعلوم کردی که نیز باشد اما اعمال المحسن اعمال انتخفه بود بر وجا نجی ویساول وملابان
وفراش ومستوفی ووزیر دار وغیرهم نیز بود وقسمت خوبان ایشان مثل آصف بن برخیا وزیر
سلیمان ومثل علی بن یقطین وزیر هارون الرشید ومثل نظام الملك وزیر سلطان ملکشاه
سلجوقی درباره ایشان حضرت رسول گفت که من ولی شیئا من امر المسلمین فاراد الله به خیرا
جعل له وزیرا صالحا ان نسی ذکره وان ذکر اعانه هر کو والی امور مسلمانان کردد واراده
حق بخیر وخوبی او تعلق گیرد همرحان صالحی او وزیر او میکرداند که اگر فراموش کند امری از امور
مسلمانان وغافل گردد از امور رعیت وزیر صالح او را متذکر کند واگر متذکر باشد او را اعانت
نماید ودر خصوص رعیت نیز وارد است که اذا اراد الله بقوم خیرا جعل لهم سلطانا کذا

ومنض

وقبض لهم وزیرا عادلا هرگاه اراده خدا تعلق گرفت بنیکی قومی میگرداند سلطان ایشان را
رحیم ووزیر او را مردی عادل مالك دینار گفت که من در کتب آسمانی خواندم که حق تعالی
میفرماید انی انا الله مالك الملك قلوب الملوك بیدی فمن اطاعنی جعلتهم علیه رحمة ومن
عصانی جعلتهم علیه نقمة یعنی بدرستیکه منم خدا که مالك جمیع پادشاهانم دلهای ایشان
بید قدرت من است پس هر که اطاعت من کند پادشاهان را رحیم میکردانم وهرکه عصیان من
کند پادشاهان را بر او بیرحم میکردانم پس خود را مشغول مسازید بسبب ملوك بلکه توبه کنید
با امر ونواهی من عمل کنید تا ایشان را بر شما مهربان کنم از ابن عباس مرویست که چون خدا
از قومی راضی باشد خیار ایشان را بر ایشان امیر گرداند واگر سخط کرده شرار ایشان را بر ایشان
امیر گرداند بعد مضرت ایشان بر اعمال قبیحه ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم
وکذلك نولی بعض الظالمین بعضا یعنی بعضی ظالمان را بر بعضی مسلط کردند باخبار خود
تا هرچه خواهند کنند ایضا نیز وارد شده که روز قیامت خداوند عالم خطاب نماید بپادشاهان
وحکام که شما شبان خلق من بودید وخزینه داران پادشاهت من بودید در زمین برای
چه زدید زیاده از حد بندگان مرا پس گوید پروردگارا معصیت تو را کرده بودند پس خدا فرماید
که سزاوار نبود که غضب شما پیش از غضب من باشد وبعضی گوید که چرا شما کمتر از حد من زدید
گویند رحم کردیم پس فرماید بگیرید اینها را وبیندازید جهنم اندازید اما اعمال بیگر بفند
این صفتها موصوف باشند بآنکه ظالم وطاغی وباغی باشند وبفکر رفاهیت خلق نباشند
وحال آنکه در اخبار اهل بیت است که کفارة عمل السلطان قضاء حوائج الاخوان کفارة

عمل سلطان بر آوردن حاجت برادران است وپیوسته ایشان راه ظلم وبدعت تازه
از برای حاکم وپادشاه وشاهزاده وکرك چی حرامزاده پیدا میکنند همه تعلیم کردن قلبان
دادن کلنکی است از برای خراب کردن خانه مسلمانان بیچاره خلق بعضی را بی نان وبعضی را
بیجان کنند واگر بفرض نادر حاکم خواهد که ظلم کمتر کند چون درد دل او بسوختی دارند ظالمان
الحیل او را بظلم بدارند وانا نجا کردند بانار آشفته نمی خواهد شاید چه اراشادهی ایشان
کردد وشاعر گفته دست مستوفیان دفتر آه دستشان از قلم شود کوتاه از مداد مرکب ایشان
کشته است روز کار خلق سیاه غرض هرکز بیك کلمه چیزی که صلاح دین وبقاء دولت پادشاه
وحکام ورفاهیت رعایا باشد نگویند در حق ایشان وارد است که اگر کرکی بچه ایشان را بخورد
حق تعالی آن کرك را بر بهشت می برد ونیز وارد است که اذا کان یوم القیمة نادی مناد این
الظلمة واعوان الظلمة حتی من بری لهم قلما اولاق لهم دواتا فیجمعون فی تابوت من حدید
ثم یرمی بهم فی نار جهنم چون روز قیامت شود منادی ندا کند که کجایند ظلمه واعوان واشباه ظلمه
حتی کسیکه قلم ایشانرا تراشیده ولیقه بدوات ایشان کرده پس جمع میکنند ایشانرا در تابوتی
از آهن ومی اندازند آن تابوت را در جهنم ومنقولست که خیاطی یکی از اکابر دین گفت که
من جامهای اهل ظلم را میدوزم آیا من از اعوان ظلمه ام در جواب فرمود که تو خود از ظالمانی
معین ظالم آنکسی است که بتو سوزن فروخته واز حضرت صادق مرویست ما احب انی عقدت
لهم عقدة او وکیت لهم وکاء وان لی ما بین لابتیها لا ولا مدة بقلم ان اعوان الظلمة
یوم القیمة فی سرادق من نار حتی یحکم الله بین العباد یعنی دوست نمیدارم که از برای ظالمان

کرهی

گرهی بزنم یا سر خیکی ببندم اگر چه در میان دو سنگستان مدینه از طلا ونقره برای من پر کنند
بلکه راضی نیستم که مدقلمی از برای ظالمی بکشم بدرستیکه اعوان ظلمه در روز قیامت در سراپرده
آتش باشند تا خداوند عالم از حساب مردمان فارغ شود ای برادر اعوان ظلمه همه چیز ایشان
حرام حتی کاسه وکوزه ودلو وریسمان ایشان حرام چون چشم وگوش ایشان از حرام پر است
لهذا قلب ایشان نیز میل بمذهب باطل حرام دارد نمی بینی که اعوان ظلمه اعانت اهل بدعت یعنی صوفیه
می نمایند عجب تر این مردم کسی است که دین خود را بدنیای دیگران بفروشد شاکرد راه دارد
دنیا از حرکت ناطوری میکرد گفتند که مگر شما هرچه میخواهید میکنید گفت آری سال بیچاره
هزار تومان از کیسه مظلوم بیرون آورده در کیسه ظالم میکنم که هرکاه خواهم بکنم اینست فخر
بمعصیت پناه میبرم مرتجلا یکی از عمال دیوان بآقا محمد بیدآبادی که از عرفا است گفت که تو مرد
خدائی ومن مرد دنیایم آقا محمد فرمود که خاك بر سر تو که دنیا هم نداری خسر الدنیا والآخرة
ذلك هو الخسران المبین دنیا از بوبکه نمرود وشداد وفرعون وبخت النصر داشتند که اکثر بلاد
عالم در تحت تصرف ایشان بود وسیدی از علما بملا باشی گفت بلی فرمود دل می خواهد که زنده
نباشی ویکی از ملا باشیان در وقت مرگ وصیت کرد اول آنکه پسر مرا بعد از خود ملاباشی کنید
دویم جمیع امراء سلطان همراه جنازه من بیایند سیم آنکه سلطان امر کند که بازارها را ببندند
فاعتبروا یا اولی الابصار دیگر آنکه بدی سلطان واعوان او بجهت بدی مردمانست چنانکه در
روضه کافیست که قال رسول الله سیأتی زمان علی امتی تخبث فیه سرائرهم وتحسن فیه علانیتهم
طمعا فی الدنیا لا یریدون به ما عند الله ربهم یکون دینهم ریاء لا یخالطهم خوف یعمهم الله بعقاب فیدعونه

دعاء الغریق فلا یستجیب لهم حضرت رسول صلعم فرموده می آید زمانی بر امت من که باطن
ایشان برای طمع در دنیا آلوده باشد بحسن ظاهر آنچه که در نزد خدای ایشان است کمیش اییشان
عذاب خدا شامل حکومت سلطنت ظالمان پس دعا میکنند برای خلاصی خود از جنگ ظالمان و
مستجاب نمیکند دعای ایشان را خدای اما علما پس ایشان بر دو قسمند خوبان ایشان اشرف خلایق اند
و بدان ایشان بدترین خلق اند مخصوص در بارهٔ ایشان شرار خلق فرموده اما خوبان ایشان
که ترک دنیا کرده اند و خیرخواه خلقند و حسد ندارند و منازعه نمی نمایند در حق ایشان وارد
است که عالم ینتفع بعلمه خیر من سبعین الف عابد یعنی عالمی که مردم را از علم خود منتفع گرداند
بهتر است از هفتاد هزار عابد یعنی عالم بعد از آنکه شیطان در دین بدعتی یا ضلالتی انداخت مردم را
آگاه می کند و دست از آن بدعت بر میدارد و لما عابد روی بعبادت آورده بدعت را
نمیشناسد که در دفع او برآید و ایضا وارد است که علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل و از حضرت رسول
وارد است که ساعة من عالم یتکی علی فراشه ینظر فی علمه خیر من عبادة العابد سبعین عاما
یکساعت که عالم تکیه میکند و مطالعه کند بهتر است از عبادت هفتاد سال عابد در کتاب من لا
یحضره الفقیه صدوق ره از حضرت صادق عم روایت کرده اذا کان یوم القیمة جمع الله الناس
فی صعید واحد و وضعت الموازین فتوزن دماء الشهداء مع مداد العلماء فیرجح مداد العلماء
علی دماء الشهداء یعنی چون روز قیامت شود جمع کند خدا همه مردم را در یک صحرا از زمینهای
صاف برابر و میزانها آورده پس بسنجند خون شهیدان را با مرکب علما که در کتب مصنفه نوشته اند
پس راجح آید مرکب علما بر خون شهدا از حضرت رسول صلعم مرویست که یشفع یوم القیمة الانبیاء

ثم

ثم العلماء ثم الشهداء روز قیامت اول پیغمبران شفاعت می کنند بعد از آن عالمان و بعد
از آن شهدا و فضیلت علم علما بر احدی خفای ندارد خصوصا علمای سلف کثر الله امثالهم مانند
امیر المؤمنین عم کانت الفقهاء والعلماء اذا کتب بعضهم الی بعض کتبوا ثلث لیس معهن رابع
من کانت همته آخرته کفاه الله همه من الدنیا و من اصلح الله فیما بینه و بین الناس فرمود
امیر المؤمنین عم که بودند فقیهان و علما و دانشمندان سابقه که می نوشتند بعض از ایشان برای
بعضی سه کلمه که نبود با آن چهارمی که هر که باشد همت او امر آخرت او برطرف کند خدا غم دنیای
دو ثیم هر که اصلاح کرد میان خود را اصلاح میکند ظاهر او و سیم هر که بی فساد کرد معامله
خود را با خدای خود خدا نیز امور معامله او را باصلاح آورد در میان خلق خدا و اما علما
بد خود را ایشان و محبت دنیا داران ایشان اند از این جهت است که جناب صاحب الامر در دعا
مشهور به ندبه وصف دعا کرده که تفضل علی العلماء بالزهد و النصیحة زیرا که عالم
معتاد بکسب اکثر مرتکب میشود پس عالم محبت دنیای نداشته باشد و ناصح یکدیگر و خیرخواه
خلق باشد از کتاب سفینة النجاة از حضرت صادق عم مرویست که اذا رایتم العالم محبا
للدنیا فاتهموه علی دینکم فان کل محب الشیء یحوط ما احب و قال اوحی الله الی داود عم
لا تجعل بینی و بینک عالما مفتونا بالدنیا فیصدک عن طریق محبتی فان قطاع طریق عبادی
المریدین الی و ان ادنی ما انا صانع بهم ان انزع حلاوة مناجاتی من مناجاتهم حین تلوند
هرگاه ببینید عالمی که دوست بدارد دنیا را بر دین خود اعتماد بر افعال و اقوال او ننمایند
پس بدرستیکه هر که دوست داشت چیزی را جمع میکند آنچه را که دوست داشته پس فرموده که

که حق تعالی وحی کرد بحضرت داود که قرار مده واسطه میان خود و میان من عالمی را که فریفته دنیا
که باز میدارد ترا از راه محبت من پس بدرستیکه چنین علماء راه زنان بندگان منند و کمتر چیزی
که با ایشان میکنم آنست که شیرینی مناجات خود را از دلهای ایشان بر میدارم نزد عز ناعقبه
از این بالاتر نمی باشد الهی لا تحرمنی من لذیذ مناجاتک نداء محبت دنیا است که علما حکم بغیر
ما انزل الله می کنند چنانکه حضرت صادق عم فرموده که من حکم بدرهمین بغیر ما انزل الله
فقد کفر هر کس حکم کند بدو درهم بغیر حق بتحقیق که کافر شده است مجلسی خود صدوق ره در
کتاب خود روایت کرده است که ان شر البقاع دور الامراء الذین لا یقضون بالحق بدترین
بقعها خانهای قاضیانیست یا امیران یعنی پادشاهانیست که حکم بحق نمیکنند و اما حسد پس از آن
ابغض که حسد بدترین صفاتست شاخها و برگهای دارد و معلوم دیگران از آن متولد می شود
مثل محبت دنیا در بعضی از اخبار است که حسد ده جزوست نه جزو آن در علماست و یک جزو آن
در همه عالم است مؤلف حقیر گوید که یک جزو از ده جزو را هم از مردم گرفته اند عالم حسودی غیبت
میکند عداوت مومن در دل میگیرد منازعه میکند اغماض مینماید در امر حق و از حسد و حب
دنیا است که بعضی از علما سایر علما را غیبت میکنند و اعتنا بشان فقرا نمی نمایند و اغنیاء جاهل را
بر فقراء مؤمن عالم در دید و بازدید و سلام و کلام و مجلس و غیره ترجیح دهند بلکه بسیاری
و بی انصافی مینمایند و حق را از عالم دیگر که از او فقیرتر است قبول نمیکنند از جهت عناد و
و محبت دنیا و علما در قبول کردن حق از عالم دیگر یا از حدیث و آیه بر چند قسمند اول بعضی قبول
نمیکنند از جهت عناد و حسد دوم آنکه قبول نمیکنند از جهت آنکه از چیزی که گرفته اند که بر انها ...

ایشان

ایشان شاق است سیم آنکه و قواعد چند می بینند احکام میکنند و الرابع و هو اکثر صوابا اذا سمع
نظر فیه بفهمه و صفاء ذهنه و جودة ذکائه و استقامة عقله فان رآه صوابا قبل و الا انکر
لیس فیه العناد و لا العادة و لا القواعد و لا الاصول فهذا ناج و خطائه قلیل چهارم هر گاه
شنید چیزی را هر گاه نظر میکنند در آن چیز بفهم خود و صفای ذهن خود و جودت ذکاء خود و استقامت
عقل خود و قوت قدسیه خود هر گاه صواب یافت قبول میکند و الا انکار می کند نزد او نیست عناد
و نه عادت و نه قواعد و نه اصول این عالم ناجی است و کمتر خطا میکند جعلنا الله منه و هر گاه سخاوت
علما کم باشد از محبت دنیا است و از حب دنیا و ضعف نفس است که هر گاه بچه تاجری یا خان
زاده یا سلطان زاده وارد مجلس ایشان شود فی الفور از جا جستن نمایند و هر گاه طلبه فقیر یا سید
صالحی چیزی وارد شود هیچ اعتنا نمی نمایند اما من استغنی فانت له تصدی و اما من جاءک
یسعی و هو یخشی فانت عنه تلهی و اکر ملاباشی حاکم میشوند آنهم از حب دنیا است برادران یوسف حسد
بودند بیوسف و آن و در طمع گرفتار شدند که شنیدی عالمی که تقوی ندارد مثل درختی است که میوه
ندارد و هر گاه عالم جامع شرایط ام فتوی کرد بد رد کنند حکم او شرک است و هر گاه جامع شرایط
نشد با اذن از او ندارد و مرافعه باید مثل داروغه خواهد بود و هم اگر علما در اکل و شرب و مجلس
و اسباب خود را شبیه بسلاطین سازند مثل آنکه خز پوشند و ماهی نیست سفره خود کنند از محبت
دنیا خواهد بود خود بد انصاف باید که اصلح کال کی میسر گردد اینها از حلال ای علم افراشته در راه دین
آنچه شد ماکول و ملبوس چنین چند مال شبهه ناک آری بکف تا که باشی سبز پوش و خوش علف
عاقبت سازد ترا از دین بری این خود الاغ و این تر چه دری و در حدیث است که اذا فسد العالم

عالمی که علمش بی عملست پشت پیغمبر را شکسته است و در حدیث است که الخلق کلهم هالکون الا العالمون
العاملون کلهم هالکون الا المتقون والمتقون کلهم هالکون الا المخلصون والمخلصون علی خطر عظیم
ای برادر اگر خدا حفظ نفرماید کار عالم خراب است من الباب الی المحراب و فقها فرموده اند که هر یک
از عامی و عالم می توانند یکدیگر را موعظه کنند و امر بمعروف و نهی از منکر کنند اعرض من العوام کا
الانعام بل هم اضل که دین خود را بدست علمای این زمان داده اند در روضه کافی از جناب پیغمبر
وارد شده است که سیاتی زمان علی الناس زمان لا یبقی من القرآن الا رسمه ومن الاسلام الا اسمه
یسمون به وهم ابعد الناس منه مساجدهم عامرة وهی خراب من الهدی فقهاء ذلک الزمان
شر فقهاء تحت ظل السماء خرجت الفتنة والیهم تعود یعنی که البته می آید زمانی بر مردمان که نمی
ماند از قرآن مگر الفاظ آن و نمی ماند از اسلام مگر نام آن که نام برده میشوند باسلام و ایشان دور
ترند از اسلام و مسجدهای ایشان آبادانست باعتبار بنا و کثرت مردمان در نماز جماعت و ویران
است از راستی و هدایت و مفتیان و قاضیان و فقیهان و مجتهدان آن زمان بدترین فقیهان زیر آسمانند
زیرا که از ایشان ناشی شده فتنه اختلاف در فتوی و حکم و رشوه گرفتن در حکم و بسوی ایشان بر
میگردد فتنه انها و ثمرات آنها و اما طالب علمان پس ایشان نیز بود و قسمند خوبان و بدان و بحث
ما بر بدان است و اما خوبان که غرض ایشان در طلب علم خوشنودی خدا و ثواب آخرت است و تکمیل
نفس بعلوم و معارف و کمالات و ازاله صفت خبیثه جهل از خود و عیال و دیگران بعلم و فقه و
و اعزاز دین الله و اعلاء کلمة الله و نصرت شریعت و مانند اینها پس در حق ایشان وارد شده است از
حضرت رسول که فرموده اند من سلک طریقا یطلب فیه علما سلک الله به طریقا الی الجنة وان الملائکة

لتضع

لتضع اجنحتها لطالب العلم من فی السموات ومن فی الارض حتی الحوت فی البحر وفضل العالم
علی العابد کفضل القمر علی سائر النجوم لیلة البدر وان العلماء ورثة الانبیاء وان الا
نبیاء لم یورثوا دینارا ولا درهما ولکن ورثوا العلم فمن اخذ منه اخذ بحظ وافر یعنی
هر که سلوک کند راهی را که طلب علم کند در آن راه علم را سلوک فرماید و بنماید باو خدا
راه بهشت و بدرستیکه ملئکه از روی رضا و رغبت میگذارند بالهای خود را از برای طالب
علم و بدرستیکه استغفار میکنند از برای طالب العلم هر که در آسمانهاست و هر که در زمینهاست
حتی ماهیان دریا و فضیلت عالم بر عابد مانند ماه شب چهاردهم است در میان ستارگان
بدرستیکه علما وارث پیغمبرانند و پیغمبران میراث نگذارده اند دینار و درهمی را
لکن میراث گذارده اند علم را پس کسیکه اخذ کند از علم اخذ کرده است بهره وافری را و فرمودند
فضل العلم احب الی الله من فضل العبادة حضرت امیر المؤمنین فرمودند که تعلموا العلم فان
تعلمه حسنة ومدارسته تسبیح والبحث عنه جهاد وتعلیمه لمن یعلمه صدقة وهو عند
الله لاهله قربة یعنی تعلیم بگیرید علم را پس بدرستیکه یاد گرفتن آن حسنه است و درس دادن آن ثواب
تسبیح دارد و تفحص نمودن از آن جهاد است و تعلیم دادن آن بکسی که نمیداند صدقه است و آن یعنی
علم نزد خدا از برای اهل آن تقرب است بجهت آنکه معالم حلال و حرام است و سلوک فرماینده
است مر طالب خود را بسوی بهشت و مونس است در وحشت و رفیق است در تنهائی و خبر دهنده
و شمشیر است بر دشمنان و زینت دوستان است و بلند میکند خدا بعلم ایشان را در امور خیر
پیشوایان که مردمان بایشان اقتدا کنند دانشمندانند که نظر کرده میشود اعمال ایشان

و کسب کرده میشود آثار ایشان و رغبت میکنند ملائکه از خلوتهای ایشان در حالتیکه بمالند
بایشان بالهای خود را در نمازهای ایشان بجهت آنکه علم حیات دلهاست و روشنائی چشمهاست
از کوری و قوت بدنهاست از ضعف نازل میکند خداوند حق تعالی آنرا در منازل ابرار و نیکان و یاد کرده
میکن مانند شفا و ترا از شقاوت بدبختان در حدیث دیگر فرمود که الشاخص فی طلب العلم کالمجاهد
فی سبیل الله ان طلب العلم فریضة علی کل مسلم ومسلمة وکم من مؤمن یخرج من منزله فی طلب العلم
فلا یرجع الا مغفورا یعنی آن کسیکه تعب میکشد در طلب علم مانند کسی است که در راه خدا جهاد
میکند بدرستیکه طلب علم واجب است بر هر مسلمانی و چه بسیار مومن که بیرون می آید از منزل خود
در طلب علم پس بر نمیگردد مگر آمرزیده و حضرت رسول فرمود که طلب العلم فریضة علی
کل مسلم ومسلمة ان الله یحب بغاة العلم یعنی طلب علم واجب است بر هر مرد مسلمان و زن
مسلمان آگاه باشید که حق تعالی دوست میدارد طالبان علم را در حدیث دیگر فرمود که من تعلم
مسألة واحدة قلده الله یوم القیمة الف قلادة من النور وغفر له الف ذنب وبنی له مدینة
من ذهب وکتب له بکل شعرة علی جسده حجة وعمرة یعنی کسیکه تعلیم بگیرد یک مسئله از حق
هزار گردن بند از نور بگردن او میگذارد و هزار گناه او را می آمرزد و بنا میکند از برای او
شهری از طلا و مینویسد او را بهر موئی که بر بدن اوست ثواب یک حج و عمره و منقول است که حق تعالی
وحی کرده به نبی من و فرمود که یا ارض لا تنزعی عبادی الا بکد الیمین وعرق الجبین الا طالب
العلم یعنی ای زمین روزی مده بندگان مرا مگر بآبله دست و عرق پیشانی مگر طالب علم را و
احادیث در مدح طالبان علم بسیار است قال طلبة العلم ثلثة فاعرفهم باعیانهم وصفاتهم

صنف

صنف یطلبه للاستطالة والختل وصنف یطلبه للفقه والعقل وصاحب الجهل والمراء موذ
متعرض للمقال فی اندیة الرجال بتذاکر العلم وصفة الحلم قد تسربل بالخشوع وتخلی من
الورع فدق الله من هذا خیشومه وقطع منه حیزومه وصاحب الاستطالة والختل ذو خب
وملق یستطیل علی مثله من اشباهه ویتواضع للاغنیاء من دونه فهو لحلوائهم
هاضم ولدینه حاطم فاعمی الله علی خبره وقطع من آثار العلماء اثره وصاحب الفقه والعقل
ذو کآبة وحزن وسهر قد تحنک فی برنسه وقام اللیل فی حندسه یعمل ویخشی داعیا
مشفقا مقبلا علی شأنه عارفا باهل زمانه مستوحشا من اوثق اخوانه فشد الله من هذا ارکانه
واعطاه یوم القیمة امانه و از حضرت امام جعفر صادق مرویست که فرمودند که طالبان
علم سه طایفه اند پس بشناسید آنها را بصفات و دولت صنفی از ایشان طلب میکنند مخصوص برای
جدل و مراء کردن و صنفی دیگر از ایشان طلب علم میکنند برای گردن کشی کردن و بزرگی کردن
در ریاست نمودن و صنفی دیگر طلب میکنند علم را مخصوص برای تحصیل و عمل کردن صنف اول
در مجالس مذاکره علم میکنند و اظهار وصف حلم میکنند خدا بینی او بکوبد بانکار او و
و صنف دیگر تکبر میکنند بر مثل خود و تواضع میکنند برای اغنیاء و رشوه خوار است و دین
خود را ضایع میسازد و خدا قطع آثار او میکند از میان علما و صنف سیم پیوسته محزون و بیدار
در شبها عمل کننده است بعلم خود و عارف است باهل زمان خود در وحشت است از او ثق اخوان
خود و خدا ارکان او را محکم میگرداند و در روز قیامت امان از عذاب با و میدهد و اما بدان
ایشان پس کسانیند که طلب علم میکنند بجهت دنیا و همین که بیچ کلمه از اصطلاحات نحو یا منطق

مثلا یاد گرفتند قبای لام الفی پوشیدند و عبای نازکی پوشیدند و عمامه بزرگی بر سر نهادند چنین
عظمتی در نفس ایشان بهم میرسد که خود را گم میکنند و مردم را حقیر میشمارند و در راه رفتن از نگاه
نمیروند بلکه از کر و کر کردن راه میروند نه حلمی با ایشان است و نه وقار و نه تواضع و انکسار مانند جباران
بر زیر دستان غیظ و طیش مینمایند و مانند متکبران راه میروند ای طالب علم اینقدر هم نیست که
تو آنرا ببینی خود بیشتر که هرگاه دو مسئله یاد گرفتی یا اینکه دو مسئله یا ظاهر را یا باطن یا هر دو را از تمام است این
همه بزرگی با خود بینی یا خود را چیزی حساب کنی بلکه فهمیدن این مسئله را نیز از خود ندانی و آنچه
علمک من علوم اهل العصمة دیدی که صد هزار مجتهد عصر و علامه دهر پیش معصوم طفلان مکتبی و کودکان
ابجد خوان نیستند که میگویم که نسبت نمیتوانم کرد و مع ذلک تواضع و انکسار ایشان در احادیث و ادعیه
ایشان ملاحظه نما و بعضی دیگر از ایشان کسانیند که مجمل یاد گرفتن ضرب زید عمرو و انتها لیفا الهی از
ایشان ساقط نمیشود نه دیگر نماز جماعت حاضر میشوند و نه نماز اول وقت میگذارند و نافله شب
و نه تلاوت قرآن و نه چیز دیگر با آنکه هنوز ضرب یضرب را درست یاد نگرفتند دخل و تصرف در امور
شرعیه میکنند و عقد می بندند و صیغه نکاح و طلاق را جاری میسازند که بحثا هیچ عاید ایشان نگردد
و بعضی دیگر هستند که چهل سال در مدرسه ماندند و پنج شعر الفیه ابن مالک را نمیتوانند درس بگویند
و وظیفه مدرسه را میگیرند و در معنی کاسبند و این لباس را پوشیده اند که بخیلات حاکم را بکشند و
بعضی دیگر هستند که پنجاه سال عمر خود را صرف نحو و صرف و منطق و معانی بیان مثلا میکنند که نحوی
شوند یا ایشان را منطقی گویند و در همان ته مانده اند و بالا نمی آیند که بفقه و حدیث و تفسیر و اساس چشمها
و استاس عرفان برسند و از آن بدتر هفتاد سال عمر خود را صرف شفا و اشارات و حکمت فلاسفه یونانی

کافر

کافر میکنند و اول هر شب این را افضل میدانند لکن وقتیکه بفکر خود افتاده میبایند که عمر تمام ضایع
شده چه آه و تحسرها خواهند کشید و چه دستهای از روی تاسف بهم خواهند سائید و چه نیکو گفته است
شاعر هرچه غیر قال الله و قال الرسول فضله بدان ای فضول گویند که میان آقا جمال ره و علامه
مجلسی ره اندکی شکرآبی بود تا آنکه علامه مجلسی بجوار رحمت الهی پیوست و وصیت فرمود که آقا
جمال بر او نماز کند آقا چون فوت آنمرحوم را شنید متغیر شده هر دو دست بر فرق خود زد و گفت
خوشا بحال او که در مجموع عمر خود قال الباقر و قال الصادق ع گفت و خاک عالم بر سر من که هفتاد
سال قال افلاطون گفتم خدا رحمت کند او را که راست گفته است صد هزار بقراط و سقراط بفدای
خاک پای امام جعفر صادق باد پس ای شفا و اشارات خوان تو نیز قدری احادیث امام جعفر صادق
علیه السلام را بخوان چند چند از حکمت یونانیان حکمت ایمانیان را هم بخوان دل منور کن بانوار جلی
چند باشی کاسه لیس بوعلی سرور عالم شه دنیا و دین سود مؤمن را شفا انجزین سود ارسطالیس
و سود بوعلی کی شفا گفته نبی مقبلی سینه را در عاشقی صد چاک کن دل از این آلودگیها پاک
کن فاغسلوا یا قوم من لوح الفؤاد کل علم لیس ینجی فی المعاد گویند که آخوند ملا محمد تقی مجلسی که
یکی از علماء العارفین است گذشت فرزند سعادتمند خود علامه مجلسی در وقتیکه شش دانک کرم
درس دادن حکمت بود آخوند مرحوم در بالای سر او ایستاد و این شعر را برا او خواند که ای فرزند
دل بند وای نور دیده سعادتمند گنج قارون و علم افلاطون هر دو پوچ است با قرآدم شوم
این را گفت و رفت علامه بعد از شنیدن این سخن حکمت را ترک کرد و رو باحادیث اهل بیت
آورد و بحمد الله ببرکت احادیث مشهور عالم شده بلکه در میان علما مانند مهر درخشید در میان

ستارگان بتوان گفت که فیض گران او باسلام و خواص و عوام از احدی از علما مثل آن نرسیده و از
جمله کتابهای او یکی زاد المعاد است ملاحظه کن که نزد مؤمنین ثانی قرآن و صحیفه کامله گردیده است
و بعضی دیگر هستند که سعی و کوشش ایشان در لباس فاخر بیش از سعی ایشان است در طلب علم چونکه
یافته اند اغلب مردم عامی و جاهل و نادان و چشم ایشان بظاهر است قال سیأتی زمان علی امتی لا
یعرفون العلماء الا بثوب حسن جناب رسول خدا فرمود که زمانی باشد که بیاید زمانی بر امت من که
مردم نمیشناسند علما را مگر بجامه نیکو گفته اند که در بلده طیبه قم روزی مجتهد العصر والزمانی میرزا
ابو القاسم صاحب کتاب قوانین روزی بر منبر قدری از مسائلی که اجتهاد نموده بودند بمردم فرمودند
و بعد روضه خوان بی سوادی قبای قلمکار پوشیده بمنبر رفت و غزلهای بجا نمود و پاره طلب
و یا بر کهنه پایین آمد و دو نفر از عوام در بازار یکدیگر را ملاقات کردند یکی از دیگری پرسید که
در مسجد بودی گفت بلی گفت کی حدیث خواند گفت آری دو نفر اول مردی با سوخته خشکی بالای منبر
رفت و با سوختها گفت که مصرف نداشت و من هیچ نفهمیدم و بعد مردی قبای قلمکار پوشیده رفت
بمنبر جای تو خالی که چه لذتی بردیم نمیدانی که آن قبا قلمکار چه خوب خواند پس تو ای طالب علم اگر
جماعت نافهم قدر جواهر ترا ندانستند غم مخور آخر کسی پیدا خواهد شد که تا قدر بدانی و اگر آنهم پیدا نشد
همان قربی که نزد خدا داری ترا کافی است گویند که طالب علمی دنیا سعی و کوشش در طلب علم مینمود و
روز بروز ترقی او بجا از فرود و مجلس را ترک نکرده بلکه غالب پیش از تلامذه دیگر حاضر میشد بجهت
بحمام رفت چون خواست که بیرون آید استاد حمامی که پیاپی او را گرفت که پول بده گفت برای تو می آورم
گفت نمیشود گفت یکی از لباس خود را پیش تو گرو میگذارم گفت نمیشود گفت بیا یک آیه یا حدیث یا

مسئله

مسئله از مسائل نماز یا حدیث برای تو بگویم گفت هزار مسئله و حدیث تو نیم غاز پول بده و برو
و او را معطل نمود تا وقت درس بگذشت عالم پرسید که ای فرزند چرا دیر بدرس ما حاضر شدی او
چشمهای خود را پر از اشک کرده و گفت ما نیز مثل مردم هستیم آنست که طلب مال کنیم نه طلب علم که امروز در دنیا هیچ
ما یکقدر در عالم سبب پرسید تمامی احوال حمامی را عرض کرد عالم خندید و جواهر گرانبها را بدست او داد
و گفت که این را از اول بازار آنجا هر صنفی میدهی و ببین که چند میخرند تا بفلان شخص جوهری
که در فلان مکان نشسته نشان او نیز بده هی و ببین که او نیز چند میخرد و خبر هم را بیاور چون
دکان اول که علاف بود مثلا رسید نشان داد علاف گفت من این را دو درهم میخرم که برای گردن
الاغ خود ببندم از او در گذشت و ببقال رسید او گفت من بچهار درهم میخرم که بگردن گوسفند
خود ببندم و لکن پول نمیدهم نخواه هر چه میخواهی بگیر تا بدکان قصاب رسید او گفت من بشش درهم
میخرم و گوشت میدهم و بالجمله از او نیز در گذشت تا بان مرد جوهری رسید نشان داد او گفت که
من صد تومان میخرم و پول نقد میدهم گفت نمی فروشم مال دیگری است التماس کرد که دویست
تومان میدهم گفت نمیشود و رفت پس آن عالم با او گفت که دیدی ای فرزند جواهر گرانبهای
خود را بکسی میفروشی که قدر آنرا نمیداند و قیمت آنرا نمییابد بلکه بکسی بفروش که هر دانه آنرا
هزار تومان بتو بدهد و پای ترا ببوسد و اما واعظ پس آن نیز بر دو قسم است بعضی خوب و
بعضی بد اما اغنیا آنها نیز دو طایفه اند بعضی سعادتمندند که با آن دولت و ثروت متواضع
و شکسته نفس اند و سخاوت نیز دارند و بعضی دیگر شقی و هالک و بدبختند آن دولت از برای
نکبت شده و موجب تکبر و نخوت ایشان گردیده است و مع ذلک بخل ایشان بسرحد کمال رسیده

حتی آنکه در اعمال خیر و انفاق مالی با وجود دولت دنیا در حق همسایه بزرگ از بلش اکتفا کنند و
در صله رحم خویشان خود را بجبال خود بدیدن رضا کنند و در حق برادران مؤمن بکلمه خدا
بدهد ایشان را از سر خود وا میکنند و در افطار دادن روزه داران بیک پشقاب خرمای تو
که در توی صف بکردانند قناعت کنند و دست نو و زیلک فنجان قهوه خواری از شربت قند
دست مردمی مردم را سیاکنند و در خمس و زکوة بطلب سوختن فقرا و سادات و احوال نمایند
و نان و آب برده را خیرات مادر و پدر حسا کنند و روغن چراغ ریخته را نذر امام زاده کنند و این
چیزها خود را داخل کنند و تکبر نیز داشته باشند و خود را انسان نیز حسا کنند ای کوساله نادان
اینها اعمال خیر نیست که در سالی پانصد تومان با نهایت اسراف خرج میکنی بلکه اینها که شنیده کردی
شده از برای فقرای اهل ایمان است و اگر تو راست میکوئی اسراف اکثر کن و از پانصد تومان صد تومان را
در راه خدا صرف کن تا توان خریداران یوسف باشی و نعلین خود را در میان کفشها بکنی و اکر
خواهی تکی خود را فی ای عقبل سر تو بر سنان بدانکه غنی کاهی باعث نخوت و تکبر میشود و مانند مستغنیان
بمرض تکبر مبتلا میکردد چنانکه حق تعالی میفرماید که إِنَّ الْإِنسَانَ لَيَطْغَىٰ أَن رَّآهُ اسْتَغْنَىٰ و در جای دیگر
میفرماید در سوره شوری در آیه بیست و ششم که وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ و
بسیار شده است در سلف و خلف که شخصی فقیر بوده است خوب آدمی بوده و چون دولتی بهم رسانیده
بد شده است اول تو چنان بدی که کس چون تو نبود آخر تو چنان شدی که کس چون تو مباد و در
مجالس که می نشینند همین ذکر آب و علف میکنند که چون غذاهای لطیف میخوردیم و چه قدر حلوا
صرف شد و چه نیکو افشره اشامیده شد و چه خوب خانه داریم و مانند اینها که فخر باینها نیز شعبه ایست

از کبر آیا امیر شما علی مرتضی ع سلیقه نداشت و سلیقه آن حضرت بقدر سلیقه من و تو نبود که فرمود
حلو بسیار لذیذ است و لباس فاخر بد نیست و عمارات عالیه خوب است که از نان کندم هرکز نخورده
و از نان جو هرکز سیر نخورده و در جامه لَقَدْ رَقَعْتُ مِدْرَعَتِي حَتَّىٰ اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَاقِعِهَا
میفرمود و آجری بالای آجری و خشتی بالای خشتی نکذارد تا از دنیا رفت و دیکر آنکه از
بخل ایشان است که مال خود را در بکیسها کرده حبس نموده اند و بر وقت نمی آورند که مؤمنین
فقیر خرج کنند و کتابهای را حبس کرده اند و با برادران مؤمن ایثار و مواسات نمیکنند و دخترها
و خواهرها را از تکبر در خانها حبس کرده اند که فلان شخص کفو ما نیست و مسلمانان نیز ترویج
نمایند هم چنین فَإِنِ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَيَّ إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِّمَّا تُجْرِمُونَ و دیکر آنکه از کبر زنان
و مردان ایشان است که چون مؤمنان فقیر را نظر باوضاع فقرا ایشان می کنند چنین می نمایند
که ایشان عزیزند و آنها ذلیل و ایشان همه چیزند و آنها هیچ بادی حسابهای روی هم ریخته
کی باشد ترازوی عدل خدا کشیده شود و آن عجب ترازوی است که مو بر امیکوید کی باشد
که قیامت برپا شود و حسابها صاف شود که عزیز است و که ذلیل و که خوب است و که بد و که
همه چیز است و که هیچ چیز و در فتنها و آشوب کی تقصیر دارد و کی ندارد و در مالها کدام
نعمت است و کدام است استدراجی و بالجمله بخل اغنیا بحدی کمال رسیده است که جان او را کمتر رسیده
از آنست که دوغ از ایشان بکیری و این دولتی که موجب تکبر ایشان است خدا کند که تمام
آن چوب باشد یعنی با آخر رسانیده کور دیده و شنیده شده است که در اول دولت دار شده اند
و در آخر فقیر شده اند قال الرضا ع إِذَا كُنْتَ فِي خَيْرٍ فَلَا تَغْتَرَّنَّ وَلَكِنْ قُلِ اللَّهُمَّ سَلِّمْ وَتَمِّمْ

و اما بحسب آخرت اکر بدانند که از این دولت چه در زیر سر دارد هر از کف خود بیندازند
از او بکریزند چنانکه از دشمن میکریزند و در احادیث اهل بیت عصمت آمده است که
غنی مؤمن را انقدر در موقف حساب بدارند تا چندان عرق از او سیلان کند که اکر چهل شتر
از آن بخورند سیراب کردند بعد از آن داخل بهشت شود و فقرا المؤمنین پانصد سال پیش
از اغنیا داخل بهشت خواهند شد و حضرت سلیمان ع چهل سال بعد از آن پیغمبران دیکر
داخل بهشت خواهد شد بجهت دولت و عزتی که در دنیا داشت پس بنابراین حال دیکران چه
خواهد بود و حضرت عیسی ع فرمود که لدخول الجمل فی سم الخياط ایسر من دخول الغنی فی الجنة
هر آینه داخل شدن شتر بسوراخ سوزن آسان تر است از داخل شدن دولتمند در بهشت
حضرت رسول ص فرمود که اطَّلَعْتُ عَلَى الْجَنَّةِ فَوَجَدْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا الْفُقَرَاءَ وَالْمَسَاكِينَ وَ
لَيْسَ فِيهَا أَحَدٌ أَقَلَّ مِنَ الْأَغْنِيَاءِ وَالنِّسَاءِ یعنی مطلع شدم بر بهشت پس یافتم اکثر از اهل
فقرا و مساکین و هیچ طایفه در آن کمتر از اغنیا و زنان نبودند و شاید یکی از علتهای کمی اغنیا و زنان
در بهشت بجهت آنست که تکبر ایشان از دیکران بیشتر است ای عزیز پسر آدم را چه کار با تکبر مکر
آنکه کور و کر شود و خود کم کند و او را با کبر و بزرکی بخود بستن چه کار است و از کلام
بلاغت نظام حضرت امیر المؤمنین ع است عَجِبْتُ لِمَنْ تَكَبَّرَ وَخَرَجَ مِنْ مَخْرَجِ الْبَوْلِ مَرَّتَيْنِ
عجب دارم از کسی که بزرکی را بر خود به بندد و حال آنکه بیرون آمده از مجرای بول دو
مرتبه یکمرتبه از مجرای بول پدر و یکمرتبه از مجرای بول مادر و فرزند آدم از خاک خلق شده
چرا مثل آتش کردن کشی کند و از منی ادعای علی و کجاست آدمی مادام که متواضع و شکسته نفس

هم وزن طلا و نقره و جواهر می ارزد و چون متکبر شد قیمت او و قیمت سک شکاری که هجده
درهم است یا بیست درهم یکسان میشود چنانکه از فضل حضرت یوسف یعنی زرالمتبادر(?)
میتوان نمود و اکر متکبر بکوید که مرا بشناس یعنی اکر من کیستم بکو که خوب ترا می شناسم تو آن
کسی هستی که اول منی بوده که از جمیع نجاسات خبیث تر و پلیدتر است اکر سایر نجاسات یک شستن
با دو شستن می خواهد آن غسل میخواهد خلقت آدم از منی باشد هرچه باشد منی دفق
باشد در رحم خون حیض میل فرموده که هرکاه خون بقدر درهم یا کمتر از درهم علی الخلاف
در جامه یا بدن مصلی باشد نماز دارد و هرکاه بقدر سر سوزنی خون حیض باشد نماز او
باطل است و اکر یکی در چاه افتد و بمیرد بیش از چهل دلو نباید کشید و اما در آدمی مسلمان
بیش از چهل دلو یعنی هفتاد دلو بکشند و هرکاه آدمی کافر در چاه بیفتد و بمیرد باید تمام آب چاه را
کشید بنابر مذهب ابن ادریس و الحال که زنده است و بر روی زمین راه میرود چون انبان نکی
است فضله کش بلکه مملو از بول و غایط و منی و کثافت و نجاست و صفرا و سودا و بلغم و دم
و سایر کثافات و نجاسات و این متکبر مغرور که چنین کله خود را پر باد کرده که مثل من در عالم
کس نیست آیا از خود خجالت نمیکشد در وقتی که در بیت الخلا میرود و از او چیزی دفع میشود
که از بوی کند آن خودش متاذی که باید سر خجالت بزیر اندازد و الحق که قیمت متکبر همان
چیزی است که از شکمش بیرون می آید و اکر نجاست معنوی که عبارت از صفات رذیله است
بعلاوه بر آن ضم شود پس پناه بخدا از آن و متکبر شاید در آینه نظر کند و او را از خود
خوش آید با آنکه بنظر عجب و کاهی بخود میبالد و بزبان حال میکوید این منم بر قامت رعنا نکر

نبی پای کسی بالا نکر و چون بهیچ دانست مجنس نیست و هرگاه دست بر مردار سگ
گذارند هرگاه تر باشد باید همان دست را بشویید و لیس و اگر بر مردار میت گذارند باید که
غسل میت کند یعنی همه بدن را بشوید پس هرگاه تکبر اینست که صاحبش را هیچ میکند پس
تو بحکم حدیث من تواضع رفعه الله تواضع را کن تا همه چیز شود عارف چه نیکو گفته
لنثوی هست تا نگردی نیست لنثوی هست تا نشوی جام مرغ معنی شکار کی شود
تا نگردی تمام چشم چه دام چون تو تا بر نمک بو کردی نفی حدحریم مردان کام خویشتن را
بجوی پیار ای نفس جز بحق دل نکبر دت آرام و کان مکن ای برادر که تکبر و فرعونیت
منحصر بان امتها بوده و لیس بل که بر این امت نیز هست مثلا تاجری با زارعی یا
کاسبی که مال او بسیار است و اسباب دنیوی او بیشمار و چنان اتفاق افتاده که در میان
مردم معروف و مشهور شده و در السنه و افواه بدولت مذکور و موصوف است هرگاه
در مجلس معصیت کنند مانند اود را انجام دهد صالحی مقدسی صاحب بهائی و اخلاقی
باشد و لکن فقیر و بی چیز است و او را امر و نهی شرعی کند که غیبت مکن با فلان معصیت
مکن ببین که نفس او آن حق را از او قبول نکرده سهل است که چگونه از جا در میرود
و بنا جر دیگر یا بزارع دیگر روی خود را کرد اینده از روی حقارت اشاره باو مینماید بل
مانند امتهای پیش که اهل الذی یذکر الهتکم آیا این مرا امر و نهی میکند یا بلی قباء
کهنه مرا نصیحت مینماید این در حق زارع و تاجر پست که رعیتند تا شاه و شاهزاده و خوانین
و سلاطین چه رسد و حضرت امیر المؤمنین و سید الموحدین اعنی پادشاه عالم و سید اولاد

آدم

آدم بقنبر غلام خود میفرمود ای قنبر انی استحیی من ربی ان افضل علیک یعنی از پروردگار
خود شرم میکنم که خود را افضل از تو بدانم پس دیگران از این حدیث بیدار شوند و اگر هستند
هشیار شوند اغنیا این همه تکبر و غرور دارند اگر خدا بخواهد حق تعالی این پنج شش دینار الذار را ...
بگیرد هم چنانکه از دست بعضی گرفته چه چیز دارند نه علمی دارند و نه فضل و نه هنر و نه کمالی و نه
تقوی و نه اخلاق حتی طریقه سخن گفتن را هم نمیدانند و یک کاغذ را که فی الجمله املا داشته باشد
بنویسند یا بخوانند پس خدا بر آن بیچارها رحم کند و این پنج شش غاز را از دست ایشان نگیرد
پس ای برادر مغرور من لا اقل شکر خدا کن و تکبر و غرور را از خود دور گردان و اما ظالمان
و ستمکاران و اهل دنیا که بزرگی میکنند در زمان ما بنا حق هر گاه میگویند ما متشخص داریم از آن
جهت که مردم از ما میترسند پس تشخص با یاغی و دزدان و تشخص سگ که بیشتر از ایشان بیشتر از سگ
مردم احتراز میترسند و بدانکه تکبر شبیه است باستسقا و استسقا بقول اطبا بر سه قسم است
زقی و لحمی و طبلی و تکبر هست تنها لحمی و روحانی است بعلاوه بار کردن مرض مالیخولیا نیز
دارد یا نمی بینی که همه چیز او طور دیگر است حتی راه رفتن او و در مجلس نشستن او و در
نگاه کردن بصورت مردم و راست نشستن او و در حرف زدن او و غیر از این قال الله
تعالی و لا تمش فی الارض مرحا انک لن تخرق الارض و لن تبلغ الجبال طولا تکبر هر چند گاه سعی
میکند که در راه رفتن در میان جمعی از ایشان پیشتر باشد و قدم در مجلس که نشینند با دیگر م
رفتن کردن خود را بلند میکند که من از ایشان سر بلند ترم و بدانکه در صحیفه
سجادیه که خداوندا هر زمان که مرا نزد مردم بلند کردانی نزد خود خوار گردان و بالجمله اغنیاء

داخل بهشت نمیشوند مگر بدو چیز یکی تواضع و دیگری سخاوت قال امیر المؤمنین ع ما احسن
تیه الفقراء علی الاغنیاء اتکالا علی الله و ما احسن تواضع الاغنیاء علی الفقراء طلبا لما عند الله
یعنی بسیار نیکوست تکبر فقراء بر اغنیا از جهت اعتماد بر خداوند خود و چه بسیار نیکوست تواضع اغنیا از
برای فقراء از جهت طلب کردن ثوابی که در نزد خداست و در دعای حضرت الامر است که و علی الاغنیاء
و التواضع و السعة یعنی خداوندا تفضل کن بر اغنیا صفت تواضع و سخا و نیز او بدانکه اصل غنا مذموم نیست
و هر صاحب دولتی محل ملامت و توبیخ نیست و در حدیث است که نعم العون علی تقوی الله الغنی یعنی
نیکو یاری کننده ایست بر تقوی دولت قیل لا بد من الخمسة و لا بد لتلک الخمسة من النار و لا بد للتاجر
من الکذب و لا بد للکاذب من النار یعنی گفته شده که ناچار است برای پنج چیز از پنج چیز و ناچار است
برای این پنج چیز از آتش جهنم ناچار است برای تاجر دروغ گوئی ناچار است و برای دروغ گفتن از
آتش جهنم ناچار است برای کسیکه پای بر بساط سلطان گذارد بخواهش ایشان سخن گوید ناچار است
از برای صاحب هوا از آتش و ناچار است که مزاح کند با پسران و دختران از زنا و لواطه و ناچار است
از زنا و لواطه از آتش و ناچار است از برای کسیکه جامه بلند بپوشد از کبر و لا بد است برای مست
از آتش و در حدیث دیگر آمده که مردی در خدمت امام جعفر صادق ع ذکر غنای اغنیا را و افتادن
در مذمت ایشان و ایشان را لوم و توبیخ حضرت فرمود اسکت فان الغنی اذا کان وصولا لرحمه
بارا باخوانه ضاعف الله له الاجر ضعفین سکوت کن بدرستیکه غنی هر گاه بخویشان خود صله کند
و برادران خود احسان و نیکی نماید حق تعالی مضاعف گرداند از برای او اجرش را دو برابر پس حضرت
این آیه را خواند که در سوره سبا در آیه سی و هفتم واقع است که و ما اموالکم و لا اولادکم بالتی

تقربکم

تقربکم عندنا زلفی الا من آمن و عمل صالحا فاولئک لهم جزاء الضعف بما عملوا و هم فی الغرفات آمنون
ای برادر از این غنای زادی بفرست از برای معاد خود و احسان بعباد کن و زاد المعاد بفرست قال علی ع
نعم الزاد الی المعاد الاحسان الی العباد و از آن بهتر دعوت و دنیا بدهید و از آن بهشت و نفاق کن
و دل خاصان خدا و اولیاء الله را در وقت احتیاج بدست آور لیس البر ان تولوا وجوهکم
قبل المشرق و المغرب و لکن البر من الابرار و چه نیکو گفته درختکرم هر کجا بیخ کرد گذشت از فلک
شاخ بالای او کرا میدار بها زاده خودی بهشت منه اره بر پای او و گفته اند که سخاوت بمنزله
بذر است که میپاشی که بر میدادی اول از دست تو میرود و فاسد میشود و لکن چون سبز شد دانه
صد دانه اذا کان الحکام تدخل النار بالجور و العلماء بالحسد و الاغنیاء بالکبر و الفقراء بالکذب
جهنم میشوند بسبب دروغ گفتن بدانکه احادیث در مدح فقر و مذمت آن هر دو وارد شده است
لکن هر یک جای دارد و هر یک معنی دارد چنانکه حضرت رسول ص یکجا فرمود که الفقر فخری و یکجا
فرمود که کاد الفقر ان یکون کفرا نزدیک شده است که فقر کفر باشد و یکجا فرموده الفقر سواد الوجه
فی الدارین فقر رو سیاهی دنیا و آخرت است با این مضمون وارد است که کسی بخدمت حضرت صادق ع آمد
عرض کرد یا ابن رسول الله چیست معنی این سه حدیث که جد شما فرموده حضرت فرمود که مراد از
حدیث اول آنست که اعتماد کند و بس و دویم مراد آنست که بکرشته اعتماد بر خدا بکند و یکی از
اعتماد بر خلق و مراد از سیم آنست که اعتماد کند بخلق و بس و بدانکه همه فقراء خوب نیستند و همه
بد نیستند و مانند دیگران بر دو قسمند بعضی خوب و بعضی بد و بعضی عارف و بعضی بی معرفت و
بعضی راستگو و بعضی دروغگو و احسان باشد بقدر معرفت و تقوای ایشان باید کرد دیگر انصاف خرما

زیاده است بکثیر اصدقاء ان کلای حال او نیست و یکی چنانست که اگر دنیا و ما فیها از آن تو باشد آنرا یک لقمه و در دهان او گذاری هنوز نکرده و حضرت رسول صلعم فرموده المعروف بقدر المعرفه آری بکار معرفت ملاحظه نمیکنی بلکه جود و کرم او را ملاحظه میکنی و با او احسان و نیکی میکنی اگرچه معرفت و تقوی ندارد وجه خدا رحمی کرده است که فقرا عصر ما بنا بدروغ گذاشته اند و این فقیه شده برها و شکر باید نمود خدا را واگر جا صدق حدیث لو صدق السائل ما افلح من رده ما و شما هلاک شده بودیم و وای بر ما و شما وچه نیکو بود اگر فقرا استغنائی داشتند و در فقر خود صبر کردند و دروغ نمیکفتند و با اغنیا تکبر میکردند تا اینقدر ذلیل ایشان نمیشدند و در حدیث است که احتج الی من شئت تکن اسیره واستغن عمن شئت تکن نظیره واعط من شئت تکن امیره یعنی محتاج شو بهر که میخواهی تا باشی اسیر او واستغنا جو از هر که میخواهی تا باشی نظیر او و عطا کن بهر که می خواهی تا باشی امیر او والحق این حدیث را بآب طلا باید نوشت قیل لبعض الحکماء هل تعرف شیئا احسن من الذهب قال نعم الاستغناء و در مضمون بعضی از اخبار وارد شده که شخصی بخدمت جناب معصوم آمده اظهار فقر و پریشانی نا بمرتبه رسانید که الحال گرسنه ام حضرت فرمود که نافله شب میکنی یا نه گفت بلی فرمود کذب من زعم انه یصلی باللیل و یجوع بالنهار دروغ میگوید کسی که در شب نماز کند و خدا او را در روز گرسنه بدارد و فقرا بر سه قسمند دو طایفه مذموم اند و یکی ممدوح اما دو طایفه مذموم یکی سایلی که فاش حضرت سید الساجدین بعد از آنکه ایشان را در عرفات که بکف سؤال میکنند فرمود هؤلاء شرار خلق الله الناس مقبلون علی الله و هم مقبلون علی الناس اینها بدترین خلق خدا اند در این مکان شریف که همه مردم

روی بخدا کرده اند ایشان روی بخلق دارند و نیز وارد شده که اخساهم بالقمه یعنی بچه بدهید ایشان را بلقمه و شهادت ایشان مردود است علما اما خدا و رسول خدا استفاده ایشان بسیار نموده اند که لا تردوا السائل ولو علی ظهر الفرس رد مکنید ایشان را اگرچه بر اسب سوار باشند و اگرچه بدانید که ایشان بالفعل غنی یا نصف طلا انگوری باشد و فرموده اند که بگوئید ایشان را که دعا کنند اگرچه دعای ایشان در حق خود مستجاب نیست اما در حق دیگران مستجاب است و فرموده اند که باکروا بالصدقه فان البلاء لا یتخطاها ومن تصدق بصدقه اول النهار دفع الله عنه شر ما ینزل من السماء فی ذلک الیوم فان تصدق فی اول اللیل دفع الله عنه شر ما ینزل من السماء فی تلک اللیله یعنی اول صبح ابتدا کنید بصدقه که بلاها دفع میکند از صاحب صدقه پس هر که تصدق کند در اول روز دفع میکند بلائی را که در آن روز از آسمان نازل می شود و هر گاه تصدق کند در اول شب دفع می کند بلاها را که در آن شب از آسمان نازل میشود و دوم از فقرا که مذموم اند گدایان و طلندرانست که سیر میکنند و این شهرهای آن شهر میروند و گاهی مجلس خانان و پادشاهان و گاهی در مجلس آخوندها و ملاها و گاهی در مجلس تاجران و اغنیا و ان نیز کسی است که روزی خود را از دهان شیر بیرون می آورند و هر از خودرانی که باشد گاهی بضرب چاقو و گاهی بضرب دعا و گاهی بضرب تعریف و گاهی بر پیشخدمت و تملق و مدح مواجهه و بالجمله از گدائی و توقع کامل دلهای ایشان اوزیش باید کرد بجهه آنکه بهترین حالهای ایشان است که صرف آبرو شود و اما آن سیم از فقراء که ممدوح است مؤمنی فقیر محجوب و صاحب آبرو و حیا او را مانع است از این عملها و کارها و محبوس شده است از طلب روزی کردن بعبادت

با کثرت عیال یا طالب علمی و از داد و از آن عفتی که دارد از احدی سؤال نمیکند و هر کس که بر حال او مطلع نیست گمان میکند او را غنی و دولتمند و از آن جهت است که صاحب شریعت سفارش عظیمه در حق او نموده و بر خلق واجب و لازم کردانیده است که تفقد حال او کنند و بپرسند از نزدیک و دور که او چگونه می گذراند و معاش او کجاست و حال او چیست در آنجا که میفرماید للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف عیال او و عیال خود فرمود که الفقراء عیالی و حضرت رسول صلعم فرمود که آیا احمد محبت با فقرا آمیخت با خدا است و عرض کرد که فقرا کیانند گفت آنان که در دنیا بقلیل راضی باشند و در نعمت شکر و در شدت صبر و با کسی تزنند و دروغ نگویند بدنیا فرحناک و بفقدان آن غمناک نگردند و بنجهت سبب است که هر که در بند دینش بیشتر است دنیای او بی نظام تر است و از برای مؤمن اسباب عیش اصلا دست بهم نمیدهد هر گاه چنین است باید دنیا را ضایع و لکنا دیم هر قسم که میگذرد خوبست نشو کام با دل ما دارام پس بنا کام بکند بهم آنکام چونکه آرام میرسد آخر ما بگریم از آن آرام عیش بیغش بکام دل چون نیست ما بسازیم بر بلا ناکام و اما فقراء سلسله علیه سادات چرا کسب نمیکنند و اطفال خود را بکسب نمیدهند و روزها بیکار میگردند و خود را ذلیل و خوار میکنند حضرت سید الساجدین فرموده که الجنه لمن اطاع الله ولو کان عبدا حبشیا والنار لمن عصی الله ولو کان سیدا قرشیا یعنی بهشت از برای کسیکه اطاعت خدا کند و هر چند بنده حبشی باشد و جهنم از برای کسی است که معصیت خدا کند هر چند سید قرشی باشد و بدانکه خواری ایشان از این جهت است که نزع المنه که مردم محتاج بعلم ایشان نباشند تا آنکه ایشان را محبت کنند و نه صلاح و تقوی دارند تا آنکه مردم محتاج بدعا ایشان باشند و نه کسب میکنند که مردم محتاج ایشان بکسب دو جماعت سادات بشوند ایشان را

که جد ایشان حضرت امیر المؤمنین صلعم برای نخلستان جهود بدست مبارک خود آب میکشید تا آنکه دست حق پرستش مجروح میشد و هر گاه گرسنگی سنگ بر شکم مبارک خود می بست و نیز از کلمات با برکات آن حضرت است که لنقل الصخر من قلل الجبال احب الی من منن الرجال یقول الناس فی الکسب عار فقلت العار فی ذل السؤال وکم رقت ورقت واسترقت فضول چه معنی دارد که سید برود در خانه اغنیا یا در حجره تاجران و چنین خود را خفیف و خوار کند باید سادات چنان همت عالی داشته باشند که اگر از گرسنگی بمیرند رو ترش روی اغنیا را نبینند و هر که دین خود را میخواهد میباید خود حق شما را بیاورد در خانه شما و قربان برود و پای شما را ببوسد بلکه نعلین شما را بر چشم مالد و تسلیم شما کند حق تعالی جان ما را فدای علی بن ابیطالب و همت بلند او بگردانند که چه نیکو تادیب فرموده اولاد و شیعیان خود را در اینجا که فرموده که هزار زخم شمشیر و نیزه خوردن و هزار مصیبت و زحمت که از آن بدتر نباشد کشیدن مثل بریدن دماغ و جدا کردن دست و کندن دندان و فراق دوستان و سنگینی قرض و کندن چشم و کوبیدن نفس و هول دریا و گرسنگی خوردن بیگاه و کوبیدن پشت و دایم در زندان بودن و تحمل ننگ و عار شدن و سوختن بآتش و خانه فروشی بقیمت نازل کردن و میمون کشی کردن و جولائی کردن و پوست بی اندباغ دباغی کردن اینها همه آسان تر است از آنکه مردم بدر خانه یکی از اغنیا که رود بان او بروی ترش بسوی نظر کند اذا کان الحکام تدخل النار بالجور والعلماء بالحسد والاغنیاء بالکبر والفقراء بالکذب والتجار بالخیانه و تاجران بسبب خیانت بجهنم میروند و در حدیث است که کل تاجر فاجر الا من اخذ الحق واعطاه تاجری بدکار است مگر آنکه حق بگیرد و حق بدهد و محمل سخن آنکه تاجر باید بقوانین شرعیه تجارت و معامله نماید و عیب مال را پنهان ندارد

در مذمت سؤال کردن است

وهرگاه در این سال تجارت او نفع نکند مضطرب نشود و توکل داشته باشد و در مجلس دهم در محفل توکل
فصل مشبعی در آداب تجارت و تاجران اطناب کردیم هرکه خواهد بآنجا رجوع کند و اَلْعُبّادُ بِالرِّیاءِ و عبادت
کنندگان بجهت ریا و سمعه بجهنم میروند و مجلس موعظه مانند مطب طبیب است که هر یک مرضی مبتلا نشینند
بلکه هر مریضی مرضی دارد یکی ذات الجنب و دیگری ذات الصدر و یکی مالیخولیا و یکی سوء العینه و یکی مستسقی
و دیگری مدقوق و یکی مسلول و یکی مفلوج و یکی سرسام و یکی مبطون پس آن طبیب ابتدا دوای هر امراض
بگوید تا هر یک مرض خود را بشناسد و دوای خود را اخذ کند هم چنین واعظ نیز باید هر چیز بگوید تا
هم منتفع شوند و بالجمله عابدان که داء ایشان ریا و سمعه را دیدان ابها بکه ظاهرت کو هست یا باطن
بگویی خواست تا فاش کرده اند که در مخالفت در دوست یا بیرون رفته در جهنم سرنگون پس خدا
کند که این قبای بد سفید و این عصا و داغ پیشانی و مسجد و منبر و محراب رفتن از برای خدا باشد
غیر او گویند که چندین هزار داغ پیشانی بسته با امیر المؤمنین جنگ کردند و شمشیر روی آنحضرت کشیدند
گویند که کسی را آهسته ملح میکردند که این مرد خوبی است شبها چه قدر نماز میکند و کسی کلام ایشان را شنید
گفته بود را میگوید من روزه هم میگیرم و دیگری در مجلس هر چه خواست موضعی دست که شود که
نماز شب دست بهم نداد شیلکه فرصت از دست برود دیگری گفت که این کوزه آب ابد هید که بجوم که
نماز شب خفت آب می کشد پاس بایان روی بر مخلوق پشت بر قبله میکند غافل ای غافل جاهل از
اینکه نزد خلق خوب باشی و نعوذ بالله نزد خدا بدچه خاصیت و لذا اینکه از ذکر و عبادت و تهذیب
اخلاق و ریاضت در تو ترقی فی الجمله بهم رسد و مانند بیمار احوال آنانکه بهتر شود و بنان خوردن
رسی پس نا پرهیزی مکن اگر نا پرهیزی کنی و بستری شوی چه منفعت و از اینکه پوستی در دنیا بمان

وبرحمت

وبرحمت نائل نمیدکنی و بجوری در شب بخوابی و هر قدر از عمر که می آید باز بدبین فرج عمل کنی چه زندگی
یا در شب در روز پیوسته خم و راست شوی و از محبت پروردگار شیرین نشوی و حلاوت ذکر او الذی قائم
و از مناجات او بهره از حلاوت نداشته باشی چه عبادت چه بندگی ای برادر قدری بحال خود از
اینکه از خدا دور شده فکر بکن که این اعبادت عارفان فرموده اند و شبها بیدار باش و از انوار عالم
از ماه نورانی و کواکب علویه و سایر آثار صنع پروردگار شیرین شو و لذت ببر و نورانی شو
محبت در باب که این اشوه مخلصان شمرده اند اگر نیک تامل کنی کرد یا کردن فعل جاهلان و شیوه
بیخردانست و اگر عالم و عارف باشی و خدا را شناخته باشی هر آینه خلق بمنزله شتری باشند نزد او
و هر که چنین کرد ریا نکند و عبادت خود را بروز نمیدهد و نعم ما قیل داده صدف هزار در در دم نمی
زند یک بیضه مرغ دارد و فریاد میکند اذا کان الحکام الی قوله والحواک بالجهالة و اهل الرستاق
بنادانی و جهالت بجهنم میروند فرموده که لا تسکنوا الرستاق فان شر خطیرة من خطائر جهنم ساکن
مشو پیر رستاقی را که آن گودیست از گودالهای جهنم و از عالمی بحدیث شنیدم که اذا غضب الله تعالی
اسکنهم الرساتیق هرگاه حق تعالی غضب کند بر قوم ساکن میکرداند ایشان را در روستاق مرغ دم
شهر رسوی ده دم آمرغ از سر او ببر و یکی از گناهان کبیره تعرب بعد از هجرت است که در دعای علی توبه ذکر است
آید و هنوز آیین دین خود را یاد نگرفته برود در ده و وارد شده که هر کس طالب علم از برای خدا
نکند حق تعالی میکرداند او را بسه بلا یا آنکه جوان مرگ میشود یا ملا باشد یا ملازم ده میشود و در دعای
حضرت صاحب الامر است که تفضل علی علمائنا بالزهد والنصیحة عالم شراب نمیخورد و زنا نمی کند و
معصیت عالم منحصر است بحسد و حب دنیا و علی المتعلمین بالجهد والرغبة طالبان علوم دینیه کرد

جماعت مدارس هرگاه درس نخوانند یا درسی که در آن ترقی حاصل نشود پس گرفتن وظیفه جه حال
خواهد داشت آیا حلال خواهد بود یا حرام من الحرام المحض ما یؤکل من الاوقاف من غیر شرط الواقف
و هکذا متولی مدرسه و متولی مسجد و ناظر و خادم و موقوف علیهم هرگاه بشرایط وقف عمل نکنند
آنچه از مال وقف خورده اند و علی المستمعین بالابلاغ والموعظة حاضران مجلس موعظه باید حال
ایشان بعد از شنیدن موعظه و نصیحت بهتر باشد از گذشتها نه آنکه آینده مثل گذشته یا بدتر باشد
قال المعصوم فی حدیث المسوخات و اما الخنازیر سئلوا ربهم ان ینزل المائدة علیهم فلما انزلت علیهم کانوا
اشد ما کانوا کفرا و تکذیبا بالحدیث المعصوم فرمودند در حدیث مسوخات که اما خوکها پس قوم
نصاری سؤال کردند از خدا که نازل سازد بر ایشان مائده را پس چون نازل ساخت بر ایشان مائده را
بدتر اظهار کفر نمودند و تکذیب رسولان نمودند و علی مؤتاهم بالرحمة والمغفرة تا مردم در دنیا
بغفلت می گذرانند نه کفن را موجود و نه رسد و کافور را حاضر ساخته و نه وصیت نامه
نوشته و نه محاسبه خود را با خلق مفروغ کرده و نه مستعد سفر شده خداوند در حق ایشان فرمود
که لو ارادوا الخروج لاعدوا له عدة و بر چنین حالی باقیند تا دم احتضار و در آن وقت نیز
عاقل بلکه جاهل و وصایا را اعتنا نمیکنند که مرا سنگین بود ابدی و بآب و گل مالیدکه من
مرد حقا بودم و تارک بودم معقول زندگانی کردم حماقتا و چون حماقت ابوجهل است که گفته بود
بشانل خود که سر مرا که ما کردن جدا کن تا میان سرها بلندتر باشد و قتل بر عکس خواهش پیغ کوش را
بریدند آنکه وصیت کنند که نماز و روزه مرا بر دست خطری بدهند و خمس و زکوة و حق مردم را
از واجب و مستحب در ذمه من است بیرون کنید و مردم را از من راضی کنید و مرد عارفی می گفته

کرمن

کرمن در خانه کفن و سدر و کافور مهیا نموده و اسباب حرب چون شمشیر و تفنگ برای ظهور
امام العصر عم مستعد کرده اند و علی النساء بالحیاء والعفة و از زنان حیا و عفت خواسته الله زنان
خوب قیمت ندارد و مکر زن از شیطان بدتر است ان کید الشیطان کان ضعیفا مکر زنان را
خدا عظیم خوانده که ان کیدکن عظیم درخت مکر زن صد ریشه دارد فلک از مکر زن اندر
دارد اگر زن ماده مردان نبودی نبی زنی دو صد زن نصف از زن و دیگر آنکه زنان
بمسائل حیض و استحاضه اصلا عمل نمیکنند بلکه تعلیم هم نمیگیرند چه جای عمل کردن و گاهی کنیز
شوند نصیحت جامه میپوشند و از جمله زنان بد عقیلیست که لشکر کشید و با بهترین نبوت جنگ
کرد و دیگری حمیرایست که لشکر کشید و با امیر المؤمنین عم وصی پیغمبر ما جنگ کرد و دیگری اسماء است
که دل در بن یا لبیت فریفته عقد مروان شد و قتل امام مظلوم امام حسن را در دل گرفت
تا شب جمعه بیست و هشتم ماه صفر سال پنجاهم از هجرت قدری از زهر برداشته متوجه منزل
آنحضرت شد و حضرت امام حسن عم در غرفه آسایش کرده بود آن ملعونه با نعرفه در آمد دید که
آنحضرت در خوابست دختران و خواهران در جانب راست و چپ او خوابیده اند و کنیزان
در پایین پای وی خفته اند پس آن ملعونه آهسته آهسته بیامد و کوزه آبی که بر سر بالین آنحضرت
گذاشته بود برداشته دید که کوزه را بکرباسی بسته اند و مهر نموده اند آن سیاه دل آن زهر را
بر آن کرباس ریخته یا انگشت بمالید تا داخل کوزه شد و از غرفه بیرون آمد بمنزل خود رفت
و چون اندک زمانی گذشت آنحضرت از خواب بیدار شد و خواهر خود زینب را آواز داد و گفت ها
جدم محمد مصطفی را و پدرم علی مرتضی را و مادرم فاطمه زهرا را در خواب دیدم قدری آب

بیاور تا وضو بسازم و خود دست مبارک فرا کرد آن کوزه سر بمهر بر سر بالین وی بود برداشته
و نگاه بمهر کرد دید که خللی بآن مهر نرسیده و اندک آب از آن آب نوشید کوزه را بر زمین
گذاشت و گفت آه آه این چه آبی بود که از حلق تا نافم را پاره پاره کرد دختران و خواهران
گرداگرد وی بر آمدند و از مشاهده حال وی بفغان و زاری در آمدند و فی الحال کسی فرستاد و
امام حسین را طلبید چون امام حسین عم داخل شد دید برادر را که در میان بستر می غلطید و
ناله میکند و خواهران گریان و نالان در گرد وی جمع شده اند و چون نظر امام حسن
بر برادر افتاد گریان شد و بغل گشود و او را در بغل گرفت و گفت ای عزیز برادر دیدار بر
قیامت افتاد در حال جد و پدر و مادر را در خواب دیدم که در بهشت میخرامند و دست مرا
گرفته در روضهای بهشت میگردانند و جدم میگفت ای فرزند شاد باش که از دست دشمنان
خلاص یافتی فردا شب نزد ما خواهی بود و در طرفی از بهشت مادرم را دیدم که بر پیشانی
حال با جده ام خدیجه کبری و در برابر ایشان خاتونان و حوریان پاک سرشت صف زده
مادرم چون مرا دید گفت ای نور دیده نظر کن جد و پدر خود را که در انتظار تو اند و ملاحظه
کن قصر زمردی که از جهت تو ترتیب نموده اند ای جان مادر جهد کن که فردا شب نزد ما شی
ای عزیز مادر وداع بر ده کیهان سرای عصمت کن بیا بگلشن فردوس استراحت کن و چون
بیدار شدم و از آب این کوزه بیاشامیدم از حلق تا نافم بریده شد و میدانم که کارم ساخته شده
امام حسین عم کوزه را برداشت و گفت من از این آب بچشم بر بینم چه چیز ممزوج او نموده اند
خواهران بخروش و فغان در آمدند زینب آنجای جستی بخونی که از پا در آمد و در بدن افتاد

حضرت امام حسن عم کوزه را از دست وی گرفت و گفت ای برادر منوش آب که آب مرا
بمن دادند تا نصیب جگر تشنه تو نیستون دادند تا اینجا که مذلت فتاده خواسته اند
مخدرات ترا در قلاده خواسته اند تو تشنه کام بخواری شهید خواهی شد تو پایمال پیها
بی خواهی شد دو روز نعش تو بر روی خاک خواهد ماند سرت بر نیزه سوی اهل شام
خواهد رفت سوی یزید بصد احترام خواهد رفت ای برادر شهادت من از آب خوردن
و شهادت تو از آب نخوردن و تشنگی خواسته اند ابدا از آن لحظه که خورد آب حسن
فریاد از آن دم که نخورد آب حسین پس امام حسین عم آن کوزه را گرفت و بر زمین زد
زمین در دم شکافت آنگاه شکم آن مظلوم درد گرفت و بر زمین میغلطید و از شدت الم گاه
تکیه بر دوش خواهران و گردن برادران میکرد تا آفتاب بر آمد فی بران حضرت غالب
شد طشتی طلبید پس پاره ها جگر مبارکش در طشت ریخت تا هفتاد و دو پاره جگرش در
طشت افتاد جگر بوخت شفق را چه لاله ز آتش دل ز حسرت جگر خسته فگار حسن
در اندرون صد و هفتاد پاره شد جگرش هم زان کلو ریخت در کنار حسن چون
آفتاب بلند شد رنگ روی شاهزاده سبز شد در دم رفتن امام رنگ حسین در دم
رفتن بخون سرخ شد الا لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس بیست و هفتم در ذکر بعضی از
صفات شایسته صلحا و اتقیاء و استرداد صفات ایشان و ادلۀ آن از کتاب و سنت بسم الله
الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعل ذکر الحسین توبة لمن استتاب واقامة عزائه عبادة
لمن استعبد وهمة الرکوع وهمة السجود لمن عرف وزیارة الصغیر والکبیر عند مرقده ثبا

لمن امن الجنة واجبة لمن ابکی او تباکی علیه الامر بکائه علی کل مسلم واجب والنهی عن ولائه
اعدائه علی کل مؤمن اوجب والاحسان بزائره علی کل محب احوی واحق والشکر لله الذی
جعل الحسین لشیعته سفینة النجاة وکهفا لمحبیه من جمیع الذلات الذی ذبح بارض الغاضریات
ورفع راسه علی القناة وتربته شفاء من کل داء وبلیات وهو اصل الطیبات من الموجودات
الذی من احبه رزقه الله حورا مقصورات فی جنات عالیات وزیارته علو للدرجات الذی
قتل ظلما وعدوانا والذی ذبح محزونا وظمآنا الذی لمصیبته شوت اکباد العاشقین وحرقت
لوفی بتیه فواد العارفین اما بعد فقد قال الله تبارک وتعالی فی محکم کتابه الکریم وهو مخاطبه العظیم اعوذ
بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم وعباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا
یعنی افاضل بندگان و نیکان ایشان کسانی هستند که باین صفات متصفند و این خصلتها تحصیل کرده اند
و این آیات سراپا هدایات که در وصف بندگان شایسته خداست در سوره مبارکه فرقان مذکور
است اول الذین یمشون علی الارض هونا یعنی بالسکینة والوقار والطاعة غیر اشرین ولا مرحین
ولا متکبرین ولا مفسدین یعنی راه میروند بر روی زمین بتواضع و خاکساری بی تکبر و تبختر و
جلال و در تفسیر مجمع البیان همین آیه از حضرت صادق عم مرویست که هو الرجل یمشی بسجیته التی جبل
علیها لا یتکلف ولا یتبختر یعنی مردیست که راه میرود بسجیه و طبیعت خود که خلق شده است بر آن
طبیعت و در راه رفتن تکبر و تبختر نمیکنند و قیل معناه حلماء علماء لا یجهلون وان جهل علیهم
یعنی حلیمان و عالمانند که در مخاطبه و حرف زدن با مردم درشتی و جهالت نمیکنند اگرچه با ایشان
درشتی بشود و قیل اعفاء واتقیاء یعنی صاحبان عفت و تقوی اند و اگر کسی خطبه قاصعه کردن نهج

البلاغه است مطالعه کند هویدا است که در راه رفتن بتکبر چه قدر مذموم است و آن خطبه است که مشتمل
است بر مذمت ابلیس بر تکبر او و ترک نمودن او سجود مر حضرت آدم را و شیطان اول کسی است که اظهار
کرد عصبیت را و متابعت نمود حمیت و جناب امیر المؤمنین عم در آن خطبه مردم را تحذیر و منع نمود
از طریقه شیطان تا اینجا که فرموده است که فلو رخص الله الکبر لاحد من عباده لرخص فیه لخاصة
انبیائه ولکنه سبحانه کره الیهم التکابر ورضی لهم التواضع فالصقوا بالارض خدودهم و
عفروا فی التراب وجوههم وخفضوا اجنحتهم للمؤمنین یعنی اگر تجویز میکرد خداوند کبر را
برای احدی از بندگان خود هر آینه تجویز میکرد آن را برای خواص از انبیای خود و لکن خداوند
عالم مکروه ساخت کبر را پیغمبران خود و پسندید از برای ایشان تواضع را و چسبانیدند رو
گونهای ایشان را بخاک و چسبانیدند صورتهای ایشان را و ضایع کردانیدند بال تواضع ایشان را برای مؤمنین
و ایشان را امتحان نمود و اگر کسی تا باواخر خطبه مطالعه کند مذموم بودن تکبر تا بچه حد است بر
او محقق میشود زیاده بر این وضع رساله نیست و از حضرت صادق عم ماثور است که فرمودند
کان علی بن الحسین یمشی کان علی راسه الطیر لا یسبق یمینه شماله یعنی حضرت سید الساجدین
که راه میرفت از روی تواضع گویا مرغ بر سر مبارک او نشسته است و پیشی نمیگرفت دست راست او
دست چپ او را یعنی اگر او دیگر از دو طرف حضرت راه میرفت حضرت پیشی نمیگرفت بر او و خدا
میفرماید که ولا تمش فی الارض مرحا انک لن تخرق الارض ولن تبلغ الجبال طولا و تفسیر این آیه در تفسیر
گذشت اعاده ضرور نیست و این آیه در سوره مبارکه بنی اسرائیل مذکور است و در جای دیگر می
فرماید که تلک الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض ولا فسادا یعنی خانه آخرت

قرار دادیم برای آنکسانیکه در دنیا اراده بزرگی و فساد ندارند و در سوره لقمان فرمود
لا تصعر خدك للناس ولا تمش في الارض مرحا ان الله لا يحب كل مختال فخور یعنی باکسیکه
با تو تکلم میکند روی خود را از او مگردان بجهت تکبر و راه مرو در زمین از روی تکبر بدرستیکه خدا دوست
هر متکبر فخر کننده را دوست نمیدارد و روی عن امیر المؤمنین انه كان يمشي في الاسواق وحده
وهو وال يرشد الضال ويعين الضعيف ويمر بالبياع والبقال فيفتح عليه القرآن ويقرء تلك
الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علوا في الارض ولا فسادا ويقول نزلت هذه الآية في اهل العدل
من التواضع من اهل الولاة واهل القدرة من سائر الناس یعنی امیر المؤمنین بود که راه میرفت
تنهائی در بازارها در وقتی که والی بود بر جمیع مسلمانان و مشغول ارشاد گمراهان بود و اعانت می
فرمود ضعیفانرا و میگذشت ببقال و تجار و راه خود را میکشود و میخواند این آیه را تلاوت می
فرمود که تلك الدار الآخرة و میفرمود که این آیه نازل شده در اهل عدل از پادشاهان متواضع
و از اهل قدرت از سایر مردمان پس ای برادران دست از تکبر بردار که بهشت را بمتکبران نمیدهند
و دست از نفس بردار یعنی معاصی که بهشت را مفت بکسی نمیدهند در خبر است که بهلول مجنون در
بعضی مواضع بهرون الرشید رسید هرون را در هودج دید و حجاب و علانچیها در جانب او را
میزدند و از حوالی هودج میراندند بهلول بر بالای محلی بر آمد و گفت حدثني فلان عن فلان انه
قال رأيت رسول الله في هذا المكان على حمار له ولم يكن ولا طرد ولا ضرب هارون پرسید که
این کیست گفتند بهلول گفت او را نزد من آرید او را نزد او آوردند گفت چه میگفتی بهلول اعاده حدیث
کرد هارون گفت مرا موعظه مختصری کن گفت ان الذي في يدك كان في يد غيرك انتقل اليك وعن
قریب

قریب ان ينتقل الى غيرك بدرستیکه این پادشاهی در دست غیر تو بود بتو منتقل شد و زود باشد که
بغیر تو منتقل شود هرون گریست و هزار دینار باو بخشید گفت نستانم گفت بقرضداران ده بهلول گفت
اولی آن است که بصاحبانش رد نمائی منقول است از بشیر نبال که گفت با حضرت امام محمد باقر ع در
مسجد بودم که غلامی شتابان با تکبر راه میرفت حضرت فرمود انه لجبار یعنی او جبار و ستمکار است عرض
کردم او گدائی میکند فرمود که او جبار و ستمکار است دوم واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما
یعنی حلیم و بردبارند و هرگاه جاهلان با ایشان حرف درشتی گویند پاسخ ناهمواری گویند ایشان
در جواب سخن نیک گویند و در کتاب درر و غرر مذکور است که جواب الجاهل سكوت وترك
جواب السفيه ابلغ جوابه یعنی جواب نادان خموشی است و ترک جواب و بجز جوابی است برای او و از
کلمات با برکات حضرت امیر است که اياكم ومعادات الرجال فانهم لا يخلون من ضربين عاقل
يمكر بكم او جاهل يعجل بكم والكلام ذكره والجواب انثى فاذا اجتمع الزوجان لا بد من النتاج زنهار
زنهار که با مردم عداوت و دشمنی نکنید زیرا که ایشان از دو قسم بیرون نیستند یا عاقل است باتو
در مکر خواهد برآمد و یا جاهل است فوراً جهالت خود را نسبت بتو ظاهر خواهد کرد و حرف زدن
نر است و جواب ماده پس چون جمع شدند چاره نیست که چیزی از آنها زائیده شود و از کلام علی
ابیطالب است وذو سفه يواجهني بجهل واكره ان اكون له مجيبا يزيد سفاهة وازيد حلما
كعود زاده في الاحراق طيبا یعنی مرد بیعقلی که بناسزا گوئی بیخردی گذشت رو برو و روی من و با من درشتی
کرد و من ناخوش داشتم که جواب او را بگویم هر چه او در بیخردی زیادتی کرد من در حلم افزودم
مثل چوب خوشبوی که از سوختن بوی او زیاده شود و حسن خلق و حلم و حوصله موجب نجات صاحب

خود است چنانکه وارد شده است که چند اسیر از کفار نزد حضرت سید ابرار حضرت همه را امر بقتل فرمود
مگر یکی از ایشان سبب را از آن حضرت پرسید آنحضرت فرمود که خداوند مرا خبر داد که در تو پنج خصلت است
که خدا و رسول آنها را دوست میدارند غیرت شدید بر حرم خود و سخاوت و حسن خلق و صدق
لسان و شجاعت پس آنمرد بعد از شنیدن این سخن مسلمان شد و در یکی از غزوات در خدمت رسول
جهاد کرد تا شهید شد منقول است که مردی بخدمت حضرت صادق ع عرض کرد که مکارم اخلاق
چیست حضرت فرمود العفو عن ظلمك وصلة من قطعك واعطاء من حرمك وقول الحق ولو
على نفسك عفو کردن از کسیکه بر تو ظلم کند و وصل با کسیکه از تو قطع کند و عطا کردن با کسی
که ترا محروم کند و سخن گفتن حق هر چند بضرر خودت باشد و از حضرت امیر المؤمنین منقول است
که البشاشة حبالة المودة والاحتمال قبر العيوب ولا قرين كحسن الخلق یعنی گشاده روئی دام
مودت است و متحمل شدن مکان انعدام قبر عیبها است یعنی عیبها را می پوشاند و هیچ قرابت و خویشی
مثل حسن نیست و شیخ بهائی رحمه الله از کتاب اشارات چه نیکو گفته که العارف هش بش
بسام یعنی عارف روی خوش خلق و دائما تبسم کننده است و معصوم فرمودند که عیسی ع گاهی گریه میکرد
و گاهی میخندید بهتر است از یحیی که همیشه میگریست و حضرت صادق ع فرمودند که عليكم بمكارم
الاخلاق فان الله يحبها بر شما باد باخلاق کریمه که خدا دوست میدارد آنها را وعليكم بحسن الخلق
فانه يبلغ بصاحبه درجة الصائم القائم بر شما باد بحسن خلق که میرساند صاحب خود را بدرجه
کسیکه روزه دار باشد و عبادتکننده باشد خدا میفرماید وقولوا للناس حسنا و در جای دیگر میفرماید
که اذا ما غضبوا هم يغفرون و در جای دیگر فرموده الكاظمين الغيظ والعافين عن الناس و
جناب

جناب رسول خدا مرویست که ليس الشديد بالصرعة انما الشديد الذي يملك نفسه عند الغضب
نیست پهلوانی بکشتی گرفتن بلکه پهلوانی آنست که مالک شود نفس خود را نزد غضب و از کلام
یکی از حکما است که جوانمرد آنکس است که مستحق رنجانیدن را نرنجاند و در حدیث است که ان
الله يحب الحليم المتعفف ويبغض البذي السائل الملحف ای برادر یاد گیر از حلم انبیا و اوصیا
و اولیا و مؤمنان و صدیقین و حسن خلق ایشان و تحمل از جاهلان و نادانان از آن
جمله حلم جناب سید الساجدین که بقومی برخوردند که مشغول غیبت آنحضرت بودند چون بگوش
مبارک خود شنیدند فرمودند که ان كنتم صادقين فليغفر الله لي وان كنتم كاذبين
فيغفر الله لكم یعنی اگر شما راست میگوئید خدا مرا بیامرزد و اگر دروغ میگوئید خدا
شما را بیامرزد و از آنجمله حلم حضرت موسی بن جعفر در حدیث آمده که آنحضرت را دشمنی بود که
هرگاه آنحضرت را میدید دشنام دادی و ناسزا گفتی او را و پدران او را اصحاب آنحضرت گفتند
که ما را اجازت ده تا این ملعون را بکشیم فرمود نه عالمان و حلیمان و حکیمان صبر کنند
روزی آنمرد بمزرعه خود رفته بود حضرت سید الساجدین سیصد اشرفی را برگرفت و
بدان مزرعه شد و بروی سلام کرد و گفت این سیصد اشرفی را بستان و پدران مرا
ببخش و ایشانرا ناسزا مگوی آنمرد دست و پای امام را بوسه داد و گفت زهی حلم و
کرم میدهم که تو اهل بیت نبوت و معدن رسالتی بعد از آن هر وقت حضرت را میدید
تعظیم نمودی روایت کرده است مفضل از حضرت صادق ع که فرمود که میان سلمان
و مردی خصومتی بود فقال الرجل لسلمان من انت وما انت فقال السلمان اما اولی

وادلك فنطفته قذرة واما اخوفي اخوك فجيفة منتنة واذا كان يوم القيمة ونصب الموازين
من ثقلت موازينه فهو الكريم ومن خفت موازينه فهو اللئيم یعنی کفت امیر دبلمان
که تو کیستی وچیستی سلمان کفت اما اول من اول تو اب منی بودی نجس واما اخر من واخر
تو پس مردار بدبو کندیده که در روز قیامت شود پس آنکس که میزانهای حسنات او سنگین باشد او
کریم است وکسیکه میزانهای اعمال او سبک باشد پس او لئیم است ودر بعضی از کتب مسطور است
که پادشاهی بود که مامور ساخت خود را که طعامی طبخ نمایند که قومی از خواص او بخورند
پس مجلس ایشان آراسته شد یکی از خدمه پادشاه طعام در مجلس میاورد و در دست او
صحنی بود از طعام چون نزدیک پادشاه رسید هیبت پادشاه موجب دهشت او شد پس
پای او لغزید قدری از طعام بر روی جامه پادشاه ریخت پادشاه امر کرد کردن او را بزنند
چون خادم دید که کردن او را خواهند زد صحن طعام را بر سر پادشاه ریخت پادشاه
فرمود که چرا چنین کردی کفت یا مولای تا مردم مرا سرزنش نکنند در کشتن من که پادشاه
بجهة تقصیر جزئی غلام خود را کشت بلکه کویند که کناه عظیمی از او صادر شد که مستحق قتل بود
وتو را معذور دارند پس پادشاه سر بزیر انداخت وسر بلند کرد بطرف آسمان که ای
قبیح بود فعل غلام ولکن چه بسیار نیک بود عذر او پس رد کرد بغلام که کناه عظیم تو را بعذر
نیک تو بخشیدم ورو ای خدا آزاد کردم هر جا که خواهی برو هر کاه حلم نموده بود پادشاه
موجب ریختن خون ناحق شده بود وا این همه ثواب تحصیل نکرده بود والحلم حسن ومن
الملوك احسن لقدرته علی الانتقام ودر کتاب نهج البلاغه است که الحلم فدام السفیه

شیخ

شیخ صدوق در من لا یحضره الفقیه از حضرت رسول ص روایت کرده است در حدیث طویلی
که افضل الناس ایمانا احسنهم خلقا واکرمهم اتقاهم یعنی بهترین مردمان از جهت خلق
وکریم ترین مردم آنست که تقوای او بیشتر باشد واحکم الناس من فر من جهال الناس
حکیم ترین مردمان کسی است که فرار کند از مردم نادان واعقل الناس اشدهم مداراة للناس
عاقل ترین مردم کسی است که مداراش با مردم بیشتر باشد واکرم الناس اکظمهم للغیظ حر
دار ترین مردم کسی است که غیظ خود را بیشتر فرو برد وان حضرت صادق ع روایت کرده شده
است که الصمت کنز وافر وزین الحلیم وستر الجاهل سکوت کنز بسیار وافر وزینت
حلیم است وپرده ایست از برای نادان وباز فرمود که امقت الناس المتکبر دشمن داشته
ترین مردمان متکبر است وارد شده است که جاهلی با ابی ذر کفت که تو همانی که عثمان تو را از
شهر بیرون کرد اگر خوب بودی بیرون نمیکرد تو را ابی ذر کفت ای فرزند برادر مرا کوه
شانی در پیش است که اگر نجات یابم آنچه تو کفتی بما ضرر نرساند والا من بدتر از آنچه تو کفتی
یکی از اشخاص خوش داد دشنام تحمل کرد وکفت ای نیك فرجام بتر زانم که خواهی کفت آنی
که دانم عیب من چون دانی مرد جلفی بعارفی کفت یا ابن الزانیة عارف در جواب یا ابن
العفیفة اکذب حتی اکذب جاهلی عارفی را دشنام داد عارف در جواب کفت با تو چند
کار میکنم دو تیم آمرزش تو را از خدا میخواهم دیم انکه از خداوند میخواهم که بی تو مرا داخل
بهشت نکند وبالجمله خدا پرستان همیشه بوده اند ما دو تو بایدی جو کنیم که اخلاق ایشان تحصیل کنیم
ویصل الی من تشبه بقوم فهو منهم خود را با ایشان شبیه سازیم ودر کتاب نهج البلاغه است

کراول من عوض الحلیم من حلمه ان الناس انصاره علی الجاهل وقال ان لم تکن حلیما
فتحلم من تشبه بقوم الا اوشك ان تکون منهم یعنی اول عوض حلم وبردبار آنست که مردم
همه انصار ویند بر آن جاهل وحضرت فرمود که اگر حلیم نیستی حلم را بر خود ببند پس بدرستی
که کم است کسی خود را شبیه بقومی کرداند مکر آنکه نزدیك است که از ایشان محشور شود ورمود
اند که موتوا قبل ان تموتوا یعنی بمیرید پیش از آنکه بمیرید یعنی خود را مثل مردکان حساب کنید
مردکان بکسی اذیت نمیرسانند وتکبر نمی نمایند وبی ادبی مردم را متحمل میشوند بسم والذین
یبیتون لربهم سجدا وقیاما یعنی سحر خیزند وشب را بروز می آورند ودر مجمع البیان است
که والمعنی یبیتون لربهم باللیل فی الصلوة ساجدین وقائمین طالبین لثواب ربهم
فیکونون سجدا فی مواضع السجود وقیاما فی مواضع القیام یعنی شبها بروز می آورند
بعبادت برای پروردکار خود کاهی در سجده اند وکاهی در رکوعند وکاهی در قیام اند
در مقام خود زیرا که عبادت شبانه با دوری تر است وان جمله مواعظی که حق تعالی
بعیسی فرمود اینست که یا عیسی اذك لفلبك قلبك واکرد کری فی الخلوات ان سروری ان
تبصبص الی وکن فی ذلك حیا ولا تکن میتا ای عیسی ذلیل کردان از برای من دل
خود را وبسیار یاد کن مرا در خلوتها وبدان که سرور من در آنست که بصبصه کنی
نزد من وباشی در این حال زنده ونمرده وبصبصه در لغت عرب تملق سك را کویند
که صورت خود را نزد صاحب خود از برای تملق بر خاك میمالد ودم خود را حرکت میدهد
ای اخی تنبه ولا تکن من الغافلین قال النبی فی وصیته لعلی یا علی علیك

بصلوة

بصلوة اللیل وعلیك بصلوة اللیل بر تو باد یا علی بنماز شب تا سه مرتبه وحضرت عیسی ع
فرمود براستی میکویم بشما که خوشا بحال انهائیکه شبها از رخت خواب پهلو تهی میکنند
بعبادت پروردکار خود باامید انکه نجاة یابند از شدائد روز قیامت حضرت رسول ص
فرمود که خدا وند میفرماید ایما عبد اطاعنی لم اکله الی غیری وایما عبد عصانی وکلته الی نفسه
ثم لم ابال فی ای واد هلك یعنی هر بنده که اطاعت من کند او را بغیر خود وانمیکذارم وهر
بنده که مرا معصیت کند او را بخود وامیکذارم وباك ندارم در هر وادی که هلاك شود
ونکویند احمقان بطبیعتهم که چه فرق است میان ما وشما که عبادت نمیکنیم وشما بی حضور
قلب عبادت باطل میکنید وبا مال خود را انفاق نمیکنیم وبیدار خوابی نمیکشیم ورحمت
بجا بر خود نمیکذاریم وشما که میکنید معلوم نیست که صحیح است یا باطل جواب کوئیم که
این سخن واهی است که هر کاه آقا دو غلام را امر کند بخدمتی یکی بلا تامل بعمل آورد
اگرچه ناقص وتمام باشد بعمل آورد ودیکری بعمل نیاورد بار اول خوب است که اطاعت
سید ومولای خود را کرده است اگر مستحق خلعت نباشد مستحق ملامت هم نخواهد
بود بخلاف دیکری که از امر آقای خود بجای دو پا نماید وا از جای خود حرکت نکرده
چنین غلام که وقت نماز در آمده عبادت بان نکرده وموسم حج شده بجا نیاورده و
در دادن خمس وزکوة حیلها بکار برده چنین کس مستحق مذمت وعقوبت است کلا
لینبذن فی الحطمة وما ادریك ما الحطمة نار الله الموقدة التی تطلع علی الافئدة
یعنی البته افکنده میشوند در یکی از درکات جهنم که نام او حطمه است چه چیز دانا کرد

تو ای پیغمبر ما که چیست حطمه آتشی افروخته است که سوزش آن بجگرها میرسد ای برادر
هر چند چند مرتبه کله معلق میزدی و تمام وی نماز میکذاردی و آیه شریفه ویل للمصلین
الذین هم عن صلاتهم ساهون را بر خود صادق میباید و هم الذین یؤخرون الصلوة عن
اوقاتها یعنی کسانیکه تاخیر میاندازند نماز را از وقت خودش با آنکه نماز نمیکنند و امید ثواب
ندارند یا ترک میکنند و خوف عقاب ندارند و هرگاه نماز گذارندگان را دیدند که نماز
کنند ریا یا آنکه اگر فوت شود ایشان از نماز پشیمان نمیشوند یا آنکه تمام نمیکنند رکوع و سجود را
یا آنکه در نماز خود قصد اخلاص ندارند ای برادر روی فراز اهر کن … و صحیفه سجادیه
بالای آن غبار کرفته است پاک نمیکنی چه جای آنکه بخوانی و از اخلاق و معرفت خبر نداری
تا از وی اعمال را سبک کرده فاما من خفت موازینه فامه هاویة وما ادریک ما هیه نار
حامیة ای من خف قدره عند الله بخفة حسابه فماویه جهنم و مسکنه النار یعنی کسیکه قدرش
در نزد خدا سبک است بجهت کمی حسنات پس ماوای او جهنم است و مسکن او آتش چه چیز دانا
کرد ترا که چه چیز است هاویه آتشی است که حرارتش بنهایت رسیده … آن کسی که با خدا
ساخت و برای اسم عبادت پرداخت چه آدم والذین یقولون ربنا اصرف عنا عذاب جهنم ان
عذابها کان غراما اکر از عذاب خدا میترسند و دایم میکویند پروردکارا بکردان از ما
عذاب دوزخ را که از ما مفارقت نمیکند و آن … هلاک است و در این اشعار … است بآنکه
ایشان با حسن خلق ایشان و اجتهاد ایشان در عبادت حق ترسانند از عذاب و ابتهال و تضرع
میکنند بدرکاه او و دکر دانند زیرا که اعتماد بر اعمال خود ندارند حضرت امام محمد باقر ع فرمود

من کان

من کان ظاهره ارجح من باطنه خف میزانه یعنی کسیکه ظاهر او بهتر از باطن او است میزان اعمال
او سبک است بخم والذین اذا انفقوا لم یسرفوا ولم یقتروا وکان بین ذلک قواما
و قوام بمعنی وسط است و معنی آنکه بر انفاق بر خود و عیال خود تنک نمیکیرند و نه اسراف می
کنند بلکه میانه روی میکنند اکرچه اختلاف کرده اند در معنی اسراف فقیل الاسراف هو النفقة
فی المعاصی والاقتار الامساک عن حق الله یعنی بعضی کفته اند که اسراف صرف کردن مال است در
معاصی خدا و اقتار امساک نفس است از حق خدا و بعضی کفته اند که اسراف زیاده روی کردن در
نفقه مال و اقتار امساک از قدری که لابد منه است و روایت کرده است معاذ از رسول خدا که سؤال
کردم از آن حضرت از اسراف فقال من اعطی من غیر حق فقد اسرف یعنی کسیکه انفاق کند در
غیر حق اسراف کرده است و کسیکه منع کند مال خود را در حق اقتار کرده است و روایت شده است
از امیر المؤمنین ع که لیس فی المأکول والمشروب سرف وان کثر یعنی فرموده که در ماکول و مشروب
اسراف نیست هر چند بسیار صرف شود و در کتاب خصال از حضرت صادق ع مرویست که
ان القصد امر یحبه الله وان السرف یبغضه حتی طرحک النواة فانها تصلح لشیء حتی صبک فضل
شرابک یعنی بتحقیق میانه روی امریست که خدا دوست میدارد و اسراف امریست که خدا او را دشمن میدارد
حتی انداختن هسته خرما زیرا که صلاحیت دارد برای چیزی و حتی ریختن آب ته کوزه و فی
الغرر والدرر کلما زاد علی الاقتصاد فهو اسراف و جناب رسول ص فرموده و حضرت صادق ع
فرموده که ضمنت لمن اقتصد ان لا یفتقر کسیکه میانه رو باشد من ضامنم که فقیر نشود چه
نیکو کفته کم من فتی یفقره جوده وعاش بعد الفقر عیش الذلیل فاحرص علی مالک فاستبقه

والبخل خیر من سؤال البخیل چه بسیار جوانی که از کثرت جود فقیر شود و زندگانی میکند زندگانی
ذلیل پس حرص بورز بر مال خود و باقی دار مال خود را پس بخل نمودن بهتر است از سؤال از مرد
بخیل فرموده است خدا ولا تجعل یدک مغلولة الی عنقک ولا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما
محسورا شاهد بر این مدعا است ششم والذین لا یدعون مع الله الها آخر آنست که شرک جلی که عبادت
از بت پرستی است و شرک خفی که عبادت … ندارند و شرک خفی بودن معنوی که …
نظر کنی اکثر مردم را بجان مبتلا خواهی دید که با خدای دیکری عبادت میکنند مثل نوکر … که از دل
جان بندکی حاکم پادشاه میکنند و اهل ضلالت پیروی امام ضال و مضل خود مینمایند وما یؤمن
اکثرهم بالله الا وهم مشرکون حتی آنکه مؤمن در وقت کناه کبیره مشرک است چرا که نفس خود
مطاع کرفته ارایت من اتخذ الهه هواه شاهد بر این مدعا است صدوق از معصوم روایت کرده که لا یسرق
السارق وهو مؤمن ولا یزنی الزانی وهو مؤمن دزد در حال دزدی مؤمن نیست و زانی
در حالت زنا مؤمن نیست و هکذا کسیکه میتواند که این همه خدایان باطل را اطاعت کند هفتم ولا
یقتلون النفس التی حرم الله الا بالحق و نفسی را بنا حق نمیکشند مراد از نفس محرمه نفسی
است کسیکه واجب القتل است چون کسیکه … کشته باشد و خواهند قصاص کنند این نفس محرمه نیست
هشتم ولا یزنون ومن یفعل ذلک یلق اثاما … این آیه دلالت میکند که اعظم کناهان کبیره
بعد از شرک قتل و زنا است و کسیکه شرک آورد بخدا و قتل نفس کند و زنا کند و بی توبه بمیرد البته
باید اثام را ملاقات کند و قیل اثاما اسم واد فی جهنم یعنی اثام اسم دره ایست در جهنم از بس
کداخته بود دان این سه طایفه هستند که این معصیت را کرده اند یضاعف له العذاب یوم القیمة

ویخلد

ویخلد فیه مهانا که روز قیامت عذاب ایشان مضاعف میشود و در آن مخلد خواهد بود خوار
و ذلیل و لکن اکر بعد از این معاصی توبه کنند و ایمان بپروردکار خود آورند و عمل صالح نمایند خداوند
بشارت داده است ایشان را که من ایشان را می آمرزم و سیئات ایشان را بحسنات مبدل میکردانم در آنجا که
فرموده الا من تاب وآمن وعمل عملا صالحا فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات وکان الله غفورا
رحیما ومن تاب وعمل صالحا فانه یتوب الی الله متابا نهم والذین لا یشهدون الزور یعنی
که غنا نمیکنند و غنا نمیشنوند یا شهادت زور دروغ نمیدهند یا لا یحضرون مجالس الباطل یعنی حاضر
نمیشوند مجلسهای اهل باطل را و مراد از باطل غش است دهم واذا مروا باللغو مروا کراما هرکاه بلغو میگذرند مانند
کریمان میکذرند و حرف پیش و پس را جاری نمیکنند و در تفسیر مجمع البیان از امام محمد باقر ع
منقول است که هم الذین اذا ارادوا ذکر الفرج کنوا عنه این جماعتی اند که هرکاه اراده کنند ذکر
فرج را کنایه میکویند و صریح نمیکویند و کلینی در کتاب کافی از حضرت صادق ع روایت کرده که
بعضی از اصحاب خود فرمودند که این زن کجا فرود آمده ابدا که علی فلان صاحب القفان کفتند
بن فلان کسی که … است حضرت ایشان را منع فرمود و زجر نمود که چرا آنجا فرود
آمدید پس فرمود که کونوا کراما باشید کریمان و مباشید از لئیم طبعان آیا نشنیده اید که خدا در کلام خود
فرموده واذا مروا باللغو مروا کراما یعنی این فلان طور خود را لغو است و خانه ایشان لغو است که می
باید که از … بلکه … و در خانه او نازل نشوید یازدهم والذین اذا ذکروا بآیات ربهم لم
یخروا علیها صما وعمیانا یعنی هرکاه آیه و حدیث میشنوند چنان نیستند که … نکنند و بکوش …
نشنوند ولم یقفوا علیها صما کانهم لم یروها لکنهم سمعوها وابصروها وانتفعوا بها فلا تری …

یعنی شنیدن مثل نشنیدن نباشد نزد ایشان چون کران و دیدن مثل ندیدن نباشد نزد ایشان چون
کوران و جاهلان و غافلان بلکه می‌مانند بیان و ضبط می‌کنند و حالتی که می‌شنوند کاتبان بگوشها
ضبط کنند و بینندگانند بچشمهای حق بین عبرت گیرند چنانکه خدا فرموده وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ
قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ یعنی مباشید مثل آنکسانیکه شنیدن را شنیدن می‌انگارند و در کتاب کافی
کلینی از حضرت صادق عم روایت کرده در تفسیر این آیه که مُسْتَبْصِرِينَ لَيْسُوا شُكَّاكِينَ این جماعت
شیعیان که صاحب بصیرت و بینائی‌اند در حق ما اهل بیت و هرگز شک نمی‌کنند در حقیت ما و در قوم
الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا پیوسته می‌گویند
پروردگارا ببخش از برای ما بعضی از زنان و فرزندان روشنی چشم ما ای اهل طاعة تقربهم اعیننا
فی الدنیا بالصلاح و فی الآخرة بالجنة یا آنکه ایشان را توفیق عبادت بدهی و اهل طاعت گردانی که چشم
ما روشن شود در دنیا بواسطه صلاح ایشان و در آخرت ببهشت رفتن ایشان و می‌گویند که
خداوندا بگردان ما را از برای متقیان پیشوا که متقیان بما اقتدا کنند و طلب کنند عزت را بواسطه
تولای ما یعنی چنان کن ما را اعطا کن که هر کس آن صفا را در حیات و ممات ما ببیند اقتدا کند بما علی بن
ابرهیم در تفسیر خود از حضرت صادق عم روایت کرده است که فرمود مراد از متقین در این شریفه
ما اهل بیتیم و کسی نزد آن حضرت این آیه را بطور مشهور خواند که وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا یعنی خداوندا
بگردان ما را از برای متقیان امام حضرت فرمود که از خدا سؤال عظیمی کردند تا چنین است کسی عرض
کرد که چگونه است این آیه یابن رسول الله حضرت فرمود که این آیه باین طور نازل شده است که وَاجْعَلْ لَنَا مِنَ الْمُتَّقِينَ
إِمَامًا یعنی بگردان متقیان را از برای ما امام که تا بعضی حسنات ایشان اقتدا کنیم و در ظاهر و باطن ایشان

شبیر شویم و در آخرت با ایشان محشور گردیم و در احادیث بسیار رسیده که مراد از قول حق تعالی مِنْ أَزْوَاجِنَا خدیجه است
و از ذُرِّيَّاتِنَا فاطمه است و از قُرَّةَ أَعْيُنٍ حسن و حسین است و از الْمُتَّقِينَ امام الثقلین علی بن ابی
طالب است پس ای عزیز اگر تو نیز میخواهی از این جماعت باشی اقتدا کن بصلحاء المؤمنین أُولَٰئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ
بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا یعنی این جماعت یعنی
بندگان صالح با ایمان که این دوازده صفت با ایشان است جزا داده می‌شوند غرفه را که موافق تفسیر
بعضی از زبرجد و در و یاقوت است و موافق تفسیر بعضی دیگر اعلای منازل بهشت و افضل آنهاست
بسبب آنکه صبر کرده‌اند بر طاعت و معصیت و حبس کرده‌اند نفس را از معصیت و تحیت گفته می
شوند در آن بتحیات بسیار و سلام بسیار که ملائکه بایشان می‌کنند یا خود بعضی ببعضی یا ملائکه از
جانب خداوند بر ایشان سلام می‌کنند و در آنجا جاوید می‌مانند و نمی‌میرند و بیرون کرده نمی‌شوند
و نیکو غرفه است از برای اقامه و قرار گرفتن و در حکمت آل داود است که ای پسر آدم وای بنجا
اگر ببینید بهشت و آنچه مهیا است در آن برای دوستان از نعمتها هرآینه هیچ لذتی از دنیا بر زنند
و در قیامت دوستان خود را ندا خواهم کرد که کجایند آنها که در دار دنیا مشتاق طعام لذیذ
بودند و برضای من ترک کردند و آنها که با خدا که بهر را مخلوط نموده‌اند و در زمستان و تابستان
بمسجدهای من هجوم می‌آوردند و در شبها که مردم در خواب بودند بیدار بودند نظر کنید امروز
ببینید چه نعمتها برای شما مهیا کرده‌ام پس رضوان بایشان گویند که برای این حق تعالی این
نعمتها برای شما مهیا کرده که فرجهای شما بفرج حرام نرسید و آرزوی حال پادشاهان و حال
توانگران نکرده‌اید و در حکمت آل داود نوشته که ای داود هر گاه ببینی ظالمی را که دنیا او را

بر داشته آرزوی حال او مکن ای داود عباد الرحمن و بندگان صالح با ایمان شیعیان‌اند و بهشت
محبت امیر المؤمنین تا ایشان در دنیا هستند بهشت در ایشان است که محبت آنحضرت باشد و چون
میرند ایشان در بهشتند وَإِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَٰذَا النَّبِيُّ تمام مناسب چنین نمود
که حدیثی در فضیلت ذکر شود در بعضی از کتب مناقب و ارشاد القلوب دیلمی از سلمان فارسی مروی
است که بعد از وفات جناب رسول صلعم و غصب خلافت نعثل بشوم بعد در دولت سرای پادشاه مؤمنان
آمدم چون نظر آن حضرت بر من افتاد فرمود یا سلمان مَا حَاجَتُكَ چه چیز است حاجت تو عرض
کردم که معجزه میخواهم فرمود که صبر کن از حجره طاهره فاطمه مراجعت کنم سلمان گوید در انتظار
بودم که دیدم شاه ولایت و زیبنده مسند خلافت و شمسه ایوان امامت جناب علی والا همت
بیرون آمد لباس سفید در بر و عمامه خودرانی بر سر و عنان دو مرکب صبا بر دست و از برای دو
مرکب دو بال از یاقوت سرخ با زینهای مرصع با مرات عالیقام بر یکی من سوار شدم و خود بر
دیگری سوار شد و بمن فرمود که من چشم نکردم تا گاه اسبها بپرواز در آمدند بجانب آسمان
شتافتند الغرض باسمان دیگر تا بعرش رسیدیم و در آنجا بار آنحضرت فرود آمد و در پای مشاهده
نمودم از ظلمت دست مرا گرفته بر روی آن دریا روان شدیم تا بساحل دریا رسیدیم جزیره
مشاهده شد مشتمل بر انواع انهار بود آن بزرگوار از من استفسار کردند که چه میخواهی عرض کردم
که من شیر ناقه طالبم کوهی در آنجا بنظر آمد عصا که در دست داشت اشاره فرمودند که اخرجی یا ناقة
ناقه بیرون آمد که چشم او از یاقوت سرخ و گردن او از مشک و سینه او از عنبر پستان او از مروارید
تو بام آن بزرگوار من از شیر آن ناقه خوردم شیری دیدم از عسل شیرین‌تر و از مشک خوشبوتر و از

معجزهٔ سلطان کونین علی بن ابی طالب علیه السلام

مشک خوشبوتر و از برف سردتر و آن حضرت خود نیز تناول فرمودند اشاره کردند که بجای
خود مراجعت نمود و مرتبه دیگر نیز ناقه طلب کردم ناقه از آن بلندتر و بهتر از کوه بیرون
آمدند الغرض میرفتیم بدریای غیبی رسیدیم و از آنجا گذشتیم بساحل دریا رسیدیم و در آنجا
درخت بسیار عظیمی مشاهده شد که پستانها داشت شبیه بپستان گاو و مرد محاسن سفیدی ایستاده
و اطفال صغار بسیار دهنهای ایشان را بپستانها در دهان گرفته هر گاه پستان از دهان اطفال بیرون آمدی
آن مرد محاسن سفید بدهان وی گذاشتی پس پرسیدم این درخت چیست و این اطفال کیستند و این مرد
کیست فرمودند این درخت طوبی است و اصل آن در خانه پیغمبر است در بهشت و آن مرد محاسن سفید ابرهیم
خلیل است و این اطفال صغار اطفال شیعیان مایند که مرده‌اند هرگاه اینچنین اطفال صغار محل اینقدر
رحمت باشند که مثل ابرهیم خلیل کسی خدمتکاری ایشان کند پس چگونه آن بیرحمان در صحرای کربلا در
روز عاشورا در عین شدت گرما منع آب نمودند از حسین با وجود یکه آن بزرگوار آن طفل
شیرخوار چون در شاهوار در پیش روی زین باقلب حزین گرفته بمیدان آمد و فرمود ای قوم
اگر بزعم شما من گناهکارم و موجب آنم که آبرا از من منع کنید این طفل شیرخوار را گناهی و در هیچ
مذاهب بی تقصیر رحم بر او نکرده و آب بوی نداده تا آنکه کافری که نام و نسبش ملعون کاهل
اسدی است تیری بچله کمان گذارد و بجانب آن بزرگوار افکند بر حلقوم علی اصغر خورد و از طرف
دیگر گذار نموده و بر بازوی امام حسین عم نشست و آن طفل از تاب درد بر خود می‌پیچید پس
آنحضرت تیر از حلقوم او کشید و از کف خود خون آن طفل را بآسمان پاشید و فرمود چون در راه رضای
خدا است سهل است چون عادت طفلها آن است که در وقت رفتن بروی پدر و مادر نظر می‌کنند

و جان بسپار ندان طفل یگانه نگاهی به پدر کرد و بروی او تبسم کرد و مرغ روحش از شاخسار سدرة
المنتهی پرواز نمود در آن وقت حضرت امام حسین آهی کشید که زمین کربلا لرزید و گفت خدایا و ندا
این فرزند من در نزد تو کمتر از بچه ناقه صالح نخواهد بود پس حضرت روی به خیمهای حرم محترم نمود
چون نزدیک رسید ندا کرد که ای زینب و ای ام کلثوم و ای شهربانو بیایید این طفل را بگیرید
که او را از شراب حوض کوثر سیراب کردم چون صدای امام حسین بگوش ساکنان سراپرده عصمت
و طهارت رسید همه یکبار از خیمه بیرون دویدند خصوص دختر ناکام شه سوار عرب الم
رسید صحرای کربلا زینب بقد خم شده دستی بروی زانو داشت بدست دیگر خود دست شهربانو
داشت رسید با مژه خون فشان بیا لبش باه و ناله زینب خواهران غم کیشش پس حضرت آن طفل شهید را
بدست مادرش داد شهربانو آغاز ناله و فریاد کرد و بزبان حال میگفت که ای ستاره در خون
طپیده مادر چه لعل چهره بخون ناب شستی مادر چرا جانب مادر نگاهی نکنی نظری ترا چه شد که نداری
همیل شیر سیری که کرد پاره گلوی ترا بیتی ستم که زد بجسم اسیر شهزاده غم پسران طفل را داد
سایر شهیدان گذاشتند الا لعنة الله علی القوم الظالمین فصل بیست و هشتم در فضل دعا و توسل بان
و در آنکه دعا بهترین عبادات است بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعل علیا خیر
اهل المشرق والمغرب و فاطمة سیدة نساء العالمین وابنه حسنا زین الارض والسماء و جعل
خدیجة ام المؤمنین الذی قال فی حقه خیر الانبیاء و زین المرسلین الجنة لمن بکی وابکی او
تباکی علیه و سایر المؤمنین الذی ذبح کذبح الشاة فی ارض الفلات بغیر غسل و لا کفن فی الغاضرات
الذی هو مصباح الهدی و سفینة النجاة الذی هو قطب لجمیع العالم و کهف لجمیع الذرات بالهام من مصیبته

فعذبته

وذریته اثرت فی جمیع القابلیات وناثرت من اثره جمیع الماهیات هو فرع سید الکائنات
ونسل الطیبات الطاهرات الذی شافع یوم العرصات علیه و علی ذریته التحیات والتسلیمات الزاکیات
ما دام فؤاد طائفة المحقة مشوبات وصدور الفرقة الناجیة مکدرات اما بعد فقد قال الله
تبارک وتعالی فی محکم کتابه الکریم و مبرم خطابه العظیم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم
وقال ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین لا یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین یعنی
فرموده است پروردگار شما که بخوانید مرا تا مستجاب گردانم دعای شما بدرستیکه آن جماعتی که تکبر می
کنند از دعا خواندن که عبادت من است و زود باشد که داخل جهنم شوند در حالتی که خوار و ذلیل
باشند دعا کردن و دعا خواندن عبادتست بلکه سر آمد عبادات است چنانکه کلینی در کتاب کافی از
حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود که دعا بهترین عبادات است و از آنحضرت سوال شد
که ای العبادة افضل کدام عبادت افضل است فرمود نیست هیچ چیز نزد خدا بهتر از آنکه سوال کرده شود
و طلب کرده شود آنچه را که نزد او است و در تفسیر مجمع البیان نقل کرده است که علامه باسناد خود از بن
معویه عجلی که گفت خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که کثرة القراءة افضل او کثرة الدعاء یعنی
قرآن بسیار خواندن افضل است یا دعا بسیار کردن قال کثرة الدعاء افضل یعنی فرمود که دعا بسیار خواندن
افضل است و حضرت شاهد آوردند این آیه را که قل ما یعبؤ بکم ربی لولا دعاؤکم یعنی بگو ای محمد که
اعتنا نمیکند پروردگار من بشما اگر دعا خواندن شما نمی بود و زبان دعا کننده نداشتید فرمودند
معصوم که دعا از ترک نمیکار دکور است و در صحیفه سجادیه است که فسمیت دعاءک عبادة و ترکه
استکبارا و توعدت علی ترکه دخول جهنم داخرین یعنی خداوند نام کذاردی دعا خواندن را عبادت

و ترک آنرا استکبار و وعده کردی ترک آنرا دخول جهنم خار و زار پس بنا و علی هذا دعا یکی از تکالیف
شرعیه است والحمد لله برکت اهل بیت بقدری دعا هست که کسی را فرصت خواندن هزار یک او نمی شود
و علما احادیث اهل بیت در خصوص ادب آن کتابها نوشته اند بخصوصه مثل کتاب مفتاح الفلاح شیخ
و کتاب مصباح المتهجد شیخ طوسی و کتاب مصباح مولانا الامین شیخ ابراهیم بن علی الکفعمی و کتاب عدة الداعی شیخ احمد
فهد الحلی و کتاب مهج الدعوات سید بن طاوس و زاد المعاد علامه مجلسی و غیر ایشان از روایات اخبار ائمه
هدی و افضل از همه ادعیه دعای صحیفه کامله سجادیه است که بمنزله قرآن اهل بیت و انجیل آل محمد است که
مشتمل است بر جمیع مطالب عالیه دنیا و آخرت است و در کتاب بعضی از واعظین از اهل بیت طاهرین مرویست
است که خداوند مرد را امر زید بعد کلمه دعا که اللهم ان تعذبنی فاهل ذلک انا و ان تغفر لی فاهل
ذلک انت یعنی خداوندا اگر عذاب کنی مرا پس من سزاوار عذابم و اگر بیامرزی مرا پس سزاوار آمرزش تو
حق تعالی باید و کلمه را آمرزید خداوند فرموده است فلولا اذ جاءهم باسنا تضرعوا و لکن قست قلوبهم
یعنی چون آمد عذاب الهی بالای سر قوم یونس پس تضرع کردند پس دانستی شد از این آیه که خداوند دوست
میدارد تضرع و زاری بندگان از برای که ببرکت تضرع و زاری بلا از ایشان دفع شد حکایت کرده اند که قوم
یونس بعد از آن که یافتند که یونس از میان ایشان رفته و عذاب الهی آمد با یکدیگر گفتند که اکنون علاج آن
که عجز و شکستگی و تضرع پیش کریم شاید که عذاب الهی دفع شود پس عجز و اضطراب پیش آوردند و ایشان در
زمین نینوای موصل بودند فطلبوا نبیهم فلم یجدوا الملک کردند پیغمبر خود یونس را پس پادشاه ایشان
با سر و پای برهنه از قصر خود بیرون آمد و امر کرد بر رعیت خود که همه پلاس در پوشند فخرجوا الی الصعید
بانفسهم و نسائهم و صبیانهم و دوابهم ولبسوا المسوح یعنی دو بصحرا نهادند مردان و زنان با خود بود

جوانات

جوانات و طفلان واظهروا الایمان والتوبة واخلصوا النیة وفرقوا بین کل والدة و ولدها من
الناس والانعام فحن بعضها الی بعض وعلت اصواتها واختلطت اصواتها باصواتهم وتضرعوا الی الله
وقالوا امنا بما جاء به یونس فرحمهم ربهم واستجاب دعائهم وکشف عنهم العذاب بعد ما اظلهم یعنی ایمان
اظهار کردند و توبه نمودند و اظهار توبه خالص نمودند کودکان را از مادر جدا کردند و صداها از ایشان بلند
خلقان بگریه و ناله در آمدند پیران مناجات و افسون آغاز کردند و استغفار پیش آوردند بروایتی از
شایخ علمای ایشان تعلیم داد که این دعا را بخوانند که یا حی حین لا حی و یا حی یحیی الموتی و یا حی لا
اله الا انت جناب امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که بود در میان ایشان دو مرد یکی عابد و دیگری عالم
عابد میگفت که نفرین کن بر ایشان و عالم میگفت که نفرین مکن خدا تو استجابت میکند و لا یحب هلاک عباده
دوست نمیدارد هلاک کردن بندگان خود را فقبل یونس قول العابد فدعا علیهم پس قبول کرد یونس
قول عابد را و نفرین کرد پس فرستاد خدا بسوی یونس که در فلان ماه و در فلان روز عذاب خود را
میفرستم چون وقت نزدیک شد خرج یونس من بینهم مع العابد و بقی العالم فیهم یونس با عابد بیرون
رفت از میان ایشان و باقی ماند عالم در میان ایشان چون روز موعود شد و عذاب الهی نازل شد عالم
ایشان را تعلیم داد که از شهر بیرون روید و تضرع نمائید بسوی خداوند و تفریق کنید میانه زنان
و اولاد و میانه جوانات و اطفال الحیوانات و گریه کنید و تضرع نمائید پس بیرون آمدند و همه روی
بخاک تضرع نهادند که و همی گفتند خداوندا یونس گفته بود ما را که بندگان آزاد کنید تا مستحق ثواب شوید
ما بندگان توایم ما را آزاد کن قومی گفتند خداوندا یونس ما را گفته بود که هر گاه درمانده بر بینید
بفریاد او رسید خدایا بفریاد ما برس و چون مناجات ایشان تمام شد و بدعوات دیگر متوسل بمحمد و آل محمد

در حال ایمان نجات ایشان در رسید حق تعالی عذاب برفت و برحمت بدل آمد و بعد از مراجعت یونس و کرفتاری
او در شکم ماهی قوم یونس ایمان آوردند دعا چرا از بعضی زودتر و از بعضی دیرتر خدا عزّ و جلّ زود مستجاب
کند و بدانکه دعا شرایطی دارد از بعضی کسان مستجاب و از بعضی کسان نا مستجاب صدوق در کتاب من لا یحضره
الفقیه در باب نوادر در آخر باب ابواب کتاب از جناب علی ع از جناب پیغمبر ص روایت میکند که یا علی اربعة
لا ترد لهم دعوة یعنی چهار نفر اند که دعای ایشان مستجابست و رد نمیشود امام عادل و الوالد لولده و
الرجل یدعو لاخیه المؤمن بظهر الغیب و المظلوم یقول الله و عزتی و جلالی لانتصرن لک و لو
بعد حین یعنی دعای امام عادل و دعای پدر از برای فرزند و مردی که دعا کند از برای برادر
مؤمن خود در پشت سر او و نفرین مظلوم که حق تعالی فرموده قسم بعزت و جلال خودم میخورم که انتقام
از برای او خواهم کشید از ظالمان اگر چه بعد از مدتی باشد و قال الصادق ع اوحی الله الی آدم یا آدم انی اجمع
لک الخیر کله فی اربع کلمات واحدة لی و واحدة لک و واحدة فیما بینی و بینک و واحدة فیما بینک و بین
الناس حضرت صادق ع فرمودند که حق تعالی وحی کرد بسوی آدم ع که من جمع میکنم از برای تو خیر را در
چهار کلمه یکی از برای من است و یکی از برای تست و یکی میان من و تست و یکی میان تو و مردم است اما
التی لی فتعبدنی لا تشرک بی شیئا اما آنکه از برای من است اینست که عبادت کنی مرا و شریک از برای من قرار
ندهی و اما التی لک فاجازیک بعملک احوج ما تکون الیه اما آنکه از برای تست آنست که مکافات عمل ترا دهم
بطوری که محتاج تر از آن نباشد و اما التی فیما بینی و بینک فعلیک الدعاء و علی الاجابة اما آنکه در
میان من و تو است پس بر تست دعا و بر من است اجابت و اما التی فیما بینک و بین الناس فترضی للناس
ما ترضی لنفسک اما آنچه میان تو و مردم است آنست که بپسندی از برای مردم آنچه بر خود میپسندی صدوق

از حضرت صادق ع روایت کرده است که انه قال ثلثة یدعون فلا یستجاب لهم او تکن یرد علیهم
دعاؤهم رجل کان له مال کثیر یبلغ ثلثین الفا او اربعین الفا فانفقه نفقة فی وجهه فیقول
اللهم ارزقنی فیقول الله الم ارزقک و رجل کانت عنده امرأة فقال اللهم فرق بینی و بینها
فیقول الله الم اجعل ذلک الیک یعنی حضرت صادق ع فرمودند که سه کس اند دعای ایشان
مستجاب نمیشود اول مردیست که صاحب مال بسیار باشد مثل آنکه سی هزار یا چهل هزار باشد پس انفاق
کند همه را در راه خدا پس کوید خداوندا روزی ده مرا خدا در جواب کوید که آیا ترا طلب روزی ننمودم
سیم مر روزی ندادم ثانی دوم مردی که ترک کند طلب روزی کند پس کوید خداوندا روزی ده مرا خدا
در جواب کوید که آیا راه طلب بتو ننمودم سیم مردی که نزد او زنی باشد و کوید خداوندا میان من
و او جدائی افکن خدا کوید که آیا طلاق او را بدست تو ندادم و از صدوق روایت کرده از حضرت
صادق ع که اذا دعی الرجل لاخیه بظهر الغیب نودی من العرش و لک مائة الف ضعف مثله
و اذا دعی لنفسه کانت له واحدة فمائة الف مضمون خیر من واحدة لا یدری یستجاب ام لا
و هر کاه مردی دعا کند از برای برادر دینی در پشت سر او ندا کرده میشود از عرش که از برای تست
صد هزار برابر و هر کاه دعا کند از برای خود از برای او یک دعاست پس صد هزار دعا مضمون بهتر
از یکی است که نمیداند مستجاب میشود یا نه و من دعا لاربعین رجلا من اخوانه قبل ان یدعوا
لنفسه استجیب فیهم و فی نفسه کسیکه دعا کند از برای چهل برادر مؤمن پیش از آنکه دعا کند از برای
خود مستجاب میشود دعای او در حق ایشان و در حق خودش و از جمله مکانهائی که دعا مستجاب میشود
حضرت باقر ع فرمودند که در عرفات است که هیچ نیک و بدی دعا نمیکنند مکر آنکه مستجاب میشود و اما البر

فیستجاب له فی آخرته و دنیاه و اما الفاجر فیستجاب له فی دنیاه نیکوکاران دعای ایشان در امور
دنیا و آخرت هر دو مستجاب میشود و اما بدان در امور دنیای ایشان مستجاب میشود و حضرت امام محمد باقر ع
در روز عرفه سائلی را دید که سؤال میکرد سمع علی بن الحسین ع یوم العرفة سائلا یسئل الناس فقال له ویحک
اغیر الله تسئل فی هذا الیوم شنید علی بن الحسین ع روز عرفه که مردی سؤال میکرد از مردم پس فرمود
وای بر تو آیا چنین روزی از مردم سؤال میکنی و حضرت صادق ع فرمودند که نوم الصائم عبادة و
صمته تسبیح و عمله متقبل و دعاؤه مستجاب یعنی خواب روزه دار عبادت است و سکوت او تسبیح
است و عمل او مقبول و دعای او مستجاب است صدوق در باب فضل صیام از حضرت صادق ع روایت
کرده است که اوحی الله الی موسی ما یمنعک من مناجاتی فقال یا رب اجلک عن المناجات لخلوف
فم الصائم فاوحی الله یا موسی لخلوف فم الصائم اطیب عندی من ریح المسک یعنی وحی کرد خدا بسوی موسی
که چه چیز مانع شد ترا از مناجات کردن با من عرض کرد خوش نداشتم یا رب که با بدبوی روزه داری خود
با تو مناجات کنم خطاب رسید که ای موسی هر آینه بوی بد دهان صایم بهتر است نزد من از بوی مشک
و از جمله روزهائی که در آن دعا مستجاب میشود روز جمعه است ابو بصیر روایت کرده است از حضرت باقر
یا صادق علیهما السلام قال ان العبد المؤمن لیسئل الله الحاجة فیؤخر الله قضاء حاجته الذی سئل الی
یوم الجمعة لیخصه بفضل یوم الجمعة یعنی فرمود بدرستیکه بنده مؤمن سؤال میکند حاجت خود را
از خداوند خدا تاخیر میاندازد حاجت او را تا روز جمعه و در روز جمعه حاجت او را برمی آورد تا زیادتی
داشته باشد بر سایر ایام صدوق در باب وجوب جمعه فرموده است که روایت کرده معلی بن
خنیس از حضرت صادق ع که کسیکه بر خود واجب سازد روز جمعه را پس باید مشغول نشود بچیزی غیر از عبادت

زیرا که در روز جمعه خداوند کناهان بندکان را می آمرزد و میان روایت کرده است از حضرت صادق ع
که فی الرجل یرید ان یعمل شیئا من الخیر مثل الصدقة و الصوم و نحو هذا قال یستحب ان یکون
ذلک الجمعة فان العمل یوم الجمعة یضاعف یعنی فرمودند حضرت در خصوص مردی که میخواهد عمل
خیر بکند مثل تصدق و روزه و غیر اینها حضرت فرمود که مستحب است آنکه عمل خیر را در روز جمعه
بکند زیرا که عمل در روز جمعه مضاعف میشود و عبد الله بن سنان از حضرت صادق ع روایت کرده که
چون عشاء پنجشنبه و شب جمعه میشود نزلت ملائکة من السماء و معها اقلام الذهب و صحف الفضة
لا یکتبون عشاء الخمیس و لیلة الجمعة و یوم الجمعة الی ان تغیب الشمس الا الصلوة علی النبی ص
یعنی نازل میشود ملائکه از آسمان و با ایشان قلمها و صحیفهای نقره است نمی نویسند عشاء پنجشنبه و شب
و روز جمعه تا غایب شود آفتاب مکر صلوات بر پیغمبر ص و آل او و روایت ابو بصیر عن ابی عبد الله ع
انه قال ان الله لینادی کل لیلة جمعة من فوق عرشه من اول اللیل الی آخره روایت کرده ابو
بصیر از حضرت صادق ع که خدا ندا میکند هر شب جمعه از اول شب تا آخر شب از بالای عرش خود
که الا عبد مؤمن یدعونی لآخرته و دنیاه قبل طلوع الفجر فاجیبه آیا بنده مؤمنی هست که
بخواند مرا از برای آخرت و دنیای خود پیش از طلوع فجر پس اجابت کنم او را الا عبد مؤمن یتوب
الی من ذنوبه قبل طلوع الفجر فاتوب علیه آیا نیست بنده مؤمنی که رو بر من آورد و توبه کرده
کرده باشم از من سؤال کند زیادتی روزی را پیش از طلوع فجر پس من زیاد کنم و وسعت او را
وسعت دهم بر او الا عبد مؤمن سقیم یسئلنی ان اشفیه قبل طلوع الفجر فاعافیه آیا نیست بنده
مؤمنی که بیمار باشد و سؤال کند از من اینکه شفا دهم او را پیش از طلوع فجر پس من او را عافیت دهم

اَلَا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ مَحْبُوسٌ مَغْمُومٌ يَسْئَلُنِي اَنْ اُطْلِقَهُ مِنْ حَبْسِهِ فَاُخَلِّيَ سِرْبَهُ آیا هست محبوس مغمومی که از من
سؤال کند پیش از طلوع فجر که من او را رها کنم تا من او را نجات دهم اَلَا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ مَظْلُومٌ يَسْئَلُنِي اَنْ
آخُذَ لَهُ بِظُلَامَتِهِ قَبْلَ طُلُوعِ الْفَجْرِ فَاَنْتَصِرَ لَهُ وَآخُذَ لَهُ بِظُلَامَتِهِ آیا هست بنده مؤمن مظلومی که
سؤال کند از من که داد او را از ظالم او بگیرم و یاری دهم او را قَالَ فَمَا يَزَالُ يُنَادِي بِهٰذَا حَتّٰى يَطْلُعَ الْفَجْرُ
پس پیوسته ندا میکند تا آنکه طلوع کند فجر وَقَالَ اِنَّ اللّٰهَ يُنْزِلُ مَلَكاً اِلَى سَمَاءِ الدُّنْيَا كُلَّ لَيْلَةٍ فِي الثُّلُثِ
الْاَخِيرِ وَلَيْلَةَ الْجُمُعَةِ فِي اَوَّلِ اللَّيْلِ فرمود آنحضرت بدرستیکه خدا نازل میکند ملکی چند را بسوی آسمان
دنیا در هر شب در ثلث آخر شب جمعه در اول شب پس ندا میکند که هَلْ مِنْ سَائِلٍ فَاُعْطِيَهُ هَلْ مِنْ تَائِبٍ
فَاَتُوبَ اِلَيْهِ هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَاَسْتَغْفِرَ لَهُ يَا طَالِبَ الْخَيْرِ اَقْبِلْ وَيَا طَالِبَ الشَّرِّ اَقْصِرْ یعنی آیا سؤال کننده هست
که با او عطا کنم آیا توبه کننده هست که توبه او را قبول کنم آیا استغفار کننده هست که او را بیامرزم
ای طالب خیر رو آور و ای طالب شر باز ایست فَلَا يَزَالُ يُنَادِي بِهٰذَا حَتّٰى يَطْلُعَ الْفَجْرُ عَادَ اِلٰى مَحَلِّهِ مِنْ — فَاِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ
مَلَكُوتِ السَّمٰوَاتِ یعنی پیوسته ندا میکند این کلمات تا طلوع صبح پس هرگاه طالع شد فجر برمیگردد
آن ملک بمحل خود از ملکوت آسمانها حَدَّثَنِي بِذٰلِكَ اَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ آبَائِهِ عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ حدیث کرد
بمن این حدیث را پدرم از جدم از آبای خود از رسول خدا و روایتست که طلوع نکرده آفتاب در روزی که
افضل باشد از روز جمعه و روز عید است که نصب کرد در آن روز رسول خدا امیرالمؤمنین را در
غدیر خم و روزی است که قائم آل محمد در آن روز ظهور میکند و قیامت قائم میشود و در این روز
جمع میکند خداوند در این روز خلق اولین و آخرین را قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى ذٰلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَ
ذٰلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ محمد بن مسلم از حضرت صادق در قول یعقوب از برای پسران خود روایت کرده که

سَوْفَ اَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي که وعده داد که استغفار کنم از برای شما در سحر روز جمعه و تکرار خود گفتم
قَالَ اَخَّرَهَا اِلٰى سَحَرِ لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ فرمود که تاخیر انداخت یعقوب بسوی سحر شب جمعه و فی الحدیث
عن امیرالمؤمنین ع و فیه ساعة مباركة لا يَسْئَلُ اللّٰهَ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ فِيهَا شَيْئاً اِلَّا اَعْطَاهُ یعنی در
روز جمعه ساعتی مبارکی است که سؤال نمیکند خدا را بنده مؤمنی در آن ساعت مگر آنکه خدا بوی
عطا میکند و از حضرت رسول ص منقول است که يَوْمُ الْجُمُعَةِ سَيِّدُ الْاَيَّامِ يُضَاعِفُ اللّٰهُ فِيهِ الْحَسَنَاتِ
وَيَمْحُو فِيهِ السَّيِّئَاتِ وَيَرْفَعُ فِيهِ الدَّرَجَاتِ وَيَسْتَجِيبُ فِيهِ الدَّعَوَاتِ وَيَكْشِفُ فِيهِ الْكُرُبَاتِ وَيَقْضِي فِيهِ
الْحَوَائِجَ الْعِظَامَ روز جمعه سید روزهاست مضاعف میگرداند حق تعالی در آن روز حسنات را
و محو میفرماید در آن روز گناهان را و بلند میکند در آن روز درجات را و مستجاب میکند در آن
دعاها را و برطرف میکند در آن روز غمها را و بعمل آورد در آن روز حاجتهای بزرگ را و آن
روزیست که در آن بسیار عاصیان آزاد میشوند از آتش جهنم و نیست خبر از احدی از مردم
حرمت این روز را که مگر آنکه بر خدا واجب است اینکه داخل کرداند او را در آزاد کردهای
آتش جهنم پس اگر بمیرد در این روز یا در آن شب شهید مرده است و مبعوث میشود ایمن از
عذاب مگر آنکه استخفاف نموده است احدی بحرمت او مگر آنکه بر خدا لازم است که او را داخل آتش جهنم کند و صدوق
از حضرت رسول ص روایت کرده است که روز جمعه بخور اشد اهل بهشت خود را از چیزهای خوشبو و کوشش
تا آنکه خوشحال شوند و انتظار جمعه بکشند و مشتاق روز جمعه باشند و صدوق از حضرت امام محمد باقر ع
روایت کرده که ملائکه مقربین فرود می آیند در هر روز جمعه با ایشان هست کاغذها از نقره و
قلمهای طلا پس می نشینند بر هر دری از درهای مسجد بر کرسیها از نور پس می نویسند اسمهای مردم را

که حاضر شده اند بنماز جمعه اول و دوم و سیم را تا آنکه امام بیرون آید پس هرگاه امام
بیرون آمد می پیچند صحیفها را و در حدیث است که سه دعا است که مستجاب میشود دعای
پدر و مادر در حق فرزند نیکوکار و نفرین ایشان بر فرزندی که عاق ایشان باشد و نفرین
مظلوم بر ظالم و دعای مظلوم از برای کسیکه انتقام از ظالم او بکشد و دعای مؤمنی که
برای برادر مؤمنی دعا کند که او را از برای رعایت ما اهل بیت شریک در مال خود ساخته بود
و نفرین مؤمنی که محتاج بود بر کسیکه قدرت داشت که او را اعانت کند و نکند و از حضرت امیرالمؤمنین ع
منقولست که اِغْتَنِمُوا الدُّعَاءَ عِنْدَ خَمْسَةِ مَوَاطِنَ غنیمت شمارید دعا را در پنج وقت قرائت قرآن
و نزد آمدن باران و نزد ملاقی صفین از برای شهادت و نزد دعای مظلوم که از برای او حجابی نیست تا عرش
در محل ثواب نماز گذشت که نزد زوال درهای آسمان گشوده است پس دعا در این وقت مستجاب است
و آن ساعتی است که در روز قیامت جهنم را در آن ساعت می آورند وَمَا مِنْ مُؤْمِنٍ يُوَافِقُ
تِلْكَ السَّاعَةَ اَنْ يَكُونَ سَاجِداً اَوْ رَاكِعاً اَوْ قَائِماً وَحَرَّمَ اللّٰهُ جَسَدَهُ عَلَى النَّارِ مؤمنی نیست
آن ساعت در رکوع یا سجود یا قیام باشد مگر آنکه حرام کرداند خدا جسد او را از آتش جهنم اِنَّ
اللّٰهَ يَفْتَحُ اَبْوَابَ السَّمَاءِ وَاَبْوَابَ الرَّحْمَةِ فِي اَرْبَعَةِ مَوَاضِعَ عِنْدَ نَظَرِ الْوَلَدِ اِلٰى وَجْهِ وَالِدِهِ وَعِنْدَ
فَتْحِ بَابِ الْكَعْبَةِ وَعِنْدَ هُبُوبِ الرِّيَاحِ وَعِنْدَ النِّكَاحِ یعنی حق تعالی درهای رحمت و درهای آسمان را
میگشاید در چهار وقت نزد نظر کردن فرزند بر روی پدر از روی مهربانی و نزد گشودن
در کعبه و نزد وزیدن بادها و نزد جماع کردن یا عقد بستن و حضرت رسول ص فرمود که دعای
ده کس مستجاب است عالم و متعلم و صاحب خلق و بیمار و یتیم و جهاد کننده و حاج و نصیحت کننده و فرزندی

که مطیع والدین باشد و زنی که مطیع شوهر باشد و از جمله مواطن استجابت دعا وقت سحر است تا
طلوع آفتاب چنانکه اشاره بآن شد و نزد رقت قلب و جاری شدن اشک است و صاحب الکشف فیروزی ج
و عقیق دعای او مستجاب میشود و دعای سائل در حق معطی مستجاب است در وقت عطا و قال الصادق ع
اِذَا اَعْطَيْتُمُوهُمْ فَلَقِّنُوهُمْ بِالدُّعَاءِ فَاِنَّهُ يُسْتَجَابُ لَهُمْ فِيكُمْ وَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ فِي اَنْفُسِهِمْ یعنی فرمودند
هرگاه داده باشید بسائل چیزی پس تلقین کنید ایشان را که دعا کنند از برای شما زیرا که دعای
ایشان در حق شما مستجاب است اگرچه در حق خود شان مستجاب نمیشود و باز فرمود که یستحب للمریض ان
يُعْطِيَ السَّائِلَ بِيَدِهِ وَيَاْمُرَ السَّائِلَ اَنْ يَدْعُوَ لَهُ مستحب است از برای مریض که بدست خود چیزی
بسائل دهد و امر کند سائل که از برای او دعا کند و فرموده اند که مداوا کنید مریضهای خود را
بصدقه و دفع کنید بلا را بدعا و طلب نزول رزق کنید بصدقه و هیچ چیز بر شیطان دشوارتر
از صدقه نیست وَهِيَ تَقَعُ بِيَدِ الرَّبِّ قَبْلَ اَنْ يَقَعَ بِيَدِ الْعَبْدِ و صدقه واقع میشود در دست
پروردگار پیش از آنکه واقع شود در دست سائل و صدقه هفتاد مرد را بدی و هفتاد نوع
بلا را دفع میکند کسی بخدمت معصوم عرض کرد که خدا فرموده اُدْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ و مع ذلک
ما دعا میکنیم و مستجاب نمیشود حضرت فرمود آیا خدا خلف وعده میکند گفت نه پس سبب
چیست حضرت فرمود که خدا فرموده است در سوره بقره که اَوْفُوا بِعَهْدِي اُوفِ بِعَهْدِكُمْ
یعنی وفا کنید بعهد من تا من نیز وفا کنم بعهد شما نیافت که فحش میدهد یا غیبت میکند یا غیر
چینی میکند دعای او مستجاب نمیشود و شکمی که حرام و شبهه در آن است و دلی که امید و از غیر
خدا است چگونه دعای او مستجاب است و در بعضی از اخبار است که زبان فحش دهنده دعای او

مستجاب نمیشود پس اغلب اهل زمان باید دعای ایشان مستجاب نشود مگر آنکه از گناهان توبه کنند و در حدیث دیگر است که خداوند تبارک و تعالی بندگان را از جائیکه نمیدانند حواله فرموده تا دعای ایشان بیاب شود بگفتن کلمه ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله تا آنکه حاجت میداده شود و منقول است که یکی از فرزندان معصوم بیمار شدند بیحد گویا امر کرد که بگوید ده مرتبه یا الله که هیچ مؤمنی نگوید مگر آنکه پروردگار در جواب گوید لبیک حاجت خود را بگو و از حضرت رسول منقول است که هر که بگوید اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات هیچ مؤمن و مؤمنه نیست مگر آنکه از برای شفاعت او در روز قیامت برمیخیزند و خداوند شفاعت ایشان را در حق او قبول کند و نجات یابد و مرویست که سید زنان عالمیان در وقت دعا کردن از برای مردم دعا میکرد کسی عرض کرد که یا بنت رسول الله از برای چه اول بجهت خود دعا نمیفرمائید فرمود الجار ثم الدار اول همسایه و تتمه خانه و بهترین دعاها دعای طلب ظهور امام زمانست تا آنکه دنیا را پر از عدل و داد کند چنانکه پر از ظلم و جور شده عجل الله فرجه پس دانسته شد که دعای بی شرایط امید استجابت داشتن نیست یعنی از شرایط و آداب آنست که رو بقبله بنشیند بلکه بانوع آداب بنشیند مثل بنده ذلیل در پیش روی سید جلیل با طهارت شرعی از طهارت ظاهر و باطن و با اخلاص و اعتقاد تمام بملک علام دعا بخواند با حضور قلب با کلام و با توسل بسید انام و آل کرام او و با سوء ظن تمام از مردم نشیند که فرموده اند خانه که تار عنکبوت در آن موجود است فقر است شاید که تا ویلش این باشد که دلیکه در آن امید داری از خلق است تا امید از خالق در استجابت دعا بتعجیل ممکن نیست زیرا که در حدیث آمده که بنده دعا میکند خداوند میفرماید که عجلوا له حاجته فانی ابغض صوته زود حاجت او را برآورید که من دشمن میدارم صدای او را پس هر گاه بنده را دوست بطرد

خداوند حاجت او را زود برنمی آورد چنانکه معصوم فرمودند که حضرت ابرهیم خلیل الرحمن در کوه بیت المقدس چراگاهی طلب مینمود از برای گوسفندان خود که ناگاه صدائی را شنید پس مردی دید ایستاده و نماز میکند و طول او دوازده شبر بود پس حضرت ابرهیم ع فرمود که یا عبد الله از برای که نماز میکنی گفت لا اله الا السماء از برای خدای آسمان حضرت فرمود آیا باقی مانده قوم غیر از تو گفت نه حضرت فرمود از کجا میخوری گفت میچینم از این درختان و میخورم در زمستان حضرت فرمود که کجاست منزل تو آنمرد اشاره بکوه کرد حضرت ابرهیم فرمود آیا میشود که مرا ببری امشب بخود منزل تو باشم گفت پیش روی من آب بسیار است که نمی توان رفت حضرت فرمود که تو چه میکنی گفت من راه میروم بر روی آب حضرت فرمود مرا همراه خود ببر شاید که خدا روزی کند مرا آنچه روزی تو کرده است پس عابد دست او را گرفت تا از آب گذشتند و بمنزل رسیدند بعد از آن که آرام گرفتند حضرت فرمود ای الایام اعظم کدام روزها سخت تر است عابد گفت یوم الدین یوم یدان الناس بعضهم عن بعض روز جزا که جزا داده میشود بعضی از مردم از بعضی حضرت فرمود که آیا از برای آن نیست که بلند کنی دست خود را و من بلند کنم دست خود را خداوند عزیز جلیل را بخوانیم که ما و ترا از شر آن روز ایمن گرداند عابد گفت و ما تصنع بدعوتی چه میکنی دعای مرا والله که من مدتها است که یک دعا میکنم و مستجاب نمیشود حضرت فرمود که آیا خبر دهم ترا که بچه سبب دعای تو حبس شده است گفت بگو فرمود که خداوند عزیز جلیل بعد از آنکه بنده را دوست میدارد حبس میکند دعای او را تا بپیوسته مناجات کند او را و سؤال کند و از جناب او طلب کند و هرگاه دشمن داشت بنده را زود حاجت او را بر می آورد یا می اندازد در دل او نا امیدی و یاس را پس حضرت فرمود که چیز بوده است دعای تو در این مدت عابد گفت که گذشت

بمن گوسفندی چند و با آن گوسفندان پسری بود پس بگو که کیستی چند داشت من از آن پسر پرسیدم که ای غلام این گوسفندان از کیست گفت از ابراهیم خلیل الرحمن است پس دعا میکنم اللهم ان کان لک فی الارض خلیل فارنیه اگر تو ادر زمین خلیلی است پس من بنما او را پس حضرت ابراهیم برخواست و دست بگردن او در آورد و با او معانقه نمود و فرمود که حق تعالی دعای ترا استجابت کرد من ابراهیم خلیل الرحمن می باشم پس چون حق تعالی مبعوث گردانید محمد را جاری شد در این امت مسالخ و حق تعالی میفرماید ادعوا ربکم تضرعا و خفیة بخوانید پروردگار خود را بر وجه تضرع و زاری و پنهانی چه تضرع نشانه احتیاج و اخفاء دلیل اخلاص و محتاج مخلص را دوعا باید نه انه لا یحب المعتدین دوست نمیدارد خدا از حد در گذرندگان را یعنی در دعا فریاد کنند تا بر یا آمیخته شود یا چیزی از خدا طلبند که لایق آن نباشد چون رتبه انبیا از حضرت رسول مرویست که سیکون قوم یعتدون فی الدعاء و حسب المرء ان یقول اللهم انی اسئلک الجنة و ما قرب الیها من قول او عمل یعنی زود باشد که گروهی پیدا شوند که در دعا اعتدا کنند و زیاد از مرتبه خود طلبند همین کافیست که بنده در دعا گوید بار خدایا از تو بهشت میطلبم و آنچه مرا بآن نزدیک کند از گفتار و کردار پس فرمود که انه لا یحب المعتدین و فرمود که میان دعای سر و علانیه هفتاد ضعف است بعد از آن فرمود که میان اصحاب بود که همه قرآن را حفظ داشتی و آواز از همسایه او نشنیدی و شبها نماز کردی و گریستی و همسایه او ندانستی که وی در زمان رسول تمام عبادت سر نمودندی و بغیر همهمه نشنیدندی و حق تعالی زکریا را بندا خفیا مدح فرموده گفته اذ نادی ربه نداء خفیا و بعضی گفته اند تضرع یعنی رفع صوت یعنی در آشکار و نهان هر دو خدا را بخوانید و از حضرت امیر المؤمنین منقولست که هر دعا محجوب است از آسمان تا آنکه صلوات فرستند بر محمد

و آل محمد و در حدیث دیگر فرموده که هرگاه ترا حاجتی است نزد خدا پس ابتدا کن بصلوات بر محمد و آل محمد پس سؤال کن حاجت خود را پس بدرستیکه خدا کریم تر است از آنکه سؤال کرده شود دو حاجت را پس برآورد یکی از آنها را و منع کند دیگری را و از حضرت رسول منقول است که هر که من نزد او مذکور شوم و صلوات بر من نفرستد پس داخل میشود آتش را و حق تعالی او را از رحمت خود دور میکند و فرمود خدا را ملکی چند هست که در روی زمین ساخت میکنند و سلام امت را بمن میرسانند و در حدیث دیگر فرمود که هر که بگوید صلی الله علی محمد و آله خداوند جل جلاله فرماید صلی الله علیک پس باید که بسیار بگوید این را و از حضرت امام رضا منقول است که هر که خواهد کفاره کند گناهان خود را پس باید که بسیار صلوات فرستد بر محمد و آل محمد بدرستیکه صلوات بر طرف میکند گناهان را بر طرف کردن تمام و فرموده اند صلوات بر محمد و آل محمد برابر است نزد خدای تعالی با تسبیح و تهلیل و تکبیر و حضرت امام محمد باقر فرمود که چون نماز عصر روز جمعه کردی بگو اللهم صل علی محمد و آل محمد الاوصیاء المرضیین بافضل صلواتک و بارک علیهم بافضل برکاتک السلام علیه و علیهم و علی ارواحهم و اجسادهم و رحمة الله و برکاته پس هر که بگوید این صلوات را بعد از نماز عصر روز جمعه نوشته میشود از برای او صد هزار حسنه و محو میشود از او صد هزار سیئه و برآورده میشود از برای او صد هزار حاجت و بلند کرده میشود از برای او صد هزار درجه و در مجمع البیان است که کسیکه صلوات فرستد بر پیغمبر بکمرتبه خداوند عالم ده مرتبه بر او صلوات فرستد و از او ده سیئه محو کند و ده حسنه از برای او بنویسد و حضرت صادق ع فرموده اند هر که صلوات فرستد بر محمد و آل محمد باین طور که صلوات الله و صلوات ملائکته و انبیائه و رسله و جمیع خلقه علی محمد و آل محمد و السلام علیه و علیهم و رحمة الله و برکاته بخدا

قسم که از گناهان بیرون آید مثل روزی که از مادر متولد شده و کلینی در کتاب کافی از حضرت صادق
روایت کرده است که هر که ده مرتبه صلوات فرستد بر محمد و آل محمد خدا و ملائکه صد مرتبه صلوات
فرستند و هر که صد مرتبه صلوات فرستد خداوند و ملائکه هزار مرتبه بر او صلوات میفرستند و هیچ وسیله
نزد خدا در عفو گناهان بهتر از محمد و آل محمد نیست چنانکه در زیارت جامعه کبیره اشاره باین مطلب دارد که
اللّهمّ انّی لو وجدت شفعاء اقرب الیک من محمّد و اهل بیته لجعلتهم شفعائی الیک جمیع انبیا در
هر ورطه که در ماندند متوسل بآن بزرگواران شدند و نجات یافتند از انجمله حضرت آدم بعضی از مفسرین
فتلقّی آدم من ربّه کلمات فتاب علیه انّه هو التّوّاب الرّحیم تو به او این بود که خداوند از تو سؤال
میکنم بحق محمد و آل محمد که مرا بیامرزی حق تعالی او را آمرزید و هم چنین حضرت نوح در کشتی از غرق
شدن نجات یافت متوسل بآن بزرگواران شد حضرت ابراهیم در آتش نمرود متوسل باین بزرگواران شد
آتش سرد و سالم گردید و حضرت موسی در وقت انداختن عصا خوف داخل شد ندا یافت خدا را قسم داد باین
بزرگواران بنداء لا تخف انّک انت الاعلی که مترس که تو بر فرعون غالبی ایمن کردید و حضرت یحیی و آدمی
زندان یهودان متوسل شدن باین بزرگواران نجات یافت و حضرت یعقوب بواسطه این بزرگواران
بوصال یوسف و قصه خادمه حضرت زهرا بتوسل این بزرگواران در ضیافت پیغمبر ص معجزه نمایان گشت و
یکی از ذریه آن بزرگواران امام زمان مهدی است که عیسی ع پسر مریم از آسمان برای نصرت او فرود آید
و بوی اقتدا کند تو حتی تقبّل عینی به عجّل الله ظهور النّیّرین و در تفسیر امام حسن عسکری ع از
حضرت رسول ص مرویست که چون حق تعالی عرش را آفرید سیصد و شصت هزار رکن از برای وی خلق
کرد و هر رکنی سیصد و شصت هزار ملک موکل کرد اینکه کوچکترین ایشان جمیع آسمانها و زمینها را یک

لقمه مینماید در دهان خود میگذارد مثل لقمه خواهد بود که در دریا افتاده و بروایت بحار الانوار
موج پایت کرده مقاره باشد پس امر الهی شد که عرش را این جماعت بقدرت بر حرکت دادن آن
نداشتند پس بعدد هر ملکی ملک دیگر آفرید باز نتوانستند حرکت دادن بعدد هر یک ده ملک آفرید
باز قدرت حرکت دادن از ایشان ندید پس بعدد هر یک سیصد و شصت هزار ملک آفرید باز قدرت
حرکت دادن از ایشان ندید پس هشت نفر از ایشان امر کرد که بردارید عرض کردند که چگونه برداریم
و حال آنکه با آن کثرت و جمعیت نتوانستیم حرکت داد پس فرمان الهی رسید که کلمات چند بشما تعلیم
کنم که هر گاه آن کلمات را بگوئید بار شما را سبک گردانم پس فرمود بگوئید بسم الله الرّحمن الرّحیم
و لا حول و لا قوّة الّا بالله العلیّ العظیم و صلّی الله علی محمّد و آله الطّیّبین پس چون این کلمات را گفتند
عرش را برداشتند از قبیل دانه موئی که بر دوش مرد قوی جثه بگذاری سبک یافتند پس حق تعالی
حمله عرش آن هشت نفر را قرار داد پس حق تعالی سایر فرشتگان را بطواف دور عرش مقرر فرمود
اصحاب رسول از کثرت و عظمت ملائکه حافین و حاملین تعجب کردند رسول خدا ص فرمود این همه کثرت با
اعمال یک نفر از امت مرا حمل نتوانستند نمود گفتند آن مرد کیست تا ما او را دوست داریم فرمود که سعد بن
معاذ انصاری است که مستحق این کرامت باعتبار محبت و توصیفی که از برای ابن عم علی نموده گردیده
است در هنگامی که با اصحاب نشسته بود و یا امیر المؤمنین با سر پوشیده از آن را معبور کرده بودند
سعد آن جناب را نشناخت و بعد از شناختن با پای برهنه پیش آن حضرت دوید و دست و پا و
چشم و سینه آنحضرت را بوسید و گفت پدر و مادرم فدای تو باد ای برادر رسول که گوشت تو و خون
تو با او هر دو یکیست و علم تو از علم او و حلم تو از حلم او و عقل تو از عقل او است سؤال میکنم خدا را که دشمنان

کرداند مرا بمحبت شما اهل بیت پس واجب کرد بر خداوند بسبب این ثواب و فعل از برای سعد اینقدر
ثواب که اگر تفصیل آنها را در صحیفها بنویسند ملائکه حافین و حاملین عرش آن صحیفها را نتوانستند
جابر داشت و چون سعد از مکالمه با علی فارغ شد از اصحاب خود این ملامت شنید که یا سعد تو با این شخص
و قرب در نزد حضرت رسول ص دست علی را بوسیدی سعد در جواب ایشان گفت که ای جاهلان مگر نمیدانید
که ثواب سلام بمحبت محمد و علی بن ابیطالب است و دشمنان ایشان از ایمان بهره نیست پس رسول خدا فرمود که
راست گفت سعد اگر برای صد هزار برابر دنیا عمر زندگانی کند و صد هزار برابر اموال دنیا را در راه
خدا انفاق نماید و جمیع عمر خود را بروزه داشتن روزها و عبادت کردن شبها فانی گرداند پس خدا را
ملاقات کند با دشمنی محمد و علی هر آینه او را بسر نگون در جهنم اندازند و اعمالش را باطل سازند
و رسول فرمود بسعد که یا سعد بشارت باد ترا که ختم عمر تو بشهادت میشود بسبب تو قومی از کفار را
بهلاکت میرسانند و از برای تو عرش خدا میلرزد و بسبب شفاعت تو بعدد موهای حیوانات قبیله بنی کلب
از امت من داخل بهشت گردند ای برادران اکر راست میگوئی که تو شیعه بدانکه صد هزار مثل سعد بن معاذ
و بهتر از او فدای خاک پای حضرت امام همام جناب امام حسین ع باد اگر عرش خدا از برای سعد معاذ
بلرزه در آمد از برای کشتن امام حسین ع اضطراب کلی در جمیع ارکان آسمانها و زمینها افتاد زمین
بلرزه در آمد سپهر شد بیتاب خروش و غلغله افتاد در جهان خراب چو خون حلق تشنه او بر زمین
رسید جوش از زمین بقدوه عرش برین رسید نزدیک شد که خانه ایمان شود خراب از بس
شکستها که بارکان دین رسید نخل بلند او چو خسان بر زمین زدند طوفان بآسمان ز غبار زمین رسید
ای برادران اگر میگوئی که سعد معاذ از خواص اصحاب رسول خداست میگویم که امام حسین پاره تن رسول

خداست و اگر میگوئی که سعد معاذ از شیعه امیر المؤمنین است میگویم که امام حسین از فرزندان
خاص الخاص امیر المؤمنین است هر کس بر او ضربت زند گویا به سر پیغمبر ضربت زده است و هر که بر او خنجر
زند گویا با امیر المؤمنین خنجر زده است ای بیدلان آن بزرگوار کسی است که جبرئیل گهواره او را جنبانیده
و رسول رب جلیل او را بر دوش خود سوار کرده حق تعالی او را علت جمیع اشیا و قلب جمیع ما سوی الله
گردانیده پس قدری گریه کن در مصیبت چنین بزرگواری که هر کس در مصیبت چنین بزرگواری
شاد شد باز آتشی فتاد بعالم که دود آن از شش جهت گذشت و بهفت آسمان رسید از دشت غم خاست
غباری که از ایشان طوفان آن بمنزله لا مکان رسید لغیر مصاب السّبط دمعک ضایع و لم یحط بالخط
الّتی انت طامع اشک تو در مصیبت غیر امام حسین ع بیفایده است و انچه طمع داری بآن نمیرسی
و ما انت فیما تدّعیه من الولاء اذا لم تذب من لوعة الحزن سامع و چنانکه ناله نمود امام حسین ع
دل شوند که از ابد بر دنیا ورود انجه ادعا میکنی از محبت با اهل بیت کاذبی فکلّ مصاب دون فجع
فاطمة حقیر و رزء السّبط و الله فادح هر مصیبتی در جنب مصیبت فرزند فاطمه سهل است و بخدا
قسم که مصیبت فرزند فاطمه دلها را میلرزاند و یعنی عزولی و البکاء فانّنی اراک خلیّا لم یزل عنک
الفواجع ای ملامت کننده من واگذار مرا با گریه کردن بر درد من نرسیده و نرا بی درد می بینم که ای
مثّا ام لای نبر نصاب لها دون الحسین المدامع یعنی کدام مصیبت است غیر از مصیبت حسین
که اشک از برای او ریخته میشود یلیت حسین ساهر الطّرف خائفا و طرفک ریّان من النّوم هاجع
حسین شب را بروز میآورد با بیداری و خوف و چشم تو در خواب و چشم حسین بالبکاء مرتّل و جسمک
فی ثوب من الخزّ دارع و بدن حسین در ریک بیابان افتاده و در خون غلطان و بدن تو بجامه خز

پوشیده کرده باشد فیا عین ابکی الحسین وما جری علیه وما جرت علیه الخلایع ای چشم گریه کن بر حسین و
مصایب او وجبل‌ها و خدعه‌ها که کافران برانگیختند ولیس لنا الا الحسین بن فاطمة اماما وان الذی
والحق ضایع جان ومال واهل من فدای او باد وکانی بشمر جالس فوق صدره لراس الحسین بالمهند
قاطع گویا می‌بینم که شمر ملعون بر بالای سینه حسین نشسته وسر او را بشمشیر برید وعلی سنان الرمح
شالوا راسه ونور حسین السبط کالبدر طالع وسر او را بر سر نیزه کرد ومانند ماه شب چهارده بود
انا و تابان بود الا لعنة الله علی القوم الظالمین **مجلس بیست ونهم** در ذکر غنیمت دانستن عمر گرانبها
وضایع نساختن آن که گوهر گران مایه است وادله آن بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی
جعل علیا امام البریة ووصی خیر الخلیقة وزوج سیدة نساء الامة وابا العترة الطاهرة والائمة
الهادیة المطهرة اخا رسول الله ووصیه وولیه ووزیره وصاحبه وصفیه وخلیله وحبیبه
وامیر المؤمنین وقائد الغر المحجلین وسید الوصیین وحزبه حزبه وسلمه سلمه وطاعته طاعته
وعداوته وشیعته واولیائه واوصیائه وانصاره والشکر لله الذی جعل علینا خلیفتنا وزوجه
سیدة نساءنا والحسن والحسین سیدی شباب اهل جنتنا اللهم وال من والاهم وعاد من عاداهم
وصل من وصلهم واقطع من قطعهم وانصر من اعانهم واخذل من خذلهم والعن علی من ظلمهم
سیما من ظلم الحسین وقتله وذبحه کالشاة فی ارض الفلاة ورمی جسده بالرماح وسبی ثلثه و
البنات وخضب بدمه شیبه علی القناة وحطم صدره وخضب رحله بالفسطاط بالحامین صبیه
حرقت قلوبنا وقلوب العارفین ما الحامین ورتبه شوقه فوادنا وفواد الغافلین ما دام تبکی
السموات العلی علی ارض العالمین **اما بعد** فقد قال الله تبارک وتعالی فی محکم کتابه الکریم ومبرم

خطابه العظیم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و
لتنظر نفس ما قدمت لغد واتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون یعنی ای گروه مؤمنان از خدا بترسید
وباید نظر کند هر نفسی که از برای فردای قیامتش چه پیش فرستاده است واز خدا شرم کنید بدرستیکه خدا
مطلع است بکردارهای شما ودر جای دیگر خدا امر بتقوی کرده وعلامات مترتب بتقوی کردانیده که یا
ایها الذین آمنوا ان تتقوا الله یجعل لکم فرقانا ویکفر عنکم سیئاتکم ویغفر لکم هرگاه بترسید از خدا
قرار میدهد از برای شما مخرجی وگناهان شما را می‌آمرزد ای برادر من هرگاه از برای فردای خود کاری کرده
خوشا بحال تو حمد کن خدا را واگر نکرده این بقیه عمر را غنیمت شمار ودر این بقیه عمر تدارک کن
گذشته را واگر در اینجا تحقیقی شود مناسب است بدانکه هرگاه در این چند روز که ماه مبارک رمضان
بود میهمان خدا بودی ومائده آسمانی که قرآن واحادیث است خوردی یعنی شنیدی وتوبه نکردی یا
باین معنی که صفات بد مثل کفر ونفاق واخلاق رذیله را ترک نکردی واز خود دور نکردی یا ایمان نیاوردی
یا باین معنی که نفس ناطقه خود را بنور عبادت واخلاص ومعرفت منور ننمودی بدانکه نفس ناطقه تو
نعوذ بالله مسخ خواهد شد وهر قیامت چنانکه قوم عیسی که مائده آسمانی را خوردند وایمان نیاوردند
بصورت خوک مسخ شدند وتفصیل این اجمال آنست که مراتب موجودات پنج است یکی جماد ودیگری
نبات ودیگر حیوان ودیگر انسان ودیگر معصوم بدانکه جماد ترقی میکند نبات میشود ونبات ترقی
میکند حیوان میشود وحیوان ترقی میکند انسان میشود هر چند ترقی کند معصوم نمیشود مثل سلمان
هرگاه ابد الدهر ترقی کند هرگز امیر المؤمنین نمیشود وابو ذر هرگاه ابد الابدین ترقی کند امام حسن نمیشود
بلی در مراتب انسانیت که بی‌نهایت ترقی بسیار میکند تا باعلا علیین میرسد وبالعکس هرگاه انسان تنزل

صفات حیوانات که ذکر آنها میشود بسیار است خورده خورده ملکه خود نمود حیوان میگردد وباید مطلب را
در اینجا تا آنکه نفس ناطقه او بدان صفت راسخ گردید هر آینه آن انسان در باطن مسخ میشود بصورت همان
حیوان که صفات او را ملکه خود نموده قال الله تعالی بحجتهم وصفهم این بصورت انعام است هر چند که در این
چند روز دنیا بصورت انسان مستقیم القامه در کوچه وبازار وراه میرود اگر چه در آن امتها جسد ایشان
در دنیا بصورت همان حیوانها مسخ میشد وببرکت پیغمبر آخر الزمان در این امت اگر چه جسد ایشان در دنیا
مسخ نمیشد تا مفتضح ورسوا اند دنیا بیرون نروند لکن از آیات واخبار بسیار میرسد که در آخرت جسد ایشان
مانند ناطقه ایشان مسخ خواهد شد فوج فوج بعرصه‌گاه محشر خواهند آمد چنانکه آید ونفخ فی الصور
فتاتون افواجا شاهد بر اینست مثلا قپان داران وقپان چیان بصورت بوزینه مسخ میشوند وحرام
خواران بصورت خوک مسخ میشوند وباخواران پا در هوا وسر نگون محشور میشوند وحکم کنندگان
بجور وستم کوران محشور میشوند وعجب کنندگان در اعمال کران ولالان محشور میشوند وعلما وقضات
که اعمال ایشان مخالف اقوال وگفتار ایشان بوده زبان خود خواهان محشور میشوند واذیت کنندگان
همسایگان دست وپا بریدگان محشور میشوند وسخن‌چینی کنندگان در نزد پادشاهان بر درخت آویختگان خرما
محشور میشوند ومتمتع شوندگان از شهوات ولذات نفس ومنع کنندگان حق الله بصورت ادبادان و
از مردار متعفن‌تر محشور میشوند وفخر کنندگان لباس آتش در بر محشور میشوند زیرا که غلبه کر صفت سباعی
کسب کرده اند وبدخلقان وصاحبان غضب بصورت سباع ودرندگان مسخ میشوند آیا نمی‌بینی که در حال
غضب چه حالتها در دماغ او معاینه مانند جانوری است که غضب میکند وحیله‌وران بصورت روباهان
وقطاع بصورت سوسمار مسخ میشوند وسخن‌چینی بصورت عقرب وبدبوی بصورت کربه ما پر وحرص

بصورت مور چه وموش دیده میشود کلا انها لظی نزاعة للشوی تدعوا من ادبر وتولی وجمع فاوعی
ان الانسان خلق هلوعا واذا مسه الشر جزوعا که احدی از اهل معاصی دنیا بر نخواهند گردید
بدرستیکه آتش جهنم مشتعل میشود وشعله میکشد ومیسوزاند که گوشت وپوست باقی نمیگذارد وندا
من ادبر وتولی یعنی آتش میخواند بسوی خود کسیکه پشت کرده از ایمان واطاعت خدا روگردان شده
بدرستیکه انسان بسیار حریص هرگاه فقیر شد صبر نمیکند وهرگاه غنی شد عمل خیر نمیکند واذا اصابه الفقر
لا یحتسب ولا یصبر واذا اصابه الغنی منعه من البر تاجران خیانت کار در بصورت کرک و
مخنث بصورت خوک که علف پاکیزه در آخر او میکنند میگذارد ودر فضلات آدمی میخورد ونحاس بصورت
سگ واهل بدعت بصورت مار ولاطی بصورت فیل غیبت کننده بصورت کرکس محشور میشوند چنانکه
چهار آیه مانده که سوره مانده تمام شود خدا میفرماید که فلن تجد لسنة الله تبدیلا وباز در آیه
میفرماید فلن تجد لسنة الله تحویلا ادیوث بصورت جریث زن بدخلق بصورت عنکبوت و زن
که اجتناب از حیض ونفاس نمیکند بصورت خرگوش منقول است از امیر المؤمنین که هفده نوع از
آدمی مسخ شدند اول فیل که مبتلی بود بلواطه وبا اطفال مردم همیشه لواطه میکرد دویم عنکبوت زنی
بود در میان بنی اسرائیل از جنابت وحیض وغسل نمیکرد سیم دوبا هودی بود حیله ور وزیر پادشاه
وهفتم انگیزی همیشه جنب چهارم خرچنگ چهل روز مانده عیطل خوردها وامان نیاورد پنجم
لاک زنی بود که با داماد خود زنا کردی ششم زنبور زنی بود که با شوهر خود جادو کردی هفتم
خرگوش هر ساله راه مکه را میزدی ودزدی کردی هشتم سوسمار مردی از بنی اسرائیل اول
کسی بود که غارت مال مردم کرد وبدعت نهاد ومیگفت خدا را بر تو دستی نیست نهم خوک چهل تن

اند بنی اسرائیل بودند که خلاف امر خدا کردند و در روز شنبه ماهی میگرفتند و باصحاب سبت مشهورند
دهم کلاغ که خبرها بدروغ بشهرها میبرد یازدهم میمون نفس بود انهم دو زنامبداد دوازدهم
جعل و لکلک بود که دعوی خدائی میکرد سیزدهم موش زنی بود که دایم در عزا رقص میکرد چهاردهم
طوطی مردی بود برده فروش در سودا دروغ میگفت پانزدهم قمری زنی بود که خود را از برای مردم
زینت میکرد و در نظر مردم جلوه میداد شانزدهم خرس ناپاک بود که زنا میکرد هفدهم عقرب مردی
بود نباش که نبش قبرها میکرد این حضرات در زندگی صورت آدم داشتند و در باطن بصورت آن
حیوان که صفت او را کسب کرده اند و بصورت آن مسخ خواهند شد مثل آمردی است که سرنگون است و سر او بزیر
است و پای در هوا و در لعب جوی ایستاده و جماعت پا در هوا که شنیده امثال این جماعت مذکوره اند
وارد شده است که قوم ثمود بتها می پرستیدند و ایشان را قوتی عظیم بود و جسم جسیم با وجود بت
پرستی دست بظلم و تعدی دراز کردی و فسادی عظیم در میان ایشان واقع شد خدا هود نبی را بر
ایشان فرستاد سخن او را قبول نکردند و طغیان ایشان زیاده شد حق تعالی ایشان را تا سه سال
باران نداد قحط بر ایشان شدید شد هفتاد کس را بمکه فرستادند که برای ایشان دعای باران کنند از آنجمله
قبیل نام و مرثد بن سعد و مرثد مسلمان بود چون بنزد معویة بن بکر آمدند ایشان را در خارج حرم
جای داد بکاه نزد وی بخوردن و نوشیدن مشغول بودند و معاویه دو کنیز که جرادتان میگفتند
آنها را برای رقص کردن بمجلس ایشان میفرستاد کتابت چند از غایت انحطاط و غلا شکوه نوشته
بودند معویه شعر تعلیم کنیزان کرد که در وقت رقص خواندند آنها شنیده شدند که ما را بکار
فرستاده بودند قوم ما تباه شد که دعا کنند مرثد گفت بدعای شما باران نخواهد آمد مگر اسلام
آورید بهود

بهود و اظهار اسلام کرد خالوی معویه بانکار آمد و بمعویه گفت که او را نگاه دار در نزد خود و ایشان
متوجه مکه شدند روز دیگر مرثد از معویه اجازه طلبید بمکه آمد ایشان دعا نکرده بودند لقمان عاد هم
مسلمان بود بگوش ایشان گفت خدایا تو میدانی که من و قوم عاد بنیم خدایا دعای ایشان را مستجاب مکن لقمان
شریک شد که خدایا دعای قبیل را مستجاب مکن پس قبیل باکره خود برخواست و مشغول دعا شد سه
ابر ظاهر شد یکی سفید یکی سرخ یکی سیاه هاتفی گفت یکی از اینها را اختیار کن گفت ابر سیاه را اختیار کردیم
آن ابر رفت بزمین عاد و باد آمد بر پیشه که مردها را و شترها را با بار بهوا میبرد و بر کوهها
زد تا همه هلاک شدند و لقمان عمر هفت کس را از خدا خواست دعا او مستجاب شد در حدیث است که الخلق
کلهم بهایم الا قلیلا من المؤمنین والمؤمن قلیل و همه خلق حیوانی چندند مگر مؤمن چند و لکن
مؤمن بنا کم است بعضی از عوام الناس که نفع ایشان بمردم میرسد و ضرر ایشان بمردم نمیرسد مثل
گوسفند و لکن یک گوسفند و اینهمه گرگ و پلنگ نمیدانم که چه میکنند بعضی از مردم که علمی و معرفتی
و اخلاقی و عبادتی بعلاوه آن دارند چون ملک اند که در میان خلق خدا راه میروند غرض آنکه بقیه
عمر تدارک کند شهادت و در کتاب روضة الواعظین از امیر المؤمنین ع مرویست که بقیة عمر المرء
لا ثمن له یدرک بها ما فات و یحیی بها ما امات یعنی بقیه عمر آدمی قیمت ندارد دنیا که درک می
کند بان آنچه را که فوت شده است و زنده میکرداند آنچه که میرانده است و ایضا در حدیث است وارد
لا خیر فی الدنیا الا لاحد رجلین رجل یزداد کل یوم احسانا و رجل یتدارک سیئاته بالتوبة وانی
له التوبة والله لم یسجد حتی لم ینقطع عنقه ما قبل الله منه الا بولایتنا یعنی نیست هیچ چیزی در دنیا
مگر از برای دو مرد یکی مردی که نیکی آورد هر روز زیادتر میشود و دیگر مردی که تدارک میکند بدی

آینده گناهان خود را بتوبه و کجاست از برای او توبه بحق خدا که اگر آنقدر سجده کند که گردن او از بدن جدا شود
خدا قبول نمیکند از او توبه او را مگر بدوستی او و پیروی ما و از جناب رسول مرویست که من احسن فیما بقی من
عمره لم یؤاخذ بما مضی من ذنبه و من اساء فیما بقی من عمره یؤاخذ بالاول والآخر یعنی کسیکه نیکی کند
در باقی مانده عمر خود مواخذه کرده نمیشود از گناهان گذشته خود و کسیکه بدی کند در باقی مانده عمر مواخذه
کرده میشود از گناهان اول و آخر و شاهد بر این مطلب آیه شریفه ان ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف است و هم چنین
شاهد است فان انتهوا فان الله غفور رحیم یعنی اگر در آینده باز ایستد از کفر و معاصی هر آینه خداوند
آمرزنده و مهربان است یعنی می بخشد گذشته را و در کتاب درر و غرر از جناب امیر المؤمنین ع
مرویست که لا یعرف قدر ما بقی من عمره الا نبی او صدیق لا ینفع اجتهاد بغیر توفیق یعنی قدر بقیه عمر نمیداند
مگر پیغمبر یا صدیق و سعی و کوشش را بی توفیق الهی نفع نمیبخشد و در کتاب مجموعه ورام از ابن عباس منقول است
که من بلغ الاربعین و لم یغلب خیره شره فلیتجهز الی النار یعنی کسیکه برسد بسن چهل سال و غالب نشود
نیکی او بر بدی او پس باید تهیه جهنم دیدن را بگیرد و از جناب رسول ص منقول است که ان العبد لفی فسحة
من امره ما بینه و بین اربعین سنة یعنی بدرستیکه هر آینه بنده در وسعت است تا چهل سال بعد از آن حق
تعالی میفرماید بسوی ملائکه خود که انی قد عمرت عبدی عمرا و قد طال و قد شددا و تحفظا واکتبا علیه قلیل عمله و کثیره
و صغیره و کبیره بدرستیکه من عمر بسیار باین بنده خود داده ام پس بر او سخت بگیرید و تشدد نمائید بر
او و او را نیکو محافظت کنید و بنویسید بر او از قلیل و کثیر و جزئی و کلی عمل او و در روایت شده که چون
شخص بچهل سالگی رسد منادی از آسمان او را ندا کند که دنی الرحیل فاعد زادا یعنی نزدیک شده است کوچ
کردن پس مهیا کن زاد خود را و از حضرت صادق ع منقول است که اذا بلغ العبد ثلثا و ثلثین سنة فقد
بلغ

بلغ اشده هرگاه برسد بنده بسن سی و سه سالگی تحقیق که رسیده است بکمال العقل و هرگاه برسد بسن چهل
سالگی پوسیده در کمی و نقصان است و فرمود سزاوار است از برای صاحب پنجاه سال اینکه مانند کسیکه در حالت
نزع است باشد در پنجاه سالگی چنان صاحب حرص و طول امل که هیچ جوان هیجده ساله شاید باین حرص و امل
نباشد در کتاب مجمع البیان از جناب رسول خدا روایت کرده است که آنحضرت فرمودند که خدا را ملکی هست که
هر شب ندا میکند پسران آدم را که ابناء العشرین جدوا واجتهدوا ای پسران آدم بیست ساله جد و جهد نمائید
و کوشش و سعی کنید و یا ابناء الثلثین لا تغرنکم الحیوة الدنیا ای پسران آدم سی ساله مغرور نکرداند
فریب ندهد شما را زندگانی دنیا و یا ابناء الاربعین ما اعددتم للقاء ربکم ای پسران آدم چهل ساله
چه چیز مهیا کرده اید از برای ملاقات پروردگار خود و یا ابناء الخمسین اتتکم النذر ای پسران پنجاه
ساله شما را پیغمبران آمدند و در روایت دیگر لا عذر لکم یعنی عذری از برای شما نیست و یا ابناء
الستین زرع آن حصاده ای پسران شصت ساله شما زراعت هستید که آمده است وقت درو کردن
شما و در روایت دیگر عدوا انفسکم من الموتی بشمارید خود را از مردگان نعم الدواء الاجل نعم
الزاد حسن العمل نعم القبر القبر نعم الظهیر الصبر نیکو دوائیست اجل نیکو توشه ایست عمل نیکو
صبر نیست صبر کردن در قبر نیکو یاور نیست صبر کردن و یا ابناء السبعین نودی بکم فاجیبوا ای پسران
آدم هفتاد ساله ندا کرده شده اید لبیک حق را اجابت کوئید و یا ابناء الثمانین اتتکم الساعة
وانتم غافلون ای پسران هشتاد ساله آمده است شما را قیامت و شما غافلید و خبر ندارند پس آن ملک
میگوید که لولا عباد رکع و رجال خشع و صبیان رضع و انعام رتع لصب علیکم العذاب صبا اگر
بندگان نبودند جوانان خشوع کنندگان و کودکان شیرخورنده و حیوانات چرا کننده نبودند هر آینه

بخند میشد پس شما عذاب بکشی و بالجمله آدمی باید که قدر عمر خود را بداند و بهر هرج و مرج انرا خرج ننماید و هم چنین صرف دنیا بین نباید نمود و وارد شده که جناب رسولخدا با بی ذر فرمود یا ابا ذر کن علی عمرک اشح منک علی درهمک و دینارک ای اباذر بباش بر عمر خود بخیل تر از خود بدرهم و دینار خود و این چند شعر منسوبست بامام زین العابدین که تخرب ما یبقی و تعمر فانیا فلا ذاک موفور و لا ذاک عاصم و هل لک ان وافاک موتک بغتة ولم تکتسب خیرا لدی الله عاذر اترضی بان تفنی الحیوة و تنقضی و دینک منقوص و مالک وافر حاصل معنی آنکه ای مرد آیا خراب میکنی خانه باقی را و تعمیر میکنی خانه فانی را نه باین میرسی و نه بان آیا راضی میشوی ای مرد که بیوسته عمرت بگذرد و دینت ناقص شود و مالت زیاد شود و باید که از این منزل بی توشه و تدارک کوچ ننمود که بیابان پر خوف و خطر در پیش است چنانکه حضرت امیر المؤمنین فرموده است که آیا صاحب الذنب لا تقنطن فان الاله رؤف رؤف ولا ترحلن بلا عدة فان الطریق مخوف مخوف ای عاصی خالق و معرفت و قتی که خبر دار میشوی خواهی دانست که زبانت معصیت چشمت معصیت گوشت معصیت پایت معصیت دستت معصیت شکمت معصیت قلبت معصیت حرکات معصیت سکنات معصیت آرزوهایت معصیت خوابت معصیت بیداریت معصیت سکوتت معصیت حرف زدنت معصیت بجهة اینکه در جائی که باید حرف بزنی سکوت میکنی و در جائی که باید سکوت کنی حرف میزنی و در استقامت قوه عقلیه که حکمت است قوه غضبیه که شجاعت است و قوه شهویه که عفت است تو افراط و تفریط آنها را بکار میفرمائی و در دین داری ابلهی و در طلب دنیا موشکافی و در امر حق خاموشی و در امر باطل بی پروائی و در طاعت معطل و خواهش و در معصیت و حرام حریصی آیا نشنیدی که خدا فرموده بلی من کسب سیئة و احاطت به خطیئته فاولئک اصحاب

النار هم فیها خالدون ای برادر عبادت همه باطل یا چه قدر مغبونی و عمر خود را تلف کرده و چون داخل جهنم شدی ندای اهل بهشت را خواهی شنید که در سوره اعراف فرموده است و نادی اصحاب الجنة اصحاب النار ان قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا فهل وجدتم ما وعد ربکم حقا قالوا نعم یعنی ندا میکنند اهل بهشت اهل آتش را که آنچه پروردگار ما بما وعده داده بود از نعمتهای خود ما را آنجا یافتیم یعنی بان رسیدیم آیا آنچه خدا بشما وعده بود از عقاب و عذاب آیا شما یافتید بان رسید یا نه در جواب گویند بلی رسیدیم ای برادران اگر اهل آتش ندا کرد اهل بهشت را که بریزید بر ما از آب بهشت که شاید تشنگی ما ساکن شود یا دفع حرارت آتش از ما بکند اهل بهشت در جواب خواهند گفت که خدا حرام کرده است طعام و شراب بهشت را بر کافران و در همان سوره فرموده که و نادی اصحاب النار اصحاب الجنة ان افیضوا علینا من الماء او مما رزقکم الله قالوا ان الله حرمهما علی الکافرین الذین اتخذوا دینهم لهوا و لعبا و غرتهم الحیوة الدنیا ای برادر کدام روزها بلند را روزه گرفته که سیری باشد از برای او از آتش جهنم و کدام شبها طولانی تا صبح عبادت کرده که بنعمتها بهشت برسی و کدام وقت با شیطان و نفس جهاد کرده که باشهدا محشور شوی و کدام وقت از ترس خدا از سر معصیت برخواسته اید که در بهشت ساکن شوید و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی و کدام ایثار و مواسات نموده که و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون و کدام کریمه صدا دادکرده که فانعم ببیتنی بکل حبة الف بیت فی الجنة پس بتدری از خدا و تند خود اظهار خجالت کن و محاسبه نفس خود را بکن پیش از آنکه ترا در معرض حساب در آورند و هلاک شوی که حاسبوا قبل ان تحاسبوا کار آخرت

خود را پیشه کن پیش از آنکه فلانی بیمار شد و وصیت میکند و طبیب مأیوس شده و زبان او سنگین شده و با برادران خود حرف نمیزند بلکه کسی را نمی شناسد بلکه در کشاکش مرگ است و عرق کرده و زبانش در بند شده پای او را بقبله کرده اند دستها او را بدو طرف کشیده چشمها او را برهم گذارده اند پس گویند که او را ببرید که غسل دهند و کفن کنند و در گودال قبر اندازند و در وی خاک بریزند و گل بگیرند انگشتر او را بطفل یتیم وی دهند و گویند احسن الله لک العزاء پس هر کسی پی شغل خود رود و خوشگذرانی خود را او را گذارند ای برادر آیا براز این میخواهی که حق تعالی بهشت کذائی را که فی الجملة وصف آن شنیده ابد الابدین بتو عطا کند بعبادت کمی مثل شصت سال و هفتاد و دوستان خدا که بهمین زمان کم عبادت کرده اند چندین هزار سال است که در عالم برزخ خوش میگذرانند تا بهشت کذائی برسند و تو اگر عرض شصت سال هفتاد سال کاری نکرده در این چند روزه از عمر خود کاری بکن و بمحض پوشیدن لباس سلام شخص مسلمان نمیشود و مؤمن معصوم فرموده که مؤمن کسی است که در دین خدا بینا و بر امر آن دانا باشد و در دین صلب تر از کوه و در طاعت سخت تر از سندان باشد کوه را به تیشه توان شکافت و دین او را نتوان یافت رویش شکفته و خندان دلش شکسته و محزون و چشمش اشک بار و گریان خاطرش منزه از حسد و کینه و با خلائق صاف دل چون آیینه نه طالب شهرت نام و نشان و نه خواهان صیت و نشان زبان از فضول بسته و در غم خود نشسته و در نعمت شکور و در مصیبت صبور نام دین و حامی مؤمنین بانواع بلا مبتلا و زبانش از شکایت در شفا یعنی کوتاه منکر عالم و معلم جاهل نه کس را از آزاد در آزاد هر کس در نظرش از او بهتر و او در پیش خود از همه بدتر هم نشین اهل فقر و معین اهل حق و مودتش زاید بر حسد و نفاق روشن تواضع در طاعت خاضع از خدا راضی نظرش عبرت و سکوتش فکرت و کلامش

حکمت همیشه منتظر اجل دلش دایم در ذکر خدا بغفلتی قانع کار دنیاش سهل از بیم گناهان محزون شهوتش مرده و دلش بطاعت خدا زنده مردم از او در امان علم خلیلش و حلم وزیرش صبر امیر عسکرش دفن پدر و مادرش و اگر بار شود آشفته نگردد بلکه استغفار کند و اگر خوب یاد شود مغرور نگردد و در حدیث دیگر است که المؤمن نومه کنوم الغرقی و اکله کاکل المرض و بکائه کبکاء الثکلی یعنی ملامت مؤمن آنست که خواب او مثل خواب کسی است که غرق میشود در دریا و خوراک او مثل خوراک مریض است و گریه او چون زن بچه مرده این معاصی ما که ان داریم که همین در این عالم ضرر رسید و بس نه بلکه ضرر کلی بعالم ملکوت و لاهوت و جبروت و ناسوت رسید چون معصیت کنیم بر دیوان ودفتر و زمین و زمان و عرش و کرسی و آسمان و لوح محفوظ نوشته میشود پس از چنین پادشاهی که حساب خود را در چندین دفتر حفظ نماید باید ترسید و ترا از وی دارد کرد در وقت بخشیدن موئی گوید و من یعمل مثقال ذرة شرا یره چون زنا کنی نعوذ بالله شبیه تو چون آینه در عالم بالا در حضور ملائکه رو بروی هم زنا میکند و همچنین در سایر معاصی وارد شده است که حضرت خلیل الرحمن آینه بر داشت که روی خود را ببیند موی سفید پر دید که در محاسن شریفش پیدا شده فرمود که حمد خدا را که از اول عمر تا امروز یک معصیت او را نکرده ام اما ما و تو یک طاعت نکرده ایم و هیچ معصیت او نبوده است که مرتکب نشده ایم پس ای برادر نادان من هر گاه تو بخدمت امام زمان خود حضرت صاحب الامر برسی حضرت ترا از خود دور کرد اند و بگوید که تو از شیعیان من نیستی چنانکه حضرت امام رضا ع بابی سعید مکاری فرمود که لست من غنمی تو از گوسفندان من نیستی چه کار خواهی کرد و چه خاک بر سر خواهی نمود پس ای بیچاره خدا بر تو رحم کند ذی

توبه کن تا آنکه شاید بشوی مثل آن سعادتمندی که زبانش طاعتست چشمش طاعتست و دستش
طاعتست و پایش طاعتست فرجش طاعتست و در سینه تو ابواب شیاطین جا گرفته اند
و جوجه میکنند که آن جهل و حب دنیا و بخل و حسد و عجب و غیرهم بوده باشد مانند بیت الخلا
شده است و سینه عارف بمنزله مسجد است که بیت الله است که هر گوشه از اهل آن خدا را بنوعی عبادت
میکنند یکی بنماز و یکی بدعا و یکی بتلاوت قرآن و بالجمله اگر در اول عمر توفیق نیافته در بقیه
عمر سعی کن که کاری کرده باشی بما صدق من تشبه بقوم فهو منهم روزه گرفته و نماز کرده و صدقه
نیز داده و تلاوت قرآن کرده و در سحرها عبادت کرده پس با خبر باش که بکردن بعضی از کارها
رنج خود را ضایع نکنی تا آنکه در روز درماندگی سرگردان و حیران باشی که الابقاء من
العمل اشد من العمل ای برادران در دعوت گشاده و خوان نعمت آماده از آن بی بهره ماندن
بدبختی عظیم است حضرت عیسی ع مائده آسمانی خواست که ربنا انزل علینا مائدة من السماء و پیغمبر ما
غفران خواست که غفرانک ربنا و الیک المصیر و امت مرحومه او توفیق و عصمت از گناهها خواست
که اللهم ارزقنی التوفیق و العصمة و از جمله صفاتی که اعمال حسنه را میسوزانند ریا و سمعه است می
ترسم ای ریاکاران اگر ریا از عمل او بر داشته شود چیزی از عمل تو باقی نماند آدمی را چه بر این داشته
که ریا کند بلکه باید مردم را مثل شتر فرض نماید چنانکه در حدیث وارد است که لا یکمل ایمان
العبد حتی یکون العباد عنده بمنزلة الاباعر کامل نمیشود ایمان بنده مگر آنکه همه خلق نزد
او مانند شتران باشند و در خبر است که هر عملی که از برای خدا است اندک او بسیار است و هر عملی
که از برای خدا نیست بسیار او اندک است و بسند صحیح از امام موسی ع منقولست که حضرت رسول ص

فرمود

فرمود که در روز قیامت حق تعالی امر فرماید جماعتی را که بجهنم برند خطاب فرماید با مالک
بگو با آتش که قدمهای او را نسوزاند زیرا که بپای خود بمسجد میرفتند و روی ایشان را نسوزاند
که وضوی کامل میساختند و دستهای ایشان را که بدرگاه من بر می داشتند و زبان ایشان را
نسوزاند که قرآن میخواندند خازن گوید ای بدبختان پس چه کرده اید با این اعمال مستحق عذاب
شده اید گویند که ما کارها خود را از برای غیر خدا میکردیم گویند در امروز از برای ما اگر مزد خود را
از آن کسی بگیرید که از برای او کار کرده اید اگر چه این حدیث زهره شکافست و ظاهر آن هم
مینماید که باید از رحمت مایوس شد و لکن حدیث دیگر هست که دلالت میکند بر آنکه نباید
از رحمت خدا مایوس شد و آن حدیث آنست که کلینی در کافی از حضرت امام محمد باقر ع روایت
کرده است که حق تعالی وحی کرد بداود که برو نزد دانیال و بگو که حق تعالی میفرماید انک عصیتنی
فغفرت لک و عصیتنی فغفرت لک و عصیتنی فغفرت لک فان عصیتنی الرابعة فانی لم
اغفر لک ای دانیال معصیت من کردی پس من آمرزیدم و دیگر معصیت من کردی پس من آمرزیدم
و دیگر معصیت من کردی پس من آمرزیدم مرتبه چهارم معصیت من کنی بدرستیکه من نمیخواهم
آمرزید ترا حضرت دانیال بر خواست و گفت قد بلغت یا نبی الله بحقیقی که تو تبلیغ رسالت خود
کردی ای پیغمبر خدا پس چون وقت سحر دانیال برخواست و گفت ای پروردگار بدرستیکه پیغمبر تو
داود از جانب جناب تو خبر داد که من سه مرتبه معصیت تو کردم و تو مرا آمرزیدی و اگر مرتبه
چهارم معصیت تکنم نخواهی آمرزید فوعزتک ان لم تعصمنی لاعصینک ثم لاعصینک ثم
لاعصینک پس قسم بعزت تو که اگر محافظت نکنی مرا و توفیق ترک معصیت بمن نفرمائی پس

هر آینه معصیت را میکنم پس معصیت ترا میکنم خدا فرمود ما هم دیگر میامرزیم ما هم دیگر میامرزیم
ما هم دیگر می آمرزیم امید چنانست که خداوند غفور در بقیه عمر ما را بر آن بدارد که رضای او
در آنست ای آنکه دوای درد مندان دانی درمان علاج مستمندان دانی هر چیز از دل ریش
خویش گویم با تو تا گفته تو صد هزار چندان دانی در بعضی از اخبار است در فردای قیامت
پیران معصیت کار را بعرصات در آورند فرماید که ای پیران شرم نداشتید که با موی سفید گناه
کردید اگر شما را شرم نبود مرا شرم می آید که با موی سفید شما را عذاب کنم بروید که بر شما رحم کردم
جناب رسول ص فرمود که لا یموتن احدکم الا و هو یحسن الظن بالله یعنی باید نمیرد احدی از
شما مگر آنکه نیکو کند ظن خود را بخدا و در کلام الهی است که ان الله غفور رحیم و در کتاب توحید
از حضرت صادق ع از آبای کرام خود از جد خود از جبرئیل که خدا گفت من اذنب ذنبا صغیرا کان
او کبیرا و هو یعلم ان لی ان اعذبه و ان اعفو عنه یعنی هر کس گناهی کند چه صغیره و چه کبیره
اینرا بداند که من اگر بخواهم او را عفو کنم میتوانم بی آزار او در میگذرم از او و عفو میکنم و عفو
کردم یوم عرصات مردی را بصحرای محشر در آورند چون نگاه باعمال خود کند عملی نه بیند که در میزان
اعتبار وزنی داشته باشد ندا رسد که ای فلان بیهشت در آی گوید یا رب من عملی نکرده ام که
بآن شایسته بهشت باشم خدا فرماید که شبی از شبها بیدار شدی و از پهلو بپهلوی گردیدی و کلمه
طیبه لا اله الا الله را بر زبان جاری کردی و باز بخواب شدی و فراموش کردی چون ترا
خواب ربود اما من آنرا فراموش نکردم و این کرامت جزای آن عمل است و در کتاب کافی از
حضرت صادق ع مرویست که علیکم بالهریسة فانها تنشط للعبادة اربعین یوما و هی

من المائدة

من المائدة التی انزلت علی رسول الله ص یعنی بر شما باد بخوردن هریسه یعنی حلیم تا چهل روز
نشاط حاصل میشود برای عبادت کردن و از جمله مائده ایست که خداوند بر پیغمبرش نازل
کرده است و اگر قلب قساوت بهم رسانیده عدس بخورید و اگر شهوت زنان غالب است سرکه
بخورید و اگر دشمن اهل بیت شراب زهر مار کن و اگر بدخلق شده گوشت صرف کن که در حدیث وارد
شده که من لم یاکل اللحم اربعین یوما ساء خلقه فاذنوا فی اذنه یعنی هر کس چهل روز ترک گوشت
خوردن کند بدخلق شود و هر که بدخلق شود اذان در گوش او بگوئید و اگر خود را کم
عقل و کم دماغ بینی کدو بخورید اگر خواهید آبستنان با دشود شجاع شوید و حکمت بفرزندان شما
جاری شود به تناول کنید و اگر میخواهید که قلب شما نورانی شود و تا چهل روز ترکی داخل
نشود و وسوسه شیطان دفع شود روز جمعه یک دانه انار صرف نمائید ای برادر هیچکس از خدا نا امید
خویش ندارد حق تعالی میفرماید ان ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف و ان یعودوا فقد مضت سنة
الاولین یعنی اگر باز ایستید از معاصی پس با شما عمل میکنم چنانکه پیشینیان را هلاک کردیم و باز
فرموده در سوره قمر اکفارکم خیر من اولئکم ام لکم براءة فی الزبر آیا کافران شما بهترند
از کافران گذشته یا آنکه برائتی از لوح محفوظ و کتب سماویه دارند که کفار این امت را
عذاب نکنند ای برادر عمر خود را بباطل تصرف مکن و صرف طاعت و عبادت بکن و از برای
نماز و رفتن بمسجد و حاضر شدن بجماعت و یاد گرفتن و امثال اینها که تعلق بدین دارد حرکت
اصنام مکن بلکه از مجلسی که امری از امور دین مذکور میشود گریزانی و اذا راوا تجارة او
لهوا انفضوا الیها و چون عوام معرفت ندارد ثواب عبادت ایشان کم است لکن تکلیف ایشان

و برای تکلیف عالم است زیرا که یکی از اکابر علما در خدمت معصوم عرض کرد که یابن رسول الله ع
اینجماعت عوام عبادت ایشان چه طور بقبول میشود حضرت فرمود اگر قبول نشود از اینها تا آنکه
در معارف و علوم مانند شما باشند پس باید قبول نشود از شما تا آنکه مثل ما شوید لکن حکیم
با بخشنده است نه آنکه همه امور خراب و معیوب است و تمام عمر کران بها بمصرف مصروف مکن
آنکه گاهی بر احوال خود گریه کنیم و این مناجات که سید عبد الرؤف بن سید ماجد بن سید هاشم
الصادقی البحرانی را بسوز دل بخوانیم مناجات یا حلیماً ذا أناة ً وَ رَفْقٍ ذا رِفْقٍ لیس یعجل عبدك المذ
نب بما قد جناه بتنصل کان ان یقنط لولا سعة الرحمة یا امل یا ما الخزان و عبدا مهل المولی فاهمل
ان فی ذاك لسراً من یخاف الفوت یعجل ملك التوبة سن سوف و من لبث معوّل علی هت
فی ابتداء تقصیری فهل یرشد من ضل ادخلنی النفس لکن منهج المخرج اشکل کل ما أبل
غام امنی عام اول ما ذا اقبل عام کان ثما مات اجمل لیتنی اجهل علم او بما اعلم اعمل
نعلی اعفوك لا الاعمال یا رب المعول فعسی جرح ذنوبی بمسیح العفو یدمل لو یرضوا ای بعد
ما بی اثنا عشر و تنزلك عن آبائی بالنبی المصطفی اشرف مرسل و علی و بنیه یا الهی اتوسل
و بهم یا واسع الرحمة یا من قد ما ذل و اصنع الغفران یا من یغفر الذنب و ان جل لست
آمنوا الشوم غیر لهم فی العقد و الحل عجل الفوز بهم لی فعلی ادعوا حیهم صل و در کتاب روضة
الواعظین حدیثی باین مضمون وارد است که بعد از آنکه بنده در جهنم هفتاد خریف بماند که
هر خریفی هفتاد سال است پس خدا را سؤال کند بحق محمد و آل محمد که مرا رحم کن پس حق تعالی او را
رحم کند و از جهنم بیرون آورد و او را بهشت برد اما و عزتی و جلالی لو ما سئلتنی لاطلت هوانك فی

النار و لکنه حتم علی نفسی ان لا یسألنی عبد بحق محمد و اهل بیته الا غفرت له آگاه باش ای بنده
من بعزت و جلال خودم قسم خوردم که اگر سؤال نمیکردی مرا باین هر آینه طول میدادم خواری ترا در آتش
و لکن واجب شده است بر ذات مقدس من اینکه سؤال نکند بنده مرا بحق محمد و آل محمد مگر آنکه بیامرزم
گناهان او را و بتحقیق که آمرزیدم ترا پس بناء علی هذا در نزد خداوند مقرب تری از این بزرگواران
نمیباشد و چون امام حسین بزرگوار است که هر که دست بدامان آن بزرگوار زند به بهشت و حور و
قصور میرسد و هر که اظهار دوستی با این بزرگواران کرد محبوب پیغمبر و علی و فاطمه گردید چنانچه
شیخ فخر الدین طریحی در مقتل خود روایت کرده که روزی حضرت رسول ص با جمعی از اصحاب خود در
کوچه از کوچهای مدینه میگذشتند بکودکی چند بر خوردند نزد یکی از ایشان بر زمین نشستند و میان
دو چشم او را بوسیدند و او را در کنار خود نشانیدند و نهایت مهربانی بعمل آوردند بعضی از اصحاب بعرض
مقدس رسانیدند که این کودک کیست که او را مشرف باین تشریفات فرمودید حضرت فرمود که رأفت
نکنید که من دیدم همین کودک را که با حسین من بازی میکرد و خاک قدم حسین را بر میگرفت و بر صورت
و چشمهای خود میمالید با این صغر سن پس من از آن روز این طفل را دوست داشتم که حسین مرا دوست داشت
و در قیامت شفیع او و والدین او خواهم بود و جبرئیل مرا خبر داده که این کودک از اهل خیر و صلاح خواهد
بود و در صحرای کربلا فرزندم را یاری خواهد کرد و چون امام حسین فرموده است انا قتیل العبرة ما ذکرت
عند مؤمن الا و بکی و اغتم لمصابی منم کشته گریه و زاری مذکور نمیشوم نزد مؤمنی مگر آنکه گریه
میکند و محزون میشوند از برای مصیبت من و نظر بآنکه در حدیث است که اذا اراد الله بعبد خیرا
قذف فی قلبه حب الحسین هرگاه اراده کند حق تعالی بر بنده که او را از اهل خیر و سعادت کرداند در دل او

می اندازد دوستی حسین را باید تا اظهار دوستی آنحضرت کنم و قدری بر او گریه کنیم کونی معینا
بالبکاء علیهم لا سیما السبط الشهید الاکرم نسعد فیه المصطفی و نلطم و امه البتول ثم حیدرا
ای برادر یاری کن مرا در گریستن بر شهدای اهل بیت خصوصا بر حسین شهید مظلوم و در گریستن بر او یاری
کنیم پیغمبر و فاطمه بتول و حیدر را یا لیت شعری هل انوح اهله بین العدا ام الذبیح طفله ام خیمها تحرق
ام نسله مشرداً مشهراً قد شهرا ای کاش میدانستم که بر کدام از این وقایع گریه کنم آیا گریه بر اینکه اهل بیت
در بیابان دشمنان مضطرب و لرزان گرفتار شدند یا آنکه گریه کنم بر آن کودکان بیکس که ایشان را سر بریدند
یا آنکه خیمهای ایشان را سوختند یا نسل پاك امام حسین با سر و پای برهنه در شهرها گردانیدند و لیتنی اخبر
هل انذبه بین الاماء بالظبا نضربه ام جسمه بسمر القنا تنهبه ام حشا بالظما تشعر ای کاش میدانستم
که بر کدام یك از مصیبتها من نوحه گریه کنم که آن مظلوم کشته شد و در میان دشمنان افتاده بود و بدن او را
کشتند او را بشمشیر میزدند یا جسم نازنین او را که بنیزه پاره پاره میکردند یا آنکه از تشنگی جگر مبارکش
کباب شده بود که از دنیا رفت لهفی له لما اناخ کربلا بفتیة و لیث فتیة علا شانهم علا و مجدا
زحلا و قد سموا ان حاربوا اسعا الثری و ای بلا تأسف و اندوه خورم از برای حسین در وقتی که
وارد صحرای کربلا شده و شترها خود را در آنجا خوابانیدند با جوانان چند که هفتاد و دو نفر بودند که
شان در بلندی چون کوکب زحل در آسمان هفتم است و در کارزار از شیر بیشه قوی تر بودند که
یقول منهم اذ بادروا یا ربنا ان الحسین ناصر و لابن هند تارك و هاجر فاغتنموا الفرصة
خیر الوری هر یك از ایشان از برای شهید شدن بر دیگری سبقت میگرفتند و میگفتند ای خدا ما حسین را
یاری میکنیم و دست از پسر هند ملعون بر می داریم و در خدمت این بهترین خلایق فرصت را غنیمت میشمرند

کانهم فی الحرب شهب هادیة ترمی الاعادی بضبا ثم ثاریة کانهم اعجاز نخل خاویة کانوا علی
الاعداء بحا صرصرا گویا ایشان ستارها شهاب بودند که بر تیزی کارد و شمشیر و نیزه خون آن شیاطین را
میسوزانند مانند بادی بودند که بر قوم عاد نازل شدند و بدنهای خبیث اعادی ان سرکش را که
مانند تنه درخت خرما بیان طی بودند از زمین میکندند و بهوا بلند نموده بر خاك می افکندند
هم سادة قد عظمت اجورها بدت لهم عند اللقاء حورها فی جنة عالیة قطوفها دانیة لمن
بری ایشان سادات و بزرگواران بودند که بتحقیق که خدا اعظم کند اجرهای ایشان را و پیش از شهادت
حوریان خود را در غرفات بهشت دیدند که سر بیرون داشته اند و قصرها خود را دیدند که عالی و بلندست
و میوهها آن آویزان فعاینوا الحور علیهم شرفوا و جنة الخلد لهم تزخرف فما تعوا بیض الظبا و
ان تسقوا من القنا کاس الفنا و سکروا پس بچشم خود دیدند که حوریان سر از غرفات بهشت بیرون کرده اند
و برای ایشان مشرف شده اند خلد را دیدند که از برای ایشان زینت در آمده پس دست بکوبیدن شمشیر و
نیزه ها در آوردند و تعجیل میکردند که زودتر کشته شوند و تلخی آنها پیش از ایشان از شکر شیرین تر بود
حتی ابیدوا کلهم علی ظماء بین طعین و جریح کلما قیل لهم من ناصر نور کرما باعوا علی الله النفوس
فاشتری تا آنکه همه ایشان بالب تشنه شهید شدند بعضی بزخم نیزه و بعضی بضرب شمشیر و هر چه میگفتند آنها را یاری
ای چه گویم که ایشان چگونه کریمان و چگونه یاری کنندگان بودند جان خود را بخدا فروختند و در عوض
آن بهشت را گرفتند التائبون العابدون الرکع الحامدون السائحون الخشع و الآمرون بالرضا و
الورع کل مضی ببیعة مستبشرا ایشان آنجماعتند که خدا مدح ایشان را در قرآن فرموده که توبه کنندگان
و رکوع کنندگان و حمد کنندگان و سجده کنندگان و با خشوع دانندگان و امر کنندگان بمعروف و نهی کنندگان از

منکر و هم رسیدند و از آن معامله که با خدا کردند خوشحال بودند و لیکن مثلی الندم المبرّح و لیکن
اسف لا یبرح اذ لم آمل مغفرة من قد ربحوا و لم اکن ادرکت ذاک المتجرا و باید پشیمان شد که برما
ندم من باشد لیکن ندامت و پشیمانی و باید لازم من گردد البته تلهف و اندوهی که هرگز از من زایل
نگردد برای آنکه چنین معامله را درک نکردم و چنین تجارتی را در نیافتم لهفی و هل ینفعنی
تلهّفی او نار قلبی بالدموع تطفی و هل تنفع الحسرة بالاسف و هل یبل غلی دمع جری و
پیوسته تأسف میخورم برآن و آیا نفع میبخشد مرا تأسف خوردن و آیا آتش دل من با اشک چشم من
خاموش میشود و آیا حسرت من تأسف و اندوه از من زایل میگردد و آیا اشک من سیراب میگرداند
جگر سوخته مرا الا لعنة الله علی القوم الظالمین **مخفی نماند** در شرایط قبولی روزه و ناقبولی
آن و مفاسد چند که فاسد میکنند روزه را بر وجه کمال و اداء انها است بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی حبّب الینا الایمان و کرّه الینا الکفر و رزقنا ولایة العترة الطاهرة و عداوة الشجرة
الملعونة و الشکر لله الذی جعلنا من شیعة اهل البیت و شیعتهم و رزقنا الهمّ و الغمّ فی
مصیبتهم و الکرّة فی رجعتهم و الحشر فی زمرتهم و جعلنا من خلّص شیعة الحسین و المقیمین عزاء
الذی هو مقصود الایجاد و اقضاه و اللعنة الدائمة علی المخالفین الذین فی عصرنا المستهزئین
بنا لابکائنا علی ساداتنا و الخیبة الخاذلة علی المعاندین الذین فی زماننا الساخرین بنا لاقامة
عزائنا اکبر آلهنا ما دامت الدموع من عیوننا سائلة و الهموم و الغموم فی قلوبنا نازلة و صلّ اللهم علی
عترة نبیک العترة الصابرة الخاشعة بقیة الطیبة الزاکیة المبارکة و ثبّت اللهم قلوب شیعتهم و اهل
مودتهم الذین هم انصارک و اولیائک اللهم اکشف غمّهم و اجمع شملهم و اظهر سیّدهم و حجّتهم و فرّج

همّهم و اکشف غمّهم و عجّل فرجهم و اظهر دولتهم و اجعلنا من انصارهم و اعوانهم **اما بعد** فقد
قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم و مبرم خطابه العظیم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله
الرحمن الرحیم یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و لا تبطلوا اعمالکم این آیه در سوره
محمد است یعنی ای مؤمنان اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و باطل مکنید اعمال طاعات
خود را و در مذمت منافقان میفرماید که ایشان اطاعت و طاعتها از برای خدا نبود از ترس مسلمانان
است یا غرض فاسدی از ریا و سمعه و شهرت و آوازه با طاعت و عبادت خود را با آتش معصیت که
میسوزانند و بکردن طاعت اظهار ایمان مینمایند و مع ذلک ایمان چنانکه خدا میفرماید و من الناس
من یقول آمنا بالله و بالیوم الآخر و ما هم بمؤمنین و سبب آن اینست که دلهای ایشان بعلت شک و
نفاق مریض است چنانکه خدا میفرماید فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا و لهم عذاب الیم بما کانوا
یکذبون پس گویا فروختند آخرت را بدنیا چنانکه خدا میفرماید اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی فما ربحت
تجارتهم و ما کانوا مهتدین و در حدیث وارد است که حضرت رسول صلعم روزی با اصحاب خود فرمود
که هر که بگوید سبحان الله حق تعالی از برای او درختی در بهشت غرس کند و هر که بگوید لا اله الا الله حق تعالی
از برای او درختی در بهشت غرس کند و هر که بگوید الله اکبر خدای تعالی غرس کند از برای او این درخت
در بهشت مردی از قریش عرض کرد که یا رسول الله ان شجرنا فی الجنة لکثیر یعنی پس که درخت ما در بهشت
بسیار خواهد بود حضرت فرمود نعم ایاکم ان ترسلوا علیها نارا فتحرقوها اما از این بترسید که آن
درختان را بسوزانید از فرستادن برای آتشهائی و از دیده نمی بار آتشهای شعبان و رجب گذشت لیکن
رمضان ای غافل روزگار آتشهای ای برادران روز قیامت بترس و اتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس

شیئا روزه تو و نماز تو و سایر تکالیف تو هرگاه میخواهی که مزد داده شود و مقبول درگاه خدا
شود و ثواب مفسدات او کاملا پاک کن و بعد از آن بمقتضای حدیث الابقاء من العمل اشدّ من
العمل باید که خود را محافظت فرمائی که مبادا آتشی بفرستی که آنها را بسوزاند و فاسد گرداند هرگاه
میخواهی که نماز تو قبول شود زکوة مال را بده و خمس را بمستحقانش برسان اگر پیغمبر فرموده من لم یؤدّ
الزکوة لم تقم الصلوة کسیکه زکوة ندهد چنانست که نماز نکرده و هرگاه میخواهی که روزه تو
قبول شود زکوة فطره خود را بده که قد افلح من تزکی و دیگر باید چنان شوی که امروز تو بهتر از دی
گذشته و تخم سعادتی که کاشته و آب دیدگان آنرا آبیاری نمودی از فاسد ذوات معاصی باطن خود را
بتلاوت و عبادت نورانی کردی متوجه باش که دوباره آنها را بمعاصی و محرمات ملوث و آلوده نگردانی
و تاریک نسازی و اگر نه رنج تو ضایع و فعل تو عبث خواهد بود و معصیت کردن عقب عبادت مفسد
عبادت است چیزی که از معاصی عبادت را فاسد میکند و نیز آنرا بر هم میزند چند چیز است
از آن جمله ریا و سمعه است پس اگر کسی عبادت میکند باید دست از دیدن و شنیدن خلق بشوید
و محض خوشنودی خدا اکتفا نماید و الا چنین کسی شاید که ایمان بخدا نیاورده باشد چنانکه خدا
میفرماید و الذین ینفقون اموالهم رئاء الناس و لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الآخر و من یکن
الشیطان له قرینا فساء قرینا از جمله چیزها که عبادت را فاسد میکند آنست که خدا را عبادت
میکند از برای دنیا خداوند دنیا را باو عطا میکند و لیکن در آخرت نصیبی از برای او نخواهد
بود چنانکه خدا تعالی میفرماید و من یرد ثواب الدنیا نؤته منها و من یرد ثواب الآخرة
نؤته منها و سنجزی الشاکرین و از جمله مفسدات عبادات عجب است بدانکه مراد از عجب در اینمقام

خودپسندی و غرور است که بنده را از پسند اعمال و بسیار دانستن حسنات باد در دماغ
می افتد و خود را از بندگان خاص خدا و سرآمد اولیاء و اتقیاء میشمارد و عمل خود را
میداند و خود را مقصر نمیداند بعضی از عرفا گفته اند که العجب هو استناد الشیء الی النفس مع
الفرح اما اذا استند الی الله و یفرح بذلک فلیس بعجب یعنی عجب آنست که چیزی را نسبت دهی
بسوی خود و مع ذلک فرحناک باشی و اما هرگاه استناد دهی بسوی خدا و خوشحال باشی آن عجب نیست
و در کتاب عدة الداعی از جناب رسالتمآب منقول است و همچنین صدوق نیز روایت
کرده است که ثلث مهلکات شح مطاع و هوی متبع و اعجاب المرء بنفسه حاصل مضمون آنکه
سه چیز هلاک کننده است یکی بخل یا حرص که بان عمل کنند دیگر هوا و هوس نفسانیکه پیروی
آن نمایند و دیگر عجب و خودپسندی زیرا که مثل باد که چراغ را خاموش کند عجب نیز عبادت را
باطل میکند چنانکه روایت شده که حضرت عیسی علیه السلام بحواریین خطاب کرد و فرمود کم
من سراج اطفاه الریح و کم من عبادة افسدها العجب چنانکه باد چراغ را خاموش می
کند عجب عبادت را فاسد میکند پس بنا علی هذا معصیت کردن و آزرده بودن بهتر
از عبادت کردن و خشنود بودن است چنانکه از جناب امیر المؤمنین مرویست که
سیئة تسوءک خیر من حسنة تعجبک یعنی گناهی که از آن دلگیر باشی بهتر از ثوابیست که با
عجب تو گردد و در کتاب کافی کلینی از عبد الرحمن بن الحجاج نقل کرده است که بجناب
امام جعفر صادق ع عرض کردم که الرجل یعمل العمل و هو خائف مشفق ثم یعمل من البرّ
فیدخله العجب حاصل معنی آنکه شخصی کار نیکی میکند از آن خائف و ترسان میشود و همان شخص

بعد از آن عمل صالحی میکند و عجبی هم بهم نرساند آیا از این دو حالت کدام بهتر است حضرت فرمود
و هو فی حالة الاولی احسن حالا منه فی حال العجب یعنی حال اول آن شخص که از گناه خود خایف
باشد بهتر است از حالی که بحسنه خود مغرور باشد و هم در این کتاب از جناب پیغمبر مرویست که
حق تعالی بحضرت داود فرمود که یا داود بشر المذنبین و انذر الصدیقین یعنی ای داود مژده بده
گناه کاران را و بترسان مطیعان و صدیقان را داود عرض کرد خداوندا چگونه بشارت دهم گنا
کاران را با گناه ایشان و بترسانم صدیقان را با طاعت حق تعالی فرمود بشارت ده گناه کاران را که
من توبه را قبول میفرمایم و بترسان صدیقان را که بعمل خود مغرور نشوند که هر بنده که او را
از برای حساب وا دارم هر آینه هلاک میگردد حکایت آورده اند که یکی از زهاد هفتاد
سال خدا را بندگی نمود و پای سعی در طریق عبادت چندان فشرده بود و اعتماد تمام بر طاعت
خود داشت و قلم او از پیغمبری بر رکوع و سجود خویش کردن غرورش بمحل افراشت حضرت حکیم
علی الاطلاق بشریت لطف شامل خواست که این مرض مهلک را از وی زایل کرداند روزی گذارش
بر بیابانی افتاد که بی آب بود تشنگی بر او غالب شد و نزدیک آتش عطش حیاتش را از دست بدهد
لبریز کرده کارش بهلاکت انجامید در آن حال فرشته با قدح آب زلال بفرمان حضرت ذو
الجلال بر او ظاهر گشت زاهد از او آب طلبید گفت بی بها ندهم گفت چیزی با خود ندارم گفت
طاعات و حسنات خود را بده زاهد گفت ده سال طاعات خود را بتو دادم گفت تا همه طاعات
خود را ندهی آب ندهم زاهد دید که گفتگو بی فایده است جان عزیز است ناچار هفتاد سال عبادت
خود را داده کفی آب آشامید و کشتی هستی را از گرداب آن مخمصه رهانید فرشته گفت عبادتی که نیم

آبی

آبی بهای او باشد شایسته آن نیست که اینهمه بر آن نازی و از عجب خود پسندی چندین باد غرور در
دماغ اندازی گویند که در یکی از سالها که تنگی بود بزرگی وجهی بغلام خود داد که از برای یکی از صلحا
و عباد و پیش نماز برد برد و آن زاهد وجه را رد نمود و بغلام گفت که آقای خود را دعا برسان که
این نماز هاما قابلیت اجرت ندارد و منقول است که روزی داود پیغمبر گفت که امروز خدا را عبادتی بکنم
که هرگز مثل آن عبادت نکرده باشم پس بمحراب عبادت رفت و آنچه شرایط بندگی بود بعمل آورد چون
از نماز فارغ شد ناگاه وزغی در محراب عبادت او پیدا شد و بامر الهی بسخن در آمد و گفت یا داود آیا
ترا خوش آمد این عبادت و قرآنی که امروز کردی داود گفت بلی وزغ گفت خوش نباید ترا این عبادت
و تلاوتها بدرستیکه من خدا را در هر شبی هزار مرتبه تسبیح میگویم با هر تسبیحی هزار حمد الهی منشعب میشود
و من در قعر آب میباشم و صدای مرغی در هوا میشنوم و گمان میکنم که او گرسنه است پس برو ی آب می
آیم که مرا بخورد بی آنکه گناه کرده باشم ای عزیز آن نماز و روزه صحیح را که جمله و سوره آنرا در نزد دانا
شرع درست کرده باشند و شک و سهو آنرا از فقیه جامع الشرایط اخذ کرده باشند بیان ده غروش می
خوانند و میفروشند که چون حساب کنیم آنرا نماز بیست و شش غازی یا دو بیستی میشود خود انصاف بده که
با این عبادتها مغشوش با این همه نعمتهای عظیمه که از خدای خود میگیری آیا کجا پسری عجب و ناز دارد
ای عجب کننده اگر نماز ترا و روزه ترا صراف شرع محک امتحان زند بر تو معلوم میشود که آنها صحیح است
یا نه مگر نشنیده حدیث نماز کردن حماد بن عیسی الجهنی که یکی از اصحاب معصوم است در وقتیکه امام جعفر
صادق ع فرمود اتحسن ان تصلی یا حماد آیا نیکو میتوانی نماز کرد ای حماد قال قلت انا احفظ کتاب حریز
فی الصلوة یعنی گفت حماد چه میفرمایید من در حفظ دارم کتاب حریز بن عبد الله سجستانی را که در خصوص

نماز نوشته است فقال لا علیک قم فصل یعنی عیب ندارد برخیز و دو رکعت نماز کن قال فقمت بین
یدیه متوجها الی القبلة فاستفتحت الصلوة و رکعت و سجدت پس حماد برخاست و نماز کرد فقال
یا حماد لا تحسن ان تصلی ما اقبح بالرجل منکم ان یاتی علیه ستون سنة او سبعون سنة فلا یقیم صلوة
واحدة بحدودها تامة یعنی حضرت فرمود ای حماد تو نیکو بعمل نمی آوری نماز را چه بسیار قبیح است که مردی از
شما شصت سال یا هفتاد سال بر او بگذرد و یک نماز نتواند بکند قال حماد فاصابنی فی نفسی الذل
فقلت جعلت فداک فعلمنی الصلوة گفت حماد که در نزد خود خجل شدم گفتم فدای تو شوم پس نماز را
تعلیم من کنید پس حضرت برخاستند و با آدابی چند در جمیع حرکات و سکنات و قیام و قعود و رکوع
و سجود نمازی کردند که بهتر از این متصور نیست و آن آداب را شیخ صدوق در کتاب من لا یحضره
الفقیه نوشته ثم قال یا حماد هکذا صل یعنی بعد از فراغ حضرت فرمود این طور نماز بکن و صدوق
این حدیث را در اول باب وصف اول نماز نوشته اند و آدابی هم بعد از آن ذکر فرمودند که هر که خواهد بآن
از این مطلع شود رجوع باین کتاب مستطاب نماید برادر عجب بدترین صفات ناشایسته است و عبادت را
فاسد کند و از سایر معصیتها وارد شده است که روزی حضرت موسی ع ابلیس را دید از او پرسید
که چه گناه که چون فرزند آدم مرتکب آن میشود تو بر او مسلط میشوی گفت وقتیکه از خود راضی باشد
و عملهای خیر خود را بسیار داند و گناهای خود را اندک شمارد و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که
دو کس داخل مسجد شدند یکی فاسق و دیگری عابد چون بیرون آمدند عابد فاسق و فاسق عابد بود
زیرا که عابد اعتماد بر عبادت کرده بود و خود را از نیکان میدانست این عجب عبادت او را فاسد کرد
و فاسق در فکر گناه خود بود و پشیمان بود و استغفار میکرد از گناهان خود خداوند گناهان او را آمرزید

که التائب

که التائب من الذنب کمن لا ذنب له و از جمله شرایط قبول روزه دادن زکوة فطره است هم
چنانکه قبولی نماز بدادن زکوة مالی است هم چنانکه زکوة مال باعث پاکیزگی مال میشود و مال
از تلف شدن محفوظ میماند هم چنین فطره زکوة بدن است و بدن را پاکیزه از بخل و سایر کثافات
معنویه میکند و او را تا سال دیگر از بلاها حفظ میکند چنانکه از معتب که مولای حضرت صادق ع
و وکیل خرج آنحضرت بود گفت قال الصادق ع انما وضعت الزکوة اختبارا للاغنیاء و معونة
للفقراء و لو ان الناس ادوا زکوة اموالهم ما بقی مسلم فقیرا محتاجا و لا استغنی بما فرض الله
له و ان الناس ما افتقروا و ما احتاجوا و لا جاعوا و لا عروا الا بذنوب الاغنیاء و حقیق
ان یمنع رحمته من منع حق الله فی ماله یعنی حضرت صادق ع فرمود اینست و جز این نیست
که خدا واجب کردانید زکوة را از جهة امتحان مر اغنیا و اعانت دادن مر فقرا و اگر مردم ادا می
کردند زکوة مال خود را باقی نمیماند مسلمانی فقیر و نه محتاج بلکه هیچ مردم محتاج نمیشوند و گرسنه
نمیخسوند و برهنه نمیشوند مگر بگناهان اغنیا و سزاوار است بر خدا اینکه منع کند رحمت خود را
از کسیکه حق خدا را در مال خود فاقسم بالذی خلق الخلق و بسط الرزق انه ما ضاع مال فی بر
و لا بحر الا بترک الزکوة قسم میخورم بآن خدائی که خلق را آفریده و توسعه روزی بندگان
عطا کرده اینکه ضایع نمیشود مالی نه در صحرا و نه در دریا مگر بندادن زکوة و زکوة بر کسی واجب است
که غنی باشد و عاقل و بالغ و آزاد باشد پس زکوة فطره واجب نیست بر مملوک و نه بر طفل نابالغ و نه
دیوانه و نه بر فقیر بنا بر اشهر الا آنکه هرگاه زیاده بر قوت عیال خود بقدر فطره داشته باشد
خلاف احوط آنست که واجبست و شخصی که آزاد باشد و بالغ و عاقل و غنی باشد واجبست بر

او بیرون کند از خود و عیال خود زکوة فطره را عیال او خواه مسلم باشد و خواه کافر خواه بنده خواه
آزاد خواه صغیر و خواه کبیر خواه مهمان باشد و در مهمان احتیاط ظاهر است اگر چه بعضی از متأخرین
در خصوص مهمان شرط کرده اند که باید تمام ماه را در نزد صاحب خانه افطار کند و ابن جنید
است و جمعی از علما دعوی اجماع کرده اند بر این مطلب و مشهور علما آنست که واجبست زکوة فطر
زوجه بر زوج و مملوک بر سید مطلقا اگر چه داخل عیال او نباشد و قول مشهور احوط است و نیت
دادن زکوة فطر نیت قربت معتبرست با قصد فطره بودن آن و این شروطی که ذکر شد پیش از غروب
آفتاب شب فطر است اگر چه بیک لحظه باشد بنا بر مذهب جمعی پس بنا علی هذا زکوة فطر از کافر ساقط
اگر اسلام آورد بعد از دیدن ماه شوال در این خصوص حدیث صحیح وارد است و هم اگر فرزندی
از برای شخصی متولد شد یا مالک شود بنده یا مالک شود فقیر غنی را بعد از دیدن ماه شوال بر ایشان
زکوة فطره واجب نیست و لکن از وقت دیدن ماه تا نماز عید زکوة فطر بر ایشان سنت است و در
خصوص جنس زکوة باید که اخراج کند قوت غالب خود را اگر یکی از گندم و جو و خرما و برنج و کشک و شیر
باشد و معتبر قوت غالب بلادست مر اخراج کننده و در آنکه یکی از این اجناس هم کافیست بعضی
از علما دعوی اجماع بر این مطلب کرده و لکن احتیاط آنست که یکی از گندم و جو و خرما و مویز بدهد و
بهتر از همه اینها دادن خرماست چرا که وارد شده است که فرموده اند معصوم لان اعطی صاعا من تمر
احب الی من ان اعطی صاعا من ذهب یعنی که یکصاع از خرما بدهم دوست تر دارم از آنکه یکصاع طلا
بدهم و باید که از برای هر سری یکصاع بدهند و مراد از صاع نه رطل عراقی است و در شرح چهار رطل
شده است و بعضی تفسیر کرده اند بر رطل مدنی و جمعی دیگر گفته اند که چون راوی حدیث عراقی است پس رطل

ظاهر

ظاهر در عراقی است و حمل کرده علامه در کتاب مختلف بر استحباب بر کسیکه فقیر باشد که راضی به
این محل الا آنکه احتیاط عموم یکصاع است از برای هر جنسی و بنا بر مذهب شیعه اثنا عشریه قیمت این اجناس
میتوان داد و اکثر علما گفته اند قیمت سوقیه در وقت دادن بدهد و لکن باید بعد از دیدن هلال
شوال بیرون کند فطره را تا طلوع فجر بنا بر احوط و وقت وجوب تنگ میشود تا وقت نماز عید بعضی
بقدری که نماز عید توان قبل از ظهر ادا کرد که حدیث وارد در آن واقع است و در باب نماز خلاف
است ممکن آنکه بجهت عذری یا انتظار مستحقی تأخیر کند و لکن بجهت اخراج کرده بجهت حدیث صحیح که از غیر اینها
فلا یضرک متی اعطیتها یعنی اگر اخراج کرده پس ضرر ندارد آنکه هر وقت بدهی و بعد از نماز عید اما
فطره است یا صدقه است دو قول است و چیزی دلالت میکند بر آنکه صدقه است و دلیلی که اقامه کرده اند
بعلاوه بر آن دو خبر آنکه موقت بود و وقت آن فوت شد و قضای آن محتاج است بدلیلی از خارج
و ثابت نشده است دلیل و بعضی قائل شده اند که قضاء آن واجب است زیرا که مامور به آن بودی و از
عهده تکلیف بیرون نیامده و ابن ادریس فرموده است که اداء است و این دو صورت نیست که اخراج
نکرده و این احوط است و بلا خلاف نیست که بعد از اخراج فطره است و مصرف این مصرف زکوة است
و تتمه فروعات این مسئله خارج از وضع این رساله است هر کاری که باید مزدی دهد
نه مالی که باید نفعی بدان ز ابوی یا برق فروخته هم کشت اعمال خود سوخته ای قدری
از این مناجات سید الساجدین را بجوان که در امالی شیخ صدوق مرویست که آنحضرت این دعا را
میخواندند الهی و عزتک و جلالک و عظمتک لو انی منذ بدعت فطرتی من اول الدهر عبدتک
خلود ربوبیتک بکل شعرة فی کل طرفة عین سرمد الابد بحمد الخلائق و شکرهم اجمعین لکنت

مقصرا فی اداء شکر اخفی نعمة من نعمک علی و لو انی کربت معادن حدید الدنیا بانیابی و حرثت ارضها
باشفار عینی و بکیت من خشیتک مثل بحور السموات و الارضین دما و صدیدا لکان ذلک قلیلا
فی کثیر ما یجب من حقک علی و لو انک الهی عذبتنی بعد ذلک بعذاب الخلائق اجمعین و عظمت للنار
خلقی و جسمی و ملات جهنم و اطباقها منی حتی لا یکون معذب غیری و لا یکون لجهنم حطب سوای لکان
ذلک بعدلک علی قلیلا فی کثیر ما استوجبته من عقوبتک حاصل معنی این مناجات هوش ربا
بر سبیل اجمال آنکه بعزت و جلال و عظمت تو اگر که از آن وقتیکه ابتدا بافرینش من کرده از ابتدای زمان
یعنی روز الست بندگی تو میکردم چندانکه خدائی تو جاوید برقرار است بعدد هر موئی در هر چشم
بهم زدنی عبادت سرمدی بعدد عبادت همه خلایق و شکر ایشان صاحب تقصیر بودم در اداء شکر مخفی
ترین نعمتی از نعمتهای تو که بر من است و اگر بدندانهای خود میکندم معدنهای آهن دنیا را و شخم میکردم
باطراف پلکهای چشم خود زمینها را و از ترس تو بقدر دریاهای کره آسمانها و زمینها اشک خونابی
هر آینه اندکی بود از حق بسیاری از نعمتهای واجب و اگر تو ای معبود مرا عذاب میکردی بعد از این همه
عبادات بعذاب همه خلایق و بزرگ میکردی برای آتش بدن مرا و پر میکردی جهنم و طبقات آنرا از من تا در آتش
معذبی بغیر از من و هیزمی جز من نباشد هر آینه میبود این بعدل تو بر من اندک از بسیاری که مستوجب آنم
از عقوبت تو ای برادران از این نقلها گذشتیم و این عبادتها در حق من و تو و امثال ما نیست لکن بقدر
امکان باید مبادرت نمائیم بسوی عبادتی که موجب رضای خدا و نجات باشد بقدر امکان نه آنکه استطاعت
قدرت شرط تکلیف است و تقوی پیشه خود سازد که از برای متقیانست چنانکه خدا فرموده است و سارعوا الی
مغفرة من ربکم و جنة عرضها السموات و الارض اعدت للمتقین الذین ینفقون فی السراء و الضراء و الکاظمین

الغیظ

الغیظ و العافین عن الناس و الله یحب المحسنین و مراد از متقین موافق بعضی از تفاسیر اهل اسلام است و
اسلام کامل دوستی حضرات ائمه معصومین ع و دشمنی با دشمنان ایشان است و مراد از بغض فی الله و حب
فی الله همین است شیخ فخر الدین طریحی در منتخب خود از علی بن عاصم کوفی روایت کرده است که گفت
بخدمت امام حسن عسکری ع عرض کردم که یا سیدی انی عاجز عن نصرتکم بیدی و لست املک غیر
موالاتکم و البرائة من اعدائکم و اللعن علیهم فی خلواتی فکیف یا سیدی یعنی ای آقای من بدرستیکه
عاجزم از یاری شما بدست خود و کار دیگر نمیتوانم کرد مگر آنکه شما را دوست دارم و از دشمنان شما
بیزاری جویم و لعنت کنم ایشانرا در خلوتهای خود پس چگونه است حال من حضرت فرمود که رسول خدا ع
فرمود که من عجز عن نصرتنا اهل البیت و لعن فی خلواته اعدائنا بلغ الله صوته الی جمیع الملائکة
یعنی کسیکه ضعیف باشد از یاری ما اهل بیت و لعنها کند در خلوتها دشمنان ما را حق تعالی میرساند
صدای او را بجمیع ملائکه پس هر زمانی که لعنت کند یکی از دشمنان ما را یاری میکنند همه ملائکه و لعنت میکنند
کسی را که لعنت نکند دشمنان ما را و چون ملائکه صدای او را بشنوند استغفار کنند از برای او و گویند خدا [وندا]
صلوات فرست بر این بنده خود که نهایت سعی کرد در یاری دوستان تو و اگر بیشتر از این قدرت داشت
بعمل می آورد پس ندا از جانب حق تعالی شنیده شود ای ملائکه دعای شما را در حق بنده خود مستجاب کردم
و صلوات بر او فرستادم و بر نیکوران و جعلته من المصطفین الاخیار گردانیدم او را از برگزیدگان
و خوبان ای برادران نیکو توشه ایست توشه آخرت بشرط آنکه آن توشه محبت محمد و آل محمد بود
باشد کاش در صحرای کربلا می بودیم و با شمشیر سرهای کافران را میبریدیم چنانکه حال بتیغ زبان
سرهای ایشانرا جدا مینمائیم اگر آن دولت میسر نشد قدری از مصائب ایشانرا ذکر کنیم و در مصیبت ایشان

قدری بکریم شاید بدان ثواب برسیم خدا رحمت کند شیخ عارف زمان شیخ احمد الاحسائی را که چگونه مرثیه
انشا فرموده در آنجا که میفرماید کانی بزینب السبط اخت الحسین حین مقر الحسین و عنده سرجه عادت کو با می بینم زنان
آن حضرت را و می شنوم ناله‌های ایشان را در حینی که ذوالجناح آمد بسوی خیمه‌ها حرم و زینب از آنحضرت خالی بود
که چه کردند در وقت دیدن آن اسب خون آلوده چه وحشت نمودند زدند دست و در بدن جامه درید
خویش با آه و ناله کشیدند معجر از سر خویش خرجن من غیر قصد فی الفلاء و قلوبها من الحزن فیها
لاعج النار هم فی اختیار و او بلا سر و پای برهنه بیکبار از سراپرده‌ها عصمت بر بیابان دویدند
دلهای ایشان حزن مانند آتش افروخته بود و همه بدور ذوالجناح احاطه کرده یکی میگفت کو حسین
من و یکی میگفت کو تشنه لب شهید من محشر کربلا بخشم جهانیان در کربلا با آل علی اشکار شد
یک عندلیب پیش در آن سرزمین نبود کلی فغان و ناله بکردند هزار شد و ام کلثوم لما اسمعت
خرجت تقول و الحزن فی احشائها و اد و ام کلثوم خواهر آنحضرت چون ذوالجناح دید و شهادت
آنحضرت را شنید بی تابانه خود را از حرم محترم بیرون انداخت بمرتبه که آتش گرفته بود و فریاد وا
و غلستیداه برمیکشید و میگفت یا نفس صبرا علی الدنیا و محنتها هذا الحسین الی رب السماء شتا
ای نفس صبر کن بر بلاها دنیا اینک حسین مرا کشتند و روح مقدس او بسوی آسمان عروج کرد و جسد
السلیب زار ارباب العری عاد مع انه الوفد العاری عن الثاني و او بلا عمر من حسین و جامه‌های
او را ربودند و او را برهنه در آن صحرا انداخته اند با آنکه کهف همه ممکنات و پناه همه عالمیان است
و از هر عاری و ننگی عاریست و ان اغساله من قبض محرم و ان اکفانه من نسج اعفصا و بدن مبارکه
غسل او از خون گلوی شده و کفن او از خاک است که باد بر آن افشانده است آه آه فابکت زینب مغماة تالله

بانو دانیان عجبی عند انتصار پس زینب خاتون بعد آتش گرفته بر دل و زبان و آتش زنند
جان عالمیان و بناله آوردند تمام مردان و زنان روی بذوالجناح آورده زبان حال ناله می نمود
و با دل پر درد خبر شهادت او را اند بر صغیر و کبیر که ای ذوالجناح کجا گذاشتی آن شافع قیامت را
چه کردی آن گل گلدسته رسالت را نخورده آب چه نوجوان برادر من که کشته شد به بیدان خاک
بسر من غریب تشنه لبم را بگو که آبش داد کدام سنگ دل از تیغ کین جوابش داد ان الحسین بن
بنت المصطفی و علی الطهر سبط خیر مختار امسی القیض الظبا و الراع عرضها من بین انصار و ما
بین کفار چکنم حسین من که سبط پیغمبر است و نور دیده حیدر و فرزند فاطمه زهراست و سرور سینه
زهرا از حرارت امروز نشان نیزه‌ها و شمشیرها و تیرها گردیده است و بعد از آن که او در میان یاران و
یاوران او بود اکنون کشته در میان کشته‌ها افتاده و لا تذوق الماء و النحر حولک بل و لا تغسل الا
من دم جار ای برادر به فدا عمو بکردم یا ابن عم چکنم که تو را کادر لب فرات کشتند و از آن نهر آب ندادند
و چون شهید شدی بمیرم من که از آن نهر غسلت ندادند وا مصیبتاه و اویلاه و احزناه و ذا موعی
مثل البدر طلعته للای فوق سنان الاصبحی تار و این سریکه بر سر نیزه خولی اصبحی می بینم که مانند
ماه شب چهارده است و تلاوت قرآن می کند سرافا و مولای من حسین است ما کان فی
ظنی و لا ظننا ابدا بان تراک طریحا و سط مضمار ای برادر هرگز گمان نداشتیم که آن اشقیا با تو
چنین میکنند که اول ترا می کشند و بعد از کشتن ترا در زیر سم ستوران پامال و اسخوانهای
سینه و پشت ترا نرم کرد انند کلم سکینه ان الحزن اسکنها مساکن الذل تحت المسکن الزار ای
برادر با فرزند صغیره ات سکینه سخن بگو که گرد یتیمی بر روی او نشسته و حزن و اندوه او را از پای درآورده

وانت مما بکت تبکی و تلثمها الا نحر فی منحه یا حرة الباری و تو ای برادر هر زمان که سکینه گریه می
کرد میگرفتی و لبهای او را می بوسیدی و میگفتی ای سکینه با نگریه خود دلم را بسوزانی پس خواهر زینب کلامی
فرماید که جگرها شیعیان را پاره پاره میکند آه آه واویلاه چگونه که چه میکردند هذا و نحن جیاع سغب
هیم حری عرایا سبایا بین کفار ای برادر بعلاوه این مصیبها و زخمها ما گرسنه‌ایم و ما تشنه‌ایم و ما برهنه ایم
و ما حسرت زده ایم و ما حیرانیم و ما اسیر گردانیم و ما در دست کفار اسیرانیم یا للرجال و یا للمسلمین معا
مهاجر یا بری منکم و انصار بنات احمد تهدی بعد ما سلبت مکشفات رؤس نحو فجار ای جماعت
مسلمانان و ای امت پیغمبر آخر الزمان وای فرقه مهاجر و انصار وای تابعان احمد مختار آخر حمیت شما چه
شد و اسلام شما بکجا رفت آخر ما بنیره پیغمبر شما ایم که ما را بر شتران برهنه سوار کرده اند و نمی بینید که
ما را بعد از اسیری بی مقنعه و چادر انبوای بزید شراب خوار میبرند بجهت ابقوم منسوخ شده که
بیهامت نبی باد در جهان نماند کس از امت نبی حق نبی چگونه فراموش شد چنین نکنند است این
قدر از رحلت نبی یارب تو آگهی که رعایت کسی نکرد در حق اهل بیت نبی عزت نبی این ظلم را جزا
چگونه دهند روز حشر بگو فیا تمام بود حجت نبی ما را چه نسبت دست مکافات دست ما که بردند خصم
حکم حق و غیرت نبی هذا جزاء رسول الله عندکم جزاء نعمان للرومی سنمار ایا این جزای رسول
خدا از شما بود که کرد بد و این اجره پیغمبری او بود که با او دادید آیا سزای نیکی او چنین بدی بود که
کردی مانند خبر دادن سنمار رومی را سنمار رومی مردی استاد بنا و قصر خوبی از برای نعمان ساخت
و آن بوعاقبت ترسید که چنین قصری بنا از برای دیگری بسازد پس بجای آنکه او را اجرت دهد و
خلعت دهد امر نمود که او را از قصر بزیر انداختند و کشتند و نظیر آن را این امت کردند که استاد کامل

اول و بنای همه اشیاء از ثری تا عقل اول اعنی باعث ایجاد عالم و آدم و آن بزرگواری که
مجموع کمالات انبیاء و مرسلین در نزد کمالات او ما نند قطره ایست نسبت بکل عالم اعنی جناب
محمد از برای این امت خانه یعنی خانه ایمان ساخت و بسی از احکام آن کوشید و زحمت کشید یعنی
بعد امت پر جفا دربرابر احسان او اهل بیت او را از بام بزیر انداختند و کشتند و استخوان ایشان را
درهم شکستند و بشمشیر و نیزه پاره پاره کردند و بیل و کلنگ بر کرفتند در پی خرابی آن خانه
کلنگی بر آمدند این بیت محتشم اشاره باین دارد نزدیک شد که خانه ایمان شود خراب
از بس شکستها که بارکان دین رسید فلعنة الله تغشیهم و تعمرهم علی الدوام باصال و
ابکار پس لعنت دائمی بر ایشان باد و آن لعنت علی الدوام در صبح و پیشین الا لعنة الله علی القوم
الظالمین خاتمه در ذکر اعیاد است و ادله بر مدح هریک از آنها و وجه تسمیه آنها بسم الله
الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعل الیوم للمسلمین عیدا و لمحمد و اهل بیته و عزته و ذریته ذکرا و
کرامة و مزیدا الذی هو اول کل شیء و آخره و معاذ کل شیء و مصیره و مرجعه و منتهاه الذی
لم یقبل الله تسبیح المسبحین الا بولایته و لم یعبد الله احد الا بمحبته کما قال عز اسمه و من
یطع الله و رسوله فقد اهتدی و فاز فوزا عظیما و من یعص الله و رسوله فقد ضل ضلالا
بعیدا و خسر خسرانا مبینا الا ان الیوم جعله الله عیدا و جعل لکم اهلا و مزیدا فاذکروا الله
یذکرکم و ادعوه یستجب لکم و ادوا فطرتکم فانها سنة نبیکم و فریضة واجبة من ربکم
فلیؤدها کل امرئ منکم عن عیاله کلهم ذکرهم و انثاهم صغیرهم و کبیرهم و حرهم و مملوکهم
عن کل انسان منهم صاعا من بر من شعیر و اطیعوا الله فیما فرض علیکم و امرکم به من

إقام الصلوة وإيتاء الزكوة وحج البيت وصوم شهر رمضان والامر بالمعروف والنهي عن المنكر آه آه من

امر ببكاء الحسين فقد امر والله بالمعروف ومن نهى عنه ولا ينزاعلام فقد نهى عن المنكر

ومن احسن الى زائر الحسين فقد اغاث الملهوف فلم تعلموا ان كل فراق من اثر فراقهم عن

اهاليهم فكربلاء وكل عمر من اثر عمرهم في عرصتهم بنوا وكل بكاء بينهم من فاضل بكاء نساءهم

في المادينة وكل عزا يا حفانا من اجل سباياه في الغاضرية اللهم العن قتلة الحسين ومن ظلمه

بحق محمد وعترته الطيبة **اما بعد** فقد قال الله تبارك وتعالى في محكم كتابه الكريم وخبره

خطابه العظيم اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم في سورة المبارکة

المائدة قال عيسى بن مريم اللهم ربنا انزل علينا مائدة من السماء تكون لنا عيدا لاولنا

وآخرنا وآية منك وارزقنا وانت ارحم الراحمين يعني عرض کرد عیسی بن مریم که بار خدایا

نازل ساز بر ما مائدهٔ از آسمان تا بوده باشد عیدی از برای اول ما و آخر ما و آیه از جانب تو و

روزی ده ما را و حال آنکه تو بهترین روزی دهندگانی و روزهای عید چهار نام دارد

یوم العید یوم الزینة و یوم الجزاء و یوم اللهو واللعب واما یوم العید که فارسی آن جشن است

صدوق قدس سره در کتاب من لا یحضره الفقیه ذکر کرده از علل که از فضل بن شاذان روایت کرده که او

شنیده است از جناب امام رضا علیه السلام که فرمود لانما جعل یوم الفطر العید لیکون للمسلمین مجمعا

یجتمعون فیه ای است و غیر از این نیست که روز عید فطر قرار داده شده است که از برای مسلمانان

مجمعی باشد که مجتمع شوند و ذکر خدا کنند و خدا شکر کو بیند بر نعمتهای او تا روز عید روز اجتماع

در روز فطر بوده و نیز که روز عید روز تضرع باشد و نیز اکه اول روز بیست از سال که حلال

مبشود

مبشود در آن اکل و شرب بجهت آنکه اول ماه از سال نزد اهل حق ماه رمضان است تا وجه الله

ان یکون لهم فی ذلک مجمع یحمد و نه فیه و یقدسونه یعنی واجب کردانیده خدا از برای آنکه بوده

باشد برای مسلمانان مجمع که در آن حمد خدا کنند و خدا را و بپاکی یاد کنند و اشتقاق آن از عاد یعود است

که کویا هر سال عود میکند و بکوی از اهل لغت کفته که کل یوم مجمع و بعضی کفته اند که عید را عید

کو بیند که از غم عود بنما بند بسوی تمام شادی و سرور بس روز شادی و سرور است از برای

همه خلایق و مقصر بی در زندان باز خواست نمیشوند و وحوش و طیور امر و نصید نمیشوند

اطفال بمکتب نمیروند و بعضی کو بیند از این جهت این روز را عید کو بیند که مردم عود میکنند بسوی

دعا و پرودکار عود میکند بر ایشان بمغفرت و عطا و بعضی میکو بیند که عید را عید نامید اند

که خدا عود میکند و رجوع میکند بر بندکان مؤمن خود بفوائد جمیله و عوائد جزیله و اما یوم

الزینه حق تعالی در سوره مبارکه طه در قصه حضرت موسی علیه السلام فرموده است که قال موعدکم

یوم الزینة یعنی وعدهٔ شما روز زینت است یعنی روز عید که مردم جمع میشوند در اتفاق در این

روز و اما یوم الجزاء در حدیث آمده از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله که حق تعالی میفرماید در روز عید ملائکه

که ما جزاء الاجیر اذا عمل عمله یعنی چیست مزد اجیر هرکاه کار خود را بکند عرض کنند بار الها جزاء او آن

توفی اجره ای پرودکار ما مزد او اینست که کامل دهی مزد او را حق تعالی فرماید که اشهدوا ملائکتی

انی غفرت لهم کواه باشید ای ملائکه من بدرستیکه من او را آمرزیدم و اما یوم اللهو واللعب این شده

مؤمنان نیست که این روز که ایشان بغفلت و فرود آورده معصیت مثل شکم چرانی و غفلت را

بگذرانند و چنین عید کنند انکه شیوه کبران است چنانکه حق تعالی عز اسمه در سوره اعراف میفرماید

که الذین اتخذوا دینهم لهوا ولعبا وغرتهم الحیوة الدنیا فالیوم ننسیهم کما نسوا لقاء یومهم هذا

یعنی آن جماعت که کرفته اند روز عید خود را لهو و لعب و مغرور کرده است ایشان را زندکی دنیا

روز قیامت فراموش میکنیم ایشان را چنانکه فراموش کرده اند این روز را که روز عید است یعنی

بر روز قیامت چنانکه بیان خواهد شد و حیرت آن پس هرکاه در این روز متذکر باشد خدا را

خدا در آن روز یاد خواهد کرد و کسیکه در این روز غافل باشد حق تعالی او را در آن روز فراموش

خواهد کرد و در سورهٔ انعام میفرماید و ذر الذین اتخذوا دینهم لهوا ولعبا وغرتهم الحیوة

الدنیا وذکر به ان تبسل نفس بما کسبت لیس لها من دون الله ولی ولا شفیع وان تعدل کل

عدل لا یؤخذ منها اولئک الذین ابسلوا بما کسبوا لهم شراب من حمیم وعذاب الیم بما کانوا

یکفرون یعنی واکذار آنانی را که کرفته اند دین خود را یعنی عید خود را لهو و لعب و مغرور کرده است

ایشان را زندکانی دنیا و موعظه ایشان را بقرآن اینکه هلاک میشود نفسی بانچه عمل کرده است نیست

از برای او از غیر خدا ناصری که نجات دهد او را از عذاب و نه شفیعی که شفاعت کند او را هر چند خدا

بدل از برای خود قبول نمیشود فدای ایشان کسانیند که هلاک شدند بسبب آنچه کسب کردند از برای

ایشان شرابیست از حمیم جهنم و عذاب دردناک بواسطه کفر ایشان و قیل ما من امة الا ولهم عید

یلعبون فیه یلهون الا امة محمد فان اعیادهم صلوة ودعاء وعبادة یعنی کفته شده که نیست

امتی مکر آنکه از برای ایشان عیدیست که مشغول لهو و لعب میشوند مکر آنکه از برای ایشان امت

امت محمدیه پس بدرستیکه در عیدها خود نماز و دعا و عبادت میکنند و در کتاب نهج البلاغه مسطور

است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود در بعضی از عیدها که انما هو عید لمن قبل الله صیامه

شکر

شکر قیامه وکل یوم لا تعصی الله فهو عید یعنی اینست و غیر از این نیست که این روز عید است

از برای کسیکه قبول کرده روزه او را و مزد داده است نماز او را و هر روز که معصیت نمیکنی خدا را

در آن روز عید است و للاکلام بعضی از عرفاست که لیس العید لمن لبس الجدید انما العید لمن امن من

الوعید وکرامة الله من مزید یعنی نیست عید از برای کسیکه جامه نو بپوشد این است و غیر این

نیست که عید است از برای کسیکه ایمن باشد از بلای آخرت ایمن شود لیس العید لمن لبس الرقیق انما العید

لمن عرف الطریق لیس العید لمن اکل الماکولات اللذیذة انما العید لمن اجتنب من المحرمات المنهیة

لیس العید لمن رکب المطایا انما العید لمن اجتنب الخطایا نیست عید از برای آنکه جامه نازک بپوشد این

است و غیر این نیست که عید است از برای آنکه راه را بشناسد نیست عید از برای کسیکه ماکولات لذیذه را

صرف نماید اینست و غیر از این نیست که عید است از برای کسیکه اجتناب کند از محرمات منهیه عید نیست

از برای کسیکه چهار پایان را هموار در سوار است این امت نیست که عید است از برای کسیکه اجتناب

کند از خطاها عیدان نیست که خود را چه زنان آرائی عید آن است که در آن روز خطائی نکنی بدانکه

اعیاد در قرآن چهار است اول آن عیدیست که از برای عیسی و قوم عیسی بود چنانکه در سورهٔ مائده

میفرماید که اذ قال عیسی بن مریم اللهم ربنا انزل علینا مائدة من السماء تکون لنا عیدا لاولنا

وآخرنا وآیة منک دوم عید فطر چنانکه میفرماید که قد افلح المؤمنون قد افلح من تزکی وذکر اسم

ربه فصلی بتحقیق که رستکار شد کسیکه زکوة فطره داد و یاد کرد نام پرودکار خود را و مراد

از آن تکبیرات خاصه است که انشاء الله در آخر ذکر خواهیم کرد و سیم عید اضحی چنانکه میفرماید انا اعطیناک

الکوثر فصل لربک وانحر بدرستیکه ما دادیم ترا حوض کوثر یعنی خیر بسیار پس نماز کن از برای پرودکار

خود که مراد نماز عید است و محزن که مراد قربانی کردن است چهارم عید کفار و فجار است چنانکه
در سوره فرقان میفرماید که از صفات مؤمن خود ذکر و الَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ
مَرُّوا كِرَامًا اما جماعتی که حاضر نمیشوند مجالس لهو و لعب و غنا و سرود را و در اخبار اهل بیت
که مراد از زور غنا و لهو و لعب است چنانکه سابق برین در محفل مدح عباد الله الصالحین اشارت
بآن شد و بعضی از مفسرین تفسیر کرده اند زور را بعید کفار و فجار که آنرا بمعصیت و غفلت
میگذرانند و الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا و ایشان جماعتی اند
که هرگاه یاد آورده شوند بآیات پروردگار ایشان اقامه نمیکنند بران چون کران و کوران
که ضبط نکنند و مستبصر و بینا نشوند بآنچه در انهاست مانند کسانیکه نمیشنوند و نمی بینند بلکه
اقامه میکنند برآنها در حالتیکه شنوندگانند بگوشها ضبط کننده و بینا باشند بچشمها عبرت
گیرنده حق بیننده از آنجمله از این روز شریف اعنی روز عید را که شبیه است بروز قیامت نمیگذرانند
که بغفلت بسر آورند بلکه عبادات موظفه مقرره شرعیه را بعمل می آورند بلکه بچشم بصیرت
هر امرا از امور از قیامت می بینند و عبرت میگیرند و آگاه میشوند که گویا قیامت را بالعین
العین دیده اند و در خطبه که جناب امیر المؤمنین عم در روز عید فطر خوانده که أَيُّهَا النَّاسُ
إِنَّ يَوْمَكُمْ هَذَا يَوْمٌ يُثَابُ فِيهِ الْمُحْسِنُونَ وَيَخْسَرُ فِيهِ الْمُبْطِلُونَ وَهُوَ أَشْبَهُ يَوْمٍ بِيَوْمِ
قِيَامَتِكُمْ یعنی ای معاشر مردمان بدرستیکه این روز شما روزیست که ثواب داده میشوند
دران نیکوکاران و خسارت میکنند دران گناهکاران و این شبیه ترین روزیست بروز
قیامت شما فَاذْكُرُوا بِخُرُوجِكُمْ مِنْ مَنَازِلِكُمْ إِلَى مُصَلَّاكُمْ خُرُوجَكُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّكُمْ

پس یاد

پس یاد کنید به بیرون آمدن خود از خانهای خود بسوی مصلای خود بیرون خود را از قبرهای خود
بسوی پروردگار خود وَاذْكُرُوا بِوُقُوفِكُمْ فِي مُصَلَّاكُمْ وُقُوفَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ رَبِّكُمْ یاد کنید بمصلای خود
نزد پروردگار خود وَاذْكُرُوا بِرُجُوعِكُمْ إِلَى مَنَازِلِكُمْ رُجُوعَكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ أَوِ النَّارِ و ذکر کنید ببر
برگشتن بسوی خانهای خود را برگشتن بسوی بهشت یا جهنم وَاعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ أَدْنَى مَا لِلصَّائِمِينَ
وَالصَّائِمَاتِ أَنْ يُنَادِيَهُمْ مَلَكٌ فِي آخِرِ يَوْمٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ أَبْشِرُوا عِبَادَ اللَّهِ فَقَدْ غَفَرَ لَكُمْ مَا سَلَفَ مِنْ
ذُنُوبِكُمْ فَانْظُرُوا كَيْفَ تَكُونُونَ فِيمَا تَسْتَأْنِفُونَ بدانید ای بندگان خدا اینکه ادنی از چیزیکه از برای
مردان روزه دار و زنان روزه دار است اینست که ندا میکند خداوند ایشانرا در آخر روز
ماه رمضان که بشارت باد شما را ای بندگان خدا بتحقیق که خدا آمرزید که گناهان گذشته شما را پس نظر
کنید که چگونه است که بشارت باد شما را ای برادران پس دانسته که در عید بعضی عید اضحی و عید
فطر تذکره روز قیامت و احوال آن است زیرا که احوال قیامت موافق عیدین است پس چون شب
عید شود یاد کن آن شبی که صبح آن روز قیامت است و چون شنیدی صدای طبل و کوس و بوق را یاد کن نفخ
صور را که وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا چون از خانه بیرون آمدی که بمصلی روی یاد کن بیرون
آمدن خود را از قبر بسوی محشر که وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ و چون به بینی مردم را
که بسوی مصلی مختلف میروند بعضی جامهای فاخر در بر و بعضی جامهای کهنه پوشیده یاد کن اختلاف ایشانرا
در روز قیامت که بعضی حلها از سندس و استبرق پوشیده و بعضی جامها از آتش گداخته و چون
اختلاف ایشانرا به بینی در راه رفتن بسوی مصلی که بعضی پیاده و بعضی سواره میروند یاد کن راه
رفتن مردم را بر صراط زیرا که از حضرت رسول صلعم وارد شده که چون مردم وارد بر صراط شوند

میگذرند بقدر اعمال خود بعضی میگذرند مانند چشم برهم زدن بعضی مانند آب شدند و بعضی
مانند دویدن مرد و بعضی مانند آهسته رفتن او و یاد کن این آیه را که يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَٰنِ
وَفْدًا وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وِرْدًا حضرت رسول صلعم فرمود که در محشر مردم بر سه قسم میشوند
بعضی بر اسبان سواره و بعضی پیاده و بعضی برو روی کشیده میشوند و هرگاه نشستی بر مصلای
خود و دیدی مردم را که جمع شده اند و انتظار سلطان عادل میکشند و بعضی ایشان در آفتابند و
بعضی در سایه اند و بعضی نشسته و بعضی ایستاده اند پس یاد کن ایستادن خود را در عرصات
در حالتیکه انتظار میکشند حساب و فصل الخطاب را و مع ذلک بعضی مردم در آفتاب و بعضی در سایه عرش
الهی اند إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْئِدَتُهُمْ تمام
هَوَاءٌ و چون بر بینی دلهات و علما را یاد کن علمای قیامت را که از برای هر گروهی علمی است چون با
بنماز و بر بینی صف کشیدن مردم را یاد کن روزیرا که عرض بر خدا میشوی وَعُرِضُوا عَلَىٰ رَبِّكَ صَفًّا و
چون دیدی که امام بر بالای منبر رفت و خطبه خواند و مردم همه سکوت دادند پس یاد کن روز
که پیغمبر در مقام محمود بالا رود و از برای شفاعت نمودن خلق که حیران و سرگردان و خاموش اند
و چون بر بینی خطیب که فریاد میزند بوعد و وعید و ترهیب و ترغیب یاد کن روزیرا که تمام زیرا
که منادی فریاد زند که فلان بن فلان نیک بخت شد و فلان بن فلان بدبخت شد و چون بر بینی مردم را که
از مصلای بر گمها مختلف برگشتند یاد کن يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ و یاد کن که فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ
وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ و چون بر بینی گدایان بر سر راه نشسته اند و اثر فقر بر روی ایشان پیداست یاد کن
که يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ این بود شباهت احوال عید با احوال قیامت و چون از مصلی برمی

کردی

کردی با امید رحمت خدا مراجعت کن و ظن نیک بخدا داشته باش باینکه نماز و روزه من مقبول است
و خدا آمرزیده است و بهشت خود برد و ظن نیک بخدا باعث نجات است و حق تعالی نزد ظن بنده خود است
چنانکه از اخبار اهل عصمت صلعم معلوم آنجمله وارد شده که آخر بنده در محشر امر میشود که او را بآتش
برند پس چون او را میکشند نظر بپشت سر خود میکند پس خداوند گوید که زود سر گردانید او را پس
از او میپرسند که لِمَ الْتَفَتَّ إِلَىٰ خَلْفِكَ چرا التفات پشت سر خود کردی گوید یا رب مَا ظَنَنْتُ بِكَ أَنْ
تُعَذِّبَنِي بِخَطِيئَتِي وَتُسْكِنَنِي جَنَّتَكَ ای پروردگار من ظن من بتو این بود که گناهان مرا بیامرزی
و مرا در بهشت ساکن گردانی پس خدا فرماید که یَا مَلَائِكَتِي لَا وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَآلَائِي وَعُلُوِّي
ارْتِفَاعِ مَكَانِي مَا ظَنَّ فِيَّ عَبْدِي هَذَا سَاعَةً مِنْ خَيْرٍ فَلَوْ ظَنَّ بِي سَاعَةً مِنْ خَيْرٍ مَا رَوَّعْتُهُ بِالنَّارِ
أَجِيزُوا لَهُ كَذِبَهُ وَأَدْخِلُوهُ الْجَنَّةَ ای ملائکه من بعزت و جلال من و قسم بنعمتها و ارتفاع
مکان من بدرستیکه این بنده من یکساعت ظن خیر بمن نداشته هرگز و اگر یک ساعت ظن خیر بمن
میداشت او را بآتش نمیترسانیدم راست گردانید دروغ او را و او را داخل بهشت کنید پس حضرت
فرمود که لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ يَظُنُّ بِاللَّهِ خَيْرًا إِلَّا كَانَ عِنْدَ ظَنِّهِ بِهِ نیست هیچ بنده که ظن نیک بخدای عز و
جلیل خود داشته باشد مگر آنکه میباشد حق تعالی نزد ظن او و اما اعمال روز عید چند چیز است یکی
غسل است و دیگری زیارت حضرت امام حسین عم و دیگر زکوة فطره دادن و دیگر بمصلی رفتن
از برای نماز عید خواه قائل بوجوب او در این زمان باشی یا نه و سنت است که در عید فطر افطار کند قبل
از نماز و در عید اضحی بعد از نماز چنانکه صدوق ره از امام محمد باقر عم روایت کرده است قال عم لَا تَخْرُجْ
يَوْمَ الْفِطْرِ حَتَّىٰ تَطْعَمَ وَلَا تَأْكُلْ يَوْمَ الْأَضْحَىٰ شَيْئًا إِلَّا مِنْ هَدْيِكَ وَأُضْحِيَّتِكَ إِنْ قَوِيتَ عَلَيْهِ وَإِنْ لَمْ تَقْوَ

نمیکنند بیرون مرد روز فطر تا چیزی نخوردی و نمیخورد روز عید قربان چیزی مگر از آنچه قربانی کرده اگر
قدرت بر صبر داری و انا معمر دری کان امیر المؤمنین عم لا یاکل یوم الاضحی شیئا حتی یاکل من اضحیته
و لا یخرج یوم الفطر حتی یطعم و یؤدی الفطرة ثم قال و کذلک نفعل نحن یعنی امیر المؤمنین عم بود که
نمیخورد روز عید قربان تا آنکه میخورد از گوشت قربانی و بیرون نمیرفت روز فطر تا آنکه افطار می
فرمود و فطره را میداد و میفرمود امام محمد باقر عم که ما نیز چنین میکنیم و دیگر دعا خواندن خصوصا
دعای صحیفهٔ کامله و دیگر زیارت برادر مؤمن کردن است و در بعضی اخبار است که نیست هیچ عملی در
روز عید بهتر از نیکویی بالدین و احسان نمودن آن خویشان که از تو بریده که سبقت بگیری از او بفضیلت که بدیدن
او بروی و بر اسلام کنی و یا او نیکی نمائی یا اطعام نمودن بهمسایگان خود از یتامی و مساکین و از نیکی
کردن بمملوک خود و از متوجه شدن اسیران وارد شده است که حضرت صادق عم فرمود که من ختم صیاما
بقول صالح او عمل صالح تقبل الله منه صیامه کسیکه ختم نماید روزه خود را بگفتار شایسته یا کردار
شایسته حق تعالی روزه او را قبول میفرماید راوی عرض کرد یا ابن رسول الله عم چیست گفتار شایسته
کردار شایسته حضرت فرمود که گفتار شایسته شهادت ان لا اله الا الله است و کردار شایسته اخراج کردن
زکوة فطره است و سنت مؤکد است در عید فطر بعد از نماز شام و خفتن و بعد از نماز صبح و نماز عید این
تکبیر را بخواند که و لتکبروا الله علی ما هدیکم و لعلکم تشکرون که آیه شریفه قد افلح من تزکی و ذکر اسم ربه
فصلی بان اشاره دارد و آن اینست که الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر الله اکبر و لله الحمد
الله اکبر علی ما هدانا و الحمد لله علی ما ابلانا و اکر کتاب خود را که مسمی بتذکرة العارفین است بگفتار
شایسته که کلمات اهل بهشت است که در وقت خوردن نعمتهای بهشت میگویند ختم نمایم بجا نیست شاید

که خداوند

که خداوند عالم نوشتن این کتاب را از ما قبول فرماید و جزای آنرا اعطا فرماید دعویهم فیها سبحانک اللهم و تحیتهم فیها سلام
و آخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین حمد خدا را که بتوفیق الهی ذرهٔ بیمقدار اقل الکتاب حسن بن
محمد زمان الاصفهانی عفی له و لوالدیه و لجمیع
المؤمنین و المؤمنات بحق محمد و آله الاطهار
و قد فرغ من کتابة النسخة الشریفة
من یوم الثلثا الثامن و العشرین
من شهر ربیع الثانی
من سنة الثلث و سبعین
و مائتین بعد الالف
من الهجرة النبویة
فی سنه ۱۲۷۳

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]